بازدید شد
۱۳۸۰

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: جواهر التفسیر
مؤلف: ملا حسین کاشفی سبزواری
موضوع:
شماره قفسه: ۳۵۱۸
۱۲۱۰۰
شماره ثبت کتاب
۵۰۶۴۰
۹۰۶۷
۱۱۰۱۰

خطی - فهرست شده
۱۲۱۰۰

۳۵۱۸
۲

ه و با آنچه یک نوبه بکلمتین شهادتین فاسق شود و بر وجه ماموریت بعبودیت و طاعت او قیام نماید و چون در تسامح حق است بی
که سحابه ان نزدی فضل امرزنده جمیع ذنوب ماضیه و مستقبله اهل ایمانست قابل التوب و پذیرنده توبه از عصیان مومنان
شدید العقاب سخت عقوبت هر کسی را که ایمان و محبت نشود از عصیان و طغیان و گویند در ان صفت عبارت فخر
آنست که تا بنده بجهت اعتماد عفو و غفران مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد ذی الطول خداوند نعمت و
منت بر بندگان از روی فضل و احسان نکوکار و رحمت شدید العقاب تنبیه است بر آنکه عصیان از جانب خلق عاصی است
از قبیل حضرت باری جل نعمه سابقه او بنسبت بدین و دنیا تعهد بندگان شایع است و بجمیع مکلفان و اصل و واصح از ان نیست
نیست که او سبحانه غافر الذنب است هر کسی را که گفت لا اله الا الله شدید العقابات هر کسی را که گفت لا اله الا الله ذی الطول
یعنی غنی و بی نیاز است از کسی که گفت لا اله الا الله و بعضی اضافه غافر الذنب و قابل التوب اضافه معنویست نه لفظیه و در
تقدیر است که ذو الغفران و ذی قبول التوب زیرا که مراد ثبوت غفران و دوام قبول توبه است نه حدوث ان که در تقدیر
اضافات است و مستلزم تنکیر پس معرفه باشد نه نکره تا صحیح باشد که صفت معرفه باشد اما شدید العقاب در اصل الشدید العقاب
دست الف لام را بجهت اوزان جاقبل حذف کرده اند شدید العقاب که مستلزم تنکیر است پس این
اعتبار او نیز صفت معرفه تواند بود و جایز نیست که جزء اینها بدلیت باشد زیرا که ان مشوش نظم است بجهت واو عطف و ذی بسط واو
الاولین بلحوق افاده جمعیت میان صفت ذنوب و قبول توبه از برای مذنب تائب یا اگر معنوی الذنب مثاب بیرون شود و بجهت اگر توبه
از طاعت که منتج ثواب باشد بر تعاب موقع فعلین زیرا که عطف یعنی سزیست که مشعرست بر تعاب ذنب پس این
در شان غیر تائب باشد و ثانی مخصوص تائب چه اول یعنی سائر ذنبات و ثانی یعنی ماحیان و توسیط صفت عقوبت و توسط
ان میان صفات رحمت اجابت رحمان رحمت بر عفو و معروف بصفت زاد تعداد ان بجهت تصریح بر وجوب توجه عباد باو
صریحا بدانکه لا اله الا هو حق هیچ خدایی که مستحق عبادت باشد مگر او موصوف باین صفات الیه المصیر بسوی اوست
بازگشت هر پس مطیع را بدرجات ثواب خواهد رسانید و عاصی را بعقوبت عقاب خواهد کشید محققان تفسیر آیه را بر وجوه
کرده اند که قابل الذنب فضلا و قابل التوب وعدا و شدید العقاب عدلا و ذی الطول کرما و لا اله الا الله الیه المصیر فردا
بصیرا و چون معلوم شد که نزول قرآن از جانب الخلاق که متصف باین صفات است پس واجب الاتباع و الاقتدا خواهد بود
ما یجادل حدال نکند فی آیات الله در آیتهای خدای کتاب الا الذین کفروا مگر آنانکه کفر ورزیدند و انکار نعمت او کردند
مراد از این مجادله حدال باطلست و مع آنکه قرآنیست و داد حاسن براهین و ظاهر نور ان که تو دیدی و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و
بدانکه ان مجادله برای حل و عقد قرآنی باشد و استنباط حقایق ان و قطع شبهات اهل زیغ بان و حل مشکلات و مقاصد ان
از اعظم طاعات و لهذا لفظ حدال در قول حضرت رسول صلعم که ان حدال فی القرآن کفر بعنوان نکیر رافع شده و جدال
حدال و غنا زیاده جواز استقرار تلبیسات در دین الهی و کفر و در مرید ندارد بجهت در صد دیدن ایشان در تدبیر نادیده

خطی - فهرست شده
۱۲۱۰۰

و تا دیگر نعم ایشان بخاطر نرسد که من ایشان را مرزوق کفایت خواهم کرد چه اعمال موجب اهوال عقوبت ایشان نیست بلکه باعث
از دیاد است و بعبارات ان معنی رشد مباشت بلکه تمهید نوید و مفرد دو فرمستعد فایده بسبب ان بنهان تعلمیان رسید بحال بعوت
من کفار خواهند کرد و بال تکذیب و ضلال جدال و بیان خواهند رسید همچنانکه کذبت قبلهم کذبت قوم
نوح : کروه نوح را و الاحزاب و کروهی چند من بعدهم از بعد قوم نوح مر پیغمبران خود را چون عاد و ثمود و غیر ان وهمت کل امة
و قصد کردند کروهی از ایشان برسولهم پیغمبری که فرستاده شده بود بایشان لیاخذوه تا بکیرند او را تا بوی رسانند و الا
و او را مقتول سازند وجادلوا و مجادله کنند و خصومت بار سولان من بالباطل یعنی بالطل مثل ما نحن الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و غیر ان
لیدحضوا بنا از کردانند و تا چیز سازند بان حق بهوده الحق حق خود را که واجب الاتباع بود فاخذتهم پس کرفتم ایشان را و هر کروهی از ایشان
بسخطی که معاقب سالیم فکیف کان عقاب پس چکونه بود عقوبت من ایشان را استفهام برای تهویل ایشانست وکذلک و همچنین کلمه واجب شده بود عقوبت
پروردکار تو علی الذین کفروا بر انها که کافر شدند انهم اصحاب النار که جز بود دکار خود بعذاب و عقاب الذین کفروا
انهم اصحاب النار این بدل کل از کلمه عذاب یعنی همچنین واجب شده است بر کفار قریش که ایشان یاران دوزخ اند و ملازمان اتش و سزاوار
بود که بجز در کلها باشند بلام مقدر یعنی همچنانکه عذاب از ان شد اهلاک امم ماضیه همچنین واجب است اهلاک این جماعت زیرا که علت واحده
جامع ایشانست که ان پروردکار از اصحاب دوزخ و از کذب و ضلال و ظلمت و اضلال ایشان کم کرد نعتی یا من کبر الذین
تشید جلالی و عابد و مسبح و حامل او و حاملان او از حرش بخاوند از حول الذین یحملون العرش اناکه بر میدارند عرش را بحقیقت امثال
امر او و یسبحون بحمد ربهم و اناکه کرد اکرد عرش اند یسبحون تنزیه میکنند و بیارکی اقدام مینمایند تنزیهی که سزاوار است یحمدون بحمد ربهم بتسبیح
خود ویؤمنون به و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او و بعضی حمله عرش و کروبیان که احوال حوامل ملائکه اند
بدکوی که جامع حقان و اجلال او مجاز باشد طلبا للسان اند و عذب البیان و مصدق و علامه حضرت جهان بسیار مقبول
و نزل عبادة مشتاقان که اهل محلی قاند جذبان و در بعضی نفسا سیار ترین جوشب تعلی کرده اند که حمله عرش هشت اند چهار ملکی
سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میکویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی معفو بعد قدرتک و در کشاف
اورده که حق جهان جمیع فرشتکان را سیزده باید که صبح شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند مسبب از پیغمبر روایت
کرده که بایها حمله عرش در طبق اخرین زمین قرار کرفته و سرها ایشان از اسمان در کذشته و دستهای ایشان از اطراف و اجنحه
زمین بیرون رفته و دایم در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته اصلا چشم را بالا نمیکنند و تیز
از حضرت منقولست که لا تتفکروا فی عظم ربکم و لکن تفکروا فیما خلق الله من الملائکة قال رسول الله ان من زنا العرش علی
کاهلهم و قدماه فی تخوم الارض السفلی و قدمه مرق الی سبع سموات و ان انفصال من عظمة حتی یصیر کانه الوضع تفکر مکنید در عظم
پروردکار خود و لکن تفکر کنید در انچه از مخلوقات از اصناف ملائکه من جمله که اسرافیل علیه السلام که از فرشتکان حضرت است که خدا اکر شهاد عرش
بر دوش اوست و هر دو قدمهای او در زمین هفتم فرا کرفته و سرها از هفتم اسمان بیرون رفته و بحد عظمت و جلال الهی جهان و تنگ

خود را عجز میبارد و فرو نمی سنیا بد که کوه باجنه اکنه از مرغ که میکوید که کوه جکه نیست از کنجد و این حمله عرش از اهل هفت اسمان
خاشع نزد و انجا هم منقولست که میان ملائکه و عرش الهی هفتاد هزار حجاب است و جمیع فرشتکان در سر این حجابها تسبیح
و تهلیل مشغول اند و نیز از وهب منقول روایت که در حوالی عرش هفتاد هزار صف ملائکه اند که مشغول عبادة باشند
طرفی که دستهای خود بر کردنهای خود نهاده اند و رفع هر صوت تهلیل او حجابها میکنند و در میان طبقات اسمان خیلان ملائکه
هستند که عدد ایشان جز خدای نداند و همه بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و حجابها اشتغال دارند و در نهج البلاغه مذکورست
که همچنین تسبیح و لا یکلون و رکوع لا ینتصبون و صافون لا یتزیلون و مسبحون لا یسأمون نوم العیون و لا سهو العقول و لا فترة الابدان
و لا غفلة النسیان حتی بعضی از ملائکه همیشه ساجد اند که رکوع نمیکنند و این مرتبه احدیه است و بعضی دیگر که رکوع کنند که از ایشان
و انتصاب ندارند و این صف حمله عرش و دیگر صف دیگر اند که از صفوف خود زایل نمیشوند و این رتبه حاملان
العرش است و جماعتی دیگر تسبیح کنندکانند که صد هزار صف ملائکه اند در صفها ایشان من حول العرش ایستاده اند و دستهای
رجب نهاده و دستهای جب برداشت و هر کی لغتی بتسبیح مشغولند و خواب جنبهای و سهو غفلتها و سستی ابدان و غفلت
مانع عبادة ایشان نمیشود زیرا که اینها از لوازم اجسام حیوانیه است و ملائکه از ان مبرا اند پس این صفات از ایشان مسلوب باشد
و در روایت امده که حق جهان عرش را از یک جوهر سبز خلق نموده و مابین هر قایمه عرش تا قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر
بدویست هزار سال و روایت دیگر بهشتصد هزار سال قطع نتواند نمود و این روایت اخبار امام جعفر منقولست و در خزانه
که چون حق جهان عرش را ایجاد فرمود خطاب بجمیع ملائکه نمود تا نزدیک ایشان از حمل آن عاجز کشتند پس بجبرئیل و اسرافیل
و میکائیل و عزرائیل امر فرمود که عرش را بر دارید و بر دوش کشید جبرئیل که کوشه کرفت و کفت جهان الله و میکائیل کوشه
دیگر را و کفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر را و کفت لا اله الا الله و عزرائیل دیگر و کفت الله اکبر و عرش را بر داشتند بدون تحمل
نماند و چون کرانی عرش بدو رسید کفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ان کرانی و نشان اسمان کشت هر چه بنده مومن که یکبار
این کلمات کوید و اثر حمله عرش و حمله ملائکه اند اعمال الخوبند و اشغال دنیا و عقبی بر وی سبک شود و مستغرق رحمت الهی کردد
عبد الله انصاری و نقاش بن عامر روایت که حضرت رسول فرمود که مرا از من داد جبرئیل که بعضی از احوال عرش و حمله
کوید بدید که خدای تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نموده او را هزار هزار و نیست شش هزار سرست و بر هر یک از ان هزار هزار و شصت
شش هزار دهان و در هر دهانی هزار هزار و شصد شصت شش هزار زبان و از هر زبانی هزار هزار و شصت شصت
شش هزار لغت بتسبیح خدا میکنند و ثواب ان از اسمان من سیصد و شصت ان مثابه است که من قایل کرده است
که هفتاد پوست دار هر پرتا پرده بر ان هفتاد هزار سال راه است و هزار هزار و کذشت حمد استعداد تمجید بهای
او امضا کرده اند حق تعالی صد و شصت هزار بکاوه اد الوهشاد بیاد بوید اکنون از بدن ست شد بار توفیق
طلبید هفتاد هزار و هفتاد هزار کشت شد و باز از خداوند مدد طلبید هزار خطاب امد

کای حزقایل اگر تا اقرار این عالم بروار کنی هنوز از یک قاعده عرش نیز بیش باشی ان فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی انسان
مرا امر کرد که در سجود این تسبیح گویند تا ثواب جزو قایل ایشان را باشد و عظمت حمله عرش بدو حمل است که از دوش تا کوش هر یک
از ایشان هفتاد هزار سال راه است و از امام جعفر صادق ع منقولست که هیچ چیز از عرش حاضر و خاشع نیست و از جمله کلمات
او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من فتنة الله او رده اند که حق سبحانه چون عرش را
بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگ تر باشد حق سبحانه ماری بیافرید تا عرش را گرد دم خود در
اورد و هنوز از عرش چهار انگشت او زیاد آمد و او هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار روی و در هر روی هفتاد هزار دهان
و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و هر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح حق تع میکند و ثواب ان مستعمل ان لا محمد مسجد
و ملائکه تسبیح و تحمید ملائکه گرچه مستغنی ایمان ایشانست و محمد لغوی و سبحانه لکن ذکر ان بعبارت تحمید و تسبیح میکند و ثنای
ایشان بحمد اصل و شرف ایشانست و ترغیب مردمان بآن مجرا کرد و صفا بنیا نصلا حیث بحمد ترغیب امتانست یا عفو اگر تنبیه
است بر بطلان قول مجسمه زیرا که اگر او سبحانه محاط حد عرش و کرسی بیان میبود نمیبایست که مستغنی باشد ایمان ایشان
باشد که غایب باشد نه شاهد و چون مدح موصوف بایمان شده اند معلوم میشود که ایشان با جمیع مکلفان یکسانند در اکه
ایمان هر یک بطریق نظر و استدلال است نه غیر ان بطریق معرفت حجت ایشان مستحرات در ان و ملائکه چون تشارک ایمان سبب نفع و شفقت
است و اگرچه میان متشارکین تباین حقیقی باشد چه مشارکت ایمان اقوی سبحانه مناسبات کما قال عز و علی انما المؤمنون اخوة ایجاب
حق عز و سکنه ان تعبیر تسبیح و تحمید بر دیگر و حسن هوای مومنان از سبحانه است ما میتماید **وَيَسْتَغْفِرُونَ** و طلب آمرزش
میکنند از **لِلَّذِينَ آمَنُوا** برای آنکه ایمان آورده اند و تصدیق نموده و استغفار ایشان بان طریقست که از روی نیاز میگویند **رَبَّنَا**
ای پروردگار ما **وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ** فراگرفته بهمه چیزی **رَحْمَةً وَعِلْمًا** از روی بخشش و دانش ظاهر کلام مقتضی انست که این طریق
وسع کل شیء رحمت و علم را که ذات او سبحانه منزه است از مکانی که لازم و سعت باشد لکن اشارت بعلی بصاحب علم و رحمت و علم تو
بهمه رسیده **فَاغْفِرْ** پس بیامرز **لِلَّذِينَ تَابُوا** مومنانرا که مذنبانی که توبه کردند از شرک و معاصی تائب نمودند **وَاتَّبَعُوا** و پیروی
کرده **سَبِيلَكَ** راه تو که طریق ایمانست **وَقِهِمْ** و نگاه دار ایشان را **عَذَابَ الْجَحِيمِ** از عذاب اتش سوزان تصریح کلام بعد
از استغفار ان جهت است که تاکید و تنبیه پوشیده عذاب و چون للذین تابوا در ین قضیه است که للذین تابوا منهم التوبة و اتباع سبیل
خدا که این مغفرت بعد مشتمل بر حدیث رحمت و علم خود و باشد نه بغیر ان فقط که موجب عدم فایده ذکر علت قبل از ذاو
فایده استغفار ملائکه از برای ما بیان با که ایشان موجودند بغیر ان زیادتی تولیت و مزید درجه ایشان و با که کسانیکه
میگویند اسقاط عقوبت بعد از توبه بر سبیل تفضل است نه بر سبیل وجوب استمساک باین ایه میکنند و میگویند که اگر اسقاط
عقوبت بر حق واجب میبود و استغفار ملائکه از برای اهل توبه بی وجه میبود و جماعتی که قایل اند بوجوب اسقاط
استغفار ایشان بر وجه مذکور حمل میکنند و این مذهب اقوی مذاهب است و بعضی متوجه ان ایات فرمایند و تمام

مؤمنات و بر جمله مؤمنان بدین وجه که **رَبَّنَا** ای پروردگار ما لطف کن بر ما بیان **وَأَدْخِلْهُمْ**
و در آر ایشان را **جَنَّاتِ عَدْنٍ** بوستانهای با اقامت **الَّتِي** آن بوستانهایی که **وَعَدْتَهُمْ** وعده داده ایشان را بان بالسنه
پیغمبران **وَمَنْ صَلَحَ** و نیز در آر با ایشان کسانی که صالح باشند **مِنْ آبَائِهِمْ** از پدران ایشان **وَأَزْوَاجِهِمْ** و زنان ایشان **وَذُرِّيَّاتِهِمْ** و فرزندان
ایشان تا پایان بدیدار ایشان مستحق شوند و سیرت بهشتی مرتب گردد **إِنَّكَ** بدرستی که تو **أَنْتَ الْعَزِيزُ** قوی غالب مطلق که از هیچ چیز
الْحَكِيمُ دانا که هر چه کنی مقتضی حکم و مصلحت باشد و از ان وفا بوعدت بر تو بنا بر وعده ایشان در آوردن **وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ** و نگاه دار
ایشان را از عقوبت و سمیه ان سیات بر سبیل مزاوجه کما قال جزاء سیئة سیئة مثلها و میتواند بود که مراد اعمال سیئه باشد بر تقدیر و مضاف
یعنی بگردان ایشان را از جزای بدیها این کلام تتمه دعای تخصیص است یعنی جمیع اهل ایمان را از جزای بدیها که کفار و احتمال دارد که مخصوص
باهل صلاح باشد و سیئات یعنی معاصی که کفار صالحان اهل ایمان کار خطیات **وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ** و هر که نگه داری از عقوبات **يَوْمَئِذٍ**
در روز جزا **فَقَدْ رَحِمْتَهُ** پس بدرستی که بخشیدی او را و ابو ضحیه رسانیدی مراد که رهانیدی از معاصی در دنیا پس رحم کردی
بود در روز جزا از عذاب رهانیدی **وَذَلِكَ** و ان یاد داشتن تو از عقوبت و معصیت **هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** ان فیروزی بزرگ
بزرگوار مستلزم سعادت جاودانی و نعمت مستلزم است جاودان اهل ثواب و عقاب در روز جزا ایمان میکنند **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
که انانکه کفر ورزیدند بوحدانیت خدا و تصدیق نمودند خویشتن را **يُنَادَوْنَ** ندا کرده میشوند یعنی وقتی که دوزخ در اینند
دستهای اماره دشمنی اما کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا بکردم از قبول دعوت انبیا در زمان تکلیف و اعلان ناورده
ملائکه ایشان را ندا کنند **لَمَقْتُ اللَّهِ** هر اینه دشمنی خدا مر شما را **أَكْبَرُ** بزرگتر است از دشمنی شما **أَنْفُسَكُمْ** بعضی دیگر در دنیا گفته
یکدیگر بعضا و بعضی بعضی که بعضا و ایثار لفظ مقت بر عداوت و بغض جهت ابهت و اشتدید است پس وضع اند و موضع ایشان تا
و قد **إِذْ تُدْعَوْنَ** هر زمان که مقاول دالست بر ان یعنی دشمنی داشت خدا شما را وقتی که خوانده میشدید **إِلَى الْإِيمَانِ** بسوی گرو
بخدا و رسول **فَتَكْفُرُونَ** پس شما کفر میورزیدید بایمان چون کفار و چون کفار استماع ان کفر کنند **قَالُوا رَبَّنَا** گویند ای پروردگار ما
أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار یکبار اول نزد انتهای اجال و نوبت ثانی در قبر بعد از زنده کردن برای سوال
وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده کردی ما را دو نوبت بار اول در قبر و بار دوم در وقت بعث و نشر ان بعد از مرگ و حال
بر انست که اماته اولی در اصلاب آبا است و حی که نطفه بودند و اماته دوم در دنیا و احیا اول در دنیا است برای تکلیف و احیا
دوم در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی انست که ما را مرده اگر بدی و بعد از احیا میرانیدی و نظم انست قول حق تعالی کیف تکفرون
بالله و کنتم امواتا فاحیاکم که مراد از احیا بعث بلکه احیا و اماته اولین در دنیا است و دو دیگر در قبر افزوده و اماته اول
در وقتی بود که نطفه بودیم و از ظهور ادم بیرون او رد و میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید و اماته ثانیه در دنیا و احیا
اول در وقتی که در رحم نطفه بودند و احیای دوم در بعث و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران و مختار بعضی
اصح اقوالست زیرا که ان منقول از اهل البیت علیهم السلام نیز ایده است بر سوال قبر و اخباری که در ین باب از طرق

موافق ومخالف ماثورات موید این قول است وتفسیر فاطمه بنت اسد که ام امیر المومنین ذات صلوات الله علیه و آله است هیچ دارد
زیرا چنانکه در سورة البقره سمت ذکر یافت وحدیث مشهور که الفقر وحده حسن زایش الحب موجب خرق من معرفة المیزان هم دلالت بر آن
چه وقت مقصود است که صاحب قرآن نه که حاصل شود حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق یا تکذیب در دنیا منکر آن بود و شاهد
از سوال قبور و بعث و نشور و گویند فاعترفنا بذنوبنا گناهان که چه از تکذیب بعث و سوال قبور
بود فهل الی خروج پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب جز
پس هیچ طریقی هست که بر آن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شده بهشت رسیم مراد ایشان از این قول قول توبه و ایمان باشد
و این کلام از فرط قنوط و عماد و تحیر و گویند و گفته اند معنی آنست که کفار بعد از اقرار گویند که اما ما را رجعتی باشد
از دوزخ بدنیا تا در آن طاعت و عبادت مشغول شویم و چون در علم الهی مرکوز گشته که ایشان بعد از عود بدنیا
طریق کفر و شرک باز دست خواهند داد چنانکه فرموده و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه از این جهت مجیب ایشان عود ما را منع خود گوید
با ایشان بتوسط فرشتگان بر سبیل توبیخ که ذلکم این عذاب و نکال که ملازم حال شماست بانه اذا دعی الله سبب آنست
که چون خوانده شد خدای وحده در حالتی که تنها بی شریک بود یعنی چون اهل ایمان بکلمه قایل میشدند کفرتم بکار نشدید در مقابل
کلمه او و میگفتند اجعل الالهة الها واحدا ان یشرک و اگر شرک آورده میشد بخدا یعنی چون ابناء جنس شما شرک
بخدا می آوردند فالحکم میگردید شما با کسی که شرک آورده اید پس امر و فرمان ذوالی و کار کردن ادی اهل حق و باطل موجود
که منحصر بعبادت و لهذا حکم فرموده است بر شما عقاب سرمدی و عذاب ابدی العلی خدایی که علو مرتبات از آنکه نسبت شرک
باو کنند و اشیاء و اثار او باو دهند الکبیر بزرگوار در آنکه از استحقاق عبادة خود را باو و ابا کنند پس در صدد
بیان وحدت و کمال قدرة خود در آمده میفرماید که هو الذی است که نقد و خود یریکم مینماید شما را آیاته نشانهای کمال
وحدت و قدرت او و ینزل لکم و فرو میفرستد برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی را یعنی باران که سبب روزی
شماست یا ملایکه را که سبب ارزاق اند و این تسمیه سبب است باسم مسبب و ما یتذکر و پند میگیرد و عبرت
نمیگیرد باین آیتها الا من ینیب مگر کسی که بازگردد بخدا یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی بطاعت آورد و در حق خصوصی که
باز هدایت در راه نظر و مناقشه آن تکلیف منظور نظر او انجیز نیست که روی بآن آورد تفکر آن در راه نیز بتوجه باز گردد
و چون اهل عناد و انکار نظر در آیات توحید میکنند و بآن حصر میکردند از صفت انبیا از نظر عاطفه تعالی
باهل انابت خطاب میکند که فادعوا الله پس بخوانید خدای را و بپرستید و قیام نمایید مخلصین بعالی که
سازند کانند له الدین برای او طاعت خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرون و اگرچه کراهت باشد ناگرویدگان
کمال اخلاص شما را چه ایشان بعد آیات کافر اند شما را از شرک و هجوم ایشان از شما متنفر باشند زیرا که کلام حق آنست که میباید
کراهت کسانی که بدین شما نیستند مانع آن شود که شما ترک پرستش خدای کنید که مستحق عبادت تنها او در دنیا

خلی - فهرست شده
۲۱۰۰

مرتبه عالیه رفعت و رفعتی بدرجه عالیه رساند رفیع الدرجات بردارنده درجات از ملایکه و انبیا و اولیا و صالحان اهل
ایمان و شیعیان در آنکه تفاوت درجات میان مخلوقات بقدر معرفت و طاعت است یعنی هر چند معرفت و عبودیت بیشتر باشد
درجه او نسبت بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا را بر درجات اولیا بلند تر گردانیده و درجات اولیا را
بر ایشان تقدیم نموده آن اهل ایمان پس بر همین قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان مومنان نیز که تفاوت عبودیت خواهد
بود و بعضی گویند که رفیع الدرجات یعنی رافع السموات یعنی خدای برداشته آسمانها که بالا عرش و مستوا بود و بعضی
مرتفع الصفات باشد یعنی تعالیت صفات جلال او از آنکه غیر بر او در آن مشارکت تواند بود ذو العرش خداوند عرش عظمت و جلال
آن و بعضی ذو العرش یعنی ذو الملک یعنی خداوند سلطنت و پادشاهیت تخصیص این دو صفت بدو گویند است بر عمدیت او و سبحانه
از حیثیت معقول و محسوس که دلالت بر عزت ذات او در الوهیت چگونه درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و نصب
مقامات جمیع مخلوقات در دست قدرت او باشد و عرش که اعظم عالم جسمانیست در قبضه قدرت او پس چگونه غیر او لایق شرکت او تواند
زد بر رفع شخصی دعوی و ابری باو تواند کرد و عباد تقرب و تحید عهد نموده میفرماید بر این وجه که یلقی الروح و این تفسیر
مبنیست که آن ضمیر مرفوع منفصلست و خبر ثانی و ثالث آن رفیع الدرجات ذو العرش است و میتواند بود که هر یک از این اخبار ضمیر
مستتر محذوف باشد و هر چند بمعنی آنست که او میفکند وحی را من امره از فرمان خود و ضمیر آن بروح بجهت آنست
که آن سبب حیوة قلب است یا شرح همین اگر روح سبب حیوة بدنست و من از برای بیان روحست یعنی القا میکند امر موجود را
علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و گفته که مراد بروح فراست و سایر کتب منزله و نزد جماعتی
جبرئیل است یا نبوة و باری حال مراد آنست که منصب نبوة و رتبه رسالت بهر کس میخواهد از اهل استحقاق عطا میفرماید
لینذر تا بیم کند کسی که وحی باو منزل شده مردمان را یوم التلاق آن روز رسیدن بیکدیگر یعنی روز
که ارواح و اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان یا خلق اولین و آخرین با هم جمع شوند یا خلق با خالق یا معبودان
با مظلومان یا ظالمان ملاقات نمایند یا هر ملاقی ملاقی خود شود بر جمیع قادر مراد روز قیامت یوم هم بارزون
که بندگان باوجود کثرت ایشان هیچ چیزی یعنی علم او بهر یک از اعمال و حال رسیده باشد پس بر وفق عمل هر احد
و بنا بر قول جز عدم خفا اعمال عباد بر سبحانه اگر چه مقید بر زمین است و در حالت بروز نیز بر وجهی ثبت اما چون که ایشان
در دنیا فرض میکردند که هرگاه بحیطه ذات و حجب مستتر شوند خدای ایشان را نبیند و اعمال ایشان بر وجهی باشد که بود
تعالی و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون از این جهت میفرماید بروز و انکشاف ایشان بر وجهی باشد که توهم این معنی
کنند و بی شبهه بر ایشان ظاهر گردد که خدای تعالی بر جمیع سرایر ایشان عالمست او در آنکه خواهد در آن روز هر مردمان
در نزد سفید که مانند نقره خام باشد جمع کند پس اول چیزی که با آن تکلم نمایند این باشد که ندا کنند بجمیع ایشان که لمن
الملک الیوم مر کراست پادشاهی و فرمان روایی امروز چون همه کفار در آن روز بوحدانیت او معترف شدند حاصل شده

لا یخفی علی الله منهم شیء
بیان باشد بر عدم
از عمل ایشان

باشد پس در جواب با جمیع مومنان منفق گفته شده و گویند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ مر خدای راست که یکتاست و بی همتا در کار
کفاری و فرمان روایی الْقَهَّارِ شکننده جمیع منازعان و مدعیان پادشاهی و گویند که چون ندای لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ بر آید
هیچ کدام از اهل محشر را طاقت جواب دادن نباشد پس او سبحانه جلت خود جواب ندا گوید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وعلی التقدیرین
فلیه ای اخبار القهار وصایت و کمال سلطنت قاهر است و محل ایکه نزدیکی کنند که این ندا بین الحشرین باشد منادی که هنوز باقی
فانی شده باشد چون هیچ چیزی نبوده باشد مگر ذات بی زوال او هیچ جواب دهد که لله الواحد القهار و این کلام خالی
از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام تقتضی آنست که این ندا در یوم الخلود الذی باشد و در حین بروز عباد از قبور خود و بیاکه
تخصیص پادشاهی باین روز و با کدام زمان حال در ابد و ازل ناطق است باین جهت آنست که در آن روز هیچکس نباشد
که دعوی پادشاهی کند چنانکه بحسب ظاهر در این روز این دعوی بی معنی میکند و باید که مراد از لمن الملک ملک
که بی تملیک ملک باشد پس منافات نداشته باشد با عطاء ملک عظیم به پیغمبران و صابر مومنان با وجود این وقت
ندای لمن الملک در روز قیامت و ملکت ایشان در روضه جنت پس فانی بنهما و بعبارت قریبا اختصاصی بملک بخود
نهاد تاریخ بیان میکند و میگوید که الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی بِمَا كَسَبَتْ
بانچه کسب کرده از اعمال حسنه و افعال سیئه لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ هیچ ستمی نیست در این روز پس نه ثواب کسی کمتر از عمل
او باشد و نه عقاب حسنی زیاده بر فعل ناشایسته او و کسی را بگناه دیگری مواخذ کنند و نه نیکی را بیاداش بدی
دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است یعنی مشغولی او بحساب شخصی باز ندارد او را
از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه کرده الخلایق را باحق خود رساند و در بعضی تفاسیر آورده
اند که حضرت رسول صلعم فرموده که حق تعالی در آن روز گوید حساب کنید که من پادشاه جواد هذه ام سزاوار نباشد
هیچ کدام از اهل بهشت و دوزخ شیء بر عهده باشد که به بهشت رود و دوزخ در آید که انتقام از ظلم از او بکشم
و او را بان قصاص کنم بعد از آن این آیه تلاوت نمود که الیوم تجزی کل نفس بما کسبت الی آخره پس حضرت رسالت را
اهل خوف میبایدی زین روز و میفرماید که وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کافران را و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از روز قیامت
و تسمیه آن بآزفه جهت نزدیک شدن وقوع است چنانکه آزفه بمعنی قریب و مستولی بود که آزفه منه خطه محدود فیما
که بمعنی امر عظیم و تقدیر کلام اینکه یوم الحسرة یعنی تخویف ایشان نمای از وقت امر عظیمی که نزدیک شدن
آن مراد زمان مشارفت ایشانست باشد و نخ إِذِ الْقُلُوبُ بیان وقت دلهای مردمان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک
حنجرهای ایشان بود یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آمده و همان جا مانده
و باز نتوانند گشت تا اصحاب انقلاب سازند و بر آیند تا خلاصی یابند كَاظِمِينَ در حالتی که بر دارنده کان باشند
انعم و اندوه و این حالت از اصحاب قلوب زیرا که معنی کظم بر طریق اضافه است و تقدیر کلام اینکه اذ قلوبهم

لدی الحناجر مکظمین علیها و میباید که حال باشد از قلوب یعنی دلها در آن روز از فزع و اندوه پر باشد و بنا بر این ایراد آن بجمع سالم
بجهت وصف قلوب بجزئی که آن از افعال عقلاست زیرا که کاظم از افعال ذوی العقول و مثل این است قوله تع رایتهم لی ساجدین
و قوله فظلت اعناقهم لها خاضعین و میتواند بود که حال باشد از ذوی و تقدیر کلام اینکه و انذرهم مشارفین الکظم یعنی بیم کن
کفار را از روز قیامت در حالتی که ایشان مشرف شده بخشم خود و نه در آن روز مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را از اهل دوزخ
مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق وضع مظهر در موضع مضمر جهت دلالت بر علت مناسب ایشان یعنی بسبب ظلم و عدی ارجاء
حق تعالی را از روز هیچ خویشی مهربان نباشد که عذاب را از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه شفاعت کننده که فرمان برده شود
یعنی شفیعی که شفاعت او بحیز قبول رسد و بیاکه مورد نفی شفاعت و اطاعت منظور که مستلزم وجود شفیع است زیرا
که شفعا اولیای خداوند و محب و رضای شفعا بر مسلوب باشد و این هنگام ایشان را شفیعی نباشد کقوله تع و لا یشفعون
الا لمن ارتضی و قوله ما للظالمین من انصار و هر گاه که شفاعت مقصود نیست مکرر و زیادتی تفضل و احسان تفضل و اهل تفضل
قوانند نه غیر ایشان کقوله تع و نزعنا ما فی صدورهم من غل و چون مشرکان خلی از تفضل ندارند پس هیچ شفیعی نداشته باشند و از حسن بصری
منقولست که والله ما یکون لهم شفیع البته که نفی شفیع کرده مستلزم نفی شفعت اما انتقام ان موصوف جهت تصریح است بعلم خلق
مشرکان چه مقصود ایشان شفیعی است که مطاع باشد و قوله تعالی يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خبر خامس مبتدا که ان ضمیر هو الذی
است و لکن چون بیان علت خبر رابع که الذی الروح است مضمر شده باحوال قیامت از جهت آن احوال خود و دور افتاده یعنی او میداند
خیانتی که دیده باشد از آنکه در زدیه بچیزی نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن بان و ابن عباس گفته که خیانت
چشم در اینجا نظر کردن است روی ان وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و آنچه پوشیده دارد سینها یعنی علم او محیط است بضمایر
و سرایر مخلوقات بعبارت ان اهل تنزیل را فهم میباید که وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای حکم کند براستی در جزای بدکار و نیکوکار
که او مستغنی از ظلم و تعدی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میخوانند یعنی پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ
حکم نمیکنند بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که جماد اند پس حکم کردن از ایشان متصور نباشد که جهت قرب علم خود بجمادات حکم
و حکم کردن بطریق حق و قضا حاصل شود بر قول و فعل و تعریض عالم معبود از ایشان میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
هُوَ السَّمِيعُ او شنوا گفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا کردار ایشان و نیز جهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میگوید أَوَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نمیکنند و سفر نمیبرند مشرکان قریش فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن از برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ پس می بینند
که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانی که بودند پیشتر از ایشان اهل تکذیب و عناد چون عاد و ثمود و اصحاب
مؤتفکه که دیار آنها در حوالی ایشانست كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند ایشان بیشتر از ایشان قُوَّةً از روی توانایی یا از
وجه قدرت و تمکن وَآثَارًا و از روی علامتها و نشانها فِي الْأَرْضِ در زمین که در حدود ایشانست چون قلاع عالیه و حصون مرتفعه
و بلاد عظیمه و سایر علامتهای که دال بر قوت و قدرت ایشان و ایراد ضمیر فصل در هم هام و اکثر نحاة و آنست که بنا بر معرفت این

باشد بجهت مشابهت معنی مرات بمعنی مرات در امتناع دخول لام بود و جایز نیست معنی اکثر آنا باشد از قبیل مثلثا سفیا و در
حال یعنی شهرها و اعداد و عدد و امثال ایشان بیشتر بود از ایشان فَأَخَذْنَاهُمْ اللَّهُ پس با وجود این حال گرفت خدای تعالی
ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب و بانواع عقوبت و نکال هلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ کس که از ایشان دفع آن عذاب کند و منع نزول عذاب نماید ذَلِكَ این
گرفتن و عذاب کردن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می‌آمدند با ایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها
بینه و معجزات ظاهره یا احکام و نعم فَكَفَرُوا پس نکرد بدند بآن و انکار ایشان کردند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس گرفت خدای ایشان را بعقاب
کردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است و مقتدر و هر چه کند که از خبر آن اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک کذبت
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر ایشان و چون اهل شرک از این مقولها اعتبار نگرفتند پس بجهت تنبیه جنایات ایشان بیان قصه موسی و فر
عون میکند بدین وجه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بنشانهای خود یعنی آن نه معجزه که با او
عطا فرموده بودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهره و مویا که بآن غالب بخصم شد که عصا است با شکافتن دریا و افزاران
بدگر یا بجهت تعظیم و تفخیم است و یا بجهت تغایر وصفان و محتملست که مراد از اول ادله توحید باشد و ثانی معجزه یعنی موسی را بادلهٔ
توحید و معجزات غالبه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لقب ربوبیت وَهَامَانَ و بر هامان که وزیر
وی بود وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مختص وی بود و تخصیص این سه کس بذکر با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود
مبعوث بود بجهت آنست که بجز و عناد ایشان بیشتر بود و مع هذا سایر مردمان اتباع ایشان بودند و منقاد امر ایشان الحقه موسی
ایشان را بحق دعوت کرده اظهار معجزه نمود ایشان نکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا پس گفتند که او سَاحِرٌ
جادوگر است یعنی ایشان از خارق عادة عاجز نمایند از وی سحر است كَذَّابٌ کذاب دروغگو است در آنچه میگوید که خدای حق
مرا فرستاده او مرا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد با ایشان دین درست و راست که توحید است مِنْ عِنْدِنَا از نزد ما
قَالُوا پس گفتند که او قَالُوا جادوگر است یعنی عجز از خارق عادة عاجز نمایند از وی سحر است قَالُوا گفتند
با اتباع خود اقْتُلُوا بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنکسی که ایمان آوردند مَعَهُ با موسی قبل از این نیز کرده شده بود
از اولاد موسی اهل تنجیم فرعون میگفتند که در این سال از بنی اسرائیل شخصی پیدا شود که زوال پادشاهی او بود و رسم
او بود بنا بر این فرعون حکم کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد شود بکشند و چون در این وقت موسی رسولی که با امر
فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را قتل آورند تا شکست بال و پر ایشان حال شد معاونت موسی نمایند
پس باز اعوان خود را قتل امر نمودند از ابن عباس منقولست که اقتلوا بمعنی است که استبقوا علیهم الفتل کالذی
کان اولا یعنی باز رجوع کنید و ایشان را بکشتن همچنان که پیش از آن ایشان را میکشتند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را
تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب این امر شدند نفحی حاجت ایشان را با رسال دعوت مدافع و طوفان و جراد و طرح کرد

تا تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت و این کید بدیشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر ناکردیدگان نسبت با انبیا و سایر مؤمنان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بیراهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع شده نمایند مر ایشان را نیست مکر کردن کافران از خاصه کشت و منع
مظهر دعوت منع عجیب تنجیم حکمت و اشعار بر جلالت آن الحقه فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی پیغمبر است از قتل زدن
بکلی مستور اما بجهت خوف مظهر بحر او بر مردمان اظهار جلالت نکرد و در صدد قتل او نشد و ارکان دولت ایشان را نمی‌دید
و منع او کرده میگفت که مردی ساحر است و از دست او چه خیزد و اگر او را مسکینی رها باخواهد نگفت که فرعون بجهت آنکه
با او معارضه نتوانست کرد او را قبول آورد وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى بگذارید
مرا تا بکشم موسی را و ایشان گفتند که مبادا استغاثه نزد با خدای خود کند و از و ملتی بتو رسد فرعون گفت من بقتل
او میکنم کو استغاثه من با خدای خود کند وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و کو بخوان خدای خود تا مرا از موسی عجز رساند یا مرا از
کشتن آن منع کند غایت دلیریست با آنکه فرعون از موسی و ایت او خوف بود و ذریعه تمویه است بر قوم تا اشاره کند
با آنکه او کشتن موسی گفت اگر او را بکشم إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه مبدل و متغیر سازد
کیش شما را و از ما دین شما من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا که آشکارا کرده بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ در زمین
مصر الْفَسَادَ شیاع و اشرب و حصول بتها و کرها و نصب کعبه خواند یعنی ظاهر سازد موسی در دین بلبها را
چه وقتی که وقایع او بسیار شوند با شما در مقام مقابله باشند و بین الفریقین مقاتله واقع شود و آن معجزه موانع
و مکاسب و معایش شود و نظام امور هرج و مرج کرد و چون فرعون موسی منتشر شدند بنی اسرائیل عملکش شدند
قبطیان شادان شدند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی قوم خود را إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار
خود و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر متکبری که کشتی کبر و تجبر و استکبار لَا يُؤْمِنُ نمیگرود بمبدا
بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار تا شر او را از من دفع کند غذیه کلام بآن جهت تاکید است بر آنکه سبب در دفع شر ایشان
عجز نه عزت تحصیل سم رب جهت آنست که مقصود او در این مقام حفظ نفس است و تربیت و لفظ رب بخود و ایشان
جهت حث ایشانست بر موافقت خود و در اسطه و عدم تصریح باسم ایشان فرعون و ایشان نمودند بذکر وصفی
که شامل اوست و غیر او جهت تفخیم اخافه است و معلیه حقوق قدیمه و اشاره تکبر و استکبار جهت آنست که دلالت آن کشتن بر فرط
ظلم و طغیان و وصف او بتکبر و تکبر و بدن بر روز حساب اشعارست بر آنکه تکذیب بروز محاسبه و عدم مبالات بعاقبت
از اسباب قساوة او بود و حرفه نمودن بر حضرت عزت و بندگان او و چون مبالغه فرعون در این باب بر حد اطناب رسید
اهل ایمان بی تاب شدند و کشتی سر ایشان بغرقاب اضطراب افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی که گرویده بود بموسی
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزقیل و مدتی مدید بود يَكْتُمُ إِيمَانَهُ میپوشید ایمان خود را از فرعون
و وقایع او و گویند این مردی مؤمن از بنی اسرائیل بود و نام او حبیب یا سمعون و من آل فرعون صله یکتم است نه صفت رجل

یعنی مردی مومن که کتمان ایمان خود مینمود از آل فرعون و اصح و اشهر آنست که آن حزقیل است که ابن عم فرعون است
و در روایتی واقع شده که مدة صد سال بود که او ایمان داشت و تقیه میکرد و از او صدا الله بن جعفر الصادق روایت
که التقیة دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیة له و التقیة ترس الله فی ارضه لان مومن آل فرعون لو اظهر الاسلام
قتل تقیة از دین منست و دین پدران من دین ندارد هر که او را تقیه نیست و تقیه سپر خداست در زمین او که بآن
سهام حق و سیوف از وی مندفع میشود زیرا که مومن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد کشته میشد از آن جهت
که از آل فرعون غیر از حزقیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان بموسی نیاورد و حاصل که حزقیل
چون دید که فرعون در کشتن موسی قتل موسی اشد از وی انکار گفت بود ملت که اتقتلون رجلا آیا میکشید
مردی را یعنی قصد قتل او میکنید ان یقول بر آنکه میگوید ربی الله آفریدگار من خدای تعالی است
او و قد جاءکم و حال آنکه آورده است بشما بالبینات معجزات روشن و هویدا من ربکم از نزد پروردگار
شما که دلالت تمام دارد بر صدق قول چون قلب عصا بار دها و ید بیضا و غیر آن و با وجود این همه بر اهل خرد
اصلا در امر او تامل و تفکری نمینماید و گوئی قبل از قول معجزه دلالت است جمله حالیه که اگر قول مصدر بان نمیبود معلوم
نمیشد که علت قتل او ایمانست و محتملست که علی نصب جار بر ظرفیت باشد یعنی آیا مرا و را میکشید در وقتی که از قول
توحید میشنوید و ربی الله از قبیل صدقنی زیدا است که دال بر جهالت و بدانکه این کلام مفرح است و با انکار عظیم
و تعجب شدید چه حال معنی آن راجع است که آیا مرتکب فعل شنیع میشوید که آن قتل نفس محترم است و حال آنکه علت
ارتکاب شما بآن نیست مگر کلمه او که قول ربی الله با آنکه او بر صدق دعوی خود اکتفا بر بینه و اعلام نمیکند بلکه آیات
متعدده می آورد از جانب کسی که پروردگار شماست و اضافه رب ایشان بحق اشعار دارد بر ایشانست باعتراف
صلاح و کثرت صورت ایشان تعبیر آن بر ایشان لعلها حتی اخراج نموده بر سبیل احتیاط و تعمیم بر این وجه که
و ان یک کاذبا و اگر او باشد دروغگو فعلیه کذبه پس بر وست وبال دروغ او و نکال عقوبت او که آن قول او
و ان یک صادقا و اگر باشد راست گو یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم پاره از آنچه شما را از آن وعید
نماید یعنی اگر بفرض همان شما نرسد پس لا اشبه بعضی از آن شما رسد این کلام مبالغه است در تحذیر و اظهار
انصاف و عدم تعصب و ایمان نمودند بقول که او قرب بتسلیم ایشان و اظهار کذب او و بر صدق مقدم داشتند
خلاصه کلام که او شما را بهلاکت دنیا و عقوبت عقبا وعده مینماید پس اگر صادق باشد در این امر لا اقل هلاک دنیا
که بعضی از آنست بشما رسد و گویند استعمال بعضی در این مقام در موضع کل بعید نیست است در خطاب توسع و
در کلام مراد کل است و نیز بعید لطف خطاب آنکه بر سبیل تعریض گفته که ان الله بدرستی که خدای
لا یهدی راه راست نمینماید یعنی توفیق نمیدهد و اثاب بوسیله بینا و معجزات بلکه در باده ضلالت

فرو میگذارد من هو مسرف کسی را که از حد در گذشته است و بنهایت طغیان رسیده کذاب دروغ دعوای
خدای و میتواند که مراد موسی باشد و بسبیل فرض یعنی خدای راه ثواب نمینماید آنکسی را که از حد خود قدم بیرون
نهاده و بدروغ دعوا کننده نبوت مراد است که اگر بالعرض موسی نجاوز نماید از قول خود و در دعوای نبوت
کاذب خدای او را راه راست خواهد نمود و او را رسوا خواهد ساخت بی احتیاج بقتل او و نیز میتواند که مراد حزقیل
معنی اول باشد و معنی ثانی را بخیال ایشان در آورده باشد بجهت تلیین تشکیک ایشان و احتمال دارد که این کلام مقول
قول حزقیل نباشد بلکه کلام حق سبحانه و تعالی باشد بجهت تنبیه امت پیغمبر خود و گفته اند بعد از آن در سبیل حکایت فرموده که حزقیل
گفت یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شماراست پادشاهی و سلطنت امروز ظاهرین در حالتی که
غالبید بر بنی اسرائیل و مسلط بر ایشان فی الارض در زمین مصر و بر بنی که همه مقهور و مغلوب شما اند فمن ینصرنا پس کیست
که یاری کند ما را و حمایت کند من بأس الله از عذاب خدای اگر بیاید بجهت تمرد موسی یعنی مستدعی امری میشوید که مظنه
زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدق دارد و بر عقل مستقیم است که اصلا بیاری او کمر دید و دست تعدی از
کوتاه کنید از حال نفس خود در سلک ایشان بجهت قرابت و بسبب اظهار آنکه او مصاحب با ایشان در اینجا ایشان را تهیج
میکند و چون این تصنیف را بسمع ایشان رسانید قال فرعون گفت فرعون مر حزقیل را و جماعتی دیگر که نزد وی بودند
ما اریکم دلالت نمیکنم شما را بر رایی الا ما اری مگر آنچه می بینم و صواب میدانم نمیشما میگویم از قتل موسی و تکذیب
او و صدق خود در مصلحت دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سر و من در این قول با ظاهر شما موافقست و دل با زبان
مطابق پس اخبار رای خود صواب میدانم نمیشما میگویم و ما اهدیکم و نمی نمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه رشد که عالم
دنیا و شبهه نیست در آنکه فرعون در این قول کاذب بود چه از مستبق نبوت موسی و ایمان او و از این تمرد و باطن خود خوفی
عظیم داشت از جانب او و لکن اظهار تجلد مینمود تا خوف او بر ایشان ظاهر نگردد و بیکدیگر که او مردی قتال و سفاک بود
و با هل چیزی حکم قتل میکرد و اگر نه بجهت خوفی او میبود چرا مشورت میکرد در قتل کسی که میدانست که او در مسند دهد
پادشاهی اوست و اراده آن دارد که طنطنه و کوکبه و عظمت و جبروت او در هم شکند القصه حزقیل این سخن نشنید
بار دیگر بجهت ایمان او مهیج شده با آنکه از قوم مشغول شد کما قال عز من قائل و قال الذی آمن و گفت آنکس که ایمان
آورده بود یعنی حزقیل یا قوم انی اخاف علیکم ای گروه من بدرستی که میترسم بر شما بجهت تکذیب موسی و قصد قتل
او مثل یوم الاحزاب از مثل روز های هلاک امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب جماعتی باشد که قبل از این تکذیب
رسل خود کردند و عدم احتیاج یوم جمع بجهت اضافه است بصیغه جمع و تغییر مضاف الیه بقوم نوح و عاد و ثمود
کما قال مثل قوم نوح یعنی از روز عذاب جماعتی باشد که قبل از این تکذیب رسل خود کردند مراد عذابی طرفاست
که بسبب عادة ایشان بر اهل رایند تکذیب رسل خود کردند مراد عذابی طرفاست که باشان رسید و میتواند

بود

نوح عهد کذب ولنا ایشان وکاذ رهاند
جزای داب قوم عاد
که باد در هر سنا اصل

که اعاد من نیستم

که مراد از داب عادة او عجاز باشد بعذاب کفار و بنا بر این احتیاج بتقدیر مضاف نیست یعنی مثل عادة خدای که جاری گشته بود در قوم
کشتند وقوم ثمود که بصیحه و لعنت هلاک شدند والذین من بعدهم و آنانی که پس از ایشان بودند همچون اهل موتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب
ایکه عباد ایشان بعذاب هلاک و فنا شدند وما الله یرید ظلما للعباد و حق بر بندگان خود خدای تعالی که خواهد ظلما للعباد یعنی ایشان را بی گناه عذاب کند که عذاب کرد بر کفر و تکذیب
ایشان بوجه عدل بود بر ایشان بجهت اعمال قبیحه و افعال سیئه مستوجب شدند پس ثانی ظلم کنید ثانیا بالجوارح عقاب مستلزم شود این آیت آنرا
و دلیل بر نظلام البعید و تحقیق نمود و نشاد او ظلم بر کسی که هرگاه ارادهٔ ظلم بعید باشد پس بحکم ظلم العبد خواهد بود و امر حق بر سند مذهب جبر که قایلند
بلکه بطلانی که واقع شده بارادهٔ خدا و عباد نکوهیده ایشان از هلاک و نابودی بعذاب ایشان نمیباید از عذاب بر ایشان و بر وجه کفر و ظلم
جنتی که علیکم بر شما یوم التناد یا روز عذاب روز فغان بکدیگر مراد روز قیامت و منادیان بنداء بعضی است که در آن روز خلایق استغاثه بکدیگر کنند
و هیچ کدام بتوانند یا آنکه منادیان مؤمن بکافر و بود باشند و یا در آن روز ندا کنند فلان کس سعادت یافت که هرگز شقاوت نیابد و فلان شقی که هرگز سعادت
نیابد سعادت نرسد یا اهل بهشت با اهل دوزخ خاطب شدند که وعدنا ما وعد ربنا حقا الی آخر الآیة و در دوزخ با اهل بهشت گویند که افیضوا علینا من الماء او مما
رزقکم الله و در اعراف گذشت و یا اصحاب حساب نداک که یا اهل الجنة خلود و الموت یا در آن روز هر کس با امام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم
یوم تولون روزی که برگردانیده شود از موقف حساب مدبرین و در حالتی که باز گشتگان باشید از عذاب بوی دوزخ یا در حالتی که فرار کننده کان باشید
از آتش دوزخ و گریخته از فرار نایافته شدید شما را ایمان بان شما را مدد دوزخ کند ما لکم شما را در آن روز من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه
دارنده که منع آن عذاب کند و شما را در حفظ خاص خود گیرد ومن یضلل الله و هر که را خدای بر فکر کار در جهت کفار و عناد و استکبار و عدم تامل و فکر
در هیچ دلیل و اشعار فما له من هاد پس نیست مر او را هیچ راه نمایی که او را بر ولایت رساند یا هر کسی که خدا او را بر ولایت رساند روز آنرا مهلت
کرد از عذاب هیچ کس بهشت نخواهد رسید ولقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد بسوی شما یوسف بن یعقوب بعد من قبل پیش از موسی بالبینات
بحجتهای بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول او و هب ابن منبه و اکثر مفسران بر آنند فرعون زمان موسی همان فرعون یوسف بود و بر اساس آنکه
اسبی قبطی که زبان داشت بیان نمود و بجای یوسف زنده گشت فرعون ظاهرا با او ایمان آورد و بعد از فوت او از دین برگشت و تا زمان موسی
عمر یافت نسب جرجیل گفته که یوسف پیش از زمان تشریف آمد با معجزات و بینه که از آن جمله احیا فرمود و شفاعت بر جماعت او را نجات نمود بعضی
گفته اند که فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای صیطه صیطه یوسف صدیق را که یوسف ابن ابرهیم ابن یوسف بود و بسلاتری فرستاد
و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و معجزات بدیشان نمود ایشان بدو گرویدند پس هرگز قبول از آن خبر داد که یوسف بشما سعی نکرد
فما زلتم فی شک پس همیشه بودید در گمان مما جاءکم به که آن بجا آورده بود بشما از توحید و احکام دین و امور شریعت حتی اذا هلک تا آنکه چون
فوت شد قلتم گفتید یکدیگر بدون حجتی و برهانی بلکه بمحض تقلید و تعصم عرض و تکذیب رسل لن یبعث الله هرگز نخواهد کشت خدای
من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون انکار یوسف خودی و قول او را بسمع قبول استماع کردی و نخواهد آمد که دعوی رسالت
کند بجهت خوف آنکه قول او را بر منتقم و منکر او شوم پس بر کفر خود ثابت و قایم شدید و در ضلالت و غوایت ماندید کذلک همچنین
اسراف و ارتیاب گمراه کننده یضل الله گمراه میکند خدای در روز قیامت بر کافری ضلالت و فرو میگذارد مسرف هر که از حد

يعني در اين بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزي داده مي‌شوند در آن از انواع فواكه و اطعمه لذيذه و شارب خوش من بِغَيْرِ حِسَابٍ بي‌حساب
وشمار نه باندازه كه از پس تولد اهل صالحي اصعاف تضاعف زياده خواهد بود بر قدر استحقاق جاي بسيل فضل او سبحانه و سبحان الله فرعونيان
اين نعمتان حضرت كريم بي‌حسابي ايمان آورده و در مقام عبادت فرعون دست باز داشته زبان ملامت بر وي دراز كرده‌اند و گفتند كه عجب از تو كه فرعون
را سگ‌بازي و پرستش كني و ديگر اختيار مسكيني خرقه‌پوش كرده‌اند در مصر و خضيره در رسيده گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي باز نگرانان فرعون تا او چه جواب ايشان
ترجيح ايشان فايده بر قول ناسكتار بالكه از خواندن ايشانست او را بگفتن و شايد موصلت بعبادت ابدي و عقاب الهي و اسناد تقي بجوب
با ايشان بجهت تنبيه ايشانست بر وضوح حقيقت قول خود و جهي كه گويا كه ايشان مكلف نيستند بگفتن معتقد ايشانست و انكار بي‌كه از ايشانست
ميان بيكسان كه از تعصب موقوف نگذاشته حاصل كه خرقه‌پوش با ايشان كاي كرده و مرحمت مرا چه سبب بمن كه أَدْعُوكُمْ مي‌خوانم شما را إِلَى
النَّجَاةِ بسوي نجاتي كه سبب رهايي يافتن است از عذاب خدا و ايمان آوردن است بخدا و پيروي پيغمبر وَتَدْعُونَنِي و مي‌خوانيد شما مرا إِلَى
النَّارِ بسوي عملي كه سبب موصلت باتش دوزخ است پرستش فرعون پس تغير دعوت مكن بايكديگر تَدْعُونَنِي مي‌خوانيد مرا لِأَكْفُرَ
بِاللَّهِ تا كافر شوم بخدا وَأُشْرِكَ بِهِ و شريك گردانم او را مَا لَيْسَ لِي بِهِ آنچه نيست مرا بدان عِلْمٌ علمي و دانش مراد نفي معبوديت
و انكار الهي بي‌وجه نمي‌دارم و بر معبوديت غير او دليلي نيست پس حكم نمي‌كنم و سكوت باو شرك نمي‌سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من مي‌خوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ
بخدا كه غالبست يعني قادر بر عذاب كافران الْغَفَّارِ آمرزنده و محو كننده خطايا ايمان يعني من شما را بسوي دعوت مي‌كنم كه مستجمع جميع صفات
الوهيت و كمال قدرت عظيمه و آنچه موقوف است بر آن از ارادة و تمكن مجازات و قدرة بر تعذيب و غفران و شما را بعبادت حقيقي و تعيين
مي‌كنند كه از اين صفات معروف و لهذا ايشان را من بر من نمود كه موضوعست از براي ذو العقول تا موهم باشد بر جهال فرعونيان كه معبود ايشانست
و صنع بر بطلان جميع آلهه كفار و سبحانه الله از خيالات و جادات لَا جَرَمَ بي‌شك از براي رد بجهت كه كفار از ما بسوي سگ‌پرستي دعوت
فرعونيان و مرغوب است يعني حق و واجب و ثابت قول إِنَّمَا تَدْعُونَنِي يعني اين خدايان كه شما سگ‌پرستي بدان مي‌خوانيد مرا بسوي
لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ و نيست مر او را خواندن يعني آنست كه الهي شما را بسوي الهيت نيست يا كافيست فرعونيان را دعوت مستجاب يعني دعوة او را اجابت
اجابت نيست يا اگر اجابت دعوت معبود باطل فرض نمايند بَلَا الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ در دنيا سراي و نه در سراي آخرت بجهت بطلان دعوت
آن كه اول تعبد دعوت الحق و الدين بدعوت من دعوة لا يستجيب لهم شيئا و گويند كه جرم بمعنى كسب است و ناطقان ميز مشكل راجع بعبادت
و نابودن ان ما تدعونني الخ معقوله بهاست يعني كسب كردن خواندن شما بعبادة معبود خود دان بطلان دعوت او را چه از دعوت
شما حاصل نشد مگر ظهور بطلان دعوت او و بعضي گفته‌اند كه لا جرم تقطع الابد است پس جرم بمعنى جزم و قطع است يعني اگر بدين معني
تبديل و قرينه است و حق معنوي است كه جميع تعلق ثبت بطلان دعوي الوهيت بالضرورة يعني بطلان آن در جميع زماني منقطع نمي‌شود تا
يعني متعقب گردد وَأَنَّ مَرَدَّنَا و كه بازگشت ما إِلَى اللَّهِ بسوي خدا باشد يعني هر كدام از ما بعد از موت بجزاء اعمال
اعتقاد و اعمال حسنه و سيئه ظاهر رسيد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و اگر اسراف كنندگان و از حد بيرون رفتگان بسبب شرك و ريختن خون
ناحق و غير آن هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ايشانند يارانِ آتش دوزخ و ملازمان نيران اگر تقدير ايشان منهمك كه فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد

ثبوت توبه ناصاحبت از برهان و تصحيح بيت از ماكه از سيبين يعني چون كرم

صل

معروض داشتند فرعون از ترس آنكه مبادا كه اين سخن با سماع مردمان رسد بقتل ايشان امر نمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت
گرد كشان كه بقصد كشتن حضرت موسي رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدي عذاب كه قتل است گفته‌اند كه مراد آل فرعون اتباع و اشياع او بنحو جميع
قبطيانند سوء العذاب غرق شدن ايشانست و نيز گفته‌اند كه آن بجهت راهنمي علم است با كوبه فرعون بغرق شدن چه غرق ايشان بسبب
تبعيت فرعون بود پس غرقه طريق اولي باشد و بعضي بدانند كه سوء العذاب آتش دوزخ است و موجب آنچه بعد از اين مفسر فرمايد
كه النَّارُ و اين بدل سوء العذاب است بنا بر قول اخير يعني فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ و قوله يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا حال است
از آل فرعون يعني در حالتي كه عرض كرده مي‌شوند بر آن آتش و ميتواند بود كه خبر مبتداي محذوف باشد و جمله فعليه كلام مستانف
ابتدائي بيان آن يعني آن سوء العذاب آتش دوزخ است كه عرض كرده مي‌شود بر ايشان غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاه و شبانگاه و
بنا بر آنكه مراد از سوء العذاب قتل باشد پس النار يعرضون عليها جمله مستانفه خواهد بود يعني آتش دوزخ عرض كرده مي‌شوند
بر آن در صبح و شام و مراد از عرض اجراي ايشان است در قبور در دو وقت پس آيه دلالت بر بقاي نفس و عذاب قبر چنانكه از امام
جعفر صادق عليه السلام مرويست كه اين عرض آتش در دنياست پيش از آنكه قيام قيامت شود زيرا كه در قيامت شام و صبح نخواهد بود و بعد از آن
فرمود كه عذاب ايشان در دنيا منحصر است در اين دو وقت و چون قيامت رسد در جهنم بعذاب ابدي و عقاب سرمدي گرفتار شوند كه ميگويند
نوري در آن واقع نشود و در بعضي تفاسير آورده‌اند كه مكاني آل فرعون در دوزخ داشته باشد كه هر روز در اين دو وقت بر ايشان
نمايند و مؤيد اين است آنچه نافع از ابن عمر رواية كند كه حضرت رسالت پناه صلعم فرمود كه چون يكي از شما بميرد مكان كه در دوزخ با او در بهشت
نام زد او باشد هر روز صبح و شام بر وي عرض كنند و گويند كه اين منزل تو خواهد بود در آخرت رسيدي از ابن مسعود روايت كرده كه
چون فرعونيان در دريا غرق شدند ارواح ايشان را در شكم مرغان نقل كردند و هر روز آتش دوزخ را در بامداد و شبانگاه بر ايشان عرض
ميكنند تا روز قيامت حماد فزاري گويد كه مردي خراساني پرسيد كه مرا معاينه مي‌بينيم كه فوج فوج مرغان سفيد از دريا بيرون مي‌آيند
و بجانب مغرب ميروند و از شام كه باز مي‌آيند سياه‌اند و در نهايت تيرگي در اين چه حكمت باشد گفت آن مرغانند كه ارواح فرعونيان در جوا
ايشانند و هر روز دو وقت صبح و شام ايشان را بدوزخ عرض ميكنند و پرهاي ايشان ميسوزد و سياه ميگردد و در آشيانه خود مي‌آيند تا روز قيامت
رسد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزي كه قايم شود قيامت و ارواح ايشان با ابدان باز آيد حق سبحانه امر نمايد بايشان بتوسط فرشتگان كه أَدْخِلُوا
آلَ فِرْعَوْنَ در آتش آل فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سختترين عذاب كه عذاب جهنم است يا سختتر بعذاب جهنم و خصوص اخص ميخواهند كه آن
اشد از باب تفضيل يعني حق سبحانه امر نمايد بملائكه كه در آتش فرعونيان را بعذاب سختتر از آنچه در آن بودند از عذاب دنيا پس تخاصم اهل دوزخ
و زبان بمجادله و منازعه بگشايند فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گويند ضعيفان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا كه سركش بودند
يعني تابعين رؤساء كه گويند إِنَّا بدرستي كه ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما تَبَعًا پيروان و فرمان‌بردارانِ در آنچه ما را دعوت ميكرديد بيار شر
فكذب يعني بيب دخول ما در دوزخ امثال امر شما بود و چون پيروي عاجز لازم است كه از اتباع خود دفع آفتي و بلائي كند هَلْ أَنْتُمْ
پس آيا هستيد مُغْنُونَ دفع كنندگان و برداركنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش يعني نصيب بود كه چيزي از عذاب ما كم
فِي النَّارِ در آتش دوزخ

وما مراد ايشان ايشان
بيكديگر و شبه وَإِذْ
يَتَحَاجُّونَ و ياد كن
اي محمد وقتي كه بعضي
و مخاصمه كنند در دوزخ

گفته قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که همه ما یعنی ما و شما در آتش
دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم و اگر ما را قوت و قدرت دفع بودی اول از نفسهای خود عذاب رفع میکردیم إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی قَدْ حَكَمَ حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود و هر یک را بجای که سزاوار اوست فرود آورده و هیچ
حکم او را تغییر نتوان کرد پس دفع عذاب متصور نباشد و رفع عقاب ممکن نه وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و گویند آنانکه در دوزخ باشند
از تبع و اتباع بعد از نومیدی از دفع عذاب از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملایکه که موکل ایشان باشند که از پروردگار ما
ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را و درخواست کنید يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک کند از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِنَ
الْعَذَابِ از عذاب چون بدانند که استرحام کنیم وضع مظهر در موضع مضمر که لعنت است بجهت تهویل و تخویف است یا بجهت
آنکه درک جهنم محل ایشان خواهد بود که ابعد درکات دوزخ است و این التماس تخفیف عذاب بجهت شدت عذاب و جزع و عدم صبر
ایشان باشد بر آن عذاب نه آنکه امید تخفیفی داشته باشند آن زیرا که بعلم ضروری خواهند دانست که عقاب ایشان را تخفیف و انقطاع
نخواهد بود و چون خازنه جهنم کلام ایشان را استماع نمایند قَالُوا گویند ایشان در جواب توبیخ ایشان بر تعطیل اسباب استجابت دعا و
الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ آیا نبود و نیامد که تأتیکم رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
و دلیلهای حق یا بمعجزات توحید قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند یا و اظهار دعوت کردند و معجزات بینه نمودند لیکن ما نگذاشتیم ایشان را
که ایمان آوریم و اطاعت ایشان نکردیم قَالُوا گویند خازنان از روی انقطاع ایشان از اجابت دعا که فَادْعُوا پس بخوانید خدای را
از تخفیف عذاب کسی که ما مرخص نیستیم که از برای شما دعا کنیم پس اهل جهنم اگرچه دانسته باشند که دعای ایشان منتج تخفیف
عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعای ناکردیکان که اهل جهنم اند إِلَّا
فِي ضَلَالٍ مگر در ضیاع و بطلان و عدم اجابت آن این کلام یا مقول قول خازنه است یا کلام او سبحانه بعد از اخبار میفرماید از
نصرت دادن رسولان و مؤمنان که کافران و بیکس باشند إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم بجوم متعدده رُسُلَنَا پیغمبران
خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویدند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و آن هیچ نیست و غالب شده در محاربه بحسب
مقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف و تأیید و تقویت قلب و اهلاک عدوی ایشان و با انتقام کشیدن از قتلهٔ ایشان همچنانکه قتل
یحیی را هفتاد هزار کس را کشتند حاصل که ایشان را در دنیا یکی از این وجوه نصرت میدهیم وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ و باری خواهیم کرد
ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی که روز قیامت گواهی شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای حقیت اهل ایمان و آن انبیا
باشند یا ملایکه و مؤمنان و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند از برای رسولان تبلیغ و بر کفار تکذیب و بعضی گفته اند که انبیا و
مؤمنان ایشان که ادای شهادت نمایند از برای اطاعت مؤمنان و بر کفر مشرکان و کذبه و ادامه سنت ملایکه که عناد و انکار اهل
شرک گواهی دهند قوله تعالی یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ پس بر سبیل بدلیت از احوال ایشان روز جزا میدهد که یوم لا ینفع الظالمین
روزی که سود نه دهد ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان چه عذر باطل بجز قبول نمیرسد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان را

لعنت که آن دوریست از رحمت مستلزم دوام عقوبت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم که ابعد درکات و
از آن نصرت موسی و قوم او میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که دادیم موسی بن عمران را الْهُدَى راه نمود ندا آنچه بیان را
یافته شوند در دین از معجزات و توریة و احکام شرایع وَأَوْرَثْنَا و میراث دادیم موسی بن عمران را بَنِي إِسْرَائِيلَ راه نمودن بآنچه بیان راه یافته شوند
و در دین از معجزات و توریة و فرزندان یعقوب را که از اتباع موسی بودند یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان الْكِتَابَ توریة را که جامع ادله
و واضح بود بر وحدت و معرفت صفات حضرت عزت و مشتمل بر احکام شریعه هُدًى بجهت راه حق نمودن وَذِكْرَى و پند دادن لِأُولِي
الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول و خالص را چه ایشان آن متمتع میگشتند و غیر ایشان از آن متمتع نمیشدند و میتواند بود که هدی و ذکری
منصوب باشند بر حالیة یعنی در حالتی که راه نماینده بود و پند دهنده یا بر مصدریة یعنی راه نمودن و پند میداد راه نمودنی و پند دادنی
یا اگر مرفوع المحل باشند باینکه خبر مبتدای محذوف باشد یعنی کتاب توریه هادی و مذکر از باب عقول بوکلیم بود و چون نصرت
متفرع بر هدایت است بتخصیص ذکر و تجرع غصه و مقاصد طیب بلیة از پیغمبر حضرت رسالت را خبر میکند که فَاصْبِرْ پس صبر کن بر آزار کفار
قریش همچنانکه موسی که با آزار فرعون شکیبائی نمود إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا بنصرت پیغمبران و اهلاک دشمنان
حَقٌّ درست و راست و تخلف از آن ممکن نه و بقضیه موسی و فرعون استشهاد این معنی نمای وَاسْتَغْفِرْ و
طلب آمرزش کن از خدای خود لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از تو از ترک مندوب یا آنکه جماعتی که تجویز صغایر میکنند
بر انبیا ذنب را در این آیه بر صغیره تأویل مینمایند و چون باجماع ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین عصمت انبیا از ذنب و آن مستلزم عدم صدق
مطلق ذنب است از ایشان پس امر باستغفار آنحضرت بامحو است و ترک اولی و یا محض تعبد نمودن بامر بجهت
آگاه امت اقتدا باو نموده در طریق استغفار سلوک نمایند و میتواند بود که مراد ذنب امت باشد و اسناد بآنحضرت بجهت مبالغه
باشد در اختصاص ربط امت باو بوجهی که گویا فعل ایشان فعل آنحضرت است پس حقیقت معنی آن باشد که استغفار کن از برای گناه
امت خود و علم الهدی معنی آنرا بوجه فرموده که ذنب مصدر است و اضافه آن بمفعول است نه فاعل و تقدیر کلام اینست که وَاسْتَغْفِرْ
لِذَنْبِهِمْ یعنی آمرزش کن برای گناه کردن امت و تو در عدم اطاعت آنچه از ایشان از ایمان نمی کرده باشی از فروع دینیه وَسَبِّحْ و
تسبیح گوی تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ بشبانگاه و بامداد یعنی گو سبحان الله و بحمده
مراد آنست که همیشه مواظبت نمائی بتنزیه ذات او از صفات ناقصه بشکر گذاری و سپاس داری او و نعمت وافیه و بعضی گفته اند
که معنی آنست که صلی امر و یکن من ذوالشمس الی اللیل و من طلوع الفجر الی طلوع الشمس یعنی نماز گذار بامر پروردگار خود از زوال آفتاب
تا شب و از طلوع صبح تا آفتاب بر آمدن پس مراد نماز صبح و ظهر و عصر و عشاء باشد و مرویست از رسول خدا که حضرت عزت جل
ذکره فرموده که یا ابن آدم اذکرنی بعد الغداة ساعة و بعد العصر ساعة و الکف ما احببت ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از صبح
ساعتی و بعد از پسین ساعتی تا کفایت کنم آنچه مقصود تو است و اجابت نمایم آنچه حاجتی نیست و از ابن عباس روایة کرده اند

که مراد صلوات خمس است زیرا که عشی بعد از زوال است مطلقا پس آن شامل پیشین و پسین و شام و خفتن باشد و ابکار عبارت است که
وقت نماز بامداد است بعضی از اهل تفسیر آورده اند که یهود بحضرت رسالت جدال میکردند و میگفتند که ملت صاحب ما بل هو المسیح
بن داود بلغ سلطانه ابر والبحر و یسیر مع معه الانبیاء و تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که
پادشاهی او بهر و بحر خواهد رسید و جوی های آب با او روان شود و سلطنت بما باز گردد و او آیتست از آیات خدای تعالی و سبحانه این آیه
فرستاد که اِنَّ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بدرستی که آنانکه جدال میکنند و منازعه مینمایند در آیتهای خدای که از جمله ظهور دجال
که از علامات آخر الزمانست بِغَیْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی قوی که آمده باشد ایشان را بحجتی عقلیه یا عقلیه که کلاله کند بصحت دعوی
ایشان بحقیقت نبوت دجال و بطلان دعوی تو إِنْ فِی صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا کِبْرٌ مگر کبری که یعنی آرزوی حکومت در
دل دارند و هوای سلطنت در سر و مقتضی ایشان آنست که نبوت در میان ایشان باشد مَا هُمْ بِبَالِغِیهِ نیستند و نخواهند رسید ایشان در سینه
بآن یعنی هرگز بآن نرسند و خدای ایشان را ذلیل و خوار گرداند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از جدل ایشان و از شر فتنه دجال که
یکی است از مخلوقات من إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که اوست شنوا بحرکه باقوال ایشان و گفتار تو الْبَصِیرُ بینا باحوال ایشان و کردار تو
پس لوا طرحت بر ایشان و عاصر قوا از شر ایشان و چون مجادله ایشان در آیات خدا که مشتمل بانکار بعث بود که آن اصل مجادله و مبدا
مخاصمت با آنکه مقر بودند بانکه حق سبحانه خالق آسمانست و زمین از پخت بعد از این میفرماید که لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر آینه آفرینش آسمان و زمین کَبِیرٌ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفرینش آسمان آدمیان پس اگر قادر باشد او که خلق آسمان
و زمین بی اصلی و ماده بلوجود عظمت و بسطت آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از اصلی و ماده وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ
ولکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند که آفریدن آسمانها بزرگتر است چه بجهت ظلمت غفلت و اتباع اهوا تأمل در آن نمیکنند و بدانکه
در حکایت دجال آسمانست زیرا که جمعی از اهل آن از رسول خدا پرسیدند فرمود که آن آدمیست که از آدمیان دیگر بقد بلند تر است
و بحجت قوی تر و یک چشم دارد و آیات ظهور او آنست که مردم بسه سال پیش از خروج او بقحط مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارد ثلث
بارد کبر و زمین از آنچه روید ثلثی باز گیرد و در سال دوم دو ثلث باز گیرد و در سال سیم نماز آسمان بالا نیاید و نه از زمین گیاه روید تا
اکثر جانوران از گرسنگی بمیرند اما مادر گوری رسول خدا و پیشتر بخطبه او آنرا در حکایت دجال بود و از آنجمله فرمود که ای مردم
در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست و خدای قسم هر پیغمبری که فرستاده است او را از فتنه دجال تخویف نموده من پیغمبر آخر الزمانم
و شما امت آخر زمانید بلکه در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را بحجت الاسلام تمام و اگر شما باشید حجت کنید تا او را بحجت ملزم سازید
و چون وقت خروج او رسد از میان دو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از چپ و راست بفرستد و دعوی نبوت
کند و بعد از دعوی نبوت دعوی خدائی کند و در میان چشمهای او نوشته کما یوس من رحمت الله و هر مؤمنی که او را ببیند
آب دهن در روی وی اندازد و بادی بسر و تعویذ بسیار باشد و بشر عن ظن متابعه وی کنند الا من عصمه الله و بادی بشنوی
و دوحی باشد هر مؤمنی که به دوزخ او گرفتار شود باید که فواتح بخواند آتش در او اثر نکند و مدة ملکه اربعین یوما و یوم کسنة بعضی اهل

مقابل چهل سال باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی مقدار چند ماه و برخی دیگر با بر هفته و بعضی بقدر روزی و بعضی دیگر
مقابل ساعتی و روز اخیر بمقدار گرفتن آتش باشد در چوب خشک و دیوان داشته باشد بصورت آدمیان متمثل شوند پس کافر
اگر پدر و مادر تو باشد زنده کم بویرته من اقرار کنی بیاری فی الحال بعضی از دیوان بصورت ابوین وی متشکل شوند و او را گویند که ای فرزند ما بتو دوستی
که از بیکار تو شما الفقه هر نحو ما را مسخر کند مکه و مدینه چون قسطنطنیه کند فرشته بیاید و بیاران منع کند کما کافر از راه پیدا شود و هیچ منافق
در مدینه نماند الا که بیرون آید و تبعیت دجال اختیار کند و مردم از ترس بلیه مرتد شوند خواهند نام شریف کفتار رسول الله تا روز موعود کجا باشد
فرمود پناه ببیت المقدس برند و در حال بیاید و آنرا حصار کند و صاحب الزمان ظاهر شود در وقت نماز بامداد و قامت گویند و ایشان نماز
مشغول شوند و چون از نماز فارغ شود از آسمان عیسی فرود آید و در نماز اقتدا با صحف کند پس در شهر کنایه و با دجال هفتاد هزار جهود
باشد و چون عیسی از آسمان شهر پرون آید دجال بگریزد و او را در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و لشکر او در پس حصارها پنهان شوند و خدا لحصار
سخن آرد تا بانوشان گوید که دشمن شما در پس کوه خفته اند آن روز مؤمنان را دعوی از کفار بنا زند و خدای تعالی حفظ و حسان از مؤمنان بردارد تا هیچ
یک یکدیگر دوست باشند بعد از آن هیچ کفار در عرصه دنیا نماند و خدای تعالی چنانکه بعد که در زمان آدم بود و حدیثی که در باب مسند از ابو هریره
و مخالف مقولست که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا
کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر باقی نماند دنیا مگر یک روز و دراز کرد الله تعالی آن روز را تا بیرون آید مردی که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت
من پس از زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم و در اکثر تفاسیر مسطور است که کفار مکه در باب قرآن و بعث و جدال میکردند
و میگفتند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیه مذکوره فرستاد یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای خدای و در فتح آیه
کوشند بی حجتی و بینتی که داشته باشند در انکار نکند بآن در صدد و ارادتی نیست مگر تکبر نمودن بمحمد و اصحاب او هر آینه ایشان
عظمت و تکبر خود نرسند که آن ریاست یا مرتبه نبوت یا دفع آیات زیرا که خدای ایشان را ذلیل و مقهور گرداند پس ای محمد پناه گیر
از شر ایشان بدرستی که خدای تعالی شنوا و بینا است و اقوال و احوال ایشان و همه را بضرر او سزای خود خواهد رسانید بعد از آن بیان احوال
مشرکان مینماید باین ضرب مثل که وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ و برابر نیستند نابینا و بینا یعنی کافری که جاهل و قاصر باشد از کلام آن
بجهت عدم تفکر و تدبر در آن حکمی نیست مساوی نیست با مؤمنی که عاقل و عالم معرفت او سبحانه وَالَّذِینَ آمَنُوا و برابر نیستند
آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده وَلَا الْمُسِیءُ و نه بدکار تبه روزگار یعنی مؤمنی صالح مساوی کافر فاسق
چه او بکار در بیات عالیه است بانواع کرامت و ثانی مقیم درکات باصناف اهانت قَلِیلًا مَا تَتَذَکَّرُونَ اندک پندی پذیرند و مانند
فایده عطف موصول و مستقی را علی و تصریر بیان تقلیل و تحقیر است که منشر صم مساواة است و با دلالت بر صواحه تمثیل و نصب
قلیلا بظرفیت است بتقدیر مضاف یعنی حینا قلیلا یا صفة مصدر محذوف یعنی تذکرا قلیلا مایند کردن و ذکر کنند
ما زائده بجهت تاکید قلت است و حاصل کلام آنست که تذکر کافران در زمان قلیل است و چون دنیا دار تکلیفست نه دار جزا
تا چارات از سطوت بگرد محض بثواب و سعی بعقاب خود رسد چنانکه میفرماید که اِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که قیامت لَآتِیَةٌ هر آینه

آیه ثابت لَا رَيْبَ فِيهَا شکی و شبهه نیست در آن بجهت وضوح دلالت عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اجماع جمیع رسل بر وعده آن وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و منکر وعده بشارت قیامت و تصدیق بآن نمیدانند بجهت عدم شغل نظر بادلهٔ
آن پس بجهت ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید که وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا نزد جمیع مقاصد و مدعاها
و وقوع نیات أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم آنرا اگر مقتضی مصلحت باشد محققان گفته اند که داعی دلالت است که لفظا یا قصدا دعا را مستلزم
بشرط مصلحت سازد و اگر نه در مظان قبح خواهد بود چه درین صورت هیچ چیزی بود که مستلزم مفسده باشد و بعضی گفته
ان دعا را درین آیه بر عبادة و توحید تنزیل نموده اند پس معنی آنست که پرستید و یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را و وقتی نیست خاص
قول إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی آنانکه سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستیدن من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که داخل شوند در دوزخ
بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی طبیب و نرخ دَاخِرِينَ در حالتی که ذلیلان و خوار شده گان باشند و بهترین قول آنست که استجابت را اجابت
بجهت تخالف لفظست و بعضی دیگر گویند که دعا بمعنی استعانت است یعنی بوقت درماندگی استغاثت نمائید بفرد شما رسم و نزد بعضی
دیگر دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم و بعضی دیگر بر آنند
که دعا بمعنی توبه است و اجابت بمعنی قبول توبه است یعنی توبه کنید و رجوع نمائید بمن تا توبه شما را بپذیرم اما وجه اول اولی و اشهر است
و وجه اولویت استعمال لفظست در معنی حقیقی خود چنانکه در اصول مقررست و چون با دعا بابی از عبادت بلکه افضلست
ابواب آن چنانکه از ابن عباس منقولست که افضل العبادة الدعاء پس اطلاق لفظ عبادة بر و صحیح باشد و مصداق این قول
احادیث منقولست از ابی عبد الله صلعم از ابن جدعة بن عمار روایت کرده که از امام جعفر پرسیدم که چه میفرمائی در حق
دو مرد که بمسجد روند یکی بیشتر اوقات را در دعا صرف نماید و دیگری اکثر وقت بنماز مشغول باشد فرمود که هر دو
خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم که بدانم که کدام از ایشان افضل باشد فرمود که آنکه دعای او اکثر است
نشنیده که حق سبحانه و تعالی فرموده که ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
داخرین بعد از آن گفت دعا عبادة کبری است و زراره روایت کند از امام محمد باقر که مراد از عبادة درین
آیت دعاست و دعا افضل عبادتست و نیز جنان بن سدیر از پدر خود روایت کند که از امام محمد باقر پرسیدم
که کدام عبادت افضل است گفت فرمود که هیچ چیز نزد او سبحانه دوستتر از آن نیست که شخص از آن سوال کند
و رفع حاجت او نماید و آنچه نزد اوست او بطلبد و هیچ کس دشمن تر از آن شخص نیست که از عبادة او استکبار
کند و از و طلب نکند آنچه را که نزد اوست پس آیه دالست بر عظم قدر دعا و فضیلت انقطاع بجانب حق تعالی و در
باب اخبار بسیار وارد است از جمله آن ابن فتاح از امام جعفر صادق نقل کرده که امیر المؤمنین صلعم گفت دوستترین
اعمال نزد او سبحانه دعاست و نیز این فتاح آنحضرت نقل فرموده که دعا کن و اجابت است همچنانکه امر کرده باو است
و از حضرت رسالت صلعم منقولست که در حوایج و مهمات خود رجوع بحق سبحانه نمائید و بتضرع تمام بجانب او توجه نموده

دعا کنید که دعا مغز عبادتست و هیچ مومنی خدا را نخواند که الا آنکه که آنچه او مستجاب شود یا در دنیا و یا در آخرت و اگر بجهت
مصلحتی حاجت او روا نشود دعا مکفر ذنوب او خواهد بود مادام که متضمن مأثم نباشد و بولاد از امام علی نقی صلعم روایت
کرده که هرگاه بلای متوجه بنده شود و او دعا کند حق سبحانه زود تر وحی از و کشف آن بلا کند و اگر دعا کند تا آن دعا
بر وقوع آید و در مدة متمادی ملازم او شود پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید و ابن بقاء گفته
از رسول الله صلعم که چون یکی از شما حاجتی داشته باشد باید که از خدا بخواهد و اگر چه مطلوب او در دلالت باشد و سلیمان
عثمان از پیغمبر صلعم روایت کرده که روز قیامت دو مرد که عمل ایشان مساوی باشد بهشت برند درجهٔ یکی را بلند تر گردانند
از درجهٔ دیگری اگر گوید بار خدایا بچه سبب این مرد بر من مزیتی پیدا کرد و حال آنکه عمل ما مساوی هم خطاب آمد که او دعا میکرد و
حوایج و مقاصد خود را از من سوال میکرد و تو دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمینمودی و چون کیفیت دعا و شرایط اجابت
ذکر احادیث مرغبه بر وجه اکمل و فسطی اشتمل در آیهٔ کریمه وادا سئلک عبادی عنی فانی قریب سمت تحریر یافت از این جهت درین
مقام همین قدر اختصار رفت و بعبارت مرعبادة و دعا بیان وحدت و تعدد دخت میکند تا مرغب ایشان باشد در
عبادة و رفع حاجة نمودن بوی و میگوید که اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ خدای تعالی آن کسیست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب تاریک
را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در و و استراحت و آسایش یابید از تعب حرکات یومیه و ضعف بدن و کلال حواس که
از آن عرض شده باشد وَالنَّهَارَ و خلق فرمود روز را مُبْصِرًا در حالتی که نیرست و در و کال نورانیت و اشراق تا
بدیدن چیزها را در و و بجهت آن مواضع حاجت خود بسهولت بتاسه و از آن اکتساب و رجوع معاش نمائید إِنَّ اللّٰهَ بدرستی
که خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیارست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بآفریدن شب و روز یا
بخلق ارزاق یا بتیسیر اموری که قوام مصالح انفس و اموال بآنست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولکن بیشترین مردمان لَا
يَشْكُرُونَ سپاس این نعمت نمیکنند بجهت کلال ایشان بمنعم حقیقی و بنا که اسناد ابصار بنهار از قبیل اسناد مجازی است که دالست
و مبالغه از قبیل نهاره صایم و لیله قائم و نموده است از قبیل که آن تبصر و تفهیم است که مقابل تسکن و تفهیم باشد بحال که مبصر
و چون ذکر ساکن در موضع تسکن فیه جزما کلالة بر اسناد مجازی نمیکند که از جمله فصاحت کلامست بجهت جواز وصف
بل لیسکنون بر سبیل حقیقت چون لیل ساکن لا ریح فیه از بجهت مطابق مبصر واقع نشده و ایثار ذی فضل بر مفضل بجهت
اشعار است و آنکه هیچ فضلی موازن فضل او سبحانه نیست چه تنکیر فضل با اضافه مشعر است بر آن و تکیه ناس بدون ایراد
ضمیر بجهت تخصیص کفر آنست که بایشان پس بجهت مبالغه در اسناد این افعال بخود میفرماید که اگر کسی که مقتدر باین افعال خواهد
که مشارکت او نیست غیر آورد در آن ذَٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ حقایقست که پروردگار شماست خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها آسمانها
و زمینها و آنچه مابین آنهاست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بسزا مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید
از عبادة او و بر شرک غیر او روی میکنید با وجود وضوح دلالت بر توحید و الوهیت و ربوبیت او سبحانه كَذَٰلِكَ همچنانکه برگردانیده شدید

از دین اسلام یُؤْفَكُ برگردانیده میشوند یعنی رو بسا کار باز میگردانیده اند الَّذِينَ كَانُوا آنانکه بودند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای
يَجْحَدُونَ انکار میکردند و از قبول آن ابا می نمودند بعبارتی بخصوصیه دیگر استدلال میکنند بر ربوبیت میگوید که اللَّهُ
الَّذِي خدای حق آنکسیست که جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ که دانید برای شما زمین را قَرَارًا مستقری که آرام میگیرید بر آن وَالسَّمَاءَ بِنَاءً
و که دانید آسمانها را بنائی برافراشته و قبه بر داشته بر بالای زمین وَصَوَّرَكُمْ و بکاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد این صورتهای
شما را چه صورت انسان بهترین صور حیوانست ابن عباس فرموده که حسن صورة عبارتست از انتصاب قامت و اکمال اعضا و تناسب
یا آنکه مراد تناسب اعضاست و تهیأت آن از برای منافع و اکتساب کمالات وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای
پاکیزه یعنی متمیز گردانید روزی شما را که انواع فواکه لذیذه است و نباتات طیبه از روزی حیوانات یا آنکه روزی حلال بشما اعطا نمود
ذَٰلِكُمُ آنکه فاعل این اشیاست اللَّهُ رَبُّكُمْ خدایست که آفریدگار شماست فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ از و برتر است خدایی که رَبُّ
الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست از انس و جن و ملائکه و غیر آن زیرا که ماسوای او مربوبست و مفتقر بالذات و در معرض زوال هُوَ
الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیاة ذاتیه نه غیر او لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای پرستش باشد مگر او تکرار کلمه
توحید بجهت مبالغه است در انفراد بعبادت فَادْعُوهُ پس بخوانید یعنی بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاکیزه سازندگان
باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا ملاحظه ما انذر او بگوئید باشرا این علاوه تعظیم و تمجید کبری الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
حمد و ستایش و سپاس مر خدایراست که پروردگار عالمیانست و بعضی در این کلام لفظ قائلین را تقدیر میکنند که حال بعبارت حال باشد
یعنی در حالتی که گوینده این کلمه باشید و از ابن عباس منقولست که هر که کلمه توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید الحمد لله
رب العالمین و چون کفار مکه تعجب حضرت رسالت ص میکردند بدین خود حق سبحانه فرموده که قُلْ بگو ای محمد مشرکان مکه را إِنِّي
نُهِيتُ بدرستیکه نهی کرده شده ام و باز داشته أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ آنکه بپرستم آنانکه تَدْعُونَ میپرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای بحق لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ آنگاه که آمدند بمن حجج بینه و آیات ظاهره مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و امر کرده
شده ام أَنْ أُسْلِمَ باکرده نهم و انقیاد نمایم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را و بآنکه ادله عقلیه اگرچه ناهی حضرت رسالت
ص بود از عبادت غیر او سبحانه لکن چون بعد وجود حجج بینه از جانب حضرت عزة مقوی ادله عقلیه است و مبتنی و مؤکد آن ایخته
حق سبحانه آنحضرت را امر نمود که در ابطال کیش ایشان و اثبات مذهب خود استمساک بآن نماید و بعبارتی بجهت
مبالغه و تاکید در باب اثبات توحید و ابطال اشراک اکتفا باد له سابقه نکرده اظهار کمال قدرت و ذکر وفور نعمت می کنند
بین طریق هُوَ الَّذِي او آنکسیست که بقدرت کامله خود خَلَقَكُمْ بیافرید شما را یعنی آدم را که منشا و اصل خلقت شماست مِنْ
تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را که فرزندان اویید مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از خون بسته که منی بعبارت چهل
روز بآن صورت متشکل میگردد ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می آورد هر یک از شما را از رحم مادر طِفْلًا در حالتی که کودکید
توحید طفل یا بجهت ارادة جنس است و یا تاویل آن بکلمه واحد و قوله ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ متعلقست بفعل مقدر و

تقدیر کلام اینکه بیفکنم لتبلغوا یعنی بعبارت طفولیت بقا میدهد شما را تا برسید بسخت ترین قوة خود که منتهای سن شبابست و آن از سی تا چهل
تا چهل و بر همین قیاس است قوله ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا یعنی بعبارت سن شباب باقی میگذارد شما را تا میگردید پیران و قوله وَلِتَبْلُغُوا
در این تقدیر است که و یفعل ذلک لتبلغوا یعنی نقل سن میکند بسن دیگر پیش از شیخوخت یا قبل از بلوغ شباب تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بهنگام
تمام رسیده شده که وقت موت تا قیامت وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا شاید که تعقل کنید در آفرینش خود و در انتقال خود از درجه بدرجه و باین
و غیره عارف شوید بر حالی خود و تاء برید بر بوبیت او هُوَ الَّذِي او آنکسیست که بمحض قدرت خود يُحْيِي زنده میگرداند شما را وَ
يُمِيتُ و بمیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون حکم کند بامری یعنی هرگاه اراده نماید که کاری بدید آورد و از احیا و اماته و سایر مقدورات
فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ مر آن امر را كُنْ باش فَيَكُونُ پس باشد بلا تاخیر یعنی تکوین آن منافی بعد و احتیاج
بآلتی و مدتی و کلفتی چه قدرت ذاتیه هیچ چیز ممتنع نیست و بیهوده گفتار باو جود کثرت دلایل واضحه و حجج بینه در مقام جدال و عناد بودند
از بخت بعبارت ایراد بیانات بر صدد تنبیه ایشان در آمده بر سبیل تعجب میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ
جدال و نزاع میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای که حجج قرآنیه و سایر معجزات نبوت است أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ چگونه و بچه نوع بر
گردانیده میشوند از تصدیق نبوت و بآن و نفوذ آیات و دلایل الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و انکار نمودند
بِالْكِتَابِ بقرآن وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ و بآنچه فرو فرستاده ایم بآن چون رُسُلَنَا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و مستولی شده
که مراد از کتاب جنس کتب آسمانی باشد و با از رسالت و احکام شرایع یعنی ایشان کتابها و احکام شریعت تصدیق نکردند فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند که عاقبت تکذیب و انکار ایشان را إِذِ الْأَغْلَالُ وقتی که غلها آنست فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای
ایشان باشد که ایراد کلام را بصورت جمله اسمیه که دلالت بر ثبوت اغلال در زمان حال و ماضی و استقبال بجهت یقین آنست چه
امور مستقبله متیقنه در قوة ماضی و حالست و قوله السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ عطفست بر اغلال و جمله فعلیه در موضع حال و یا استیناف
و جمله فعلیه خبر مبتدا علی کلا التقدیرین مابعد لا محذوفست که آن لفظ بنا است یعنی زنجیرها در گردن کفار باشد در حالتی که کشیده
شوند فِي الْحَمِيمِ در آب جوشان یا زنجیرها کشیده میشوند در آب جوشان کرم و هب بن منبه از حضرت رسالت ص روایت کرده
که حق سبحانه در دوزخ ابر سیاه بیافریند و آنرا بگوید که شما را چه آرزو و مستانیشان که بینا آرزوی آب سرد داریم حق سبحانه
ابر را امر نماید که بجای بارانها غلها و سلسلها بر سر ایشان بارد بند ها بر سر ایشان آید و غلها بر گردن غلها پس بند برند
و غل بر غل شود و آنگاه ایشان را بآتش بارد و دوزخ کرم تر شود ثُمَّ قِيلَ عبارتست از گفته شود یعنی ملائکه از روی توبیخ بایشان
گویند أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنانکه بودید شما که انبار میگرفتید ایشان را و میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای و از ایشان
توقع نفعی داشتید و دفع ضرر و دعوی میکردید که هؤلاء شفعاؤنا عند الله قَالُوا گویند در پاسخ آن شرکاء ضَلُّوا
عَنَّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را این حکایت قبل از آن باشد که معبودان خود را دیده یا آنکه مراد آن باشد که ضایع شدند از ما امید
ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان ما را در عذاب و نکال و عقاب بگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس کجا از ما غائب

الله واگرچه بسبب ظاهر جاسوسانند لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا بلکه بر ما ظاهر گشت که بتوبیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا
شَيْئًا چیزی که معتد به باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب معبود نفعی بما بر رسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و ضرری
متصور نیست پس بیقین ظاهر شد که ایشان در ضلال صریح بوده اند و ما ایشان را چیزی پنداشته بودیم و همچنانکه خدای تعالی بعبادت
وا فرو گذاشت كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ همچنین فرو میگذارد خدای الْكَافِرِينَ جمیع کافران را تا در آخرت راه خود چیزی که از آن
منتفع شوند تا همچنانکه باطل کردانید خدای آنچه یاد کردند کفار را میبیند بآن میباشند و توقع نفع بآن تصور میکردند از عبادت اصنام
همچنین ضایع کرداند آنچه جمیع اصنام کفار بتصور نفعی از آن کرده باشند از سایر حلال و سر یا همچنانکه طمع ایشان از اهل منفعت مبرم
کرداند همچنین ایشان را از اهل آن است که موصل بهشت است بکرداند القصه چون کفار را از عبادت اصنام پشیمان شوند ملائکه بر سبیل توبیخ
بایشان خطاب کنند که ذَٰلِكُمْ این اضلال یا عذاب و عقاب شما را بسبب بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید که فرحناک
و خوشحال میبودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود از عبادت اوثان و تکذیب رسولان و عناد
و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بسبب آنکه بودید که بسیار نشاط میکردید بجهت وقوع مکاره و بلایا بر انبیا ادْخُلُوا در آیید ای اهل
شرک و طغیان أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما منقسم شده یعنی که بطایفه بدر که در آیید خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشید در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد مقام کاهیست که کردکشان و تا باغیان را در آن دوزخ که
جهنم است اطلاق لفظ بئس بر آن با آنکه حسن است جهت تنفر طبع است از آن همچنانکه تنفر عقل از قبیح پس از این جهت استادش
با حسن باشد و نظم کلام اگرچه مقتضی آنست که در موضع مثوی متکبر باشد لیکن چون دخول قبیح علی سبب قوت ایجاب
تعبیر او بمثوی شده و چون ابواب دوزخ معد و مهیاست از برای ارباب شرک و عناد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم
یعنی بر طریق حق و مشیع انذار و تخویف ثابت قدم باش و اگرچه مستلزم مشقت و اذیت باشد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ پس بدرستی که وعده
خدا بنصرت اولیا و اهلاک اعدا در دنیا و عقبا حَقٌّ درست و راست است و بدون شبهه واقع خواهد بود فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ لفظ ما زائده است جهت
تاکید معنی شرط و لهذا درین صورت بحرف نون تاکید جایز است و بدون ما ممتنع و جزای شرط محذوف یعنی پس هر آینه اگر بنمایم ترا
در زمان حیوة بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب و عقاب پس آن جزای ایشان است همچنانکه در جنگ بدر
واقع شد از قتل و اسر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا و بجوار رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما باز
گردیده خواهند شد در روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه از ایشان فرو گذاشت نخواهیم کرد آورده اند که کفار از روی
جدال از حضرت رسالت صلعم اقتراح آیات کثیره میکردند چون روان کردن چشمه ها و نهادن بستانهای مزین بانواع میوه ها و درختان
ایشان تصاعد نمودن بر آسمان و غیر آن همچنانکه در صورت بنی اسرائیل مذکور شد حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِنْ قَبْلِكَ پیش از زمان تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنکسانی که خوانده ایم
قصه ایشان را بر تو و اسمهای چند از پیغمبران وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ نخوانده ایم قصه ایشان را بر تو و اسمای

ایشان دانسته چون الیسع و غیر آن و بعضی دیگر از ایشان مجهول کرده نام ایشان بتو گفته ایم و نه قصه ایشان بر تو خوانده ایم و بنا بر روایت مخالف
در عدد انبیا واقع شده روایتی آنست که ایشان صد و بیست و چهار هزار بوده اند و در روایت دیگر آمده که ایشان هشت هزار بوده و چهار هزار
از بنی اسرائیل و چهار هزار دیگر از غیر آن و اما آنچه مشهور است روایت اولی است و ایمان آوردن بایشان مشروط بتعیین عدد و معرفت
انساب و اسامی ایشان نیست حاصل که ما جمیع پیغمبران را فرستادیم وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبر را أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیاورد معجزه که
بتوانند باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای و بفرمان او یعنی اقتراح معانده شما از پیغمبران اقتراح معجزات میکنید و حال آنکه هیچ پیغمبر
مستقل نیست در اظهار معجزه بدون اذن من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهت آنست که حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست چگونه اگر دیده
ایشان میبینید که فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اهل اقتراح بعذاب و صورت دلالت آیات بر صدق نبوت سید البریات
قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی میان اهل ایمان و کفار و سایر اهل و جبار و مغیر متحرک مبطل معذب کرده و مؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ هُنَالِكَ
و زیان کنند آنجا الْمُبْطِلُونَ اهل بطلان یعنی معانده که بعناد یعنی معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر اقتراح معجزه میکنند و مع هذا در صدد
ابطال آن و در آن وقت از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت پس بجهت الزام حجت بر اهل انکار شما را نعمت خود میکند و میگوید که
اللَّهُ خدای بحق و معبود مطلق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنکسیست که بیافرید و برای منفعت شما جنس چهارپایان را از شتر و گاو و گوسفند
است و اشتر و غیر آن لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تا سوار میشوید بعضی از آن را چون اسب و اشتر وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و برخی از آن میخورید
گوسفند و برخی دیگر قابل هر دو دارند چون شتر و گاو وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در چهارپایان مَنَافِعُ منفعت بسیار و چون شیر و پشم
و موی و بار آن وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا و تا برسید بجهت سفر کردن بآن یعنی بر پشت آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ حاجتی که در سینهای
شما است از تجارت نمودن در بلاد متقابله و متقارب و متباعده و زیارت کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه وَعَلَيْهَا و بر چهارپایان
یعنی بر شتران که کشتی کشتیها بایان اند وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیهای دریا تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی چون که خدای تعالی عالم را
باحتیاج عباد بمسافرت بر وجه پس مرکبی جهت بحر تعیین فرموده و پیش بعضی مراد از انعام شتران اند که آنها در اکثر عادات
صفت اکل و رکوب و حمل اند و خلاف حیوان دیگر و بنا بر آنکه لام ثانی که در آیه واقع شده است از برای غرض است پس مراد حق سبحانه در خلق
اینها انتفاع بندگان باشد و چون اصل فعل قبیح نیست پس مراد او از انتفاع بر وجه قهر و طاعت و یا حاجت نه بطریق حرمت و
اختیار علی برفق در علی الفلک با آنکه در جائی دیگر واقع شده که فلما استوی علی الفلک و چون این آیه بجهت مراد جنت است و با آنکه
تنبیه بر صحت معنی مراد مبرهن و اعتماد و تعیین نظر در اکل بسبب آنست که اکل در مظان ضرورت بخلاف رکوب و یا بجهت آنکه
مقصود از اکل تعیش و تلذذ است و غرض از رکوب کاهیست که بجهت اغراض دینیه واجبه یا منه و یا بجهت فرق میان عین
و منفعت و بعبارت اعتماد این نعم تو بیخ کفار مینماید بآنکه وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای خود که دلالت میکند بر کمال
قدرت و فرط رحمت فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیت از آیتهای خدای تُنْكِرُونَ انکار میکنید که هیچ کدام از آنها از غایت ظهور
قابل انکار نیستند و چون تفرقه میان منکر و مؤنث در اسمای اجناس قلیل الاستعمال است انیث آیات آورده شده برای تنبیه

وکاوه

اهل عناد و انکار میکنند و میگویند که أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند منکران قدرت فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود در وقت تجارت بسوی شام
فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ سرانجام کارهای آنکسانی که پیش از ایشان بوده اند كَانُوا بودند آن امم ماضیه أَشَدَّ
مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد و عدد وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بحفر از روی نشانها در زمین که آن قصور و مشیدها و قلاع
مرتفعه و حصون متعالیات و کوه بکنده از اشتیاق آثار شهرها و قیامها ایشانست و زمین که اکثر بکار حلم ایشان و آبادان شدن و فرشته
چون تکذیب رسل کردند و انکار آیات نمودند حق سبحانه ایشان را بعذاب مستأصل ساخت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم پس دفع نکرد و بدل نشد از ایشان عذاب را مَا
كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بود که میکردند اندوخته و میزیستند و کسب اموال و سپاه و زمان و میزیستند و کسب اموال و سپاه و زمان و میزیستند و کسب اموال و سپاه و زمان و میزیستند
دفع کردن کسب ایشان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنگاه که آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات پیغمبران آیات باهره فَرِحُوا شاد
شدند بِمَا عِندَهُم بآنچه نزد یکدیگر ایشان بود مِّنَ الْعِلْمِ از دانش خود و استحقاق علم رسولان مراد از علم ایشان یا اعتقاد بمحسوسات و اختراعات ایشان بود
لفقا بعدم بعث و تصدیق بعدم وقوع قیامت و غیر آن کقولهم وما اظن الساعة قائمة ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی ولئن رددت الی ربی
لاجدن خیرا منها و از نظرت چون مرکب این را علم میگفتند و اعلم مکاسب و تجارات کقوله تعالی یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم
غافلون وذلک مبلغهم من العلم یعنی چون پیغمبران علم و آیات را که مبین علم ایشان بود از جهت رفعت دنیا و ترک ملاذ و شهوات بایشان آوردند
التفات بآن نکردند و تصغیر آن نمودند و لفقا و گرفتند که جمیع علم در جلب نفع و فواید علم ایشان غیر سبب علم طبایع نجوم و علم و غیره
در خبرست که حکما یونان هرگاه و حکمای انبیا را استماع میکردند استحقار مینمودند و دفع و تصغیر آن میکوشیدند و نسبت با علم خود آنرا بعلم
میکردند و در روایت آمده که چون موسی اظهار دعوت فرمود سقراط حکیم را گفتند که چرا بشهر موسی مهاجرت نمیکنی تا از وی کسب علوم دینیه نمایی آنگاه
ما بحلیه کتب اخلاق آراستیم و بزیور صلاح نفس مزین است محتاج تهذیب کسی نیستیم و گویند مراد از علم علوم وحی است و فرح بمعنی
یعنی ایشان بر سبیل استهزا میخندیدند بآنچه نزد رسولان بود از علم وحی و معجزات نبوت و احکام شریعت تمسخر مینمودند و مؤید تفسیر اخیر آنکه
وَحَاقَ بِهِم و فرو آمد و احاطه نمود ایشان مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچیزی که بود آنکه بآن استهزا میکردند و گویند که فاعل فرحوا انبیا
و معنی آنست که چون رسولان نشانهای کفار و سوء عاقبت ایشان را که نزول عذابست مشاهده کردند فرحان شدند بآنچه داده شده بود
بایشان از معرفت و علم شریعت و لشکر کفاری آن اقدام نمودند و احاطه نمود بکفار جزای چون استهزاء ایشان فَلَمَّا رَأَوْا پس آن هنگام
که دیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما را در دنیا و مجاهده و مضطر گشتند قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای
حالتی که یکانه است و یکتا کَافِرِينَ و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان از اصنام و اوثان فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ نبود که سودی کند
إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آنهنگام که دیدند شدت عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه تکلیف مرتفع است و مختص قبول ایمان و استماع
قبول فرع زمان تکلیف پس درین باب ممتنع باشد قبول ایمان و لهذا ایشان را لم ینفعهم برم ینفعهم نموده که شعرات بر عدم صحت ایمان
و امتناع قبول آن و مثل اینست آیه ما کان الله ان یخلد من ولد یعنی صحیح نیست که خدای فرا گیرد فرزند را و بدانکه ما اغنی نیچه کانوا
اکثر منهم است و قوله فلما جاءتهم رسلهم جاری مجری بیان و تفسیر فما اغنی عنهم از قبیل ذرق زید المال المعروف فلم یعین الی

تهذیب

لفقرا و قوله لما رأوا بأسنا تابع آیه فلما جاءتهم است و قوله فلم یک ینفعهم یا نهم متفرع بر قوله لما رأوا بأسنا و قوله سُنَّتَ اللَّهِ
منصوبست بر مصدریت یعنی سنت نهاده است خدای تعالی صحت قبول ایمان را در حین بأس سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ که گذشته است آیه
فِي عِبَادِهِ در میان بندگان او از امم ماضیه یعنی این طریق مستقر بود در احاد زمان پیش وَخَسِرَ هُنَالِكَ اسم مکان در این مقام
مستعار است از برای زمان یعنی زیان کار شدند در زمان رؤیت بأس الْكَافِرُونَ ناگرویدگان بجهت عدم نفع ایمان در آن زمان
سُورَةُ حَمٓ السَّجْدَةِ این سوره را سورة المصابیح و حم فصلت نیز خوانند و نزول این در مکه بوده و آیات آن پنجاه و چهار است
بعد دو کوفی یکی حجازی و پنجاه و دو بصری و شامی اختلاف آن دو آیه است حم کوفی عاد و ثمود حجازی و کوفی الذاتی بن کعب و روایت
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس که در سجده واقعه تلاوت نماید هر حرفی از آن ده حسنه و ده ناشا عالی و ثبت نماید و درج
از امام جعفر صادق روایت کنند که هر کس این سوره را تلاوت کند در قیامت نور او مقدار مصر باشد و در روز فرحان و شادان بود
در دنیا محمود و مغبوط بر وجهی که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدای تعالی تمنای آن کنند و بدانکه چون حق سبحانه ختم
مؤمن بذکر مناکهه آیات نمود افتتاح این سوره بمثل آن کرد و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حٰمٓ تَنزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
و بعضی از اقوال علما در تفسیر این و حروف در سورة المؤمن تحریر یافت و وجه اشتراک آن در افتتاح این سوره سبعه مثانی است
بامور مخصوصه که در سوره دیگر نیست و از استفتاح آن سوره است بصفت کتاب و تشاکل کلام در نظم و معنی و تقارب آنها در طول
قصر و وجه باید دانست که حم اگر اسم سوره است پس تنزیل خبر اوست و معنی آنست که سوره فرو فرستاده شده است از جانب خدای
بخشنده بجمیع مردمان مهربان بمؤمنان و کافران برای تعدیه بحرف است پس تنزیل که مصدریست بمعنی مفعول خبر مبتدا محذوف
است یعنی قرآن منزل گشته از جانب خدای که متصف باین دو صفت است و تخصیص اضافه تنزیل باین دو صفت کمالات بدانکه قرآن
مناط مصالح دین و دنیا است و میتواند بود که تنزیل مبتدا باشد و صحیح ابتدا تخصیص آن بصفت و خبر آن قوله كِتَابٌ
یعنی فرو فرستاده شده است که از جانب خدای رحمن و رحیم است کتابیست فُصِّلَتْ آيَاتُهُ تفصیل داده شده آیتهای آن
در معانی مختلفه از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حق و باطل و مجاز آنکه تفصیل آیات باعتبار نظم و فصول
آن باشد و احسن نظام و اوضح بیان و باعتبار دو قول اول کتاب بدل تنزیل یا خبر مبتدا خبر مبتدا محذوف و بعد تقدیر معنی
آنست که قرآنیست که ممیز و مبین است آیات آن باعتبار لفظ و معنی قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست تازی و رسول اند و یکی
نصب آن و منع باشد یعنی منع میکنم دستایش میتانیم قرآنی را که بلغت عربی است و ثابت و کاملست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ از برای گروه
که دانند بلغات عربیه یا از برای اهل علم و نظر این امتیاز است بسهولت فهم آن یعنی اخذ در کمال سهولت و فهم معانی آن بر اهل آن
بجامی که مطلوب اند بنظر بر باز تأمل عالم است بر آن شخص و آن اسباب حضرت تا بتعمق و تأمل بعد از ایمان بر مثال آن و بدانکه جزای مجرد و صحیح بعد از مرگ و قیامت نیز
کاینا بدانکه مرتب شده و متوقف بود که حصول تنزیل را بالفعل اما الجود است بحسب تنزیل صفات بصری و جمیع بصارت واقع شده بصفت قرآن و معنی قوله بَشِيرًا وَنَذِيرًا
یعنی قرآن که بشیر و مبشر است و جامعی نیکو که آن عمل کند و بدی که بشیر و نذیر آنرا که آن کرده و با وجود این صفات جلیله و جمیله فَأَعْرَضَ پس روی زاند مشرکان أَكْثَرُهُمْ
بیم

بشری مومنان هم لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول بجهت عدم تأمل و تدبر ایشان در آن وَقَالُوا و گفتند مشرکان بجهت اولیا حق تعالی بزبان حال قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ
دلهای ما در پوشش است مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن یعنی قرآن و دین اسلام وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانی است که مانع استماع
قرآن میشود بسمع ما میخوانی نمیشویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و میان تو حِجَابٌ پرده ایست که مانع رسیدن ماست بتو این تمثیلات بجهت تباعد
قلوب ایشانست از تعقل از مدعی و عدم اعتقاد ایشان بآن بر وجهی که گویا آن قلوب در اغطیه و اغشیه است و منع اسماع از استماع
آن بر طریقی که گویا قوت سامعه ایشان مسلوب است و در اشتغال خود را از مواصلت و مخالطت رسول بر نحوی که گویا میان ایشان حایلی حقیقت
که مانع مشاهده است و فایده کرمن اشعار است بر کمال مباینت زیرا که معنی آن بر این طریقست که حجاب ایست میان ما و ایشان و میان تو که مستلزم
جمیع مسافت متوسط است بر طریقی که در هیچ جزوی از اجزای آن توافقی و تجدد الفتی نیست بدانکه قلوبنا فی اکنة در معنی علی قلوبنا اکنة است چنانکه انا جعلنا علی قلوبهم در معنی
انا جعلنا فی قلوبهم است پس عرب میگوید قلوبنا فی اکنة و معنی قلوبنا اکنة است چنانکه انا جعلنا علی قلوبهم در غطی فی اذانا و قر باشد و اگر بحسب ظاهر اختلاف
حقیقت ایشان مطابق مقتضای مراعات طباقست و ما لوین طرف فَاعْمَلْ پس عمل کن تو بر دین و مذهب خود إِنَّنَا عَامِلُونَ بدرستی که ما عمل کنندگانیم بر کیش و ملت خود
و بعضی گفته اند که معنی آنست که تو سعی کن در هلاک ما که ما نیز سعی میکنیم در هلاک تو یا کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال
امر تو تقصیر نمیکنیم یا تو کاری کن از برای آخرت خود که ما برای دنیای عمل میکنیم و چون مشرکان لعنت و نکال از خدا بروند
حق سبحانه رسول خود را امر نمود قُلْ بگو بر این جماعت که نیز صحیح را إِنَّمَا أَنَا من این نیست که من بَشَرٌ مِثْلُكُمْ آدمی
مانند شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان را در نیابید و فهم نکنید و بینوی شما را دعوت
نمیکنم که سمع را از کراهت باشد و طبع از وشغف نمایند بلکه مضمون دعوت من اینست يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده میشود
و بسوی من اینکه أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ من این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را
فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ پس استقامت نمائید و راست بایستید در توجه بسوی من یعنی بر توحید و اخلاص طاعت
یکجهت شوید و بجانب یمین و شمال که طریق افراط و تفریط است التفات مینمائید وَاسْتَغْفِرُوهُ و آمرزش
طلبید از و از سوء عقیده که شرکت یا از گناهان که بعد از اسلام کنید ما حصل آنست که چون من بعنوان
ظاهر اثبات نبوت خود مینمایم پس بر شما واجبست که تابع منشورید و جمیع افعال و اقوال که از جمله توحید است
و خلوص عبادت آنکه تدبیر ایشان مینماید که بر عدم اتباع و میگوید که وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را که اوصاف الَّذِينَ
آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را بجهت بخل و عدم اشتاق بر بندگان که اعظم رزایل است وَهُمْ و حال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ سرای دیگر یعنی بجهت
و شود و حساب و قیامت هُمْ كَافِرُونَ ایشانند منکرون و کافران نکرار ضمیر بجهت تاکید است و شبهه نیست در آنکه این لیت و التفات بر آنکه کفار مخاطب
و امتناع ایشان از زکوة بجهت استغراق ایشانست در طلب دنیا و انکار آخرت و در کشاف آورده که تخصیص عدم ایتاء زکوة از میان زکوة
اوصاف کفار بجهت آنست که مال محبوب و مرغوب ترین چیزی نیست بانسان بوجهی که از انشقیق روح خود میدانند پس صرفان در راه خدا قوی و
و اعین بر عبادت بر ثبات قدم و استقامت و صدق نیت و تضرع طویه و خلوص سر بر قیاسی که در جای دیگر فرموده که وتبتلا من انفسهم یعنی انفاق

اموال سبب ثبات نفس است و لهذا مولفة قلوب بمال فریب بجهت بند و عصبیت و تکبر ایشان شکسته بشکست و اعراض و بعد از
رسول صلعم سبب منع زکوة عدم ثبات ایشان شناخته میشد و بجهت آن مسلمانان با ایشان محاربه میکردند و دیگر آنکه این تخصیص باعث مومنانست
بر ادای زکوة و تخویف شدید از منع آن از آن حیثیت که منع آن از اوصاف مشرکین شمرده و مقارن کفر ایشان گردانیده و از محاسن
که حضرت رسالت صلعم فرموده که الزکوة قنطرة الاسلام یعنی هانی و اکابر مشرکین اگرچه بعضی بخل بودند اما چون زکوة نمیدهند
که هر سال عاملی بیاید و بحکم بستاند از نجهت آن راضی نمیشدند و در کنوز العرفان مذکور است که این آیه صریح است بر وجوب زکوة
بجهت توعید و بر عدم ایتاء آن مگر کسی صحیح نیست زیرا که آن منافی اخلاص است و لهذا حق سبحانه فرموده که ما منعهم ان
تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و بقبول ایمان زکوة از و ساقط میشود چنانکه حدیث که الاسلام یجب ما قبله شاهدست
بر آنکه پس اگر زکوة در حالت کفر تلف شود بعد از اسلام ضامن آن نمیشود و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه را بر این حمل کرده اند که کفار اعتقاد
ندارند زکوة را و اعتراف نمیکنند یا آنکه بحکم توحید که زکوة نفس است تکلم نمیکنند یا آنکه منکر اسلوی نمیشوند که بآن زکی شوند و یا کین میکردند
از نجاست شرک و آن قبول ایمانست و اعتراف بمومن بتوحید و گفته اند که کفار قریش حاج را الهام میکردند و جماعتی را که ایمان بر پیغمبر آورده
بودند محروم میساختند حق سبحانه و تعالی این آیه در باره ایشان فرستاد و بعد از وعید ایشان موعد وعده بر جواحد مومنان اهل ایمان نمود
و فرمود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته که شده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست
مزدی بر ایمان و اعمال صالحه غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشود یعنی ایشان را بر آن اجر منت ننهند زیرا که منت فرع تفضلست و اجر عمل
بر سبیل وجوب و در اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوعست مأخوذ از منف الحبل اذا قطعه پس معنی آنست که ایشان را باشد اجری دائمی که اصلا
منت انقطاع و فنا نپذیرد و بعضی مفسران بر آنند که آیه در شان مرضی و هر مریض نازل گشته که در حالت ضعف و عجز از اعمال طاعت کما ینبغی باز مانده یعنی
حق سبحانه جهاد من و طاعت که در ایام قوت داشته باشند بی نقص و قطع با ایشان دهد و موید اینست آنچه منقولست از حضرت رسالت صلعم که بنده مومن
مواظبت نماید بعبادت بجهت عروض بیماری از ایشان نمودن بمثل آن عملی که بر و مواظبت مینماید که از برای او مینویسند علی کردن حالی
صحت میکرد تا وقتی که آن زمان بیماری روی بعضای تندرستی نهد یا آنکه بجهت کفارهای دنیا اورد و آنکه بجهت توبیخ کفار میزاید قُلْ بگو
مر کافران را أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و میکوید استفهام بر سبیل تعجب یعنی چه کونه و بچه وجه کافر میشوید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ
بکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که یکشنبه بود و دوشنبه از بعضی علما منقولست که روز یکشنبه اصل زمین خلق فرموده و روز دوشنبه آنرا
منبسط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکور است که مراد مقدار دو روز است یا دو نوبت آنچه معجز است باسرع وجهی ایجاد فرموده و میتوان
بود که مراد از اول اجزای ارضی باشد که مشترکست در جمیع اجرام سفلیه و از ثانی ایجاد صور نوعیه و بر هر تقدیر حق سبحانه بر جمیع قدرت
میباید که بکنار بکو که چه کونه کافر میشوید بکسی که قادر است بر خلق زمین در دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا و میکردانید از برای او همتایان
یعنی میسازید از برای او اشیاء را مثالی که در نهایت عجز اند ذَٰلِكَ آن قادر که زمین را آفرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار جهانیانست و آن
جمیع ممکنات مکونات و ممالک تصرف در آن این آیه دالست بر آنکه استدلال بر اثبات ذات و صفات و سبحانه با فعال دلالت افعال باید بود و اسطه

چون دلالتی ان بر انکه او سبحانه قادر است و عالم و یا بواسطه انکه او سبحانه حی است و موجود و سمیع و بصیر و قوله وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ کلمه
مستانف و معطوف نیست بر خلق بجهت تخصیص بعضها بشیء اگر ان خارج صواب است یعنی بیافرید حق سبحانه بیافرید در زمین کوههای
بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زمین و فایده توقیت انست که تا منافع ان معرض باشد از برای طلاب و ظاهر شود از برای نظار انچه در ان است
از وجه استبصار که از جهت ان بعارف شدن بندگانست که ارض و جبال و وضع انثالست بر انثال که همان محتاج اند بمسکی که ان قادر علی الامساک
جلاله قدرته و عظمته وَبَارَكَ فِيهَا و برکه کرد در ان کوهها بسیار که و اند منافع انرا از معادن و منابع و ان نباتات و اشجار و فلز و زرع و غیر
و منبوات بود که صنعی راجع بارض باشد یعنی برکه داد در زمین باشجار و زرع و انهار و سایر نباتات و حیوانات وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در ان
أَقْوَاتَهَا و روزیهای اهل زمین را یعنی برکه داد در زمین معین مسافت در ان از برای هر نوع از جنس حیوانات انچه بان معیشت کند یا انکه مقدر کرد اندازه
مدت اقوات را که تا شش شده باشد از ان این وجه که حدوث هر قوتی را بقطعی از اقطار مخصوص مسافت چون گندم و جو و برنج و ماش و امثال انکه بجهت
غالب قوتی بدی اند و فلز و اختصاص استراح بندگانست بطریق تجارت و هر چه تقدیر این اقوات نمود فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در چهار روز
یعنی در دو روز دیگر که ان سه شنبه و چهارشنبه بود این کلام از قبیل انست که کسی گوید سرت من البصرة الی بغداد فی ستة ایام و الی الکوفة فی ستة ایام
گوید از بصره تا بغداد در شش روز و تا کوفه با نود روز یعنی تا نجف با نود روز و شاید که ایشان بر ان بودند که ایشان بر ان بودند بجهت اشعار
باختصار این معدودی بدو روز هذا قول و تصریح بر انکه یعنی خلق زمین و تقدیر اقوات کردیم در چهار روز متصل بیکدیگر سَوَاءً کیسان بود
یکسان بود یعنی چهار روز تمام بی زیاده و نقصان و میتواند بود که سواء حال باشد از ایام یعنی سبحانه خلق و تقدیر نمود در چهار روز در حالی
که مستوی و کامل بودند بی زیاد و نقص و این حصر چهار روز لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگانی است یعنی این جوابیست جماعتی را که سوال کنند
که خلق زمین و تقدیر اقوات بکجا رفت و رست در چند مدت بوده و محتملست که این جار و مجرور متعلق باشد بقدر یعنی تقدیر اقوات نمود
در زمین از برای جماعتی که طلب کنندگان روزی خود اند حکم مذکور از ابن عباس روایت کند که حضرت رسالت فرمود که حق سبحانه و تعالی زمین را در دو روز
که یکشنبه و دوشنبه خلق نمود و جبال را در سه شنبه و میاه و اقوات را در چهارشنبه و سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملائکه و ادم را در جمعه و در ساعت
ایجاد اشیای مذکوره بر سبیل تدریج با وجود قدرت او سبحانه بر ان در ان واحد کلام اختلافست بعضی گفته اند که خلق و تقدیر بر سبیل تدریج بجهت تعلیم
بندگانست تا کارهای تعجیل ننمایند و نکته الثانی من الوسطی و الجملة من الشیطان مردود انست و بعضی دیگر بر انند که حکمه در ان انست تا معلوم
بندگان شود که صدور این امور از ان قادر مختار است که عالمست بمصالح و حکم که صدور ان از فاعل موجب بود و مختار بود بی زحمت و بی
حکم در دو روز چهار روز در خلق زمین و اشیاء و نباتات نمود ثُمَّ اسْتَوَىٰ بعد از ان قصد کرد بر وجه استقامت بدون اعوجاج إِلَى السَّمَاءِ بسوی افزید
اسمان یعنی حکم و امر او شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق اسمان نمود بقدرت غالب بی صارفی که او را از افزیدن ان منع نماید وَهِيَ دُخَانٌ
و حال انکه اسمان دخانی بود یعنی بخار اب سهیده و دود را گفتند مناسبت مذکور انست که حق سبحانه پیش از خلق عالم سفلی و علوی جوهری
سبز پیدا افرید و بنظر هیبت در و نگریست اب شد و بعد از ان اتش بر ان مسلط کرد و اند تا جوش امد کفی و بخاری از ان بدا گشت از ان کف زمین
و از ان بخار اسمان ایجاد فرمود و بعضی دیگر گفته اند که جوش خدای پیش از خلق اسمان و زمین بالای اب بود پس از ان اب بخاری شد و بالا رفت

و بر بالای اب بداشت بعد از ان لی اب شکافته و منفق نمود تا از ان بخار مرتفع اسمانها خلق شد و جوش را بر بالای ان بداشت و از ابی عباس
نقل کرده اند که خدای تعالی اسمانها از بخار زمین افرید و بدانکه اصل زمین پیش از خلق اسمان مخلوق شده و دحو ان بعد از ان تحقق پذیرفته بر سبیل
تعاقب باشد یا نه و ان ارض بعد ذلک دحیها و مع ذلک محتملست که ایراد لفظ ثم بجهت اشعار باشد بر تفاوت مراتب میان خلق اسمان و زمین
نه دلالت بر تاخیر ایجاد حاصل که چون حق سبحانه خلق اسمان و زمین نمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر اسمان و زمین را که ائْتِيَا بیایید بایجه شما
فرمایم طَوْعًا در حالتی که فرمان برید فرمان برده فی أَوْ كَرْهًا یا کراهه داشته باشید کراهه داشتنی یعنی که بطوع و رغبت نیست و اگر کراهت
که شما از انچه امر نمایم چاره نیست مرا در این کلام تعبیر ان قدرت است در تمدد ذرات و اجزا و کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد الهی
ایشان را در حال مامور جمیع اند که طوعی امر مطاع بر ایشان وارد شود نه اکراهی سوال بر سبیل حقیقت باشد پس این از قسم مجاز تمثیلی است و بر این قیاس است انکه
از ابن عباس مرویست که حق سبحانه اسمانرا گفت که ماه و ستارگان را که در ذات خلق نموده ام ظاهر سازند و زمین را فرمود که انهار و انجار خود را
بیرون اورد قَالَتَا گفتند اسمان و زمین أَتَيْنَا امدیم بهر چه فرمودی طَائِعِينَ در حالتی که منقاد بی مذاکیم و کفته اند که مراد تابعا و امتثال تکوین
ذات انهاست بر وفق مراد بدون امتناع ایشان و منع عنوی و روی گفتنی و منقیاد بی زحمت است که حق سبحانه زمین و اسمانرا اقدار داد بر نطق و بعد از ان
خطاب کرد بایشان و تا بر سوال و جواب از روی حقیقت باشد بر سبیل مجاز و در تعبیر امده که حق سبحانه خطاب بزمین کرد و موضع کعبه زاده الله شرفا بیش از ان
هم ابتدا زمین جواب انقیاد بیمن نظم نمود و بعد از ان اجزا و دیگر که در بلاد بود بدهن ترتیب تا تمام اجزای زمین انقیاد بطوع خود نمودند و این جهت مرتفع
کعبه اسلام و قبله انام کرد اند و انقیاد طایعین بر طایعات با انکه انها نیز ذوی العقول اند باعتبار انست که بخطاب ذوی العقول مخاطب گشتند و بجواب مرتبه
شدند و انجا جمع بر تغلیب باعتبار جنسیت بر یکدیگر انست و لهذا ضمیر جمع را راجع بسماء ساخته فرموده فَقَضَاهُنَّ پس حکم کرد اند اسمانرا در
يَوْمَيْنِ در مدت دو روز که ان پنجشنبه بود و جمعه و چون که الکل الجمع جمیع مخلوقات در جمعه بود ان نجم با این اسم مسمی شد و گویند که حق سبحانه در روز
پنجشنبه جمیع سموات خلق نمود و در روز جمعه شمس و قمر را و در ساعت اخر ادم را و در همین ساعت قیامت را قایم سازد وَأَوْحَىٰ فِي
كُلِّ سَمَاءٍ و وحی فرمود و در هر اسمانی أَمْرَهَا کار ان یعنی مقرر کرد شان هر فلکی و انچه از ان اید از ان بی مصالح یا خلق فی مودد و هر یک
از ان انجام داده ان نمود و از اصناف ملائکه و سایر بنیات بنات یا الهام کرد باهل هر یک از اسمانها که عبادة بجهت تحرکات وَزَيَّنَّا
السَّمَاءَ الدُّنْيَا و ارایش دادیم اسمان نزدیکتر را که اسمان اول است بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغهای درخشانند
چه بسبب نظاره از جمیع کواکب در ان مرئی میشوند و اگرچه بعضی از ان در اسمان دیگر باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم اسمانرا
اسمان نگاه داشتنی از افات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند و احتمال دارد که حفظا مفعول له باشد بر حسب
معنی و تقدیر کلام اینکه و خلقنا المصابیح زینة و حفظا یعنی افریدیم ستارگان بجهت ارایش اسمان و بجهت نگاه داشتن ان از صعود
شیاطین ذَٰلِكَ انچه مذکور شد از بدایع صنایع تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن و افریدن خداوند غالبست که بقدرت کامله خود در ملک
خود هر چه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا بمصالح افریدن چه خلق سبع سموات از خاک و تدبیر ان بعجایب دلالتی تمام دارد بر کمال
علم و قدرت او سبحانه و بر انکه او غنی مطلقست که اصلا احتیاج بجاسوسی ندارد بعد از تعداد ایات عظیمه که دالست بر وحدانیت

مطلقه وعید واهل شرک وجحود میفرماید بانکه فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از ایمان باوجود این حجج بینه بر وحدانیت فقل انذرتکم
پس بگو ای محمد بیم کردم شما را صاعقة از عقوبت بهوش سازنده و هلاک کننده و در سرعت وقوع و شدت گویا صاعقه
آتشی است مثل صاعقة عاد مانند عقوبت قوم عاد که باد صرصر بود وثمود و عذاب کرده شد ثمود که صیحه جبرئیل بود و وی را این
عقوبت بر ایشان اذ جاءتهم الرسل در حالتی بود که آمده بودند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح من بین ایدیهم از پیش روی ایشان
ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان در آمده و از هر جهت و عذاب در تضییق ایشان جهد و جهد کرده و کوشش
نموده گاهی برفق و گاهی بعنف و ساعتی بتخویف و وقتی بتضییق و تخصیص این دو قوم بذکر بجهت آنست که قریش در سفر یمن و شام
بر مواضع این دو گروه عبور میکردند و ایشان عذاب ایشان را مشاهده میشنودند و چون صاعقه موجب صعقست که بمعنی بیهوشی
کردن و هلاکست پس هر عذابی که موجب صعق باشد صاعقه توان گفت و ایراد جمع باعتبار توالی و تعدد امر
بدعوی جمیع پیغمبران پس گویا که جمیع پیغمبران دعوت ایشان کرده اند و بدانکه از جاء هم حالست از صاعقه نه آنکه صفت آن باشد یا ظرف
اندر کم ذکر آن مستلزم فساد ماهیت و جاء و متعلقست بجاء او بمعنی گفته اند که مراد از من بین ایدیهم جهت ماضی است و از من خلفهم جهت
مستقبل یعنی در وقتی که آمده بودند بانذار ایشان از عذابی که برایم مکذبه واقع شده بود و تخویف ایشان کرده از عقاب که در عقبی جزای ایشان مهیا و مساعد
یا آنکه رسولان ایشان بودند از جانب ماضی و استقبال یعنی چون خبر پیغمبران ما تقدم بدیشان رسیده بود و از پیغمبران که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود و
صالح اخبار ایشان نموده باشند بود پس گویا که هر پیغمبران با ایشان آمده بودند و احتمال دارد که من بین ایدیهم و من خلفهم عبارة باشد از تکرار
موعظه و نصیحت مثل قوله تعالی یا تیاز قبل و من کل مکان یعنی از هر کس و در جمیع اعصار و از هر مکان نصیحت ایشان کرده بود پس در ستد هود
الا تعبدوا باکه پرستید الا الله مگر خدای بحق را و در عبادت غیر او شرک و مسارینا قالوا گفت آن کافران در جواب رسولان ما از روی تکبر
ایشان لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که رسول فرستد ما ایمان آوریم و غیر او را شریک نیارید لانزل ملائکة هر آینه فرستادی فرشتگان
را بسوی ما تا ما را بدین توحید دعوت کردندی نه مثل شما که جنس ما اید و چون کفار منکر جمیع پیغمبران بودند از نخست صیغه جمع خطاب کردند
هود و صالح و گفتند که فانا بما ارسلتم به آنچیزی که فرستاده اید بدان بر زعم خود کافرون ناکردنیکان زیرا که شما
مانند ما آدمیان اید و هیچ فضلی و شرف شما بر ما آنچه اهلان بی بصیرت نمیدانستند که بعث پیغمبران بر جسد علوی از سجایا نسبت بسا
بندگان و اسلام مشغول بصورت شده از مشاهده معنی مشتغل بود چند پس تفصیل قصه ایشان میکند و میگوید که فاما عاد
فاستکبروا پس گروه عاد که کبر کردند و تعظیم نمودند بر اهل خود فی الارض در زمین امتداد که در بلاد یمن است بغیر الحق بناحق و از روی بغی
استحقاق ایشان که تجبر و عتو ایشان بجهت تحقق کفر بصریح ظلم بود پس هود دعوی پیغامبری و صحت نبوت بدیشان نمود و بعذاب ایشان از روی
القاء با و کرد نسوخ و کاهان ایشان کانستند و قوت و جسامت طول قامت خود مغرور شدند وقالوا و گفتند بسبب من اشد منا کیست سخت تر از ما
قوة از روی قوت ما بنی قوت آورنده در بنیه آمده که قوت ایشان بنا بر بود که سنین عظیم طاقت بود بجهت بنیه حاصل که بجهت قوت و شوکت
جاهلیت خود مغرور گشتند از شدت هود اندیشه نکردند و گفتند که چون جمیع در سلامت قوت و قدرت ما نیز سبب دفع عذاب قاهر خواهد بود و تو بجانب
جسامت

قول ایشان کرده میفرماید که اولم یروا آیا ندانستند مغرور شدگان بتوانائی خود ان الله الذی خلقهم اگر خدای که پیدا کرد ایشان را هو
اشد منهم قوة او سخت تر است از ایشان از روی قوت چه او قادر بالذاتست و توانا بر چیزی که فرماید و آن توانائی نیست پس قادر باشد بر اهلاک
اهلاک ایشان آن وکانوا این عطفست بر فاستکبروا یعنی تکبر نمودند قوم عاد بجهت قوت و قدرت خود و بودند از روی استکبار و عناد بآیاتنا
که نشانهای قدرت ما بجحود میکردند و انکار مینمودند با وجود علم ایشان بحقیقت آن و چون کفر و فسق ایشان باقی بود فارسلنا علیهم پس فرستادیم
بر ایشان ریحا صرصرا بادی شدید الصوت که باو از مهیب آن هلاک شدند باد دی بغایت سرد که بجهت شدت وزیدن باد هلاک ساخت
فی ایام نحسات در روزهای شوم که از اول هر آخر شوال بود از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر هفت روز و هفت شب کقوله سبع لیال
وثمانیة ایام حسوما و در آثار وارد گشته که نزول عذاب جمیع مکذبه در روز چهارشنبه بوده و از ضحاک منقولست که خدای تعالی هفت سال باران باز گرفت
و در بیشه اصلا باد ساکن نشد و بعد از آن باد سخت گردانید که تجربه آن مستاصل شد نه و از جابر و عبدالله انصاری روایتست که چون خدای
تعالی خواسته عذاب ایشان را باد دهد بهوا و آنرا بر باد دهد بی باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل آنکه در ایام مذکوره باد صرصر بافرستادیم لنذیقهم
تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوائی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوت و شکوه ایشان همه را خوار و ذلیل گردانیده
و مستاصل ساختیم چنانکه اضافه عذاب بخزی از قبیل اضافه موصوف بصفت و در بیت تقدیر است که العذاب الخزی یعنی عذابی که رسوا سازنده است
و خوار کننده ایشان و مزیتیست قوله ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای که دوزخست رسوا سازنده تر و خوار کننده تر است وهم
لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند و آن روز بدفع عذاب و شبهه نیست در آنکه خزی اندوه حقیقت صفت مذمت و استاد آن بعذاب از اسناد
مجازیست که دلالت بر مبالغه شان دارد و شهرت کما هست از هود شاعر از جابر و عبدالله انصاری مرویست که ابوجهل یعنی از اکابر قریش بجمع کرد و گفت
کار محمد بر ما مشتبه و مشتبه است بحسبی که شود کرامت دیگر ما نزد او و سابقه فرستاده تا با او مکالمه کند و احوال او را نیکو بی روی نموده اعلام نماید
عتبه گفت من این علوم دارم و بدیده ام و دیگر دانسته بروم و با او گفت شوم چه از و بر من ظاهر شود اخبار شما بایم پیوند و حضرت رسالت آمده و گفت
ای محمد تو مبتدی یا هاشم و عبدالمطلب و عبدالله که پدران تو بودند ایشان شتم آلهه ما میکردند پس تو چه بر آن داشته که زبان بدشنام ایشان
گشوده و تضلیل ما میکنی اگر مرا مقرر باشد ملک را بشرای خود کرده ایم و اگر حکومت بر ما فرازیم و خطبه سلطنت بنام تو خوانیم و
اگر غرض تو تزویج است بلکه کار جمیله ما هر کدام از دختران قریش که توانی اختیار نمائی بتزویج تو در آریم و اگر مقصای تو مالست ما چندان زر جمع
و صفیه بتو دهیم که هر گز درویش نشوی و هیچ کس بغنای تو نرسد آنحضرت این سخنان از و میشنید هیچ نمیگفت چون سخن باتمام کرد بفرمود
او خواند که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم تا بایجا که اما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق یعنی عتبه دست بر دهان مبارک آنحضرت
نهاد و گفت بحق خویشی که با هم داریم که خاموش شو حضرت رسول خاموش شد و عتبه برخاست و بخانه خود رفت و زنان قریش بنزد او آمدند
گفتند که عتبه بکجا رفت مبادا که از کیش خود برگشته باشد و بدین محمد میل نموده یا اگر محمد را طعامی و شوقی داده باشد او را بطرف خود
پس برخاستند و بخانه عتبه آمدند و گفتند که چرا با زنان میسری حرام الصابی شدی یا طعامی و راحتی از و قبول کردی جز از این
سخن او آنست و گفت مال و ثروت شما خواست و استیلای بر شما استیلای همه شما و پیش حرام طعامی که فرمایند شوم و اموال نیست پس چگونه

کسی را بر شوهر فرید ولکن بر نزدیک او رفتم و سخن چینی الوکفتم او و رجوابی بر کلامی خوانده کنه شوهر بود و نه کنانه و نه سرکو آنچه آن حضرت شنیده بود
بخواند پس کفت که من دست بر دهان او نهادم و سوکند دادم که دیگر نخواند و شما میباید که محمد هرگز دروغ نکفته پس ترسیدم که عیبی فرود آید
که موجب هلاک ما و شما باشد ایشان خایب و سرکردان از خانه وی بیرون آمدند تا آنچه چون حق سبحانه ذکر احوال هود نمود در صدد بیان قصه ثمود در
آمده میفرماید که **وَلَقَدْ نَادَوْا** و البته ندا نمود که قوم صالح بودند **فَعَتَوْا** پس ملال کردند ایشان از راه راست و صالح پیغمبر خدا را **عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ**
و چون کار ایشان را هیچ عذر نبود آنکه بیان نمودیم باین طریق صالح را دشنام دادند **وَقَالُوا** و گفتند **يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا**
و طلب کردند و طلبیدند از صالح که آنچه وعده داده ایشان را **إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** اگر هستی از فرستادگان خدا **فَأَخَذَتْهُمُ**
پس فرا گرفت ایشان را **الصَّاعِقَةُ** آتش عذاب و داهیه عقاب خوار کننده **وَهِيَ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ** و صاعقه بعذاب و وصف آن بهمین جهت مبالغه است مراد بآن صیحه جبرئیل است که بسبب غلظ هر آن هلاک شدند **إِذْ كَانُوا**
يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه **وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا** و رهانیدیم آن صاعقه عذاب از آنها آنکه گرویده بودند بصالح
وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک و از آنچه صالح بطلان بر قول بعضی که مجوس این استاند زیرا که حق سبحانه فرموده که آنچه بر قوم
داود را افتاد و تمکین و از حد عدل و نصاب داد و سایر الطاف بایشان داده صاحب این کفر و بر ایمان اختیار کرده شود اگر ایمان را فضل خدا بر ایشان
ایشان را در اختیار کفر و آتش نباری بودی و بعضی از ذکر عقوبت دنیویه احوال آخرت بر طریق کفر بیان میکند و میگوید **وَيَوْمَ يُحْشَرُ** و یاد کن ای محمد
آن روز را که حشر کرده شوند **أَعْدَاءُ اللَّهِ** دشمنان خدای از خلق اولین و آخرین **إِلَى النَّارِ** بسوی آتش دوزخ **فَهُمْ يُوزَعُونَ** پس ایشان بعد از آنکه
شوند یعنی پیشینیان را که داشته باشند پسینیان را یعنی ایشان رسانیده شوند از حیث الجمع و روکرده کنند **حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا** تا وقتی که گروه های ایشان بآنچه
باشند از دوزخ و آن را عارض شود **شَهِدَ عَلَيْهِمْ** و دیده باشند ایشان آنچه دیده باشند گناهان را که در دنیا بر ایشان یاد کرده **جُلُودُهُمْ** و پوستهای
ایشان یعنی جوارح ایشان بآنچه باشد آن شهادت از اعمال قبیحه و در روایتی آمده که مراد از عضوی که تکلم کند لب و دست است چه دست سخن
از مفصل آن کفته الله که مراد بجلود فروج ایشانست که بر زنان کواهی دهند **كَانُوا يَعْمَلُونَ** بآنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح
سه قول یکی آنکه خدای تعالی دهان و کام و زبان در ایشان را بجهت فرماید و بعضی از آنها ایشان را بطلاء سازد با اعتراف نمودن و کواهی دادن بر صاحب
و دوم آنکه بجهت کلام کند در ایشان مثل بجهت کلام در درخت و ریشه و سیم آنکه ظاهر سازد بر آنها علامتی که دلالت کند بآنچه کرده اند با آنها در آن
حال ناطق خوانند **وَقَالُوا** و کویند کافران بر سبیل توبیخ یا از روی تعجب **لِجُلُودِهِمْ** مر اعضای خود را که کواهی بر ایشان داده باشند **لِمَ شَهِدْتُمْ**
عَلَيْنَا از برای چه کواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم که عذاب را از شما باز داریم
قَالُوا کویا اعضای ایشان که ما را عتاب میکنید و ملامت مینمایید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه **أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي**
أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ یعنی آورده هر چیزی که از نشان او نطق باشد **وَهُوَ خَلَقَكُمْ** و او پیدا فرید شما را **أَوَّلَ مَرَّةٍ** نخستین
بار و از کتم عدم بصحرای وجود آورده **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** و بسوی او باز کرده میشوید ای برای جزا یعنی از قدرت خدایی که تا راست ایشان
مردمان و بر خلق شما در اول بار و بر اعاده از اجزاء شما بسوی جزا غریب و عجیب نیست که ما را بنطق در آورده و میتواند بود که و هو خلقکم کلام
مستانف باشد و مصداق قوله تعالی **وَإِنَّا كُنَّا نَشْهَدُ** و یعنی و در آن روز حق سبحانه امر نماید بملائکه تا بایشان کویند بر سبیل الزام که خدای تعالی مبدی و

بیا بیا آتش لفظ ما زائده است
از برای تاکید معنی یعنی البته
وقتی که بیاید آتش دوزخ
يُعْرَضُ عَلَيْهَا کواهی دهند
بر ایشان **وَأَنْصَارُهُمْ**

معید است و بنوع بیان شما که پوشیده شوید و مخفی مانید **أَنْ يَشْهَدَ** از آنکه کواهی دهد **عَلَيْكُمْ** بر افعال و اعمال شما **سَمْعُكُمْ** کوشهای شما **وَلَا**
أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما **وَلَا جُلُودُكُمْ** و نه اعضای شما و این کلام بجهت آن کویند که کافر در دنیا از ارتکاب فواحش از مردمان مستتر میشد
و در پرده بجهت پنهان میکرد یعنی بجهت حفاظ نفس و کمان نمی بردند که اعضای ایشان کواهی دهند با آنچه پنهان کرده باشند حق سبحانه و تعالی
فرماید که شما در دنیا میتوانستید که پوشیده شوید از کوش و چشم و اعضای که بر شما کواهی دهند و شما از ارتکاب معاصی و قبایح امثال آن شده اعضا مستتر
کنانی آورده و انواع التزیل که سنی آیه بر وجه نصیحت که شما مستتر میشدید از مردمان نه از ارتکاب معاصی و قبایح امثال آن شده اعضا مستتر
یعنی کمان نمیبردید که اعضای شما بر شما کواهی خواهند داد در بعث و نشر زیرا که جاحد بعث و جزا بودید **وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ** و لکن کمان داشتید **أَنَّ اللَّهَ**
لَا يَعْلَمُ که خدای تعالی **كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ** بسیاری از آنچه میکنید و عجب این در قبایح جرأة میکردید در بعضی تفاسیر آورده اند که کفار میکفتند
هر چه آنکه ما میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از اصحاب ابن عباس که میکفتند که روزی من خود را بآب کرم پوشیده بودم سخن شما میشنید
یکی صفوان که از بنی سعد بود و دو دیگر اسود بن عبد الله ثقفی که از قریش بودند و با یکدیگر مکالمه آغاز کردند و کفتند که آیا آنچه ما میکوییم خدا شنود
کفتند بلی که کوییم خدا شنود و دیگر کفتند اگر بعضی شنود بیاسیم و بار سر ما را این اخبار دهم خدای تعالی آیه ایشان را
دیگر که بعضی از دست و زبان خود **وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ** و آن دعوی شما بیم علم خدا با کثر اشیا کمان شما است **الَّذِي ظَنَنْتُمْ** که کمان می بردید بآن در دنیا
بِرَبِّكُمْ با آفریدکار خود **أَرْدَاكُمْ** هلاک کرد شما را آن کمان و بجهت آن بعضا با خروی کفتار شوید **فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** پس کشتید از زیان کاران
چه بجهت خدا یا اعتقاد و سرمایه حیات را بهلاکت ابدی بدل کردید و بدانکه ذلکم مبتدا است و ظنکم خبر آن و اردیکم خبر بعد خبر یا آنکه ظنکم بدل
ذلکم باشد و اردیکم خبر آن و شبهه نیست در آنکه این آیه تنبیه است بر آنکه بنده مؤمن باید که در اوقات خلوات خوف و خشیت او در القاب بحاصل
کفتار علانیه نباشد بلکه خوف و رجا و از بیم و اکثر باشد تا در سلک این جماعت داخل شود و بلکه عمل استدلال ایشان دون باشد و از امام جعفر صادق
ع مرویست که ان حسن الظن من حسن العبادة یکوئی کمان از نیکوئی عبادتست و نیز فرموده که ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث ارکان بد دور
باشید که کمان دروغ ترین سخن است و نیز آن حضرت منقولست که لا یموت احدکم الا و هو یحسن الظن بالله قال قوما اساؤا الظن بالله فاهلکهم
و نیز فرموده که و الذی لا اله غیره ما اعطی مؤمن قط خیر الدنیا و الآخرة الا بحسن الظن بالله و الرغبة الیه و الرجاء له و الذی نفسی بیده لا یعذب الله مؤمنا
و اسکن نماید خود را از اظهار شکوه و استغاثه **فَإِنَّ النَّارَ مَثْوًى لَهُمْ** پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان در بدان هر کز نفع
با ایشان نخواهد رسانید چه هر چند دوزخ مسکن ایشان خواهد بود و آتش سوزان مدام حال ایشان چنانکه حق سبحانه تعالی دارد **وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا**
و اگر طلب رضای خدای کنند و از او درخواهند که از عتاب و خشم رجوع بخشنودی نماید تا از آن معتبر شوند یعنی رضای خدای
شوند **فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ** پس نیستند ایشان از اجابت شدگان در طلب خوشنودی خدا یعنی که صریح و قطع خواهند که خدای از ایشان راضی کردد
خشم و عتاب از ایشان رفع نماید همچنانکه از ایشان خوشنود نشود و دفع عذاب کند و نظیر اینست قوله تعالی اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص **وَقَيَّضْنَا**
لَهُمْ و مقدر کردیم برای مشرکان **قُرَنَاءَ** دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان را در کفر خود اصرار نمودند و آیات قرآنی خدا
ما عناد و اعتقاد کردند با وجود علم ایشان بآن پس ما ایشان را بر یاری خذلان فرو کذاشتیم و مدد توفیق از ایشان باز کرفتیم و نزد این حال نفس

شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را بجهت آنکه در جای دیگر میفرماید و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و اصل تقیض بمعنی مقابلت و
آنجهاست که معارضه و مقابله میکنند پس اصل کلام آنست که ما نزد جحود و انکار کافران بمعنی قرناء صالح و صادق که امر بمقارنت ایشان
کرده بودیم قرناء بد که شیاطین انس و جن بودند بر ایشان گماشتیم یعنی ایشان را واگذاشتیم تا بعضی قرناء که امر بمقارنت ایشان واقع شده بود تقیض
قرین ایشان شدند و بر ایشان مسلط گشتند وَ زَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امور دنیا
و مشابه شهوات نفسانیه و طلب آن مستمر شدند وَ مَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشر و بهشت و دوزخ یعنی
عدم وقوع آنرا در خاطر ایشان در آوردند تا انکار آن نمودند و قرآن گفتند که ما پس ایدیهم امر معاشست و ما خلفهم امر دنیا یعنی مزین ساختند برای
ایشان آنچه در پیش دارند از امور آخرت پس گفتند بالیشان که بعث و حساب و ثواب و عقاب نخواهد بود و آنچه در پس خود دارند از
امور دنیویه که جمع اموالست یا آنکه آرایش دادند برای ایشان آنچه از پیش فرستاده بودند از افعال سیئه بایشان مستمر گشتند و آنچه واگذارند
از برای کسانی که بعد از ایشان باشند از اموال و اولاد وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ
در جملهٔ که بودند از جماعتی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی
و قبایح و تکذیب رسل در سنگ امم سابقه بودند و در اعداد ایشان مراد آنست که همچنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند ایشان
نیز مستحق عذاب اند إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیان کاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی
بدل کردند و نعمت تمام عیار و معرفت بر دو مخفوش انکار و فرو رفتند بیاوردن کلام بجهت تعلیل استحقاق ایشانست بعذاب و عقاب زیان
مرویست که روسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز گشتند و رسید نکه اعراب را جواب بیاندند و استماع آن نمودند ایمان آوردند پس ایشان
خود شیفته شدند بر آنکه چون حضرت رسالت قرآن خواندن شروع کند که در اثنا خطا افتد پس هر گاه آنحضرت قرآن خواندن شروع نمود
از ایشان در مقام تعرض در آمده آواز جهر داشتند و صخب نمودند و هر زه میگفتند که لَا تَسْمَعُوا میشنوید و گوش فرا مدارید لِهَذَا الْقُرْآنِ
و شنیدن این زان را که محمد میخواند وَ الْغَوْا فِيهِ و سخن لغو بهوده بگوئید در میان خواندن آن یا در روی محمد لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ تا شاید
که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب را از شنیدن باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چشانیم آنرا که کافر شدند یعنی کفر کردند
و اگر قائل و آمران لفظ الله باشد جمیع کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در کنه و کیفیت وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه بادا شیم ایشان را أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا
كَانُوا بدترین جزای آنچه بودند يَعْمَلُونَ که میکردند از روی جهالت و عصبیت یعنی مجازات دهیم ایشان را بقبح وجوه بر قبح معاصی
که آن کفر و شرکت و تخصیص اسوء بیکی جهت مبالغه است بر جزای ایشان و بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان جزا دهیم باسوء
اعمال ایشان که آن جمیع معاصیست نه خیرات که آن سیئات اعمال باشد است و ابن عباس گفته که عذاب شدید در روز بدر بود از اسر و قتل
آنست ذَلِكَ آن عذاب بدترین جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدا النَّارُ آتش عطف بیان جزاست یا خبر مبتدا خبر یعنی آن بدترین عذابها آتش دوزخ است
لَهُمْ مر کافران راست فِيهَا در آتش دوزخ دَارُ الْخُلْدِ سرای جاودان ماندن که دایم در آنجا باشند و هرگز از آن بیرون نیایند مراد آنست که آتش
دار اقامت ایشانست وَ لِهَذَا قَالَ تَعَالَى كَانَ كَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ که این سنیست که آن رسول الله اسوه مستحسن قیاس است

شیاطین

میگوید لَكُمْ فِي هَذِهِ الدَّارِ السُّرُورُ یعنی الدار بمعنی دار الشرور جَزَاءً پاداش مینمودند یا داشتن ادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که میشد
يَأْيَنَا بآیات ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند و سوق کلام اگرچه مقتضی آنست که چنین باشد که بکانوا یلحدون فیها یکفرون بآیاتنا جحود بر آیات
که سبب قتل لغو است وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنکه کافر شدند در حین که آتش دوزخ معذب باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ
ما آن دو کس که أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را طرق دین حق بر کنار اند مِنَ الْجِنِّ از دیوان و آدمیان مراد دو نوع شیطانند که از جن و
انس اند یعنی بنا بگمراه کنندگان ما را از شیطان جمع که اعوان ابلیس اند و شیاطین انس که رؤسای کافر بودند که ما قال الله تعالی الذی یوسوس
فی صدور الناس من الجنة والناس و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن و ابلیس المؤمنین صلوات الله علیه و کردیم که شیاطین جن
ابلیس است که پیشوای جمیع ابالسه است و جمیع اساس شرک و کفر و شیطان انس قابل است که محدث بنا و قول است پس مراد آنست که بنما ما بیان دو کس
که باشند ما را از راه راست بیرون و صرف فیم و مرتکب شرک و کفر و قتل مؤمنین شدیم نَجْعَلْهُمَا تا گردانیم ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پای
خود و لکما کوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم یا آنکه ایشان را در دوزخ که نیز توده دوزخ که جهنمست در آییم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند ما را اصحاب
تر از روی مرتبه یا الخیبة در کرکه و عبارت که و هیکه قرآن در وصف مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفته اند رَبُّنَا اللَّهُ
پروردگار ما راست خدای حق یعنی بوحدانیت او معترف شدند و جمیع ما جاء بالنبی تصدیق نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بر آن راست ایستادند و اصلاح
ارکان مخوف نگشتند تا حکام موت بر ایشان رسید تراخی استقامت از اقرار در رتبه مرتبه فضل از حیثیت سیاقه اقرار و متوجه تعریف آن و تجنب استقامت
و عصمت از انس از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که بنی آدم مردمانی که قابل بکلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان از آن برگشتند پس هر که معترف این کلمه
باشد تا نزد حضور موت او بر طریق استقامت است و سفیان بن عیینه سفیانی نقل کرده که از حضرت رب الارباب صلعم پرسیدم که مرا بفضیلت
خبر ده که بآن متمسک شوم فرمود که قل ربی الله فاستقم گفتم یا رسول الله محکم ترین چیزی که الواخبر باید کرد چه چیز است آنحضرت زبان
مبارک خود گرفت و گفت اینکه زبان خود نگاه دارید و قتاده و ابن زید از ابن عباس روایت کنند که امیر المؤمنین صلعم فرمود که مراد آنست که بر اداء
فرایض استقامت ورزید و بر آن استمرار نمایید و محمد بن فضل روایت کرد از امام علی بن موسی الرضا صلعم پرسیدم که استقامت چیست فرمود
هی والله ما انتم علیه که استقامت آنچنانست که شما بر آنید یعنی مستقیم شدن بر ما بعد اهل البیت تا وقت انقضای اجل و از حسن بصری
منقولست که استقامت آنست که بر ادای امر و نواهی خدا عمل کنند و در آن تخلل راه ندهند و سفیان گفته که کفتار را مطابق کردار سازند و فضیل
عیاض بر آنست که از دنیا دور شوند و رغبت بامور آخرة نمایند در حدیث که روزی رسول الله صلعم قرآن تلاوت مینمود و میگریست گفتند یا رسول
از ترس خدا میگریید فرمود آری مرا بطریقی فرستاده اند که مانند تیری شمشیر است اگر بروی راست روم نجات یابم و اگر انحراف کنم
هلاک گردم و گفته اند که ربنا الله توحید اقرار است یعنی خدا را یکتا گفتن و شرط استقامت توحید مؤمن یکتا یعنی خدا را یکتا شناختن و بر هر تقدیر
تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد موت یا وقت خروج از قبر یا در قیامت و قول اول قول مجاهد و سدیست که از
امام جعفر صادق صلعم و ثانی قول حسن بصری و ثابت و قتاده و ثالث قول جابر و ابی مسلم و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در روز مرگ بر
مؤمنان مستقیم فرود آیند و گویند أَلَّا تَخَافُوا آگاه شوید از لحوق فزع مکروه که عذاب و عقاب وَ لَا تَحْزَنُوا و اندوه مکنید بر آنچه فوت شده و بر مکروه مجاهده

که بترسید از آنچه در پیش شماست از احوال آخرة و عکس باشد از آن پس خود کنانشه ایذا از اهل و ولد که خدا کلاً ایشان میسازد و بعد از اعطای
ایشان بر ما بیاید و مغفرت بر کناهان خود که خدای شما همه را عفو کند از جمیع آن در گذرد **وَأَبْشِرُوا** و شاد شوید **بِالْجَنَّةِ الَّتِي** بآن
بهشتی که در دنیا **كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** بودید که وعده داده میشوید بر السنه پیغمبران **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ** ما دوستان شاییم و اعوان و انصار شما **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**
در دنیا بخیر شما الا از طاعة و آفات نگاه میداشتیم و بطریق خیر و صلاح هدایت میکردیم بر تلقین شیاطین بگفته و باشرک و معصیت اضلال نمیکردیم
وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شاییم در آخرت که بگرفت و شفاعت تا بهشت در آمدن شما بهشت و اهل محمد با قرة فرموده که معنی آیه این وجه است
که ما دوست میگردیم در دنیا از انواع بلیه و نزد دعوت او و ملک ساوس شیطانیه و نزد آخرت از شدائد عقوبت و رسانیدن بروضات جنات
وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در آخرت **مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ** آنچه آرزوی کند نفسهای شما از انواع لذتها و اصناف کرامات **وَلَكُمْ فِيهَا** و مر شما راست
در عقبی **مَا تَدَّعُونَ** آنچه را که دعوا کنید که از ماست یعنی هیچ کس با شما نمایید یا آنکه مر شما راست در آخرة آنچه آرزو کنید که آرزو کنید از بقای جوهر
و دوام نعمت که هیچ کس منت نهاد و انقطاع نپذیرد و آنچه آرزوی که دعوی کنید از اخذ در خواهید و تمنا نمایید **نُزُلًا** در حالی که آن موعود پیش
کسی باشد **مِنْ غَفُورٍ** از خدای که آمرزنده گناهان است **رَحِيمٍ** مهربان بر جمیع مؤمنان لفظ نزل اشعار است بر آنکه خدای اهل شقاوت
نسبت بآنچه بایشان عطا کرده شود چون با حضری خواهد بود بنسبت بهوا بیکلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که بعضی استقامت
نهایت کرامت است و در آیه آثار است به بشارت مؤمنان بموت فرشتگان با ایشان و نیل ایشان بجمیع مشتهیات خود و ترددد ملائکه
بسوی ایشان و مصاحبت آنها با ایشان بجهت استقامت ایشان بر ادای طاعت و عبادت و وعده و وعید بجهت رد قول کفار که گفتند
لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه زبان میکشودید در رد و عیب ایشان حضرت رسالت صلعم میفرماید که **وَمَنْ أَحْسَنُ** و کیست نیکوتر از روی
گفتار **مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ** از کسی که بخواند مردمان را بپرستش خدای **وَعَمِلَ صَالِحًا** و کند کار شایسته یعنی با وجود گفتار آراسته کردار شایسته
باشد **وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ** و گوید بدرستی که من از کردن نهاد کار بحکم خدای و منقاد فرمان او و از نه تکلف بظاهر این قول بلکه غرض
آنست که مذهب و ملت اسلام باشد و معتقد و نحله ایمان متعالی و از جمعی از مفسران گفته اند که مراد این آیه انبیا صادقین اند که داعی
خلق اند بصحیح حق و از عکرمه منقولست که آیه در شان مؤذنان است که مظهر شعار اسلام اند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامت
دو رکعت نماز کنند و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون بلال بانگ نماز گفتی بر سر کلاغ ندا میکند و بنماز میخواند و بر سر سخنان
خدا دانند در یاره زبان راند نه ندای حق سبحانه این آیه نازل شد و گویند که مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بمردمان
تعلیم میدهند و عمل صالح ایشان آنست که بعلم خود کند و بر مقاصات و مکاره کفار صبر و نرمی سامح کرد و حسن نیابت این آیه در دست
بر کسی که گوید که ایمان معلق بخشیدن خداست نه با کسی حق سبحانه و تعالی مدح شخصی نموده که قال انی من المسلمین است بدون مقارنه آن بشیء و فرمان
دالست و دعوت مردمان بدین اسلام کار از اعظم طاعات و اجل واجبات و شعار است و آنکه داعی را واجبست که بعلم خود عامل باشد تا
دعوتش او و امر و نهی او اوقع باشد بقبول مردمان پس بجهت ترغیب بندگان بقبول ایمان میگوید **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ** یا دو کلمه
از برای تاکید نفی است یعنی البته برابر نیست مؤمن با کفر که توحید است و دین اسلام و طاعتی که شرک و کفر و مجازات و مکافات چه از اهل مرتب رفع درجات

ثانی سبب هبوط در درکات یا آنکه مساوی نیست تاصل اعمال حسنه و اعمال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست صبر و عفو و رفق
و غضب و علم و جهل و سخاوت و بخل و عفو و اساءة و غیره و در تفسیر ماوردی و تبیان و معانی مذکورست که حسنه دوستی آل رسول است
و سیئه دشمنی ایشان و بعبارت مدح حسنه و ذم سیئه طریق رفق و مدارا و تعلیم دین اینها را و میگوید **ادْفَعْ** دفع کن ای محمد سیئه را **بِالَّتِي** بآن حسنه
که در نفس الامر **هِيَ أَحْسَنُ** آن نیکوتر است یعنی صبر کن و ده و کار ملاعفو و اغضا آنها را فرما دفع نمای بکلام حق سخن باطل را و مراد باحسن و اقرب
طاعات و اخراج آن در مخرج استیناف جهت آنست که آن در حکم جواب کیست که گوید کیف ادفع هو الاحسن در موضع حسنه جهت مبالغه
و گویند که ثانی نه ثانی است بلکه در حقیقت نفی خود باقیست و مراد از حسنه و سیئه افراد آنهاست و معنی آنست که مساوی نیستند افراد حسنه مگر
بعضی و بعضی راجح اند و همچنین افراد سیئه مساوی یکدیگر نیستند پس معنی ادفع بالتی هی احسن آنست که دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد از آن
دیگر یعنی هرگاه بدی و سیئه را بی حسنه باحسن آن دفع کن مثلاً شخصی اگر با تو بدی کند پس حسنه آنست که از او عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن به او احسان
نمایی پس وضع در موضع حسنه بجهت التعیر آن باشد در دفع بحسنه سیئه چون هر که دفع سیئه نماید باحسن پس در اعراب خواهد بود امام جعفر صادق
که حسنه تقیات و سیئه اذاعت و هر تقدیر حق سبحانه میفرماید که تو دفع سیئه نمائی باحسن **فَإِذَا الَّذِي** پس آنگاه که **بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ**
عَدَاوَةٌ میان تو و میان او دشمنی است **كَأَنَّهُ وَلِيٌّ** گویا او دوستی کار سازنده در دینی **حَمِيمٌ** مهربان در نسبت یعنی با مردمان خلق حسن و نیکی
در دین بمانند و منکر تو باشد دوست شفیق گردد و یا مراد او چون مقابله اساءة باحسان مستلزم مکافات است از شان اینجهت میفرماید که
وَمَا يُلَقَّاهَا و داده نمیشود این خصلت که مقابله بدی است بنیکوئی **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا** مگر آنانکه شکیبائی نمایند بر مکروهات و از نفس را از انتقام
منع کردند غیظ را اشعار خود کردند **وَمَا يُلَقَّاهَا** و عطا کرده نمیشود این خلقت و تغییر **إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ** مگر خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر
از رای عقل یا از ثواب جزیل از کمال ایمان یا ثابت نفس با خلاق حسنه و قناعت و مدارا آنست که حظ عظیم روضه جنات است **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ**
مِنَ الشَّيْطَانِ از ابلیس تزریق **نَزْغٌ** خیلی و خلجان یعنی اگر شیطان بجهت زجر و منع قرآن خصلت حسنه تو بتو رساند و وسوسه دهد **فَاسْتَعِذْ**
بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدا از شر او **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **هُوَ السَّمِيعُ** بجهت شنوا گفتن آنکه بگفتار استعیذ بالله متوهم شود **الْعَلِيمُ** داناست
صلوح اوپس بیان کلامات وحدة و قدرة میکند و میگوید که **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از جمله نشانهای قدرت الهی **اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ** شب و روز است که
متعاقب یکدیگر اند و روز از برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و آفتاب و ماهست که تقدیر ایشان بر وجه استقرار است و تدبیر
ایشان بر نظام استمرار پس هر یک اندازه مقدر و مقدر محاسبه و محدود اند **لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ** سجده مکنید مر آفتاب را **وَلَا لِلْقَمَرِ** و
ماه را چه آنها مانند شما مخلوق اند و مسخر فرمان پس رتبه معبودیت ندارند **وَاسْجُدُوا لِلَّهِ** و سجده کنید مر خدا را **الَّذِي خَلَقَهُنَّ** آنخدائی که
آفریده است شب و روز و ماه و آفتاب را **إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** اگر هستید که از روی وحدانیت مر او را معبود و مستحق پرستش میدانید اگر قصد عبادت
دارید پس او را پرستش نمائید نه غیر او را و ایاه ضمیر جمع مؤنث سالم که موصوف است از برای غیر ذوی العقول تغلیب و از آنکه آنها بالکلی مخلوق اند بی حیات
و از عقل و ادراک و علم معرا اند قابلیت الوهیت نداشته باشند و مراد بسجود عبادت و تسخیر آن بسجود بجهت آنست که سجود اخص عبادات و اخضع انواع
پس تسخیر شود باشد یا اسم اشرف افراد آن **فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا** پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای و عبادة او کردن با وجود دلایل واضحه و بر بیرون شدن

مرویست

بمنهج
گفته‌ای

نزول وبیان ایشان را مردود خلایق از روی خلاف و دوری کنند و چیزی از عدم عبادت ایشان که نفس بیان کبر برای ارغی نشینند **فالذین عند ربک** پس آنکه پروردگار
تو فلذا اصناف ملائکه **یسبحون له** تسبیح و تحمید میکنند برای او **باللیل والنهار** شب و روز میپرستند بطاعت او مشغولند **وهم لا یسئمون** حال آنکه ایشان
ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از نظایر است از ابن مسعود و حسن بصری و عروة بن زبیر علامت سنت که سجده در آخر آیه
اول است که آن گاه گفتم آیا سجده واجب است زیرا که امر بسجود درین آیه متحقق پذیرفته و از ابن عباس و ابن مسیب موضع سجده در آخر آیه تلاوت است که آدم
کاینها مورد است زیرا که تاسیه معنی آیت و قول اول و ثانی از ابن مسعود و حسن بصری و عروة بن زبیر است **ومن آیاته** و از جمله نشانهای که دالست بر ربوبیت ایشان **انک ترى**
الارض آنست که تو میبینی زمین را **خاشعة** ذلیل و خوار بی مستعدیست از نباتی زمین باعتبار یبوست و عدم نضارة و طراوت آب و نبات یعنی خشک
پژمرده و خشک شده **واذا انزلنا** پس چون فرو فرستیم **علیها الماء** بر آن زمین آب باران را **اهتزت** جنبش آید و بیاید روی نباتات **وربت** و
مانند خمیر باد متفخ گردد تا از میان آن انواع نباتات و ریاحین بر دمد و سبز و تازه گردد **ان الذی احیاها** بدرستی که آنکسی که زمین و جز آن را زنده کرد **لمحیی**
مرده را **الموتی** هر آینه زنده کننده مردگانست در آخرة **انه علی کل شیء** بدرستی که او بر هر چیزی از احیا و اماتت **قدیر** تواناست بقدرت ازلی و مشیت
مقدوراتست بحیث انتفاک عنه در جمیع ممکنات که امکانست و بعضی از کلیات که بر سبیل تمثیل میفرماید **ان الذین** بدرستی که **یلحدون** میل
میکنند از نهج مستقیم و منحرف میشوند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و القای کلام لغو **فی آیاتنا** در آیتهای کتاب ما و این الحاد
لا یخفون علینا پوشیده نمیشوند بر ما اصلا و از ان مجازاتی بر ایشان خواهیم داد و ایشان را میشویم بسزای الحاد و القای کلام لغو و ایشان را
خواهیم رسانید اگر بر وجه انکار و تهکم فعل ایشان میگوید **افمن یلقی فی النار** آیا کسی که انداخته شود در آتش دوزخ **خیر** بهتر
ام من یاتی یا کسی که بیاید **آمنا** در حالی که ایمن باشد از آتش دوزخ **یوم القیمة** روز رستخیز یعنی در آن روز هر کافری عذاب دوزخ بیند ساری نباشد چه اول
مستوجب نزول در کلمات و ثانی مستحق صعود درجات از مقاتل منقولست که مراد از اول ابو جهلست و ثانی حضرت سالار امم و تهکم بر آنست که دوم تمام
سزاست و در تفسیر طبرسی مذکور است که صحیح آنست که آیه بر عموم خود باقی باشد پس مراد آن جمیع کافران و مسلمانان معتقد باشد و بعد از آن
زیادتی وعید و تهدید باشد بدرستی کافران عنید میفرماید که اهل الحاد و جحود و انکار **اعملوا ما شئتم** بکنید آنچه میخواهید **انه** بدرستی که
خدای شما **بما تعملون** بآنچه میکنید **بصیر** بیناست و هیچ چیز از ان پوشیده نیست پس او را جزا و سزا خواهد داد **ان الذین کفروا بالذکر**
لما جاءهم این کلام بیانست از الذین یلحدون یا کلام مستانف و خبر آن محذوف پس تقدیر کلام آنست که ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم یعنی
علی یا الذین کفروا بالذکر لما جاءهم یعنی بدرستی که آنانکه نگرویدند بقرآن که بهترین یادکردنست هر گاه که آمد بایشان یعنی نمیشوند
باقوال و افعال یا معذب میشوند بهلاکت و انواع عذاب **انه** بدرستی که قرآن **لکتاب عزیز** هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت باری و گویند که قرآن
بعزت آن عزیز است که کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز بر رسولی آورده بواسطه عزیز یا آنکه دوست بدوست و نامه دوستان
دوستان عزیز باشد و گفته اند که عزیز است یعنی که هیچ کس قادر نیست بر اتیان نمودن بمثل آن عزیز است باعتبار آنکه مصون است از تغییر و
تحریف یا بآن اعتبار که اتم صفات احکامست یا بجهت اشتمال آن بر نکته نغز یا آنکه واجبست که اوامر و نواهی آن عزیز دانند و اصلا از آن تجاوز
نمایند **لا یاتیه الباطل** این صفتیست یعنی قرآن کتابیست که نیاید باو هیچ باطلی **من بین یدیه** از پیش روی **ولا من خلفه** و نه از پس

صفت بعد از صفت

وی یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی آن راه نیابد پس بطعن طاعن و تاویل مبطل مطلوب و تناول نکرد چه هر که در صدد طعن و ابطال او بود
قول او بحجت و تاویل او مضمحل و نابود شد و مع هذا با قبح وجه هلاک شده بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی گرفتار گشت و از امام
جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که معنی مراد آنست که مراد اخبار ماضیه و مستقبله وی دروغی نباشد بلکه جمیع خبرهای کتاب مطابق واقع است و
موافق نفس الامر و صفحات گفته که معنی بر آنوجهست که پیش از وی هیچ کتابی نیامد که بطلان او باشد و بعد از آن هیچ کتابی نیامد که حکم بطلان او کند
و این قول از ابن عباس و کلبی و مقاتل منقولست قتاده و سدی گویند که مراد از باطل شیطانست یعنی که شیطان نتواند بود که حقی بطلان ناقص یا
یا عدم باطل در وی زیاده کند پس زیاده و نقصان در وی راه نیابد و حسن بصری گفته که معنی آنست که آن تنزیل تا آخر حصن است از باطل و کلام نبی
کریم که مراد آنست که هیچ وجه از وجوه راه تناقض و کذب و تعارض بر وی گشوده نمیشود و **تنزیل** فرو فرستاده شده است **من حکیم** از خدای
که دانست بجمیع حکم و مصالح خلقان **حمید** ستوده شده بانعام نعمت بر بنده گان که از جمله آن انزال قرآنست که اعظم نعمتست و چون که
بسبب انکار کافران و جحود معاندان آثار غبار بر ضمیر دل مبارک حضرت رسالت مینشست تسلی بجهت تسلی خاطر عاطر حبیب خود فرمود که
ما یقال لک و گفته نمیشود یعنی بمکیان کافران معاند مرترا **الا ما قد قیل** مگر آنچه گفته شده یعنی کفار گفته اند **للرسل من قبلک**
مر فرستادگان را که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار و رسیدن بر نخستان ایشان را نه و صبر باش **ان ربک** بدرستی که پروردگار تو **لذو مغفرة**
هر آینه خدا و آمرزنده است مر مومنان را که بصدق طویت و حرص نیت بتوحید اقرار نموده اند و بر نبوت تو تصدیق کرده **وذو عقاب الیم**
و خداوند عقوبت دردناک مشرکانست و جاحدان و مکذبان و گویند که معنی آیه و گفتن جست که نفرماید خدا تو را مگر آنچه فرموده رسولان پیش از
اظهار معجزات و دعوت بیان اوامر و نواهی و سایر امور شرعیات و دعوت مردمان بطاعت و لزوم عبادات و بنابرین میتواند بود که آن مراد
الی آخر مقول قول رسل باشد یعنی آنچه انبیای سابق بآن مامور شده بودند این بود که وعده مومنان بمغفرت و وعید کافران بعقوبت تلاوت آورده اند
که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم فرستاده یا چرا بعضی از و عربی و بعضی عجمی آمد که **ولو جعلناه** و اگر ما گردانیدیم این کتاب را که
ذکر است **قرآنا اعجمیا** قرآنی بغیر لغت عرب **لقالوا** هر آینه میگفتند کافران عرب از روی انکار **لولا فصلت آیاته** چرا مفصل و مبین
نشده **ءاعجمی** آیا ای و زبان عجم **وعربی** آیا کلام عجمیست **قل هو** بگو آن قرآن **للذین آمنوا** مر مومنان را **هدی** راه نمای
آن امور که چنین باشند که ایمان آورده اند و عرب بجهت آنکه مکتوب الیهم جمیع اند عرب اند و چون عرض بیان کلام است بر تنافر حال کتاب
یا حال مکتوب الیهم بیان و هدایت و جماعت مکتوب الیهم نیستند یا عربی نبود که نسبت و غرض حاصل الکلام آنکه ما ملحق ایشان را نزول کتاب
نمودیم بلغت ایشان که لغت فصحا و ادبا و بحث بالغ باشد و از برای هدایت اطلاع و انکار ایشان میگوید که مکتوب الیهم عربی باشند و کتاب
عجمی هیچ شبهه و کذب و انکار ایشانست **قل** بگو ای محمد ایشان را که **هو للذین آمنوا هدی** کتاب مر آنانی را که گرویده اند راه نما
است بطریق حق **وشفاء** و شفا دهنده از آنچه در دلها و ابشان است از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهر و باطن
والذین لا یؤمنون و آنانکه نمیگروند **فی آذانهم وقر** کتاب در گوشهای ایشان گرانست یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمیشنوند
وهو و کتاب **علیهم عمی** بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن تعامی میکنند مراد آنست که ایشان چون از آن باعراض جمع

ظاهر آن منقطع نمیشود پس گوئیا که وقوعی یا نفی شنیدن و دیدن ایشانست الآن و بما که والذین کفروا منزلة موقع الحال بتقدیر
والذین لا تؤمنون هو فی آذانهم وقر چنانکه بان مفسر شد یا اگر درین تقدیر باشد که فی آذانهم وقر بینی در آذان این دارند شنیدن قرآن
گرانیست و وجه اول اولی است بجهت تناسب آن بقوله وهو علیهم عمی و میتوانم که بمعنی الحال باشد و معطوف بر مدخول اللام لذین آمنوا
از قبیل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف و جواز آن وجیه بنا بر مذهب اخفش است پس معنی آنست که قرآن مر کسانی را که ایمان می آورند
در گوشهای ایشان گرانست اولئک اگر وه که از شنیدن و دیدن حقیقت آن کور و کر اند یناداون من مکان بعید
از جای و محلی مثل ایشان در بعد افتاده و شدة اعراض از قرآن مانند مثل کسیست که او را از مسافت دور و دراز خوانند و او نه آواز خواننده را
و نه او را بیند مراد آنست که همچنانکه ندای منادی بعضی بانکس نمیرساند همچنین خواندن قرآن کافران را فایده نمی دهد بجهت ترک آنحضرت
از جحود کفار میفرماید ولقد آتینا موسی الکتاب وبتحقیق که دادیم ما موسی را کتاب توریة فاختلف فیه پس اختلاف کردند
در آن یعنی لمتا و بعضی باو ایمان داشتند و بعضی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو در قرآن اختلاف نموده بعضی تصدیق کردند
و بعضی را تکذیب پس ایشان ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه ایست که پیش گذشته است من ربک از پروردگار تو در تاخیر عذاب از
قوم تو یعنی قول وما کان الله لیعذبهم و لست فیهم یا در وعده قیامت و حصول خصومت در آن کما قال بل الساعة موعدهم لقضی بینهم
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وانهم و بدرستی که مشرکان عرب لفی شک هر آینه در گمانند منه از آن
مریب گمانی که موقع ریبت است و آن اقطع است از مفهوم شک یعنی ظن غالب ایشان آنست که کتاب پس بر سبیل احتجاج بر اهل خود
میفرماید که من عمل هر که کند صالحا کاری درشایسته از طاعت و عبادت فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی منفعت ثواب آن راجعست
باو نه بغیر او ومن اساء و هر که عمل بد کند از فسق و معصیت فعلیها پس بر وست یعنی وبال و عقاب آن مختص است باو وما ربک بظلام
و نیست پروردگار تو ستم کننده للعبید مر بندگان را که کند خود عمل کافر کند و ثوابی طاعت کسی بغیر دهد و بی سبب معصیت بی تحقیق
عقوبت فرماید و بدانکه ظلام در این مقام از برای مبالغه است نه نفی که مستلزم نفای اصل ظلم است و در طبرسی آورده که ایثار
آن بر ظالم اشعار است بر آنکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی مطلق باشد و عالم بقبح آن و بنا بر تقبیح آن صدور ظلم عظیم از
دیگر قبیح است و اگر مواخذه کسی بگناه غیری و اتباع شخصی بطاعت دیگری ظلم و قبیح است آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت
گفتند که اگر تو پیغمبری و وعید میکنی ما را بعذاب آخروی و عقاب ما حقیقی صادق گوی که قیامت کی خواهد بود آنرا مگر الیه یرد علم الساعة
الیه یرد علم الساعة پس بسوی خدای باز گردانیده میشود دانش قیامت نه غیر او پس جز او کسی هیچ کس عالم نیست باز قیامت
زمان قیام شود وما تخرج من ثمرات و بیرون نیاید هیچ میوه و بیخ تراه خواند مر صفت جمع یعنی هیچ کدام از انواع مر میوه و نیاید مشتمل
بود که ما مزید است معطوف بر الساعة ومن بیانی نه زائده یعنی بسوی خدای راجعست دانش آنچه بیرون آید از جنس میوه
من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل و باز گیرد هیچ ماده از انسان و غیر آن از انواع حیوانات ولا تضع و نهند بار خود را در هیچ وقت الا
بعلمه مگر در وقتی که معروفست بدانش خدای یعنی همچنانکه علم قیامت خاص اوست علم ثمار و نتایج نیز مخصوص است بعلم او حیثیة کیفیة

ابزار و کبر و صغر و طعم و روایح و الوان و غیر آن و از کمیة انتقال اطفال در ارحام و ذکور و اناث و تمامیة و ناقصیة و مدت حمل
و ایام حمل و ما قدرات ویوم یناديهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ و تقریع از ایشان سؤال کند که این شرکائی
انبا زان من که بزعم و قول خود آنها را شریکان من میدانستید و میگفتید قالوا گویند مشرکان آذناک اعلام کردیم ترا در جواب این شریکانی
الذین کنتم تزعمون که تا شما میانشان شهید هیچ گواهی دهنده و مشرک ایشان زیرا که امروز زمان از ایشان قبول آنکه دهیم و از روی
یقین اعتراف نموده ایم بیگانگی تو را اگر نیست از ما هیچ کس که شاهد کند شرکا را چنانکه میفرماید که وضل عنهم و گم شود از مشرکان
ما کانوا یدعون آنچه بودند که می پرستیدند من قبل پیش از این آیات یعنی شریکان گویند از ما هیچ کس نیست که گواهی دهد بآنچه مشرکان با ما نسبت میکردند
از شرکت و بنا بر این تفسیر معنی ضلالة شرکا از ایشان عدم نفع ایشانست از آنها و اگر بحسب ظاهر هر روز آنها حاضر بودند
وظنوا و یقین دانند مشرکان که ما لهم نیست مر ایشان را من محیص هیچ گریزگاهی از عذاب و عقاب و جواز قیام ظن در مقام یقین
در جوی که همه مشاهده باشد بسیار شایع است و بنا بر چنانکه حال آخر و نزد مشرکان را حاصل بود از بهشت آنرا مقدم داشته و بعد
ذکر آن منزلت شمه دنیویه ایشان میکند و میگوید که لا یسأم الانسان من دعاء الخیر از خواهش نیکی دین چه مال چون ثروت
و صحت و خوشحالی و فراغت و اگر برسد و برابدی چون درویشی و بیماری و گرسنگی فیؤس پس او شدید ناامید
بسیار ناامید از رحمت و رافت کردگار میشود از فضل حضرت عزت قنوط بسیار ناامید از رحمت و حضرت باری و گویند
یأس بمعنی مزید است از دعا و قنوط بمعنی ناامیدی است یعنی کافر ناامید است از اجابت دعا و بیکار پروردگار خود و یأس و قنوط
از شیم کافرانست و از خصال گمراهان کقوله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و تکرار یأس و بیان ظهور از نومیدی
در معنی قنوط است با وجود ایراد صیغه طول که موضوعست از برای مبالغه بجهت مبالغه است در یأس کافر ولئن اذقناه و اگر بچشانیم
آن کافر را رحمة منا بخشش از جانب خود چون صحت و غنی من بعد ضراء مسته از پس محنتی که باو رسیده باشد از بیماری و درویشی
لیقولن هذا لی هر آینه گوید که این نیکی از برای منست یعنی من بجهت عمل نیک خود مستحق آنم یا اگر دانم بهای نیکی مرا واجب بود
و زوال آن نخواهد رسید وما اظن الساعة و گمان نمیبرم قیامت را قائمة برخواست یعنی حاضر شده مراد انکار اوست از خشونت
ولئن رجعت و اگر باز گردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار خود یعنی اگر بالفرض قیامت قایم شود همچنانکه زعم مسلمانست و مرا
باز گردانند ان لی عنده بدرستی که مرا باشد نزدیک خدای للحسنی حالتی نیکو یا آنچه امروز دارم از اصناف کرامت و نعمت زیرا که
استحقاق و کرامت دنیویه مرا ثابتست پس انواع منفعت آخرویه نیز بر قیاس است و از من شک نخواهد شد و قطعی از حسن ایمان بحق سبحانه
علی بن ابی طالب ع نقل میکند که کافری را دو شمشیر بکی در دنیا که میگوید در قیامت نیز بهشت مرا خواهد بود و دیگری دوزخی که خواهد
یا لیتنی کنت ترابا و هیچ کدام از این متمنی و بدو نخواهد گفت و گویند که این آیه در باب ولید بن مغیره نازل گشته و هر تقدیر
حق سبحانه در جواب کافر میفرماید که فلننبئن الذین کفروا پس اخبار کنیم آنانرا که کفر ورزیدند بما عملوا بآنچه کرده اند از سایر اعمال

موجب عقوبت و نکالست یعنی بنمائیم ایشان عکس آنچه اعتقاد کرده بودند الا اختصاص نعمت و کرامت بایشان بجهت فساد عمل ایشان بصدور اعمال
ایشان یعنی کافران تصور میکنند که سبب غنا و صحت ایشان اعمال حسنه ایشانست که صادر گشته و آخرت نیز بجهت این باشد
کرامت خواهند بود و حال آنکه فی نفس الامر این قضیه منعکس باشد چه اعمال که از ایشان بظهور رسیده از انفاق و نوازش فقرا بجهت ریا
مردمان بوده و طلب افتخار و استکبار نه بجهت طلب رضای پروردگار بنی بجهت ایشان عکس مطلوب ایشان خواهیم نمود **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ** و
حالا بچشانیم ایشانرا **مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ** از عذابی درشت و سخت که از غایت قوت گویا متراکم شده و بر یکدیگر نشسته که ممکن نباشد
خلاصی ایشان از آن پس نوعی دیگر از طغیان کافران و کفران ایشان میگوید که **وَإِذَا أَنْعَمْنَا** و چون انعام کنیم و بخشیم از نعمت و زر و زیاده
بکنانیم **عَلَى الْإِنْسَانِ** بآدمی که نعمت **أَعْرَضَ** روی گردانید از شکرگزاری و بجهت مغرور شدن آن بآن نعمت اسلاف تصور نعمت که موجب
خود را فراموش کند **وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ** و دور دارد جانب خود را از شکرگزاری و اعتراف بنعم حضرت باری بجهت تجبر و تکبر **وَإِذَا مَسَّهُ**
الشَّرُّ و چون برسد او را بدی از بیماری و تنگدستی **فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ** پس او خداوند دعای بسیار است یعنی روی آورنده است بدرگاه
ما بسیار دعا و کثرت تضرع و ابتهال و بیان که جانب دریا مقام نال من لم نفس است از قبیل ما فوطت فی جنب الله و مکان شیء نال
منزله از نفس آن شیء است چنانکه در جای دیگر فرموده و طی خاف مقام ربه که یعنی لمن خاف مقام ربه است و اینجاست که در مکاتیب مرقوم
میشود که حضرت فلان و جناب فلان و مجلس الملک و کتبته الی حضرته و الی جانبه العزیز و مراد نفس اکثر و ذات اوست
در این مقام نای بجانبه بمعنی نای نفس است و استعمال آن در شان اکثر و تعبیر است و نظیر اینست ذهب بنفسه و ذهب به
الجهلاء کل مذهب و میتواند بود که جانب بمعنی کوی باشد پس نای بجانبه عبارت از ولاء و اعراض باشد از قبیل کنایه عطف و توکی
و غرض استعارت برای سرعت و کثرت دعا و دوام آن و حاصلست که لفظ طول اینجا از برای استعارت واقع میشود چنانکه غلاظ
مستعارست از برای شدت عذاب و چون امتداد عرض در وجنست و امتداد طول در یک جهت از جهت ایشان بر طول
نموده تا ابلغ باشد در کثرت دعا و استمرار آن و صدا آید داشت بر طلاب منعم حاجی جبر که منکر انعام حق تعالی اند که کفار و
از تعداد و صفات سیئه کفر بر رسول خدا امر میشاید که **قُلْ** بگو بر کفار کافر نعمت را **أَرَأَيْتُمْ** آیا دیدید یعنی اگر دیدید و خبر
دارید بمن خبر دهید که **إِنْ كَانَ** اگر باشد **الْقُرْآنُ** قرآن فی نفس الامر **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد یک خدای **وَكَفَرْتُمْ بِهِ** پس کافر شوید بدان
بی تأمل و اتباع از آن **مَنْ أَضَلُّ** کیست گمراه تر باشد **مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** از طایفه باشد دور از صواب و صلاح یعنی که
باشد گمراه تر از شما که عیب تکذیب و انکار میکنید و پیوسته عناد و استکبار میورزید و صریح موصول در صریح صله که ضمیر کم است
بجهت شرح حال و تعلیل بر بیان صلاح ایشانست و در بعضی حاشیه کان راجع بانعام است اما اکثر مفسران بر آنند که راجع بقرآنست
چنانچه بمکی نقل شده و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابوجهل حضرت رسول را صلعم گفت آیتی با عصا بنمود یعنی تو گفتی آنحضرت
ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد را سحر کرد و اگر نه شما همه جانب را باطراف و نواحی فرستید تا از مردمان آن جواب معلوم
کنید این سوره را شاهد گرفته اند که اگر اهل آفاق دیده اند پس از آیات خداست و اگر نه سحر محمدست پس رسولا با طراف و جوانب

دوانه کرد شما همه مردمانکه مکذب آفاق بودند و دیده شق قمر خبر داده اند بر حق آنست هذا سحر مستمر این بادیه است که بهمه آفاق مستمر
یافته و جمیع جواب رسیده حق سبحانه این آیه فرستاد که **سَنُرِيهِمْ** زود باشد که بنمائیم ایشانرا که کفار مکه را **آيَاتِنَا** نشانهای قدرت خود را **فِي**
الْآفَاقِ در کنارهای جهان **وَفِي أَنْفُسِهِمْ** و در نفسهای ایشان یعنی اگر مراد آنست که اکتفا بشق قمر نکنیم بلکه مکرر آیات باهر که و نواحی آن بنمائیم
حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا **أَنَّهُ الْحَقُّ** که رسول اما حق است **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ** آیا کافی نیست و بسنده کار تو استفهام بر سبیل تقریر است
و باز آنیه از برای تاکید یعنی البته هست **أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** این بدانست که زیرا که موضوع الحاست بفاعلیت یعنی کفایت کند
اگر او سبحانه بر همه چیز گواهست مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزی کفایت میکند تو او معنی کفایت بین او بجانب است آنچه کافی و وافی
لا بالاول و همه قرآن محتوی بر حاصل آیه اینست که اگر کفار انکار نبوت تو کنند حق سبحانه کافیست که بر صدق نبوت تو گواه باشد بدین که اظهار کلام الله بر
دست تو نموده قال آیه ابن عباس و مجاهد تفسیر کرده که آیا کافی نیست آنکه پروردگار تو گواه باشد بر همه چیز و قرآن نزد بعضی حرف شبیه بالصلة و بعضی مجرد الحاق تقدیر
حرف جر نموده قال آیه یعنی کافیست خدای تو در مقام بیان نبوت بجهت آنکه او بر همه چیزی گواهست و صحیح از پوشیده و پنهان نیست و بباید دانست
که مراد از معنی آفاق و انفس اختلاف بسیار است یکی آنکه منکر شد دو اگر معنی آن باشد که بنمائیم مردمان حجج و دلایل حجیه و قدرت خود را در آفاق
عالم و اظهار آسمان و زمین از شمس و قمر و نباتات و اشجار و جبال و دریاها و نفس ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام
باعضاء و باطن و عروق و اعصاب و قوی ظاهره و باطنه و غیر آن تا ظاهر شود مر ایشانرا که خالق آفاق و انفس هم و بجهت و در الوهیت
و در الوهیت بی همتا و این دلیل عطا و این زیبست سیم آنکه بنمائیم ایشانرا دلایل خود را بصدق محمد و صحت نبوت او در آفاق یعنی اقطار که فتح
قری و حصون و قلاع و بلاد از برای او بشود و معلوم احباب اشیا و کرامات خود قرار بود و بعد از آن برای جمیع اهل اسلام بود خبر ایشان
و بلاد و روم و فارس و شرق و غرب و تعلا و قوی ایشان بر جمیع اکاسره و اقاصره و غالب شدن اهل ایشان بر کثیر و ضعاف ایشان با قوای
دعوت اسلام در اقطار معموره و بسط دایره دین محمدی در اقاصی و نواحی بر وجهی که خارق عادت و پیوسته از آن معهودات و دلایل
انفسیه فتح مکه است بعد از فتح و خوف و قتل و این فتح فتح قصر آفاقی و انفسی بجهت آنست که تا ظاهر شود بر سالک مکه و اهل آن که قرآن حق است
و از تو دلیلیست که معجزه مطلق است جهت ایشان بسبب غلبه و تسلط آنحضرت بر مکه و اهل آن مبارکه یعنی اسری و معاد فی الملک و عروج
با کلام و رق بهمین عنداللهست این قول بجاحد و سدی و حسن بصریست جهارم آنکه مراد مراد بدو الآفاق و انفس بدر لم مکذبه ما میکند
از نعمت و طرق و صحیح و ریح صرصر بغیر و فی انفسهم واقعه روز بدر و این و جبار قتاده منقولست پنجم آنکه مراد بآیات آفاقی آثار امم
ماضیه است که تکذیب رسولان خود کردند و آثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بودند و آیات انفسی انتقال ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه
و مضغه بعظام پس انبات لحم بر آن و بعد از آن انتقال ایشان در اثر مرتبه حیوانیه بطفولیه و از طفولیه بشباب و از شباب بکهولیه و از
کهولیه بشیخوخیه و از تنازل عقل و قوی بتوالی گشتن و تنزل آن در وقت توغل ایشان در قوه و احوال و این قول ریاحست ششم آنکه
آفاقی دین اسلامست بوقت ظهور و ساحل از مابین و انفسی آنچه در زمان پیغمبر واقع شد از فتح مکه و این قول از حسن بن کعب منقولست هفتم
آنکه ضمیر جمع راجعست بجمیع آدمیان و معنی آنست که بنمائیم خود مر مانند آفاقی که هدم نباتات و آیات انفسی که اهلاک ابطال هشتم آنکه آفاقی

آفاق اختلاف انسانست ولکن وانفسی متفاوت کلی در احوال و اطوار و باب تحقیق و اصحاب تدقیق گفته اند که آفاق عالم کبیر است و انفس
عالم صغیر و شبه نیست آنچه از دلایل قدرت عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر است از انجمله اخلاط اربعه که لنا آیات انفسنا نوشته شود
اربعه است که از آیات آفاقیست و بنا بر قول قوی ادبعه نوع از ریاح اربعه است و هر وقایعه که کبل و قبقال و اسلیق و اطلیت مانند بنات الاسد
کان شیخون و سیحون و نیل و فرات و شمس مثل اراست که گاهی گرایه و باد است و گاهی نرم و بلطف طریق و نعوما قبل ٭ فی الآفاق شمس و قمر
فی الانفس حس و فکر ٭ فی الآفاق کوکب و نجوم ٭ فی الانفس حجاب و اوهام ٭ فی الآفاق سحاب و غیوم ٭ فی الانفس نواب و هموم ٭
فی الآفاق بروق خاطفه ٭ فی الانفس حروف لامعه ٭ فی الانفس ملوکی راجحه ٭ فی الآفاق خیال ثابته ٭ فی الانفس آمال لاحقه ٭
فی الآفاق عیون نابعه ٭ فی الانفس عیون دامعه ٭ فی الآفاق جواهر و ماء ٭ فی الانفس طواهر و بلاء ٭ پس آنچه مفصلا در آیات
جمع در نشاء انسان مندرجست و لهذا میگوید که انسان عالم صغیر مجمل است و عالم کبیر مفصل پس اگر شدت بحقیقت عالم صغیر مستجمع
علیه بجمیع ماسوی و ان ستلائم موفقه حق تعالی و این نیز است که امیر المؤمنین ع فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیز سر است در آنکه هر که
خود را بهتر شناسد عرفان او بصانع بیشتر خواهد بود کما فرموده که کما عرفکم بنفسه بربه القصه حق سبحانه بعد از تنبیه و آیات بینه دلیل
در باره منکران بعث و جزا و مکذبان سید الانبیا میفرماید که کَلَّا اَیْ بباید از سر تحقیق که کافران فِی مِرْیَةٍ در شک و ریب اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ
از رسیدن ثواب و عقاب پروردگار خود در روز جزا این کلام دالست بر جهل و سفاهت ایشان بحبت اصناف تنبیه بخشش سبحانی در هم بجا
اهمال نبیند کافر و لهذا صبا زین میفرماید که کَلَّا اَیْ جلیه که او سبحانه بِکُلِّ شَیْءٍ بهر چیزی مُحِیطٌ و احاطه است از روی علم شامل و قدرت
کامل و بجمل و تفاصیل اشیا ظواهر و بواطن آن عالم و دنیا و جزی که هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نیست پس بر اهل هر کس و اما خواص
بود و هر رابطه ای جمل خود نخواهد رسانید سوره حم عسق و این سوره را سوره الشوری نیز گویند و عدد آیات آن پنجاه و سه است نزد کوفی و
پنجاه و یک جا هم دیگر و اختلاف این در آیت محمد عسق که پیش از کوفی انجمله آیاتست نا غیر او ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده
هر که این سوره را قراءة کند فرشتگان بر و صلوات فرستند و برای او آمرزش خواهند تا روز قیامت و سعد بن جبیر از امام جعفر صادق ع
روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت و بنا بر حق تعالی روز قیامت روی او را چون شب چهارده گرداند و او را نور خود بیارد و او را خطاب کند که
ای بنده من در دنیا مبارک بودن حم عسق میگفتی و میدانستی که ثواب آن در چه مرتبه است که علم ثواب آن میدانستی هر که را خواندن آن ملال
و کلال نمی آفرید و ایام بر خواندن آن مواظبت مینمودی پس ملایکه را امر نماید که او را بهشت برید و در بهترین آنکه آن او را جای دهید پس
او را بهشت برند و در قصری که ابواب و غرف در آن از یاقوت سرخ باشد فرو آرند و صفا و لطافت آن قصری بر وجهی باشد که ظاهر
از باطن مشاهده توان کرد و هزار حور العین در هر ابواب و هر او و ولدان که مثل لآلی المنثور باشند قائم و ساقی او کرده اند با صنایع انواع کرامات
و اصناف کرامت و بدانکه چون سبحانه بذکر قرآن حم سجده نموده افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده فرموده که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
حٰمٓ عٓسٓقٓ از قتاده مرویست که عسق اسمیست که از اسمای قرآن و لهذا دو وجه تفصیل این سوره از حوامیم دیگر بسوی گفته شده است
جمیع سور حوامیم بذکر کلمات الله این سوره پس در موضع کنایه عسق واقع شده تا بحسب معنی اشاره بر کتاب کند و بعضی در وجه تفصیل گفته اند که

وظیفه خداوند ملوک دنیا و اولاد ابی بکر بن عبد الله المیرقی روایتست که لشکر بیست که میان قریش و اعدای آن واقع شد و هم آن خبر
و یعنی علق عباسیان و سین سنای مهدی و قاف قوم عیسی که در وقتی که از آسمان فرو آید بر فاقتقوه سخن تو سلاما از کشته کیلکسیار
خواب کند و انطاب منذر گوید که مرهی از صدیق عباس بر سید که حم حق چه باشد گفت من نزل آنچه در مصحف بلکه ایزد آید در شان تو
کنام او صدیق الله یا صدیق الله باشد و او بر بعضی از نبوی سیای مشرق فرود آید بر کنار جوی بر مدینه بنا کند بر دو رشته که جوی آب در میان
میان آن دو شهر چون خداوند خدا می اهدک ملک او و اتباع او از اهل کنده بشکافتی فرستد و یک شهر با اهل مدینه بسوزد چنانکه از ثانی نماند روز دیگر اهل آن
با جبار ابی که در انجا باشند بتماشای این مدینه آید خدای تعالی ایشان را با آن بر دو شهر هلاک کند بر وجهی که از اندایشان هیچ
نماند فذلک قوله حمعسق موفق تقدیر کرده شده من بمعنی و سنی و قضای که از جانب خطای در خلاف این مهر و شهر و گویند که عین اشارت بعدل
او سبحانه و سین بسکون نون و قاف بوقوع عذاب بر دو نوع معین مقدر و متفق کشاد روی عدل که زود باشد که واقع شود عذاب بر دو مدینه
و مانند اینست چیزی که جابر عبد الله انصاری از رسول صلعم روایت کند که مدینه بنا کنند میان صیلم و جبیل و طلیل و صراط و جبار آن اهل مدینه
کرد شوند و سالهای عالم را بنا کنند خدای تعالی آن شهر را بجمیع جبار آن بر زمین فرو برد و ابو الحمزا از عبد الله عباس روایت کند که عین
علامت عذابست و سین نشانه سخط و قاف اثر قذف و نیز ثعلبی از عبد الله عباس نقل میکند که از سفر تلیر المؤمنین ع ابن کلبه استفسار نمود فرمود
که حا سر قات است و میم مهلکه و عین عذاب و سین سخط و قاف قذف و مؤید این نقل است آنکه در آثار وارد شده چون که این آیه آمد اشتر
اندوه و ملال بر جبین مبارک حضرت رسالت ظاهر گشت گفتند یا رسول الله چرا اندوهناک شدی و فرمود مرا خبر دادند به بلای که بامت من خواهد
آید و آن خسوفست و سخ و قذف و امثال آن از خروج دجال و سایر وقایع که در زمان خروج مهدی و نزول عیسی پیدا شود پس بنا بر این
وحی ملایکه مقدسات بسوی سید انام که شنوانست بر وقوع فتن و محن امت که بعد از و ظاهر شود کَهٰیٰعٓصٓ مثل آنچه در این سوره است از کلمات
یُوحِیٓ اِلَیْکَ چون سر وحی میکند بسوی تو وَلِلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ و با آنکه پیش از تو بوده اند از پیامبران چون اللّٰهُ الْعَزِیزُ خدای غالب
بر جمیع اشیا پس هیچ کس از تو از وحی او را باز نتواند داشت الْحَکِیمُ دانا بمصالح و حکمت بر وی مراد آن که عادة الله جاری
گشته بر آنکه مخلصین این سوره را که توحیدست و تصدیق بعث و نشور جمیع پیغمبران خود الهام نماید و این معانی را در قرآن و در سایر کتب
آسمانی مکرر فرماید بجهت تبلیغ و لطف عظیم بر بندگان اولین و آخرین پس ذکر انجا بصورت مصارح با آنکه حکایت از حال ماضی
بجهت دلالت بر استمرار وحی مثل اعجاز آن تا قیامت و عطا از این عباس روایت کند که هیچ پیغمبری حق سبحانه کتاب با و نفرستاد
مگر که سه آیه این سوره را الهامات ایشان در آن درج نمود لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از امور علویه وَمَا فِی
الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه وَهُوَ الْعَلِیُّ و اوست بلند مرتبه بر وجهی که عقل در وی بنگرد رفعت شان او نرسد الْعَظِیمُ
بزرگوار که بر بیهم تنزه و بکر در صفات عظمت و جلال قدر او بنهایت فَکَادَ السَّمٰوٰتُ نزدیک شده که آسمانها از غایت هیبت عظمت و جلال او
یا از استخطام اسنا دوال و اثر آن عبارت باو یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ شکافته شود مِنْ فَوْقِهِنَّ اندر یکدیگر یعنی بشکافتن از عرش و کرسی باشد و این
ترتیب آسمان دنیا و چون اجرام علویه با وجود متاثر نمودن از جهت سطوت عظمت قرب باشقاق باشد پس این تعلیل بطریق اولی و در کشاف آورده که

عظمت و کبریا و جلال و اجلال متعال چه بلکه آسمانها عرش است و کرسی و صنوف ملائکه مقربین و حیرت آن از آثار ملکوت و سیر و وت پس
ابتدای اشتقاق از آنجا اعظم آمده باشد بر سبیل و خلیه سمعه و عزه و گویند که ضمیر فوقهن راجع بارض است یعنی همه آسمانها لنفطر
شوند از بهمی زمینها **وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ** و جمیع ملائکه تنزیه میکنند از انساب او نادانی و تنزیه تعزیه **بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**
بسپاس و ثنا و شکر گذاری پروردگار خود یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند تا بکی نافی نا سزا باشد و دیگری مثبت سزاوار امام جعفر صادق ع
منقولست که مراد بملائکه درین مقام حملهٔ عرش اند که همیشه تسبیح و تحمید او سبحانه و تعالی می نمایند **وَيَسْتَغْفِرُونَ** و آمرزش میطلبند
از **لِمَنْ فِي الْأَرْضِ** از برای کسانی که در زمین اند از مومنان نه کافران چه احسان هرگز بر حمه خلائق رسد و از اینجاست که در سورهٔ
المومن استغفار حملهٔ عرش را مخصوص باهل ایمان کرده اند و فرموده که و یستغفرون للذین آمنوا و نیز فرموده که
فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم **أَلَا إِنَّ اللَّهَ** بدانید که خدای **هُوَ الْغَفُورُ** اوست آمرزنده بندگان **الرَّحِيمُ**
مهربان بر ایشان مقبول توبه و انابت و از و مغفرت و رحمت و غفران اوست که فرشتگان را باستغفار کنندگان امر فرموده بدانکه این آیه برای اولان
برای زیادتی قوت خلت است و نیابت بجهت دلالت بر قدر او از اتخاذ نسب و شریک و وجه ربط استغفار با سبق بر تفسیر
اول چه صفوف ملائکه است بر اهل ایمان از سلوات صلاة و همیشه عظمت او و بر تفسیر ثانی تنزیه و تنزیه متنان و بعد ایشان از اشراک
و نسبت ولد بحضرت سبحانه و تعالی از اوهام کفار اخبار میفرماید که **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** و آنکسانی که کفر کردند **مِنْ**
دُونِهِ بجز خدای **أَوْلِيَاءَ** دوستان را شرکا و اضداد که معبودان مشرکان اند و تسمیه اضداد باولیا بتهکم شرکت باسم کلام **اللَّهُ**
خدای یکتاست بر اعمال و اقوال و احوال ایشان و هیچ چیز از آن بر او پنهان نمیشود پس همه را بجزا و سزا خواهد رسانید **وَمَا أَنْتَ**
عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان **بِوَكِيلٍ** کارساز شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظهٔ اعمال ایشان کنی یا سزاوار
کنی و عناد ایشان و لعل شوچه بر تو همین دعوت و تبلیغ احکام شریعت است **وَكَذَلِكَ** و مثل آنچنانیکه مذکور شد از محافظت
بافعال کفار و عدم محافظت تو **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** وحی کردیم بسوی تو **قُرْآنًا عَرَبِيًّا** در حالیکه آن قرآنیست بلغت عرب که لغت قریش است
و میتوان بود که ذلک اشارة باشد بعبد او سینا یعنی و مثل این ایحا وحی فرستادیم بتو در حالتی که آن قرآنیست عربی یا اشارة باشد
بایحای انبیای سابق یعنی مثل آنچه ایحا کرده وحی کردیم بر پیغمبران بزبان قوم او و وحی کردیم بتو در حالتی که قرآنیست بزبان عربی **لِتُنْذِرَ**
تا بیم کنی آن **أُمَّ الْقُرَى** اهل مکه را **وَمَنْ حَوْلَهَا** و کسانی را که گرد آنند تا نهایت ربع مسکون و تسمیه مکه بام القری بجهت انبساط
همه زمینست از تحت آن پس ام بلدان و اصل جمیع نواحی و اقاصی عالم باشد ما سلک که ما قرآن را بجهت آن فرستادیم تا انذار نمائی جمیع سکنه
جهانرا **وَتُنْذِرَ** و بیم کنی همه ایشان را **يَوْمَ الْجَمْعِ** از روز جمع کردن قیامت **لَا رَيْبَ فِيهِ** و هیچ شکی شبهه نیست در آمدن
آن یعنی مسلم است و محل از اعراب ندارد و حذف ثانی مفعول اول و اول مفعول ثانی بجهت تهویل و ابهام تفخیم و تسمیه قیامت بیوم الجمع باعتبار
آنست که خلق اولین و آخرین در آن روز مجتمع گردند یا باعتبار اتحاد ارواح با شباح خود و جمع شوند و یا اعمال با اعمال خود مشترک شوند
و یا هر کس را بمثل خود فراهم آورند یا اهل سموات و ارضین با هم ملاقات کنند و بعد از آنکه همه خلایق در موقف جمع شده باشند و از سماء

تقریر

فارغ گشته باز دیگر ایشان را متفرق سازند **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ** بعضی از ایشان زمرهٔ در بهشت برند بجهت طاعت و عبادت
و آنها مومنان موحدند **وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ** و برخی دیگر گروهی باشند که ایشان را در دوزخ اندازند بجهت عناد و عدم ایمان و آنها مشرکانند
و از عبد الله عمر روایتست که روزی رسول الله صلعم از خانه بیرون آمد و دو صحیفه در دست داشت و گفت دانی که این صحیفها چیست
گفتم نه یا رسول الله فرمود آنچه در دست دست راست دارم نامه ایست که نامهای جمیع نیکوکاران که اهل بهشت اند در آن ثبت است که هیچ از آن زیاد و کم نشود
و آنچه در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران که اهل دوزخ اند در آن مندرجست که هیچ از آن زیاد و کم نشود آنگاه آیهٔ الحادیة فرمود که
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ** و اگر خواستی خدای که بر سبیل جبر و قهر همه خلق را در ملة اسلام دارد **لَجَعَلَهُمْ**
هر آینه گردانیدی ایشان را **أُمَّةً وَاحِدَةً** گروهی یکتا بر جادهٔ هدایت و نظیر آیت فی تعالی و لو شاء لهدی الناس جمیعا و لو شاء لآمن من فی الارض کلهم جمیعا
وَلَكِنْ يُدْخِلُ و لیکن در می آرد **مَنْ يَشَاءُ** هر که را میخواهد از اهل توحید و عبادت **فِي رَحْمَتِهِ** در بهشت خود مراد آنست که مشیت آن میکند که همه
کافر مرد مانرا مکلف گرداند و بنای کار ایشان را بر اختیار نهد تا هر کس از روی اختیار با اوامر و نواهی او انقیاد نماید مستحق بهشت شود و هر که
طریق کفر و عناد را اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس بنای ثواب و عقاب بر تکلیف و در ایمان اختیار **وَالظَّالِمُونَ** و ستمکاران بنفس خود **مَا لَهُمْ**
نیست مر ایشانرا **مِنْ وَلِيٍّ** هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد **وَلَا نَصِيرٍ** و نه یاری کننده ایشان را بارادهٔ تنفیذ بجهت سابقه است در تقدیر
چه سوق کلام در تهدید است و انذار **أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ** این انکار است از قبول ایمان مشرکان یعنی نه آنچنانست که گفتار قبول ایمان کنند
و توحید الهی معترف شوند بلکه فرا گرفته اند بجز او خدایان **أَوْلِيَاءَ** دوستان که اصنام اند و سایر معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر از ایشان
متصور نیست و اگر اراده آن دارند که از برای خود دوستی فراگیرند که نفع بایشان رساند و ضرر از ایشان باز دارد **فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ**
پس خدای بحق اوست که بحسب حقیقت مستحق الهیت است نه غیر او چه او بسبب آنکه دوستی است که دوستان خود را بنوازد و دوستی ایشان نماید بنیکی
و لازمست که دوستی باوی کنند نه با غیر او **وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى** و اوست که مردگان را بعد از مرگ زنده میسازد و در سکالنفس
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز **قَدِيرٌ** تواناست بخلاف معبودان باطل از اصناف اصنام که بر هیچ چیز قدرت ندارند و نفع و ضرر
عاجز مطلق اند پس ایراد کردن احیا و اظهار قدرت او بر ماسوی بجهت تقریر ربوبیت اوست و بیان وجوب اتخاذ او بولایت او را بعبادت او
میل نمایند و غیر او را واگذارند و کنار از فرط جهالت و غایت غوایت او را گذاشته پرستش غیر او اختیار نموده بعد از آن حکایت قول کسانیکه
بمومنان و میگویند **وَمَا اخْتَلَفْتُمْ** و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان **فِيهِ** در آن با کافران **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی از امور دین و دنیا
فَحُكْمُهُ پس حکم آن مختلف فیه موقوفست **إِلَى اللَّهِ** بسوی خدا یعنی در روز قیامت که میزان عدل نصب کنند حق تعالی حکم خواهد کرد بحقیت حق و بطلان
باطل میان شما و ایشان و مراد از حکم آیهٔ محتمل است که اهل ایمان و حق بر مبطلان و مشرکان و نزد بعضی معنی آنست که آنچه اختلاف
کنید در آن از تاویل متشابه پس رجوع کنید در آن بآیهٔ محکمه یا آنکه آنچه اختلاف ورزید و منازعت نمائید در مخصومات پس بر سوی خدا
عرض کنید و غیر او را بحکومت اختیار نمائید گویند فلان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول یا الله تعالی میان شما واقع شود از علوم که
متعلق بتکلیف شما باشد چون مرد فرشته روح پس آنرا بخدا واگذارید گوید و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی **ذَلِكُمُ** آنکس که حکم

وحکمنا او سبحانه تعالی

صفت اوست اللّه خدای بحقست ربّی که پروردگار منست علیه بر وی بر غیر او توکّلت توکّل کرده ام در دفع اعدا و دین و در همه امور
و جمیع مهمات خود را بوی تفویض کرده ام والیه انیب و بسوی او باز گردانیده میشوم نه غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فاطر
السّموات والارض آفریننده آسمانها و زمینها بی مثال و نمونه از عدم آسمانها و زمینها را میگوید که
مبتدا باشد خبر او قوله جعل لکم یعنی آفریننده آسمانها و زمینها بیافرید برای شما من انفسکم از جنس خودهای شما ازواجا جفتها از
مانند ایشان انس گرید بعد از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید ومن الانعام ازواجا صنفهای گوناگون یعنی از برای هر یک
زوجی تعیین فرمود تا سبب تناسل و تکاثر باشد کما قال تعالی انشینا من کل زوج کریم و من الثمرات من کل زوج اثنین ای آخر الآیة یذرؤکم ضمیر جمع
راجع به بندگانست و انعام بر سبیل تغلیب عقلای مخاطب بر غیر عقلا و غایب یعنی بسیار میگرداند شما را و انعام را فیه در این تدبیر یعنی
در خلق ازواج که منشا تزاوج و تناسل است و چون این تدبیر مثل منبع بث و تکثیر است لهذا بعنوان ایشان ظرفیت نمود برای سببیت و نظیر
اینست قوله تعالی ولکم فی القصاص حیوة و این هنگام حمل فی بر معنی حقیقی اول باشد از طرف آن بر معنی باء پیش بعضی آنست که ضمیر فیه راجع
بتزاوج است که از لفظ ازواج فهم میکرد یعنی بسیار گردانید شما را در تزاوج تا آن سبب تکاثر و تناسل گردد و چون ذاتی ایجاد
آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج حکمت است هیچ کس نیست بغیر از ذات احدیت این چنین بعد از این میفرماید که لیس کمثله شیء
نیست همچو او چیزی لفظ مثل در این کلام زاید است مثل مثلک لا یفعل کذا و نشاید که مثل در این آیه بر حقیقت خود باشد زیرا که آن مؤدی بنفی
میشود که آن اثبات مثل و نفی آنست پس کلام بر سبیل کنایه باشد یعنی اگر با الفرض او را مثل بود آن مثل را مثل او نمیبود و بهمین تاکید بدلیل سمیع
بصیر عقلیا ثابت شده که او سبحانه متفرد است در صفات که احدی را در او شرکت نیست و او کشوده نمیشود پس گمان او را بالفرض مثل باشد در صفات
خواهد بود و لیکن او سبحانی باشد و حال آنکه بدلیل عقلی و سمعی وحدت او سبحانه ثابت است پس غیر او متفرد در صفات نتواند بود پس معلوم
شد که ایراد مثل بنابر قصد مبالغه است در نفی مثل از ذات او چه نفی از شبه شیء که بر اخص اوصاف آن شیء است موجب نفی ذات
از آن شیء بطریق اولی و چون دانسته شد که کلام بر وجه کنایت است پس فرض فی مباشد لیس کما تشتهی و لیس کمثله شیء و بیش بعضی نصب
زایده است و معنی آنست که نیست مانند او چیزی پس تکرار کلمه تشبیه بجهت تاکید معنی نفی باشد یعنی اصلا او را مانند و نظیر نیست
و بعضی بر آنند که مثل بمعنی صفت است و نفی بر کلام آنست که نیست مانند او صفت او را صفتی بر آنکه جمیع صفات نظیر صفات کمال
او نافی اند پس مثل صفات او نباشند وهو السّمیع و او است شنوای جمیع آنچه شنیده میگردد البصیر و بینا بجمیع دیده
میشود له مقالید السّموات والارض مر راست کلیدهای خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق آسمانها و زمینها که باران است
و گنجینهای ارضی که نباتات است در قبضه اقتدار او است یبسط الرّزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد
مصلحت و تنگ میسازد بر هر که اراده میکند بطریق حکمت انّه بدرستی که او سبحانه بکلّ شیء بهمه چیز از ذات و صفات و افعال و احوال
علیم داناست پس بر وجه استحقاق انزال ارزاق و غایت و بعد از تمهید دینی بیان نعمت اسلام میکند و میگوید که شرع لکم من
الدّین بیان کرد و روشن ساخت خدای تعالی برای شما از دین که متمسک آن شوید ما وصّی به آنچه فرموده بود بآن نوحا نوح پیغمبر را

جعل
وخلق فرمود از برای شما از جنس چهارپایان

ولذین اوحینا الیک و آنچه که وحی کردیم بتو و ای الذی اوحینا الیک نیز بکلّ و ما وصّینا به و آنچه که وصیت نمودیم بآن ابراهیم و موسی
و عیسی این سه پیغمبر با اصول دین یعنی خدای تعالی همین اصول را بر ایشان و بر شما مشترک میداند و بر نوح و محمد و آنانی که در میان آنها
واقع شده اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و کتب ایشان و بعث و آخرت و قوله ان اقیموا الدّین مفسر
بر آنکه بدل مفعول شرع باشد یعنی روشن کرد و ایشان از برای شما اگر اقامت کنید و بپا دارید دین را که ایمانست آنچه تصدیق آن واجبست
از اصول دین و میتواند بود که فتح الهمزه باشد بر آنکه بدل ضمیر به باشد یعنی بیان کرد از برای شما آنچه امر کرد به آنکه اقامت اصول دین کنید ولا تتفرّقوا
و متفرق مباشید در آن یعنی اختلاف مکنید در اصول دین که موضع شرایع مختلف است بحسب اختلاف زمانها و مصالح
کتوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا کبر بزرگست و دشوار و گران علی المشرکین بر شرکا آن زمان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشان را
الیه بسوی آن از توحید و اخلاص و نفی شرک الله یجتبی خدای میکشد و جمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام هر که را یشاء
از الکل که مطیع و منقاد دنیا میگردند برای خود و بهتر رسالت آنرا که میخواهد و یهدی الیه بدرستی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدرستی من ینیب
هر که را که بسیار گردد و رو آورد بسوی وی یعنی هر که از اهل عناد کند و او را خواهد و سعادت راه دانست و راه نماید بتوفیق و ارادهٔ سعادت
یا آنکه رایت مینماید بهشت و ثواب هر که را بخالص رجوع بایشد و متفرق و پراکنده نشدند اهل ادیان و ملل الا من بعد ما جاءهم البیّنة
عادت نمودند و اصحاب کتب و غیر آن بعد از دین خدا گشتند الا من بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد بدیشان از اخبار پیغمبران مثل
خدای تعالی و معجزات و این پراکنده شدن بغیا از روی خصومت و جباری بود که واقع شد بود بینهم میان ایشان از برای
طلب جاه و ریاست یا بر وجه حسد بردن بر یکدیگر و گویند که مردمان بعد از هلاک کافران بجز طوفان بر یک ملت بودند چون پیدا شد ایشان
بر دو فرقه اختلاف در میان ایشان واقع شد و نزد این حال پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند و ایشان بجهت بغی و تعجب و حسد با ایشان مکر میکردند و بعضی
تفاسیر آورده اند که این متفرقین اهل کتاب بودند بعد از حضرت رسالت پس معنی آن که اهل کتاب اختلاف کردند و متفرق شدند مگر بعد از آنکه
بایشان آمد طریق علم بمبعث آنحضرت و صحت نبوت او پس عدول نمودند از نظر کردن در آن بجهت ظلم و عداوت و حسد و حرص بر طلب دنیا کنند
و ما تفرقوا الذین اوتوا الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب یا آنکه متفرق شدند کفار مکه بعد از آنکه بتبلیغ دانستند بود که او پیغمبری است لیکن
از روی متفرق گشتند بجهت حسد بردن بر او و خوف بیرون رفتن ریاست از دست ایشان و لولا کلمة سبقت و اگر نه سخنی که پیش گرفته شده
عذاب من ربّک از پروردگار تو لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر و مبطل حق و ان الذین و بدرستی
که آنانکه اورثوا الکتاب داده شدند کتاب یعنی قرآن من بعدهم از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و اصحاب ایشان بودند مراد بود
زمان آنحضرت اند که از پس آنها و اجداد خود قرآن بایشان آمد و آنکه مراد معاصران اند که از پس آنکه قرآن بدیشان آمد از کتاب
لفی شک منه هر آینه در شک اند در قرآن یا از وحی از پیغمبر مریب شکی بریبه افکنده که ظن است یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا با
غیر نشسته با حضرت رسالت فلذلک پس بجهت این تفرق و اختلاف که از ایشان صادر گشت فادع پس بخوان مردمان را با ایمان و وارد شدن بر طریق حق

آیات قرآنیه و لطیفه ایمان بعد از ایشان با کی تفرق بعضی

ولا تم

فهم

من یشاء

که دین اسلام است تا تفرقه و اختلاف و شتات از ایشان زایل شود **وَاسْتَقِمْ** و مستقیم باش بر دعوت نبوت و تبلیغ طریق شریعت **كَمَا أُمِرْتَ**
و چنانکه ما امر شده‌ای بان حتی عمل بمقتضی امر الهی کن و از رسایج لایم الذی که بعضی اشارت فی قال اشاره بمضمون ما و تبیه یعنی بسوی دین خدای تعالی
باتجای دعوت امر آمده بندگان زاد صرف کن یعنی مردم را بر توحید و اخلاص ترغیب نمای و بر دین حق ثابت قدم باش **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ**
و پیروی مکن هواهای خلق و آرزوهای باطله ایشان را و در تبلیغ آورده که ولید مغیره بحضرت رسالت گفت که از دین و دعوت خود رجوع نمای
تا نیمه مال من بتو بخشم و شیبه بن ربیعه گفت اگر از دین خود برگردی بدختر خود را در حبالهٔ تو در آرم حق سبحانه این آیه فرستاد که بر تبلیغ
دعوت توحید استقامت نمای و بر دین اسلام ثابت قدم باش و متابعت اهوای باطله ایشان مکن **وَقُلْ آمَنْتُ** و بگو که ایمان آوردم **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ**
باچیزی که فرو فرستاده است خدای **مِنْ كِتَابٍ** از جنس کتب یعنی بکتابی که بر من و انبیای سابق نازل گشته ایمان آوردم مراد از کتب
بکتاب یکی که من جمیع کتب آسمانی گفته‌اند یعنی مفهوم عام مفید و شامل که بعضی ایمان آورده‌اید و بعضی کافر گشته‌اید و بعضی بعضی نگرفته
بعضی و چنانکه مضامین جمیع کتب مترادف امر است بتوحید و اخلاص و ترک آمدن از اشراک پس بگو من او را یکتا دارم و تابع شما شوم
وَأُمِرْتُ و بدل امر کرده شده‌ام یعنی امر فرموده‌اند **لِأَعْدِلَ** باینکه عدل کنم و طریق سویه مرعی دارم **بَيْنَكُمْ** میان شما یعنی جمیع امر
وارد الماید بین توسید خواهم و اصلاح از تبلیغ دعوت و ادای احکام شریعت اعراض نورزم علام اولا اشارت بکمال حق نظیر و این که
ایمانست بکمال قوت علمیه و نیز بگوی بکفار که شما معترفید باینکه **اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ** که خدای آفریدگار ما و شماست **لَنَا أَعْمَالُنَا**
ما راست کردارهای ما **وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ** و مر شما راست پاداش عملهای شما **لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ** هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما
تسمیه خصومت بحجت باعتبار احتجاج احد خصمین است بر دیگری یا آنست که بحجت ظهور حق احتجاج و خصومت را بحال نماند
و اختلاف میل نماید بر سبیل عناد و مکابره خواهد بود یا آنکه بحجت تهدید کفار رسیده باشد که حکمی با ایشان **اللَّهُ يَجْمَعُ**
بَيْنَنَا میان ما در روز قیامت و انتقام ما از شما بکشد **وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ** و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق و اهل باطل و بهر کات نیز این آیه آلت بر عاجزی و مشارکت کفار در موافقت مقاوله عبد از ظهور حق و قیام اتمام حجت و تمام کردن میان ایشان
موافقت محاربه پس آیه الفتال منسوخ نباشد و بعضی ذکر ظهور حجت و انقطاع محاجه بلکه حال اهل حجت باطله بیکدیگر و **وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ**
و آنانکه خصومت میکنند لاکن و مجادله میکنند با پیغمبر و سایر مسلمانان **فِي اللَّهِ** در دین خدا **مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ** از پس آنکه
کرده شده باشد یعنی که ایشان اجابت کرده باشند **لَهُ** مر قبول بعد از روز میثاق و بر بوبیت او اقرار نموده و گویند مراد بود و فساد آنکه
بعد از استماع سنوت تمرد و اراده میکردند و معجزات باهره دالّه بر صحت نبوت او برای العین میدیدند **حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ**
حجت ایشان بر رد نبوت او باطل و زایل **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از وضوح حجت و ظهور ادلهٔ بر صحت نبوت حجت ایشان مناد
محض و محض غلط است **وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ** و بر ایشان خشم خدا بجهت مجادله نمودن راه و شاهد حق **وَلَهُمْ**
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آتش نیز آنست و تسمیه بشدت ایشان بجهت تاثیر سبیل مزاوجه است و یا بجهت ایشان مجادله کنند محاجه ایشان
آن بود که میگفتند که کتاب ما پیش از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتر از شما باشیم حق تعالی گوید که حق را راجع

حضرت رسالت در تبلیغ بایشان آورده چه بسوی خلافت
بعضی بر حصول بر کرده و در شرعیات بر آمده

بحضرت رسالت است یعنی آنانکه مجادله نمودند و دین خدا بجهت نصرت مذهب خود پس از آنکه خدای دعای آنحضرت مستجاب کرد بر کفار
بدر و آنکه همه بدست اهل ایمان کشته گشتند و بر کفار مکه و بنی نضیر تا بقتل و غلامی مبتلا شدند و از برای مستضعفین مکه اراده
کفار قریش ملاحظه یافتند و غیر آن از معجزات که مثبت نبوت او بود و مستلزم بحجت بر ایشان پس مجادله بجاعت و معجزات ایشان باطل نابود
بر ایشان است غضب الهی و عقوبت و نکال پادشاهی **اللَّهُ الَّذِي** خدای بحق آنکسی که **أَنْزَلَ الْكِتَابَ** فرو فرستاده است کتاب را قرآن
را از آسمان **بِالْحَقِّ** براستی و درستی و درخور دادن از معانی و مستقبل یا در اوامر و نواهی و سایر فرایض احکام الهی **وَالْمِيزَانَ** و ترازو
و میزان طریق شرع را که عدالت حقیقت تا نبکاند در جمیع امور سویه رامرعی دارند و تسمیه آن میزان بجهت آنست که میزان آلهٔ اعتدال
و تسویه است میان نیکان و بدان یعنی مراد میزان توازن و سویه و مرفت که بآن چیزی را سنجند و حق و حد عدالت آن بجز باشارات عدالت و سویه
پنهان و بنابرین مراد باز از کتاب و میزان امر کردن او سبحانه است و مطلب اساس نشده و ممتد قوای عدالت پس مراد باز از الارسال الرشید
و چون قیامت روز حساب و وضع موازین قسط و عدالت از چیزی بعبادت ذکر میزان بیان احوال قیامت میکند و میگوید که
وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا خطاب حضرت رسالت و مراد امت او بیند و میتواند بود که خطاب متوجه باشد
هر که از شان او مخاطب باشد یعنی ای مکلف چه شناسا ساخت ترا آمدن قیامت و چه دانی **لَعَلَّ السَّاعَةَ** شاید که وقت
قیام قیامت **قَرِيبٌ** نزدیک بود پس بتعبیر کتاب خدا کن و بشر بعد او عمل نمای و بر عدل و اطاعت نمای پیش از غلبه
روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمت در اخفای وقت قیامت است که نیکان همه خود را ذخیره
سازند و بسوی مبادرت نمایند چه اگر وقت قیام قیامت معلوم شدی ایشان پیش از وقوع قیامت مشغول شوند
و بآن معمور گردند و اعتماد بر تلافی آن نمایند توبه کنند و بسیار که تذکیر قریب باعتبار اول ساعت
بعث و یا بتقدیر حذف مضاف یعنی اهل حق الساعة قریب و چون تحقیق در کلام الهی نازل میتوانست پس مراد بحق تحقیق باشد
ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیک **يَسْتَعْجِلُ** شتاب میکند **بِهَا** بساعت قیامت یعنی آمدن آن از روی استهزا **الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**
آنانی که نمیگروند بدان یا آنکه استعجال ایشان بجهت آنست که آنحضرت رسالت معین وقت کرده و چون آن وقت
در رسد و قیامت قایم نشود بر حجت لازم گردانند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گرویده‌اند بخدا و تصدیق بخاتم انبیا نموده‌اند **مُشْفِقُونَ بِهَا**
ترسان و هراسانند از قیامت بجهت عدم علم ایشان بعواقب امور خود از نجات و مجازات **وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ** و میدانند که آمدن قیامت
و تحقق وقوع **أَلَا إِنَّ الَّذِينَ** بدانید بتحقیق که آنانکه **يُمَارُونَ** مخاصمه و مجادله می‌نمایند از روی انکار **فِي السَّاعَةِ** در آمدن قیامت
و وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب **لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ** هر آینه در گمراهی اند دور از صواب چه قیام قیامت از قدرت الهی نیز مستبعد است و الله کسب
سلوب و معجزات عینیه بر وقوع آن و شهادت عقول بر تحقق آن قائم و ثابت است **اللَّهُ لَطِيفٌ** خدای بسیار نیکوکار است **بِعِبَادِهِ**
بر بندگان خود بوجوه کسار کثیره و مزاج آن عقول بر تحقیق باد ران کلیات آن قاصر اند و اوهام بر سر دقیق ذات آن عاجز و نزد بعضی لطیف یعنی
باریک دان و دور بین است بر موجود که جمیع مخفیات ماسوا و اسرار صدور ناچیز است و هیچ چیز از آن پوشیده و پنهان نیست **يَرْزُقُ**

بلطف در نیمه‌ام ایصال نافع است بندگان بر طریقی که در یافتن آن باشد بر ایشان و ابن عباس فرموده که لطف بمعنی مهربانی
و نوازش است جنید را گفتند که لطیف بچه معنیست فرمود آنکه با دوستان لطف کند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند و لطف
اصطلاح متکلمین فعلیست که مکلف آن بسبب آن بطاعت اقرب باشد و از معصیت ابعد و هر لطف که باعتبار طاعت باشد آنرا توفیق
گویند و اگر از جهت معصیت باشد آنرا عصمة خوانند و لطف از شرایط حسن تکلیف است و تکلیف جاری از لطف از حکیم سزاوار نباشد چه آن
موجب نقض غرض است و نقض غرض از حکیم روا نباشد و گویند لطف او سبحانه بر بندگان بنحو است که بر شر از کفار تردد هر
کمتر از توفیق کار فرماید و در کشاف معنی لطیف بدین وجه آورده که نعمت نعمت خود دهد و شکر مقدر بندهٔ صنع او دهد و در بعضی کتب آورده
آورده اند که لطیف آنست که علم شامل مش محیط لطف امنه مصالح او بود و حکمت باهرش مشتمل بر عوایدی منافع و از نهایت که یَرْزُقُ روزی
می دهد مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد بر حسب مصلحت حقیقت و حکمت نامتناهی پس خصوص بیار و هر این از سنگها نزاع خبری از نعمت
و صنع هر کرمه که مقتضی حکمت او باشد بعضی اگر یکی را اولاد عطا میفرماید و دیگری را نعمت دیگر که بعباب عطا نداده و میزان حاصل که
مدبر کان می رود بهیچ کدام از خواص اسباب ظاهر نمی شود پس هر یکی بنوعی از نعمت و قسطی از عطیه محظوظ و بهره مند اند در ضیق و وسعت
و قلت و کثرت بر تفاوت مراتب اند وَهُوَ الْقَوِیُّ و اوست بسیار قوی قادر و طرز رحمت الْعَزِیزُ غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هر کز
کرد مغلوب نمیشود مَنْ کَانَ یُرِیدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آن سرای را یعنی عمل را که موجب ثواب
آخرت او باشد پس بجهت این درین سرای تخم ایمان در زمین دل بکار و آب عمل صالح آن را بپرور و شرح رکوه تا ترا در عرصه قیامت ثمره
نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ بیفزاییم او را در کشت حسنه او بیفزاییم بهمان او سوی آن زیاده تا بهفتصد و زیاده بر آن حرث در اصل لغت بمعنی القای بذرات در تخت
ارض و ربع صلوات از حاصل آن پس عمل دنیا مثل بحرثست و زراعت مشابه بتر آن که ثواب آخرت و از اینجا که وصیت آمده که
الدنیا مزرعة الآخرة حاصل کلام نفع آخرت بر آن مترتب شود مایه اش او کنیم دهیم بر آن عمل منافع سلیم عمل او را اضعافا مضاعفه
وَمَنْ کَانَ یُرِیدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْیَا کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی او از حصول استعداد دنیوی باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا
بدهیم او را نصیبی از دنیا بر حسب مقتضی حکمت و مصلحت کما قال عجل لهم فیها ما یشاء لمن نرید وَمَا لَهُ و نیست مر او را در سرای آخرت مِنْ
نَصِیبٍ هیچ بهره مراد کافران و مشرکانند که همت ایشان مصروف بجمع استعداد دنیویه خلاصه معنی آنست که هر کس از برای آخرت
کار کند در عمل خود موفق شود و میامن برکات آن بر وی کار او رسد و در آخرت حسنات او مضاعف کردد و هر کس از برای
دنیا باشد روزی مقدر و مقرر بدو رسد اما نه بر آن وجه که مدعای او باشد و او را در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد یعنی کفار که این آیه در حق
ایشان واقع شده که بعضی از ایشان که منافقان بودند بقصد غنیمت غزا میرفتند و بعضی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند و هر
هر که بجهاد قصد ثواب کند او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت غایبان بحر بعضی نماند بلکه سهمی که نصیب او باشد او
رسد و لیکن او را از ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد و عمده کر نصیبی نیز الا برای عمل آخرت با آنکه از نصیب دنیا نیز محظوظ میکردد
چه استعانت آن است بحظ آخرت و مرویست از حضرت رسالت پناه صلعم که هر که بنیت آخرت کاری کند خدای تعالی قصد دنیا بر کند یا

معنی آنست که هر که در دنیا عمل کند بنیت آخرت

او را جمع کند و دل او را بی نیاز کرداند از غیر و دنیا باو اقبال کند و هر که بنیت دنیا عمل کند خدای تعالی جمعیت او را بتفرقه مبدل کند و
فقر را نصب العین او سازد و دنیا در دنیا باو نرسد مگر آنچه از برای تقدیم مقدر شده باشد و رسن بر نکند بجز نادنی تابع اعلی باشد بدون عکس
از دنیا بآخرت نباشد الفقه اسر و دنیا نیز تبعیت آن باو دهند و هر که از برای دنیا عمل نماید نصیب دنیا باو رسد و عاقبت هیچ حظی
از ثواب آخرت نباشد الفقه سبحانه بعد از ذکر ترغیب در امور آخرت و تنبیه بر سبیل توبیخ کفار میکوید که أَمْ لَهُمْ شُرَکَاءُ بلکه آیا کافران
انباز اند یعنی الهه ایشان نا شیاطین اند در انواع معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ و مشروع کرده اند بلعاب ایشان یعنی آراسته
در قلوب ایشان مِنَ الدِّینِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده آن خدای از شرک و اعمال
و عمل برای دنیا و تقدیم بحیره و سایبه و امثال آن و گویند حوا و شیث شرک با ایشان نمیکردند فکر کفر و تسمیه اسامی خدا و ان توزیع
بایشان بجهت آنست که سبب ضلالت و اغوا ایشان چنین کفت که رب ما تو اضلوا کثیرا من الناس وَلَوْلَا کَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه حکم
حق میبود که آن قضای سابقست تاخیر عذاب یا اگر نه سبق وعده بودی بانکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامت لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکا و هر یکی جزا و سزا یافته بودندی وَإِنَّ الظَّالِمِینَ و بدرستی که ستمکاران
بیشک کافران لَهُمْ مر ایشانراست در روز قیامت عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که غیر منقطع باشد تَرَى الظَّالِمِینَ خطاب حضرت رسالت
یا هر کسی که قابل خطاب باشد یعنی بینی مشرکان را در روز قیامت مُشْفِقِینَ بیمناک ترسان و هراسان مِمَّا کَسَبُوا از جزای آنکه کرده باشند
افعال قبیح و سیئات وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه سزای اعمال قبیح ایشان فرود آینده و رسنده باشد بایشان نحوی آنکه ایشان از آن هراسان باشند
یعنی شدت خوف ایشان دافع عذاب ایشان نشود وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته فِی رَوْضَاتِ
الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها باشند یعنی در مواضع که سرشترین بهشت است از حیثیة انبوهی اشجار و نضارة و نباتات لَهُمْ مر ایشانراست
در بهشت مَا یَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب بدیهیست نه قرب مسافت ذَلِکَ اینست مذکور
از اعطای کرامت بلعاب بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ آنست فضل بزرگ و با مقدار و عظمت بی نهایت که در جنب آن نعیم دنیا بی نهایت حقیرست بلعاب
ذَلِکَ آن ثواب عظیم الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا بندگان خود را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته بلعاب بین مردم بجهت مراسم عبادة افزایند و در وظایف طاعت جهد تقدیم رسانند در کشاف
و غیره مذکور است که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش ابن عباس مر ایشانرا کفت بسیار افتخار و مزیت ثابت بر شمار رسول صلعم بر
این بشنید بمجلس ایشان آمد و فرمود که ای معشر انصار فضل شما ذلیل بود بدین خدای تعالی شما را بواسطه من عزیز و صاحب ساخت کفتند بلی یا رسول
الله فرمود نه شما کمراه بودید حق سبحانه بسبب من شما را هدایت داد کفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود کیست ابو الحسن عزیز کفتند
چه کوئیم یا رسول الله از فرمود حضرت ابو الحسن کفتند که قوم قریش تو را اخراج کردند و بواند نماز نزد خود در پناه خود آوردیم و در پناه خود آوردیم نه قوم تو
تکذیب تو نمودند پس ما تصدیق تو کردیم نه تو را خذول ساختند پس ما تو را نصرت دادیم و بر همین نهج تو حضرت رسالت صلعم تعداد اوصاف جمیله ایشان میفرمود
تا آنکه همه بزانو در آمدند و کفتند یا رسول الله تو بسیار ما فضای تو داده ملتها که داریم از خدا و رسول است اگر اجازت فرمائی اموال خود را

یا نه
روضات

بطیب نفس و انشراح صدر بفرمان عترت علیه تسلیم نمائیم تا در سوابق خود صرف نمائید و خاطر عاطر از امر اخراجات عوائق حاصل شود این آیه آمد
که قل بگو ای محمد مر اهل ایمان را که لا اسئلکم علیه اجرا نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت احکام الهی مزدی و اجر بر ابلاغ رجوع و فوز نخواهم کرد قرآن
از شما نداریم و هیچ چیزی نمیخواهم از برای خود و تا امت خود طلب مزد نکرده بطلب از قراده نقل نموده که جمعی از مشرکان در مجمعی نشسته با یکدیگر
میگفتند که هیچ میدانید که محمد بنی دعوت و ابلاغ طلب مزد دارد و بنا این آیه نازل شد که بگو من بر دعوت و رسالت مرا از شما هیچ مزدی نمیطلبم
الا المودة پس طلب میکنم از شما دوستی که ثابت و ممکن باشد فی القربی در اهل قرابت من یعنی هیچ توقع دارم از شما که خویشان نزدیک
مرا دوست دارید و تعظیم ایشان را از جمله واجبات شمرید و مراعات ایشان را از لوازم دانید و ایشان را بهمت و زبان نرنجانید بلکه احسان در تمام
عمل است که متصل باشد و تقدیر کلام اینکه لا اسئلکم علیه اجرا الا هذا یعنی از شما نمیخواهم اجری الا دوستی خاندان من و این بر اهل مودت فی القربی
لیس موقوفه الا تبلیغ زیرا که چون هیچ طلبی از قریش نیست مذکور شد قرابت ایشان بآنحضرت منتفی میشود پس حقیقت مال مودت قرابت ایشان
باشد و دیگر اگر مودة اهل البیت بنیز بطلبیم از خلق تعمیم بنکاح تا بمعنی مودت قرابت شوند و شرط قبول اعمال ایشان باشد پس چه آنحضرت
و در اکثر تفاسیر الا بمعنی استثنای منقطع است و تقدیر کلام اینکه لا اسئلکم اجرا قط و لکن اسئلکم ان تودوا قرابتی الذین هم قرابتکم فلا تؤذوهم
یعنی هرگز از شما توقع اجری ندارم بلکه از شما طلب میکنم که دوستی نمائید بخویشان من که عبارت خویشان شما اند ابدا
و آزار ایشان نرسانید و ایذا راه المودة فی القربی بواو المودة تالیف یا لا المودة القربی بهمزه آنست که ایشان مکان مودة صدقه باشند و گفته
میگویند که فی آل فلان مودة و لی فیهم هوی و سبب شدید این مستلزم ثبات مودة و ممکن محبت است چه متعلق بدین مودة ثابت و ممکن است
و تقدیر کلام اینکه الا المودة فی القربی ای متمکنة فیها فهو فی متعلق کلام چه در کشاف نوشته به مستقر قرب در صدر است یعنی قرابت چون ذوالقربی
و مراد بآن اهل قرابت است بر حذف مضاف و مصدر کشاف نوشته که چون این آیه نازل شد صحابه از آنحضرت پرسیدند که یا رسول الله قربی که ایشان
مودت قرابت تو که حق سبحانه مودت ایشان را واجب فرموده کدامند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین و کشاف
رئیس اهل سنت است که چون نزول آیه از حضرت پرسیدند که ما را خبر ده که اقربای تو کدامند که محبت ایشان بر ما واجب فرموده گفت علی و فاطمه
و فاطمه و حسن و حسین و ثعلبی نیز از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود صریح نموده که مراد از اقارب سید انبیا که مردمان ما موظف
ایشان علی ابن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین و شهر بهمین شب امام سلمه روایت کرده که سید انبیا روزی بخانه فاطمه که آنحضرت بود
تشریف بهم التحیه کسائی فرمود یا ایها الخمسة هؤلاء اهل بیتی صلوات الله علیک و بر آنکه علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بر آنکه
که حسن و حسین را نزد من آورد فاطمه ایشان را بیاورد چون حاضر شدند در حالیکه بر ایشان ازار خیبری بود که خداوند این چهار اهل بیت ما را
بصلوات و برکات خود بنوازد و بر ایشان رحمت کند تا امام سلمه گوید فلم تعرف الکساء لا دخل مع ما فیه و قال الزمخشری عن عمر یعنی چون ازار عمر
از دست من بکشاید و بیاید که شنیدم که گفت یا رسول الله آیا داخل شوم و میخواستم که در زیر آن کسا بیایم حضرت رسول فرمود که ای عمر تو نیز
مقام و منزلت اهل بیت من باشی و گواهی در تفسیر خود که موسم است بتجرید از نحاس و عکرمه روایت کرده که معنی آیه این است که لا اسئلکم علی ما ارسلت به
اجرا الا ان یعطوا فی قرابتی علی و فاطمه و الحسن و الحسین و ابناء هما یعنی نحاس و عکرمه که از مشاهیر مفسران اند تصریح نموده اند که معنی آیه آنست که ای محمد بگو

مناز برای شما یا ارشاد بمعروف و نهی از منکر مزدی نمیخواهم و اجری طمع ندارم امت مجیر اهم که شما ملاحظه خاطر من کنید و احترام اقارب
کنید و شاید و تعظیم ایشان را بواسطه حق ارید و ایشان را قاربت من علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ذریه ایشان هر دو ایشان و ایشان
و حسین نیز اقارب باشند و حق ایشان نیز فرض باشد و سایر کشاف ذکر کرده که من یقترف حسنة مذکور است آنچه زید بن علی از پدر خود از امیر المؤمنین
روایت کرده که آنحضرت سخن من بر رسول خدا شکایت کردم از جماعتی که بر من حسد داشتند و من ذکر بالا امارت نمی از کنوز نابع از جمله
اناوات و الحسن و الحسین و از ولجبا عن ایاما و شمایل او و تا خلفا از ولجبا علی ایامی نیستی که توجه ایشان چهار کس با آنها که کسی در بهشت روی نمی
و فاطمه و حسن و حسین و زنان مالا رجب و راست باشد و آن دو مالا از هیچ پیش و نیز در کشاف مذکور است که از حضرت رسول اعظم صلعم روایت کرده که هر بیت که در آن حسنه
علی من ظلم اهل بیتی و آن آیه فی عترتی و من اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد المطلب و لم یجازه علیها فانا المجازیه علیها غدا الا الیتنی یوم القیمة یعنی بهشت
سر او که زنده شده است بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و مرا آزار رساند در حق من و هر که نیکوئی کند بکسی از اولاد عبد المطلب و او را مکافات نتواند
کرد بدان پس من مکافات او خواهم کرد از عمل و قتی که ملاقات کند بمن در موقفیات و امام شافعی که از اصحاب حدیث است از شاهد اهل بیت در ابطال قول
آنکس که گفته ایمان بنفس است و تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل البیت از جمله اصول دین و از ارکان اسلام است و خلافی نیست و منافی آخر
از اسلام و مستلزم ناصبیه پس چگونه آن منسوخ باشد و طبرسی بر این گفته که عبد الله بن حامد اسرائیلی باشد خود روایت کرده از زید بن عبد الله
شهید که او من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد
مات مبشرا الا و من مات علی حب آل محمد مات زوجه الله و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد
فتح الله له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة
الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض
آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله و در سنی اهل البیت این مرتبه بود پس صنعت حبیب ابو آیه مذکوره عمای باشد و من
اوای سالته مودة القربی ما قلت لهم الا و الرسول وسیلة الی نیل رضوان و ملک مؤبد فهل الذی ابدی مودة مرة صدیقی و اخلاص و مزم موکد
در تفسیر طبرسی مذکور است که در معنی آیه الا المودة فی القربی علما را اختلاف حسن و جبائی و ابو مسلم بر این وجه تفسیر نموده اند که یطلب از شما تبلیغ رسالت
و تعلیم شریعت اجری مگر با یکدیگر دوستی کردن و در چیزی غیر از برای اسلام مگر دوستی نمائید بمن در دوستی و مراعات شما هیچ قرابتی از شما
آن بمن منتهی میشود پس چه تا این محافظت نکنید و در ایام مداومت و سعی بلیغ بجای آرید یعنی اگر شما بنوع مراعات نمیکنید پس دوستی کنید بنوع
قرابت که میان من و شما است و علی بن حسن و سعید بن جبیر و عمر بن شعیب و اکثر اهل سنت معنی آیه بر این طریق بیان کرده اند
که از شما هیچ نمیخواهم مگر محبت و دوستی نمائید بقرابات و اهل بیت من محافظت کنید در حقایق ایشان و جدا از امام محمد باقر حسن و قوی
صاحب طبرسی آورده که ابو عمرو مهدی بن نزار حسینی خبر داد ما را که ابو القاسم حکانی از قاضی ابو بکر جنبی بما حدیث نمود که ابو العباس
صفیه از حسن بن علی بن زیاد سهتی با اخبار کرد که یحیی بن عبد الحمید حمانی از حسین اشقر بما نقل کرد که قیس از اعمش
و اعمش از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت کرده که در حینی که این آیه نازل گشت گفتند یا رسول الله این جماعه

کر صنعت رسول صلعم فرمود که من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد مات مبشرا الا و من مات علی حب آل محمد مات زوجه الله و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله

مودت قربی بر ایشان فرض است و قیس و صفیه و عبد الله بن حامد و حسین اشقر و یحیی بن عبد الحمید و اعمش و سعید بن جبیر و ابن عباس

مرویست و از امام محمد

که حق سبحانه ما را بمودة ایشان امر نموده گفتند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین که فرزندان ایشانند دیگر سید
ابو الحمراء ابو القاسم کجانی باسناد مرفوعه که در کتاب سواهد التنزیل مرفوع بابی امامه باهلی که حضرت رسول
فرمود که حق سبحانه و تعالی انبیا را از شجره مختلفه خلق نموده و من و علی را از شجره واحده ایجاد نمود من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه
آن و حسن و حسین میوه آن و شیعیان ما اوراق آن هر که متمسک شود بعضی از اغصان آن ناجی گردد و هر که منحرف شود بهلاکت ابدی رسد اگر بنده
ما در دنیا عمر باشد هزار سال عبادت کند میان صفا و مروه پس هزار دیگر پس هزار دیگر تا بر تبه که از کثرت عبادت مانند مشک خشک شود حق سبحانه او را
سرنگون در دوزخ افتاد و نکند این را الا که قول الله تعالی که قل لا اسئلکم اجرا الا المودة فی القربی ما قبل لوان عبادنا ما تاق باصلان دنیا و ورد مرسل و دبی
وسام ملاصام صوام بالاملی وقام ملاقام قوام بالکسل ما کان فی الشریعة الا شیعة علی و ذاد آن از امیر المؤمنین روایت کرده
که آنحضرت فرمود که در اتم آیتی نازل شد در شان ما که حفظ مودة ما کرد بر هر کسی از اهل ایمان باشد پس آیه مذکوره را تلاوت نمود و ابو حمزه ثمالی
در تفسیر خود آورده که عثمان بن عمیر حدیث کرده بما از سعید بن جبیر از ابن عباس که حضرت رسول در حینی که بقدوم شریف مدینه را مشرف ساختند
صحابه حضرت او قیام نمودند گفتند یا رسول الله تو هادی و مقتدای ما هستی و میبینیم که اخراجات تو بسیار است و مدارس تو خالی که اجازه فرمایی که
راه مشکل تو کنیم این آیه نازل گشت که من بر تبلیغ احکام الهی از هیچ کس طمع و توقع ندارم مگر آنکه دوست دارید مودت اقربای من را و من یقترف
حسنة نیکی کند یعنی چیزی که موجب قربت باشد نزد له زیاده کنیم من اجرا فیها در آن حسنه حسنا نیکوئی یعنی
ثواب آن مضاعف ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر سیئات بندگان را شکور جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیر ثواب و تفضل خود
بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق استیعاب از ذی شکور بر سبیل مجاز است یعنی حق سبحانه از معامله میکند با بندگان در جزای اعمال مجرای شاکر و قدر
و حسن خود و اگر چه نفع طاعت بخود عباد راجع نمیشود و ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودة اهل البیت است و مروی که سلمان
در اثنای خطبه فرمود که انا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم فرض تقدم علی کل مسلم از آن اهل بیت ام که حق سبحانه مودت ایشان را فرض نموده و ذکر کرده که مسلمانان
پس این آیه را تلاوت نمود تا آخر و ذکر فرمود که اقتراف حسنه که مودة ماست که اهل بیتم و اسمعیل بن عبد الملک از امام جعفر صادق روایت کرده
که انها نزلت فینا اهل البیت اصحاب الکساء این آیه نازل شده در حق ما که اهل البیت و اصحاب کسائیم و بشرف خبر و ذکر خدای تعالی مشرف گردانیده
مودة اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت صغیره یا محبتان اهل البیت و بقی ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حب اهل البیت یحط الذنوب
عن العباد کما تحط الریح الشدیدة الورق عن الشجرة آورده الذکر که چون آیه فرض مودة نازل شد آنحضرت فرمود که در اقتدا و اتباع خود نمودند
با یکدیگر را و اولاد کسی و ما را با اهل خود ترغیب نمایند و دیگر مودت و ملاطفت و انقیاد ایشان شوند حق سبحانه رد قول ایشان نمود و فرمود که
نه آنچنان است که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن را بر خدا افترا کرده ام یقولون بلکه میگویند ایشان علی افتری کذبا بر خدا دروغ عمدا
از آن آیه مودة فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو و قرآن را بر تو فراموش گرداند که قصد افترا کنی پس نزد
این حال بیکی نه قادر باشی بافترا و مثل این آیه ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین یا کلام بر سبیل فرض است از قبیل آیه لئن اشرکت
لیحبطن عملک و نزد مجاهد و مقاتل معنی آیه اینست که اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو افترا را بخاطر و استاد سخن و افترا تو متفرق گردد

قلبک

و بنا برین احتیاج باضمار شرط نیست و یمحو الله الباطل و محو کند خدای و نابود سازد حکم افترا راستی و یحق الحق و ثابت گرداند
حق را چنانکه در جای دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق کما و از این وجه باشد انجا بفعل بیشتر انبیا آنچه
محو کند باطل را که ایشان بر اندازند بهتان و تکذیب و اثبات حق که کلمه بر آید عاقبت بجانب جاریست بر محو باطل و اثبات حق بکلماته بسخنان خود که وحی است
که حفظ و بر آن کشیده نشود در حضرت داون تو بر ایشان انه بدرستی که خدای علیم بذات الصدور و اثاث بهر چیز در دلهاست یعنی صدق تو
و خطه افترا ایشان بر تو پوشیده و پنهان نیست بر حسب اعتقاد نیک و بد هر کس الجزا جدا دهد بدانکه علم مطلق نیست بر غیر زیرا که محو باطل و اثبات
در هر حال ممکن جایز نباشد تعلق آن بشرط و طفه فرع واقع شد عبد الله عباس گفت چون خدای این آیه را بر رسول افتر و از آن اندیشه
ناصواب پشیمان شد بجناب نبوت مآب آمدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند که ما گواهی میدهیم که تو راست گوئی و جمیع اقوال تو مطابق
این اندیشه بر تو گذریم و بعد بایمان مؤمن این آیه آمد که و هو الذی و او آنکسیست که میپذیرد التوبة قبول میکند توبه را عن عباده
از بندگان خود چون گناه بنده با و از گرد از گناه نادم شود و عزم حزم کند بر عدم عود بجهت اندوه در پذیرد و یعفو و درگذرد و عن
السیئات از بدیها و اگر چه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع جرمها از ایشان میگذارد و یعلم و میداند ما تفعلون آنچه میکنید
از نیکی و بدی و خصوص تا خر اندیشی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه پس هر یک را جزا و سزای خود میرساند و بدانکه قبول توبه مشروط
یا بمن اگر چون مستلزم تحقق معنی خدمت و اگر استحالت آن بمن است متضمن مدح و ابانه پس چون قبله منه آن است که مذنب تر منه و جهد و مبالغه
قبول و منشاء او معنی قبلته عنایت که عزیمت منه و انبه منه و توبه عبارت از ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در آینده
و آن باجماع امت واجب است و وجوب ندم بر ارتکاب و بر اخلال واجب و جهت وجوب دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع ضرر فلذا دفع کردن دفع
ضرر واجبست پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب باشد و ابو عبد الله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد پس آمد و دو رکعت نماز کرد
و گفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک امیر المؤمنین فرمود که یا اعرابی در سر هر لسان بود استغفار و ظاهر توبه ملک لسان است از این نوع توبه توبه کن
گفت یا امیر المؤمنین توبه چیست فرمود اسمیست مشروط بشش شرط اول ندامت از گناه گذشته و قضا کردن و الیوم و رد مظالم و صحت
و اذابة نفس در طاعت همچنانکه ترتیب آن داده در معصیت و اذاقة نفس مرارة طاعت همچنانکه چشانیده با و حلاوة معصیت ما میرد عزم بر ترک
در آینده مستقبلا و اجتنب از کبائر تعریف توبه را باین عبارت کرده اند و قال الشیخ علی ترک الذنوب و الاکتئاب بالقلب لا علم
الغیوب و الندامة علی ما فرط من العیوب و باید دانست که قبول توبه اگر مستلزم عفو باشد آنست همچنانکه مذهب اهل حق است پس ذکر عفو
بعد از قبول بجهت تصریح است بذکر عفو بدلالت مطابقی و اگر مستلزم آن نیست همچنانکه بعضی دیگر بر آنند پس ذکر آن
بعد از آن بجهت ترجیه بنده کانست بفضل خود و ذکر طرا و با فعال جهت تنبیه است بر قول امنیة و عز و ایشان ابو هریره از
رسول روایت کرده که ان الله افرح بتوبة العبد المؤمن من الضال الواجد و من العقیم الوالد و من الضمان الوارد و من
الظمآن الوارد یعنی حق سبحانه بتوبه بنده مؤمن فرحناکتر است از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زنی که نازاید که فرزند آورد و تشنه که آب بیابد
و هر که توبه نصوح کند خدا گناهان او را از اکرام الکاتبین نیز در ارتفاع عمل و ارضین رفع نماید و یستجیب الذین و اجابت کند خدا

برای آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحت وحکمت مقتضی آن باشد وَآمَنُوا
در رسول مِنْ فَضْلِهِ از فضل ایشان خود وَالْكَافِرِينَ وانکرویده کانرا عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت که آن دوام آنست که دکیفیت وکمیت
بدل آنچه بمن سزا عطا کرده باشد از ثواب وتفضل ابدی از ابو جهل ادهم پرسیدند که اگر شما هم اهل بهشت باشید دعا میکنیم از شما جواب آنرا
غیبا بیم کنت که کرده عالم فلا تبتیوه زیرا که حق سبحانه شما را بعینی اند شما جواب او نمیکنید پس این آیه را بر خواند که وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا
تا آخر وگویند مراد از استجابت فضل اهل ایمانست یعنی اجابت کند هر چه ایشان از آن خواستند از اعمال حسنه وافعال مطلوبه بنا بر تخییر ایشان
مصنوب بنزع خافض است وگویند که استجابت بمعنی قبول اطاعت واثابت است وزیادتی باعتبار ثواب بمعنی خدای قبول طاعت میکند ایشانرا بر آن
ثواب سید هد وزیاده میکرداند ایشانرا از ثواب بسبب فضل وسعادت بعمل کنند که مراد از استجابت رعایت که مؤمنان در حق یکدیگر کرده باشند
واز این بشارت کرده انکه معنی آنست که خدای شفاعت میدهد ایشانرا در حق اخوان وزیاده میکرداند ایشانرا از فضل خود از بهر جهت قبول شفاعت ایشان
میکند در حق اخوان مرویست از حضرت رسالت پناه که مؤمن را در حق قبول شفاعت در حق شخصی که مستوجب نار باشد ودر دنیا
باشفیع خود احسان نموده باشد از حنظله بن ارسکه از اصحاب صفه بوده روایت کرده انکه او گفت که چون مالهای بنی قریظه وبنی نضیر وبنی
قینقاع مشاهده کردیم در دلها گذشت که چه باشد که اگر اگر شیئی تنها از دست فتوح وفاقه خلاصی یابیم ودر احسان گشوده مرحمانرا
سازیم آیه آمد وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ واگر گشاد بندی خدای وفراخ ساختی روزی را لِعِبَادِهِ برای بندگان خود لَبَغَوْا هر آینه از طریق اقتصاد
بیرون میرفتند فِي الْأَرْضِ در زمین واستعلا واستیلا لازم میساختند وبکبر وفساد پیشه سود میکردند واین خاصیت در اکثر
طباع بجهت کثرت مدد آن وبهانا بعضی از عملهای امت او بوجه کثرت فتوح خلق را اعمال واغراض در اطوار ایشان پیدا میشود بلکه در طریقه
مشغول شدن وطمع کردن بنعمتی که بر نمایند وزیاده از اموال اصلا حاجز ومانع ایشان نمی شود وچون کثرت خود ایشان که بترتیب نفس دنیوی وسببی بر ایشان غالبست وطلب
هوا وهوس مایل ومال دنیا درین باب اقوای اسباب است پس اگر حق سبحانه بر ایشان بسط ارزاق فرمودی باغی وباغی شدندی
بسط را بسبب کسالت وبر وفق حکمت قسمت ارزاق بعد چنانکه مزید شده وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ولیکن فرو میفرستد وزیر با اندازه
انچه مصلحت بقدر معین که از روی حکمت ومصلحت کسی خوش حال ایشان باشد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستیکه خدای بعالم بندگانرا خَبِيرٌ وانات بحال
ایشان بَصِيرٌ بنا صلاح ایشان یعنی احوال واوضاع همه ایشانرا میداند وی چندین کس را بر وفق مصالح روزی میدهد آنس از حضرت
رسول روایت میکند که جبرئیل گفت حق سبحانه وتعالی میفرماید که از بندگان من بعضی اند که صلاح ایشان در روی بسطست اگر ایشانرا تنگ
گردانم فساد ایشان صادر شود وچون خدا که مصلحت مقتضی آنست که ایشان غنی باشند که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند مال کار
ایشان بتباهی انجامد وجماعتی دیگر اند که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تندرست باشند مرتکب فساد باشند وگروهی دیگر اند
که حکمت تنعم ایشان میکند که اگر بیمار باشند نشاط ایشان باشد وطاعت میکنند که از من بابها ابواب عبادت می طلبند
که اگر دران برنج ایشان بگشایم عجب شوند وسرانجام کار خود را بتباهی کشند پس فقر وغنا ومنع وعطا وقبض وبسط بر طبق
حکمت ومصلحت است وهر کس را بآنچه سزاست وصلاح ایشان در انست میرسانم وبدانکه چون نفی باقتر اقلست وبابسط اکثر واغلب پس

اگر بسط

اگر بسط نسبت بهمه کس میبود بغی بوجهی غالب میشد که از یکی آنچه لایق مردمان بر اند متقاضی کشیخ بسط بغی ونابغی مثل بسط
همه کس نباشد چه فساد دنیا از اغلب واکثرست وچون معلوم شد که بسط وقبض بحسب مصالح عبادست پس حکمت بسط
رزق باعتبار که بغی از ایشان صادر میشود یا آنست که منشا بغی امثال ایشان نه بسطست بلکه حال ایشان نزد سد وبغی در حالت
بسط وفقر مساوی است ویا آنست که اگر ایشان بمسبوط الرزق نمی بودند حال ایشان در بغی اسوء میبود والله اعلم واحکم بالصواب
واوست که کسی فرو میفرستد باران که نومید شده باشند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ
وپراکنده میکند رحمت واسعه خود را که آن برکات مختلف ومنافع آنست از آنها وَهُوَ الْوَلِيُّ بسبب یعنی باران وسحاب منتشر میکرداند تا منتشر
نباتات ونشو اشجار شود وانواع عبادت دران حاصل گردد وَهُوَ الْحَمِيدُ واوست مستوجب کارسازی وستایش بعد از نشر رحمت وباران بعد از انقطاع
باران سال امطار کند الْحَمِيدُ ستوده شده بزبان آفریدگان از جزا دهنده ستایش کنندگان وبالکل اشیا در مشیت مطرح بجهت آنست که
مطالعه از آنست که منشا نفع باشد یا نه بخلاف عیش که آن موجب نفع فقط است وچه از زال معبادا قبول طبیعت آنست که آن ادراک
دیگر کند ری وسپاس داری منعم حقیقی واقرب بتعظیم او وَمِنْ آيَاتِهِ واز نشانهای قدرت وکمال حکمت خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدن آسمانها وزمینهاست چه آنها بذات وصفات که لمتهیع دارند بوجود صانع قادر حکیم وَمَا بَثَّ وآنچه پراکنده است
ومیان اند وکه این عطف بر خلق نه بر مدخول آن یعنی از نشانهای قدرت انچه ایست که منتشرست فِيهِمَا در آسمانها وزمینها مِنْ دَابَّةٍ
از جنس جنبنده مراد جمیع افرادیست از قبیل اطلاق سبب از برای مسبب پس شامل ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات باشد
ومیتوان که مراد بآن ما بعث واقرب باشد از انواع حیوانات چه جایز است نسبت دادن شی جمیع آنچه منکور شده باشد وگرچه بعضی از آنها
میگویند که منوط بعقل کنند وحال آنکه مخاطب کرده باشد وَهُوَ واو سبحانه عَلَى جَمْعِهِمْ بر فراهم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از انتشار
إِذَا يَشَاءُ وقتی که خواهد قَدِيرٌ توانا است وممکن باشد وغیر او از آن عاجز اند وقادر اند وچون سبحانه قادر است بر جمع ایشان
بیان میکند که ایشان عاجز نمیشوند مگر بسبب معاصی خود میگوید که وَمَا أَصَابَكُمْ وهر چه بشما رسیده باشد مِنْ مُصِيبَةٍ از بلیه وآفتی
وبلیه فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب انچه است که کسب کرده دستهای شما آنرا یعنی بشامت معصیت شما وَيَعْفُو وعفو میکند
عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان آنحضرت بر استجبر مین وکرم کاهی را مصیبتی رسد از انبیا وجانشین آن بسبب زیادتی اجر خواهد
واز حضرت رسالت مرویست که ما من اختلاج عرق ولا خدش عود ولا نکبة حجر الا بذنب وما یعفو الله عنه اکثر چه هر که مصیبتی
که بجهت وجریه محصول انجام شد وسنگی که در پا آید الا بگناهی که صاحب آن کرده باشد وعفو خدای زیاده از عقاب وبرو در حدیث
از امیر المؤمنین نقل کرده انکه امیدترین آیتی که خدای تعالی بفرستاد این آیه است زیرا که خبر داده که بسبب معصیت مبتلا وارد
عفو کرده باشد در دنیا بار دیگر این عفو بعفو ماید در عقبا آنس از پیغمبر روایت کرده که چون نعمت سبحانه بر بنده اراده خیر نماید
عقوبت وی کند در دنیا واو را در آخرت عقوبت آنرا در عقبا اندازد وضحاک گفته هیچ کس را ندیدم که قرآن را بیاموزد پس فراموش کند
که آن بسبب عقوبت بوده باشد پس این آیه را تلاوت نموده که وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم وعفو عن کثیر وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

بسیاری عفو میکند وی بر آن
که بعزت کناه بگیاه

فی الارض ونیستید شما عاجز کنندگان خدا در زمین از ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وما لکم و نیست شما را من دون الله
من ولی هیچ دوستی که متولی رحمت باشد و کار سازی شما در دنیا ولا نصیر و نه یاری که عذاب از شما دفع نماید و جاریه
و آنرا بر اختصاص او و صفا چه جمع عنی او در آن شریف نیست کالاعلام کشتیهای جاریست در دریا که مانند کوههای عظیم است
ان یشا اگر خواهد خدای یسکن الریح ساکن گرداند باد را که سبب فتر کشتیست و چون آن باد ساکن شود فیظللن پس گردد کشتیها
رواکد ایستادگان علی ظهره بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای سفن و اسکان آن
لآیات هر آینه دلالتهای واضحات لکل صبار و بر هر کسی که نفس خود را نظر کرده در آیات خدای شکور سپاس دارنده بر آن خدای
اولیاء و هر کسی که بدایت او را کشتی و سپاس کننده بر حق بر آن او باز در خروج او از آن این هر دو صفت کنایت از مؤمن عاقلی که همت خود را بر سر
ساخته باشد بر صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعمتها و سایر مناقب و در حدیث آمده که ایمان نصفان نصف صبر
و نصف شکر او یوبقهن مطلقست بر جزای شرط یعنی اگر خدای خواهد هلاک کند کشتیها را بارسال ریاح ماصفه و موثقه مراد
اغراق اهل آنست یعنی هلاک آنرا غرق سازد بما کسبوا بسبب آنچه که کرده باشند از معاصی ویعف و در گذرد خدا بهلاک کردن
از بسیار از ایشان پس معامله نکند معقوبت و مجازات معاصی ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را از روی معامله عقوبت و مجازات و خواهد
برخی را بر طریق عفو الذین یجادلون این مطلقست بر عامه موقنه و تعذیب کلام ایشانست بتم و علم الذین یجادلون یعنی اگر خواهد
و هلاک کند کافران را انتقام کشد از ایشان و تا بلند آنها که جدل میکنند در دلایل قدرت ما لهم کریست ایشانرا من محیص هیچ گریزگاه
نزد نزول عذاب و وقوع عقاب فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد متاع الحیوة الدنیا
پس آن برخوردار زندگانی دنیاست یعنی نمانده اید از آن متمتع میشوید و بعد از موت آنرا در پس خود میگذارید و اصلا از آن منتفع نمیگردید
بدانکه ماء موصوله چون که متضمن شرط است از جهت فا در جواب آن واقع شده خلاف قیاس وما عند الله و آنچه نزد خداست ثواب آخرت
و نعیم جنت خیر و ابقی بهتر است و پاینده تر از دنیا من حیث نفع و دوام آن للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند علی ربهم یتوکلون
و بر آن بپروردگار خود توکل میکنند و امور خود را باو تفویض مینمایند والذین و برای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند کبائر الاثم
و انواع و اقسام گناهها و زشتیها و اذا ما غضبوا و چون خشم میگیرند بر دیگران بسبب ارتکاب و مکروهی که بدیشان میرسانند هم یغفرون
ایشانند که میگذرانند از آن و آب عفو آتش غضب خود می نشانند مانند شرک و هر چه مثل آن باشد سدی گفته که مراد بآن زنا و شرب
مقاتل هر چیزیست که موجب حد باشد پس تا بر قول اول و دوم عطف آن بکبائر از قبیل عطف خاص بر عام و تا بر قول سیم عطف تفسیر است
و مراد باشیای که متعلق بغیر است اشیاء است که راجع بنفس چاره باشد چه اگر متعلق بغیر قاصد بود چون ارتداد و شرب خمر و زنا
و غیر آن امام را جایز نیست که از آن عفو کند والذین استجابوا و برای آنانکه اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را در اصغا و تلقی حضرت
رسول ایشان را بایمان خواندند فی الحال بطوع و رغبت قبول آن نمودند واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را در اوقات مخصوصه بشرایط و ارکان
چون ایشان پیش از هجرت حضرت رسالت از مکه عبادت مشورت یکدیگر در هیچ امری قیام نمیکردند و چون بمدینه مشرفه بود که در خانه

ابوایوب مجتمع شدند و اتفاق نمودند و ایمان آوردن بحضرت رسالت و نصرت دادن او از این جهت حق سبحانه مدح ایشان نمود بدین فرمود
وامرهم و کار ایشان شوری مشورت کردنست بینهم میان ایشان و راه بیشاوره مفاعله است در کلام بجهت ظهور حق یعنی هر گاه
کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند بجهت فطانت و تیقظ ایشان در امور و اصلا متفرق نشوند در آن ومما رزقناهم و از آنچه
عطا کرده ایم ایشانرا از اموال و جاه ینفقون نفقه می کنند و در مصارف ما صرف می نمایند و مرویست از حضرت رسالت که ما
شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستبداد هرگز بدبخت نشود بنده که بمشورت در امری خوض نماید و هرگز نیک بخت نگردد اگر
بخودی خود در امری قیام نماید و نیز فرموده ما خاب من استخار و ما ندم من استشار نومید نگردد هر که استخاره میکند و پشیمان نشود
هر که مشورت کند و نیز از حضرت مرویست که ما من رجل منا و راجعه الا یهدی الی الرشد هیچ مردی مشورت نکرد با یکی مگر آنکه
هدایت کرده شود بطریق صواب والذین و برای آنانکه اذا اصابهم البغی چون برسد ایشانرا ستمی از کفار هم ینتصرون ایشان از دشمنان خود
انتصاف بستانند و انتقام بکشند و سر علاء و سواری فرونیاورند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جنگ کردن با ایشان واجب
و لازم در این کلام وصف ایشان مینماید بشجاعت بعد از وصف ایشان بسایر اصول فضایل و این صفت مخالف عفو نیست زیرا که
آن مبنی است از عجز و ضعف و انتصار و مشعر بر مقاومت خصم و حلم نمودن در حق عاجز محمود است و در حق متغلب مذموم زیرا که
آن عجز است و نفی این وصف ایشان بر انتصار بجهة منع تعدیست و مرویست که حق تعالی این آیه را تلاوت نمود گفت ایشان کسانی
داشتند از آنکه از اول نفس خود کنند تا انتصار بر ایشان جزا نمیخواهند و شبهه نیست در آنکه هر که اخذ حق کند بدون تعدی
از حد الهی او مطیع او مامور بر خواهد بود و هر مطیع محمود است و ابو مسلم انتصار بمعنی تناصر حمل کرده مثل انتصار
که بمعنی تخاصم است یعنی هر گاه ستمی از اعدا بایشان میرسد یکدیگر را نصرت میدهند در انتقام و آن عطا منقولست که مراد باین جماعت
موسای بود که کفار ایشانرا از مکه بیرون کردند پس حق سبحانه تمکین ایشان داد در راه تا انتقام خود از ایشان کشیدند و بعضی گویند
که مؤمنان بوده و مستدعی تحکیم ایشان عقوبت و آیه وا اذا ما غضبوا هم یغفرون در حق در حق ایشانست و صفی دیگر
ایشانرا انتصار است و این آیه در شان ایشانست پس حق سبحانه انتصار را بیان میکند برین وجه که وجزاء سیئة
و پاداش کردار بد سیئة مثلها کردن است مثل او بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا مقول قبیح و تسمیه جزاء
سیئه بسیئه بر سبیل ازدواج است از قبیل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و یا باعتبار سوء
و مستی از جزاء سیئه فمن عفی پس هر که در گذرد از ستمکار خود که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از و واصلح
و بود باصلاح آورد میان خود و میان عدو خود فاجره پس مزد او و قرار ای قیامت علی الله بر خداست عدة مبهمة
و اشارت بر عظم موعود و شرف آن و در تبیان از حضرت رسالت روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند
که هر که او را بر خدا اجری هست کو و برخیزد و حق خود از و بستاند پس جماعتی برخیزند که بعد از آنکه با ایشان که شما را و خاطر ایشان
ایشان نگویند که غن الذین عفونا عن ظلمنا ما آن جماعتی ایم که عفو کردیم از کسانی که ظلم کرده بما پس با ایشان گویند ادخلوا

ملائکه گویند هم

او تا نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهت احتلال اهالی خود و منع ایمان از ایشان آنها مستوجب آتش نیران گردانیدند بلکه
الحق بغیر حساب در بهشت داخل شوید بدون حساب اعمال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که بجهت
که ابتدا کنند بستم و در انتقام از حد در گذرانند این کلام دالست بر آنکه انتصار مأمون نیست از تجاوز سوء و اعتدال خصوصاً در حال
غضب و التهاب حیث چه مجاذبت که بسبب کثرت غضب شعور نمی ماند از سوء و زیاده از آن انتقام میکند و هر آینه هر که کشیده
کنند ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از ستم کردن او با آن منتصر را یا اضافه صفات است بمفعول و قول فَأُولَٰئِكَ اشارت است بمعنی منتصر
آن یعنی کسانی که منتصر باشند پس انتقام کرده مظلوم بایشان پس آن کروه مَا عَلَيْهِم نیست بر ایشان مِن سَبِيلٍ هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه
با ایشان از کناهی نیست در انتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ جز نیست که راه عتاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان
ابتداء وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند در زمین و از حد بیرون روند بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون حقیقی و حجتی بلکه بجهت طغیان و افساد
آن کروه موصوف بظلم و بغی أُولَٰئِكَ مر ایشان را است عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که از عذاب دوزخ است وَلَمَن صَبَرَ و هر که شکیبایی
ورزد و تحمل نماید و آزار ظلمه وَغَفَرَ و در گذرد از مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران از
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از کارهائیست که مؤکد و مهم است یعنی جماعتی که موصوف اند بکار ایمان و مزید احسان قصد ایشان جزم آن
بر این نوع کارها و از جمله معزومات و بر لزومات میدانند چه هر که در قوه این نباشد که جفا کشند و وفا نمایند وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ
و هر که فرو کذارد خدا در وادی ضلالت و خذلان و نظر لطف و توفیق از و باز کیرد بسبب جحود و انکار او با وجود ادله
باین و طریق یا اگر حکم بضلالت او کند یا او را از طریق جنت کوداینده بحبال عقوبت کرفتار سازد فَمَا لَهُ مِن وَلِيٍّ پس
نیست مر او را هیچ دوستی و ناصری که کارسازی او کند مِن بَعْدِهِ پس از فرو کذاشتن خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و بینی تو
ای بیننده ستمکاران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ اینهنکام که بینند عذاب را در روز قیامت يَقُولُونَ کویند در آن ساعت هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ
آیا هست بسوی بازکشتن بدنیا مِن سَبِيلٍ هیچ راهی تا برویم و در تدارک ما فات کوشیم این کلام را از غایت جزع
و فزع کویند و اکرچه دانسته باشند که ایشان را رجوع بدنیا ممکن نیست وَتَرَاهُمْ و بینی ستمکاران را در آن روز يُعْرَضُونَ
که عرض کرده شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایه از غیر مذکور بجهت وضوحست چه بدیهی است که کافران را بر آتش دوزخ
عرض خواهند کرد نه بر غیر آن خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان و حقیران باشند مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی
مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ نکاه خواهند کرد بسوی آتش يَنظُرُونَ از نکرستن پنهان یعنی جهت هول و هیبت آتش دوزخ
زهره نداشته باشند که یک دران نکاه کنند بلکه یک چشم دران نکرند و ابن عباس و مجاهد خفی را بذلیل تفسیر کرده اند
یعنی نکرستن وجه مذلت و خواری باشد مخاطب کفته کرد وقتی که ایشان بدوزخ درآیند کاهی در دیده ملائکه نکرند و کاهی
بعرش و کاهی بدوزخ و نزد بعضی ایراد بطرف خفی چشم دلست زیرا که کافران تا چنان محشور چند خواهند کشت پس بر
سال دوزخ را خواهند شناخت چنانکه تا پیاده در دنیا احالات مختلفه در می یابد و صاحب کشاف کفته که این وجه تا
از تعسف نیست وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و کویند کسانی که ایمان آورده اند در وقت مشاهده عقوبت کافران و سرزنش ایشان
تصحیف

کفر و شرک از دوزخ دیدار خویشان خود که بهشت ایمان حتم بوده اند محروم و افتاده پس در روز قیامت مر اهل خود را چنین خطاب
خود را در آسایش طاعتی یابند و کوینده مراد با اهالی خود الیمین اند که نام زد ایشان بوده باشند بر تفنن و قول ایمان و بلاکرم
الغیب یا متعلق بیسمعون بر تقدیر اکر قول مؤمنان در دنیا باشد زیرا که قول اصح قولین است یعنی کویند مؤمنان در روز قیامت بخود
کافران را بر این صفت چنین که کفار زیان کرده اند در نفس و اهل خود أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدان بدرستی که ستمکاران که مشرکان اند
فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ در عذابی اند که پیوسته دایم باشد و هر که سمت انقطاع نپذیرد وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر کافران را مِنْ أَوْلِيَاءَ
هیچ دوستانی که در دفع عذاب يَنصُرُونَهُم یاری کنند ایشان را مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی بجز خدای هیچ کس دیکر عذاب از
ایشان باز نتواند داشت و چون بسبب کفر و شرک سخر کرفتن خدای صاحب از ایشان رفع نخواهد شد پس جاوید در عقبا در
عقبه عقاب و سیاه کار نکال کرفتار خواهند بود وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فرو کذارد خدای او را و رضا ندهد بخذلان و سبب جحود و انکار
با آنکه هر که را خدای از راه بهشت بکرداند یا حکم بضلالت او کند فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ پس نیست مر او را رستکاری و چون مآل حال
اهل ضلال عقاب و نکال است پس اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُم بجابت کنید ای بندکان مر پروردکار خود را یعنی قبول امر او کنید پس بر حق او
معترف شوید احکام او را متابعت کنید مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که بازکردانیدنی نیست مر آن را
مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی خدای آن را رد نکند بکلیت واقع شود چه حق سبحانه و تعالی حکم کرده پس آمدن آن را چاره
نباشد مراد روز قیامت است مَا لَكُم نیست شما را مِّن مَّلْجَإٍ هیچ ناهی و کریزکاهی مر يَوْمَئِذٍ در آن روز تا ملجی بآن شوید از عذاب و
وَمَا لَكُم و نیست شما را مِّن نَّكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی مکر احوال خود نتوانید شد زیرا که حفظ و ضبط کرام الکاتبین در صحیفه
اعمال ثبت آن نموده باشند و اعضا و جوارح شما بر آن کواهی دهند پس حکونه انکار آن ممکن باشد پس بجهت تسلی خاطر آنحضرت بیان
میفرماید که فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اکر روی بکردانند مشرکان از اسلام و حق ایمان فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستاده ایم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان
حَفِيظًا نکاه بانی که باکراه راه ایمان ایشان را از کفر باز داری و بقبول اسلام در آری پس اعراض ایشان اندوهناک مباش إِنْ عَلَيْكَ
نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مکر رسانیدن احکام و تو آنچه شرط بلاغ است بجا آوردی وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنسَانَ
چشانیم آدمی را یعنی عطا فرمائیم باو مِنَّا از نزد خود خود رَحْمَةً بخشش از صحت و فراخی فَرِحَ بِهَا سرخوش کردد بدان و شادی
کند مراد جنس مردمانست بدلیل قول وَإِن تُصِبْهُمْ و اکر برسد بایشان سَيِّئَةٌ بدی چون تنکی و تنکدستی و پریشانی بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فَإِنَّ الْإِنسَانَ پس بدرستی که آدمیان اینهنکام لَكَفُورٌ سخت
ناسپاس است و اصلا تامل و تفکر در سبب صحت و مرض نمیکند و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت دلالتست بر آنکه جنس انسان موسوم
کفران چنانکه جای دیکر میفرماید إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ و لله الانسان لفی خسر و این حکم با آنکه مختص است بمردمان جاهلیت
اسناد آن بجنس ایشان باعتبار آنکه اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش میکنند و بدی و تنکی میشمرند و در تقدیر شرطیه او بی
باذ آن قائمه بآن جهت آنست که اذا نه در محقق است و مستقبلست و امر بیست عادی که مقتضی بالذات است بخلاف اصابه طاعه و چون اذ

یعنی کفتن مؤمنان کافران را در نفس و اهل خود در روز قیامت یا مشتق حال اکر قول ایشان در عقبا باشد

سبحانه ذکر اناث و صفت عقیمه بعد از ان بجهة بیان آنکه نعمه قسمت و منت و مزیت بمشیت و ارادهٔ اوست میفرماید که وَلِلّٰهِ مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا این
بدل خلق است بدل بعض از کل یعنی میبخشد هر کرا میخواهد دختران نه پسران يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُوْرَ و می بخشد هر کرا اراده میکند
پسران نه دختران اَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت میکند ایشان را ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسران و هم دختران باین
طریق که از بطنی پسری و دختری میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر یا از بطنی پسری و از بطنی دیگر دختری
وَيَجْعَلُ مَنْ يَّشَاءُ و میگرداند هر که را میخواهد عَقِيْمًا بی فرزند اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بمصلحة دادن
و نه دادن قَدِيْرٌ توانا است بآنچه میبخشد و منع نماید پس همه کار علی حکمة و اختیار میکند حاصل آیه آنست که حق سبحانه احوال
عباد مختلف ساخته است در اولاد بر حسب مقتضی مشیت پس بعضی را بدین صفت کرامت فرموده که ان ذکور است یا اناث
و بعضی را هر دو صنف اعطا نموده و جماعت دیگر را هیچ کدام قرار داده و تقدیم اناث بر ذکور با وجود تقدیم ذکور بر
اناث بحسب ذات از جهت اکثریت اناث است بسبب تکثیر نسل و دیگر اکثر ناصیان آیه دلالت کند بر انچه نقل بآن کرفته
مشیت بحسب نزد مشیر انسان و اناث از این قبیل اند چه منشاء کثرت اولاد ذاتی بحاست که اصح بن عمار از رسول
روایة کند که از یمن و برکت نسب کرا اول دختر آورد و بعد از ان پسر علی چه حق سبحانه تعالی و تقدیم اناث بر ذکور
بعضی دیگر در وجه تقدیم اناث گفته اند که جزای کلام در مقام مذمت است و عرب اناث را بلای ما مند پس مناسب تقدیم
اناث باشد و محتملست که تقدیم اناث بجهة تطییب قلوب آبای ایشان باشد یا بجهة محافظت فواصل باشد و لهذا ذکور
بعنوان معرفه واقع شده باشد و ایراد تکیر منافی رعایة فواصل است و احتمال آنه نیز دارد که تعریف آن بجهة جبر تاخیر
باشد چه تعریف مبنی است بر تقدیم و تشهیر و تغییر عطف و ثانی بجهت آنست که ان قسم احد جنسین است که مشترکست
میان دو قسم اول و تقدیر ذکور بر اناث بعد از تقدیم اناث بر ان بجهة اعطای هر یک از جنسین است آنچه حق تقدم
و تاخیر ایشانست تا مشعر باشد بانکه تقدیم اناث بر ایشان در فقره سابقه نه بجهت تقدیم ایشانست بحسب ذات
بلکه بسبب یکی از امور مذکوره است و ترک ذکر مشعر بر ذکر اناث و اناث و ذکران در سه قسم دیگر بجهت آنست که
در آن سه قسم احتمال دارد که والدین را داعیه نیست باشد نه دختر یا دختر نه پسر یا داعیه مطلق و لدین آن را بجهة
خود باز نیست تا ایشان تقطع داعیه خود کنند اما آنجا که هر دو نوع را عطا فرموده والدین را مشیتی نماند تا نفی آن
باید کرد و عدم تغییر قسم رابع بعاطف بجهت ظهور آنست بانکه قسم چهارم نیست که مشترکست میان اقسام ثلثه و بعضی
گفته اند که آیه در حق انبیا نازل گشته یهب لمن یشاء اناثا در شان شعیب و لوط و یهب لمن یشاء الذکور در باره ابراهیم
و اوین و جمع ذکرانا و اناثا در شان خلیل حضرت سید علیه السلام و یجعل لمن یشاء عقیما در حق عیسی و یحیی و زکریا اند که
همه و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله چرا خدای تعالی با تقی واسطه سخن می گوید تا در او نگوید چنانچه با موسی علیه السلام

سخن کرد و خدای با آدمی نیست اِلَّا وَحْيًا مگر وحی که آن کلامست خفی که سرعت در یابند بطریق الهام یا بالقای آن در دل
چنانکه داود را زبور الهام کرد و با ابراهیم را امر فرمود بذبح اسمعیل در منام اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ یا سخن کوید با وی در پس پرده یا بیکی
از ذوات مشهود و کسی موسی نکرد چنانکه با موسی سخن گفت و او در پس حجاب نور بود و در موضح آورده که خدای تعالی در شب
معراج با حضرت رسالت سخن گفت که در ورای دو حجاب که یکی از زمرد سبز بود و یکی از مروارید سفید و مسافت هر دو هفتاد سال
راه بود اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا یا بفرستد رسولی را از ملائکه بشرکه از جنس ملائکه باشد چون جبرئیل فَيُوْحِيَ پس القای کلام کند آن رسول
بآن بشر بِاِذْنِهٖ بدرستی رخصت خدای تعالی مَا يَشَآءُ آنچه خواهد خدای اِنَّهٗ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برتر است از دیدن شدن یا بسیار چه
از صفات مخلوقات یا غالب است در افعال و حکیم دانا بافعال که مقتضای حکمة اوست پس بر وجه حکمة و مصلحة کاهی
بی واسطه و کاهی بواسطه انعام میشه روایة کرده اند که من نعم الله تعالی ارای ربه فقد اعظم علی الله العزیز هر که کمان برد که پیغمبر
خدا را دیده پس او بهتان عظیم بر خدای نهاده وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کرد بر پیغمبران که پیش از تو بوده اند اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ
وحی کردیم بسوی تو رُوْحًا قرآن مِّنْ اَمْرِنَا بفرمان خود و تسمیه قرآن بروح بجهة آنست که قلوب بآن حیوة می یابد همچنانکه ابدان بعد
زندگی میشوند و کویند مراد از روح جبرئیل است یا ملکی است اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین وحی آنحضرت همیشه ملازم او بوده و
امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که آن ملک بعد از حضرت سه بر آسمان صعود نکرد هرکز ملازم خلاء است و از عالم
غیب شود تا آخر خروج قائم و بعد از انکه از دنیا انتقال نماید بر آسمان دوم انکه بر سبیل اعتماد بر آنحضرت میفرماید مَا كُنْتَ تَدْرِيْ
نبودی تو که چه دانی پیش از وحی مَا الْكِتٰبُ که چیست قرآن یعنی هل انا نال قرآن علم بآن نداشتی وَلَا الْاِيْمَانُ و نه ایمان وحی که دلیل
بایمان بشرایع و معالم از معارف نبوی و اگر چه قبل از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصطلاح ایمان قایل بودی یا نیست اختیار اهل ایمان را
بی معلوم نداشتی که چه کس بتو ایمان آورد و چه کس منکر شود وَلٰكِنْ جَعَلْنٰهُ و لکن کردانیدیم کتاب را نُوْرًا روشنایی و از این جهت
منقولست که ضمیر راجع بایمانست یعنی کردانیدیم ایمان را نوری اندیشه راه نام بآن مَنْ نَّشَآءُ هر که را خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان
خود راجع که ایشان بادنی ملاحظه آن تامل کنند و در مرجع ساطعه آن بعقول نمایند وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْ و بدرستی که تو بوسیله وحی ما هدایت
میدهی اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براه راست که مقتضی حق باشد پس بر سبیل بدیهه تفسیر صراط میکند بانکه صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِيْ
راه خداست که مراد او راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست از روحانیت خلقیه و ملکیه تعبدان وعده و وعید مطیعان
و عصیان میفرماید و میکوید اَلَآ اِلَى اللّٰهِ تَصِيْرُ الْاُمُوْرُ بازمیکردد کارهای خلایق در آخرت و هر کسی را جزا خود
لایق جزا خواهد داد یا انکه جمیع امور در هر احوال و اوقات راجع است بحضرت ذوالجلال سبحانه و تعالی و حق آنش در مسجد
افتاد و تمام بسوخت بنیاز آیه الا ان الله تصیر الامور و مصحفی دیگر در آب افتاد و هر آن محو شد علی این آیه سُوْرَةُ حٰمٓ عٓسٓقٓ
مکیست و از عقائل مرویست که آیه وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُّسُلِنَآ که در بیت المقدس نزول یافته و عدد آیات آن هفتاد و نه است اما اهل شام که
ایشان هفتاد و یک است و اختلاف آن در دو آیه است هم بمذهب کسی که هر دو را بزعم جازی اند یکی از رسول نقل کرده که حم عسق

سوره زخرف در نیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت با ایشان نمیکند که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون داخل
بجنة بغیر حساب و ابو بصیر از امام محمد باقر روایت کرده که هر که باین سوره مداومت کند خدای تعالی او را و کسانی از عوام زمین
بعد از فشار قبر ایمن گرداند تا روز محشر و چون محشر شود این سوره بصورتی زیبا برابر او و دایم بزبان خدای تعالی بشر
کرده و بدانکه حق سبحانه و تعالی ختم سوره حمعسق بذکر قرآن و وحی نمود در افتتاح این سوره نیز ان مضمون را مرعی داشت
و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین قسم باسمای حسنی که مبادی آنها باین دو حرف معرز باشد و بقرآن
روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی آن بر کافه انام یا باعتبار حج واضحه دالّه بر نزول آن از نزد ملک علام و یا روشن
کننده احکام اسلام و استکمال ساز نده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه انا جعلناه بدرستی که ما کردانیدیم این کتاب را قرآنا
عربیا قرآنی بلغة عرب لعلکم تا شاید که شما که اهل عربید تعقلون دریابید آنرا و بغور معانی آن رسید و بدان منتفع
شوید و یا بسبب وفور آثار فصاحة و کثرة اطوار بلاغت و جزالت آن بصحة نبوت پیغمبر ما عالم گردید و مخفی نیست که ایراد
حسنه بدیعیه است بجهة تناسب قسم و مقسم علیه و لعل مقارنیست از برای معنی ارادة یعنی قرآن بلغة عرب فرستادیم بجهة
ارادة آنکه عرب آنرا تعقل کنند و بگفتار لولا فصلت آیاته قلبا نشوند و چون مجعول بمعنی محدث است پس آیه دلالت
بر آنکه قرآن حادثست و متصف بصفة قدم نیست و انه و بدرستی که قرآن فی ام الکتاب لدینا در اصل جمله کتابها که تدوین
ماست یعنی در لوح محفوظ که منتسخ جمیع کتب منزله است و محفوظ از تغییر و تبدیل لعلی حکیم هر آینه بزرگوار است و عالی
مقدار از روی اعجاز و فرط فصاحة و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سالفه بآن و یا بوجوب ادامت عمل بآن و بجهة
تضمن آن بفوایت جلیله کثیره و یا بسبب تعظیم و تکریم فرشتگان و اهل ایمان در آن حکیم محکم کرده شده از تطرق تناقض
و طریان نسخ و یا احزاز و تحکمه بالغه و مظهر حق و صواب و بعد از آن بر سبیل انکار خطاب میفرماید با اهل جحود و عناد
و میگوید که افنضرب عنکم الذکر صفحا این عطف است بر مقدر محذوف و تقدیر کلام اینست انهملکم فنضرب و نصب صفحا یا
بر مصدریت است یا بر حذف لفظ علی و یا بر علیة و یا بر ظرفیة یعنی آیا و اگذاریم شما را پس باز نیم یعنی باز
داریم و دور کرده ایم از شما قرآن را بانه اشتنی یا منزل سازیم شما را از انزال قرآن و الزام حجت بجهة اعراض کردن شما
از آن در حالتی که شما اعراض کنندگانید یا آیا دور کرده ایم شما را از فرآن در بدو جانب ان کنتم بجهت اگر هستید شما
قوما مسرفین گروهی از حد بیرون رونده گان و در وادی غوایة و ضلالة فرو رفتگان یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن افراط
و بجهت عناد در بی جهالة و غوایة انکار آن نمائید ما انزال آن باز نخواهیم ایستاد و شما را در این ضلالة نخواهیم گذاشت
بلکه پیاپی آنرا خواهیم فرستاد تا بر شما الزام حجة نمائیم بیت بجهت تسلی آنحضرت و انا استهزاء قوم خود میفرماید که کم ارسلنا
من نبی و بسا که فرستادیم از نبی پیغمبران فی الاولین در میان پیشینیان که بسبب اسراف و اشراک متصف بودند و بغرور عناد و جهالة کفر
و عناد متصف و با وجود این اصرار عناد و انکار ایشان مانع نشد از ارسال رسل بجهة الزام حجة بر ایشان مگر تا پیغمبران بر ایشان فرستاد

وما یاتیهم و نمی آمد بآن معاندان من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بود ندا ایشان باو یستهزءون که
استهزا میکردند چنانکه معاندان قریش نسبة بنو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم بسبب استهزا و سخریه کردن آنها که اشد منهم
سخت تر از این مسرفان بود بطشا از روی قوة و توانائی یعنی جماعتی که در قوة و شوکت از مسرفان مکه در پیش بودند ما ایشان را
هلاک کردیم و شدة و قوة که ایشان مارا از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان مکه تو بطریق اولی که ما را عاجز نتوانند ساخت و
چون سلی برین سوال است پس باید که ایشان بقوة و بحول خود مغرور نشوند و مضی و گذشت در مواضع متعدده ما از قرآن
مثل الاولین قصه پیشینیان که با پیغمبران خود چه عمل کردند و اما ایشان بچه نوع عذاب معذب گردانیدیم آن آیه و حضرت
رسالت است باعلاء و نصرة و در میدان عادی او بکمال و عقوبت پس بر سبیل الزام حجة مشرکان میفرماید که و لئن سألتهم و اگر بپرسی
مشرکان عرب را من خلق السموات و الارض که آفریده است آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع آنها نموده لیقولن
هر آینه گویند بر وجه اعتراف و اذعان خلقهن العزیز آفریده است آنها را خدای که غالبست و مقهور چیزی بر وجهی که هیچ چیز
او را مغلوب نتواند ساخت نزد ایجاد مکونات و نزد تدبیر آن العلیم دانا بمصالح خلق اشیا بوجه اتقان و اتفاق پس ایشان
بر غایت جهالة و ضلالة ایشان چه باوجود آنکه مقر اند باینکه خالق جمیع اشیا او سبحانه است ترک عبادة او نموده بعبادة اوثان
و اصنام که عاجز مطلقند ارتکاب مینمایند آنکه بجهت زیادتی اثبات بجهة بر ایشان در صفة خود میفرماید که خدای که خالق جمیع
مکونات و مبدعات است الذی جعل آنخدائیست که کرد ما بیدکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا بر آن
و جعل لکم و پیدا کرد برای شما فیها سبلا در زمین راهها را که سلوک میتوانید در آن لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید
بطریق بلادی که مقصد شماست یا مهتدی شوید بحکمت صانع بواسطه نظر کردن در آن و الذی نزل و آن خدائیست که فرو فرستاد
من السماء از آسمان یا از ابر ماء بقدر آبی باندازه مناسبت بر وفق مصلحة بلاد و عباد و ترویه او اما که سبب غرق باشد مورد طوفان
نوح و نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی نباشد این کلام دالست بر آنکه این فعل قادر مختارست نه فاعل موجب پس بسبب تصریح
بر اختصاص ایجاد بخود از جهة بکم التفاوت نموده میفرماید که ما ابتدا نزول از باران فانشرنا به پس زنده کردانیم بدان
بلدة میتا شهری مرده یعنی زمین خشک شده لا بلسان کیاه تذکیر صفة بجهت آنست که بلده بمعنی بلد و مکانست کذلک
همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم بانبات نباتات همچنین تخرجون پس بیرون آورده خواهید شد از قبور در وقت نشر پس
از زنده شدن و الذی خلق الازواج و دیگر خدای بحق آنکسیست که یافرید اصناف مخلوقات را کلها همه آن از حیوانات و نباتات
و جمادات از روح در حیوانات عبارت از ذکور و اناث است و در نباتات و جمادات انواع متقابل چون ترش و شیرین
و تلخ و شور و تر و خشک و غیر آن مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و غیر آن و جعل و پیدا کرد برای
شما من الفلک از کشتیها و الانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بر آن در بحر و بر لتستووا تا راست شوید
علی ظهوره بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوان ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا

لِتَسْتَوُوا عَلَيْهِ چون راست شدید بر آن یعنی اعتراف کنید بآن نعمت و استقامت آن نموده بجهان مشغول شوید وَتَقُولُوا
وبگویید سُبْحَانَ پاکست از مشابهت و مماثلت مخلوقات الَّذِي سَخَّرَ لَنَا آنخدای که مسخر کرده اند از برای ما وَمَا كُنَّا
ما حیوان تا بحدی که رکوب آن قطع روی بحر کنیم وَمُقْرِنِينَ وَنیستیم مرین مرکوب را بنفوذ خود مُقْرِنِينَ طاقه و اشکال و فرمان بردار که
و ضبط نمودن و جود آن بنفس نیست آن نفوس و عقول و کشتی از انکسار و قصور و آن مقابل اسباب هلاکت را کست این جمله
سبحانه و تنزیه مینماید او را از روی هلاکت و میفرماید که راکب باید که بعد از تحمید و تسبیح مستدعی موت شود این مقال مقام شکر
وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا بدرستی ما و بعاقبت کار بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ هر آینه باز گردندگانیم و مرکب جنازه که آخرین مرکب ما
و بعضی در وجه اتصال این کلام با قبل آن چنین گفته اند که مرکوب از جهت تنقلست و نقل و اعظم انتقالست بسوی ملک متعال و نیز
پس ذکر کرده در اثنای این حال بجهت امر مشترکست میان اول و ثانی که آن مطلق انتقالست و از امیر المؤمنین ع مرویست که چون پای در رکاب
نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الله الذی خلق الازواج کلها و جعل من الفلک و الانعام ما تکبون تا بقوله لمنقلبون پس سنگی بگفتی و بر بالای چارپا راست بنشستی و مسلم در صحیح خود از ابن عمر روایت کند که رسول ص هرگاه قصد سفر کردی
تکبیر میگفت پس بتلاوت سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر استشهاد میفرمود و این دعا میخواند اللهم انا نسئلک فی سفرنا هذا البر و
التقوی و العمل بما یحب و ترضی اللهم هون علینا سفرنا و اطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ
بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و در حین معاودت از سفر بعد از آیه مذکوره میفرمود که آئبون تائبون
لربنا حامدون و عیاشی از امام جعفر صادق ع روایت کند که ذکر نعمت که در قرآن امر بان واقع شده آنست که بنده بگوید که الحمد لله الذی
هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن سبحان الذی سخر لنا هذا و تکبیر و در بعضی روایت آمده
که چون پنجه پای مبارک در رکاب میگذاشت بسم الله و چون راست می ایستاد میفرمود الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا
الی آخره و گویند چون بکشتی مینشست میفرمود که بسم الله مجریها و مرساها ان ربی لغفور رحیم و در کشاف آورده که حسین بن علی
ع کسی را دید که بر مرکب نشست و بی تامل آیه سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر بخواند فرمود که آیا شما را امر فرموده اند که
گفت بلی رسول الله پس آنچه ما مورید نزد این حال چه چیز است آن تذکر و اعتبار تکبیر الله یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سوار شدن
و بعد از بیان نعمت سر رشته کلام را بذکر احوال کفار میکشد و میگوید که وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا مقسمت بلیغ آیه و این مسئله بعینی
بر سبیل انکار و تعجب است که خالق آسمان و زمین کیست ایشان معترف شوند باو سبحانه و تعالی و اقرار نمایند و با وجود این حال
یعنی حکم کنند برای او سبحانه از بندگان او پاره از او یعنی گویند که فرشتگان دختران اویند و جزء در میان عرب شایع است که الولد
بضعة من والده و جزء بدین شمیده جزء بود این اعتبار است و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت و غایت و عالمیت او
اثبات ولد میکند و نمیداند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق جمیع اجسام است پس چگونه نسبت اولاد باو کفر است و کفر
إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی یعنی اکثر ایشان که کفار اند لَكَفُورٌ مُبِينٌ هر آینه بغایت ناسپاسیست آشکارا چه نسبت ولد باو کفر است و کفر

ثَمَّ يَخْلُقُ را چه می آفریند بَنَاتٍ دختران که در نهایت ناقوة و سستی و پستی اند وَأَصْفَاكُمْ و برگزیده و خاص گردانیده شما را بِالْبَنِينَ
بر پسران که اشرف و اکمل اند و کدام عاقل اعتقاد کند که اولاد خداوند فاضل باشد از ولد بنده و بجهت تحقیر بنات که بعضی ایشان از زنده
چنانکه میفرماید که وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ و چون خبر داده شود یکی از مشرکان کسی را بسحاب میدهد چون قوم بنی تمیم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ بچیزی
که زده اند از برای خدای بجهت مثل مَثَلًا شبه و مانند یعنی نسبت که استاد آنها بخدا میکند و آن مستلزم و صفتیه او سبحانه است بمثل و شبه
چه ناچارست که ولد از جنس والد باشد و مشابه و مماثل او و مراد آنست که لیکن این جنس نسبت بخدای میدهند حال آنکه چون یکی
را از ایشان گویند که زاد جنسی متولد شد او مغموم شود ظَلَّ وَجْهُهُ و بگردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و غصه
وَهُوَ كَظِيمٌ و حال آنکه او پر است از خشم و اندوه یعنی غم و غصه بدل او میخورد و بجهت قدرت بر انتقام هر گاه که نسبت دختر باو باین
مرتبه باشد پس چگونه سجده و چاکر خدای تعالی نمیباید و چه تعریف مبین چیست که در سبب لمن یتنشأ الذکور و
و چون عرب همیشه بشجاعت و فصاحت فخر کرده اند و در غلبه حجت بر خصوم افتخار نموده اند و کسی که متصف باین صفت نبود و
در حجت بنهجت بسر برده چنانکه صفات ربات لهاست زنده ایشان منکوب و مخذول بوده اند انتهی حق سبحانه از مذمت بنات این
صفات مذمومه میکند و حجت این توبیخ کفار مینماید نسبت داده آنها بوی و میفرماید أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا میگردانید از برای
خدای آنکس را که پرورش شود و بزرگ شود و حفظ شود بدین الفعل میخواند بصیغه مجهول یعنی آیا او را میگیرند کسی را که پرورده میشود
فِي الْحِلْيَةِ در حلیه یعنی زیب و زینت و زر و حریر و زنان و نوع پرورش یافته باشد فِي الْخِصَامِ و در وقت مخاصمه و جدال
و سخن گفتن غَيْرُ مُبِينٍ آشکارا کننده حجت نباشد یعنی در وقت حاجت نتواند که بجهت نقصان عقل و ضعف رای
تقریر حجت بر خود کند نزد رای خود پس آیا کسی در شان باشد که حق سبحانه او را فرزندی خود میگیرد از قضا و منقولست که قول مشرکان
لمرة فارادت ان تکلم بحجتها الا تکلمت بالحجة علیها کزنی باشد که تکلم خود اراده حجت نماید از برای خود مگر که آن تکلم بر وجه باشد
از برای او و آن زینت فعل کرده اند که معنی آیه آنست که آیا میپرستید آنکسی را که پرورده غیر باشد در زیب و زینت و همگی نباشد
که او بحجت تکلم کند بلکه عاجز باشد از نطق جواب مراد اصنام اند که تعلیه ایشان کرده اند بالنواع حلی و بر جرد و تقریر تذکیر ضمیر
جمادات لفظ موصولست و دیگر بیان قرطسی انسان میکند و میگوید که وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ نام نهاده اند فرشتگان را که
هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ ایشان بندگان خداوند بخشاینده اند إِنَاثًا دختران یعنی بجهت فرط جهالت ملائکه را که صوامع قدس عبادت
طاعت او سبحانه مشغول اند دختران نام نهاده اند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند خَلْقَهُمْ در وقت
آفریدن خدای ایشان را تا از مشاهده آفرینش ایشان خبر دهند چه علم با نوثت بدون این قصور نیست الا تهدید و وعید ایشان
بآنکه سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان درین باب وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند از آن در روز حساب
بجهت آن شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب و در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت ص از بنو ملیح پرسید که شما چه میدانید
که ملائکه اناث اند گفتند آبای خود شنیده ایم و گواهی میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته اند حق سبحانه این آیه فرستاد که عنقریب شما

ایشانرا در نامه اعمال ایشان ثبت نمائیم و ایشانرا بجزا و سزا خود رسانیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای
مَا عَبَدْنَاهُم غیر پرستیدیم ملائکه را و چون تعلیم عبادة ملائکه مشیت او سبحانه بر سبیل عبادت بود نه از روی برهان و حجت
از این جهت رد قول ایشان نموده فرمود که مَا لَهُم نیست مر ایشانرا بِذَٰلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن از
سر علم میگویند بلکه إِنْ هُمْ نیستند ایشان در این دعوی إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر گمان میکنند آیه دلیل است بر آنکه اهل طریق جبر و اینها
جبر و کفر بنا بر توهمات و ظنون اثبات مدعا باید دلیل عقلیست یا نقلی و مدعای بنو ملیح از این هر دو دلیل عاری از این جهت حق سبحانه بعد
ذکر عدم دلیل عقلی و مدعای منکورین عدم دلیل نقلی میکند بر این مدعا و میگوید که أَمْ آتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم ایشانرا كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ
کتابی پیش از قرآن یا پیش از رسول که ناطق بوده باشد بصحت مدعای ایشان فَهُم بِهِ پس ایشان بآن کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زده
باشند و بدان احتجاج آرند کان و معتبر است که کتابی که متشبث بدین مدعا باشد بهیچ کس نیامده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند
و نه حجتی نقلی بلکه بر دیده معترف بتقلید شده قَالُوا گفتند که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه
که ایشان بود مانند و آنرا پیشوای خود ساخته وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستی که ما بر پای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی از این نابع پدران خود
دانست و شکی نیست ملیح جامع لیم صفات شرک و سیر فرمود و نقل بود ما اگر بجهت تسلی حضرت رسالت در این باب حیرت باید که وَكَذَٰلِكَ
و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دهی مِّن نَّذِيرٍ هیچ پیغمبر بیم کننده که ایشانرا عقوبات کافی عذاب نموده و سوء حیات
فرموده إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و توانگران دیه که کنوز نعمت ایشان بطرو و فرح آورده بود و بجهت مشغولی بشهوات دنیا
از مساق در دین خود را بکلی کنار کشیده از تفکر و تامل در دلایل و حجج نابع البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود چگونه
گفتند که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر دینی و کیشی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستی که ما بر عقب ایشان
کنندگانیم پس تخصیص متنعمین مشعر است بر آنکه تنعم و حب جاه از ایشان مانع نظر کردن در دلایل حضرت بتقلید ساخته قُلْ بگو ای محمد
خطاب و قال بصیغه ماضی یعنی باید پیغمبر بعد از استماع این کلام از ایشان گفت که أَوَلَوْ جِئْتُكُم آیا اگر بیاورم بشما آنچه
شما را یَاهُدًى بدینی راست و بهدایت نزدیکتر وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ از آنچه یافته اید پدران آبَاءَكُمْ پدران خود را ایراد لفظ احدی
بجهت حسن تلطف است در استدعای ایشان بحق و معنی مراد آنست که اگر ایشان بالفرض آنچه شما دعوی میکنید حقست و موجب تقلید
آنچه بشما آورده علم احق و اصوبست بطریق هدایت و رشاد و تمییز آن اولی و واجب ایشانرا بجهت و صرح تقلید و طرح عناد و اتباع
بینه خود را نظر کردن و تفکر نمودن ایشان قَالُوا گفتند در جواب پیغمبر إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بدرستی که ما بآنچه فرستاده شده اید بدان
مدعیان نبوت كَافِرُونَ ناکردنیم فَانتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از این معاندان معاند بعذاب استیصال فَانظُرْ پس در نگر ای بیننده بر بصیرت
كَيْفَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان این اشارتست بانکه عاقبت محمود مر بصدق قرار است که اهل تقلید و جود حق
سبحانه از منزله تقلید فرموده و امر کرد باتباع دلیل در معتقدات آن ذکر قصه ابراهیم خود که تابع حجت بود و موضح محجه و فرمود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
و یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام بعد از خروج او از نار لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعنی تیم خود را آزر که در قریه و شقق است

باو عمزاد پدر بود وَقَوْمِهِ و مر قوم خود را که عبادة اصنام و کواکب مشغول بودند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُونَ
از آنچه پرستش میکنید از اجرام خالق خود را زیرا که استغراق کرده فرمود که إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنخدائی که فَطَرَنِي پیدا کرد مرا فَإِنَّهُ
بدرستی که او سَيَهْدِينِ زود باشد راه راست نماید مرا بتوفیق و ادراک در نصاب ادله و بیان که محتمل احتمال دارد که متصل باشد و تقدیر مرا مولود
در انوالعلم و غیر آن و احتمال صفت نیز دارد که چون مرا موصوف باشد و تقدیر کلام اینکه انی براء من آلهتکم و مما تعبدون الذی فطرنی و تشریف
هدایت جهت آنست که فرمود در سوره مشعر واقع گردانست بر هدایت معنی تقدیر پس جمع بینها دلالت بر آنکه احد که بر استمرار هدایت در حال
استقبال وَجَعَلَهَا و گردانید ابراهیم کلمه توحید را یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله یا قول انی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی كَلِمَةً بَاقِيَةً
فِي عَقِبِهِ در عقب خود یعنی در میان فرزندان خود و اولاد در میان او همیشه موحدی بود و پیوسته صاحب دعوت بوده و مردم را بدین اسلام
ترغیب میفرموده و از امام جعفر صادق منقولست که مراد بکلمه باقیه کلمه ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشت اما مست چه تا روز قیامت در میان
اولاد او باقی خواهد بود و لهذا از سوی مفترست که مراد بعقب آنحضرت الحجة انه و کویند ضمیر جعل راجع بشیعه اماست چون حق تعالی
راه و رسول ابراهیم باقی گذاشت لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که جز اولاد او رجوع نمایند بدین خود و توحید و اخلاص و تبری از شرکا
اگر بسبب دعوت اولاد و حجج او کفار را باز گرداند از شرک و بدین اسلام میل نمایند و بعد از ذکر قصه ابراهیم تعداد نعم خود میکند و تنبیه
و میگوید که من بسبب کفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخوردار کردم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را وَآبَاءَهُمْ و پدران
ایشان را بطول اعمار و طول بیشمار حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا زمانی که آمد بایشان دین درست و ولایت که کلمه توحید باقرار وَرَسُولٌ مُّبِينٌ
و پیغمبری آشکارا بمعجزات باهره یا بیان کننده توحید بآیات بینه وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و هنگامی که آمد بدیشان حضرت پیغمبر ایشان از خواب
غفلت و بیدار اذهان بآن نخوانند بلکه انکار و جحود نیز زیاده کردند قَالُوا هَٰذَا گفتند این سحر است آورده سِحْرٌ جادوست وَإِنَّا
بآن كَافِرُونَ ناکردنیم و باور نداریم که آن از نزد خدای باشد پس استغفار کردند و با رسول امه آثار مکابره و معانده نمودند
کفر افزودند وَقَالُوا و گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن و تقدیر اگر از پیغمبر است عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ مردی که بزرگی
دو دیه است یعنی مکه و طایف عَظِيمٍ بزرگ قدر باشد یعنی صاحب مال و منال و حشم و خدم و لامان جهود و لیه مغیره یا مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی
گرانده یا ابن عبد یالیل بن عمرو ثقفی یا کنانه بن عبد یالیل که لطایف از حرص کفار بدین کفتار آن بود که حرص از منصب جلیل الفضائل
و عظیم الرتبه می بایست که نام زد مردی میبودند از میشیخ جمع زخارف دنیویه و صاحب کروفر خیل و حشم سر آمد هر کس باشد و ندانستند که
منصب رسالت جز شخصی است که محلی بفضائل روحانی باشد و متحلی بخوارق کمال قدسی نه صاحب حشمتی که جامع صفات سیه باشد و معنی از اخلاق
حمیده و خلق سجیه انکار قول ایشان نموده فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ آیا ایشان بخش میکنند رحمت پروردگار ترا که نبوت است
یعنی نه آنست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشانست نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم ما بخش کرده ایم در میان ایشان مَّعِيشَتَهُمْ چیزی که سبب
زندگانی ایشانست در دار رزق فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در خداوندی دنیا و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجز و مطلقند و چگونه ایشان از تدبیر
قسمت ارزاق عاجز باشند بالکه آن مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امور رسالت که اعلی مراتب انسانیت است تصرف نمایند

وآنرا بمشیت خود متعلق سازند و بنیجه تاکید قول مذکور میکرد که وَرَفَعْنَا وبرداشتیم بَعْضَهُمْ برخ ایشان را یعنی آدمیان را فَوْقَ
بَعْضٍ وبلندی برخی دَرَجَاتٍ در جات از روزی تا اگر یکی بسبب بسط رزق مغرور است و دیگری بجهت قبض آن مهجور و یکی بمرتبه
خوشدل و دیگری به بندگی در بند و شخصی بروزی بازوی خود مسرور و دیگری بضعف و ناتوانی خود مهجور و نفور و این رفع و خفض
و قبض و بسط لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بجهت آنست که توانگر بدرخ ایشان برخی کار لِسُخْرِيًّا مسخر سازند و رام گشته در عمل یعنی تا یکدیگر را کاری
فرمایند این وجه که یکی بال معاون یکی شود و دیگری اعمال مساعدة دیگری نماید و بسبب آن مهمات هر ایشان ساخته شود و معاش
ایشان برداخته گردد و موجب ایتلاف و استیناس همه ایشان شود و سبب انتظام قوام عالم گردد و شبهه نیست در آنکه تفویض امر
رفع و خفض و بسط و قبض بندگان مقتضی خلل است در عالم و وقوع مهلکه و مفاسد ایشان در میان بنی آدم و هر گاه که بسبب تفویض
تدبیر معیشت و بینگ بندگان جواب امور ایشان بهلاکت و فساد و اهلاک و افساد کشد پس چگونه امر نبوت که رحمت کبری و رأس
عطایاست و واسطه جنان خطوط عقابست در قصه تفرقه ایشان توانا بود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت
و آنچه تابع آنست از فوز و نجاة و وصول بروضات جنات خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از حطام این
جهان و آنرا سرمایه بزرگی که خود میدانند پس احتیاج میمانند از خوان این جهان و قلت مقدار آن و میفرماید که وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ
و اگر کراهت آن بودی که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر ایثار کفر بایمان و اختیار حب دنیا و حرص آن بر آنچه
لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که کفر ورزد بخدای لِبُيُوتِهِمْ بخانهای ایشان و این بدل اشتمال است از لمن
یعنی میگردانیدیم خانهای کافران سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفهای از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانهای که آن عَلَيْهَا بر بالای خانهای يَظْهَرُونَ بر آنها
و بر خانها هر بنده یکی وَلِبُيُوتِهِمْ و مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا یکی تختها که بر آن يَتَّكِئُونَ تکیه کنند هر از تعویض یعنی بود که
دنیا در پیش ما قدری و قیمتی ندارد پس اگر نه کراهتی آن بودی که مردم بطلب دنیا جمع شدندی و جماع ایشان بر محبت آن مشغول
شدی و از عبادة و فرمان برداری باز ایستادندی و میل بکفر و ناسپاسی کردندی من سقف خانهای و نردبانهای و تختهای
کافران را هم از نقره کردمی زُخْرُفًا و طلا ساختمی یعنی اصل آن از نقره سفید و زخرف آن از زر سرخ و این عطف است بر فضة یعنی
گاهی که بعضی ذهب باشد یا عطف بر سقف که بعضی فضه باشد یعنی هر آینه میگردانیم مر خانهای ایشان را مزین و منقش و زینت و زیب
و مستلذ بود که تقدیر کلام چنین باشد که وجعلنا لهم مع ذلک ذهبا یعنی میگردانیدیم از برای کفار با وجود آنچه مذکور شد زیب
و زینت و انواع آسایش تا در آن و در آن تصرف کردندی و از آن تمتع گرفتندی و چنان میگردیم که جمله امور مذکوره بالا از طلا و آسایش
و در معنی آنست حدیث مشهور لو کانت الدنیا عند الله جناح بعوضة ما سقی الکافر منها شربة ماء اگر دنیا مقدار پری پشه قدری میداشت
هرگز یک شربت آب بکافر نمیدادی آیه دالست بر لطف الهی بر بندگان و بر آنکه او سبحانه مقتضی امری نمیشود که موجب مضرت باشد
مودی بکفر پس بطریق اولی که او فاعل کفر و مرید آن نباشد پس تحقیر و حطام دنیا و تقدیر نعم عقبا میکند و میگوید وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ
و نیست آنچه مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فناست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت

یتکئون

یعنی بهشت جاودانی عِنْدَ رَبِّكَ کزد یکی پروردگار تست لِلْمُتَّقِينَ و پرهیزکاران است که اجتناب شرک و تلبس معاصی احتراز نموده
یا از شهوات دنیا روی برتافته و بالکلیه متوجه عقبا شده و بعد از ذکر وعید متقیان و عید کافران بیان میکند که وَمَنْ يَعْشُ
و هر که خود را بکوری دارد عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای که متصف بصفت رحمت است و از آن جا حق باید آنکه عارف باشد بحقیقت
آن یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر کردن در هیچ بینه و آیات باهره او نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی و بواسطه
آن عامی و جاهل بحال خود باز گذاریم و نظر الطاف از و باز گیریم پس نزد این حال شیطان بر او مستولی یابد فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان مر او را
همنشین و مصاحب شود و پیوسته در اغوا و اضلال و وسوسه او مشغول گردد فرط و حرای آیه در هم این دو آنست که وصف و اسباب متقیان
انفسم و کذلک قول بعض الظالمین بعضا آورده اند که یکی از زهاد حکایت کند که از ظلمه مؤمنان بحبس دوشتی داشتم وقتی در مجلسی نشسته بودم
آن حبس من گفت که این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را بجواب و بعضی را در حساب گفت آنچه بر سرهای ایشانست چه می گفتم ز جشمهای ما
بالید دیدم که در سوی هر یکی غرابی نشسته اند بعضی را بالباجشم فرو کنانشه و بعضی را کاهی بالباجشم فرو میکند از فرو کاهی بر میدارد گفتم این چیست
گفت اینها شیاطین اند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یک بقدر غفلت و بی رو استیلا یافته اند پس این آیه تلاوت نمود که و من یعش عن ذکر الرحمن
نقیض له شیطانا فهو له قرین و چون که عاشی و شیطان دین مقام اسم جنس اند از جهت اجتماع ضمیر آنها کاهی بصورت افراد واقع شده و کاهی بصورت جمع
کما قال الجلد کره و ایضا و بدرستی که آن دیوها لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند اهل عشو را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و میپندارند عاشیان
أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ اینکه ایشان راه یافتگانند یا همان میپندارند که دیوان از اهل هدایتند و بجهة آنکه کان فاسد همیشه تابع فرو خود باشد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا
تا وقتی که بیاید هر دو و یعنی عاشی و شیطان و جمع قصد جزای ما که حرف مصدریست و حضور جزای ما همچنین از جمله و احد یعنی بیاید آن عاشی و این کافر
که همراه عاشی و قرین او بود در یک سلسله بحشر آرند و بدوزخ افکنند قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ گوید عاشی بقرین خود ای کاشکی من که فرشته موکل او بوده باشد از او نیز مفارقت نکند تا او را بهشت رساند
و نزد بعضی مراد باین شیاطین شیاطین انس است که در دنیا گمراه کردند و مضل و مضل بعضی بعضی ایشان و علی کلا التقدیرین چون عاشی و قرین او بر صعید محشر
حاضر شوند قَالَ گوید عاشی با قرین خود يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی بودی میان من و میان تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری مشرق و مغرب یعنی
کاشکی بودی مسافه میان من و تو مانند مسافه بودی که میان مشرق و مغربست تا هر گز هم ترا ندیدمی و بتو مقترن نمی گردیدم و گویند که مشرقین
نه بمعنی تغلیب است بلکه مراد از آن مشرق صیف و مشرق شتاست و چنانچه بعد بسیارست حاصل که عاشی چون در آن روز از
اضلال قرین خود پیدا کند گوید کاشکی من هر گز ترا ندیدمی و با تو نمی بودم فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشین تو و در اثنا و این تمنا
فرشته بفرمان خدای تعالی عاشیان خطاب کند که وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نرسد شما را امروز این تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ این بدل الیوم است
یعنی هر گز نفع ندهد این تمنا بشما چون واضح شد که شما ستم کرده اید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنا بشما أَنَّكُمْ بجهت آنست که
هستید فِي الْعَذَابِ در عذاب دوزخ مُشْتَرِكُونَ انبا دان بسبب آنکه در سبب عذاب شریک یکدیگر بودید و بعضی گفته اند که انکم
فی العذاب فاعلیة یعنی نفع ندهد شما را امروز اینکه انبا دانید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچ

کلام نمیشنوند و وجوه اشتراک هر یک از شما فوق طاقت خود عذاب مبتلا نمیشوند بخلاف آنکه در دنیا با اشتراک یکدیگر در امور صعبه منفع مشترک
و شما و یکدیگر تحمل اسباب منفع می یافتید و کریمه معنی آنست که اشتراک شما در عذاب موجب تسلی شما نمیشود و اگر جهت انسان از دو چیز
و عدد مجرد تسلی میابد آورده اند که حضرت رسالت ص با یاران قوم خود بسیار راغب بود و هر چند ایشان را بدین اسلام پیشتر دعوت مینمود
عناد و انکار ایشان افزونتر میشد و از این مرتب بسیار و ملال بسیار بآنحضرت میرسید حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد
تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا راه مینمایی کوران را وَمَنْ كَانَ و آنکه باشد فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و پیدا یعنی نمیتوانی
که بشنوانی سخن حق را با جانی طریق هدایت الا با نامل که کوشش ایشان از شنیدن سخن حق کر است و دیده دل ایشان از دیدن راه حق
نابینا و فاقد وفا در نیستی بر هدایت جاهلی که ضلالت و عمل ایشان در کمال ظهور باشد بر وجهی که آن رجحان کوشش و نهان نباشد و عطف
ضلالت بر عمی بجهت تفاوت و صفتین است و تنبیه بر تفکیک ایشان در ضلالت و عمی خلاصه کلام آنست که چون توقف در ادلهٔ ملازمی را که جاری آب
و اگر ایشان را بدین اسلام دلگرمی بس را بلاغ اقتصار نمایی و رغب بسیار بخاطر ما خطور خود راه ملال که ایشان مستوجب عقوبت و هلاکت
فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه تو انتقام از ایشان کشی فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ
انتقام کشنده ایم بعذاب و نکال در دنیا و عقبا و بباید دانست که ما وعید هو که کلمات مجازات قدم تست در استحقاق بر نزول موکد و فایده
تاکید بالعذاب است در تصدیق قول مذکور قوله أَوْ نُرِيَنَّكَ عطف است بر نذهبن و تقدیر کلام اینکه ان اردنا ان نریک یعنی اگر خواهیم نمایم
الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب و عقاب در زمان تو مثل قصه بدر فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از عذاب
کردن ایشان در حق تو مُقْتَدِرُونَ توانا ایم یعنی هر حال ایشان معذب خواهند شد و عجز کمال نکال کفار خواهد گشت با دین تو
یا بعد از وفات تو مروی است که چون آنحضرت را اخبار کرد بما آنچه بعد از و واقع شد از فتن عظیمه و ملاحم شدیده از آن و مولا
بر حسین مبارک افطار کشت و در حیرت بود طلاقت وجه جبرائیل ضحک از و مشاهده نشد و صاحب طوسی آورده که جابر عبدالله
انصاری روایت کرده که من حج الوداع حاضر بودم حضرت رسول ص خطاب باصحاب کرد و فرمود الا انی کم زحمون مودی از ظهر
بعرب بعضکم رقاب بعض یا بدکه من شما را بعد از خود کافر نیایم یعنی باید که پس از من و نگردید و یکدیگر را بشمشیر نزنید پس فرمود
اما الله لین فعلتموها لتعرفن فی الکتیبة التی تضاربکم یعنی سوگند میخورم بخدا که اگر ضرب رقاب یکدیگر متعول شوید بباید مرا در آن
لشکری که با شما محاربه کنند پس در پس خود نگاه کرد امیرالمؤمنین را دید گفت یا علی یا علی یا علی و مورد روایتی صدر از امیر المؤمنین کلمات تکلم
فرمود فی الحال جابر گفت دیدم که از زبان مبارک رسول خدا ص قرآن این آیت فرستاد که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ یعنی بتاب
و آنچه در تفسیر اهل بیت مذکور است فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ یعنی مؤید قول مذکور است و چون کفار از تهدید و وعید متنبه نشدند
و عناد را پیش گرفتند حق سبحانه از رسول خود را فرمود که چون ایشان در دین مقام اند فَاسْتَمْسِكْ پس چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچه وحی
وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام اوامر و نواهی و عزائم آن باش إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راهی راست
که اصلا اعوجاجی و انحرافی در آن راه نیست وَإِنَّهُ و بتحقیق که آن وحی یعنی قرآن لَذِكْرٌ لَكَ حرمت شرفیت و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ

مقتدرون

علیه

و مر کروه ترا که قریش اند یا سایر امت وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام خود بحق آن و تعظیم کردن احکام و شکر
گذاری آن مسئول شدن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ از کسانی که فرستادیم از پیش از تو أَجَعَلْنَا آیا گردانیدیم ما چنین
فرموده ایم در کتب منزله ایشان که مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز از خدای آمرزنده مهربان آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان که پرستیده شوند از اوثان و
غیر آن این تفسیر موافق قول اکثر مفسر آنست و مؤید بآنست آنچه در مصحف عبدالله مسعود است واسئل الذین ارسلنا الیهم قبلک رسلا
و خلاصه کلام آنست که از ایشان بپرس که چه امر کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان پرستش کسی بدون سزای معبود
بوده مراد از این استشهاد آنست که باجماع جمیع انبیا بر توحید و صاحب کشاف آورده که چون مؤلف آنحضرت از رسل بحالست
پس آن رسل بمجاز باشد نه بر حقیقت و مراد بآن نظر کردن است در ادیان ایشان و بحث از امر بعبادة اوثان در
ملتی از ملل ایشان و آنحضرت را کافیست در این مدعا نظر کردن در کتاب خدا که مشتمل بر عبارت و مصدق کتب سابقه
متضمن اخبار خدای بعبادة اوثان بدون حجت و برهان کما قال انهم یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا و فرا گفته که چون اهل
کتاب جواز کشیدن رسل میداد نه پس سؤال کردن از ایشان نازل منزلت سؤال انبیا باشد و زهری و سعید جبیر و ابن زید گفته اند که
چون در شب معراج رسول ص را بآسمان بردند جمیع رسل جمع شدند و در پیش آنحضرت نماز کرد از حضرت سبحانه این فرستاد و گفت
بپرس از این رسولان که پیش از تو فرستاده بودیم که من هیچ خدایان را مقرر کرده ام بعبادة خلایق که جز از من باشد و حضرت چون که اعلم ایشان بود
بجهت این سؤال کرد چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر ما از انبیا این سؤال کرد میکائیل فرمود که یقین او
الآن حاصل شود که این سؤال کند پس این در صورت امر بر سبیل اباحت باشد نه وجوب و سنت و محمد بن اسحق روایت کند از ابو اسحق
احمد بن محمد ثعلبی که امام اصحاب و از رؤسا اهل سنت است که ابن عباس و عبدالله مسعود از رسول ص روایت کردند که چون شب
معراج مرا بآسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته آمد که حضرت عزت میفرماید که از این پیغمبران بپرس
که ایشان را بچه چیز فرستاده اند رسول خطاب کرد با ایشان که علی ما بعثتم که تا بچه چیز مبعوث شدید گفتند علی ولایت و محبت
علی بن ابی طالب ما را بر دوستی تو و دوستی علی فرستاده ما نه چه شما و کسانی را جمیع اهل توحید بدین و مقتدای ایشان و چون اهل
کتاب بین منتسب بموسی و عیسی بوده خدا ذکر این جهت بعد از سؤال از احوال رسل قصه ایشان را متصل ساخته با حوال ایشان و
فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و گویند که قصه موسی در این مقام بجهت مناقضه این قولست که لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم و استشهاد بدعوت موسی بتوحید و اخلاص و بعضی دیگر در وجه اتصال گفته اند که چون قبل از این ذکر حضرت
رسالت بود و تکذیب قوم او پس از جهت تسلیه و تطییب قلب او حکایت موسی و تکذیب قوم او بیان میکند و میگوید که
بدرستی که فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا با معجزات خود که علامات دین بودند بسوی فرعون وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و اشراف قوم
او تخصیص اشراف نه که با انکه بغیر ایشان نیز مبعوث بود بجهت تنبیه ما حداث با ایشان فَقَالَ پس گفت موسی مر ایشان را
إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من فرستاده پروردگار جهانیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورد با ایشان معجزات ما

کو فرستاده ایم پیش از تو
مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان
خود یعنی از قومان اهل
کتاب که علما دین ایشان
که بودند استفتا نمای یا
انجیع امم ایشان مح

نما چون دم و عصا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و غیر آن إِذَا هُمْ آن وقت ایشان مِنْهَا يَنْكُثُونَ از آن میشکنند یعنی در اول حال که مشاهده
آن کردند و آنکه تأمل در آن کنند باستهزا و تحریف آن مشغول شدند و بنا بر آنکه چون فعل مفاجاة که کلمه است در اذا مقدر است و تقدیر کلام اینکه
فلما جاءهم بآیاتنا فاذا هم اذا وقت تحکم منا پس اذا مفاجاة در جواب لما واقع نشده باشد وَقَالُوا و گفتند ایشان از روی تزلف
و تعاطف مِنْ آيَةٍ هیچ معجزه که نشانه صحت نبوت موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و عصا لِتَسْحَرَنَا مگر آنکه آن اکبر
مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر بود از مانند آن که پیش از او نموده بودیم یعنی مگر که محترص بنوعی از انحاء که بآن اعتبار مفضل بودن آن
خود که پیش از آن واقع شده بود و صاحب کشاف گفته که مراد آنست که هر یک از آیات تسع که از پدر بکر اگر بود نه در فضیلت در حسان
انحاء و بعضی اگرچه مستلزم تفضیل و مفضولیت هر یک از آنهاست اما موجب تناقض نمیشود زیرا که غرض از این کلام آنست که آیات تسع موسی
بود نه یعنی در فضل و کمی بر و بسی فرق بیاد دیگر بود نه که مردمان در تفضیل هر یک از آنها مختلف الرأی بودند بعضی تفضیل
آیه طوفان و جراد میشمردند و بعضی بکمی و بعضی ضفادع را اکبر از غیر آن میدانستند و بعضی آیه دیگر و علی هذا القیاس پس مراد
وصف کلست نه کل از قبیل رجال بعضهم افضل من بعض که مراد افضلیه هر یک از آنهاست بر دیگری پس بیان علت از آنها آیات
میکند و میگوید که وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که برگردند
یعنی بارادهٔ الهی برگردند از ضلالت باطل که موصل است بهدایت و رجوع بدین حق که موصل است بسعادت دارین و مراد بتعلق ارادهٔ
او سبحانه است نه بفعل غیر امر غیر اوست بآن و طلب ایجاد آن از او و روی اختیار نه بر وجهی اضطرار الفقه چون ایشان دانستند که
آن آیات عین عذاب ایشانست در مقام استهانت در آمده قَالُوا گفتند بموسی يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ای مرد جادو و یعنی عالم جادو ذکر آن بصورت
سحر جهة تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صنعتی پسندیده بود و میتواند بود که معنی آن باشد که ای مقدم در علم سحر و غالب
تمام سحر و بعضی گفته اند که تسمیه موسی بساحر با وجود حال مشاهدهٔ عذاب بجهت شماتت و فرط حماقت ایشان است یا آنکه
چون جلیله موسی را باین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادهٔ قدیم گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ
پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او داشت عِنْدَكَ نزد یک تو و آن استجابت دعای تست با کمال
ایمان و طاعت یا منصب نبوت چه هر یک از آن مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شدن او بر رفع عذاب از هر یک هست عاشور پس در
کشف عذاب از ما دعا کن و او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما یا گرویده ایم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آوریم و در
طریق اهتدا سلوک نمائیم و این منافاة ندارد بتسمیه موسی بساحر بجهت فرط شکیمه و حماقت زیرا که این وعده عهد که معلق بشرط
کشف عذابست و سبیل استهزا و تحریف بود و مضری الاخلاف و معدوم الکف چنانکه میفرماید که فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ
پس آنهنگام که برداشتیم و رفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ چه آن زمان نکث عهد کردند و آنچه گفته بودند
برگشتند و آن کار میکنند و سایر قول صدور لفظ با عهد از ایشان یا بر سبیل استهزاست و یا بر تقدیر حذف جملهٔ فعلیه یعنی با نعمت تعهد
عذاب و بر هر تقدیر باین قول لما تا لمهتدون و قوله فلما کشفنا کلامی مطویست و تقدیر آن اینست که دعا موسی و سال ربه آن یکشف عنهم

العذاب

العذاب فکشف الله عنهم العذاب ذلک فلما کشفنا الی آخره یعنی ایشان بعد از آنکه استدعاء کشف عذاب نمودند موسی دعا کرد و از خدای خود
طلب کشف عذاب نمود از ایشان حق سبحانه کشف عذاب کرد از ایشان پس در حینی که عذاب مرتفع شد نقض عهد نمودند چون فرعون
اجابت دعای موسی و کشف عذاب مشاهده نمود و تزلف و اعتداد او روز بروز معاینه دید و رسید که مردم از او برگردند و چون بگروند
مملکت و سلطنت او روی بزوال آورد پس دام تلبیس گسترده و دلنه خداع در و تجسیر نمود با بن وجه که جمعی قبطیان را دیگر جمع کرد و سر
بلندی برآمد و عرض عظمت و حشمت و بسط مملکت خود و اظهار مباهات و حقارت موسی نمود کما قال جل و علا وَنَادَى فِرْعَوْنُ و ندا
کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود و گوید که منادی را امر کرد تا در میان قوم ندا او کند قَالَ گفت بجهت ایشان که يَا قَوْمِ ای
گروه من أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ پادشاهی مصر از سکندریه تا ساحل بلاد شام و روم و چون آب نیل بهیچ وجه
جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملک و نهر طولان و نهر دمیاط و نهر تنیس می گشتند و در میان باغ او از زیر قصر جاری
میرفت از این جهت بعد از فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نموده باین جویها و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ آیا نیست این جوی آب نیل تَجْرِي مِنْ
تَحْتِي در حالتی که میرود در زیر قصر حاضر و میتواند که چون مبتدا باشد و انهار صفت آن و تجری خبر آن یعنی این جویها جاری
میشود در زیر قصرها و عطا گفت که من تحتی یعنی من بدی است یعنی این جویها دقت تفرق مستند و بفرمان من میروند أَفَلَا
تُبْصِرُونَ آیا نمیبینید شما عظمت و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی را أَمْ أَنَا خَيْرٌ و این ام متصل است و تقدیر کلام اینکه افلا تبصرون ام تبصرون فضلی
لذ خیر منه سر پس معطوف محذوف گشته و انا خیر در موضع آن واقع شده از قبیل انزال سبب در منزلهٔ مسبب و میتواند بود که ام
منقطعه باشد که بمعنی بل و همزه و دو کو آن بجهت تقدیر و تثبیت کلام پس حقیقت معنی آنست که چون رشما ظاهر شد شوکت و عظمت
ملک من پس من چنانست که از من ارفع باشد ملک من بهتر مِنْ هَٰذَا الَّذِي از این کس که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است
وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نزدیک نیست که روشن سازد سخن را یعنی بجهت بستگی زبان سخن را بر وجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد
آنست که موسی با آنکه سید و وعده دار و مطاع است و اسباب ملک و سلطنة از و مسلوب طلاقت لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال
رجالست نیز ندارد پس چگونه او را رتبه آن باشد که با من لاف برابری زند و دعوی نبوت کند و از بعضی مفسران منقولست که حق سبحانه
در حینی که موسی را پیش از فرعون فرستاد عقده از زبان او برداشت بود چنانکه سؤال و استدلال عقده من لسانی و جواب قد اوتیت
سؤلک یا موسی مخبر است از آن پس مراد فرعون از این قول اخبار بود از گفتی که پیش از این داشت و میگویند که قوم فرعون موسی را
پیش از رسالت بزرگی و سید دیده و دانسته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون از این معنی باخبر بود از جهت ذکر عقده
سبب تغیر ایشان گردانید و از روی مجاهره و اظهار این معنی نمود و بشاه و جمعی گفتند که بعد از رفع الحضاند که نقل داشت
از این جهت فرعون او را باین سرزنش نمود و چون رسم آن زمان چنان بود که آنچه عیب گفتند که بعد از پیشوایان خود میکردند پیشوایان او طلاء در دست
او میکردند و طوق زر در گردن او قلادهٔ میساختند از این سبب فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و صفت موسی بمذلت
و حقارت و قرأ اعیان و انصار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از مخدوم بسیاد قدر باسر قوم نام زد شده فَلَوْلَا أُلْقِيَ

عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستبندها از زر و سیم یعنی چرا خدای او را دستبندهای زرین نداد أَوْ جَاءَ یا چرا
نیامد او مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتی که پیوسته باشند با او برای اعانت او چه هر پادشاهی که بلی جای
میفرستد جمعی را از خواص خود خدمت او نام زد میکنند تا مدد و معاون و مصدق او باشند پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی
درویش طلب یار و مددکار فرستد بر رسالت فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مقدمات ناچیز را بسبب تاریکی عقل قَوْمَهُ قوم خود را در
اطاعت خود باطل جفت و ایشان را در عطا و عزت کردن و منقاد شدن باو فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند او را و متابعت موسی نکردند
روی و تافتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از طاعت معبود تعالی و فرمان
بردار او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب حال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده تبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا پس آنهنگام که
بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را با فراط نمودن در عناد و عصیان و اسراف کردن در مکابره و طغیان انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ گرفتیم از ایشان
از برای اولیاء خود مراد بغضب و رضای خدای را اراده تعذیب بعضی است و اثابت مطیعان و بعضی گفته اند جزو اسف بمعنی خوف است و این بر سبیل
جاری نیست پس معنی آسفونا اسفونا رسولنا است بر حذف مضاف یعنی چون خشمناک ساختند رسولان ما را انتقام کشیدیم از ایشان
فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشان را سَلَفًا قوم و گروه کافران که بعد ایشان بوجود
آیند یعنی ایشان را پیش رو مشرکان آینده گردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند و در استحقاق مثل عقاب ایشان قتاده گفت که مراد آنست که ایشان را
پیش رو دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را مثلا سایر و جاری برای پسینیان تا از ایشان عبرت گیرند و از قصه عبرت
ایشان نصیحت گیرند و پند پذیرند و آنکه بچشم نظر کنند در آنکه هر که چیزی تعالی کند سبب هلاکت او جان باشد چون فرعون با آنهمه
فخر کرد بهمان آب غرق گشت آورده اند که چون حضرت رسالت آیه الم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش خواند ایشان
بسیار در غضب شدند عبد الله بن زبعری گفت ای محمد آیا این مخصوص با و آلهه ماست یا جمیع امم درین شریکند حضرت فرمود هر
لکم و لآلهتکم و لجمیع الامم این خاص است و آلهه شما است و جمیع امم مشرک اوگفت خصمتک و رب الکعبة بخدای کعبه که من خصم تو شدم
درین امر گفت نه تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر خدا است و همیشه بمدح خوانی او و تنا گستری امت او اقدام مینمایی و تو میدانی که نصاری
او را و عزیر را میپرستند و بعبادة ملائکه میپردازند پس اگر این جماعت از اهل دوزخ باشند ما راضی ایم که با آلهه خود در جهنم
ایشان باشیم پس جمیع قریش زدند شدند و آواز بلند بخندیدن در آمدند و تصور کردند که پیغمبر ما این ملزم
شد در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد به پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را
مثل زد و مجادله کرد با پیغمبر ستش ترسایان او را إِذَا قَوْمُكَ الکاه قوم تو یعنی کفار قریش از روی استهزا و تمسخر مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل آواز بلند و خنده
کردند و ما را بخوش خوش میگفتند وَقَالُوا و گفتند أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا خدایان ما بهتر اند أَمْ هُوَ یا عیسی که پسر مریم باشد که ایشان پرستند مَا ضَرَبُوهُ نزدند آن
مثل را لَكَ مگر برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای خصومت کردن و استهزا نمودن بر سبیل تعنت و ابطال بَلْ هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال قَوْمٌ خَصِمُونَ
گروهی اند شدید الخصومة و حریص و مجادل چه مراد حق سبحانه و تعالی بعبدون و مقصود حضرت از هو کم و آلهتکم در جمیع الامم اصنام است

نه عیسی و محالست که مقصود خدا و رسول انبیا و ملائکه باشند و این زعمی بجهت خداع و خبث باطن و حب جدال و مغالبه و مکابره بود
کلام خدا و رسول را دید که لفظ آن مجملی حرمت است با آنکه عام بود که مراد بآن اصنامست نه غیر آن حرف معنی آن خود بخود و معمول کرد
حمل کرد بر معبودی که ملوک و سجاده است و حضرت رسول هم چون دانست که مباحثه او عین عناد و محض جدالست دیگر با او مکالمه
و حجج در مقابل او نگفت تا آنکه حق سبحانه در جواب او فرمود که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى و بیان اعلام ایشان فرمود که این آیه مخصوص
باصنام و دیگر الفاظ هر قول و ما تعبدون از برای غیر ذوی العقول است پس شامل عقلا نباشد و میتاد و از قول بجمیع الامم آنست که از بلی
مشرکان باشد نه معبودان ایشان و قول در سبب نزول آیه آنست که حضرت رسول را باصنام دیده قریش گفت که هیچ خیری نیست
در آنکه ما را بدون خدا میپرستید جمعی گفتند که عیسی معبود و ترسایانست و تو دعوی میکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیری
نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و کان رد بدند که حضرت ازین سخن الزام یافت این آیه نازل شد و بعضی گویند که قریش حضرت
رسالت گفتند که عیسی مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند این آیه نازل گشت و در بعضی دیگر از
تفاسیر مذکورست که چون آیه عیسی عند الله کمثل آدم فرود آمد کفار گفتند که مادر هدایت از نصاری و در چشم بزرگ ایشان
آدمی را پرستش مینمایند و ملائکه را و بیارین قول مراد ایشان از آلهتنا خیر ام هو فضل آلهه خود شان باشد و عیسی و بعضی
گویند که مشرکان گفتند که چون روا است که عیسی پسر خدا باشد چرا نتواند بود که ملائکه دختران وی باشند این آیه آمد و بیان
همه استفهام منکر باشد بر نزد بیان ایشان در تفضیل عیسی و ملائکه و نزد بعضی آنست که چون رسول ع هیچ عیسی و مادرش کفار
گفتند که محمد میخواهد که ما نیز و بپرستش ما نیز چنانکه ترسایان عیسی را میپرستند پس این آیه آمد و بیان ضمیر هو راجع بحضرت
رسالت باشد و در تفسیر اهل البیت ع منقولست از امیر المؤمنین ع نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی نزد رسول آمدم و او در میان
جمع از صنادید قریش نشسته بود چون مرا دید بزمانی در من نگاه کرد و فرمود که یا علی انا مشتک فی حبک الفتک کمثل عیسی بن مریم احبه قوم
افرطوا فی حبه فهلکوا و ابغضه قوم و افرطوا فی بغضه فهلکوا و اقتصد فیه قوم فنجوا ای علی حرمت نیست که مثل تو درین آمد چه مثل عیسی
که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند و ادعای الوهیت او نمودند هلاک گشتند و گروهی وی را دشمن داشتند
و در دشمنی وی افراط کردند و او را دشنام دادند و بهتان بی حاصل در حق او گفتند و ایذا و آزار بوی رسانیدند هلاک شدند
و قومی در طریق اقتصار سلوک نمودند نجات یافتند و حال قوای علی درین امت نیز چنین است زیرا که طایفه بر الوهیت او دعوی کنند
و فرقه دیگر از این امت از دشمن دارندگان و در حق تو بهتان بسوده و کلمات ناپسندیده و عبارات ناشایسته گویند پس هلاک طایفه اولی در
افراط باشد و هلاک فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخنان بشنیدند بر ایشان آن آمد تعالی کردند و عنید بدند و گفتند
که محمد بجمع خود دلی تشبیه میکند با خدایان و رسول این آیه نازل شد که چون بعیسی مثل زده شد یعنی چون علی با ما و عیسی که ایشان قوم از حد
خویش قول تضعیف لکا شتند و از غایت حسد کلام تدبر صحیح پند اشتند و خدای تع عالمست و تفاسیر ایشان بحقارت تفسیر کنند که هر کا
علی مانند عیسی باشد خدایا ما بهتر از عیسی خواهند بود و بیان کرد ندانی کلام را مگر بجهت جدال و عناد و نیز انا ائمه هدی ع منصوص

سوره رسول در جنگ سلاسل در حق امیر المؤمنین فرمود که واقعه لا ان اسفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری
فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملا من امتی الا اخذوا التراب من تحت قدمیک ویستشفون به بخدای که اگر نه آن بودی
که میترسم از آنکه جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی مریم میگویند امروز در حق تو سخنی گفتمی که هیچ گروه
لگد شتی ایشان که خاک قدم تو برگرفتند فیوض آن طلب شفا کردندی مانعتان چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما راضی ایم بمن عرفنا الا المسیح
بن مریم راضی نیست محمد که پسر عم خود را مثل زعم الا عیسی بریم حق سبحانه این آیه فرستاد و در روایتی دیگر آمده که چون این آیه نزول یافت
حضرت رسالت سپاه جماعتی قریش را بخواند و فرمود اکفرتم بعد اسلامکم ایشان سوگند خوردند که یا رسول الله ما درین امر چیزی
نگفته ایم که موجب استحقاق و استحقار شما باشد و از ما ادبی واقع نشده پس جبرئیل نازل شد و بعد از عذر خواهی و سوگند
ایشان این آیه آورد که یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم و بعد از آن در وصف عیسی این آیه را بر منبر خواند که
ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا علیه مگر بنده ایم بر وی بنسب رسالت و بآفریده او بعد وی پدر وجعلناه مثلا
وگردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل سایر است لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را یعنی کلا بقدرة وده او بقدرة
که قصه است که در غرابت مثل است که جاری شده در میان بنی اسرائیل پس بجهت تنبیه بر کمال قدرت او خود که میفرماید ولجعلنا
ولو خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت مانع نباشد ولو نشاء خواهیم که داریم منکم از شما ملائکة فرشتگان را یعنی ظلا هلال سازیم
و بدل شما فرشتگان را بیاریم تا ایشان در یکین فی الارض یخلفون در زمین از پی در آیند شما را یعنی آنکه اولاد شما بجای شما و گویند معنی آنست
که اگر اراده ما باشد تولید ملائکه نایم از شما تا در عقب شما بمانند یا شما را ملائکه سازیم چه تغییر ماهیت بشریه بماهیت ملکیه نزد قدرت ما
در کمال آسانیست مراد آنست که حال عیسی اگرچه عجیب و غریب است لیکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از اهلاک خود شما و
اجلال ملائکه بجای شما یا از تولید ایشان از شما چون تولید عیسی از انثی بدون پدری تا شما بسبب بدال و تحول عارف شوید بقدرت
باهره و بدانید که ملائکه همچون شما متصف اند بصفت امکان و برسید این علم شوید با آنکه ذات قدیم او مستالیست از انسان ملائکه
وانه و بدرستی که عیسی لعلم للساعة هر آینه آنچنانیست که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیامت چه نزول او از آسمان یکی
از شرایط قربت قیامت و از جمله علامات آن و در حدیث آمده که عیسی بعد از تسلط دجال بر جای از آسمان فرود آید و در زمین عکا
نزدیک مناره بیضا بر بالای کوهی که آنرا افیق خوانند و در جامه مصری پوشیده باشد و موسی سر او باد هانه و طراوة بود و خود
کف دست خود را بر بالهای فرشته نهاده و هر دو زمانه مبارکش عرق میکند و قطره سنگ بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از وی
ریزان گردد و چون سر بالا کند بر روی وی بسان مروارید روان شود نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی بر آن افتد
نفس وی بآن رسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و در دست او حربه
باشد از بر و زند و او را بکشد پس صاحب الامر خروج فرماید و عیسی خنازیر را بقتل آورد و کسر صلیب و اصنام نماید و جمیع
و کنایس را خراب کند و جمیع نصاری را بقتل آورد و مکرر جماعتی که ایمان آورند پس بیت المقدس آید و صاحب الامر هم در نماز صبح در

در نماز عصر باشد اشارة باد کند که مهدی و امام کرار و دست صاحب الامر بگیرد و گوید تو او لیتوی که نایب شهر الزمانی و در صحیح
مسلم از ابو جریج روایت کند که او گفت که از ابو زبیر من خبر رسید که من از جابر عبد الله شنیدم که او گفت سمعت النبی صلعم یقول عیسی بن مریم فیوشک
ان ینزل فیکم حکما عدلا فیقتل الدجال ان یجعلهم علی بعض امر انکم صر الله تعالی هذه الامة یعنی شنیدم از پیغمبر که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما
که صاحب الزمانست با او گوید بیا و از برای ما در نماز امامت کن او از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی از بعضی امور بدین منصب اماره و امامت
مخصوص شما است و حسن حق سبحانه این را بسبب تعظیم و تکریم این امت گردانیده پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و در حدیث دیگر وفیهم
شتل کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم چگونه باشید شما در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد
که آنحضرت من ابعینی از اولاد اطهار من اطهر شما کند نه عیسی القصه عیسی در نماز اقتدا با آنحضرت کند و بعد از آن از اینجا بیرون آید پس الحق
و ما موجود خروج کنند و عیسی مر مسافر را بکوه طور برد و آنجا مختص گردد در غرض که معلوم شد که ظهور عیسی از علامات قرب قیامتست فلا
تمترن بها پس شک مکنید و جدل ایشان بآمده قیامت واتبعون و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید و گویند که این قول رسول
است که حضرت عزت امر او نموده باآنکه قوم خود را بتبعیت معبود دعوت کرده گفته اینکه من شما را بآن دعوت میکنم صراط مستقیم راه راست که
سالک را بآنجا هر که نگرد راه دور از حسن روایت که صیغه نابع بعزت است معنی آنست که قرآن آنچنانیست که با ساعت قیامت اشعار میشود زیرا که
سبحانه در و بیان آن کرده و اعلام بندگان نموده و از ابو مسلم منقولست که معنی بر انوجست که بقرآن دانسته شده قیام قیامت زیرا که آخر
کتاب آسمانیست که بعد از آن زمان نازل گشته و قول اصح و اشهر است و صد شیطان دشمن عظیم که در اغوا و اضلال بندگان و در راه ایشان
از صراط مستقیم و طریق قویم این جهت بعد از امر مردمان بتبعیت طریق مستقیم بر سبیل مبالغه و تاکید نهی ایشان کرده و از اطاعت ایشان
بشیطان و فرمود که ولا یصدنکم الشیطان و البته باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست و کسر و لعو این باید که مطلق متابعت او
نکنید و قلم از اطاعت او بیرون نهید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا و حربیا و جهت فرط عداوت او است که شما را
فریفته و جان بیرون کرده و بزندان محنت و بلیه این جهان مبتلا ساخت پس چه وجه متابعت او میکنید تا شما را بمعصیت او بعذاب عقوبات آن
گرفتار نکند آنگاه مردمان اخبار میدانید از آن عیسی در حینی که مبعوث شده بود بر امت شود و اعلام میفرمایند ایشان را از اعتراف او بعبودیت
خود تا از معبود دیگر او بتری جست بتوحید او سبحانه معترف شوند و میگویند که ولما جاء عیسی و هنگامی که آمد عیسی بالبینات بحجج
بینه و معجزات ظاهره و اشخاص یا آیات انجیل و احکام او امور و نواهی حضرت ملک جلیل قال گفت و بنی اسرائیل قد جئتکم بتحقیق که آمده ام
بشما بالحکمة مشتمل بر حکمت و مصلحت ولابین لکم و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بعض الذی تختلفون فیه بعض آنچه اختلاف
میکنید در آن عین آن اختلافی را که متعلق باشد بامور دین که مناط تکلیفست نه اختلافی که متعلق بدنیا باشد یا باشد و خارج از دایره تکلیف
و گویند که مراد آنست که من احکامی را که شما در او اختلاف میکنید بیان میکنم زیرا که احکام شرایع چه غیر احکام مختلفه در توریة مصرح و مجمل
و اصلا احتیاج بتبیین و توضیح ندارد و وجه اول اوضح است چه وجه ثانی با همه صحیحست که بعض الذی نه بر وجه اضافه باشد بلکه بصورت
صفة باشد مگر در صورتی که اضافه باید باشد القصه عیسی گفت با ایشان که چون من بر شما بتبیین احکام و بینه میکنم فاتقوا الله پس بترسید

از عذاب خدای باجتناب نمودن از معصیت فَاتَّقُوا اللَّهَ وفرمان برید مرا در آنچه بشما میرسانم از جانب حضرت عزت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
که بفرموده او احکام شریعت را آمر میکنم هُوَ رَبِّي او آفریدگار من است وَرَبُّكُمْ و او پروردگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس پرستش کنید او را
بیگانگی و یکانگی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که اصلاحست اعوجاج و انحراف نپذیرد و مقتضی جنت و درجه رفیعه
باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کرد جماعتی که فرق متعدده شدند بعد از عیسی چون عیسی یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه
و مرقوسیه و سمعرب مِنْ بَيْنِهِمْ از میان اینها که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی آن احزاب مختلفه از جمله کسانی بودند که عیسی
مبعوث شده بود در میان ایشان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای مر کسانی را ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ از عذاب روزی که در آن است عذاب الیم
عذاب روز قیامت یعنی مطلق در موضع جمعه تصریح است مؤکد عذاب و مبالغه در وعید احزاب بیجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید که هَلْ يَنْظُرُونَ
انتظار میکشند احزاب بعد از روز رود رسل و قرآن إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بایشان ناگهان بی مهلت ترتیب بیخبر نشسته
مگر قیامت بایشان از روی فجاءة وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ماند آمدن از سبب غفلت و مشغول بایشان بامور دنیویه و الکار قیامت و چون آن قیامت
رسید بفجاءة ممکنست که نسبت بعضی نیز باشد نیز که بعضه موت بی معنی و بی شعور باشد و موجب استعمال ادارات شود الْأَخِلَّاءُ کلاء که دوست
یکدیگر بوده باشند يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که ایشان
در قیامت نیز دوستان یکدیگر باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر بود بکفر و معصیت و در آن روز بجهت آن جهت و خلقت معدوم
شود پس دشمن یکدیگر گردند کما قال و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان چون دوستی ایشان برای طاعت خدای بود باشد و بجهت آن جهت رجاء و مودت بنظر قرار
پس دوستی ایشان بحال باقی ماند و از اینجاست که رسول فرمود که احبب فی الله دوستی و دشمنی در راه خدای کن و مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام
این آیه فرمود که چون دو مؤمن در دنیا یکدیگر دوستی کنند و یکی بعد از رحمت خدای رود گوید بخدا دوست من بود و مرا بطاعت تو و طاعت تو بمن
مینمود و مرا بر تو رغبت میکرد و از معاصی زجر میفرمود و لطف از او بر یکدیگر و چنانکه مرا هدایت نمود او را بطریق هدایت تسلیم دارد و چنانکه مرا گرامی
داشت او را بکرامت عظیم خود نوازش فرماید و چون دو کافر و فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از آنها پیش از دیگری پیش از خدای رود گوید خدایا من
عبادت و طاعت تو منع میکرد و بر فسق و معصیت تحریص مینمود و میگفت ما را رجوع و بازگشتی بخدای نخواهد بود خدا نیز نظر لطف از او باز گیرد
عذاب و اصرار عقاب او را معذب و معاقب سازد و بدانکه حکمت در میان نوع بنی آدم بر چهار وجه است ده دوازده حد مستحسن است و مقتضی سعادت سرمدی
دو مذموم و منتج شقاوت ابدی و دو که مستحسن است یکی خلت حقیقیه که آن را بحر بر و بعضی خوانند و آن خاص اولیاء است و تعارف آن چون جنت از دو
و شهد و صلا و اصفیا با یکدیگر و دوم محبت فلیه و آن مستدامست بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا در حق یکدیگر و دوستی ایشان
و هم و الیه حدی و اما دو محبت که مذموم اند یکی بسبب تمتع مصالح است چون دوستی خدام با خادم و محبت تجار و صناع و ارباب حاجات با اعیان و دوم محبت
نفسانیه و استدامت آن بلذات جسمیه و مشتهیات نفسانیست و چون کمد در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود خواهد بود عرض و غایت آن بحصول
آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی مبدل گردد پس باید که مقصود اهل ایمان خلت و محبت یکدیگر بعضی نباشد و غیر شرب بقاعده نبوت تا در روز قیامت
سبب عقاب و افزار نشود که يَا عِبَادِ عِبَادِي بندگان من لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ جمع ترس و هراس نیست مر شما را الْيَوْمَ در این روز از دیدن مکاره و نواقص وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

و نه شما اندوهگین و محزون شوید بفوت آمال و مقاصد پس در صفت ایشان میفرماید که آن بندگان من که بایمان خدای نیز رو آورده شوند الَّذِينَ
آمَنُوا بِآيَاتِنَا ایمان آورده بآیات کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ در حالتی که بودند مسلم و خالص ساز نفسهای خود را از شوب شرک در یا و بر وجه اخلاص گردن
نهادگان و ظاهر درست که چون از قبور برخیزند جمع کسی باشد که زمان و ارزان باشد که خدای یا عباد کمونون یوم الیوم نشود هر جمله خطیبی که
وارشوند و چون در عقبات استماع الذین آمنوا آمدند کافران طمع آن کردند پس منادی با اهل بهشت بگوید که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت أَنْتُمْ
وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مؤمنه شما در ایفاء تُحْبَرُونَ مسرور گردانیده شاد شوید و بر هر که جمال آن روی شما خاطر شود کما قال یعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا
گرامی شده در نهایت کرامت و نعمت یا آرایش داده شده بکمال و جمال و غایت زینت يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده میشود بر آن مؤمنان که بهشت داخل شده باشند بِصِحَافٍ
کاسها پس مِنْ ذَهَبٍ از زر که از برای انواع اطعمه معد باشد وَأَكْوَابٍ و کوزهای بی دسته و بی کوشه که از برای اشربه آماده باشد و در آن آنکه مؤمنان بهشت
از کاسه هفتاد رنگ طعام خواهند خورد که در طعم مختلف باشد و هیچ کدام با دیگری آمیخته نباشد و هر گونه در انواع آنها باشد بلکه بهتر که مکرر رسول خدا فرموده
که شخصی که زبون تر باشد از اهل بهشت فرو تر مردی بود که در عقبا و کسی دیگر بهشت نرود و چون بهشت در آید او را بنا کنند که بنگر
او نگاه کند صد سال راه ملک خود را بیند که در آنجا قصری بسیار باشد از زر و سرخ و نیمهای نیمه از مروارید و هر ماه و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه
نزد وی آرند و در هر صحیفه لونی از طعام که هر چند تناول کند هر آن اشتهای او بحال خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد او حاضر باشد
چه اندک کفاف بود وَفِيهَا و در بهشت بود مر شما را مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ آنچه از و کند نفسهای ایشان و حظ تشتهیه الانفس خوانده باشد تخییر موصول
بنا و اصالة آن یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند آن را نفسها از انواع نعم مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه و غیر آن وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و
آنچه ملتذ شود چشمها نظر کردن در آن و اضافه التذاذ بعین با آنکه حسب حقیقة صفت انسانست بجهت آن تواند بود که نظر حسنا از اسباب
لذتست پس اضافه لذت بعین که انسان آن ملتذ شود داخلست باشد چنانکه ذوق سلیم و طبع مستقیم که موافق علم باشد شاهد آنست در
خبریست که شخصی بر رسول را گفت که من اسب را دوست دارم اگر بهشت باشد فرمود آری هر چه دل خواهد و دیده آن حالت را یابد در بهشت خواهد
بود سلیمان رضا مرگت که از ابوهریره شنیدم که مرگ باشد که در بهشت بمیرند و آن نگاه کند و گوید که کاش مرغ بریان بودی و فی الحال بریان شود و نزد وی
حاضر آید تا از آن تناول کند و چون شراب آن زر و باشد شود او بتی در دست و آب با حسن شراب که آن را انقطاع نباشد و بدانکه حق سبحانه و تعالی
جنت را بایمان و حکمت اخبار فرمود و چهار رباعی جنان یا حظ جنانست یا لذت عیون پس اگر جمع خلاف جمع شوند و در صفت آنچه در بهشت از انواع
نعیم و احسان تکریم و در این باب لیکن ممکن باشد ایشان را کلام را بسرعت اطناب کشند از این دو کلمه مختار و نحو اهو بود و کلمه اول اگرچه مشتمل
خلود و نعمت نیز هست اما آنکه بود دوام نعم و عدم خوف زوال آن تا تمتع لذت که فوق آن متصور نیست از این جهت اکتفا بان نکرده تصریح بذکر آن
نمود و فرمود که وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشندگان اند که هرگز آنجا که در زوال بطمان خلود شما نشیند و قوله وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي
أُورِثْتُمُوهَا میتوان اندر که در ملک و مبتدا باشد و الجنة خبر آن و اسم موصول با صله آن صفت آن یا جنة صفت اسم اشاره باشد و موصول و صله خبر آن یعنی
آن بهشت موعود بهشت که امروز میراث داده شدید آن را و آن بهشت آنست که میراث دادند بشما و احتمال دارد که موصول صفت جنة
باشد و خبر آن قوله بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مع جا و مجرور متعلق خواهد بحصل یا حاصل یعنی این بهشتی که بطریق ارث بشما عطا کرده اند

حاصل گشته و واصل شده بشما بسبب آنچه بودید در دنیا که عمل میکردید از انواع طاعات و خیرات و قربات و ایثار ایراث بر اعطا بجهة تشبیه
جنت در بقای آن باهل استحقاق چیزی که بوارث مستحق باقی ماند **لَكُمْ فِيهَا** مر شما راست در بهشت **فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ** میوه‌های بسیار **مِنْهَا**
تَأْكُلُونَ که بعضی از آن میچیدید نه همه آن بجهت کثرة استفاده و همه انواع آن و فایده وجود آنچه زیاده است بر اکل ترین اشجار است و
لهذا لا تعاد جمیع شجر از ثمرة معاری نیست و در حدیث واقع شده که هیچ مؤمنی میوه از درخت بهشت نچیند مگر که دو مثل آن فی الحال
از همان جا دوباره بخود پس بیان احوال کفار میکند و میگوید که **إِنَّ الْمُجْرِمِينَ** بدرستی که گناهکاران در اجرام طغیان خود **فِي عَذَابِ**
جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید ماندگانند **لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ** نیست که دانیده شود عذاب از ایشان نعمت یعنی عذابی که فرا خود کرده
ایشان باشد و ایشان سبب کم داشتن و کم نکنند **وَهُمْ فِيهِ** و ایشان در آن عذاب **مُبْلِسُونَ** ناامیدانند از راحت و خفت و ساکت از
طلب فرج بجهت یاس ایشان از آن از اصحاب منقولست که هر یک از کافران را بوی آتشین نهند و در آنها نوا مسد و دسازند و او محترق
و میوید در آنجا معذب باشد که نه از کسی یاری یابند و نه کسی او را **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ** و ستم نکردیم ایشان را بایی عذاب **وَلَٰكِنْ كَانُوا**
الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند از اراد ضمیر نصر بجهت قصر صفة ظلمست بر ایشان و چون
ایشان از شدة عذاب بطاقت شوند توجه بخازنان دوزخ نمایند **وَنَادَوْا** و ندا کنند **يَا مَالِكُ** ای مالک در خواهش **لِيَقْضِ عَلَيْنَا**
رَبُّكَ یعنی بمیرانید ما را **رَبُّكَ** پروردگار تا از این عذاب و عقاب خلاص شویم این استعانت منافی وصف ابلاس ایشان نیست زیرا که ایشان
در آن مدت متطاول و احقاب ممتد معذب خواهند بود پس بجهت غلبه یاس بر ایشان در بعضی اوقات ساکت خواهند بود از طلب
فرج و در بعضی احیان استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدة عقوبت و از حضرت رسالت صلعم مرویست حق سبحانه هفتاد
جوع را بر ایشان اندازد و سببی که شدة عذاب از یاد ایشان برود و نزد این حال از مالک طلب موت کنند **قَالَ** گوید مالک در جواب
ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید که بعد از چهل روز از روزهای آنجهان سرای **إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ** بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی
جاوید ماندگان در دوزخ نه خواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد بود شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک با ایشان گوید
لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ و میتواند بود که این بعد جواب اول باشد و طریق التفات از غیبت بتکلم اگر ضمیر قال راجع باو سبحانه باشد نه بمالک
و باین حال معنی آنست که بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را بزبان پیغمبر خود **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ** و لیکن بیشتر
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهت آنکه با باطل و عوق و راحت بود و مرغوب نفس است
و با حق تعب و مشقت که مخالف ارادة طبیعتست و شما تابع مرغوب شدید و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید پس بجهت
عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما خواهد بود و چون کفار بجهت عناد و انکار در دنیا اقتصار بر کراهت نمیکردند بلکه در صدد رد حق
و اثبات باطل بیزبان دنیا از بجهت حق سبحانه در آن روز فرماید که نه چنانست که ایشان در دنیا اکتفا بر انکار و کرد ندا **أَمْ أَبْرَمُوا** بلکه محکم
کرده بودند **أَمْرًا** کاری را که رد حق بود و ابطال آن یا کید کار برای پیغمبر **فَإِنَّا مُبْرِمُونَ** پس بدرستی که ما نیز در رد و رنج کنندگانیم کار را
برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشانست بعذاب نیران و عدول از خطاب بغیبت بجهت اشعارست باظهار حق و ابطال آن اسنی است

از کفار ایشان طاغیه قبول است قوله **أَمْ يَحْسَبُونَ** بلکه میپندارند آن گمراهان **أَنَّا لَا نَسْمَعُ** آنکه ما نمیشنویم **سِرَّهُمْ** سخن نهانی ایشان را
که در دل خود داشتند **وَنَجْوَاهُمْ** و سخن آشکارای ایشان که با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق **بَلَىٰ** آری میشنویم
آنرا **وَرُسُلُنَا** و فرشتگان ما یعنی حفظه **لَدَيْهِمْ** که نزد ایشان بودند و موکل بر ایشان **يَكْتُبُونَ** مینوشتند از اقوال و افعال
اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود و بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده مانده باشد و در اکثر تفاسیر مذکور است که ضمیر بر رسولا
کفار فرس است و معنی اینکه نه اینچنانست که کفار ملکه اطاعت حق کنند بلکه هم کساختند امر خود را در ابطال حق و با رسول ما در صدد
کید و مکر در آمدند پس ما نیز محکم کنیم مکافات عمل ایشان را در دنیا و آخرت و کان ایشان آنست که ما سخنان سر و نجوی ایشان که در باره
رسول ما میگویند و در کید و مکر و ابطال اندیشه میکنند و با یکدیگر مشاورت مینمایند نمیشنویم آنچنانست که گمان ایشانست بلکه ما آشکارا
و نهانی ایشان را میدانیم و رسولان ما که حفظه اعمال ایشانند بر وفق آن اعمال و اقوال جزا و سزا درک ایشان نیم از جهت آن معاد دارند
منقولست که هر یک از مردمان کتاب خود بر مثل و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که مصنف بصفة لا یخفی علیه شیء فی السموات و لا فی الارض بر تحقیق
که حق سبحانه را هون ناظران کرامیده و ابی عوسجه نقاشت آورده ما نکرد روزی تعریف حارث بن عبد الله در سایه نشسته بود که ثمامه دید قریش و
وی حاضر بود در آیتی از قرآن سخن نمود و آنرا استهزا کرد عبد الله مغیره که در آن وقت میل باسلام شده بود و همیشه ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن
استهزا میکنی بخدای که میگوید محمد آنچه نصر گفت من نه چنین میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله اما بان امنوا فمکیم که الملائکه
بنات الله این سخن بپیغمبر رسیدند و همان شب جبرئیل بآیه آورد **قُلْ** بگو ای محمد بجماعتی که قایل الملائکه بنات الله **إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ**
اگر باشد مر خدا را **وَلَدٌ** فرزندی چنانکه گمان میبرید **فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ** پس من اول پرستندگانم یعنی اگر برهان صحیح و حجة روشن ثابت شدی که خدا را
ولدی هست پس اولین کسی بطاعت و انقیاد او و قیام نمودی و تعظیم او را بجای آوردی من بود می چه کدام پیغمبرست که او را هم باشد خدا و بآنچه
صحیحست اسناد آن باو و بآنچه صحیح نیست و اولی بآنچه تعظیم حق تعظیم اوست و از جمله تعظیم والد حق تعظیم والدست پس اگر شما برادعی
قاطعه و حجج بینه بر این اثبات ولد کنید من اول تعظیم کنندگان او باشم و در طاعت و انقیاد او از شما اسبق و چون بوجه یقین میدانم
که او را فرزندی نیست لاجرم عبادة خود را مخصوص ساخته ام باو سبحانه و تعالی و هیچ کسی دیگر اقدام عینا بیم و شما چون که درین
دعوی بی معنی هیچ حجتی و برهان ندارید پس چرا بعبادة غیر او اشتغال نموده و بنا بر آن شرطیه مستلزم صحة کینونة ولد و عبادة او
نیست در نفس الامر زیرا که مراد تعلیق شیء بر امر محال که مستلزم صحة آن شیء است یعنی چون تعلیق عبادة بکینونة ولد فی نفس الامر
محالست پس معلق بما که عبادة اوست نیز محال باشد و مقصود از این شرطیه شرط او سبحانه است از ایجاد کفر و بعد اس او از آن بر طریق
مبالغه با دلالة نفی ولد و عبادة و لیست برابلغ وجه و مثل اینست قول عدی بن زید که اگر خدای خالق کفر باشد در قلوب عباد و معدن ایشان
برای بعد ذلک پس من اول کسانی ام که گویند او شیطانست و در تنزیه الوحیه مارد و مراد او از این شرطیه تنزیه او سبحانه است از ایجاد کفر و بنابر
او از طریق مبالغه با دلالة تکرر دن شاید آن چه این مذهب ضلالة ذاهب آن و تنبیه فاطمه باحاله آن و تنزیه نفس خود از آن پس
کتبه برابلغ وجه دلالة بر تنزیه کند و نظیر اینست قوله تع لو کان فیهما آلهة سبحان الله لفسدتا الآیة که او مستفاد است بانتفای طریق و آن

نه مشعر است بان و نه مقتضی نفیش آن چه ان مجرد شرط است بلکه از برای انتفای معلول لازمست که دانست و انتفای ملزم آن و دار
کشاف آورده که از تحقیقات مفسر انست که آیه از برای اسلوب شریف که هست بنکت لطیف و فواید مستند باشد توحید بوابع و وجه بر
بوده اند و بان جمل کرده اند که اگر باشد خدا را ولدی پس او اول پرستندگان و موحد آنم که مکذب قول شماست با ضافه ولد و لا یصح ان یعبد الا
اخذ کرده اند که معنی اشتد انفه اوست و این وجه تفسیر کرده که اگر باشد او را فرزندی چنانکه زعم شماست پس من اول آنانم و مراد از بدل
از عبادة او زیرا که جسم صورت خواهد بود پس مستحق عبادة نبوده باشد یا باین طریق تفسیر کرده اند که نیست مر خدا را ولدی پس من اول
پرستندگانم و موحدانم و سبحانه باشم و بیاعتی که معنی آیه تا بود و جا خیر تر بل کرده اند منتشر باین منتهی اند که بعبارت و لا یلیق آیه و لید
مفید نقض آمده آنرا و بخدا نسبت خدای در این آیه تصدیق قول من کرده که محمد را بعبادة ولد خود امر فرموده و لید گفتن ای بصیرت
خدای تکذیب تو کرده نه تصدیق تو زیرا که او نفی ولد از خود نموده و فرموده که نیست مر خدا را فرزندی اگر امر فرموده پیغمبر خود را که مرا و امر
از اعلام که سبحان الله منزه و پاک خدائی که رب السموات والارض بوده که آسمانها و زمینهاست رب العرش خداوند عرش عظیم عما یصفون از آنچه وصف
میکنند کافران او را بانکه او صاحب ولد است و ذکر ربوبیت سموات و ارض و عرش نزد بیان تنزیه او از انتفای ولد و اگر کلانست برانکه انتفای ولد از صفت جلالت
و صانع قادر بیت او سبحانه بر خلق این اشیا اند بیان آن و تنبیه بر انکه چون این اشیا که اصول جمیع اجسام اند خلقت بی منه متعبری اند از انکه متصف باشند از
تولید مثل پس اسد تولید بدیع و خالق بیچون آن غایة تباعد باشد و از قبیل حالت پرستیدن حق تعالی که بر رسول خود امر مینماید که چون ایشان در وادی
ضلالت خود را بحیم و تمامت قدم اند فذرهم پس بگذار ایشان را و دست از دل یخوضوا تا شروع کنند و سر اندازند در باطل و یلعبوا و بازی کنند و بعطلم دنیا
مشغول و مغرور شوند در تهیه هوای خود و مداومة تا بیند حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی یوعدون که وعده
داده شده اند بوقات آن بعد روز قیامت که کفار در آن جزای افعال قبیحه و سزای اقوال شنیعه خود خواهند رسید ای کلام دلیلست بر انکه
قول ایشان در این دعوی ای معنی از باب فرط جهلست و اتباع هوی و مشعر است بر انکه ایشان را از الهوی طمع اند بجهت عناد و طغیان هم سزاوار منزه
و نیز آن پس نفی آنست بعاد و رضیه میکند و استحقاق الوهیت خود را اختصاص بخود میدهد و میگوید که و هو الذی و او آن خدائیست که فی
السماء اله در آسمان معبود و ملک او است و فی الارض اله و در زمین معبود و اجو و انس یعنی او مستحق آنست که معبود جمیع مخلوقات باشد و
هر کس روی بعبادة جانب او آورده نه بغیر او و هو الحکیم و او است دانا کار و دست کار دارد در تدبیر خلقان العلیم و دانا بمصالح ایشان
پس استحقاق الوهیت مخصوص باو باشد و چون آنرا مخصوص بمعنی معبود است یا متضمن آن از قبیل اسم فی البلد که بمعنی متحیز فی البلد است
پس باین اعتبار ظرف متعلق باو باشد و حذف خبر بوسیله بجهت طول کلام است بتعلق بخبر و معطوف آن و احتمال دارد که ظرف صلة الله
باشد و آنکه خبر مبتدای محذوف و این جمله مبتدی صدر و شعر بر انکه کینونة او در سما و سپل آسمانیه و ربوبیت است نه بمعنی استقرار
و مناسب ظرف متعلق بحصل یا حاصل خواهد بود که مقتضی عادیست و تکرار ذکر آنرا بجهت تاکیدست و بجهة ایجاد بیان جنسی
عادیان که ملائکه اند و سیوان و نیز در صفت خود میفرماید که و تبارک الذی و بزرگوار است و دایم البرکات تعالی الذی که له ملک السموات والارض
مر و راست پادشاهی آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه در میان آنهاست از هوا و غیر آن یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست پس کسی

جمیع مکونات سفلی و علوی در تحت تصرف او باشد مستغنی خواهد بود از انقاد و له عنده و نزد بدان اوست علم الساعة دانستن
ساعت که قیامت قایم شود و الیه ترجعون و بسوی او باز گردید شوید در آن روز بجهت جزای اعمال و سزای اقوال این کلام التفاتست
از تغییب بخطاب بر سبیل تهدید کفار بعذاب و چون مشرکان عزیر و ملائکه را بر سبیل میخوانند بامید شفاعت انها در حق ایشان لهذا بجهت
حق سبحانه رد دعوی ایشان کرده فرمود که و لا یملک و مالک نباشند در آن روز و قدرت نداشته باشند الذین یدعون آنها که پرستیده
کافران ایشان از بتان من دون الله بجز خدای الشفاعة در خواست کردن هیچ کس را الا من شهد بالحق مگر کسی که گواهی دهد بحق که توحید است و
هم یعلمون و ایشان دانند بدل خود آنچه بزبان گوئی داده باشند یعنی گواهی ایشان از صدق برده باشند چون ملائکه و عیسی و عزیر
که در وجه اجابت بلا شهادة قایل اند و مقرر است که ایشان شفاعت خواهند کرد مؤمنان فاجر که کار نداشته غیر ایشان را چنانکه سوق کلام مشعر است
بران و این آیه دلالت دارد بر انکه حقیقة ایمان اعتقاد قلبی است که از علم ناشی شده باشد و بدانکه اما در این مقام یا استثنای متصل است که
مراد بموصول جمیع معبودان باشند غیر ملائکه و مسیحانه و یا منفصل اگر موصول مخصوص بمن اصنام باشند و بعضی گویند که معنی آیه آنست که
مالک و بتشفاعت نیستند شده مگر آنکسی که از سر حق گواهی دهد بتوحید مشفوع له و مؤید اینست آنچه در روایت واقع شده که نضر بن حارث
و بعضی از قریش میگفتند که اگر آنچه محمد میگوید از احوال معاد حقست پس ما که جمله ملائکه ایم احقیم بشفاعت ایشان از برای ما این آیه نازل
شد که شفاعت ایشان در حق اهل توحید است نه غیر آن و لئن سألتهم و اگر بپرسی قوای محمد پرستندگان غیر خدا را من خلقهم کیست که آفریده ایشان را
لیقولن الله هر آینه گویند که الله است چرا نهایة ظهور جواب منکران نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فانی یؤفکون چگونه گردانیده میشوند
از عبادة او و پرستش غیر او و روی می آورند با وجود اعتراف نمودن ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه و ظهور آیات بینه و دلالت
بر توحید و قدرة او و نعم ما قیل لیس العجب ممن هلک کیف هلک مع سعة رحمة الله و کثرة الدلائل بل العجب ممن نجا کیف نجا
بخاه نیست اگر تعجب از کیفیة هلاکت که با وجود بسط رحمت حضرت حق و بسیاری ادله و انذار و دعوة آورده اند که حضرت رسول ایشان را
دلالت توحید و ابطال اشراک و لایاة قطعه و براهین ساطعه مینمود لعل ترک پیشتر در عناد اصرار مینمودند آنحضرت شکایت ایشان
آنجناب بحضرت حق عرض فرمود از و که و قیله این عطفست بر الساعة و تقدیر کلام اینکه و عنده علم قیله یعنی نزد خداست دانستن قول رسول که
میگفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستیکه این گروه مشرکان معاند قوم لا یؤمنون گروهی اند که بهجت فرط عناد و لجاج ایمان نمی آورند
و بوحدانیت تو تصدیق کردند و صاحب کشاف آورده که وجه غیر وجیه است بجهت وقوع فصل میان معطوف و معطوف علیه بجمله که موجه نیست که جمله معترضه
باشد یا اگر مستلزم تنافی عطفین نیست و اقوی وجه آنست که جواب اما رقم باشد و تقدیر کلام اینکه اقسم بقیله یا رب سوگند میخورم بگفتار
رسول خود که یا الله عظیم یا رب است در حق شکایت قوم خود عن جواب قسم اینکه ان هؤلاء قوم لا یؤمنون و بعبارات امر نمود بوی که فاصفح
عنهم پس اعراض کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان و قل سلام و بگوی تسلیم و متارکه از شماست یعنی میان
من و شما سلامتی است از مضار عقوبت و رسکی از جهاد نه یا بر شماست سلام و مجانبت نه سلام تحیه که گفته چنانکه در سبای و بگو فرموده
سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین یا بگو ای بصیر بگو از شر ایشان این باشی و بعد تقدیر آیه بگو آیه السیف منسوخ نیست و نه محسوس آنست که

مراد صحفست از سعاحت ایشان و عدم تقابل مثل ان پس آیه بر حکم خود باقی باشد اگر بجهت تهدید ایشان و تسلیه سید عالم میفرماید که
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود و قتی که عذاب و ایشان نازل شود در دنیا بعد روز بدر و در عقبا بآتش دوزخ
سُورَةُ الدُّخَانِ مکی است و بعد دیگر فی پنجاه و نه آیتست و پنجاه و هفت پنج بصری و پنجاه و نهم شامی و پنجاه و هشتم کوفی و پنجاه و هفت در چهار آیه است
وان هؤلاء لیقولون پیش کوفی نجوم قوم نوح عراقی و شامی و ابی بن کعب از سید عالم ص روایت کند که هر که سورة الدخان در شب جمعه
تلاوت کند از جمیع گناهان مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت روایت کند که هر که این سوره در شب بخواند در روز آن شب هفتاد
هزار فرشته از برای او استغفار کنند و هر که در روز قرا کند آن شب هفتاد هزار فرشته از برای او آمرزش خواهند و نیز ابو هریره از آنحضرت
روایت کند که هر که این سوره را در شب جمعه بخواند حق سبحانه از برای او خانه در بهشت بنا کند و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر ع روایت کرده که هر که
این سوره را در فرایض یا نوافل بخواند حق سبحانه از حجاب جلال او را در روز قیامت از جمله آمنان مبعوث سازد و در سایه عرش خود او را جای
دهد و حساب او را آسان کند و نامه اعمال او را بدست راست او دهد و بباید دانست که چون حق سبحانه سوره از حرف را بسمی اختتام
خود برسید و تشدید ابتدای سوره را نیز مثل آن افتتاح کرد با نذار و عذاب شدید و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ
حم اسم سوره است بر حذف مبتدا یعنی این سوره مثلیست که با وجود فرط فصاحت و جزالت از جنس حروف تهجیست که حاوی جمیع بندگان
بآن است بنا بر این واو برای قسم باشد یا مقسم به است و واو ذو برای عطف یعنی سوگند بحکمت و حکم و جاه و ملک و مجد و مرتبه صاحب این کتاب
روشن و هویدا بر جمیع انام یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محقق مکرمات و لمعام إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرو فرستادیم آنرا
فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شب با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شب است که کتاب کریم رب العالمین که واسطه منافع دینیه و دنیویه است در این
شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا نزول اجلال یافته و نیز از برکات این شب است که حضرت واهب العطایات جمیع نعمات و تفضلات خود را
هر سال بر سایر بریات فایض میسازد و در این شب تقسیم میفرماید و آن خیر و برکات که ممتاز است تا سال دیگر و چنانکه این شب تا کافی
ایست که در او استجابت دعای جمیع بندگان میکند و باب مغفرت گناهان همه را باز میکند و مزید رحمت بایشان
بر ایشان میفرستد و فضل افضیه میفرماید و مراد باین لیل مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول
منقولست از امام محمد باقر ع و جعفر صادق ع و قوله انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن موید
اینست و تطابق قوله فیها یفرق کل امر حکیم بقوله تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر نیز مشعر است بر آن و اخبار
و روایاتی که در فضیلت شب قدر واقع شده و کسی که در این شب بطاعت و عبادت بروز کند در سورة القدر مرقوم
خواهد گشت و از عکرمه و غیره مرویست که مراد شب نیمه شعبان است که آنرا لیلة براة و لیلة مبارکه و لیلة رحمت
گویند و تسمیه آن براءة و صک بجهت آنست که حق سبحانه هر سال در این شب استیفای حرج میکند و بر طبق آن براءة
رهایی یا امید هدایت یا انکار برای کسی که در این شب عبادت نماید براءة آزادی و نجات از دوزخ مینویسد و وجه تسمیه آن لیلة
مبارکه و رحمت آنست که در این شب حق سبحانه بندگان بسط رحمت و برکت خود میکند و ایشان را از خوان نعمت و مکرمت و احسان

خود

خود نوازش میفرماید و ابو هریره از رسول ص روایت کرده که در اول شب نیمه شعبان جبرئیل بحجون آمد و گفت دستهای
خود بحضرت قاضی الحاجات بردار و بدعا استقبال نمای من گفتم امشب چه شبی است گفت شبی ایست که حق سبحانه
درهای آسمانها گشوده و گناهان می آمرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کهنه و مصر بر خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و جون دیگر نیست
بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله سر بر آسمان کن من سر بر آسمان اشتم درهای آسمان و درهای بهشت را
گشاده دیدم در آسمان اول فرشته را دیدم که ایستاده بود میگفت خوشا حال آنکه درین شب رکوع
کند و در دوم فرشته را دیدم ایستاده میگفت خوشا حال آنکه درین شب بسجود گزارند و در سیم فرشته
ایستاده میگفت خوشا حال آنانکه درین شب بدعا مشغول اند و در چهارم ایستاده میگفت خوشا حال
آنانکه درین شب ذکر کنند و در پنجم فرشته ایستاده میگفت خوشا حال آنانکه درین شب از خوف آتش بگریند
و در ششم فرشته ایستاده میگفت خوشا حال آنانکه درین شب بر مسلمانان تصدق و احسان نمایند و در هفتم فرشته
ایستاده میگفت که چه سایلی هست که مراد خود را بدرگاه ما عرض کند و چه استغفار کننده هست که حاجت
بخواهد و ما حاجت او را اجابت کنیم من جبرئیل را گفتم این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا صبح برآید گفت پس گفت
خدایرا درین بعد دموی که سفندان بنی کلب بندگان را از آتش دوزخ که زیاده از موی که سفندان بنی کلب اند آزاد و خلاص کند
و در روایتی دیگر آمده که ان لله عتقاء فی لیلة النصف من شعبان اکثر من شعر غنم بنی کلب یعنی خدایرا درین شب
آزادانند از آتش دوزخ که زیاده از موی که سفندان بنی کلب اند و از عایشه نقل کرده اند که شبی از شبهای نیمه شعبان
نوبت من بود چون نصفی شب بگذشت رسول ص از فراش بیرون رفت و من پنداشتم که میل زوجه دیگر کرده از خیال
روان شدم رسول را دیدم که در مسجد نماز مشغول بود گفتم مناکات فی وادی وانا فی وادی پس دیدم که رکعتی خفیف گذارد
و چون رکوع رفت چندان توقف کرد که شبی آنرا رسید و بعد از آن بسجده افتاد و گفت سجد لک سوادی و امن بک فؤادی
هذه یدی الی ما جنیت بها نفسی فاغفر لی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا رب العظیم اعوذ بک برضاک من سخطک
و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ شد در حجره آمدم گفتم یا رسول الله این
شب کدام شب است گفت شب نیمه شعبان درین شب حق سبحانه بندگان خود را که عدد موی که سفندان بنی کلب باشد از زندان
دوزخ براه آزادی بنویسد گفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چیست فرمود برای آنکه این شب رحمت و غفرانست
و شب آزادگی بندگان از آتش نیز از تابندگان بر آن مغفور نشوند و نگه نکنند و در کشاف آورده که این شب مختص است
به پنج خصال اول تعیین ارزاق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور شود دوم فضیلت عبادت چنانکه از سید عالم ص مرویست که هر که
امشب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته بسوی وی فرستد تا با وی باشند سی فرشته او را بهشت بشارت میدهند
و سی عدد دیگر او را از عذاب ایمن میسازند و سی دیگر آفات دنیا را از او میگردانند و ده دیگر کید شیطان از او دفع میکنند سیم نزول رحمت

بر بندگان چنانکه در حدیث ان الله یرحم امتی هذه الیلة ببدد شعر اغنام بنی کلب مشعر است بران جهة دم حصول مغفرت و بخشش
لجمیع المسلمین فی تلک اللیلة الا الکاهن والساحر والمشاحن اورده من کتاب و مصرح علی الزنا و عاق الوالدین دلالت میکند بران بجهة
اعطای شفاعت جمیع امة بانحضرت چنانکه در روایة آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول صلعم در حق امت خود
سوال شفاعت کرد سفاعة ثلث امه باو عطا کردند و در شب چهاردهم درین باب دعا فرمود و ثلث شفاعة کرامت فرمودند و در
یازدهم استدعای این نمود شفاعة جمیع امة تمام زد او کرد اینند و از برکة و بزرگی این شب است که عادت کردن جاری گشته بر آنکه
درین شب آب زمزم زیاده میشود و بوجهی که مشاهده کرده و در مصابیح القلوب آمده که حضرت پیغمبر فرمود که من احیی
لیلة النصف من شعبان لم یمت قلبه هر که شب نیمه شعبان زنده دارد هرگز دلش نمیرد و این شبی است که آهی گناهی می آمرزند
و بتوبه جریمه محو میکند و بقایای انعامی میفرماید و بسعودی جودی اعطا مینماید منادیان از حضرت عزة آواز میدهند که ای
عاصیان بیایید تا شما را بیامرزیم ای مرگشتگان براه آیید تا شما را براه بهشت آلة کنیم ای بجور و جان جراحت کناه بیارید تا مرهم
راحتی بر جراحت معصیت شما نهیم اگر زنده درین شب نفسی بزند و اگر بیداری قدمی بزند بر بسوی دار القرار و اگر هوشیاری توبه بکند
و نظر چنانه دو بیدار که آتش دینا را باران کشته و آتش عقبی را آب دیده عاصیان درین شب براة سعادت بای اهل خاصه خود
و کنا هان اهل عصیان را باب رحمت و مغفرت مقبول سازند و مقاصد خلقا را در دنیا و آخرت در کفایة ایشان کنند از بزرگان
درین شب وعظ میفرمود شخصی برپای خواست و گفت ایها الشیخ نفسی حلیلة فالحیلة اعطانی ذلیلة فالحیلة اجزانی طویلة
فالحیلة مسیاق جلیلة فما الحیلة مالی وسیلة فالحیلة واعظ در جواب گفت الحیلة تصر الید و تعفیر الخد و حفظ الحمد و خوف
الصد آورده اند که در بغداد مردی بود که مدة مدید تعلق خاطر بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصتی نمی یافت اتفاقا
که شب براة بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود حاصل کند دختر گفت غایة ناجوانمردی باشد که همه مردمان امشب آشنا باشند
و ملایکه مرد گفت راست گفتی مرا اینان معنی در خاطر خطور کرد هر دو پای بر سر نفس نهاده از یکدیگر مفارقت نمودند و روی بجانب
حبا با حرم آوردند تا برو رطاعت و عبادة کردند بامداد پیر دختر دست دختر گرفته نزد آن مرد آورد و گفت امشب حضرت رسالت
در خواب دیدم که فرمود که دختر پیش فلان کس برو با وی عقد کن پس آن مرد و زن بهر که و صحبت عبادة این دو تن با جدا تواصلة رسید
در عقبا از کشش نار آزاد شدند و بلا که علما را دیگر بیشتر از القرآن در لیلة المبارکة اینجا نیست بعضی گفته اند که حق سبحانه درین شب نازل القرآن نمود بآسمان
دنیا و بعد از آن آیة آیة و سوره سوره بر حسب مصلحة بندگان به پیغمبر آخر الزمان فرستاد و همچنین جمیع ما یحتاج بندگان در هر سال درین شب
بوده از ابن عباس تا بآسمان دنیا نازل میفرماید و بعد از آن جبرئیل بتدریج در وقت حاجت آنرا بمردم میرساند و معنی که مینماید که مراد آنست که بر
انزال قرآن درین شب بوده و از ابن عباس منقول است که حق تعالی در شب قدر جمیع قرآن تمام نمود و جبرئیل نازل شد و در دل نبی حفظ کرد و آنچه
آسمان دنیا اعلا نمود و ایشان آنرا نوشتند و بعد از آن بتدریج در مدة بیست و سه سال و بروایتی بیست سال بر پیغمبر آورد و چون نازل قرآن بسبب عبد
عبادت از معنی و قرب ایشان بطاعت از بجهت تسلی استیناف بیان مقتضی نازل آنرا نمود بقوله انا کنا منذرین بدرستی که هستیم ما بیم کنندگان نازل قرآن

بندگان صح

که از جمله برکات آن اینست که فیها یفرق در و بیان کرده و تفصیل داده شود کل امر حکیم هر کاری که حکم کرده شده است در هر سال
قسمت ارزاق و جمیع منافع و قضا و رجا و در دنیا بمرض و خفض و رفع و سخط و رضا و قبول و رد و وصال و فراق و شقاوت و سعادت و حیات
و مرگ و تعیین اعمار و آجال و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در هیچ حال و در روایة آمده که در شب لوح محفوظ
استنساخ نسخ امور نمایند نسخه ارزاق لا بکاییل دهند و نسخه حروب و زلازل و صواعق مخسوف بجبرئیل و نسخه اعمال لا بابراهیم و نسخه مصایب بعزرائیل
و از رسول صلعم روایت است که آجال از شعبان تا شعبان دیگر قطع کرده میشود و در جریده مردگان ثبت میکردد فواحبها من کتب معزول و یحیی من شاء
و هر گاه که این شب مفرق جمیع امور محکمه باشد که منطوی اند بر حکمه و مصلحة پس آن مستدعی اینست که کتاب کریم یعنی قرآن عظیم که از عظایم امور
محکم است در مقرر شود و نه در غیر آن و جایز نمیتواند بود که ذکر فیها یفرق نه بر سبیل استیناف باشد بلکه صفت لیلة مبارکه باشد و آنکه مفسر جمله
معترضه تقول امرا من عندنا یا و اختصاص است و تقدیر کلام اینکه منی مبدا الامر اصلا من عندنا تا مع ابداء آن بجهة تفخیم امر خواهد بود و بیان
از ضمیر فاعل انا نرسل و نصب و وقوع مصدر در موضع آن حالی از انا و آمر یا از ضمیر مفعول آن یعنی مرسلین فی حال کونه مأمورین من عندنا یا مصدریة بفعل
محذوف و تقدیر کلام اینکه فیها یفرق کل امر حکیم بر وجه امر من عندنا پس معنی این و جه است که یحیی و امیت بامر حکیم امری که از نزد یکی است و یا در آن
شب فیصل داده شد امر حکیم و امر کرده شد امری که حاصل گشت از نزد ما انا کنا مرسلین بدرستی که هستیم ما فرستنده قرآن و این بدانست لذا نا کنا
و تقدیر کلام اینکه انا انزلنا القرآن لان من عادتنا ارسال الرسل بالکتب الی العباد یعنی بدرستی که فرستادیم قرآن بجهت آنکه از عادت ما فرستادن
پیغمبران بکتابهای هدایت بسوی بندگان رحمة من ربک بجهت بخشایش از پروردگار تو خلقان و منع من ربک در موضع ضمیر که آیه مناسبت بجهة استعمال
با آنکه مقتضی رحمت بر بندگان در بوبیت و سبحانه است و میتواند بود که انا کنا تعلیل مفرق باشد یعنی امر من عندنا و بیان رحمت مفعول له باشد
از مفعول له و وصف رحمت بارسال همچو وصف ارسال است برحمت یعنی فصیل داده شده است درین شب هر امری یا صادر گشته جوف
امر از نزد ما بجهت آنکه شان ما آنست که فرستیم رحمت خود را بر خلقان و شبهه نیست در آنکه همه امور آنها از قسمت ارزاق و صایا و امور و نواحی و
غیر آن از باب رحمت چه غرض از آن تکلیف عباد است و تعریض ایشان بمنافع و بعضی دیگر از مفسران معنی آیه بارین تنزیل نموده اند
که ما ارسال کننده ایم ترک محمدی بجهت بخشایش از پروردگار تو بر بندگان کما قال و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نا فرستادیم ما ایم جمیع پیغمبران را
با هم خود یا ملایکه را درین شب بسلام مؤمنان انه هو السمیع بدرستی که خدا شنوا است دعای بندگان را یا جمیع کلمات ایشان العلیم دانا
بمصالح ایشان یا بجهة نیات ایشان و ایراد این کلام بجهت ربوبیة است و اشعار بدانکه ربوبیة ثابت میشود مگر بصفات کمال و قوله رب
السموات والارض بدل از کان است یعنی آن بخشایش از جانب پروردگار کاملا آسمانها و زمینهاست و ما بینهما و آنچه میان آنهاست ان کنتم
موقنین اگر هستید یقین کنندگان و تحقیق نمایندگان علوم پس علم خواهید بود بربوبیة او یا اگر طالب یقین اید پس بیابید ربوبیة او را
او یا اگر موقن باشید در اقرار خود که مسئول شوید از خالق آسمان و زمین پس این حکم علم خواهید داشت بقیه قول مذکور که آن ربوبیة حق است
متصف بلیکه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که مستحق باشد مگر او یحیی زنده میکرداند بعد از موت و یمیت و میمیراند بعد از حیوة ربکم
پروردگار شماست و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران نخستین شما و چون کفار ربوبیة او سبحانه مقر بودند و بعلم او سبحانه

اشیا و باکل جمیع رسل و کتب اعتراف میکردند و آن مستلزم عدم تیقن ایشان نسبت بوحدانیت او سبحانه و نفی یقین ایشان در این باب بوده
میگوید که بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک و تردد اند که آنچه ما خبر دادیم يَلْعَبُونَ بازی و استهزا میکنند یا در معنی اقرار ایشان از سر علم بیقین نیست
و از روی جد و حقیقت نه بلکه مخلوط بهزه و لعب یا مشتغل اند بدنیا و احوال آن و بجهت این در این امر تامل نمی نمایند فَارْتَقِبْ پس
انتظار کش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاورد آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ دود ظاهر و هویدا يَغْشَى النَّاسَ که فرا گیرد و
احاطه نماید همه مردمان را و ایشان بچون مشاهده شدة آن نمایند گویند که هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این عذابی دردناک که خدای بر ما گماشته و
گویند که این مقول قول فرشتگان باشد که در آن روز با ایشان گویند این عذاب دردناک است که بسبب شامت اعمال شما بشما رسیده و بدانکه مفسران در
دخان اختلاف است بعضی گفته اند که مراد قحط و مجاعه است که بسبب دعای پیغمبر گریبانگیر قریش واقع شد چنانکه مسروق
از عبد الله مسعود روایت کند که چون قریش ایمان نمی آوردند و پیغمبر را ایذا و آزار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشت فرمود که
اللهم اشدد وطاتک علی مضر و اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف بارخدایا سخت گردان احنه و ضغط خود را بر مضر و سالهای قحط متعدد
آنی لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال پیاپی تمام کن سبحانه اجابت آن فرموده هفت سال ایشان را بقحط و جلد مجاعه
مبتلا ساخت تا کار ایشان بالجا انجامید که از غایت گرسنگی سگهای مرده و استخوانهای آنها میخوردند و سرگین و پاشهای ستور بانور فرو
کرده اکل میکردند و بجهت شدة جوع هر تنه چشمهای ایشان تیره و خیره شد که میان خود و آسمان مثل دخان و غبار دیدند و اگر یکدیگر
سخن میکردند کلام همدیگر نمیشنیدند اما بجهت کثرة دخانیة هوا در نظر ایشان یکدیگر را نمیدیدند و گویند که کثرة دخان بجهت آب بود که در ایام
قحط و غلا بواسطه قلة امطار عنا کسیکه از زمین برانگیخته میشود بشکل دود و منتشر میگردد در نواحی و اقطار و لهذا سال قحط را سنة الغبرا
میگویند و وجه تسمیه عام الرمادیت و اسناد دخان بدخان آسمان بجهت آنست که عرب و خواص آن از قبیله ما است القصه چون کار بر مضریان بدین مرتبه رسید
ابو سفیان با جماعتی نزد آنحضرت آمد و گفتند ای محمد تو ما را بصله رحم امر مینمائی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک میشوند پس دعا کن خورد ندا که
رفع این عذاب را از خدا درخواهی ما بر مطیع تو شویم و ایمان آوریم اسلام در آریم حضرت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم دعا فرمود
رَبَّنَا ای پروردگار ما اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ بردار از ما این عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی هرگاه
عذاب منکشف گردد ایمان می آوریم و چون آنحضرت عذاب جوع و بطش شدید بر مضر مصروف شد بنی مضر بشدت مضطر شدند و عناد و انکار را زیاده کردند
و گویند مراد باین دخان عذابی است که در روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه جمهور را اینمعنی و بعضی دیگر از مفسران بر آنند که مراد
دودیست که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین را بسازد مانند خانه که در و آتش کنند و لهذا منعمی نباشد که از آن بیرون
رود و در چشم و گوش منافقان رود چنانچه از سید عالم ص مرویست که اول علامات قیامت دخان باشد و نزول عیسی و آتشی که از عدن
بشهر عدن ابین بیرون آید که همه مردمان را بحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله چه نوع دخانی باشد آنحضرت این آیه تلاوت فرمود
و بعد از آن فرمود که یملأ ما بین المشرق و المغرب و یمکث اربعین یوما و لیلة اما المؤمن فیصیبه کهیئة الزکمة و اما الکافر فهو کالسکران
یخرج من منخریه و اذنیه و دبره دودی باشد که مشرق و مغرب را بسازد و چهل شبانروز بماند و مؤمن از آن دود مانند کسی شود

که زکام

که زکام داشته باشد و کافر مانند کسی که مست باشد و آن دود از هر دو سوراخ بینی و هر دو گوش او و دبر او بیرون می آید و از ابی هریره
ص نقل کرده اند که انه دخان یاتی من السماء قبل یوم القیامة یدخل فی اسماع الکفرة حتی یکون کراس الواحد الخنیذ و یعتری المؤمن منه
کهیئة الزکام و یکون الارض کلها کبیت اوقد فیه لیس فیه خصاص این دخانی دودی باشد که از آسمان حادث شود پیش از روز قیامت و
در گوشهای کافران در آید تا آنکه سری هر کافری مانند سری کافری شود که بریان کرده باشند و مؤمنان را بسبب آن مثل زکام عارض
شود و همه زمین خلی مانند شود که در و آتش افروخته باشد و هیچ سوراخی و روزنه نداشته باشد که دود از آن بیرون رود
و نزد این سال ملائکه کهکشان گویند که این است عذاب دردناک کسی بمهلت بشما وعده داده بود و ایشان تمسخر عابکشانید و کشف عذاب
را از خدای درخواهند و بوعدها بان عهد از کشف اعتراف نمایند و چون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود و رکن خود را مرتفع
نمایند و حق با ملائکه خود گویند که أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَىٰ چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن باین مقدار عذاب بیان جهان و دعا کردن بخدا
ایمان وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ فرستاده هویدا و آشکارا با آیات بینات بلغا هر ساز نده معجزات و نشانها
یا آنکه ان اعظم و ادخل بود در وجوب تذکر بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت کردند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان آوردن باو
وَقَالُوا و گفتند در حق او که مُعَلَّمٌ او آموخته شده است یعنی جبر یا یسار که غلام اعجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند مَجْنُونٌ دیوانه است و دماغ او
مخبط شده است یعنی بعضی در حق او گفتند که شخصی اعجمی بوی تعلیم قرآن میدهد و جماعتی دیگر گفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده
که ترک ملت ما کرده و با وجود این حال چون نزدیک وقوع دخان در آخر الزمان از آن استغاثه نمایند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما
کشف کنندگان عذاب ایشان باشیم قَلِيلًا در زمانی اندک یعنی بعد از چهل روز رفع آن عذاب نمائیم از ایشان تا بعد حتی خود را بکفر
در کفر خود ثابت قدم شوند پس ما با ایشان گوییم که إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما رجوع نمایید کافر از این عذاب جهنمی بعذاب کفر که خواهید
بجهنم پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میگوید که ما انتقام کشیم از ایشان يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ در روزی که بگیریم آنها را گرفتن
بعذاب آتش مراد روز قیامت است إِنَّا مُنتَقِمُونَ بدرستی که ما امروز انتقام کشنده ایم از ایشان و بقول اول معنی آنست که چون حق سبحانه قحط
و جوع را از ایشان رفع نمود ایشان وعده خود را کان لم یکن انگاشتند و در کفر خود مصر شدند پس سبحانه این آیه فرستاد که چگونه و بچه نوع
متذکر و متعظ باشند باین عذاب قحط و مجاعه و حال آنکه پیغمبر بایشان آمد و انواع معجزات با ایشان نمود و ایشان استعداد آن نظر کردن را
آوردن باو ابا نمودند و گفتند که معلمی او را تعلیم قرآن میدهد و جماعتی دیگر او را نسبت بجنون دادند و ما با وجود این همه در زمانی اندک
زمان بقا کای عذاب ایشان بود یا تا روز بدر کشف عذاب از ایشان باز بصر کفر خود رفتند پس از نهیب خطاب الفقایه بود
بر سبیل تهدید میفرماید که انکم عائدون بدرستی که شما باز گردندگانید بکفر و تکذیب خود یا دلگیر از آن روز که بگیریم شما را گرفتن سخت
که ما انتقام کشنده ایم از شما در آن روز مراد روز بدر است و میتواند بود که روز قیامت باشد و چون حضرت رسالت ص ایشان را
کفر و عناد مشرکان مکه خبار اندوه بر خاطر عاطر می نشست حق سبحانه بجهت تسلیه آنحضرت حکایت موسی و اذیت و جفای او از فرعون و هامان
و غرقه ایشان بجهت آن عناد و طغیان بیاد او میدهد میگوید که وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما در فتنه انداختیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش قَوْمَ

فرعون قبطیان را که کردن فرعون بود ذلیل یعنی ایشان را امتحان کردیم باجال و توسیع ارزاق و ایشان یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران
افزودند و بنی اسرائیل را بندگی گرفتند و ایشان را بکارهای سخت داشتند وجاءهم وآمد با ایشان رسول کریم پیغمبر بزرگوار موسی
کلیم علی نبینا و علیه السلام که عظیم الشان بود نزد حق تعالی بسبب طاعت و عبادة یا شریف بزرگوار نزد بنی اسرائیل که اوکنان و کرام قوم باشد
بود نه یا خواه او نه شرف نسب و حسب و فضل و اخلاق حسنه و افعال مرضیه چه عادة آنچه جاریست با اینکه که شخصی که از کبار و کرام قوم باشد
بر ایشان مبعوث سازد و بهر تقدیر موسی با ایشان آمد و گفت ایشان ان ادوا آنکه برسانید الی بسوی عباد الله بندگان
خدا یعنی بنی اسرائیل را که برام عذاب و تسخیر شما گرفتار شده و بعضی گفته اند که عباد الله منصوبست بمدار و معنی اینکه برسانید بمن ای بندگان
خدا آنچه واجبست آنکه اطاعت امر کنید انی لکم رسول امین و آنکه تکبر نکنید علی الله بر خدای بستم کردن بر اولیا و یا سرکشی نمائید و بگذرانید
نعمت و عدم اطاعت او و استهانت در رسول و وحی او پس بیان علت وحی میکند باینکه انی آتیکم بدرستی که من آمده ام بشما
بسلطان مبین بحجتی روشن و هویدا یا بصدق دعوی خود یعنی حجة و آنچه که مظهر حق باشد یا معجزه ظاهره که مبین حجة
بینة باشد و صدق مصداق من بود ذکر امین یا داد او سلطان با فلا وجوه التی است که مخفی نیست بر الوانسی و چون موسی این سخن
را با ایشان رسانید زبان بشتم کشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند موسی چون مشاهده این حال نمود و از شر ایشان
بخدا استعاذه فرمود باین وجه که وانی عذت و بدرستی که من ملتجی شدم و پناه گرفتم بربی و ربکم بپروردگار خود و پروردگار
شما ان ترجمون از آنکه سنگسار کنند مرا یا بکشید و دشنام دهید علی اختلاف الاقوال وان لم تؤمنوا لی و اگر باور نمیدارید
مرا در رسالت و نمیگروید بمن فاعتزلون پس کناره کنید از من و نیز و شر خود را از من باز دارید یعنی مرا بحال خود باز گذارید
و با بنی اسرائیل از من معترض مشوید ایشان بنصح موسی التفات نکرده با ایذای او مشغول گشتند فدعا ربه پس بخواند موسی
پروردگار خود را ان هؤلاء آنکه این گروه یعنی قبطیان قوم مجرمون گروهی اند که مصر اند بر کفران و طغیان این تعریض
است بر استعجال عذاب اسرائیل برایشان و گویند که موسی نزد این حال زبان الفهة جعیل یا مستعجل نهم با سر امم و
کفر هم بگشود یا گفت که ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین حق سبحانه دعای وی اجابت فرمود فاسر بعبادی لیلا پس
گفت ببرسندگان مراد در شب یعنی بنی اسرائیل که تابع تو اند در شب از این شهر بیرون بر انکم متبعون بدرستی که شما از
پی در آمده شده گانید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون شدن شما بشنوند در عقب شما روان شوند و قصد کنند
جلب دریا رسی عصا را در دریا زن تا شکافته شود و راهها در و پیدا شود و تو با بنی اسرائیل از آنجا بگذر و بآن طرف دریا
واترک البحر و بگذار دریا را رهوا ساکن و از اقبال برجان و سبه که راهها بر و ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا بر آن مزن تا باسانی
از آن نرود و گویند که رهو بمعنی انفتاح و انفراجست یعنی بگذار دریا را منفرج و شکافته و آرام بین حال بگذار تا قبطیان
بدو در آیند و از آمدن ایشان اندیشه مکن و خوفی بخود راه مده انهم بدرستی که ایشان مغرقون لشکری اند غرق
شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند گشت پس چون فرعون بکنار دریا رسید و راهها گشاده آنرا مشاهده

مراد ذوقه شما از ایمان آوردن
و قبول حق پس کرده و قبد کرده
من نمودن الله و جوب اتباع ایشان
معلق است باینکه انی لکم
بدرستی که من شما را رسول
امین فوست ده الکه ایمنم بر تبلیغ
مأمورشده ام از سایر حق سبحانه
که بشما برسانم و اصلا آنچه زیاده و کم
نمیانم بلکه بهمان طریق شما
میرسانم و شما میدانید که من هرگز
مفسد نگشته ام و در سنین سواحی
شما بخیانت متهم نبوده ام پس بر
شما واجبست
صح

کتابخانه مجلس شورای ملی

کرده دانست که بنی اسرائیل از آنجا گذشته اند از غایت عصیان و طغیان و در آن معجزه تامل کرده با خود قرار نمود و در آن راهها
در آمد و چون همه بدریا رسید حق دریا بهم آورد و در زیر آب مستاصل گشتند پس حضرت ذوالجلال جیب خود را از جمال
منازل ایشان بعد از هلاک و استیصال خبر میدهد و میگوید که کم ترکوا بسیار بگذاشتند قبطیان من جنات از بوستانهای و
انهار و عیون و چشمهای آب روان از میان رودکنار و زروع و کشتهای بسیار و مقام کریم و مقامهای نیکو و علیقدار و سرایهای
آراسته و بزرگوار چون مجالس و منظر حسنه مملوک احمار و از ابن عباس منقولست که مراد بآن منابر خطبهای ایشانست و
نعمة و دیگر گذاشتند نعم و برخوردار بودند کانوا فیها که بودند در آن فاکهین متنعمان و شادی کنان همچو تمتع اهل با نواع فواکه
کذلک چنین است امر ما در باره اهل طغیان و عصیان یا مثل این اخراج و اهلاک بجای می آوریم در حق کسانی که عصیان
ورزند و طاغی شوند واورثناها و میراث دادیم منازل و مساکن ایشان را قوما آخرین بگروهی دیگر از مردمان که در دین
و قرابت و ولا منازل ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق سبحانه مبدل ساختند قبطیان ظلمه و دیار ایشان را بی تعب و مشقت
بایشان داد چنانکه میراث بدون تعب و مشقت آن میرسد فما بکت تصنیف موت ایشان نمود باینکه فما بکت علیهم پس نگریست بر ایشان
السماء والارض زمین و آسمان یعنی رفعت ایشان کس نگریست و آثار اعمال نداشتند چنانکه تفتیش آن کویند فلان
بکت علیه الشمس والقمر و کسفا آفتاب و ماه موت فلان بگریست و سیاه شد و در زمان اهل فرس شایع است که موت فلان آسمان
و زمین بگریه در آمد و در دیار بگریست و این بر سبیل تمثیل و تخییل است جهت مبالغه در وجوب جزع و بکا و اشیا مراد آنست که
حال ایشان نقیض حال کسیست و بعضی گفته اند که در کلام مضافی محذوفست و درین تقدیر است کما بکت علیهم لعل السماء
والارض یعنی همچنانکه از اهل آسمان و زمین ریشان گریه نکرد بجهت اگر ایشان مغضوب و مسخوط اهل زمین و آسمان بودند و بعضی
که مراد آن بود که از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکردند و طلب آمرزش از برای ایشان ننمودند و بعضی و اند که این کنایت
از آنکه ایشان از در زمین هیچ عمل صالح صعود که بآسمان مرتفع شود صعود نیست کنچه انس از حضرت پیغمبر روایت کرده که هیچ بنده
مؤمن نباشد الا که مراد را در آسمان دو دربود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون این
بنده مؤمن وفات کند این دو دو دار نزول و رفت و عروج عمل محروم مانند بر او بگریند و از ابن عباس عبد الله عباس مرویست که چون
مؤمن فوت شود مصلای او و محل عبادة و مصعد عمل محروم ماند و مهبط رزق بر او گریه کنند و در معالم آورده که چون موسی
وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر او گریست و چون امام حسین ع شهید شد آسمان بر او بگریه در آمد آن وقت هر
شب بر او گریه میکند و علامات گریه او اینست که اطراف آفاق سرخ میشود و گویند که گریه آسمان همچو گریه آدمیانست و سدی گفته
که ما قتل الحسین علی قتله عبارت السماء علیه و بکاؤها حمرة اطرافها بود امام حسین شهید شد آسمان بر او گریه کرد و گریه او سرخی اطراف
اوست و زاره بن اعین از ابی عبد الله ع روایت کرده که بکت السماء علی یحیی بن زکریا و علی الحسین بن علی اربعین صباحا و ما بکت
الا علیهما آسمان بگریست بر قتل یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی چهل صباح و گریه نکرد هیچ کس مگر بر این دو شخص گفتم یا ابن رسول الله بکاء او چه طرف

تکلیف است نه در جواب پس گوئیا که ابوجهل چنین سؤال کرده که اگر تو صادقی در اعادهٔ موتی از برای جزا اعادهٔ ایشان کن از برای تکلیف
و این دالست بر کمال جهالت و جهالت ابوجهل و این بدیهیست

فرمود که کانت تطلع بجبال و تغیب محمد در وقتی که طلوع میکند سرخست و در غروب تا در مصابیح القلوب مذکور است که کعب الاحبار روزی
اهل مدینه را از مدینه بیرون آورد و روزگار که در کتابها خوانده بود گفت عظیمترین وقایع قتل حسین است و در کتاب چنین خوانده ام که آن روز
سیاه باشد هفت آسمان خون بگریند گفتند ما هرگز نشنیده ایم که آسمان بر کسی خون گریسته باشد گفت و بگریند بر قتل حسین بتحقیق عظیم و ای بر
کشتن حسین کاری بزرگست و عذاب فرزند بخواهد کشت آخر الزمانست و اسرو سبی رسول آخر الزمان بخیم آل عبا و نور دیده فاطمهٔ زهرا در آن
خدای که جان کعب بدست اوست که خوانده ام که آن روز که دیگر بکشند که همه فرشتگان بر سر قبر وی ایستند و میگویند تا قیامت که هرگز از گریه
باز نایستند و هر شب آدینه هفتاد هزار فرشته فرود آیند و بر سر قبر وی زاری کنند و چون بامداد شود بصورتی صالحان خود باز روند
القصه چون فرعونیان بار روی زمین حمل نیکو نبود تا آسمان و زمین گریه کرد و زمین بجنبش آمد فَمَا بَكَتْ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
مهلت داده شده کان از وقتی و وقتی دیگر یعنی چون محل نزول عذاب در رسید اصلا فرقی واقع نشد بلکه فی الحال مستأصل شدند وَلَقَدْ
نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که برهانیدیم بنی اسرائیل مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ
از جانب فرعون و آن ذلت بندگی ایشان و قتل ابنا و استخدام نسا و تکلیف مشاق اعمال بر عهدهٔ آنها و میتوان بود که جار و مجرور بدل باشد
از جار و مجرور اول یعنی نجاة دادیم بنی اسرائیل را از دست فرعون إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود عَالِيًا سرکشنده و خود را بلند ساخته
مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله از حد در گذشتگان در کفر و طغیان و عتو و عدوان و عصیان و این خبر بعد از خبر کان اوست و احتمال داد که
حال باشد از ضمیر عالیا یعنی فرعون رفیع الطبقة و فایق المرتبه بود در حالتی که در میان مسرفان قوم خود بود وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و
بتحقیق که برگزیدیم بنی اسرائیل عَلَى عِلْمٍ در حالتی که بر دانش بودیم از ایشان یعنی عالم بودیم باینکه بنی اسرائیل استحقاق آن دارند که ایشان را برگزینیم عَلَى
الْعَالَمِينَ بر عالمیان یا زمان ایشان چه اکثر انبیا در میان ایشان بودند و مع هذا عالم جمیع مردمان زمانه خود وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را مِنَ الْآيَاتِ
از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون فلق بحر و تظلیل غمام و انزال من و سلوی و تخلیص ایشان از دست فرعون و
تسمیه نعمت بلا بجهة آنکه بلا حق تعالی است بندگان را بآن چنانکه امتحان ایشان میباید بمصائب و نوایب دوران و گویند که معنی آنست که دادیم
بایشان آنچیزی که در وی اختباری ظاهر بود از امور مذکوره تا ببینیم که چه میکنند بآن و آنفاق و شکر گذاری و تا سپاسی کدام روی کار میآورند
و بدانکه چون اول سوره در بیان احوال قریش بود و ایراد قصهٔ فرعون و قوم او بجهة دلالت بر حالهٔ قریش با ایشان در امر انکار و عناد
در ضلالت و استکبار از نصیحت باز سر رشتهٔ کلام با مؤمنان و انکار قریش کشیده میفرماید که إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که کروه قریش از
فرط جهالت و نکارت لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند در جواب مؤمنانی که با ایشان میگفتند که کنتم امواتا فاحییاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم إِنْ هِيَ
نیست عاقبت و خاتمهٔ کار ما إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى مگر مرگ نخستین ما در دنیا یعنی بعد از آن حیوتی دیگر نخواهد بود وَمَا نَحْنُ و نیستیم
بِمُنْشَرِينَ زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ و انکار بعث و نشر نخواهد بود چنانچه شما دعوی میکنید فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس
بیارید بدان ما را و اعادهٔ ایشان نمایید یعنی از خدای درخواهید که ایشان را زنده گرداند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
در آنکه خدای قادر است بر اعادهٔ اموات و اعادهٔ ایشان و گویند که قایل این قول ابوجهل بود که حضرت رسالت را میگفت اگر در

که هر چه جایز بود وقوع آن از خدای تعالی در وقت خلاص که یوم القیامت است اگر در غیر آن وقت واقع نشود کسی باور و تهکم نرسد
سؤال وقوع آن نمودن در غیر آن وقت چون مفاجاة باشد و چون حضرت رسالت بر وفق دعوی بعث و غیر آن بمعجزات قاهره و دلایل قاطعه
مینمود و ایشان از جهت عناد و اصرار کفر در آن نگرده این سؤالات بی معنی میکردند از بغیه حق سبحانه و تعالی بر ایشان در آن
که أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و بسطت و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و اهبت و در خانهٔ
کثرت و حشمت وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن و ایشان با وجود مزید شوکت
و اهبت بر قریش أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ اسراف کنندگان در کفر و طغیان و
عناد و عصیان و از حد بیرون رفتگان در انکار بعث و نشر و در آنچه و چون ایشان را بسبب اصرار کفر و شرک و انکار بعث مستأصل
ساختیم و بعذاب الیم گرفتار کردانیدیم پس قریش که بمراتب از ایشان ادنی و انقص اند بطریق اولی که از چنگال نکال و عقوبت عقاب
ما رهائی نخواهند داشت و در اخبار آمده که تبع مکی بود از حمیر و کنیت او ابو ایوب بود و نام او سعد بن ملکا با جشم بسیار و
تبع بسیار و از مشرق تا بمغرب عالم بگشت و اکثر بلاد عظیمه را بحوزهٔ تصرف در آورد و سمرقند را خراب نموده باز بنا کرد و بجهت
کثرت اتباع و خدم و حشم بتبع مسمی شد و گویند که او ملک یمن بود و ملوک یمن را تبابعه گویند بجهت آنکه متبوع اهل یمن اند پس
باین سبب او را تبع گفته اند همچنانکه خاقان اسم ملک ترک است و قیصر اسم ملک روم و سهل ابن سعد از پیغمبر روایت کرده
که لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم و دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام آورده بود و ابو هریره گفت که رسول را پرسیدم
آیا تبع نبی است او غیر نبی عنیدانم که تبع پیغمبر بود یا نه و از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر فرمود که او پیغمبر بود و گویند در واحدی
سیر نظر ابن عباس رد و قبر ابنا دکنت این قبر وصی است و آن قبر حبشی که دختران تبع بودند و هر کس بخدای خود شرک نیاورد و گویند
بن اخبار گفته که تبع مردی صالح بود و سخی سجاده مذهب قوم او کرده و نماز او و ولید بن صبیح از امام جعفر نقل کرده که آنحضرت فرمود که
تبع با مردم خود گفت که ثبات حال خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند و اما من اگر او را دریابم بجهت نکاری او اقدام نمایم و مکان او را در
میان بندم و در روایت واقع شده که تبع حرکتی که بحکم بعضی شریعت الذی ملک او و عترا و صحابه و دیا بنام خدای که پادشاه زمین و آسمان
و آفتاب و ماه و صمد حق گفت که قول کسی که کعبه را جامه پوشانید تبع بود و در آثار آمده که تبع در بدایت حال آتش پرست بود و وقتی که مدینه
بیرون رفت کشتند اهل مدینه اهالی آنجا لشکر کرد و دو وصیه از نبی قریظه که کعب و اسد نام باشند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند که
[illegible] پیغمبر آخر الزمانست و تعریف آنحضرت کردند تا از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت و بر دست آن دو حبر مسلمان
گشت و جمعی از اهل کتب متوجه یمن گشت جماعتی از بنی هذیل بسر راه وی آمدند و گفتند که ما را دلالت کنیم بخانه که در وی گنجست از نقود
مروارید و زر بجهت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک شود تبع قصد کعبه با چهار هزار
نماد گفتند ای ملک زنهار این کار مکن که آن شهر بزرگ بقعهٔ ایست بر روی زمین و هیچ قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود پس تا آنجا
باید رفت تعظیم آن بجای باید آورد و قربان فرمود تبع برفت و خانه را جامه پوشید و شش هزار دستی قربان کرد و از اطعام

توجه نمود وقوم او از خیر آغاز مخالفت کرده ندکه قول از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تیم دلایل وحدة خدای بر ایشان خواند
وایشان در عناد افزودند وگفتند ما با آتش امتحان میکنیم وآتشی در دو درمن کوهی از کوهای یمن بود که هر دو کس یا یکی بر دیگری
بودی بلاک آتش در آمدندی اگر مبطل بودی بسوختی ومحق را آفتی نرسیدی القصه احبار علما مساحت خود باندرون آتش رفتند
وبسلامت بیرون آمدند وکشیشان در آن داخل شدند وبسوختند ونزد ارباب سیر ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول
وبشاهول یهودی سپرد که کمر زده باندازد بحضرت خاتم الانبیا رساند وکلا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعوض بیاننفر تربیت
ویکی از نسل شاهول که ابو ایوب انصاری بود آن نامه را ملوقف عرض رسانید وحضرت رسالت صلعم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح
واز بعضی علما منقولست که ابو ایوب اسعد حمیری از تبایعه بود وایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت به هفتصد سال ودر بعضی دیگر
از کتب قدما رضع آورده اند که بدة هزار وپنجاه وسه سال قبل از هجرة که هزار وچهل سال پیش از بعثت باشد بحضرت رسالت ایمان
آورده بود القصه حق سبحانه از عبادت متمردین یکفار قریش باستیصال قوم تبع بسبب عتو وعناد وانکار معاد بیان مصیر وقوع حشر
میکند بانکه وما خلقنا السماء والارض ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه میان آنهاست لاعبین در حالتی که بازی کنان
باشیم یعنی آنرا بر وجه حکمت ومصلحت آفریدیم نه بازی وهر کاه که جمیع مخلوقات را بجهة حکمت ومصلحت از کتم عدم بصحرا وجود آورده
باشیم پس چگونه معطل ومهمل کذاریم بدون ثواب وعقاب بدرد وجزا ما خلقناهما ما نیافریدیم آسمان وزمین را الا بالحق
مگر بسبب حقی که آن خیر است که داعی خلق ایشانست از مثوبة بر طاعة وعقوبة بر معصیة وامتحان ایشان بالوهی وقیمی مثال
محسن وعصی ایشان کقوله تعالی لیجزی الذین اساؤا بما عملوا الآیة ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر مردمان بسبب جهل خود از نظر وتامل
در خلق اشیا لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم معری از حکمة ومصلحت نیست ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل
ومحق از مبطل بسبب اختلاف جزا وسزا میقاتهم اجمعین هنگام مجتمع شدن آدمیانست در حالتی که همه مجتمع باشند در آن
یوم لا یغنی این بدانست از یوم الفصل یعنی روزی که دفع کند مولی هیچ دوستی وخویشی عن مولی از دوست وخویشی خود
شیئا چیزی را از عذاب وچون مولی اسم جنس است از بجهت ضمیر جمع راجع باو داشته میفرماید که ولا هم ینصرون ونباشند
آن موالی که یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب الا من رحم الله مگر کسی که خدای رحم کرده باشد بر او
بعفو کردن از او واذن شفاعة دادن در حق او مراد مومن مذنب است زیرا که جمیع اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیب اند
وناامید وایشان بدانست از ولهم ینصرون یعنی منصور نکردد از جانب دوستان در دفع عذاب مگر کسی که خدای بر او رحم کرده
باشد واحتمال دارد که منصوب باشد بر استثنائیة انه هو العزیز بدرستی که خدای غالبست در تعذیب شخصی که
در حق او عصیان نموده باشد پس نزد اراده تعذیب عاصی هیچ کس را قوة آن نباشد که یاری او دهد واز عذاب الهی
او را برهاند الرحیم مهربان بر هر که اطاعة او کرده باشد وچون سوق کلام از برای تهدید یکفار است اینجهت در بیان فصل بین
الفریقین احوال کفار را مقدم داشته میگوید که ان شجرة الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی اثمار واوراق آن طعام

الاثیم خورندهٔ گناهست که بسیار کننده کارات مراد بآن کافر معاند است بجهت دلالة ماقبل وما بعد بران وگویند که مراد باثیم
درین مقام ابوجهل است که روزی پارهٔ خرما ومسکه خرج کرده میخورد ومیگفت آنچه محمد ما را بآن تهدید مینماید نیست که ما تو را مسلم
یعنی همی خورد ما بآن پرمیسازیم پس حق سبحانه در قول او نموده میگوید که زقوم نه آنست که ابوجهل بقول او آن کرده بلکه کالمهل
مانند چیزیست که کداخته شده باشد یا آتش چون مس وروی وطلا وغیره وغیر آن وگویند مهل روغن زیتست بدلیل یوم تکون
السماء کالمهل فکانت وردة کالدهان حاصل که زقوم مثل روی کداخته است یا روغن زیت یغلی فی البطون که جوشد شجرهٔ
زقوم در شکمهای کافران معاند وحفص بیا خوانده بار جاع ضمیر بطعام یعنی جوشد آن طعام در شکمهای کافران کغلی الحمیم
مانند جوشیدن آب بغایت کرم واحشا وامعاء ایشان را پاره پاره کند ویکبار از نهیب حق سبحانه زبانیهٔ دوزخ را امر کند که خذوه
بکیرید این کنه کار تیره روزکار را فاعتلوه پس بکشید او را بعنف وقهر الی سواء الجحیم بمیانهٔ دوزخ تسمیه وسط بسواء بجهت
استوای مسافات میان آن ومیان اطراف که محیط است بآن ثم صبوا بعد از آن بریزید فوق راسه بالای سر او من عذاب الحمیم
از عذاب آب کرم تا تمام ظاهر بدن او با این آب کرم کداخته شود چنانکه باطن او از زقوم کداخته است اصل کلام بمضمون این
آیه است یصب من فوق رؤسهم الحمیم واضافهٔ عذاب بحمیم که اضافهٔ بیانیه است بر سبیل استعاره است بجهت مبالغه از قبیل اضافهٔ
علی صبرا پس تعلیق صب بعذاب مستعار له است تا در تصور اهوال واهیب تاید وذکر من بجهة دلالت بر آنکه مصبوب بعض این نوع
از جمله انواع آن ونیز بر سبیل هزء وتهکم بکویند من آنچه را که مذوق خود متعزز ومتکرم بوده که ذق بچش وبکش این عذاب را
انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزد قوم خود الکریم بزرکوار بزعم خود مرویست که ابوجهل بحضرت رسالت صلعم کفت ما بین لابتیها
اعز واکرم منی فاستطیع انت ولا ربک ان تفعلا بی شیئا نیست میان این هر دو کوه که محیط اند بمکه کسی که ارجمند تر وبزرکوار تر از من باشد
پس تو ومنادی تو قادر نیستید که بمن ضرری رسانید وچون روز قیامت رسد حضرت عزة بر سبیل استهزا وتهکم باو کوید که ای
عزیز وکریم بچش این عذاب جحیم وعقاب الیم را ان هذا بدرستی که این عذاب ما کنتم به آنست که بود بدکه در دنیا بآن تمترون شک می آوردید
واکنون عیانیه مشاهدهٔ آن نمودید اگر در صفت مطیعان میفرماید که ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در جایکاه ایمن باشند
وصف مکان بامنیت بر سبیل استعاره است چه امن فی الحقیقة صفة مکین است نه مکان یعنی متقیان ایمن باشند در آن مکان از آفت
ومحنت وبیم انتقال وزوال پس بر سبیل بلاغة تفسیر مقام امین میکند ومیکوید که فی جنات در بوستانها باشند بلا اشجار وعیون
چشمهای جاری یلبسون میپوشند جامها را من سندس واستبرق از حریر نازک ودیبای سطبر تنک بافته وکویند که سندس از برای
لباس باشد واستبرق از برای افتراش وزجاج کفته که تسمیهٔ آن باستبرق بجهت مشابهة براقة وطاراست وباقی حال متقیان متمتع باشند بانجا
وانها روتلبس بالبشارة متقابلین در حالتی که بر بالین یکدیکر نشسته باشند تا بدار یکدیکر انس کیرند وکفته اند که متقابل کیکدیکر باشند
بجهة نه مدبار همدیکر بنفیتم ودر بعضی دیکر از تفاسیر مذکورست که این مقابله روزه همانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان
بر سر خوان نشاند وسمی که همه روهای یکدیکر باشند کذلک همچنین است حال اهل بهشت ومیتواند بود که منصوب المحل باشد بفعل محذوف

چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی باشد و سفیدی بغایت تناهی و ملاحت منقولست که حور زنانی باشند نهایت جمال و سفیدی روی
ایشان عبتری بود که جنتها در ایشان متحیر اند و صفای ایشان بر وجهی که هر کس در ایشان نظر کند روی خود در آن مشاهده کند چنانکه در
واخلاقست و اگر ایشان را زنان دنیا باشند یا از بهشت و این متقیان یدعون طلب میکنند فیها در بهشت از سر نو خدمت آن یاکهة
با حضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان و هر مکان آمنین در حالتی که ایمن باشند از هر آفتی که از آفات کار عارض شود چون تغیر و اجاع و مرض
و طوفان باشند خود پوسیدن و منقطع شدن آن لا یذوقون فیها الموت بچشند در بهشت مرگ را بچشیدن فرموده موت را بطعامی که بدان
در یابند و وجه شبه ادراک است چنین ذوقست مراد آنست که ایشان در آنجهان مرگ را نیابند الا الموتة الاولی مگر آن مرگ اول و این
استثنای منقطعست و حقیقة معنی اینکه متقیان در آخرت مرگ را ادراک نکنند مگر مرگ اول را که در دنیا یافته اند و محتملست که این استثنای متصل
باشد از باقی جمله در امتناع موت از قبیل تعلیق شیء بمحال یعنی کفتند که لا یذوقون فیها الموت الا اذا امکن ذوق الموتة الاولی فی
المستقبل یعنی نچشند در آخرت مرگ را مگر کاهی که ممکن باشد چشیدن موتة اولی در مستقبل و چشید و موت ماضیست در زمان مستقبل حالت
پس چشیدن موت که معلق است بامکان حال محال نیز محال بود و بعضی کفته اند که الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند چنانچه حق
و برخیزند و ذکر این جهت آنست که چون معهود مردمان آنست که هر زندگی در عقب آن مرگ است پس حق سبحانه زندگی آخرت را
از این مستثنی کردانیده فرمود که آن زندگی مثل زندگی دنیا نیست تا در عقب آن مرگ باشد پس همیشه در آنجا مخلد و جاوید باشند و وقاهم
و نگاه دارد حق تعالی مومنان را عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و چون ممکنست که این آیه مختص باشد بکسی که مستحق دخول نار باشد
یا بکسی که مستحق نار باشد اما محو سبحانه از روی فضل از دیدار کند شر باشد یا آنکه مراد بوقایه از عذاب جحیم بوجه تاثیر باشد یا
وجه کفایت آن و جمعی عذاب ملیشی در پیش مشرکان را از صدکه استدلال کنند باین آیه بر امتناع خروج مومن فاسق از دوزخ بجهت عدم
وقایه او از آن و بدانکه چون حق سبحانه مثوبت حسنه را اضعافا مضاعفه باهل ایمان میرساند چنانکه کفته من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها پس در این مخصوص نیز بجهت حصر ما بدکه باهل تقوی عطا کرده میشود دخول جنت نعیم و نجات از عذاب جحیم
فضلا من ربک فضلی و عطائی که حاصل شده از آفریدکار تو و پس نصب فضلا بر مصدریت باشد که مؤکد نفس خود باشد
چه وقیهم عذاب الجحیم که پیش از و واقعست مستقل غیر فضل نیست و میتواند بود که نصب آن بر علت باشد یعنی حق سبحانه ذوق مومنان را
احسان خود و بجهت تفضل از جانب خود حاصل کرد حق سبحانه نعیم جنت را بخلود آن بمتقیان اعطا فرموده و ایشان را از عذاب جحیم
نگاه داشته تفضلیست از جانب او سبحانه نسبت بایشان و بعضی کفته اند که اگرچه متقی مستحق جنت است لکن تسمیه آن بفضل یا عذاب
آنست که بسبب استحقاق که اقتدار و تمکین طاعت است از فضل اوست پس آن از قبیل تسمیه مسبب باشد باسم سبب ذلک آن چنین
ابدی در جنان و صرف عذاب نیران هو الفوز العظیم آنست رستکاری بزرگ چه آن مستلزم خلود است در جمیع مکاره و فائز
شدن بمطالب فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان کردانیدیم قرآن را باین وجه که از زبان آن نمودیم بلسانک بلغت تو لعلهم
یتذکرون تا باشد که قوم تو آن متذکر شوند و بدین سوره تمامی آن سوره از آن پیدا کرد که بعضی از صفات آن در ابتدای این

سوره معلوم شد یعنی نموده ما را بنده که بیان که هو بدان ظاهر است معانی آن بیش چیزی نیست که آسان ساختیم آن را پند پذیر شوند کفار
کفار با وجود سوره اخذ معانی از آن متذکر و متعظ نشوند فارتقب پس منتظر باش آنچه بر ایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که
ایشان نیز انتظار کشنده اند تا چه چیز تو حاصل کند و بلا شبهه نخواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع عاقبت احسانست و
آنچه بر ایشان فرود آید الزم معاقب اساءتست سورة الجاثیة و این سوره را سورة الشریعه نیز خوانند و در مکه نزول حوالی آن نیز کر
آیه قل للذین آمنوا یغفروا که نزول نموده در مدینه نازل کشته و عدد آیات آن سی و هفت است نزد کوفی و سی و شش نزد غیر و اختلاف دیگر
آنست که آن حمراست انجان کعب و ابن سعید از حضرت رسالت روایت کرده اند که هر که حم جاثیه تلاوت نماید خدای تعالی در وقت
حساب ستر عورت او کذارد و عمر و جهیه ابن کردانند و ابو بصیر از امام جعفر روایت کرده که ثواب قاری این سوره آنست که هرکز
آتش دوزخ نرسد و زفیر و شهیق جهنم نشنود و در رحیق اعلا رفیق سید انبیا باشد و بدانکه چون حق سبحانه بذکر قرآن ختم
سوره دخان نمود افتتاح این سوره نیز بذکر آن نموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب اگر حم اسم سوره است
پس مبتدا خواهد بود و در کلام مضاف محذوف و تقدیر اینکه تنزیل حم تنزیل الکتاب یعنی فرو فرستادن حم فرو فرستادن قرآنست
و اگر ابتدای تعدیل حم و فست پس تنزیل مبتدا خواهد بود و خبر آن من الله یعنی فرو فرستادن این کتاب از نزد خدایست که العزیز غالبست
رحمه مکونان الحکیم درست کار و راست کردار در تدبیر موجودات و تقدیر کافه مصالح بر ثبات و کویند که حم مقسم بر است و
تنزیل الکتاب صفت آن و من الله صلة الکتاب یعنی قسم بحم که آن کتابیست که فرو فرستاده شده است از جانب خدای عالم و جمیع
طالب دانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم اینکه ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و کواکب ثابته و الارض
و در زمینها از جبال راسیه و انهار نهر و حیوانات ماشیه و سایر امور دالّه بر قدرة باهره لآیات للمؤمنین هر آینه نشانهاست
برای کرویدکان بر وحدة و قدرة صانع مختار بخصوص ذکر آیات باهل ایمان بجهت آنست که ایشان بآن منتفع میشوند
نه غیر ایشان و بعضی کویند که آیات فی السموات در تقدیر آیات فی خلق السموات یعنی بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمینها علامات
برای تصدیق کنندکان بر وحدة و قدرة صانع آن و مؤید اینست قوله و فی خلقکم و در آفریدن شما یا آنچه در وستاد بدایع حضرت
و عجایب خلقتها از حالات مختلفه و تغییرات متعدده دلایل خلق که در بطون امهات تا انقضای آجال و ما یبث و در آنچه پراکنده
میسازد در زمین من دابة از جمیع جنبندکان باختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه ایشان آیات
علامتهاست لقوم یوقنون مر کروهی را که بیکان بدانند یعنی بانها استدلال کرده از سر یقین بوحدة و قدرة صانع عالم شوند
و بدانکه مستقبح است عطف بر ضمیر محذوف متصل کالی اعاده جار پس ما یبث معطوف خواهد بود بر مضاف نه بر مضاف
الیه و رفع آیات محلست و محل اسم آن و بر همین قیاس است قوله و اختلاف اللیل و النهار و در آمد و شد شب و روز و بعضی
آن یاد در اختلاف حال آن در طول و قصر و نور و ظلمت و ما انزل الله و آنچه فرو فرستاد خدای تعالی من السماء از آسمان یا از ابر
من رزق از روزی یعنی از باران که سبب روزیست از قبیل تسمیه مسبب باسم سبب فاحیا به الارض پس زنده کرد بآن باران

زمین را بعد موتها پس از مردگی و خشکی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها باختلاف جهات که آن جنوب و شمال و صبا و دبور است یا بحسب
احوال در رحمت و عذاب چه بعضی از آن مثمر رحمت و برخی منبع عقوبت آيَاتٌ حالا فاسد بر کمال قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر کسی را که عقل باشد
فرمایند و در این امور مذکوره نظر کنند تا علم شوند بآنکه آنچه از مدبر و حکیم و قادر و علیم و غنی و قدیم است و بباید دانست که در اختلاف
اللیل تا آخر مضمرست و علامت مختلفین چه اختلاف معطوفست در حکم و عامل آن حرف جرّست و آیات مضافست و محل اسم آن و
عامل آن ابتدائیه و جواز این بر تقدیر اختفی است اما پیش سیبویه چون که عطف و علامت مختلفین جایز نیست پس آن را حال است
با اضمار فی یعنی فی خلقکم یا بعد فی مبتدا و آیات یعنی هی آیات و ترک لام در هر دو آیات اخیر بجهت استغنای آنست بذکر آن در آیات
اول و اختلاف فواصل تفنن بجهت اختلاف آیاتست در ظهور و دقت حمله مفضی معنی این سه آیه آنست که بندگان منصف هرگاه
بنظر صحیح در سموات و ارض نگاه کنند علم خواهند شد بآنکه صنع اند صنع را بدستار صانع بی و سبحان ایمان خواهند آورد
تصدیق با بعد خواهند نمود و هرگاه که در خلق انفس خود نظر کنند و در تفاوت آن از حال بحال و هیئتی بهیئتی تفکر نمایند و در خلق صنوف جمع حیوان
تامل فرمایند ایمان ایشان زیاده خواهد شد و التباس از ایشان منتفی شده بسر حقیقت خواهند رسید و اگر در سیار حوادث متجدده
نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و فرود آمدن مطر و زندگی ارض بعد از مردگی آن و تصریف ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور عقل ایشان
بسبب آن در معرفت استحکام خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه کمال خواهد رسید و بعد از ذکر ادله تهدید و تقریع جامع میگوید که آیات
مذکوره را اعراض نمایند و تفکر و تأمل نکنند و میفرماید که تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ ادله متقدمه دلایل قدرت خدایست یا آیتهای مذکوره
آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ در حالتی که میخوانند آنها را بر تو بِالْحَقِّ بدرستی و درستی نه باطل و کجی و هرگاه که گفتار آیات الهی که
در سایر وضوح و ظهور ندارند نمیگروند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ پس از خدا و کلام یا قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان
می آورند و حفص بغیبت خوانده یعنی پس بکدام سخن تصدیق خواهند کرد و مراد به بعد الله و آیاته بعد آیات الله است یعنی بعد اسم الله
بجهت مبالغه و تعظیم است از قبیل لحجی زید و گرنه که بمعنی بجهتی کرم زید است و میتواند که مضاف محذوف باشد و تقدیر کلام آنکه
بعد حدیث الله یعنی بکدام سخن بعد از سخن خدا که قرآنست و آیات قدرت او تصدیق خواهند کرد و مؤید اینست که میفرماید الله نزل احسن الحدیث
و فرق میان حدیث که قرآنست و میان آیات آنست که حدیث قصصی است که از و مستخرج میشود عبری که مبین حق باشد از باطل و
آیات ادله فاصله میان حق و باطل خواه اگر از جنس کلام باشد یا نه وَيْلٌ سختی عذاب یا چاه و یا کوه در قعر جهنم است بر اینجا و هر کس تو و هر
لِكُلِّ أَفَّاكٍ برای هر گناهکار است أَثِيمٍ بسیار گناه کننده گویند که مراد نضر بن حارث است پس در صفت او میفرماید که يَسْمَعُ میشنود آيَاتِ
اللَّهِ آیتهای کلام خدا را تُتْلَى عَلَيْهِ که خوانده میشود بر او ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم میشود در کفر و عناد خود مُسْتَكْبِرًا
در حالتی که گردنکش است از ایمان آوردن بآن و ایراد ثم که موضوع است برای تراخی اینست بآنکه اصرار روایت بعد از استماع آن
واضحست و دلایل ناطقه معتبره قرآن بسیار مستبعد است نزد عقول و مقول اجماع و عادات آن کافر معاند و بجهت انتفاع او از آن كَأَنْ لَمْ
يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنیده است آن را و هرگاه حال او در اصرار و عناد با این مشابه است فَبَشِّرْهُ پس بشارت ده او را بعذابی مؤلم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب

وَإِذَا

و چون

و زمانی لفظ بشارت در مقام انذار استعمال است همچنین گفتار وَإِذَا عَلِمَ و چون بداند مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی را بعد از استماع آن
یعنی چون رسید باو آیات ما و بدانکه از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آن را بمزیت یعنی آن استهزا و افسوس کرد و بنوعی بگیرد و رد کار خود باز
گوید که از حق و صواب منحرف باشد بآنکه هیچ چیز در دنیا بدکه مناسبتی بهزو و سخریه داشته باشد چنانکه ابو جهل که چون حدیث زقوم
شنید باقتضار و بعدم استماع و انتفاع آن نکرده بسخریه آن نیز مشغول شد و مانند نضر بن زعبری در قول لکم و ما تعبدون و من دون الله حصب
جهنم و ایراد ضمیر با لفظ ما که راجع کافر است باعتبار آنست که شیء در معنی آیت یا آنکه استهزا بجنسی از کلام که از جمله آیات الله باشد و حکم
استهزا است بتمام کلام مگر آن جمیع آیات است أُولَٰئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ
جَهَنَّمُ و در اسم جهنم است که متواری باشد از یکس خواه جهت خلف باشد یا قدام پس معنی آنست که از پیش رو و عاقبت ایشان جهنم است زیرا که
بدان متوجه اند یا از پیش ایشان که بعد از آجال است دوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و بکار نیاید از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کرده باشند
یعنی حاصل کرده و فراهم آورده اند اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را که از عذاب و عقاب وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه آنچه فرا گرفته باشند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستانی یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان را پرستش نموده باشند وَلَهُمْ و مر ایشان راست در جهنم عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذاب بزرگ که شرح آن از حد و حصر متجاوز باشد هُدًى این قرآن که خوانده ایم بر تو هُدًى کاملست در راه راست نمودن وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانی که نگرویدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ مر ایشان راست عذابی از رجز که سخت ترین عذابست
أَلِيمٌ الم رساننده و بدرد آرنده و حقیقت معنی رجز در ما تقدم مست تحریر یافت آنکه جبار را دلالت میکند بر توحید و قدرت خود و میگوید که
اللَّهُ خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا را یا بان وجه که سطح آن را املس ساخت و اختلاف بادبانهای آن بآب
تا بواسطه آن تجارت نمایند و منافع غوص شما نمود تا بغواص جواهر و لآلی را بیرون آرید کما قال عز و جل لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا رود و کشتیها فِيهِ در وی
بِأَمْرِهِ بفرمان او و معنی آن را مسخر شما ساخت تا بران سوار شوید وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب کنید و جوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل و نعمت او از مال و تجارت
اصناف جواهر آن از انواع تجارات و جواهر و لآلی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما شکر او نمائید بر این نعم عظیمه تَسْخِيرُ كُمْ و مسخر ساخت برای
شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانست باعتبار رفع کردن معنی از روی شما و ساختن منافع آنچه در وست از آفتاب و ماه و ستارگان و برف و باران
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از دواب و جبال و بحار و انهار و اشجار جَمِيعًا همه آنها را در حالتی که حاصلست از جانب او نه غیر او و مقامات
که منه خبر مبتدا محذوف باشد و تقدیر اینکه جمیعا منه یعنی آن اشیا همه مجموع حاصل از جانب اوست و احتمال آن نیز دارد که تحریر کلام اول باشد و
مستولی مبتدا و منه خبر او یعنی آنچه در آسمان و زمین است از نزد اوست و بالکلیه الی الارض مبتدا باشد و منه خبر او یعنی جمیع آنچه در زمین است از پیش اوست
آورده اند که در بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمدند و آیات اسلام معروض کردند و چون متنبه شدند ایشان
در طریق تعجب سلوک نمودند و ایشان را فرط جهالت و عناد ملتفت احتجاج نشدند با همه شم کشودند و هیچ از نصائح ایشان نالایق و
کنایت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام خود را از ایشان بکشند حق سبحانه آیه فرستاد که قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا
در این کلام مقول قول محذوفست که [illegible] است و قیل مضاف و لام تبرا است بدان و تقدیر کلام آنست که قل لهم اغفروا یعنی بگو مر
مؤمنان

محمد مر آنکسانی را که کرویده اند که عفو کنید و درگذرید تا عفو کنند و درگذرند **الذین لا یرجون** مر آنانرا که توقع ندارند **ایام الله**
روزهای وقایع خوانید شما را و بعضی روزهای که خدای در آن انزال عذاب نموده بر کافران و مشرکان چون وقایع عاد و ثمود را
بایام تعبیر میکند چنانچه یوم بعاث و لعاس مراد آنست انتقام از ایشان میکشید تا خدای متولی مجازات ایشان شود در
روزهای که مقرر است از وقوع عذاب بر ایشان یا درگذرید ایشان از انتقام کشیدن از قومی که امید ندارند بروزهای که موعود
موقت ساخته از برای نصرت مؤمنان و ثواب دادن با ایشان پس این علت امر میکند بانکه **لیجزی** تا پاداش دهد خدای **قوما**
بما کانوا یکسبون بانچه هستند که کسب میکنند مراد بقوم مؤمنان اند یا کافران یا هر دو پس تنکیر از برای تعظیم باشد یا تحقیر
یا شیوع و مراد بکسب مغفرت است یا اساءت یا هر دو و گویند سبب نزول این آیه قصه جمعی از غفاری و سنان جهنی است چنانکه
در سوره منافقین تعریف خواهد شد و گفته اند که این آیه با آیه القتال منسوخ است انکه حق سبحانه بیان جزای عقوبت و سزای
فحش میکند و میگوید که **من عمل** هر که بکند **صالحا** کرداری شایسته از طاعت و احسان و مغفرت **فلنفسه** پس از برای نفس اوست
چه ثواب آن کرده از بلوغ عاید میشود بنفس **ومن اساء** و هر که کاری بد کند از شرک و سایر معاصی **فعلیها** پس بر نفس اوست وزر
بال آن **ثم الی ربکم** پس بسوی آفریدگار خود **ترجعون** باز گردانیده خواهید شد یعنی مآل شما بهمه حال همه آنست که در دو عالم نفع
و ضرر و نهی و امر نیست غیر از حق سبحانه پس شما را در آن و نه بغیر ای کرد او رسانید و بر نیک و بد ثواب و عقاب دهد و بعد از چون
حق سبحانه ذکر نعم و کفران را هر طایفه در مقابل آن پس در عقب این ذکر می نماید که در مقابل نعم کفران اختیار کرده اند و گویند
که **ولقد آتینا** و هر آینه دادیم **بنی اسرائیل الکتاب** فرزندان یعقوب را کتاب توریة **والحکم** و حکمت نظریه و عملیه که مندرج بود در تعلیمات
حکمت نمودن در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه **والنبوة** و پیغمبری یعنی ایشان را منصب حکومت و مرتبه نبوت دادیم چون لقمان و
داود و سلیمان و عیسی و موسی و میتوان اند که تقدیم حکم بر نبوت اشعار باشد بانکه رکن اعظم در مبادی نبوت حکمت نظری و عملیست و در روایت
آمده که در صحیح قبله این مقدار بیشتر شود و اند که در میان بنی اسرائیل از زمان موسی تا زمان عیسی و ذکر چهل است که در میان ایشان هزار
پیغمبر مبعوث شده بودند **ورزقناهم من الطیبات** و روزی دادیم ایشان را از چیزهای حلال که پاکیزه و طیب بود و گفته اند که مراد من و سلوی
است **وفضلناهم** و تفضیل دادیم ایشان را **علی العالمین** بر عالمیان زمان خود شان چه در آن روز آنچه بایشان داده ایم بغیر ایشان نداده ایم و
بعضی معنی آنست که بنی اسرائیل را بر جمیع مردم اعصار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان و باعتبار آنکه امت سید انبیا اند و اتباع اهل بیت او و
وآتیناهم و دیگر عطا فرمودیم ایشان را **بینات** دلیلهای روشن **من الامر** از کار دین و ملت و آن معجزات یا احکام دینیه بود و بعضی گویند که
مراد کلمات واضحه و براهین ساطعه که متن امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب جمع بعثت او و آن ذکر علامات و صفات آنحضرت است در توریة و
انجیل **فما اختلفوا** پس اختلاف نکردند در آن امر **الا من بعد ما جاءهم العلم** مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانستی که محقق حال بود و موجب
رفع خلاف **بغیا بینهم** بعث میان و فکر ثابت در میان ایشان و منشاء آن طلب ریاست بود و انفة و استنکاف نمودن ایشان از اذعان

غرور

غرور بحق و با اختلاف نمودند نه مگر بعد از علم ایشان بنبوت محمد پس کتمان امر او کردند و انکار آنچه نزد ایشان بود از نعوت
کمال عجز و صفات جلال احمدیه **ان ربک** بدرستی که پروردگار تو **یقضی بینهم** حکم کند میان ایشان بعد از آنکه بعث **یوم القیمة** در روز
رستخیز **فیما کانوا فیه** در آنچه بودند که در آن **یختلفون** اختلاف میکردند از انکار انبیا با وجود دلایل و معجزات یا بعد ایشان در کلمات
مشتبه در توریة که متفق بود بر نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات **ثم جعلناک** پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل یعنی
مقرر ساختیم سلوک نموده تو **شریعة** طریقه که موصل سعادت است **من الامر** از کار دین اسلام **فاتبعها** پس پیروی کن آن شریعت را
و آنرا قدوه خود سازد در عمل چه دلایل و حجج صحت آن وضوح پیوسته **ولا تتبع** و متابعت مکن **اهواء الذین لا یعلمون** آرزوی آنکه نمیدانند
حق را یعنی حجتی و اثبات کیش و ملت خود ندارند مراد آنست که آراء باطله جهال را که رؤسا و قریشند پیروی منمای چه ایشان همیشه
تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنکه ترا از راه راست که دین اسلامست برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند یا آنکه
پیروی بود مکن در آنکه ایشان تو را رد داده اند بجهت اتباع اهواء خود و سبب ریاست و استتباع عوام الناس **انهم** بدرستی که ایشان
لن یغنوا عنک هرگز دفع نکنند از تو **من الله شیئا** از عذاب خدای چیزی یعنی اگر با تو فرض تابع ایشان شوی ایشان بر دفع عذاب
که بسبب اتباع بتو نازل شود قدرت نخواهند داشت پس بر جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش **وان الظالمین**
بعضهم اولیاء بعض و حق دیگر اند یعنی کفار یا هو متفق انه و معاندات تو و یکدیگر را نصرت میدهند بجهت دشمنی نمودن با تو پس
در اتباع اهواء ایشان با ایشان در رفتن مثل چه مثل انضمام جنسیت انفست و تقرب با ایشان اصلا جنسی نیست **والله ولی المتقین**
و خدای بحق دوست پرهیزکاران است پس تو همه دوستی با ایشان کن نه با مشرکان قریش و انکه چون خدای دوست متقیانست و نگاه
و حافظ ایشان پس یار و ناصر و قاهر و مکفار بر عداوت تو تحکیم شوید و سبحانه نامرتبت بر ایشان و حافظ تو از شر ایشان **هذا**
این قرآن یا اتباع شریعت اسلام **بصائر للناس** بیناهای دلست برای مردمان یعنی ادله بینه است که مبصر وجه فلاح و نجات است
امور دینیه تا آن راه حق را بیابند و در آن سلوک نمایند **وهدی** و راه نماینده است از ضلالت بهدایت **ورحمة**
حضرت حق **لقوم یوقنون** مر گروهی را که یقین شوند یعنی از چهرای ریب و شک کفر کنند شبه طلب سر منزل یقین کنند آنرا و بعضی
در که عقاب بلوح در چه ثواب بر سند آورده اند که جماعتی از مشرکان مکه با اهل ایمان گفتند که اگر بعث حق و شر واقعی است چنانچه در عقبات
ما انجا نیز از شما مال و جاه در پیش خواهیم بود همچنانکه در اینجا از شما افزونیم آیه آمد **ام حسب الذین اجترحوا السیئات** ام منقطعه است و معنی
همزه انکار و حسبان و اجتراح بمعنی اکتساب و جارحه کنایه از آن مشتقست و معنی آیا پنداشتند آنکسانیکه کردند انواع بدیها را که آن
کفر است و سایر معاصی **ان نجعلهم** آنکه بگردانیم ایشان را در نشاه آخرت **کالذین آمنوا**
وعملوا الصالحات مانند آنها که کرده اند عملهای شایسته یعنی هر که مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود و بعضی گویند که این آیه متصل است و معطوف علیه
او محذوف و تقدیر کلام آنکه هذا القرآن بصائر للناس بود تیز الانجز اهم ذلک ام حسب الذین یعنی قرآن که بیان است مر مردمان را که موجب
بهشت است آیا میپندارند اینها امید دارند که ایشان همچون آنانند که مصدق خدا و رسولند و قوله **سواء محیاهم ومماتهم** مبتدا و خبر است که بدل

باشد لکم الذین آمنوا که مفعول وهم محذوف است چه آن متضمن معنی مساواة است زیرا که معنی آن انکار تساوی حیوة و ممات است مؤمن را
و معنی آنست آیا پندارند اهل اسلام که ما گردانیده ایم ایشان را مساوی بحیوة و ممات یعنی اینچنین است که متساوی باشند در حیات
و ممات چه در دنیا هم بصحت بدن و سعت رزق موسوم اند و در آخرت بانواع عقوبت و نکال موصوف و نزد جماعتی سواء محیاهم و مماتهم
کلامی مستأنفست و معنی اینکه محیای مسیئین و مماتشان در کفر یکسانست و برهمین قیاس محیا و ممات محسنین در ایمان مساوی یعنی هر که
بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد گشت و کلمه ضمیر راجع بکفار است و معنی اینکه یکسان کفار در حیوة بطالت
و مبادرت اقدام نمایند بر زندگی ایشان مساوی مردنست چه مقصود از حیوة طاعت است و این از ایشان مسلوبست و محض سوء منقلب است
یعنی مستوی یا که حال باشد و محیاهم و مماتهم مرفوع المحل که فاعل آن بود و ذلک حال خبر آن و بنا بر این خبر جمع راجع باهل الایمان یعنی گردانیدیم
کفار بلغش کسانی که ایمان آورده اند در حالتی که مساویست حیوة و ممات ایشان یعنی حصل ایشان در حالت زندگی که طاعتست مماثل جزای
ایشانست در وقت مردن که آن ثوابست و رسیدن بدرجات علا و مرتبه عظمی و کفار در دنیا مشغول بمعصیت اند و در عقبا معذب بانواع
عقوبت پس چگونه ایشان را در حیوة و ممات مانند مؤمنان گردانیده باشیم و بعضی گفته اند که معنی آنست که مساوی نیست مشرکان و
مؤمنان در ممات چنانکه مساوی اند در حیوة زیرا که مسیئ و محسن محیای ایشان در فسق و صحت مساویست و در ممات مفترقند چه اول
مستوجب جهنم است و دوم مستحق رحمت و گویند مراد بمحیا ابدان بشاست و ممات نزد احتضار ملائکه بقبض ارواح یعنی زندگی اهل
کفر تکفر و اهل ایمان و مردن ایشان مساوی نیست چه وقت مرگ ملائکه منذر مشرکانند و مبشر مؤمنان و در آخرت حال کفار بتاب
و مرجع اهل ایمان قرب پروردگار سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ چه حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمؤمنان و مماثل نتیجه کفر معلوم است
در دنیا بدست ایمان و مقهوریت ایشان در عقب بآتش نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در دین بمسلمان بر مشرکان و فوز و نجات
در آخرت و استقرار در روضه جنان آورده اند که تیم داری شبی در مقام ابراهیم علی نبینا و علیه السلام نماز میگذارد و چون باین آیه رسید مکرر
میکرد و میگریست و با خود از در گذشت تا روز شد و بشرین بن طهمه این حال را نسبت بربیع خثیم داده و در روایت آمده که فضیل
عیاض چون باین آیه رسید آنرا تکرار میکرد و میگریست و بلغو میگفت که ای فضیل آیا شکی میدانستی که تو اهل کدام از این دو گروهی
و بعد از انکار تساوی بیان علت عدم تسویه میکند باینکه وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و بیافرید خدای آسمانها و زمینها را براستی
و درستی یعنی بعدل و داد گستری و مقتضی مساوات آنست که مسیئ و محسن و مؤمن و مشرک تفاوت باشد و چون بالحق در معنی
تعلیلست از این جهت قوله وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ بر آن معطوف گردانیده یعنی خدای قیم آسمان و زمین را خلق نمود بطریق حق که هر نفس
بجزای عمل خود برسد و بطالت و بیهوده نباشد و برای آنکه پاداش داده شود هر نفسی بآنچه کسب کرده از طاعت و معصیت و احتمال دارد که معطوف علیه محذوف
محذوف باشد و تقدیر اینکه و خلق السموات والارض بالحق لیدل بها علی قدرته و لتجزی یعنی آسمان و زمین بیافرید استوار
تا بدیدند کافران بسبب آن بر قدرت خود و تا جزا داده شود هر کسی که کسب آن کرده از نیک و بد وَهُمْ وهم و ایشان یعنی خلایق هر
لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان و از دیاد عقاب عاصیان نمایند بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا دهند از حسنات

چنین

چنین منقولست که قریش عزی را که آن سنگی سفید بود پرستیدندی و عادت ایشان آن بودی که اگر چیزی میداشتندی که بطبع ایشان ناخوش
بودی و در نظر ایشان احسن اول را گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی رسول را تنبیه بر مخالفت خود کرد أَفَرَأَيْتَ
آیا دیدی یعنی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گیرد گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی در اتخاذ معبود تابع هوای خود شدند نه تابع
مقتضی عقل که حقیقت عبادت است از برای حق تعالی و مصداق این تفسیر است قراءة من اتخذ الهه هواه و از ابن عباس مرویست که من اتخذ
الهه هواه یعنی من اتخذ دینه ما یهواه است یعنی کسی که فرا گرفت دین خود را آنچه نفس او آرزوی آن کند یعنی از پی هوای خود رفت و فرمان
برداری آن نمود چنانکه فرمان خدای بر پیش مطاوعت هوی بلا متابعت هدی اختیار کرد بجهت علم مخافت او از خدای و هر چه آرزوی
آن نمود از امور منهیه که مشتهیات نفس است بآن اقدام نمود وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و فرو گذاشت خدای آن را بجهاعد مساند را در وادی ضلالت
و فقد لطف او باز گرفت بسبب ترک تدبر او و راه آن واضحه که موصل هدایت است بر او مسدود گردید بعلامت خود بر ضلالت
یا ملائکه بآن علامت علم بضلالتش پیدا کرده و رؤس کنند یا بآن او را بر صفت گمراهی عَلَىٰ عِلْمٍ بر وی آنستی از آنکه حضرت او را بود بر
اسرار و مضار او و در کفر و معاقبت کار او پس معلوم او موافق علم او شد وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد و گوش او وَقَلْبِهِ و بر دل او
وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و گرد انید یعنی وضع نمود بر بینائی او غِشَاوَةً پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع فرمود تا نشان
کفر او باشد و علامت اهرار او بر عدم استماع کلمات حق و ادراک هدایت و ابصار طرق هدی یا اگر اهرار او بر کفر و ضلالت
بمرتبه رسیده که گوش خدای گوش او را از شنیدن و چشم او را از دیدن و دل او را از دانستن باز داشته و بعبارت اسماع مواعظ
نمیکند و تفکر در آیات نمی نماید و بعین استبصار اعتبار نمیکند و تفصیل وجوه ختم و طبع و تغشیه در سورة البقرة سمت ذکر یافته
فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کی راه نماید ایشان را این کس را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پس راه نمودن خدای او را و بصحت اتباع هوا و عدم تدبر او دلالت او را بحال کفر
گذاشتن یعنی هرگاه هدایت خدای که در کمال ظهور و وضوح است مهتدی نشد پس هرگز امیدواری اهتدای نخواهد بود أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ آیا پند نپذیرید و نمیشوید این استبطاء تذکر است از ایشان یعنی متذکر و متعظ شوید تا عبرت فرا و سبحانه رسید
از ابن عباس منقولست که حق سبحانه در قرآن هیچ جا ذکر هوا ننمود مگر که مذمت فرمود و ابو امامه از رسول صلعم روایت کرده
که در زیر آسمان هیچ معبود نا پرستند که خدای آن را از هوای نفس دشمن تر داشته باشد زیرا که هوا نفس مثل شاه پرستیدن معبود
باطل است و سبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه و در حدیث آمده اکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع
نفسه هواها و تمنی علی الله ما قد آنست که حساب نفس خود بکند و عمل برای مرگ پیش سازد و عاجز آنست که نفس خود را تابع
هوای خود کرد و تمنای بهشت نماید و عجب منه گفته که چون در کار تدبیر آید و بدانی که کدام بهتر است هر کدام که از هوا و نوالست با آن
از تکلف نا کی آنکه حق سبحانه از حال مشرکان بیت اخبار میفرماید که وَقَالُوا و گفتند اهل انکار و عناد مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که در وی نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا اگر او
با ر نطفه بر رحم در اصلاب آبا و بطلان زندگی میاییم با القای ارواح یا میمیریم بفنای خود و زندگی میاییم ببقای اولاد

خود و زد بمعنی حسی بر تقسیم و تأخیر است و تقدیر آنکه حیات و موت یعنی زندگی می‌یابیم و میمیریم در دنیا و مختلف است که قائلان
این کلام و مذهب اهل تناسخ داشته باشند چه عقیدهٔ آنها اینست که هر که میمیرد روح او بجسد دیگر تعلق میگیرد و همچنین
در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و باز همین طریق باز آید و بر هر تقدیر مشرکان گفتند که ای زندگانی دنیا ما را زندگانی
دیگر نیست وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی گردش لیل و نهار و مرور روزگار و مراد
انفس ما نه اگر ملک الموت بفرمان خدا قابض ارواح ما باشد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان را بِذَٰلِكَ بر این گفتار و اعتقاد مِنْ عِلْمٍ هیچ
دانش یعنی آنکه موت و حیوة را مستند بدهر میدانند در دنیا و نسبت اهلاک را بروزگار میدهند بخصیت که بران هیچ دلیل و حجتی ندارند
بلکه محض تقلید و عناد و تقلید محض است و درین باب فکر و تأمل نمی‌نمایند و بدلایل عقلی رجوع نمی‌نمایند تا عالم شوند باینکه ایشان
بحیات و ممات در روز معاد و از سر نو بعث میباشند که معنی ایشان بحسب حقیقت حضرت آفریدگار است نه تقلب دهر و اعصار
و گردش لیل و نهار إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر گمان میبرند یعنی با مشرکان درین محض پندارست و عین عناد و اصرار
ابو هریره گفت که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث و وقایع بروزگار اسناد میکردند از موت و حیوة و مرض و صحت و فقر و ثروة و
عداوة و صداقت و غیر آن و آنرا فاعل حقیقی میدانستند کما قال الصلتان العبدی • اشاب الصغیر و افنی الکبیر • [illegible]
کر الغداة و مر العشی • پس هر صبحی و هر عشی که بایشان میرسید روزگار را سرزنش میکردند و دشنام میدادند و فلشاد و بسیار درین باب گفته‌اند
الا لیت حمزة • ایا دهر و یحک ما ناخلاط • نیم علاوکیم هبط • حمار قسیب فی روضة • وطرف بلا عطف ترتبط • و قال آخر کنت کذی رجلین
و رجلین فیها الزمان منتن و ازین معنی بخبر بود که فاعل اینها حضرت آفریدگار است نه روزگار و لهذا حضرت رسول ص فرمود که
لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر و روزگار را دشنام مدهید که روزگار خداست یعنی محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر چه
فاعل او را دشنام میدهید و نیز دهر صفت این مشرکان و ملحدان میفرماید که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای
کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح الدلالت بر آنچه مخالف معتقد ایشانست یا مبین آن مثل آیهٔ قل یحییها الذی انشأها اول مرة و آیهٔ
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نار فاذا انتم منه توقدون مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل و برهان ایشان در مقابلهٔ آن إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا
پدران ما را یعنی از خدا درخواهید تا زنده کرده اعتقاد ایشان را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه در آنکه خدا بعد اموات و
باعث ایشان در آنجهان و شبهه نیست در آنکه صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بوده زیرا که احیای موتی موقوف است بر وقت خاص که
ظاهر از آنجاست پس اگر بوقت اقتراح که دار تکلیف است تحقق نیابد منافی آن نخواهد بود و دیگر آنکه عدم احیای ایشان در دنیا بجهت
آنست که استدعای مشرکان درین باب بر وجه تعنت و اقتراح بوده نه از روی طلب رشد و تسمیهٔ مقالهٔ ایشان بحجت و برهان از روی
تهکم است و یا بر حسب ایشان بدانکه چون کفار انکار رجعت و تکذیب رسول ص نمودند و پنداشتند که بقول آیتنا بآبائنا بسبب او نمودند حق
سبحانه زر الزام نمود ملزم بر ایشان بقوله تعالی قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگوی ای محمد در جواب ایشان که خدای زنده میسازد شما را در عالم
امکان چه غیر او بر آن قدرت ندارد ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در دنیا در وقتی نزدیک آجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور

الی یوم

الی یوم القیمة تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در آمدن بجهت قیام حجت بران پس شما را در آن روز مبعوث میکند یعنی جزا میدهد
کرده و تفکر و تأمل نموده مقرر میدارید بلکه حق ظاهر است که زنده میکرداند شما را و میمیراند پس بر شما لازم است که اعتراف نمائید و تصدیق کنید
بآنکه او سبحانه قادر است بر اعادهٔ شما در قیامت چه هر که قادر باشد بر این احیا و اماته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این بر او اهون
خواهد بود و چون قدرت او بر اعادهٔ آبای شما نیز جاری باشد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را بجهت
قلت فکر و قصور نظر ایشان در آنچه اساس آن میکنند از دلایل قدرت پس در سبیل تعمیم قدرت بعبادت تخصیص میفرماید که لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع مکونات باشد قادر خواهد بود بر اعاده اجسام در روز
قیامت بجهت پاداش دادن پس عود محقق الوقوع باشد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ
در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران که مشرکانند و زیان آن باشد که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند
وَتَرَىٰ و بینای محمد در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بر زانو در آمده بر هیئت قعود خصوصی در قضاة و گفته‌اند که جثو
مخصوص کفار خواهد بود و اصح آنست که مؤمن و کافر از هیئت از و در باب هیئت نشسته باشند و اسطار خود کشند و از اخبار هدی
منقولست که در قیامت ساعتی باشد که ان مقدار ده سال باشد از سالهای این جهان همه خلقان در آن وقت بر زانو در آمده باشند و
تفسیر نمی‌کوید و از ابن عباس منقولست که جاثیه بمعنی مجتمعه است یعنی بر هیئتی در آن روز هر گروهی سر فراهم آورده شده و فتاده
گفته که جاثیه از جثوه مشتقست بمعنی جماعت یعنی در آن روز اهل ملل جماعت باشند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا
بنوشتهٔ شان یعنی بصحیفهٔ عمل پس گویند که الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهند شد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بود بکه عمل میکردید
از افعال حسنه و اعمال سیئه هَٰذَا كِتَابُنَا این کتاب ماست لفظا فرشته کتاب است بنحو و باعتبار نوشتن آنست بفرمودهٔ او یعنی این کتابیست که
کرام الکاتبین بنوشتن آن امر نموده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید یعنی گواهی دهد عَلَيْكُمْ و شما بآنچه کرده باشید در دنیا بِالْحَقِّ
براستی و درستی یعنی بی زیاده و نقصان مراد آنست که صحیفهٔ اعمال روشن سازد بر ایشان عملهای ایشان را بر وجهی که گویا ناطق
بآن و گویند که مراد لوح محفوظست که جمیع اعمال عباد در آنجا مکتوبست و مجاهد از رسول ص روایت کند که اول چیزی که خدا خلق
فرمود قلم بود و او را از نور ایجاد نمود و درازی آن پانصد سال راه اگر آنرا گفت که بنویس هر چه خواهد بود یعنی جمیع رو نما و
همه رطب و یابس و غیر آن از سایر امور که حادث شود تا روز قیامت در لوح ثبت نمای پس این آیه را تلاوت کرد که خدا گواه است
عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشان را میفرمودیم که تا بنویسند مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
آنچه بود بکه میکردید در دنیا از سایر اعمال و افعال و اقوال و از ابن عباس منقولست که مراد لوح محفوظست که حفظه بامر حق سبحانه بنوشتن
استنساخ مینمایند آنچه مدونست نزد ایشان از اعمال جاری در لوح ثبت میکنند تا وقتی آن هر یک را بمزای کردار خود رسانند کما قال
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنان که گرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ گرویده اند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشان را
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت بی نیاز خود که از جملهٔ آن روضهٔ جنت است ذَٰلِكَ آن در آوردن ایشان در رحمت کامله شما را هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

آنست دستکاری آشکارا و خطر هویدا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه کفر ورزیدند بخدا و رسول او یا کسی که منکر مرسلان شد أَفَلَمْ تَكُنْ آیا نیامده شما را رسولان
پس نبود که آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آیتهای کتب ما خوانده میشد بر شما بالسنه آن رسولان فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بآن
وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی در گناه افراط کننده یعنی گمراه کرده بخدا و رسول او کما قال الضحاک المسلمین کالمجرمین و حذف جواب لما
که آن فیقال لهم الم یاتکم رسلی است بجهت آنکه مقصود بالذات و مستغنی شدن از ذکر بقرینه و اضحه وَإِذَا قِيلَ و چون
گفته شد یعنی پیغمبران شما گفت که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب براست و بالله واقع نو شد
وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شکی نیست در آمدن آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي گفتید بر سبیل انکار که نمیدانیم مَا السَّاعَةُ چیست قیامت إِنْ
نَظُنُّ گمان نمیبریم بقیام قیامت إِلَّا ظَنًّا مگر گمان بردنی نه یقینی اصلا ما زائده است و ظن بمعنی یقین است و زیادتی حرف نفی در اثبات
بجهت اثبات ظن است و نفی ما عداه آن که یقین است بجهت تاکید نفی ما عداه و لن گفته نفی ما عداه وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما نیستیم بی گمان در
وقوع قیامت و میتواند بود که معنی آن باشد که گمان نمیبریم مگر گمانی را نه یعنی ثانیه بقیامت گمان داریم و یقین نیست در آن همچنانکه
ما را نیز از آن یقین نیست وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر شما را سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت بقبح عمل خود و حقیقت
پیدا کند و مجازاة عاقبت خود معاینه نمایند و میتواند بود که در کلام مضاف محذوف باشد یعنی جزاء سیئات ما عملوا یا آنکه سیئات آن
بمعنی عقوبات باشد و این کلام تسمیه آن بسیئات یا از قبیل جزاء سیئة سیئة مثلها باشد و یا باعتبار تنفر کفار از آن وَحَاقَ بِهِمْ و فرود
آید بدیشان مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از عقوبات قیامت وَقِيلَ و گفته شود یعنی خدای بر سبیل
ملائکه مر ایشان را که الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ امروز فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش و بیاد نیاریم از قبل چیزی که فراموش کنند و هر
بیاد نیاورند كَمَا نَسِيتُمْ همچنانکه فراموش کردید شما یعنی یاد نیاوردید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز خود را و رای آن مستند در
مسا نشد بیا اضافه لقا بیوم اضافه مصدر است بظرف از قبیل اضافه مکر اللیل و النهار یعنی در خاطر خود نیاوردید دیدن جزای عمل
خود را در این روز وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را در آن مِنْ نَاصِرِينَ از یاری کنندگان و رهاننده
در دفع عذاب و عقاب از شما ذَٰلِكُمْ آن عذاب بِأَنَّكُمُ بسبب آنست که شما اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را یا دلایل قدرت او را
هُزُوًا بهزو تمسخر یعنی چیزی که بآن افسوس کنند و استهزا نمایند وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب کرد شما را زندگانی دنیا یعنی بمتاع فانی
فریب خورده از سعادت باقی غافل شدید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش و دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه
ایشان طلب کرده شوند از عتبی یعنی از ایشان طلب چیزی نکنند که موجب رضای پروردگار باشد از کسب طاعت و عبادة تا موجب تخفیف
عذاب ایشان شود زیرا که آخرت سرای جزاست نه سرای تکلیف و بعضی گویند که یستعتبون بمعنی لا یقبل منهم العتبی یعنی از ایشان
قبول عتبی نکنند که طاعت و عبادتیست که مستلزم رضای حق تعالی باشد و لهذا میفرماید که فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدای راست همه ستایش
آن خدایی که رَبِّ السَّمَاوَاتِ پروردگار آسمانهاست وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمینها رَبِّ الْعَالَمِينَ تربیت کننده عالمیان از جن و انس
و وحش و طیر و حیوانات و نباتات و جمادات و ذکر این صفات بجهت ترغیب عباد است در حمد کردن و شکر گذاری و از این قبیل آ

قوله

قوله وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر و راست بزرگواری و فرمان برداری بر وجهی که آثار کبریا و عظمت از ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و او است غالب همه مخلوقات یا در انتقام کشیدن از کفار الْحَكِيمُ دانا در همه تدبیر بندگان یا در آنچه
میکند در حق مومنان و سایر اشیا از جزای کرده او و در احادیث قدسیه آمده الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحدة منهما القیته
فی جهنم سلطنت و بزرگی لازمه ذات ملت مثل ذاتی که مخصوص بتوفیق بدن و ازار است یعنی همچنانکه رداء و ازار بجسد جلت کبریا و عظمة
مستوعب ذات ملت پس هر که در یکی از این دو صفت با من در مقام منازعه آید او را بیندازم در جهنم که طبقه آخرین دوزخست
سورة الاحقاف مکیست سوای آیه قل ارایتم ان کان من عند الله که نزد ابن عباس و قتاده در مدینه نازل شده در حق عبد الله سلام
و آیه آن سی و پنج است بعد دکوفی و سی و چهار نزد مدنی و کوفی و اختلاف در آخر است ابو امامه از اصحاب کعب روایت کرده که
پیغمبر فرمود که هر که سوره احقاف بخواند بعدد هر یکی که در ده حسنات و محو سیئات باو دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه
رفع نمایند و عبد الله بن یعقوب از امام جعفر نقل کرده که هر که هر شب جمعه این سوره تلاوت کند حق تعالی او را از زوجه
دنیا و از فزع روز قیامت ایمن گرداند و بنا بآنکه چون حق تعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید و ذم اهل شرک و وعید ایشان
سوره را نیز مفتح ساخت بتوحید و توبیخ مشرکان هند و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ
فرستادن این سوره فرستادن کتابیست مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزد خداوند غالب یا فرستادن کتاب از جانب خدایست
که غالبست بر جمیع اشیا الْحَكِيمِ حکم کننده بکافه بایا یا بصواب کاره در جمیع کفار و همه کرده او مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنست از انواع مخلوقات و اصناف مکونات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر که آن
آفریدن متلبس بود براستی و درستی یعنی معلل بغرض صحیح که مقتضای حکمت و مصلحت است نه از روی عبث و بطالت و آن تعبد
عبادت با مر و نهی و جزا دادن ایشان بر وفق عمل در آنجهان این کلام دالست بر وجود صانع حکیم و بر بعث عباد از
برای مجازات که آن جنت نعیم و آتش جحیم است وَأَجَلٍ مُسَمًّى و نیافریدیم این اشیا را مگر متلبس بتقدیر زمانی نام برده شده
هر وقت و معین گشته و آن روز قیامت است که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجل هر یک از آن اشیا که آخر مدة
بقای هر یک از آنهاست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کفر ورزیدند و تصدیق نمودند نشده آخرت را عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم کرده
شدند از احوال آن روز که بآن منتهی خواهند شد مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند یعنی در وقوع آن تفکر نمیکنند تا برای آن مستعد
و مهیا شوند و میتواند که ما مصدریه باشد یعنی کفار از انذار این روز اعراض کنندگانند قُلْ بگو ای محمد بین کافران
بیان آنکه جاء بعث اند و منکر نشوند أَرَأَيْتُمْ آیا می بینید در خود و می یابید مَا تَدْعُونَ آنچه می پرستید مِنْ
دُونِ اللَّهِ بغیر از خدای از سایر معبودان أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا که بنمایید بمن که چه آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزاء
آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا آیا مر ایشان را شرکتی باشد فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آنها یعنی خبر دهید مرا از حال
خدایان خود بعد از تامل نمودن شما در کار ایشان که آیا ایشان را در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلی هست تا بسبب آن

مستحق عبادة شوند وتخصیص انکار شرک در سماوات بجهت رفع توهم آنست که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث
سفلیه وچون ظاهر است که ایشان عاجز مطلقند در خلق آن وبهیچ وجه من الوجوه تصرفی ندارند در آسمان وزمین چرا
در پرستش ایشان شرک میسازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که پیش از قرآن بیاید که مشعر آن امر باشد بشرک آوردن در عبادت
یا بیارید بقیه از اثر علم یعنی حظی که بر شما باقی مانده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابق که دلالت کند بر استحقاق آلهه ایشان
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود این الزام است بعدم آنچه دلالت کند بر استحقاق آلهه ایشان از آنکه
نقلیه بعد از الزام ایشان بعدم آنچه مقتضی آن باشد از حجج عقلیه یعنی چون جمیع کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآنند در توحید
وترک شرک پس بطلان دعوی شما واضح شد وحجت بر شما لازم است که بتوحید اعتراف کنید واز شرک توبه نمائید وچون مشرکان با
باوجود ملازم شدن ایشان باین حجت وکفر خود دام از نمودند حق سبحانه در بارهٔ ضلالت ایشان فرمود که ومن اضل وکیست گمراه
تر از طریق صواب چون شد ومن یدعو از کسی که بخواند وپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعای
او را وبفریاد او نرسد واگرچه آنکس همیشه بخواند او مشغول باشد الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی تو مشرک معبود
در دنیا تا زمان قیامت ودر مدت عمر خود معبودان خود را بخواند وپرستش نماید واز ایشان طلب حوایج خود نماید
هرگز اثابت بر آن عقیدهٔ آن بظهور نرسد وهم وهم معبودان بلکه اوثانند عن دعائهم از خواندن پرستندگان خود غافلون
بی خبرند زیرا که جماد اند که از شعور بهره ندارند وچون نمیشنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند این ضمیر
جمع در صورت ذوی العقول بجهت اسناد استجابت بایشان که از شان ذوی العقولست وبجهت توصیف ایشان بجهل
وغفلت که آن نیز مخصوص ذوی العقولست ومیتواند بود که مراد از معبودان ماسوای سبحانه باشند از جن وانس واوثان
وکواکب وغیر آن وجمع ذکر موصول وضمیر جمع در ذوی ذوی العقول از روی تغلیب خواهد بود وجمع عدم استجابت ذوی العقول
بجهت مشغول شدن آنهاست باحوال خود وذکاوت ایشان از کیش مشرکان ذکر این آیه بجهت بیان انکارست از آنکه احدی
گمراه تر از مشرکان باشد چه ایشان ترک عبادت خدای نموده اند که سمیع ومجیب است وقادر وخبیر ومتحول شده اند بجمادی
انانی که استجابت ایشان نمیکند وعلم بسلی از ایشان ندارند وقادر نیستند بانجاح مصالح وتدبیر ایشان واذا حشر الناس
وچون محشور شوند آدمیان کانوا باشند معبودان باطل لهم مر پرستندگان خود را اعداء دشمنان وکانوا
بعبادتهم وباشند پرستش پرستندگان کافرین ناکرده بکان یعنی حق سبحانه در روز قیامت اوثان را بنطق در آورد تا
عابدان خود آغاز عداوت کرده منکر شرک ایشان شوند ودر دعوی حقیقت شرک تکذیب ایشان نمایند وبر همین طریقه
جن وانس را که معبودان خود گرفته باشند از ایشان بری وبیزار شوند ودر مقام ضدیت ونکاره در آیند کقوله
تعالی ویکفرون بعبادتهم ضدا وقوله ویوم القیمة یکفرون بشرککم پس کفار از آنچه برده باشند از ایشان استغاثت وملتجی شوند

وخاسر

وخاسر گردند وبمعنی آنست که ضمیر کانوا راجع بعابدانست یعنی پرستندگان از عبادت معبودان ناگرویدگان باشند
وگوییم ما ایشان را بپرستش نگرویم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین پس در صفت اهل شرک میفرماید که واذا تتلی وچون خوانده شود
علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که بیّن وروشن است ودعا بعجاز قال الذین کفروا گویند آنانکه
نگرویده اند للحق من بعد ان جاءهم آنچه کار که آمد بدیشان یعنی کفار بجهت عناد وانکار ملتفت نمیشوند وتفکر نشده
در شان آیات قرآنیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که هذا سحر مبین این جادوئیست روشن واشکارا وباحیله ظاهر
وخداع هو بیان وضع الذین کفروا در موضع ضمیر قالوا ووضع حق در مقام ضمیر آیات بجهت تسجیل است بر حقیقت آیات وکفر منکران
آنکه در سبیل انکار وتعجب میفرماید که ام یقولون افترئه این اضرابست از ذکر تسمیه قرآن بسحر بذکر چیزی که اشنع از آن وضع
مفعول راجع بحق که معنی قرآنست یعنی ای محمد مکذبان میگویند که افترا بسته وسحر بقرآن میکنند وتعجب در این است که ایشان اکتفا
بآن تسمیه نمیکنند بلکه میگویند که بر بسته است محمد قرآن را بر خدای یعنی افترا از پیش خود گفته وبر خدا نسبت داده قل ای افتریته
بگو ای محمد مر ایشان را که اگر بر بافته باشم قرآن را وفرض محال پس آن معصیت بود در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب واصناف
باشد وچون آن معصیت بمن نازل شود فلا تملکون پس شما مالک نتوانید شد وقادر نخواهید بود لی برای من من الله از عذاب خدای
شیئا یعنی هرگاه بالفرض مرا ومن بایشان افترا متحقق واشفاق باشد برای شما وضع شما از عبادة آلهه باطله وترتیب شما پرستش
خدای بحق پس اگر خدا بعبث ایشان افترا عذاب را ومن نازل سازد شما که در رفع آن همه دیپش اید قدر مقدور خواهید داشت ودفع
چون عذاب از ناصح ومشفق خود پس من چگونه بجهت تنصح واشفاق برای شما در این امر خطیر بر اهانت کنم وبرین معصیت عظیم
اقدام نمایم واستظهار کنم از شما خود را در مظان عقوبة الانام پس وعید ایشان مینماید بانکه هو اعلم خدا داناتر
بما تفیضون فیه بآنچه فرو میگیرید در آن از قدح وطعن در آیات قرآن وافترا بآن کفی به شهیدا کافیست خدای در
حالتی که گواهست بینی وبینکم میان من ومیان شما برای من وگواهی در حد تصدیق کلام وتبلیغ احکام وبر شما تکذیب
وانکار وعناد واصرار وهو الغفور واوست آمرزنده که کسی را از شرک وکفر رجوع نماید الرحیم مهربان بر کسی که بر ایمان
ثابت قدم باشد این اشارتست بسعه حلم ورب عباد با وجود عظمت آنچه مرتکب آنند از کفر وعناد وبلوغ کفار بر کیش خود
اصرار میورزند وان سید ابلاغ آیات ومعجزات اقتراح میفرمودند وآنچه بآن مامور بود بجا آورد وطلب مینمودند حق سبحانه
فرمود که قل بگو ای محمد مر مشرکان ما کنت بدعا نیستم نو پیدا شده من الرسل از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که پیغمبری
مبعوث شده باشم چه پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس من شما را بر چیزی نمیخوانم که ایشان بآن اقتران خود را بآن دعوت کرده
باشند وقادر نیستم بر آنچه ایشان بآن قدرت نداشته باشند بلکه اقتفا بایشان نموده ام وآنچه ایشان مامور بوده اند بآن دعوت
میکرده اند از توحید وتصدیق بمبعث من نیز شما را بآن دعوت میکنم وچون بمجموع که بآن مامور میشوم بشما میسازم وبر غیر ما امور قدیم
نیام مانند انبیای سابق پس چرا منکر نبوت میشوید وما ادری ما یفعل بی وبی ما که چه خواهد کرد بمن از محنت وراحت وتا

مجرة ومقاتلة ومصالحة وغلبة ومغلوبية وَلَا بِكُمْ ومیدانم که چه کنند بشما از خسف وقذف ورجفت وقتل واسر وغیر آن
آیا از احوال آخرت باخبرم واز سرنوشت میدانم که مؤمن مرتد مستحق چنانست وکافر ملحد سزاوار چنان یا علم ندارم بتفصیل آنچه
بمن وشما کنند در دنیا وآخرت یا بآنچه ما وشما بآن مأمور شویم ایراد لفظ لا از برای نفی تاکیدیست که مشعر است بکلمه ما یفعل
ومعلومه را ما شد منصوب العمل بر مفعولیت یعنی نمیدانم آنچه را که بکنم من وشما إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آنچه را که وحی
کرده میشود إِلَيَّ بسوی من وزیاده بر آن علم ندارم وقادر نیستم وَمَا أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدا لیس لی اشکال کننده
انداز شواهد ومعجزات مختلفه قرآن من اظهار آیات مقترحه بی اموالی قدرة ندارم وازعواقب امور خود نمیدانم احوال شما در دنیا
وسی خبر نمیتوانم داد آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار سخریه کردند وگفتند کار محمد نزد خدا کساست چه همچنانکه ما از
عواقب امور خود خبر نداریم او نیز خبر ندارد لیغفر لک الله خود حضرت حق سبحانه این آیه فرستاد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر چون این
آیه آمد صحابه گفتند هنیئا لک یا رسول الله تا معلوم شد که شما با تو چه خواهد کرد وما را معلوم نگشت که با ما چه خواهد رفت آیه آمد
که لیدخل المؤمنین والمؤمنات الی آخر وازابن عباس منقولست که حضرت رسالت وصحابان که بسیار ایذا وآزار میکشیدند وکشتی حضرت
در واقعه دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که در وی آب بسیار ودرختان بسیار بود وچون این واقعه را اعلام صحابه نمود گفتند یا رسول الله
چه دور ما باین دولت مستسعد گشته از جفای کفار خلاص شویم حضرت ایشان را بصبر ترغیب نمود وفرمود که کفار از حد متجاوز شده بحدی تعدی
نمودند که آمد که برای محمد که نمیدانم که من وشما بچه مأمور خواهیم شد تا قتل شدن در مکه را بذا واهانت کفار کشیدن یا مهاجرت کردن
وزمین را آب وگیاه ودرختان بسیار در خواب مشاهده ومن عواقب امور خود وشما نمیدانم مگر بوحی چه در این باب بمن نازل شده
پس بر صبر در سر کشیده تا هنگامی که وحی نازل شد بمان چه مأمور شوید عمل کنند پس بجهت تنکیب کفار میفرماید که قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیده
میبینید ایشان اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد یزدان وَكَفَرْتُمْ بِهِ وکافر شده باشید بآن وَشَهِدَ شَاهِدٌ وگواهی داده باشد گواهی مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام است عَلَىٰ مِثْلِهِ بر آنچه مانند قرآنست وآن معانی توریة است که مصدق قرآن
ومطابق معانی آن از توحید ووعد ووعید یعنی گفته باشد که توریة مصدق قرآنست در معانی مذکوره کما قال وانه لفی زبر الاولین وان هذا
لفی الصحف الاولی وکذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک ومعنی گویند معنی آنست که اگر باشد قرآن از نزد خدا نکردید وشاهد از بنی
اسرائیل که اعلم ایشان باشد گواهی داده باشد بر مثل این مضمون یعنی بر آنکه قرآن از نزد خداست فَآمَنَ پس ایمان آورده باشد گواه بآن
وَاسْتَكْبَرْتُمْ وسرکشی کرده باشید شما بآن ونگرویده بمنطوق قرآن جواب شرط محذوفست وتقدیر کلام اینکه اخبرونی ان کان الامر کذلک
الستم الظالمین وواو اولی عاطفه کفرتم است بر فعل شرط وواو اخیر عاطفه استکبرتم بر شهد شاهد وواو سیم عاطفه مجموع وشهد
شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن واستکبرتم بر قوله ان کان من عند الله وکفرتم به پس حقیقة معنی آنست که خبرده هر مرا اگر قرآن
نزول قرآن از نزد خدا باکفر شما آن وجمع شود شاهد از بنی اسرائیل بر نزول آن وایمان او بآن یا استکبار شما از آن آیا شما از جمله ستمکاران
وگمراهان نخواهید بود ودال بر حذف جواب شرط مذکورست قوله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را

ودر پیدای خذلان فرو میگذارد بجهت فرط عناد ایشان وعدم تفکر وتأمل ایشان در کلام قرآن وحذف جواب وافاده این کلام در
مقام آن بجهت استیفاست که مشعر است بآنکه نگرویدن ایشان بقرآن بجهت خذلانیست که مسبب است از ظلم ایشان وتعدی ایشان در
طغیان وعدوان وآنکه وجه ایمان مسبب شاهد وقع شده باعتبار آنست که چون ناطق است که مثل قرآن بوده است نازل شده واز اینجا
وحیست ملاک کلام شریف وبدان گواهی داده واعتراف نموده پس از ترتب مقدماتی که از آن کسب کرده ناچار ایمان نموده وبدان ثابت قدم
شد در کشاف از انس مالک روایت کند که چون پیغمبر بمدینه آمد عبد الله سلام نزد وی آمد وچون در وی نگریست سیمای صدق وصلاح
وخیر وفلاح از جبین مبین او مشاهده کرد دانست که او در دعوی خود کاذب نیست وپیغمبر منتظر که در توریة موعود است پس
گفت ای محمد من ترا از سه مسئله میپرسم که جواب آن جز پیغمبر ندارد ضبط کنا اولین اشراط قیامت چیست وخستین طعامی که اهل بهشت
خورند باشد وفرزندان که متولد میشوند بعضی بپدران مشابه اند وبعضی بمادران جبرئیل آمد وگفت حق سبحانه میفرماید که
اول اشراط قیامت آتشی از جانب مشرق پیدا شود که همه خلق را از آنجا بجانب مغرب راند واول طعامی اهل بهشت بخورند
ماهی باشد وکبد آب مرد سابق باشد در آب زن فرزند مشابه پدر باشد واگر عکس آن بود مانند مادر عبد الله سلام بعد از استماع
این جواب از سید انام علیه الصلوة والسلام گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک رسول الله حقا پس گفت یا رسول الله هادة جهود آنکه
بر مردمان تهمت بندند مبادا که چون علم باسلام من پیدا کنند مرا متهم سازند بجهل ومنکر علم من شوند مرا اعلم ومقتدای
خود دانند پس پیش از آنکه اسلام من بر ایشان ظاهر شود احوال مرا از ایشان استفسار نمای تا باهلیت من اقرار کنند ومعترف شوند
بفضل وفرسوده من نسبت بجهود شان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من عذری نیاورند وانکار چیزی نتوانند کرد رسول
جهود آنرا طلب کرد وگفت چه میگویید در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا وابن سیدنا وابن حبرنا واعلمنا واین اعلمنا گفت
اگر گواهی دهد بنبوة من وایمان آرد مرا نفع میکند باوی گفتند معاذ الله که او بتی آیمان آرد پس عبد الله سلام نزد ایشان بود گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واحذرکم ان یرده فلا یفلح یکردم سعد بن وقاص گفت ما سمعت کرد
الله یقول لا حد یمشی علی الارض من اهل الجنة لعبد الله بن سلام وفیه نزلت وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله وازمنقولست
که این شاهد نه عبد الله بن سلامست ونه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که ابن سلام در مدینه بود وحم در مکه فرو
آمده بلکه آیه در مهاجرت ایست که میان قریش وآنحضرت واقع شده ومراد بشاهد موسی کلیم است که بر مثل قرآن یعنی توریة گواهی
داده پس معنی آنست که اگر قرآن از نزد خدای بود وشما بآن نگرویدید وموسی گواهی داده باشد بر توریة که مشتمل بر بعثت منست
ومصدق نبوة وکتاب من ودرین مضمون ایمان آورده وشما سرکشی کنید وبدان نگرویدید نه شما بدین جهت ستمکار باشید ونفسهای خود در کشان
گردید مکه چون بهجرت ومزینه واسلم وغفار که از قبایل عرب بودند اسلام آوردند بنو عامر وغطفان واسد واشجع گفتند که اگر در
اسلام خیری بودی ایشان زودتر اسلام سبقت نکردندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم حق تعالی آیه فرستاد
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر وامثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه واشجع

ایشان یعنی در حق ایشان گفتند که لو کان خیرا اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما و نفع اجل و عاجل ما سبقونا پیشی نگرفتندی در ما و سابقت
نگرفتندی چیزی و اتباع ایشان که از ذلل قبایل و رعاة و موالی ما الیه بسوی ایمان بگرمادران سابق بودی چه در مال ایشان
بیشتر است و بزرگی و شهرت بیشتر و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در باره یهود ان نازل شد و بعد از اسلام ابن
سلام و اصحاب او و این معنی آنست که در و سایر یهود گفتند که اگر آنچه محمد آورده نیکوتر و بهتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی
غیر ما و ما چه از بزرگان قومیم و از رؤسای ایشان و نزد بعضی آیه در شان عامه اهل شرکت که در حق فقرا اصحاب پیغمبر
و صهیب و ابن مسعود و غیرهم میگفتند که اگر خیری در ایمان بودی این گدایان ما سبقت نگرفتندی در آن بلکه ما که اشراف
عربیم بدیشان سبقت میفرمودیم و اذ لم یهتدوا بهم و چون راه راست نیافتند مشرکان یا یهود ان به بقرآن یا بصحیح آنچه پیغمبر آورده
فسیقولون پس زود بود که گویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینان نیز مثل این امر کرده اند و ما نیز آن
دروغ گفته و نظیر اینست آیه ان هذا الا اساطیر الاولین و بنا که متعلق که ظرف زمانست محذوفست و تقدیر کلام اینکه
ظهر عنادهم اذ لم یهتدوا به فسیقولون و جایز نیست که سیقولون عامل آن باشد بجهت تقاضی میان دلالت ماضی و استقبال پس معنی
آنست که ظاهر شد عناد و انکار ایشان وقتی که هدایت نشدند بقرآن و بسبب آن عناد گفتند که قرآن دروغیست متقادم پس
بجهت رد مشرکان و یهود ان میفرماید که و من قبله کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة
که مردمان بآن اقتدا کنند در دین خود و رحمة و سبب بخشش نعمت دینویه و اخرویه نسبت بکسی که بآن اهتدی شود و برو فقه
پیش از نزول قرآن پس مشرکان بآن هدایت نشدند و بعبادت اوثان مشغول شدند و یهود ان نیز بعضی بمضمون آن عمل نکردند و بجهت
آن نعت حضرت را در آن تحریف نمودند و هذا کتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب موسی یا جمیع کتب منزله لسانا
عربیا در حالتی که زبانست تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنرا که ستم کردند بر نفسهای خود بسبب عصیان و طغیان و تکذیب
و تکفیر و دهند باشد للمحسنین مر نیکوکاران را بر وضه رضوان و نجاة از نیران و بکتاب میدانست که کتاب موسی حجت است و ما
قبل آن خبر آن که عامل حالست از فی الدار فایا و عامل لسانا ضمیر مصدق است و کتاب بجهت تخصیص آن بصفت و مع عامل آن معنی
اشارة باشد و میتواند بود که نصب آن بر مفعولیة باشد و تقدیر کلام اینکه صدق ذا لسان عربی یعنی قرآن تصدیق کننده زبان عربی
زبان عربی را که بعربیت مصدق و بشری در محل نصب است مطلوف بر محل لینذر که انذارا است که مفعول له باشد و میتواند بود که محذوف
باشد کان بشری است و خبر مبتدای محذوف یعنی هو بشری للمحسنین ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله آنزمانیکه ما و پروردگار
ما خدای هفتم ثم استقاموا پس ایستادند بر آنکه بر راه و عدول نمودند از آن تا حین موت و فایده ایراد ثم در این مقام از جهت تعظیم
مقام کرامت از برای تراخیست در مراتب و میتواند بود که استقامت نسبت بامور باشد که منتهی بجهت و موت ایراد ثم
بجهت تاخیر رتبه جهت و تفریع آن بلکه فلا خوف علیهم پس هیچ خوفی و ترسی نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن
مکروهی و ایشان در آنجهان ایراد فا بجهت تضمن معنی شرط است و ذا اسم موصول اولئک اصحاب الجنة و نیست ایشان که اند و هکین شوند

منصوب لفعل

از فوت

از فوت چیزی که از مرغوب ایشان باشد اولئک آن گروه مستقیم اصحاب الجنة یاران بهشتند و ملازمان آن خالدین فیها این
حال از ضمیر که مستکن است در اصحاب یعنی در حالتی که جاوید بودگانند در آن و پاداش داده شوند جزاء پاداش ادنی بما کانوا
یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه و وصینا الانسان و وصیت کردیم یعنی فرمودیم بنی آدم را بوالدین
احسانا بهیچ در و یاد خود نیکوئی کردن حملته امه برداشته است آدمی را مادر او در شکم خود کرها در حالتی که کاره حمل او بود و در مشقت
و سختی و وضعته کرها و بنهاده یعنی تولید نموده در حالتی رنج و محنت و جایز است که کرها منصوب باشد بانکه صفة مصدر محذوف باشد
و تقدیر کلام اینکه حملته امه حملا ذا کرها و وضعته وضعا ذا کرها یعنی مادر حمل او کرده و وضع او نموده حملی و وضعی که خداوند بعد از
و حمله و فصاله و مدة حمل او و زمان شیر باز گرفتن او ثلثون شهرا سی ماهست و چون رضاع کامل دو سالست کما قال والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة تا سی ماه از برای حمل باقی ماند و لهذا امیر المؤمنین ع جمع بین الآیتین تمسک
کرده بانکه اقل مدة حمل شش ماهست و این معمول جمیع فقهاست و تخصیص اقل زمان حمل و اکثر رضاع بجهت اضافه آنست بتحقیق
از اینها حکم نسب و رضاع بآنها و از ابن عباس منقولست که هر گاه زن در نه ساگی وضع جنین نماید پست و بگاه بارضاع او مشغول شود و
اگر در شش ماه بار بنهد بجهت و چهار ماه ارضاع و آنچه معمول فقهای ماست آنست که تا بیست و یکماه ارضاع واجبست و کمتر از آن
جواز و تا بیست و چهار ماه سنت است زیاده بر آن بر سبیل اباحت کمتر اجرة تا بدیر حولین بر پدر واجب نمیشود و همچنین احکام بسیار رضاع
بلوغ مترتب نمیگردد حاصل آنکه آدمی بعد از وضع تا سی فصال از شیرها در ترتیب می آید و بعد از فطام از شیر غایة ادنی پرورید میشود
حتی اذا بلغ تا وقتی که رسید اشده بنهایة قوة و استحکام عقل خود که آن مشرکی است بچهل سالگی و نزد قتاده سی و سه سالگی
و پیش جماعتی دیگر از جمهور است تا چهل و نزد بعضی دیگر چهل سال تمامست که غایة قوة است و کمال عقل و تمیز و وقت ارسال محمد را
چه جمیع پیغمبران پیش از چهل سالگی مبعوث باو نیامده و بنا برین قول و بلغ اربعین سنة از قبیل عطف تفسیری باشد بنا بر اقوال دیگر فایده
جمع میان معطوف و معطوف علیه بیان اول قوة و غایة آن باشد مفرض که آدمی بدولت کمال ایمان مستعد باشد چون بچهل سالگی رسید
که نهایة قوة و عقل است قال گفت که رب پروردگار من یعنی از شان او آنست که چون باین مرتبه رسد زبان بدعا گشوده گوید که
ای آمرزگار و پروردگار من اوزعنی الهام ده و مولع ساز مرا ان اشکر بآنکه شکر کنم نعمتک التی نعمت عظیم را که بکردم
علی انعام کرده بر من و علی والدی و بر پدر و مادر من که آن نعمت اسلامست و حیوة و قدرة و نکاح از الرزق و غیر آن و شکر بر
و نعمت والدین بجهت تناهی آن نعمت با او و مستفید شدن او بآن و ان اعمل و دیگر عمل سازم که عمل کنم صالحا ترضاه صالح شوم
که بپسندی آنرا و از آن خشنود گردی نیکو عمل صالح یا بجهت تعظیم و یا باعتبار آنکه مراد الآن نوعیست از جنس آنچه مستلزم رضای
الهی باشد و اصلح لی و بصلاح آور و از برای من یعنی صلاح و اصلاح کردان فی ذریتی در میان فرزندان من و آنچه سازد در ایشان
تا در مطلوبات صلاح باشند و در مواقع فلاح و بین صلاحیت ایشان فوزی و نجاتی مرا حاصل شود یا آنکه کار من در ایشان باصلاح
آور که عمل آنست که من یاد کاه متوجه نمایم یا آنکه ایشان را از برای من خلف صدق کردان و برای خود بندگان خالص تا همه ایشان

صلاحیت وتقوی و اثر عمل را در زمین ارکان به پرورش درآورند و بر آن در موعظه آخرت بر دارند اتنی بدرستی که من تبت الیک باز
گشتم بسوی تو از هرچه غیر رضای تو باشد یا مرا از عبادة تو باز دارد وانی من المسلمین و بدرستی که من از گردن نهادگان و یا خود
تا از فرمانبرداران و یاران صحابه و سدی گفته اند که آیه در حق سعد وقاص است و نزد بعضی دیگر از عامه آنست که در باره ابوبکر
و غیر ایشان برانند که عامست در حق جمیع اهل ایمان پس مراد بانسان اسم جنس باشد و مؤیانیست که بصیغه جمع اشارة بانسان کرده
میفرماید که اولئک الذین آن گروه که متصف باشند بایمان و دعای امور مذکوره از حضرت منان نتقبل عنهم قبول کرده شود از ایشان
احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعات است از افعال واجبه و مستحبه دون مباحات که اگرچه حسن است اما چون مرتبه
حسن دارد ثواب بران مترتب نمیشود و نتجاوز عن سیئاتهم و درگذرانیده میشود از گناهان ایشان بر سبیل تفضل ما بعد از توبه و حسنی
هر دو فعل را بنون مفتوح میخوانند که از برای مشاکلت و نصب احسن که مفعول او باشد یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان را و در گذریم از سیئات
ایشان فی اصحاب الجنة در حالتی که در میان اهل بهشت باشند یعنی در عداد ایشان وعد الصدق وعده داد خدای وعده دادن راست
در قبول طاعات و نجاة از سیئات الذی آن وعده که کانوا یوعدون بوده اند در دنیا که وعده داده میشدند بآن و آن اینست که وعد الله
الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار و بدانکه وعد الصدق بمعنی وعده راست و مؤکد است زیرا که قول متقبل و متجاوز
وعده ایست از خدای مقبول طاعت و متجاوز معصیت و چون او سبحانه بیان صفت انسان مؤمن نموده در عقب آن در باره انسان کافر
میگوید که والذی قال و آنکسی که گفت لوالدیه مر پدر و مادر خود را یعنی آن کافری که پدر و مادر خود را گوید در وقتی که
او را ترغیب نماید بایمان و بگروید بحشر و نشر در آنجهان اف لکما ملتکی و کراهت باد شما را اتعدانتنی آیا وعده میدهید مرا ان
اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا برانگیزانند و زنده از آنجا بیرون آرند وقد خلت القرون و حال آنکه گذشته اند قرنهای
بسیار من قبلی پیش از من و یکی باز نیامده و زنده نشده یعنی چون هیچ کس را تا غایة زنده نساخته اند پس مرا چگونه زنده باز آرند یا اگر قرنها
بسیار پیش از من بوده اند که منکر حشر و نشر بوده اند من چگونه بآن تصدیق کنم وهما یستغیثان الله پدر و مادر استغاثه کنند از خدا
تا ایمان را بخورند ایشان تأیید یا بواسطه ضجه و استظهار قول گویند الغیاث بالله منک و من قولک یعنی از خدای فریاد رسی خواهد
از تو و از گفتار و گویند باو که کلمه ویلک ویحک هلاک ترا و میتواند بود که وی مبتدا باشد و ولک خبر آن یعنی کلمه
وی که مشاهده معیت و حقیقت بر باشد میگوید که مرتبه است مرادحت و تحریص است بر ایمان نه هلاک او و لهذا بعد از این گویند که
آمن ایمان آور بقیامت و باحوال آن ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در باب بهشت و حشر حق راست و البته واقع خواهد
شد فیقول پس گویند آن کسی که ما هذا نیست اینکه شما مرا بآن وعده میدهید و بران میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای
بخشنان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند و آنرا اصلی حقیقتی نیست اولئک الذین این جنس الذی است و جمعیت آن
بر جنسیت اسم موصول یعنی آنانکه حاق والدین را منکر بعث و نشر گردیده اند که حق سزاوار شده و واجب گشته علیهم القول
و ایشان کلمه عذاب فی امم در حالتی که معدود اند در سلک گروهی چند از کفار قد خلت من قبلهم که گذشته اند پیش از ایشان من الجن

والانس

والانس از دیوان و آدمیان این کلام در تأسف بر قول کسانی که تجرید موت و بیان نمیکنند و بعد از حکم بوجوب عقوبت بر منکران بابات
و سبیل استیناف تعلیل حکم مذکوره میکند بقوله انهم بدرستی که امم سالفه و اتباع ایشان که کفرة قریشند کانوا خاسرین هستند زیان
کاران در آنجهان از ابن عباس نقل کرده اند که آیه در حق عبد الرحمن بن ابی بکر نازل شده که پدر و مادر او را باسلام دعوت کردند و بر
به بعث و نشر خواندند و گفت که عبد الله جدعان و عامر کعب و شائع قریشی را دیده کنید تا من از ایشان ازین معنی استفسار نمایم
ایشان سؤال کرد که این اصلی دارد یا نه و آنچه اولی و اصح است آنست که آیه بر عموم خود است چنانکه آورده اند که معاویه نامه نوشت
بمروان که برای یزید از مردمان بیعت کند و چون مروان برمنبر رفت و این سخن را ادا کرد عبد الرحمن ابو بکر گفت معاویه در
باب سنت و طریقه ملوک و مرتبه نموده چه ایشان ملت را بطریق ارث بفرزندان میگذارند و فضل و کمال و استعداد مطلوب
غیر از نه مروان گفت خاموش باش که تو آنی که در حق تو این آیه آمده که والذی قال لوالدیه عایشه چون این کلام بشنید بمروان گفت
دروغ میگوئی که آیه در حق عبد الرحمن است ولیکن تو آنی که خدای پدر ترا لعن کرده در وقتی که تو در صلب او بودی پس تو
لعنت کرده خدائی و از رحمت الهی دوری و نیز اگر مفسران قایل اند بعموم آیه نسبت بهر کافری که والدین باشد و منکر بعث
و نشر و اولئک الذین که خبر الذی است مفرد آورده شد چنانچه دانسته شد و فیز موید جنسیت انسان و اسم موصول است اینکه میفرماید
که فلیکلم و هر یک را ازین جنس که مؤمنان و کافرانند درجات مراتب و منازل است مما عملوا از جزای آنچه عمل کرده اند چه مراتب
اهل ایمان بحسب علو صاعدست و منازل اهل کفر بطرف سفل مایل و چون درجه اهل وضع آنرا تقیت بحساب صعود پس اطلاق
آن بر درکات اهل کفر از باب تغلیب باشد بجهت اشتمال لفظ کل بر فریقین و لیوفیهم معطوفست بر فعل محذوف و تقدیر
کلام اینکه لیجزیهم و لیوفیهم یعنی هر یک ازین دو گروه را در جای و مراتب معینی است تا قرار گیرند و آن تا اگر کرده اند و ما
اعمالهم جزای عملهای ایشان را و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب
کمتر از درجه استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بران و یوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافرانی
که نگرویدند بخدا و رسول و بعث و نشر علی النار بر آتش دوزخ یعنی ایشان را معذب سازند بر آتش و میتواند بود که این بر سبیل
قلب باشد بجهت مبالغه از قبیل عرضت الناقة علی الحوض پس مراد عرض آتش باشد بر ایشان کما قال الله تعالی و ربط صفوف
علیها یعنی عرض کنند آتش را بر ایشان و مواقفی که در دوزخ داشته باشد با ایشان تا موجب زیادتی الم و حسرت ایشان
شود و گویند بایشان در آن روز بر سبیل تقریع که اذهبتم ببرد یعنی اخذ کردید و صرف نمودید طیباتکم چیزهای لذیذ
خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید واستمتعتم و برخوردار گشتید بها یافتید بها بآن لذایذ طیبه یعنی استیفای
لذات دنیا کردید و آنرا بر طیبات آخرت اختیار کردید و گویند مراد اموال مباحه است که صرف شهوات و مجهود دنیا کردید و آنرا
سرمایه آخرت نگردید فالیوم تجزون پس امروز که روز بازار قیامت است جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری
و رسوائی بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که استکبار میکردید از انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیا و معبود مطلق

بغیر الحق بدون استحقاق آن باطل بینی و ناروا سرکشی مینمودید بما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از
حدود خدا و پای از دایره فرمان بیرون میبردید و سر رشته فرمان نمیدادید و بدانکه چون حق تعالی در بیان آیه توبیخ کفار نمود
باستماع ایشان بطیبات و لذات این جهان مجتنب شدند از عمر روایت کرده اند که روزی بحجره رسول رفتم در چوب حاسر کرده
داخل شدم دیدم که آنحضرت و مقصوره بر بالای لیف خرما بود تکیه فرموده بجهت کوتاهی بوریا بعضی از بدن مبارکش
واقع شده و وساده از لیف خرما در زیر سر نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدائی و بهترین جمیع خلقان
و مع هذا باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر با آنکه کافر و مشرکند بر بالای سریر طلا و فرش حریر و دیبا نشسته اند و بجمیع لذیذ دنیویه
طیبه دنیا متمتع میشوند و نبود که اولئک قوم عجلت طیباتهم و حیوتهم الدنیا و انقطاع و انا اخرت شاطبات الی بلغتی کرا لتمتع
لذیذه دنیویه مستمتع اند معجل شده طیبات ایشان در دنیا و آن سریع الانقطاع است و عنقریب بمرگ فاو رو زوال پذیرفته و بال
آن دنیا بایشان بماند و طیبات ما مؤجلست در عقبا بجهت آنکه دایم الابد بخواهد بود و اصلا کدر زوال بکدر آن نخواهد رسید
سدی گفت هرگاه رسول صلعم بسفری رفتی آخر بکسی که وداع کردی فاطمه زهرا بودی و چون باز گشتی اول کسی که بدیدن
کسی را که ملاقات نمودی فاطمه بودی روزی از سفر باز گشت فاطمه علیها السلام کلیدی خیری بر سم تحفه بر در حجره فرو آویخته
بود چون رسول صلعم بدر حجره رسید و آن کلیم بدید باز گشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست و بحجره رسول آمد
و آنحضرت نیامده
و گفت یا رسول الله حیرانم که علاوه خودی و این نوبت مرا بهر و مرکره اندیشی فرمود که من آمدم تا بدین سرای اما چون دیدم
که قدم خود گذاشته باز گشتم زیرا که آن از سوء حساب دنیا است و من بسیار از آن متنفرم پس فرمود که ما لی و للدنیا
فانما خلقنا للآخرة و خلقت الآخرة لهم آنکه محمد را با دنیا چه کار ایشان را از برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای ایشان
آفریده گشته فاطمه بعد از استماع آن کلام از سبیل الانام آن هدیه برداشت و بعد از حال در تفتیش و خزینه اوقات میگذرانید
تا آنکه زنان محنه روی بهنر حکاه حبه آورد و در نقل آمده که رسول بحجره فاطمه آمد و حسین را که میگذشت دست او بر حسین قفل
در دست کرده بود و بدنهای ایشان را که نزد خود طلبید و آنرا از دست ایشان بیرون کرد و بشوی یا دیکه ایه یا بیفروش و برای فاطمه کردن
بندی که از مهره یاقوت باشد بجز و برای حسن و حسین دست و رنجی که از عرب بود پس فرمود ان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یعجلوا
طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت منند دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و متمتع شوند و در
خبر است که روزی از عجین طبق حلوا بر سم هدیه نزد امیر المؤمنین صلعم آورد آنحضرت انکشت و آن فرو برد و بیرون آورد
و آن ملکیت و فرمود که این را از بیت من بر دارید گفتند که یا امیر المؤمنین که بر تو حرام است فرمود نه ولیکن روایت است که
در حوالی و جوانب بهشت جاعتی باشند که در نهایت کرسنگی و فقر و فاقه باشند و من شکم خود را از حلوا آلوده دارم پس فرمود که
اولئک مبطانا و یحیی حولی بطون غرثی و اکباد حری آیا سیر نخیم و حال آنکه در حوالی من شکمهای کرسنه و جگرهای تشنه
باشند پس فرمود که آیا من سیر جسم پس مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته و حسبت داء ان تبیت ببطنة و حولک اکباد تحن الی القد

یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر خسبی و حوالی تو جگرها باشند در غایت کرسنگی آرزومند و مشتاق باشند که مضغ آن نمایند
و در نهج البلاغه مذکور است که علاء بن زیاد در بصره بملازمت حضرت امیر صلوات الله علیه بعیادت او رفت علا گفت یا امیر المؤمنین
شکایة میکنم بتو از بلاد خود و عاصم بن زیاد که کلیم کهنه میپوشد و از لقمه دنیویه احتراز مینماید و خود را در بوته ریاضت میگذارد
آنحضرت گفت که او را نزد من آرید چون حاضر شد فرمود که یا عدی نفسک لقد استهام بک الخبیث اما رحمت
اهلک و ولدک اتری الله احل لک الطیبات و هو یکره ان یاخذها ای عدی شفقت نفس خود شیطان ترا هدف
تیر وساوس خود کرده اند چرا رحم نمیکنی بر اهل و عیال خود آیا تصور میکنی که خدای تعالی طیبات دنیویه را
بر تو حلال کرده باشد و با وجود این کراهت داشته باشد که تو اخذ آن کنی و تمتع شوی عاصم گفت یا امیر المؤمنین
پس تو اوقات خود را در خشونت ملبس و خشونت مأکل میگذرانی فرمود که من همچو تو نیستم چه حق سبحانه بر ائمه
حق فرض کرده که نفس خود را در بوته ریاضت بگذارند تا الم جوع و التهاب کرسنگی فقیر را دریابند و در بعضی
از کتب خطب منقولست والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و لقد قال لی قایل الا
تنبذها فقلت اعرب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری بخدا سوگند که جامه خود را چندان رقعه دوختم
که شرمنده شدم از رقعه دوزنده آن و قائلی بمن گفت که وقت آن نیست این مدرعه بیندازی گفتم بگو از من
دور شو و منع مرا از این منع مکن که وقت بامداد قومی که در شب سیر کننده باشند و ریاضت بخواهی کشیده در وقت
صباح محمودة العواقب اند و بمنزل مراد رسند یعنی همچنانکه مسافر که در شب سیر میکند و ریاضت بخواهی بخود
راه میبرد بمنزل مراد میرسد عارف نیز هرگاه که در طریق ریاضت سلوک مینماید در خار محنت که در آن راه سانح
میگردد صبر مینماید بمنزل و مقاصد خروی خود میرسد و در روایت آمده که رقعه جامه او گاهی از پوست بود و گاهی
از لیف خرما و از محمد بن قیس منقولست که امام محمد باقر فرمود که بخدا سوگند که امیر المؤمنین ملتذ بغذا
در مخزن طعام بجز و در مجلس میشست و خود با نان میرفت و در جلد میخوابید و حیا و انرا بغلام میداد و دو نان را
خود اختیار میفرمود و اگر آستین جامه او دراز می بود یا جامه از قد او در میگذشت قطع آن میفرمود و مدت پنج سال حاکم بود
در این مدت خشت زیر بالای خشت نهاده و اصلا از زر سرخ و سفید بمیراث نگذاشت و نان گندم و گوشت بمردمان اعطا
میفرمود و خود بقرص جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و مرویست که اکثر زمان خورش او از زیت بود و سرکه و اگر از آن روغن
میخورد نان او با قدری از شیر تناول میفرمود و میگفت لا تجعلوا بطونکم قبور الحیوانات شکمهای خود را گورستان حیوانات
مسازید و صحیح دو کاری که مرضی الهی بود و مسانح نمیگشت که اشق انرا از برای نفس خود اختیار میکرد و بکسب دست
و عرق جبین هزار بنده خرید و آزاد برای رضای الهی آزاد کرد و طاعت او فوق طاعت مردمان و هر شب هزار رکعت نماز میگذارد
و اکثر بروزه میگذرانید و در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعام هرگز سیر نخورد و عبد الله رافع گوید که روزی نزد

آنحضرت رفتم اینانی نانی نزد او نهاده بود که سر او را مهر کرده بود ندیدم مهر از آن گشود در وی نان جو خشک بود که از آن خورد
کرده بود ندانم که کی از آن تناول فرمود من نیز در خوردن موافقت نموده پس آنرا مهر کرد و بجا دم سپرد من گفتم یا امیر المؤمنین
سبب مهر کردن چیست فرمود که خوف آن دارم که حسن و حسین بجهت شفقت و مرحمتی که بمن دارند روغن زیت آن
ممزوج سازند من آنرا بخورم نفس من از فرمان من بیرون رود و کیفیت طاعت و کیفیت ریاضت آنحضرت از این معلوم میتوان
نمود که علی الحسین زین العابدین ع دوازده ساله بوضو نماز شام نماز صبح ادا فرمود و پیشانی او از کثرت سجود بر وی سجده
که هفتاد پوست گذاشت و او را بجهت این ذوالثفنات گفتند و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بحدی ضعیف شده بود
که اگر پای میخواست مانند خوشه گندم که باد او را متحرک سازد میلرزید و با وجود این میگفت که جهت آن این طاعت
و طاعت علی چه دور است روزی خبر آمده که چون امیر المؤمنین ع شهید شد معاویه غاویه اسکنه الله فی الهاویه
میخواست که ابو اسود دوئلی را که از جمله موالی آنحضرت بود استمالت نموده از مودت او کرد اندیشه هدیه و صله
باو میفرستاد روزی انواع حلواها باو فرستاد که در میان آن شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت بدو
و پاره آنان گرفت و بدهن نهاد ابو اسود را درین آیه بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت که این
را از دهن بیفکن که زهر است دختر گفت که این بعبارت شیرینی گفت غیدانی که این پسر هند فرستاده تا ما را از دوستی
اهل البیت برگرداند دختر آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت اتخذتنا بالشهد المزعفر من السید المطهر و در آثار آمده
که یکی از صحابه در بازار بجابر انصاری رسید جابر او را دید که پاره گوشت داشت و بخانه میبرد پرسید که این چیست گفت
اهل من از گوشت آرزو کرده اند گفت هر چه باشد اگر شما آنرا قبول کنید از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی
حیوتکم الدنیا یکروز نزد اصحاب صفه آمد دید که بعضی جامه پوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست نمی یافتند که
بر جامه خود رقعه زنند حضرت فرمود که امروز شما بهتر است یا روزی که در صباح حله پوشید و در شب در حله دیگر رود
بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر از آن و خانهای شما مثل تلبس و مزین مثل تلبس و قبه کعبه گفتند آن روز حال
بهتر بود حضرت فرمود بل انتم الیوم خیر بلکه شما امروز بهتر است چه این در مقام صعود است بر درجات جنان و آن حال
در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار و عناد و اصرار میفرمودند و پیوسته در ایذا و آزار رسید هفت و میکوشید
حق سبحانه بجهت تسلیه حضرت رسالت و تهدید کفار قصه هود و مجادله او با عاد و استمالت ایشان بهود یاد آنحضرت
میدهد و میگوید که وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی پیغمبر را که از قبیله عاد بود مراد هود است ع یعنی
حال او قوم او با همانان قریش بگوی إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را از عذاب الهی و عقاب پادشاهی بخویشتن
بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت که در وی تیمور مشرف بدریای عمان و آن موضع
را شحر میگویند و احقاف جمع حقف است بمعنی رمل مستطیل مرتفع که از سمت استقامت منحرف باشد و گویند که احقاف

وادیست

وادیست میان عمان و مهره و اصحاب آن اهل خیام بودند و از قبیله ارم و در بادیه مینشستند و هود با ایشان آمد
وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش هود وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او یعنی هود
اولین پیغمبری نبود بلکه پیش از او و پس از او نیز انبیا بر امر خود مبعوث شده بودند و ایشان را بر دین توحید دعوت کرده و احتمال
دارد که این جمله معترضه باشد نه حالیه و محتمل آن نیز هست که مقول قول هود باشد یعنی هود معلوم ایشان
میفرمود که رسولان که پیش از من بودند و آنها که بعد از من پیدا شوند منذر قوم اند چنانکه من که منذر شما ام غرض
که حق سبحانه او را بانذار قوم عاد فرستاد و او در میان ایشان در آمده آغاز دعوت کرد أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه میپرستید
إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را چه اوست که مستحق پرستش است نه غیر او إِنِّي أَخَافُ بدرستی که میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ و پر هول بسبب شامه شرک شما قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود أَجِئْتَنَا آیا آمده
لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا پس بیاور بِمَا تَعِدُنَا عذاب
إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان در این وعده و چون ایشان بعذاب استعجال نمودند
قَالَ گفت هود بایشان که مرا علم بوقت نزول عذاب نیست و اصلا مرا در آن مدخلی نیست تا استعجال آن قائم ایم بلکه
إِنَّمَا الْعِلْمُ علم بوقت نزول عذاب عِندَ اللَّهِ نزد خداست پس هر چه حکم او آن باشد نازل خواهد نمود و کار من چیزی است که شما را دعوت کنم
وَأُبَلِّغُكُم و برسانم بشما مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده او بان وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من میبینم شما را قَوْمًا
تَجْهَلُونَ گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسول مبلغ و منذر می باشد نه معذب و مفتوح یا آنکه جاهلید باین معنی
که جواب نمیدهید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعجال عذاب و هلاکت از فعل جهالت است از من طلب میکنید
قوم عاد و جهالت از سخن هود متنبه نشدند و از زجر او منزجر نگشتند بر ضلالت و غوایت خود استمرار نمودند سخن سبحانه
سال باران از آسمان باز گرفت با قحط و غلا مبتلا شدند و هود با ایشان میگفت که ایمان آورید تا باران بارد و از این بلا خلاص
شوید و اگر نه بعوض باران بلا بر شما ریزان خواهد شد و یکی از ایشان که قیل بن عنز نام داشت رسول را طعن و عناد گفت که
ما را عذاب می باید نه باران آخر الامر آن کفار بلا بتنگ آمده بجهت دفع بلا بنای خانه کعبه که در آن روز پشت ریگ سرخ بود
متوجه شدند و هر یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که طاعت هود
نمائید ایشان التفات باو نکردند و او را در بای محبس ساختند بر تفصیلی که در سوره اعراف گذشت پس نزد آن موضع
آمده عرض حاجات و طلب دفع آفات نمودند و استدعای باران کردند سه ابر بر آمد و هاتفی آواز داد که یکی از اینها را اختیار
کنید ایشان ابر سیاه که مظنه باران است اختیار کردند آن ابر با ایشان می آمد تا با احقاف رسید فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که
دیدند آنچیز را که موعود شده بود نماز عذاب عَارِضًا در حالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان و احتمال دارد که
ضمیر راجع بآنچه نباشد بلکه مبهم باشد و مفسر با شحر باشد بقول عارضا که منصوب بر تمییز یعنی چون بدیدند سحاب عریض

آنچه وعده میکنی ما را از نزول

مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ که روی آورنده بود بوادیهای قَالُوا گفتند از روی استهزا هَٰذَا عَارِضٌ ابر است پس مُمْطِرُنَا که باران
دهنده است ما را اضافه لفظیست که در تقدیر انفصالست و لهذا صفت نکره واقع شده که حاصل هود علیه السلام چون
آن را مشاهده کرد که این نه ابر باران دهنده است بَلْ هُوَ بلکه آن مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید از وقوع عذاب که
میگفتید بیا که بیاید آن باد دیو رست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در وست عذاب دردناک تُدَمِّرُ هلاک کند و نابود سازد آن باد را
خانه شده و ملوک هر چیز را که هست از انفس و انعام و اموال تا بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود اضافه رب بریح دلالت بر
ربانیت و تصریف اعتقاد کنیزیست که شاهدست و عظمت قدرت او چه آن از اعاجیب خلق اوست و از آثار وجود اوست و ذکر
امر که مشعر است بر مامورتیه ریح از جانب او و مقوی قول منکر دست و بیا که میتواند بود که ریح فیها تا آخر قول او
سبحانه باشد که منجر خود را بآن خبر داده باشد بر مقول قول خود هود یعنی آن بادی بود که متضمن عذاب الیم بود و چون
بر ایشان نازل شد انفس و اموال و مواشی ایشان را مستأصل ساخت از عمر و میمون مرویست که آن باد خیمها و شتران
با هودجها بالای هوا میبرد تا آنکه مانند ملخ پران مینمود و در روایت آمده که اول کسی که آن عذاب را مشاهده کرد زنی بود
از ایشان و معاینه آن باد ایشان را که بادی را میدیدم که در وی شعله‌های آتشست و هود مؤمنان را از میان ایشان بیرون
آورد و بجزیره بردو آن باد چون بر ایشان گذر کرد مروح روح و جلود ایشان بود و سبب انتعاش و التذاذ انفس ایشان
و در خبرست که چون عادیان دیدند که باد مردمان و مواشی ایشان را در صحرا پران میسازد و در میان آسمان و زمین پران
در میآورد همه بخانهای خود رفتند و درها را بر بستند باد متوجه خانها شد درها و براجها و بناهای ایشان از جا بر
کند و هفت شب و هشت روز بتهای ریگ احقاف بر ایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شدند هلاک گشتند
بعضی از آن ریگهای از ایشان دور کرد و طمساء ایشان بدریا افکند و بعضی گویند که آن باد اجساد ایشان از زیر ریگ بیرون
آورد و بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره شدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالتی و صفتی لَا يُرَىٰ دیده نمیشد یعنی اگر کسی بیابان ایشان را
گذر میکرد نمیدید إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر مسکنهای ایشان و منازل ایشان که خالی مانده كَذَٰلِكَ همچنانچه جزای ایشان دادیم
بعذاب استیصال نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران را که در معاصی تمادی کننده باشند و از حد بیرون رفته
آورده اند که هرگاه حضرت رسالت صلعم باد را مشاهده کردی فرمودی اللهم انی اسألک خیرها و خیر ما ارسلت به و اعوذ
بک من شرها و شر ما ارسلت به و چون ابری دیدی که در وی مظنه باران بودی لون او متغیر گشتی و بمسجد اندر
و بیشتی و می آمدی و میرفتی و اول گفتندی یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمودی که از آن میترسم
که نیاید این ابر مثل آنچیزی که باشد که قوم عاد گفتند هذا عارض ممطرنا آنکه چیست زیادتی تهدید مشرکان قریش
میگوید که وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که تمکین دادیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که تمکین ساختیم شما را ای
کفار قریش فِيهِ در آنچیز از قوة و شوکت و کثرة اموال و ترفه احوال و طول اعمار و فرمان روائی و تصرف امور دنیوی

و ایشان

و ایشان را نافیه بر ما بجهت احترازست از تکرار لفظ و لهذا در هما الف بها شده و احتمال دارد که شرطیه باشد و جواب
آن محذوف و تقدیر اینکه و لقد مکناهم فی الذی ان مکناکم فیه مکان بتمکین کمتر از آنکه یعنی تمکین دادیم ایشان را در چیزی که
اگر شما را در آن تمکین میدادیم طغیان و عصیان بیشتر میبود وَجَعَلْنَا لَهُمْ و گردانیدیم از برای ایشان سَمْعًا گوش را تا بشنوند
وَأَبْصَارًا و چشمها را تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها را تا بدانند ایشان را بآن نعمتها مغرور پیدا کنند و نگردند و استدلال نمودند
بآن بر مطلوب آن زیرا که نه گوش بر کلام حق و استند و نه چشم که آثار قدرت را مشاهده کند و نه دل در دلایل وحدت خدای
متفکر گشتند و عجبست این بود که چون عذاب بر ایشان نازل شد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد و باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان
سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی از عذاب
خدای إِذْ كَانُوا زیرا که بودند که بجهت تعلیل و عناد يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدا را که از جمله آن
معجزات پیغمبر بود و اسماع و ابصار و قلوب خود را در آثار قدرت و حجج و آیات تنبه و آلهه بر وحدت استعمال فکر دند وَ
حَاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند از عذاب و عقاب و بیانکه
از وحیث که چه انظار و صنعا کاهست که بیاری بجری تعلیل واقع میشوند بجهت استرای تعلیل بطرف همچنانکه میگو
که منزه بر ساه تر و فرهیز از ساه وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرد اگرد شما
بود مِنَ الْقُرَىٰ ز دیها و شهرها چون حجر ثمود و سدود که دیار لوط است و غیر آن مراد اهل قری است بحذف مضاف
وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و گردانیده بودیم یعنی مکرر کرده بودیم آیتهای و حجتهای خود را اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تا مایند که از کفر باز گردند و بجهت اعراض نمودن ایشان از آن آیات همه مستأصل گشتند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت
کرد ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند مشرکان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای قُرْبَانًا آنچیزی که تقرب
شوند بآن بخدای و قوله آلِهَةً عطف بیان مفعول ثانی اتخذوا است یعنی آنانکه فرا گرفته ایشان را بدون خدای حق
خدایان و بعبادة ایشان اقدام نمودند و میتواند بود که آلهه مفعول دوم اتخذوا باشد و قربانا حال یعنی چرا اعانت
اهل شرک ننمودند آنانی که فرا گرفته بودند مشرکان ایشان را خدایان در حالتی که بآنها تقرب بخدا میجستند و میگفتند که هؤلاء
شفعاؤنا عند الله بَلْ ضَلُّوا بلکه گم شدند و غایب گشتند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نزول عذاب نفع بایشان و
تخفیف عذاب از ایشان نکردند پس اهل شرک نا امید گشته از ایشان و ویران رجای خود را از نصرت آنها منقطع ساختند
وَذَٰلِكَ و آنها فرا گرفتند بیان بخدای برای تقرب إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا و آنچیزیست که بودند يَفْتَرُونَ
بر می بافتند و بغیر حق نسبة الوهیة و شفاعت بمخلوق عاجز میدانند با آنکه ان امتناع نصرت آلهه و غیبت آنها از ایشان
نشانه آن ایشانست که آن اتخاذ آنهاست بخدایی و قربة شرک و افترای ایشان مفسران از زهری نقل کرده اند
که چون ابو طالب بجوار رحمت ایزدی رفت رسول صلعم با رویا و رباند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیله ثقیف

طلب نصرت کنند چون بطایف رسید بجمع ایشان آمد و ایشان را سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب و این هر سه
پسران عمرو بودند پس رسول نزد ایشان آمد و دعوی نبوة کرد ایشان را بدین اسلام دعوت نمود و از ایشان درین
باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوة او شدند یکی گفت شیاب کعبه را من دزدیده باشم اگر هرگز خدای ترا بچیزی مبعوث
ساخته باشد و یکی گفت آیا خدای عاجزست که غیر ترا بخلقان فرستد و آن شخص دیگر سوگند خورد که بعد ازین
مجلس هرگز با تو سخن نگویم زیرا که این حال تو یکی از دو بیرون نیست یا صادقی یا کاذب اگر صادقی منزلت و رتبهٔ تو پیش
از آن خواهد بود که ما با تو سخن گوییم و اگر کاذبی سزاوار نیست که من بعد با تو تکلم نمایم رسول گفت چون تصدیق من نمیکنید
باری این حال را از قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر نگردند ایشان اجابت نکردند و زبان بطعن و استهزا گشودند و دلخراشی
آن کوشیدند پس جمال و اطفال در پی آنحضرت افتادند و بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر و میزدند تا هر دو پای مبارک
او خون آلوده گردید و رسول خود را در پس دیواری رسانید و در زیر سایهٔ نخله نشست و در آنجا پسران ربیعه که عتبه و
شیبه بودند حاضر بودند سفها چون ایشان را بدیدند باز گشتند و چون حضرت ایشان را بدید بر ایشان گشت زیرا که
ایشان دشمن خدا و رسول بودند و دست بدعا برداشت زبان بکلمات اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی و قلة حیلتی
و هوانی علی الناس پس پسران ربیعه آن حال را مشاهده کردند عتبه و شیبه طبقی انگور را بغلام نصرانی
دادند که نام او عداس بود و از اهل نینوی بود و آنرا نزد حضرت فرستاد غلام آنحضرت را آن طبق را نزد حضرت بر
زمین نهاد رسول اسم الله تکلم نمود بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه اهل این شهر نیست تو از کدام
شهری فرمود من از مکه ام تو از کجایی و دین تو چیست غلام گفت مرد توسام از اهل نینوی گفت آن شهر از مردی
صالح بود که یونس بن متی نام داشت غلام گفت تو یونس را چون میشناسی فرمود که او برادر من و پیغمبر خدا و
بندگان چگونه که من پیغمبر خدا ام و بخلقان پس بر سخن از اخبار یونس را اخبار خود عداس این اخبار بشنید و در روی رسول
نگریست آثار صدق در سیمای مبارک گفت دریافت بسجدهٔ شکر قیام نمود پس برخاست و در دست و پای رسول افتاد و
بوسه میداد و پسران ربیعه از دور مشاهدهٔ آن حال میکردند یکی با دیگری گفت اما غلامک فقد افسد علیک
و چون نزد ایشان آمد ویرا گفتند چه ترا بدین داشت که سجده کردی و دست و پای محمد را بوسه نمادی و هرگز این کار
نسبت با شغل نیاوردی گفت یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزها خبر داشت که آنرا جز پیغمبران نداند ایشان
خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود نگاه دار که مردی خداع است پس رسول از آنجا متوجه مکه شد و چون ببطن
نخله رسید در شب بنماز تهجد و بر خواست و بتلاوة قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی از جنیان از اهل نصیبین بودند با تیری
یا جزیرهٔ موصل که بیمن میرفتند کار ایشان بانجا افتاد و بعد از استماع قرآن خود را بحضرت نمودند و بوی ایمان آوردند
و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق سبحانه حبیب خود را بآن مژده میدارد

که واذ و یاد کرای محمد چون که صرفنا الیک بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نفرا من الجن گروهی را از جن و در بعضی
تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان بوده اند شاهین و ناصر و دسی و صرف و از ابیان و الجم و زوبعه که پیر
شیطانست و نزدین حسش گفته که بوده اند ده و دوازده نیز گفته اند که در اباب گفته که هفتاد تن بودند از قبیله بنی نصیبین
و اکثر بر آنند که کمتر از ده بودند که زیرا که اطلاق نفر بر ما دون عشره است و مرویست که چون جن از صعود بآسمان
ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند گفتند البته در عالم قصه سانح شده و دشمن روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف
که زوبعه از ایشان بود از نصیبین که بر نینوی است در اطراف عالم بتجسس و تفحص این قصه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند
و در وادی نخله با رسول خدای ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند و دانستند که سبب ممانعت ایشان اینست از صعود
و از سعید بن جبیر مرویست که رسول جهر قرآن بر جنیان نخواند و ایشان را ندید بلکه در نماز قراءة مینمود جنیان
بر وی گرد شدند و استماع قرآن نمودند چنانکه آنحضرت از آن شعور نیافت که پس خدای تعالی از استماع ایشان رسول را
خبر داد و بعضی گفته اند که خدای رسول را امر نمود با نذار جنیان و قرآن بر ایشان خواندن پس جماعتی از ایشان را بخدمت
آنحضرت فرستاد رسول با اصحاب گفت انی امرت ان اقرا علی الجن اللیلة المستقبلة فمن یتبعنی من مامور ام که شب
قرآن بر جنیان خوانم که تبعیه اختیار کند و این کلمه را سه بار تکرار کرد فرمود عبد الله مسعود گفت در آن شب بغیر از من
هیچ کس دیگر رفاقت پیغمبر نکرد پس هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول خطی کرد و گرد کشید و گفت از این
خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس رسول رفت و ایستاد آغاز قرآن کرد مرغابی دیدم بمقدار کرکس که میپریدند و
می آمدند و مینشستند و مردان سیاه دیدم که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند بجهت آواز و صدای عظیم ایشان را
از پیغمبر گوش من نرسید و خوف بسیار در من غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوة مانند پارهای ابر
سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و گفت خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن
است چند بار بر آن شدم که بجهت ترس و دهشت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشان را بعصا از من دور میکنی و
مینشانی من ایمن شدم و از آن خط بیرون نیامدم فرمود اگر بیرون می آمدی مظنهٔ خطر بود که فرمود که چه دیدی
گفتم مردان سیاه رنگ که جامهای سفید پوشیده بودند و دامنهای پیش در هم پیچیده در میان پای نهاده و دامنهای
پس بیان فرو برده فرمود که ایشان دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سورهٔ که حضرت بر ایشان
خواند سورة العلق بود و نیز مرویست که ایشان از من متاعی خواستند ایشان را استخوان و پشک شتران و سرگین چهارپایان
دادم گفتم یا رسول الله مردم آنرا بجهت آلوده میسازند گفت من نهی کردم که بآن استنجا کنند گفتم ایشان با استخوان
و سرگین چه کنند فرمود هیچ کس از ایشان استخوان نیابد مگر که آن مثل گوشت بر و بوده باشد و آن یابد و هیچ
سرگین نباشد که آن دانهاکه در و بوده باشد مشاهده کند القصه حق سبحانه مژده میدهد که چون ایشان را متوجه تو

کرد اینهم يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ در حالتی که استماع میکردند قرآن را فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس انهنگام که حاضر شدند نزد قرآن یعنی
بموضعی که استماع قرآن میتوانست کرد کو ضمیر راجع بحضرت رسالت است ص یعنی چون حاضر شدند نزد رسول
قَالُوا گفتند بایکدیگر أَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید این کلام را و در بعضی تفاسیر است که از غایت محویت
باستماع قرآن بر بالای یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قرآن و قراءة آن باتمام رسید بر رسول ایشان
آورده شد و مسایل بسیار از آنحضرت استفسار نمودند و رسول ایشان از رسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند فرستاد
پس ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه خود مُنْذِرِينَ در حالتی که بیم کنندگان بودند و ترسانندهٔ قوم خود
از روی سفر و نصیحت قَالُوا گفتند با قوم خود يَا قَوْمَنَا ای گروهی ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم
کتابی را که از نزد خدای أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا که تصدیق
کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه را که پیش از آن بود از کتب انبیا موافق آنهاست و بعضی گفته اند که آن جنیان بودند
و از قول انجیل خبر نداشتند یا آنرا اعتبار نمیکردند چنانچه معتقد یهود است از این جهت گفتند که از آن پس تبدیل
شده تا ما بین یدیه يَهْدِي راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی آنچه درست و راست است از عقاید حقه
وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ و براه راست که موصل مطلوبست يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده
خدا را چون محمد را که خلق را بطریق هدایت دعوت میکند وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آرید بوی و اخبار او را و ادعای او را
يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای برای شما مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را یعنی گناهان که غیر مظالم باشد چه
مظالم را بایمان مغفور نمیشود وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک که از برای کفار معد
و مهیا است وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را که حضرت رسالت است و بجهت اجابت قول
آن داعی عذاب بر و نازل شود فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده خدا از تعذیب او فِي الْأَرْضِ در زمین چه هیچ
هربی در زمین نیست تا از عذاب خدای بآنجا پناه آورد وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز از خدای
دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی
هویدا انتهی یعنی در ضلالتی که بر همه کس واضح باشد زیرا که اعراض نموده اند از اجابت کسی که داعی خداست از علی
بن ابراهیم مرویست که از جنیان بعد از استماع دعوت داعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند و آنحضرت
شرایع ایمان را بایشان تعلیم داد حق سبحانه در شان ایشان قل اوحی نازل کرد اینده و در جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد
میکردند و احکام شریعت را از او اخذ میفرمودند همه کنند روایت جابر عبد الله نقل کرده که چون رسول ص سورة الرحمن را
بر مردمان خواند همه خاموش شدند و هیچ نگفتند رسول فرمود که جنیان بسبب جواب دادن این کلام از شما
احسن اند زیرا که چون از من آیه فبای آلاء ربکما تکذبان بشنیدند گفتند لا بشیء من آلائک ربنا نکذب و بیان که

این آیه

این آیه دلالتی صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه بانس مبعوث بود بجن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبری را بجن و انس مبعوث
نکردانیدند مگر خاتم الانبیا را پس جن و انس در صفتی تکلیف مشترک باشند و علما را در دین و جزای ایمان جنیان خلافست ابو حنیفه
ثوری مستوست که ثواب جن آنست که از آتش بر هند پس ایشان را خاک کرده اند بطریق بهایم و از ضحاک نقل کرده اند که ایشان
بهشت در آیند و بعضی بر آنند که حق سبحانه تسبیح و ذکری بایشان الهام دهد تا از آن چنان لذت یابند که بنی آدم از
نعم بهشت و از ضمیره بن حبیب پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست گفت آری و آیه ولم یطمثهن انس قبلهم و
لا جان خواند و گفت الانسیات للانس و الجنیات للجن و از عربت عبد العزیز نقلست که مؤمنان جن گرد اگرد
بهشت در چهار ربضهای هشت خواهند بود و آنچه مذهب اهل حدیث است عم آنست که حکم ایشان چون حکم
مائست در ثواب و عقاب چه تکلیف و حرمه و یکسانست و شافعی و مالکی نیز بر این اند و اینکه حنفی بآیه و یجرکم من
عذاب الیم استدلال نموده که ثواب ایشان نجاتست اصلا دلالت بر حصر نمیکند و بدانکه چون حق سبحانه بجهت ترغیب
آدمیان بیان تکلیف خود و ذکر انقیاد و اطاعت ایشان بعد از آن آنها را تنبیه مینماید بر قدرت خود بر بعث و اعاده
و میگوید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند یعنی ندانستند منکران بعث و نشر أَنَّ اللَّهَ الَّذِي که خدای بقدرت غالبه
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و در تعب و رنج نیفتاد بِخَلْقِهِنَّ
بآفریدن آنها بِقَادِرٍ توانا است عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله
او راه ندارد و بدانکه دخول یا بر خبر آن بجهت اشتمال نفی است بر اول او و خلاصه کلام آنست که آیا خدای که قدرت
او باین غایت باشد که جمیع سموات و ارضین ایجاد نماید قادر نباشد بر احیای اموات بَلَىٰ آری قادر خواهد بود بر آن
چه آن نسبت به علویات و سفلیات اهون و اسهلست پس چگونه بر آن قدرت نداشته باشد إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بدرستی که او سبحانه بر همه چیزهای ممکنه قَدِيرٌ توانا است این تقدیر قدرت است بر وجه عام که در حکم برهانست
بر وقوع حشر پس وعید منکران حشر مینماید باینکه وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بحشر و غیر آن عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ و این از باب قلب است بجهت مبالغه و تاکید بر وقوع
مقتضی ظاهر واقع شده و مراد آنست که آتش را بر ایشان عرض کنند پس ملائکه عذاب ایشان را گویند که أَلَيْسَ هَٰذَا
آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ درست و راست یعنی آیا آنچه در دنیا موعود میشدید و شما انکار آن مینمودید از
عذاب و عقاب حق نیست قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حقست و صدق وَرَبِّنَا بحق پروردگار ما قَالَ گوید
خدای تعالی دوزخ بایشان که فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید آن عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بود بدیدکه کفر
بآن و سخن پیغمبر را در آن باب باور نمیداشتید و معنی امر در این مقام اهانه است و توبیخ ایشان و چون کفار بجهت
عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت این غبار بسیار بر خاطر عاطر سید مختار می نشست و بسبب

آزار و ایذاء ایشان مضطرب میگشت آنحضرت را تسلی بخشد و ایشان را بثبات قدم و اصطبار امر فرمود که فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد
بر جفای کفار كَمَا صَبَرَ صبر کردند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان جد و ثبات و صبر مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران و چون من برای
برای تبیین است پس مراد جمیع پیغمبران باشند چه جمیع ایشان عازم بود بر ادای رسالت و تحمل اعباء ایذاء و دعوت و نزد اکثر مفسرین
من تبعیض است و مراد اصحاب شریعت مستأنفه اند که در تأسیس و تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام نموده اند و در معادات اهل عناد
و انکار و آزار طاغیان و منکران معاد مراسم شکیبائی بتقدیم رسانیده و لهذا از امام محمد باقر و جعفر صادق ع منقولست که
اولوالعزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خود اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم که ایشان را ساده النبیین
نیز گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل این قول اند و از مقاتل نقل کرده اند که ایشان شش اند که در بلاد مصر بوده اند اول نوح که
بر اذیت قوم سیر صبر در سر کشیده بود و در جفای ایشان خود را هدف تیر بلا ساخته دوم ابراهیم که بر آتش صبر نمود و در بوته
امتحان گداخته شده تمام عیار بیرون آمد سیوم اسحق یا اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزیدند و اصلاً از آن ممر مضطرب نشدند چهارم
یعقوب که بر فقد ولد و ذهاب بصر صبر نمود و بثبات قدم ورزید پنجم یوسف که در بلیه چاه و زندان و تعدی برادران بر طریق
شکیبائی سلوک نمود بجهت از حضیض چاه مذلت تا اوج جاه رفعت رسید ششم ایوب که بر ضرر بیماری شکیبائی ورزید و بعضی
موسی و داود را نیز داخل ایشان میگردانند و میگویند که عزم موسی آن بود که بجهاد استعلاء قول انا الحق رکون از بنی اسرائیل آمد
که کلاه ان معی ربی سیهدین و عزم داود آن بود که چهل سال بجهت ترک مندوب گریه نمود و عزم عیسی آنکه از غایت زهادت
هرگز در دنیا خشت بر بالای خشت ننهاد و گفت انما معبرة فاعبروها ولا تعمروها دنیا گذرگاهست بران بگذرید و عمارت
مکنید و از سدی و کلبی مرویست که اولوالعزم جماعتی بودند که بجهاد و قتال مأمور شدند و نزد ابوالعالیه ابراهیم و نوح و موسی
و محمد است و نزد بعضی دیگر آنست که اولوالعزم آنها اند که بر تخصیص بقول ذکر یافته اند در موضع دیگر میثاق که وَإِذْ أَخَذْنَا
مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ الآیه و در موضع شرع که شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الآیه و قولی آنست که
ایشان همه پیغمبرند که در سوره الانعام اسامی ایشان مذکور گشته و پیغمبرها را امر شد که بصبر بر ایذاء و در بعضی
تفاسیر آورده اند که اولوالعزم همه پیغمبرانند الا آدم و یونس و سلیمان و بعضی حسین یونس را از اولوالعزم استثنا میکنند چه
او تحمل نمود در بیرون نرفتن از میان قوم خود و حق تعالی حضرت خاتم الانبیاء را فرمود که وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ و بعضی
آیه و لم نجد له عزما منظور نظر داشته آدم را نیز استثنا کرده اند و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست اما آیه
هدی ع پس حاصل کلام آنست که حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که بر جفا و آزار قریش چون نوح باش و در صدق
مانند ابراهیم بر آتش و در وثوق چون موسی بآب و در خشوع و چون داود و در زهد چون عیسی وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب
شتاب نزول عذاب لَهُمْ برای کفار قریش بنزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت آن باشد بی تأخیر
نازل خواهد گشت كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گویا ایشان روزی که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند از

عذاب

عذاب یعنی بعد از مشاهده هول وقوع قیامت و عذاب و عقوبت چنان پندارند که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در
دنیا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر یک ساعت از روز و اگرچه عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث دنیا نسبت
بعقوبت و هول قیامت در ایشان کوتاه نماید و قوله بَلَاغٌ خبر مبتدا محذوف است یعنی آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ
و تذکیر یا این قرآن یا آنچه در وسط تبلیغ است از حضرت رسالت یا کفایت نسبت بر کافران بیت فَهَلْ يُهْلَكُ پس هلاک
کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروه بیرون رفتگان از انقیاد و اطاعت
ابن حبیر از عبدالله عباس نقل کرده که اگر زنی را وضع حمل دشوار باشد این کلمات یا برکات را بنویسند که کَأَنَّهُمْ
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کأنهم یوم یرون
ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و آن را بشویند و بخورد او دهند وضع حمل او
آسان شود باذن الله تعالی سورة محمد صلی الله علیه و این را سورة القتال نیز گویند و نزول آن در مدینه
بود الا آیه و کاین من قریة هی اشد قوة من قریتک تا آخر نزد ابن عباس و قتاده آنست که در حین که آنحضرت اراده آن مینمود
که از مکه متوجه مدینه شود از روی تأسف و تحسر نظر بخانه کعبه میکرد و رقت میفرمود در این حال این آیه بر او نازل
شد و این سوره چهل و یک آیت است پیش بصری و سی و هشت بعد دکوفی و نه نزد غیر ایشان و اختلاف در دو آیه که ان اولیاؤه
نزد غیر کوفی و للشاربین نزد بصری و ابی بن کعب از سید عالم ص نقل کرده که هر که سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب
شود که از انهار بهشت او را آب دهد ابو بصیر رحمه الله از امام جعفر صادق ع روایت کرده که هر مؤمنی این سوره
بخواند هرگز در دین خود شک نکند همیشه از شرک و کفر محفوظ باشد تا که بمیرد و چون وفات کند خدای تعالی هزار فرشته
را بقبر او فرستد تا بر او نماز میگذارند و تا آب آن را باو میدهند و در حین حشر تشییع او نمایند تا که او را نزد خدای عز و جل
امن و امان حاضر سازند پس او دایم الابد در امان خدا باشد و سیاب او نیز از آنحضرت مرویست که هر که میخواهد که حال ما
و حال اعدای ما را بدانند باید که سوره محمد تلاوت نماید زیرا که در و آیتی در شان ما هست و آیتی در شان اعدای ما و بدانکه چون
حق سبحانه اختتام سوره احقاف بوعید کفار نمود افتتاح این سوره را نیز بتهدید بجهاد کرد و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کفر ورزیدند بر ساتر خدا و نبوت رسول او وَصَدُّوا و باز ایستادند و اعراض نمودند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای که دین اسلامست یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند و میتواند که مشتق منه صد
صد باشد که متعدی است نه صدود که لازمست و بنابرین مفعول او محذوف باشد یعنی آنانکه باز داشتند مردم را از راه خدا
که طریق هدی است و مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و مقاتل و مغوی و از
مقاتل منقولست که ایشان دوازده نامرد بودند که مردم را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق پیغمبر نمودن
و از ابن عباس مرویست که اینها ده نفر بودند و از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت نه برای قربة صله رحم

اسرو حفظ جوار و حسن ضیافت مسکر را مرعی میداشتند و ایشان نیز از صنادید قریش بودند و یا آنکه مراد اهل کتاب
که بدین خود مقرند و باقی حال کَفَّارٌ اَعْمَالَهُمْ باطل و نابود کرد خدای کفار ایشان را که از مکارم میشمردند و مستحسن
میدانستند یعنی اعمال ایشان را قبول ننمود و بران ثواب عطا نفرمود زیرا که آن نه بر وفق خلوص و قربت بود و میتواند بود که
آیه شامل جمیع کفره باشد چه دانب همه ایشان آنست که ایمان امتناع نمایند و مانع غیر شوند در آن و اعمال را نه بر وفق
رضای آلهی بجای آرند و احتمال دارد که مراد باعمال حیله و مکری باشد که قصد آن داشته باشند که نسبت به پیغمبر بطور
رسانند پس معنی آن باشد که خدای باطل و نابود ساخت حیلهای کفار را و نگذاشت ایشان را که بسبب آن ایذا و آزار
در حق پیغمبر و اهل ایمان بجای آرند بلکه آنحضرت و اتباع او را بر ایشان نصرت داد و دین او را بر سایر ادیان غالب
گردانید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او از کروه قریش یا از انصار یا مؤمنان اهل کتاب و غیر ایشان
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از اطعام و صلهٔ ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت وَآمَنُوا
و گرویدند بِمَا نُزِّلَ بآنچه فرو فرستاده شده عَلَىٰ مُحَمَّدٍ بر پیغمبر چه بدین فعال ستوده خصال که قرآن معجز نظام است
تخصیص ذکر ایمان بقرآن مجاز تعمیم بجهت حث بندگانست بتصدیق آن و تعظیم و تکریم آن و اشعار بر اصالت آن در
ایمان و عدم تمامیت ایمان بدون آن و لهذا بر سبیل اعتراض تاکید آن نموده بقوله وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راستست و درست
مِن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان و بجهت کمال حقیت آنست که هرگز قلم نسخ بران کشیده نمیشود و گویند ضمیر راجع
بدین اسلامست یعنی دین محمد ثابت و راسخ است که هیچ ناسخ منسوخ نشود و بر هر تقدیر آن گروهی که
متصف باین صفات باشند كَفَّرَ بپوشید خدای و درگذرانید عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ کردارهای بد ایشان را
یعنی از سر گناهان نشان بگذرد بجهت شرف ایمان یا بوسیلهٔ توبه و ما بعد حضرت سبحان وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان
در دین و دنیا و نیک خلل از دل بی غل ایشان زدایید تا هوای عصیان بنور دین تفسیر قوله منکر میکند بایکه ذَٰلِكَ
اضلال و تکفیر و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بسبب آنست که آنان که گرویدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی نمودند باطل را
روز کار را که شیطان نابکار است وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآن را
که نازل شده مِن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان كَذَٰلِكَ همچنین یعنی بر همین طریق يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میدارد
خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ احوال ایشان را که کفر و ایمان و اکثر رانند که ضمیر راجع بفریقین است و تقدیر اینکه يَضْرِبُ اللَّهُ
أَمْثَالَهُمْ لِلنَّاسِ یعنی حق تعالی بیان این دو گروه میکند بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد تفرقه کنند و باین هر دو
گروه عبرت گرفته تابع هدی شوند و از هوی محترز گردند و گویند بیان مثلهای ایشان برای مردمان باین وجه است
که اتباع باطل را مثل حمل کفار گردانیده و اضلال را مثل خبث ایشان و اتباع حق را مثل ایمان و تفکر سیآت را مثل فوز
ایشان بعد از این آیه حق سبحانه مؤمنان را بقتال کافران امر مینماید و میگوید که چون کفار از کفر خود باز نمی آیند و بران

اصرار

اصرار مینمایند و در انکار می توانید فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه به پیشوای اهل ایمان در وقت محاربه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کفر
اند فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را از بدنی اصل کلام آنست فاضربوا الرقاب ضربا و بجهت اختصار تاکید حذف
فعل شده و مصدر ضرب نایب مناب گشته و مضاف شده و چون ضرب رقاب یعنی جز عنق و اطراف اشرف اعضا که ناس
اشفع صولت و اغلظ و اشد آن از این جهت آنرا بر قتل اختیار نموده و دیگر آنکه چون اکثر قتل بضرب رقابست از بجهت جمیع
انواع قتل بآن معبر شده از قتل تسمیهٔ شیء باسم اکثر انواع آن پس معنی مراد آنست که بکشید کفار را در حینی که حرب قایم
شود بهر نوع که توانید چه غرض قتل است نه تخصیص ضرب عنق حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشید ایشان را و غلبه
رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار بکشید ایشان را یا آنکه بجهت کثرت جراح ایشان را کران ساختید و بحدی که بقیام حرب اقدام نتوانند
نمود فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسارت اسیر بند در دست و پای ایشان استوار سازید تا گریخته
فَإِمَّا مَنًّا پس یا منت نهید بر ایشان منت نهادنی بَعْدُ پس از بر داشتن وثاق یعنی بعد از این حال ایشان را آزاد کنید
بدون عوض كَذَٰلِكَ فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهد جنگ
أَوْزَارَهَا اسلحهٔ حرب را و کلام مضافی محذوفست یعنی تا بنهند اهل حرب اسباب و آلات که بدون آن حرب قایم
نتوان نمود مراد آنست که شما را این حکم باقیست تا حینی که منقضی شود حرب و باقی نماند کسی مسلمی یا سالمی و گویند مراد
باوزار اثقالست و معنی آنکه تا نهند اهل حرب شرک و معاصی خود را و بدین اسلام در آیند و بر هر تقدیر ایراد این
کلام از برای غایة حربست یا من یا فدا یا مجموع این غرض که این احکام در ایشان جاریست تا زمانی که باقی نماند حربی یا هیچ
مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و گویند غایتی آن زمان عیسی است یعنی بکفار محاربه اقدام نمایید تا زمانی نزول عیسی
از آسمان چه در آن زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف عالم و عدم بقای
کفر در میان بنی آدم و در حدیث آمده که انجماد ماض منذ شیء الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال جهاد باقیست از زمان
بعثت من تا آنکه مقاتله کند آخر امت من با دجال ذَٰلِكَ اینست کار حرب و این فصل خطابست که فاصل بین الکلامین
چنانکه کلمهٔ اما بعد و تفصیل آن در سورهٔ ص مذکور شد که و گویند که آن منصوب المحلست بفعل محذوف و تقدیر
اینکه افعلوا ذلک بگیرید این کار را بحرب اقدام نمایید و در آن ثبات قدم ورزید و بدانکه در حکم این آیه علما را اختلافست
قتاده و ضحاک و ابن جریج بر آنند که منسوخست بآیهٔ السیف یعنی آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بعضی گویند که
محکمست و امام مخیرست میان قتل و منه و فدا چه رسول صلعم در روز بدر عقبة بن معیط و نضر بن حارث را کشت
و در روز عروه منة نهاد و در دیگران فدا اخذ نمود و در هاکرد و بعضی دیگر گویند که سوی آیهٔ الا نفال لمحرم بود یعنی لم
یکن للنبی ان یکون له اسری و باین آیه مباح شد چه این سوره بعد از آن نازل شده و بعد از اسر امام مخیرست
میان من و فدی اموال و اسارای مسلمین و میان قتل و استرقاق مخیرست و در من اختیار ندارد و بنابرین آیه ما منسوخ

واستعداد و این قول شافعی است و حنفی گفته که امام میان قتل

و یا مخصوص بواقعه بدر و روز حسن بصری آنست که امام اختیار دارد میان من و فدا و استعباد و اما در قتل بعد از اسر
مختار نیست و در آیه تقدیم و تاخیری هست و تقدیر اینست که فضربوا الرقاب حتی تضع الحرب اوزارها حتی اذا اثخنتموهم
فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء و ایضا از یزیدی منقولست که هر اسیری را که بگیرند پیش از انقضای حرب امام مخیرست
میان آنکه بکشد یا دست و پای قطع کند بر خلاف و همو و آنچنان بگذارد تا هلاک شود و درین صورت او را اسیر و فدا جایز نیست
و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیرست میان من و فدا بمال یا بنفس و میان استرقاق و در قتل اختیار ندارد بجهت تقیید
فدا بعد از اسر و عدم ذکر قتل آن و بر هر تقدیر استرقاق نسبة مظهره ثبوت یافته چه در هیچ موضع از قرآن ذکر آن نشده و اگر
اسلام آورده در هر دو حال جمیع احکام مذکوره از و ساقطست حکم او حکم اهل اسلامست و قول بحسن سیر است بر آنکه موافق تند
اهل بیاست و بعد از امر بقتال بدو جهت از اهل عذاب استیصال ایمان حمزه آن بیکدیگر و جهت **وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ** و اگر خواهد خدای
لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف و رجف و غیر آن بدون آنکه کار بکار ایشان رسد
وَلَكِنْ امر بجهاد و عدم انتصار او بجهت از اهل عناد **لِيَبْلُوَ** بجهت آنست که بیازماید **بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ** برخی از شما را برخی یعنی مؤمنان
آزمایش کند بایشان وجه مؤمنان را بکافران و کافران را بمؤمنان تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافران را بمؤمن آزمایش نماید یا بسبب عقوق تو
از کفر باز ایستد تا آنکه بجهت حث جهاد میفرماید که **وَالَّذِينَ قُتِلُوا** و آنانکه کافران را کشتند و محض قتل امیر اند یعنی چون کشته شوند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا **فَلَنْ يُضِلَّ** پس هرگز ضایع و باطل نکرد اند خدای **أَعْمَالَهُمْ** کردارهای ایشان را بلکه جزای جمیل
جاعل بود جهت ایشان بدرستی این تفضیل که **سَيَهْدِيهِمْ** زود باشد که راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای خیر و صواب و در آخرت
بدرجات فوز و ثواب **وَيُصْلِحُ** و بصلاح آورد از برای ایشان **بَالَهُمْ** حال ایشان را در هر دو جهان و احتمال دارد که تکرار اصلاح
بجهت آن باشد که مراد باول اصلاح حال ایشان بود در دین و دنیا و بثانی اصلاح بال ایشان در نعیم عقبی پس اول سبب نعیم
باشد و ثانی نفس نعیم و لهذا در عقب رشیهای آن میفرماید که **وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ** و در آرد ایشان را بهشت **عَرَّفَهَا لَهُمْ**
در حالتی که تعریف کرده است بهشت را از برای ایشان در دنیا بجانب آن سپارکرده مرتکب عملی شوند که سبب دخول آن باشد
یا آنکه منازل و درجات آنرا در آخرت قبل از دخول بایشان نمایند تا ایشان در حین دخول چنان بینند که سالها آنجا بوده اند
و آمد شد کرده و استیناس بآن سپارکرده و این سبب آنست که تا آن منازل در نظر ایشان مستوحش نماید و اجنبی نباشد
و از بعضی منقولست که حفظه که در دنیا موکل بندگانند در آخرت در پیش ایشان روند و منازل و عطایای که
نامزد ایشان بود جلو باشد بایشان تعریف کنند و بعضی گویند که تعریف از عرف مشتق است بمعنی ریح طیب یعنی خدای تعالی
بوی ما خلق بهشت را برای تزویج ایشان و بنابر آنکه این جمله فعلیه احتمال دارد که کلام مستانف باشد بر جمله حالیه پس
درین احتیاج نفس نقد مقتدر یعنی خدای تعریف بهشت کرده از برای مؤمنان و نیز بجهت تحریص اهل ایمان بر قتال میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ** اگر یاری کنید خدا را یعنی دین او را و پیغمبر او را بواسطه جهاد

یستوجبهم

يَنْصُرْكُمْ یاری دهد خدای شما را یعنی غالب شوید و مظفر و منصور گردید **وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** و استوار سازد
قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند شما را و قوة دهد دلهای شما را تا بجهت آن قدمهای شما ثابت گردد در مواطن جهاد تا آنکه شما را موقوف
سازد تا در قیام نمودن بحق و اسلام و در مرور بر صراط و در یوم القیام ثابت قدم باشد و از قتاده منقولست که رضا
که نصرة کسی دهد که بنصرة دین او مشغولست بجهت آن فرموده که ان ینصرکم الله یعنی کم و دیگر روایت که
نصرت خود را بر شما کرد زیاده سازد کما قال قل شکر تم لازیدنکم و نیست نیز و که بروست که ذکر خود را یاد آورد که قوله
اذکروا نعمتی اذکرکم و فا بعهد نیز مستدیم حال دست نسبت بکسی که بعهد او وفا کند چنانکه فرموده او فوا بعهدی اوف بعهدکم
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند **فَتَعْسًا لَهُمْ** پس عثار و نکبت اقدام در معارک جهاد مر ایشان را است و از ابن عباس
منقولست که مراد از تعس قتاست در دنیا و تردی در آخرت بآتش دوزخ و نصب آن بفعل و بسبب الاضمار است سماعا
که آن خبر اسم موصولست و معطوف علیه قوله **وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ** و تقدیر کلام اینکه اتعسهم الله فتعسوا تعسا و اضل اعمالهم
یعنی از کمال راه خلاص ایشان نمود خدای باین معنی که بجهت القای رعب قدمهای ایشان را در معارک حرب بلغزانید
شدند و بسر در آمدند در معرکه جهاد لغزیده شدنی و بسر در آمدنی و کم و نابود ساخت عملهای ایشان را یعنی آنرا در معرض
قبول نیاورد اصلا اجری و ثوابی بران مترتب نگردانید بجهت آنکه بر وجه خلوص و قربت بوده و نه بر سبیل مالوف بلکه بر
منهی عنه بود **ذَلِكَ** این تعس و اضلال **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **كَرِهُوا** کراهت داشتند **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**
آنچه را که فرو فرستاده خدای بر پیغمبر خود صلعم از قرآن و امر بتوحید و اقدام نمودن باحکام شریعت **فَأَحْبَطَ**
پس باطل و ضایع کرد اینچنین خدای **أَعْمَالَهُمْ** کردارهائی که ایشان با جر آن امید وار بودند از عمارت مسجد الحرام
طواف خانه و صبا فتح عساکر و اعانت مظلومان و کلام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمانست و آن از ایشان
مسلوبست تکرار ابطال اعمال اشعار است بر فرط کفر باصل کفر و عدم انفکاک آن از ایشان و از محمد باقر مرویست
که مراد از آن آیه آنست که اضلال و احباط و اعمال کفار و بسبب آنست که کراهت داشتند که ایشان را آنچه خدای عز و جل
در شان علی ابن ابی طالب صلعم تفریع ثواب بر توحید و اخلاص عبادة فرع محبت آنحضرت و ولای او چنانچه احادیث
بسیار از مخالف و موافق بجهت برین آنکه تنبیه میفرماید که ایشان را بر محبت توحید و اخلاص بقوله **أَفَلَمْ يَسِيرُوا**
آیا سیر نکردند کافران مراد باستفهام در نفی مقام تحریص است بسیر یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاحد **فِي الْأَرْضِ**
در زمین یعنی در بلاد ثمود و عاد **فَيَنْظُرُوا** پس بنگرند **كَيْفَ كَانَ** چگونه بوده است **عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** خاتمه
کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل تکذیب و شرک **دَمَّرَ اللَّهُ** مستاصل ساخت و ریشه کن کرد خدای تعالی
عَلَيْهِمْ بر ایشان آنچه مختص بود بایشان از انفس و اموال و اولاد یعنی دمار از نهاد ایشان برآورد پس بر سبیل تهدید
میفرماید که **وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا** و مر کافران را و نا گرویدگان را نظیر است مانند آن عاقبت یعنی کافران مستحق این نوع عقوبتها

عقاد در آینه کنز

لیکن خدای تعالی رفع این عذاب نمود از امت تو و عقوبة ایشان را بآخرت لاطخت بجهت تفضل و مکرمت و وجود باوجود تو
در میان امت وضع مظهر در موضع مضمر بسبب محضر بحیث بر سبب انزال عذاب که کفر است و میتواند بود که ضمیر راجع
بعقوبة باشد که مدلول تدبیرست یا راجع به نهر و عادة الهی که جریان یافته بر کافران کقوله ثم سنة الله التی قد خلت ذلک
آنچه مذکور شد از اذلال و عقوبة کافران و نصرت و مثوبة مؤمنان بأن الله بسبب آنست که خدای مولی الذین
آمنوا دوستاکنانست که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان وأن الکافرین و بسبب آنکه دیگر کافران لا مولی لهم
هیچ دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان باز دارد و از قتاده منقولست که این آیة در روز احد نازل
شد در وقتی که رسول و در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند و برخی مجروح و مشرکان میگفتند اعل هبل و مؤمنان
میگفتند که الله اعلی و اجل و کافران رسیل فرح و سرور میگفتند یا مؤمنان که یوم بیوم والحرب سجال ان لنا عزی ولا
عزی لکم رسول میگفت که الله مولانا ولا مولی لکم پس رسول فرمود ولا سواء هر دو طایفه و برابر نیست یعنی کشتگان ما و
شما مختلف اند اما از ما زندگان آخرة اند و مرزوق بانواع نعمة و اصناف بهجة در جنة و اما از شما در دوزخ معذب
بصنوف عقوبة و الوف زحمة و بدانکه آیة ورد و الی الله مولیهم الحق منافی لا مولی لهم نیست زیرا که مراد از مولی آنست
اول بمعنی رب عبادست و مالک امر ایشان و در ثانیه بمعنی ناصر پس نصرة او سبحانه مخصوص باشد بمؤمنان و اصلا
کافر از آن نصیبی نباشد آنگه ذکر حال فریقین میکند که ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین آمنوا در میآورد
آنکسانی را که گرویدند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته و از باو عرض و باز جنات در بوستانهای
صلوا از اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان او جویهای آب والذین کفروا و آنانکه نگرویدند
یتمتعون برخورداری می یابند و منتفع میشوند بامتعه دنیویه و حطام فانیه ویأکلون و میخورند آنرا کما تأکل
الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همچنانکه انعام حریص اند بر اکل در مسارح و مملاف خود و غافل از عاقبة
کار خود که نحر است و دوزخ ایشان نیز در مرعی اصنام دنیویه مجرند و بآن متمتع و منتفع میگردند و از خاطر کار خود که
اکل شجرة زقومست و شرب حمیم خبر ندارند کما قال والنار مثوی لهم و آتش دوزخ آرام گاهست مر ایشان را بدوام آنست که
خورد و سهایه عبادة سازد و بقصد قوام بدن و تقویة قوای نفسانی در وظایف طاعة اکل نماید و خود را از مرعی ذکر حق
یا کلوا و تمتعوا بکنند تا بسر منزل و لهم فیها من کل الثمرات رسیده از ذوق کلما دام مظلوظ و ملتذ گردد و مؤخر
اعمال و فارغ البال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد و در مقعد صدق مقرب درگاه ملیک مقتدر شود و بعد از
ذکر احوال فریقین تخویف و تهدید اهل کفر مینماید بآنکه وکأین من قریة و چه بسیار از اهل قریه یعنی بسا از اهل دیه هی اشد قوة که آن دیه بیشتر
مردمان او سخت تر بود از روی توانایی و سطوة و بسطة من قریتک از دیه تو یعنی از اهل مکه که آن التی اخرجتک

اخراج

اخراج کرد ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند اهلکناهم هلاک کردیم اهل آن قریها را بانواع عذاب فلا ناصر
لهم پس هیچ یاری دهنده نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند و در وقت هلاک بعزیمت ارشاد این کلام جاری مجرای
حال حکایتست و از عبد الله عباس مرویست که رسول در حینی که از مکه بیرون آمد بغار رفت بقصد توجه مدینه در مکه نظر
فرمود و گفت انت احب بلاد الله الی و احب ترین شهرهائی نزد من اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نکردندی
هرگز از اینجا بیرون نمی رفتی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلة آنرا بر مفارقة اختیار نکردمی پس
الله حق سبحانه بجهت تسلی آنحضرت و تسخین و توبیخ کفار فرمود که افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن
من ربه از نزد پروردگار خود که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحید اند کمن زین له همچو کسیست که آراسته شده
است یعنی شیطان آرایش داده له مر او را سوء عمله بدی کردار او را از شرک و معاصی واتبعوا و پیروی کرده اند
اهواءهم آرزوهای خود را ایراد ضمیر جمع بعبارة من از اعتبار جنسیة موصولست و خلاصه کلام آنست که آیا پیغمبر و مؤمنان
که در توحید و احکام شرایع بمرتبه یقین رسیده اند مانند ابو جهل و سایر مشرکان باشند که در وادی ضلالت و شرک سرگردان
و حیران اند و اصلا خود را بر مرحله رشد آشنا نمیکنند یعنی هرگز این دو طایفه مثل هم نباشند و از امام محمد باقر مرویست که
آیه من ربه که سوء عمله و اتبعوا اهواءهم در شان منافقانست و مشرکان و بعد از بیان تفاوت فریقین بجهت
حشا اهل ایمان بوظایف عبادة صفت بهشت میکند برین نهج که مثل الجنة صفت بهشت و قصه عجیب آن التی وعد
المتقون که وعده داده شده اند پرهیزکاران بآن آن آنچیزیست که بر مضمون آیه آن وعد الله حق یعنی چیزی که مکن هو خالد است
که مبدأ این مذکور خواهد شد بر تقدیر حذف مضاف نه ما نوعاه علیان بآن مترجم شده پس تقدیر کلام آنست که
امثل اهل الجنة کمثل من هو خالد یا امثل الجنة کمثل خوان من هو خالد یعنی آیا صفت اهل بهشت همچو صفت آنکسی است که جاوید
باشد در دوزخ یا همچو مثل جزای آنکسیست که در دوزخ مخلد باشد و بنا بر تقریر آن از حرف انکار بجهت زیادتی تصویر بکار
آنکسیست که حکم تشبیه میکند که میان مقتضی به و به و میان تابع هوا یعنی مسوی فریقین بمنزله آنکسیست که اثبات تشبیه
نماید میان جنتی که در او انهار جاریه باشد و میان ناری که اهل آن مخلد باشد در آن و شارب حمیم و حرف قوله فیها انهار
جمله معترضه ایست از برای بیان آنچه مشار الیه میشود مستمسک بآن در آخرة از تابع هوی و بنا بر اول کلام مستانفست بجهت
بیان مثل جنة و بر هر تقدیر معنی آنست که در بهشت جویهاست من ماء غیر آسن از آبی که متغیر نیست که یعنی رنگ و بوی
و طعم آن از حالت اصلی و خلقی خود تغیر نیابد بر خلاف آب دنیا که تغیر پذیر میشود وأنهار من لبن و جویها از شیر
که لم یتغیر طعمه نگردیده است مزه آن یعنی بجهت طول زمان عذوبة او بمرارة و حموضة متبدل نگردد بر خلاف
شیر دنیا وأنهار من خمر و جویها از شراب لذة للشاربین که لذیذ و خوشگوار و باطربست مر آشامندگان را و از
کراهت ریح و سکر و خمار و صداع مبرا و بدانکه لذة در تحقیق یا تانیث لذتست یا مصدر بمعنی فاعل مع ایراد بصورة

مصدر ایمانست با آنکه بهشت محض لذتست و عین التذاذ که خالص و پاکیزه است از شائبه جمیع کدورة پس آن از عسل
زینه مصفی باشد وَأَنْهَارٌ و دیگر در بهشت است جویها مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صاف کرده شده لاموم و سایر فضلات تحلل غیر
آن یعنی در اصل خلقة از جمیع فضلات عاریست نه آنکه مراد آن باشد که آنرا بآتش صاف کرده باشد چنانکه عسل دنیا
وَلَهُمْ فِيهَا و مر متقیان راست در بهشت با وجود این همه اشربه لذیذه طیبه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که نفس آدمی
آن کند بون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست با این اشربه و اطعمه لذیذه پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از
آفریدگار ایشان یعنی حق سبحانه جمیع ذنوب ایشان را بپوشد و ایشان را بآن مسامحت و معاتبت نسازد و گوید که من تمام جمیع آثار
و خطایای اهل ایمان را از دیاد ایشان ببرد تا تذکر آن موجب تنغص عیش ایشان نشود پس آیا این متنعم بانواع نعمتهای کَمَنْ هُوَ
خَالِدٌ مانند کسیست که او جاودان باشد فِي النَّارِ در آتش سوزان وَسُقُوا و چشانیده شوند یعنی بخورد ایشان
دهند بدل شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره کنند آب گرم از فرط حرارت أَمْعَاءَهُمْ
روده های ایشان را ایراد ضمیر بصیغه افراد بجهت جنسیت موصولست چنانکه آنفاست ذکر یافت و در کشاف و غیره مذکورست
که پیغمبر صلعم هرگاه خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمدی بر طریق استهزا از علی رضی
پرسیدندی که این مرد در این ساعت چه میگفت حق سبحانه آنحضرت را از حال ایشان اخبار فرمود که وَمِنْهُمْ و بعضی
از ایشان یعنی از اهل نفاق مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه
و غیر آن میخوانی حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ مر آنرا که داده شده اند علم شریعة و فقه و فطانة یعنی مر کسانی را که بتوفیق ربانی و لطف ربانی یزدانی
بتوحید و نبوة دانش پیدا کرده اند و باحکام شریعت وارسیده اند از صحابه اخبار چون عبد الله مسعود و ابو درداء
و امثال ایشان و از ابن عباس منقولست که من هر از اینها امر که منافقان از ایشان میپرسید نمیپرسید استهزا که
مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا در آن وقتی که قریبست با یعنی ما فهم کردیم که در این وقت او چه گفت و فایده
آنرا در نیافتیم ایراد ضمیر جمع در عقب افراد آن همانست که آنفا گذشت اصبغ ابن نباته از امیر المؤمنین روایت کرد
که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزد پیغمبر صلعم میبودیم تا او وحی با خبر دهد و ما آنرا نیک در گوش خود نگاه میداشتیم
و چون از نزد آنحضرت رفتیم که بیرون می آمدیم منافقان بجهت استهزا و استهانة وحی میگفتند
ماذا قال آنفا أُولَئِكَ الَّذِينَ اگر چه آنانند که بجهت فرط تقلید و عناد و اصرار انکار طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است
خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت نفاق و شک نموده در قلوب ایشان تا بآن علامت ملایکه علم
نفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان لعنه کنند وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ هوا و آرزوهای نفس خود را و
اتباع اهوا تاویل میکنند بکلام سیبانیا وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافتند از اهل ایمان زَادَهُمْ زیاده کرد ایشان

خدای

خدا یا قول پیغمبر یا زیادة قرآن هُدًى بصیرت و یقین که مستلزم هدایة اند یا آنکه زیاده میکرد انا استهزای منافقان ایمان
و علم ایشان را وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشان را پرهیزکاری یا توفیق میدهد ایشان را در تقوی یا میبیند میسازد برای ایشان آنچه
آن پرهیز نمایند که آن تزلد در خیر است و عمل بهتر فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس انتظار نمیکشند منافقان إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت
أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً که بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد أَشْرَاطُهَا
علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب آخرین که قرآنست و در
روایة آمده که حضرت رسالة صلعم اشارة بدو انگشت مبارک خود کرد و فرمود که من و قیامت مانند این دو انگشتیم
که متصل اند بهم و از کلبی منقولست که علامات قیامت کثرة مالست و تجارة و شهادة زور و قطع ارحام و کثرة اقامة
در هر تقدیر در آن وقت ایمان آوردن و طاعت کردن فایده بدیشان نرساند فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را
إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه و انابة نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت
تذکر و اتعاظ بایشان فایده نرساند بجهت انقطاع تکلیف در آن زمان پس چگونه ایشان را در آن ساعت فوز و نجاة باشد و چون
سعادة مرسلان و شفاعة مشرکان و منافقان معلوم شد فَاعْلَمْ پس بدان یعنی ثابت قدم باش بر دین خود
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بانکه نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای یعنی و معبود مطلق و در بعضی از تفاسیر
آورده اند که چون عالم را گویند که اعلم مراد از کسی خواهد بود یعنی یاد گرفتن آنچه دانسته و مسلم در صحیح خود آورده
که حضرت رسالة صلعم فرمود که من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة هر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون
کلمه طیبه لا اله الا الله در بهشت داخل شود و بعضی گفته اند که فاعلم متعلقست بقوله اذا جاءتهم الساعة یعنی
چون قیامت قایم شود و هیچ ملک و حاکم نباشد نزد آن حال مگر خدایی که متصف بصفت وحدانیت و صفات جلال
و بعضی بر آنند که این کلام اخبار است موت آنحضرت و مراد آنست که بدان ای محمد که زنده که هر کس بصفت موت بپذیرد
خدایست که متصفست بصفت وحدة وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش کن لِذَنْبِكَ برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن
سبب هضم نفس تو باشد و باعث ثابتی امت بتو و در تبیان آورده که استغفر درین مقام بمعنی استعصم است پس
پس معنی مراد آنست که طلب عصمت کن ای خدای ترا از گناهان نگاه دارد و یا آنکه مراد باستغفار انقطاع پیغمبر باشد از ماسوی حضرت
احدیة ذنب بمعنی دنی و ادنی یعنی الکلیة متوجه درگاه ما شو از غیر ما انقطاع نمای و با افعال مندوبه ارتکاب نموده بنوافل و
تدارک مافات آن اقدام فرمای وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و استغفار نمای برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه تا حق سبحانه
از سر خطایای ایشان درگذرد و بآب مغفرة نامه سیاه اعمال ایشان را مغسول سازد این کرامیست که از خدای که او الکریم
در شان این امة عالی همت چه حضرت منان سید عالمیان را باستغفار گناهان ایشان امر فرموده از بعضی علما منقولست که حق تعالی
پیغمبر خود را امر باستغفار امة کرده خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امة کرده باشد و حق سبحانه

الآن

کریمیست که چیب خود را فرما بدکه از من چیزی طلب نای و چون بطلبه باو اعطا کند پس معلوم میشود که امت دولت
کمرش متحققست و در بعضی تفاسیر مذکورست که روی خطاب به پیغمبرست و مراد جمیع مکلفان و فایده خطاب این معنی به
پیغمبر افتتاح امتست بآنحضرت پس معنی آنست که ای امت مرحوم بوسیله دلایل عقلیه تعالم شوید بتوحید و استغفار نمائید از برای
خود و از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و اینکه اشخاص یمانی نقل کرده اند که من نهایة تنزیل بان بوصف صورة حال با
حضرت رسالة عرض کردم و گفتم که می ترسم که زبان من مرا به دوزخ برد فان انت من الاستغفار انی لاستغفر الله فی الیوم
مائة مرة یعنی چرا از استغفار دور افتاده من در هر روزی صد بار استغفار میکنم این محمولست بر وجوهی که مذکور شد
و از این قبیلست آنچه از امام باطن جعفر صادق ع منقولست که پیغمبر ص از هیچ مجلسی برنخیزد است که مگر که بیست و پنج بار استغفار
میفرود و انابة میفرود باین وجه استغفر الله و اتوب الیه و مرویست از حضرت سید انبیا ص که لا استغفار و قول لا اله الا الله
خیر العبادة لانه قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات استغفار کردن و بگفتن طیبه
لا اله الا الله تعظیم نمودن بهترین عبادتست زیرا که حق سبحانه هر دو را در این موضع جمع نموده در این آیه شریفه و امر بآن فرموده
و مسکوری از امام جعفر صادق ع نقل کرده که حضرت رسالة ص فرموده که خیر الدعاء الاستغفار و نیز آنحضرت از حضرت
رسالة ص روایت کرده که ان للقلوب صدأ کصدأ النحاس فاجلوها بالاستغفار و لها از نیکست مانند زنگ مس پس آنرا
جلا دهید باستغفار و نیز فرموده که من اکثر الاستغفار جعل الله له لکل همّ فرجا و من کل ضیق مخرجا و نیز فرمود ص چیست که بتعجب
هر که بسیار استغفار کند حق تعالی از همه غم و همه رنج دهد و تنگنائی و تنگدلی او را بگشادگی و خوشحالی بدل کند و روزی او
رساند از جائی که احتساب آن نداشته باشد و نیز از امام جعفر صادق ع مرویست اذا اکثر العبد من الاستغفار رفعت صحیفته
و محی تیلک الاستغفار که بنده بسیار استغفار کند فرشتگان نامه اعمال او را بآسمان برند در حالتی که نور دهنده و رخشنده باشد
و از امام علی ابن موسی الرضا ع منقولست که مثل الاستغفار مثل ورقة علی شجرة تحرک فتناثر الاستغفار مانند برگ است
بر درختی که متحرک شود و برگ آن ریزان گردد یعنی هر گاه بنده مؤمن باستغفار اشتغال نماید گناهان او از و نیز ریزان شود
مانند برگ درخت که در حین جنبانیدن آنچه ریخته شود و بدانکه استغفار مکروهیاتست و منتج مغفرت فرع مغفرت
بر مطلوبات ماضیه و فرع رعد مرعود در آینده مستقبله و از اینجاست که از امام رضا ع مرویست که المستغفر من ذنب
و هو یفعله کالمستهزئ ربه یعنی کسی که استغفار کننده باشد با وجود اشتغال آن بگناه همچو کسیست که با پروردگار خود
استهزا کننده باشد و بعضی از امر باستغفار تحریص بندگان مینماید بر طاعت و ترک معصیت باین وجه که والله یعلم و
میداند متقلبکم جای انصراف و گردیدن شما را در دنیا بسبب معایش و متاجر و مثوبکم و آرامگاه شما را در عقبا
از بهشت و دوزخ پس از خیالی که حالست با حوال دنیوی و مرجع اخروی شما بترسید و از گناهان گذشته استغفار
نموده از برای معاد خود مهیا و مهیا شوید و از عکرمه منقولست که معنی آیه آنست که خدای میداند متقلب شما را در

اصلاب

اصلاب آبا و ارحام امهات و مثوی شما را در قبور و نزد بعضی دیگر معنی آنست که خدای عالمست بتقلب شما در روز و مثوی شما
در شب و برای تفسیر مراد آنست که خدای میداند احوال شما را هیچ چیز بر او پوشیده نیست پس سزاوار آنست که از وجه جهاد و استغفار با
آنکه اظهار شوق مؤمنان میکند بر جهاد و بیان کفار و کراهت اهل نفاق بدان و میگوید که و یقول الذین آمنوا و میگویند آنکه ایمان آورده اند
از روی حرص بر جهاد که لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد با کفار و اهل عناد فاذا انزلت پس چون
فرو فرستاده شود سورة محکمة سوره از قرآن که محکم و متین باشد و متشابه و متاول نباشد یعنی صریحا دلالت کند بر جهاد و احتمال
غیر آن نباشد و بعضی گویند که محکمیت آن بلحاظ عدم نسخ آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره فرود آید که هر گز فرو نسخ بر مضمون آن
کشیده نشود و ذکر فیها القتال و یاد کرده شود در آن امر بقاتله و مجاهده رأیت الذین بینی تو آنرا که فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض
بیماری شک و نفاق و سستی در کار دین ینظرون الیک میگردند بسوی تو نظر المغشی علیه مانند نگاه کردن کسی که فرو آمده باشد
و بیهوشی من الموت از خواندن و امر بدین بجهت بمیانه مخالفت بر ایشان و غمگین شوند و بهوت و متحیر گردند همچو نظر کردن کسی
در سکرات موت و غرغاب فوت گرفتار باشد فتاده گفته که هیچ چیز بر منافقان سختتر از این نبود که مامور شدند بجهاد فاولی
لهم پس عذاب و عقاب مر ایشان راست و این باب بر وزن افعل است مشتق از ولی بمعنی قرب و یا از فعلی مشتق از آل بمعنی مکاره و
عقوبات لازمست ایشان با عمال کار ایشان طایع است بآن و میتواند بود که اولی بمعنی احرى باشد و باین قوله طاعة و قول معروف
خبر آن باشد یعنی سزاوارتر است مر ایشان را فرمان برداری در امر جهاد و سخن نیکو مثل قول سهل و لطف انا اظهار کراهت و جزع و قول
ماذا قال آنفا و بنا بر تفسیر اولی اولی لهم مبتدا و خبرست و طاعة و قول معروف کلام مستانف مبتدا یعنی کاری که در خور
ایشانست فرمان برداریست و سخن نیکو نه اظهار کراهت و جبانة و یا بر حذف خبر یعنی طاعة و قول معروف بهتر است مر ایشان را
از جزع کردن نزد نزول آیه جهاد و بعضی گفته اند که تقدیر کلام اینست که قولوا امرنا طاعة و قول معروف یعنی بگوئید
که کاری ما فرمان برداریست و سخن نیکو که دلالت کند بر رضا و گویند که این کلام حکایتست از مقول قول ایشان و تقدیر
اینکه انهم یقولون امرنا طاعة یعنی منافقان میگویند که کار ما اطاعتست و قول معروف و مؤید قول اخیرست اینکه
فاذا عزم الامر پس چون جزم شد امر قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی حال کار آن بجائی رسید که بر آن عزم جزم
کنند فلو صدقوا الله پس اگر این حکام راست گفتندی با خدای آنچه اظهار آن میکردند از امتثال امر الهی در باب
جهاد و اظهار شوق بر قتال لکان هر آینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را در دین و دنیا از نفاق ایشان اسناد عزم
با مر بر سبیل مجاز است و مجازا ذکر حذف و اقامت لکان خیرا لهم در مقام آن و تقدیر اینکه فاذا عزم اصحاب الامر بگفتند
کنند و انجام وعده و اینمعنی چون عازم شدند کسانی که مامور بجهاد قتال از اهل ایمان منافقان از قول خود برگشتند و وعده که میداد
در اقدام بجهاد و شکستند و پاره ناز در خانه خود نشستند پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید که فهل عسیتم
پس آیا متوقعست از شما ای اهل نفاق ان تولیتم اگر متولی امور مردمان شوید و حکم ایشان کردید ان تفسدوا فی الارض که افساد کنید در زمین

فی الارض در زمین بسبب اخافه شی وسفک دما وغیر آن وتقطعوا الارحام وببریدن خویشان خود استعمام از برای تعریض
می آید که چون غضب امارة وحکومت یابند بسبب تکبر وتعظم وکثرة جاه ومال در زمین فساد کنند وقطع ارحام نمایند همچنانکه در
زمان جاهلیة میکردند ونزد بعضی معنی آنست که اگر از دین اسلام برگردید طریقه زمان جاهلیة را پیش گیرید که فساد است
در بعضی خود ناحق وقطع رحم وغارة اهل اسلام وبدانکه چون علمی بعیانه بر احوال ماضی ومستقبل جمیع بندگان تا
توقع آنکس مراد از این کلام آنست که منافقان بجهت ضعف اسلام وبخاوة عقل ایشان وحرص ایشان بر حیاة حطام این جهان
بر وجهی اند که اگر کسی معرفة وحال ایشان پیدا کند از ایشان توقع این نوع احوال داشته باشد وبا این کلام ایشان را
مخاطب سازد اولئک آن گروه خسکن وباغی الذین لعنهم الله آنکسانی اند که رانده است ودور کرده ایشان را خدای
از رحمت خود فاصمهم پس کر کرده ایشان را واعمی ابصارهم وکور ساخته دیده های ایشان را از روی بصیرت وهدایت
ایشان را بجهت قطع عناد وانکار بحال خود واگذاشته ونظر الطاف از ایشان باز گرفته وایشان بسبب آن از استماع کلام حق
اعراض نموده اند ودیدن طریق اهتدا را نظر اعتبار را نساخته پس نه سخن صواب را اصغا مینمایند ونه راه حق را منظور
نظر میدارند وبعضی گویند معنی آنست که خدای تعالی ایشان را در آخرت راه بهشت نخواهد نمود وبمنزلة کسی خواهند بود که
در دنیا کور بلند واصلا ایشان را بهشت نتوان داشت وذکر صم بر سبیل اطلاق وطریق تقیید بجهت آنست که اطلاق صم بر
غیر ادن میکنند بخلاف عمی که اطلاق آن بر بصر وقلب میکنند وایشان هر دو مستعار اند برای فرط ضلالة واعراض ایشان بر
سبیل تاکید ومبالغه افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن تا بسمع قبول اصغا نمایند
بدیع اعتبار نظر نمینمایند تا بطریق اهتدا معرفة پیدا کرده از بادیه ضلالة وافساد بر هدایة دالست بر بطلان قول کسی که تجویز
تفسیر آیات ظاهره نمیکند مگر بحدیث پیغمبر ام علی قلوب نه آنست که ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه بر دلهای ایشان
اقفالها قفلهای آن که ختم وطبع است وبسبب این ذکر وموعظه بآنها نمیرسند تا متذکر ومتعظ شوند وفتح اقفال ایشان را فتح
الباب حاصل شود وابواب فوز ونجاة بر ایشان گشوده شود ومعنی طبع وختم در سورة البقرة مفصلا دانسته شد وذکر قلوب
بجهت آنست که مراد بعضی از ایشانست یا آنکه مراد قلوب ایشانست وهر که مثل ایشان باشد وبجهت اشعار بآنکه
قلوب ایشان بواسطه ابهام امر آن در قساوة وورطه جهالة ونکارة بر وجهی رسیده که گویا مبهم ومنکر است واضافه اقفال
بآن جهت داده است بر آنکه اقفالی که مناسب قلوب است وبخصوص آن بحسب اقفال معهود نیست چه مراد بآن اقفال
کفر است که متعلق بآن است واصل راه انفتاح ندارد ودر بعضی تفاسیر آورده اند که یهود نعت حضرت رسالت صلعم در
توریة خوانده بودند وصحة نبوة آنحضرت دانسته وقبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میکنند واز ظهور او خبر میدادند
وچون آنحضرت مبعوث گشت وبمدینه تشریف آورد ایشان از وی برگشتند ومنکر صفات او شدند حق سبحانه آیه
ان الذین ارتدوا بدرستی که آنها که برگشتند علی ادبارهم وبر پشتهای خود یعنی که کافر شدند واز صفات ونعوت پیغمبر

که مردمان را بآن اخبار میدادند روی برگردانیدند من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشان را هدایت
از نبوة آنحضرت که آن صفات اوست ودلایل واضحه ومعجزات باهره که دلالت صریح دارند بر نبوة او الشیطان دیو سرکش سول
لهم بیاراست برای ایشان ودر نظر ایشان نیکو وآسان گردانید طریق انکار وعناد وخطایا را بایشان تسویل وامنیه باطله
راه نمونی کرد ودراز کرد اینها مال ایشان را ودر وهم ایشان انداخت طول عمر را با امنیه وآرزوی باطل از انواع مکاره
یا خدای مهلت داد ایشان را وتعجیل نفرمود بعقوبة ایشان تا در گناه بیفزودند واز ابن عباس ومجاهد وسدی منقولست
که آیه در شان منافقان آنست که عبد الله را اظهار اسلام کرده بودند وآخر اظهار کفر نموده طریق ارتداد اختیار کردند ولیکن ولا
بر آنکه باشد که مؤمن کافر شود زیرا که دو دیت که مراد کسانی باشند که در باطن خود از ایمان رجوع کنند بعد از آنکه اظهار
ایمان کرده باشند وجهت تدبر معنی وصحة ایمان نزد ایشان قایم شده ذلک این تسویل واملا بانهم بسبب آنست که
یهودان بمنافقان قالوا للذین کرهوا گفتند مر آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله آنچه فرو فرستاده است خدای از
قرآن واحکام اسلام یعنی یهودان باهل کفر گفتند وایشان بجماعت دیگر از اهل شرک گفتند والمراد محمد باقر منقولست که
خدمت نواصب کرهوا وکراهیت بنی امیه بود که کراهت داشتند از آیاتی که در شان ولایت امیر المؤمنین
نازل میشد وبر هر تقدیر اگر ایشان به نهانی با یکدیگر میگفتند که سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما فی بعض
الامر در برخی از کارها که آن مدد کاری ماست شامله وصارت با تنفیر وبر نظام عداوت او یا در محاربه وعداوة
یا صحابه اهل بیت والله یعلم وخدای میداند اسرارهم نهانی های ایشان را وآنرا بر ایشان افشا واظهار میکند وعقوبت
ومکروه میسازد فکیف پس چگونه باشد حال ایشان هر چند داشته باشند اذا توفتهم الملائکة در وقتی که بمیرانند
ایشان را فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان کنند یضربون وجوههم زنند بر روهای ایشان مقامع آهنین بجهت
ازجر کرده باشند وادبارهم وبر پشتهای ایشان زیرا که پشت واهل حق کرده باشند واز ابن عباس منقولست که
هیچ کس بر صعبتر نمیرد مگر که ملائکه مقامع بر پشت وروی ایشان زنند پس بسبب ضرب بایشان میکنند باین وجه ذلک این
ارواح ایشان بدین صفة بانهم بسبب آنست که ایشان اتبعوا متابعت کردند ما اسخط الله آنچه بر آنکه بخشم آورد خدای را
یعنی موجب غضب وعقوبت وی شد چون کتمان نعوت پیغمبر ومعاونه منافقان مشرکان وکرهوا وبسبب آنکه کراهت داشتند نخواستند
رضوانه خوشنودی خدا را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار صفات حضرت رسالت واقرار کردن بدو وفرمان
بجهت اهل بیت فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را از صدقه وصدقه وغیر آن زیرا که قبول اعمال موقوف
ثواب بران فرع ایمانست وآنها از ایشان مسلوبست ام حسب الذین نه آنچنانست که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد
بلکه پنداشته اند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاق است ان لن یخرج الله آنکه هرگز بیرون
نیارد یعنی ظاهر نکرداند خدای اضغانهم کینهای ایشان را که نسبت به پیغمبر واهل ایمان دارند وایشان را بران مطلع نکرداند

وَلَوْ نَشَاءُ وَاگر خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ هر آینه بنمایم بتو ایشان را یعنی علامات و نشانها بیاگیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس هر آینه
بشناسی ایشان را بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که از ایشان مرئی شود وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ والبته بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و در کلام ایشان
بحسن از صواب که آن تعریض است و توریه و از ابو سعید خدری روایتست که نحن القول مبغضهم علی بن ابی طالب
کنایه که مظهر نفاق منافقان نابکارست اظهار بغض و عداوت ایشانست نسبت با امیر المؤمنین ع و نیز از و منقولست که کنا نعرف
المنافقین علی عهد رسول الله ص ببغض علی بن ابی طالب منافقان را میشناختیم بدشمنی که دارند ایشان بعلی بن ابی طالب و مثل این
روایة از جابر بن عبد الله انصاری مرویست و از عباده بن صامت که کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب فاذا رأینا
احدهم لا یحبه علمنا انه لغیر رشدة ما می آزمودیم فرزندان خود را بدوستی علی بن ابی طالب و چون می دیدیم که یکی از ایشان
دوستی نمیکند با او میدانستیم که او بغیر راه راستست و مصدق قول منکور است اینکه حضرت رسول ص فرموده که یا علی
ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق شقی ای علی دوست ندارد ترا الا مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند ترا مگر منافق
بدبخت تبه روزگار و از بعضی مفسران مرویست که مراد بلحن قول سخنه بود که منافقان در آن سخن میگفتند و اهل ایمان
ایشان را بآن شناختندی و از انس روایتست که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند بامدادی که برخاستند
بر پیشانی هر کس نوشته بود که هذا منافق و بآن سیما و علامت ایشان را بشناختند و در کشاف نیز از انس نقل میکند که بعد از
نزول این آیه هیچ منافقی نبود که آنرا بشناختی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند أَعْمَالَكُمْ
کردارهای ظاهر و باطن و شما را و همه را فرا خور خود سزا و جزا خواهد داد وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه میآزماییم یعنی معامله
آزمایندگان میکنیم با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ تا بدانیم جهاد کنندگان را از شما
وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان را بر مشقت جهاد یعنی تا متمیز سازد مجاهدت و صابرون را از غیر ایشان یا آنکه تا علم او تعلق گیرد
بجهاد و صبر شما که از قوه بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهاد است و صبر کردن بر آن تا بر وفق آن ثواب و جزا یابد اگر
ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان و صابرون کیانند و نزد بعضی نعلم المجاهدین باین معنیست که نعلم الذین جاهدوا
تا بدانند که دوستان ما مجاهدان را و بنا بر این اضافه علم بخود بجهت تعظیم و تشریف اوست یا باشد وَنَبْلُوَ
أَخْبَارَكُمْ خبرهای شما را یعنی تا معامله آزمایندگان کنند با شما در خبرهای که بآن خبر دهید و از آن حکایت کنید از احوال حسنه
و قبیحه یا خبرهای کار شما صادر میشود و در باب ایمان آوردن و دوستی نمودن با مؤمنان یعنی تا صدق و کذب این همه
آشکارا شود و خفی در احوال تکثر شود بعضی اند که صیغه متکلم است یعنی ما میآزماییم ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران
را و میآزماییم خبرهای ایشان را و قرآءة اولی مرویست از امام محمد باقر ع و ابراهیم اشعث گفت همگی فضیل عیاض
این آیه خواندی بگریستی و گفتی اللهم لا تبتلنا فانک ان بلیتنا فضحتنا و هتکت استارنا و عرفتنا خداوندا مرا مبتلا مگر
ما را که اگر مبتلا گردانی رسوا شود و رسوا کردیم و بچنگال عذاب و نکال تو گرفتار شویم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی

که آنانکه

که آنانکه نکرویدند وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خود را بسخن یا بغوایت عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلامست
وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و دشمنی نمودند با رسول خدا مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر
گشته مر ایشان را الْهُدَىٰ یعنی راه راست طریق اسلام که در توریة خوانده بودند و آن معجزات بینه و آیات ظاهره آنرا دانسته
مراد نضیر و قریظه و مطعمان روز بدر اند و رؤسای قریش لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز ضرر نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا
چیزی یعنی کفر و صد ایشان ضرری بخدا نخواهد رسانید بلکه شر آن بدیشان راجع خواهد شد و ممکن است که
مراد از نبی رسول الله باشد و حذف مضاف بجهت تعظیم پیغمبر است و تفظیع مخالفت نمودن او وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ
و زود باشد که باطل گرداند کردارهای ایشان را یعنی ایشان را بعبادة مثاب گرداند بجهت ترک ایمان و یا مکافات ایشان را در آن
مشاقه و مخالفت مندفع سازد و ایشان را مقاصد و اغراض خود نرساند بلکه مکر و حیل که در این باب کنند قبل باشد
و جهد اوطان آیه دالست و آنکه طریق هدایة بر کفار منسد است و عدم قبول آن بجهت محض عنادست و طغیان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه بشما امر نماید و نهی کند
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت نمائید رسول او را در آنچه فرماید چه امر نماید و نهی او مطابق ارادهٔ او سبحانه است وَلَا تُبْطِلُوا
أَعْمَالَكُمْ و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعت یا عجب و نحوه یا بمن و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعات
باشد بکبایر چنانکه مذهب اهل احباط است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند
مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که آن سلوکست در طریق اسلام ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر
وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ناکردیدگان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را و بنا بر آیه در تقدیر صحت آنکه
در باب اصحاب قلیب باشد موجب خصوص حکم نمیشود و چنانچه در علم اصول مقررست پس آیه شامل جمیع کفار باشد که در صغر
کفر بمیرند و غلیب جایست در تبدیر که قتل کفار را در بدر اضافی اند اخته تا آنکه تغلیب اهل ایمان میکند و قتال و تشجیع ایشان مینماید در جهاد و میگوید
فَلَا تَهِنُوا پس سست مشوید ای مؤمنان در کارزار نمودن با کافران وَتَدْعُوا و بخوانید ایشان را إِلَى السَّلْمِ بصلح و آشتی چه طلب مسالمت و ضعف
عجز شماست وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما زیادتر و غالبتر بوده اید و بر وجه هم ایشان میتوانید بود که این کلام مستأنف باشد که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را
توجه باشد و وعده داده بعزت شما غالب و قاهر بر کفار وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و یاری دادن بر دشمنان وَلَنْ يَتِرَكُمْ و هرگز ناقص گرداند
خدای ثواب کردار شما را أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب را زیاده بر قدر اعمال میدهد که تزید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
پس چگونه ثواب اعمال شما را ناقص و منقطع گرداند آنکه بجهت تحریص بر عبادة و طلب آخرت میگوید که إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا
لَعِبٌ بازیست ناپایدار وَلَهْوٌ و غفلت از اعتبار و انتفاع بلذت اختیار دائمی بر باقی وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بایمان آرید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا
و پرهیزید از معصیت یُؤْتِكُمْ اجورکم بقول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه شما را در آخرت وَلَا
يَسْأَلْكُمْ و نخواهد خدای بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را یا نخواهد رسول خدای بدادن سؤال امر مال شما را و معنی کرده اند که مراد

آنست که نمیخواهد خدای از شما همه اموال شما را بلکه باخفا داند کی از آن راضی گشته که آن عشر است و نیم عشر و ربع عشر
و وجه قول اخیر است اینکه ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما همه مالهای شما فیحفکم پس مبالغه و الحاح نماید در طلب همه آن
تبخلوا بخیلی کنید بآن و آنرا بخوشی و طیب نفس ندهید ویخرج و ظاهر کرداند خدای بآن خواستن اضغانکم
کینهای شما را یعنی بسبب این خواستن کراهت و مشقت بخدا و رسول بیدا کیا ساند اخراج اضغان بخدا و رسول بجهت حسد
بسبب آنست از خدای که آن طلب اموالست بسبیل الحاح و متوالی بود که ضمیر راجع بتبخل باشد یعنی بخل شما ظاهر کرداند کینه و کدورت
و بغض و عداوت شما را نسبت بخدا و رسول و بنا بر این اسناد بسبیل حقیقت باشد ها آگاه باشید ای گروه مخاطبان که انتم هؤلاء
شما آنکسانی هستید تدعون خوانده شده اید لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی مامور گشته اید
باینکه زکوة مال بدهید یا آنکه مال خود را در اسباب جهاد صرف نمائید فمنکم پس بعضی از شما من یبخل و کسیست که
بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد ومن یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن نفسه از نفس
خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از مثوبت عظیمه محروم می سازد و بعقوبت عظیمه گرفتار میکرداند
آیه دلالت بر آنکه غنی معطی اجوع است بخلاف از فقیر عاطی و بعضی بخل بعین بجهت آنست که متضمن معنی امساکست و بعضی گفته اند
که معنی آیه آنست که بخل بخیل از جانب نفس اوست یعنی نفس امّاره او مانع اعطای او میشود پس او بخیل نفس او باشد نه
غیر آن والله الغنی و خدای بی نیازست از صدقات و نفقات واجب و مندوبه شما انتم الفقراء و شما محتاجید بآنچه نزد
اوست از عوض معصیت و اعطای نعم عظیمه و فواید جسیمه و درجات عالیه و مراتب غالیه پس چرا انفاق نمیکنید تا در مقابل آن
ثواب جزیل بیابید چه مضمون کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی باده عطا میفرماید بلکه بفضل و مکرمت خود زیاده
از آن تفضل مینماید چنانچه کریمه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة شاهد
اینست حاصل آیه آنست که امر بانفاق نه بجهت احتیاج او سبحانه است بآن بلکه بجهت انتفاع شماست از آن وان تتولوا
این عطفست بر ان تؤمنوا یعنی اگر روی بگردانید از آنچه بآن مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل
قوما غیرکم بدل کند خدای گروهی دیگر را که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را بعوض موجود سازد ثم
لا یکونوا پس نباشند آن جماعت امثالکم مانند شما بلکه اطوع از شما باشند در امتثال امور مذکوره و آنها ملائکه اند یا بنی کنده
و بنی نخع که از قبایل یمن اند و یا انصار و ابو درداء بجهت از قراءة این آیه میگفت که استرطا بنی فروخ و از ابو هریره مرویست
که اصحاب از حضرت پرسیدند که اینها کدام گروهند که از ما مطیع تر باشند آنحضرت دست مبارک بر ران سلمان زد و
فرمود که هذا و قومه آن گروه این مردست و قوم او و بعضی از فرمود که والذی نفسی بیده لو کان الایمان معلقا
بالثریا لناله رجال من هؤلاء یعنی اگر ایمانی که نفس من بید فرمان اوست که اگر ایمان را از دنیا رفع کرد تا آنکه گوینده گوید بثریا
هر آینه جماعتی دست بران زنند و آنرا فرا گیرند و ابو بصیر از امام محمد باقر ع نقل فرموده که آنحضرت که ان تتولوا یا معشر العرب

بستبدل

بستبدل قوما غیرکم یعنی الموالی اگر اعراض نمائید ای گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای گروهی بلکه غیر از شما باشند یعنی
عجمان و یکی بجهت اهل البیت و از امام جعفر صادق ع مرویست که قد والله ابدلهم خیرا منهم الموالی بعد اسوک که بایشان
بهتر از ایشان که موالی و شعبان اهل البیت اند سورة الفتح مدنیست و عدد آن باجماع جمیع علما بیست و نه است و در فضل
قرائة ابی بن کعب از حضرت رسالة ص نقل کرده که هر که این سوره را قرائة کند چنانست که با محمد در روز فتح مکه حاضر بوده باشد
و در روایة دیگر آمده که همچنانست که با اصحاب محمد در بیعة مبایعه نموده و بخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب
روایة کرده که ما در سفری با رسول همراه بودیم فرمود که دی شب سوره بمن نازل گشته که دوستر است نزد من از دنیا با تمام
دوست بعباد از این سوره را تلاوة فرمود و قتاده از انس روایة کند که چون ما بسبب صلح کفار از دخول حرم محروم شدیم
و بجهت آن بسیار غمگین و اندوهناک گشتیم تو سبحانه این سوره را انزال نمود و حضرت رسول ص فرمود که سوره بمن نازل
گشته که دوستر است از هر چه در دنیاست و از عبد الله مسعود روایتست که چون رسول ص از حدیبیه مراجعت فرمود
از دور دید که ناقه آنحضرت گران شد و از رفتار باز ماند چون نزد آنحضرت آمدیم از فرح و سرور بجبین مبین
او مشاهده کردیم بجهت آن پرسیدیم فرمود که الحال سوره بمن نازل شده که بهتر است همه دنیاست و عبد الله بن عمر
از پدر خود نقل کرده که امام جعفر صادق ص فرمود که حصنوا اموالکم و نساءکم و ما ملکت ایمانکم من التلف بقراءة انا
فتحنا لک فتحا مبینا مال و زنان و آنچه در ید تصرف شماست در حصار گیرید بقراءة سوره الفتح و بدانید که هر که بقراءة
این سوره مداومت نماید منادی بآواز بلند ندا کند که همه اهل عرصات بشنوند که ای بنده توانا جمله خواص منی پس فرشتگان
ندا کنند که او را به بندگان خالص و صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیمش داخل گردانید و او را از آنچه که نگاه فرموده
باشد بمشانید و بدانکه چون وعده فتح به پیغمبر ص و انجاح مقاصد راجع الیه او و سایر اهل بیت او در دینیه و دنیویه فرع غنای مطلق
حضرت عزتست و سلطنت قاهره او بر کافه بریه از این جهت بعبارة آیة والله الغنی از آن این سوره فرمود که فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بدرستی که ما فتح کردیم و گشودیم برای تو فتح
روشن و گشودن هویدا علما در این فتح اقوال بسیارست انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر بر آنند که این فتح مکه است
پس معنی آنست که ما فتح مکه کردیم و گشودیم برای تو فتح روشن و گشودن هویدا یعنی مکه را برای تو خواهیم گشود و تعبیر آن
باضی جهت تحقق و قوعست و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود چنانچه از باب سیر و اصحاب تواریخ
بتواتر نقل کرده اند که سید عالم ص در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه رفت و باعمال
عمره اقدام نمود و اصحاب بعبارت شیرین این اصحاب تصور کرده اند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد حضرت
رسالة پناه ص بنیت اسباب سفر اشتغال نموده در روز دوشنبه غره ذی القعده همین سال از مدینه بیرون رفته بعمره احرام گرفت
و بجهت هدی هفتاد شتر همراه خود ببرد و اکثر صحابه با آنحضرت متفق بودند و چون خبر توجه آن سرور بمشرکان مکه رسید مرخ

آنحضرت از زیارت خانهٔ کعبه اتفاق کرده بود از مکه بیرون آمده در بدر جمع شدند و لشکرها را ساختند و رسول صلعم برین حد مطلع گشت
بحدیبیه نزول فرمود و از طرف مشرکان عروة بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد آنحضرت آمدند تا منشاء آمدن او بدین
صوب معلوم کنند و چون دانستند که حضرت داعیهٔ حرب ندارد بجز زیارت کعبه آمده مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش آشنا
کردند و قریش بر حمیت جاهلیه مصر گشته راضی نشدند که آنحضرت با اصحاب بزیارت کعبه آیند و سیصد سوار از ایشان جانب
فرستادند تا قریش را راضی کردانند ایشان اولا هجوم ساختند و آوازهٔ قتل او در میان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد
چنانچه تفصیل آن عنقریب سمت تحریر یابد پس کفار از استماع خبر بیعة خایف گشته سهیل بن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند
و صلح کردند و امیر المؤمنین ع صلح نامه نوشت برین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان قریش حرب نباشد و هر دو
جهان یکدیگر تعرض نمایند و هر سال آینده بیایند و عمره بگذارند و اکثر اصحاب از این صلح محزون شدند و آنحضرت در حال فرمود
تا سر مبارک او را بتراشیدند و بعضی شتران قربان کرد و بعضی دیگر را بناحیهٔ اسلمی داده بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر مساکین و
فقرا آنجا تقسیم نماید و صحابه نیز اقتدا بسنت او نموده بحلق و تقصیر مشغول شدند و هدی خود را قربان کردند و آنحضرت بیست روز
در حدیبیه مکث نمود و شبی از شبها این سورهٔ فرود آمد و از این خاست که بعضی این آیه را بدین طریق تفسیر نموده اند که ما حکم کردیم از برای
تو حکمی ظاهر و معرفتی که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقة این صلح مفتح فتح بسیار شد چه آن سبب فتح مکه گشت و اهل اسلام
که در مکه بار خود را مخفی میداشتند بکفار مجاهره نمودند و قرآن بر ایشان خواندند و تا قریب بسه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام
مشرف شدند و بیامن این بیعة الرضوان واقع شد و در آن چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت رسالت صلعم صاحب اهل اسلام را
از نخل خیبر طعام فرمود و اهل روم بر فارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبهٔ روم بر فارس مسرور گشتند چه آن مصداق قول
ایشان بود که سیغلبون فی بضع سنین و از جابر روایة کرده اند که ما گفتیم فتح مکه الا یوم الحدیبیه ما بفتح مکه عالم نشدیم
مگر در روز حدیبیه چه آن سبب فتح مکه بود و سمیه صلح بفتح از باب تسمیهٔ شیء است باسم مایؤول و از فراء نقل کرده اند که
تسمیهٔ صلح بفتح بجهت آنست که معنی فتح گشودن ابواب منغلق است و چون صلح حدیبیه میان اهل اسلام و مشرکان مسدود
منغلق بود تا آنکه حق سبحانه فتح آن نمود از این جهت باین اسم مسمی شد و بر این تقدیر لازم فتح استفسار نمود نکت زعم شما
آنست که مراد فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شما آن فتح را از کجا میدانید چه صلح حدیبیه مقدمهٔ فتح مکه بود
و در آن روز ما چهار صد کس بودیم در خدمت حضرت رسالت بودیم و در آن نواحی هیچ آب نبود مگر در چاه حدیبیه و ما از غایت قرط
حرارت همه آن آب کشیدیم بحیثیتی که قطرهٔ آب در آن باقی نماند پس شکایة عطش رفتند آب را بعوض حضرت رسالت صلعم آن
حضرت طلبی را طلب و در آن وضو ساخت و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در آن چاه ریخت بفی الحال بفرمان خدا بلا از آنجا
آب فوران نمود و آن چاه پر آب شد و بالا آمد مردمان بکنار آب بر میآمدند و میخوردند و دواب را سیر آب میکردند محمد بن اسحق
بسند از زهری روایة کند و او از عروة بن زبیر و عروة از مسور بن مخرمه که رسول صلعم چون بحدیبیه رسید باصحاب گفت که فرود آیید

گفتند یا رسول الله در آنجا آب نیست رسول صلعم تیری از جعبه خود بیرون آورد و بیکی از صحابه داد و فرمود که در یکی از
چاهها رو و این تیر را در آنجا فرو بر و چون تیر را فرو بردند چندان آب از آنجا بیرون جوشید که مردمان لگد کرد چاه بود و نیک دانست
و میباشد و سالم بیاید جمعه گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر صلعم در حدیبیه فرود آمدید و بوی گفت قریب هزار
پانصد کس بودیم و در آن روز تشنگی بر ما غالب شد آنحضرت را طلب شد آنحضرت را طلب و دست مبارک خود را در میان آن نهاد آب از میان انگشتان
بیرون می آمد و ما میخوردیم تا آنکه همه سیراب شدیم و ظرف همچنان پر از آب بود و چنان می دیدیم که هر صد هزار کس می بودیم همه از آن آب
سیراب می شدیم و هنوز از آن باقی میماند و باقی تفاصیل وقایع حدیبیه و شرط صلح عنقریب مذکور خواهد شد و بعضی معنی آیه را
باین حمل کرده اند که ما حکم کردیم برای تو که سال آینده در مکه مکرمه داخل شوی و از بعضی دیگر مراد از این فتح ظفر و نصرت آنحضرت
بر جمیع اصناف باهره و معجزات ظاهره و اعلاء کلمهٔ اسلام و از بعضی دیگر معنی مروی است که مراد از این فتح فتح خیبر است و صحیح
بن حارث انصاری که یکی از قراء بود و قرآن را نزد رسول صلعم میخواند روایت کرده اند که ما در حدیبیه با رسول صلعم بودیم چون از آن موضع
مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند و چهارپایان را می تاختند من گفتم شما را چه میشود که باین سرعت می روید گفتند رسول
وحی نازل شده من نیز مسارعت نمودم و زود بمکه کراع الغمیم رسول رسیدم و چون همه مردمان نزد او جمع شدند باز آیهٔ را تلاوت
فرمود آنانی فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله افتح هو قال نعم قسم بخدای که نفس من بید قدرت اوست
که فتح است پس هر آن جنبه روز فتح خیبر کرد غنیمت آنرا بر صحابه قسمت نمود و از شعبی مرویست که سبب نزول این آیهٔ آیات
عظیمه و علامت غریبه بعد از آمدن کی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه حدیبیه و وحی که مذکور شد سوم فتح مکه چهارم فتح
خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعدهٔ مغفرت که لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ و این عدهٔ فتح است بلحاظ بیعة
آن از جهاد با کفار و ازالهٔ شرک و اعلاء کلمهٔ اسلام و تکمیل نفوس ناقصه و تقلیل ضعفه از دست ظلم سیمین فتح از بیعة تفریع آن
بر مشقة جهاد که مستلزم دفع شرکست و رفع اسلام جبیبان باشد که پیام زد خدای برای تو مَا تَقَدَّمَ آنچه مگذشته است
پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از گناه تو که تو مذنب یا گناه امت تو وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه پس از آن واقع شده یعنی حق تعالی بیامرزد
که سبب فتح است بیامرزد و درگذرد از مذنبان و باقی که ترک آن نموده پیش از وحی و بعد از آن یا از گناهان متقدم و متأخر که از امت تو
صادر شده و خواهد شد و بدانکه اهل خلاف را در معنی مغفرت ذنوب متقدمه و متأخره حضرت رسالت اقوال بسیار است و یکی از آن
اکوخطی در کند از معاصی تو که پیش از آن زمان فتح و بعد از تو واقع گشته سیم آنکه مغفور سازد گناهان ترا که اما از عمر تا این زمان
از تو واقع شده و آنچه بعد از این صادر شود تا انقضای اجل بدانم آنکه درگذرد از ذنوب پدر و مادر تو که آدم و حوا است ببرکت وجود
تو و بیامرزد گناهانی که از امت تو واقع میشود تا زمان قیامت بوسیلهٔ دعا و شفاعت تو چنانچه آنکه آهن زنده سازد صفاء ترا از زنگ
خطا و نسیان از تو صادر شده و خواهد شد و چون براهین واضحه و حجج باهره دانست و عصمت بعصمت انبیا از ذنوب صغیره و کبیره
از اول عمر تا آخر عمر پس این قول مذکور باطل و فاسد و غیر مطابق واقع و نیز مبطل قول اخیر است اینکه نزد اهل سنت معاینه بر صغیره نیز

ظلمت از و سبحانه بی عقاب بر صغایر مترتب نشود و مع ذکر غفران بر سبیل تفضل و امتنان بوجهی باشد که آنچه موافق اهل مذهب
حقست چند وجهست یکی آنکه خدای بیامرزد آنچه پیش از این زمان واقع شده از ذنب امت تو و آنچه بعد از این واقع شود تا قیامت
و بنابرین اضافه ذنب بحضرت بجهت شدة انتساب و ارتباط امتست با و و مؤید این وجهست آنچه مرویست از مفضل بن عمر
که معنی این آیه را از امام ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند فرمود که ما کان له ذنب ولکن الله سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعة
علی ما تقدم من ذنبهم وما تأخر بخدا سوگند که رسول را هیچ گناه نبود و هرگز از و هیچ گناهی در وجود نیامد ولیکن خدای ضامن شد
از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب را آنچه متقدم بوده و آنچه متأخر واقع شده و نیز محمد بن یزید روایت کرده
که از ابی عبد الله صلوات الله علیه پرسیدم فرمود که ما کان له ذنب ولا همّ بذنب ولکن الله حمّله ذنوب شیعته ثم غفرها له از رسول هیچ گناه صادر
نشد و هرگز قصد گناه نکرد ولیکن خدای تحمل کرد ذنوب شیعه علی را و تحمل کرد و بعبارات هذا آنکه بیامرزید آنرا برای خاطر وی وجه هفتم
قول علم الهدی است که در تنزیه الانبیا ایراد نموده و محصول آن اینست که ذنب حسد است و اضافه مصدر بفاعل و مفعول هر دو
جایزست و در این مقام اضافه آن بمفعولست و معنی آنکه خدای بپوشاند ذنب اهل مکه را که نسبت بتو بجای می آرند از اخراج تو
و از رجوع طینا و آزار رسانیدن بتو و بعبارت اخراج از دخول منع کردن و مصد رسانیدن تا از زیارت کعبه معظمه و بنابرین تأویل
مغفرت بمعنی ازالتست و نسخ احکام و تمایل بود دشمنان او بر و یا حصل معنی آیه اینکه صلح حدیبیه و فتح مکه بجهت آنست که باز پوشاند
خدای و ازالت کند از برای تو اعمال شیعه و اعمال شیعه اهل مکه که نسبت بتو بطور میرسانیدند از اخراج و صد و منع و ایذا و آزار و
انواع مکاید و السنه مغفرت را بجزای جهاد و آلت فتح کرده اند و اگر چنانچه مراد مغفرت ذنوب باشد ارتباط آن بفتح غیر معقول خواهد بود زیرا
مغفرت ذنوب حاصل تعلق بفتح ندارد فتح چگونه مترتب باشد و از اینجا معلوم شد که مراد بتقدیم و تأخر ذنوب افعال قبیحه اهل مکه است
که پیش از فتح و بعد از آن نسبت بآنحضرت و سایر اهل ایمان بجای می آوردند و مراد بمغفرت آن اعمال و تبدیل ایشان وجه هشتم آنست که مراد
بذنب ذنب منسوبست چنانچه این معنی شد و این وجه حسن است که زیرا که ولا یظلمون باعین فاطمه دانند بر آنکه آنحضرت هیچ
لذات و امور نواهی خاصه مخالفت نموده پس اطلاق ذنب بر و نسبة بترک اولی باشد و بجهت علو قدر و رفعت شان او جایز است که
افعال مباحه غیر نسبت باو سمی بذنب باشد وجه چهارم آنکه این قول جاری مجری تعظیم و حسن خطابست از قبیل عفا الله عنک
و این وجه خالی از ضعفی نیست که علاوه جاریست در آنکه مثل این قول را لفظ دعا باشد و کلام علة منافی نیست وجه پنجم آنکه
معنی آنست که اگر بالفرض تو از ذنب قدیم و جدید بوده باشد خدای آنرا بجهت آن مشقت جهاد که در ضمن فتحست بیامرزد وَيُتِمَّ
و تمام گرداند بفضل عمیم نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرة دادن و اعطای فتح بلاد و اعلای امر و بقای شرع تو در دین
بتوسع مملکت و سلطنت و غلبه دین اسلام و بسیار عمل و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت تو وَيَهْدِيَكَ و
هدایت کند ترا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راه راست در تبلیغ رسالت و اقامه مراسم ریاست یا ثابت دارد ترا براهی که مودی باشد بجنت
وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری دهد ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری که در تفرق و غلبه باشد یا یاری که منصور در

عزیز شود و بنابرین وصفیه نصرت بصفت منصور بجهت مبالغه باشد و معنی مراد اینکه خدای ترا بسبب آن نصرت غالب
و قاهر گرداند بر همه مردمان و ترا اعظم ملوک و سلاطین سازد و دین ترا اعز ادیان گرداند بر وجهی که هیچ جباری نتواند
که با تو لاف جباری زند چه جای آنکه تو غالب شود در مکه و در ملة و چون مغفرت گناهان فتح و هزیمت دشمنان مقصد اقصی و مطلب
اعلی است نزد اهل ایمان بجهت صریح دلالت این هر دو بر عز هر دو جهان و تفخیم تامه فخر دهایند لکن از نسبت دادن هر دو تفریع
فاعل نموده و در خبر آن اکتفا بضمیر فرموده پس اظهار فاعل در مغفرت و نصرت و عدم اکتفا ضمیر بجهت اهتمام باشد بشان این هر دو
و نیز اینست نکته ایراد نعمت دهایت در مابین مغفرت و نصرت چه آن مشعرست با محافظت شرف این هر دو بر آن و بآنکه چون سعی
از اصحاب در فتح متردد بود ندا چنانچه از موسی عقبه مرویست که در حینی که پیغمبر از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای راه
مردی از اصحاب گفت که این چه فتح است که ما را از بیت الحرام مصدود ساختند و هدی ما را از رسیدن بمحل خود منع کرد
این خبر بر رسول رسید فرمود بئس الکلام هذا بل هو اعظم الفتوح این بد سخنیست که این مرد گفت نه آنچنانست که او میگوید
بلکه این فتح بزرگترین فتح هاست چه مشرکان از نصرت صدد شوکت خود تنزل نموده و در طریق صلح جویی در آمدند و از روی
عجز و افتادگی از شما طلب امان کردند چون بعضی اصحاب در فتح متردد بودند از نسبت حق سبحانه خبر فرمود که هُوَ الَّذِي اوست
آنکسی که أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد چیزی که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان و از ادله
و حجج بیّنه بود که مستدعی بصیرة ایشان شد در امر فتح و نصرت و سبب آرامیدن نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود باهل
ایمان و اما نفوس غیر ایشان در این باب مضطرب و متزلزل بود و بدیقین و روح طمانینة بقلوب ایشان نرسیده و بمعنی
بسکینه علامات نصرت مؤمنانست بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان شد در قتال بسبب سکون قلوب ایشان در آن حال و گویند که
آنچه اهل ایمان بآن سکون قلب پیدا کردند صلح حدیبیه و امنیت بود با تعظیم و توقیر خدا و حضرت رسالت و در تهذیب نازل میکرد فرمود
لِيَزْدَادُوا تا زیاده کند مؤمنان إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ که زیاده شود ایمان خود بجهت تفریع عقیده و اطمینان نفس از روی سلامت یقین
با یقین دیگر و بجهت مشاهده آنچه بآن موعود شده بود نماز و فتح مناقبه و علو کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بغیر ایمان خود
بخود بیفزایند یا ایمان خود را بخود بیفزایند یا ایمان بفروع کند و از ابن عباس منقولست که ان اولها اتاهم النبی علیه السلام فبشره بالفتح وحده ازل
الصلوة و الزکوة فلما فرض ثم الجهاد ثم ولایة علی ع فلما زاد و الامامة الی ایامهم و اتفق بولایة علی اول چیزی که پیغمبر بآن مژده داد و توحید بود
و چون یکایکی حدا ایمان آوردند ایشان را بجهاد و زکوة امر کرد و چون بآن تصدیق کردند نماز و جهاد را بر ایشان فرض نمود و بعد از ایشان
بولایة امیر المؤمنین ع امر نمود و ایشان را بر ایمان با یمانی دیگر آوردند و بر آنکه ولایة امیر المؤمنین ع را بجهت خود تمام کردند
و چون طباع از امور شاقه منزجر و گریزانند حق سبحانه امر جهاد که متضمن مشقت بسیار و ریاضت بسیارست از این جهت بعد
ترغیب و تحریص ایشان نموده در باب جهاد بقوله وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خداراست لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه
و جن و انس پس اهل ایمان بنصرت آن واثق شاه قدم در راه مجاهده نهید که هر که جنود آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای

خود را در وقت عداوت با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت اقتضا کند اهل آسمان و زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه
در روز بدر ملائکه بمعاونت ایشان فرستاد و حکمت در آنکه همه کفار را بدست رسول خود بهلاک نساخت یا علم او سبحانه بود بجمیع
اهل ایمان از اصلاب ایشان و یا تعریض بجاهلان تو بجان ولما قال جل ذکره وخدای دانا بصالح بندگان حکیما
صواب کار را آنچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمت مصوب باز و صادر میشود و از جمله حکم اوست که اول سکینه نمود بقلوب اهل ایمان
بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه و خیبر لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بجنت بسوی عقبه
و معرفت این نعمت و شکر گذاری بران جنات تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر اشجار یا از زیر
منازل جویهای آب خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند در آن ویکفر عنهم و برای آنکه بپوشد از ایشان سیئاتهم
بدیهای ایشان را و برد عذاب نفرماید وکان ذلک و هست این ادخال و تکفیر عند الله نزد خدای فوزا عظیما رستگاری
بزرگ و ظفری جلیل القدر و مرتبه کان او را زیرا که هیچ فوزی زیاده ازین نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه سازد و در ضوء
رضوان در دارد و بآنکه بعضی از اهل تفسیر کلام لیدخل را متعلق میدارند بتغیری که از منطوق دانند جنود السموات والارض مفهوم
میکرد و معنی آن باین تخیل مینمایند که خدای مدبر امر جنود آسمان و زمین است پس از روی حکمت کبار بعضی را بر بعضی غالب میگرداند
و باز دیگر در میان ایشان ایقاع مصالحه مینماید و این بدین سبب آنست که تا مؤمنان بفتح و صلح معرفت یابند و شکر گذاری
اشتغال نمایند و بجهت آن او سبحانه ایشان را در بهشت جاودانی در آرد و تکفیر سیئات ایشان نزد بعضی متعلقست بقوله لیزداد و این
مؤمنان بجهت شکر نعمت زیاده کنند یا ایمان را تا سبب آن زیادتی جای ایشان را در بهشت داخل سازد و گناهان ایشان را یا امرزد و تا کفر متعلق است بقوله
انا فتحنا فتحا مبینا همچنانکه لام لیغفر لک الله متعلقست بآن و تقدیر آنکه انا فتحنا لک لیدخل المؤمنین والمؤمنات
و عدم ادخال حرف عطف بدان بجهت اعلام مردمانست باین تفصیل و مؤید قول اخیرست آنکه قتاده از انس روایت کرده که رسول صلعم در حین
مراجعت از حدیبیه بجهت مصدود شدن از مکه غمناک شد و چون آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله نازل شد خوش حال گشت
و فرمود که این آیه نزد من دوستتر است از هر چه بر وی نازل شده است اصحاب گفتند یا رسول الله این نصیب تست نصیب ما چه خواهد بود سبحانه آیه
فرستاد که لیدخل المؤمنین والمؤمنات یعنی حق سبحانه وعده فتح مکه داد مؤمنان لشکر کفار را که اقدام نمایند بوسیله آن او سبحانه ایشان را در
بهشت خود در آرد و تا گناهان ایشان درگذرد ویعذب المنافقین والمنافقات و عذاب کند مردان منافق و زنان منافق را از اهل مدینه و
والمشرکین والمشرکات و ذکر مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظانین بالله که گمان برند گمان بدی خطن السوء گمان بد که آن طعنه
عدم نصرت از سبحانه است رسول خود را با اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفار و مغلوب و مقهور شدن ایشان در حدیبیه علیهم بر ایشان
بر ایشان گمان دائرة السوء گردش بد یعنی گمان بد که بر اهل اسلام میبردند بر ایشان بازگشت و همه مغلوب و منکوب شدند و بهلاکت ابدی گرفتار
گشتند وغضب الله علیهم و خشم گرفت خدای بر ایشان و برانداخت خود ایشان را واعد لهم جهنم و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را
وساءت مصیرا و بد بازگشتیست و مرجع و بجانکه واو در جمله ثانیه و ثالثه در موضع تاست زیرا که لعن سبب ابعاد است و غضب سبب لعن پس آن

مستلزم دخول تا باشد اگر چه که مراد استقلال هر یک از اینهاست در بیان و عید و تحبیب از سبب اختیار و نوید و عدم آن بجهت زیادتی ثواب
ایشان فرمود که ولله جنود السموات والارض و مر خاص است لشکرهای آسمانها و زمین را یعنی ما سوای او همه مسخر و فرمان مملوک و مدبر
چنانکه عساکر منقاد مسرور او خود باشند پس از انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود و چون این جمله در اول مفصلست بذکر مؤمنان و در ینقام
باحوال مشرکان و منافقان پس ذکر آن در اول که بجهت وعده مؤمنانست بفتح نامه و آن مؤخر و مستظهر باشد و اعاده آن در ینقام بجهت وعید مشرکان
و منافقان تا از عقوبت ربانی خایف گردند و نیز بجهت زیادتی تهدید و وعید آنست که در اینجا اثبات صفت قوت نموده در مقام صفت علم فرمود که
وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از اعدا حکیما دانا در آنچه میکند و فرماید چه جمیع اعراض انها الا و مصلحتی
و مصلحت است اگر جهت رد کفار کشتن بر سبیل الله احد که مقول قول کفار است خطاب ستایش میکند و میگوید که انا ارسلناک بدرستی که
ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان شاهدا در حالتی که گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر میشود از طاعت و معصیت و قول در ایمان و مبشرا
و مژده دهنده بمرتبه عظیم در روضه خلد برین آنانرا که در کرده و امر و نواهی طاعت قول فرموده اند و نذیرا و بیم کننده بعذاب الیم در دوزخ جحیم کسانی
که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال قبایح قبول اصغا کرده اند و این ارسال و شهادت و تبشیر و انذار لتؤمنوا برای آنست که تصدیق کنید
ای بندگان بالله و رسوله خدا و رسول او و تعزروه و تقویت دهید او را یعنی قوت دین او دهید و رسول را یاری کنید و توقروه و بزرگ
دارید فرمان او را یعنی طاعت او امر و نهی او را نمایید و تسبحوه و پاکی و پاکیزگی یاد کنید او را یعنی نماز گذارید برای او بکرة و اصیلا در صبح و
شام یا تنزیه او کنید از اوصاف لایق بسبیل دوام و مقوی قول واست آنچه از ابن عباس نقل کرده اند که مراد این صلوة ظهر و
عصر و در بعضی دیگر مراد نماز صبح و عشا یعنی و ضمیر خطاب با جست رسول را و میتواند بود که راجع باشد بامت یا بر اکثر خطاب ایشان
منزلا امت و اینکه بعضی ضمیر تعزروه و توقروه را بحضرت رسالت راجع میدارند و ضمیر تسبحوه بحق سبحانه و معنی بدین حمل میکنند
که ضمیر بپیغمبر دهید و تعظیم و تبجیل او نمایند و تسبیح او سبحانه مشغول شوید خلاف ظاهر است موجب تفکیک ضمیر و با آنکه آیه دلالت بر بطلان
قول جبره که قایلند باینکه خدای مرید کفر است از کفار زیرا که حق تعالی در این آیه تصریح فرموده و اکثار و مرتبا نمانست و طاعت از جمیع مکلفان آورده
که در حین که کفار و سیما بلد و اصحاب اختیار را از دخول حرم منع کرده اند و آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانچه تفصیل آن بعد ازین
مذکور شود آنحضرت با اصحاب بعد از رفت شجره جمع کرده ایشان را بتجدید بیعت امر نمود و اصحاب بر بیعت تام و جدی که کلام مست بر وست
بیعت نموده مبایعه کردند که تا حین موت طریق مبایعه آنحضرت مرعی دارند و در هیچ زمان در طریق فرار سلوک ننمایند و بجهت کمال رغبت
ایشان بود که این بیعت مستی شد به بیعت رضوان و در اثنای آن این آیه نازل شد ان الذین بدرستی که آنکسانی که یبایعونک بیعت
میکنند با تو در این موضع انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت میکنند با خدای چه مقصود ایشان ازین بیعت رضای او سبحانه و تعالی است
اگر بحکم من یطع الرسول فقد اطاع الله طاعت رسول همان طاعت خداست پس بیعت با او در حکم بیعت باشد با خدا و لهذا طریق تحصیل تاکید نبود
با اینکه قوله ید الله فوق ایدیهم یعنی دست پیغمبر که در حکم دست خداست و بالای دست ایشانست و میتواند که جمله حالیه باشد یعنی اصحاب
بیعت کردند با خدای رسول در حالتی که دست آنحضرت بمثابه دست خدا بود و سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض ازین

قول تقریر آن منیست که عقد میثاق با رسول خدای چیزی ثابت است با خدا بود و تفاوت میان آنها و تسمیه این عقد بیعت آنست که انعقاد آن بیع
ایشان بجنت بدخول روضه جنات طاهره امام علی بن موسی الرضا ع روایتست که کیفیت دست رسول در بالای دست ایشان بدین وجه بود که ایشان دست
دراز کردند و رسول دست ایشان را بگرفت و اخذ بیعت نمودی و ایشان را بدین مسئولست که معنی آیه آنست که فوق خدا بود ناکردن وعده خود در خدا
آخرت یا در نعمت حضرت رسالت از رقوتهای ایشان در وقا بعهد یا در نصرت آنکه تعهد خدا بر ایشان بار سال پیغمبر آخر الزمانست بر بالای دستهای
ایشان بجماعت و بیعت و حروب و نیاز و اهویه کند که از جابر انصاری شنیدم که روز حدیبیه ما هزار و چهار صد مرد بودیم که در زیر درخت
بیعت کردیم با اینکه هرگز نگریزیم تا زمان موت یا آنکه مکر ابن قیس منافق که در زیر شتر فرار شد و با ما در بیعت موافقت نکرد و خدای تعالی بجهت
ترک ثمانک عهد و ترغیب موقنی آن آیه فرستاد که فَمَنْ نَكَثَ پس کسی که شکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند آن عهد را عَلَىٰ
نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث بایشان میشود مگر بر نفس او و در آخرت محروم است از ثواب و گرفتار انواع عذاب و در بعضی از تفاسیر آورده اند
که سه چیز را جمع با هل آن میشود یکی مکر که کما یحیق المکر السیئ باهله دوم ظلم که انما بغیکم علی انفسکم سیوم نقض عهد که و من نکث فانما ینکث علی نفسه
وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ بآنچه عهد کرده است بر آن با خدای تعالی یعنی بر آن ثابت قدم شود فَسَيُؤْتِيهِ پس زود باشد
که بدهد خدای او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات عالیه است در دار السلام از ابن عباس مرویست که چون
ع بر عظیم مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل جهینه و اسلم و مزینه و غفار و اشجع را طلبید که با ایشان از بوادی و مواقف
خود در شب نیت نمود و فرمود که غرض من از زیادت شما آنست که اگر قریش مرا از دخول مکه منع کنند و احتیاج بجهاد بیابند مارا نیز لشکری
مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که او بعظیمه محاربه قاصد بلکه بقصد عمره متوجه آن صوب شده اعراب
از اهمال قریش ترسیده در امر موافقت تقاعد ورزیدند و با خود گفتند چه گونه رفاقت جماعتی اختیار کنیم که از قریش بترسند و بعضی شوند
و مقبول ایشان گردند چه هر یکی در امر تخلف و تعلل خود راه عذری بر حقیقت حق سبحانه پیغمبر خود را خبر داد که چون این سفر را حجة نامحمود بنه
رسید سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مرترا از پس مانده شدگان مِنَ الْأَعْرَابِ از اعراب بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره
زبان و اما اعتذار کنند و میگویند که شَغَلَتْنَا مشغول ساخت ما را موافقت و موافقت نمودن با تو أَمْوَالُنَا و اهالی ما وَأَهْلُونَا و زنان
و فرزندان ما چه هیچ کس نبود که تمام مقام ما شود و نخواهد ارعی اموال ما کند و در جایی محتاج حیال و اولاد ما قیام نماید و این سبب از خدمت تو محروم
ماندیم و چون تخلف ما بسبب اعتذار بود نه بجهت اختیار فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس آمرزش طلب برای ما برین تخلف و تقاعد حق سبحانه از ما
فی الضمیر ایشان خبر داد که يَقُولُونَ میگویند باین متخلفان بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبان خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان
یعنی این اعتذار ایشان از نیت و دل ایشان دارد نه خبر از نیت و صدق و طلب استغفار از ایشان نه از روی حقیقت نیست بجهت
شک و ریب و ضعف عقیده ایشان در امر او سبحانه و چون حال ایشان برین منوال است پس آنچه در باب اعتذار بتو میگویند از روی
نفاقست و کتاب قُلْ بگو در جواب عذر ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند مِنَ اللَّهِ
از جانب خدای شَيْئًا چیزی إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اگر اراده نماید خدای تعالی بشما ضرری بر تخلف که عقوبت آن فوت یا اختلال

در مال و اهل أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یا اگر خواهد بشما سودی که آن ثواب است بر زیادت و ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی و خواهد
کلام آنست که اگر خدای تعالی ضرر داشته باشد بشما هیچ کس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع آن از شما پس آمد نه شما بمن نافع ضرر
نمیشود و عدم آن موجب منع شما میگردد و نیز این عذر نیست که فایده بشما خواهد داد بَلْ كَانَ اللَّهُ بلکه هست خدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید عَلِيمًا دانا یعنی میداند که قصد شما از تخلف نه بجهت مشغولی اموال و اهالی بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه بجهت
آنست که گمان میبردید أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز نگردد پیغمبر و المؤمنون و مراجعت نمایند مؤمنان إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ بسوی
اهالی خود بمدینه أَبَدًا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان دست یابند و همه را استیصال سازند وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ و آراسته شد آن
گمان یعنی شیطان بر بیارات استیصال پیغمبر و اصحاب او را و متمکن ساخت فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید
ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برفتند وَكُنْتُمْ و گشتید شما باین گمان بد قَوْمًا بُورًا گروهی
هلاک شده که گمان زشت خدای بسبب فساد و عقیده و سوء نیت و عدم خبرت مشرف بر هلاکت و سخت و عقوبت او سبحانه یا آنکه بسبب
این ظن بر هلاکت کار آینده و از خیر و صلاح پیروی و رفتگان آنکه بجهت ریب و عصیان ایشان میفرماید که وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
و هر که نگرویده بخدای و بر
وَرَسُولِهِ و بر فرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان ننماید فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که
ما آماده ساختیم لِلْكَافِرِينَ از برای نگرویدگان سَعِيرًا آتش افروخته سوزان و وضع کافرین در موضع ضمیر بنا
بر آنکه کسی جمع کند ایمان خدا و رسول او کافر است پس تصدیق احدهما کافی نباشد در تحقق ایمان و تنکیر سعیر باعتبار تنوع و تنویع
و یا بسبب آنکه آن عام آتش مخصوصست و طبقه معلوم و بعضی از آن بجهت تسهیل تأکید قول هذا کرده میفرماید که وَلِلَّهِ و مر خدای را
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه آنکه در قبضه اقتدار
يَغْفِرُ بیامرزد گناه لِمَنْ يَشَاءُ از برای هر که خواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند گناه مَنْ يَشَاءُ و هر که اراده میکند
مقدر است که مشیت او سبحانه تابع حکمت اوست پس مغفرت او نسبت بسبب خواهد و تعذیب او نسبت بعصیان و چون بموجب آن رحمتی
سبقت غضبی رحمت او سبحانه اعم اشمل است از غضب و عذاب جهت بعلاوه مغفرت بیار صفات رحمت خود و صفات غضب
و میگوید که وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده توبه کنندگان رَحِيمًا مهربان بر ایشان و شبهی نیست در آنکه رحمت
از صفات ذاتیه اوست و غضب از صفات عرضیه و لهذا تکفیر سیئات مینماید باجتناب کبیره و کبایر را میآمرزد و توبه و انابت کرده
که حضرت رسالت در ذی الحجه سنه ششم از هجرت بحدیبیه مراجعت نمود و در محرم احرام سال هفتم بجهت خیبر توجه نمود
با صحاب و عده فتح و غنیمت داد و بفهوده او سبحانه حکم نمود که هر که در حدیبیه حاضر بوده باین غزوه توجه نماید و عذر آنها بایشان
موافقت نمایند و چون عزم ایشان و رزیم بادیه جزم شد بر متخلفان بقصد رد امور آلهی گفت بگذارید ما را در تبع شما شویم
با عدا صاحبه ایام حق سبحانه پیش از وقوع این قصد پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان خبر داد بقوله سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ
زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از حدیبیه که تبایل مذکوره اند از اعراب إِذَا انْطَلَقْتُمْ در وقتی که بروید إِلَىٰ مَغَانِمَ

بسوی غنیمتها یعنی غنایم خیبر إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ تا فرا گیرید آنرا لِتَأْخُذُوهَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر
و تخلف نمودن با اهل عام يُرِيدُونَ میخواهند این متخلفان باین قول أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه متبدل و متغیر سازند كَلَامَ اللَّهِ
سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه باین حرب نرود و اخذ غنیمت ننماید قُلْ بگوای محمد مر ایشان را لَنْ تَتَّبِعُونَا
پیروی نخواهید کرد ما را این نهی است در معنی نفی یعنی با ما بیرون نیائید كَذَلِكُمْ قَالَ مِنْ قَبْلُ همچنین گفته است خدای پیش از
رجعت شما از خیبر بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آنکه ما بحدیبیه فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند ایشان که خدای با ایشان
نفرموده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه حسد میبرید شما بما تا در غنایم آن با ما شریک نشویم آنکه حق سبحانه در قول ایشان نموده
که نه چنین است که متخلفان میگویند بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند که در نمیابند و فهم نمیکنند إِلَّا قَلِيلًا مگر فهمیدن
اندکی که آن مظنه ایشانست و ظهور فایده و نیت چه جمیع مظنه ایشان صرف بود در استدبر و تیز و فساد در احوال باقیه اخروی
تذکر و تأمل نمیکردند همچنانکه در جایی دیگر از این اخبار میفرماید که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و بدانکه نزد مجاهد مراد از کلام الله
قول است قول تخصیص اهل اولین تقاتلوا مع محمد و این غلط فاحشست زیرا که این سوره بعد از انصراف از حدیبیه نازل گشته در سال
ششم از هجرت و آیه مذکوره در سال نهم در غزوه تبوک که بعد از فتح و غزوه چنین مطایب نزول یافته و بعد از نزول این آیه حضرت
تم هیچ جنگی نرفت تا آنکه از این عالم رحلت فرمود پس چگونه مراد این آیه باشد بلکه مراد آنست که مذکور شد و بعد از اظهار
فی الضمیر منافقان در جواب قول ایشان بعنوان وصف تخلف ذکر ایشان را مذکور ساخته بجهت مبالغه در ذم ایشان و استحقاق
رشقاعه تنفر فرموده که قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ بگو مر بدوی باز پس مانده گان را بگو که از عربان بادیه نشین اند که مذکور شد
سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید إِلَى قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ که خداوند گان کارزارهای سخت باشند
و با شجاعت و شهرت تمام تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند یعنی تا چاره نیست از وقوع
یکی از اینها و این قوم نزد سعید بن جبیر و عکرمه هوازن بودند که حضرت رسالت در وادی حنین با ایشان محاربه نمود و پیش
قتاده بنی ثقیف است و نزد ابن عباس اهل فارس و کسب و حسن بر آنند که اهل روم اند و بعضی گفته اند که اهل یمامه اند که اصحاب
مسیلمه کذاب بودند و نزد جماعتی دیگر اصحاب صفین اند که در صفین با امیر المؤمنین محاربه کردند که ابو حنیفه و اهل رده اند
که در عهد ابی بکر مرتد شدند و اصحاب با ایشان در مقام محاربه در آمدند و صاحب طبری آورده که صحیح آنست که مراد
باعی قول مستدعون حضرت رسالت باشد زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوات شدیده و قتال اقوامی که صاحب عدد و شوکت
بودند امر و هول اهل حنین و طایف و موته و تبوک و غیرها پس حال آنها بعد وفات آنحضرت بی معنی باشد و باقی حال این قوم اگر اهل
شرک اند و ارتداد کم ایشان تعلق بایشان اسلام و اگر مغلوب ایشان اند قتال است یا جزیه پس بر تقدیر ثانی اسلام معنی انقیاد باشد که
بجهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترهیب ایشان از فرار نموده از محاربه اهل طغیان و عناد میفرماید که فَإِنْ
تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شما است بجهاد اهل کفر و اجابت قول او نمائید در آن يُؤْتِكُمُ اللَّهُ بدهد خدای

شما را أَجْرًا حَسَنًا مزدی که غنیمت در دنیا و درجات عالیه در جنت و عقبا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر دعای
خود کنید یعنی قول او را مسمع قبول اصغا ننمائید و از قتال متخلف شوید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانکه روی بگردانیدید و پشت بر دعای خود کردید
مِنْ قَبْلُ پیش از این که آن صفر حدیبیه بود يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را خدای عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک هر دو در دنیا و هم
آخرت آورده اند که چون وعید متخلفان بسمع مجرد اهل اسلام رسید گفتند چگونه ممکن شود بعوض سنیه عام تم رسانیدن که ما بواسطه
عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف میکنیم قال النساء یا رسول الله پس کی حال ما چه باشد آیه نازل گشت لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى نیست
و نه باز نیست بر نابینا حَرَجٌ گرفتن یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ نیکی و اثمی اگر بالاهل جهاد موافقت
نماید وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ نیستی و مواخذه اگر بقتال مرتکب نشوند زیرا که ایشان ذوی العاهات اند و از محاربه معذور
از مقاتل منقولست که چون خدای تعالی این آیه را نازل فرمود حضرت رسالت ارباب عاهات و اصحاب آفات را از رفتن بجهاد معذور
داشت و صحابه را بجهت مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ
و خبر شاه او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آورد خدای او را بهشتها که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر مساکن یا درختان آن جویهای وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از حکم خدا و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال
و جهاد يُعَذِّبْهُ عذاب کند خدای او را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک لما به عباس منقولست که چون آیه بر پیغمبر رسید
ناقه او از رفتن باز استاد و هر چند آنرا میزد نمیرفت تا آنکه در همانجا بنشست و اصحاب گفتند خلات الناقه یعنی ناقه نافرمانست که بی جهت
سبی خسبید رسول فرمود که ما هذا بالعادة و لکن حبسها حابس الفیل عادة این ناقه نیست که بی سبی بخسبد و لیکن حابسی که باز دارد ناقه فیل
بود از رفتن بمکه معظمه آنرا باز داشت و از رفتن منع کرد پس آنجا فرود آمد و مردی از خزاعه که نام او بجیل بن ابیه بود بمکه فرستاد
تا اعلام ایشان نماید که غرض آمدن آنحضرت بدین صوب نه حرب است بلکه قصد طواف خانه کعبه است و اتیان نمودن باعمال عمره
جماعتی از بنی بکر آمدند تا آنحضرت بدین صوب نه حرب است بلکه قصد طواف خانه کعبه است و اتیان نمودن باعمال عمره
نمودند و از ایشان گریخته رسول را از این معنی خبردار ساخت آنحضرت بعمر رفت تو نیز بکن و صورت حال با دیگر ایشان رسان
عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی کسی آنجا کسی نمانده و بجهت ایذای ایشان توسل بتوان از قبل خود مرا بسان اما مثل خویشان در آنجا
دارد و لیکن آنست که این پیغام را با عثمان رسانند تا خطای و خبری واقع نشود و پیغمبر عثمان را بجانب ابو سفیان و اشراف قریش
فرستاد و چون به نزدیک مکه رسید ابان بن سعید که از جمله اهل بود او را ملاقات کرده از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد
خود در عقب و نشسته بمکه فرستاد و عثمان پیغام مذکور را بایشان بجهت ساخت ایشان گفتند با جهت ما الکنا ریم بمکه در آید که نزد بیت
طواف کند و باز گردد گفت من پیش از رسول طواف نکنم چون خواست که باز گردد مانع او شدند و عثمان محبوس ساختند و آوازه قتل او در جهت
شایع شد رسول اصحاب را در زیر درخت سمره جمع کرده با ایشان بیعت نمود که با قریش قتال کنند و از حرب روی نگردانند تا آنکه
شهید شوند و مانع نیایند پس همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس که در زیر شتر خود را پنهان ساخت آنکه مذکور شد و ایشان هزار

پانصد یا چهار صد مرد بودند بقول اصح و اشهر هزار و پانصد و بیست و پنج و صاحب کشاف از عبد الله معقل نقل کرده که پیغمبر در زیر
بیعة الاصحاب در زیر شجره سمره قرار گرفته بود و شاخ از آن درخت بر پشت مبارک وی رسیده و من بر زیر سر او ایستاده دم و آن شاخ
را بدست گرفته از پشت او برداشتم و همه اصحاب بیعة کردند بر آنکه مطلقا راه گریز نجویند تا اگر کشته شوند یا فتح یابند و حضرت فرمود
که انتم الیوم خیر اهل الارض شما امروز بهترین اهل روی زمینید و آنجا بر مرویست که پیغمبر فرمود که لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة
که داخل نشود در آتش دوزخ هیچ کس از آنکه بیعت کرده در زیر شجره سمره و این را بیعة الرضوان نام نهادند بجهت آنکه حق سبحانه در حق ایشان فرمود که لقد رضی الله
بحقیقت که خدای تعالی خوشنود گشت عن المؤمنین از گروه یاران صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو در زیر درخت سمره
فعلم پس میداند خدای ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و صفای نیت و وفا و صداقت نسبت بحق تعالی فانزل الله
پس فرو فرستاد خدای السکینة آنچه سبب سکون و آرامیدن دل بود علیهم و ایشان یعنی الطاف که مقوی دل ایشان بود و بر ایشان ارزانی
فرمود از تشجیع و صلح حدیبیه و غیر آن کلمات پسندیده و حجج دلاله است بر غلبه ایشان و اثابهم و پاداش داد ایشان را بدین بیعة فتحا
قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر و اول قول قتاده و اکثر مفسرانست و مغانم کثیرة و بدیگر جا داد مر ایشان را از فضل
خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم قلوع خیبر یاخذونها که فرا گیرند آن را از ضیاع و عقار و امتعه و نقود و غنایم هوازن که بعد از فتح مکه بود و
کان الله و هست خدای عزیزا غالب بر همه چیزها پس دوستان خود را نصرت دهد بر دشمنان و دشمنان حکیما دانا بحکم و مصالح
بندگان و لهذا امر نمود ایشان را بصلح حدیبیه و اخذ غنایم یا حکم کننده بمصلحت دشمنان وعدکم الله وعده کرده است خدای شما را الهی
عالی همت مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد دور جهت و فرا تنه تاخذونها که خواهید گرفت آن را
روز فتوحات فعجل لکم پس تعجیل فرمود برای شما هذه این یک غنیمت را که غنیمت خیبرست یعنی منتی از همه غنایم آن را بشما رسانید
و کف و باز داشت ایدی الناس دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی غطفان اند عنکم از شما باین
وجه که خوف و رعب در دل ایشان افکند و ایشان در حصارهای خود متفاعد شدند و در مقاتله مقابله ننمودند تا شما
از ضرر ایشان سالم مانید و در روایة آمده که حضرت رسالت صلعم قلوع خیبر را محاصره فرمود قبیله اسد و بنی غطفان قصد
کردند که بجهت یزد و اموال اهل اسلام غارت کنند و اولاد و نسوان ایشان را اسیر سازند حق سبحانه القای رعب در
ایشان نمود تا از این امر متفاعد شدند و نقد بعضی آنست که مالک بن عوف و عیینه بن حصن با اسد و بنی غطفان نصرة اهل خیبر
آمدند و حق سبحانه خوفی در دل ایشان انداخت تا بجهت آن باز گشتند و نیز احتمال نمود بدین که مراد از این قوم اهل مکه اند یعنی
حق سبحانه دست اهل مکه را از شما کوتاه ساخت تا شما از ایشان سالم مانید ولتکون و تا باشد آن آیة مصلحة لکم
نشانه مر شما را بصدق قول حضرت رسالت و وعده فتح خیبر یا وعده غنایم و تا برین تکون معطوف باشد لتسلموا یا بر تا خذونها محذوف
و میتواند بود که لتکون جمله معترضه باشد برای فتح مکه و متعلق آن فعل تکف پس معنی آن باشد که خدای در حق شما تعجیل غنایم خیبر
تا آن نشانه باشد مر اهل ایمان را بر صدقیة وعده فتح خیبر و غنایم کیفیه و گویند که تعبیر فرمای حضرت رسالت تا یک سال متاخر شد

حق سبحانه تعجیل فتح خیبر را مختلم نمود تا آن علامتی و عنوانی باشد برای فتح مکه و یهدیکم و تا بنماید شما را صراطا مستقیما راهی
یعنی ثابت دارد شما را بدین اسلام بسبب زیادتی یقین و تصریح صلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوفی شده و راه طریق
و نیل نوال نماید و بموعود ربانی امیدوار باشید و قصه فتح خیبر بدین تفصیل ارباب سیر ایراد نموده اند که چون پیغمبر صلعم
مراجعة نمود بمدینه روز توقف فرمود و بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخت بحکم وعده و اتمام مخاطره
کارسازی حرب خیبر بآن فرموده و با چهار صد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلوع خیبر شد طبرانی بسند نقل کرده اند که از بریده
اسلمی روایة کرده که من از جنود شنیدم که چون با رسول خدای بیرون آمدیم و بر خیبر مشرف شدیم آنحضرت فرمود که قفوا پس جمله اصحاب
بقفا توقف کردند و او دست بنا زید که لا حضرت کلمات بر داشتند این دعا خواند که اللهم رب السموات و ما اظللن و رب الارضین
السبع و ما اقللن و رب الشیاطین و ما اضللن نسألک خیر هذه القریة و خیر اهلها و خیر ما فیها و نعوذ بک من شر هذه القریة و شر اهلها و شر ما فیها
پس فرمود که اقدموا بسم الله بنام خدای پیش روید آنگاه ایشان بنزول مبادرت آمدند و در وقت سحر که از طریق وادی رجیع بیان قلوع خیبر آمد
از انس بن مالک روایة کند که اول وقت که من در دین سفر در دین ظلمه بودم چون بر زیر حصن خیبر رسیدیم اهل خیبر بعد از قلعه بیرون آمده
با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بباغات و زراعت خود داشتند که ناگاه لشکری اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند وارد محمد و لشکر
خدا که این محمد است و لشکریان او پس فرار نمودند و روی بحصار خود نهادند و در حالی استوار کردند و پیغمبر صلعم از بر حصن قلعه رسید
فرمود الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار
بیرون آمدند و در برابر اهل اسلام بایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که یکی از دو سر و پهلوان
و لکوران قلعه بود جوشن خود و خود پیش نهاد و این رجز آغاز کرد که قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب
اقبلت تلتهب عامر بن اکوع استماع این رجز نموده از میان اهل اسلام آمد و در مقابل او این رجز انشا کرد که قد علمت خیبر انی عامر
شاکی السلاح بطل خامر پس پیش آمده با مرحب آغاز محاربه نمود و بعد از آنکه ضربتی چند میان ایشان رد و بدل شد شمشیر
مرحب بر سپر عامر آمد و عامر در غضب شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهت شمشیر کوتاه بود بساق مرحب نرسید و آن
زانوی خود آمد و صیفا و بجهت آن زخم شمشیر شد بعضی از مردمان چون حال را مشاهده کردند و گفتند بطل عامر باطل شد
کار عامر بباد رفت سلمة بن اکوع نزد رسول الله آمد و بگریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند که بطل عامر رسول فرمود که
کذبوا و لکن له اجره مرتین ایشان دروغ میگویند بلکه حق سبحانه دو اجر بعطا فرمود بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول
شدند و حضرت رسالت در آن روز رایة را بابو بکر داده بود و چون کار سخت شد ترسان شد اصحاب را بدل کرد ایند و خود روی
با نهزام نهاد و روز دیگر رایة بعمر بن خطاب داده بحرب فرستاد او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت و در آن روز رسول
در دشقیقه طاری شده بود و بجهت آن نمیتوانست که از خیمه بیرون آید در آخر روز چون صداع او تخفیف یافت بیرون
آمد و از کیفیت حرب استفسار نمود صورت حال را معروض داشتند آنحضرت مغموم گشت و فرمود که والله لاعطین الرایة غدا
رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه بخدا سوگند که فردا این رایه

بودی همه که خدا و رسول را دوست داشته باشد و خدا و رسول او را دوست دارند و دیگر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند
و باز نگردد تا آنکه خدای بر دست او فتح خواهد و بخواری و صلح از قبله بن سعید روایت کرده اند که یعقوب بن عبد الرحمن اسکندرانی
را خبر داد از ابی حازم که او از سعد بن سهل روایت کرد که روز خیبر حضرت رسالت فرمود که لاعطین هذه الرایة غدا رجلا یفتح الله
علی یده یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و چون اصحاب آن برکات از سیت کانات استطلع نمودند همه شب در فکر این بودند که آیا شخصی
لایق این امر باشد و فرا خواهد این منصب که تواند بود و چون صبح شد هر یک از ایشان منتظر آن بودند که نعمت این سعادت بدست که راست آید پس
سید عالم صلعم ابی علی ابی طالب گفتند که در چشم او صداع داده و بواسطه آن از خیمه بیرون نمی آید فرمود که او را بطلبید و چون حاضر شد او را
خود خواند و سر او بر کنار خود نهاد و آب دهنی مبارک خود را در چشم او کرد و دست مبارک بر سر او مالید فی الحال چشم او از تیرگی بدر
روشن شد و صداع او نابود گشت و رجحی که گویا هرگز المی و رنجی آن نرسیده پس در حق وی این دعا فرمود اللهم اقه الحر والبرد
بارخایا او را از گرما و سرما نگاه دار امیر المؤمنین فرمود که از آن روز که پیغمبر دعا بر من کرد سرما و گرما در من اثر نکرد ابو حیان حاطب
باسناد خود از عبد الرحمن ابی لیلی روایت کند که امیر المؤمنین در گرما قبای پرینه زمستانی میپوشید و اصلا از التهاب حرارت آن وسوسه نمی شد
و در زمستان جامه تنک تابستانی میپوشید و از مرض و سرما از مؤمنی نمیگشت روزی اصحاب بن ملکشاه یا سوی جهت عجب و تعجب از امیر المؤمنین
مشاهده میکنم گفتند چیست گفتند در تابستان جامه زمستانی می پوشد و در زمستان جامه تابستانی نمی گیرد ما طلب میکرد و فعل سرما
متغیر نمیشود من گفتم نشنیده این را نمی دانم آن را این بلا چه رخ داد استفساد نام چه او همیشه در ملازمت او میباشد پس این صورت را از وی پرسیدم
وی گفت لکن نمیدانم ولیکن از آنحضرت معلوم کنم پس نزد امیر المؤمنین رفتم و سبب او را از وی پرسیدم فرمود که در روز خیبر پیغمبر صلعم فرمود
لاعطین الرایة الیوم رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و فتح علیه کرارا غیر فرار و بعد از آن مرا طلبید و گفت اللهم کفه الحر والبرد
و کرما مالوسرما را در نیافتم الی القصه حضرت رسالت در روز سیوم رایة را باو تفویض نمود و فرمود امض یا و جبرئیل معک و النصر امامک
و الرعب مقذوف فی صدور العدو الی بروز اهل خیبر که جبرئیل با توست و نصرت در پیش توست و رعب پیوسته کننده شده است در دلهای دشمنان
تو آنکه امیر المؤمنین رایة را داشت خواست که متوجه حرب شود پیغمبر صلعم فرمود که ای علی از ایشان را بدین اسلام دعوت کن و تعریف نما
که اگر یکی از ایشان بهدایت تو هدایت کنی بهتر است مر ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند در راه خدای پس فرمود اعلم انهم یقولون فی
کتابهم الذی بید محمد لیسلمن اسمه الیا فاذا لقیتم فقل انا علی بن ابی طالب فانهم یجدون انشاء الله ای علی که اهل خیبر در کتاب خود خوانده
اند که شخصی که حصن ایشان بگشاید و آنرا مکوب سازد نام او ابا باشد چون با ایشان ملاقات کنی بگو نام من علیست با ذن الله تعالی
همه مغلوب خواهند شد صاحب معارج گفته که چون امیر المؤمنین بحرب گاه رسید مرحب یهودی عیار زیرک و بیرون آمد با سه
نام و معنی از لولاد برسر نهاده و بر بالای مغفری از سنگ تراشیده و ضع کرده مرکب طلبید و بر آورد و رجز مذکوره اعاده
ساخت حضرت امیر کبیر در مقابل او این رجز آغاز کرد انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره
و چون مرحب این رجز استماع کرد بر خود بلرزید بجهت آنکه مادر او گفته بود که من در واقعه دیدم که شیری بر تو حمله کرد و ترا
مغلوب ساخت باید که امروز از شیر یا از شخصی سخن شنوی یا شیر خصلت باشد احتراز کنی اما حمیت جاهلیت مانع مراجعت او شده با امیر المؤمنین

بحاربه

بحاربه با آنحضرت
تیغ بر آورد و چنان بر فرق او زد که خود سنگین و مغفر آهنین بریده و از سر و روی او گذشته بحلق او رسید مرحب از مرکب بیفتاد
و بحکم شتاب بیهوشان آن حضرت را مشاهده کردند رعبی تمام و خوف و هیبتی عظیم بر امیر المؤمنین در دل ایشان افتاد و همه بگرد
و در قلعه رفته در را استوار کردند امیر المؤمنین بدر قلعه آمد یکی از اهل قلعه آواز داد که مردم تو چیست حضرت امیر فرمود که علی ابن
ابی طالب و من منه محمد و هر که او دست بند مرتبه است و ملی رتبه پس گفتند ای علی در کتاب خود ضامن ما کم که در این قلعه یکی بجز ما نمیشود
که سدم تغیبه او باشد و او بهر خود را باب آن حصن فرستد و خدای ابن حصن بر دست او بگشاید که تو صاحب این فتح باشی مرا امان باشد
با نه لنا اما ما الرسول آن مرد گفت عاجز الباب در بلخیان امیر المؤمنین از گفتار او خوش حال گردید و بگرفت و تعلق تمام بجانب یکه رود
حلقه آن بجهود ای آن در هم شکست و در را از جای خود برکند و بر بالای سر بود مقدار چهل گام پس سر خود انداخت ابو حیان حاطب
باسناد خود از ابی رافع مولی رسول الله نقل کرده که امیر المؤمنین با یهودی مقاتله میکرد آن یهودی شمشیر را حواله سپر آنحضرت کرد
و سپر از دست او بیفتاد و آنحضرت امیر رغضب شده در خیبر را بدست گرفته سپر خود ساخت و بآن محاربه میفرمود تا فتح نمود و بعد
از آن آنرا بینداخت و نیز از ابو حیان باسناد خود از لیث بن ابی سلیم از ابی جعفر محمد بن علی نقل کرده که جابر صحابه گفت که چون
امیر المؤمنین در خیبر برکند و بینداخت مسلمانان خواستند که در قلعه داخل شوند خندقی حایل بود آنحضرت در را بر دو قاب بساز
باطراف خندق زسیب پس حمله در آن قصه ساخته و در را بر سر دست نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان بخیر با توابع از آن بگذشتند و مرویست که از اصحاب پیغمبر گفت که یا رسول الله من عجب مانده ام از فتوح علی که در این غلبه بوکند و بسخت مباشرت تا چه
مردمان آن حصار زمانی با دست او ستوفت که اصلا متزلزل نمیشود رسول فرمود که از دستش تعجب میکنی و بایش را حذر میکنی که
در آن بشر تست چون پایش را ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله چه پای او بر هوا ایستاده حضرت فرمود که نه چنین است بلکه جبرئیل
شمشیر خود را فرش کرده و او بر بالای او ایستاده و هر او ساعت از جا نقل کرده که چهل مرد توانا بر آن شده نه که در آن جای خود
بجنبانند نتوانستند و در روایتی دیگر اصحاب منقولست که هفتاد مرد هم رفتند نتوانستند که آنرا بجای خود برند و نیز از ابو حیان روایت
کرده که امیر المؤمنین فرمود که چون در خیبر برکنم و سپر ساختم و لشکریان گذشتند یکی از من گفت لقد حملت حملا ثقیلا ای علی بار گران برداشتی
گفتم خدای که کافی ایست مرا شیری نمی یافتم پس فرمود که چون همه اصحاب بر بالای آن در گذشتند و باز آمدند آن در را نتوانستند
افکنند هفتاد کس بر سر خندق تا آنرا بجای خود برند نتوانستند و در کتاب کلا بالسبق لابی بکر بیهقی نقل کرده که پیغمبر صلعم یک بار
حصنهای خیبر میگشاد و باز از فتح آنرا بر اصحاب قسمت میکرد تا آنکه که کار محاربه بحصن و سطیح و سلالم رسید و این آخرین حصن
خیبر بود و حضرت پیغمبر صلعم قریب بیست روز و در روایتی دیگر پانزده روز در اعانت حصن محاربه نمود تا آنرا فتح کرد و از محمد بن اسحق مرویست
که از حصن خیبر اول حصن ناعم را فتح کردند پس نطاه و شق را بعد از آن بر حصن صعب و نطاه مختص شدند و آن نیز بعد از محاربه
بسیار مفتوح گشت و اقشه و امته ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بعد از فتوح استقبال نمودند و حضرت رسول را صفایی طاری شده
بود و بجهت آن نمیتوانست که سوار شود و قلعه بنایت محکم بود و بعد از محاربه بسیار بدست حضرت شاه ولایت تمام مفتوح

شده و در بن محاربه مرحب یهودی را بقتل آورده بتفصیلی که مذکور گشت و ابن حصار اسم بن ابی حقیق بود الفقه اصحاب بنیضیر
نیز بجوزه تصرف در آورده و در میان آن صفیه دختر حیی بن اخطب بود با زنی دیگر و بلال ابن هر دو زن را برگشتگان ایشان بکرتا
چون این زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را بدید دست بفریاد کشید و روی بخاک مالید و خاک بر سر خود کرد و رسول
آخر بواحی هذه الشیطانه از من دور کنید این زن شیطان صفت را پس روی بلال کرد و فرمود که از عقب منک از رحمة بلال چیست قرار بامان
علی نمی رحمانها نزع کرده شما نزع کرده شما از قوم که زنان را بر بود و لطمان کشته بکل بنی نمی آنکه صفیه را نزد خود خواند و در دهای مبارک طبو و الکاه مود ما
بالستند که رسول او را از برای خود و کند و به صفیه پیش از این واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاد و این خواب را با شوهر خود که
کنانه بن ربیع بود گفت شوهر بش طپانچه سخت بر رویش زد که گبود شد و گفت ملکی پس پادشاه حجاز داری که محمد است و چون حضرت
رسول از آن گبودی بدید فرمود آیا از پسر سیاه و صورت حال را بعوض رسانیا آنکه کنانه بن ربیع را پیش رسول آوردند و او صاحب گنج بنی
النضیر بود رسول او را گفت مالهای که فرقت حاضر کن از قبول نکرد پس او را تسلیم داد که و را عذاب کن تا اقرار کند یهودی گفت
که من او را در فلان خرابه دیدم که آمد شد میکرد رسول بفرمود تا آن خرابه را شکافتند و مال بسیار را از آنجا بیرون آمد و زر حیی که را
طلب نمی اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد آنگه آنرا بمحمد مسلمه داد تا او را بعوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص
کرد بعد از آن ابن ابی حقیق التماس نمود که از قلعه بایین آید و با رسول سخن چند بگوید آنحضرت رخصت داد و بیایین آمد و بعد از تنزل
و تضرع بسیار مصالحه کرد بعقن دما و ترک ذراری ایشان با آنکه جمیع اموال و ارضین و نقود و امتعه و مواشی و رخوت و اثاث
به پیغمبر واگذارند مگر جامه که پوشیده اند پس رسول فرمود برت منکم ذمة الله و ذمة رسوله ان اکتمتونی شیئا بری باشد
از شما ذمه خدا و رسول اگر چیزی از من پوشیده باشید پس بر این صلح کردند و بعد از آن اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم
آداب عمارت و زراعت این حصون نیک میدانیم ما را بحال خود واگذارید تا محافظت منازل آن نائیم و عمارت و زراعت کنیم و آنچه
حاصل میشود تنصیف نائیم رسول با این راضی شد با ایشان متقاطعه کرد و چون خیبر فتح قلاع باهل فدک رسید با مدد
دامان طلبیدند و حصون فدک تسلیم کردند و رسول بطریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه فرمود پس زمین خیبر
مسلمانان شد بجهت آنکه مجاهدین مفتوح گشته بود و فدک خاصه رسول گشت بسبب آنکه بدون حرب بدست پیغمبر در آمده بود
رسول بعد از فتح خیبر و فدک چند روزی بجهت استراحت توقف فرمود و زینب بنت حارث که زن بن سلام مشکم و دختر برادر
مرحب کوسفندان بریان برسم هدیه نزد پیغمبر آورد و از خادمان عتبه غلیه پرسید که پیغمبر کدام عضو گوسفند بیشتر
دوست دارد گفتند دستان پس در خیبر دست آنرا زهر آلوده ساخت و باقی اعضای آنرا نیز قدری زهر آلوده آن گوسفند نزد رسول
آورد پاره از گوشت دست آنرا برداشت و به پیغمبر داد جزوی آن گوشت را بسر دهان مفتح فرمود و بینداخت و بشر بن براء مغرور
پاره از آن بخورد پس رسول فرمود که آن کتف هذا الشاة تخبرنا انها مسمومة کتف این گوسفند بمن خبر داد که مرا زهر آلوده
ساخته اند آنگه این زن را طلبید و از و این صورت پرسید معترف شد که من این عمل کردم تا تو مرا با این خود همی بینی

من در

من در نیز تو زیاده شود آنحضرت بجهت این سخن از سر او در گذشت پس بشر بن براء بجهت خوردن این طعام مسموم وفات
کرد از ما در بشر مرویست که در مرض الموت پیغمبر بعیادت وی رفتم فرمود که امه بشیر الکل خیبر التی اکلت مع ابیک تمادی فهذا اوان
قطعت ابهری ما در بشر همیشه آن لقمه گوشت که در خیبر با پسر تو خوردم معاوده میکرد و در هر سال اثر آن بر من ظاهر
میگشت تا آنکه اجل زمان آن شده که رگ گردن مرا قطع کند و از اینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهت کرامت تا نیز
در چه شما دست یافت و مبارح شما عروج کرده بیوار ایزدی ثبات الفقه حق سبحانه بعد از وعده غنیمت و فتح خیبر غنایم و
فتوح دیگر یافته خبر البشر داده میفرماید که وَأُخْرَىٰ وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید
بر آن یا وعده داد شما را فرشته مکه و قرا و بلاد دیگر تا روز قیامت قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بها
بآن غنایم یا فتح مکه یا فتوح بلاد دیگر که عنقریب بر آن دست یابید و بعضی معنی آنست که خدای احاطه غنایم نموده و آن را
کفته و محافظت نموده و از غیر شما ضبط ساخته تا شما را ظفر دهد و بجوزه نصرت شما در آورد و از ابن عباس و حسن و حیاتی
منقولست که مراد آن میان فارس و روم و شامست چه پیغمبر ایشان را بشارت داده بود بر کنوز کسری و قیصر و حیی که اصلا
قدرت نداشتند بر قتال فارس و روم و فتح میان آن و گویند مراد غنایم هوازنست که در حنین بدست اصحاب در آمد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مدائن و اعطای غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او ذاتی
است پس مختص بشیء دون شیء نباشد و در کشاف و بیضاوی آورده که اخری صفة محذوفست و معطوف بر هذه یعنی معجل
ساخته از برای شما غنیمتهای دیگر را که غیر مغانم خیبرست از بلاد دیگر یا منصوبست بفعل محذوف که مفسر آنست که قوله قد
احاط الله بها و تقدیر کلام آنست که قضی الله مغانم قد احاط الله بها یعنی حکم کرده خدای غنایم دیگر را بتحقیق که علم خدای احاطه
نموده است بآن و محتملست که مرفوع المحل باشد بابتداء یعنی چه موصوفیة آن بقوله لم تقدروا علیها اولا از مکر بتصرف
بیرون برده و قوله قد احاط الله بها جزو آن معنی صفاتیه یکی که بیت قدرة شما در نیامده احاطه نموده است علم خدا بآن که عنقریب
اخذ آن نمایید و میتواند بود که مجرور المحل باشد به اصحاب ربت یعنی شما غنایم دیگر که بآن قدرت ندارید و حق سبحانه بفضل شامل
و عنایت کامل خود شما را بر مستولی ساخت چه لطف الهی فواخر حال شماست بجهت علم او با خلاص و وفا و صدق و صفای شما
وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند از اهل مکه و صلح نکردندی یا اگر بنی
اسد و غطفان که اراده نهب ذراری مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله کردندی بالقتال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هزیمت کردند
پشتها را پیش هزیمت کردندی از شما بجهت یک جستی و رسوخی فقیده شما ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا
دوستی و یار سازی که خواسته ایشان نماید و از ایشان دفع ضرر کند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که دفع ایشان دهد این آیه
با وجود دلالت بر علوم غیبیه دلالت بر اکمل او سبحانه عالمست بر کیفیت آنچه در مستقبل وجود میکند و اشارة است
بآنکه هر چه معدومست معلوم او سبحانه است سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی در میان شما الَّتِي

اصل

نیست

قد خلت آنچنان سنتی که گذشته است من قبل پیش از این در میان امتان دیگر یعنی طریقه و عادة قدیمه الهی جاریست در مبالغه
سالفه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیا را بر اعدا غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور کما قال لاغلبن انا و
رسلی ولن تجد وهرگز نیابی لسنة الله مر طریقه و عادة خدا را در نصرت انبیا و اولیا تبدیلا تغییر و ادنی بعنی صحیح
گر نتوانند که طریقهٔ او سبحانه را مبدل سازند و عادة او را متغیر گردانند و از انس مالک روایت است که در حینی که حضرت رسالت در
حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعیم فرو ختند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب
شده همه را گرفتند و آنگاه پیغمبر ایشان را آزاد کرد تا در حرم قتال واقع نگردد و حق سبحانه مقاد این حال را بیان فرماید که وهو الذی
کف ایدیهم و اوست که از محض فضل خود کف ایدیهم منع کرد دستهای کفار مکه را عنکم از شما و ایدیکم عنهم و باز داشت دست
های شما را از ایشان ببطن مکة در وادی مکه یعنی حدیبیه من بعد ان اظفرکم پس از آنکه ظفر داد شما را بغالب ساخت
علیهم و ایشان را مراد هشتاد تن اند وکان الله و هست خدای تعالی بما تعملون بآنچه میکنید از جهاد به کفار در اول بار برای حرمت
ستیلا بر دعا آنکه از ایشان دست باز می دارید و نمیکشید بجهت تعظیم حرم که حرم حرم پروردگار است بصیرا بینا و شما را برای تعریف
نیکو خواهد داد در دنیا و عقبا این آیه متضمن امتنان سبحانه است بر اهل ایمان که آن حرم و منع او سبحانه است ایشان را از قتال تا چون
الفریقین مصالحه که اعظم و اشرف از فتح است حاصل شود چه فتح مستلزم مقاتله است در زمین حرم بخلاف مصالحه و سبب
نزول این آیه چند وجه دیگر گفته اند از آنجمله از ابن عباس مروی روایت کرده اند که چون کس را بحدیبیه فرستادم تا مسلمانان
سوری بیاند اصحاب خبر دار شده ایشان را بگرفتند و بفرموده پیغمبر همه را آزاد کردند و حق سبحانه این آیه فرستاد و از عبد الله
بن معقل نقل کرده اند که در وقتی که ما با پیغمبر در زیر شجره صلح با اهل مکه صلح میکردیم و پیغمبر طریق نوشتن صلح نامه
با امیر المؤمنین امر میفرمود کاسی سوار به مسلح بر ما تاختند و رسول ما را گرفتند و شدند پس ما برخاستیم و همه را گرفتیم
و رسول فرمود ایشان را آزاد کنید ما آنها را آزاد کردیم آیه آمد و بعضی دیگر گفته اند که عکرمة بن ابی جهل با نصد کس بحدیبیه آمد تا
بپیغمبر مجادله کند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بفرستاد و ایشان را منهزم ساخت و ایشان را مقهور ساخت و ایشان را در حصار مکه داخل
کردانیدند و برگشتند و حق سبحانه در عقب ایشان این آیه فرستاد و بعد از آن سبب منع دخول مسلمانان در این سال در مکه بیان
کرده فرمود که هم الذین کفروا ایشانند آنانکه کفر ورزیدند بخدا و رسول وصدوکم و باز داشتند شما را عن المسجد
الحرام از دخول مسجد الحرام و طواف کعبهٔ معظمه و احلال از عمره والهدی و منع کردند آن را یعنی که آن ذوی هدیه را که قربان
آورده بودند از آنکه معکوفا در حالتی که باز داشته شده بود ان یبلغ از آنکه برسد محله بجای خود یعنی بمکان
نحر هدی که مکه است چنانکه موضع ذبح هدی بخاست و هدی که همراه داشتند هفتاد شتر بودند که تقلید و اشعار کرده بود
و بحدیبیه آورده و چون از زیارة کعبه ممنوع گشتند همانجا نحر کردند خلاصهٔ آنچه از سوق آیه مفهوم میشود آنست که کفار
بسبب آنکه از عمره منع کردند و قربانی شما را گماشتند که بمحل خود رسد مستحق قتال و استیصال اند ولیکن ما از شما در این سال

از قتال

از قتال ایشان باز میداریم جهت آنکه آسیبی و ضرری برسد بجماعتی مؤمنان که در مکه اند ولولا رجال مؤمنون و اگر نبود
مردان ایمان آورنده ونساء مؤمنات و زنان گرونده در مکه لم تعلموهم که نمیدانید شما ایشان را و بر ایمان ایشان وقوف نداشتید
باشید بجهت اختلاط ایشان با مشرکان و آن عقاد و در مرد و زن بود که کتمان میکردند ایمان را از مشرکان و بجهت ضعف عجز نمیتوانستند
که آشکارا ایمان بپروردگار آیند و قوله ان تطئوهم بدل اشتمال است از رجال یا از ضمیر منفصل تطئوهم یعنی اگر نه بودی که کام می نهادید
بر آن مؤمنان ایشان را در زیر پای میکوفتید یعنی هلاک میکردید در وقت مقاتله کفار یا آنکه اگر جهت عدم علم شما بودی به
تعرض شدن ایشان در میان محاربه فتصیبکم پس برسد شما را منهم از جهت کشته شدن ایشان معرة مکروهی
که غم و تاسف شما بود بر قتل آن مؤمنان یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما ایشان را یا کراهت شما بمذمت قتل که آن دیة است و کفارة
خطا و قوله بغیر علم منصوب المحلست بر آنکه حال باشد از فاعل تطئوهم و مجرا با و صفوف و تقدیر کلام اگر لولا آن تطئوهم
غیر عالمین بهم لکفف ایدیکم عنهم یعنی اگر بجهت آن بودی که وقت محاربه میکشتید اهل ایمان را در حالتی که عالم نباشید
بایمان ایشان هر آینه مدافعت شما را از ایشان کوتاه میکردیم و حمد را مغلوب و مقهور شما میساختیم پس از جهاد ایشان باز داشته
شدید لیدخل الله فی رحمته تا داخل کرد الله خدای تعالی در رحمت و در بهشت ایشان خود من یشاء هر که را خواهد از آن کسانی
اسلام قبول کنند بسبب صلح از اهل مکه یا داخل سازد ایشان را در رحمت خود بجهت سالم ماندن ایشان از قتل و در آرد
شما را در بخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن و عیب کفار بجهت سبب کشته شدن اهل اسلام در میان ایشان لو تزیلوا اگر جدا
بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر متمیز لعذبنا الذین کفروا هر آینه عذاب میکردیم آن کافران که کافر شدند منهم
از اهل مکه عذابا الیما عذابی دردناک بقتل و سبی و غارت پس ما ببرکت وجود مؤمنان آن دیار عذاب قتل و سبی را از آن
کفار باز داشتیم چون ممکن است که لو تزیلوا در حکم تکرار جمله شرطیه باشد که لولا رجال است پس جایز است که جواب شرط لعذبنا
و جمع احتیاج نیفتد بتقدیر جواب و امام جعفر صادق ع از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت تفسیر این آیه را از پیغمبر ص پرسید
فرمود که معنی آنست اگر جدا شدندی اولاد که در اصلاب آن کافرانند و علم ما با یاران ایشان نمیداشتی کرفته از آبای خود معذب و متفرق
بودندی ما ایشان را بعذاب قتل معذب میساختیم ذعری و عروه بن زبیر و مستورد بن مخرمه قصهٔ صلح حدیبیه را بدین وجه
ایراد نموده اند که سید عالم ص از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهاد و چون بذو الحلیفه رسید
احرام گرفت و شتران را اشعار و تقلید فرمود و در آنجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از احوال قریش استفسار نماید و در
حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط که قریب بکوچی عسفان است رسید آن جاسوس آمد و خبر آورد که رؤسای قریش چون
کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره جمعی احابیش را جمع کرده اند تا با شما مقاتله کنند و یا از دخول مکه و زیارة کعبهٔ معظمه
باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما را چه مصلحت میبینید و رأی و قول کدام یک از آن دو فرقه از ایشان
یا آنکه هر که با ما در مقام مقاتله طلب باشد با او مجاهده کنیم ابو بکر گفت رای تو اصوب است اما چون که ما بقتال نیامده ایم بلکه بزیارة خانه

کعبه باین صوب توجه نموده ام پس اولی شق ثانی است و غرض رسول در این شوروت آن بود که رایهای اصحاب را استمزاج نماید و اگرنه
آنحضرت رای امر بیا بود آنکه باصحاب گفت برخاسته شوید ایشان میرفتند تا بعسفان رسیدند بشیر بن سفیان از مکه می آمد نزد رسول
آمد و گفت یا رسول الله قریش بکار و تو بیک پوش شده اند یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه شده اند و مکر و مدارق تو بسته نخواهند گذاشت که
تو بمکه روی و اینک خالد بن الولید با جمعی بسیار که طلیعه لشکر ایشان است بکراع الغمیم نزول کرده رسول فرمود که اگر ایشان را بر سر قوه
تسلط باشد مراد ایشان حاصل شود بخدا سوگند که اگر در طریق توکل با من سلوک نکنند با ایشان مقاتله کنم و فتنه ایشان را بتوفیق پادشاهی
هر مغلوب سازم پس فرمود که بگیرید راه ما را بطرف دیگر که رود که راه راست نیست مردی اسلمی گفت که من براه دشوار شما را بایشان رسانم رسول
فرمود که سیر و اصحاب روانه شدند و چون مواضع دشوار را طی کردند و بر ثنیه حمار رسیدند رسول گفت بگویید استغفر الله و توبه
الیه همه اصحاب این کلمه مترنم گشتند حضرت فرمود که حطایست که بنی اسرائیل عرض کرده اند و ایشان قبول نکرده اند و چون جلایر
لشکر رسیدند فرمود که راه دست راست روید پس اصحاب بدست راست میل کرده میرفتند تا بثنیه المرار رسیدند که مهبط حدیبیه
است در اینجا ناقه حضرت رسالت بی جهتی و بی سببی فرو نشست اصحاب گفتند که گویا این ناقه خرد است که بی سببی مینشیند حضرت فرمود
که لا و لکن حبسها حابس الفیل پس ناقه بر پای کرد و ایشان قصد رفتن نمود و با قصان حدیبیه رسید چاهی بود که آب داشت و رسول فرمود تیر
بیاورید آنحضرت آب چاه بیاورد چنانچه همه اصحاب را کافی بود و تفصیل این در مقام سمی تقریر یافت بعد از آن بدیل بن ورقاء
و نفر اعی با جماعتی از بنی خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر لوی با مردم مقاتل لشکر جمع کرده اند بقصد
ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود من بقتال هیچ کس نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم و بخدا که اقسام ایشان عرب طایفه قریش و قبیله
و با استیصال ایشان است اگر چنانچه مهادنه کنند با ایشان درمدت معین که شما با ایشان تمامی باشد و نه ایشان با من
تعرضی دارند و دین مدت قبول اسلام نمایند فهو المراد و اگرنه بعد از تجدید خاطر طایفه در مقام از خود قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق آنکسی
جان من بدست اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه خدا مرا بر ایشان ظفر دهد و آنچه امر الهی باشد بر من جاری شود رسول گفت
من بروم و مضمون این کلام بسمع ایشان رسانم و به بینم که در این باب چه میگویند چون نزد قریش آمد این معنی را با ایشان گفت عروه بن مسعود
ثقفی برخاست و بقریش گفت که این مرد سخنی میگوید که خیر شما در آنست اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و الا شما با او نزد محمد
تا من این سخنی چند با او بگویم ایشان قبول این امر کرده او را نزد رسول فرستادند آنحضرت آنچه بدیل گفته بود تکرار فرمود عروه با رسول
در مقام در آمد و در اثنای آن گفت ای محمد که در پیرامون تو جماعتی می بینم که در حالتی حرب از تو فرار نمایند و تو را تنها گذارند ابوبکر او را دشنام
داد و گفت آیا ما شیم که از این نوع فعل ملتفت رسول جای آریم عروه گفت که این چه کس است گفت که ابوبکر بن قحافه عروه گفت که
بخدا که اگر نه آن بودی که تو پیش از این در حق من کاری کرده بودی و من مکافات آن را بتو نرسانیده ام و اگرنه آنچه تو جواب این
سخن شنوده میگفتم پس عروه در سخن گفتن بیاری دست بر روی رسول میرسانید و چون میکرد و مغیره بن شعبه خودی بر سر
گرفته و شمشیری حمایل کرده بر زیر سر او ایستاده بود هر گاه عروه دست بر رسول دراز کردی وی قبضه شمشیر بدست او زدی گفتی دست

در پیش خود نگاه دار و تا این چه ادبی کن و اگر نه دست ترا باین شمشیر قطع کنم و می گفت این هر کسی که گفت مغیره بن شعبه عروه در مقام
سخنش در آمده گفت ای مغیره تو آن جنسی که خیانت کردی و در غدر سعی نمودی و از بیم آنکه که مغیره در زمان جاهلیت با قومی صاحب کرده و آن
مال ایشان را اخذ نموده و ایشان را بقتل آورده پس نزد رسول آمد رسول فرمود اما الاسلام فنقبل و اما المال فانه مال
غدر لا حاجة لنا فیه اسلام ترا قبول کردیم اما مال تو مال غدر است و ما را بآن احتیاجی نیست پس عروه میان نظر کرد دید که اصحاب
نزد آن قدوه اصحاب که خدا نگاری در میان بسته اند و اینها در حضرت با ایشان نامه نمیتوانند بان سیادت میکنند و طریق خادمان و چاکران
دست بر سینه و سر در پیش افکنده نزد او ایستاده و آن غایت خشیت در حین تکلم بروی او نگاه نکردندی و سخن را تمام و آهسته گفتندی
و در وضو عمل که وضو ساختی با آب دهن افکندی بر یکدیگر سبقت کرده آن را برداشتندی و بحسب تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی
چون عروه این نوع تعظیم و تکریم ایشان را دید بازگشت و قریش را گفت ای قوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم بسیار دیده ام مانند
قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدا که هرگز هیچ پادشاهی که در میان قوم مطاع تر از محمد باشد در میان اصحاب
خود پس آنچه دیده بود از یکجهتی و چاکری و وفاداری ایشان با قریش باز گفت آنگه گفت پادشاهی این خلقت که صلاح میکند قبول
آن کید مردی که از کار نگفت مرا گذارید که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب محمد با او ملاحظه کنم گفتند برو چون نزد محمد رسید رسول
گفت این فلان کس است و از فلان قومی که تعظیم هدی بجای می آرند بیاورید فتا بنزدیک وی رویده و شتران هدی مرا حضور بر
ایشان چنین کردند و چون این مرد این حالت مشاهده کرد گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد پس باز
گردید و ایشان را بصلح ترغیب نمود ایشان جلیس بن علقمه را فرستادند و آن سید احابیش بود در رسول چون او را دید گفت
این از قوم متعبدانست هدی را پیش وی بدارید چون هدی را با شعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و از گفت آن صورت را با قریش باز گفت و در عقب آن بگوش بن حفص و ایشان از نزد طلبیده نزد رسول آمد چون
بعینها او را بدیدند گفتند بگرد سبت که بسبت فسق و فجور مشهور است بیامد و با رسول آغاز سخن کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو
در رسید و رسول را گفت سهل علیکم امر کار شما بر شما آسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان بگیرید و بر هدی پیش آورند
سهیل گفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم و عهد نامه از شما بستانم پس رسول امیر المؤمنین را طلبید و طریق صلح نامه را املا نمود
امیر المؤمنین صلح نامه بنوشت و سهیل مضمون را ساخت باسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما رحمن را نمی شناسیم و چون نامه
نوشته است میان ما و قریش چیزی باید نوشت که ما فقه و معرفت داشته باشیم پس گفت در عنوان نامه باسمک اللهم بنویس مسلمانان
گفتند که ما بسمله را تو نمی نویسیم رسول فرمود که ای علی آنچه سهیل میگوید بنویس حضرت امیر چنین نامه را باین اسم مفتوح ساخت
آنگه رسول گفت که بنویس که هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت اگر ما میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز با تو این
منازعه نمیکردیم و تو را از خانه خدا منع نمی نمودیم رسول فرمود انی رسول الله و انا محمد بن عبد الله و اگرچه
شما تکذیب میکنید آنگه با امیر المؤمنین گفت امح رسول الله این کلمه را محو کن امیر المؤمنین گفت دست من بمحو کردن آن نمی گردد

جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه را امضا و بستد و آنرا عمر نوشت و گفت که هذا ما قاضی محمد بن الله سهیل بن عمرو و حضرت
امیر با بن طریق نامه را مضمون ساخت و بعد از آن در آن درج نمود که ده سال میان ایشان محاربه نباشد و در این مدت
هر که از اصحاب مسلمین بحج و عمره و تجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و آنجا بیعت و شام مردم و نیابی
باشد و هر که بدین صدق رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان رود باز ندهند و این شرط بر مسلمانان شرط
آمد رسول فرمود این بجشد رکنید من جا کم منا فابعده الله و من جاءنا منهم رددناه الیهم فلما علم الله الاسلام من قلبه سهیل عرض
که از اینجا بنا بایشان رود از رحمت خدا دور شود و از غضب و سخط او و هر که از جانب ایشان بما آید ما او را بایشان رد کنیم پس
علی المکی با یاران رفتن رفته باشد راه بیرون شد از برای او و بیاکرد و او از منتهی زندان اهل مکه نجات خواهد داد و نیز شرط کردند
که هر که خواهد الحال بعقد و عهد محمد در آید و هر که خواهد بعقد و عهد ایشان و در الحال بنو خزاعه و گفتند که ما در عهد محمدیم
و بنو بکر گفتند ما در عهد قریشیم اما الذی بایست موقوف و باما بکه در بیاید و در سال آینده ما سه روز از مکه بیرون رویم
و شما بصلح در مکه در آیید و این زمان با صلح سوق هدی کنید الحال شما بان داریم ما بجا ذبح کنید و باز گردید پس رسول فرمود
هدی را برانید اصحاب هدی را بر آن تنها بند های کردن و خود را در میان مسلمانان انداخت بدرستی چون آن حال را دید برخاست
و طبا خنه بر روی و بند دو گفت هذا یا محمد ما اقاضیک علیه ان تورده ای محمد این اول آن خبر است که با یکدیگر مکه و مصالحه نمودیم
که رد کنی آنرا رسول فرمود کم باین شرط نمیکنم و راضی بان نیستم سهیل گفت بخدای که من بر هیچ چیز اقدام مصالحه نکنم رسول گفت
فاجز پس او را امان بده سهیل گفت او را امان نمی دهم رسول با او مصالحه کرد سهیل باز راضی نشد پس مکرز گفت بلی
او را امان دادیم جندب گفت ای مسلمانان مگر مسلمان شده باشم چگونه بمشرکان روم و بر نوع از ستم ایشان بر من گذشته
باشم رسول فرمود صبر کن تا خدای فرجی بدهد چه ما این شرط شدیم و خلاف آن نیکو نیست پس سهیل دست ایشان گرفته میبرد
و انواع اهانت و ایذا میکرد عمر خطاب کوبید شتک فندا جلسا لا تحزن ندخدا سوگند که من از آن زمان که مسلمان شدم در اسلام
شک نکردم مگر در این روز پس نزد رسول رفتم و گفتم آیا نیست یا نبی الله تو پیغمبر خدای فرمود بلی من پیغمبر خدا هم فرمود چرا
گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه روید و در آنجا طواف و تقصیر کنید و الحال بر خلاف این فرمود که من گفتم اسلام این صورت
متحقق شود گفتم نه فرمود که عنقریب در مکه خواهیم رفت طواف کرده و تقصیر جا آورده گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی و از آن
تکذیب کردم و پشیمان گشتم پس صلح نامه را تمام کردند و گواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند رسول گفت همین جا ذبح
کنید و سر بتراشید کسی ترتیب آن نشد بار دیگر اعاده فرمود هیچکس با اقدام ننمود پس بغضب رفت و بخیمه
ام سلمه آمد و عدم اطاعت اصحاب را با او گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان مشو شتر خود را بکش و سر بتراش رسول
از خیمه بیرون آمد و شتر را بدست خود قربان کرد و حلق را طلبیده سر بتراشید مردمان نیز چنان دیدند همه شتران
شتر انرا بکشتند و سر بتراشیدند و بعضی بجای حلق تقصیر کردند و از عدم امتثال امر پیغمبر ملول شدند و بر

وایشان در میان راه بعضی را باز داشتند و بعد از آن با ایشان صلح نمودند و سهیل بن عمرو با ایشان

تا سخن خود رسانید پس رسول فرمود رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین
باز گفتند و المقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین
شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن بمسجد حق زنان بیامدند و بار سوم بیعت کردند و در حق ایشان این آیه نازل شد
یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد و عتبه بن اسید که مسلمان شده بود و در سنه اهل مکه امیر
چون بشنید که پیغمبر معاودت نموده فرار نمود و نزد رسول آمد و کلمه در حق او نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد
رسول فرستادند و طلب رد او کردند رسول با بر شرط مصالحه او را گفت که بگیر و روی کنت یا رسول الله مرا نزد مشرکان
میفرستی و مرا بر رو و صبر کن که میان ما و ایشان عهد است که خلاف نمیتوانم کرد عتبه بالضروره باز آمد و در مسجد مکه شد چون بذو الحلیفه
رسید بنجه آموزد مشغول شد تیغی در میان زد آنرا نیافت بود عتبه گفت این نیک تیغیست رخصت باشد که تا شاکی کنم
گفتند روا باشد او تیغ را برکشید و بجنبانید و میگرد و بکشت بیکی از و بگریخت بمدینه آمد و چون رسول او را دید
بدید گفت این مرد مدعو روق سامنت پس رسول او را گفت چه دیده کنند زود طلیق صاحب تو ما سیر کنت و حال
عتبه آنچه بر حضرت رسول آمد و گفت رسول الله قد اوفی ذمتک رد فتی الیهم الله منهم خدای تمام کرد ایند عهد تو پس او را بایشان
باز گردانید ندای مرا از دست ایشان نجات داد رسول الله فرمود عتبه را بخوانی قول رسول و نهید که رسول او را بکرد و مواخذه
از مدینه بیرون آمد و رد مسلمانان بکار و رسانید و هلکذ قریشیان آمد و مسلمانان که در مکه بودند خبر ارشد قرار میفرمودند و بعضی
تا صفا در روح شدند و جندب بن سهیل بن عمرو مکه فرار نمود و ایشان طلق شدند پس مقاتل قریش که از مکه بشام بیرون غارت بکردند و بگشتند
قریش بخدا آمد رسول را شفیع آوردند با او قرار دادند که هر که از ایشان بیاید و مکنید پس رسول ایشان را بخواند حق سبحانه و تعالی
را بحق جلال بیغمبر میدهد و میگوید که اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون نگرداند آنانکه کفر ورزیدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای
خود حمیت را یعنی انچیزی که دلها را گرم و افروخته کرد از خشم و غضب که از عزت عصب و تکبر و عزت تاشی شده باشد پس تفسیر
حمیت میکند بطریق بدلیت بقوله حمیة الجاهلیة یعنی در آورد و در دل خود و عصبیت و تعصب زمان جاهلیت را که باعث فرار
و غضب و خشم ایشان شد و بجهت آن گفتند که چون محمد در بدر و احد بدیدند راه و بر ایشان و خویشان ما را کشتند سوگند بلات و عزی
که او را در منازل خود بگوییم تا آنکه چون بدر آن ما تنها داد و نشدند ما نیز بر سالت او ایمان بیاوریم تا آنکه چون آنها را جدا با بسلام
بنوعه اند ما نیز راضی نشدیم که نامه را با این حکم مبین سازیم و بدانکه میتوانند بود که متعلق اجعل الذین باشد یا مدت که بیضا کرد
بجهت مؤمنان مکه می بود عالیشان اعذاب میکردیم شتر کان مکه را وقتی که حمیت جاهلیه را در دل خود راه دادند و بتعصب و تاشی مولکشت که باز
داشتند کافران شما را از مسجد الحرام وقتی که کرد ایند حمیت جاهلیه را در قلوب خود و بر هر تقدیر چون حمیت جاهلیه را مرتبه داشتند
فانزل الله سکینته پس فرو فرستادند خدای تعالی سکینه طمانینه و سکون خود را بر رسول و مؤمنان که سبب اطمینان و آرام دل ایشان از آن
انزال فرمود علی رسوله بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر مؤمنان و بر کار و بیکار با او تا ترک مقاتله کردند و بصلح راضی شدند و با آنکه رسول

فرمود رحم الله المحلقین

بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص و امثال ایشان نوشتند که بر عنوان نامه صلح بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله باشد
که از این معنی ابا کردند و با ایشان در مقام مخاصمه در آیند حق سبحانه و تعالی از سکینه فرموده در قلوب ایشان بجهت آن متوقف کشتند حمیت
خود ساخته قبول آن ننمودند وَأَلْزَمَهُمْ و لازم ساخت یعنی ثابت گردانید خدای تعالی مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ یعنی کلمه که سبب پرهیز است
از طغیان و عدوان و اساس دوری از نار بر آن کلمه شهادت است بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نوشتند که در عنوان نامه نویسند
باسمک اللهم رسول الله که راضی نشدند که بنام آن کلمه وفا بعهد و مؤید قول اول است که از امیر المؤمنین منقول است که تقوی پرهیز از عذاب
الله الله و لا اله الا الله وَكَانُوا هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان از مشرکان وَأَهْلَهَا و از اهل آن و اهل بدان یعنی ایشان که استحقاق دارند
این کلمه دارند نه غیر ایشان را که استحقاق ندارند و سکینه و متاعلان را احتمال بکند و از اهل آن که در آن داخل شوند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا و از جمله علم او سبحانه است جواب سراپرده میان ولیدالدین مشرکان عزم حجیه و مدح مؤمنان بر آن که بر
کلمه قبل از این که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از آنکه بحدیبیه رود در واقعه دیگر او با اصحاب با امنیت تام و جمعیت کلام در مکه داخل
شده و حلق و تقصیر نموده و امت را با اصحاب بگفت ایشان مستبشر گشتند و تصور کردند که تعبیر این واقعه امسال بعد
خواهد آمد و چون آن حدیث مراجعت نمودند جماعت بنی عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعه بن حارث گفتند واقعه ما خطا کرد
و اینا مسجد الحرام بخدا سوگند که ما حلق و تقصیر کردیم و مسجد حرام را مشاهده نخوردیم پس چگونه خواب پیغمبر است باشد و عمر
نیز بجهت این از اسلام خود دست شکسته شد چنانکه مذکور گشت و حضرت رسالت چون این سخن بشنید فرمود من نگفتم که امسال
این صورت متحقق خواهد گشت و حق سبحانه بجهت تصدیق واقعه پیغمبر و موقع تعبیر آن در آینده آیت فرستاد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ
راست گردانید خدای تعالی رَسُولَهُ فرستاده خود را الرُّؤْيَا در آنچه دیده بود در خواب یعنی خواب او را صدق ساخت بِالْحَقِّ در حالتی که آن
صدق متلبس بود بکردار درست یعنی بنحوی صحیح و حکمتی بالغ چه در آن ابتلائی بود میان مؤمن مخلص و میان آنکسی که در دل او
بیماری نفاق بود و بسبب آن اهل ایمان و نفاق از هم متمیز شدند و مستبین ابو بود که بعضی سالها باشد آن رؤیا یعنی بدست آورد خدا
خواب پیغمبر را در حالتی که متلبس بود بحق یعنی عاری از اشتباه اسلام و احتمال دارد که راضی باشد و مراد بحق انتفاء باطل
باشد و بالاسی از اساء و آلهی و بنابرین قول لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ جواب قسم باشد یعنی قسم بحقی که مقابل باطلست یا الهیت
از اساء او سبحانه که البته داخل شوید در مسجد الحرام و بنابر دو قول اول لتدخلن جواب قسم محذوف باشد و تقدیر کلام
اینکه والله لتدخلن یعنی بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواسته باشد خدای تعالی و علق
خود بمشیت خدا تعلیم عباد است تا در عبادات خود متأدب بآداب و سنن او سبحانه شوند تعلم باین کلمه شوند
چنانچه از ابن عباس منقولست که حق سبحانه از پیغمبر که عالمست بوقوع آن معلق باستثنا است تا بندگان را چه
علم آن ندارند باستثنا معلق سازند بالاشباه است بیرانکه تا این حصول مقتضی دخول بعضی بیمار شده بودند یا مرده بلکه
گشته پس معنی مراد آنست که اگر مشیت خدای بر دخول شما در مسجد الحرام داخل میشدید بدون مانعی و آن اینجاست که جهت

کفار که چون شنیدند این کلمات بموجب پاری و عده بعضی از ایشان دخول ایشان را متیقن بمشیت یافت تا شکی و عده
لازم نیاید و نزد ابو عبیده این بعضی از است یعنی بمسجد الحرام در آیند وقتی که خواست خدای باشد و گویند که این قول اهل
التوی است که در خواب پیغمبر گفته بود یا قول پیغمبر که در وقت تعبیر خواب با اصحاب خود گفته و بهر حال این جمله مرتبط
میان وی حال که لتدخلن است و میان حال یعنی قول آمِنِينَ و معنی اینکه هر آینه در آیند در مسجد الحرام در حالتی که ایمن باشید
از شر دشمنان و نزد بعضی جمله استیناف مستقلست بآسانی زیرا که دخول ایشان محقق بود و اصلا مشوب بشک و تردد
نبود یعنی در آیند در مسجد الحرام در حالتی که ایمن باشید از خوف اعادی اگر اراده الهی باشد مُحَلِّقِينَ و در حالتی که تراشندگان باشید
رُؤُوسَكُمْ سرهای خود را مُقَصِّرِينَ و چنین نیز که موی یا ناخن بعضی سر تراشندگان باشید و برخی چنین نکنند موی یا ناخن
لَا تَخَافُونَ در حالتی که نترسید از هیچ کس و این حال موکد است و میتواند بود که کلام مستانف باشد یعنی میباز حلق و تقصیر شما را هیچ
خوفی نباشد و چون بندگان از حکم در صلح حدیبیه تا خیبر و تا سال آینده و تعجیل و تقدیم فتح خیبر فَعَلِمَ پس گردانید بر
شما یعنی مقدر فرمود مِنْ دُونِ پیش از این یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک
که فتح خیبر است تا اهل ایمان بآن استراحت مینمایند تا زمان فتح مکه رسد و نزد بعضی مراد بفتح قریب حدیبیه است و در کلام
آورده که نزد بعضی از علما است که بعد از دی و ذی حجه حلق متعین است در حق بر ضرورة و ملتزم و حیز ایشان مخیر ند میان
حلق و تقصیر اما حلق افضل است و دلیل ایشان روایت ابو بصیر و معاویه بن عمار است از صادق علیه السلام و بنابرین
تخییر میان حلق و تقصیر بر عموم خود نباشد بلکه مخصوص باشد بغیر ضرورة و ملتزم و اکثر فقها بر آنند که تخییر میان حلق و تقصیر
علی الاطلاق است لکن در حق ضرورة و ملتزم حلق اکد است و دلیل ایشان بیکی روایت است زیرا که باتفاق جمیع امه مراد از محلقین
رؤوسکم و مقصرین نه معنی جمعیه است بلکه مراد تخییر است باتفاق و ثانی بعید است بجهت لزوم اجمال پس تخییر متعین باشد
و دیگر صادق از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که اللهم اغفر للمحلقین گفتند یا رسول الله مقصرین چه حال دارند
فرمود و المقصرین و در این استدلال نظر است زیرا که او موضوع است از برای تخییر نه و او پس مراد تفضیل باشد
یعنی حلق بر تقدیر تجدید و ضرورة و قصر بر تقدیر غیر این هر دو و معنی جمع اگر چه نسبت بهر شخصی محقق نیست اما
نسبت بمجموع حاصلست و محذور لازم نمی آید از اجمالی که مبین شده باشد باحادیث و جواب این نظر آنست که واو
در این کلام از قبیل واو یست که واقع شده در قول مثنی و ثلاث و رباع پس از برای تخییر باشد و چون بیان در آیه
واقع نشده و در احادیث متواتره مبین ثابت گشته بلکه در احادیث احادی که معارض اند بمثل سند و رجوع یافته پس اجمال
آن مستلزم محذور باشد و مؤید اینست اینکه در علم اصول مقرر شده که اصل عدم تفصیل است پس واو در این آیه
آیه از برای تخییر مطلق باشد و بدانکه تقصیر متعین نیست که در سر باشد و اگر چه ظاهر آیه بجمله دلالت دارد بلکه
جایز است که در جمیع بدن باشد همچنانکه در جمیع حج و حلق مختص است بسر و از همچنانکه تقصیر مشروعست بر منی و زنان بر حلق

و مصلح تقصیر و اینها و تا اهل از انجمن سیاه بلکه تقصیر میباید
خدای تعالی

حرام باشد برین هر دو وجه و اگر بجای تقصیر حلق کنند از بشان عجزی خواهد بود و نیز عجزی نیست در حلق تراشیدن بعضی از سر بلکه
واجبست تراشیدن بعضی از سر بلکه واجبست تراشیدن جمیع آن اما در تقصیر مسنی کافیست چنانچه احادیث صحیحه دالست بران و
اصلع و اقرع واجبست اسرار تیغ بر راس و این حلق و تقصیر واجبست که در منی باشد پس اگر بشان از حلق یا تقصیر از انجا تاخیر
اید واجبست بر وکه مراجعت نماید و در انجا احدی را اسفل آورد و اگر صد و متعذر باشد در همین موضع که ایستاده حلق کند
و مرویست است که موسی را بنی فرستاد در انجا دفن کنند و باقی مسائل درین باب در کتب فقهیه مذکور است فلیطالع
ثم آورده اند که چون رسول در ذی العقده سال ششم از هجرت از دخول مسجد الحرام مصدود گشت و صلح نموده از حدیبیه
مراجعت فرمود در سال هفتم از هجرت در همان ماه که مصدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و در ایام اقامت روزگار
فرمود و از زهری منقول است که حضرت رسالت در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه دختر حارث عامری
فرستاد میمونه گفت که اختیار من عباس بن عبد المطلب دارد و در آن وقت خواهر ام الفضل بنت حارث زوجه او بود
جعفر نزد عباس آمد و صورت حال با وی تقریر کرد عباس قبول این معنی نمود و میمونه را بجمال آنحضرت داد و هم از آنحضرت
مرویست که چون رسول بمکه آمد با اصحاب امر نمود تا مناکب خود را شکسته سازند طواف مشغول شوند تا مشرکان
بلاده و سبب ایشان را بدانند پس اهل مکه از رجال و نسا و صبیان در آن طواف ملاحظه کار رسول و اصحاب میکردند
و عبد الله بن رواحه پیش رسول شمشیر حمایل کرده بود و ابن رجز می خواند و اشاره بر رسول میکرد. خلوا بنی الکفار عن سبیله
قد انزل الرحمن فی تنزیله. فی صحف تتلی علی رسوله. الیوم نضربکم علی تاویله. کما ضربناکم علی تنزیله. ضربا یزیل الهام عن مقیله
ویذهل الخلیل عن خلیله. یا رب انی مؤمن بقیله. ان رایت الحق فی قبوله. و درین موضع آیه الشهر الحرام بالشهر الحرام نازل
شد یعنی این ماه ذی القعده که مؤمنان معتمر در مکه در آمده اند سبب فرض آن ماه ذی القعده است که مصدود شدند از دخول
القصر حق سبحانه جهت تاکید وعده فتح بلدان و تطهیر نفوس اهل ایمان و غلبه ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود
که هُوَ الَّذِي او آنکسیست أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ در حالتی که متلبس بود بچیزی که هدایت
کننده بندگانست از جهل و اضلال و ادله ساطعه و معجزات باهره وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست و راست که اسلامست و بنیاد
بود که باسبب باشد یعنی خدای رسول خود را فرستاد بسبب راه راست نمودن و بیان کردن دین اسلام و احکام آن
لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها چه دین اسلام احکام و ادیان سابقه را منسوخ ساخته و ملل باطله
را بر انداخته و این ابطال بحجج ظاهرات و براهین و معجزات عالیه و باستیلاء مسلمانان بر سایر اهل ادیان زیرا که هیچ ملتی
نیست که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهر نشده و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که تاویل این آیه هنوز بحصول نیامده
و در حین ظهور صاحب الزمان علیه السلام تاویل الملل المنان بظهور رجعت خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دینی دیگر
باقی نخواهد ماند چنانچه کریمه و لیمکنن دینهم الذی ارتضی لهم شاهد آنست وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و بسند است خدای در آنکه

کواهست

که گواهست بر آنچه بآن وعده داده از تظهیر دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر بنا بر اظهار معجزات و قیل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ یا جمله است
که مبتدا مشهود بر است و معنی اینکه لسنده ملت گواهی خدای برین کفار که محمد فرستاده خداست و یا آنکه محمد خبر
مبتدای محذوف باشد و رسول الله عطف بیان آن و تقدیر کلام اینکه هو محمد رسول الله یعنی آنکه سبب هدایت
و واسطه ظهور دین حق محمد است که فرستاده خداست و آن کسانیکه با او بودند از اهل ایمان سخت دلند و غلیظ
وَالَّذِينَ مَعَهُ معطوف علیه و خبر این هر دو أَشِدَّاءُ یعنی محمدی که رسول خداست و آنکسانی که با او بودند از اهل ایمان سخت
سخت دلند و غلیظ عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران و با ایشان و قوی اول و الذین معه کلامیست مستانف یعنی جماعتی که با پیغمبر بودند سخت دلند
بر اهل کفر رُحَمَاءُ نرم دل و مشفق و مهربان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چنانکه در جای دیگر میفرماید اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین حسن بصری گفته که تشدد ایشان نسبت بکافران بر وجهی بود که لباسهای خود را از ایشان نگاه داشتندی
تا جامهای بدنهای ایشان بدان نرسد و رافت و مهربانی ایشان نسبت باهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی سلام
کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه نیست در آنکه لازم جمیع اهل ایمانست که در هر عصری
که از اعصار باشند با جمله خود متحد و مستظل باشند و مستعد انواع ایذا و آزار و اذیت و با اهل مذهب خود
متعطف و متحابی بر وصله و امداد و معونت و کف اذیت و اخلاق حمیده و شیم لینه بعد از آن ذکر صلوة اهل ایمان
و مداومت ایشان بر آن اخبار میفرماید باین وجه که تَرَاهُمْ می بینی ای پیغمبر ایشان را رُكَّعًا رکوع کنندگان سُجَّدًا سجده کنندگان
جهت اشتغال ایشان بصلوة در اکثر اوقات و انکه بعضی از اهل سنت گفته اند که مراد از الذین معه ابوبکر است و اشد علی الکفار
عمر و رحماء بینهم عثمان و قوله رکعا و سجدا امیر المؤمنین علیه السلام و لیست ضعیف و خارج از نظم کلام زیرا که والذین معه یا مبتدا
و یا معطوف بر مبتدا و اشد امیر آن و اینچه بعد از آن خبر بعد از خبر این معنی چنین میشود که ابوبکر عمر است عثمان علی
و بنا بر ثانی معنی آنکه محمد و ابوبکر عمر است عثمان علی و این کلامیست غیر معقول و دیگر آنکه بنا بر این قول مناسب
و او عطفست چنانچه بدیهه عقل حاکمست بران و اگر آیه را مخصوص دارند بامیر المؤمنین اولی و الیق خواهد بود
جهت عدم خروج کلام از نظم خود و وجود جمیع صفات مذکوره در ذات آنحضرت باتفاق جمیع امت و مؤید
اینست آنکه در اخبار واقع شده که آیه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و آیه یجاهدون فی سبیل
الله و لا یخافون لومة لائم در شان علیست و بدانکه قوله تَبْتَغُونَ یا منصوب بالحالست
یا آنکه مفعول له باشد و یا جمله حالیه از ضمیر ترهم یعنی می بینی مؤمنان را که میطلبند فَضْلًا مِنَ اللَّهِ افزونی
مرتبه و زیادتی منزلت از حضرت عزت و بر تقدیر یا حالیه معنی آنست که می بینی ایشان را که رکوع و سجود
کنند کان در حالتی که میجویند ثواب را از و سبحانه وَرِضْوَانًا و خشنودی او در جمیع حالت مراد آنست
که طاعت ایشان از برای قربت و رضای حضرت بدون ریا و عجب و سمعه سِيمَاهُمْ علامت ایشان

رب العزة م

و یا آنکه محمد خبر مبتدا محذوف باشد و رسول الله عطف بیان آن

في وجوههم در روهای ایشان است یعنی علامت در پیشانی ایشان ظاهر و هویداست من اثر السجود از نشانه سجده
کردن یعنی از نشانه که سجود موثر آنست و این مستلزم کثرة سجود است و اینکه علی بن الحسین زین العابدین صلوات
الله علیهما بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است زیرا که بجهت کثرة سجود در جبهه مبارک او مثل ثفنات
شتر پیدا شده بود و لهذا آنحضرت بسجاد نیز معروف شده و بدانکه بر تقدیر سجده حقه دوائی که از ابن عمر
نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد را دید که اثر سجده بر پیشانی او بود و فرمود که ان صورة وجهك
اغلظ فلا تعاتب وجهك و لا تشن صورتك صورة روی تو از بزرگ و با مقدار دارد پس باید که روی
تو نشانه فساد شده باشد و صورة تو لاغر و بی طراوة نباشد محو است بر آنکه آن محض منافق بوده و مقصد
ریا و سمعه روی خود را بر زمین مالیده تا این علامت در و پیدا شده و از ابن عباس منقولست که مراد سیاه روی
نوری باشد که در قیامت از جبین ایشان کج کرده و باین علامت بدانند که او از اهل سجود است و عطا بن رباح
گفته که مراد آنست که روهای ایشان در قیامت سفید و رخشان باشد و از شهر بن حوشب نقل کرده اند که علی
سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید جبیر و ابی العالیه مرویست که اثر سجده
خاکیست که بر پیشانی های ایشان باشد بجهت سجده کردن بر تراب نه بر رخوت و ثیاب و ضحاک گفته که اثر
سجود سجود صدقه و خضوع و خشیت است از خشیت خدا و حسن نقل کرده اند که مراد آنست که از کثرة سجود و بسیاری
طاعت ایشان هر گاه ایشان را ببینی گمان بری که بیمار باشند و حال آنکه بیمار نباشند و از این سنان مرویست که مراد
نماز شب است چه نماز شب مشعر بنورست که در روز بنور روی کج کرده کما قال صلی الله علیه و آله و سلم من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار و در بعضی اخبار آمده که خدای در روز قیامت باد و نخ گوید یا آتش یا نار احرقی
و اما موضع التجود فلا تقربی ای آتش بجنه ساز و ای آتش بسوزان هر جا که سجود بوده و اما موضع سجود مشعر
عطاء خراسانی روایت کرده که هر که نماز یومیه را بپای دارد داخل در آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
ذلک این وصف عجیب ایشان که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوراة در کتاب موسی و مثلهم فی الانجیل
وصفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مومنان در تورة و کتاب باین صفات عجیبه مذکور شده و باین صورت
غریبه مسطور و مکرر اند مثلهم و عدم اکتفا بر او عطف بجهت تقریر و تاکید است و قوله کزرع تمثیل است
مستانف از برای اهل ایمان یعنی ایشان همچو دانه کاشته اند که در اول حال اخرج شطأه بیرون آورد شاخهای
خود را که در نهایت باریکی و ضعیفی باشد فآزره پس معاونه دهد و قوی و نیرومند گرداند او را فاستغلظ پس
غلیظ و سطبر شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر ساقهای و اصول خود یعنی آن گیاه ضعیف و نحیف بتدریج
نشو و نما یابد و در آخر بر وجهی قوی و تناور گردد که یعجب الزراع بشگفت آید مزارعان را بجهت قوة

وسطبری

وسطبری و حسن منظر خود و احتمال دارد که ذلک اشارة مبهمه باشد و کزرع الی آخره موضح آن از قبیل
وقضینا الیه ذلک الامر ان هؤلاء مقطوع مصحبین یا آنکه بقول فهلم فی التوراة کلام تام شده باشد
و مثلهم فی الانجیل مبتدا باشد و کزرع الی آخره خبر آن یعنی صفت ایشان در کتاب انجیل همچو مزرعیست که منتهی
بسنبله مذکور کرده باشد و بر هر تقدیر این مثل یا از برای بیان حال حضرت رسالتست با اصحاب یعنی همچنانکه
دانه مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف و نحیف از و پیدا شود و بتدریج ترتیب می یابد که قوی و صحیم
می شود و سبب تعجب مزارعان میگردد حضرت رسالت و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت خافت و ضعف
بودند و بعد از آن بر سبیل تدریج قوة می گرفتند تا که قوة تام پیدا کرده بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب
تعجب مردمان شدند و یا آنکه این مثل از برای بیان حال حضرت رسالت باشد که در بدو اسلام بی یار و معاون
بودند و بعد از آن بسبب اهل بیت و اصحاب قوة پیدا کردند پس زرع آنحضرت باشد و شطأ اصحاب او که
دست او را قوی گردانیدند یعنی همچنانکه زرع در اول امر دقیق و بتدریج غلیظ و قوی می شود
و شاخها بر و متلاحق میگردد و جمیلتر میشود که مزارعان از قوة و کثرة آن متعجب میگردند همچنین نیز در
اول حال که بامر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود و بعد از آن خدای تعالی
او را نیز و مدد گردانید باهل ایمان بر وجهی که مردمان او را از قوة و شوکت و بسطت او تعجب کردند یا آنکه
مثل اصحاب آنحضرت بوده باشد که در بدو اسلام در نهایت ضعف بودند و بعد از آن بسیار شدند و کار ایشان
بمرتبه ترقی بود که علمیان از کثرة ایشان تعجب نمودند یا آنکه تمثیل از برای دین اسلام باشد که در اول مرتبه در کمال
ضعف بود و بعد از آن بجهت کثرة اهل ایمان و شوکت و قوة ایشان بر سایر ادیان فایق خصوصا و قوة گرفت همچنانکه
دانه کاشته اول در نهایت حقارتست و بتدریج نشو و نمو می یابد و شاخهای از و پیدا می شود تا آنکه بلند و بالا
میگردد و حاصل که حق سبحانه از برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم
آورد با ایشان تا کر و بد کانرا و میتواند بود که لیغیظ متعلق باشد بقوله وعدالله یعنی بجهت آنکه خشمناک
سازد کافران را با ایشان و وعده کرد خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویدند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی از آنانکه سمت ذکر یافتند مغفرة
آمرزش گناهان و اجرا عظیما و مزدی بزرگ و بی پایان و مزد برای جبانست از قبیل فاجنبوا الرجس
من الاوثان و شبهه نیست که کفار بعد از استماع آنچه موعودست از برای اهل اسلام در دار دنیا یا در

دار القرار خشمگین و غضبناک می‌شوند و کید ایشان زیاده میگردد و بنابر آنکه لفیظ متعلق بمتمثل باشد این کلام شفقت
خواهد بود از برای وعده مؤمنان تا در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا در جهاد کردن کفار اسلام است و
وسیب انها را اهل کفر که مستلزم غلبه و قوة اسلام است **سورة الحجرات** مدنیة الا آیة یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی که نزد ابن عباس مکیست و عدد آیه این سورة باجماع جمیع علما هجده است
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الحجرات تلاوت نماید بعدد هر
مطیعی و عاصی حسنه از برای وی بنویسند و حسین بن علی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که هر که
این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید انبیا باشد و بدانکه از این سوره
تا آخر قرآن سوره مفصل میخوانند بجهة کثرة فصل بر بسمله و چون از این سوره تا سوره نبا سنت بسوره
بعد از آنند طویلند و از نبا تا والضحی نسبة بما قبل و ما بعد متوسط و از والضحی متوسطات مفصل
و از والضحی تا آخر قصار مفصل و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اعطیت السبع
الطوال مکان التوراة و اعطیت المثانی مکان الانجیل و اعطیت المئین مکان الزبور و فضلت بالمفصل
و ترجمه این حدیث در اول تفسیر سبع مثانی گذشت و گویا جهت ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال
حضرت رسالتست و اجمع مختصر است با و از اسلاف و اعظام در اختتام سورة فتح و در افتتاح
این سوره از جابر بن عبد الله انصاری و حسن بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا در روز
عید اضحی ذبح اضحیه را بر صلوة عید مقدم داشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ نماز عید ایشانرا
باستیناف ذبح امر فرمود مقارن این حال جبرئیل آمد و این آیه را در آورد **بسم الله الرحمن الرحیم**
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید و بخدا و رسول تصدیق نموده **لا تقدموا** پس مدارید هیچ
امری از امور را **بین یدی الله و رسوله** نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ امری مشوید از اوامر
و نواهی او بعد از آنکه حکم خدا و رسول بآن تعلق گیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل باشد یا باقتدا
برسول خدا و بدانکه تقدم و اقدم بتثقیل حشو و همزه منقولند و از قدمه بتخفیف حشو و نظیر اینست و
نقلا و معنی سلف او سلف و ترک ذکر مفعول در اینجا جهت آنست که نهی شامل هر چیزی باشد که در نفس واقع شود
از امور متقدمه بر حکم خدا و رسول و یا آنکه مقصود معنی نباشد بلکه نهی متوجه بر نفس تقدم باشد
و معنی اینکه شما متلبس بفعل تقدم مشوید و میتواند بود که تقدم از قدم باشد بمعنی تقدم چون وجیه
و بتن که بمعنی توجه و تبیینات و از این ماخوذ است مقدمة الجیش که علم جماعتیست که متقدم اند
از عساکر و مؤید اینست فراد و یعقوب که آن لا تقدموا و بفتحتین و تثقیل حشو که در اصل لا تتقدموا

بوده از باب تفعل اما آنست که ملامت اول بلاغت قرآن اشداست و اقبال علما بآن اکثر و چون بدین مستعدات
از دو جهتی که مسامت یمین و شمال باشند و قریب پس تسمیه این بیدین بجهة آنست که بر سمت بدین اند
یا نزدیک بآن نوع تسمیه جهتین مذکور تین به بدین بر سبیل مجاز باشد از قبیل تسمیه شیء باسم مجاور آن
و علما فی بیان این نوع تسمیه را تمثیل میگویند و در جوی کلام درین مقام بر نوعی از سنن مجاز اید جمله هست
که آن منتفی است در کلامی که از عنان متاباشد و آن تصویر هیئت و شناعتست در چیزی که منهی عنه است و آن
اقدام است بر امری از امور بدون اخذ بر کتاب و سنت و بدانکه میتواند بود که مراد به بین یدی الله و رسوله
بین یدی رسول الله باشد و ذکر الله جهة تعظیم و تکریم او و سجانه و اظهار بر من تجاختصاص و مکانت حضرت رسالت
ابتدا بکلام کند بر تحقیق معنی آنست که ای مردمان هر گاه که در مجلس رسول نشسته باشید و از مسئله سؤال کنند
شما سبقت مکنید بجواب آن و ساکت شوید تا آن تاویل پیغمبر ذان جواب آن بگشاید و نیز منهی قول مذکورست قول
جماعتی دیگر که مراد نهی است در تقدم مشی بر آن حضرت یعنی سبقت ننمایید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق تبعیت او را اختیار
کنید و نجاح تفسیر آیه برین وجه کرده که تقدم مجوئید بطاعات پیش از وقتی که امر الهی و حضرت رسالتپناهی
بآن تعلق گیرد پس جایز نماند تقدیم صلوة و زکوة و صوم و حج قبل از وقت آن و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنست
که سبقت مجوئید بهیچ قولی و فعلی تا آنکه خدای و رسول بآن امر نمایند و از مسروق مذکورست که
در روز روزه شک نزد عایشه رفتم وی خادم را امر کرد باحضار شربت عسل من گفتم بروزه ام حق سبحانه این آیه
فرستاد و سبع کرده و روزه فرموده در روز شک به نیت رمضان و عبد الله زبیر گفت که جماعتی از بنو تمیم نزد پیغمبر
رسول آمدند ابو بکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را امیر ایشان امیر کن عمر گفت قرع بن حابس را امیر ایشان حاکم سازد
و قعقاع را و اکثار ابو بکر بر گفت که درین کار غیر از خلاف من خواستی او گفت نه چنین است که تو میگوئی
بلکه جهت آن گفتم که قرع آداب بدیاسا کند و بهتر از قعقاع میداند پس آواز در میان ایشان بلند شد حق سبحانه
این آیه را با آیتی دیگر که در پی آنست ارسال فرمود و بعضی دیگر گفته اند که رسول صلی الله علیه و آله سریه
که بیست و هفت کس بودند بتهامه فرستاد بنی عامر بر ایشان غالب شد همه را کشتند مگر سه کس که فرار نموده
روی بمدینه نهادند و در حوالی مدینه بدو کس که از بنی سلیم بودند ملاقات کردند و تصور آنکه ایشان از بنی عامر اند
رسانیدند و رجوع ایشان را غارت کردند و نزد رسول آمده صورت حال آنها نمودند رسول فرمود که بئس ما صنعتم
بد عملی بود که کردید ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و رجوعی که پوشیده بودند من بایشان عطا کرده بودم
پس دیت ایشان را بوارث ایشان داد و این آیه نازل گشت که ای مؤمنان برای خود مرتکب هیچ عمل مشوید بلکه در
همه امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و شبهه نیست در آنکه اولی طاعتست بر عموم خود زیرا که هر چیزی که

کنند خلاف امر خدا و رسول است منهی عنهاست پس داخل باشد در نهی لا تقدموا بین یدی الله و رسوله وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدا در تقدیم جمیع اقوال و افعالکم اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنوا است جمیع اقوال را عَلِيمٌ دانا بجمیع
افعال شما و شما را بآن مجازا خواهد داد آیه دلیلست بر بطلان قیاس زیرا که دلالت بر نهی تقدیم امور بر امر
خدا و رسول از روی عموم پس نهی شامل جمیع مؤمنان باشد که قبل از حکم خدا و رسول بامری از امور اقدام
نمایند و این آیه در ماده خاص مانع عمومیت او نمیشود چنانکه در علم اصول مقرر است آورده اند
که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی یا بعضی از اشراف خود چون اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن
الاهتم و قیس بن عاصم با جماعتی بسیار بمسجد پیغمبر آمدند و از بس عجبات ظاهره باواز بلند ندا کردند که
اخرج الینا یا محمد فان مدحنا زین و ذمنا شین و نحن قوم کرام و نحن اهل الفخر و الشرف و نحن
ما نهنئه و قباحة آنحضرت از رفعت صوت ایشان متاذی شده بیرون آمد و فرمود که خداست که
مدح او زینست و ذم شین ایشان گفتند چنان خواهد بود آمده ایم تا با تو هنا سازیم پس
پس رخصت ده تا شعرا و خطبای ما بآن هنا حضرت ماکنیا یند حضرت رخصت ایشان داد عطارد
بن حاجب که از خطبای ایشان بود برخواست و کنت الحمد لله الذی جعلنا ملوکا الذی له الفضل
علینا و الذی وهب لنا اموالا عظاما نفعل بها المعروف و جعلنا اعز اهل المشرق و اکثر
عددا و عددا فمن مثلنا فی الناس فمن فاخرنا مثل ما عددنا شکر و سپاس مر خدایرا که ما را ملوک
زمین گردانید و سحاب فضل و مزیت را بر سر ما ریزان ساخت و مالها بسیار بما انعام فرمود
تا آن احسان می کنیم و اهل احتیاج را از آن محظوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل مشرق گردانید
و مردمان ما را بیشتر از اهل و حسب و نسب ما را افزونتر گردانید کیست مثل ما در میان مردمان
و کیست که با ما در صدد مفاخره در آید و این صفات و نعوتی که در ماست از برای خود تعداد
نماید و بعد از آن گفت که لو شئنا لاکثرنا من الکلام و لکنا نستحیی من الاکثار اگر خواهیم
کلام را در باب مفاخره بر حد اطناب میکشیم و لیکن شرم داریم از بسیار گوی شنیدن
کلام و چون سخن باینجا رسانید بنشست پس حضرت صلی الله علیه و آله امر فرمود ثابت بن
قیس بن شماس که قم فاجبه برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخواست و این خطبه را غاز کرد
که الحمد لله الذی خلق السموات و الارض قضی فیهن امره و وسع کرسیه علمه و لم یکن
شیء قط الا من فضله ثم کان من فضله ان جعلنا ملوکا و اصطفی من خیر خلقه رسولا اکرمهم
نسبا و اصدقهم حدیثا و افضلهم حسبا فانزل الله علیه کتابا و ائتمنه علی خلقه فکان خیرة الله

الله علی العالمین ثم دعا الناس الی الایمان بالله و برسوله فآمن به المهاجرون من قومه و ذووه
رحمه اکرم الناس حسبا و احسنه وجوها فکان اول الخلق اجابة و استجاب للذی دعاه
رسول الله نحن فنحن انصار رسول الله و ردءه نقاتل الناس حتی یؤمنوا فمن آمن بالله
و رسوله منع ماله و دمه و من نکث جاهدناه فی الله ابدا و کان قتله علینا یسیرا اقول هذا
و استغفر الله للمؤمنین و المؤمنات و السلام علیکم یعنی حمد مر خدایرا که آسمان و زمین
را خلق فرمود در ساعتی که امر او در ملکوت جاری بود و دانش او بکرسی که او زیر عرش و زیر آسمانهاست
صادق و هیچ چیز یافت نمیشود دیگر که از خوان فضل و احسان اوست و از جمله افضال او آنست که ما را ملوک
زمین گردانیده و از همه خلق رسول را برگزیده نسب او بزرگترست و حسب او راستترست و حسب او افزونتر
بعد از آن کتاب را بر او نازل فرمود و او را بر خلقان خود امین ساخت پس او برگزیده خداست بر جمیع
عالمیان بعد از آنکه خلقت و سالک تا مزد او شد مردمان را بایمان خواند و مهاجرین که اهل او بودند و از
جمله اقربای او بودند ایمان آوردند و الحال احسان او از همه بیشتر است و حاجت او از همه افزونتر پس اول
آفریده که اجابت قول او کرد و استجابت امر الهی نمود در وقتی که مردمان را بایمان دعوت میکرد ما بودیم پس ما انصار
او هستیم و یار و مصاحب او با همه مردمان مقاتله میکنیم تا آنکه ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول او ایمان آورد
مال و خون محفوظ شد و هر که قبول نکرد همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست
این نهایت قول ماست و من از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات استغفار میکنم و السلام و الاکرام بعد از آن
زبرقان شاعر برخاست و شعری چند بخواند و حسان بن ثابت در صدد جواب وی در آمده بشعر
خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع گفت ان هذا الرجل خطیبه اخطب من خطیبنا و شاعره
اشعر من شاعرنا و اصواتهم اعلی من اصواتنا خطیب این مردان خطیب ما افضلست و شاعر او از
شاعر ما بهتر و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلندتر و بعد از فراغ این کلام گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مردمان چون دیدند که اقرع اسلام آورد ایشان نیز
بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت همه را خلعت و خلعت داد و بعد از آن حق سبحانه جهت تعلیم
مراسم آداب نفس اصحاب خود در وقت خطاب آن رفع اصواتی که مستلزم اذیت و کراهت و هتک حرمت
بود نسبت بآن قدوه ارباب فرمود که یا ایها الذین آمنوا نگرانند و عدم اکتفا بآن لیجهت استدعای
مزید استبصارات و مبالغه در ایقاظ و دلالت بر استقلال منادی له و زیادتی اهتمام بآن یعنی ای
کسانی که گرویده اید لا ترفعوا اصواتکم بلند میکنید آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر

یعنی در وقت سخن کردن آواز خود را بلندتر از آواز پیغمبر گردانید آن را [illegible] زیرا که رفع صوت یا عهد
استخفاف است و آن مستلزم کفر است و یا عدم ملاحظه ادب و آن مستحق خلاف تعظیمی است که مامور به است و
وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ وَاشکار ساز بطور [illegible] بِالْقَوْلِ سخن گفتن بجهر آواز بلند مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچو اشکار ساختن
بعضی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نرم سازید یعنی باید که آواز آنحضرت
از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا غایت لوازم حسن ادب کرده باشید و بمنطوق کرید و تعظیم و توقیر
عمل نموده و چون کاف تشبیه منسوب المحل است بر مصدریت و تقدیر ایکه لا تجهروا الجهرا مثل جهر بعضکم لبعض
پس صفتی نبوده باشد از مطلق جهری که مستلزم تکلم است بطریق همس و اخفات بلکه مراد از جهر منهی جهری باشد
که نزد هاوره یا الپای جنس خود بآن متادی بود مباشد چه آن موجب تشویش آنحضرت است بنیکه مستلزم عدم مراعاه
حرمت نبوة و جلالت قدر و سر تهاوست و بعضی گفته اند که مراد آنست که او را بنام و کنیت که محمد و احمد
و ابو القاسم است مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانند بلکه او را بکلمه که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب
کنید چون یا نبی الله یا رسول الله یا خیر خلق الله و مؤید اینست آنچه ابو سرحه ثمالی از علی نقل کرده که ابن عباس
را از سبب نزول این آیه پرسیدند گفت جمعی از بنی العنبر که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بسی دراز ای ایشان
عزوه بودند بمدینه آمدند قصد فدای دراز ای خود و در پس حجرات اطهر آواز دادند که یا محمد اخرج
علینا ای محمد از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی گشت و حق سبحانه بجهت
تشفی وی آیه فرستاد و قوله اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ یا منصوب المحل است بر علیه و یا مجرور المحل بتقدیر
لام جر یا مضاف پس تقدیر کلام اینست که حبوط اعمالکم یا کراهة حبوط اعمالکم و بر هر تقدیر
متعلقست بفعل منهی که مدلول لا تجهروا است و معنی اینکه باز ایستید از انچه منهی شده اید از ان از رفع
و جهر جهة باطل شدن عملهای شما یا جهة کراهة داشتن شما از بطلان اعمال خود و از این قبیلست آیه
آیه یبین الله لکم ان تضلوا و مراد از اعمال رفع و جهرست و از بطلان عدم ترتیب ثواب و میتواند بود
که متعلق باشد بنفس فعل که جهر است و معنی اینکه منهی شوید از رفع و جهری که جهة حبوط اعمال و عدم ترتیب
ثواب بر آن بفعل می آید جهر آن فعل موذی بحبوطات پس گوئیا که او را بجهة حبوط بظهور می آورید و گویا
این حبوط علت است و سبب است در ایجاد آن بر سبیل تمثیل از قبیل لیکون لهم عدوا و حزنا و لطف فرقان
که در ثانی فعل و مفعول له بمنزله شیء واحد است که نهی بر ایشان داخل شده و در اول نهی متوجه است بر فعل
فقط و مجاز آن حال شده بحبوط و این مفعول له بمذهب بصری متعلقست بجهر بر تقدیر اضمار آن بر اول
که رفع است کقوله آلقوا فی اضرع علیه قطا و نزد کوفی بعکس است و علی کلا التقدیرین مرجع معنی آنست

که رفع و جهر شما که از اعمال شما است منصوص الاداء اند حبوط و عدم ترتیب مثوبت بر آن وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما
نمیدانید که عملهای شما که رفع و جهرست باطل شده از حیثیت عدم ترتب ثواب و عدم وصول آن بجهت قبول
زیرا که آگی ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت سبب و مستحق ثواب میشد و لیکن چون بر خلاف
آن بظهور رسانیدید و قصد مراعات و ادب نکردید مستحق عقاب گشتید و از ثواب محروم شدید پس آن اعمال
محبط باشد و بموقع قبول نرسد و بیانکه چون براهین قاطعه دالة بر ابطال احباط اعمال صالحه بافعال سیئه
پس حبوط اعمال درین مقام بمعنی عدم ترتب ثواب باشد بر رفع و جهر از روی توسع چنانکه باین منسر شده
یعنی بطلان اعمال که قبل از ایشان صادر شده باشد از ابن عباس منقولست که آیه مذکوره در حق ثابت بن
قیس بن شماس نازل شد و او مردی مطرش و جهوری الصوت بود و اکثر آن بودی که هرگاه سخن کردی
پیغمبر صلی الله علیه و آله از آواز او متاذی گشتی و از انس روایتست که چون این آیه نازل گشت ثابت بر سر راه
نشست و میگریست عاصم بن عدی چون این حال را مشاهده کرد نفس آنحضرت از و استفسار نمود گفت آیه در
رفع و جهر و صوت نازل گشته و من میترسم که از اهل آن باشم چه مردی رفیع الصوت و همیشه در خدمت
آنحضرت با آواز بلند گرده ام و خدا میداند که من هرگز بآن قصد استخفاف و بی ادبی نکرده ام التفات از سر
راه بخلوت و بخانه رفت و بجهت که دختر عبد الله سلول بود در حبالت او امر بخود که در خانه را مقفل ساز کرمن
عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از اینجا بیرون نیایم چیلة اطاعت امر او کرده در را مقفل
و مضبوط ساخت و او در آن خانه گریه میکرد و تضرع مینمود عاصم پیغمبر را از این قضیه اعلام نمود رسول
فرمود که او را حاضر کنید عاصم بدر آن خانه رفت و گفت یا ثابت رسول خدای ترا میطلبد گفت در ما بگشا تا بیرون
آیم پس آن خانه بیرون آمد و هر دو باتفاق نزد رسول آمدند ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوت
و در مجلس شما جارة خود تکلم میکردم میترسم که عمل باطل باشد از آن تو بدگردم و طریق امانه پیش گرفتم رسول گفت فرمود
اما ترضی آن تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة [illegible] نیستی که در زندگی ستوده باشی و بر سبیل شهادت
مقتول شوی و به بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله و نیز از انس روایتست که چون رفع تمام بود
مادر حرب مسیلمه کذاب بود یم ثابت دید که مردمان در حرب تکاسل میورزیدند هر فتح حبیر و غضبش دهاکه
آمده هر دو لشکر میان حرکاه انداخت و محاربه مینمود تا شهید شد درعی در بر داشت یکی از اهل اسلام
آنرا از آن بیرون کرده پنهان نمود شخصی از اصحاب او را در واقعه دید گفت ای فلان چون شهید
شدم فلان کس درع مرا برداشت و پنهان کرد خالد را بگو تا آنرا بستاند و بفروشد و بفلان کس دهد که ده
درم از ما لی او در ذمه منست و او را بگو تا بنده مرا آزاد کند و چون بیدار شد بخواست و خالد را از این واقعه

اخبار نمود و خالد اکس را طلبید و درع را که در زیر دیلت پنهان کرده بود از و بستد و بعد صفوان آواز او را بگر
بنی صیفه حربه گفت غلام او را آزاد کرد و از حسن بصری مرویست که این آیه در باره منافقانست که آواز خود را
از آواز رسول بلند تر میکردانیدند و بنابرین وجه خطاب آن بمومنان منهی شد تا ایشان از قلی که منافقان
میکردند و گویند که اهل نفاق رفع اصوات میکردند بجهت اظهار قلت مبالات خود تا ضعف اهل اسلام تعییر ایشان
کنند حق سبحانه این آیه را فرستاد و ایشان را از تعییر نهی نمود عبد الله زبیر گوید که اصحاب بعد از این آیه با حضرت رسالت
چنانکه آهسته سخن گفتند که رسول تا گوش استماع قول ایشان نکردی بعزم آن نرسیدی و بدانکه چون منهی عنه رفع
صوتیست که موجب اذیت حضرت رسالت باشد پس آن شامل رفع صوتی نباشد که در حرب یا در مجادله معاند یا در
ارهاب اعدا واقع شود چه آن مرغوب آنحضرتست و لهذا در حرب حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند
عباس بن عبد المطلب مع موکلان شرخ بالناس مردمان را بآواز بلند بخوانی و عباس نسبت بجمیع مردمان
رفیع الصوت بود که روزی پس بآواز بلند مردمان را ندا کرد و ایشان فرار باز گردانید و در روایت آمده که عباس
بحیثیتی رفیع الصوت بود که روزی جماعتی از کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس بآواز بلند گفت یا صباحاه همزمان
حامله از هیبت آن آواز بچه را از شکم انداختند و مرویست که روزی بآواز بلند سماع را از غنم زجر نمود آن سمع
زهره اش چاک شد و بمرد و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تائب شد حق سبحانه در حق او
این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی که آنانکه فرو میخوابانند و نرم میکنند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را یعنی
آهسته میگویند عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزد فرستاده خدا که محمدست بجهت مراعات ادب و توقیر و تعظیم وی
أُولَٰئِكَ آن گروه مثاب الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدا و نیکو آزموده قُلُوبَهُمْ دلهای
ایشان را لِلتَّقْوَىٰ برای پرهیزکاری یعنی امتحان دلها بآتش تا صفای آن بود و خالص آن باند و گویند مراد از امتحان
معرفت او سبحانه است بخالص نیات ایشان و جمع امتحان در موضع معرفت بجهت آنست که تحقق شیء و معرفت
امتحان آنست پس معنی مراد آنست که شناخته است خدای قلوب ایشان را برای تقوی و بنابرین متعلق لام محذوف
خواهد بود که حال باشد از قلوبهم و تقدیر اینکه امتحن الله قلوبهم کائنة للتقوی خالصة لها یعنی خدای عالم است بقلوب
ایشان در حالتی که آن قلوب ثابت اند برای تقوی و خالص و پاکیزه اند از جلی آن یا آنکه مراد آن باشد که خدای
دلهای ایشان را نشانه انواع محن و تکالیف شاقه گردانیده تا ظهور و رسوخ پیدا کند پس بجهت تقوی آن ظاهر
گردد و معلوم شود که ایشان بسمت تقوی متسم اند چه حقیقت تقوی معلوم نمیشود مگر نزد محن و شداید
و صبر کردن بران یا آنکه معامله حق سبحانه با ایشان در آنچه متعبد اند بآن از غض اصوات نزد سید کائنات
همچو معامله اهل امتحان راست و اگرچه حال ایشان بر و مخفی نیست تا عیار کار و با دا ایشان بر محک امتحان ظاهر گردد

و بر خالیان ظاهر و هویدا گردد که کدام نقد از اخلاص امتحان یافته و پیش بیرون می آید پس ایشان
خالص شده اند باختیار همچو خلوص جید ذهب بنار لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان که آن
رفع وجهر اصواتست و غیر آن از خطیئات وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ پیش پاداش بر حفظ اصوات
و سایر طاعات و بدانکه نکیر مغفرت و اجر بلفظ تعظیمست و جمله خبریه این است یا استیناف از برای
بیان جزای اهل غض و حفظ از انواع اخلاق و اصناف اکرام نزد ملک علام و تصدیر خاصیت آن موکد و ایراد
خبر آن بصورت جمله اسمیه و تالیف آن جمله از دو اسم معرفه و ذکر مبتدا و خبر بعنوان اسم اشاره و موصول
و تعریض بشناختن رفع وجهر و اشاره بوالکماس الی جماعتی که مرتکب رفع وجهر بند بر خلاف اینست و در
بعضی دیگر از تفاسیر آمده که این هر سه آیه مذکوره در باره وفد بنی تمیم نازل شد و منشا آمدن ایشان
نزد حضرت رسالت آن بوده که آنحضرت سریه لیحیی از بنی العنبر که از قبایل بنی تمیم بودند و ایشان
ساخت ایشان چون واقف شدند که لشکر همچو آمده اند بگریختند و عیال را بگذاشتند اصحاب ثلاثه
ایشان را سبی نموده بمدینه آوردند ایشان از پی ذراری خود متوجه مدینه شده نزدیک نیمروز بود
که بمسجد پیغمبر رسیدند و آنحضرت در بعضی از حجرات طاهرات قیلوله فرموده بود ایشان بگرد هر
یک از آن حجرات میگشتند و نعره میزدند که اخرج یا محمد یا محمد بیرون آی تا هم اسیران ما را تمشیه
دهی حضرت از آواز ایشان بیدار شده از حجره بیرون آمد ایشان گفتند یا محمد ما را آزاد کن و با قدر
بستان جبرئیل آمد و گفت آزاد کن ایشان را و سازمان خود را و ایشان حضرت اسود را حکم گردانید و او حکم
کرد که بعضی اسیران را فدا گیرند و بعضی را آزاد کند آنحضرت این طریقه عمل نمود و فرمود که از
اولاد اسمعیل هر که علی از و صادر گشته که موجب کفاره باشد باید که یکی از ایشان را آزاد کند پس
باین وجه سلوک کرده بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه گرفتند و حق سبحانه بنی تمیم را بجهت
ترک سوء باداب و نسبت بآن قدوه احبابت منت کرده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی
که میخوانند بر سوء آداب مرا آنانست که ایشان بجهت عدم معرفت بقدر شرف کنانکه ندا میکنند
تا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرهای زوجات أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان لَا يَعْقِلُونَ عقل ندارند
و جاهلند بر سوء آداب مرا آنانست که ایشان بجهت عدم معرفت بقدر شرف و مرتبه تعظیم و ترک
توقیر تعظیم تو بنزک بجا آرند که از فهم و عقل عاری اند چه عقل مقتضی آنست که مراعات حسن ادب کنند
و رعایت اجلال و محل نمایند خصوصا نسبت بکسی که معصوب باشد بنسبت رسالت و مزید بخلاف بنوع نه آنکه
مراد این باشد که ایشان عقل ندارند و از دایره تکلیف بیرون و بدانکه عداء شی بهمست که آن شی

اشعار است بر بلوغ ایشان بانتهای عقل و کمال
بر سالت در اثنای حق تعالی صفتی اسمی

متواری سازد از اظهار بخل خواهم از آنکه خلف آن باشد یا اقدام و لهذا مفسران تفسیر آنرا خارج کرده
که اهم از خلف و قدامت پس توجیه انکار بر ایشان مخصوص نباشد بنهای ایشان در خلف حجرات و فایده
ایشان من که موضوع است از برای ابتدا غایة دخلت بر آنکه منادی خارج حجره بوده و منادی داخل
آن بجهة عدم اجتماع مبدا و منتهی بر جهة واحده بخلاف وراء الحجرات بدون من که هر تقدیر وراء
الحجرات است چه درین صورت محتمل الاجتماع است و این معنی غیر مراد است و حجره عبارت است از قطعه زمین
که محجور باشد بحایط و مراد بحجرات حجرات زوجات آنحضرت چه یک از زوجات را حجره خاص بوده و این
و این کنایتست از خلوه او با خواص و لهذا بنی تمیم از وراء حجرات مقتضی که این وجه بوده باشد که مجیئی از وراء
نداکرده باشند و بعضی از وراء حجره دیگر بر سبیل تفرق بقصد طلب آنحضرت نشسته یا این طریق که جمیع
ایشان بجهة مجیء طوف هر یک از حجره کرده باشند و او را طلبیده یا آنکه مراد حجره باشد که آنحضرت در آن
بوده و ذکر آن بصورة جمع بجهة اجلال و اکرام آنحضرت باشد و بیان حرمة او و فعل ندا اگرچه مسند
بجمیع ایشان است لکن حاجت است که متولی ندا بعضی از ایشان بوده باشد و باقی دیگر بجهة رضای ایشان بآن ندا نموده
آنها که مستقد بی ندا بوده اند و اخبار رحم روایت کرده اند که منادی از بنی تمیم عیینة بن حصن بود و واقع نیست این قصه
اینست و اسناد نفی عقل بآکثر بر محتملست که بجهة وقوع ندا باشد از جماعتی از ایشان که قصد هماشاة داشته باشند و احتمال
آن نیز دارد که مراد بآن نفی عقل باشد از هر ایشان چه قلت در موضع نفی است در کلام عرب و لهذا
گفته اند که النادر کالمعدوم و روایت که حضرت رسالت را از حال و مذهب تمیم سؤال کرده اند فرموده
هم صباة بنی تمیم لولا انهم اشد الناس قتالا للدجال لدعوت الله علیهم ان یهلکهم ایشان اجلاف
بنی تمیم بودند و اگر نه آن بودی که مقاتلت ایشان با اهل دجال سخت و از همه کس بودی من ایشان را دعای بد
میکردم تا همه هلاک میشدند و باید دانست که آیه مذکوره مختصست بر اموری که هر یک از آن دلالت
صریح دارند بر جلالت قدر حضرت رسالت و من بدیهه و رفعت او نزد حضرت عزت اول آنکه نظم آن
مشتملست بر نداهت و عجائب بنی تمیم از حیثیة ترک ادب که لازم رفع و جهر اصوات از وراء حجرات
ایماء لفظ حجرات شاید که باشد از موضع خلوة و مقیل او با بعضی از ازواج و ترک تصریح بذکر آن سیوم اقتصار بر نفی
حجرات و اکتفا نمودن بوقوعی که مبنی بر آنست که مستفهم بر ایشان جهالت ایشان کلام تعریف بر اضافه کان
جرا کلست یا حجرات نسائک بخم تشنیع و ذم ایشان با سفهاء و استرکان عقل و قلت ضبط بمواضع تمیز و غلبه
جهة تهوین خطاب بر رسول که مستلزم سوء ادبست و بر این قیاس است از تولد سوره تا این آیه چه آیه
اول دلالت بر اجتناب تقدیم مطلق اموری که مستند عبادت و رسولست بر سایر امور بدون تقیید و حرمت

و آیه دوم نهیست بر اجتناب جنس تقدیمست از رفع و جهر صوت و اشعار بر آنکه اول تمهید ثابت
و توطیه آن و آیه سیوم مشتملست بر مدحت و ثنای جماعتی که انتهاء مراتب و حضرت رسالت نهاده اند
و غض اصوات را شعار و دثار خود ساخته تا اشارة باشد بعظم موقع و منزلت و معرفت آنحضرت
نزد او سبحانه و آیه چهارم دالست بر چیزی که مجیء آن اثمست و آن ندا کردن است بآنحضرت بصیاح صوت
از وراء حجرات در حال خلوت او و بعضی حرمات بهم صیاح با همدیگر ناس تا تنبیه باشد بر فظاعت آنچه
بآن جرئت کرده اند و عبارت نموده چه شخصی که حق سبحانه قدر و مرتبه او را رفیع ساخته باشد
و او را افضل انبیا ساخته و خاتم خاتمین را بمسیح مبارک او کرده ندا کردن با و بطریق صیاح و بغایة تفاحش خواهد
بود و در نهایة قبح و الزام آیات شریفه ثمرات الباب و محاسن آداب اقتطاف و اقتباس میتوان
نمود و بوسیله هر موضع فکر در جاد معانی آن استخراج درر و لآلی خلال حسنه و خصال پسندیده
میتوان کرد و بدانکه چون ندا بدون صیاح حسنات و ترک آن واصطبار بر خروج آنحضرت احسن بجهة نهایة
حفظ آداب و غایة تعظیم و اجلال آن قدوة ارباب الباب از پنجه حق سبحانه در عقب آیه مذکوره
فرموده که **وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا** و اگر ایشان بعضی قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی بر ترک ندا **حَتَّىٰ تَخْرُجَ**
تا بیرون می آمدی تو **إِلَيْهِمْ** بسوی ایشان **لَكَانَ** هر آینه بودی صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن
خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشان را از ندا کردن بجهة مراعاة غایة رسوم ادب که مثمر سعادت دنیا و عقبی
چه آن باعث لطف الوهیت در بارة ایشان باعطای ایمان و رسانیدن ایشان را بثواب جاودان و تعداد ایشان
در زمره عاقلان و اصحاب مامول ایشان که آن آزادی جمیع ذواری ایشانست و باید دانست که
آن در ینجا مقام با اسم و حرف جزء در موضع رفع بر فاعلیة و فعل و مفعول له هر دو محذوف و تقدیر
ایکه لو ثبت صبرهم النفس علی ترک النداء و ضمیر بمعنی جنس نفس است از مرتکب شدن بهر
آن و یعنی اگر ثابت می بود باز داشتن ایشان نفس خود را بر ترک ندا هر آینه مر ایشان را بهتر می بود
و ایثار الی بحق بجهة آنست که حق منتهی آنست که صبر منتهی بخروج آنحضرت باشد چه آن
حسنات بغایة شوق نفسه و لهذا جایز است که گویند اکلت الثمر حتی رأسها و جایز نیست حتی نفسها
یا صدرها بخلاف الی زیرا که آن از برای مطلق غایة موضوع است و مراد معنی اولست چه خروج
رسول غایتست معینه از برای صبر ایشان بر آن و اصلاح جایز نیست ایشان را که بدون خروج و مواجهه
او بجانب ایشان مرتکب ندا شوند و فایده فرق الیهم آنست که اگر خروج او بسوی ایشان نباشد
بلکه بجانب دیگر باشد صبر لازم ایشانست تا آنکه خروج او بجانب ایشان محقق شود **وَاللَّهُ**

غفور و خدا بسیار آمرزنده است کسی را که از خطاها تایب و نادم شود رحیم ببسیار مهربان
باهل ادب و حرمت چه مغفرت و رحمت او واسع است پس هر کس آنرا مستحق مغفرت ساخت بر کسی که قهر
کند از این پادشاهی و از آن پشیمان گردد آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سال نهم از هجرت
ولید بن عقبه را بقبیله بنی المصطلق فرستاد تا صدقات واجبه از ایشان اخذ نماید و قبل از این میان
ولید و ایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید با ایشان رسید از سر عداوت قدیمه
گذشته بعد اطراف عقبه انداختند و بجهت تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند بگمان آنکه
ایشان بقصد قتل وی آیند مساوده نموده تهدیت پیغمبر آمد و سر من رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد
پیش گرفته زکوة ندادند و قصد کشتن من کردند رسول در غضب شده عزم قتل ایشان نمود ایشان بیامده
و گفتند نعوذ بالله من غضبه و غضب رسول الله پناه میگیریم خدا از غضب او و رسول او و بخدا که از ما ترک
واقع نشده قوم مطیع و مامور و منقاد فرمان واجب بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است
رسول بقول ایشان اعتقاد ننمود و فرمود که لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا هو عندی کنفسی یقاتل
مقاتلیکم و سبی ذراریکم یعنی حکم میان ما و شما از این دو بیرون نیست یا شما باز ایستید از عصیان و نا
فرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و حبال
شما و هر ذراری شما را اسیر کند پس دست بر دوش امیر المؤمنین نهاد و فرمود که هو هذا آن مرد اینکس است
و مرویست که آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس احوال ایشان
ایشان نمای و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دار و تا ارتداد ایشان بر تو واضح نشود با ایشان مقاتله منمای
خالد چون نزدیک آن صوب رسید جاسوسی را بجهت تجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس
در وقت نماز عصر بمیان ایشان در آمد دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و بشما باسلام
اقدام مینمایند باز گشت و صورت حال باز گفت وی بنزد ایشان آمد ایشان قبل از این ولید بیامده و بجهت
تعظیم باستقبال او بیرون رفتیم چون ما را بدید مراجعت نمود ندانم که منشا آن چه بود خالد صدقه از ایشان
گرفته باز گشت و کیفیت حال بعرض حضرت رسالت رسانید پس این آیه نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان جاءکم فاسق اگر بیاید بشما شخصی بیرون رونده باشد از فرمان خدا
بنبا خبری یعنی بیاورد چیزی را که موجب تاثر خاطر باشد فتبینوا پس تفتیش و تجسس کنید و یک جهت وی
صدق و کذب آن نمایید و بجهت استبار وی مبادرت بعمل مکنید ان تصیبوا جهت آنکه اگر بر سانید فعل بکروه
قوما بگروهی در اموال و انفس ایشان بنادانی یعنی در حالتی که نادان باشید و منع عالم بحال ایشان از ایمان

بجهالة

واطاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافرند و عاصی با ایشان در مقام محاربه و اذیت در آیند و حال آنکه من ملیح
بوده باشند که اگر چنین کنید فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان
نادمین پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن ماحصل کلام آنست که اگر در اول امر بقول فاسق عمل کنید
پس آنکه صدق شما بر وی ظاهر شود و در ثانی الحال خلاف آن ظاهر گردد از آن فعل نادم شوید و همیشه بر آن
تاسف خورید و غمگین باشید و هیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد و باید دانست که ایاک کلام آن
که حرف شکست بهاذ که از برای تحقیق است تنبیه است بر آنکه جماعتی که با آنحضرت بوده اند هیچ کدام را
سیاره آن نبود که بکذب اخبار نمایند مگر بر سبیل نذره و سوق کلام مشعر است بر آنکه بر مؤمنان واجبست
که بر صفت تبین و تجسس ثابت قدم باشند تا هیچ فاسق در مخاطبه عزم با ایشان بکذب و بهتان ارتکاب
نمایند و قول آن تصیبوا از قبیل ان تضلوا ان تضلوا که مذکور شد و قوله بجهالة منصوب الحال است بر حالیت
یعنی جاهلین و تنکیر فاسق شوید تا صدق و کذب آن بنزد بر شما واضح شود و مبنی کنند اندکه شخصی نزد رسول
آمد و گفت که این نام مادر که ابراهیم است با وی خلوق کرده و پیغمبر امیر المؤمنین را امر نمود که این شمشیر را بگیر
و نزد او رو و عنقش بزن معنی آنکه احوال بر همین منوال باشد و اولا تقتل در آن امیر المؤمنین شمشیر
حایل کرده نزد او رفت دید که نزد مادر نشسته شمشیر از غلاف بیرون کشید و می چون دانست که امیر
المؤمنین بقصد او آمده برجست و خود را در میان [illegible] خلخال انداخت و برهنه خسپیده پاهای
خود را برداشت چون نظر آنحضرت بر آن خورده دید که اصلح است و هیچ از آلت مرد از او بر آن نیست
و برگشت و رسول را از این معنی اخبار فرمود آنحضرت شکر کرد الحمد لله الذی یصرف عنا الفحشاء من اهل البیت
و نزد این حال این آیه مذکوره نازل شد و این روایت ضعیف و بی حقیقت نمی پیوندد و بدانکه بعضی
از جهود استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب عمل بخبر واحد که عادل باشد چه حق سبحانه تبین
و تفحص واجب گردانیده در خبر فاسق نه در غیر او پس در خبر عدل تبین واجب نباشد و این
غیر صحیح است زیرا که دلیل خطاب نزد ما و اکثر محققین از اهل سنت معتبر نیست و لیکن
بآن استدلال میتوان کرد بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن ملزوم و عدم
فسقست و عدالت ملکه ایست که باعث باشد بر ملازمت تقوی و مروة و تقوی اجتناب از
گناهان کبیره و عدم اصرار صغیره و مروة تزیه نفس است از دنائی که لایق بامثال این کس
نباشد چون سخریه و کثرة مزاح و کشف عورتها بنحوی که ستر آن سنت مؤکده باشد و ملتبس
شدن بملابس چند بی بر وجهی که موجب سخریه او باشد و بعکس و همچنین است هر آنچه

که منشاء استقنا ف این کس شود و چون معلوم شد که عدالت لازم تقوی است پس بنده با یقاع کبیره یا اصرار
در حیز فسق داخل می شود و وجه استدلال آنست که حق سبحانه بندگان را امر فرموده به تبین نزد اخبار فاسق
و این لازم می آید که تبین واجب نباشد نزد اخبار عادل چه مشروط معدوم می شود نزد عدم شرط آن پس
تبین مخصوص باشد باخبار فاسق و عبد از امر به تبین ترهیب بندگان می نماید از تعرض و وقوع برین وجه که
وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّ فِيكُمْ که در میان شما رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا و تعظیم و اجلال آن مقتضی
آنست که کذب و کلام لایعنی صدر شما و صدور نیارند و یکی که خلاف واقع معنی عرض نمایند یا مرتکب فعل غیر مرضی شوند
حق سبحانه و بر آن اخبار نماید و شما رسول حق چه و معنی آیه برین نهج تنزیل یافته اند که شما وسیله اخبار حضرت
رسالت بکذب و لیدعالم شوید و بیقین بدانید که رسول خدای در میان شماست چه آن اخبار کی از معجزات است لَوْ يُطِيعُكُمْ
اگر فرمان برد شما یعنی اگر رسول خدای قبول قول شما کند و بنای شما عمل نماید فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری
کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا که اکثر قول و فعل شما برای هوا و عصبیت است پس در
جمیع امور اطاعت وی نمایید تا از مضیق هلاکت دنیوی و اخروی برهید و با بساط تام و بسیط کلام
بر بساط مقاصد دین مستقر شوید در کشاف آورده که جمله مصدره بجمله لو کلام مستانف نیست بجهة
آنکه مؤدی بمعنا فرانظم است پس آن متصل است بالقلب خود باین وجه که حال باشد از ضمیر الفاعل و ابقیکم و معنی اینکه
در میان شما رسول خداست بر حالتی که واجبست بر شما تغییر آن حالت یا آنکه شما بر حالتی هستید که واجبست
تغییر آن و آن بجا دلالت شماست بر آنحضرت بر تنبیه او بلی شما چه حوادث روزگار و استصواب
او بشما همچو فعل مطاوع مرغیر خود را که تابع او باشد در اجر صواب دید او بود و این کلام دالست
بر آنکه بعضی از اهل ایمان رسول را بر حرب بنی المصطلق و بر تصدیق قول ولید میداشتند و چون
جماعتی دیگر از ایشان که جمله کمال تقوی متحلی بودند درین امر جسارت نمیکردند و خود را از آن دور میداشتند
از جهت حق سبحانه بر سبیل استدراک مدح ایشان فرمود باین قول که وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی حَبَّبَ
دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ بسوی شما یعنی بعضی از شما که بتقوی خود را از آن باز داشته اند الْإِيمَانَ
ایمان را که تصدیقست بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی و تون ذکر بعضی جهت دلالت صفت ایشانست بر آنچه
از مفارق صفت غیر ایشانست که مذکور شده اند و این از جمله ایجازات و لمحات لطیفه قرآنیست که متفطن نمی شوند
باین مگر خواص که علمای علم بیانند و از این قبیلست قول وَزَيَّنَهُ و بیاراسته اند ایمان را فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای
شما بنصب ادله واضحه و حجج چند ساطعه وَكَرَّهَ و مکروه گردانید و دشمن ساخته إِلَيْكُمُ بسوی شما الْكُفْرَ
پوشیدن حق را که آن توحیدات و نبوة و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از طاعات مفروضه و عدم

کر دیده

اتیان آن وَالْعِصْيَانَ و ارتکاب نمودن جمیع نافرمانی از روی عناد و طغیان و از ابن عباس و ابن زید منقولست
که مراد بفسوق کذبست و این قول از ابی جعفر صلوات الله علیه نیز روایت کرده اند و معنی تحبیب و تزیین ایمان تکریه
کفر و فسوق و عصیان لطف و امداد است بتوفیق در طاعت و تنفیر از معصیت و اما بخلاف الطاف که باعث
رسوخ ایمانست و صارف از کفر و عصیان نصب ادله است و وعده ثوابست بر ایمان و طاعت
و وعید عقاب بر کفر و معصیت ابن آیه دالست بر بطلان اهل جبر زیرا که هرگاه او سبحانه تحبیب
ایمان کرده باشد در قلوب ایشان و تکریه کفر از ایشان پس چگونه تعذیب چیزی نماید که محبوب او باشد
و استدراک اشعار است بر تعریض بذم جماعتی که در امر مذکور مسارعه میفرمودند و مصداق اینست آنکه
میفرماید که أُولَٰئِكَ آن گروه که مستثناء اند از اهل جسارت بواسطه اتصاف ایشان بصفات مذکوره هم
هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که متصل و راسخ اند در آن
و اشتقاق رشد از رشادت که بمعنی حزم و صلابت و این تزیین و تکریه کفر و عصیان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهة تفضیل
از جانب خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بصدق و کذب مخبر و حرب او
و فی آن جزا و سزا خواهد بود حَكِيمٌ حکم کار در امور بندگان و از طلا امور حکم او آنست که جستجو اخبار امر فاسق
زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنها و سبب اصناف بلایاست و بنا بکشف فایده تقدیم جزا بر اسم آن قصدست
توبیخ بعضی از اهل ایمان را چند مستهجن بود از ایشان از استتباع رای رسول با رای خود پس واجب باشد
تقدیم آن بجهة انصباب غرض بسوی آن و ایثار یطیعکم بر اطاعکم بجهة دلالت بر آنکه اراده ایشان استمرار
استصواب بود در جمیع امور که ایشانرا سانح میشد بدلیل قول فی کثیر من الامر و شریطه کون
کثیر الذ ما عبدست از ما قبل نفیا و اثباتا اگر چه بحسب لفظ مفقودست لکن من حیث المعنی موجودست
چه صفات جماعتی که ایمان در قلوب ایشان محبب است مغایر صفات جماعتیست که ذکر ایشان مقدمست
و جمله مصدره باسم اشاره نزد بعضی معترضه است و فضلا مفعول له که اتحاد فاعلست مفقودست
بجهة آنکه رشد فعل عبادست و فضل فعل او سبحانه لیکن چون منشاء رشد سبب و تکریهست که مستند
باو سبحانه است پس کویا رشد نیز از جمله افعال او سبحانه باشد انتصاب آن بر رشد و میتواند
بود که آن مفعول محذوف باشد و تقدیر آنکه حرکت ذلک فضلا من الله و احتمال آن نیز دارد که مفعول
راشدون باشد یعنی ایشان راه یافتگانند بفضل که از جانب خداست آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روزی بر دراز گوشی نشسته در مجلسی از مجالس انصار رسید و توقف
فرمود آن دراز گوش بول کرد عبد الله سلول بینی خود را بگرفت و گفت بگذار این دراز گوش را

تا هر چه که خواهد برود که صورت بول او مانند متاع پی ساخت عبدالله و واحد گفت یعنی سیکر پی
از بول حیوان او که خوشتر از بوی تست و بوی پای این دراز گوش به از تست و بول آن بهتر
از مشک تو پس پیغمبر از آن مجلس بیرون آمد و ابن سلول از سخن وی در غضب شده سخنی
بی ادبانه گفت ابن رواحه نیز در مقابل آن سخنی در میان انداخت و کار بمنازعه کشید قوم هر دو کدام
و خزرج بودند بتعصب برخواستند با یکدیگر در مقام مجادله در آمدند و بعضی بسا و کفش و جامه
بجوب خرما و ضرب دست و مشت تعدی کشودند پیغمبر صلی الله علیه و آله چون برین فتنه مطلع
شد مراجعت فرموده ایشان را از هم تفریق نمود و کار ایشان را باصلاح آورد و آیه نازل شد
وَإِنْ طَائِفَتَانِ و آن دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ من از گرویدگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا
بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوت نمایید ایراد صیغه جمع در
موضع تثنیه که اقتتلوا است باعتبار معنی است چه هر طایفه مشتمل اند بر معنی جمعیت از افراد و مرویست
که مردی از انصار را در خانه انصاری دیگر حقی بود و او در دادن آن مماطله می نمود آن مرد بکنه قوم
خود مستظهر بود گفت لا حلفن حتی تأتیه عنوة یعنی بخدا که حق خود را از تو بعنف و قهر استانم آن شخص
گفت بیا تا نزد رسول خدای رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس درهم افتادند و کار ایشان بسایه
کشید و آیه مذکوره نازل شد و از سدی منقولست که زنی از انصار با شوهر خود عاتب بود شوهر
او را در خانه محبوس ساخت قوم او خبردار شده بیامدند و او را از حبس خلاص کردند قوم شوهر
با ایشان بجهاد و نزاع کردند و شمشیر بیکدیگر کشیدند حق سبحانه این آیه را فرستاد و امر نمود بایکدیگر
میان ایشان باصلاح آرید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و تعدی نماید إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى
الْأُخْرَى بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید فَقَاتِلُوا الَّتِي پس کارزار کنید
با آن گروهی که تَبْغِي از روی تجرید و تعدی کند بر گروهی دیگر حَتَّى تَفِيءَ تا باز گردد إِلَى أَمْرِ اللَّهِ
بحکم خدا و اطاعت او نمایند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردند آن طایفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند
در ترک مقاتله فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ بسویه یعنی در اصلاح میل بیک
طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو و امر عدل دارید و صاحب کشاف آورده که فقیها صلاح ثانی بود
دون اول بجهت آنست که در اول هر دو باغی اند پس آنچه بر اهل اسلام درین صورت واجبست اصلاح ذات
بینست و تسکین دعا باراوه حق و مواعظ شافیه و نصایح مفیده و مقاتله با ایشان جایز نیست و در ثانی
که یکی از طایفتین باغی اند دون دیگری مقاتله آن گروه باغی واجبست تا آنکه منقاد شوند و مطاوعه

مطاوعه

مطاوعه عدولست از منهج عدل پس جهت این اصلاحی را که بعبارت مقاتله است بعدل مقید ساخت و دون
اول و چون مراعات عدل در جمیع امور مهم است بجهت آنکه آن مدار نظام امور دینیه و دنیویه است
از این جهت او سبحانه بعد از این اشارة بتعمیم آن فرموده فرمود که واقسطوا وَأَقْسِطُوا و عدل کنید
در همه کارها إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی موافق افعال ایشان را
بحسن جزا میدهد و بدانکه اقساط مستقست که بمعنی اعوجاج است و همزه آن از برای ازاله
پس معنی آن سلب اعوجاج است که مستلزم عدالت است صاحب کنز العرفان آورده که بعضی از فقها می گفتند
ما ابدا باین آیه استدلال کرده اند بر قتال بغاة و این محض غلطست زیرا که باغی کسی است که بر امام معصوم
خروج کند بتاویل باطل و با او محاربه نماید و بمذهب ما او کافرست بدلیل قول حضرت رسالت پناه صلعم
مر امیر المؤمنین ع را که یا علی حرب تو حربی و سلم تو سلمی چگونه باغی مذکور مؤمن باشد تا در وقت
آیه داخل شود و لازم نمی آید از ذکر لفظ بغی در آیه که مراد بآن بغاتی باشند که معهود فقها اند و لهذا در آیه
این آیه را دلیل قتال نکردانیده بلکه آنرا باهل اسلام تخصیص داده پس بغی بمعنی لغوی باشد که آن تعدی
مطلق است نه آنچه مصطلح فقهاست و نیز موید اینست قول شافعی که ما عرفنا احکام البغاة الا من قول علی ع
مراد اینست که آنحضرت در حرب بصره و شام با خوارج سلوک نمود از عدم اتباع مدبر اهل بصره و عدم
قتل جریح ایشان بجهت آنکه ایشان را فئه نبود تا بایشان مستظهر شده بار دیگر خروج کنند و حرب اقامه نمایند
اتباع مدبر اهل شام و قتل جریح ایشان بجهت آنکه ایشان را فئه مذکوره بود و اینکه راوندی بآیه انفروا خفافا
و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم بر قتال اهل بغی استدلال نموده و گفته که ظاهر آن مقتضی قتالست با ایشان
نیز غلطست چه ظاهر آن اصلا دلالت ندارد بر قتال بغاة حجة باشد بر آنچه مطلوب ماست بلکه ظاهر
آن مفید تاکیدست جهاد و مبالغه در آن باب پس مراد باشد جهاد با کفار معهود و دونیت است دلالت
بر بغاة بتوسط آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بجهت آنکه ظاهر آن
دالست بر عمومیت وجوب طاعت اولی الامر با آیه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم
چه منافق مظهر اسلامست و مبطن کفر و باغی نیز چنین است زیرا که اظهار اسلام میکند و حال آنکه بواسطه
خروج بر امام معصوم از اسلام بیرون است پس اسم نفاق بر و جایز باشد و آنچه حق است که حضرت خروج
رسالت صلعم در شان حالیشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا
یبغضک الا منافق شقی و این حدیث نسائی در صحیح خود روایت کرده و کتب اصحاب ما نیز مشحونست باین
و شبهه نیست که هر که محارب او باشد محب او نخواهد بود پس باغی منافق باشد و هو المطلوب و از عدم جهاد چنین

باهل نفاق لازم نمی‌آید عدم جواز آن بعد از و لهذا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در روز جمل بعد از تلاوة آیة وان طائفتان
ایاهم بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون فرمود که والله
ما قوتل اهل هذه الآیة الی الیوم عجبا سوگند که تا الان واقع نشده با اهل این آیت الی آخر امروز
و نیز مقوی عدم دلالت آیة مذکوره است بر قتال اهل بغاه مصطلح اینکه در عقب آن میفرماید که
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بین نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر را دین چه منتسبند باصل واحد که ایمان است
پس باید که میان ایشان نزاع و شقاق نباشد و اگر بر سبیل ندرة خلاف و نزاع واقع شود فَأَصْلِحُوا پس
بصلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم و بدانکه اسناد اخوة باهل ایمان بجهة تعلیل
وقتی بر امرست باصلاح و لهذا بعد از آن ذکر اصلاح را مرتب گردانیده و وضع ظاهر در موضع مضمر که بینهم
باشد و اضافه آن بمامورین بجهة سرایت در تقریر و تخصیص و تخصیص اثنین بجهة آنست که آن اقل
جمعیت که میان ایشان مخالفت واقع شود و هرگاه مصالحه میان اقل لازم باشد پس میان اکثر الزم
خواهد بود زیرا که فساد در شقاق و خلاف جمیع اکثر و اشنع است از شقاق بین الاثنین و بالجمله مراد بان اوس
و خزرج باشند و بعد از امر باصلاح بجهة عزم اهل ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان در آن باب
تحریص ایشان مینماید در مخالفت امر مذکور بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقاب الهی و مخالفت
پادشاهی لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی بوسیله اتقا امید وار باشید برحمت
واسعه او چه اتقا موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است کما اخبر الله تعالی و از سید مختار علیه و آله صلوات
الله الملک الجبار روایت کرده که اجر المصلح بین الناس کاجر المجاهدین اهل الحرب مراد آنکه میان
مردمان اصلاح کند همچو مزد کسیست که کارزار کند با کفار و نیز هر چه از سالم نقل کرده که
حضرت رسول صلعم فرموده که مسلمان برادر مسلمانست باید که بروی ظلم نکند و بدانید
که هر که در حاجت برادر مؤمن اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند و هر که غمی از مسلمانی بردارد
حق سبحانه کرب و اندوه او را در روز قیامت بفرح بدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند حق تعالی در
روز قیامت بدن او را ستر کند و این حدیث بخاری و مسلم در صحیحین خود ایراد نموده اند و از جمله وصایای
حضرت رسالت صلعم که با امیرالمؤمنین فرموده آنست که ای علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل برو
و تشییع جنازه نمای و سه میل برو و اجابت مظلوم کن و چهار میل برو و زیارت کسی کن که او را دوست
برادر بی گوفته باشی در راه خدای و پنج میل برو و اجابت مظلوم کن و شش میل برو و نصرت مظلوم نمای
و بر تست که همیشه باستغفار باشی و در حدیث دیگر واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر

ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و هر چند که همدیگر بکوشند و دیوار خانه‌ها از بالای
سر یکدیگر نگذرانند مگر بتراضی تا موجب منع هوای همسایه نشود و یکدیگر را بسوی طعام ایذا نرسانند بلکه
یکدیگر را با آن مخصوص سازند بعد از آن فرمود که کم کسی باشد که این وصیت عمل بکند آورده اند که ثابت
بن قیس بن شماس هرگاه بمجلس ملاقی سید انبیا صلی الله علیه و آله آمدی صحابه آن را بجهة کر این گوش
بنزدیک رسول جای دادندی تا کلام حضرت را بیک استماع کند روزی بمسجد آمد در وقتی که مردم
یکرکعت نماز صبح گذارده بودند و بار مشغول شد و چون یکرکعت با گذارد مردمان از نماز فارغ شده
بودند و تا وی از آن فارغ نیست ایشان هر یک جای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز
برخواست و پای بر گردن مردمان مینهاد و میرفت تا بجایی رسید که میان او و پیغمبر یکس پیش
نبود وی گفت تخ دور شو و جای مولا من گذار وی گفت اصبت مجلسا فاجلس چون بموضع جلوس
رسیدی بنشین وی خشمگین شده در جای بنشست و چون هوا بیک روشن شد ثابت در آن
مرد نگریست و گفت که تو کیستی گفت من فلان بن فلانه و این را بجهة آن گفت که وی را
مادری بود که در جاهلیت بزنا و فجور مشهور بود آن مرد این مقرر بخجل شده سر در پیش انداخت
خدای تعالی این آیه را فرستاد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ باید که استهزا
نکنند و استخفاف نمایند گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَى أَنْ يَكُونُوا شاید که باشند
آن گروه استهزا کرده شدگان خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت درجه و مزیت
مرتبه نزد حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال و از بواطن امور بیخبرند
یعنی بر اینکه جمعی از بنی تمیم بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب و ابی ذر
رضی الله عنهم استهزا میکردند حق سبحانه فرمود که ای مؤمنان استخفاف گروهی مینمایید که در
ایمان با ایشان شریک باشید شاید که این گروه که در ظاهر حال فقیر و حقیر بدن حق سبحانه
از شما بهتر باشند از اغنیایی که حسن الحال و مرفه البال اند و بدانکه لفظ قوم مخصوص است بحال
چه ایشان قایمند بامور زنان کما قال جل ذکره الرجال قوامون علی النساء تفسیر قوم و قوم و نسوان
بقبیلتین موجب جواز اطلاق لفظ قوم بر نسا نیست زیرا که آن یا بنا بر تغلیب است و یا آنکه بذکر رجال
بجهة آنکه نسا تابع ایشان اند و اختیار رجال که مفهوم قوم است بر واحد که بجلالت بجهة الخیلة
اشهر است در مجامع و محافل و دیگر آنکه طلب ساختن در اکثر اوقات خالی نیست از منتهی و مستعلی
و مستخصل و مستطیل از قول او که تارک نهی و انکار او بود پس ایشان نیز شریک او خواهند بود

در محل رذل و همچنین مسخره و مسخره خالی نیست از ذمی قرابتی و مصاهری که آن سخریه سبب استغنای ایشان
نیز می شود پس در اغلب احوال سخریه میان جماعه باشد و قول عیسی ان یکون اکلا و است مستانف که وارد
شده در مورد جواب کسی که استبعاد کند از علت موجبه نهی سخریه و اگر نه سزاوار این بود که مدخول
فا باشد تا با قبل حسن و متصل باشد و حقیقت معنی آن واجب است که بر متکلمان واجب است که اعتقاد کنند
با آنکه مسخور منه بسا باشد که بهتر از ساخر باشد زیرا که اطلاع ندارند مگر بر ظواهر امور و عالم
نیستند بخفیات آن و بر خلوص ضمایر و تقوی قلوب علم ندارند پس باید که بر استهزای فقیر یا ذمی
عامه و غیر آن جرأت نکنند چه ممکن است که مسخور منه متصف باشد باخلاص ضمیر و تقوی قلب فخ
سخریه نسبت باو موجب ظلم ساخر باشد بر نفس خود نهی بجهت تحقیر و استهانه کسی که نزد خدای تعالی
موقر و مکرم است اسن روایت کرده که روزی ام سلمه رضی الله عنها از ذمی سعنه در میان
بستر بود و کوشه آنرا بر پس پشت فرو گذاشته بر زمین میکشید عایشه زبان بسخریه گشوده باغضه
گفت که آن کوشه از ذمی که ام سلمه از پس خود میکشد کوتاه زبان سکست که از دهن بیرون کند
حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و باید که سخریه نکنند زنان مِّن نِّسَاءٍ از زنان دیگر عَسَىٰ أَن يَكُنَّ شاید که باشد
آن زنان سخریه کرده شدگان خَيْرًا مِّنْهُنَّ بهتر از زنانی که سخریه کنندگان اند و از حسن منقولست که این
کلام در حق زنانی نازل شد که ام سلمه را بقصر قامت تعییر و استهزا می نمودند و از ابن عباس مرویست
که صفیه بنت حیی اخطب نزد رسول آمد و شکایت نمود که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت
یهودیین ای چهره دختر دو چهره حضرت فرمود که ایشان را بگو که پدر من هرون است و عم من موسی
و شوهر من محمد رسول الله حق سبحانه این آیه فرستاد که وَلَا تَلْمِزُوا باید که طعنه نزنند و عیب نکنند
أَنفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مؤمنان بمنزله یک نفس اند پس هر که دیگری را عیب کند
گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشد طعن و عیب او جایز است و لهذا فقهای ما تجویز طعن و لعن
کرده اند بر جمیع کفار و مخالفین لعنة الله علیهم اجمعین وَلَا تَنَابَزُوا و باید که بیکدیگر نخوانید یکدیگر را
بِالْأَلْقَابِ بلقبها یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید چنانکه یهود یا نصاری که مسلمان شده باشند ایشان را
گویند یا یهودی یا نصرانی یا مؤمنی را گویند که یا منافق تخصیص ذکر بد ذکر در تخاطب و تنابز تغلیب است
و یا باعتبار تعمیم اثاث مذکور را در اکثر امور بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست کسی را اعنی تنبیه فسق است و
یعنی تخصیص یا بجهود یا نرسا ملقب ساختن بَعْدَ الْإِيمَانِ پس از ایمان آوردن او یا بد چیزیست اکتساب اسم
فسوق باعتبار اهل ایمان و لذا ایشان و دیگران آورده که اسم بمعنی ذکر مرتفع است مشتق از سمو که بمعنی

علوست و حقیقت معنی بآن راجع است که بدست ذکری که مرتفع است مؤمنان را آنکه مذکور شود
بعنوان فسق که مستلزم انتفا مزاست پس باید که کسی را بعد از ایمان کافر نخوانند و همچنین مسمی تایب
را فاسق نگویند وَمَن لَّمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند از این امور منهیه و از آن نادم نشود فَأُولَٰئِكَ پس آن
گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بجهت وضع عصیان در موضع طاعت رحمن و تعریض نفس بانواع
عذاب و عقوبت در اینجا ذکر اسم اشارت بصورت جمعیت با آنکه راجع است بلفظ من باعتبار
معنی آنست چه کلمه من اللفظ بجمع است ابن عباس مرویست که قبل از این آیه که شخصی
معصیتی کردی و از آن تایب شدی مردمان او را بآن سرزنش کردندی و گفتندی که تو چنین
عملی کردی حق سبحانه باین آیه ایشان را از آن نهی فرمود و بروایتی دیگر از حسن منقولست که هر یهودی و نصرانی
که بشرف اسلام میرسید مردمان او را بطریق سابق بلفظ یا یهودی و یا نصرانی ندا میکردند حق سبحانه باین آیه نهی کرد
ایشان را از آن منع نمود از حضرت رسالت صلعم روایتست که من لحق المؤمن علی اخیه ان تسمیه باسم
اسمایه الیه از جمله حق مؤمن بر برادر مؤمن خود آنست که او را نام ببرد باسمی که دوستر باشد نزد او
و بدانکه مراد از این آیه تعیین نسبت کفر و فسقست بمؤمن و استفتاح جمع میان هر دو و اهل ایمان و اصلاح
دلالت نمیکند بر عدم اجتماع ایمان و فسق چه هیچ فرقی نیست میان بئس الاسم الفسوق بعد الایمان
و میان بئس الفسوق بعد الشیب پس استدلال اهل خلود باین آیه بر عدم اجتماع فسق با ایمان باطل باشد او روایت
که حضرت رسالت صلعم در سفر و حضر هر درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب کرده بودند تا در ما یحتاج ایشان
قیام نماید و ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد سلمان رضی الله عنه در بعضی اسفار با او فرموده سید خدام
در حکومت دو کس از اکابر صحابه قیام مینمودند و وی ایشان سلمان را گفتند که برای ما طعامی طبخ نما
سلمان بجهت آنکه در شب عبادت کرده بود و خواب نکرده خواب بر او غالب شد و طعام مهیا نساخت ایشان
سلمان را گفتند چرا برای ما طعام نپختی گفت خواب بر من غالب شد و بجهت آن در این امر چیزی واقع شد
گفتند نزد رسول رو و طعامی برای ما بیاور چون سلمان صورت حال را عرض حضرت کرد او را نزد
اسامه بن زید فرستاد و اسامه در آن وقت وکیل آنحضرت بود در صرف خراج پس سلمان نزد
وی آمد و بفرمود رسول از و طلب طعام کرد اسامه گفت طعام حاضر نیست وی باز گشت و گفت
در سوگند حضرت طعامی مهیا نیست ایشان سلمان را جای دیگر فرستادند تا طعام بیاورد سلمان باز آمد
و گفت آنجا نیز طعام نبود ایشان در غیبت سلمان زبان بغیبت وی گشودند و گفتند سلمان قدری دارد که
اگر بچاه مسجد میرود آتش خشک میشود پس در جستجوی این افتادند که ایا سلمان راست گفته که طعام

نداشتم یا غل مانع و نشادن او شده روز دیگر که نزد رسول آمدند رسول فرمود که چیست این سرخی گوشت
که دندان دندانهای شما میریزم گفتند یا رسول الله ما گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود که گوشت مردی که می گویم مردمی
گوشت آدمیست چرا امروز هر روز گوشت سلمان و اسامه میخوردید و من اثر آن را بر لب شما شاهد میکنم آیت آمد
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اجتنبوا دور شوید و واگذارید کثیرا من الظن بسیاری از
گمان که آن گمان بدست جاد و مؤمن ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم گناه است یعنی موجب تفرق
امت برادران و کانی که در حق اسامه بردید از این قبیل این کلام و لا تجسسوا و تجسس مکنید چیزهای را که بر شما
مخفی باشد از سوآت مردمان و عیوب ایشان چنانچه در کار اسامه بدکان سفه مرتکب تجسس آن شدید و بدانکه لفظ ظن
کثیر و تکثیر آن بجهت آنست که تا مفید بعضی مفید باشد که مستلزم صدق آنست بر هر یک از افراد ظنون تا هیچ کس
جرأت نکند بر ظنی از ظنون الا بعد از آنکه طریق احتیاط مرعی دارد و در جمیع ظنون نیک تامل کند و همه افراد
آنرا ملاحظه نماید و بواسطه امارات چند و اسباب ظاهره علم پیدا کند بلکه آن ظن از هفتم مباح است یا حرام
و اگر لفظ کثیر بطریق معرفه میبود مفید آن بود باجتناب ظنی که منطوی بکثرت باشد نه آنکه بعضی از ظنی که متصف
بکثرت باشد واجب الاجتناب باشد و اینچه متصف بود مرجح الظن بدون ظهور امارة و اخضر و حال آنکه
مراد او سبحانه معنی اولست و بدانکه ظن بر چهار قسم است قسم اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مؤمنان
کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنین و المؤمنات بانفسهم خیرا و حدیث ان حسن الظن من الایمان یعنی حسن
این قسمت دوم حرام و آن گمان بدست بخدای و مؤمنان که موجب اخشت و شر حقد بر سیوم مندوب
الیه و آن ظن بد غیر است در امور اجتهادیه بخدای و مؤمنان چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا
و مهمات معیشت و درین صورت بدگمانی موجب سلامتیست و سبب انتظام امور دینی و لهذا این قسم را از
قبیل حرام شمرده اند و احادیث بسیار در باب نهی از سوء ظن بخدا و اهل ایمان واقع شده از انجمله ابو هریره
از حضرت رسالت روایت کرده که ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث بپرهیزید از گمان که گمان دروغ ترین
سخنانست مراد گمان بدست و نیز از آنحضرت مرویست که ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه و ان یظن به الظن السوء خدای تعالی حرام
کرده است از مسلمان خون او و عرض او را و اگر گمان بد برند رجوع و از مجاهد منقولست که خذ و اما ظهر
و دعها ما ستره الله فرا گیرید آنچه ظاهر است و گذارید آنچه خدا پوشیده است از یعنی تجسس آن مشغول
مشوید و ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده که عمر بن خطاب را گفتند که ابا محجن ثقفی در خانه خود
نشسته و بخوردن مشغولست عمر برخواست و بخانه او رفت دید که او با مردی نشسته و هیچ خورد میان
ایشان نیست ابو محجن گفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب

آن شدی عمر با اصحاب خود گفت که این مرد چه میگوید زید بن ثابت و عبد الله بن ارقم گفتند راست میگوید پس
عمر منتقل شده از آن مجلس برخواست و تن بتجسس نمود و نیز از عبد الله الرحمن عوف روایت کرده اند که شبی
با عمر در مدینه صبی میگشتیم بسرای رسیدیم که از آن آواز غنا بیرون می آمد و چراغی میسوخت حلقه
بر در زدیم در را بگشودند و با درون رفتیم دیدیم که مردی و زنی نشسته اند شراب و مشغول و مرد
قدحی در دست عمر مالکت این زن چه چیزست گفت زوجه من گفت چه در قدح است گفت آب عسل گفت
زن گفت چه غنا میکردی گفت میگفتم تطاول هذا الیل و اسود جانبه • و ارقنی ان الحبیب لا یحبه • فواه
لو لا خشیة الله • و التقی لزعزع من هذا السریر جوانبه • و لکن عقلی و الحیاء یکفنی • و اکرم بعلی ان
تنال مراتبه • مرد گفت ای عمر حق سبحانه فرموده که لا تجسسوا و تو خلاف این کردی و تجسس نمودی
شدی و تو برکن و باز گرد عمر متحیر فرو گردید و از آنجا بیرون آمد و بروایتی دیگر از عبد الرحمن منقولست که من
با عمر شبی نزدیک سرای رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر گفت خانه کیست گفتم
خانه امیه بن ربیعه پس بر بالای دیوار خانه وی برآمدیم و تفحص کردیم دیدیم که امیه با یاران خود بخوردن
مشغول بود عمر ایشان را از آن نهی نمود و بتهدید و توبیخ ایشان در آمد ایشان گفتند ای عمر ما این فعل منکر
کردیم و تو نیز فعل منکر مرتکب شدی اول آنکه تجسس اقدام نمودی و حال آنکه حق سبحانه فرموده
که و لا تجسسوا دوم آنکه از در خانه داخل نشدی بلکه بر بالای دیوار بالا رفته و بخانه در آمدی و خدای فرموده
و لا تاتوا البیوت من ظهورها و اتوا البیوت من ابوابها سیوم آنکه بدون اذن صاحب خانه بخانه رفتی و خدای
فرموده که لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و مخالفت کردی بقول حق
سبحانه که و تسلموا علی اهلها عمر بعد از استماع این قول خجل شده از آنجا بیرون آمد زید بن وهب بعبد
الله مسعود گفت که می بینی این ولید عقبه را که حمزه از سر و رویش میچکد گفت حق سبحانه مارا بتجسس نفرموده
بلکه منع آن نموده اگر چیزی بر من ظاهر شود منع آن کنم و اتیان فعل و معبد از امر باجتناب ظن و نهی تجسس
سد باب غیبت میزنمایند بقوله و لا یغتب بعضکم و باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضا بعضی دیگر را یعنی یکدیگر
و میگوید که ایحب احدکم ایا دوست میدارد یکی از شما ان یاکل اگر بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را
میتا در حالتی که مرده بود آن برادر و میتوانند بود که حال باشد از لحم یعنی در حالتی که آن گوشت مرده
بود و جمعی از آن رفته اگر بجهت زیادتی تقریر معنی مذکور در عقب آن میفرماید که فکرهتموه و این
در تقدیر بر فرض کراهت ملت بر تقدیر معنی شرط یعنی اگر عرض کنند گوشت برادر مرده را بر شما بحقیقت
که کراهیت خواهید داشت از آن و عکس نخواهید بود شما را نظر کراهت آن و چون حال بر آن منوال است پس چنانکه

راه دوختن بیعت و نام مرحوم بیعت اگر در زمان سلطان کرد بیعت بیعت از اعمال
مرد مان از خیمه تشبیه کند از اعمال فتن ۳

کراهت دارد بدان از گوشت مرده باید که از غیبت نیز بهمین طریق کار دهاشید و اتقوا الله و بترسید از حق تعالی
کراهت دارید از گوشت مرده باید که از غیبت نیز بهمین طریق کار دهاشید و اتقوا الله و بترسید از عقوبت
الهی بسبب ارتکاب غیبت ان الله توّاب بدرستی که خدای بسیار پذیرنده توبه است از جمعی که توبه کنند از غیبت رحیم
مهربان بر آنکه باز ایستد از آن درین کلام مبالغات بسیار است در ترک غیبت یکی ایراد استفهام که بمعنی
تقریر است دوم تعلیق محبت باحد در غایت کراهت سیوم اسناد فعل بکل واحد که مشعر است بر آنکه طبع
نزدیکی از افراد انسان مرتکب این نوع فعل نمیشود چهارم عدم اقتصار بر اکل لحم برادر و نهم موت بان پنجم تصریح
بکراهت آن و عدم اکتفا بمجاز میته کراهت در ضمن آن ششم امر باتقاء با وجود تمثیل آن بالمحشی اشیا و بالجمله
اشارت و اعراب بر تائب بجهت دلالت بر کثرت گناه که بشرف توبه میرسند با بر کثرت ذنوب ایشان یا اشارة بر قلع
جمیع ذنوب ایشان بر وجهی که گویا هرگز از ایشان خطیئه و اثمی صادر نشده و باید دانست که غیبت منهیه
عبارت است از آنکه در غیاب کسی سخنی گویند که اگر در مواجهه با او گویند او را بد آید و از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله پرسیدند که ما الغیبة غیبت چه چیز است فرمود که ان یذکر اخاک بما یکره فان کان
فیه فقد غیبته و ان لم یکن فیه فقد بهته یعنی غیبت آنست که یاد کنی برادر خود را بامری از آن کاره باشد
پس اگر آن چیز در او باشد پس بتحقیق که غیبت او کرده و اگر در او نیست او را بهتان کرده و از قتاده
تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که مراد آنست که همچنانکه یکی از شما امتناع میکند از خوردن گوشت
برادر خود که مرده باشد بجهت کراهت طبع همچنین واجبست که از غیبت اجتناب نماید بجهت کراهت عقل
و شرع چه دواعی عقل و شرع احترازند و دواعی طبع اعمی است و در حدیث
آمده که لا تغابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فان من تتبع عورات اخیه المسلم اتبع الله عوراته
حتی یفضحه و لو وسط رحله غیبت مسلمانان میکند و در پی عورات و سوءات ایشان میباشد که هر که
در پی عورات برادر مسلمان باشد خدای ویرا رسوا سازد و اگرچه در میان منزل خود باشد و نیز از
حضرت رسالت صلعم منقولست که ایاکم و الغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی ثم یتوب
فیتوب الله علیه و ان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه یعنی بپرهیزید از غیبت که غیبت سخت‌تر است از زنا زیرا که مردم زنا کرد و بعد از آن تائب شد حق سبحانه توبه او را قبول میکند و غیبت کننده را
نمی آمرزد تا آنکه مغتاب او را حلال کند آورده اند که مردی با این سیرین گفت که من
غیبت تو کرده ام مرا حلال کن گفت حلال نمیکنم آنچه خدا آنرا حرام کرده باشد و در مصباح
القلوب مذکورست که یکی از علماء آمنیه گوید که روزی بقبرستان گورستان نشسته بودم
مردی جوان بسرعت تمام بر ما بگذشت گفتم این و امثال این و بال مسلمانان و مشی بخاطر ایشان چون شب

اجتناب ۳

در آمد در واقعه دیدم که آن مرد را در جنازه میخوانانیده نزد من آوردند و کاردی بدست من دادند و مرا
گفتند که بخور گفتم سبحان الله من چندین سالست که حیوانی نخورده ام گوشت مرده چگونه خورم گفتند
نه غیبت او کردی پس اگر گوشت او نمیخوری گفتم از آن توبه کرده ام پس یکسال بآن گورستان نرفتم
تا آن جوان را ببینم و از وی حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخن کنم گفت توبه کردی گفتم آری
گفت برو بجای خود که ترا بحل کردم ابو هریره گفت ما عزه نزد دیدن رسول آمد و بر خود سه بار گواهی داد رسول
در هر سه نوبت روی از وی بگردانید صحابه گفتند یا ماعز اگر توبه دیگر بر خود گواهی دهی رسول ترا رجم فرماید
گفت من هم برای آن میگویم پس گفت زنیت یا رسول الله فرمود او را رجم فرمود روزی رسول را یکی شنید که
کسی را میگفت که عاجز خود را رسوا کرد که گواهی بزنا در حق خود داد تا او را چون سگ سنگسار کردند رسول هیچ نگفت
پس از عقب رسول می آمدند تا جز آن بیدند خری مرده آنجا افتاده بود رسول با ایشان گفت که این خر مرده را بخورید
گفتند یا رسول الله جان ما فدای تو باد چگونه گوشت بد خوریم فرمودند شما غیبت ماعز میکنید که از خود دانی
میدید تو است نمیدانید که او در جویهای بهشت بچرد آنس روایت کرده که رسول صلعم فرمود شب معراج که مرا
بر آسمان بردند بجماعتی رسیدم که ایشان را ناخن و چنگال از مس و در پی بود و بآن روی خود را می خراشیدند گفتم
ایشان کستند آنانند که در دنیا گوشت برادران یکدیگر میخوردند و غیبت میکردند و عرض ایشان میبردند و
بالجمله مستمع غیبت مثل غیبت کننده است در اثم کما قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه السامع للغیبة احد
المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است و از میمون بن شاه که از اجلا تابعین است نقل کرده اند که شبی
من در خواب بودم شخصی سیقه رنجی نزد من آورد و گفت بخور من گفتم مرده را چون خورم گفت بجهت آنکه غیبت فلان
میکردی من خود گفتم بخدا که نام فلان را بخیر و شر نبردم گفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی
میمون بعد از این واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت شخصی کند تا وفات خود و در خبرست که روزی
عیسی علی نبینا و علیه السلام مر اصحاب خود را گفت اگر باد در جامه شما آید و آن جامه را از عورة شما بردارد چه
خواهید کرد گفتند آنرا خواهیم پوشید گفت نیست چنین که شما میگویید بلکه شما آنجا خواهید کرد که جاسد بالاتر بر این کنایه است
از آنکه کسی غیبت شخصی کند منع او نکند بلکه مدد او دهند و باید دانست که غیبت منحصر نیست در قول و قول مستحسن
نیست بر صریح بلکه کنایه و اشارة بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از قسم غیبتست کاهی که متعلق عیب و باشد مخصوص
و همچنین است سکایه از حرکات و سکاسکنات و مشی و امثال آن و از جمله کنایه آنست که کسی گوید که من در مجلس حکام
حاضر نمی شوم یا مال الظلم نمیخورم و مراد او این باشد که فلان مرتکب این میشود و لذین قسمت آنکه گوید شکر خدا را که مرا
از این فعل منزه ساخته و مقصد او این بود که فلان این فعل میکند چه این قول اگرچه در صورة شکر است اما مستحق غیبت است

و بر همین طریقست آنکه گوید که فلان اگر این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر بود و مطلق اگر مراد او ازین قول تنبیه مردمان باشد بر خوبی
آن کس و همچنین است اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود باشد از قسم غیبت است و فقهای ما شش موضع را از
غیبت استثنا کرده اند و بعضی دیگر از ایشان قسمی دیگر را بآن ملحق ساخته اند و گفته اند که این مواضع اگرچه در صورت
غیبت اند اما از روی حقیقت از آن خارج اند و هیچ ایجوران مترتب نمیشود یکی ذکر متظاهر الفسق بعنوان
فسق مثل آنکه شخصی علانیه بشرب خمر اقدام نماید یا ظالمی که باشکار امر تکلم ظلم شود درین صورت جایز است
که در غیبت او را بعنوان همان فسق مذکور سازند نه بفسقی دیگر که سزاوار نبود آرد پس این هنگام اگر کسی در حق
او گوید که فلان شارب الخمر است یا ظالمست مغتاب نخواهد بود و حدیث لا غیبة لفاسق دلالت بر اباحت آن
و بعضی از غافلین گمان برده اند که این حدیث نهسند نرسیده و جماعتی دیگر از ایشان گفته اند که مراد ازین حدیث
نهی است از غیبت فاسق و اگرچه صورت خبرست و شکی نیست که قول بجواز آن او جرأت خصوصا اگر کسی را که بفسق
خود مفاخر کند و دور نمی نماید که طعن و لعن بر و از جمله قربات باشد و نیز حدیث جاهروا السنتکم بغیبة الفساق
دلالت صریح دارد بر اباحت آن دوم از آن موضع شکایت متظلم است از ظالم و طعن از ظالم در حضور حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شکایت شوهر هند بود بخل و گفت هو رجل شحیح حضرت منع او نکرد و شکر قول او نشد سیوم
بجهت مشورت در نکاح یا در معاملت یا در مجاورت و غیر آن چه در وقتی که فاطمه بنت قیس در حضرت رسالت استشارت
کرد فرمود که اما فلان فرجل معلون لا مال له و اما فلان فلا یضع العصا عن عاتقه اما فلان کس پیر مردی در ایشان
و هیچ مالی ندارد و اما فلان دیگر عصا را از گردن خود نمی نهد و این کنایتست از کثرت نزاع و بدخلقی او دیگر که
منع این قسم موجب عموم بلوی است پس جایز باشد بلکه اگر درین باب غالب ظن مستشار فریب کند بجهت استشیر
واجبست بر کسی که بیان حال آن کند چه مجرد مجروح و تعدیل شاهد و راوی و طعن علما و صدر کتب رجال کرده اند
و در آنچه ذکر ثقات و اهل جرح نموده اند و اسباب جرح را در مواضع بسیار بیان کرده اند لیکن درین صورت
واجبست که رعایت اخلاص کنند و قصد حفظ اموال مسلمین نماید و ضبط سنت مطهره و حفظ آن از کذب و ملحد
باعث آن عداوة و تعصب نباشد و نیز واجبست اقتصار کردن بر آنچه غرض بآن متعلقست از قدح و منع قبول
شهادة و روایة و عدم تجاوز از آن بچشم ذکر مستبعد و تصانیف فاسده و آراء نصلاء ایشان اما باید
که درین قسم نیز اقتصار کنند بر آنچه مقتضی حصول مطلوبست و جایزست ذکر مغایب و قبایح و قدح انساب اعلام
اهل البیت علیهم السلام بآنچه مطابق واقع باشد و طعن امیر المؤمنین و امام حسن صلوات الله علیهما در مجالس ذکر
مثالب و قطع انساب موضع اسکنه الله فی الهاویة بکنند و اوصاف بهیمه عمرو عاص بی اخلاص و ولید معیط
و امثال ایشان بیان نمایند و بر ایشان طعن و لعن میکردند و مردمان را ترغیب میکردند و شبهه نیست در عدم

او تنبیه مردمان باشد و بر او
نیز حاصل گردد هر چه از آن
ترتیب سبق نیز باشد و آن
عرضی صحیح مقصود ۳

خطبه ۱۲

مستشار آن باشد که اگر
گشت احوال ۳

قرب جرح بر کراهت ذکر مغایب و مخالفت در لعن ایشان در جمیع مجالس بقصد تنفیر مردمان از ایشان
و تطهیر قلوب بندگان از اعتقاد کردن در حق ایشان و دوستی نمودن با ایشان و لیکن درین باب واجبست
که از کذب مجانبت نماید و بکلام غیر واقع مرتکب نشوند و نهج البلاغه که از کلام امیر المؤمنین است شحون و
مملوست بمثالب و لعن ایشان و سلام حق الیه علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و مطالعه فقهای امامیه را جایز
کذکر مسایل باطله و آراء فاسده کند و قدح در حق آن نمایند و بیان دلایل بطلان آن کنند و اگر مقام مستدعی
تشنیع باشد بقایل آن و خشونت در رد آن بجهت عظیم اعتقاد مردمان در حق آن جایزست که در تشنیع آن
کوشند و در رد آن خشونت ورزند تا نفوس مردمان از آن اعتقاد منزجر شود اما واجبست که در حالت
تشنیع و خشونت قصد قربة و اظهار حق کنند و از شوب عداوة و حسد مبرا شوند و اگر مقاله متروکه باشد
که معمول مردمان باشد و بالفعل از اقایل بنود و قوع آن هم نباشد کم مردمان بآن عمل کنند مثل قول بعدم تجنس
آب قلیل بملاقات نجاسة بدون تغییر چنانکه مذهب ابن جنید درین صورت قول تقیض بذکر قایل آن اولی
و اجزاست ششم صدور قذف بآنچه موجب حد و تعزیرست از شهودی که گواهی بزنا دهند یا غیر
آن در حضور حاکم شرع و همچنین و قوف قذف زوجین در حضور حاکم که موجب لعانست چه در
متن آن دفع مفاسدست و وقوع آن در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و عدم انکار او
دالست بر اباحت آن و اما موضع هفتم که مختلف فیه است آنست که دو کس که علم داشته باشد بمعصیة
شخصی بمشاهده یا غیر آن متذاکر آن شوند و یکدیگر را بر آن اخبار نمایند و وجه جواز آنست که آن تذاکر مؤثر
امری نیست که زاید بر علم ایشان باشد تا موجب زیادتی هتک عرض گردد و شبهه نیست در آنکه اولی ترک
تذاکرست درین قسم زیرا که مردمان مامور نه بستر عیوب و تذاکر بر خلاف آنست و دیگر آنکه محتملست که
وقوع آن ذکر بعد از عروض نسیان باشد از احد طرفین سبب اشتهار بر آن شود و آن منافی ستر است
و بدانکه حق غیبة فرع آنست که آنچه مذکور شود معصور باشد پس اگر ذکر اهل بلد عظیم کنند که غیر محصور
باشد و اشخاص هتک یا ذکر قبایلی که غیر محصور مثل بنی تمیم آنرا غیبت نمی گویند شرعا بجهت انتفای کسی که متعلق
بر غیبة باشد و انتفای هتک عرض زیرا که بجهت عدم انضباط ایشان بر وجهی است که لازم نمی آید تعلق آن قول
باحدی از ایشان بغیبة تا موجب کراهت او شود و لهذا در شرع شهادة بر غیر محصور مسموع نیست
و شیخ جمهور رحمه الله تعالی در بعضی از تعلیقات خود آورده که هر که غیبت کسی که کرده باشد یا استماع
آن نموده و بعد از آن نادم گشته باید که این دعا را بخواند که اللهم صل علی محمد و آله و اغفر لی اغتبته او
سمعت غیبته چه آن سبب کفارهٔ ذنوب آن غیبت است اما باید که اول توبه کند بر این وجه که ادعوا

لمن غيبته او سمعت غيبته كفارة لذنبي لوجه به قربة الى الله و این سوء ظنیست که مناب از غیبت جز نداشت
باشد و اگر غیبت او مناب رسیده باشد ذنب آن ساقط نمی شود مگر با برای آن و عفو نیست در اندکی
در امر با صلح ذات البین و نفی تنابز و سوء ظن و غیبت شده الیتام اهل ایمانست بیکدیگر و عدم تفرق ایشان
از هم تا در همه امور محمد معاون یکدیگر شوند و جمیع ما یحتاج خود قیام نمایند و بجهت آن سبب فتنه
و آشوب شده موجب کمال انتظام امور عالم شده آورده اند که چون فتح رسول صلی الله علیه و آله
فتح مکه عود بلاد اسلام فرمود تا بر بام کعبه معظمه رفت و اذان بگفت جمعی از طلقا در غیبت وی افتادند و ابن اخبر
حارث بن هشام قدح در نسب وی نمود گفت آیا محمد کسی دیگر نداشت که بانگ نماز بگوید بجز این کلاغ
سیاه و عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست تا این را نشنود و به پند سهیل بن عمرو گفتند
اگر خواست خدای باشد این را تغییر دهد و بر طرف سازد ابو سفیان گفت من هیچ نمی گویم چه میترسم
که خدای آسمان محمد را از آن خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از آن اخبار نمود آنحضرت ایشان را
طلبید و گفت که شما چنین و چنین گفتید ایشان اعتراف کردند و گفتند بلی یا رسول الله پس این آیه نازل شد که
یا ایها الناس ای گروه مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مرد و زن
که آدم و حوا است و چون همه از یک پدر و مادرید پس هیچ وجهی نداشته باشد که بسبب آن در نسب
خود افتخار کنید و در شی دیگر طعن زنید و قدح آن نمایید و عزاز تفرق قبایل و تشعب شعوب و اختلاف
بلون تفاخر نیست بلکه بجهت تعارف و امتیاز است کما قال جل ذکره و جعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها
یعنی جماعات متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشند و قبائل و قبیله ای که منتسب بشعوب باشد
لتعارفوا تا بشناسند یکدیگر را بنسب و قبیله و بسبب آن از هم دیگر جدا گردید و لهذا دو شخص که اسم
واحد دارند باشند باختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر متمیز می شوند چون زید تمیمی که از زید قرشی ممتاز است
و اگر چنانکه امتیاز در میان شما نباشد معاملات که سبب انتظام امور است متعذر گردد پس عرض نشده
آنست که شما بسبب شعوب و قبایل تفاخر با باء و اجداد خود کنید و در انساب خود دعوی تفاوت و تفاضل
نمایید و باید دانست که شعوب مشتملست بر قبائل چون خزیمه که شعبیست بر قبائل متعدده که یکی
از آن کنانه است و قبیله عنویست بر عمایر چون قریش که عماره ابنست از کنانه و عمایر منطویست بر بطون
چون دهقی که بطنیست از قریش و بعد از آن افخاذ است چون هاشم که فخذیست از دهقی و از آن گذشت
آن عشایر است چون عباس که از هاشم است و بعد از آن فصیله است و مراد از آن اهل بیت است چون
بنی العباس و بعضی گفته اند که شعوب دون قبایل است و نزد بعضی دیگر آنست که شعوب از قحطان

وقبائل از عدنان و فرقه دیگر آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و از سادة صلوات الله علیه
منقولست که شعوب جماعتی اند که ایشان را نسبت بلاد دهند و قبائل کسانی که ایشان را نسب با باء سازند
و بر هر تقدیر مقصود از وضع شعوب و قبائل تناخرست با باء و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در انساب
چه فی الحقیقه خصلتی که موجب تفضلست بر غیر و سبب شرافت و کرامت نزد حضرت عزت از حیثیت
کثرت مشهور و رفعت منزلت اجتناب مؤمن است از منهیات و ارتکاب مؤمن ماموراست کما بین ذلک
بقوله عز اسمه ان اکرمکم بدرستی که گرامی ترین شما عند الله نزد خدای تعالی اتقیکم پرهیز
کارترین شماست از معاصی چه کمال نفوس و مزیت فضل او فرع تقوی است از محرمات و مجتنب شدن
از محظورات پس هر کرا تقوی بیشتر او نزد خدا بیشتر و فضل او از همه افزون تر کما شریف الشرف الفضل
والادب لا بالحسب والنسب که از کمالات منتسب که حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه مشهورست بر کرامت
اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبیر آگاه از علم
و ادب شما و بدانکه مراد از این آیت تفخیر احوق باشد که معنا غیبت و سوء ظن است و روایتست ایکه از عبد الله عباس
نقل کرده اند که آیه در حق ثابت بن قیس آمد در وقتی که از روی تعریض تعریض بنی سلمه کرد و گفت آیا ابن فلانه
رسول فرمود که کیست که نام فلانه میبرد ثابت برخواست و گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود که در روی این
مردم نظر کن چون نگاه کرد فرمود چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان بعضی سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جماعتی
زرد فرمود که فالت لا تفضلهم الا بالتقوی والتقی ترا بر ایشان هیچ تفضلی نیست مگر بپرهیزکاری و تدین
چون اسلام پس آیه مذکوره نازل شد و از زید بن بحر روایتست که روزی رسول در بازار مدینه میگذشت غلامی سیاه
را دید که او را می فروختند و او میگفت که هر که مرا میخرد باید که این شرط بجا آورد که مرا منع نکند از گذاردن نماز پنجگانه در
پس رسول خدا چه من همیشه در پس آنحضرت گذارده ام و در هیچ جای دیگر آن اقدام ننموده ام مردی از انصار
خرید و رسول صلعم در وقت نماز آن غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد روزی چند بر آمد و آن غلام را دید
احوال وی استفسار نمود گفتند یا رسول الله تب دارد آنحضرت برخواست و بعیادت وی رفت و بعد از سه
روز بحال او آن پرسید مولای وی گفت که و ما یغنی رسول برخاست و بنفس خود متولی تکفین و تغسیل
وی شد مهاجر و انصار از این تعجب نمودند حق سبحانه آیه مذکوره را نازل فرستاده و در آن بیان نمود که شرف
نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بتقوی و پرهیزکاریست و لا امام زین العابدین صلوات الله علیه و آبائه
و اولاده مرویست که اما خلق النار لمن عصی الله و لو کان سیدا قرشیا و الجنة لمن اطاع الله و لو کان عبدا
حبشیا دوزخ مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی کرد خدا و طریقه عصیان او سلوک نماید و

نماز پنجگانه

واگرچه آنکس سید قرشی نسب باشد و بهشت مخلوق نشده مگر برای آنکه عزمان الهی بود و گرایطاعت او در
میان آگر نبود و اگرچه آنکس غلام حبشی باشد و در اخبار آمده که در روز فتح مکه رسول الله صلی الله علیه وآله
میفرمود در اثنای آن خطاب باصحاب کرد و فرمود که الحمد لله الذی اذهب عنکم عبیة الجاهلیة وتکبرها یا ایها
الناس انما الناس رجلان مومن تقی کریم علی الله وفاجر شقی هین علی الله شکر و سپاس مر خدای را که از شما نخوت
و تکبر جاهلیه را ببرد ای مردمان جز این نیست که همه بنی آدم بر دو قسم اند یکی مومن پرهیزکار که نزد کردگار است نزد
پروردگار و دیگری کافر بدبخت تبه روزگار که نزد حق سبحانه خوار است و بیمقدار بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت
فرمود و نیز از آنحضرت مرویست که من عزه ان یکون اکرم الناس فلیتق الله هر که مسرور میسازد او را
که گرامی ترین مردمان باشد باید که از خلق بترسد و طریق پرهیزکاری را پیش گیرد و از ابن عباس
مرویست که بزرگواری دنیا بغناست و بزرگواری آخرت بتقوی و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
روایتست که حق سبحانه در روز قیامت خطاب کند به بندگان و گوید اَمَرْتُکُمْ فَضَیَّعْتُمْ مَا عَهِدْتُ اِلَیْکُمْ فیه
وارفعتم انسابکم فالیوم ارفع نسبی واضع انسابکم این المتقون ان اکرمکم عند الله اتقاکم امر کردم
بشما پس ضایع ساختید آنچه عهد کرده بودم بشما و بعمل نیاوردید و بلند کردانیدید نسبهای خود را
پس من امروز بلند سازم نسب خود را و پست کردانم نسبهای شما کجا اند پرهیزکاران تا ایشان را مرتبه
بلند و درجه ارجمند برسانم بدرستی که امروز گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست مرویست
مرویست که شخصی از عیسی علی نبینا و علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضل اند عیسی دو قبضه خاک برداشت
و فرمود که هیچ کدام از این دو قبضه بر یکدیگر رجحان ندارند بلکه هر دو مساوی هم اند مردمان نیز چون که هر دو از یک
مخلوق شده اند در اصل خلقت هیچ کدام بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی ایشان است و ابوبکر
احمد بن حسین بیهقی در کتاب دلائل النبوة باسناد خود از عبایة بن ربعی نقل کرده و ابن اخضر خبا بذکر
در کتاب معالم التنزیل النبویة نیز آورده که ابن عباس گفت که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حق سبحانه
همه مردمان را بدو قسم ساخت و سه اهل قسمی کردانید که بهتر باشد گفتند و اصحاب المیمنة و اصحاب
الشمال پس من از اصحاب میمنه و بهترین اصحاب میمنه بعد از این هر دو قسم را بسه قسم ساخت و مرا
بهترین این سه قسم کردانید و ذلک قوله و اصحاب المیمنة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون
پس من از سابقانم بعد از آن این سه قسم را قبائل ساخت و مرا بهترین قبیله خلق فرمود کما قال وجعلنا
شعوبا و قبائل پس من اتقی اولاد آدمم و اگر ما ایشانم نزد او سبحانه و من این سخن را از سر
افتخار نمیگویم بلکه از جانب آنحضرت میگویم حضرت پروردگار میگوید پس ان قبائل را بیوت گردانید و مرا در بهترین

ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشامة
و بهترین سابقانم

جای داد حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم
از جمیع ذنوب آمده اند که جمعی کثیر از بنی اسد و بنی الحطب با جمیع ذراری و اثقال و اموال نزد پیغمبر آمدند و اظهار
کلمه اسلام کردند و در باطن ایمان نداشتند و بجهة سال قحط بودند و بجهة انبوهی مدینه بر ایشان تنگ گشت پس
در مساجد و مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث کردند و نوحه کران ساختند
و صبح و شام نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله می آمدند و میگفتند اتتک العرب بانفسها علی ظهور رواحلها
و جنات الاثقال والذراری مرب تنها بنزد تو آمدند بر پشت مراکب خود نشسته بدون اولاد و اتباع
و خدم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اثاث و اثاث خانه و اغلب اعراب باتو در مقام مقاتله در آمدند
و ما باتو مقاتله نکردیم و عنان خود از آن باز کشیدیم فاعطنا پس ما را چیزی بده تا مرد خود و عیالان
و خود نماییم حق سبحانه آیت فرستاد که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمنا ایمان آوردیم
و بخدا و رسول او گرویده قل بگو ای محمد با ایشان که لم تؤمنوا ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارتست
از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را اقرار هست اما تصدیق نیست و منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان
آوردن و ترک قبائل بدون مستمر است و عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید ولکن قولوا اسلمنا
و لیکن قول بگویید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادة و انقیاد احکام
چه عزیز شما از دعوی ایمان انقیاد است انتهی و هنوز در بنیاد استایمان
فی قلوبکم در دلهای شما این آیه بجهة تعنیف آن بر اخبار از غیب دالست بر اعجاز حضرت نبوی صلی الله علیه
وآله و بدانکه عدول از مقتضی نظم کلام که آن قل لا تقولوا آمنا و لکن قولوا اسلمنا است بالقول اسلمنا و لکن اسلمنا جهة
استهجان نفی است در اول از قائل شدن بایمان و بشاعه خروج معنی در معرض تسلیم اسلام ایشان که غیر مستقیم
در ثانی بخلاف اسلمنا چه خروج آن در معرض زعم و دعوی ایشانست همچنانکه لفظ آمنا و اختیار و لکن قولوا اسلمنا
بود و لکن گفت بجهة آنست که اول مفید تکذیب دعوی ایشانست همچنانکه لفظ آمنا و اختیار با مراعاة حسن ادب
که آن عدم تصریح است بلفظ کذب و قولوا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم اگرچه بواسطه عدم ظهور استقلال آن بفایده
مجدده است نه آنکه کلام اول مفید تکذیب دعوی ایشانست و این کلام مفید تقریب آنچه بآن مامور شده اند از قبول
شدن ایشان باسلام چه این کلام در موضع حالست از ضمیر قولوا پس حقیقة حق بآن راجع است که دعوی
ایمان میکنند و لکن دعوی اسلام کنید در حین عدم ثبوت مواطاة قلوب شما بالسنه شما و دیگر آنکه کلمه لما که
موضوع است از برای توقع دالست بر آنکه فی مرتبه بعد از این زمان بشرف ایمان رسیده اند پس
کلام شافی مفید دو فایده جدیده باشد و باید دانست که ایمان اخص است از ایمان زیرا که ایمان

مجدده شاید الرقم مناسبة تکریر
مینماید لکن نزد تامل مفید فایده

اسلام

تصدیقست جنان با اقرار بزبان و اسلام اعم از آنست که با آن تصدیق مقارن شده باشد یا نه پس هر مؤمنی محکوم باسلام
باشد اما هر مسلمانی محکوم بایمان نباشد و ح اگر شخصی متکلمین باشد باعم تصدیق آن در ظاهر و مشروع
محکوم است باسلام و از دم و مال مصون و محقون و جمع تکالیف اهل اسلام بر وی جاری و لیکن ثوابی
بر اعمال او مترتب نخواهد شد و لهذا فرمود تعالی ان الدین عند الله الاسلام اسلامیست که مقارن تصدیق
بود از حضرت رسالة صلی الله علیه و آله معنی ایمان و اسلام پرسیدند فرمود که الاسلام علانیة پس اشارة
بسینه مبارک خود کرد و گفت و الایمان فی القلب و چون تفریع ثواب بر اعمال فرع ایمانست و مجرد دعوی
اسلام بدون تصدیق بآن مثمر ثواب نیست چنانکه آنحضرت ذکر یافت ان بجهت بر بنی اسد خطاب
میکند که وان تطیعوا و اگر فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را ظاهرا و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید و
بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضیات آن عمل کنید لا یلتکم کم نکند خدای من اعمالکم از ثواب کردارهای
شما شیئا چیزی بلکه مزکار را بتمام و کمال بشما برساند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان
کسانی را که مطیع وی باشند رحیم مهربان بتوفیر مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقولست که آیه
مذکوره در اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از حزن و مال ایمن
ایمن شوند رسول ایشان را بجد بلیغ ترغیب ایشان از آن متقاعد شدند حق سبحانه فرمود که اعراب دعوی
ایمان میکنند و فی الحقیقة ایمان ندارند پس ای محمد بگو بایشان که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه در قلوب
شما ایمان داخل نشده و اگر فی الحقیقة ایمان نیز داشتند از حرب اعدای دین متقاعد نمیشدید و مؤید اینست اینکه در
تحقیق ایمان میفرماید که انما المؤمنون حزین نیست مگر و بدان از روی حقیقت الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند
بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق بایشان نموده اند ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل
بعد از اقرار بزبان و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم باهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند تا بولی ایشان و خود را
خوب خریدند و انفسهم و جهاد نمودند بنفسهای خود یعنی بر مرکب قتال اهل حرب شدند فی سبیل الله در راه خدای
و طلب رضای او اولئک آن گروه هستند که مجاهد هم الصادقون ایشانند راستگویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکور
که بجهت خوف شمشیر بطمع سود دعوی ایمان کردند یا در تذکره موضوع است از برای توابخ و ذکر عدم ارتیاب بعد
از ایمان یا آنکه مقارن ایمانست که آن عبارتست از ثقه و طمانینه نفس که حقیقت آن تیقن و انتفای ریبست بجهة
آنکه هر که ایمان آورد بسا هست که شیطان یا بعضی از اهل ضلال بعد از تردد تیقن تشکیک او مینمایند و آنچه
مثلم تیقن او باشد در قلب او القا میکنند یا آنکه این شخص بجهة عدم نظر سدید در ادله ایمان شک
بر و عارض میشود و بعد از آن بر حالت ارتیاب مستمر میشود و در ازاله آن طلب مخرجی نمیکند

پس حق تعالی این کلمه منت انعام اعلام عباده مینماید که مؤمنان حقیقی آنانند که از این موبقات عظیمه بعید باشند تا
بتشکیک شیاطین و اهل ضلال مشکک نشوند و از این قبیل ثم استقاموا که در موضع دیگر واقع شده پس از انجا معلوم
شد که اشتراط ارتیاب در اعتبار ایمان منحصر نیست در حال ایمان آوردن بلکه در از منه متراخیه متعاقبه نیز
لازمست تا حین عروض موت و میتواند بود که افراد عدم ارتیاب بذکر و عدم اکتفا بایمان که مستلزم آنست جهة
تنبیه باشد بر آنکه ذوالذنب عمده است در باب ایمان و بدانکه عمل که المؤمنون مبتدا باشد والذین صفة
آن و اولئک خبر آن و ح معنی چنین باشد که مؤمنانند که ایمان بخدا و رسول آورده اند و شک و ریب را در دل
خود راه نداده اند و بانکار جاهده کرده اند و در راه خدای ایشانند راستگویان در دعوی ایمان نه غیر ایشان
و ممکن است که جهاد مخصوص بعدو محارب باشد بلکه با شیطان و هوای نفس نیز باشد و مجاهده با نفس و شیطان
عبارتست از عدم مطاوعت او با سلوک بحج بنیات و دلایل و انجام و با عانه طاعات و صرف اموال واجبه
و مندوبه و سایر صدقات و بباید دانست که جهاد با کفار شرط ایمان نیست پس ذکر آن در بیان ایمان جهة
تمامیه دلالت آنست بر ایمان صاحب خود چه آن متضمن مشاق عظیمه است که آن فدای نفس و دارایی و اموال
و کسی که متصف بر سوخ ایمان نباشد مرتکب چنین امری نمیشود و میتواند بود که مراد از ایمان کمال
ایمان باشد چه حصول آن منوط است بتکالیف شاقه و مشاق عظیمه آورده اند که چون این آیه نازل
شد اعراب سوگند خوردند که در دین قول دل ما مطابق زبانست و سر و ما موافق علانیت یعنی مؤمن
صادق العقیده ایم حق سبحانه بجهة رد قول و توبیخ ایشان این آیه فرستاد که قل بگو ای محمد بجماعة
اعراب را که دعوی غیر واقع میکنید اتعلمون الله آیا می دانید آموزید یعنی خبر میدهید خدا را
بدینکم بکیش خود و می پندارید که خدا نمی داند سایر شما را والله یعلم و حال آنکه خدای
میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مکونات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینست از جمادات
سفلیه والله بکل شیء و خدای بهمه چیز علیم داناست و هیچ چیز بر و مخفی نیست چه او عالم
بالذات است پس علم او بمعلومات بالذات خواهد بود و محتاج بعلمی نخواهد بود که ح محتاج اعلام
و اخبار شما باشد قبل از این گذشت که اعراب مذکوره در دعوی ایمان منتی عظیم بر پیغمبر مینهادند در آنکه
اکثر اعراب با تو جدال و قتال کردند و ما بدون نصار بدو مقاتله بتو ایمان آوردیم حق سبحانه فرمود که
لا تمنوا علی منت منهید بر او ان اسلموا بآنکه اسلام آورده اند و قبول آن کرده اند قل بگو
ای محمد بایشان که لا تمنوا علی منت منهید بر من اسلامکم باسلام خود بل الله بلکه خدای تعالی یمن علیکم منت
منهید بر شما ان هداکم بآنکه راه راست نموده است شما را للایمان برای ایمان بسبب ادله و ان کنتم

ان کنتم اگر هستید صادقین راست گویان در ادعای ایمان فلله الحق علیکم اگر صادقید جواب شرط محذوف است
بجهت دلالت ما قبل آن بر و تقدیر کلام اینست که ان کنتم فی ادعائکم الایمان فلله المن علیکم اگر صادقید در دعوی ایمان پس خدا بر
منت نهادن بر شما چه ایمان محض لطف و لطف محض است که مخصوص است باو سبحانه و کسی دیگر را رتبه اعطای
آن نیست و مراد از منت نعمتیست که معطی آن قصد عوض نداشته باشد از معطی له و اشتقاق آن از من است
بمعنی قطع و تسمیه نعمت بمنت بجهت آنست که عرض معطی از اعطای آن حین قطع حاجة معطی له است بدون
طلب مثوبتی و عوضی و بدانکه در سیاق این کلام لطافتی غریب و رشاقتی عجیبست زیرا که اخذ اعراب
بزعم خود ایمان میکنند حق سبحانه نفی تسمیه آن عنوه و آنرا بعنوان اسلام مسمی ساخت حیث قال تمنون علیک
ان اسلموا تا اشارت باشد بانکه آنچه ایشان آنرا ایمان میگویند حق تسمیه وی آنست که اسلام باشد نه ایمان
بجهت عدم تیقن و صدق عقیده ایشان پس جهت معنی آنست که اعراب منت مینهند بر تو بامری که سزاوار
آنست که نزد تو مسمی باسلام باشد نه ایمان که ایشان که منت مینهید بر من بآنچیزی که فی الحقیقت اسلامست
نه ایمان بجهت عدم تیقن شاهدان و اگر بالفرض صحیح باشد ادعای شما دعای شاهدان لب پس سزاوار
آنست که خدا را بر شما منت باشد بهدایت و تو منت نه شما را بر و لیکن علم الهی در آنچه شاهد دعوی میکنند
بر خلاف آنست و نکته در اضافه اسلام بایشان و اطلاق ایمان بدون اضافه بر هیچ متاملی مخفی نیست
انکه بجهت اعلام ایشان بعلم الهی بما فی الضمایر ایشان میفرماید که ان الله یعلم بدرستی که میداند خدا
بجهت اعلام ایشان غیب السموات والارض پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بینا است بما تعملون بآنچه
شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان کفر و سایر اسرار و اعلان شما سورة ق مکیست الا آیه ولقد خلقنا
السموات والارض الی قبله و قیل الغروب که حسن از ابن عباس نقل کرده که مدنیست و عدد آیات آن
چهل و پنج است باجماع جمیع علما ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که قاری این سوره
را سکرات موت آسان بود و قبر بر وی تنگ نگردد و روی بر وی فراخ شود و در آخرت مغفور باشد
و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و
نوافل مداومت کند حق سبحانه روزی را بر وی وسیع گرداند و در آخرت نامه اعمال را بدست راست او دهد
آسانی حساب او نماید و بدانکه چون حق سبحانه اختتام سورة حجرات مؤذن بذکر ایمان و شرایط آن افتتاح این
سوره بمحمود بذکر آنچه واجبست ایمان بآن آوردن از قرآن و معاد و ادله توحید و عجز آن و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم علم الهدی قدس سره الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سور
بجهت امتیاز منثور است از منظوم در اول کلام چه سامع بمجرد استماع این حروف استعداد میکند بر آنکه کلام

نقل

فرموده

که بعد از وی آید نثر است نه نظم و در ایراد این حروف رد جماعتی باشد که قرآن را شعر میگفتند و درین حرف بعینه
علما اختلاف بسیار است ابن عباس بر آنست که اسمی است از اسماء الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از
اسماء حسنی که در اول آن قاف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی و قریب و قدوس
و قیوم و نزد جماعتی دیگر اشارتست بقرآن یا ایمان بکلمه قف یعنی ایستای محمد بر علی گردن بر آنچه مامور
میشوی و گویند که این اشارتست بالله قائم بالقسط و ضحاک گفته که اسم جبلیست که حق سبحانه بآن قسم
یاد فرموده و آن کوهیست محیط بکره زمین که حق سبحانه آنرا از زمرد آفریده و کنارهای آسمان بر آنست
و سبزی آسمان از عکس آن و پاره‌ای زمرد که میان مردمانست از آنست از وهب منقولست روایت کرده
الترمذی بکوه قاف رسید دید پیرامون آن کوهها کوچک دید از مؤکلان آن کوه پرسید که این چه کوهست گفتند
کوه قاف گفت این کوهها چه چیزست که در حوالی این کوهند گفتند رگهای زمینست و هیچ شهری و بقعه
نیست الا که عرقی از آن متصلست اینکه چون اراده الهی تعلق گیرد بتزلزل زمین ما را امر فرماید
تا عرقی را بحرکت در آریم گفت مرا از عظمت خدا چیزی خبر دهید گفتند کمترین چیزی که دالست بر عظمت
شان او سبحانه آنست که در عقب ما زمینیست از برف که هر یک از طول و عرض آن پانصد سال راهست
و از شدت و سوزه برودة آن هیچ کاسه بچیزی دیگر می‌شود اگر آن نمی‌بود همه مردمان روی زمین را گرم آتش
دوزخ سوخته میشدند و نزد جماعتی دیگر قاف سوگندیست بقدرة الهی یا قرب حضرت پادشاهی لجابه علی بنکان
کما قال واذا سئلک عبادی عنی فانی قریب و کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید که درین سوره است بخبر این
قولست و یا انکه ایمان بفتوح قلب محمد صلی الله علیه و آله و اشاره بکلمه فتحنا الله ما هو کائن یا اشاره بر قل یا محمد و یا
بر اسم ستوده باشد منصوب بالمحل خواهد بود بر مفعولیت و تقدیر اینکه اقرء قرآن یا مرفوع المحل بر آنکه خبر مبتدای
محذوف باشد و تقدیر اینکه هو قرآن یا بعکس یعنی و هذا الکتاب و بنابر آنکه قسم باشد معنی اینست که سوگند میخورم
بحقیقت قاف و القرآن المجید و بحقیقت قرآن بزرگوار که بعثه شخصی از جنس آدمیان بجهت انذار و مبعوث
شدن ایشان در نشأت آخرت محل تعجب نیست و عمده قرآن یا باعتبار شرافت آنست بر سایر کتب پیغمبران
یا از حیثیت انکه کلام کسیست که بزرگ و بزرگوارست و یا انکه بسبب انکه دانستن معانی و احکام
موجب محمدة از ایناست نزد خالق و خلایق و قرینه حذف جواب قسم انکار تعجب منکر آن بعثت
بقوله بل عجبوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش ان جاءهم از انکه آمد بایشان منذر بیم کننده
منهم از جنس ایشان و حال انکه محل تعجب و شکست نیست زیرا که علم ایشان بانکه منذر متصف بوصف
وعد الذوا ماجرة و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه خلق مرجح دارد بر انکه وی ناصح و مشفق ایشانست

بحلول مکروه بر ایشان و هرگاه که وی از وقوع مکاره بر ایشان کراهت داشته باشد و تنبیه ایشان نمودن
بر آنکه ترسم حال خود ساخته پس انذار و تخویف ایشان بنزول عذاب الهی و وقوع عذاب پادشاهی که غایت
عادین و نهایت عاذیرست از بر لوازم او خواهد بود و مع ذلک شهادة عقل بر وجوب جزای اعمال
و علم ایشان بنشأة اولی و بقدرة او سبحانه و تعالی بر ابداع انواع مکونات و اختراع جمیع ممکنات دلالتی
تمام دارد بر وقوع نشأة آخرت فی تعجب یا در آن باب مطلبی باشد و بعد از انکار تعجب بین تعجب
اول را که بعثت است منطوی داشته بر سبیل تدریج که متحقق تدریج است حکایت از آن میفرماید که
فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان بعثه هذا این برگزیدن محمد صلعم بولی رسالت شیء عجیب چیزی
عجیب و شگفتست و وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح و تفریع حال ایشانست و اینان بر آنکه بعثت ایشان
برین مثال رسوخ کمتر است در ایشان و بعد از آن از تعجب ثانی که بعثت است حکایت از زبان ایشان میکند
که أئذا متنا ناصب ظرف محذوف است و تقدیر کلام اینکه ارجع اذا متنا یعنی آیا رجوع کنیم بحیوة و باز دیگر زنده
شویم وقتی که بمیریم وکنا ترابا و گردیده خاک ذلک این رد و رجوع بعید رجع بعید بازگشتنی است دور و نا وهم
یا از غایت و امکانی یا در موضع استبعاد و استنکار و نزد بعضی رجع بمعنی مرجوع است که بمعنی جواب است پس آن
از کلام او سبحانه باشد که بجهت استبعاد انکار منذر بر که بعثت ذکر کرده و بنابرین ناصب ظرف منذر
باشد که لفظ منذر دلالت بر آن میکند یعنی کفار بعد از استماع وعده بعث میگویند که آیا ما مبعوث شویم وقتی که
بمیریم و خاک شویم حق سبحانه میفرماید که انکار حیات بعد از ممات جواب است دو بیان عقلی و فهم و بدانکه میتواند
بود که مشار الیه هذا بعث باشد چه لفظ منذر مستلزم آنست پس عطف تعجب ایشان باشد از بعث بر تعجب
ایشان از بعثه و بنابرین این کلام دالست بر آنکه تعجب ایشان از بعث ادخل است در انکار و وضع ظاهر
در موضع مضمر مبالغه است در انکار تعجب ایشان از بعث چه انکار اقل از استبعاد تفصیل شخصی
بر امثال خود بر تبدل سالک و انکار ثانی استبعاد قدرة الهی است بر چیزی که اهون امور است که مشاهد
ایشانست از طالع بدیهه و بدایع غریبه و ح اذا متنا مفسر و مفصل اسم اشارة باشد انکه بجهة
رد استبعاد جمع میفرماید که قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض آنچه کم کرداند زمین و بخورد
منهم ایشان بعد از موت از گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هرگاه که لطافت علم ما بر وجهی باشد
که احاطه کرده باشد و واسیده جمیع جزئیات پس چه گوئند آنچه زمین آنرا نقص ساخته باشد و خورده
از لحوم و عظام ایشان بر ما متعذر باشد و در جزئیات از حضرت رسالت صلعم کل بنی آدم یبلی الا عظم الذنب منه اعضای فرزندان
آدم پوسیده و ریزیده شود مگر استخوان عصعص که اصل ذنبات و حق سبحانه در نشأت آخرت اجزای متفرقه

مثلا شیء را بآن استخوان ضم کند و احیای آن نماید و در احادیث صحیحه ثابت شده که اجساد انبیا و اولیا و شهدا هرگز
پوسیده نشوند بلکه بر حال خود باقی اوقات احیای ایشان نماید و در بعضی از تفاسیر واقع شده که کلام جواب قسم مذکور است
و حذف لام بجهت طول کلام و بعید عهدست پس معنی آیه آنست که قسم بحقیقت قادر و قرآن مجید که ما عالیم بجزای متفرقه ایشان
که در زمین متلاشی شده باشد ولدینا و نزد ما است کتاب حفیظ نوشته که حافظ تفاصیل جمیع اشیاست یا محفوظ از اندراس
مراد لوح محفوظست که تفاصیل جمیع اشیا در مودع است و همه حالات کاینات و حوادث مکونات در و مکتوب و مندرج
از تغیر منتهی و تبدیل مبدل مصون و محفوظ و هرگاه که نزد ما این نوع کتابی باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم بجزای
بلایه ایشان نباشیم و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم و بعد از رد استبعاد و رجحان تکذیب ایشان لحاظ میفرماید که بل
کذبوا بالحق و این اضرابست در مقابله اضراب اول که دالست بر اقلیه و اشنعیه تکذیب حق از قناعت و شناعت
تعجب یعنی نه آنست که ایشان بحق معترف باشند بلکه بجهت عدم تفکر و تدبر تکذیب کرده اند و نگرویده اند بحق که
قرآنست یا محمد صلعم لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان قرآن که در کمال اعجازست یا محمد که بجهت اثبات نبوت و اظهار معجزات
فرمود و معجزه بر ایشان لازم ساخت و نزد بعضی مراد بحق احادیث بعث و بر هر تقدیر فهم پس آن مکذبان فی امر
مریج در کاری شوریده اند و مضطرب و بی سر و پا آمده چه گاهی قرآن را بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر
و گاهی بافسانه و پیغمبر را دیوانه بمجنون میگویند و گاهی کاهن و وقتی مفتری و اصلا بیک امر قرار نمیدهند و بیک
خبر وانمی ایستند بجهت تحیر ایشان و حال قرآن و ورطه جهالت ایشان بحال او و بعد از اظهار قناعت و شناعت تکذیب اقامه
دلیل میکند بر قدرت معبود بر بعث و میفرماید أفلم ینظروا پس نمیکنند منکران بعث و حشر إلى السماء بسوی
آسمان که واقع شده فوقهم بر زبر سر ایشان که بمحض قدرة کیف بناها چگونه بنا کرده ایم و آنرا برداشته طبقه
بعد طبقه و زینتاها و بیاراسته ایم آنرا بکواکب ثابته و ستارهای سیاره و ما لها و نیست مر آنرا
من فروج هیچ فرجه و شکافی و آمیزیدن چیزی بدین عظمت و رفعت باحسن ترتیب و انتظام و تناسق بدون
فرجه و رخنه و خللی و هیچ دلیل واضح و برهانی ساطع است بر کمال قدرة و نهایت علم و حکمت ما پس بلا شبهه
بر بعث قادر باشیم و تکذیب کنار بعض عناد و ورطه انکار باشد و از کسائی منقولست که مراد از فروج عدم
تفاوت و اختلافست یعنی بر آسمانها بر طرز و طبق یکدیگر اند و اصلا در ایشان اختلافی و تفاوتی نیست و ذکر
فوقهم بجهت آنست که تا ایشان بآسمان نگرند و نیک مشاهده آن کنند و بعد از آن در آن تفکر نمایند و نیز بجهت الزام
حجت بر ایشان میفرماید که والأرض مددناها و زمین را بآن کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب وألقینا فیها
و افکندیم در وی رواسی کوههای استوار بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین بر حال خود قرار گیرد و منقلب نشود
مانند سفینه مشحون از اثقال که بر روی آب قرار میگیرد وأنبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج

نتوان کرد

مخلوق شده

از هر صنف نبات بهیج که نیکو و آراسته و بهجت افزاست یعنی بجهت کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج و مسرت
ناظرست مانند ازهار لطیفه و اشجار خضره و نباتات ناضره و انهار آفریده ایم و پیدا کرده تبصرة بجهت بینائی یعنی برای
نظر کردن در آن بدیده اعتبار و تفکر بینش بر وجه استدلال وذکری و برای یاد کردن و پند دادن لکل عبد منیب
مر هر بنده باز گردنده بعبد او تفکر نماینده در بدایع صنع او خلاصه کلام آنست که ما خلق این اشیا عزیز را بندگان
بسبب نظر کردن و تفکر موزون در آن چنان شوند و متذکر گردند بکمال علم و قدرت ما و معترف شوند بحدث و نشو
و ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از جانب آسمان یا از ابر ماء مبارکا آب بابرکت و بسیار منفعت فانبتنا
پس برویانیدیم به بآن آب جنات بوستانهای مشتمل بر اشجار انبوه و اثمار با شکوه وحب الحصید و دانه بنائی
که از ایشان آن آنست که محصود و درو کرده شود وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و ارزن و مانند آن و نسبت
والنخل و رستد گردانیدیم بر باران درختان خرما باسقات در سالق که بلند و کشیده بالا یا بار دارنده لها
که مر آن درختان راست طلع نضید غلاف خرما که در هم چیده و بهم رسیده است مراد توکر شکوفه است
یا کثرت میوه و افراد نخل بذکر بجهت وزد ارتفاع و کثرت منافع آنست و این همه را برویانیدیم رزقا للعباد بجهت روزی
مر بندگان را و میتواند بود که نصب آن بر مصدر باشد بنابر آنکه انبات در معنی برزقت یا مفعول آن محذوف باشد
یعنی روزی دادیم روزی دادنی فاحیینا به و زنده گردانیدیم بآن آب بلدة میتا زمین مرده را یعنی زمین
خشک بی نبات پس همچنانکه زمین را زنده گردانیدیم بآب کذلک الخروج همچنان بیرون آمدن شما از قبر بعد زنده گشتن
شما و بعرصه محشر حاضر شدن چه هر که اسمان نظر کند و نیک تامل نماید در احیای دانه که مانند مرده ایست که در خاک
مدفونست عالم خواهد شد بر اینکه شخصی که بر اخراج آن قادر باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی از آن پس بجهت تسلی
خاطر مبارک سید انبیا صلی الله علیه و آله که از تکذیب قوم حزین و ملول بود و از حال مکذبان امم ماضیه خبر میدهد که کذبت قبلهم
تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام واصحاب الرس و یاران
چاه که کرده اند از سنگ پیغمبر خود را از حنظله مرثد منقولست که ایشان جماعتی بودند که پیغمبر خود را که حنظله بن صفوان بود
شهید کردند و بچاه انداختند و آنرا از سنگ پوشیدند و از مختلف روایتست که رسّ نام چاهیست که کفار صاحب یاسین را
که پیغمبر ایشان بود در آنجا بقتل رسانیدند و نزد بعضی دیگر اصحاب رس جماعتی بودند که بر سر چاهای نامه نزول کرده بودند
و گویند که ایشان اصحاب اخدود و قصه حکایت ایشان در سورة البروج سمت ذکر خواهد یافت و پیش بعضی مراد اصحاب
نیز حنظله اند که بجهت تکذیب مستاصل شدند و آن چاه بواسطه فوت عامر معطل شد و در اکثر تفاسیر مذکورست که آن چاه در
پایان کوهی بود در حوالی حضرموت و از آن حضرت و از آن عبد الله صلوات الله علیهما نقل کرده اند که ابتدای حق نسا از اصحاب
رس شد حاصل که ایشان تکذیب نمودند پیغمبر خود را وثمود و قوم ثمود تکذیب کردند صالح پیغمبر را وعاد و قوم عاد

عاد هود را وفرعون و فرعون موسی و هرون را مراد فرعونست و قوم او تا سطوت و معطوف علیه در معنی جمیع ملوک بکیر
باشند واخوان لوط و برادران لوط لوط را که قوم لوط بمثل اخوان بجهت آنست که ایشان اصهار اضدیت بوده
و از انساب او واصحاب الایکة و اهل ایکه شعیب را و ایکه بمعنی بیشه و جنگلست وقوم تبع و گروه تبع مر تبع را
و حکایت قوم تبع در سوره دخان مذکور شده و اصحاب ایکه نیز در محل خود مسطور گشته و چون تکذیب احد انبیا
مستلزم تکذیب همه است از پیغمبر میفرماید که کل هر یک از ایشان یا هر قومی از ایشان یا هر ایشان کذب الرسل
تکذیب کردند پیغمبران را و چون تکذیب ایشان محقق شد فحق وعید پس واجب و لازم گشت وعید من یعنی
آنچه وعده کرده بودم از عقاب و عتاب بر ایشان نازل شد و هرگاه که مالائم ماضیه که تکذیب رسل بودند عذاب
استیصال بود و هلاکت پس حال کفار قریش که تباه کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاکت خواهد بود و انواع عقوبت بود
بعد از ذکر وعید رد رجوع بعید مینماید بقوله افعیینا آیا ماندیم و عاجز شدیم بالخلق الاول بآفرینش اول و اراده
تمام بوجود آن نافرمودیم بآفرینش ثانی که صفات هر از برای انکارست یعنی چون منکران مکه معترفند بر اینکه
مبدع خلق اول نه ماده و مدد ما نیز مبدع ما پس چرا اعتراف نمینمایند بر قدرت ما بر اماتت خلق جمیع موا و در رسمات چه
قدرت ما بر خلق اول دلالتی صریح دارد بر آنکه خلق ثانی بر ما آسانتر خواهد بود پس بر ایشان لازمست که بخلق ثانی اعتراف
نمایند و بآن تصدیق کنند و با وجود این حال معترف نمیشوند بل هم بلکه ایشان بسبب وساوس شیطانی و تسویلات
نفسانی فی لبس در شک و شبهه اند من خلق جدید از آفرینش نو که بعث و حشرست و بجهت آنکه آنرا مخالف عاده
می بینند این کار بر ایشان ملتبس شده با انکار آن میل نموده اند تنکر خلق جدید بجهت تعظیم شان ایشانست و اشعار بر یکجهت
سامع این فایده است که باهتمام تمام باستحصال آن شود و تا علم یقینی او را حاصل نشود از آن در نگذرد و در مثل
این امر عظیم بر لبس و شبهه متقاعد نشود و نیز بجهت تهدید میفرماید که ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که آفریدیم
جنس آدمی را و نعلم و میدانیم ما ما توسوس آنچیزی را که وسوسه میکند بآن نفسه نفس او و میتواند بود که
ما و مصدریه باشد و ضمیر راجع بانسان و با باء تعدیه یعنی ما میدانیم بوسوسه در آوردن نفس انسان انسان را
بجهت حدیث نفس است یعنی میدانیم آنچیزی را که نزد نفس حاصلست از مکونات ضمایر و سرایر بر قلوب و خواطر چه
پس هر را بر وفق اعتقاد و حال او سزا خواهیم داد اگر بجهت تسجیل این کلام میفرماید که ونحن اقرب و ما نزدیکتریم
الیه بانسان من حبل الورید از رگ جان و عاطفی و این اقربیت نسبت بعلم است نه بمکان پس اسناد آن بذات
او سبحانه بر سبیل مجاز باشد از قبیل انه فی محل مکان و در بیان دو عرق که مکتنفند هر دو سمت عنق از جانب
قدام و مشتمل بر شریان و آن هر قسمت نایب از قلب که انتفاع آن موجب موت سلب است و جمع آورده که متفرق
در بدن از این عرق منشعب اند و نزد بعضی ورید اسم جنس است و مراد جمیع آورده و تسمیه آن بجمع بورید بجهت

ورود روح است در آن وحبل الورید مثلثیست که مستملاست در فرط قرب و اضافه آن بآنست و میتواند بود
که اضافه کلی باشد و مراد او ورید حاقی یعنی رگ گردن و حبل و رید در مورد حاقی جهت اجتماع این
هر دو در عضو واحد است و حقیقت معنی بآن راجع است که علم او سبحانه بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ
چیز از خفایای صدور و سرایر قلوب بر وی مخفی نیست فکان ذات او سبحانه اقرب است او از رگ که حامل روح
اوست و بعضی حاکی شده اند که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیست پس درین کلام ایماییست بانکه حق
سبحانه بآن اقرب است بوی پس همچنانکه انسان هرگاه که خود را طلبد باید هرگاه که حق را بجوید بیابد و گویند واذا
سالک عباد عنی فانی قریب و حدیث قدسی انا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه بدوست مخصوص اند
و محققان را در این آیه کریمه کلامی بلند و معنی از جنبدست و آن اینست که هرگاه کیفیت قرب جان که بسوستر است بین
در نتوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزه است بچگونه ادراک توان کرد و بدانکه حق به بنده بر
دو قسمت یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته و هو معکم اینما کنتم ایماییست بآن و دیگری خاص که خواص را
باشد و عین اقرب و مزیت از آن و نزد بعضی معنی آیه آنست که ما دانا تریم بحال انسان از کسی که در قرب آن باو باشد
نسبت باو بمنزله حبل الورید باشد با انکه ما اعلم و اقدر بوی از حبل الورید و وی باوجود استیلای آن بر وی
قریب آن باو یا انکه ما اقرب بوی بلد کیه از حبل الورید و اگر یا بمعنی مدت وی باشد خلاصه اقوال آنست که ما بعلم و
قدرت و حفظ نزدیکتریم بآدمیان از حبل الورید نسبت بایشان و این اقربیت ما بآدمیان محققست اذ یتلقی المتلقیان
در حینی که فرا می گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اقوال و اعمال ایشان اند و آنرا در نامه اعمال مینویسند و حافظ میکنند
این کلام موهم نیست بانکه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است بر آنچه بر ملکین پوشیده
است از لمعات خفیات لکن تسلیط ایشان بر حفظ اعمال انسان و کتبت آن بجهت حکمتی است که مقتضی آنست و آن زیادت
لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب عزوجل ایشان از سیئات و رصد نمودن در حسنات و تاکید ضبط و ضبط
آن از برای جزا و الزام حجت بر ایشان در روز حساب و میتواند بود که تلقی ملکین بجهت بیان قرب باشد یعنی ما از تلقی
آن از برای جزا و الزام حجت بر ایشان در روز حساب و میتواند بود که تلقی ملکین بجهت بیان قرب باشد یعنی ما از تلقی
بانسان و مطلع بر احوال او و حافظ اعمال او و شاهد بدان در وقتی که حفظه و کتبه متلقی بود و اعمال او را ثبت مینمایند
و نزد بعضی متعلق از عند وقت و تقدیر آنکه اذ یتلقی یعنی یاد کن ای محمد صلعم چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و
اقوال اند یکی از ایشان عن الیمین از طرف راست انسان نشسته و عن الشمال قعید و دیگری از جانب چپ وی نشسته
و مراد بقعید در اینمقام ملازمت یعنی ایشان ملازم انسان اند و اصلاحبای شوند از ایشان و ترک ذکر قعید
در اول بجهت دلالت ثانی است بر آن و بعضی گفته اند که اطلاق لفظ فعیل بر واحد و متعدد جایز است کقوله تعالی
والملائکة بعد ذلک ظهیر پس باین قعید یعنی قعید آن باشد و احتیاج نباشد بعدف قعید از اول یعنی آن

دو فرشته

دو فرشته که از جانب راست و چپ نشسته اند ما یلفظ من قول چون نیفکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی هیچ چیز نگفته
نشود الا لدیه مگر که نزد ما و یا نزد ملک این قول و قیل عتید که کلمه ایست مهیا و آماده پس تو این حال اقوال او را در
نامه اعمال مینویسند و مرویست که حفظه چهار فرشته اند دو در روز و دو در شب امیر المؤمنین صلوات الله علیه
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده ان مقعد ملکین علی ثنیتی لسانک فلما و رقیک معاذ هما وات تجری مجاری عینیک
و لا تستحیی من الله و لا منهما به سبب کسی که نشسته اند و فرشته قرین هر دو ندا نهای پیش است یعنی یکی بر راست است و دیگری
بر چپ زبان تو قلم ایشان است و آب دهن تو مداد ایشان تو لق جاری نمیشوی یعنی در ملاحظه یکی چیزی آنچه ترا بکار
آید و بتو فایده نمی رساند و از خدا و از ایشان شرم نمیداری و در حدیث دیگر واقع شده که اتقوا فما هکم الحلال فانه
مسکن الملکین لحافظین الکاتبین و ان مدادهما الریق و قلمهما اللسان و لیس شیء اشد علیهما من فضل الطعام پس کرامت
دندانهای خود را طعام حلال زیرا که دهن محل سکون آن دو فرشته آنست که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد
ایشان آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز بهتر و دشوار تر بر ایشان از بدی طعامهای آلوده و ابو
امامه روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود کاتب حسنات بر دست راست آدمیست و کاتب
سیئات بر دست چپ وی و فرشته دست چپ در حکم دست راست است چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را
ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید مشکن شاید که تسبیح خدا اشتغال نماید و بهمین آن معفو کرده یا از آن
پشیمان شود و استغفار کند پس هفت ساعت مانع نوشتن او شود و بعضی از این سیئه بر بنویسند از امام حسین
علیه السلام مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوة و ابو هریره از رسول صلعم
روایت کرده که هیچ حسنه بر خدای عرض نکنند که در اقدر و اکثر آن فعل حسنی باشد الا که او سبحانه فرماید که آنچه در میان
این دو طرفست بخشیدم آنس روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود
آن دو فرشته گویند که بار خدایا قبض روح فلان بنده مؤمن فرمودی ما بکجا رویم و چه امر مامور شویم خطاب آید که ای آسمان
و زمین ملوست از فرشتگان و آنجهان و بهر آن و همه بعبادت من مشغول اند شما بنده بر سر قبر آن بنده مؤمن روید و تسبیح
و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمایید و ثواب آنرا در نامه حسنات او منویسید تا روز قیامت و از اینجا معلوم شد که این دو فرشته
حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا سیئه که اجل منقضی شود و جاءت سکرة الموت و بیاورد بیهوشی مرگ یعنی حاضر ساز
شدن موت که زایل کننده عقلست بالحق امر درست و راست را که کتب الهی بآن ناطقست و انبیا بآن مبعوث
یا بسبب حق سبحانه از راه تشدید و مضاف و بر هر تقدیر مراد امر آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از بیان احوال معاد و میتواند
بود که مراد از حق کشف حال بنده باشد از سعادت و شقاوت وی و گویند مراد از آن حقیقت وعده کل نفس ذائقة الموت
یعنی هستی رسانا و در مرگ شدنی و احتمال دارد که اعتقد بر نباشد و متعلق آن محذوف که آن ملتبس است یعنی بیاید

از جانب

پس نفی موت در حالتی که ملتبس باشد بحیات لم یوح بادر چه مثل با تعب بالمؤمن باشد یا ملتبس بحکم و نفی حیوة مانند قوله تعالی
خلق الشهوات فالحرص بالحق و کنند اند که با معنی مع است یعنی باید سکرة موت با آنچه درست و راست است از امر آخرت
و بعضی کنند اند که معنی کلام بر تقلیب است و تقدیر اینکه و جاءت سکرة الحق بالموت تا دلالت باشد بر آنکه سکرة امر لیست
محقق یعنی واجب حتی و نزع لازمی که مکتوبست بر ایشان و ایشان را از آن مفری نیست و اشارة بآنکه سکرة متضمن کره و مشقت
و درین صورت تبادر ای تقدیرات چه سکرة سبب زهوق روحست جهت شدة آن یا بجهت آنکه چون موت در عقب
آنست پس کویا که او موت را حاضر ساخته و میتواند بود که مراد آن سکرة الحق سکرة الحق باشد که جهت تهویل و
تفظیع شان آن بموت مضاف شده باشد و مؤید معنی تقلیب قراءة ابو بکر و ابن مسعود چه ایشان بهمین طریق
تلاوة کرده اند و بر هر تقدیر مفسران نزد این حال اورا کویند که ذلک این مرد ما کنت آنچیزیست که بودی تو در زمان
حیوة که منه تحید از آن میل میکردی و میکریختی بمن میرسیدی و مکروه میشمردی ایراد این کلام بعد از ذکر استبعاد
کافر به بعث و جزا از لحاظ آن بتحقق علم و قدرت اعلام ایشانست بآنکه عنقریب بموت ملاقات خواهند نمود و تعبیر
آن بلفظ ما نهایت تنبیه ایشانست بر اقتراب آن و لطف بعضی از تنبیه بر این وجه تعبیر کرده اند که شده مرگ نزدیک
بجا پس از برای آن مستعد شوید و این قبیل است قوله تعالی و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور نفخه دوم و بدین
نفخه همه مردمان زنده شده از قبرها بر آیند و ملائکه کویند با ایشان که ذلک و قتیکه این نفخ یوم الوعید روز وقوع
آنچیزیست که خلقان را بآن وعید میکردند و میترسانیدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز مستعد کردند
و جاءت و بیاید درین روز در عرصه محشر کل نفس هر شخصی از مکلفان معها در حالتی که با او باشد سائق
راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند و شهید و کواهی یعنی فرشته دیکر که بر اعمال حسنه و اعمال سیئه او کواهی
دهد و میتواند بود که مراد بدو فرشته باشد که جامع این هر دو وصف باشد یا آنکه سایق کاتب سیئات بود و شهید کاتب حسنات
یا سابق قرین او باشد که در دنیا همنشین بوده باشد و شهید جوارح او و بر هر تقدیر از سابق فراز بیشتر باشد و از شاهد اعلا
متصور و روایت از محمد بن سلمه باسناد از یحیی بن عبد الرحمن از رقی از حبیب بن زید از اعمش از جعفر بن حکیم از امام
زین العابدین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که روی کفت مرا از رسول صلعم شنیدم که فرمود مراد از سایق درین آیه منم که محمدم
و مراد از شهید علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله که روی کفت و این روایت از طریق اهل سنت نیز ثابت و محققست
و مرتضی شیعه درین مقاله متفرد نیستند پس ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب تحقیقست که بطریق عناد
و تعصب جاهلیت را بکنار نهند و قدم در طریق انصاف ثابت و استوار دارند و ابلیس تقلید را بتواطع عقلیه و نقلیه قتیل
آرند و علی بن ابی طالب چون سایر صحابه نه پندارند و او را عبد از نبی بلا فصل چشم او مقتدای خود دانند و از حکم
و متابعتش رو نکردانند و بیقین بشناسند که کاشف نخم محبت علی ابن ابی طالب در مزارع دلها کمثل جبه انبت سبع

سنابل

سنابل سبع کل سنبلة مائة حبة است و منتج رستکاری در موقف حساب و سبب محو سیئات و موجب رفع درجات
نزد حضرت رب الارباب و باعث خلاصی از عقاب این خطاب که لقد کنت بدرستی که بودی تو در دنیا
در غفلة از این روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از پیش دیده تو غطاءک پوشش غفلت را تا
امور حقیقیه که مشهود بودی معاینه دیدی فبصرک الیوم پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب
حدید تیزست در دیدن آنچه نمیدید از احوال معاد یعنی از روی یقین آنرا دیدی بدون شایبه شک و شبهه
و کویند بصر در اینجا بمعنی بصیرتست که مرادف علم است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر و غیر آن
از امور عظیمه دین روز بآن عالم شدی و حقیقت آن بر تو یقین شد از ابن عباس منقولست که خطاب راجع بطرف
یعنی ای مکر بعث بتحقیق که بودی در دنیا در غفلة و بیخبری و اصلا بآن نمیکردیدی و یاد آن نمیکردی و نزد بعضی
ضمیر راجع بطرف از اهل مکه نیست چه هیچ کس نیست که در جمیع مدة عمر خود مشغول آخرت بوده باشد و اصلا
امور دینویه در وقتی از اوقات او را از امر آخرت باز نداشته و اکثر بعضی ضمیر راجع بحضرت رسالت
دانسته اند و برین وجه تفسیر کرده که ای محمد تو بودی قبل از وحی در بیخبری از امور دین بر وجهی که مبینی
آنچه غیر از تو نمی بینند و تعلیم میدهی آنچه غیر از تو نمی دانند مخالف اسلوب کلام سابقست و غیر ملایم آیه حتی وحی
قوله و قال قرینه و کوید در آن روز همنشین او یعنی ملکی که دنیا بر وی کواه باشد هذا این ما لدی
آنچیزیست که نزد من عتید مهیا و آماده است یعنی نامه اعمال او و کویند که مراد از قرین شیطانست
که در اغوای و اضلال بر و مسلط بوده باشد کقوله تعالی له تقیض له شیطانا و قوله قرین یعنی شیطانا و در آنوقت
اشارة بآن کرده باملایکه کوید که این چیزیست که نزد منست یعنی در حضرت قصرف من و بسبب اغوال و اضلال من آماده
شده از برای دوزخ و پیش بعضی مراد شیطان انسی است که مصاحب وی بوده باشد و او را کمراه ساخته از طریق مقبول
و رو سوی فجار و اینکه مراد ملک شاهدست منقولست از امام محمد باقر و صحیح صادق صلوات الله علیهما و بدانکه لفظ
ما اگر موصوفست پس عتید صفت آن خواهد بود و اگر موصوله است عتید بدل اوست یا خبر بعد از خبر یا خبر
مبتدای محذوف یا صله که چون اهل تکلیف را در موقف حساب رانند و شهود بر ایشان کواهی بدهند و بطلان حجاج
و معاندان در آن روز آشکارا کردد پس از جانب حضرت یسابق و شهید این خطاب رسد که القیا فی جهنم
بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر ناکرویده ستیزه کر در امر حق مناع للخیر بسیار منع کننده مر خیر را یعنی از
دارنده مال از حقوق مفروضه صیغه مبالغه اشارتست بر آنکه این کس منع بذل را عادة خود ساخته بود و هر کس
در صدد آن بود که مبرا از آن بحقی برسد و کویند که مراد بچیزیست بعضی است چیزیست یعنی منع کننده هر چیز
که در و خیری بوده معتد در کذرنده از حدود الهی و معاداة نماینده با اهل آن مریب بسیار شک آورنده در

فی غفلة
پس ما کشف کردیم از تو حجاب غفلت را پس امروز
تیز است دیده تو در دیدن

وحمایت خدا و در دوزخ جزا الَّذِي آنچنان شخصی که جَعَلَ گردانیده یعنی شریعت ساخته مَعَ اللَّهِ با خدای الْهَةً
خدای دیگر را از اصنام و اوثان فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت و میتواند
بود که الذی بدل کل کفار باشد پس این هکار فالقیاه تکریری باشد از برای تاکید و مفعول و شرط تفسیر و معنی آن
فالقیاه گویند که ضمیر القیاه راجع است بدوزخ که از خزنه جهنم اند و نیز بعضی دیگر مراد مالک دوزخ است
و ایما ادغام بصورت تشدید نازل منزله تثنیه فعلان است بجهت اتحاد فعل و فاعل هم و تقدیر آنکه القی القی یا آنکه الف
ان بدل نون تاکید خفیفه باشد یعنی البته بیندازان کافر معاند را در دوزخ و کفر او آنکه آیه در شان ولید بن
مغیره است که نسبت کفر و عناد و ریب و اعتقاد موصوف بود و مع ذلک منع اولاد و اقربای خود میکرد از دین
اسلام و بنا بر این خبر یعنی اسلام است و از محمد بن تمیم الواسطی روایت که شریک بن عبد الله گفت که من بعیادت
سلمان اعمش رفتم بود در مرض الموت وی ناگاه ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه در آن مجلس حاضر شدند و با وی
گفتند که یا ابا محمد تو بدار آخرت نزدیک شدی باید که استغفار کنی و از ذنوب پشیمان شوی و از اکاذیب و اقاویل
باطله که ناقل آن بودی باز گردی و از آن تاوم شوی سلیمان با ایشان گفت که قد کنت تودی فی علی بن ابی طالب لو اسکت
عنها لکان افضل فی الله منها تو در حق علی بن ابی طالب تو غلو نمودی و در محبت او بسیار افراط میکردی و اخبار
بسیار از نبی صلعم در شان او ایراد میفرمودی و مردم را از این امر و کفر و وادی هلاکت می انداختی و مرا از این امر سکوت اولی
و احسن بود پس باید که از این حد توبه کنی که صلاح امور آخرت تو در نیست اعمش چون این سخن از ابو حنیفه بشنید با اصحاب
و اقارب خود توجه نمود و فرمود که مرا بنشانید و بجانبی تکیه دهید ایشان او را بنشانیدند و تکیه دادند فرمود که یا ابا حنیفه
حدثنی ابو المتوکل الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم القیمة یقول الله تعالی
و تقدس و تعالی القیا فی النار منا بغضکما و ادخل الجنة من احبکما فیؤتی علی بسنیه جهنم فیقول هذا لک و هذا لی و هو قوله تعالی
القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی ابو حنیفه بدان و آگاه باش که ابو متوکل ناجی مرا بسند داد از ابو سعید خدری که گفت من
از رسول خدا شنیدم که فرمود حق تعالی در روز قیامت شود خطاب رب العزت در رسد که یا محمد یا علی من که خداوند شما را
امر کرده من که هر که شما را دشمن داشت در دار دنیا او را بدوزخ اندازید و آنکه مودت و محبت شما شیوه و شعار او بود و در طریق
دوستی ثابت قدم بوده او را در بهشت جا دهید پس برادر من علی بن ابی طالب بنا بر فرموده ارخدای بر این امر قیام نماید و کبار
دوزخ را دو گوید که ای جهنم بگیر این را که از اشقیا است و این را واگذار که از سعادت و آیه الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ اشارت باین معنیست
یعنی بیندازید بدوزخ هر کافر ستیزه و عنید و کاتب را ابو حنیفه چون این سخن از اعمش شنید بصاحب خود گفت که تو مرا بنشان
که باقی شبی هواغلم من هذا الذین مجلس و بخیزید تا از وی جزی از این علیمتر بکی شما نرسد پس ابو حنیفه با اصحاب
خود از آن مجلس برخاست و معمور و مهموم آنجا بیرون آمد و مخالف طریق اهل سنت و جماعت روایت کرده اند از صحابه

بن عباس که حضرت رسالت صلعم او وصیت کرد و فرمود که یا بن عباس علیک بعلی بن ابی طالب فان الحق یتبعه و یعمل به
و ان الجنة و مفاتیحها و اقفالها و ان النار و اقفالها بیده یوم القیمة یدخلون الجنة و یدخلون النار خلاصه معنی
حدیث آنست که روزی حضرت رسالت صلعم خطاب بعبد الله بن عباس نمود و فرمود که ای عباس بدانکه متابعت
علی بن ابی طالب نمائی و در اقوال و افعال پیرو او باشی که نطق او عین صوابست و متابعت او سبب رستگاری
عقاب پس بکوشید آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و از فرمان او سر نپیچد و مطیع و منقاد وی باشد و وای
بران مدبر شقی که با او مخاصمت کند و کینه او در دل خود راه دهد و طریق مخالفت وی سلوک نماید و با او از راه او منحرف شود
یا بن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی بن ابی طالب باشد پس اهل جنت با مراد در آیند
و اهل دوزخ با مراد معاقب و معذب شوند و در تفسیر اهل البیت آمده که فردای قیامت محمد و علی بر صراط بایستند و مقاسمه
مردمان نمایند پس رسول کار امت را تفویض امیر المؤمنین کند تا دوزخ را گویند که هذا لک و هذا لک خذیه فلا تدعی منه احدا
و ذریه فاذن من احتاجا ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان منست و آن را مگیر و واگذار که از دوستان منست و حرکت الفتح
مذکور است که حارث همدانی که از جمله عجائب و تحیرات امیر المؤمنین بود با اصبغ بن نباته و جمعی از غیبیان نزد آنحضرت آمد
و بجهت [illegible] و غرض بیرون بخود می پیچید و در حالت سستی عصا را در دست گرفته خود را بر زمین میکشید آنحضرت چون
وی را بآن حالت بدید فرمود که ای حارث خود را چگونه میبینی گفت یا امیر المؤمنین بواسطه زمانه جفاکار و گردش
لیل و نهار باین حال رسیده ام و اجلم نزدیک آمده و میترسم که چون بیمرم بچنگال حقیقت مالک دوزخ گرفتار شوم و مع
ذلک مخاصمه اصحاب رنج مرا زیاده ساخته و بسبب آن آتش انتظار در کانون سینه من مشتعل شده آنحضرت فرمود که لنتما
اصحاب در چه باب حارث گفت در باب محبت و دوستی و عداوت کردن با تو چه معنی مفرط طلب اند و بر سبیل مبالغه و مبالغه
متردد و متشکک در اکثر محبت اقدام نمایند یا از آن اجمام بمنزله میل عداوت کنند آنحضرت بعد از استماع این کلام فرمود که ای
حارث کلام اهل اختصاص را استماع مکن و آنچه من بتو میگویم اخذ نمای و بدان عمل کن بدانکه بهترین شیعه من کسانی اند
که بر خط اوسط اند پس باید که عالی پایه را از پایه فرط محبت پایین نیاورد و از مرتبه افراط تنزل بمنزله پایان راجع شود و قاصر
از عداوت درگذشته و بر مرقاة محبت متصاعد شده خود را بایشان رساند حارث گفت یا امیر المؤمنین از این گشتاین معنی نمای
و تمثیل شده و رب از قلوب مایزداد اظهار اصبر تو در این امر حاصل شود و در این باب اهل انتقام پیدا کرده شاید الناس
بالکلیه مرتفع گردد و آنحضرت فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش که دین خدا بسیار شناخته نمیشود بلکه آیت حق و علامت
یقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا اهل حق معتدی شوی چه سخن حق احسن است و نظم آن جاد کنند در راه ملک
علام و من ترا بحق ارشاد میکنم و راه درست و راست را بتو می نمایم پس از این بیان دریاب و اصحاب را که ارباب عقول کبیر
و طباع مستقیمه باشند بآن اخبار نمای و بدانکه من بنده خدایم و برادر رسول خدایم و صدیق وی چه من تصدیق

رسول نموده امر در حالتی که هنوز روح بحسد آمده در دنیا مده بود و بعد از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که تصدیق بوی نمود
من بودم چنین اتم باین اعتبار که حدا قل سال که آدم از کتم عدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت
شاهنشه بوی بود و تصدیق بوی نمودم و آخر مرا این وجه کرد که در آخر کار دو سی سبوت گشت پیش از همه کس بوی
ایمان آوردم و تصدیق قول و فعل وی کردم و من اخص خواص و اخلص خلصای وی امد و من نبوی و ولی و وصی وی
و صاحب تخت و سریر و بوی جاده اند مهم کتاب و فصل خطاب و علم قرون و اسباب و هزار مفتاح علوم در
خاطر من بودیده نهاده اند که هر مفتاحی از آن فتاح هزار باب علم بود و هر بابی منفتح بهزار هزار عهد و موید شده اند
لیلة القدر و بان و انا کاشف و قدر آنرا دریافته و این سمات عمود و صفات گشته که مقدار آن نمود مرغوب
بمن و ذریه طاهره من ما دام که لیل و نهار باقی باشد و فلک دوار بر مدار خود جاری و بشارت جاوید میدهم
ترا ای حارث که من شناسنده و دوست و دشمن خود مم در مواضع معینه که آن ترمیمات است و نزد صراط و نزد شفاعه
حارث پرسید که یا امیر المؤمنین مقاسمه چیست فرمود مقاسمه عبارتست از تقسیم بندگان کردن از برای بهشت
و دوزخ در روز قیامت بعضی مردمان را تعیین خواهم کرد که این را تعریض رسان کرد دوست جنت و این را بگیر که دشمن
جنت پس دست حارث را بگرفت و فرمود که ای حارث دست من تو را گرفته ام بر این طریق که رسول خدا دست مرا گرفته
بود در وقتی که شکایت حاسدان قریش و منافقان بوی عرض میکرد مرا بیاد فرمود که ای علی چون روز قیامت باشد من و تو
شوم بر وی و تو و حبل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریای وی زنی و تو اعتصام نمائی بحبل متین من و ذریه
مطهره تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان تو تمسک نمایند بحبل متین شما پس هر اعضای و تفضلی که حق تعالی باین خود
کرامت فرماید بی همان طریق در حق وصی خود جای آورد و وصی نیز بر همین نهج در باره اهل بیت خود سلوک نماید و اهل بیت
نیز بهمین طرز با شیعیان خود سلوک نمایند پس ای حارث این سخن را بیاد حافظه نما و که نظر ایشان از جلد و انکیت از
بسیار پس سه بار تکرار فرمود که انت مع ما احببت و لک ما احتسبت تو با آنکسی خواهی بود که او را دوست داشته
باشی و مزد آنرا خواهد بود امید طلب آن نمائی از حق تعالی از اجر جزیل و ثواب عظیم حارث بعد از استماع این مقال
فرحان و شادان گشته از نزد آنحضرت برخواست و گفت که هیچ باکی ندارم که من بعد از ملاقات کنم یا بعد از آن بمن رسد و سید
حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق است صلوات الله علیه در این باب این ابیات فرموده که فرموده شعر
قول علی الحارث عجیب • کم قد اعجوبة لجلد • یا حارث همدان من یمت یرنی • من مؤمن او منافق قبلا •
یعرفنی طرفه او عرفه • بنعته واسمه وما اصلا • وانت هذا الصراط المتعرض • فلا تخف عثرة ولا زللا • استیقن علی کاهل
علی ناره • تخلد فی الجحیم والصلا • اقول للقارحین توقف للعرض • ذریة لا تقرب الجنة • ذریة لا تقرب الجنة •
حبلا بحبل الوحی متصلا • پس عاملی آنست که بعد از تامل در این اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیگر اعتقاد را بکل الجواهر

ولای اهل البیت علیهم السلام سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروه اعلای جنان و فضای
ملاحظه و بهشتی رضوان رسد و از ورطات محن و مهالک اخروی خلاص شود و ایمن گردد از آنکه در آن روز
نزد الهای وی بنار با قرینی که حمل او باشد طریقه عاصمه پیش گیرد و گوید مرا گناهی نیست بلکه گناه قرین منست که مرا
گمراه ساخت و از طریق مستقیم و منهج قویم منحرف گردانید قال قرینه گوید همنشین وی یعنی دیوی که در دنیا
با وی بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته طاغی نساختم و از طریق حق بیرون نبردم او را ولکن کان او لکن او بود
فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و یعنی من او را باکراه و اجبار بر ضلالت و طغیان نداشتم بلکه او باختیار
و اقتدار خود از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت سلوک نمود و این استعارت باکراه او افعال او نسبت کسیست
که فی نفسه محتمل الرای و مایل بتمرد باشد کما قال الله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا
ترکونی و لوموا انفسکم و عطف درین قول و ذکر آن در قول اول بجهت دلالت آن بر معنی جمعیت میان هر دو و مرفوع آن که آن عبیث سر
نفوات با ملکین خود و قول قرین وی و مثل قول الشافعی قوله تعالی قال کو بحق میخانه در جواب مخاصمان که لا تختصموا
مخاصمه مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده بر آن مترتب نخواهد شد و قد قدمت الیکم و بدرستی که از پیش فرستاده
بسوی شما بالوعید و عید خود را یعنی قبل از این در دنیا در کتب خود و بر السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم آنچه
که حق سبحانه از این روز خلاصه کلام آنست که حق سبحانه در جواب ایشان فرماید که چون بواسطه انزال کتب
و بعثت رسل شما را راه راست نموده بودم و شما را از این روز ترسانیده و شما بجهت و ظاهر غافل طریق انکار پیش گرفته بان
نگرویدید پس درین روز مخاصمه شما مستلزم الزام حجت خواهد شد بر من و عذر شما پس درین باب مسموع نشود و باید
دانست که کلام اخیر جمله حالیه است که متضمن تعلیل نهی است و با بای زایده و تقدیر آنکه لا تختصموا و قد صح عند کم انی
قدمت الیکم بالوعید یعنی خصومت مکنید در حالتی که نزد شما درین باب مسموع صحت یافته که من پیش از این فرستاده بودم
بسوی شما وعید خود را و حرف شرط حالی که اجتماع حال و ذی حال است در زمان واحد و بنا محقق باشد و لازم نیاید که تقدیم
وعید در دنیا باشد و خصومت در آخرت تا موجب عدم اجتماع باشد و احتمال دارد که با تقدیر باشد کلی که قد مضی
قدم باشد و محتمل است که این مراد و مجرور و حال باشد از فاعل قدمت الیکم یا از مفعول آن و قوله ما یبدل القول لدی
مفعول قدمت الیکم ملتبسا بالوعید مقترنا به یا قدمت هذا القول الیکم موعدا لکم به یعنی از پیش فرستاده بسوی شما
در حالتی که ملتبس بوعید بود و مقترن بآن یا از پیش ارسال نموده بسوی شما این قول را که تغییر داده نمیشود سخن
نزدیک من در حالتی که این قول از برای شما موعود است و ما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید مر بندگان
خود را که بدون استحقاق عقاب شما را عذاب کنم و علی اعراب این کلام نیز بر وطرز اعراب معطوف علیه است و بنا بر آنکه
بالوعید مفعول قدمت باشد کلام منفی کلام مستانف خواهد بود و در ایراد ظلام بر صیغه مبالغه دو وجه است یکی آنکه

استیقن کلام است در بیان طریق اعتقاد بجمیع ما قدمت در کتاب
تقدیم اخبار بکلام مخدوف و قرینه حذف آن بنا الطریق
خود بجمله اولی که فاسیب اعتضاد است بنا بر مبتدا عبیث

مراد از آن عمومیه نفی ظلم باشد نسبت بجمیع افراد و معنی آنکه اصلا ظلم و بیداد از حد در گذشته و قوله یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ
میتواند بود که متعلق باشد به نفخ یا بدل اذ یا بتقدیر مضاف یا بر اذکر مقدر یعنی دمیده شود در صور در روزی که حق
گوییم مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی از کفار و عصاة یا آنکه متبدل و متغیر نشود قول و وعد و وعید در روزی که
حق سبحانه این خطاب بدوزخ کند یا خدای ظلم کننده نیست درین روز یاد کن ای محمد روزی را که خدای نداکند که ملوث شدی
از کفار جن و انس و حفص بصیغه متکلم خوانده یعنی روزی که گویم بدوزخ آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان وَتَقُولُ
و گوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست استفهام بمعنی سؤالست یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر را
بوی فرستد تا پر شود و از مجاهد منقولست که استفهام بمعنی نفی است یعنی نه مزید پر شده روز یادتی را کجا ایشان نیست
و صاحب کشاف گفته که این سؤال و جواب از باب تمثیلست و مقصود بآن تصویر این معنی است در قلوب تمکین
آن در عقول و این کلام متضمن دو معنیست یکی آنکه دوزخ با وجود فرط اتساع و تزاحم افواج از کثرت عقلی شود تا
حدی که وسعت هیچ چیزی دیگر نداشته باشد کقوله تعالی لاملأن جهنم الخ دوم آنکه دوزخ بر وجهی باشد که هر چند
کسی در وی در آید هنوز در موضع مزید باشد یعنی هنوز جای کسی دیگر داشته باشد و محتملست که هل من مزید بجهت
بجهت استکثار در آیند کافی باشند در دوزخ و استدعاء مزید سعت بجهت فرط کثرت ایشان یا طلب زیادتی آن باشد
بجهت غیظ آن بر عاصیان و لفظ مزید یا مصدرست چون مجید و مبید و یا اسم مفعول چون مبیع انتهی کلامه و وجه
طبرسی آورده که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت فرط سعت و عظمت بمنزله ناطقی باشد که کسی او را گوید
هل امتلأت او گوید پر نشده و هنوز در من سعت کثیر هست دوم آنکه حق سبحانه تکلم را در وی خلق فرماید تا بآن
قول متکلم شود و این بدیع نیست زیرا که کسی که قادر باشد بر اطلاق جوارح و جلود قادر خواهد بود بر آنکه جهنم را نطق
دارد سیوم آنکه خطاب از روی حقیقت مر خزنه جهنم را باشد و اسناد آن بدوزخ بر سبیل توسع و معنی آنکه ای خازنان
دوزخ یاد دوزخ از کفار و عصاة پر شد حسن شه گویند که در آن موضع مزید نمایند و فایده این خطاب بجهت
علم خلقان باشد بصدق وعده لاملأن جهنم الخ و آنچه انس و ابو هریره و عبد الله عباس روایت کرده اند از پیغمبر
صلعم که خدای تعالی در روز قیامت امر نماید بخزنه تا کفار و فساق را بدوزخ راندند دوزخ از ایشان پر شود و خود
دیگر طلب کند و زیاده از آن خواهد فیضع الجبار قدمه فیها حتی یستقر علیها فیقول قط قط حق
قدم خود را در دوزخ نهد و دوزخ پر شود و بهم آید و متعاصر گردد و گوید بس بس تا چنان شود که جای
سوزن نماند ظاهر آن اقتضای تجسم و تشبیه میکند و این مخالف عقل و نقلست پس آن را تأویل می باید کرد باینکه
مراد تقدیم کسی و هی باشد که علم الهی در اول تقدیم و سبقت گرفته باشد بر اصرار بعضی و کمال عدوان و فرط
طغیان و عصیان ایشان و این وجه از عبد الله مبارک منقولست و از وهب منبه مرویست که مراد از قدم

قوی اند

قوی اند که خدای تعالی ایشان را از آدم خلق کرد سر ایشان چون سر کلاب و دیاب و اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم
و ایشان حکام بودند و عده ایشان جز خدای نداند و در روایتی دیگر فینزع رجله و قال رجل چنانکه بعضی
عضو مفلوج است بمعنی جماعت نیز آمده کما قال صاحب التصحیح الرجل ابنا الجماعة الکثیرة و مجاز از کفار
و عاصیان و عده مومنان و متقیان میدهد و میزماید که وَأُزْلِفَتِ نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران
غَيْرَ بَعِيدٍ در مکانی که دور نباشد و میتواند بود که غیر بعید حال موکده باشد یعنی نزدیک گردانیده بهشت را در حالتی
که دور نباشد و تنکیر آن یا بنا بر حد موصوف باشد و تقدیر آنکه شیئا غیر بعید بر وزن مصدر است چون زیر و خلیل
و غیران و در مصدر تذکیر و تانیث مساویست و بر هر تقدیر ذکر آن بجهت مبالغه است در قرب بهشت چنانکه میگویند قریب
غیر بعید و عزیز غیر ذلیل یعنی بر وجهی بهشت را از برای متقیان نزدیک گردانند که درجات خود را بعینها در آن مشاهده
کنند و انهار جاریه و اشجار مثمره و ثمار طیبه از اواني گرامی و حور و غلمان و ابنیه فاخره مزینه بدر و یاقوت و زمرد و مرجان
معاینه ببینند و معنی تفسیر غیر بعید باین نحو نموده اند که وعده دخول متقیان در جنان دور نیست از ایشان بلکه هر یک
از اهل تقوی حین قرب بدخول میشود در آن بعد از منازل و نعم بهشت پرهیزکاران قبل از دخول ایشان بجهت آنست
که تا بجود پیش از آنکه در آن داخل شوند مسرور و خوش حال گردند و بعد از آنکه درجات عالیات خود را مشاهده کرده
باشند ملایکه ایشان گویند که هَذَا این ثواب عظیم که جنت نعیمست آنچیزیست که وعده داده شده بود در دنیا بر زبان
پیغمبران و میتواند که مشار الیه هذا مقتدر از آن باشد یعنی این نزدیک گردانیدن بهشت آنچیزیست که در دنیا بآن موعود شده
بودید و قوله لِكُلِّ أَوَّابٍ بدل است از للمتقین بتکریر حرف جر کقوله تعالی للذین استضعفوا لمن آمن و قوله هذا ما توعدون
جمله معترضه یعنی بهشت را نزدیک گردانند برای هر بنده بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا از خلق بحق
و ابن عباس تفسیر اواب بمسبح کرده یعنی برای هر تسبیح کننده و از مجاهد نقلست که مراد از اواب کسیست که بسیار یاد کننده
گناه باشد و خلوت و ندامت خود زنده و توبه کننده از آن حفیظ نگاه دارنده حدود و شریعت و رعایت کننده امر و نهی را حافظ
نماینده عهد ربانی که آن عهد الستست بلی دارنده گناه خود تا آن توبه کند یا حافظ انفاس و اوقات خود تا در هیچ آنی از
آنات از حق تعالی غافل و ذاهل نباشد و قوله مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ بدل سابق بدل است یا بدل است از موصوف اواب
و حفیظ چنانست که او در حکم اواب باشد زیرا که من موصوف به واقع میشود و بالغیب حال است از فاعل خشی
مفعول یا صفت مصدر محذوف و تقدیر آنکه خشیة ملتبسة بالغیب و باء آن باء سببیه یعنی بهشت نزدیک گردانیده شده
است از برای کسی که ترسد از خدای در حالتی که غایب از عقاب و مشاهد آن نیست یا ترسانست از خدای در حالتی که غایبست
او بجهان دیگر غایبست از وی یعنی مشاهده او نیست یا ترسد از خدای ترسیدنی که طبیعی است چیزی که از عقاب یا از خلقان
تا اهل او از ریا پاک و خالص باشد و یا بترسد از خدای در حالتی که او سبحانه غایبست از و از عذاب و عقاب روز حساب

ما توعدون

غایبست از

بسبب آنچه

و تفویض رحمن بذکر اشارت بر آنکه ایشان با وجود امید وی برحمت واسعه او امید توسا شدن عقوبت او پس خلاصه معنی
آنست که بهشت از برای کسیست که با آنکه رحمت واسعه او امیدوار باشد ترسان باشد از او وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ
و بیاورد دل بازگشته بحق یعنی روی طاعت آورده و سر بآن نهاده از معصیت و صاحب قلب مانا بر باعتبار ثبوت و رکوع
آنست در قلب و بدانکه میتواند بود که من خشی الرحمن مبتدا باشد و خبر آن قوله أُدْخُلُوهَا یعنی آنکسانی که متصف بصفت خشیت
باشند گویند مر ایشانرا که داخل شوید در بهشت فی صیغه جمع باعتبار معنی من موصولی باشد چه معنی لفظ مجموع المعنی است
و بنابر آنکه ادخلوها جمله است باشد ضمیر راجع بجنتین خواهد بود یا کلی اقاب یا من خشی و بر جمیع تقادیر این جمله
فعلیه مقول قول محذوفست و تقدیر آنکه یقال لهم ادخلوها حال آنکه روز قیامت ایشانرا گویند که در آیید در بهشت
بِسَلَامٍ در حالتی که سالمید از بلیه و ایمن از زوال نعمت در حالتی که حق سبحانه و ملائکه بر شما سلام میکنند ذَٰلِكَ
این وقت دخول که مقارن سلامتی است يَوْمُ الْخُلُودِ روز تقدیر خلودست یعنی جاوید ماندن کقوله تعالی ادخلوها خالدین
چه بعد از این مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبت میفرماید که لَهُمْ مر ایشانراست یعنی مر اهل بهشت
را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذات فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ماست مَزِيدٌ زیادتی از آنچه
اراده کنند و آنچه ایست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و گویند که مراد
بمزید اعطای زیادتیست بر وفق استحقاق ایشان و در روایت که سحاب بفرمان رب الارباب بر اهل جنت مرور کند
و حور العین را بر ایشان بارانند که حق و الذین را بر ایشان گویند که عطی المزید الذین قال الله عز و جل و لدینا مزید و بعد
از ذکر بشارت مؤمنان باز سرزنش ظلم را با تاکید کامران منتهی ساخته میفرماید که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک
کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار هُمْ أَشَدُّ که ایشان سخت بودند
مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت و تاوری و غنا و توانگری و کثرت قبیله و عشیره و بسیاری عادت و غیر آن
فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها جابشان قوة یعنی گردیدند در شهرهای بسیار و سفر کردند در آن بقصد
تجارت و کسب مال و متاع یا گردیدند در زمین بقصد سفر کردن از ترس از نزول عذاب و در آن باب آنچه امکان
سیر بود بکار داشتند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ آیا هیچ بود مر ایشانرا گریزگاهی از ترس یا از نزول عذاب و گویند که ضمیر فنقبوا
راجع باهل مکه است یعنی کفار قریش سفر کردند در بلاد قرون ماضیه پس آیا دیدند که آن قرون را محیصی بود تا ایشان
نیز توقع آن داشته باشند که از ترس یا عذاب بآنجا گریزند ذکر فا بر تفسیر اول بجهت تسبب است و بنا بر ثانی بجهت
تعقیب و چون تذکر و اعتبار در استیصال اهل روزگار و سایر حقایق احیا و نسبت بارباب عقول و خداوندان
بصیرت نه اصحاب غفلت و سهو از این جهت میفرماید که إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد در این سوره
لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی و یادگیریست لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر او را قَلْبٌ دلی یعنی دلی متفکر در احیاء

مذکوره چه کسی که دل او عبث متفکر و متدبر است بمنزله شخصیست که بی قلب باشد زیرا که قلب بدون ذکر متدبر نیست و ذکر
قلب و الهام آن تفخیم است و اشعار بر آنکه هر قلبی متفکر نیست و هر عقلی متدبر نیست و از ابن عباس منقولست که مراد از قلب
عقلست و تسمیه آن بقلب بجهت آنست که دل محل عقل و علم و ذکر و فکرست پس آن از قبیل تسمیه حال باشد باسم محل و قتاده
تفسیر قلب بحیوة کرده یعنی قرآن تذکر دهنده حیوة است و هادی او از ابن شبلی منقولست که کسی بموعظه قرآنی متعظ میشود که دل
او همیشه با یاد خدای باشد و طرفة العینی از و غافل نباشد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القا کند یعنی وا دارد گوش خود را بمواعظ
قرآنی وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه میشنود مشغول باشد تا فهم معانی آن تواند کرد
و تا داستماع آنچه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایبست و استماع او بمنزله عدم بجهت عدم ترتب فایده بر آن و از ابن عباس
روایتست که کسانی که بعد از استماع قرآن از نزد پیغمبر بیرون آمدند و میگفتند ماذا قال آنفا قلوب ما ایشان نبود یعنی از آن
غافل و غایب بودند و در بعضی تفاسیر آورده اند که صاحب قلب متفکر مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دهد
بر نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کتب سالفه و محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید
که گویا از پیغمبر می شنود چنین در مجمع ترقی نماید و چنان دانند که از پیغمبر تلقی استماع میکند و بعضی از آن مجمع را از این مرتبه بلند تر
برده و چنان پندارد که از خدای میشنود و لفظ شهید مؤید این است زیرا که شهید از گوینده که نزد قایل حاضر باشد نه بخبر
یعنی از شنونده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از خبر می شنود و حاضر از حکم و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم و شبهه نیست در آنکه قرآن مجید متضمن مواعظ بسیار
و بضایع بیشمارست و اوامر امین و برهان متین است و هوشمندان از مواعید فواید او محظوظ میشوند پس هر که
دور بین انسان نظر کند و گوش هوش باو دارد او را از دوای منادی و رحمت برهاند و هادی و رهنمای او شود و اما
بر سالک بهمین لحن که جنة ماوست و بدانکه و کیع که یکی از رواة اهل سنت است روایت کرده است که روزی دو شتر
با سورتی در غایت زیبائی برسم هدیه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه آوردند آنحضرت بخطاب باصحاب کرد و فرمود که از شما
کیست که دو رکعت نماز بگذارد بر وجهی که در آن نماز گذارد او مشغول بامور دنیا نشود و در خاطر او تعلقات دنیویه خطور
نماید تا من یکی از این دو شتر را بدهم و تملیک وی نمایم پس شاه اولیا صلوات الله علیه چون این سخن از سید انبیا بشنید
برخواست و بنماز مشغول شد و چون از نماز فارغ شد جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود که یا محمد حکم خدای تعالی
اینست که یکی از این دو شتر را بعلی بن ابی طالب دهی چنانکه وعده فرمودی حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای جبرئیل
علی را در تنهید خاطر شد سید که از این دو شتر هر کدام که بهتر و خوبتر باشد آنرا میخواهم که حضرت بمن دهد و این
امریست متعلق باحوال دنیا و شرطی که من کرده ام این فکر علی منافی آنست جبرئیل فرمود که یا علی بعد این فکر علی امریست متعلق
بامور آخرت زیرا که مقصود و مراد این فکر آن بود که آن شتر را فی سبیل الله تصدق نماید و هیچ شکی نیست که آنچه در راه خدا

تصدق نمایند اکمل آن موجب ثواب تام و انقص آن سبب نقصان تمام است چنانکه آیه کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
مخبر این معنیست فکان یکره لا نفسه چه این فکر و اندیشه علی صلوات الله علیه برای امور آخرت بود زیرا که خط فقرا از شتر و بهکنوکی
پس حضرت رسالت صلی الله علیه چون از جبرئیل علیه السلام این سخن بشنید آن هر دو شتر را بعلی بن ابی طالب بخشید و چون
این امر برین منوال واقع شد خدای عز و جل این آیه فرستاد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
یعنی درین عمل که از علی بن ابی طالب از سر اخلاص صادر شد موعظه و نصیحتی کلی است انکسانی را که ایشان هوشمند
باشند و انصاف شیوه و شیمه ایشان بوده باشد آورده اند که یهودان نامه بحضرت باطله حق و میگفتند که حق تعالی بعد از آنکه
در عرض شش روز خلق آسمان و زمین فرمود در روز شنبه استراحت نموده و پشت را بر عرش باز داد حق سبحانه
بجهت رد قول ایشان نفی مود که ولقد خلقنا السموات یعنی هستی که ما آفریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان
آنهاست از بحار و جبال و اشجار و حیوانات فی ستة ایام در شش روز که آن از یکشنبه بود تا شنبه وما مسنا
و نرسید ما را در آفریدن آن من لغوب هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم و در روایت آمده که زنادقه
حضرت رسالت صلعم بسبب استهزا فاستراح یوما السبت و استلقی علی العرش سرخ گشت حق سبحانه در عتاب آن و مرد
که فاصبر پس شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهودان از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد
بدون اعیا و ماندگی البته قادر بر احیاء موتی خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهود دان در دنیا و عقبی و نزد بعضی آیت در شان مشرکان
قریش است که منکر بعث شدند مجاهد و احدانیت و بسیاری از آن نسبت دادن سحر و شعر و جنون بود به پیغمبر صلعم
ایذا و آزار آن حضرت میرسانیدند و معنی آیه آنست که ما خلق زمین و آسمان که دیم در عرض شش روز بدون رنجی و تعبی و
کن بر سخنان باطله ایشان از انکار بعث و نسبت سحر و شعر و جنون و جحود و حدانیت بتو که ما قادریم بر خلق اشیا قادریم بر اعاده
بعد بعث و جزا دادن بر ایشان و آنچه میگویند فسبح و تنزیه نمای او سبحانه را از عجز و اعیا اکثر مفسران سبح را بمعنی
صلی فرود آورده اند از قبیل تسمیه کل جمیع باسم جزء چه تسبیح جزء صلوات است یعنی نماز گذار بحمد ربک حالتی
آن نماز مقترن باشد بستایش پروردگار تو چه آنچه بر تو واجب فرموده یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد قبل طلوع
الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که محل نماز بامداد است وقبل الغروب و پیش از فرو شدن که آن وقت نماز پیشین و پسین است
ومن اللیل فسبحه و بعضی از شب پس تسبیح کن او را که آن محل نماز شام و خفتن است و از مجاهد منقول است که مراد
عشا بود است و نزد معنی دیگر نماز تهجد وادبار السجود و دیگر تسبیح کن او را در اعقاب سجدها یعنی نماز ها این نیز از قبیل
تسمیه کل باسم جزء و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب
همچنانکه مراد بادبار التهجد دو رکعت نافله صبح است و این قول از امام حسن ابن علی صلوات الله علیهما و حسن بصری
و شعبی نیز روایت و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از نماز شام پیش از آنکه سخن کند در رکعت اول

ناطق الکتاب و قرایا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند جای او را در اعلیین بنویسند و نزد بعضی مراد
نماز وتر است که بعد از نماز خفتن است و از ابن عباس و مجاهد نقل کرده اند که مراد تعقیب صلوات یومیه است بتسبیح و دعا
و ابن زید و جبائی بر آنند که آن نوافلیست که بعد از مغرب گذارده شود و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که مراد نماز وتر است که بعد از تهجد مودی میشود و بعضی دیگر از آنحضرت نقل کرده اند که مراد
آیه و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و بعد از تکذیب کفار و امر باصطبار پیش
گفتار بر اقوال باطله اهل عناد و انکار و تسبیح حضرت پروردگار تخویف عباد و تهدید از روی عناد و تهدید بایدکه
واستمع ظاهر خطاب بحضرت رسالت و مراد امت اند یعنی گوش فرا دار و بشنو آنچه که خبر میدهم ترا از احوال
قیامت درین کلام تهویل و تعظیم مخبر است و آن اینست که یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ناگاه
یعنی اسرافیل من مکان قریب از جایگاه نزدیک است بآسمان مراد صخره بیت المقدس است که از صخره زمین بدو اندازه
میل و بر ولایتی همچند میل باسمان نزدیک تر است و گویند که قرب نسبت بجمیع ارضست زیرا که این موضع وسط
ارضست پس آواز اسرافیل بر بلاد آن همه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضعی دور نخواهد بود و در خبر
که اسرافیل بر بالای آن صخره ایستاده است در گوش کند و گوید که ایتها العظام البالیة و الاوصال المتقطعة و اللحوم المتمزقة
و الشعور المتفرقة ان الله یامرک ان تجتمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده شده و ای پوستهای گسسته
شده و ای گوشتهای ریزیده و ای موهای پراکنده خدای بشما امر می کند که جمع شوید برای قضا و جزا و گویند مکان
قریب صخره اقدام بندگان خواهد بود و نزد بعضی دیگر حقیقت مناسبت شعور یعنی اسرافیل در زیر قدمهای بندگان
یا در زیر مواضع دویدن ایشان ندا کند و قوله یوم یسمعون الصیحة بدلوم یا دعات یعنی استماع این قول کن که روزی
که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را بگیرند بالحق با چیزی که درست و راست است یعنی مبتدا برای جزا و گویند که اسرافیل
نافخ صور باشد و جبرئیل ندای اهل قبور و بدانکه عامل جمله ظرفیه محذوف و تقدیر آنکه یوم یسمعون الصیحة یخرجون
من القبور یعنی روزی که مردمان استماع صیحه کنند از قبورها بیرون آیند و قرینه دلالت بر حذف عامل اینست که ذلک
یوم الخروج و این مقول قول محذوف است یعنی گویند شنوندگان صیحه را که روز روز بیرون آمدن است از قبور
موقف حساب و یوم الخروج اسمیست از اسامی قیامت انا نحن بدرستی که ما نحن زنده میکنیم مردگان را یعنی
نطفه مرده را حیات می بخشیم در دنیا و نمیت و میرانیم ایشان را در آن و الینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان
یعنی باز دیگر ایشان را برای حساب و جزا زنده سازیم یوم تشقق الارض روزی که بشکافد زمین و دور شود
عنهم از ایشان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبور سراعا بر انگیختنیست و جمع کردنی در حالتی که شتابندگان
باشند بسوی ندا کننده خود بدون تاخیر و مهلت ذلک این احیای ایشان از قبور حشر بر انگیختنیست و جمع کردنی

عَلَيْنَا يَسِيرٌ که بر ما آسانست با وجود تباعد دیار و قبور و تشتت و تفرق ایشان تقدیم ظرف بجهت اختصاص است یعنی آسان
نیست بر ما امر عظیم الا بر ما و قادر بالذاتی که شغل او بامری باز نمیدارد او را بمشغولی او بامری دیگر کما قال ما خلقکم و لا بعثکم الا
کنفس واحدة پس بجهت تهدید کفار و تسلیت خاطر محمد سید مختار میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا ترم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه
میگویند کافران از انکار قیامت و مجیء و صدانیت و نبوة و نحو آن نالایق در حق حضرت رسالت وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ
بِجَبَّارٍ بر ایشان متسلطی که بجبر و قهر ایشان را بایمان داری بلکه بر تو جز تبلیغ است و ترغیب و ترهیب ایشان یا آنکه نیستی
تو که بر ایشان فظ غلیظ باشی و ایشان ترک حکم نمائی فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ کسی را که بترسد
وَعِيدِ از آنچه موعود است از عذاب و عقاب در روز حساب چه همین خایف بمواعظ تو منتفع میشود نه کسانی که بر کفر خود
اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده کما قال انما انت منذر من یخشاها سُورَةُ الذَّارِيَاتِ یکیست و شصت آیه است باجماع جمیع
علما امامیه بلی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته باشد
حق تعالی ده حسنه در نامه اعمال او بنویسد و ده سیئه محو نماید و او را بامرزد و از داود بن فرقد روایت است که امام جعفر
صادق صلوات الله علیه فرمود که هر که سوره ذاریات را در شب یا در روز بخواند حق سبحانه بهشت او را باصلاح آورد
و روزی را بروی فراخ گرداند و تنگی در قبر او بیافریند تا روز قیامت قبر او بآن نور منور باشد و بدانکه حق سبحانه
ختم سوره ق فرمود و عید افتتاح این سوره را بتحقیق وعید نموده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوگند یاد
کنند باد هائی که پراکنده سازند بر زمین یا خاک یا غیر آن یا جمادی که پراکنده میکند ابر را یا بر ابی که جهت کثرت و ازدحام کنده
کنند و اوکاد ند وَقْرًا پراکنده گردانی فَالْحَامِلَاتِ پس بردارندگان یعنی ابرهای که پر از باران زده اند وِقْرًا باد کرانبار کنند
یا جمله که حامل ابر گردانند و یا بار الذی که حامل چنین اند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان یعنی بکشتیها که جاری اند در دریا بگرداب
سبعه سیاره که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است و هر یک در منازل حق جریان دارند یا آن بادها
که از مهب حق جاری میشوند يُسْرًا بجریان آسانی و این صفت مصدر محذوف است بتقدیر مضاف یعنی جریان ایسرا
فَالْمُقَسِّمَاتِ پس تقسیم کنندگان یعنی بر اشکالی که قسمت کرده اند أَمْرًا کاری را که نامزد ایشانست مراد امور امطار
و ارزاق و آجالست که نامزد ایشانست و از مجاهد منقولست که مراد چهار فرشته مقربند که متولی تقسیم امر عباد اند جبرئیل
بنظله و میکائیل بوحده و عزرائیل بقبض و اسرافیل بنفخ صور یا آنکه مقسمات بادهائی باشند که بقدر معین سحاب قسمت
امطار میکنند در اقطار و گویند که مراد مطلق اسباب خواهد بود چه ریح مثلا ذره و حمل و جری و تقسیم پس اگر مراد ذوات
مختلفه باشند اوراد قاچیست ترتب امر او مقسم بها خواهد بود باعتبار تفاوت مراتب در دلالت بر کمال قدرت و اگر نه اوراد بسبب
ترتب اسباب خواهد بود چه ریح مثلا ذره و اجزاء منعقد سحاب شود پس حامل آن گردد پس آن را جاری سازد پس تقسیم
کرد مامور بات پس تقسیم امطار نماید در آن اقطار و مؤید قول اول است آنچه صاحب بلدی ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روز دایر الذی بنی

اللَّذَارِيَاتِ

صلوات الله علیه بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که سلونی قبل أن تفقدونی فان العلم یقبض بموت حملة
لو وجدت مستوفیا بیرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از میان مردم و بعلوی من فیمان میکند اگر کسی را باید
که طلب فیمن کند این کوفی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین از تو چند چیز سؤال میکنم اگر جواب گفتی پس در دعوی صادق
و الا کاذب حضرت فرمود که هر سؤالی که داری بکن کنت اخبرنی عن الذاریات ذرو قال فرمود تلک الریاح کنت ما الحاملات
و قال فرمود تلک السحاب کنت ما الجاریات یسرا فرمود تلک الفلک کنت ما المقسمات امرا فرمود که هم الملائکة و این مثل در کشاف
نیز مذکورست و از آنحضرت صلوات الله علیه رویست که مهب ریاح تحت اجنحه کروبیانست و حمله کرسی و ربع شمال جنوب
عدن و باد و اواح صدیقین نرم میکند و مهب آن از بنات النعش است تا بغروب شمس و مهب دبور از مغرب است تا بطلوع سهیل
و مهب صبا از مطلع سهیل است تا بطلوع شمس و مهب صبا از مطلع شمس است تا بنات النعش و هیچ یک از این بادها از مهب خود
در نمیگذرند و در مهب دیگری جاری نمیشوند و نزد بعضی از مفسران در امور مذکوره مضاف محذوفست و تقدیر اینکه فرمود
الذاریات الخ زیرا که قسم جایز نیست الا باسم حق سبحانه و حق آنست که مقسم بر امور مذکوره اند بدون تقدیر مضاف که
برخلاف ظاهرست و جری این کلام بر طریق عادة عرب چه ایشان بهر چیزی که ذی حرمت باشد قسم یاد میکنند چنانکه میگویند
و حیاتک و عمرک و راسک و حیوة ابیک و غیر آن و اما اینکه شرع عزیز کلام از اسمای مختصه او سبحانه قسم منعقد نمیشود موجب
حنث نمیگردد برای آنست که این تا قسم راهبی و شکوهی در نفس باشد و چه حق قرآن بر سوگند در صحیح بسیار نمیزند و منقول
است آنچه از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند که لا یجوز الا حلفا بالله و آیاته و سجاده یتیم
باشد و من خلوته یعنی جایز نیست هیچ کس را که سوگند خورد الا باسم او و سجاده او و سجاده او سوگند یاد میکند با چند آفریده از صنایع
بدیعه و بدایع عجیبه حاصل که حق سبحانه باین امور عظیمه که مستلزم منافع عباد اند و متضمن دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم
یاد میکند بر اینکه إِنَّ وَعْدَكُمْ جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر و ثواب و عذاب و غیر آن
از احوال معاد لَصَادِقٌ هر آینه راست است و درست و در آن اصلا خلافی نیست صادق در اینمقام یعنی صدقت و
گویند که در تقدیر ذو صدقت از قبیل جیشینه رامیه یعنی آنچه موعود به است حق و صدقست با خداوند راستی است
وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا در روز حساب لَوَاقِعٌ هر آینه واقع است یعنی البته بوقوع می آید و حصول
می پیوندد این تخصیص بعد از تعمیم جهت تاکید و وقوع آن و مبالغه در انذار آن و بر ارباب عقول مخفی نیست که اشیای
مقسم علیه پس گویا که استدلال فرمود بر اقتدار خود بر این اشیای عجیبه که دلالت مقتضی طبیعیه است بر اقتدار خود بر بعث
موعود وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند بآسمانی که خداوند راههای نیکوست مثل طریقی که بر روی ریگ یا آب ساخته میشود
نزد خوردن باد بر و مانند طرایق طرقهای درع چه در روایت واقع شده که آسمان بر این طریقه مخلوق گشته و گویند که مراد
طرق سیر کواکب است و از حسن منقولست که سبک آسمان مجسم است یعنی آسمان که باحسن تمام و زینت مالا کلام است چه تکرار کلام

بهادر حکم امور دالند بر قدرت او سبحانه بر قسم

بر و که مزین اوبند مانند طرایق الوان مختلفه که مزین بجسم اند و از ابن عباس تفسیر این کلمه پرسیدند گفت که ذات الخلق الحسن استوی
و نیز از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردند که ما الحبک فرمودند که الحسن والزینه و آن جمع حبک است یا حبیکه که بمعنی
طریقه است و حسن اثر و استوی آن مثل شاک و طریقه و طرق و نزد بعضی حبک بمعنی صفات و محکی است یعنی آسمانی که خداوند
شدة و استحکامست علی بن ابرهیم از پدر خود روایت کرده که حسین ابن خالد گفت از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه پرسیدم
که ما الحبک فی قول الله عز و جل والسماء ذات الحبک فرمودند که ای محبوکه الخلق من یعنی محکم و استوار زمین را که
تشبیک اصابع خود و بهم متداخل ساخت و فرمود که تداخل آسمان و زمین باین طریقست گفتم یا ابن رسول الله چگونه چنین باشد
و حال آنکه حق سبحانه فرموده که رفع السماء بغیر عمد گفت حق تعالی فرموده که بغیر عمد ترونها پس عمد هست اما مرئی نمیشود گفتم فدایت
تو کردم تبیین این کلام فرمای بر وجهی که مفهوم ما شود آنحضرت دست خود را بمنبر ساخت و بعد از آن گفت دست راست را
بطریق قبه بر بالای آن نهاد و گفت که دست چپ مانند زمین دنیاست و آسمان دوم بر بالای و دست راست که مانند قبه
بر بالای آنست مثل آسمان دنیا بر همین طریقه زمین دوم بر بالای آسمان دنیاست و آسمان آن دوم بر بالای آن و زمین سیوم بر بالای
آسمان دوم است و آسمان سیوم بر بالای آن و بر همین قیاس تا زمین هفتم و آسمان هفتم و ذلک قوله تعالی سبع سموات طباقا
و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن پس صاحب امر پیغمبر است و وحی او صلوات الله علیها که بر روی زمین اند و امری که بایشان
منزل گشته از جانب بالا میان آسمان و زمینست گفتم پس در زیر قدمهای زمینیاست فرمود نعم ما تحت الارض واحدة و ان
الله لیمتحن در زیر قدم ما همین یک زمینست و شش طبقه دیگر بر بالای مرماست و در تبیان از عبد الله عمر نقل میکند که مراد
از خلق آسمان هفتم است که حق سبحانه بآن قسم یاد میکند و میگوید انکم لفی قول مختلف شما ای اهل مکه در
گفتار مختلف اند نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی گاهی او را شاعر میگوئید و وقتی ساحر میخوانید و زمانی کاهن و گاهی
مجنون بانسبت بقرآن یعنی آنرا سحر منسوب میکنید و وقتی بشعر و زمانی دیگر بکهانت و گاهی بافترا و بکبار باساطیر
اولین و وقتی دیگر بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم سلمان بانسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی بآن مقر بید و مصدق و برخی
منکر و مکذب و جماعتی دیگر متردد و متشکک در آن و دور نیست که نکته درین قسم نسبت اختلاف اقوال و تنافی اغراض
ایشان باشد بطرایق سموات در تباعد و اختلاف خیالات و غرض از اخبار آنست که تا ایشان بنظر تامل تفکر کنند و بدانند
که حقیقت این اقوال متفاوت حال است پس بوسیله دلیل واضح و براهین ظاهره طالب حق شوند و طریق تبعیت آن
اختیار نمایند تا از هلاکت ابدی نجات یافته قدم بر بساط قرب الهی نهند و در فردوس اعلی قرار گیرند یؤفک عنه
مصروف میشود از ایمان آوردن بمحمد صلی الله علیه و آله یا بقرآن من افک کسی که مصروف شده است یعنی
مشغول گشته در مصروفیه بوجهی که هیچ مصروفی نباشد و اعظم از آن نباشد و مثل اینست لا یهلک علی الله الا هالک
یعنی من کان فی غایة الهلاکة یاد کرده میشود از ایمان کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیه شده بجهت عناد و انکار

او یاد کرده میشود از حق و مصروف بکسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیه شده بجهت عناد و انکار او یاد کرده میشود ایشان بودند
کسی که گردانیده شده است از جمیع خیرات و ذکر قول مختلف دلالت بر ذکر حق که مرجع خیرات و از جاحد منقولست که خیر را جمع نمود
مختلف است و عناد از برای جبیه و تقدیر آیه یصدر افکهم عن القول المختلف ای بسبب یعنی صادر میشود افک ایشان از قول مختلف
مراد آنست که قول مختلف سبب افک ایشانست و گویند که خیر راجع است بما تقدم و نیابعقول الذین لواقع و حقیقت معنی آنست که حق
سبحانه بذاریات و غیر آن قسم یاد فرموده بر حقیقت وقوع امر قیامت پس بشما سوگند میدهد بر آنکه ایشان در قول مختلف اند
یعنی بعضی شاک اند و بعضی جاحد و بعد از آن فرموده که مصروف میشود از اقرار امر قیامت یا بدین آنکسی که او در نهایت مصروفیه
و بر هر تقدیر صارف ایشان باشد ایشانست از قبیل ملاذ محبت بنفس و اعجاب بنفس و یا شیطان و رؤسای ملحد و ایمه ضلال
بعد از آن اهل کذب را هدف تهدید کرده میفرماید که قتل الخرصون کشته گشته اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ
گویان از اصحاب قول مختلف این جزمست در موضع عای بقتل و هلاکت که جملهای جمله انشائیست از قبیل قتل الانسان ما اکفره و قتل
از حرص مشتق است بمعنی تقدیر و تخمین کردن چیزی از سرکان بدون حصول یقین در آن و لهذا ابن عباس خراص و مخمن را تاب
تفسیر کرده و الف و لام اشارتست باصحاب قول مختلف یعنی لعنت باد بر اصحاب قول مختلف که تقدیر کننده امور مختلف اند که هیچ کدام صورت
خارجی ندارد از ابن عباس منقولست که مراد مشرکانند که وقت ورود قوافل متفرقه میشدند و هر فرقه از عقبات عقبات
مکه مینشستند و باقوال مختلفه و اقاویل کاذبه ایشان را از صحبت حضرت رسالت تنفیر میفرمودند حق سبحانه ایشان را لعنت کرده
و میفرماید که الذین هم در دروغ گویان اند که ایشان فی غمرة در جهلی که غامر ایشانست و فرو رونده در جمیع جوانب ایشان
ساهون غافلان اند بمنهیات از اوامر و نواهی الهی و جهت نهایت جهالت و غفلت ایشانست که بر سبیل استهزا و سخریه
یسئلون میپرسند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایان کی خواهد بود یوم الدین واقع شدن روز جزا که خلاص شما بر وقوع آن
سوگند یاد کرده و گفته که ان الدین لواقع و بدانکه ظاهر کلام اگرچه مقتضی آنست که احیان در موقع ایان باشد نیز اگر خلاف
حدثان احیانست نه ایان لیکن چون ایان بیوم الدین در تقدیر ایان و وقوع یوم الدین است پس ایان در موقع خود باشد و قوله
یوم هم جواب سؤال مذکورست و منصوب بفعل مضمر و سؤال دالست بر حذف آن و تقدیر اینکه وقع الجزاء یوم هم
یعنی واقع شود جزا در روزی که ایشان یعنی کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند و بدان معذب
گردند و میتواند بود که یوم هم خبر مبتدای محذوف باشد و تقدیر کلام اینکه هو یوم هم و مع فتح آن باعتبار اضافه آن باشد
بغیر متمکن که جملهاست یعنی آن فتنه روز ایشانست که بر آتش دوزخ سوخته گردند و مفتون از فتن مفتنت یعنی احراق
و از اینجاست سبوی که بسیار آتش دیده باشد آنرا فتین میگویند و عرب میگفتند که چنانکه ذهب بسبب شیء که در دست
بآتش مفتون میگردد کنار زیرا بسبب غش عقیده باطله در آن روز بآتش مفتون شوند و در تبیان اطراق ملایکه ایشانرا
گویند ذوقوا بچشید شما فتنتکم سوختن خود را این کلام در محل حالست و تقدیر اینکه مقولا لهم هذا القول

یعنی ایشان در آن روز معذب شوند در حالتی که گفته شود مر ایشان را که بچشید عذاب و نکال آن را هذا این عذاب الذی
کنتم آنچه بوده است که بودید شما در دنیا به که بآن یعنی بر سید آن تستعجلون شتاب مینمودید و میگفتید که متی هذا الوعد
و میتواند بود که هذا بدل فتنتکم باشد و اسم موصول صفت آن یعنی بچشید این عذاب که شما بآن تعجیل میکردید و بعد از ذکر وعید
بیان وعد میفرماید بقوله ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات و عیون در بوستانها
و بیشهای روان باشند یعنی بساتین ملوان انهار که مشتمل بر انهار جاری باشد آخذین در حالتی که فرا گیرندگان و پذیرندگان باشند
از روی رضای نفس و حسن رغبت ما آتیهم ربهم آنچه بدهد ایشان را پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه
و افعال حسنه و بایشان عطا فرموده از انواع کرامت جلیله بسبب چه تعلیل استحقاق ایشان باین منحه عطی بعد از آنکه انهم
کانوا بدرستی که آن متقیان بودند قبل ذلک پیش از این یعنی پیش از دخول بهشت در دار تکلیف محسنین نیکوکاران و فرمان
برداران یا احسان غایتکان بغیر حق بعفو و تصدقات و بجز آن آنچه تفسیر احسان میکند بقوله کانوا قلیلا من
اللیل بودند که در زمان اندک از شب ما یهجعون خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادت مشغول
میشدند ما مزیده است در ما یهجعون جای ایشان و میتواند بود که مصدریه باشد یا موصوله و تقدیر آنکه
یهجعون قلیلا یعنی خواب میکردند خواب کردن اندک و جایز است که ما مصدریه باشد یا موصوله و تقدیر آنکه قلیلا من اللیل یهجعون
یا ما یهجعون فیه یعنی خواب کردند ایشان در زمان اندک از شب بود یا اندک بود از شب آنچه خواب میکردند در آن و بنا بر این
ما مرفوع المحل باشد بر آنکه فاعل قلیلا باشد و درین کلام مخاطبات بسیار هست یکی ایراد لفظ یهجعون که بمعنی قلیلا نوم است دفع
ذکر قلیلا با آنکه یهجعون متضمن آنست بیوم ذکر لیل که وقت سبات و راحت است چه اگر نه زیادتی ما موصوله میکرد و نمیتواند بود
که ما نافیه باشد و معنی آنکه خواب نمیکردند در اندک از شب یعنی همه شب احیا میکردند و طاعت زیرا که ما نافیه در ما قبل مخصوص
عمل نمیکند و لهذا میگویند که زیدا ما ضرب و نمیگویند زیدا ما ضربت و از آن منقول است که مراد از قلیل هجوع متقیان اقلیم
ایشان است بنو قلیل لیله و از ابن عباس مرویست که معنی مراد از این آیه آنست که کم شب میبودند مگر که ایشان بنماز تطوع اشتغال مینمودند
در اول لیل یا در اوسط یا در آخر و این قول از امام محمد باقر صلوات الله علیه مأثور است و در معنی تفاسیر آورده اند که ضحاک
و مجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف میکردند در قلیلا و بعد از آن ابتدا میکردند بقوله من اللیل ما یهجعون و حاصل معنی
و معنی آنکه محسنان کم بودند در دنیا و بعد از آن فرموده که خواب نمیکردند بلکه همیشه بلسان اولی آن مشغول بذکر و مصحف
این حمل آن قاصرست ذکر یافت و درین صورت تعلیق من بمعمول محذوف که مفسر فعلی باشد که بعد از آنست در نهایه
بعد ست حاصل که سبحانه روز قیامت گوید که محسنان در لیالی بصلوات مشغول مستمری بودند تا وقت اسحار
و بالاسحار و بودند سحرها هم یستغفرون که ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت
بسیار چون ابتدای سحر میشد استغفار میکردند بر وجهی که گویا همه شب جرایم اشتغال نموده اند این دلیل آنست

که ایشان باعمال صالحه خود عجب نبوده اند و آنرا بحساب نداشته و ایراد ضمیر منفصل دالست بر آنکه سزاوار استغفار ایشانند
نه جماعتی که بگناه معترفند یعنی چنانکه ایشان اند جمیع امت مشغول اند بر فوز عمل صالح و کثرت خشیه و اطناب خود در طلب
مغفرت پس گویا که استغفار مختص است بایشان نه غیر ایشان و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که این در شان
که در سحر هنگام بار استغفار نمایند در نماز و نوم و مقاتل و کلبی استغفار بمعنی صلوة است چه نماز در وقت سحر از قبیل طلب
مغفرت از ایشان و قتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت است روایت کرده است از سعید بن جبیر و سعید از ابن عباس که او نحوی
که این آیه در شان اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین نزول یافت بعد از آن گفت که وکان علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل اولهه و ثلثه
و ینام الثلث الاول فاذا کان السحر جلس للاستغفار و الدعاء و کان ورده فی کل لیلة سبعین رکعة یختم فیها القرآن یعنی عادت
شاه اولیا و سرور اصفیا چنین بود که در ثلث اول از شب بخواب میفرمودند و در دو ثلث اخیر بتهجد و تلاوت مشغول میشدند
و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذاردند و درین نماز ختم کلام میکردند و در سحرگاه ذکر او میخواندند و در دانس و ربوده در صحیح
از روایات صحیحه است که روزی فرا گیری از اصحاب شاه اولیا بود بمجلس معاویه حاضر شد و معاویه میدانست که او
از خواص شاه مردانست پس معاویه توجه نمود و گفت ای مرد از آن ابو الحسن علی ابن ابی طالب حکایتی بگو و آنچه از سیرت
او مشاهده نموده ای مرا از آن آگاه کن سزاوار فرمود که ای معاویه مرا درین سخن معاف دار معاویه گفت ترا ازین چاره نیست
و آنچه از خصال حمیده ماشی دیده بر من بگوی و اخفا مکن خبر فرمود که یا معاویه بدان و آگاه باش خدای عز و جل سوگند میخورم که من
دیدم آنمرد را در یکی از شبها که در محراب مسجد ایستاده بود و میگریست و میگفت یا دنیا یا دنیا الیک عنی کسی که ترا
مارگزیده و بسوزش تلخ میگریست و دست در پیراهن خود زده و میفرمود که ای دنیای غرنده غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة
لی فیک یعنی ای دنیا دیگر یار مغرور سازی که من ترا نیستم و بتو رجوع نکنم و من ترا سه طلاق داده ام و در مطلقه ثلث رجعت
روا نبود بعد از آن فرمود فعمرک قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد الطریق و وحشة الطریق
و عظیم المورد یعنی ای دنیا زندگانی تو نهایت کوتاه است و امر خطیر تو اندک و آرزوی تو حقیر و زبون آه آه از کمی توشه
راه و دوری سفر آخرت و وحشت و ترس آن راه و بزرگی آن منزلگاه معاویه چون این سخن بشنید بگریست و گفت رحم الله ابا
الحسن اگر روی بفرار کرد و گفت ای مرد از تو در فراق او چه نوع میگذاشت فرمود که ای معاویه حال من در فراق آن بیچون
حال ضعیفیست که طفل او را در کنارش ذبح کنند پس بنگر که او چه باشد القصه حق سبحانه و تعالی بعد از ذکر طاعت متقیان
بیان طاعت مالیه ایشان میکند بقوله و فی اموالهم و در مالهای ایشان بوده است حق نصیبی مقدر و معین
للسائل مر خواهنده را و المحروم و بهره را و آن مستحقیست که از همه کس چیزی نخواهد و گمان مردمان چنان باشد
که او غنی است و بجهت این ویرا از صدقه محروم سازند و او فقیریست که بکثرت بنات مبتلا بود و یا کسی که او را سهمی از مال غنیمت
نباشد یا مملوکی که مولی او را نفقه ندهد و بلحاظ آنکه از خرد نمود چیزی کسب نتواند کرد و یا کسی که تجارت یا زرع یا اعمال

را نقصان رسیده باشد عبدالله بن قلابه گفت که در نامه سیلی بیامد و مال بعضی را تمام برد یکی از اصحاب رسول گفت هذا
الحرم این مرد حرم است از برای او قربانی باید کرد پس از برای وی قربانی فرمودند و مرویست از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله که لیس المسکین الذی ترده الکلمة والکلمتان والتمرة والتمرتان مسکین آن نیست که باز گردانند او را یک لقمه یا دو لقمه یا یک
خرما یا دو خرما پس کیست یا رسول الله فرمود الذی لا یجد ولا یتصدق علیه آنکس که هیچ چیز نیابد و کسی بصدقه بر او
نکند و بر حقیقت حق سبحانه در روز قیامت فرماید که متقیان آنانند که از مال حق حقی واجبی یا تطوع مقرر کرده بودند
از برای خواهنده و نا خواهنده و مؤکد المرفان آورده که مراد حق زکوة واجب نیست زیرا که اگر مراد این بودی بایستی که
چنین کند شاهی که یوقنون بالآخرة پس باین آیه استدلال نتوان کرد بر وجوب رکوة و تنبیه ما هیچ حق
تعالی بر وجوب آن نمیکند زیرا که حق تعالی هست که بر وظیفه مقدره اطلاق میکند و اگر چه واجب باشد و چون عزیز از ذکر وعد
و وعید که مستلزم ترغیب و ترهیب است ارشاد فرمانست ایمان آنچه مبدا این چه است استبصار ایشان بیان آیات
خود مینماید و میگوید که وفی الارض و در زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع و وحدت و علم و قدرت
و ارادة و فرط رحمت للموقنین مر یقینکانرا یعنی مستدلانرا که در طریق سوی بر هانی که بموصلت بمعرفت یزدان سلوک
نموده اند و بسبیل دلایل سالمه و براهین لامعه زلال تدبر و تأمل از قلوب خود زدوده و از جمله ایمانات عظیمه
که بر روی زمین اند بساط آنستان برای سکنه و عیون منفجره و معادن منتشره و حیوانات مختلفه که مختلف اند از حیث
صور و اشکال و افعال و نحل و سباع و حشرات و نباتات متنوعه از حبوب و حبوب و اشجار و اثمار مختلفه از حیث
الوان و روایح و طعوم با آنکه بیک آب نشو و نمو مییابند کما قال تعالی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل و بیان
موتی و تبرای و الجزء و وجود مسالک و طرق در آن جهت سهولت تردد بندگان در بقاع و بلدان و آنچه در نفس زیست
اختلاف اجزای آنست در کیفیات و خواص و منافع و غیر آن وفی انفسکم [illegible] شما نیز نشانهاست که
دالند بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست که در انسان نظیر آن هست و با وجود آن متفرد است
بحیات حسیه و مظاهر بهیه و ترکیبات عجیبه و تنقلات آن بحالات متکثره و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع
مختلفه و استجماع کمالات متنوعه بوساطت عقول ذکیه و افهام صافیه افلا تبصرون آیا پس نظر نمیکنید استفهام
بمعنی امر است یعنی نظر کنید ببیون ناظره و افهام نافذه در صنایع و بدایع آفاق و انفاس تا بوسید آن عالم شوید
بر وجود صانع عالم و بر وقدرة و حکمة و رحمة واسعه وی چه هر که این آیات را در نفس خود زند چه در صحیفه
وجود خود آثار قدرة و حکمة مطالعه نماید از حیوة خود محظوظ نشود و مال او در نشأة آخرت مبدل است و سرت
گردد و زیان کار دنیا و آخرة گردد و چون آیات و غیره عجب و رویه اقربست از احوال سماویان چنین بیان احوال
علوی را از آن خود داشته میگوید که وفی السماء و در آسمانست رزقکم روزی شما یعنی در آسمانست سبب

رزق شما که باران است و از سعید خبر منقولست که مراد برزق بر فت تبر و آنکه توفیق عبوری که سبب اقرار است از آنست
و در نقل آمده که حسن بصری هر گاه که ابر را میدید با صحاب خود میگفت که این روزی شماست و لیکن شما بسبب گناه
خطیئه از آن محروم میشوید وما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده میشوید بآن از مثوبات عظیمه جهت مشتهای
مشکلانه در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و از جمله موعود بر ملائکه اند که جهت قبض ارواح و استصلاح اعمال و ارسال
عذاب از آسمان نازل میشوند و گویند که مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدر و مکتوبست بر لوح محفوظ
که در آسمان چهارم است پس باید که بنده فهم روزی خود چه آن در سابق نهاده است که لیأکل النفوس ولا تنال الا بالنصوص زیرا که
باور سد و نه و بر آن زیاده باید از ستمای [illegible] روایتست که و اصل بسبب مداوات تلاوة این آیه گفت که این چه سعادت و حاجت
که چند خلق در آسمان نهاده است من آنرا در زمین جستجو میکنم پس بکوشد منزوی شد و بعبادة مشغول گشت و در روز چهارم
روز سیوم سه خرما می دید که پیش وی بنهادند و او را بابا دری بود که در قفل کل قربانی وی بود و آمد و روز سیوم سه
دیگر نزد وی حاضر کردند پس از طریق روزی ایشان میرسید و ایشان بآن معیشت میکردانیدند و عبادة میکرد تا بجوار الهی
رسید و حسن از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که قال الله اقسم فلم یقسم بنفسه فلم یصدق قوم لعن کذا و خدای برجا عتی
که حق سبحانه بذات خود قسم روزی ایشان کرده و ایشان تصدیق آن نمیکنند و خود را بواسطه آن در ورطه هلاکی اندازند
و در طریق رنج و عنا اندازند میگوید و آنکه جهت تاکید قول مذکور میفرماید که فورب السماء والارض پس سوگند بپروردگار
آسمان و زمین که انه بدرستی که امر مذکور از آیات و روزی و موعود به لحق هر آینه درست و راست است مثل ما
انکم تنطقون در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی نیست
در حقیقت امر مذکور و بدانکه مثل در این مقام منصوبست بحال باشد از ضمیر و که مستکن است در حق چنانکه با این مفسر
شد یا آنکه صفت مصدر محذوف باشد و تقدیر آنکه حق حقا مثل نطقکم و میتواند بود که صفت حق باشد و جهت
اضافه آن بجمله مبنی بر فتح واقع شده باشد و مؤید اینست که قرأ حمزه و کسائی و ابو بکر چه ایشان رفع تلاوة نموده اند و بر
تقدیر لفظ مثل اینست و چون ما تنطقون بدون توسیط انکم موجب تشبیه حقیقت بنطق که مصدر حق و باطلست
از جهت ذکر انکم فرمود تا مبدا معنی مراد باشد و محتمل ایمان نباشد و معنی کنند اند که ما توعدون کلامی مستانفست و خبر آن
فورب السماء والارض یعنی آنچه بلا موعود شده اید پس سوگند بآفریدگار آسمان و زمین که حقیقت و صدق و نزد مبنی
منیر از تراجع و بر دست با تبر آن و معنی اینکه بحق مثل ای آسمان و زمین که او سبحانه حقیقت در وحدانیت یا قرآن درست است
و راست و هیچ شبهه در حقیقت آن نیست و اصح آنست که منیر راجع است بجزاء الامور مذکوره که آن آیات و رزق و موعود
بر است چنانکه با این منیر گشت از اصحی مرویست که روزی بمسجد جمعه بصره میرفتم در راه اعرابی در زنی اجلاف و
جفاء بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده و کمان در بازو و لگدی در کنار آمد و چون نزدیک من رسید سلام کرد و گفت

از کدام قبیله گفتم از بنی الله صحبی گفت اصحبی نیستی گفتم نعم گفت از کجای آمدی گفتم از سرای تلاوت کلام خدا میکردند گفت خدای را
کلامی هست که آدمیان توانند که آنرا بخوانند گفتم لی گفت برخوان من سورهٔ فاتحه را یات بر و خواندم و چون باین آیت رسیدم
که وفی السماء رزقکم گفت ای صحبی بخدای بر تو سوگند میدهم که این کلام خداست که بمحمد فرستاده گفتم بلی آن خدائی
که محمد را بخلق فرستاد که این کلام خداست که بمحمد صلی الله علیه وآله انزال فرموده چون اعرابی این کلام از من بشنید
از اشتر بزیر آمد و آن لخت خود را پاره پاره کرد و با یوست بگذاشت و مرا گفت که یاری بمن کن تا این را بدر و ایشان تفرقه کنم پس تیغ را
بشکست و کمان در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان نهاد و گفت فی السماء رزقکم و ما توعدون من نفس خود را ملامت
کردم و گفتم که این نفس سالها شد که قوت آیت بمن میشنوی اعرابی جلد یکبار که استماع آن نمود متعظ شد پس من
من آنا اعرابی را ندیدم تا آن زمان که بار رشید حج رفتم روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی مرا آواز داد چون نگاه کردم
آنا اعرابی را دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف و نحیف شده و پوست بر استخوان چسبیده و رنگ رخسار پس بر من
سلام کرد و مرا بمقام ابرهیم برد و گفت هم از آن کلام خدای ما بشنو از من همان سوره والذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیت
رسیدم که وفی السماء رزقکم گفت وجدنا وعندنا بنا حقا انکم لحق مثل ما انکم تنطقون اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه رخسار اعرابی آورد و کیست که تصدیق
قول وی نکند تا سوگند خورد بمعنی قول خود پس دو سه بار این کلام را اعاده نمود و جان حق تسلیم کرد ابو سعید خدری
از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده لو ان احدکم فر من رزقه لتبعه کما تتبعه الموت اگر یکی از شما از روزی
خود بگریزد روزی او تابع او شود و او را در یابد همچنانکه مرگ تابع او میشود و با او میرسد از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که روزی بر دو قسمت یکی آنکه تو طالب اوئی و دیگری آنکه او طالب تست آنچه تو طالب
آنی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه او طالب تست امکان ندارد که تو از وی بیافتی و حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله مرویست که لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم کما ترزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا اگر توکل کنید
بر خدا همچنانکه حق توکل است البته روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده میشوند باین وصف که در صباح از
آشیانها خود که بیرون میروند گرسنه اند و شبانگاه که باز میگردند سیر بدین حدیث دانست بر آنکه طلب منافی توکل
نیست و حدیث طلب الحلال جهاد و انکار علی علیه السلام کالمجاهد فی سبیل الله مؤید این معنی اند و گرسنه و هر دی الیه بجز بخل
نیز متضمن امرست بطلب روزی و نعم ما قیل سوگند بسوگند بر جهاد کن و حکمه در طلب رزق انتظام عالمست و سبب
نوامیست بنی آدم و بدانکه چون حق سبحانه بجهة استبصار بندگان بیان آیات و تعداد نعمات خود نمود در عقب آن
باذکر سرشت کلام را بجانب تهدید و تقریع کشیده و حکایت ابرهیم و اهلاک قوم لوط مینماید تا اهل ضلال
بوسیلهٔ آن تنبیه شده سلوک نمایند در طریق هدایت و میگوید که هل اتیک آیا آمد بتو ذکر استفهام در مقام

عیالیه

بجهة

بجهة تفخیم است و تنبیه بر آنکه این از وحی ملک علام است بسوی محمد علیه السلام و مراد از ابراهیم یعنی این کلام
الهیه آمده است بتو حدیث ضیف ابرهیم یعنی مهمانان ابرهیم المکرمین که گرامی کرده شده بودند نزد او سه اند بلکه
ابرهیم که نفس نفیس خود عهده مهمانی ایشان قیام نمود ابو بکر وراق گفته که مکرمین ضیف بسبب کریمی مضیف بود چه
اسمان گرامی مکرمی باشند و ضیف در اصل مصدرست و لهذا اطلاق آن بر واحد متعدد میکنند از ابن عباس
منقولست که این مهمانان دوازده فرشته بودند که بسبب اهلاک قوم لوط بر ابرهیم نازل شده بودند و در بیان گفته
که ایشان چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر که آن نزد قابیل است یا عنیا و در معنی
دیگر از تفاسیر آورده اند که آنها سه فرشته اقل بودند و گویند ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و نزد مجاهد بن کعب هفت
بودند که ثامن آنها جبرئیل بود و وجه تسمیهٔ ایشان بضیف آنست که بصورت مهمانان نزد ابرهیم آمدند بدانکه ابرهیم
پنداشت که ایشان مهمانانند و بر هر تقدیر که اذ دخلوا چون در آمدند علیه بر ابرهیم فقالوا پس گفتند
سلاما گردیم بتو سلاما سلام کردیم و میتواند بود که متعلق از حدیث باشد یا ضیف یا مکرمین و معنی اینکه تحقیق
آمد بتو این حدیث در وقتی که در آمدند مهمانان بر ابرهیم یا آنکه ایشان مهمانان بودند چون داخل شدند بر ابرهیم آنها مکرمین
بودند در حینی که بر ابرهیم در آمدند و سلام کردند قال گفت ابرهیم سلام سلام بر شما است عدول از نصب بر رفع
بجهة قصد ثبات و دوام است تا تحیت ایشان احسن باشد از تحیت ایشان القصه چون ابرهیم ایشان را بصورت غریب
و هیکل عجیب مشاهده نمود بعد از جواب سلام فرمود که قوم منکرون شما گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بر تحیت
حال شما ندارم و نمیدانم کیستید و کی بدید که انکار او بجهة عدم رخصت ایشان بود در دخول و بعضی بر آنکه انکار
او بجهة سلام کردن ایشان بود زیرا که تحیت مردمان در آن زمان سلام نبود بلکه در زمان اسلام مندوب شد و چون
ابرهیم ذاهب عادة را از ایشان مشاهده فرمود گفت که قوم منکرون فراغ پس میل کرد ابراهیم و توجه نمود الی
اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا میرود زیرا که از آداب مضیف آنست که اخفاء امر خود نماید
و بدون شعور ضیف طعام حاضر سازد بجهة خوف از اشاع یا معذرت ایشان فجاء بعجل سمین پس آورد گوساله فربه بریان کرده
زیرا که عامه مال ابرهیم گاو بود و مرویست که نزد ساره خاتون آمد و گفت که مهمانان عزیز رسیده اند طعامی هست که ایشان
ایشان تناول کنند چیزی نیست و لکن گوساله دارم که آنرا بجهت من فربه کرده ام میروم و ترتیب میکنم دست و پایش بخانه ام
و رسن زده در گردن او مالیده و با و انس گرفته مانند انس مادر بفرزند او را بتو بخشیدم ابرهیم او را گرفت و بریان
کرد و بر طبقی بادیه نزد مهمانان آورد فقربه پس نزدیک گردانید آنرا الیهم بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد
ایشان بدان میل کردند قال گفت ابرهیم ألا تأکلون آیا نمیخورید این طعام همه آن بود حث و حرص است بر اکل همچنانکه ذاب ضیف
در ابتدای طعام یا از برای انکار کلامی که در وقت مشاهده اعراض ایشان از آن کرده باشد و گویند که ابرهیم را عادة بود

این کلام

که در وقت اکل بنهان اکل و تا مبادا که شرمسار شود و طعام بر تخت نخورد و در بخانه بنا بر عادة قدیمی خود با ایشان نکاه میکرد
و ظنش آن بود که ایشان مشغول اند بطعام ساره از پس پرده ایستاده دید که اصلا ملتفت طعام نمیشوند ابرهیم را ازین
معنی واقف کردانید چون نکاه کرد دید که از اکل امتناع میکنند فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ پس در خاطر کرفت از ایشان خِيفَةً
ترسی چه در انوقت ظاهر که با کسی بگوئی طعام او را نخورد پس او بجهت این خایف شد که بنا دا که عذری کرده باشند
و بقصد کرفتن مال او آمده ایشان چون از ابرهیم اثر خوف مشاهده کردند قَالُوا کفتند با او که لَا تَخَفْ مترس و اندیشه
مبر و در اینمدة که ما فرشتکانیم از این شداد نقل است که چون ابرهیم بدانست که فرشتکانند کفت که چرا پیشتر مرا خبر نکردید
تا من این کوساله را بهتر میکردم و از مادرش جدا نمی ساختم جبرئیل علیه السلام بر پهلوی کوساله زد و زنده شد و بقوت
و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس پرده چون این حالت را مشاهده کرد متعجب شد و ابرهیم نیز از آن
حالت در تعجب بماند ایشان دیکر باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارة دادند بِغُلَامٍ بپسری اسحق نام که از سارا
متولد شود عَلِيمٍ کامل در علوم شرعیه یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد و تو در حاشیه مراد اسمعیل است که از
هاجر متولد شد اما قول اول اکثر اقوال واضح است العصه چون فرشتکان اظهار این بشارت کردند
فَاَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن ابرهیم یعنی ساره فِي صَرَّةٍ در حالتی که فریاد کننده بود و آن مصدر است
بمعنی اسم فاعل مشتق از صریر بمعنی صوت شدید و صرخ صرصر از این ماخوذ است و سیوطی نبود که این جار و مجرور
در محل نصب باشد بر آنکه مفعول فعل مقدر باشد و تقدیر آنکه فَاَخَذَتْ فِي صَرَّةٍ یعنی در ایستاد و در فریاد
کردن و کویند که مراد از صرّ کفتن کلمه آوه است یا دیکر که در وقت تعجب میکویند و مرویست که بعد از استماع
این بشارت روی بخانه نهاد و بتعجب میکفت اللیلی اللیلی و این کلمه در لغة ایشان در وقت تعظیم امور مستعجبه
فَصَكَّتْ پس طمانچه زد بسرهای انکشتان وَجْهَهَا بر روی خود و مقاتل و کلبی کفته اند که انکشتان را جمع کرد و بر
هر دو جبین خود زد و این از عادة زنانست در وقتی که تعجب کنند و کویند که درین حال که این مژده شنیدم حرارة در چشم
را در خود بیافت و بجهت حیا طمانچه بر روی خود زد وَقَالَتْ و کفت که من عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیرزن نازاینده ام پس
چکونه بچه آورم و در روایت آمده که او را نود و پنج سال بود و ابرهیم را صد و نود و هر کز نزاینده بود چون وعده
فرزند شنید متعجب کشت قَالُوا کفتند فرشتکان با او بعد از مشاهده تعجب او كَذَٰلِكِ همچنین که بشارت دادیم
ترا قَالَ کفت است پروردکار تو وَالْأَمْرُ از قول او خبر میدهیم نه از رای خود پس بجهت تسجیل ولد خود کفتند
که إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْحَكِيمُ اوست حکم کننده بوجود ولد مرترا یا حکم کار در آنچه اراده فرماید الْعَلِيمُ
دانا بحقیقت او و بجمیع خفایای امور و هر که متصف باین دو صفت باشد قول او حق و وعده او صدق خواهد بود و مرویست
که جبرئیل تعجب ساره را مشاهده نمود او را کفت انظری الی سقف بیت نظر کن بسقف خانه خود نکاه کرد دید که

چوبهای سقف که در سقف خانه کشیده بودند همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر شد پس نزد این حال الحمیان تام دهاب
وجود ولد او را حاصل شد و القصه چون ابرهیم صلوات الله الرحمن علیه دانست که ایشان فرشتکانند هر زود آمد و ایشان
بدین هیئة مجموعی جلیل و عظیم نخواهند قَالَ کفت با ایشان که فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرک شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادکان
شما کان از نزد خداوند عالمیان قَالُوا کفتند با ایشان در جواب خلیل الرحمن که إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم
إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی کروه کناه کاران یعنی کافران چه کفر هم کناهانست مراد قوم لوط اند یعنی ما را بجانب کروه
لوط فرستاده اند لِنُرْسِلَ تا فرو فرستادیم و نازل کردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از اهلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر
ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنکها از کل مسنوع کمکه مراد طین متحجر است که بسبب پختن بحد صلابت حجر رسیده باشد چنانچه
و سنکهای مُسَوَّمَةً در حالتی که آن سنکها علامت کرده شده اند عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردکار تو لِلْمُسْرِفِينَ برای از حد بیرون رفتکان
در کفر و طغیان و مسرفین مشتقست از سرف بمعنی علامة بمعنی هر یک از آن مرقوم اند یا بمعنی کسی که حکم است بهلاک یا استحقاق
یا بمعنی از حجارة عذاب یا بآنکه آنها از حجارة دنیا نیست و مرویست که آن سنکها بعد از هلاک ایشان زیر و زبر شدن آن شهر
بر طریق باران بر انها ریزان شد واضح روایة آنست که بر جمیع فرود آمد که ایشان در آن شهر بودند و همه بدان سنک هلاک
شدند و چون ابرهیم معلوم نمود که ایشان همین نکه میروند بجهت اهلاک قوم لوط و اهل مبارکش بجهت برادرزاده خود متالم
کشت و کفت ایا حال او در آن بلا چکونه کذرد ملایکه کفتند که عم عزیز که لوط و دختران او را صدمه نخواهد رسید فَأَجَرَجَا
پس بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیهای موتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کروید کان بلوط علیه السلام ذکر مرجع
بجهت معلومیت آنست فَمَا وَجَدْنَا پس نخواهیم یافت فِيهَا در آن قری غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ جز اهل یک خانه از مسلمانان
که آن لوط است و دو دختر او و کفته اند در مدت بیست سال یک کس از آن قوم بلوط ایمان آورده بود و از قتاده مرویست
که اکر اهل ایمان زیاده می بودند البته حق سبحانه ایشان را نجات میداد تا معلوم عباد شود که ایمان آورده بود حافظ اهل
خود است و سیوطی نبود که این کلام ملایکه و معنی آن برین وجه که ما نیافتیم در آن قری اهل ایمان را از قری مؤمنه
و جز اهل یک خانه از اهل اسلام تا فتیم که بسمت اسلام متسم باشند و کذاشتیم در آن قری ملائی از برای خایفان از عذاب
یزدان و بدانکه بعضی استدلال کرده اند بر این کلام بر اتحاد ایمان و اسلام و این منعیست زیرا که آنچه مفید صدق مؤمن
و مسلمست بر کسی که تابع لوط بوده و این موجب اتحاد مفهوم ایمان و اسلام نمی شود بجهت آنکه جایز است صدق مفهومی
کلیه بر ذاتی واحد پس وصف ایشان بایمان و اسلام بجهت آنست که جمیع مؤمن نیست الا که متصف است بایمان که عبارت
از تصدیق بجمیع آنچه حق سبحانه بآن امر و نهی فرموده و باسلام که بمعنی استسلامست از برای وجوب عمل آنچه حق
سبحانه بندکان را بآن تکلیف نموده حاصل که فرشتکان با ابرهیم کفتند که ما همه اهل مؤمنکه را اهلاک خواهیم کرد مکر یک خانه
که از اهل ایمانند وَتَرَكْنَا و باقی خواهیم کذاشت فِيهَا در آن دیهها آيَةً علامتی از عذاب که آن احجار مسومه است

یا اصحاب مفتوحه یا اسوده میاه منتنه الذین برای جهت کسانی که جاءوا العذاب الهون بتهمه از عذاب دردناک یعنی
یعنی دیده اعتبار کشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود باز دارند تخصیص اهل خوف بجهت آنست که جاهتی فساوه
داشته باشد و بنایه عناد و طغیان رسیده باین علامت متنبه خواهند شد و بیان آنست که چون قرن مذکور فعلت
که متعلق قدرت است پس سزاوار آنست که آن بمعنی ابتلا و حل کرده شود تا متعلق حق قدرت باشد و بعد از ذکر حکایت ابرهیم
و استیصال قوم لوط بیان قصه موسی و فرعون میکند و متاصل شدن قبطیان لا بیکویکه وفی موسی و این عطفست
بر قوله فی الارض آیات یا بر محذوف ترکنا فیها بر تقدیر و جعلنا فی موسی آیة از قبیل ملقتها تبنا و ماه پاره ایعنی در قصه
موسی و نا آیتیست مر اهل اعتبار را یا ذکر و اتیدیم در قصه موسی نشانه برای مومنان ترسکار اذ ارسلناه چون
فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضاست و عصا و فرعون
تخصیص فرعون بذکر جهت اتباع قومست با و و چون فرعون معجزات ظاهره را مشاهده کرد فتولی پس برگشت
از ایمان آوردن برکنه بقوة خود یعنی بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بدان از کثرت خود و عزت ایمان از ایمان
اعراض نمود و میتواند بود که باء تعدیه باشد و معنی اینکه تکبر و اینده رکن خود را یعنی کسانی را که با ایشان مستند و
متقوی بود از قبول حق یا آنکه با بمعنی مع باشد یعنی برگشت فرعون با ارکان ملک خود از ایمان وقال ساحر
جادوست و بچشم بندی خارق عادة بانی نماید او مجنون یا دیوانه است که از عاقبت کار خود عاجز اندیشد
محققان گفته اند که طعن فرعون لئیم بر موسی کلیم دلیل کمال جهل اوست زیرا که او را بدو چیز متصف دانسته چه
مقرر است که سحر را عقل تمام و ذهنی وادراک و ذکاوتی که کلام بی پاید و دیوانگی دلیل زوال عقلست که مذکور عقل است
چون فرعون از موسی برگشت و بروی طعن زد و قوم تبعیت وی نمودند با وی در طغیان اتفاق نمودند فاخذناه پس گرفتیم
او را و لشکر او را بغضب و قهر خود وجنوده و جنوده پس بیفکندیم ایشان را فی الیم در دریا و غرق ساختیم وهو
ملیم این سالست از غیر باز نا خفته یعنی کرفتیم فرعون را در حالتی که ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از موسی
اعراض کردم و بروی طعن زدم و بجهت این بود که در وقت غرق شدن گفت که آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنی اسرائیل
او رنده چیزی بود که باعث ملامت بود بر او از کفر و عصیان و جحود و طغیان و بواسطه آن مستحق ملامت
و مستوجب لوم شد و بدانکه چون موجبات لوم مختلف است و بر حسب اختلاف آن مقادیر لوم مختلف میشود
پس چنانکه را کبیره که ملوم است بر مقدار آن و تارک ندب بر قدر آن پس ملامتی که در قصه یونس و فرعون باشد
در لوم وارد تحمل و فی موسی است قوله وفی عاد یعنی در قصه قوم عاد نیز آیتیست برای عبرة اهل اعتبار اذ
ارسلنا علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی که آب سق نکرده و درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی
بی سیر و بی نفع و تسمیه آن بعقیم ایما است بانکه آن ایشان را مستاصل ساخت و قطع نسل ایشان نمود ما تذر

صلوات الله علیه منقولست که مراد باد نکبات و نزد ابن عباس باد دبورست و عند ذهب ابن مسیب باد جنوب و بعض
تقدیر و ما تذر نگذشت آن باد من شیء اتت علیه هیچ چیزی را که بگذشت برو وجعلته مثل کرد آنچه را کالرمیم
مثل آنچه کهنه و ریزه شود چون گیاه خشک و استخوان کهنه و ریزه کشته و غیر آن و این قبیلست و قوله وفی ثمود
یعنی در قصه قوم ثمود نیز آیتی است مومنان ترسکار را اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را صحاب تکذیب صالح علیه السلام
تمتعوا برخوردار زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از
گذشتن سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا فی داکم ثلثة ایام فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان
آفریدگار خود و بتلاوت مافات و رفع سیئات اشتغال ننمودند فاخذتهم پس گرفت ایشان را الصاعقة عقوبت
بیهوش کننده و هلاک سازنده بعد از سه روز وهم ینظرون و حال آنکه ایشان میدیدند آنرا بمعاینه چه آن
در روز بر ایشان نازل گشت و گویند که صاعقه که بر ایشان بودند در آن سه روز بوادی رفتند و در حین وقوع
صاعقه بر ایشان بیشتر بستند و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل یا آتش نازله آسمان چنانکه مراد اسمست ذکر یافته
فما استطاعوا من قیام پس نتوانستند از برخواستن یعنی قادر نبودند بر آنکه برخیزند و از عذاب بگریزند کما قال فاصبحوا
فی دارهم جاثمین و میتواند بود که این کنایه باشد از عجز ایشان بر دفع عذاب یعنی طاقت آن نداشتند که قیام نمایند
باصلاح مهم و دفع عذاب از خود وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما یاری دهندگان یکدیگر را
در دفع عقاب و قوله وقوم نوح منصوبست بفعل مقدر که آن اهلکنا است و قرینه حذف آن سوق کلام بسوی
اینست یعنی هلاک کردیم قوم نوح را و میتواند بود که نصب آن بر تقدیر اذکر باشد یعنی یاد کن ای محمد قصه
قوم نوح را من قبل که پیش از امم مذکوره بودند و میتواند بود که منصوب بتنبیه خاص باشد یعنی در قصه قوم
نوح آیتیست مر اهل عبرت را انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از استقامت
ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در حال خود بر سبیل تفصیل سمت تحریر پذیرفته فلیطالع ثمة
و بعد از ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان بیان کمال قدرت و تذکیر نعمت خود میکند بقوله والسماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم
و آنرا بلند برافراشتیم بایید بقوة خود و این مصدر آید بیدات که مشتق منه تایید است و تکبیر آنچه تحقیقست
یعنی بنای آسمان کردیم بقوة کامله وانا لموسعون و ما توانائیم بر بنای آن یا قادر بر آفریدن چیزی که اعظم از آن باشد
و آن مشتق از وسع است که بمعنی طاقت است و میتواند بود که مشتق از وسعت باشد و معنی اینکه ما کشاده کننده ایم
آسمان را یا آنچه زیاده که ما بین آسمان و زمین است و یا فراخ کننده روزی را بر بندگان یا رسانندگان یا عالم ما و آسمان
بهمه امور یعنی انا لموسعون بجمیع اشیا و توانا بهمه چیز والارض فرشناها و زمین را گسترانیدیم بسبب استقرار خلقان بر آن فنعم
الماهدون پس نیک گسترانیده ایم ما و ما مبسوط آنچه مصالح عباد کردیم بجهت جلب نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که

غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ما سوی وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و از هر چیزی از اصناف موجودات و اجناس مخلوقات خَلَقْنَا
زَوْجَيْنِ که آفریدیم دو صنف که هر یکی زوج دیگریست از حیثیت شکل چون مرد و زن یا بحسب تعاقب چون لیل و نهار و شمس
و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت تجاذب سماوات چون نور و ظلمت و رطب و یابس و جبل و بحر و قیاس سماوات
و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق تخالف صفات چون علم و قدرت و حلو و مر و صحت و صحت و غنی و فقر و عقل و بکا
و فرح و غم و موت و حیات و عز و ذلت مراد آنست که آنچه از مخلوقات بطریق زوجیت خلق کرده‌ایم پس لازم نیاید که گفت که
مخالف ایجاد و معصیت که خلاف طاعت و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه‌اند آفریده‌ایم و باشد حاصل کلام
مجاورش از عز خلق از زوج عزوجل را و فائده شاید که شما بدین شوید و بدانید که تعداد از خواص ممکنات و واجب الذات
قابل تعدد و انقسام نیست و جهت آن راه بر بیند خالق خود و بر خشی او مشغول شوید و چون مقصود از آفرینش اشیا شناختن
معرفت و عبادتست فَفِرُّوا پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او و ثواب او یا از
معصیت او و طاعت او و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مراد از این آنست که حجوا الی الله یعنی حج کنید
بقصد نزدیکی برحمت او سبحانه و گویند که معنی آنست که قرار نمایید از جمیع آنچه شما را از این آنست طاعت باز دارد و بالکلیه
متوجه شوید بطاعت و عبادت او سبحانه و از ابن عباس منقولست که از وی در وی گریزید و ابو بکر وراق گفته که از صحبت
شیطان فرار کنید و برحمت رحمن توجه نمایید و محققان گفته‌اند که گریزید بوی از ما سوای وی در حجر الحقایق آورده که گریختن
که گریخته باید از حق بسبب تعلق بما سوی و در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار
کنید و با حق قرار گیرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما مِنْهُ از عذاب او سبحانه که موجب است از برای کافر و عاصی نَذِيرٌ
بیم کننده مُبِينٌ بیان نماینده منذر بسوی مانجا بنا و سبحانه بحجرات ظاهره یا آشکارا کننده آنچه از آن حذر کردن لازمست
وَلَا تَجْعَلُوا و مگردانید یعنی و را مگیرید مَعَ اللَّهِ با خدای حق إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر
شما مِنْهُ از عذاب خدای در عبادة غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده‌ام هویدا و پیدا کننده این قول بجهت تاکید است یا اولی بجهت
برتری ایمان و ثانی بر اشراک یا اشعار بر آنکه کمال ایمان منوط است بعمل و عمل متفرع بر نیت است ایمان و من ذلک متفرع است
بر تحقیق این دو صفت كَذَٰلِكَ و اینهم سالف فی نیست که کاف و ذلک بمعنی چیزی که قبل تو تکذیب میکنند امم سالفه پیغمبران
خود را تکذیب می‌کردند پس تشبیه محل می‌باید بقول مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد با آنکه می‌دند قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر که گفتند قوم او که او سَاحِرٌ جادوست دروغ که سحر بدینان مینمود أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است
گاهی که از نسبت ایشان را خبر میداد یعنی سحر پیغمبر خود را سحر نسبت میکردند و قول او را بسخن دیوانه منسوب میساختند و
بدانکه این نیست عجب که کافران با تو زنند که ما بعد ما نافیه حال در ماقبل خود میکند پس این کلام مفسر ماقبل باشد چنانکه این مفسر
شد أَتَوَاصَوْا آیا وصیت کرده‌اند پیشینیان مر پیشینیان را بِهِ بدین سخن تا هم متفق شدند بر این قول استفهام از برای توبیخ است
بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

ثالث

تعلمون تذکرون

وچون مستحقیت قوم از ایشان منتفی بود بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد از جهت از آن اضراب نموده میفرماید که
بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ایشان گروهی اند از ناقدان و از حد بیرون روندگان یعنی جامع ایشان درین قول تواصی نیست بلکه طغیان
و طغیان عناد ایشانست و چون که طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات
ایشان مراد آنست که چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان و ایشان بجهت اصرار و عناد از آن ابا نمودند پس از اعراض
ایشان اعراض نمای تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت کرده نزد حضرت عزت بجهت
تو از ایشان بعد از تکرار ابلاغ و دعوت بعد وسع طاقت چه درین صورت لوم بر ایشانست که ترک قبول دعوت نمودند
آورده‌اند که چون این آیه آنچه نازل شد حضرت رسول صلعم ملول شد و اصحاب غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد
و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده اهل ایمان را فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ
الْمُؤْمِنِينَ نفع میرساند مؤمنان را یعنی بجهت عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن
و دست از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظه و نصیحت زیادت بصیرت ایشان میشود و سبب اکتساب طاعت و اجتناب
از محرمات از مجاهد منقولست که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر هنی در سخن پیچیده از خانه بیرون آمد محزون
و غمناک فرمود که چون آیه قوله هم ملوم نازل شد هیچکس از ما نبود الا که غمگین گشت و تشفی شد بر انقطاع وحی و نزول
عقوبت و چون آیه تو ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین فرو آمد خوش حال شدیم در کتاب فصول آورده که کلام مذکر
باید که بوده چیز مشتمل باشد تا با معان نفع رساند اول تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاری آن اقدام نمایند دوم ذکر
ثواب جنت و بلا تا دران شکیبایی ورزند سیوم بیان عقوبت گناهان و تعداد آن تا از آن منزجر گردند و تائب
شوند چهارم تعلیم و تکاید و وساوس شیطان تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا دل در
ننهند ششم بیان مرگ کردن تا مستعد فتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار و آن روز را بیاد آرند هشتم درکات
دوزخ و انواع عقوبتهای آن تا از آن خایف گردند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن تا بآن راغب شوند دهم
بناء کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی کاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی ترسانند و وقتی رحمت و مغفرت و مهربانی
حضرت عزت را تقریر کنند تا آن امید و ارشد پس هر موعظه که مشتمل برین سخنانست سبب منفعت مؤمنانست و بعد از
امر بالبلاغ بجهت بیان تعلیل آن میفرماید بقوله وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
مگر بعلة آنکه پرستند مرا و گویند که مراد آنست که خلق نبد کان کردم بجهت آنکه امر کنم ایشان را بعبادة و
مؤید اینست قوله و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون ابی لیقرون تنزیل نموده یعنی نیافریدیم هیچ
یک از جن و انس را مگر برای آنکه مرا بشناسند و بصفات بشریه و سلبیه من عارف گردند و از ابن عباس تفسیر
این آیه پرسیدند فرمود که ما خلقت الجن و الانس الا لیقروا لی بالعبودیة طوعا و کرها و بدانکه مبطل قول بجبر است

عم و در آنکه او سبحانه مزید کمر و معصیت است و مغنی نیست که عزیز اعلی از خلق بندگان تقرب بعض منوبت بر بعض خبا
لیکن چون ثواب حاصل نمیشود مگر بعبادة پس گوییا که عبادت غایت خلقت نه ثواب فی اسناد غایة بعبادة از روی
مبالغه باشد بر وجه حقیقت طلبکه بمعنی عبادة او نیکنند مطلب عزیز او نمیشود چه مراد از عبادت بود جهت تمکین و استیلاء
نه از روی اضطرار و اجبار زیرا که اگر بر وجه قسر و الجا میبود هر ایشان متعبد میبودند و هیچ کس تارک عبادت
اوی نبود و عزیز او سبحانه از امر بعبادة جهت ایشان نفع است بندگان نه جهت نفع از ایشان بر خلاف ایشان
سوملکان یا عبید چه مقصود ایشان از تعبید خود استغنای ایشان است بآنها در تحصیل معایش و ارزاق شلا
عبد که بجهت در تجارة بجهت کسب بلیغ مولیت از آن و همچنین بنده که ما سوداست عبد بجهت انتفاع مولیت
باجرة او پس خلاصی که عنطبت یا سستی یا طامع یا عبزت آن از اقسام حرف و صنایع بجهت تصرفست در اسباب معیشت
و اسباب رزق فی عرض مالک جمیع عباده را امر بعبادة کاشت که تا ایشان بوسیله آن در نشاة آخرة فایز شوند
و از حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود نمایند و الطعام
مالک محتاج او سبحانه غنی مطلقست و متفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادة مشغول باشند
یا نه و لهذا قال جل ذکره یا اریدون منهم و یخفی اهیم از آن مزید بندگان من رزق هیچ روزی و ما اریدون ان یطعمون و یخفی اهیم
دهند مرا بکار رزق و اطعام صفت منت و بس و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که یخفی اهیم بندگان از رزق نفوس
خود باشند و مطعم احدی از خود و جه اسناد اطعام بنفس خود چه آنست که همه خلایق عیال او سبحانه اند و هر که اطعام
عیال احدی کند در حکم آنست که مطعم اوست پس چه تسجیل قول مذکور میفرماید که ان الله هو بدرستی
که خدای هو الرزاق او ستاور روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس او درین باب محتاج معینی نباشد ذو القوة
خداوند توانائی المتین استوار در توانائی خود یعنی قادریست که طبع الاقتدار و کامل القدرة است بر وجهی که هر کس
کوه عجز و ضعف بر کس در اوقات او نکرده و در کتب چه اسماء حسنی در معنی قوی و متین چنین آورده اند که قدرة
قاهره اش دلیل قوة بالذ گشته و شدة قوتش حجت بیانه قدرت شده نه در کار ما تمرض فتوری و نه در قوة روزی و بلا نوازش
قصوری جلت قدرته و عظمت قوته و چون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دال بر قدرة باهره او سبحانه در عذاب
امن و ده بوی نکرده بودند از بجهت تهدید و تخویف ایشان میفرماید بقوله فان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست
که ستم کردند بر کفر خود بکفر یا بر رسول تکذیب ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان
یعنی نظرهای ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه که قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن بودند مرا آنست که با ایشان نخواهند
رسید آنچه امم سالفه رسیده از عقاب و عذاب و بدانکه ذنوب در اینمقام مستعار است از برای نصیب و اطلاق استعمال
آن در سقا است که تقسیم آب مینماید و میگویند که لهذا ذنوب و لنا ذنوب و لکم ذنوب چه آن بمعنی دلو

علیم معلوم است و قوله فلا یستعجلون جواب قول کفار مکه است که میگفتند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی چون وعده
عذاب حقست و صدق پس باید که شتاب کنند در وقوع عذاب بر ایشان چه آن فوت نخواهد شد آنکه بیان زمان عذاب
ایشان میکند که فویل پس ویل که در حین وقوع عقوبة و هلاک مستعمل است للذین کفروا مر آنانراست که کافر شدند
و بخدا و رسول انکار ورزیدند من یومهم از عذاب روز ایشان الذی یوعدون آن روزی که وعده داده میشوند بدان مراد روز قیامت
یا روز بدر سورة الطور یکست و چهل و نه آیه است عدد کوفی و شامی و چهل و هشت عدد بصری و چهل و هفت عدد
حجازی و اختلاف در دو آیت یکی والطور که عراقی و شامی است و دیگر کذا کوفی و شامیست ابی بن کعب از حضرت رسالت
صلعم روایت کرده که هر که سوره والطور تلاوة نماید بر خدای تعالی واجب باشد که او را از عذاب یمن کرداند و او را بهشت
خود خلد عظمی و موتبه کبری اعطا نماید و ابن عباس بن معظم مرویست که از رسول صلی الله علیه و آله شنید که او سوگند
را در غار مرتب قرار شمیده و محمد بن هشام از محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که سورة الطور بخواند حق تعالی
حین دنیا و آخرة او را کرامت فرماید و بدانکه حق سبحانه ختم سورة الذاریات فرمود بصید افتتاح این سوره نمود بتحقیق
وقوع و برکت بسم الله الرحمن الرحیم والطور و سوگند بطور زلغت سریانی بمعنی جبلست و مراد کوه سینا است یعنی سوگند طور سینا
که جبل زبرست بدین در ارض مقدسه که موسی علی نبینا و علیه السلام بر بالای آن کلام حق سبحانه استماع کرد و تخصیص این کوه
بجهت برکه و کثرة منفعت است در آن و گویند مراد مطلق کوه است که او تاد ارض اند و منابع و منافع و نزد ابن عباس جبلیست که
کرانه نباتست باشد و نزد مقاتل مراد دو کوه اند که یکی را تبا گویند بجهت کثرة نمو و رود یکی را دنیا بجهت بسیاری زینت و آن و بعضی
دیگر گفته اند که اسم مزیت مشتق از طاء یعنی سوگند آنچه طیران مینماید از اوج ایجاد بحضیض مواد ایجاد عجیب عالم شهرة
و کتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآنست و بدانکه مدعیات
از نوع حروف مکتوب و رق جلدیست که مکتوب فیه باشد و در اینمقام مستعار است از برای هر چه در و چیزی نوشته شود
تخصیص آن بذکر بجهت آنست که آن احسن چیزیست که مکتوب فیه باشد چه آن موجب حسن مکتوب یا مراد الواح موسی است
که در وقت کتابت بر آن صریر قلب میشنیده یا کتاب نوشته که حضرت خاتم صلوات الله علیه در آن مسطور است یا صحیفه
اعمال بندگانکه در روز قیامت بر ایشان منشور سازند کما قال الله تعالی و نخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا یا کتابیست
که حق سبحانه بملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن مینویسند یا مراد آنچیزیست که در قلوب اولیا مرقومست از معارف
و حکم و در تعبیر تنکیر آن بجهت تعظیم و اشعار بر آنکه آنرا قسم کرده نیست که متعارف باشد میان مردمان یعنی سوگند
بکتاب جلیل القدر که در صحیفه منشور مکتوب گشته و البیت المعمور و سوگند بخانه آباد آن یعنی کعبه معظمه و معمور بودن آن
بکثرة زیارة حاجیانست و خدمه و مجاوران و آن اول خانه ایست که در زمین بنا شده برای عبادة بندگان یا مراد صراح است
که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارة آن بکثرة طواف فرشتگان است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه

در نسخه بدل بجای صراح معمور است قال الله تعالی

مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و طواف میکنند و هر کرا نوبت باول آید سر و خار آن فرشتگانیست
که اورا ازین خوانند و آن خانه از یاقوت سرخ است و خدا و تعالی آنرا در عهد آدم بزمین فرستاد و در زمان طوفان نوح علیه السلام
لرفعوه تا آنرا بآسمان بردند و وزهری از سعید بن مسیب نقل فرموده که ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کرده که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در آسمان چهارم تهریست که آنرا ضریح خوانند هر روز چهل هزار فرشته در وقت طلوع آفتاب
در آن خانه داخل میشوند و چون بیرون میآیند هیچ خود را ایشان هفتاد هزار قطره از آن بچکد و حق سبحانه از هر قطره آن فرشته
را می آفریند و همه را مسکن بداخل شدن در بیت المعمور پس ایشان از روز و انتظار نماز میگذارند و طواف میکنند و روز
دیگر باز حق سبحانه هفتاد هزار فرشته بطریق مذکور خلق میفرماید و این امر ماموری سازد و هر کرا نوبت طواف
باول نرسد و نزد بعضی دیگر مراد از بیت المعمور قلب مؤمنست که عرش رحمت و عمارت آن معرفت و اخلاص است یعنی
قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است بعلوم و عرفان **والسقف المرفوع** و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجمع
انوار حکمت و مخزن اسرار عظمت و مرکز ابواب عنایت و مجاهد مراد عرش الهی است که جامع عرایب و عجایب و گویند
مراد آسمان اولست که مانند سقف زمین است و این قول منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه **والبحر المسجور** و سوگند
بدریای پر برآمده یا بر هم که بیت پری آتش بران افروخته و تابیده است کما قال الله تعالی و اذا البحار سجرت و آن ملفوظ است از سجر
التنور ای ملأناه از سعید بن جبیر نقل است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه از یهودی پرسید که در کتاب شما و نزد
کدام موضع است گفت در دریا فرموده که ما آراه الا صادقا فما ندانم او را درین قول الا راست گو لفظ تنور و البحر المسجور و در
حدیث آمده که البحر نار فی نار و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که باید هیچ کس در دریا ننشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد
چه در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا و در خبر است که رسول صلعم فرموده که در روز قیامت دریاها پر از آتش کنند
و آب دریا آن آتش را بر فروزند و در روایت دیگر آمده که دریاها را در روز قیامت تا بانتها مالا نقش سوزان شود
و بعد از آن راههای همه را بیکدیگر کشایند تا همه دریاها در دوزخ روان سازند و نیز از امیر المؤمنین صلوات الله
مرویست که مراد بحر مسجور دریاییست در زیر عرش حضرت باری و عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان و هفت زمینست و
در روایتی که سطحی که بحر الحیوان گویند و در سطحی ماند آب حیاتست و حق سبحانه در وقت بعث که معاد نفخه اولست
بآنها امر نماید تا چهل صباح خود قبر باریدن و شبنم چون در نفخه ثانیه همه خلایق از آن زنده شوند و از قبور بیرون آیند و بالجمله
نزد عقلا نحو خوشست که کلیم قلب بر آن باحق سبحانه مناجات میکند و کنار بسطور ایمانست که در رق منشور علم حق
ازلی نوشته شده است که کتب قلوبهم الایمان و بیت المعمور سر عارفانست که نظرات تجلیات سبحانی آباد الی یافته و سقف
مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلست که آتش محبت آنرا فرو حاصل که حق سبحانه باین اسرار
علیه جمیعه قسم یاد میفرماید که **ان عذاب ربک** بدرستی که عذاب پروردگار تو **لواقع** هر آینه بوقوع

آینده است و نازل شونده **ما له** نیست مر آن عذاب را **من دافع** هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد و بدانکه
وجود کلیه امور منتظم با بر وقوع آنست که آن امور در اندیشه کمال قدرت و حکمت و صدق اخبار او سبحانه و ضبط اعمال
عباد از برای عباد الاعجمی بن مطهر گوید که من بمدینه رفتم تا سخنی در باب اسیری بدیعی حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رسانم پس بمسجد در آمدم آنحضرت در نماز صبح بود و سوره الطور قراءة میفرمود چون باین آیه رسید
که ان عذاب ربک لواقع نزدیکی بود که از غایت خوف دلم شکافته شود پس فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه
مبادا که عذاب نازل شود و بوی نمونه کبریا انکه بیان عمل و وقوع عذاب میفرماید بقوله **یوم تمور السماء** یعنی عذاب
واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان **مورا** مضطرب شدن یعنی متردد گردد در آمدن و رفتن از آنکه
شود و گویند که موج حرکت در تموج بر سبیل استدارة یعنی آسمان بگردد و خود موج زند و بگردد مانند کشتی بر
روی آب که بگردد خود آید **و تسیر الجبال** و روان شوند کوهها یعنی از اماکن خود که روی زمینست زایل گردند چون
غبار هوا **سیرا** رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و این در وقت نفخه دوم باشد که زمان
فنای عالمست و چون این واقع شود **فویل** پس کار عذاب **یومئذ** در آن روز **للمکذبین** مر تکذیب کنندگان را که اسلام
که سخن خداوند و رسول را بدروغ پنداشته باشند **الذین هم** آنانکه ایشان **فی خوض** در شروع کردن باقوال باطله
که استهزاست بقرآن و تکذیب پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث در آن چنان **یلعبون** بازی میکنند و استهزا مینمایند یعنی آنرا
بر آن بچه بر میدارند و وی بر آن مینهند و باید دانست که غالب استعمال خوض در امور باطله و اقاویل کاذبه است و لهذا
نزد اطلاق مصرف بآن میشود کقوله تعالی و کنا نخوض مع الخائضین و خصتم کالذین خاضوا و قوله **یوم یدعون**
بدانستان روز یعنی عذاب واقع شود بر کفار در روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بسختی ایشانرا
از روی قهر و اجبار **الی نار جهنم** بسوی آتش دوزخ **دعا** دفع کردنی که فلک نافی بعنف و اکراه تقریر و از مشاهده مرویست
که مراد از دفع آنست که خازنان دوزخ دستهای کافران را بر گردنهای ایشان زنند و موی پیشانی
ایشان بر پشتهای و بروی افکنده بدوزخشان اندازند و نیز در این حال ایشانرا گویند **هذه النار التی** این آتش
که **کنتم بها** بود بدان در دنیا **تکذبون** که تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و هر چند پیغمبر
صلعم قول خود معجزات میفرمود شما میگفتید که وی ساحر است و آنچه میگوید که وحی است سحر است ذخت خدا **افسحر**
هذا آیا پس سحر است اینکه می بینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را سحر می پنداشتید پس
این را نیز سحر می پندارید **ام انتم لا تبصرون** یا شما نمی بینید این عذاب را و گویند مراد از مشاهده آن همچنانکه دنیا کور
بود بدارد دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول از روی تقریع و تنکیت یا آنکه یا مسدود شده است
چشمهای شما از دیدن این عذاب چنانکه در دنیا نزد مشاهده معجزات و آیات میگفتید که سکرت ابصارنا یعنی بسته شد

مسحور کرده‌اند و نمی‌بینیم آنچه را برنمائی از آیات ظاهره و معجزات باهره و بدانکه دخول فاء جزا برای اشارت بر معنی مذکور
و تقدیم آن بر مسبب از سبب آنست که آن مقصود بالذات است در انکار و توبیخ نه مسبب پس بعد از تقریع و توبیخ ایشان را گوید
که اصلوها در آئید بدوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید که
سواء علیکم یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی بهر وجه که میخواهید از صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید
که هیچ صبری و مفری نیست شما را از آن پس نه توبه پرهیز فارید و نه پای گریز و ابدا معذب خواهید بود در آن انما
تجزون جزا نمی‌دهند شما را ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا از استهزا و انکار و تکذیب
و غیر آن این کلام تعلیل استواست چه جزای کفر و اجب علیه است پس صبر و عدم صبر مساوی باشد در عدم
نفع خلاصه سخن درین باب آنست که مزید صبر بر جزع نفع است در عاقبت که آن مجازاتست صابر است و صبر بجزای صبر
و چون صبر در انجا بر عذابست که عین جزاست و هیچ عاقبتی و منفعتی بآن مترتب نیست پس آنرا مزیتی بر جزع نباشد
و سبا ذکر حالت دو رنجیان یا احوال متقیان میفرماید بقوله ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک
و عصیان فی جنات در بوستانهای باشند و چه بوستانها و نعیم و در نعمتها و چه نعمتها یعنی بوستانها
و نعمتهائی که در نضارت و کرامت بمرتبهٔ کمال باشند فاکهین در حالتی که لذت کنندگان و خوش‌حالان باشند بما آتیهم
بسبب عطا کردن ایشان را ربهم پروردگار ایشان و وقیهم و نگاه داشتن ایشان را ربهم پروردگار
ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ یعنی آنچه در آن دوزخ باشد از عذاب جحیم و بنابرین معنی و قاهم عطفست بر آتیهم
و واو مصدریه و میتواند بود که معطوف باشد بر فی جنات یعنی بدرستی که پرهیزکنندگان در بوستانها و خدای ایشان را از
عذاب نیران یا حال باشد باضمار قد و ضمیر مستکن در ظرف یا فاعل آتی یا از مفعول آتی یا از هر دو یعنی متقیان در بوستانها باشند
در حالتی که فاکه داشته باشد خدای ایشان را از آنکه دوزخ یا اهل تقوی در جنت باشند بسبب آنچه عطا کرده باشد او سبحانه
ایشان را از انواع نعم در حالتی که خدای واقی ایشان باشد از عذاب آتش سوزان و بنابرین تقادیر اخیره ما آتیهم لفظ ما موصوله
و مصدریه هر دو وارد الفقه چون متقیان بهشت در آیند خزنهٔ ایشان را گویند که کلوا بخورید از مطعومات بهشت
و اشربوا و بیاشامید از شربات آن خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بدون تعب و همهند و تخفیف
از زید بن ارقم مرویست که مردی از اهل کتاب آمده بخدمت پیغمبر آمد و گفت یا ابا القاسم دعوی میکنی که اهل جنت در جنت خورند و آشامند اما
فرمود حق آنکسی که نفس من بید قدرت اوست که مرد یک از اهل بهشت قوت صد مرد داشته باشد که بر جنت تمام باکل و شرب و جماع
اقدام نماید و بعد از اکل و شرب عرقی از او حاصل شود که اطیب از بوی مشک باشد و خلیل آنچه خورده و آشامیده
از بین مرتفع باشد پس حق سبحانه ایشان را گوید که این پاداش است مر شما را بما کنتم بآنچه بودید در دنیا تعملون
که عمل میکردید و بعضی از علما گفته اند که هر چه وعده بکردار بنده است اما اصل در آن فضل الهی است و اگر نه چه است

که مزد کردار ما چه خواهد بود و بدانکه سیئه اند بود که باء زائده باشد و ما مرفوع العمل را اعد فاعل هنیئا باشد بر حذف
مضاف و تقدیر آیه که جزاء ما کنتم تعملون یعنی کانده است جزای آنچه بودید که در دنیا میکردید از اعمال حسنه و
اقوال مرضیه متکئین در حالتی که تکیه زده گان باشند در بهشت علی سرر بر تختها و بر بالشها مصفوفة
بهم پیوسته و در برابر یکدیگر نهاده پس از خطاب التفات بغیبت کرده می‌فرماید که و زوجناهم و جفت کردیم ایشان را
بحور عین بزنان سفید اندام سیاه چشم که طبقهٔ چشم ایشان در کمال بیضا و سواد باشد عین کشاده چشم
یا طبقهٔ عینهٔ ایشان در نهایت سواد بود بدانکه باء در یقام بمعنی وصل و الصاق است یا از برای سببیت و تقدیر آیه که
زوجناهم بسبب تزویج یا مصاحبا بحور عین یا صرناهم از اجل سببیت یعنی تزویج کنیم متقیان را تزویجی که ملاصق باشد
بحور عین یا جفت گردانیدیم ایشان را بسبب حور عین و قوله والذین آمنوا معطوفست بر حور عین یعنی تزویج
بحور عین و معنی مراد آنکه و قرنا هم بالحور و بالذین آمنوا یعنی قرین و همنشین سازیم ایشان را بحور عین و
بکسانی که مؤمن بوده باشد واتبعتهم ذریتهم و پیروی باشند ایشان را فرزندان صغار ایشان در دخول
جنان نه بایمان و وصول بدرجات ایشان یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل
شدن ایشانست در خلد برین و مزاوجت بحور عین و موانست با خوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات
علیین و بعد و بعد از آن تعلیل الحاق ذریه با آباء میفرماید بقوله بایمان و تنکیر آن بجهت تعظیمست یعنی بسبب
ایمان عظیم مرتبه جلیل القدر که آن ایمان آبا است الحقنا بهم در رسانیم بایشان ذریتهم فرزندان خورد
ایشان را یعنی با آنکه درجات آبا بلند باشد نسبت بذریه صغار ما بفضل خود درجات ذریه را نیز بلند گردانیم تا چشم
بدرانکه بر ایشان افتد روشن گردد و بدیدار یکدیگر خوشحال شوند و بعضی گفته اند که جمله موصوله متبدات و خبر آن
التقناهم ذریتهم و قوله واتبعتهم ذریتهم بایمان جمله معترضه است برای تعلیل الحاق ذریه با پدر و وصول بمرتبه ایشان
یعنی آنکه گرویده باشند و تابع ایشان شده در ذریه ایشان بایمان آوردن در رسانیم ذریه ایشان را با ایشان و بنابرین
بایمان متعلق خواهد بود بقوله واتبعتهم و تنکیر آن اشعار بر آنکه کافیست در الحاق تابعیت نمودن ذریه با پدر اصل
ایمان حقیقه در اولاد کبار یا حکما در ذریه صغار مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که ان الله یرفع درجة ذریة
المؤمن فی درجته و ان کانوا دونه لتقر بهم عینه یعنی بدرستی که خدا بر دارد درجهٔ اولاد مؤمن را اگر چه بمرتبه درجه
پدر نرسانند و اگر چه ایشان در خورد رتبه او نباشند تا چشم او بایشان روشن گردد و بعد از آن آیه تلاوت فرمود
و از ابن عباس روایتست که چون مؤمن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندان کجا اند نداکنند
که ایشان عمل نداشتند که موجب آن شود که در مرتبه و درجه تو باشند و گوید خداوندا چه باشد که بفضل خود ایشان را
بمن رسانی حق سبحانه امر فرماید تا همه ایشان را نزد او برند و از آن امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده

که حضرت رسالت صلعم فرمود که ان المؤمنین واولادهم فی الجنة مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن
آیه مذکوره تلاوة فرمود و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که اطفال المؤمنین کلهم یدورون الی آبائهم یوم القیمة اطفال مؤمنان
را راه نمایند پدران ایشان در روز قیامت و انکار امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که روزی بندی چند از رسول صلعم پرسید که یا رسول الله
حال آن فرزندان که در جاهلیت فوت شدند چون باشد رسول فرمود بدوزخ روند خدیجه متفکر شد و گفت فرزند اگر از تو باشد
حال ایشان چون باشد فرمود بهشت روند چه مؤمنان با اولاد خود در بهشت باشند و در معنی روایت آمده که در تفسیر حسان و حسین باشند
و بدانکه میتواند بود که مراد بالحاق ذریة بآبا مقارنت ایشان باشد با آبا و جمع شدن بمکان واحد در خواب و مرتبه اجتماع آن که اجتماع
ایشان با آبا در مرتبه وجد باشد بر سبیل تفضل و احسان نه از آنکه حق سبحانه در مرتبه آبا بجهة نقص اولاد احط سازد باین وجه که معنی
آن قول آبا با ایشان دهد یا صعود در ثواب بدو برسانند کما قال جل ذکره وما آلتناهم من عملهم من ثواب کردار ایشان
من شیء هیچ چیز یعنی فرزندان را بعد بجهت پدران رسانیم پی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه تفضل و کرم منی اولاد
را رفعت درجه ارزانی فرمائیم و بنا بر آنکه الحاق بر سبیل جمعیت باشد این کلام بر سبیل استیناف خواهد بود پس جهت تاکید و مبالغه
درین قول میفرماید که کل امرئ هر مردی بکلف بما کسب رهین بآنچه کسب کرده باشد رهین گرو کرده است رهن قماست یعنی
واجب است پاداش کردار خود بعملی دیگر بر او خفیف پس چنانکه شخصی بنده خود را نگاه دارد بدینی که بر وست یعنی
نفس عبد در حکم رهن است نزد او و سعادت بعمل صالح که مطالب بذات و تخصیص ذکر بلکه بجهت تعیین اثاث بایشان و خلاصه
معنی آنست که مکلف جزا داده میشود بآنچه مستحق آنست از ثواب و عقاب و هیچ کس بذنب دیگری مواخذ نمیشود کما قال الله تعالی کل نفس
که معنی آیه آنست که کافر بهفت در نار و بسبب آنچه کسب کرده از کفر و شرک و مؤمن رهن نمیشود بعمل خود کما قال الله تعالی کل نفس
بما کسبت رهینة لکن اصحاب الیمین آنگه بیان مزید نعمت میکند بر اهل ایمان و نیکی بلکه وامددناهم و بیفزاییم مر متقیان را
یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بدهیم ایشان را بفاکهة میوه جمیع انواع آن ولحم و گوشت باهم اصناف آن مما یشتهون
از آنچه طلب کنند تخصیص فاکهه و لحم بجهت آنست که عظم نعم اند و خلاصه معنی آنست که مازیاده خواهیم داد بتقیان آنها آنا و وقتا بعد وقت
آنچه آرزوی نفس ایشان باشد یتنازعون داد و ستد کنند با یکدیگر فیها در بهشت یعنی جام دهند و از جام ستانند کاسا
کاسه طوار خمر بهشت اصح آنست که کاس در اینجا مجمع خمر است از قبیل تسمیه شیء باسم محل و مؤید این تاویل نیز در قول او سبحانه که
لا لغو فیها یعنی نمیشنوند بایشان خمری که هیچ سخن بیهوده و مباح در آن یعنی در اثنای شرب آن با یکدیگر بسخن کنند و سخنان
لغو و بیهوده تکلم نمایند ولا تأثیم و گناه کار گردانند یعنی در میان آن معنی نکند که موجب اثم باشد و قول که بسبب آن بگناه منسوب
گردند بر خلاف آن از عادات اهل شراب است در دنیا الزشتم و فحش و عربده مست و سبب اثم اند اما آنکه عقول اهل بهشت بر حال خود باشد
و هر چند که در شرب آن امر اتفاق نماید عقل از ایشان زایل نشود و هیچ حالتی بر آنها مترتب نگردد ویطاف علیهم و طواف کنند بر گرد ایشان
بآنکاسهای خود یا برای خدمت غلمان لهم خادمانی که مخصوص باشند مر ایشان را بر شکل پسران خوش صورت آفریده شده

کانهم گویا ایشان در حسن و صفا و لطافت لؤلؤ مکنون مروارید پوشیده اند یعنی همچنانکه مروارید
صدفست در کال صفا و طراوت و اصلا انفصال قطعات آن زایل نمیشود بسبب استعمال بدو رسیدن گرد و غبار و آفتاب باین غلمان
نیز چنین باشد چه دست هیچکس بدامن ایشان نمیرسد باشد و بسبب اسباب جاری بتبدل نگشته از آنکه نقل کرده اند که کسی از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله خادم چنین است محمود و مرغوب باشد آنحضرت فرمود ان فضل الخادم علی
الخادم کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب فضل خادم بر خادم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان
و نیز از آنحضرت مرویست که ادنی اهل الجنة منزلة من ینادی الخادم فیجیب الف بنیانه لبیک لبیک کمترین اهل بهشت از روی مرتبه
کسیست که خادم خود را بخواند هزار خادم در جواب او لبیک لبیک بگشایند و در روایت آمده که همچنانکه اهل بهشت
از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان دلکشاد باشند چه انجاد از استراحت نه سرای کلفت و در
تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بر
همان هیئتی باشد که در دنیا بوده اند و این قول بر حسب اقتضاء اهل بهشت در تفنن بهای مذکور یکدیگر نشسته باشند واقبل
و اقبال و رو آورند بعضهم بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی یکدیگر یتساءلون در حالتی که پرسند از یکدیگر
احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شد قالوا انا کنا گویند که ما بودیم من قبل پیش ازین روز فی اهلنا
در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان از عذاب و عقاب یزدان و بسبب آن بطاعات و حسن مرکب شده
عصیان مجتنب میشدیم فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما بلطف و رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت
ووقانا و نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتشی که مانند بادی باشد و نهایت گرمی که نفوذ کند بمسام اجسام باشد
در سام و گویند که سموم نام جهنم انا کنا بدرستی که ما بودیم ندعوه پیش ازین در دنیا من قبل میپرستیدیم
خدای را باخلاص یعنی اندیم او را در نجات دادن از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابت دعای ما کرد انه بدرستی که او
هو البر اوست بسیار نیکوکار بندگان الرحیم بسیار مهربان بر ایشان و هذا عابد او ثبت و سالم و مجاب
و گویند که بر معنی صادقست در وعده و رحیم بمعنی بخشاینده بر بنده قبل از این گذشت که جماعت مشرکان بر عقبات مکه نشسته
حضرت رسول را نزد قوافل عرب بکهانت و سحر و شعر منسوب میساختند و آنحضرت بواسطه آن ملول و غمگین
میشد حق سبحانه بجهت تسلیه آن قلب و اسباب از عقاب و ثواب کفار خطاب باو کرده میفرماید که فذکر پس پند ده
ای محمد بقرآن اهل مکه را یعنی بتذکیر و موعظه مردمان ثابت قدم باش و بسبب آنچه مشرکان گرد سلال بر ساحل خود راه میدهند و سبب
آن از موعظه و نصیحت متناهد مشو بنعمت ربک پس نیستی تو کاهن و نه دیوانه که عقل او پریشان باشد همچنانکه
کاهن بجهت دعوی از غیب بوسیله جن بدون نزول وحی ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پریشان باشد همچنانکه

کفار قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطلست و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانت بفطنت
و دقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است و در نهایت سفاهت خلاصه کلام آنست که مجادله و با خصام کردن در صدق نبوت و رسالت
عقل یکی از این باطل پسند نیست و عقیده کفار نیز چنین است لیکن باعث ایشان بر قول تکذیب سبق تابان مستریح شوند همانا که
سفها استرابه می یابند از تکذیب اعدای خود **أَمْ يَقُولُونَ** اهمزه قول ام منقطعست بمعنی بل که موضوع است از برای
اضراب همزه از ما قبل و قول آنکه کردن و از آن محول شدن بکلام دیگر و همچنین ام متعدد بحسب جاری بجهت تعلق بحتی است بحتی دیگر
پس معنی آیه آنست که بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد صلعم **شَاعِرٌ** شاعر است نه پیغمبر و آنچه از وصاد در میشود از مضار و بلا
بجهت قوة شعریست **نَتَرَبَّصُ بِهِ** انتظار میبریم او را یعنی چشم آندلیم که بر سد باو **رَيْبَ الْمَنُونِ** حادثه و مصیبت روزگار
که از غایت شدت مقلق نفس باشد و مخرج آن از ثبات و آرام و گویند که مراد از ریب المنون موت و آن در اصل مخوذ است مشتق از منه بمعنی
قطع و تسمیه آن بدهر بجهت آنست که آن قطع معنی از زمانست از معنی دیگر یا قطع کند مرور ایام را پس بنا بر قول اول معنی آنست
که ما منتظر هلاک اوئیم یعنی چون رونق شعر او بجهت شاعریت پس ما انتظار میکشیم و ترصد آنانی که شعرای دیگر که آن طرفه و نادره
و زهیر بودند بسبب حادثه موت رونق اشعار ایشان برطرف شد کلام وی نیز بواسطه انقطاع حیوة از رونق بیفتد یا آنکه
آن داریم که مرگ او چون مرگ پدر او باشد یعنی زود بمیرد و بمیرد مرگ **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که **تَرَبَّصُوا** انتظار
زمان نکشید یا مرگ مرا **فَإِنِّي مَعَكُمْ** پس بدرستی که من با شما **مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ** از جمله منتظرانم یعنی من انتظار حدوث و بلیه یا هلاک
شما میکشم همچنانکه شما منتظر آنید که مصیبتی بر من نازل شود یا موت بمن طاری گردد و مراد از این امر تهدید ایشانست بوقوع مصیبت
و هلاک بر ایشان و شبهه نیست در قبح انتظار ایشان بر خاتم پیغمبر آن و حسن انتظار آنحضرت بر ایشان پس بیان دلالت قول ایشان میکند
بایکه **أَمْ تَأْمُرُهُمْ** بلکه امر میکند و میفرماید ایشان را **أَحْلَامُهُمْ** عقول ایشان **بِهَٰذَا** باین قول متناقض چه کهانت تابع فطنت و رجاحت
کلام و زوال عقل و شعر کلامیست متسق و مخیل و موزون و آن با جنون میسر نمیشود پس این سخنان ایشان نه بر مقتضای عقل باشد و امر
احلام مجازست برای ادای تناقض آن و فایده ارتکاب این مجاز آنست که ایشان دعوی زیادتی عقل و خود میکردند بجهت وداد کلام و فطنت
خود و لاف میزدند حتی سجاده توبیخ ایشان که از این دعوی باینکه احلام ایشان امر این امور متناقضه است و مثل این تناقض
پس از این امر اعراض خود میفرماید که **بَلْ هُمْ** بلکه ایشان **قَوْمٌ طَاغُونَ** گروهی اند از سرکشان و متکبران و طغیان و بجهت این قول ایشان
تناقض اند و منکر لزوم سبق کلام شرع و بجهت یکه میگویند که **أَمْ يَقُولُونَ** بلکه میگویند کفار قریش **تَقَوَّلَهُ** بر ساخته است محمد قرآن را
و از خود گفته چنین نیست که ایشان میگویند که ایمان نخواهند آورد و بعضی باعث ایشان بر این قول تقول اصرار ایشانست بر کفر و طغیان
و مصر بودن بر عدم ایمان بخدا و رسول و اگر نه ایشان از مسلمین میدانند که قرآن متنزل غیر چه عجز جمیع عرب عرباء
ایشان نمودن بمثل آن پس حق سبحانه بجهت الزام حجت بر ایشان میفرماید که اگر قرآن بوی یافته محمد است پس ایشان که فصحاء و بلغاء

قوله تعالی قل فتربصوا الآیة پس بگو که بارید و انتظار ایشان بجهت کسی
یعنی بارید قرآن مفصلست حصن بارید و بواسطه قرآن الزمنو
فانی معکم اگر باشد راست کسی زود بحد قرآن الزمنو
ایشان منتسب بمحمد آنست که اگر قرآن بیاورند

عرب باشد گویا از حد بیش انشا کنند زیرا که مثل محمد در فصاحت و براعت و بلاغت در میان ایشان هست پس باید که ایشان
نیز مثل آن را بیاورند و هیچ کس صدا از آن عاجز نیست پس معلوم میشود که قرآن کلام حضرت ملک العلام است نه محمد علیه السلام
و عجز آن بر ایشان احتجاج می آورد باتبای خلق بر بنی و حکمت **أَمْ خُلِقُوا مِنْ** آیا آفریده شده اند **غَيْرِ شَيْءٍ** بی چیز نه
آیا ایشان بی خالق و محدث خلق گشته اند و بجهت اینست که عبادت او اشتغال نمایند یا آیا ایشان مخلوق شده اند از برای آنکه
یعنی بعث و بازخواست کرده اصلا تم تکلیف بر ایشان نباشد و اوامر و نواهی بر ایشان مترتب نشود و حساب ایشان نکند و جزای ایشان
ندهند **أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ** یا ایشان آفریننده اند مر خود را و بواسطه این اقرار بخالق خود نیکند و این نیز ظاهر البطلانست و وجه آن محال زیرا که محدث بی محدث
ممکن نیست چه ممکن در وجود محتاج است بغیر ممکن ایجاد ممکن نتواند کرد و چون نیز ظاهر البطلانست لهذا علامه مقتدی ایشان بجهت عناد
و استکبار است نه آنکه عقل ایشان در آن نیکند آیات باهره و معجزات ظاهره که دالند بر نبوت حضرت خاتمیت و صدق دعوی وی
بر سبیل الزام حجت میفرماید که **أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** آیا آفریده اند آسمانها را و زمینها را و چنین نیست **بَلْ لَا يُوقِنُونَ** بلکه یقین در نمی آیند
بایکه خالق جمیع ممکنات و اسباب وجود است و بواسطه عناد و استکبار تصدیق بکرده کان میکردند **أَمْ عِنْدَهُمْ** آیا نزد ایشانست **خَزَائِنُ رَبِّكَ**
خزینهای فضل پروردگار و رزق نبوت هر که خواهند دهند یا خزاین علوم الهی در دست ایشانست تا بجا آنکه لایق منصب نبوت گیرند **أَمْ هُمُ**
الْمُصَيْطِرُونَ آیا ایشان غالبانند و مسلط شدگان بر حضرت ایشان تا مدبر امور و رعیت شوند و بنای جمیع چیزها بر اراده و مشیت ایشان نهند
و بجهت آنچه خواهند کنند و هر تصرفی که خواهند سبب بهاده دهند **أَمْ لَهُمْ** آیا مر ایشانراست **سُلَّمٌ** نردبانی که بسیلک آن بر
آسمان بر آمده **يَسْتَمِعُونَ فِيهِ** بشنوند در آن کلام ملائکه را در زمان خام بمعنی علوم از قبل و حصلتکم فی سلم و ع الظل یعنی استماع
نمایند بر آنچه آن سخن در شکافی و اخبار از علوم غیبیه که بر ایشان وحی کرده میشود تا علم بمکان و سابق پیدا کنند و عالم شوند بتقدیم نبوت
محمد بر موت ایشان و ظنی یا نیق ایشان از دو رعایت امور و همچنانکه مظنه ایشانست و اگر چنین است که ایشان آن میبینند **فَلْيَأْتِ**
مُسْتَمِعُهُمْ پس باید که بیاورد شنونده ایشان که بر آسمان رفته باشد و کلام ملائکه استماع نموده **بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ** بحجتی روشن و دلیلی هویدا
که گواه باشد بر صدق استماع وی چه هر که دعوی استماع کند که با حد عقل حکم کند بر کاذبست که اقامه حجت نماید بر صدق مدعای خود
پس تسخیر حق اهل ثبات و تعجیل ایشان میفرماید باینکه آیا سر خدایانست و مختران **أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ** و مر ایشانراست این کلام و نیز مرتبه ممتد و کر
یافتن و ذکر کردن در این مقام اشعار است بر آنکه هر که رای او در این خلاف باشد که اسناد بنات خالق خود کند و نسبت بنین بخود دهد در نهایت سفاهت
و حماقت خواهد بود پس چگونه از ایشان روا باشد که بمرتبه معبود بمنزله بر عالم ملکوت بیاید و بر جمیع غیوب مطلع گردد **أَمْ تَسْأَلُهُمْ** آیا طلب
میکنی ایشان را بر تبلیغ رسالت **أَجْرًا** مزدی تا بسبب آن تاوان زده شوند و بواسطه آن از اتباع **فَهُمْ** پس ایشان **مِنْ مَغْرَمٍ** از
آن تاوان بر سنوی ثقلون گران بار شوند و بواسطه آن از اتباع تو روی بگردانند **أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ** آیا نزد ایشانست آنچه
غیب در و مکتوب شده مراد لوح محفوظست که همه مغیبات در و مندرج است **فَهُمْ يَكْتُبُونَ** پس ایشان

المر البنات

بنزدیک و آنچه دروست تا گویند که جز پیغمبر و امر قیامت و بعث و جزا و حساب بالملت و اصلی ندارد یا لاجا پیرو نخواهند
که موت عمد کی خواهد بود تا ان انا ستر است یا بند بعضی از مفسران گفته اند که مراد آنست که از کتاب نزد حق ثابت
کند که اگر کار آخرت اصلی داشت باشد احوال ما آنجا بهتر بود از عهده فاتیاج او وسل اینست قوله تعالی
وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا و قوله وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى لهم
أَمْ يَقُولُونَ كَيْدًا یا میخواهند مکری و تدبیری درباره تو مراد مکر است که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نکرویدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند
کیدکنندگان یعنی ایشانند کسانی که وبال کید و مکر ایشان بر ایشان باز گردد و مقتول گردند و بدر و گرفتار شوند
عذاب ابد یا آنکه ایشانند مغلوبان و کید خود ما خوذان کاید تد فکن تد و این تشریع عمل عموم و خصوص است
پس وضع ظاهر در موضع ضمیر برای اولیا نوع تا بسبب آن اعدای خود را مغلوب و مقهور گردانند أَمْ لَهُمْ ایا ایشانرا
إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز از خدا و جز تا یاری ایشان نماید از مغالبه که مکافات مکر ایشانست پس بجهت تنزیه خود میفرماید
سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و مبرا است خدای تعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آورند بوی و بنا بر جمیع امور مذکوره مبدا ارسال
الزامات اند مر عبده اوثان را بر عقائد ایشان بدان و نکرویدن بنبوت ملک سبحان و بنبوت شام بیغمبران و انکار بعث
و نشور در ایجاد و بجهت فرط عناد و طغیان ایشان بود که جمعی از رسالت صلعم میگفتند فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از آسمان بر سر ما فرود آور اگر در وعده عذاب حاصل حق سبحانه در جواب فرمود که وَإِنْ يَرَوْا
و اگر ببینند كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا که فرود آینده باشد بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط
طغیان و عناد استکبار که این نه قطعه آسمانیست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست بر هم نشسته و بر هم جسته یعنی عناد
ایشان تا غایتیست که با وجود مشاهده اثر عذاب از کفر باز نایستند پس بجهت تهدید ایشان میفرماید که چون سال ایشان
در عناد و اصرار باین مرتبه است فَذَرْهُمْ پس واگذار و دست بدار ایشانرا و عکافات مکر و عناد ایشان را تا آنکه
منتهای حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند یعنی پیش دارند روی معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود
را که در آن يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند بر وقوع ساعت بر ایشان و بهلاکت ابدی گرفتار گردند مراد نفخه
اولیست که در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند الا کسی بطریق بدلیت و صفت این روز نمیتواند
بقوله يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ در روزی که نفع ندهد یعنی باز ندارد از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان
شَيْئًا چیزی را از عذاب و عقاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی در آن روز
هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب مراد روز قیامت است وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر
آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت

فتحات و مکون ایشان نه و معبود بر اگر بر صیغه مکر مرد گویند کرست
مر عبد آن و کید مضاف است از قبیل بر اضافه ایشان خود

یعنی با و سوی عذاب آخرت عذاب دیگر ایشانرا خواهست که آن عذاب قتل است یا سوخته ایشان در دنیا بقتل در وقت
هجرت یا بقحط در مدة هفت سال یا جمیع مصایب دنیا این کلام نیز محتمل عموم و خصوص است وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و وقوع آن عذاب را و از خبر ندارند وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ و شکیبا شو برای حکم
پروردگار خود را در باره ایشان و توکل کن اما الایشانست و ابتدای تعذیب کشیدن از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو
بِأَعْيُنِنَا بعین عنایت و نگه داشت ما و این کلمه در موضع مرای مستعمل یعنی تو عینیتی حسی که ما تو را می بینیم و هیچ چیز از
از احوال تو بر ما پوشیده و پنهان نیست پس بظل لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از مکر و ضرر اهل شرک نسبت ایشان بعین
بصورت جمع بواسطه آنست که ضمیر متکلم بصیغه جمع واقع شده و ایجاد مبالغه بکثرت اسباب حفظ وَسَبِّحْ و تسبیح کن
و پاکیزگی خدای خود را بذکر حَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که ثنا باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است
از قبیل تسمیه شیء باسم جزو یعنی نماز گذار حِينَ تَقُومُ هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند مراد آنست که بگوی
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ یا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اغْفِرْ لِي
خطائی در زمانی که برخیزی از مجلس خود و در خبر آمده که هر که در وقت برخاستن از مجلس بگوید که سبحانک اللهم
و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کفارة هر لغو و لهوی که باشد که در آن مجلس واقع شده
باشد و اگر مجلس خیر بوده باشد خیر بر وی زیاده گردد و هر که در آن مجلس بوده باشد مرزیده شود بر کمال این کلمات
و گویند که مراد آنست که چون بنماز برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک
کلمی مرویست که مراد آنست که چون از خواب برخیزی تسبیح و تحمید کن تا آنکه بنماز مشغول شوی و نزد بعضی مراد قیام
از قیلوله بنماز ظهر یعنی هر گاه که از خواب چاشت یا عصری یا نماز پیشین و قدما نمای و از ابن عباس منقولست که مراد
دو رکعت نافله صبح است بعد از برخواستن از خواب یعنی وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار
خدا را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل لیلیست و شبهه بیان که صلوة لیلیه از دادن و بر نفس شوند
و لهذا آنرا تهجد ممتاز ساخت و مقدم داشت آنرا بر فعل وَأَدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم
یعنی بعد از خفتای آنها بضوء صبح از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که مراد نافله صبح است و این قول از
ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز مرویست و از رسول صلعم روایت کرده اند که این دو رکعت بهتر است از هر چه
آفتاب بر آن تابد و ابن زید و خفاف گفته اند مراد فریضه صبح است و از زراره و حمران و محمد بن مسلم روایت
که ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام بعد از تفسیر این آیت فرمودند که رسول صلی الله علیه و آله در شب سه بار
میخواست و نظر در آفاق آسمان میکرد و هیچ آیه که در آل عمران تا آنکه تخلف المیعاد میخواند و بعد از آن فاتح نماز شب
میکرد و گویند که مراد از این آیه آنست که در وقت صبح و شام از ذکر خدا غافل مشو و در صبح اوقات شب و نی

تنبیه او سبحانه نمای که او از تو غافل نیست و حافظ و ناصر است والله اعلم بالصواب **سورة النجم**
شصت و دو آیه است نزد کوفیان و شصت یک نزد غیر ایشان و اختلاف در سه آیتست که انه من الحق شیات
نزد کوفی و عمق قوی نزد شامی الحیوة نزد غیر شامی و فضل آن از ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله علیه
وآله فرمود هر که سورة النجم تلاوت کند بعدد هر که تصدیق بمحمد صلی الله علیه وآله کرده و هر که جاحد او بوده ده حسنه در
نامه اعمال او ثبت شود و بروایتی دیگر قاری این سوره را ده حسنه بنویسند بعدد هر که تصدیق بمحمد صلی الله علیه
وآله کرده و ده سیئه محو کنند بعدد هر که جاحد او بوده و یزید بن خلیفه از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده
که هر که در هر روز یا هر شب این سوره را قراءة نماید در میان مردمان ستوده شود و در نظر هر عالمیان شیرین
گردد و باید دانست که چون این سوره از ختم سورة الطور نمود بدکر حضرت رسالت پناه افتتاح این سوره نیز بذکر
آنحضرت نموده فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی** قسم بستاره چون طلوع کند و بلند
برآید یا غروب نماید و فرود آید چون آن مشتق است یا از هوی بفتح ها بمعنی اسقط و غرب است و یا از هوی
بضم ها که بمعنی علا و سمو است از جاحد منقولست که مراد بنجم اسم جنس است یعنی سوگند بستارگان که
زینت آسمانند و راه نمای مسافران دریا و بحر و رجم کننده های شیاطین در زمان استراق سمع و غیر آن کقوله تعالی
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و قوله والنجم هم یهتدون و قوله وجعلناها رجوما للشیاطین و از صحابه نقل کرده اند
که مراد بنجم قرآنند و هوی بمعنی نزل کقوله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی سوگند میخورم بآیاتی که بنجوم
منقول قدر فرود آمد در عرض بیست و سه سال و نزد بعضش و جمعی دیگر مراد نبات نیستست که آنرا ساق
نباشد کقوله تعالی والنجم والشجر یسجدان و هوی بمعنی سقط یعنی سوگند بکوکبی که بر زمین افتد و بر آن هبوط شود و نزد
ابو حمزه مراد آن ستارهاند که نزد قیام قیامت مطموس کردند و منتشر گردند کقوله تعالی واذا النجوم طمست
واذا الکواکب انتثرت و جماعتی دیگر گفته اند که مراد آن کواکب اند که وقت سحر نزدیک شوند بغروب و آن
علامت متهجدانست که بآن وقت تهجد بشناسند و بعبادة قیام نمایند در حدیث که علی بن الحسین
زین العابدین صلوات الله علیهما چون وقت سحر رسیدی بمیان سرای آمدی و نظر در آسمان کردی
و گفتی غارت نجوم سمالک و نامت عیون انامک و بات اصوات عبادک الا بارخدایا ستارهای
آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقانت در خواب رفت و آواز بندگانت ساکن شد و تو آنخدائی که غرا خواهد
نبود و عامه از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که مراد ستاره و جوه محمدیست
که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا بمعراج رفت و مرویست که بعد از عروج آنحضرت ابو طالب را
گفتند که محمد از وقت نماز شام و خفتن ناپدید شده و پیدا نشود و وی همه شب در تجسس آنحضرت بود

آنحضرت ابو طالب را گفتند که محمد از وقت نماز شام و خفتن ناپدید شده و پیدا نشود و وی همه شب در تجسس آنحضرت
بود و امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز در مکه تفحص احوال مینمود و ام هانی در جمع طلب او مرکوب و هیچ جا او را نیافته
ابو طالب مسلح شد و بنو هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد پیدا نشود همه را بنار اری و خوار بی
بقتل رساند چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بنایت روشن و هر ساعت بزمین نزدیک می شد
تا بدر خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرود آمد چون نگاه کردند آنحضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و
نزد محققان نجم ستاره دل محمدست صلی الله علیه وآله که بر فلک توحید برآمده از ماسوی منقطع شده و در بعضی روایت
آمده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه [illegible] اشکار اکرد اهل شرک انکار طعن کرده گفتند که محمد گمراه شد از دین پدران
خود خطا کرد [illegible] دیگر از بی بنده کان حق سبحانه این سوره فرستاده و بعضی دیگر از علما گفته
اند که سبب نزول این سوره آن بود که سلمان و جمعی از صحابه از رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله بعد از تو بچه
خلیفه تو که خواهد بود فرمود الا که امشب ستاره بام خانه او فرود آید همه اهل مکه آنشب بام خانها گرفتند
و منتظر بودند که ستاره بام خانه کرا فرود آید و همگی طمع داشتند که این کوکب رستگاری بر بام خانه ایشان فرود آید
مگر امیر المؤمنین و فاطمه که ایشان ورد خود را از دست نداده و گفتند اگر بخانه ما فرود آید ما شکر آنرا بتقدیم
رسانیم و کنیز و ملبس بخواهد بود پس ایشان در محراب خود بعبادة مشغول بودند تا حینی که ستاره درخشان
از قطب آسمان جدا شد و گویند ستاره زهره بود و بزمین نزدیک تا الکه بر بام خانه فاطمه علیها السلام فرود آمد و قوله تعالی
والنجم اذا هوی گروهی از منافقان گفتند که الان محمد ضال علی محمد در حق علی گمراه شد چه منصبی کرد
که در حق او بنوه برای او تعیین نمود حق سبحانه قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرود آمد بر این که **ما ضل صاحبکم**
گمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش یعنی از حد عدول نکرد و از اهتدا بعدول نقل کرده
وما غوی و خطا کرده در آنچه بشما ساید یعنی آنرا بصواب کرده خطاب و در آن باب مرتکب امر باطل نشد
و نیز فقیه علی بن معاذ بلی شافعی که یکی از مشاهیر و کبرای اهل سنت است روایت میکند باسناد خود از ابن
عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت پناه بودیم که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان
جدا شد و هبوط مینمود تا بتدریج بر زمین افتاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خطاب بحاضران نمود
و فرمود که نظر کنید که این ستاره در سرای چه کس هبوط و سقوط کرده و در کدام منزل نزول نموده
پس اهل آن مجلس بتفتیش و تفحص برخاستند تا حال آن کوکب معلوم کنند ناگاه دیگری از جانب امیر المؤمنین
بشارة عبودیت رسالت پناه در رسانید و گفت آن کوکب در منزل رشید آسمان ولایت و هیچ اختر هدایت
و هیچ اختر هدایت علی بن ابی طالب نزول یافت و آن دری فلک سعادة در حجر طاهر آن سرور تافت

پس حضرت رسالت صلعم از این صورت حزم و خوش حالی کردید و منافقان زبان طعن کشودند و آغاز تشنیع آن
سرور کردند و گفتند که عمتد در عجبه تسبیر همه خود غلو میکند و در آن مبالغه می نماید و در طریق محبت و مودت
علی بن ابی طالب عاوی و مکرر گشت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از طعن و تشنیع شنیع از ایشان بشنید از آن
حال ملول شد و غیاد رغم و صفحه خاطر عاطر آنحضرت نشست حق سبحانه برای تسکین خاطر مبارک آن سلطان رسالت
و تنزیه وی از معایب اهل عناد و ضلال و تقبیح و رسوائی اصحاب جهالت این آیه فرستاد و بر هیچکس از الی الاحباب
پوشیده و پنهان نیست که غیر امیر المؤمنین از مهاجر و انصار باین شرف موصوف نگشت و هیچ صحابی باین کمال
منعوت نشد پس او افضل و اشرف از سایر اصحاب باشد و مروی بن [illegible] که چون این سوره فرود
آمد عتبه برای طلب کشتن و الله لا خوذین عمتدا عنها که عمتد را ایذا و آزار رسانم پس [illegible] و آب
پس نزد رسول آمد و آب دهن بروی مبارک آنحضرت انداخت و گفت یا عمتد انا کافیک بالعنبر از اهوی آنحضرت
دلتنگ شد و بر و نفرین کرد و فرمود که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک یا کلب بار خدایا دری از دهای
خود بر و مسلط کن تا او را بخورد از این سخن اجلی بر نیامد که وی با جمعی از کفار قریش بتجارت میرفت در راه
بمنزلی فرود آمدند و آنجا دیری بود راهبی از آنجا آواز داد که این زمین مسبعه است خود را نگاه دارید
ابو طالب گفت یا معشر قریش اعینونی بالسلاح فانی اخاف علی ابنی دعوة محمد امشب یاری من کنید ای گروه
قریش که من میترسم از نفرین محمد او را دعای بد کرده ایشان همه بار ها را جمع کردند و بر بالای آن
شتران را ترتیب دادند و خود را بر اموال آن بنشستند و شتران را بر حوالی خود بخوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت
شیری بیامد و از آن شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و یک یک را بوی میکرد تا بر بالای آن بارها آمد
و عتبه را بوی شد نزد آن حال عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت پس علی الفور
شیر سر او را بکند و همه اعضای او را از هم پاره پاره کرد و بعضی آن را بخورد و بازگشت و تفسیر این هیچ که
دیگر نرسانید و حسان بن ثابت درین باب قصیده گفته که یکرث اوانیت من یجیع العامر الی اهم
فما اکیل السبع بالراجع و نزد بعضی دیگر از مفسران سبب نزول این سوره آنست که چون رسول را صلعم
هجرة و بمدینه آمد مسجدی در آنجا بنا کرد و مهاجر که با آنحضرت بودند هر یکی در پیرامون خانه بنا کردند و فکر
در مسجد کشودند چون مقدار بین بر آمد اسلام قوت گرفت و مسلمانان بسیار شدند جبرئیل آمد و گفت ندا
نیست مایکه درهای خانه خود را که در مسجد گشوده اید مسدود سازید و از بیرون مسجد درها بگشایند
بر منبر آمد و خطبه خواند و پیغام خدای بایشان رسانید گروهی بآن امر اقدام نمودند و جماعت دیگر بعلت قرابت چون عمها
و [illegible] بودند کاری درین باب قبول نمیکردند و میگفتند که ابن خطاب با ما خواهد بود و اول کسی که قبول این امر کرد

وتهیه اسباب سد باب مشغول شد امیر المؤمنین بود و فاطمه و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک حجره آمد و آن
حال را مشاهده فرمود با فاطمه گفت ای جان پدر این حطاب با تو نیست چه تو و علی از منید و من از شما اگر در شما مسدود
شود همانست که در من مسدود شده باشد پس از آنجا بگذشت و بدر خانه حمزه و عباس آمد ایشان گفتند
یا رسول الله ما را چه میفرمایی گفت خانه میفرمایید که سد ابواب مسجد نمایید گفتند این مقدار رخصت باشد
که روزنه در آنجا بگذاریم تا روی قبله بینیم و نور رخصت نیست پس همه درها را مسدود ساختند و صحابه نیز
قطع طمع نموده درهای خانه را برآوردند و رسول سلم بر بالای منبر برآمد و در جواب آنانی که زبان اعتراض گشوده گفته
که چرا علی را تخصیص کردی و در او را گشادی فرمود که و الله ما سددت ابوابکم و لا فتحتم باب علی بل الله سد ابوابکم و فتح باب علی
بخدا که من در شما مسدود نساختم و در علی را نگشودم بلکه حق تع درهای شما را بست و در حجره علی را گشود و چون منافقان
و مشرکان در حجره امیر المؤمنین گشاده و درهای خانه غیر او مسدود دیدند گفتند لا ان محمدا قد ضل فی علی خدای تعالی
این آیت فرستاد که و الفجر اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و بدانکه غیر آنحضرت بسبب مهر آنست که وی مامور بود بصفا
مشرکان بمهر رسانیدن دعوت بایشان و در تفسیر بلبی آورده که غوی بمعنی ضل است و تکرار آن بجهت تاکید و مبالغه در نفی
ضلالت از آنحضرت و گویند که معنی ما غوی آنست که غایب نشد محمد از انبیا زود شد و از رسیدن بمقصود و کرامت تند و آنحضرت
عزت بهمه سعی نمودن در باب دعوت و هدایت و ما ینطق عن الهوی و نمی گفت عن الهوی آن نیست نطق الا وحی یوحی که وی
فرود آمده میشود بوی یعنی آنچه بان گویا میشود از جانب او سبحانه نماز ادای خود این کلام دلالت بر بطلان قول
اجتهاد آنحضرت در احکام شریعت همچنانکه زعم مخالفانست و اینکه بعضی در جواب این گفته اند که هر کلمه حق سبحانه و تعالی
مباشد برای او از طریق وحی پس اجتهاد وی و آنچه مستند بان باشد وحی کلامیست غیر مقبول و جوابیست غیر موصول
زیرا که این هنگام اجتهاد دین وحی نباشد بلکه چیزی باشد که بسبب وحی از آنحضرت واقع شده باشد و حال آنکه منقول
است بر اول نه بر ثانی و بدانکه موحی وی از جانب جناب احدیت بحضرت خاتمیت جبرئیل است علیه السلام و التحیه
شارح ذکره علم شدید القوی و این اضافه غیر حقیقیست زیرا که اضافه ضعف مشبهست بفاعل خود در
آنکه ملک شدید قواه و ایراد قوی بصیغه جمع بجهت مبالغه است در شدت قوة و معنی اینکه بیاموزانید پیغمبر را
یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سخت است قوتهای او و مراد جبرئیل است که در نهایت شدت قوت و از شدت
قوت او بود که شهرستان قوم لوط را از زمین بر کنده با منجنیق خود گرفت و چندان باسمان نزدیک گردانید که او
کان آن بلدان فرشتگان آسمان شنیدند و بعد از آن آنرا بر زمین منقلب گردانید و قوم شود را بیک
صیحه هلاک ساخت و نیز مخصوص بقوت اوست که هبوط و صعود او بر انبیا سریع تر بود از چشم بر هم زدن
و روایت که او در ارض مقدسه ابلیس را دید که با هیئت حسن میکرد بال خود را متحرک ساخت و بادی که باد

متمتع شده بود او را باقصی جبل هند انداخت و نیز در صفه او میفرماید که ذو مرة صاحب خصافه و شخانه در عقل و قوة
و خداوند متانت در بایند و امانه و از ابن عباس منقولست که ذو مرة بمعنی ذو منظرست یعنی خداوند صورة نیکو و نزد
قتاده بمعنی ذو خلق طویل یعنی خداوند بالا کذا از و نزد بعضی دیگر بمعنی سلیم الجسم از آفات و عیوب باز پرورکشده در هوا
بطریق صعود و هبوط فاستوی پس راست بایستاد بر صورة حقیقیة خود که بان مخلوق شده بود بدون صورتی که بان
متمثل میشود در وقت انزال وحی به پیغمبر مثل سوره دحیه کلبی و غیران جز در روایة امله که هیچ پیغمبری او را بصورة اصلیه
ندیده بود الا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که او را دو نوبت بران صورة مشاهده فرمود نوبت اول در زمین از جانب مشرق
و نوبت دوم در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و گویند که معنی آنست جبرئیل مستقیم شد بما هو مامور بود به
بکمال اعرابی و اعوجاجی از ان اما معنی اول اصح و اشهرست و استقامت او بر هیئة اصلی خود بجهت ارادة حضرت رسالة
بود در آنکه او را به چند صورتی که بان مجبول بود پس او خود را در نوبه اول بران صورت بان حضرت کرد نمود
وهو بالافق الاعلی در حالتی که کنار بلندتر بود و آن افقی در دنیاست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق مغرب ارفع است
چنانکه در علم هیئة مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده نمود
با ششصد جناح القصه چون حضرت او را دید که با هیئت خود از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود بیهوش شد و بعد از افاقه او
را بصورة پیش یافت که نزدیک او نشسته بود و دستی بر سینه مبارک وی نهاده و دستی بر کتفش و حق سبحانه باین اشارة
فرمود که ثم دنی پس نزدیک شد پیغمبر بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش شده فتدلی پس در آویخت از افق
یعنی از اخبار فرو آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت بجهت سخن گوئی با وی این کلام مشعرست بر شدة قوة او و ذکر ثم که از
برای تراخی موضوع ست اشعارست بقرب و دنو جبرئیل بر پیغمبر بعد از بعد و علو او در افق اعلی و تردد بمعنی ارتفاع
درین کلام تقدیم و تاخیری هست و تقدیر آنست که ثم تدلی فدنی زیرا که تدلی سبب دنوست نه بعکس و تردد حسن
و فتاده دنو بمعنی قربست و تدلی بمعنی تردد یعنی نزدیک شد جبرئیل به پیغمبر بعد از استواء او بافق اعلی پس فرود آمد
بوی و تردد نجاح دنی بمعنی قربست و نه لی زیادتی قرب و بنابرین هر دو قول در نوبت اصل وضع مقدم باشد بر تدلی
و بر هر تقدیر جبرئیل نزدیک پیغمبر آمد فکان پس بود مقدار قرب مسافه میان او و پیغمبر قاب قوسین مثل مقدار دو کمان
او ادنی یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی پیغمبر نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافه میکرد میان ایشان مترده
میشد در آنکه آن مقدار دو کمان تقدیر کند یا نه و فایده ذکر این تمثیل تصویر اتصال و ارتباط است پیغمبر و تحقیق استماع وحی به
و توهم التباس در آن برخلاف قرب مسافه که موهم تباعد است در کلام عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و شقیق بن سلمه از انس
بن مالک نقل کرده اند که معنی قاب قوسین از حضرت رسالة پرسیدند فرمود قدر ذراعین او ادنی من ذراعین
بنابرین قوس در این مقام بمعنی مقاس به الشیء است و قاب و قیب و قاد و مقیاس و قیس و مقدار از الفاظ مترادفه

اند

اند حاصل که جبرئیل نزدیک شد به پیغمبر فاوحی پس وحی کرد الی عبده بسوی بنده خدا که محمد است صلی الله علیه و آله ما اوحی
آنچه وحی کرده بوی او را ضمیر عبده بران ذکر مرجع بجهت عدم التباس است و ذکر موحی به بعنوان آنکه اشعارست بر تفخیم آن
و مرویست که این وحی آمدن بود که ان الجنة محرمة علی الانبیاء حتی تدخلها و علی الامم حتی تدخلها امتک یعنی بهشت
حرام کرده شده است بر جمیع پیغمبران تا آنکه تو داخل شوی در آن و بر امم سابقه محرمست تا آنکه امت تو در آیند از آن
و از سعید جبیر منقولست که وحی این بود که اقرأ بسم ربک الذی خلق تا قوله و رفعنا لک ذکرک و بعضی ضمیرها اوحی
راجع باو سبحانه میدارند و معنی اینکه جبرئیل وحی کرد بحمد آنچه خدای وحی کرد بوی یعنی آنچه خدای جبرئیل گفت
و معنی اینکه جبرئیل وحی خدا را به پیغمبر رسانید و بنابر آنکه مفسر آنرا در تفسیر آیات مذکوره وجه دیگر هست نزد سعید
بن مسیب استوی بمعنی ارتفع است و معنی اینکه جبرئیل بجانب آسمان صعود نمود بعد از آنکه تعلیم پیغمبر کرد و وحی
باو رسانید آنچه باو مامور بود و از فراء منقولست که ضمیر هو راجع به پیغمبرست و معنی اینکه راست بایستاد جبرئیل در حالتی
که پیغمبر در افق اعلی بود یعنی در آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند که جمیع ضمایر مذکور از قوله علمه شدید القوی تا اینجا
راجع بحضرت احدیت است پس مراد بشدید القوی شدید قدرت و قوة او سبحانه است کما قال حلیت قدرته هو الرزاق
ذو القوة المتین و گویند او سبحانه بحضرت رسالة مشبهست بر رفع مکانه او نزد حضرت صمدیه و مراد بتبدل او سبحانه جذب حبیب
خودش است بجانب خود بجهت شدة محبتش بسوی آنحضرت و مصداق اینست روایة ابن مردویه در سیاق حدیث معراج
که ثم دنی للجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه قاب قوسین او ادنی و از حسین بن فضل مرویست که معنی آنست که محمد بعرش
نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست بجیب و سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار نبود معلق بر هوا بایستاد
و حق سبحانه باو وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر دنی فتدلی راجع به پیغمبرست و ضمیر کان راجع بقرب میان پیغمبر و حق
سبحانه و ضمیر اوحی الی عبده ما اوحی راجع باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالة نزدیک شد بجناب احدیت
از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانه و منزلته بمنزلت و مکان پس متدلی شد یعنی فرو تنی کرد و سر فرو
آورد بواء ادای عبودیه و شکر نعمت تا بموجب الی شکرتم لازیدنکم سبب زیادتی قرب شود که اقرب ملک
العبد من ربه ان یکون ساجدا پس قرب میان پیغمبر و حضرت عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از آن و این کنایه است از
تاکید قرب و تقدیر شدة محبت و بواسطه تقریب با فهام در صورة این تمثیل مودت شده چه عادت عظمای عرب آن
بوده که چون در تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که تفضی بدان راه نباید هر یک از متعاقدان کمان خود را
ساخته بایکی بکر انضمام دادندی و بیکبار هر دو قبضه را کو فتند کشیدندی و باتفاق یکدیگر نهادی از آن اندک تدرک
پس این صورت از ایشان بدان معنی بودی که موافقت کلی میان ما متحقق نذیرفت و مصادقه اصلی بر وجهی نه هبه

یافت که بعد از بن رضا و تخطی یکی از ماعین رضا و سخط ان دیگری باشد فی درین ایه باعنایت اشارتست باینکه محبت و
قرب پیغمبر ص باحق سبحانه بثابت و تاکید یافته که مقبول رسول و مقبول حضرت احدیت است و مردود او مردود و درگاه
صمدیت و نزد اهل تحقیق دنی اشارت بان نفس قدس اوست و تدلی بنزول دل مطهر او و کان قاب قوسین بمقام
روح طیب او و او ادنی بمرتبه سر منور او و بنفس او در مکان خلعت بود و دل او در متن محبت و روح او در مقام قربت
و سر او در مرتبه مشاهده شیخ ابو الحسین نوری را از معنی این ایه پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل در تنگنای
نوری کیست که از ان سخن تواند گفت و لهذا بعضی از علما گفته اند که اولی انست که تعرض باین وحی نکنیم و انرا در
پرده اخفا بگذاریم اما از احادیث و روایت در باب این وحی وارد گشته ذکر ان هیچ نقصانی ندارد و ان اخبار
منقوری بر سه چیز است اول انکه مضمون وحی ان بود که کرامت که دوست میدارم محانهم انتم تو و الفاظ
ایشان طی میکردم دوم انکه حق سبحانه خطاب با او کرد که یا محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک حضرت
رسالت ص در جواب فرمود که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک تو کنه لاجلک سیوم انکه تو طاعت من بجای
می اوردند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان را قبول کردم اگرچه باقصور و فتور است زیرا که کریم و معصیت
ایشان را در گذرانیدم و اگرچه متصف است بگناه و فتور زیرا که رحیم و در تفسیر اهل البیت مذکور است که حق سبحانه
شب معراج با رسول تقریر امامت علی بن ابی طالب فرمود یا رسول لا وحی الی عبدی فی علی ما اوحی یعنی وحی فرستاده
بنده خود در حق علی انچه وحی کرده بود و چون وقت نصب امامت در رسید فرمود بلغ ما انزل الیک یعنی ما انزل
الیک من ربک فی علی لیلة المعراج بر سان بخلایق انچه فرستاده شده بود بتو در شب معراج از جانب پروردگار
خود در حق علی بن ابی طالب یعنی در باب امامت وی القصه او سبحانه بمرتبه تحقیق انچه پیغمبر ص مشاهده
بود میفرماید که ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد ص ما رای انچیزی را که دید انحضرت بعینه از صورت جبرئیل
یعنی در وهم جای نینداخت دل او انکه چیزی که دیده محض تخیل بوده زیرا که انحضرت بعین مبین و علم یقین خود
عارف بود بانکه ان مرئی جبرئیل است و اصلا در ان شک نداشت و بنا بران قول که مرئی او سبحانه بوده در
شب معراج مراد از رویه و بصر رویت و بصیرت حق او سبحانه بصر مرئی نمیشود چنانچه براهین قاطعه و الدلایل
و معوبا بن قولست انکه بعضی از اصحاب کبار از انحضرت پرسیدند که هل رایت ربک ایا دیدی پروردگار
خود را فرمود که رایته بفؤادی و لم اره یعنی دیدم او را بدیده دل و ندیدم او را بچشم ظاهر و شعبی از مسروق
روایت کرده که رسول ص در شب معراج خدای را دیدم و شعبی شد و گفت بقفی شعری گفتی که موی
بر اعضای من راست شد گفتم پس چیست این که در قران مذکور است گفت در چه موضع گفتم در سوره نجم
گفت بخوان من از اول سوره بر ان خواندم تا باینجا که ما کذب الفؤاد ما رای گفت رویدساکن باش

ابن مذهب بن عقل ترا بکجا برده اند و چه گمان برده از ان اخبار ای جبرئیل فی صورة جنی نیست که او جبرئیل را در صورة
اصلی خود دید پس گفت من حدثک ان محمدا رای ربه فقد کذب هر که ترا گوید که محمد ص خدا را دید دروغ گوید
چه او سبحانه میفرماید که لا تدرکه الابصار و از ابن عباس مرویست که رای محمد ص بفواده محمد خدای
خود را بدید بدیده باطن و مثل این روایت از محمد بن حنفیه از پدر بزرگوار خود صلوات الله علیه نقل فرموده و
معنی ان اینست که حضرت رسالت صلعم بیقین بدانست خدای خود را بوسیله مشاهده نمودن ایات باهرات و حقوق
و اگرچه قبل ازین نیز باین علم بود و این مثل قول ابرهیم ع ولکن لیطمئن قلبی و از ابی عالیه مرویست که از حضرت
رسول سوال رویت حق سبحانه کردند در شب معراج فرمود رایت نهرا و رایت وراء النهر حجابا و رایت
وراء الحجاب نورا و لم ار غیر ذلک یعنی در انشب جوی از اب دیدم و از پس ان جوی پرده و از پس ان پرده نوری
و غیر ازین چیزی ندیدم و از ابی ذر و ابی سعید خدری روایت کرده اند که حضرت رسالت را پرسیدند از قول
ما کذب الفؤاد ما رای فرمود که رایت نورا و این روایت از عکرمه و مجاهد نیز مرویست و نزد بعضی ما اری بر طریق
عموم است از الاو نعاد بهشت و دوزخ و هر چه در انشب مرای او شد از ملکوت سموات و بیان انست که جمیع علما
از جمهور از مخالفین متفق اند که عروج انحضرت باسمان با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت سموات که مشاهده
فرمود در حالت یقظه بود نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل سمت و زود یافته و فرق میانه رویت شی بیقظه و
رویت ان بمنام انست که اول عبارتست از ادراک شی بصر بسبیل حقیقه و ثانی تصور انست در قلب بر توهم ادراک
ان بحاسه بصر بدون حقیقه مرویست که چون انحضرت از معراج معاودت فرمود و اصحاب را از مشاهده ملکوت
اخبار نمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذیب ان کوشیده در مقام مجادله در امدند و انحضرت را از نعمة
بیت المقدس و غیر ان سوال کردند چنانکه تفصیل ان در سوره الاسری مذکور حق سبحانه بمنع انکار
این مجادله فرمود که افتمارونه ایا مجادله میکنید ای معاندان از قریش با محمد ص علی ما یری بر انچه میبیند در شب
معراج از ایات عظیمه و خلق عجیبه و کسانی که مرئی را صورت اصلی جبرئیل میدانند که کفار در باب دیدن پیغمبر ص
را بر صورت حیلی او تعجب میکردند و در مقام جدال در امدند و تکذیب ان مینمودند حق سبحانه فرمود ایا
مجادله میکنید بر انچه دید پیغمبر از صورة جبرئیل بر هیئت غریب عجیب و استعمال ما بعلی بجهت انست که ان
متضمن معنی غلبه است چه ماری در عبارات خود قصد غلبت دارد بر خصم خود ولقد رآه و بتحقیق که دید
که پیغمبر ص جبرئیل را بر صورت اصلی او نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک بجوار سدر المنتهی
و ان درختیست بر بالای اسمان هفتم در اصل عرش و شاخ و علا برگ ان بر سر همه عالمها است و علم ملائکه
و سایر مخلوقات بدان منتهی میشود و از ان در نمیگذرد و اعمال ایشان نیز از ان متجاوز نمیگردد و انچه

ورای انست جز خدای تعالی و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که سلونی ما دون العرش و گویند که انتهای این باین
اعتبار است که نهایت عروج ملائکه است یکبار این معنی که از وقوف ان الطاف الهی و سایر ان امر پادشاهی بان منتهی میشود
و از ماعت ان فرشتگان و ارواح مومنان بان صعود میکنند و همه انجا مجتمع شده از ان در نمیگذرند و یکقدم
از ان پیشتر نمیروند و بنا بر انکه مراد از مرسی او سبحانه است معنی این است که حضرت رسالت نوبتی دیگر بجهت
بدیدن مشاهده فرمود وقتی که نزد سدرة المنتهی بود و موید اینست انچه از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر خدای را
در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم التنزیل اورده که انحضرت را در انشب عروجات روی نموده و ترقیات دست
داده و در ان عروجات این رویه ثانیه او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و بدانکه تسمیه مروه در مقام بتزله اشعارست
بر انکه رویت در بین مرتبه بنزله مروه بوده که متضمن معنی تردد است و گویند که نصب ان بر مصدریت است و تقدیر انکه
لقد رآه نازلة اخری یعنی دید پیغمبر جبرئیل را در حالتی دیگر که فرود اینده بود بر صورة اصلی خود فرود امدنی دیگر
خلاصه معنی انست که جبرئیل یکبار دیگر بر صورة اصلی خود بر امده خود را به پیغمبر نمود و صاحب کشاف اورده که نزلة از نزول
مشتقست و نصب ان باعتبار مشابهت اوست بظرف که مرتبه است زیرا که فعلا موضوعست از برای مرة پس او در حکم مرة باشد
و معنی انست که نزلة علی جبرئیل نزلة اخری فی صورة نفسه فراه علیها لیلة المعراج یعنی جبرئیل فرود امد بر پیغمبر در شب
نوبت دیگر بر صورة اصلی خود پس انحضرت در این نوبت نیز او را بر ان صورة مشاهده نمود و نیز در کشاف مذکورست
که سدرة المنتهی درخت سدر است که انرا شجرة النبق نیز گویند و ان در اسمان هفتمست از جانب راست عرش که میوه ان
مانند قلهای کوه است و ورق ان مشابه گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت از زیر ان تابع اند و عظم ان بر وجهیست
که سوار سریع در ظرف هفتاد سال قطع مسافت ان نتواند کرد و انتهای ان منتهی جنتست یا منتهی ارواح شهدا
یا باعتبار انکه هیچ کس از مخلوقات قدرت ان اینست که از ان درگذرد و معلوم ملائکه و نبیهم بان منتهی میگردد و هیچ
علم باورای ان ندارد و ابو هریره از رسول روایت کرده که شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل مرا گفت اینجا
سدرة المنتهی است هیکس از امت تو که برنج و طریقه تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس انحضرت فرمود که
نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر ان بیرون می اید فذلک قوله تعالی و انهار من ماء لا یتغیر و انهار من عسل مصفی
یکی از اب و یکی از شیر و یکی از عسل و عظم ان درخت بر وجهی بود که اگر سوار شتند در ان سایه او هزار سال
بر فق اخر نشدی اسماء بنت ابی بکر گفت که از رسول تعالی شنیدم که در زیر ان بستری افکنده بود از زر خالص
و میوه ان بشکل قلل و از مقاتل مرویست که یک برگ ان همه دنیا را سایه کرده و میوه و باران انواع حلی و حلل
و همه الوان میوه بران باشد و سوار سریع السیر صد سال بگرد ساق ان بر نتواند امد و در رسائل عبد الله سلام
مذکورست که از رسول تعالی وصف سدره پرسیدم فرمود که درختیست بر اسمان هفتم که او را صد هزار شاخ پیشتر است

دبر

و بر هر شاخی صد هزار هزار برگ پشته و در زیر هر برگی صد هزار هزار وقاق و در زیر هر وقاقی صد هزار هزار
فرشته نشسته و تردمقاتل سدره و طوبی هر دو یکیست عندها تر دیک ان سدره ماست جنة الماوی بهشتی
که اراسگاه متقیانست و ان جنة الخلدست که در اسمان هفتمست و تر دبعضی در اسمان ششم و از جبائی و قتاده
مرویست که ان ماوی اومبود علیه السلام و مقر ارواح شهدا انجا باشد و عطا از ابن عباس نقل کرده که ان جای
جبرئیل و سایر ملائکه است و اصح اقوال انست که ان ماوی جمیع اهل تقوی و صلاح است القصه در انشب جبرئیل را برای
العین بدید یا خدای را بعین یقین مشاهده فرمود اذ یغشی السدرة انهنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی
انچه پوشیده بود او را این اشارتست بتعظیم و تفخیم غاشی بروجی که تلخیص وصفی و نعتی بکنند ان نمیتوان رسید و احصای
ان نمیتوان کرد و گویند که مراد بان بدایع عجیبه و غرایب بدیعه اند که دلالت تمام دارد بکمال قدرت و عظم او سبحانه انجا جمعی
کثیر از ملائکه که بران درخت جمع شده بودند و بعبادت او سبحانه مشغول و از حضرت رسالت مرویست که رایت
علی کل ورقة من اوراقها ملکا قائما یسبح الله دیدم بر هر ورقی از اوراق ان فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه
میکرد و بروایتی دیگر بهر برگ از برگهای ان صد هزار هزار فرشته خدا را تسبیح میکردند و مرویست از ابو هریره که پوشا
نده ان درخت نور که یاست و ان درخت بواسطه ان نور بر وجهی باحسن و نظاره و طراوت که جمیع وصافات
علم از وصف ان عاجز باشند و گفته اند که بر حوالی ان فرشتگان مانند بروانهای زرین طیران میکنند و اینکه از انحضرت
صلوات الله علیه روایت کرده اند که یغشاها رفرف من طیر حضر اشارت است از ابن عباس نقلست که یغشاها فراش
من ذهب یعنی فرشتگانهای طلا انرا پوشانیده اند و ان حضرت با وجود مشاهده این همه عجایبات و غرایبات ملکوت
بحسن ادب و علو همت التفات بهیچ ذره از ذرات ان نمیکند و دیده دل جز بمشاهده جمال قدس زوال
الهی نگشوده کما قال جل ذکره ما زاغ البصر میل نکرد دیده دل محمد یعنی بطریق تعلق بجب و راست نگاه نکرد بلکه بر جاده
استقامت خود در مشاهده جمال کبریای مستقیم و ثابت قدم بود و ما طغی و در نگذشت از حدی که مامور بود
بان یعنی تجاوز نموده از موضعی که مامور بود بدیدن بان بلکه بر نهایت و صول قرار گرفته قدم از ان
بیشتر ننهاد و گویند که معنی انست که عدول نکرد از رویت بجایی که بدیدن ان مامور بود و تجاوز ننمود از ان یعنی
زیاده از انچه مامور شده بود بدیدن ان مدیص نمود لقد رای بتحقیق که دید محمد در شب معراج من آیات
ربه از نشانهای قدرت پروردگار خود الکبری نشانهای بزرگتر را که دال بودند بر کمال قدرت حضرت و
و متواند بود که الکبری صفة ایات مذکور باشد و مفعول رای محذوف و تقدیر انکه رای من ایات ربه الکبری
یعنی انحضرت در انشب دید چیزی را از ایات پروردگار خود که بزرگترین ایتها اند یا انکه من زایده باشد نه تبعیض
و تبیین و ایات مفعول رای یعنی پیغمبر مشاهده فرمود ایتهای پروردگار خود را که بزرگترین ایات

اند چون دیدن جبرئیل باشد شصت پر هر یکی از مشرق تا مغرب و زفرف آنحضرت کما از زفارف جنه است و از فضا
عظمت سدافق نموده و دیدن عرش عظیم و کرسی و سایر حجاب ملکیه و ملکوتیه بر تفصیلی که در سوره بنی اسرائیل
مذکور گشت و بعد از ذکر آیات عظیمه دالّه بر کمال قدرت و علم و حکم کفار مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات
و پرستیدن لات و عزی و منات که از جمادات اند و میگوید که **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ** آیا پس می بینید ای کفار
قریش لات و عزی را **وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ** و مناة را که بت سیوم است که یکی دیگر از اصنام است و ذکر
این دو صفت از برای مناة جهت تاکید است کقولهم نظیر بیناحیه و میتواند بود که اخری مشتق باشد از تاخر
در رتبه یعنی مناة که نزد ایشان وضیع تر و واپس تر از لات و عزیست چه ایشان رعایت حرمت لات و عزی را از
منات بیشتر میکردند یا مناة که ضبیعه الفقیار و لحم است نسبت بآن دو بت دیگر و بدانکه لات بتی بوده در ثقیف
و اهل طایف یا قریش و اهل نجد و آن فعلات است مشتق از لوی بمعنی عکف یعنی بتی که کفار طایف یا قریش نزد آن
مقیم شده بودند برای عبادت آن یا از التوی بلوی بمعنی طاف یعنی بتی که مشرکان طواف آن میکردند بتصغیر
پرستش آن و اینکه بعضی لات بتشدید تا خوانده اند نزد ایشان آنست که آن اسم مردی بود که نزد خانه کعبه سمن را بدست
منوت میساخت و بحاج الطعام مینمود و از مجاهد مرویست که آن شخصی بود در طایف که سویق را باب تو میکرد
و بمردمان میداد و بعد حال چون مرد کفار از وی خود لات ساختند بر بالای قبر او مقیم شده بعبادت او مشغول شدند
و عزی درختی بود که عطفان از اسد میپرستیدند و آن تابع لات است یعنی عزی نزد و شریفتر بود در زمانی که اسلام قوة
گرفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مردمان را امر کرد تا آن را بشکنند و چون بشکست در میان آن شیطانه بیرون آمد که موی
خود را پراکنده کرده بود و بر رو و فرق کذاشته و دستها بر سر خود نهاده و مردمان را بعبارت آن در رخت میخواند
خالد شمشیر بر وی زد و او را هلاک ساخت و این بیت انشا کرد که یا عز کفرانک لا سبحانک انی رأیت الله قد اهانک
بعد از آن برگشت و رسول را از این اخبار کرد آنحضرت فرمود تلک العزی و لن تعبد ابدا عزی این شیطانه
بود و لیکن هرگز معبود کسی نشود و در اخبار امامیه که عزی صنمی بود مر عطفان را که سعد بن حاتم
از برای قوم خود وضع کرده بود و سبب آن بود که آن بکر امامیه قریش را دید که میان صفا و مروه سعی
میکردند پس ظن آمد و قوم خود را گفت که اهل مکه را گوهیست که آنجا طواف میکنند و خدای ایشان
هست که آنجا پرستش او میکنند و شما را خدای نیست گفتند تو چه صلاح می بینی گفت مصلحت آنست
که از برای شما خدای تعیین کنم پس بکر آمد و سنگی از صفا و مروه بیاورد و بر آن نهاد و گفت
این صفا و مروه شماست و درختی از خرما تعیین کرد و سه سنگ دیگر نزد آن بر بالای هم نهاد و ایشان را
بر عبادت آن ترغیب نمود پس ایشان آن را پرستیدند و طواف میکردند و میان آن دو سنگ سعی میکردند

تا زمانی

تا زمانی که رسول صلعم مکه را فتح نمود بفرمود تا آن سنگها را بشکستند و آن درخت را برکندند و چنین کرد
زبان نمایان شد او را بقتل رسانیدند و مناة منزه بود که هذیل و خزاعه پرستش آن مینمودند و از ابن عباس
منقولست که آن بت بنی ملیح بود که گرد آن طواف میکردند یا بتی بود بشکل کبش که بنو کعب عبادة آن مینمودند
و آن فعلات است ماخوذ از مناة بمعنی قطعه و ارقه و وجه تسمیه آن باین اسم آن بود که نشان نزد آن ذبح هدی
میکردند و بجهت تبرک خونهای آن را آنجا میریختند و اینکه بعضی مناة خوانند اندباف مردوده مدعای
ایشان آنست که آن بر وزن مفعلات مشتق از نوء یعنی کفار بجهت تیمن نزد آن طلب باران میکردند از انواء کواکب
اند و گویند که این همه سه بت از سنگ بودند که در رکبه نهاده بودند و ایشان تبرک میجستند حاصل معنی آنکه ای محمد
یا مسلمانان فرقتی بگو که حیرت هیدهد مرا که این اصنام که شما آنها را میپرستید میتوانند که مثل آنچه خدای آفریده میافریند
یا نفع و نفع بشما رسانند یا بکند آنچه موجب شود بعدول شما باشد از عبادة خدا بعبادة آنها و حذف این کلام
بجهت دلالت سوق آیه بر آن و مرویست که کفار این اصنام را بصور ملائکه که بزعم ایشان بنات الله
اند مصور کرده بودند و اسمای خدای را از برای آنها اشتقاق کرده میگفتند که لات از الله مشتقست
و عزی از عزیز و مناة از منان و معتقد ایشان آن بود که چنان که در رد این اصنام الذ بملائکه بنات
الله اند و شفعای ایشان خواهند بود نزد خدا و مع هذا هرگاه که بنات از ایشان متولد میشدند آنها
را زنده در قبر میهادند و بر آن تعالی میکردند بجهت آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب میبود حق سبحانه انکار
این معنی نموده فرمود که **أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ** آیا شما را است فرزند نر و مر خدای را ولد ماده و نزد بعضی مراد
آنست که شما اناث را حقیر میدانید و مثل میدارید از آنکه آنها ولد شما باشند و آنها را بجهت نسبت دهید بسوی
حق که لات و عزی و منات را که اناث اند شریک خدای خود میکردانید و نام الهه بر آنها مینهادید **تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ**
قسمه این هنگام که چنین باشد قسمت ناراست و ناصواب و دور از رحمت اعتدال چه آنچه بهر
برای خود اختیار میکنید و آنچه خسیس و زبون ترست نسبت بخدای میدهید و بدانکه ضیزی در اصل فعلی است
بضم فا مشتق از ضزر بمعنی جور و اجدال ضم آن بکسر بجهت مناسبت یاست همچنانکه لفظ بیض که بضم با بوده و نیز بجهت رد
قول ایشان میفرماید که **إِنْ هِيَ** نیست این بتان که شما ایشان را خدای خود اعتبار کرده اید **إِلَّا أَسْمَاءٌ** مگر اسمی
خدای مسمی **سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ** که نام نهاده اید شما بآن اسما **وَآبَاؤُكُمْ** و پدران شما یعنی اینکه شما این اصنام را بالهه شفیعه
کرده اید نیست مگر اسمائی که مجرد از معانی اند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات باشند
یا اینکه این بنات که شما ایشان را موصوف میسازید باینکه بنات الله اند و الهه و شفعای شما مجرد اسما اند
بدون تحقق این معانی در ایشان یا اینکه شما اطلاق اسم لات و عزی و منات بر ایشان میکنید باعتبار

خلی - فهرست
۱۰۰

انکه لات مستحق است که توجه او مقیم شوند برای عبادت و مزی مستحق انکه انرا منزه و مکرم دارند و سنا منزلت
ولوبیکه توجه او بخون هدی بریزند و قربانی کنند این همه محض اسمات بدان حقیقة این معانی در ایشان ما انزل الله بنفوسها
است خدای تعالی بان قسمة ضیزی یعنی بنت سرشمار از جانب خدای بر محبی قسمة از دلیلی غالب کرتا چنک
در روز منعم را مغلوب سازند بلکه این قسمة محض هوا و ارزوی نفس شماست بدان برهان با هر دلیل ظاهر
بعد از ان از خطاب بینبه الغافلات فرموده میکوید که ان هی الا اسماء پیروی نمیکنند مکر انچه ارزو میکنند نفسهای ایشان یعنی تابع ارزوی
مکر کان را یعنی انچه ایشان بر انند از عبادت اوثان و اعتقاد شفاعت و رحق ایشان محض توهم است بدون یقین و حجتی
و بصیرتی که مستقل از علم و یقین باشد و ما تهوی الانفس و دیکر تابعة میکنند مکر انچه ارزو میکند نفسهای ایشان یعنی تابع ارزوی
طبع اند و پیرو انچه شیطان و رنفوس ایشان انچه سبب هدایت ایشان است بسیار بد از عقاید فاسده و ارای باطله و
ولقد جاءهم و هر اینه هستیکه کذشته است بدیشان من ربهم الهدی از جانب پروردکار ایشان انچه سبب هدایت ایشان است
رسول است و کتابهای الهی ایشان بر انکه اوثان استحقاق الوهیة و رتبه شفاعت ندارند و عبادت ایشان باطل است
و ایشان بی وجود و صریح بیان هدایت تو که ان کرده اند و بجهت عناد بر کشی باطل خود امور عقوده بعد از ان
بجهت انکار رفتن ایشان شفاعة اوثان میفرماید که ام للانسان ام منقطعة است که مستلزم همزه استفهام است یعنی
بلکه ایا آدمی راست یعنی کافر را ما تمنی انچه ارزو میکند کافر یعنی نیست مر او را انچه ارزو کند از شفاعة
اصنام و غیر ان از انچه اعتقاد باطل بان دارند چون قول الی ربی ان لی عنده للحسنی و لولا انزل هذا
القرآن علی رجل من القریتین عظیم و قول لاوتین مالا و ولدا که مقول ولید مغیره است فلله پس مر خدا راست
الاخرة و الاولی و ملک دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و هر که نخواهد
ندهد و کسی را بر و حکم نرسد پس هیچ کس مالک خیری نیست مکر باذن او سبحانه انکه بحقیقة کید این قول
میکوید که و کم من ملک و بسیاری از فرشتکان و ایشان اند که شرکان اسید وارند بشفاعة ایشان فی السموات
نکنند در حق ایشان شیئا چیزی الا من بعد ان یاذن الله مکر پس از انکه دستوری وارند شفاعة دهد خدای
در شفاعت لمن یشاء برای هر که خواهد از ملائکه که شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از اهل بیان
که فرشتکان او را شفاعت کنند و یرضی و پسندد یعنی مصلحت بیند انکس را برای شفیع شدن یا شفیع کنند
و هر کاه که ملائکه با وجود علو رفعت و عزیزی تقرب و کثرة و لمتناهی سموات جمیع ایشان بدون اذن او سبحانه
در رتبه شفاعة نداشته باشند و اکر چه من حیث الجمع در مقام شفاعت در ایند پس چه کونه بنات که در ایشان
بعدد و نادرة و قلیل اند استحقاق شفاعة داشته باشند در حق عبده خود پس در صدد دفع مقاله ایشان
در امده میفرماید ان الذین بدرستی که انکسانی که لا یؤمنون بالاخرة میکروند بسرای اخرت و اعتقاد نمیکنند بعث

و نشور لیسمون الملائکة نام میهند فرشتکان را تسمیة الانثی نام نهادن یا دعا یعنی میکویند که الملائکة بنات الله و ما لهم و نیست
مر ایشان را انچه میکویند ان یتبعون الا الظن مکر کمان را و ان الظن و بدرستی که کمان را لا یغنی نمیشود مفید هدایت من الحق از حقیقة ابدا شیئا چیزی یا حق که عبارت از حقیقة شی بدرک میشود مکر
بعلم و یقین و ظن و توهم را بسیاری نیست در مصارف حقیقة زیرا که اعتبار ظن منحصر است در عملیات و انچه آله و صلة ثبات
باشد و ظن و توهم باطل خود و برهانی یقینی در ین باب ندارند فاعرض پس روی بکردان عن من تولی از دعوة
انکس که روی کردانیده عن ذکرنا از ذکر ما مراد قرآن که متضمن توحید و سایر اصول ایمانست و لم یرد و نخواست بجز
خود الا الحیوة الدنیا مکر زندکانی دنیا را جه هر که من حیث الوجوه غافل باشد از و سبحانه و بالکلیة از ذکر او اعراض
نموده و در عقبه دنیا و جمع و اعتماد او بر و بهمی مشتغل شده که کسی جه او کست پس دعوة تو چه کونه باو فایده دهد
بلکه نزد این حضاد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر او شد او خواهد یافت ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن
مبلغهم غایة رسیدن ایشان من العلم از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف همت بتعلقات عاجله و لذات فانیه دنیویه
و اعراض نموده از تدبیر و تبصر در امور اخرویه و نیایة این جهد معرضه است که مقرر قصور هم ایشان بدنیا سعی دنی و شبهه
نیست و رینکه طالب این مطلب حقیقی و حکم بهایمیت که طبایع ایشان که مقرر قصور هم ایشانست در جواب اجمالی
در کره عمیه ما تزر ایه هدی صلوات الله علیهم وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا انکه بجهت تعلیل
امر بالاعراض میفرماید که ان ربک بدرستی که اوست کار دانی هو اعلم اوست داناتر بمن ضل بانکسی که کمراه شده یعنی عدول
کرده عن سبیله از راه او که طریق مستقیم و صراط قویم است و هو اعلم و اوست داناتر بمن اهتدی بانکسی که یافته است بحق یعنی هر رسیده اند
بمنتهای سیر و هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست و هر چه را جز او خواهد داد مراد انست که چون او سبحانه جویف
عالم است بانکه از ایشان کدام عیب دعوة است و کدام چیز عجیب و تو باین عالم فیض نفس خود را بر دعوة ایشان مشغول
و دریغ داری خود را بایشان رسانیده و کرنه با حرامی نمایا المسیف نصوح است و بعد از ان حق سبحانه از کمال قدرة و عموم ملک
خود خبر میدهد که و لله و مر خدای راست ما فی السموات انچه در اسمانهاست از موجودات حلوبا و ما فی الارض و انچه در زمین است
از کائنات سفلیه یعنی خالق و مالک همه اوست و مخلوق وی از انجا این علامات مبدء ایشانست کاقال و ما خلقت الجن
و الانس الا لیعبدون پس تکلیف عبادت و طاعت بر ایشان کرده لیجزی الذین تا جزا دهد انانرا که اساءوا کرده اند بما عملوا بسبب
انچه عمل کرده اند که آن عذاب نیرانست و یجزی الذین احسنوا تا جزا دهد انانرا که نیکوئی کرده اند بالحسنی بمثوبه نیکو که آن ریاض جنانست
و سزاوار بود که باید درین هر دو موضع بار سته باشد و حسنی صفة اولا محذوف نه صفة مثوبه و معنی اینکه باداش دهد
بدکاران را بسبب انچه کرده باشند از اعمال سیئه و جزا دهد نیکوکاران را بسبب عملهای نیکو که از ایشان صادر شده باشد
و بدانکه احتمال دارد که لیجزی متعلق باشد بقوله هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بمن اهتدی بما به نتیجه سنا و

ومعنی هو اعلم انسانست بر وقت اولا پس بنا بر قول و تعالی السموات و ما فی الارض جمله متضمنست و فایده در آن بیان قدرت او سبحانه
باشد و مجازاة محسن و مسی پس معنی آیت آنست که حق سبحانه عالمست بکسی که ادنا حق عدول نموده و بانکه بهتری شرع و حافظ احوال
ایشان تا جزاء هر بقدر قاهر خود بکار را بعقوبت و نیکوکار را بمثوبت پس در صفت نیکوکاران میفرماید که ایشان
الذین آنانند که یجتنبون اجتناب میکنند و یکسو میشوند کبائر الاثم از کبیرهای گناه یعنی گناهان و ذنوب بزرگ
بتقدیر من است یعنی الکبائر من الاثم چه اثم اسم جنس است که شامل کبایر و صغایر است و محل آن دین و نفست که جزء الذی محذوف
باشد یا نصب بنزع خافض و مراد بکبایر اثم هر شیئست که بخصوص وعید و ان عقوبت شده باشد یا حدی برای آن مقرر
معین کرده و مستوجب عقاب آن موقوف باشد بتوبه و گویند هر گناهیست که عقاب آن کبیر باشد و الفواحش و از فاحشها یعنی
آنچه فاحش و قبیحست از کبایر مثل زنا محصنه و گویند آن شرکت بخدا خود باشد الا اللمم مگر آنچه میشود و میسر باشد از گناه چه
صغیره که عبارت از دیده باشد مغفورست و عقاب بران مرتب نمیشود فی الصحاح اللم موصفا الذنوب و قال الشاعری
ان تغفر اللهم تغفر جما ... وای عبد لک ما الما و یقال هو مقاربة المعصیة من غیر مواقعة و الم الشیء القلیل انتهی کلامه و الا در تمام
استثناء منقطعست یا صفت کبایر از قبیل لو کان فیها آلهة الا الله لفسدتا پس درین صورت بمعنی غیر باشد یعنی کبایر و فواحش
که غیر از لمم است از کلی مغفورست که لمم هر ذنبیست که حق سبحانه بران حدی بران خدای و عذابی بود که مکروه باشد و ترک مستلزم
هر گناهیست که در خاطر مکلف فرود آید و بفعل نیارد چه آن از الهام مشتق است یعنی فرود آمدن و از مقاربت
که لم هر چه یعنی است که بفعل عادت کرده باشد که حین بعد حین از ابن عباس و از ابی سعید خدری مرویست که
اللم هی الخطوة و القبلة و ریدن عبارت و بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند که لم و بیانست که در جاهلیة
کرده باشند و در شبها زنا و لواطت آورده اند که مشرکان با مسلمانان میکنند که از شما در زمان جاهلیة سامی
بسیار ساده رسیده اند و با اهل دین اسوستریک و سهیج بوده بد و اکنون ما را بران حبیب میکنند و الا فانا و ان وعید شما
حق سبحانه آیه فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیة از اهل اسلام صادر شده بود مغفورست و بدان سمت و تعبیر
نموده اند که ان ربک واسع المغفرة حقیقت که او بسیار کار وقت بسیار آمرزنده است و لهذا صغایر باجتناب کبایر آمرزیده
و کبایر را بتوبه و ایمان قبول اسلام مغفور میسازد یا آنکه مغفرت او بر وجهی وسیع است که بهمه گناهان
وارسیده و میتواند که ذکر این کلام در عقب وعید مستلزم وعده حسنی بجهت آن باشد که تا صاحب کبیره از رحمت
و امید او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند یکی از آنکه بود در مناجات میگفته که بار خدایا اگر همه عالم را بگیری
مشتی خالک را سوخته باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خالک را آمرزیده باشی خطابا و وسیدان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم حسن هانی ابو نواس را در واقعه دید از و پرسید خدای با تو چکرد گفت غفر لی
بیتین قلتهما امرا بیامرزید بدو بیتی که گفته بود و هما هذه حتی اذا اتیته لا یفضل ذنبی

العفو یجی من بنی آدم فکیف لا ارجو من ربی یعنی چه کس باسم من خدا خدا اگر گناه کرده باشم گناه من انیا میکرد
و مرا بران مواخذه کند و خطاب عتاب نماید یعنی مخاطبت من چه گناه او بیش از انست که مرا بگناه مواخذت فرماید
و معنی بیت دوم آنست که عفو و مغفرت او آمدن بر جهت من امید وارم تا شرم رحمت و مغفرت پروردگار خود
اندک بعضی مردمان در زمان حضرت رسالت صلعم بکثرة تقوی خود نام میزدند و با حال ما که خود میسازید
و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد را بقدرت حق سبحانه آیت فرستاد که هو اعلم بکم خدا داناترست باحوال شما
و مطالب امور شما اذ انشأکم در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدا آفرینش شما کرد من الارض از زمین چه آدم ابوالبشر
از خاک مخلوق گشته و میتواند بود که مراد خلق هر یک از آدمیان باشد چه هر یک از ایشان را بنحو ایجاد فرمود و نطفه
عنایت و غذا از زمین خلاصه حق است که او حاضر در حین ابتدای خلقت با فعال و افعال شما عالم بود و اذ انتم و در
وقت که شما اجنة کودکان خرد بودید فی بطون امهاتکم در شکمها مادران خود و هر گاه که شما عالم باشید بشما فعال
شما از صلب آدم و جنین از بر و ذات مادران شما از بطون امهات خود فلا تزکوا پس نسبت مدهید بپاکی و پاکیزگی انفسکم
نفسهای خود را یعنی ستایش خود را مکنید به بسیاری خیرات و طاعات و عبادات از معاصی و قبایح و شهوات
یعنی از تزکیه نفس و صورت نبندید که مرکی بجهت خود قصد اعجاب و ریا و سمعه کند اما کسی که اظهار نزکیه کند بقصد اکتساب
اعمال صالحه از و بتوفیق و تایید او سبحانه است و اصلا بان قصد مدح نکرده باشد مذموم نخواهد بود در ان تنبیه
مسرت بجهت طاعت و ذکر آن نکرد ای حضرت حق بتوفیق عبادت و در لباب آورده که هر گاه کودکی از مولود
بجدی گفتندی او صدیقست حضرت رسول صلی الله چون این بشنید فرمود که دروغ میگوید هیچ مولودی نیست در شکم
مادر خود الا که او سعید یا شقی است مقابل این حال این آیت نازل شد که حق سبحانه داناترست باحوال شما در مبدا و
خلقت و در وقتی که کودک خورد بودید در شکمها مادران پس ستایش خود مکنید که هو اعلم او داناترست بمن اتقی
که تقوی ورزد در عمل و خیر و در عبادت خالص بود و در اختیار و ارشاد که ولیه مغفرت در عقب بیغمبر صلعم و اشتغال
دین کرد و مشرکان و ریا را سرزنش کردند که درین بدران خود را میگذارید و ایشان را اضلال میکنید حق جل جلاله
داد که حکیم از عذاب خدای میترسم که اگر کفار گفت این مقدار مال بمن نا اگر عذابی بر تو متوجه گشت من محتاج
ان شوم و لب باو نزدیک کرد و بعضی از مال بوی داد و باقی بخل کرد و در حفظ ان کوشید و مرتد گشت آیت نازل شد
که افرأیت الذی تولی یا دیدی آنکس را که اعرض روی بگردانید از ابی روی حق و تابع فلم بیان حاصل کرد
اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب او و اکدی و باز ماند از باقی را قطع عطیه ان نمود پس جهل بجهت
بایکدیگر جمع کرد و بعضی دیگر از مفسران و سلف این نقل کرده اند که آیت در باب عثمان بن عفان نازل شد و سبب ان بود
که وی مال خود را تصدق میکرد عبد الله بن ابو سرح که برادر رضاعی او بود وی را گفت در تصدق مال تو ضایع کن

علی - ثروت
۱۰۰

وستوده بدید باشد سید مدیح از آن باقی نماند و بفتوت فاقه کرفتار شوی او در جواب کفت که مراد ذنوب بسیار و خطیئات بی شمار
باشد و مجرم فرار از عذاب کفار و عصیان آن کبار پس این مقدمه بر بلی آن حکیم تا موجب کفاره آن شود عبد الله کفت این خبر که
ایشان از پدران ما کرفته اند تا مسائل کناهان ما بحل باو بخشند و دو کواه بران بکرفت و قرآن سنت
الذی آتی حق بجا آورد شاه کرامی تحمید دیدی آن مرد را که روی بر کردانید یعنی از جناب احمد بیت بعزیمت داد و فا
بتقدیر و از آن حیرتی اندک داد برادر خود تا حامل وزر او شود قطع صدق نموده اسباب شعار خود ساخت اعطی قلیلا
باشد یا از دلیل اوست وَاَکْدٰی دانش خیر جا بوشیده فَهُوَ یَرٰی پس او میداند که صاحب او آنچه میکوید از تحمل
مبین که وزر ساد قت و آن نوعا از وجه خواهد داشت ایا عنده علم الغیب انکارت یعنی علم بغیبات خاص تا مسائل
آنچه ما بصحف خود در دنیا باب معلوم کند و از این قبیل است قوله اَمْ لَمْ یُنَبَّأْ یا خبر کرده نشده است بِمَا فِی صُحُفِ مُوسٰی بخود در
صحیفه های موسی است یعنی توراة وَاِبْرٰهِیْمَ و آنچه در صحف ابراهیم است الَّذِی وَفّٰی آن ابراهیم که نیکو وفا کرد یعنی ادا
ان تعهد بوجه اتم آنچه بران مامور بود از اعظام الهیه که ان بتبلیغ رسالت بود و مشغول شدن بقضای نبوة و غیر ان
استثناء در شهیه یا ما الله خود در وفا کردن با آنچه او سبحانه و صعد فرموده و او را بامور معتنی ساخت عتیق و فیه باو
که میر بعبادت که او مخلص بری شد که غیر ان مشتغل شد و چون تسلیم کردن نفس او سبحانه در وقت القای او با آتش نمرود و
هر کرد ان وی بران بود و حق که در ان وقت جبرئیل و میکائیل و ملک سحاب و ریاح بوی ملاقات کردند و کفتند الذی حاجته
که هیچ باز ابلیجتی هست فرمود اما الیک فلا حاجة بی و اما بالله فلا بی و ما شد شکیبایی وی در ذبح او لاد در راه او سبحانه و طلب
بعد رفتن در هر دو مقدار یکفرسخ و او را با کرام قام بمهمان نعمان او رسد و بنفس خود عبد منه او قیام فرمود در روز
کرده تقدیم سیف بوزنه بر و نه رفتن و تعلا فی تو فیده جهة است که تا مسائل و لهذا از خصص منقولست که ما امر الله بنی لا
تبیین به یعنی خبر او سبحانه با ابراهیم و کرد ما که بان وفا نمود و از حضرت رسالت موصوفست که لا اجیز کم بر حق الله حکیم
الذی و فی کان یقول اذا اصبح اسمی سبحان الله حین تمسون الی قوله و حین تظهرون یعنی بآثار الحمد هم که جبرا حق سبحانه
ابراهیم را نسبت فرمود الذی وفی کفتند یا رسول الله فرمود زنی که در هیچ مناه نیکفت سبحان الله حین تمسون
و کفتند الله که توفیه وی آنکه وفا نمود بسی چیزی ده در سوره در سوره توبه که ان الله اشتری
الحق و در آن عذاب کران ان المسلمین است تا آخر وده در سوره مومنین و ان قد افلح المومنین است تا آخر و از خطاب
که مراد وفا کرد و هست بارکان اسلام کفتند و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن و ابو بکر و قال کفته کمراد مصنوت
اسلمت لرب العالمین است در جواب امر حق سبحانه باو که اسلم و تقدیم موسی بدیکر سبب آنست که صحف وی اکثر و اشهر
بود نزد مردم کتاب ساحل معنی آنکه یا و لیکن با عنوان جزء دارد با جزء در صحف موسی و هر دو است ابراهیم است پس
بیان ما فی الصحف میکند بقوله اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ یعنی آنچه در صحف موسی و ابراهیم است آنست که بر ندارد هیچ نفس

بدانند وِزْرَ اُخْرٰی بار کناه نفس دیکری یعنی هیچ کس مواخذ نشود بذنب غیر خود پس او حکونه بار خود را بدیکری
حواله میکند از هذیل بن شرحبیل مرویست که بعد از زمان نوح تا زمان ابرهیم روزکار را عادة آن بود که بدر
را کناه پسر و پدر را در کناه پدر و بنده را کناه مولی مواخذه کردندی و بر همین قیاس هر یک از اقربا با یکدیکر
یکدیکر قصاص نمودندی و چون حق سبحانه صحف را بر ابراهیم نازل ساخت و در ان بیان نمود که لا تزر وازرة وزر اخرا ابراهیم
منع ایشان فرمود و ایشان بمیان عمل قبیح باز داشت و بنا کرد قوله تعالی و کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی
الارض فکانما قتل الناس جمیعا و قوله و لیحملن اثقالهم و اثقالا من اثقالهم و قوله من سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة
منافی ندارد که نیستند هر دو که مقرون او زدرین صورت نسبت است و دلالت بر ان بایان امر قبیح که استدلال ایشان بآن نادر
حیثیت عین ان عمل و بیان ذات که ان در الاتزر ان صحف ابراهیم است و تقدیر اینکه ان الا تزر و ضمیر ضمیر ثبات و محل ان
و کل و ما بعد ان رفع است باکنه خبر مبتدا عند فتح تا ای صحف ابراهیم ان الا تزر چنانکه بان مفتوح شد و میتواند بود که مجرور المحل باشد
باکه بدل یا موصول باشد و تقدیر چنین کم لم ینبأ بان الا تزر یعنی آیا خبر کرده اند ولید با عثمان را باکه بر نظاره هیچ نفس بار
نفس دیکر را وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ و آنکه نیست مر آدمی را اِلَّا مَا سَعٰی مکر آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را کناه دیکری نمیکرد ثواب
دیکری نیز ثواب نمیکرد لیکن در اخبار وارد شده که صدقه و حج و روزه و نماز منفعت بمیت میرساند انجمن آنست
که تا وی آن عمل باشد برای وی ثواب می یابد و والبی از ابن عباس روایت کرده که این آیت منسوخست بآیه وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّیَّتُهُمْ بایمان الحقنا بهم ذریتهم و از مکرمه منقولست که این حکم مخصوصست بقوم موسی و ابرهیم و اما امة محمدی
غیر خود نیابه مثوب میشوند و آنکسی که حکم بر منسوخیة این آیت میکند قایلست باکه آیه دالست بر منع ثبات در طاعت
الا ما اخرجه الدلیل مثل آنکه مرویست که زنی بحضرت رسالت کفت یا رسول الله پدر من حج نکرده فرمود حج کن علیه
او و غیر از ان از احادیث دالة بر صحت نیابة وَاَنَّ سَعْیَهٗ و نیز آنچه در صحیفه است آنست که آدمی سعی خود را یعنی عمل را
که در ان سعی نموده سَوْفَ یُرٰی زود باشد که نموده شود در میزان اعمال خود در روز جزا ثُمَّ یُجْزٰهُ پس پاداش داده شود
بآن سعی خود الْجَزَاءَ الْاَوْفٰی پاداش تمام بر وفق عمل و نصب الجزاء بنزع خافض است و میتواند بود که بر مصدریة باشد
و معنا اجمع جزا که مدلول بجزی است و الجزاء بدل ان یا مفعول ان از قبیل واسترد الجوی الذی ظلم و تغلبی در تفسیر خود و کاو
که عبد الله شنا هر که والی خراسان بود حسین للفضل را طلبید و کفت مرا سه ایت مشکلست حل ان تا بی کفت که لیست کفت
اول له فاصبح من النادمین که در شان قابیل است هر کاه ندم از ذنب موجب مغفرة باشد چنانکه حدیث الندم توبة
دلالت صریح دارد بر ان پس چرا توبه او قبول نیامد و مستحق سخط ربانی شد دوم قوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی
چون سعی و تعب عمل مکلف است پس انصاف مضاعفه چیزیست سوم کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او سبحانه در
در شانی و کاری دیکرست و قول رسول که جف القلم بما هو کائن الی یوم القیامة جمعا بین ایت حسین بن فضل بآن

جواب داد کمیتی اندبود که ندم در ان شرحیت سبب توبه نبوده باشد بلکه ان مخصوص باشد باسم حرمت بحکم که نوشته حضرت
خاتم الانبیاء چنین سزاوار تعزیر ساخته این است انجا ایشان بسیار که اسم قدر ان شرکت نمایند یا آنکه نداشته ان بر قتل تایل نبوده باشد
رجل بدا او بوده باشد بر قبیله او صادر شده باشد و قوله وان لیس للانسان الا ما سعی بسبیل صلات و اضعاف او بر روی
فضل و کل یوم هو فی شان مراد شود که ابدا بان عابد و عدیم محسوس است بلکه نزد او اسرار
عقیق حدیث نبوی نباشد عبد الشاطر بالایمان بها پسند آمد و بر و تعصبین نمود و بعد از ان بر خوات و بوسه بر
سر و دار و لطف جبار در حق بندگیم رسانید و جواب شافی تازین است که ندم فقد مستلزم توبه نمیشود زیرا که فقد
توبه است ندم بر سابق و عزم در ترک ان در لاحق و جزم او عازم بعد و ترک فعل در زمان مستقبل پس طالب نبوده و مراد
از آیت دوم است که خدای پروردگار فقد و نیت نیک ثواب او مسبب هدی جایز است که زیدا سعی که بر وجهی که او را یک
ثواب و لب باشد بران و عزم او طاعت را بجای آرد و مستحق مسبب ثواب باشد لاختلاف الوجه الذی یتان علیه
و مراد بحق التم است که در اول و آخر حکم کرد و تقدیر فرمود که اوقات مستقبل عجب مصلحت هر روز و هر ساعت چه فعل
کند و بعبارات از زمین ان مسکه تا روز قیامت **وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ** و بر اتباع در صحف موسی علیه و ابراهیم است که سوی حکم بر دو
ت **النَّفْسِ** طلب کار و رجوع هر ملایق بعبادت انقطاع علی ناهر بر ابر و فتح علی حضرت شرح او سزا خواهد داد و کوشش
که عوارض است که هیچ ابدا اطلاعت و مشیت او نیست نهایت آنجال نیز از نوبت و نزد بعضی معنی است که نهایت فکرت نبوی
اوقات بعضی فوت متفکر قدرت دارد بر تفکر نمودن در جمیع مکونات اما چون با و متحیر شود و یا سید و لهذا قال النبی
علیه الصلوة و السلام تفکروا فی النفس و نیز فرموده که تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله و مسلمان این معنی آنکه
امام جعفر صادق صلوات الله علیه تفسیر این آیه چو سید فرمود که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا چون کلام منتهی بخدا شود
باز ایستید و از ان در تکذیب و بعبارات ان فرمود که این نوع کل طلب طایر ما اشبه و بطلب لو وضع علی رؤس رابیة لتفتتت
لعظمة الله و الارض علی رؤس تادم اگر مرغی بخورد کل از اسپاستند و اگر مرغی بمقدار سوراخ سوزن در دیده نور واقع شود نور
بامر تا بپوشاند تو میخواهی که این دل و دیده ملاحظه نشانی حق کوت آسمان و زمین را بعد از تفکر در کنه مخلوقات وی شعله باشد
پس در ذات وی بطریق اولی و شعر جرب ان ابو هریره نقل کرده که گروه رسول بمسجد رفت اصحاب را گفت بنام تو در
کار بد گفتند تفکر فی الله در ذات خدای اندیشه میکنم گفت تفکروا فی الخلق و لا تفکروا فی الخالق فان الفکر لا یجد به تفکر
در مخلوقات کنید در خالق زیرا که فکرت بکنه او نرسد بعبارات ان فرمود که حق تعالی هفت آسمان و زمین که از آسمان تا آسمان
پانصد سال راه است و حق هر آسمانی پانصد سال راه و در آسمان هفتم دریایی که هفتاد حیات که از زیر هفتم
تا بالای آسمان هفتم و طغیان دریا نیز است آب ان دریا با کثیف خبث و بر هفتم هفت زمین آفریده
پس شما در بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر کنید تا راه بر بدیع وجود او بجا آورد و در کنه وی تفکر میکنید و نیز

ان الوامر و نواهی جمیع مرویات امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون این کلام را استماع نمود فرمود که الحمد لله
الذی هدانا بک و کرمنا و شرفنا بکرم سپاس مر خدایرا که ما را بتو هدایت داد و سرفراز کرد اسند انحضرت
فرمود که یا ابا اسامه انک من احباء و انی احبک اشکنه الله تعالی معنا ای علی ناسه چه که ما دوست دارد و خود را بجهت ما منسوب
دهد حق تعالی او را بما در درجه ما و با ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه را تلاوت فرمود که فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر **سورة الرحمن** بیست و یک آیه است و الارض که سوره طاق قاده و مکی که نزول مدینه نازل
کشت و سوره هام ارقاده یا بی حاتم نقل کرده اند که این سوره مدنیست و عدد آیات آن کوفی هشتاد و هشت است و نزد بصری
هشتاد و هفت و نزد بصری هشتاد و شش اختلاف آن در حق بیت الرحمن کوفیات و شامی خلق الانسان غیر بصری و صفها
للانام غیر کوفی المجرمون غیر بصری شواظ من نار غیر ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود روایت کرده
که هر که سوره الرحمن قرائت کند شکر الهی گذارده باشد و حق سبحانه بر صعبی و علوی او رحمت کند و امام موسی
کاظم صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود از آبای خود علیهم افضل الصلوة و التحیات نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمن است و ابو بصیر از ابو
عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک سوره الرحمن نکنید و این سوره در دل مؤمنان قرآن بکر در
روز قیامت نزد پروردگار خود ایستاده بصورت بری نیکو سورت و خوش بوی در رو می ایستد که اقرب با و سبحانه باشد
و هیچکس را رتبه ان نباشد کیان موضع رسد بر حق سبحانه با و خطاب کند که چگونه در دنیا بتلاوت تو موافقت نموده
اند کو بید فلان و فلان حق سبحانه روی ایشان را سفید و نور ایشان شد سازد و گوید با ایشان که هر که را دوست میدارم
شفاعت او کنید پس ایشان هر که را که حق بخشد شفاعت نمایند و هیچکس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق سبحانه با و گوید
که برو در بهشت من سالکی شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در انجا موجود و مهیاست و حماد بن عثمان از ابی عبد صادق صلوات
الله علیه روایت کرده که واجبست که سوره رحمن را در هر روز بجهت قرائت کند و هر گاه که بآیه فبای الاء ربکما تکذبان
رسند گویند که لا بشیء من آلائک ربنا نکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم و نیز آنحضرت
فرمود که هر که در شب این آیه بخواند بای وجه که مذکور شد حق سبحانه و فرشته موکل گرداند که نگهبان او باشد
تا صبح و اگر صبح بخواند و ملک موکل سازد که حافظ او باشد و از ظلم بنصر نقل کرده اند که اول کسی که قرآن
با او ایشان و مرتبه خواند عبد الله بن مسعود بود و اصحاب رسول مجمع جمع شدند و گفتند قرآن خواند
نشنیده اند که بر آن تکذیب که قرآن بجهر و پنهان بخواند عبد الله گفت من بخوانم پس برخواست و بعزیمت مقام ابراهیم
بایستاد و سوره الرحمن بیاد کرد و قریش در مجلس خود نشسته بودند چون این کلام استماع کردند بر وی تعجب کردند
گفتند این مرد چه میگوید پس چند کس برخواستند و نور اجتماع بزدند که ان مرد بر وی بیداشد و او همچنان میخواند

و در حروف عام بینهما فاصله باشد و نیز نجوم شمس و قمر منازل بحور و نجم و شجرات در انقیاد امر الهی بجا آورند
حیثیت نیز بینهما مناسبتی باشد و بعضی اشکال تقدیر و تدبیر است که در حروف عطف نموده فرموده. **وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا** و آسمان
برداشت بر بالای زمین بی عمد سلاله یعنی بلند بالا و بحدی که مرتفع و مرتفع بود و آن اشارت بحکام و مصدر
قضایا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملائکه خود کرد انبیا اشارت بکبریای ذات او سبحانه و قدرت و قاهریت
او بجمیع افریدگان **وَوَضَعَ** و نهاد در میان مردمان یا فرو گذاشت از آسمان انجیزی که بآن وزن اشیاء است
و مقادیر آن معلوم میشود چون ترازو و قپان و مکیال و مقیاس و میزان و بآن معلق ساخت احکام عباد و قضایا
ایشان را و آنچه بآن مستعد نماز تنزیه و تمجید در احد و اعطا آن مرعلم بآن منتظم شد و مستقیم گردد و بحی جنت در
علت عطلت این جا بجا اوطی اشکال انفعالات در مدلل که سبب انتظام عالمست و موجب عدم اختلال و تفریط در میان
بنی آدم و نزد مجاهد که وضع بمعنی امرات و میزان بمعنی عدل یعنی حق امر فرمود بعدالت در جمیع امور چه آن موجب انتظام
جمیع صورت کما قال علیه السلام بالعدل قامت السموات والارض و ادعیه بن فضل نقل کرده اند که مراد بمیزان قرآن
است که عمل بآن موجب سعادت دنیوی و اخروی است و بعضی تقدیر یعنی بحکم وضع آن نمود **أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ** برای
آنکه تجاوز و تکذیب در میزان یعنی اعتدال و اعتصال مختلف و نقش بدو و بر آنچه معلوم نماید و بنابر معنی لام علت
محذوف و آن حروف ناصبه شاید که لا ناهیه باشد و آن و آن معنی مراد از وضع میزان اینست که در مکذبین از
عدل و در جمیع امور عدالت را مرعی دارید اگر نجوه مبالغه در این باب بکرتی این معنی میزاید بود **وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ** و بپای
دارید سنجیدن را **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی بآن ترازو راست دارید در وقت گرفتن و دادن **وَلَا تُخْسِرُوا**
الْمِيزَانَ و کم مسنجید ترازو را یعنی کم مینمایید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید چه علت وضع میزان تسویه
است و در کتاب و ایل مذکور است که ای فرزندان آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و فا کن بعهد و پیمان اگر اراده
آن داشته باشی که با تو وفا کنند حاصل که حق سبحانه در این کلام سمت احکام بعضی خلایق نموده که عبارتست از اعتدال
و زیادتی که برانجه بندگان بر آن مامور اند و نهی جز آن نموده که آن تطفیف و نقصان است و تکرر لفظ میزان
فرموده جهت تشدید توصیه و تنبیه امر با شغال آن و حث مردمان بر آن و بنابر آنکه مراد بوزن و میزان عدالت
معنی آنست که در همه امور بعدالت و سویه قیام نماید و بخس و نقص آن نسازید و از شیطان رجیم مردود که او آنست
وزن بدیت و قسط آن بقلب و بجوی او سبحانه ذکر آسمان فرمود و رفع آن در مقابل آن بیان آن بعض میکند و وضع
آن و میزاید **وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا** و زمین را بنهاد بر روی آب و بگسترانید بر آن **لِلْأَنَامِ** از برای آدمیان و بیان تاریخ
قرار گرفتند با برای هر ذی روحی که بر روی آن که از جن و انس و سایر حیوانات چه آن مانند مهادیست که بر بالای آن
نشیند و خسبند و بچرند و بمایحتاج خود قیام نماید **فِيهَا فَاكِهَةٌ** در آن انواع چیزهاست که بآن متفکه و متلذذ

غرض از اصناف ثمار **وَالنَّخْلُ** و خرمابنان **ذَاتُ الْأَكْمَامِ** که خداوند غلافها و اندجو زاکه هنوز شکفته نشده در غلافست یا مراد
است که مغطی اوست از طلع و غلاف دیگر و اعضان و قران آنچه حافظ او باشد از آفات سماوی و ارضی و تخصیص جهاد بذکر آن از
که جنس نخلیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد در تمایل و تجاذب و تاثیر و جمال عباد قطع و قران **وَالْحَبُّ** و نیز زمین است
حبی دارد **ذُو الْعَصْفِ** که خداوند تل خشک مراد حبوب که قوت را شاید از گندم و جو و ارزن و غیر آن و عصف
کاهیست که دانه را از آن جدا میسازند و بخورد دواب میدهند **وَالرَّيْحَانُ** و دیگر در زمین است ریحانی که او را بوی
میکند مراد آنست که از زمین شمار اسمها داده ام که بعضی از آن خورد نیست و بعضی از آن بوی کردنی و نزد اکثر مفسران ریحان
بمعنی رزق انسانست و مقولست که مراد از حب جمیع حبوبست خواه ماکول انسان باشد یا حیوان و عصف برکت که رزق
حیوانست و ریحان مورد رزق مردمان حاصل که حق سبحانه در ریحان بیان نعمتی فرموده که بآن متلذذ شوند از انواع فواکه
و بیان آنچه جامع تلذذ و تغذی باشد که آن نعمت عظمت و آنچه مخصوص تغذی جمیع حیوانات باشد که آن نعمت و بیان خیر
که مخصوص باشد در تکمل یا در تنعم که آن ریحانست و عبارت نعمت او بنعم تقریر و تبیان میفرماید **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا**
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید و انکار مینمایید و میگویید که آن
ضمیر راجع بحی و انسانست و لفظ انام که مذکور شده و ذکر خلق جان و انسان و ثقلان که عبادت ذکر خواهد شد دالة
بر مرجع این ضمیر و بنابر آن کلمات در سی یک آن سوره مکرر یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل بر ذکر نعم الهی بی عد
است ذکر هر نعمتی این الفاظ مکرر آورده تا سامعان و تالیان متنبه شوند بر کثرت نعم و تعدد نعمتها بعد هر یک از آن نعمت
اند که مکرر برای دفع غفلت و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در تکذیب و مبالغه در توبیخ مکذب آن چنانکه در صرف
میگوید که اما احسن الیک حین اعطیتک مالا اما احسن الیک حین ملکتک عقارا اما احسن الیک حین جعلتک
لک دار و مثل این در کتاب عرب و اشعار ایشان بسیار است و مهلل بن ربیعه جد جاهلی خود را کلیب مرثیه گفته است
و در هر بیتی معزی کرده که • علی ان لیس عدلا من کلیب • ان طرف الفتی غیر الجبور • اذا ما الحتم جیران بجیر • علی
ان لیس عدلا من کلیب • اذا نحن اعتصامس الدبور • و قرآن بطریقه استعمال ایشان فرمود الله تا اعجاز نوع کلامی
که مستعمل ایشان باشد از روی فصاحت در قرآن از آن نوع توان یافت و در صحیح بخاری انصاری نقل کرده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این سوره را آخر جنیان و بعد از آن فرمود که حیث مرا که شمار اخاموش می بینم جنیان
آن شما میگویند در جواب من چه میباشد بخدا قسم فبای آلاء ربکما تکذبان که ایشان در جواب گفتند لا بشیء من نعمک ربنا
نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ثنا و ستایش **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** بیافرید
آدم را که بدن انسانست **مِنْ صَلْصَالٍ** از گل خشک که از غایت جفاف مصوت باشد **كَالْفَخَّارِ** مانند گل پاتیل پخته بعضی
خزف و آجر که چون دست بر وی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد جنس انسانست باعتبار آنکه نسل همه که آدم است از صلصال

و بیا کنحو بجاء آدم را از خاک آفرید بعد از آنکه آن را گل حسابی ساخته بود و از غایت طول مکث گشته متغیر شده
و بعد از آن آن را بعد از آن ابجد صلصال رسانیده بروایت مخالف این آیات نباشد که خلقه من تراب و خلقه
من طین و من حمأ مسنون و من طین لازب **وَخَلَقَ الْجَانَّ** و پیش از آدم جانوران که بدو رجعت و آن ابلیس است نزد بعضی از طوا
جمیع جنیان **مِن مَّارِجٍ** از زبانه صاف بی دود **مِّن نَّارٍ** از آتش ذکر من نار بجهت بیان مارجست چه آن در اصل بمعنی
مضطرب است ماخوذ از مرج بمعنی اضطراب یا بجهت آنکه مراد بآن آتش مخصوص باشد کقوله تعالی نار الله و گویند
مارج آتشی است که زبانه سرخ و زرد و سبز آن بیکدیگر آمیخته که در بعضی از بلاد عرب یمنی ماخوذ از مرج الدین الامر
اذا اضطرب و اختلط و در باب نهم از سفر تکوین موسی مکیه مذکور است که مارج استیت بمرج بهوا که از اهوای مشتعل
پس جان مخلوق اند و عنصر که آتش و هوا است و آدم آفریده شد از دو عنصر که خاک و آب است چون آب و خاک بهم مرج
شوند از اطبین گویند و چون هوا و آتش بهم مختلط گردند از آن مارج خواهند و مصلحه تناسل در بشر از اجزای آب نطفه
است در رحم نسائی در جنین با آن هوا است در رحم انثی و میان آن هر تنی جان و آدم مدت شصت هزار سال بود
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و افضل مرکبات و خاصه
کرد نعمت و احسن مصنوعات گردانید و دو لسان ارزانی فرمود **تُكَذِّبَانِ** تکذیب و انکار مینمایید **رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ**
خدای بجا آورنده آفریدگار هر مشرقین برای آفتاب که مشرق و مغرب دیگری مشرق **وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ** و پروردگار دو مغرب و دیگری
زمستانی و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید مندرج است از اختلاف فصول و حدوث آن انجه بفصل
تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب طلوع معیشات و غروبش سبب آسایش و راحت و نزد بعضی مراد بمشرقین
و مغربین مشرق و مغرب شمس و قمر است و دگر آن بجهت بیان شرف آفتاب و ماه است که منفعت و فایده بسیار و خواص بی
شمار است و دلالت آن بکمال قدرت حضرت ربوبیت **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از این نعمتها پروردگار خود **تُكَذِّبَانِ**
تجحد و سور زند و منکر میشوید **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ** رها کرد و روان ساخت دو دریا یکی شیرین و خوش و دیگری شور و تلخ
يَلْتَقِيَانِ در حالتی که بیکدیگر میرسند و سطوح آنها بهم تماس میکنند بحر فارس و روم است که در بحر محیط بیکدیگر
متلاقی میشوند **بَيْنَهُمَا** میان آن هر دو دریا **بَرْزَخٌ** حاجزی دیده است از قدرت خدا یا مانعی از حسنا و که بسبب آن
لَا يَبْغِيَانِ تجاوز نمی جویند بیکدیگر و هیچکدام بر دیگری از حدی که معین شده تجاوز نمی نماید تا انجمیان آن اثبات
عرف نشود و بجهت در آنکه مانع نباید بدین دو دریا مشرع است **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از این نعمتهای پروردگار
تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید بیان بعضی منافع بحرین مینماید میفرماید که **يَخْرُجُ مِنْهُمَا** بیرون می آیند از این دو دریا
اللُّؤْلُؤُ مروارید بزرگ **وَالْمَرْجَانُ** و مروارید ریز و گویند که لؤلؤ و مرجان از بحر مالح صالح میشود و از بحر
عذب بی باران ابر صغیر تشبیه است که خروج آن از طرفی تناسب یکدیگر دون دیگری اسناد بهر دو میکند و بیل

توسع کما قال الله تعالی یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و معروف است که رسل از انس اند نه از جن و نزد بعضی مفسرین راجع باب
و اب دریاست چه حصول دُر از قطره باران است که در دهن صدف آید و لهذا ابن عباس بحرین بحر آسمان و زمین تفسیر
نموده و مورد گران هر دو دریا بقدرت خدای تعالی یکبار بهم میرسند و بینهما اشاره بحاجزیست که مانع نزول دریای
آسمان و صعود دریای زمین است و از دریای فلک نقرات بدریای زمین میریزد و بدهان صدف در میآید و از آن
لآلی منعقد میگردد و از آب خروج منفعت بگران صدف از دریا بیرون آید و در دهن باز کند هر قطره باران که در آن افتد
مروارید شود و نیز از نور و آب گرده اند که گفت از نفات شنیدم که استخوان خرماهی در صدف بود قطره باران بران افتاد
آن مقدار که باران با او رسیده بود مروارید شد و باقی بقدر استخوان و حال خود بماند و گویند که تزد القای بحرین حاصل میشود و مثال
مثال نکات نسبت تلخ و از عمر بن عاص نقل کرده اند که لؤلؤ حاصل نمیشود مگر از ملاقات دریای عذب و تلخ بیکدیگر و خلق این
جواهر و ابی است که ناموس آن از این جوز کنند و از بیع و شرای آن نوا میباشند **فَبِأَيِّ آلَاءِ** پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود **تُكَذِّبَانِ** تکذیب میکنید و بدانکه اهل اشارت گفته اند که مراد از دو دریا طاعت و معصیت نفس است و بینهما برزخ جمعیت
رحمت است و البغیان اشارت بآنکه نفس بقا کند بر معروف دل این عطا کند که میان مذاق و نبه دو دریاست یکی دریای عجاب و آن
قرابت کفر که معتقد بان نحو از قرابت هلاکت خالی باید و یکی هلاکت دریای و آن در دنیاست هر که بان تمسک جوید مرتد و هالک
و بینهما برزخ مواعظ الهیات که دل مومن بان متاثر گشته از هلاکت دنیویه خلاص میشود حتی اگر از دریای مارج در رو
من جان بیرون می آید انجا از دریا عذب رحمت که قرابت در علم حلال و حرام بیرون نیاید و گفته اند که این دو دریا
دنیا و عقبات و بینهما برزخ قبر است تا کی بدیگری بغی کند و نزد بعضی مراد دریا هوا و برزخ لطف حضرت عزت و لؤلؤ
مرجان توفیق و عصمت و نیز بعضی بمعنای که مراد بحرین خوف و رجاست با قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت
و لؤلؤ حالات صافیه و مرجان لطایف وافیه و سکب کشف الاسرار گوید که بحر خوف و رجا و مطلب رجا مادر مسلمانان راست و از آن
گوهر عقد ورع بیرون نیاید و بحر قبض و بسط خواص مومنان را و از آن گوهر فقر و صبر آید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان
و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا با سلطان و تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بدو دریا علی ابن ابی طالب
و فاطمه است علیهما السلام که دریا علمست و دوم دریای حلم یکی دریای شجاعت است و دیگری دریای سخاوت و یکی
دریای وفات و دیگری دریای حیا و یکی دریای طهارت و دیگری دریای عصمت و برزخ میان ایشان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون آید حسن و حسین اند صلوات الله علیهما و نیز
در تفسیر طبرسی از سلمان فارسی و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علی و حسن است
که در میان علی ابن ابی طالب و فاطمه است و از برزخ مودت و محبت است که در میان ایشان واقع است که هرگز
منقطع نخواهد شد و از خروج لؤلؤ و مرجان از ایشان قد حسن و حسین است و در روایتی محمد و جعفر از ابی

الحاوی و محمد زیاد بن الذر مذکور است که از ضحاک سوال کردند که مراد از مرج البحرین بیان چیست فرمود که مراد از بحرین علی بن
ابیطالب و فاطمه علیهما السلام و از برزخ محمد صلی الله علیه و آله و از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین اند و از احتمال بحر
و لؤلؤ چه مصابیح هادیان از ظلمات ضلالت خلاصی حاصل میشود و بلعلمان اعوان نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمات ضلالت
بمنزل فوز و صلاح میتوان رسید انتهی که از طریق اهل سنت است و بعلوان روایت کرده که من از ابی عبدالرحمن السلمی
شنیدم که فرمود من از ابی بکر بلال شنیدم که گفت من از حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود اذا فقدتم الشمس
فالقوا القمر فان لم تروا القمر فالقوا الزهرة و فی روایة یا رسول الله ما تؤتی الشمس قال انا قلبها القمر قال علی قلبی بالزهرة قال
فالمهدی بالقرقدان قال الحسن والحسین یعنی انس فی مالک میگوید که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
هرگاه شما آفتاب را نیابید باید که توجه بماه کنید و اگر ماه مفقود باشد بزهره اقبال کنید و اگر زهره را نیابید بعزیزین
اقبال کنید و چون این حدیث بزبان مبارک آنحضرت جاری شد صحابه گفتند مراد شما از این آفتاب و ماه و زهره و عزیزین
چیست فرمود که من بمنزله خورشیدم و علی ابن ابیطالب بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره و حسن و حسین اند و شیخ در کتاب این حدیث صحت انجام معرفت و اکثر نجات از ظلمات گمراهی موقوف باشراق انوار
باهره از مصابیح هدایه آل عبا و بدون تمسک بانوار ناجیه ایشان که از نور رسالت مملکت مطلق عالم مستحق نجات
و رحم مانیل • فی خمسة لحقی بهم حرالجحیم الطالم • المصطفی و المرتضی و ابناءهما و الفاطمة • وله الجوار و مرخلاف
یعنی باسرا و است کشتیهای روان المنشآت که بر دامنه و بر فراشتات بادبانها گوزها را انشا کننده و ابتدا نماینده
در رفتن یا پیدا کننده موجها و رباهی سبب جاری شدن و حفظ شیء خواندیم یعنی کشتیهای بادبان بر کوه
برای روان گردانیدن آن و گویند که منشآت بمعنی مصنوعات است یعنی کشتی های ساخته شده یعنی معنی مبتدا الفیر
یعنی کشتیها که ابتدا کرده شده اند و فی کالاعلام مانند کوههای در درازی و بلندی و بزرگی و موید معنی
اول است که انجا هم منزلت که کشتیها که صاحب بادبان اند از منشآت میگویند و آن جا که بی بادبان اند بآن
اسم مسمی نمیشوند و حلو کشتی و روان کردن آن در دریا جهة انتفاع بندگان است از قطع مسافه بسیار در زمان
اندک و توسع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فبای آلاء ربکما بکدام از نعمتهای آفریدگار خود
تکذبان بدروغ نسازید و در آن کافران میگویند کل من علیها هر کس که بر زمین است از جن
و انس یا از نباتات الاراضی یا از جمیع مرکبات علی بناء التغلیب فان هلاک شوند یعنی عاقبت کار ایشان
فنا است ابراز ضمیر بدون ذکر مرجع که ان ارض است بجهة معلومیت آنست و از بعضی اکابر علماء منقولست
که چون خدا خواهد که عالم نابود شود چیزی را خلق فرماید لایعی محل که از آنها گویند و چون بحد رسد

هر موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند اجسام صدیده اعراض بتقلیب و این فانی شدن جمیع جواهر باشد و در عرض فنای
هر موجود دیگر جایز کافی بود و بحث آن لایعی باشد که سند محلست و بوجود او عدم جمیع عالم لازم آید بخصوص سند حاصل که توجه
بکنار ممکنات فانی شوند عدم اختصاص بعضی دون بعضی از ابی عبدالله بن عباس مرویست که چون این آیات نازل شد زنها
گفتند هلک اهل الارض و اهل زمین هلاک شوند و چون این آیه فرود آمد که کل شیء هالک الا وجهه باشد که ایشان نیز بمرتبه
فنا خواهند رسید و هیچ چیز بجهت بقا نمیشد نخواهد شد مگر ذات او سبحانه کما قال ویبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار
خود ذوالجلال که صاحب عظمت و کبریای مطلقست یا کسی که سزاوار آنست که اولیا از تشبیه و تعطیل و تفویض و اتحاد
والاکرام و خداوند تکریم ایشان بفضل عام و کرم تام خود مگر آنکه مستحق آن باشد از انبیا و اولیا و سایر اتقیا و تقیید ذات بوجه باقیات
آنست که جمیع ممکنات توجه جهات او سبحانه دارند و گویند که وجه بمعنی رای و تدبیر است یعنی خداوندی که مدبر جمیع امور است و
روایت کرده ابی هریره و اسم از اسمای عظیم حق سبحانه اند و لهذا حضرت رسالت پناه فرموده که الظوا بیا ذا الجلال والاکرام نیاه گیرید
و مواظبت کنید بگفتن یا ذا الجلال والاکرام و معاذ جبل گوید که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمردی بگذشت که در نماز
میگفت یا ذا الجلال والاکرام و دراکنت که فقد استجیب لک بدرستی که دعای تو مستجاب رسید محمد بن کعب گوید که روزی جبرئیل
امتحان از کعب الاحبار پرسید که معنی کرام طاهرست جلال بچه معنی است گفت جایی فنای تو باید در گفت چنین یافتم که جلال
نام بهشت است اینست عطیه بعرش ربنا الحق فرمود که میانی که این بهشت و آن بهشتی که بندگان در و باشند چند مسافت است گفت
هفتصد سال راه جبرئیل ندا بی خیال فرود آمد و گفت یا رسول الله کعب الاحبار صادقست در بیان کتاب و بلا کذب گفته
در موضع عرض شان بجهت تعظیم آنحضرت که بر آن مرتب میشود از اعاده نعمت و اتمام نعمت و رحمت فبای آلاء ربکما
بر آن نعمتهای پروردگار خود که شما را خبر داد از امانا اماده شوید و کار احوال بیارید و سبب آن در دار الخلود
گیرید و اعتبار کرده از نجات خود تا بحضرت او رجوع کنید و بعزاز اعتماد نمایید تکذبان تکذیب میکنید او
را طلب یعنی جمیع حاجات از و طلب میکنید و اعتبار کرده از نجات خود تا بحضرت او رجوع کنید و بعزاز اعتماد نمایید یسئله من فی
السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست چه اهل آسمان و زمین بدو محتاج اند و ذات صفات خود بی اهل آسمان از و میطلبند
هر چه متعلق باشد بدین و طاعت و اهل زمین از و میطلبند هر چه متعلق بدین و دنیا داشته باشد و همه را بر وجه مصلحت و حکمت
مترتب میسازد کل یوم هر روز یعنی هر وقتی و زمانی او در احداث امریست و در ساختن و پرداختن مرکوبیست که چون
آنحضرت این آیت تلاوت فرمود از و پرسیدند که مازه الشان فرمود که من شانه ان یجیز ذنبا و یفرج کربا و یرفع قوما و یضع
آخرین یعنی شان او آنست که گناه کار را بیامرزد و غمگین را شادمان سازد و گروهی را بلند گرداند و جماعتی را بخذلان
از نظر رحمت خود اندازد و در سبب نزول این آیت آورده اند که یهودان گفتند که خدای روز شنبه هیچ کار نمیکند این
آمد که او هر روز در کاریست سعید بن جبیر از عبدالله عباس روایت کرده که اول چیزی که خدای بیافرید لوح بود

فبای آلاء ربکما

والزام

ازدر سفید و الحران او از یاقوت سرخ و قلم آن از نور و کتاب آن نیز از نور و در هر روز یکی سیصد شصت بار بدین
لوح نظر کند و در آن کارها تخلیق سازد پس دایمی را دعا اجابت کند و سایلی را اعطا دهد و در بلاد و انجاحات بخشد و ملکین
فرمان سازد و مریض را صحت دهد و دویی را توفیق توبه دهد و کودکی را بیاموزد و در جزیرت که هر روز بدیگری
از سر جای برگیرد و بدین موضع فرود آورد و صحیفه دیگر از بیت زمین بیکی زمین رساند و هر یک را فرا خود گرداند
و قیامت هر فرد وی بجمع شوند از صحیفه اجابت و منقولات که شان او اعمال منافع است بنزد دفع مضار
و پس توفیق شود ظاهر کنی کنا فلی نیت از نیکوی کردن تو در حق تو در کتاب او در ده کی از ملوک معنی آن است
را از روز خود پرسید گفت ایها الملک یک روز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم گفت چنین باشد پس وزیر شتافت و در آن شب
بخانه آمد و در میان غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را در آن شب دید گفت یا مولانا چه چیز ترا متفکر و در آن شب
خواجه از و احوال که دید بود گفت یا مولانا شاید که باشد فرج تو من شوم و گوید اندوه ترا من کنایت خواجه حال را
خود را بیان کرد غلام گفت برو و ملک را گوی مرا ملاحت تعبیر این آیه تمیلند خواجه نزد ملک آمد و این صورت را مرور
ملک باحضار غلام امر فرمود و از وی پرسید که خدای هر روز در چه کار است گفت ای ملک شان خدا آنست که یولج اللیل فی النهار
و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی حیا و یمیت میتا و یمیت حیا و یحیی میتا و یرزق من یشاء
ملک گفت احسنت نیکو گفتی پس جزیره نارحت خواجه از بدن او خلع کنند و در غلام پوشانند و او را منصب وزارت
و هند غلام گفت ایها الملک هذا من شان ربنا و این آیت شانات نارد و بحدیث نبوی صلی الله علیه و سلم کان الخلق حین یاهو
کان یوم القیمة و عشیا و در سورة الجمعة عطف عزیز یافته و صاحب کشاف از این قصه نقل کرده که اول روز کان الخلق
ان تو در خدای دو روز است یکی روز مدنی است و شان در آن روز امرت و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق
و امانت و احیا و اذلال و اعزال امر و روز دوم ملة الموت است و شان آن روز حساب و سؤال و عقاب
و ثواب و نزد تحقیق یوم بمعنی است و لهذا صاحب عجائب الحقایق آورده که مراد بشان تجلی حق در هر آن عجب معنی که مرا
استعداد آن باشد و تجلیات دیانه و اخذ و ثابت و نهایت نیست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
از آنچه شما از یکی عدم حیا صحیح و از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و اغماض و زری تکذیبان
تکذیب میکنید و انکار آن مینمایید سنفرغ لکم زود باشد که فارغ شویم از امر امور و متوجه شویم از آن
و جزای شما آن روز و قیامت خواهد بود که حق تعالی بجزا هیچ کاری دیگر نکند غیر از حساب و جزای بندگان پس مراد آنست
که چون وقت حساب در آید بهیچ کاری دیگر مشغول نخواهیم شد و در اکثر تفاسیر مذکور است که این تهدید و تنبیه
را از یک سفهد شخصی را گویند ساقوع لک یعنی زود باشد که بانو پردازیم و متوجه شویم از هر چه مشغول سازد
مرا از حق تعالی و تو شغلی دیگر نداشته باشم مراد تو فراغت بر نگاه او و صرف جمیع همت و اهتمام کشیدن از وجه

بعضی را از کلاب بدران برجم مادران آورد و برخی را از ارحام امهات بجهت عالم جای دهد صحیح

مجرد شویم از برای شیء اقرب برای شیء و جان در آن چیز و بای حال فراغ ایجاب معنی اراده محاسبه و قصد مجازات نه فراغ
که معنی از شغل باشد زیرا که آن از خواص ممکن است یعنی زود باشد که قصد جزا و حساب شما کنیم و نزد بعضی معنی آنست که ای جن و انس
بیان ثقلین و اعمال و کار شما اثقال خواهیم گرد و گویند که این فرمود صیت مر عاصیان را و هر چند مطیعان را بعضی زود باشد
که قصد تقویه و متوجه شما کنیم ایها الثقلان ای دو گروه بزرگ که عرب الجن ثقلین و قیمتی را در عرب از اثقل گویند و لهذا
حضرت رسالت فرموده که ای تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم که جلیل القدر و عظیم الخطر و آن
کتاب و عترت طاهرین و بعضی مراد عجائب است و انس که ذو الثقل العقل و الروح اند باعظم الشان نسبت بحیوانات که مادون انها اند
و صادق علیه السلام فرموده که شیعیان ثقلان باعتبار است که گران بارند تکلیف و نزد بعضی دیگر بیان اعتبار است که
بار گناه گران بار اند و بحسب احیا و موتی ایشان گران بار شده و منه قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها ای موتاها و ایا
ضمیر مفرد کلم اگر مرجع جن و انس اند باعتبار افراد انفاست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بعد
شما نموده عجائب تاثیر الحالیه معتبر شوید و عنوان تعظیم بخطاب فرموده تا بکرم مجید او امید وار باشید لکذبان تکذیب نمایید
یا معشر الجن و الانس این کلام در حکم تفسیر ثقلان است یعنی ای گروه بیان و ارمیان ان استطعتم اگر توانید ان تنفذوا
اگر بیرون روید من اقطار السموات و الارض از کناره های آسمانها و زمینها تا بگریزید از عذاب فانفذوا پس بیرون
روید و فرو نمایید لا تنفذون بیرون نمیتوانید شد و فرار نتوانید کرد بان لا بسلطان مگر بسلطان یا بقدرت من که شیا
اعطا کنم و تعالی اگر شما را این قسط قوت و اعطا قوه موافق مصلحت و حکمت من که هر جا که روید مرگ لازم حال شما خواهد بود و یا
از عذاب من نجیح جا نمیتوانید گریخت و گفته که روز قیامت ملائکه گرد اگرد اهل محشر صف کشند و زبانیه آتش و رنج باشند هر یک
مانند حصار آتشین و آتش از دو حصار گیرند و منادی ندا کند که ای گروه جن و انس بیرون روید از میان مهر محشر اگر توانید بیرون
روید لیکن نمیتوانید رفت مگر بعد و بعلامات و شمار آن نیست و گویند معنی آنست که اگر قادر دید بر آنکه بیرون روید از اقطار
آسمان و زمین تا عالم شوید با آنکه در ملکوت علوی و سفلی بیرون روید لیکن قادر نیستید بیرون رفتن معتقد انانی
آن مگر بسبب و بعضی که معنی آنست نمایید بیرون خروج نمایید بر آن تا بنظار مایشوید و قول اول اشهر و اقوی است و روایت
بسیار در آن باب وارد و یافته از آنجمله حدیثی مرفوع واقع شده که چون قیامت قایم شود فرشتگان از آسمان نزول کنند جمیع
خلایق را احاطه نمایند جن و انس روی بگریز نهند و بهر جانب که روند فرشتگان را بینند که احاطه ایشان نموده باشند
و هیچ جا مفری نیابند تا ایشان فرا نمایند و مسعدة بن صدقه از کلیب روایت کرده که ما نزد ابی عبد الله علیه السلام
نشسته بودیم و او احادیث از جنت بزرگوار خود برای ما نقل میکرد و از آنجمله فرمود که چون روز قیامت باشد حق
تعالی جمیع عباد را بالاهی ظاهر جمع و ملائکه هفت آسمان را نزول کند و بر جوانب آن ثقلین صف شوند هر یک
بعد از صفی دیگر پس جن و انس را احاطه نمایند ایشان در میان هفت صف ملائکه گرفتار شوند که هیچ جا مفری نیابند

غافل باشند و در این وقت ندای ندا کند که ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار که اخبار کرد که شما را جزا دهد در دنیا و فرا ماند در آخرت
دانید که جزا و در دهد و سرا یا و مدد کار شما باشد و روی توجه بدرگاه آورید یا بیان فرمود شما مصاعد عقلیه و معارج
نقلیه که مستاد نفوذ ند از اقطار السموات تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایید یرسل علیکما فرستاده شود بر شما که شرار
و عاصی باشید شواظ زبانه سر خالص که منقطع شود من نار از آتش دوزخ و نحاس و دودی سیاه و گویند
نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند و از مقاتل مرویست که نحاس مس گداخته که از
زیر عرش جاری شود و بر سر اهل دوزخ ریخته گردند دو جوی در روز و سه جوی در شب و نزد ابن مسعود مراد
بنحاس دردی زیت حاصل معنی آنست که شما را نوعی زبانه آتش عذاب کنند و نوعی دیگر بدود یا دردی گداخته
یا دردی زیت گداخته و از حسن مرویست که در جوی که عصاة مبعوث شوند زبانه آتش دوزخ کشیده شود و ایشان را
بدوزخ کشد و چون عذاب دوزخ مشاهده شود فلا تنتصران پس نصرت نتوانند کردن یکدیگر را دفع عذاب از هم
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آن اجلال شماست عذاب دوزخ تا از معاصی و شرک
اجتناب نمایید یا انتقام کشیدن او از برای کفار برای شما تکذبان تکذیب مینمایید اذا انشقت السماء پس چون بشکافد
آسمان و نزد این حال ملائکه نزول نمایند فکانت وردة پس گردد آسمان سرخ و نزد کل و ورد اگر سرخ با الوان مختلفست لکن
غالب الوان او حمرة است پس اطلاق او بر کل از قبیل اطلاق کلی باسم بعض غالب آن و از ابن عباس و قتاده و ضحاک
مرویست که کانت کالفرس الورد یعنی آسمان بر نگ اسبی گردد که سفیدی او سرخ باز دی زند و این نوع اسب مابین
کمیت و اشقر است که اندر گاه ربیع زرد فام است و در زمستان سرخ و در وقت اشتداد و قوت آن بر اسود و قال
في الصحاح قيل للفرس والاسد ورد وهو بين الكميت والاشقر والاحمر وردة پس مراد آنست که آسمان متلون
شود بالوان مختلف مانند اسب مذکور که باختلاف فصول مختلف الوان میشود و بعد از انشقاق و سرخی کالدهان
مانند روغنهای زیت شود و این آن وقت باشد که حرارت دوزخ باو رسد و میتواند بود که دهان اسم مایعی
باشد مثل حرام و ادام و از مجاهد و ضحاک و قتاده نقل کرده اند که فرشته آن بر روغن زیت ارغنیه است که هر شاخ
روغن زیت بگیرند پس آسمان مثل دردی باشد در لون و مانند دهان در اختلاف الوان و نزد کلبی دهان
ادیم احمر است و نزد این عطا دردی زیت که مختلف الوانست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که خبر
کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن بوی پناه جوید تکذبان تکذیب مینمایید مرویست که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجایی رسید که غار میکرد و این آیت میخواند و میگریست و میگفت ربی من یوم تبشق فیه
السماء و ای زمین از روزی که در و آسمان شکافته شود رسول صلعم فرمود که ای جوان بنی اغنایی که مانند

من باشد آنست که ملائکه آنرا بر گیرند یومئذ پس در آن روز که آسمان شکافته شود لا یسئل سوال کرده نشود عن ذنبه لیس
از گناه خود آدمی ولا جان و از گناه او یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چرا کردید بلکه سوال توبیخ کنند که چرا کردید
یا آنکه علامات شناخته شود که از جمله گروه مجرمین و سیاهی روی خواهد بود پس احتیاج سوال نیفتد یا آنکه جوارح ایشان گناه
ایشان ناطق شود و نیز از سوال کردن انسان یا آنکه بگناه کاری نبرند یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه
در موضع دیگر که موقف حسابست و اینجا مجازات فرموده که فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انسی و نه جان و فهم مراد وقت حساب و حیاتست
که از گناهان خود ایشان سوال نکنند پس منافی ایکدیگر نباشد و از امام رضا علیه السلام مرویست که چون این آیت برسید فرمود
که مقدمتی بوده باشد در بیان توبه و نجات کرده و نزد قیامت که مبعوث شود بهیچ یک از ایشان گناهی
نباشد از سوال کنند و یا آنکه مراد حق در این مقام جزات سابق الحق و منع ان در موضع حیات قبلیات که هاشم و مراد و لما و یا
و غیره بدیع است باین که مولود واقع شده لطافت زبانه و افتاد ان باعتبار آنست که مراد از انس بعضی از نفات یعنی
ادمیان که گناهکار باشند یعنی مصلی از جن یعنی بعضی پریان که عاصی باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که از عوال از و در شما اجر دهد تا در ایمان ثابت و راسخ شوید و بسبب آن فایز و رستگار گردید یا از عجائب
و نیاید در دین روز و بندگان که از اهل ایمان باشند تکذبان تکذیب میکنید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران
که مجرمانند و عصیان صحیفه اعمال را سیاه کرده باشند بسیماهم بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم یا اثار
غم در بشره ایشان فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی بموهای پیشانی و قدامها بعضی نوعی بموی جبهه ایشان
را گیرند و نوعی دیگر پایهای ایشان و بدرخشان کشند یا آنکه بعضی از نواصی دوزخ را بنیه ایشان را گیرند و بعضی دیگر
اقدام ایشان را و هر دو را باین دستور بر زمین کشند تا دوزخ از نواصی و اقدام ایشان بخیرات بهم
معلوم سازند و بر روی انداخته بدوزخشان کشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار شما
نمود از گرفتن و بخواری و زاری در دوزخ انکار کنید یا بیان بر سبیل توبیخ هذه جهنم التی این آن دوزخ
است از روی مثال تکذب بها تکذیب میکردند بآن المجرمون مشرکان و یا منافقان آنرا یطوفون طواف کنند
و گردانند که دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی نهایت رسیده که بر سر
ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند و آن اذا آنی شدت یعنی بلغ الحر النهایة و بعضی گویند که دوزخیان
هرگاه که از آتش التفات کنند باین وجه بفریاد ایشان رسند که ایشان را در میان آب جوشان اندازند و بجهت شدت حرارت
آن همه اعضاء ایشان از یکدیگر جدا شوند در روایت آمده وادی از او در جهنم که در و جرل و ریم ریخته
دوزخیان جمع شده باشد بر ایشان بکشانند تا ایشان را بخلاف و سلاسل که داشته باشد بر انسان او در دهد و هر دو را بجا
شمس سازند و اوصال و بندهای ایشان را از یکدیگر جدا سازند و ایشان را از بکاهیرون آورند و او سجاده بار دیگر
خواهند

اعضای ایشان بهم جمع کند و خلق آن فرماید یا آتش سوزان عذاب نماید پس ایشان بآن دستور همیشه در میان نعیم و جحیم گردان باشند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تنبیه کرد شما را از عذاب اهل دوزخ تا از کفر و نزل پرهیزید تُكَذِّبَانِ
تکذیب مینمایید و شبهه نیست در آنکه آیات مذکوره که در شان دو زخیان است مستلزم وعید و تهدیدیست که مقرب عبادت اطاعت
و مجتنب ایشان از معصیت و باعث ایمان و صارف از کفر و عصیان و آن عین الطاف بحضرت منان است پس متضمن فواید جلیله باشد
و اعتبار دگر وعید بسیار باید نمود وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی
آن موقف حساب و بجهت آن ترک معاصی نماید جَنَّتَانِ دو بهشت است و این تثنیه است و اینجا تثنیه قولهم
و لمن خاف مقام با آنکه مراد بمقام قیام او بحساب باشد بر عباد کقوله تعالی الا هو قائم علی کل نفس بما کسبت پس معنی این باشد که کسی
که بترسد از آنکه خدای شاهد و حافظ اعمال اوست و بجزا آن و معصیت حبارت نماید او را دو جنت است و از نجات که صادق
السلام در تفسیر این فرموده که هر که بداند که خدای اعمال خیر و شر است و می بیند و آن را بهمین طریق میشود و او بجزا این
و این از معاصی مجتنب شود او را دو بهشت است یا مراد مقام خایفست که نزد خدای جهت حساب بکلا الفریقین و لمن خاف
آن بر وجه تعمیم و تعریفات باشد که مستوجب خاف دیگر باشد و لفظ مقام بینهما مع واضح شده باشد بجهت مبالغه یعنی آنکه کسی که
لمن و جنات آن از آن و فعلت بدالمکانت و این دو بهشت یکی جهت عدالت و دیگری جهت نعیم و گویند یکی خایف الهی را بود و دیگری خایف
جنی چه خطاب است تا یکی برای ادای طاعت و دیگری برای ترک معصیت تا یکی برای خایف و دیگری برای خدم و متعلقات
او تا یکی از روی عدل و دیگری بر سبیل فضل کقوله تعالی و زیادة یا مراد جنت روحانی و جنت جسمانی باشد و گویند جنتی از ذهب
باشد و جنتی دیگر از فضه و نزد بعضی دیگر یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از
مشک اذفر یا بهشتی در داخل و دیگری در خارج آن یعنی آنکه مشتغل انسانست در دنیا مرویست که امیرالمؤمنین چون عزم بصره
در اثنا باو گفتند که از نزد پدر زن یمان سوالة طرفة عین ابراهیم ادهم سیکنت سالی بحج میرفتم
و از آن دو آنادم حضرت مهیب و عجیب را دیدم از وی پرسیدم گفتم یا و اعجبا ام لنی جواب داد تو موسی یا کافر گفتم مؤمن
گفتم ترا دروغ میگویی اگر مؤمن بودی از غیر خدا نترسیدی حاصل که هر که در جمیع امور آن خدای نمایند باشد او را در آخرت
دو بهشت دهند و در موضع آورده که او را دو باغ دهند آن باغهای بهشت که هر یکی صد ساله راه باشد و در میان
هر باغ کوهای خوش و جوان و گلش باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای افزونکار خود که بهشتهای مشتد و مدید
برای ترک معصیت و ادای طاعت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید پس و صفی جنتین مینماید فقوله ذَوَاتَا أَفْنَانٍ یعنی آن دو بهشت
خداوندان شاخها اند و افنان جمع فنن است که عبارت از حصه که از فروع شجر منشعب میشود و تخصیص آن بذکر بجهت
که آن موجب اوراق و اثمار کثیر است و باعث حسن اشجار و منشاء امتداد ظل که مستلزم استراحت است و در تحفه آن و از
ابن عباس منقولست که افنان بمعنی الوان نعمت و نابر و جمع فنن است بمعنی نوع یعنی آن دو بهشت خداوندان انواع نعمتهای

اند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای افزونکار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار یا مشتمل بر انواع نعم بنده عطا فرمود
تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا در این دو جنت عَيْنَانِ دو چشمه اند نَضَّاخَتَانِ که دو آن جوشند هر جا که بهشتیان
اراده کنند در اطراف منزل یا اساس آن یعنی نشیم و دیگری سلسبیل و از حسن و مکرمت گفت که این دو چشمه از ذلال باشد
و در معالم آورده که یکی آب حیاتست و دیگری از شراب لذیذ و گویند منبع این هر دو چشمه که هدیه از شد از نزاست و از
ابوبکر و رافع روایت کرده که این دو جنت باین دو چشمه کسی را بود که دو چشمه از خوف او جاری باشد چه خوف
عذاب جنت باری فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمهای برای راحت و لذت شما روان
کند تُكَذِّبَانِ انکار و جحود میورزید فِيهِمَا در این دو بهشت مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر نوع میوه زَوْجَانِ دو صنف اند
که مشابه یکدیگر اند مانند شکل و ذائقه و عجب آنست که در بهشت یکی معروفست که در دنیا
رسیده باشد و نشنیده باشی که در دیگری مشابه چون عنب و رطب و تمر و غیر آن و از ابن عباس مرویست که در دنیا هیچ میوه
نباشد که در بهشت باشد جز اسامی آنکه حظ بهشت بیرون باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
افزونکار که اصناف فواکه و اثمار چنین عطا میفرماید تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُتَّكِئِينَ بر حالت از تمیز من خاف مقام
من موصول در معنی جمع با مصدوب و مدح خایفان مقید و امرح یعنی مرکبان که خایف باشند دو جنت در حالتی که تکیه کننده
باشند بطریق پادشاهان با آنکه تر ساختند و دوج اند یا آنکه تکیه کننده باشند عَلَىٰ فُرُشٍ بر فرشهای بسیار بَطَائِنُهَا
که آستر آنها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ از دیبا عکم باشد و گویند که استبرق حریر چینی است که میان آن کمه غلیظ و در بهشت یکی از اکابر را
پرسیدم که بطائن آن دیبا ست ظهار آن از چه باشد فرمود که از نور و گفت از ظهار ایشان از سندس است که دیبای رفیعست
و نزد بعضی دیگر بطانه و ظهاره آن از ذیل حسن است تا بعود و بعضی موجه بود و بعد چه خواهند نهند و نزد جماعتی دیگر ظهار
آن از اعلا رفیع است که ظاهر ضمن ما انتی لهم وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه این دو جنت که چیده شود دَانٍ نزدیکست بر بهشتی
بهشت بر وجهی که دست قائم و قاعد و مضطجع و نائم بآن رسد و مرویست که یکی کشنده بر عنقها بهشت چون اردی میکند
شاخ میوه سر فرود آورد و آن میوه که خواهد بدهن وی رسد پس از ایدست یا دهن فرو گیرد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که شما را بر عنقها و فرشهای پادشاهانه مشاهده و میوه لذیذ لطیف و حد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید
فِيهِنَّ ضمیر راجع است بالاعمد و در جنتان و حسان در فرش و قرآن یا راجع است و عدم آن بجهت ذکر معلومیت است
یا راجع بجنتان و ایراد آن بصورت جمع بجهت اشتمال جنتین بر اماکن و مقصود و مجالس بعضی در دنیا اشیا معدوده باشد
یا در بهشتهای یا در مقصود و منازل این دو بهشت قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان باشند یعنی حوری که چشم
فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود و از ابن عباس منقولست که هر یک از این زنان شوهران خود را گویند
که و عزتی ما اری فی الجنة احسن منک فالحمد لله الذی جعلنی زوجک و جعلک زوجی عزتو جلالی خدا که جمیع جنات نعیم

ادنی زیبائی نیکو بوند اگر زاحبت من گردانید و مواحبت رجل من صبا الله فرموده که هر که در دنیا چشم خود را بنا
از حرام در اورد بلوحوس قاصرات باوار نمایند و این زنان قاصرات الطرف لم یطمثهن نموده باشند ایشان را نه
دست بایشان دراز نکرده باشند و بکارت ایشان نبرده انس ادمیان قبلهم پیش از خایشان که در بهشت شوهران ایشان
باشند ولا جان که مراد انست که جنی که برای انس مقرر اند دست ادمی بدامن ایشان نرسیده باشد و ان که برای
جن باشند هیچ جنی در ایشان تصرف نکرده باشد ایه دالست و اگر جنی تکیه کند همین اکنون و متیقن بود که جن و انس
باو راه ندارد و سوسه و سرع با نجا پرواز نتواند کرد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمای پروردگار خود که حوران بدین الطاف
بهشتیان را در زنانی داشته تکذبان تکذیب مینمایید و انکار میورزید کانهن کویا ایشان حوریان الیاقوت یاقوت اند در سرخی
و صفا والمرجان و مرجان اند در سفیدی و روشنی مرویست که صفا حوران از صفا یاقوت و بیاض در و مرجان بیشتر باشد
و اسیار هست مرجان که مروارید صغیر است بر نوعی که مروارید کبیر است بعضی گفته که بیان و صفای ان زنان مارا بزرگ و در
نقل اند که ان المراة من اهل الجنة یری مخ ساقها من وراء سبعین حلة من حریر کما یری الیک من وراء الیاقوت و بیاید تکیه الزجاج
الاحمر فی الزجاجة البیضاء یعنی حوری که هفتاد حله پوشیده باشند مغز ساق او را از ان حلها مشاهده توان کرد مانند
رشتن قید از ورای یاقوت و روایتی دیگر انست که مانند شراب سرخ در ابکینه سفید نموده چنانچه زنان اهل دنیا نیز
در بهشت مثل حوران باشند در عدم حیض و در صفا و طراوت بر ایشان نیز ایشان با ایشان صحبت شوهران خود ملاقات کنند فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمای پروردگار خود که حوران باین زیب و صورت تشکر امر کرده تکذبان تکذیب میکنید و با
و در عنادید هل جزاء الاحسان نیست پاداش داده شکوی کردن در عمل الا الاحسان مگر نیکوی کردن بنیاد
ابراد استفهام در مورد نفی بجهت تقریر است یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی بر جزای طاعات بدرجات است و مکافات
بزیادة و تقوی فرح و قرب بنول و دعا بعبادت و سوال باعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا بامن اخرت و فوت سوء
و در بحر الحقایق اورده که جزاء فنای فی الله بقاء بالله است این بر روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
این اینه فرمود که هل ندری ما یقول ربکم میدانید که خدای شما چه میگوید گفتند الله و رسول اعلم فرمود که میگوید که
هل جزاء من انعمنا علیه بالتوحید الا الجنة جزای انکس که توحید را باو انعام کردیم مگر بهشت مراد توحید
است و عمل کردن و مراد بجزا حضرت رسالت صلی الله علیه بجز از نزد و جهاد بر بندگان رسانیده و لهذا قال ابن
عباس فی تفسیر هل جزاء فهل لا اله الا الله و عمل ما جاء به محمد رسول الله الا الجنة و نزد بعضی معنی ایت انست که نیست
جزای انعامی که نعم مذکوره را بر شما انعام کرده الا اکرام نماید در حق شکر گذاری و سپاس داری و صاحبی
باشد خود از حسن بن سعید نقل کرده و او از عثمان بن عیسی و وی از علی بن سالم که از ابو عبد الله صلوات الله علیه
شنیدم که فرمود ایه در کتاب الله مستقبل ایشان از کتاب خدا است که موسل است و مطلعت حی خلق جمیع عباد است

گفتند ان کدام است یا ابن رسول الله فرمود که هل جزاء الاحسان الا الجنة فی الکافر و المؤمن و البر و الفاجر یعنی ایه مطلقا ایات
که جاریست در کافر و مومن و نیکوکار و بدکار یعنی نیست جزاء کافر بکار را مگر انچه مثل ان باشد از عذاب و عقاب و بیم دائم
مومن نیکوکار نیست مگر انچه فراخور ان باشد از ثواب و در روز عقاب عبارت ان نموده هر که نیکوی در حال کیتی کند مر انکس
را نیست که مکافات ان باو رسانند و مکافات ان است که تبدیل او کرده باشند در حق او بجای او در روز بلا تح انکس نیت ایشان خواهد داشت
و دین باشد که جزایی بر احسن از فعل او باشد در حق او تبدیل رسانند و از محمد بن حنفیه نیز مرویست که هی مسجد الابرار الطاهر هیچ
ایه مرسل انست که در حق نیکوکار و بدکار مخصوص نیکوکار نیست یعنی ایه انست که هل من احسن احسن الیه کل من اساء الی الیه
یعنی هر که نیکوی کند نیکوی کرده شود باو و هر که بدی کند بدی کرده شود باو ومن دونهما و از نزدیک ان دو بوستان که موعود
برای خایفان که در ان دو بوستان دیگر اشتر باشد بسبب انقالا ایشان از دو جنت اول باین دو جنت دیگر سرور و فرح ایشان
مضاعف شود چه ان اعجب خواهد بود از ملال و کلال که لازم اسباع انسان و مشوش بود که دون بمعنی غیر باشد یعنی
غیر از ان دو جنت دو جنت دیگر هست برای خایفان و نزد اکثر مفسران دون بمعنی خلف الرتبة و الخسیس است پس معنی انست که
فوق و دون و پیش و پس و از ان دو جنت که نامزد خایفان است دو جنت دیگر از برای کسانی که در رتبه از ایشان کمتر و پایین تر باشند
و مومنان چه در روایت واقع شده که دو بوستان اول از زر است برای مقربان و در ما حدیث گذشته اند و این دو بوستان از نقره
برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که این بهشتها را در دنیا کاسبی میکنید و قدر ان تکذبان
تکذیب میکنید و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبد الله علیه السلام را گفتم فدای تو گردم خبر ده مرا از مومنی
که او را در دنیا چه مومن باشد ایا در بهشت میان ایشان تزویج باشد فرمود یا ابا محمد تعالی عالمست و حکیم هر کاه بود
افضل از زن باشد او را بخیر سازد و در تزویج پس اگر ان زن را اختیار کند از همه زوجات وی و همچنین اگر زنی بهتر از زوجه
بود او را بخیر سازد در تزویج پس اگر شوهر پس اگر شوهر اختیار نماید وی تزویج او باشد و عبارت ان فرمود که لا تقوی فی الجنة و
احدی مکوید که بهشت بکار است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که من دونهما جنتان و لا تقوی در جنت و لهذا مکوید که جنت یک درجه مرتبه
است زیرا که حق تعالی گفته که در جنات اعلی تقوی بعض و این مراتب خاص بعد مراتب اعلی است گفتم یا ابن رسول الله جوده
منان در بهشت بعضی را رفع از بعضی باشد پس اگر ارادت ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه میسر شود فرمود اگر تقوی
از ایشان باشد نتوانند که بمنزل او صعود کنند و اگر نخست دیگری باشد نرسند و اگر بمنزل او صعود نماید زیرا که ثابت ان مکان
نباشد لکن هر کاه سبل ملاقات یکدیگر داشته باشند جمع ملتقی شوند بر موانع نیکو و ملاقات سایر کرد که ابو عبد الله علیه السلام
را گفتم یا ابن رسول الله مردمان تعجب میکنند از نزد ما که می گویند در دوزخ بیرون اید و بهشت روند و در ان با او
لیاء الله باشد فرمود ای علاقی بجان من دو نهر جنتان خبا که ایشان با اولیاء الله باشند گفتم ایشان کافر باشند
فرمود که اگر ایشان کافر میبودند بهشت نمیرفتند گفتم پس مومن مرده باشند فرمود خبا که اگر مومن میبودند بدوزخ نمیرفتند

ولیکن مبادا رجال نوده باشد مراد حضرت است که از افاضل و خیار اهل ایمان بوده باشند بعد از آن وصفات دو جنت میکند
و میگوید که مُدْهَامَّتَانِ یعنی این دو بهشت بسیار سبز باشند که آن نیز سبزی سیاهی زننده باشد این مشعرست و اینکه غالب درین
دو بهشت نباتات و ریاحین منبسط بر وی و زمین و غالب ریاحین دو بهشت دیگر اشجار و فواکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا فبکدام
از نعمای پروردگار خود که مبین نباتات نعمای سبز و تر که موجب روشنی چشمست بنما معلا میکنند تُكَذِّبَانِ تکذیب میفرمایید
فِيهِمَا درین دو بهشت عَيْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جوشنده بر وجهی که در حین برجوشیدن نشک ریزها و ریگها
در حوالی آن بوده باشد بهوا افشاند فبای آیات بر تفاوت مراتب میان این دو جنت گوید بعضی اول و ثانی بر قدر مرتبه
این دو چشمه که نسبت بدو چشمه که قبل ازین گذشت و برین قیاس است آنچه عبارتین است و از ابن عباس منقولست که این
دو چشمه از اصل بهشت برجوشند یکی مشک و عنبر و کافور برای اولیاء خدا و نزد بعضی یکی بانواع حسنات و بنا بر قول
ابن عباس که این چهار بهشت برای خلفیان است ذکر این صفت بجهت تغلیبست بر اهل حسن ابن حنفیه فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای او چشمه خود که چنین تُكَذِّبَانِ تکذیب میفرمایید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ درین دو بهشت است میوه‌ها بسیار وَنَخْلٌ و خرمایان وَرُمَّانٌ و انارها نار تخصیص خرما و انار
بدو آنکه درخت درخت فاکهه‌اند بجهت تفضیل و من باب اضافت بر سایر فواکه و ازین قبیل است تولد ع و ملائکه
و رسل و جبرئیل و میکائیل و وجه تفضیل و من باب اضافت بر سایر فواکه خرما با وجود فکه غذائیه نیز دارد و انار
با اکوا فاکهات مشمر دوائیه نیز هست بخلاف فواکه دیگر و احتجاج ابو حنیفه بآیه ایست بدانکه شخصی که سوگند خورده
باشد که فاکهه نخورد و اگر خرما و انار تناول کند حانث نمیشود بجهت آنکه اخص فکه نیست بطل است زیرا که خرما اطلاق اسم
فاکه بانها میکنند و احکام شرع متعلق بر اسماء اند و احتجاج از یوسف بجهتی که فتنه‌ای عونی است نقل کرده که افضل و اولیات
من افضل الفاکهه و بعضی گفته‌اند که مثلا شیاء بجاوز از فاکهه بجهت فضل انهاست و در حضرت که در رخسان بهشت از اصل
شاخ تا بسر شاخ اثمار مضفوره باشد یعنی میوه‌ها بر آن چسبیده باشد و هر یکی را نعمتهای بسیار بیند و هر که از
چیند فی الحال در موضع آن دیگری بدید آید و خوشهای انگور شش ذراع باشد و ابو سعید خدری از رسول صلعم
روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون شب معراج بآسمان بردم درختهای بارآور دیدم هر بار دیگر چون شتر مست و مرغانی
چون شتران بختی گردن دراز دیدم از وی سید مرا که این برای کیست گفت برای زیبا رخ زیبا بیان بشارت باد در بهشت
میرهاد دیدم که هیچ چشمی از آن ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار
خود که چنین میوه‌ها بندگان خود کرامت میفرماید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِنَّ درین چهار بهشت و
خَيْرَاتٌ زنانی باشند فاضلات الاخلاق و الخصال حِسَانٌ نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن خلق آراسته
و بحسن خلق آراسته و اینکه بعضی مفسران این تخصیص کرده‌اند که ایشان زنانی اند که تربیت نیافته و هرزه گوی و سلیطه

و بازار کرده و باشکار و متعقل الجلد باشد و سر از بام بر نگاه دهد و نزدیک شوهران نگاه شد تعریف ملائکه زیرا که زنان کوهن
الخلق باشند از این صفات زیرا که انجمع اوصاف سه مراد و عرا اند و نزد بعضی خیرات بمعنی اختیارات یعنی زنان برگزیده
و این نیز لازم تفسیر اولست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مثل حوران عطا میفرماید صورت و نیکو
صورت تُكَذِّبَانِ انکار میکنید و تکذیب میفرمایید که خیرات مخفف خیرات که جمع خیرات بتشدید یا میتواند بود که جمع خیر باشد که اهل تفضیل
زیرا که خیر بمعنی خیرت او را تثنیه و جمع میکنند و میگویند خیرون و خیرات و در بعضی تفاسیر مذکورست که زنانی که متصف باین صفاتند
زنان اهل دنیا که رحمت نامزد ازواج خود شوند و ایشان در حسن خلق و خلق انحوبان در پیش باشند و از سدی فی صلی لعالم
نقل کرده اند که حوریان بهشت دستهای که بگیرند با وار خوش و صوت دلکش بر وجهی که هیچکس مثل آن را ندیده باشند
باشد که بشنید عن الواسطیات فلا تسخط ابا عن القبیحات فلا تطغی ابا عن خیرات حسان خلقنا للازواج اکرام فاخشونیم که
هر که خشم گیرید ما منتظر هر که از نیکان رویم ما آراسته ایم بجمال و جمال و بخلق شده‌ایم برای شوهران بزرگوار از عائشه روایت
که رسول فرمود که چون خوبان این نداء دهند زنان مومنان گویند عن الصلیات و ما صلیت عن الصائمات و من صمت
عن المسندفات و ما سدت عن الدنوبات و ما توضیت ما فارکانند که ما پرورشیم و شما اندرون دار نگاه ایم و شما اندر ما مسدته
دهنگان و شما اندر ما رضوان اند که ما نیز شما اند بعبادت ان فرمود که و الله فضلهن حاضیا سوگند که حوریان غالب باشند
در حسن خصال و زیب و جمال و بر زنان جهان بهشت باشند حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران باز داشته بعضی پنهان کرده شده
فِي الْخِيَامِ در خیمه‌ها یعنی که چشمهای خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمه‌های که از درها مجوف باشد از ابن
مسعود نقل کرده اند که زنی را خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد و مروی است از حضرت رسالت صلی الله که الخیمة
درة واحدة طولها فی السماء ستون میلا فی کل زاویة منها اهل المومن لا یرونهم الاخرون یعنی خیمه یک در باشد که طول آن در
آسمان شصت میل باشد و در هر گوشه آن خیمه زنی باشد از برای مومن که ضیاء آن مومن کسی دیگر او را نبیند و از ابن
عباس منقولست که الخیمة درة مجوفة فرسخ فی فرسخ فیها اربعة آلاف مصراع من ذهب خیمه‌ها مجوف باشد یک فرسخ در یک
فرسخ و آن چهار هزار در باشد بطلا و بر دایقی دیگر چهار صد هزار در و انس و ابن عباس از حضرت رسالت که شب معراج در بهشت
نظر می‌دیدم که در طرف آن خیمه‌ها حوران و زنان نجابت بن ناجی رسید که السلام علیک یا رسول الله نمیدانم ای جبرئیل اینها چه کسانند
گفت حور العین اند که آن پروردگار جهان از تو طلبیده که تا بر تو سلام کنند و بعبارت سلام گفتند که عن الحالات فلا موت ابدا
عن الحاجات فلا یبوس ما مصیبت در بهشت باشیم که هرگز در آنجا نمیرسیم و ما با آن نعیم که هرگز دو بینی ما باشد و از ازواج
کوچ ما نخواهد کرد اما نقل از گوا این حدیث ابن ابی ثابت فرمود که حور مقصورات فی الخیام و نیز از رسول صلعم روایت
کرده که اگر یکی از حوریان آب دهن در دریای شور بیندازد تمام آب شیرین گردد و از شیرین آب دهن او و نزد بعضی مراد بخیمه
خانقاهست و بعضی دیگر تخصیص آن بخلوات و خیمه‌خانه بنا راسته برای عروس و داماد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمت

او بدیکار خود که خدای از دلهای طیب بهشتیان میدهد **لَا يَسْمَعُونَ** مر ایشان را نشنوده است و نه
مکیی کرده **إِثْمًا** هیچ ادبی **إِلَّا قِيلًا** بیش از اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند **وَلَا كِذَّابًا** و نه جنبان دست و پیشانی
رسانیده اند که همه بصدق کاریت مستمر باشند مانند حوریانی که قبل از این مذکور شدند و ذکر اصحاب جنتین که قبل از این گذشت
راست و مرجع قبلهد و صاحب طیب بحث و وجه که تکرار این آیه اشعار است بر آنکه ضمنه حور معصومات در بخار هجری تا صراط الاول
است **جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ** پس کیفیت از نعمای او بدیکار خود که از اجاج کار نامزد اهل بهشت میکند **عَطَاءً حِسَابًا** تکذیب میکند **رَبِّ السَّمَاوَاتِ**
نصب او بر اختصاص است یا بعطاء یعنی کرد خدا صاحب بدین مختص اند باینکه تکذیب کنندگان باشند یا اصحاب بدین است در
بهشت باشند در حالتی که تکذیب کنند کانند **وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا** و فضاهای موقعه سر باشند یا بر باشها سیر **الرَّحْمَٰنِ** رب السماوات
رب السماوات الثقیل در نهایت زیادی در نیکوی رحمتهای منتشر از هر جنس که باشد **لَا يَمْلِكُونَ** پس کیفیت از بدیکار
خود که شان ایشان که امتحان از حق سبحانه **مِنْهُ خِطَابًا** تکذیب مینمایند یا کوزه فرق جمع و رفعات که بمعنی وسادة یا مرحمات
و یا نوعیت از سماط و یا راه اسمی بمعنی و گویند که آن هر جا است که مرضی باشد و سعید چیزی گفته که رفوف بمعنی ریاض جنات
که مراد رحمان و زنان عباس بمعنی مجالس او و یا مقبری یا منسوبت بجبر و زعم عرب است که آن را بیوت
و هر قاضی که تقریب و تجیب بان نسبت میدهند و در تفسیر اسم حسنات و لهذا سفرا و جمع واقع شده بجهت حال ترجمه
و زمخشری مجاهد مقبری بمعنی جباح است و زندهسن اسم جمیع بیت الهاوار خلیل روایت کرده اند که هر چه جلیل است را صفتی که کند
خواهان باضرار **تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ** پس برکت نامی بود دکار و فارغیت و تعالی از آن و فات اقدس او سبحانه و تعالی
اسم وی بجهت دلالت آن بر مسمی متصف بصفت عظمت و بزرگی خاص بس بزرگی ذات در حد متبحر لهذا بود
ذو الجلال بمعنی صفت یعنی برکت صفت او سبحانه و گویند که ذکر آن بطریق اقتصار است تا اشاره باشد باینکه هیچ کس
از عظمت ذات شان نداده و نتوانند آنچه داد و بعضی چنین تفسیر کرده اند که عظمة البرکة فی اسم ربک فاطلبوا البرکة
بالاسم بجز اسم بعضی بزرگی برکت در اسم بود دیگر و سر طلب برکه کنید هر امری بذکر اسم او سبحانه و نیز در بعضیت
واقع شده که کل امر ذی بال لم یبدء باسم الله فهو اقطع یعنی هر کاری بزرگی که در ابتدا نام خدا نکند آن کار ابتر شود و بلغ
نرسد و بعضی که باب وجه تنزیل بوده اند که اسم او سبحانه منزه است از نعمتهای او سبحانه **الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** حسنی لذی
الجلال و الاکرام خدا و بزرگی که او را تا جست جمیع کمال ذات اوست و مبرا شاره بر صفتی که موجب تعظیم عزت
و کبریای اوست و اکثر تحقیق بر آنند که جلال اشارت بصفات ذاتی است و اکرام صادرات او و صفات تعظیم بر ذو
الجلال و الاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد و قول حضرت رسالت که اعطوا ذا الجلال و الاکرام موبیان نوازات
سورة الواقعة مکیست مگر آیه و تجعلون رزقکم انکم تکذبون که نزد ابن عباس و قتاده مدنیست و گویند آیه تشتمل من الاولین
و آیه اقول الحدیث انتم مدهنون در آن سفری که حضرت رسالت از مکه بمدینه حج آمدند نازل گشته و عدد آیات آن نود و نه

است زد جمهوری و شامی و نود و شش نزد کوفی و اختلاف در چهار ده آیت فاصحاب المیمنة و اصحاب المشامة و
السابقون السابقون این هر سه آیت خبر که فیاند و اصحاب المیمنة خبر مبتدای محذوف و تقدیر فی ذوات آن اهل الخیر هم اصحاب المیمنة و
و کانوا بعضی بودند مکی و لا یقی مکی و مدنی موصوف بمجاورت کوفی و مدنی ثانیا و کوفی و شامی و لا یقی غیر شامی و نیز
لحوی و شامی و مدنی فروح و ریحان ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سورة الواقعة قرائت کند در نامه
عمل او نویسند که او از فلان و بی خبر از نیست و از مسروق روایت است که هر که خواهد بداند نبای خلق اولین و آخرین
و نبای دنیا و نبای اهل جنت و نبای اهل نار و نبای دنیا و آخرت باید که قرائت سوره الواقعه کند و مروی است که عثمان بن عفان
بعیادت عبد الله مسعود رفت در مرض موت وی او گفت از آنکه اهل خود گفت چه آرزو داری
فرمود رحمت پروردگار گفت طبیبی بیاورم تا ترا معالجه کند فرمود الطبیب امرضنی طبیب مرا بیمار ساخته گفت عطیه
بیاورم که بجواب داد و فقیری که محتاج بود و منع عطا میکردی و اکنون که آن مستغنی امر عطا میکنی گفت بدختران
تو عطیه بدهم گفت ایشان احتیاجی نیست زیرا که سوره الواقعه را تعلیم ایشان کرده ام و ایشان بر قرائت آن مداومت
میکنند و از رسول شنیدم که هر که در هر شب جمعه این سوره را بخواند خدای او را دوست خود کرده اند و محبت او را
در دل جمیع خلایق افکند و هرگز در دنیا درویشی نبیند و آفات و بلیات دنیوی در امان باشد و از رفعای امیر
المؤمنین صلوات الله باشد و بدانکه چون حضرت عزت ختم سوره الرحمن بذکر صفات حسنه افتتاح این سوره
نیز بصفت قیامت نمود تا امثل او نظیر یکدیگر باشند و فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**
چون وقوع یابد ساعت واقع شونده مراد قیامت است یعنی چون حادث شود متحقق آن قیامت و تا جادث آن واقع شد
آن و مستقبل اند بود که این جمله ظرف چند دین تقدیر باشد که کانت کیت و کیت اذا وقعت الواقعة یعنی حالات چنین
پیدا شود وقتی که قیامت قایم گردد یا آنکه متعلق او جمله باشد که بعد از وقت **لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ** هیچ آنکه مکذب
بود الجمله لیس لها شغل بجهت وقتی که قیامت واقع باشد در حین واقع شدن و حادث گشتن آن نفسی که در وقوع کوشد
است بر خطا و کذب بکند یعنی آنکه حال کذب نفوس کاذب و مکذب اند بر آنکه در آن وقت نفسی که باشد مؤمن صادق و مصدق باشد نه کافر
خبر لا یوصفون بمعنی بر اصحاب الایمن و قوله فظا را و ایشان قالوا آمنا بالله وحده و قوله و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة
بغتة و بنا بر این معنی کلام نوعی است یعنی چون قیامت باشد و واقع شدن آن را نفی کرده که کاذب
بعد و گویند که قیامت واقع شده همچنانکه نفوس کثیره قبل از وقوع آن تکذیب میکنند و میگویند که قیامت واقع نخواهد شد بجهت
واقع شدن آن هیچ نفسی نیست که کاذب باشد در نفس الامر که هر کس از آن خبر میدهد صادق و نیز بعضی که کاذب است نفسیست
و معنی آنکه نیست مر وقوع شدن آن را نفسی کاذبه چه مخبر و وقوع آن بدلایل سمعیه و عقلیه ثابت گشته و نیز جماعتی
دیگر صفت مخبر اخبره است که بشدة وقع در آن وقت که واقع شود بی معنی است که باشند مر که واقع شدن قیامت نفی کاذبه کرده

مخبر مصدق حدوث قیامت باشد و گویند کاذبه مصدر است بمعنی تکذیب چون عافیه که مصدر معافات و معنی اینکه خبر مرتفع
شدن و ظاهر شدن از آنکه بلکه حدوث و ظهور آن حقست و صدق برای وقوع آن هیچ دروغی موجود نیست و صاحب
کشاف آورده که میتواند بود که این قول ماخوذ باشد از قول عرب که گفتند کذبت نفسه فی المطلب العظیم یعنی دروغ گفت
غلبان نفس او در امری عظیم و هایل و این وارد در وقتی میگویند که نفس شجیع صاحب خود گفته بر مباشرت آن امر و او گوید
که طاقت این امر داری بلکه زیاده از آن نیز پس معترض آن نشود و باک مدار و چون او مرتکب آن امر میشود طاقت آن امر
نیاورد و عاجز و حیران فرو ماند پس نیابر این مراد حق سبحانه از نفی اینست که در آن روز هیچ نفسی نباشد که
با صاحب خود گوید اینچنین عظایم امور با او گفته باشد یعنی احتمال طاقت او بر امر عظیم در نظر او بیاید زیرا که جمیع
نفوس در آن روز در کمال عجز و مذلت باشند کما قال الله تعالی یوم یکون الناس کالفراش المبثوث و فراش مثلیست برای ضعف و عجز و عاجز
از احتمال این امور که در مقابله شده و عظمت حشمت آن است بر استعداد بهتر اسباب برای آن و نیز معهذا آنست که
قوت مقاومت و شدت آن در آن میزماید بقوله خافضة یعنی قیامت فرود آورنده است و پست سازنده قومی را که در دنیا مرتفع
مرتفع بوده باشند رافعة بر دارنده و بلند کننده آنچه جامعی که در دنیا عالم مختفی باشند چه فرود و نوع و اتحاد ظهور و حادث
شدن بعضی مردمان مختفی میگردند بسوزانند و صعقه و برقی دیگر از ایشان مرتفع میشود بمراتب رفیعه مانند کرامی قول
معهذا بیان اشتقاق معنا باشد در آن و نزد اساتذه حقیقی و رفع قیامت بر سبیل مجاز یعنی حق سبحانه در وقت
ساعت قیامت عاصی اشقیا باسفل السافلین از روی علل و رافع سعادات باعلی العلیین از روی فضل پس
در آن روز اهل شقاوت و نفاق مختفی شدند بزانند منتقدین و ارباب اخلاص و وفاق مرتفع بدرجات عالیه یا ایراد
آن معهذا بیان از الحوام باشد از مقار خود یعنی روز قیامت خاصی بعضی از شیاطین و رافع بعضی دیگر چه در آن
در آن روز سموات از مرتبه خود میل بسقوط کند و کواکب منکدر و منتثر گردند و جبال از امکنه خود در آن گشته مانند
سحاب بهار بر درجه مرتفع و منتشر شوند زمین چنان بندی سخت تکرار آن وجه که جمیع اجنبه و جبال که در کوهها
آن باشد منهدم گردند و جمیع مردمان که بر روی آن باشند بسمت فنا بیفتند و هم مردها از قبور بیرون آیند
این طرف بدل طرف اول است و میتواند بود که متعلق باشد بخافضة و رافعة و معنی اینکه قیامت منافق و رافع مردمان
باشد در آن وقت که متزلزل شود زمین رجت الجبال و ریزه ریزه و پاره پاره شوند کوهها بسا
ریزه شدنی یا ریزه شوند از اماکن خود چه پس در لغت بمعنی خرد و بر کردن و راندن خود آمده و معنی
قول اخبرت قوله تعالی و بست الجبال فکانت هباء اول قول ابن عباس است و مجاهد و مقاتل و ثانی قول
کلبی و حسن و مراد از بس بمعنی است که بمعنی قلعت کما قال الله تعالی و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها اول قول ابن
عباس است و مجاهد و مقاتل و ثانی قول کلبی و نزد حسن مراد از بس نسف است که بمعنی قلع است کما قال

اذا رجت الارض رجا
چون جنبانیده شود

قلع

الله تعالی و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا یعنی رکنده شوند کوهها از جای خود فکانت پس باشد هباء غباری
که دیده میشود باشعه آفتاب وقتی که از روزنه تابد منبثا پراکنده و منتشر گشته و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که
کوهها در آن روز مانند گردی شوند که از سم چارپا و بخیزد وکنتم و باشید شما ای مکلفان در آن وقت ازواجا ثلاثة صنف
سه گونه مرتبه بتغایر زوج باصناف مجهد است که عرب اصناف را که بعضی از آن با بعضی دیگر باشد یا بجوار آن با بعضی
دیگر مذکور شود از و اینچه میگویند اینکه تفسیر اصناف ثلثه مبینها بقوله فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة پس یاران دست راست
چه اند و ایاد یاران دست راست ایراد استفهام و ذکر ظاهر و مراد و مقام در مقام تعجب و تعظیم شان ایشان
هدایت پس ایشان اصحاب منزلت سنه اند و این ماخوذ است از قول عرب که فلان میمن بالمیمن و این کلام وقتی میگویند
که وصف شخصی نمایند بر بعد درجه و مزیت و این بجهت تیمن ایشانست بمیامن و مقامات و لهذا بین را از یمین اشتقاق کرده
اند پس مراد باصحاب میمنه اصحاب یمین اند چه سعد بسبب طاعت میمون و مبارک اند و نفسهای خود و از ابن عباس منقولست
که انها جامعی اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم بر دست راست وی بودند یا کروهی که نامه اعمال در روز قیامت
بدست راست ایشان دهند که مسکن ایشان بر یمین عرش باشد چه در دنیا ثابت گشته که جنت بر دست راست عرش
است واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ و در این مقام ذکر اسمها
و وضع مظهر در موضع مضمر بجهت تقبیحست از دناءت حال و شامت ایشان و انها اصحاب منزلت دنیه اند و این
ماخوذ است از قول عرب که فلان مشئوم بالشمال در وقتی که وصف کسی کنند بصفت دنائت و این بواسطه شامت انسانست
شمال و ارجاست که شمال را شومی میگویند پس مراد باصحاب مشئمه اصحاب شومه اند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت
شومند نامبارک اند بر نفسهای خود و از ابن عباس مرویست که ایشان جامعی اند که وقت اخراج ذریه شمال
آدم بوده اند یا گروهی که نامه اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال عرش باشد چه
دلالت دارد که کشته که دوزخ و جانب چپ عرش است و مجاز بیان مبهمین تبیین صنف ثالث میفرماید
بقوله والسابقون سبقت کنندگان بایمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون تأخیر و توانی در آن السابقون کسانی اند
که حال ایشان بر توانا نیست و مال ایشان بر تو لایخ پس احتیاج ببیان احوال ایشان نباشد و این خبر قول ابی
الحسن است و شعری شعری فقه دری ما احسن صدری که شعر من همانست که تو منتهی شده و بضاعت و براعت آن
تو رسیده پس ایثار این کلام بر قول السابقون ما السابقون که مستلزم تغییر اسلوب کلام اولست بجهت اشعار است
و اگر امر سابقان متفق معلومست و اصلا شایبه ابهامی که در صنف اولست در ایشان نیست و تعجبی است که سابقان
در ایمان و طاعت بیشی گیرند کاشف بر انواع خود بجزیل ثواب و رحمت و بیشی دو آن بدخول جنت با عظم کرامت

و اطلاع یافت و در بعضی روایات آمده که سابق کسی است که در حداثت سن بعقل خیر اقدام نماید و بیان مداومت کند تا از دنیا بیرون
رود و صاحب شخصی که اول همه مشغول بوده باشد بعبادت و خطبه و طول عمر و بعد از آن از آن تایب شود و صاحب شمال آنکه اول
عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نموده باشد و نزد ابن عباس سابقان جماعتی که بهجرت سبقت کرده اند بر غیر خود و از امیر المومنین
صلوات الله علیه مرویست که ایشان کسانی اند که بیعتی کرده اند بصلوات حسن و بیعتی از عهد بکبیر اولی ان امتاح نموده
و نزد ضحاک سابقان بیش دو اند نصف جهاد و از سعید جبیر نقل کرده اند که مراد صفتیات سبق بر اعمال خیر و بعضی
گفته اند که مراد بانی حضرت رسالت و سایر انبیاء با اهل قرآن با آنکه بدو خبر غار کنار داده باشد و این کسان گفته
که مراد صفتیات در جمیع مامورات الهی و گویند که مراد در بیان علوم فضایل و کمالات و از خود بر نیز نقل کرده
اند که هذه من تقدم بجوید بر اعمال خیر تا شما را بجمیع موردهای مقدم دارند و شبهه نیست که جامع این همه سوابق
عالی سابقات حضرت امیر المومنین است صلوات الله علیه اما سبق او باسلام و ایمان بجمیع علما را اتفاق در آنکه
از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت رسالت نموده بوی ایمان آورد آنحضرت بود و از زنان اول کسی که بوی
اسلام آورد خدیجه کبری بود و ابو ذر غفاری از رسول خدا روایت کرده که آنحضرت خطاب بامیر المومنین
کرد و فرمود که یا علی تو اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة و انت الصدیق الاکبر و الفاروق
الاعظم تفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المسلمین و المال یعسوب الظالمین و اما دلیل سبق وی در تمامی قول
حضرت رسالت است که صلت الملائکة علی علی سبع لانه لم یرفع صلوة من الارض منی و من علی ذیرا که در ساعت
نماز از هیچکس مرتفع نشد الا از من و علی و اما سبق او در جهاد بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع کسی
که بدو قبله نماز گذارد بحضرت رسالت بود و معدودی چند از تابعان دعی و اما او فرزند علی و فضل بوجهین قد کان
که سوی مادون عمر بخی و مرویست که روزی اوصاف و کمالات امیر المومنین از بعد الله علیه عباس بر سبیل ظن فرمود
و لهذا العلمین سبق الشهادتین و صلی بالقبلتین و بایع البیعتین و اعطی الصفتین و رمت له الشمس بردتین بعد فات
عن مقلتیه و حرز السیف ناریتین و هو صاحب الکرتین فتح الاسلام کل ذو الفتین و ذلک مولای علی بن ابی طالب
یعنی عباس سوگند بخدا که هیچکس باعتراف کردن و باذعان نمودن تیغ برهنه کرد اول برای شرک و دوم برای تاویل
و خداوند دو کوکب و دو رجعت بود پس مثل او در اجتهاد و صلاح غریب مثل ذو الفتین و آن شخصی که سبقت
مذکور معرفت و تصفات مزبوره موصوف مولای من است علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله و از ابی
حمزه صلوات الله علیه منقولست که سابقان که مقتول اند که بر ادم ع است و حزقیل که مومن آل فرعون است
و حبیب نجار که مومن آل یس است و علی بن ابی طالب که وصی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده و از زید رحمه الله و از حضرت انبیا صلوات الله

جاودند
خنابیل

علیه و آله که فرمود صدیقان یعنی امان که در تصدیق سبقت نموده اند سه کس اند یکی مومن آل یس که حبیب نجار است و دیگری مومن
آل فرعون که حزقیل است و دیگری علی بن ابی طالب و هو افضلهم و ابو بن اشیانت و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده باسناد
از عبد الله بن عباس که او فرمود من از علی بن ابی طالب شنیدم که میفرمود انا عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا
یقولها بعدی الا کذب مفتر صلیت قبل الناس بسبع سنین یعنی علی بن ابی طالب فرمود که منم بنده خدا و برادر حضرت
مصطفی و منم صدیق اکبر و هر که غیر از من باین کلمه تلفظ نماید او کاذب و دروغگو و مفتری باشد پس خبر مرا این دعوی رسد
و مواد سد که باین مقاله قائل شود و منم صدیق کلام این دو بوشان و طوطی این شکرستان زیرا که من بعبادت
سال بر همه خلقان سبقت نموده ام و ایمان بحضرت رسالت پناه آورده ام و با حضرت اقتدا نموده نماز گذارده ام
و در یکوان بعبادت اصنام مشغول بوده اند و پرستش اوثان میکرده اند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب
روایات خود آورده است باسناد از مسلم بن احمد بن مسلم دهان از ظهیر که او گفت پدرم خبر داد از سدی و او از
مالک از ابن عباس که او فرمود من از حضرت رسالت شنیدم که سابق این امت در ایمان علی ابن ابی طالب و خطیب
خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد از انس مالک که انس گفت
من از رسول خدای شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة ینادون علی بن ابی طالب سبعة اسماء یا صدیق یا دال
یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی حتی ایت و شیعتک الی الجنة یعنی حضرت سید انبیا ص فرمود که چون
روز قیامت شود علی بن ابی طالب را باین هفت نام آواز کنند و گویند که کجا اند تو و شیعیان و دوستان و راست
خود بسوی بهشت حاصل که سابقان در روز قیامت در مرتبه اعلی و درجه معنوی باشند و در خبر است
که چون یکی از سابقان از سرای خود بیرون آید از وی جنان نور بتابد که اهل بهشت از تحیر و تعجب او فرو مانند
و این نور بتابد تا آن سابقان است و جزا این طوبی و سوء مکانت ایشان خبر میدهد بقول اولئک المقربون آنگروه
سابقان نزدیک گردانیده شده اند از وی در درجه و مرتبه یعنی در جنات ایشان نزدیک بعرش خدا فی جنات النعیم در بوستانها
با نواع نعمت و کرامت مراد آنست که ایشان در اعلای درجات جنان و ارفع مراتب آن خواهند بود که نزدیک عرش او سبحانه
است و مستغرق عبال رحمت بی غایه و کرامت بلا نهایه زیرا که میتواند بود که سابقان دوم معنی سابقان اولست و جزا
فرمود اولئک المقربون یعنی سابقان بایمان و طاعت مقربان درگاه احدیت و صاحب کشاف آورده که بعضی از فرقه سا
بقان اول وقت میکنند و ابتدا بایمان و طاعت میکنند و صواب آنست که بر ثانی وقت کنند تا خبر سابقان اول باشد زیرا که
اما در مقابل ما اصحاب الشمال و ما اصحاب الشمال است و این سابقان که موصوف باین صفات و معتبر باین سابقند ثلة
من الاولین و جمعی بسیارند از پیشینیان یعنی از امم انبیا سابقه از آدم تا بحضرت خاتمیت ص علیه و آله و قلیل من الاخرین
و جمعی اندک از پسینیان یعنی از امت محمد ص علیه و آله و الصلاة و السلام است که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند

وصاحب کشاف گفته که قوله قلیل من الاخرین دلالت تمام دارد بر آنکه ثلثه متضمن کثرت است و آن از تنکیر مشعر بعضی کثیر
همچنانکه امت که از امام ماخوذ است که بمعنی شیخ است و نیز در کشاف آورده که این آیه و این آیه مخالفت ظاهر دارد بقول حضرت
رسالت صلعم که آن امتی یکثرون سایر الامم و آن اکثر الناس تبعا یوم القیمة زیرا که جایز است که سابقان هم سابقه اکثر سابقان ایمان
باشند و تابعان هم تابعان اکثر تابعان ماضیه و نیز منافات ندارد بقول تع ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین زیرا که مراد
باین هر دو گروه اصحاب یمین اند سابقان و دیگر آنکه کثرت و قلت بنسبت تابعی اکثر از اصحاب یمین و این گذر بعضی روایات
است که چون این نازل شد اهل اسلام از استماع قله آخرین دلتنگ شدند و مکرر از حضرت رسالت صلعم درخواست سوال کثرت
آخرین کردند تا این آیه آمد که ثلة من الاخرین را نیز جواب اول بنسبت بجهت عدم صحت این روایت اند و جمعی گفته اند قلیل من الاولین بلا
شبهه شان سابقان است و قلیل من الاخرین در حق اصحاب یمین بجهت عظم اصحاب یمین و علاء شان سابقان بر سابقان دیگر تنبیه بلیغ
باو نیست بجهت آنکه این عبارت از انتهای کمال شیء بیان میکند چنانچه گویند انا من العرب و قلیل من الاعراب یعنی انا من العرب
از ثلثه من الاولین نیز این است انس بنا برین معنی اینست که سابقان جامعی اند از متقدمین امت محمدیه و از متاخرین ایشان
و این سابقان علی سرر باشند بر تختهای بهشت موضونة که بافته شده باشند و مشبک بر و یاقوت از مروارید و مرجان و مکلل با لولو
نزدیک یکدیگر نهاده شده و بهم پیوسته مانند داخل خلخالهای زر و در یکدیگر و از کلمی منقوش که طول هر سریری سیصد
گز باشد و چون سابقان خواهند که بر بالای این روی سریر دراز دراز تا ایشان پای را بر نهند و بعد از و که بود
قرار گرفته باشند با زنجهای خود در دو سر ایشان بالای این تختها باشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند
علیها بر آن تختها متقابلین با یکدیگر گفته اند یعنی روی بروی خود بآن گرد بجهت در تختهای یکدیگر تا بر یکدیگر مشاهده کنند
باشند این صفا شارت بحسن معاشرت و تهذیب اخلاق و آداب ایشان و بیان آنکه علی سرر بجهت بیان تجرد ایشان است و متقابلین و متقابلین
هر دو حالند از ضمیر مستتر در علی سرر که عامل حالست و بتقدیر آنکه هم استقرار علی سرر یعنی سابقان قرار گرفته باشند در تختها
در حالتی که تکیه کنندگان و مقابل یکدیگر نشسته یطوف علیهم طواف کنند و گردند بر ایشان برای خدمت
ولدان مخلدون کودکان جاوید ماندگان و همان کودکی با کمال صباحت و طراوت که هرگز از این حالت متغیر نگردند
چه خدمت صفا از بیانات از خدمت کبار و از اسعید بجهت منقولات کنیزکان خلد مشتاقات که مجتبی و مخلصات یعنی ولدان الولدان
باشند یکی شود ولدان و ولدان در بهشت بخدمتی شده اند برای خدمت بهشتیان و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مرویست که ایشان اولاد اهل دنیا باشند که من ایشان را مشایخ بهشت تا بایشان شبابی تر شوند و سیاه نیز نیست تا بر آن
معاقب گردند و از سلمان رضی الله عنه نقل کرده اند که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت
نامزد باشند و در حدیث وارد شده که اولاد الکفار خدام اهل الجنة و بر هر تخت بر ایشان طواف کنند بر اهل بهشت
باکواب و کوزهای بی دسته و گلوی دراز باکواب آبخوری بی دسته که دسته نداشته باشند و کاس من معین و جامها از شراب جاری

در بهشت یا از چشمه جاری پاک چون آب زلال که از زیر عرش تابع شود و بر روی زمین جاری گردد لا یصدعون عنها و سر گشته
بسبب شرب آن معین آن خمر را خمار نباشد تا موجب صداع شود و صدع و رنج در موضع یا سبب بیت سبب آنست
که در دنیا خمر را لا یصدعون صداعهم صفا یعنی صادر نشود درد سر از آن شراب و نزد بعضی یصدعون بمعنی
یفرقون است یعنی تفرقه نمی کنند و جدا نمی کنند ایشان را از آن شراب و لا ینزفون و نیز بعضی بیهوش شوند از آن یا آنکه زایل
شود از شراب و منقطع گردد و آن مشتق از نزفت بمعنی ذهاب و انقطاع و فاکهة و میوه و ولا ینزفون گفته اند بهشتیان بمیوه ها
مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند و بگزینند و لحم طیر و گوشت مرغ که الف لام مرغ مرغ از جنس مرغ گوشت مرغ بجهت بر
و بعضی که شهوت طبع ایشان باشد چون شیر بریان کرده و مروی است که هر که اهل بهشت میل گوشت مرغ کند خواهد گوشت مرغ بجهت بر
ایشان خلق فرماید تا احتیاج بتطبیخ و ذبح نباشد و از ابن عباس نقل کرده اند که هر مرغی که در خاطر ایشان گذرد فی الحال در نظر ایشان
ممثل شود بر همان وجه که مشتهای ایشان بوده باشد و ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کند که در بهشت مرغانی میپرند که
هر یکی مقدار هزار پر دارند و هر یکی که همین میل خاطر یکی از آنان مرغی نماید یکی بپرد و بر خوان می افتد و بعد از آن بر او طعامی بر
آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر که سیر خورند دیگر نماند و بعد از آن پر دارد و بر دیگران جهت
نشیند و حور و نیز بر سابقان طوف میآیند و حور جهت برای خدمت زنان سفید اند علیهن گشاده حیمهای با سفیده
سینه ایشان در نهایت سفیدی باشد و سامی ان در مکمل سامی و در نهایت صفا و لطافت باشند کامثال اللؤلؤ
المکنون مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار بر و نشسته باشد و دست آنها بدون سلیه و نابرین معنی حور معطوف
بر ولدان و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد و تقدیر آنکه فیها حور یا لهم حور یعنی در بهشت است حور عین یا مر سابقان را حور عین
کما اسلفه از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت هیچ مومن نباشد الا که او را هفتاد و دو زن باشد از حور عین و انس بن مسعود روایت
که از رسول صلعم شنیده که فرمود در بهشت بدیا بیاید اهل جنت گوید این چه نور است گویند روشنی دندان حور است که در
روی سنی هر خود خندیده و مجاهد گفته که حور را عین از آن حور گویند که بجای فیها الطرف حیران مانند و دیدها و حیران
این همه کرامتها ایشان کرامت فرماید جزاء بجهت پاداش دادن ایشان بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا از اعمال
صالحه و میتواند بود که بمعنی جزا و مصدر باشد و تقدیر آنکه یجزون جزاء یعنی پاداش داده شوند پاداش دادنی لا یسمعون فیها
نشنوند در بهشت لغوا سخنی بیهوده که هیچ فایده بر آن مرتب نشود یا بدی و بیاد سوگند دروغ امتناع کنند یا آنکه بسبب
شهوت خمر خمار نیفتد و سوگند بیکدیگر نخورند بر شرب آن معنی آنکه در خمر بسبب دنیا می باشد و لا تاثیما و نه
نسبت دادن باثم یعنی سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام الا قیلا مگر قولی که آنست سلاما سلاما
یعنی در آنجا استماع کنند عبارت از سلامی معظم و تقدیر حصول دوام خدمت و کمال فضل این جمله قلات بدل قوله لا یسمعون
فیها الا سلاما یا صفة آن یا مفعول آن و تقدیر آنکه الا آن یقولوا سلاما بعد سلام یا مصدر باشد بتقدیر یسلمون سلاما

و نکوئی این لفظ دلیلست بر فشی سلام یعنی اهل جنة بسوی هم یکدیگر سلام کنند از روی حسن ادب و نیکوئی اخلاق که موجب
مزید ثواب است و بعضی ذکر اصحاب یمین میفرماید که **وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ** و یاران دست راست چه یاران دست
راست این بهجت از عظمت و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان مکرم و معظم باشند **فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ** در زیر درختان کنار بی خار که مروی
که چون اهل اسلام نظر در بیج کردند که آن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر که شتر بود بی که مارا مثل این بودی ای ایا نازل
شده که اهل بهشت را سدر بی خار باشد و بنابرین معنی ماخوذ است از حضد السواک اذا قطعه و از حاجد منقولست
و از حاجد منقولست که محمود مشتق است از حضد المعص اذا ساه یعنی درخت سدر که شاخهای آن در نهایت باشد
از کثرت بار **وَطَلْحٍ** و درخت میوه نادر خت امر غیلان که شکوفها باشد که هیچ از ساقان نمایان نباشد و از سدر بی منتهی
که طلح بهشت و بهشت مانند طلح دنیا لکن میوه آن تیزتر از مسلست و گویند که آن درخت در یمن و حجاز که یکون و حوش منفوق است
از سایر اخبار و تخصیص این دو جهت که حجة است که زنا مراب این هر دو خیمه بیشتر بود که و استیناس ایشان بآن
زیاده **وَظِلٍّ مَمْدُودٍ** و سایه کشیده و گسترده شده که آفتاب از آن فتح نکند یعنی هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه ثابت
باشد و بعضی هر چیزی که منقطع نشود ممدود میگویند و در جنت که در بهشت در خلد باشد که سوار تند رود در مدة صد سال
از زیر سایه آن بیرون نتواند رفت و در روایت آمده که جمیع فواکه بهشت چون غذا و لذت میوه باشد که نه کم باشد و نه سرد و نه ذرع
مراد سایه عرش است **وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ** و آب ریخته شده یعنی آبی که از جنت عدن آب بتیاه دیگر بر آن میریزد یا آبی
که خدا در بهشت جاری سازد بر وفق مراد ما بهشتیان در کنیه و کیفیه و اما جسر یا آبی که دایم جاری شود و هرگز
منقطع نشود یا جری آن در روی زمین باشد مزه رسکا فهان مایل یا آنکه نهر آب ایشان مرتبه کند و یا بجهت اشارت
ایشان در آثار بزند چون آنکه ایشان مزکیان شوند و بنا کنجی خوش حمار تشبیه و نمو و حال سابقان را در تغییر
بالکل بجز اهل مدن حضور آن نمایند تشبیه نمو حال اصحاب یمین را بالکل اصحاب یمین تا آن کنند تا اشعار باشد تمام
مرتبه بنی طالبین من الحرمین داود گفته که مرا برادری صاحب کمر مادر خود نیکو داشتی حاجات دقیقه و کنانت کردی
چون وفا نکرد او را در واقعه دید گفتم ای برادر مدت کدام که تو چه حال داری و در کجایی گفت فی سدر مخضود
و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب **وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ** و میوه‌ها بسیار از هر جنسی که باشند و اختیار و صنف
غیر فواکه از برای سابقان و وصف کثرت آن برای اصحاب یمین و عدم ذکر طعوم برای ایشان اشعارست
بر مزید مرتبه سابقان بر ایشان حاصل که اصحاب یمین متمتع باشند بنوا کهه کثیره **لَا مَقْطُوعَةٍ** نه بریده شده
و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوه‌های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی **وَلَا مَمْنُوعَةٍ**
و نه منع کرده شده یعنی آنرا از خوردن هیچ نوع منع کنند بخلاف میوه‌های دنیا که در بساتین و حضار بر حفظ آن منع نمایند
و آن مردمان منع میکنند و بسبب بعد از دیگر آن منع نیز بهشت برای راحت بر از هر چیز خواهند یافت

و گویند که لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان و مرویست از حضرت رسالت صلعم که هیچ میوه از درخت بهشت بچیند که در موضع آن دیگر
از دوباره شود **وَفُرُشٍ** و بر تختها بالای استراحت **مَرْفُوعَةٍ** که برداشته شده باشند یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده شده تا بعضی
رسیده و در روایت آمده که ارتفاع آن سیصد گز باشد و بعضی که مومن اراده آن کند که بالای آن نشیند مخفض شود و بعد از آن مرتفع گردد
و مرویست که ارتفاع یعنی ارتفاع ما بین آسمان و زمین باشد و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرش مرفوعه بآن مصاحبت
که فرشها را داشته شده بر بالای سر و بعضی فرش گفته است ارتفاع آن چه مرتبه و حد دارد آنرا شرح میکنیم و منقولست النبی صلوات الله علیه
و آله الوالی الفاضل و العالم و مرفوعه یعنی رفعت شأن بلند قدر در جمال کامل و مال بر و نیز گفته است **إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً**
ایشان را بسبب ولادت **إِنْشَاءً** آفریدن و بنا بر تفسیر اول اشعار بجزء در کلام اول مضمرست و تقدیر آنکه فرش مرفوعه من و نیز خود آن
ذکر و شرافت زیرا که فرش بعضی منابع است بالست بآن و مراد باین زنان آن زنانی که او سبحانه اراده فایده انشای ایشان را در دون معاد و نوع
یعنی مراد حور عین است که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند و بنا بر اول ایراد انشاء بر سبیل مجاز حقیقی و نوع است یعنی خلق کردیم ایشان را
خلق کردنی **فَجَعَلْنَاهُنَّ** پس گردانیدیم ایشان را **أَبْكَارًا** دختران دوشیزه یعنی عذرا که از لوث بشر ایشان ایشان را گردانیده **عُرُبًا** دوستان و دوستان شوهر
با شوهر و از دیگر زنان **أَتْرَابًا** همزاد و همسال باشند و شوهران نیز بهمین سن و در حدیث آمده که چون اهل الجنة جرداً مرداً بیضاً
مکحلین ابناء ثلاث و ثلاثین یعنی اهل بهشت که بهشت در آیند همه عور و مرد باشند و سفید اند و چشمهای ایشان سرمه کرده و در سن
سی و سه سالگی باشند و هریره از رسول صلعم و الد روایت کرده که ایشان سی و سه ساله باشند و طول آدم شصت گز بالا و هفت گز پهنا
ایشان و اوصاف نیکو و نیاز باشند بحیثیتی که یکدیگر را نشناخت و در تبیان آورده که صبیه را جوان نیز بهشت از بدن بی سن رسانند و بشیر
دهند و همچنین ایشان را بی سن رد کنند سن اگر در دنیا شوهر داشته باشد او را بیعنی از اهل بهشت رهند و اگر شوهر داشته باشد دانا
اهل بهشت بود چون بمیرد زن و مرد او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز با آن زن دارد و اگر زنی را دو شوهر
داشته باشد و بهشتی باشد او زوج آخرین از آن کند مرویست که ام سلمه رضی الله عنها این آیه را از پیغمبر پرسید فرمود که
هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجائز رمصا حدبا عن الله عبد الکبر ان اسالی بلاد واحد فی الاستواء کلما اتاهن ازواجهن
وجدهن ابکارا یعنی استهانه باشد که قبض روح ایشان شده باشد در دنیا در حالتی که پیر بوده باشد و موی سفید شده
و چون در بهشت ایشان نشسته حق سبحانه ایشان را جوانی همسال هم سال بر وجهی که در استوری و لاده باشد و هرگاه که شوهر آن
بسوی ایشان آید ایشان را بکر یابد و چون مایل زوج اول استماع کرد گفت او چه مراد او وحی بود که در حق آن زنان
میگوید آنحضرت فرمود لیس هناک وجع انما وحی و در دی نباشد و در اخبار آمده که رسول صلعم بجزء را دید فرمود این عجوزه
کیست عایشه گفت از جمله آن امت آنحضرت فرمود آن الجنة لا یدخلها العجائز پیر زنی که هیچ عجوزه در بهشت نرود در
گوشت و برگشت رسول فرمود جبرئیل آنحالت بود بعد عجوزه خبر دهیا را که در آن زنان بی عهد بود بلکه همه را طفل جوان
بپوشانند و باحسن وجهی مطرز سازند و بهشت رسانند بر این آیت تلاوت فرمود حاصل که حق سبحانه میفرماید که همان زنان بهشت

را باین صفات در جنات انشا کنیم لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست و متعلق اند بود که این جار مجرور متعلق بمحذوف باشد
و تقدیر اینکه وجعل الذین لاصحاب الیمین یا منشئ ایجاد یا بمعنی مبتدای محذوف و تقدیر اینکه هن اصحاب الیمین یا خبر قول او سبحانه که
ثلة من الاولین یعنی مر اصحاب دست راست را گروهی از پیشینیان و ثلة من الاخرین و گروهی از پسینیان و بنا بر وجوه اول
این قول خبر مبتدا محذوف و تقدیر اینکه هم ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین یعنی اصحاب دست راست گروهی از امم سابقه و گروهی
از امت حضرت رسالت صلعم و گروهی از این امت و بعضی گفته اند که از امم سابقه که از امم تابعین یک ثلث است و از امت تابعین یک ثلث و ثلث من تمام نیز
سابقان که در بیان شرح بحر آمده و میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و از اینجا معلوم میشود که هیچ کس از امت جرجه در کفر
مخلد نخواهد بود و نیز در حدیث آمده که ارجوان تکونوا نصف اهل الجنة امید وارم که شما نصفی اهل بهشت باشید و قبل از این
گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن امت من و از خمس دیگر و ایت کرده اند که سابقان امم و اصحاب آتش سابقان
این امت اند و تابعان امم سابقه تابعان این امت اند و از ضحاک و مجاهد نقل کرده اند که حضرت رسالت صلعم فرموده الثلثان جمیعا
من امتی یعنی این هر دو گروه از امت من اند اما قول اول اشهر و اصح است و روایات صحیحه که در این باب مانوشته در بخاری
عبد الله بن مسعود مرویست که شبی با رسول صلعم مقاوله میکردیم و آنحضرت و آنحضرت انجا را مرضاضیه بیان میفرمود و چون مجلس تمام شد
برخاستیم و هر یک بخانه خود رفتیم و روزی دیگر آنحضرت فرمود که دوش از پیغمبران گذشته و اتباع ایشان بر من عرض کردند بعضی از انبیا را
دیدم که امت بسیار داشتند و بعضی را دو کس از ایشان و بعضی را یک کس از سر کس نداشتند و چنانچه بعضی دیگر را زیاده از یکی نبود و یکی دیگر را
هیچ امت نبود و پیغمبری را دیدم که جماعه بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم و گفتم خداوندا این کدام پیغمبر است که این جماعت را بدو
خطاب رسید که این برادر تست موسی بن عمران و اینها بنی اسرائیل اند گفتم خداوندا امت من کجاست گفت بدست راست خود نگر چون نگاه
کردم صحرای مکه را دیدم که چندان که چشم کار کند مردمان بودند گفتم بار خدایا اینها کیستند ندا آمد که ایشان امت تو اند راضی شدی
یا نگفتم بلی راضی شدم فرمود که در جانب چپ خود نگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده بود گفتم اینها کیستند فرمود اینها نیز
امت تو اند خوشنود شدی گفتم آری خوشنود گشتم بعد از آن فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حساب به بهشت
روند عکاشه بن ابی محصن برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن من از ایشان باشم رسول فرمود اللهم اجعل منهم
دیگری برخاست و همین التماس کرد رسول فرمود سبقک بها عکاشه یعنی سبقت نمود و در این التماس عبد الله بن مسعود گفت
یا رسول الله کان مالت آنست که این هفتاد هزار اما اند که بر اسلام زاده اند و بدان باقیا مانده گفت چنین نیست بلکه آنکه در زمان
کفر و نکبت و تطیر نمایند و بر خدای توکل کنند تفصیل این سه چیز از جهت آن بود که حرب مادر ذکر نموده بودند بر تفتیش آن بود فرمود که امید
دارم تابع من ربع اهل بهشت باشند تا گفتیم فرمود که امید وارم که ثلث اهل بهشت باشند بعد از آن این آیت نازل
شد که ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ یعنی
صحبت از اعزاز و قطاعت احوال ایشان یعنی ایشان در آن روز بغایت خواری و رسوایی باشند فی سموم در بادی

انتهایه گرمی که حرارت آن در مسام ایشان مسامرت کند و حمیم و در آبی گرم که در حرارت متناهی باشد و ظل من یحموم و در سایه
از دود گرم که در غایت سیاهی باشد در تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند بپناه بظل دخان گریزند
چون بدان جهنم رسند گرمی آن در دنیا آب میطلبند و چون در جهنم اند از حرارت آن بشیشه ذی گریزند بپناه بود بدان سایه از دود
طالبی و گویند مجوس که هیبت در میان آتش که در دخان بسایه پناه برند ضحاک گفته که آتش نیاهیست چه آتش دوزخ از
آن و لباس ایشان و هر چه در آن باشد همه سیاه باشد و آن بر وزن یفعول است ماخوذ از حم لا بارد خنک نیست آن سایه مانند
سایه دیگر که بان مستریح میشوند و لا کریم و نه سود رساننده و رفعت بخشنده و کسی را که بان ملتجی شود و قتاده گفته آن سایه
بارد الظل و کریم المنظر نیست تا قائلی مثل آن گذشت و صفت ظل مجموع باین دو صفت موصوف و بنی نوع از ارواح آن ظل همچنانکه
در سایر سایها هست بلکه میباشد و مستریح بنده که مهد شمال و بعد از ذکر انواع عذاب برای اصحاب شمال و عدم استراحت ایشان ظل
یاد کرده که این صفات ظل جنات است بیان علت موجبه این تعذیب میکند بقوله انهم کانوا قبل ذلک پیش از این در دنیا مترفین بازوقت بود در دمندگان مراد نعم ایشان بر مال و اتباع شهوات که بالاستمرار ایشان بود از تفکر در
در امور حق و ارتکاب بعد از اوامر و نواهی و جهد و یصرون بود و کانوا یقولون میگفتند علی الحنث العظیم
بر گناه بزرگ و آن نادر و ناپسندیده بود از این شرکت یا سوگند بدروغ بر آنکه حنث و شکستن عهد بود و کانوا یقولون اتقع نحن و آیا ما
جعلنا لهم لا یبعث الله من یموت الخ یا جمیع کتاب و موجد جنت ملحوظات از قول عرب که بلغ الغلام الحنث یعنی بعد حنث رسید
که آن وقت ترک مواضعات بر دو بالغ شد یعنی فلان که یعنی خلاف بوت در آن نشو آنا متنا و نحیوا و کانوا یقولون
و بودند که میگفتند بر سبیل انکار ایذا فتی که بمیرد و کنا ترابا و گردیم خاک و عظاما و استخوانها بی گوشت و پوست
ائنا لمبعوثون ایا ما را گفتند آن چیز از قبر هاو زنده شدگان توان استفهام جهت مبالغه است در انکار بعث او آباؤنا الاولون
ایا پدران گذشته شوند بدان بیشتر خاک گشته اند و انجزا در دنیا ایشان جمع باقی نماند عطف این کلام بر قائل مبعوثون و عطف الفعل
بان دلالت بر انکار بعث آبا نزد ایشان اشد و ابلغ است بجهت تقدم زمان و حسن عطف این کلام بر ضمیر مستکن مبعوثون
بدون اعاده تاکید که نحو است بسبب فاصله هر استقامت و مثل آیت قوله تعالی ما اشرکنا ولا آباؤنا بجهت فصل الاموکد نحو
آباؤنا معطوف شده بر ضمیر مستکن اشرکنا و عامل در ظرف مذ لول علیه مبعوثون است نه مبعوثون بجهت فصل بینهما بهم
قل بگو ای محمد در جواب ایشان ان الاولین بدرستی که جمیع پیشینیان آبا شما و ضمیر ان و الآخرین و همه پسینیان
از شما و غیر شما لمجموعون هر آینه جمع کرده شده گانند و محشور کسان الی میقات یوم معلوم بسوی آنچه موقت و محدود
شده است دنیا بان که آن روز بر طلوع نزد خدا مراد روز قیامت است چه مال و موجع هر منتهی باشد
باجل و اعم آورده شده اند در بیان برای میقات چنانکه روز معلومست و صاحب کشاف آورده و سبب کشف
آن در سبب که اضافه میقات بیوم مثل اضافه خاتم فضة است و میقات بمعنی ما وقت و حدیث الشیء و از این ملتوا

از احرام که عبارتست از حد و دی که از آن تجاوز نتوان نمود کسی که اراده دخول مکه داشته باشد الا باحرام عبارت از ان بر سبیل منع منقول
اهل مکه را مثال ایشان میکند و میگوید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما در ان روز أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از طریق حق الْمُكَذِّبُونَ
تکذیب کننده گان بعث و نشور لَآكِلُونَ هر اینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است مزاول بیاعت
آنچه بعد از شما از میوه این درخت بخورانند فَمَالِئُونَ مِنْهَا پس پر کنندگان باشید از آن درخت الْبُطُونِ شکمها را بجهة شدت جوع فَشَارِبُونَ
عَلَيْهِ پس آشامندگان بر بالای آن درخت مِنَ الْحَمِيمِ از آبی در نهایت گرمی بسبب کثرت عطش تا خبث مغیب در مشاهده تذکیر
در علیه نظر لفظ و معنی مرجع است و در روایت آمده که عذاب جوع بر دوزخیان گاه تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند
و بعد از آن تشنگی بر ایشان علیه کند حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید جمیع
شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران تشنه زده و مدتها آب نیافته و آن جمع اهیم و هیمات که آن شتریست که بعلت
هیام و هیمام بضم ها و یا بمعنی شبیه باشد که شتر را عارض میشود و بسبب آن هر چند آب میخورد سیر نمیشود تا هلاک میگردد
و گویند که هیم جمع هیمان است بفتح ها و آن مخفف هیم است چون سحاب و سحب و هیام بکسر که مقاسات تشنگی پس معنی آنست
که ایشان آشامندگان حمیم باشند همچو آشامیدن ریگزاران که هر چند آب خورند اثر آن بیان بدید نیاید قال ابن
عباس و مکرمه و قتاده مرویست و ثانی از ضحاک و ابن اعیشه و تکرار لفظ شارب بودن جهة مبالغت حاصل کرده و دخول
حیثیاکه چون آشامندگی ایشان تسکین نیابد صاحب کشاف آورده که معطوف و معطوف علیه اگر بحسب ظاهر از جهت
عطف و متفکک متفقه است بر مثل خود که موجب عطف الشیء علی نفسه است لیکن بحسب حقیقت بر خلاف آنست از حیث آنکه
شرب حمیم باکه در شاهی حرارت و موجب قطع امعا اثر بی جمعیت و شرابی و طریق هم نیز امری غریبست و این هر دو از صفات
مختلفه اند و نیز در تفسیر بیضاوی مذکورست که میان معطوف و معطوف علیه عموم و خصوص من وجه است پس بجهت
اتحاد نباشد و بعبارت خطاب مشتمل بر تحقیر و انذار بعبارت التفات و زبون میگوید هَذَا این ملکوت و مشروب نزُلُهُمْ
پیش کش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا یعنی که ناحضرا که برای مهمان خانه سازند این کلام بر سبیل تهکم است یعنی که نزول او بجای
در وضع دیگر بر هم عجایب الیه جزول عبارت از طعامی که نزد نزول مهمان برای وی آماده سازند عبارت تعظیم و تکریم او و از تعبیر
معلوم میگردد که عذاب این نزلا ایشان زیاد در حمیم مالکی و مشارب و مشارب خواهد بود که شرح شده و مقدمه آن در بیان
نیاید و در خاطر نگذرد بعبارات تحقیق کفار میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را ابتدا
و شما بآن معترف اید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید از خلق ما را در انشاء بر هر اذان معترف و اصحاب افهام
واضح است و لا بحث که هر که بر این اقدار باشد بر اعاده نیز قادر باشد و احتجاج بر ایشان تنبیه ایشان میکند بر وجه
استدلال بر بعث خود أَفَرَأَيْتُمْ پس دیدید مَا تُمْنُونَ آنچه ریزید که میریزید در رحم یعنی جنبه هیدا از آب نطفه که در رحم میریزید
أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما آفریدگان آب را صورت بشر و از آنجا انسانی میسازید أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما آفریدگانیم و چون شما معترفید

باآنکه خالق آن ما هیچ چه شما از آن وجه ذیجان نوع که فرزند میگردید متولد میشوید بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت ما تولد مینمایید پس
البته قادر خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابداء کثیر بلا اهون و اسهلست از آن که بیان میفرماید که هیچ کس قدرت
دارد بر اعاده خلق و نیست بر امانت ایشان در میگوید که نَحْنُ قَدَّرْنَا ما تعیین کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما
موت را یعنی مقدر ساختیم زمان موت هر یک از شما و قسمت آن کردیم بر شما اند قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق
شیه مابین آثار شما نیز متفاوت در حلی و دقه و بسط و کوتاهی معنی آنست که ما کسانی که دانیدیم موت را بر بعض و معلوم و اهل
اسمان و زمین چه هر نفسی که وجود بیابد که شرب ثابت شد که کل نفس ذائقة الموت وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شدگان
این کلام از صفت بطی که از اهل علیه و الجوزه صفت پس معنی آنست که هیچکس صفت نتواند گرفت و غلبه نتواند کرد و ما عَلَىٰ
أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه تبدیل کنیم شما را أَمْثَالَكُمْ بکسانی که مثل شما باشند و ما را مغلوب سازد از آنکه شما را بمیرانیم و دیگران را بدل شما بیافرینیم
وَنُنْشِئَكُمْ و بر آنکه بیافرینیم دیگران را بر شما فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید از مثل صورت و قد و خلق و غیر آنها و گویند
که مراد نشاة ثانیه است و معنی آنکه اعاده کنیم بهیات مختلفه بعضی که کاوز از درخت تر و صورتی خلق کنیم و مؤید
در تفسیر ابی هلیل تحقیق این است که ما قادریم بر خلق مثل شما و بر انشاء شما در صورتی که معلوم و معهود شما نیست و چون همچنین ما را
نتواند ساخت و در این دو امر که خلق مماثل است پس چگونه عاجز نیم از اعاده شما و طاقت نمیتواند بود که علی ان نبدل الخ حال باشد
از ضمیر قدرنا یا آنکه علی ان باشد و علی بمعنی مع یعنی قدرنا موت کردیم میان شما در حالتی که آن تقدیر بحالت بر آنکه تبدیل
شما کنیم بامثال شما یا انشای شما نماییم بصورتی که معلوم شما نباشد یا آنکه موت را مقدر کردیم بجهة آنکه تبدیل کنیم بامثال و انشای شما بغیر
مماثل و تا بدین معنی غیر مسبوقون جمله معترضه است و معنی آن آنکه هیچ کس پیشی نتواند گرفت بر ما از موتی که تقدیر کرده ایم و از
نماید باوقت معین آن تغییر دهد و صاحب کشاف گفته که جایز است امثال جمع مثل باشد فتحتین مثل پس معنی این باشد که
قادریم بر آنکه متغیر سازیم صفاتی را که شما بر آنید که آن خلق و اخلاق شماست و انشا کنیم صفاتی را که معهود شماست و حسین فضل
ایرا بدین معنی حمل نموده که شما میدانید حال نشاء اولی را که حلیه ذات در بطون امهات و نمیدانید حال نشاء اخری را که
در بعد موت خواهد بود چنانچه سبحانه علم را بنشاء در پس بجهة تاکید در باب صحت وقوع اعاده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی
که شما دانسته اید النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که آن انتقال نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام و لحم و اطوار
و ادوار در بطن و صنوف آن صیرورت انسانی و اصلاح روح در آن و شما معترفید که خالق آن ما هیچ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا
یاد نمیکنید تا دانایی ما را و بآن استدلال نمیکنید بر قدرت ما بر نشاء اخری چه هر که بر آن قادرست از این عاجز نتواند بود
بلکه این اسهل از آن خواهد بود نزد او بجهة حصول مواد و تحقیق اجزا و بین مثال این آیه دلالت بر صحت قیاس

مطلوب بالعلة که مسلم البثوت هست نه مطلق قیاس تا جهة نفی باشد بر جهة قیاس غیر مخصوص العلة أفرأيتم ما بس دیدید
ما تحرثون آنچه کشت میکنید یعنی اخبار نمایید از تخمی که در زمین می افکنید و بنهان میکنید أأنتم تزرعونه آیا شما میروئانید
آنرا در زمین افکنده را و نشو و نمای آن میدهید أم نحن الزارعون یا ما روئانندگانیم و نشو و نما دهنده و از
غیاب خود در ساختن دیگران در این باب نزاع دارید بلکه معترفید بوزراعت ما پس چرا آنرا میشه میکنید تا باشد که آنکس
کفار در ایشد بانبات و زرع از حبه صغیره و آنچه موجب کثرت نمودن از آن قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر آن نفی
کرده باشند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که لا یقولن احدکم زرعت ولیقل لیبذر که نگوید یکی از شما که زراعت کردم
بلکه بگوید که تخم افشاندم زیرا که حرث عبارت از اثبات نباتات از فعل او سبحانه و تعالی که شق حبات ارض است و الفاء
بذر در آن از فعل شما لو نشاء اگر خواهیم یعنی مصلحت اقتضا نماید که آنچه کشت ایشانرا در هم شکنیم و خشک کردانیم قبل
از بلوغ او لجعلناه هوایه گردانیدیم آن را حطاما کاهی در هم شکسته بیش از رسیدن آن که منتفع بآن شوند در
مطعم یا کیاه بی دانه علی اختلاف التفسیر فظلتم تفکهون پس هر روز تعجب کنید از آن تنصیر و بدیه یا پشیمان
گردید از چیزی که در حرث آن کشته باشید و بر تصنیف خود بیاد آنفاقی که در آن کرده باشید یا ملاحت کنید حسن خود را
بر تفریط و تقصیر در طاعت که سبب این خسارت شده و اصل تفکه اصل بسوف تا کهه و در این مقام استعارت و نقل
حدیث یعنی همیشه مشغول شوید بحدیث آن و پیوسته بر سبیل تعجب و تاسف حدیث نمایید و گویند در آن با یکدیگر انا لمغرمون
یا ما الزام کرده شده کانیم بسبب هلاک و فوت روزی و بنابرین معنی محروم از اجر آن شدیم که یعنی هلاک است
ثمار زراعت و نزد ابن عباس مرهون یعنی موقوف که عذاب کشیده از زراعت و حسن آنا میخواند بطریق جزم یعنی البته ما
دانا دکانیم عبارت از این ترتیب نموده گویند بل نحن محرومون بلکه ما محروم و بی بهره مانده کانیم از روزی و هیچ حظی
نخیبی و بخشی نیافتیم که اگر ما حظی و بخشی بودی این تصنیف و ما واقع نشدی و وجه نفی از محروم بخود است که محروم
آنکسی را میگویند که هیچ کس بدست نیاید و محروم آنکه او را فی الجمله چیزی باشد آنش رد ایشان کند که روزی رسول صلعم
از تعبیه آنکشت بگذشت و فرمود چرا این زمین را حراث نکرده اند گفتند تجربه آنکه باران اگر میبارد دو سه تخم که از محصول
او محروم مانیم و نمود که شما تخم در زمین کنید و امور معوقه خود را از دست منهید که دو سه علامت أفرأيتم آیا پس
دیدید الماء الذي تشربون آبی را که می آشامید هیچ چیز بعد از آب شیرین لطیف که بجهة تسکین عطش و حفظ حیات می آشامید
أأنتم أنزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا ابو داود گوید که مزن ابو سعید است که آب آن شیرین نوشت از آب ابو هاد که بحر
المزنون آب شیرین و فرستاده ایم آن آب را ولو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هوایه گردانیم آن آب را أجاجا تلخ و شور که بحر
نتواند که شرب آنکند از شدت مرارت و ملوحت آن فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیکنید خدا را بر امثال این نعمت عام و
و صاحب کشاف آورده که چون کلمه لو متعلق جزا ثابت بر اول مثل تعلیق جزا بشرط و محض شرط نیست بلکه دلالت

من المعصرات

وعامل هر نیست یعنی آنکه آن و باتفاق جمیع علما سرایت معنی شرط در جملتین از حیثیت آنست که مفید امتناع ثانیست مر امتناع
اول را از جهت تحاج است در جواب خود بسبب آنچه علامت این تعلق باشد بجهة پس بجهة این کلام را زیاده کرده است
تا طلب آن باشد و این مقام که علیه آن منهی گشتن است کشف آن کنند زیرا که چیزی که معلوم و مشهود است و مالوف
و مانوس شده جایز است که استدلال کنند از فقد بجهة انتفای آن بمعرفه سامع و آنجاست که دو دیده که از هم کرب
بوده در جواب کسی که باد گفته کیف اصبحت فرموده که چیز بحذف حرف جر بجهة تلمیح کس بجان حرف والفادی حال
حذف و اسباط آن بواسطه شرت فح حذف لام در رجلنا بجهة اختصار لفظ است و ثبوت آن عب معنی و دیگر اگر قرب
مسافت بین الرجلین تعنی است از ذکر آن در شرطیه ثانیه و دور نیست که گوییم این کلام چون مفید معنی نو کیات بس اراد
آنا در آیه مطعوم و نزل آن در آیه مشروط بجهة دلالت بر آنکه امر مطعوم عب ذات مقدم است بر امر مشروب
و دو صید بفقدان آن است و اصحاب وصید فقدان مشروط ذی اگر احتیاج بمشروط بجهة تعیدات مطعوم و لطفا
آنکه مطعوم عب وضع مقدم واقع شده بر آیه مشروط و نیز بجهة استدلال بجهة خود صیغه آید أفرأيتم النار
التي تورون آتشی که بیرون می آرید یعنی خبر دهید از بیرون آمدن آتش از درخت سبز أأنتم أنشأتم
آیا شما بیافریده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ و عفار است أم نحن المنشئون یا ما پدید آورنده و آفریننده ایم در سوره یس
نزد یافت که اهل بوادی ثانی از مرخ که مذکر میگویند و شاخی از شجره عفار که انثی میگویند بجهة میسایند و حق سبحانه نزد
آن حال جذوه غالب خود از میان این دو شاخ ترکه آن از آن محکیه آتش بیرون می آرد و اینجا میفرماید که آیا اهل شما
چون همچنین اسناد این قدح بغیر نمیتوانند داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما و بآن استدلال کنید و آنکه قادر بر جمیع
امور ممکنه که از جمله آن بعث و منفرد است نحن جعلناها ما کردانیدیم آتش را تذکرة یاد کردنی یعنی تا چون امر ببینید
آتش دوزخ را یاد کنید و از جهنم است که حرارت سایر معایش را بآن تعلیق کرده ایم و همه شما را محتاج آن ساخته
تا اکثر اوقات نزد شما حاضر باشد و شما از منظور نظر داشته از آتش دوزخ منذکر شوید و گویند معنی آن آتش
را نمونه آتش دوزخ کردانیدیم و مطوی این قولست آنچه مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که نار کم هذه التی
توقدون جزء من سبعین جزءا من جهنم یعنی این آتش شما که می افروزند جزئیست از هفتاد جزو آتش
دوزخ یا آنکه این آتش بتعمیر جهنم شما ساختیم تا اهل بصیره بدانند که هر که قادر است بر احداث آن درخت سبز و تر که متضمن
اجزاء مایه است که در کیفیت شدن آتش است هر آینه قادر بر اعاده بر آن نیز ساختن نهال وجود انسان بعد از تشکی و مرگ
آن ومتاعا و گردانیدیم آنرا از برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوين مر کسانی را که نزول کننده اند در
فواز که بیابانیست که از آبادانی خالی باشد یعنی آنرا منفعت مسافران گردانیدیم یا منفعت کسانی که بطوت

ایشان یا مراد ایشان از علم خالی باشد و بنا بر این معنی ماخوذ است از اقوی من ایام ای لم اکل شیئا و بنا بر این معنی اول
اکتفا بذکر احد الضدین است چنانکه سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش یا سبب انتفاع جمیع مردمان
گردانیدیم تا در تاریکی و روشنائی آن میشنید و در سرمایان که میشنوید و در طبخ و بریان بآن نفع میگیرند و بیاد خوردن او و حیات
و اکتساب عزت که در الانعام نعم و خلقان و علم و قدرت و رجیع عالمیان در عقب آن امر تسبیح مقرر نموده میفرماید فَسَبِّحْ
پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار خود العظیم که بزرگست مراد آنست که ذات او بیاکی یاد کنی
چه اطلاق اسم شیء در کلام آن شیء است و لفظ عظیم باضافه اسمست و یا صفت رب یعنی اسمی که بزرگست باختیاری که بزرگوار است
و مستحب امر بتسبیح عبادت بنماز و صفت و اعلام عظمت او یا بجهت تنزیه او سبحانه است از قول بیاحکام و عبادت و کاوایف
عظم او یا بجهت تعجب از ایمان ایشان در کفران ایادی ظاهره و باطنه شکر کاری بر نعم معدوده و گویند که این امر است بقول سبحان ربی
العظیم و بجا و در روایت صحیح دلالت دارد که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلعم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم که بگردانید او را
در رکوع خود یعنی ذکر رکوع خود سازید بعبارت آن بجهت تاکید حقیقه قرآن که متضمن وقوع بعث و رستخیز است و وضوح صدق
او میفرماید فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند نمیخورم و بر آنچه بعبارت مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن و در روایت آن زیرا
که امر آن اوضح از آنست که احتیاج بقسم داشته باشد و میتواند بود که لا مزید باشد برای تاکید مانند لیعلم اهل الکتاب
یعنی البته سوگند میخورند یا آنکه در نفی بر کلام اقسم باشد که حذف متداول شده باشد و اشتباه نفی لام ابتدا آنکه در یعنی هر آینه
من قسم یاد میکنم و ابو عمرو که فلا اقسم خوانده که موید اینست که در این صورت لام ابتدا نیست مانند لام لزید منطلق
نه لام قسم که بر و اعراب یکی آنکه نون تاکید مقارن او باشد چون والله لاضربن کید جواب قسم واقع شده برای استقبال
باشد و نفی مستقبل بلن حال و اینجا هر دو امر مفقود اند یا آنکه لا بجهت اغیری باشد که قسم علیه باشد یعنی نه چنانست
که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا قول آن بلکه سوگند میخورم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواضع وقوع ستارگان یعنی مغارب و مساقط
ایشان و در تفسیر بیضاوی مذکورست و تخصیص مغارب بجهت آنست که مغروب دلیل زوالست و زوال افول ستارگان
قرآن بر وجود موجودی که تابع او زوال نیست و صاحب کشاف آورده که شاید تخصیص مغارب بجهت آن باشد که حق
سبحانه را لغروب که وقت غروب بجهت افعال مخصوصه مطیع باشد یا آنکه ملائکه که در آن عبادت معلوم باشد یا بجهت
آنکه تنبیه است بر عبادت سلطان و مرغ بنیاد محبان و نزول رحمت و رضوان بر ایشان متفقا سوگند بمواقع النجوم
و اسعطها بآن مؤمنه بتوبه وَإِنَّهُ و بدرستی که آنچه خدای بیان سوگند خورد لَقَسَمٌ هر آینه سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ
اگر دانید عَظِيمٌ بزرگ قدر و در تعظیم بسیار معتبر آن امر است در میان اقسام چه مجلد بعضی از مقسم
بآن موصوف و صفت یا آنکه مراد بمواقع نجوم منازل انها باشد که بر اوج دوازده گانه اند که مسیر آفتاب است

چه آن مشتمل بر دلایل عظیم قدرت و کمال حکمت او سبحانه است یا آنکه مراد مواقع آثار و آگاهی است در قیامت یا مراد
از آیت که اهل جاهلیت در وقت نزول امطار میگفتند که مطرنا بنوء کذا یعنی بسبب برافلان ستاره باران شده و از ابی
جعفر و ابی عبد الله عم مرویست که مراد زمان نجومیست که مأمور شده بودند بر وقوع شدن بر شیاطین و آن وقت مولد حضرت
پیغمبر بوده و هنگام بعثت او و از ابن عباس مرویست که مراد موضع وقوع این قرآنست که متفرقا نازل گشته یعنی باوقات
نزول آن و بعضی دیگر گفته اند که مواقع آن آیات دل مقدس حضرت رسالت است صلعم و در فی صورت ذکر آن بجهت
جمع با وجود اتحاد دل آنحضرت باعتبار تعدد تجلیات چه در هر تجلی صاحب وقت که او را موقعیت و نزول قرآن بر قلب
مبارک بنص نزل به روح الامین علی قلبک صادق و امام کسانی که موقع خواندن مویان قرآنست و در عین العالی آورده
که مواقع نجوم مساجد و مغار صحابه است که مشتبه اند بجوم کما قال صلعم علیه و آله اصحابی کالنجوم و هر تقدیر جواب قسم
اینست إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلعم و شما میخوانید لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار
نفع و کثیر الخیر چه مشتمل است بر اصول علوم که در باب مصالح معاش و معاد ضرورت یا کرامت آن از حق سبحانه
بر ملائکه و مؤمنان یا محافظ و قاری آن مکرم و معزز است یا اولا در عظم الاجرا است و گویند که گواهی آن باعتبار آنست که کلام
خداوند کریم است یا از حیثیت آنکه مخصوص است از تغییر و تبدیل یا بآن اعتبار که معجزه حضرت نبوی است و این قرآن
است بتمامه فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتابی که پوشیده و نگاه داشته شده است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظ است لَا
يَمَسُّهُ پس نمیکند لوح را یعنی مطلع نمیشوند بر آن در دست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر از آن
عیوب و آلایش ذات سبحانیه و ادنات ردیه و اخلاق خبیثه و گویند که مراد سفره و کرام بررهاند و در بعضی دیگر از مفسران
این جریر و غیره صفة قرآنست نه صفة لوح و معنی آنکه جز او را نیست که مس قرآن کند مگر کسانی که پاک باشند از شرک و از اعمال
محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند که مراد آنست که مگر نفوس آن جماعتی که مطهر باشند از احداث صغری و کبری
یعنی جنابت و حیض و نفاس و سایر محدثین را مس قرآن جایز نیست و بنا بر این معنی خبر بمعنی نهی است و اگر نه
کذب لازم آید زیرا که غیر مطهر کاهیست که مس آن میکند و فقهای ما باین آیه استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن
بر ذوی الاحداث حرامست و مرویست که صادق عم بولد خود اسمعیل گفت که انی للمصحف یعنی بجهت قرآن چون گفت
فرمود لا تمس الکتابة و مس الورق قرآن را مس مکن و ورق آن را مس کن و همچنین مس مصحف را
جایز نباشد بر جنب و اطفال و بر حیض و نفساء و محاذین باعلاه کتابت قرآن جایز نیست که ذوی الاحداث
دست بر پوست و حاشیه قرآن نیز نهند و بنزدیک اصحاب ما اجتناب اولیترات از فقهای شافعی و مالکی بحدث
و جنب و حائض و امثال آن نیز میکنند که حمل کنند و مس آن نمایند و نزد حنفی نشاید که محدث و جنب و حائض و نفساء مصحف
کنند و ملاقات مفصل از و متصل ایشان بجلد نیز مکروه و ممنوع خواست گفت چون رسول صلعم بدیدن

سیوطی تا امر فرمود که در نامه او بنویسند که دست بر مصحف نهند و از امر نکردند مگر که با طهارت باشند و استدلال ما در
حل و قراءة آن است که رسول صلعم نامه نوشت بهرقل که قیصر روم بود و در آن درج نمود که بسم الله الرحمن الرحیم
یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیة و از این عبارت که وی نامه را بدست گرفته و قراءة آن کرده و حال
او کافی و مجیب بود و بعضی دیگر از علما گفته اند که بقول ابو یوسف حیض و جنابت را جایز است کتابت قرآن و وقتی که لوح بر زمین
بود و نه بر کنار و نزد جماعتی دیگر از ایشان بهیچ وجه جایز نیست و بعضی دیگر از ایشان مس را حمل و قراءة کرده اند و از ابن
عمر نقل کرده اند که دو ستر نزد من است که قرآن نخواهد مگر کسی که طاهر باشد و نصهای مانع قراءت را معتبر میدانند و رفع
ادبع بواسطه اخبار صحیح و احادیث موثقه از ائمه هدی صلوات الله علیهم و بجز قرآن هفت آیه از غیر قرآن میگیرند بعضی که هفت
ما فوق آن برکاهند بعهود و قواقا و اما غیر من القرآن و نزد شافعی و احمد مطلقا جایز نیست و ابو حنیفه بجز این کرده
و نزد مالک جنب را قراءة تلک آیت و دو آیت جایز نیست بر سبیل عهود و حایض را بضم اهد و محمد بن فضل گفته که
مراد از این طهارت توحید است چنانکه گذشت یعنی آیه که جز موحدان بر کسی قرآن نخوانند و ابن عباس نقل کرده از کلبی عهود
و زنان را تکلیف ندهند در قراءة قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد قرآن نباشند مگر
پاکیزه دلان که مومنان اند یا اهل بیت و نگاه داشت الحاد و قرآن نکنند مگر مشتبهان و ملحدان که میراث از لوث
خذلان و حسین بن فضل گفته که تفسیر تاویل را نتوانند مگر آنکه پاک باشند از ادناس کفر و نفاق و این عطا فرمود
که حقایق قرآن نیابند الا آنانکه اسرار ایشان بانوار عصمت پاک گردانیده شده باشد از اقذار معصیه و این
صفت معصومانست و شیخ جنید گفت که الا آنکه سر خود پاک گردانیده از ماسوی الله و در عرائس الحقایق آورده
که مکاشفه نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم جنس و جزیه و نرسد بمقام شهود حق در بری
خلق و خفود خلق در مرایی خلق و این معنی حاصل نشود مگر بفنای مشاهده شهود در شهود و بقا که بنا بر آنکه جمله
فعلیه صفت قرآن باشد قوله تنزیل صفت رابع است و اگر صفت لوح باشد صفت ثالث قرآن و میتواند که خبر
مبتدای محذوف باشد و تنزیل اینکه هو تنزیل و در کشاف آورده که محتمل که تنزیل وصف عهد باشد زیرا
که قرآن بجزو و دفعات نازل گشته بخلاف سایر کتب سماوی که بیک دفعه نزول یافته میگوید یا قرآن
فی حسنه تنزیل و لهذا بعضی اسماء قرآن واقع شده همچنانکه میگوید که باعتبار التنزیل کتاب و نطق و المنزل بیک
معنی است که قرآن عزیز فرستاده شده است من رب العالمین از نزد او نیکوکار عالمیان و عبارت بیان شرافت
و کرامت قرآن بر سبیل التفات بخطاب تکبار مکرر کرده میفرماید که افبهذا الحدیث ایا بر این دین یعنی که قرآنست
انتم شما ای اهل مکه مدهنون نفاق کنندگانید مانند کسی که نرم باشد و در جانب امری متقلب باشد
در آن و محبت آن نفاق نماید در آن و اصل آن از ادهان است یعنی نوعی مراد است که شما در تصدیق مخزون

بان ثابت قدم نمیشید و رسوخ طبع ندارید و لهذا ابن عباس مدهنون یعنی مکذبون تفسیر نموده که تفسیر مصدق است
و نزد بعضی دیگر بمعنی منافقون است یعنی نزد مسلمانان دعوی میکنید که ایمان دارید بر آن و چون با کفار میرسید مداهنه میکنید
و سخنان نرم که موافق ایشانست میگویید و تجعلون و میگردانید رزقکم نصیب و حظ خود را از این قرآن انکم تکذبون
که شما تکذیب کنید او و لهذا آنچه در قرآن بان کار می باید بدست شما برعکس آن میکنید و خلاف آن میخواهید و بعضی در کلام عرب
مجاز و نعمت و معنی اینکه میگردانید شکر روزی خود را تکذیب نمودن قرآن یعنی وضع تکذیب میکنید در موضع شکر و
حسن ابن وجه تفسیر نموده که و تجعلون حظکم من القرآن الذی هو رزقکم انکم تکذبون یعنی میگردانید حظ خود را از
قرآنی که روزی شما شده آنکه بان تکذیب مینمائید و از ابن عباس منقولست که آیه در انواء واقع شده و جنبه دادن سحابست
و رزق بمعنی مطر یعنی میگردانید شکر باران که سبب روزی شماست آنکه تکذیب کنید و گویید که باران بسبب خدا نیست
و نسبت دهید آنرا بانواء و سبب آن بود که رسول صلعم با اصحاب سفری میرفت در راه تشنگی عظیم ایشان را رسید و آب نیافتند
و با رسول شکایت نمودند و گفتند یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شده و مشرف بر هلاکت شده ایم رسول صلعم دعا کرد
دعا کرد و خدا باران فرستاد شما خواهید گفت صفتا سوء کذا بطلوع فلان ستاره و سقوط فلان کوکب باران ما رسید
گفتند یا رسول الله این وقت انواء است و ما این را نگوییم رسول صلعم دو رکعت نماز بگذارد و دعا کرد و بادی برآمد و ابری پیدا
شد و باران عظیم بارید تا آنکه جمیع اودیه جاری شدند و ایشان همه مشکها و ظروفها پر کردند رسول مردی را دید که ظرفی
آب بر میداشت و میگفت این باران بنوء فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم که شما بعضی چنین گویید پس
سبحانه این آیه فرستاد و در اخبار آمده که سلیمان عبد الملک را گفتند که بعضی از علوم مجوس بیاموز تا آن علم بتو بیاموزیم
نیاشی گفت مرا از آن منع کرده اند زیرا که از رسول صلعم روایت است که فرمود بخوانید فرزندان خود را که برائت خود و مشرکین
سرچشمه است یکی ظلم کردن بر امید بدوم تکذیب نمودن قدر سیم ایمان بجوز و دعا از بیان نفاق منافقان
عذر ایشان میفرماید بقوله فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بسوی روح رفت مرا
و انتم حینئذ و شما آن هنگام تنظرون میگردید بحال محتضر آن و دوی تحیه و تو اندکی چاره آن کنید
و نحن اقرب و ما نزدیکتریم از روح او و قدرت الیه بدان محتضر منکم از شما ای اهل مکه و لکن لا تبصرون
و لیکن شما نمیبینید یعنی نمیدانید اینجا جاری شود بان محتضر یا در می یابید ملائکه ما را که قابض روح
که قابض روح محتضر فرستاده از طرف قدرت تقریبی که او بی سبب اطلاع است و میتوانند که مراد از سجانه او بسبب
ملائکه باشد که جنس روح وی امده باشد روح اسباب آن بخود بجهة اختصاص و غایت تقرب ایشان باشد باو
یعنی فرشتگان ما نزدیکتر بمحتضر فلولا ان کنتم پس چرا هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان
در قیامت گویند مدینین بمعنی معبودین است شق ان دانه اذا اداله و اسبعه یعنی جزا اگر غیر معبود دانید

وعید در فیلان ترجعونها بازگردانید روح را بجسدان محتضر ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان
در تعطیل و اهمال خدای شما را و در انکار حشر و نشر و جزا که ترجعونها عامل طرف و مخصص علیه بلولا اولی و دیگر ثانیه
بجهت تاکید و این مصدر علیه باغذ در حیات است در جواب شرط است و ترتیب ایراد بلکه طرف لا ترجعونها اذا بلغت الحلقوم
ان کنتم صادقین پس معنی آیه اینست که اگر شما بحرجی یا معتقد نیستید معنی آنکه خود شما با انفاس خدا و تکذیب شما با آیات
دلالت بر آن میکند پس چرا نه روح محتضر میکنید بعد اگر صادق اید باغذ دعوی میکنید و از فراغ کرده اند که این
خطاب بجماعتیست که میکنند تا مرد را از خود باز توانیم داشت تدبیر و تعلم طب حق بجانب بر سبیل تقریع گفت اگر راست
میگویید پس اجرا جان مرده بعلی رسد از اندر نگذید بتدبیر و معالجه و معلومست که هیچ علاج ندارید در آن و صاحب
کشاف آورده که تفصیل و تبیین آیه آنست که محمود و انکار شما در انفاس حذا و آیات او بر وجهیست که اگر کتاب
شما از آن میفرماید میگوید که این سحر است و افترا و اگر ارسال رسول میکند میگوید که ساحر است و کذاب و دیوانه
و اگر با آن مسجون شد که حیات شماست میگوید که این فلان ساده است و مذهب شما راجع است با جهال و تعطیل
پس حیات شما که رد روح میکنید بدن بعد از رسیدن آن بحلقوم که شما قادید در تعطیل امور و انکار در اگر او سجانه بحر
و مسبب است و چون قادر نیستید پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیم است و از تدبیر مدبر علیم بعد از آن تفصیل
و تبیین اصناف عباد کرده میفرماید فاما ان کان پس اما اگر باشد محتضر من المقربین از نزدیک کرده شدگان
بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از دایره آن مذکوره اند فروح پس مر او راست راحت و استراحت از تکالیف دنیا
و مشاق آن مر او راست یا رحمت که سبب داخلی مرحومست یا اقامه هوایی که نفس از آن منتفع شود و نعم او زایل
گردد یا عاقبت از آنکه یا معرفت و ایمان در قبر بود یا در قیامت وریحان و مگر مر او راست روزی خوش و بارهای شیرین
از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا او مایوید یا عرفا هستی و شرف و گرامی یا نوز بر سوز اهل اختلاف
الاقوال و از این دید منقولست که روح در قبر باشد و ریحان در جنت و گویند روح معانقه کبارست و ریحان
مراعات ابرار و روح محبان دادن بر شهادت و ریحان دار سعادت وجنت نعیم و دیگر او راست بوستان نعمت
واما ان کان و اما اگر باشد و متوفی من اصحاب الیمین از یاران دست راست فسلام لک پس سلامی
از خزن مهلکه مر تو راست من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست یعنی از بلا و آن
تو که سلام کنند بر تو گفتن لم یقع الا قیل سلاما سلاما یا سلامی مر تو راست از جانب ملایکه ای آنکسی که اصحاب
یمینی و گویند که نقل روایت است که السلام من اصحاب الیمین یعنی سلام مر تو راست که تو از اصحاب دست راستی و اشارت
است که معنی آیه برین وجه است که سلام بر تو نیست ای محمد از اصحاب یمین که بر او دان تو اند و بنابرین لام
بمعنی علی است یا مؤده سلامت باد تو از ایشان یعنی شاد باش و ایمن تو که ایشان سالمند از همه آفتها و آسیبها

کان و اما اگر باشد ایشان هست من المکذبین از تکذیب کنندگان مر خدا و رسول را و از منکران روز بعث
الضالین گمراهان از طریق حق فنزل پس مر او راست من حمیم از آب گرم که مورد دوزخ و تصلیه
جحیم و در آوردن در آتش سوزان در روز قیامت و منع تکذیب و ضلالت در مقام اصحاب شمال مقابل اصحاب
یمین است بجهت زجر ایشانست در دین از این اخبار و اشعار بر اینموجب این وعیدست ان هذا بدرستی که آنچه گفته
شد در این سوره بار دشان این طایفه لهو حق الیقین هر آینه حقیت ثابت از یقین یعنی درستی و ثبوت
از سر یقین است که هیچ شبهه در آن نیست صاحب طیبی آورده که اضافه موصوف بیقین با اگر مورد و یک معنی
است بجهت تاکید و گویند که یقین صفت امر مقدرست و تقدیر اینکه حق الامر الیقین فسبح باسم ربک پس تسبیح کن بنام
پروردگار خود العظیم که بزرگست از آنکه اسناد شرک و نقص و قبیح با و توان کرد یعنی بزرگی او را بگو نام بخشنده
و نیام او را از جمله لایق عظمت و کبریای او نباشد یا ما را کنار بدگر پروردگار خود و تو یا اینست که بگوی سبحان ربی العظیم و
عظمت خدا عبارتست از آنکه موجد غیر اوست قاصرست از ادراک ذات او تقدست اسماؤه و جلت آلاؤه سورة الحدید مدنیست
و عدد آیات آن بیست و نه است بعد در مرتبه و بیست و هشت نزد دیگران و اختلاف آن در دو آیه است من قبله
العذاب کوفی است و الاصیل بصری ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الحدید را بخواند
در نامه اعمال او ثبت کنند که او آنکسیست که خدا و پیغمبر ایمان آورده و از مرایاش بن ساریه مرویست که بعیر سوره بیش
از آنکه شب خواب میکرد مسبحات همه تلاوت میفرمود که آن سورة الحدید و صف و حشر و جمعه و تغابن است و منقولست
که آن قبل آیه اصل من الغایه در این سوره دعا ایست که بهتر از هزار آیه است و عمر بن شمر از جابر جعفی
روایت کرده و او از ابو جعفر صلوات الله علیه که هر که هر شب سور مسبحات را قرائت نماید پیش از آنکه خواب
کند نمیرد تا آنکه قائم ما اسلوات الله علیه ببیند و چون از دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسالت باشد
و حسین بن علا از ابی عبد الله روایت کرده که هر که در نماز فریضه سورة الحدید و مجادله را مداومت کند خدای تعالی او را
عذاب او نکند و هرگز در حسن و مال او بدی نرسد و بدن او از خشیت و جمیع علل و آفت دور باشد و بیاکی بخوبی و آفت
موذی بتسبیح کوه و در صفت آن از دلایل و حجج که موجب تسبیح است ذکر نمود و بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله تسبیح و تنزیه کنند مر خدا را از جهت کمال و ثنا بسته جلال و بی نیست از صفات نقص و بیاکی و پاکیزگی یاد
کرد او را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملایکه و جن و شمس و قمر و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمین
از حیوانات و نباتات و جمادات و جز آن حاصل که تسبیح دو وی الصوت بن باشد و تسبیح غیر ایشان بحال کفر و اتفاق
و طلا نهد با لفظ و الاحسان یا باغذ در دست از اندر و الله بر وحدانیت او و بر صفات جلال و نعوت کمال او کنایات
از جمیع علل مبا یکنه و آنچه با هم بر عدم مشابهت او عقل و بدا کند که تسبیح در جماد و در حشر و صف بعبر

ماضی و در جمعه و تهانی بصیغه مضارع اشعار است باآنکه از شان این مسند الیه ایشان است تسبیح است که در جمیع
اوقات و ازمان تسبیح مقارن ان است و باختلاف حالات و تفاوت ازمنه مختلف غیر شود یعنی تسبیح او سبحانه در جمیع
ازمنه و دهور از ماضی و حال و استقبال ثابت است و ذکر ان بصیغه در سوره بنی اسرائیل ابلغ است ازین معنی
زیرا که ان بسبب اطلاق بی مشعر است باستحقاق تسبیح از هر چیزی و در هر حالی و معتبر ان بلام یا آنکه متعدی بنفسه است
چون سبحته من السوء و منزه از تسبیح یعنی ذهب و بعد اشعار است باآنکه این فعل از برای سبحانه است و خالصا وحده و این مثل بعد
است در نفس و گویند که مادر خیفه معنی مثل است همچنانکه ابو زید از اهل حجاز نقل کرده که ایشان در وقت اشتغال رعد
میگفتند که سبحان ما سبحت له یعنی بنا بر این مراد مسبحان حیوانات و ارض ذوی العقول باشند از ملائکه و جن و انس و هو
العزیز در حالتی که او غالب است در هر چه خواهد الحکیم دانا بوجه صواب هر چه فی ما بیان کلام مشعر است
باینکه مبدء تسبیح و تنزیهات و از این قبیلست قوله له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی اسمان و زمین
چه او موجد انست و متصرف در ان و همه در قبضه قدرت او و هیچ کس را نمیرسد که دعوی خالقیت ان کند یا منع او
نماید در تصرف و اگرچه پادشاه جلیل القدر و عظیم الشان باشد یحیی زنده میگرداند اموات را برای بعث
و یمیت و میمیراند احیاء را در دنیا احیای اموات میکند در دنیا یعنی نطفه را که جماد است حیوان میسازد
و اماتت احیای نماید نزد انقضای اجلها بر وفق حکمت و مصلحت این استیناف یا خبر مبتدا محذوف یعنی هو یحیی که
حال ثبات ارضیه بجود و جاد عامل او و معنی آنکه مر او راست پادشاهی اسمان و زمین در حالتی که زنده میگرداند
و میمیراند و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها قدیر تمام القدرت یعنی قدرت تامه دارد بر موجودات
بایجاد و انشاء و موجودات بتغییر و انشاء و بر افعال عباد و مقدورات ایشان قدرت دارد بر ان و سلب قدرت
نمودن از ان حاصل که هر چه خواهد کند از اماتت و احیاء و غیر ان هو الاول او است بیشتر از جمیع موجودات و نهنا
بیار زنده همه انهاست یعنی قدیم از لیست که اولیه او را نهایت نیست و بسیار فنای ممکنات یعنی بلا حاجت
که اخریه او را نهایت نیست ای بدانست بتجمیع جواهر و اجسام و اعراض در اول باین معنی که اجسام را بسیار و معاد
شده و اخریت باین اعتبار که مسببات بسوی او منتهی گشته و الظاهر و انکه ظاهر است وجود او بدلایل
و الباطن و نهان حقیقت ذات او بعقل هر عاقل و اولی و اخریه از برای جمع بین او صفتین است و متوسط از برای
جمع بین الجمعین یعنی واو اولی دلالت بر انکه او سبحانه جامع صفت اولیه و اخریه است و اخریه دال بر انکه او جامع
صفت ظهور و خفاست و وسطی اشعار بر انکه او جامع مجموع صفتین اولین و مجموع صفتین اخیرتین است
او سبحانه مستمر الوجود است در جمیع اوقات ماضیه و آتیه و ظاهر الوجود و باطن الحقیقت و در جمیع ازمان و اوقات
و گفته اند که ظاهر بمعنی عالی و غالب است بر هر شیء و مشتق است از ظهر علیه اذا علاه و علیه و باطن بمعنی عالم

بکل باطن و بآنکه علما در تفسیر این چهار صفت وجوه بسیار است از جمله اولت بتا بابتداء و اخریت انتهاء و ظاهریت اضراب و باطن
بلا اسباب یا اولت بهدایت و اخریت بعفو و مغفرت و ظاهر باحسان و دوستی زاد طاعت و باطن بستر در وقت
معصیت یا اولت بخلق و اخریت برزق و ظاهر باحیاء و باطن بامانت و باطن بازیچه و اخریت بدیه و ظاهر باجدیه و باطن بصهیر یا اولت
بعد میه و اخریت بابدیه و ظاهر بکمر و باطن بعلم و باطن گفته که این مثل قول کسی است که گوید فلان اول هذا الامر و اخر
و ظاهر و باطنه یعنی همه امور بدو دایرست و باو تمام و او اولست سکون که انما امرنا لشیء اذا اردناه ان
نقول له کن فیکون و اخریست بتلبیس کتب الذین امنوا بالقول الثابت و ظاهر است بتبیین که زیادت لبیب کلمه و باطنت
بتزیل که و ذلک بسبب قلوبکم حسید گفته که اول لشرح القلوب و اخر بعصیان الذنوب و الظاهر بکشف الکروب و الباطن
بعلم الغیوب یا اولست بکشف احوال دنیا تا رغبت در و نکند و اخریست بکشف احوال دنیا تا رغبت در ان نکند و ظاهر
و اخریست بکشف احوال عقبا تا خود را مستعد ان سازند و ذوی ان تنبیه اسباب نمایند و ظاهر و باطن
رشمان تا اوزان سازند و باطن است از دلهای وحوی ان باشد شارح مواقف قدس سره الشریف اورده که اول
و اخر بمعنی نزدیک است و لان الی معنی بل کل شیء و لیس قبله شیء و لیس بعده شیء پس این هر دو از صفات سلبیه باشند
و ظاهر بمعنی معلوم بار و تاملند پس از صفات اضافیه باشند یا بمعنی غالب کما قال الله تعالی متمم سورة الصف ولو کره
ای تالیین پس ان صفات سلبیه باشند و باطن بمعنی محتجب از حواس عینی که هیچ کس کنه او نتواند رسید پس
از صفات سلبیه باشد در کشف اورده که درین ایه نهایت مزیت زبان لطف و مرحمت از روی بشارت میگوید ای
ادمی تو در دنیا بعد بلا بنده احتیاج و افتقار داری اول کسی که در اول حال تو را بکار اید چون پدر و مادر و دوا
همچنین که در اخر زندگانی تو را دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که اشخاص باوفا باشند چون دوستان و یاران
چهارم زمره که پنهان باو معانق کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتقاد بر هیچ کس و کار مدار
ایشان را استوار که اول منم تو را از عدم بوجود اوردم اخر منم که باز کشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت
تو بجز تو و همچنین بیار استه باطن منم که بر سر ای خاتون دل تو و دیعت نهاده در عرض الهای اورده که اولست
در دین اخریه و اخریست در دین اولیه و بر همین منوال ظاهر است در دین باطن و باطن است
در دین ظاهر و حق از شیخ ابو سعید بوسعید گفته که خدا و رحیم شاخی گفت بی واسطه اگر میان اضداد جمع کرده
این ایزد بیهمتا مستحق جمع اضداد و الا از خبث و اضداد از ابو صالح روایت که دوستی رسول در حجره
فاطمه رفت فاطمه از خار محاسن نمود و راه نمایم چیزی که ترا بهتر از خار مدد باشد گفت چه چیز است یا
رسول الله فرمود انیکه بگویی اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظیم ربنا و رب کل شیء
منزل التوریة و الانجیل و الفرقان فالق الحب و النوی اعوذ بک من شر کل شیء انت اخذ بناصیتها انت

الاول فليس قبله شيء وانت الآخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك
شيء اقض عنا الدين واغننا من الفقر وروي چنين است كه روزي رسول صلعم با صحابه نشسته بود ابري برآمد فرمود كه شما
ميدانيد كه اين چيست گفتند رسول الله اعلم فرمود اين سحابست خواهند زمين را سيراب كند و نباتات را سبز
خرم كرد اند حق سبحانه اين را بازدارد و بر آنان قومي كه او را نشناسند و شكر او ادا نكنند عبادت او نكنند
مود ميدانيد كه بالاي وي چه چيزست گفتند خدا و رسول اعلم فرمود آسمان دنياست كه او را ذكر كرده
و تا آسمان هفتم هر يكي زير ديگري است و از هر يكي تا ديگري پانصد سال راهست بعد از آن فرمود كه ميدانيد كه در زير
زمين چيست گفتند الله و رسول اعلم فرمود زمين ديگرست و از زمين تا زمين ديگر پانصد سال راهست
پس گفت كه بدان خدايي كه جان محمد بدست اوست كه اگر شما از آنچه ميدانيد بالاي هر يكي جواب دهد اگر در زير زمين
هفتم نيز اند جواب دهد و اگر در ما بين زمين و آسمان او را چه ميدانيد جواب دهد پس اين آيت بخواند كه هو
الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم و او بهمه چيز داناست و اول و آخر و ظاهر و باطن و علم او محيط است
و ظاهر و باطن نسبت بنباتست يكسان هو الذي خلق اوست آنكه آفريد السموات والارض بيافريد آسمانها
و زمينها را في ستة ايام در مدت شش روز تا ملائكه ملاحظه حدوث اشيا كنند و بظهور شيء عيان شيء ديگر
يا بجهت مصالح مكلفين معين كرد در اينجا ثابت شده و اگر مشيت اين ميبود در ساعت و لمحه ايجاد آن ممكن بود
چه او قادر بالذاتست ثم استوى پس مستولي باشد على العرش بر عرش يا مقدم كرد بيان آن و اجزاء امور مقدره
بيان بر وفق اراده و مصلحت و گويند كه عرش بمعني مملكت يعني مستولي شد و پادشاهي و بعد از ذكر كمال قدرت خود
و بيان كمال علم خود معجزه عليه بعد يعلم ما يلج في الارض ميداند آنچه در آيد در زمين چون بذر و دفينه
و قطرات سحاب و كنوز و امورست و ميزان و ما يخرج منها و ميداند آنچه بيرون آيد از زمين چون نباتات
و معدنيات و برخي از دفائن در دنيا و كنوز و قائمي موقوف در آخرت و ما ينزل و ميداند آنچه فرود آيد من
السماء از آسمان چون باران و برف و كرك كه سبب ارزاق اند و ملائكه و احكام مامور و منهي
و ما يعرج و آنچه بالا رود و در آيد فيها در آسمان چون ارواح و اعمال عباد و دعوت ايشان و ملائكه
كه اعمال بندگان مينويسند و بخارات زمين و ميزان شامل كلام است كه هيچ چيز از اشيا و بوجوده و پنهان
نيست و هو معكم و او با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اينما كنتم هر جا كه باشيد
چون معيت علم و قدرت او بهيچ حال از شما منفك نيست پس هيچ چيز از اعمال و احوال شما بر وي مخفي
نبود و بجهت تاكيد اين قول و صنع مظهر در موضع مضمر نموده و گويا اين معني فرموده بقوله والله بما
تعملون و خدا با آنچه شما ميكنيد از خير و شر بصير بيناست و بدان جزا و سزا خواهد بود

له ملك السموات والارض مر او راست حكم گذاري و فرمان روايي در آسمانها و زمينها و گويا اين كلام بجهت
آنست كه اول تعلق با بيان دارد و ثاني با عاده چنانكه مي بينيد و الى الله و بسوي خداي ترجع الامور باز گردد
شود عاقبت كارها در آن روز بلا منازع جميع كساني كه در دنيا دعوي مالكي ميكنند ذليل شوند و مالكي مطلق مخصوص باو گردد
شود همچنانكه قبل از خلق بود يولج الليل در آرد شب را في النهار در روز يعني از زمان شب در روز افزايد
و يولج النهار و در آورد روز را في الليل در شب يعني از زمان روز بر شب زياده كند باختلاف
فصول و حسب حركت مدار و هو عليم و او داناست بذات الصدور بآنچه در دلهاست از امور مكنونه از اعتقادات
و عزايم و ارادات و كراهات و جميع چيزهاي از اعمال و بعضي گفته اند حسب اعتقاد و اعتماد او را بخواهد داد در دنيا
كلام عقيده مبادست از معاصي و مناهي و چون او سبحانه خالق جميع اشياست و عالم و قادر و همه اشيا بر اعلم
اعلام خداوند ارباب جحود و انكار آمنوا بالله بگرويد بخدا و تصديق كنيد بوحدانيت وي و رسوله و بفرستاده او
كه محمد است و انفقوا و بدهيد مما جعلكم از آنچه گردانيده خداي شما را مستخلفين استخلاف كرده شما را
از امم سالفه يعني زمين خداي شما را خداي جهان شما را گردانيده فيه در مقامات شما در آن از اموال و تصرف بالاتر
گردانيده است بشما اصلاحي خود در تصرف كردن در آن و انفاق آن موجب تعيين از اهل كه خداي شما را بجهت شما
در علت عوض آن و بعد از موت ايشان را بشما رسانيده و شما را از آن منتفع و بهره دار گردانيده اهل انفاق كنيد
در وجوهي كه بيان مامورست و بجهت كمي و حرمت كمي از كساني كه از آن محروم اند و انفاق نكرده اند و بيان خديجه
و عمر را بشما واگذاشتند بدون نعمت شما و سعت شما مگاهي كه عباد شما باشند مستولي خواهند شد پس چيزي كه از خدا
بديگري رسد از امر كنيد و در حقوق الله يا كه اين مال في الحقيقة مال شما نيست بلكه از خداست و شما در تصرف در آن نمي
و شما در تصرف در آن نمي لحظه و ولا اي از جانب خدا پس بايد كه انفاق فرماييد آنچه كه تصرف آن اسانست
و كسي كه ولي و نايب عنيست و چون اجر ايمان و ياد انفاق در آن جهان بر خداي تعالي است آن محقق بعد از امر
بايمان كه فالذين آمنوا پس آنانكه گرويدند بخدا و رسول منكم از شما و انفقوا و بدهند كه در مال خود را بر وجهي
و بيان آن از وجوه معروفه و سايرين جهات و مصرف لهم مر ايشانراست اجر كبير مزدي بزرگ و ثواب
عظيم كه جنت نعيم است ايشا رجلا اسمه و اعاده ذكر ايمان و انفاق و بنا بر حكم بر حضر و تنكير اجر و وصف آن بكبير
جهت كثرت استحقاق سابقانست در وعد و عيد آن و تحريض كفار ميدانيد بعد از تبع و ما لكم و چيست شما را اي اهل مكه و تنبيه
لا تؤمنون كه نمي گرويد بالله بخدا و وحدانيت او و معرفت مشيت او و ما لكم و ما لكم پيغمبر كه فرستاده است يدعوكم
ميخواند شما را بجهت و برهان بوضوح لتؤمنوا تا ايمان آريد بربكم بر آنكه پروردگار شما و خويش و حال در حال
فعلست در مالكه كه آن ما صنعون است مانند مالك قائما كه ما بتصنع قائما صنعي چنين خواهد كرد بجهت معتقد خواهد بود

در دل ایمان در حالتی که پیغمبر شما را بان دعوة میکند و بران تنبیه میکند و کتاب مبارک نامه است بر اهین و حجج بر شما
معجزات وقد اخذ وبدرستی که فی اگرفته است خدای از شما میثاقکم پیمان شما را بایمان قبل از این بدعوت که ان نعبدوا بدرستی
و تمکین شما در تفکر و اندیشه ملک و چون شما را عبادت از اول معقول و تنبیه رسول مذکری و ملقی حجت پس حیثیت شما اگر و میثاق
و تصدیق بخود و بجناب رسول و بعضی گفته اند که مراد میثاق ازل است یعنی خدای فرا گرفته است از شما میثاق را در ازل
الست و اقرار بربوبیت و نفی شرک این نیز جایز است از معقول بدو که یعنی دعوت میکند شما را بایمان در حالتی که خدای
اخذ میثاق نموده از شما ان کنتم اگر هستید مومنین با تصدیق و تصدیق نمایندگان بحق پس این حال که حاصل است
اعلام حق و واضح است بر اهین ان چرا ایمان نمی آورید یعنی باین همه ادله عقلیه و نقلیه چه در ان احد علی و از تعالی بسه
چرا تصدیق عباد او رسول نمیکنید و نیز بجهت تبیین این دالد بر وجوب ایمان میفرماید هو الذی ینزل اوست آن خدا و نیز
که فرو میفرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است ایات بینات آیات روشن بحق خواندن معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون
آورد شما را خدای تعالی از ان و اول یا بمعنی بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از ظلمات
جهل و علم یا از ظلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات مکیه آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله بدرستی
که خدای بکم بشما لرؤف هر آینه مهربانست رحیم بخشاینده که رسول را بدعوة امر میفرماید و انصار نمیکند بر تعصب بجهت
برای شفیع میان رافت و رحمت با وجود اتفاق و عهد تاکید است و گویند رافت رحمت که بر مضرت و رحمة تعلق است
و محتاج است دلالت بر بطلان مذهب بجبر خفته بیان علت ارسال رسل و انزال قرآن اگر حجت کلام بر اتفاق کرده میفرماید
وما لکم و چیست مر شما را و چه عذر دارید الا تنفقوا در اگر نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای یعنی
در انچه سبب تقرب میشود از او از حقوق و تبعه و مندوبه و لله و مال اگر مر خدا راست میراث السموات
والارض میراث اسمانها و زمینها یعنی هر چه در اسمان و زمین است بعد از فنای اهالی ان بنا باز خواهد گشت و در ویکلام
ترغیب است باتفاق یعنی چون دانستید که این اموال بر دست شما امانت خواهد بود پس انفاق ان از حیثیت که مستعمل خود
نزاید بیشتر که باقی خواهد ماند ایمان و نفوی خواهد ماند و بعد از امر باتفاق تبیین تفاوت میفرماید میان متصدقین باختلاف
و احوال از سبق بعثة نبی و شدت حاجت مردمان بان و از مکوس ان تا اختیار احسن و افضل ان کند میفرماید قوله
لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای اهل ایمان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که قبل
از فتح اسلام و قوت مسلمانان در عدد و عدد و خوف مردمان در دین و تکالیف و ضرر و میزان و صاحب بشارت
و مراد اینست مراد جنس از فتح حدیبیه است و کار زار کرد با شمشیر خدا کسی که انفاق نماید و قاتل کند بعد از فتح
مکه که مال بسیار خواهد بود و باتفاق فاذ جنبان احتیاج و انفاق نخواهد ماند ذکر قتال در مقام بیان انفاق بجهت
استهزا و دست و حذف تستیر بن اخوه عجه تالات ما عبادت بر انفاق فرمود اولئک اگروه متقدمان و مقابلان

قتال

قتال از فتح یعنی سابقان و از مهاجران و انصار که حضرت رسالت صلعم در شان ایشان فرموده که لو انفق احد کمثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه اگر انفاق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا را نرسد بمرتبه انفاق مد یکی از سابقان
مهاجر و انصار و نه نصف ان اعظم درجة بزرگ تر و بلند تر درجه و مرتبه من الذین انفقوا از کسانی که نفقه کنند
من بعد پس از فتح مکه و قاتلوا و کارزار نمایند و کلا و هر دو را که فتح میکند و قتال مینماید فی الفتح و بعد از ان وعد الله الحسنی
و وعده داده است خدای مثوبت نیکو را که بهشت است اما باتفاق در جنات والله و خدای بما تعملون باخبر میکند از انفاق و قتال
بوجه اخلاص یا ریا خبیر آگاه است اگر نیت اگر تحقیق کند بر جزا و سزا خواهد داد و بیان که این آیه بان
مطلقست و اصل در مطلق اطلاق است اگر تحقیق کند بشخص و دون شخص و تفصیل کند بر اجماعی که قبل از فتح مکه
باین صفت موصوف بود خدا و اولوی است که از امیر المومنین صلعم تخصیص فرماید نه بغیر وی هیچ اگر زعم مخالفان
برای انکه این در حضرت مخاوت و شجاعت که سبب تفضیل است از هر کس این مقدار شهرة یافته که امیر المومنین اما مخاوت
بان مرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مرد را طعام میفرمود تا انکه در شان او این آیه نازل شد که و یطعمون الطعام علی حبه المسکین
و یتیما و اسیرا و نزدیک وی زر و غرم و مسک یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد گشته که روزی اعرابی از وطلب
کرد و لیکن خود را فرمود که اعط الاحمر ابی الفا اعرابی را هزار بده و تعبیر فرمود که از دریا غرم و یکسی گفت زر بده بر باغرم
فرمود که کلاهما عندی بجهت ان هر دو نزد من حکم دو مشک دارند یعنی اعرابی را انفع باشد بوی زر و قابع و مخالفت
وی از ان مشهور است که در ان خلاف توان کرد و شبهه نیست در انکه اعلی و جهاد و فتح اسلامست و از مسلمات
مخالفانست که امیر المومنین در اسلام اسبق از همه کس بوده پس تخصیص ایشان بوی اولیت باشد نه باقی بکر همین انکه
صاحب کشاف و بیضاوی از فخر الدین و بعضی گفته ذکرت فی ابی بکر لانه اول من اسلم و اول من انفق فی سبیل الله و
نیز بجهت تحریص بر انفاق میفرماید که من ذا الذی کیست آنکه یقرض الله بدهد خدا را یعنی نفقه و مال
مال را بامید عوض و تسمیه انفاق بقرض مجاز است که همین که قرض دینی است واجب العوض انفاق نیز واجب است
لا رد الا بر پس منع مانند کسی بیند که وام دهد قرضا حسنا و ای نیکو که اگر مال خود را بطیب نفس و اخلاص در راه
جهاد صرف کند فیضاعفه پس زیاده کرد انرا خدای ان قرض را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد تا
ده یا هفتصد یا بیشتر و له و مر او را بود اجر خودی که اضعاف کثیره باو منضم شده باشد کریم گرامی و نیکو
چه مضاعف نباشد چه جایی انکه با مضاعف منضم شده باشد و ان عبارت است که مشعر است با نواع نعم این کلام دلالت
بر افضلیت اجر عمل بر عوض قرض چه عوض قرض یکست و عوض عمل متضاعف بلا حصار و کیفیه علما عدین گفته اند که قرض
حسنات که جامع ده صفت باشد اول انکه از مال حلال باشد زیرا که حضرت رسالت صلعم فرموده که ان الله طیب
لا یقبل الا الطیب دوم انکه از اموال نفیسه متصدق باشد نه انکه ردی از انصدقه قاصد نمود تا فتح ولا تعمدوا الخبیثة

يَسْعَىٰ سعی کردن محسنان مال باشد و راجی بحیوة خود زیرا که حضرت رسالت صدر را افضل صدقه سؤال
کرده بود گفت یا رسول الله کدام صدقه افضل است صحیح شحیح امل العیش و تخشی الفقر و لا تمهل حتی اذا بلغ النفس الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا هی افضل
صدقات که تصدق کنی تو را در حالتی که تو تندرست باشی و منتظر فقر و تصدق کردن بان نشده باشی و امید بزندگی خود داشته باشی
و از درویشی ترسیده باشی و تقوی پیشه داری تا بوقتی که روح بحنجره رسد که بگویی فلان را این مال باشد و مر فلان دیگر را این
مال باشد و مر فلان دیگر را آن مال چه اگر در گمان آن کنی که بدهی آنرا بجمیع مردمان دهد لو لم تخ و آن تحنوها و توقعها الفقر او
نفوخیر که شنیده اگر در عقب آن مت نفهمد و آنچه تو ساند لفتی لا تخ و لا تجعل صدقاتک الی و الاری هفتم آنکه قصد قربت
کند از او بریا منسوب سازد چه ریا مطلوب است شرعا و شرعیه ترتب ثواب بران علی قسم آنکه مستقیم شود و اگر چه بسیار باشد
زیرا که متاع دنیا قلیل است نسبت بنعیم دنیا و آنکه آن اجب اولیا بند قوله تعالی تنا لوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و هم آنکه اگر اندک
محتاج خود بان تصدق نماید بر آنکه آن اوقات باخلاص و بعد از تحت عباد و اتفاق بیان آن اهل ایمان میکند در روز حاله
بقوله تعالی وَوَرَّثَ الْمُؤْمِنِينَ یاد کن ای محمد روز عذاب را که بینی مردان مومن را و در اکثر تفاسیر مذکور است که این جمله طرفیه متعلق است
بقوله تعالی مر منسوق را کریم باشد در روزی که بینی مردان مومن را و زنان مومن را و آنکه تفاسیر مذکور است که این جمله ظرفیه متعلق است بقوله تعالی
بقوله تعالی وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گردیده بر صراط يَسْعَىٰ که میرود بشتاب نُورُهُمْ روشنی ایمان ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش
ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان که موجب نجات و سلامتی ایشان باشد بجهت تخصیص این دو جهت بجهت آنست که نامه
اعمال سعدا را نور از پیش روی بجانب راست ایشان دهد همچنانکه نامه اعمال اشقیا را بشت و بجانب چپ ایشان
رسد پس این نور در دو جهت علامت آن خواهد بود که ایشان بحسنات خود سعدند و بجهت خود فایز و باعیش رشید و
بسبب این نور بر صراط بگذرند و هر چند در روشنی مسابقه کنند نور ایشان نیز جلیس و مقدم ایشان شده در فتح تعجیل
نمایند تا آنکه بهشت در آیند و وجه دیگر در وجه تخصیص این دو جهت آنکه تا ملک نور از روی ایشان تابد بسبب آنکه در سیر و سلوک راست
و در وقت نماز کذارند نور ایشان بر جانب راست ایشان تابد چنانکه حضرت رسالت فرموده که من توضأ و صلی اشرق النور من بین یدیه و عن یمینه
تسبیح کرده باشند و باکثرت مداومت نگاه داشته پس از هر نوع تاریکی از آن نور در گذشته از آن صعوبت نفوذ که هر کس بر
قدر عمل وی باشد نوری که از صنعا بر تا عدن و از دیگری بار کهی و از کسی دیگر بقدر تجلی و دیدن نور آن و کاسه بیش و صنع خود را
بیند و بعضی از مومنان باشند که نور ایشان مرتبه دسیه باشد که آتشی و دوزخ را نور و نشاند بر صراط گذرند اند و نوع
اول از ایشان که مر ایشان را نور لطف الخفا و یکی ای مومن بگذر که نور قدمش مرا در نشاند حاصل که عدد مومنان بر قدر مرتبه
خود نور پیش ایشان و از دست راست ایشان میرود تا بهشت رسند و در این حال که بر در بهشت اند فرشتگان استقبال
ایشان کرده گویند بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژده شما امروز جَنَّاتٌ بهشتهای بر از اشجار و انهار تَجْرِي که میرود
مِنْ تَحْتِهَا از زیر آن اشجار الْأَنْهَارُ جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشید در آن

ذَٰلِكَ این بشری ایشان ببهشت جاودان هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاری بزرگست چه ایشان در این حال از هول
قیامت نجات یافته اند و بر پل صراط نور یافته اند ابو امامه فرموده که مومنان را بر صراط نور دهند و منافقان را در عقب روشنی گذارند
و مومنان هر گاه که روی باز پس کنند هر صراط روشن شود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بعد ایشان نرسد
کما قال الله تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ این در یوم روزی المومنین یعنی مومنان راست اجر که در روزی که گویند منافقان
یا منتظر بلکه گویند تا یاد کن روزی که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند بخدا و
ایمان التماس نور کنند که انْظُرُونَا نظر کنید بما یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند یعنی روی باز گیرید نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی
مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید و گویند انظرونا یعنی انتظرونا است یعنی منتظر ما باشید که توقف نماید تا کسب
نور از شما کنیم و این را بجهت آن گویند که مومنان بر صراط گذرند شتابرو و خاطر هر یک خوش رفتار و منافقان
پیاده باشند و بعضی گفته اند که مومنان و منافقان چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان بر روشنی
مومنان در راه روند و چون اهل ایمان از ایشان متمیز شدند ایشان بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مومنان و از قرآن
نقل کرده اند که مومنان در روز قیامت در عرصه گاه آیند و بنور اعمال بر صراط چون برق جهنده گذرند منافقان در دنیا چون
نظیر اهل ایمان با مومنان بوده باشند و بعضی از مومنان نور ایشان بر ایشان سنگ همچنان در عرصه گاه قیامت بر وجه
جزای مکر و خدعه که با مومنان کرده باشند چنانچه خادعون الله و هو خادعهم و الست بربکم بهمین طریقه
با ایشان سلوک کنند یعنی همچنانکه کسی را فریب دهند ایشان نور ضعیف دهند که گاهی روشن شود
و ایشان را روز زمان تاریک گردد و ایشان توقف نمایند تا گاه یادی برآید و نور ایشان را فرو نشاند و نور
این حال با مومنان گویند انظرونا نظر کنید بما نور کم مومنان چون این حال بینند و گویند مبادا که با ما نیز این معامله
رود پس بجهت این خوف گویند ربنا اتمم لنا نورنا قصه چون منافقان طلب نور کنند قِيلَ گفته شود یعنی مومنان
یا ملائکه گویند ایشان را ارْجِعُوا باز گردید وَرَاءَكُمْ باز خود یعنی بدنیا رجوع کنید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید
روشنی را در آنجا بعقیب آن که ایمان نیاورده در محشر کسب نور نمیتوان کرد و از دنیا با خود نیاورده است
او در بار رجوع نمود توقف کنید که این نور را آنجا بیابید و خود را خایف و خاسر بار گردید و آن مادر شوید
که شما را از نور نصیبی نخواهد بود و مومنان این کلام بر وجه تعجیب و اهانت با ایشان گویند دنیا که در آن
باشند که در پس ایشان نور دیدی نیست و منافقان فهم این معنی نکرده و سؤال کنند نور در جنب
ایشان است روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم حق سبحانه بر زنند بَيْنَهُمْ
میان منافقان و مومنان بِسُورٍ دیواری بلند چون باره شهر و گویند که این طرفست لَهُ
بَابٌ مر او را دروازه دری باشد که مومنان در آن در در آیند بَاطِنُهُ داخل آن مومنان در در باشند

فيه الرحمة در رحمت بود زيرا كه طي هفت باشد قطعهم خارج از منافقان باشند من العذاب
از نزول آن عذاب باشد زيرا كه نزديك دوزخ بود و منافقان چون باز نگردند و نزديك جهنم باز نشوند موجب مومنان شوند
ديوار مي بينند ميان خود و ايشان حاجز شده از بيرون در نگاه كنند مومنان را بينند كه خرامان و نازان از موجب رياض
جنان اند يناد ونهم بخوانند ايشان را و ندا كنند كه اي مومنان الم نكن آيا نبوديم ما معكم با شما در دنيا كه بجماعت شما
قائل بيكديگر از ديم و موافقت صفا ميكرديم و مناكحت و مشاهده با شما ميكرديم قالوا گويند مومنان بلى آري بوديد
ولكنكم وليكن شما فتنتم در محنت و هلاك انداختيد انفسكم نفسهاي خود را بسبب نفاق وتربصتم و انتظار ديد
و حساب ميكشيد كه بر محمد صلى الله عليه و آله و بر مومنان نزول آيد وارتبتم و شك آورديد در نبوت پيغمبر صلعم وغرتكم
الاماني و فريفت شما را آرزوها يعني آمال دراز و دراز كه آن امتداد عمر است و فراخ فرج مصائب بر اهل
ايمان و بيش گرفتيد يعني دنياي ناپايدار را فريضه خود سازيد و بسيار از اهوال عقبا غافل شديد اما اين بي اعتباري در دل
گرفتيد حتى جاء امر الله تا وقتي كه بيايد حكم خدا بفتح و صلح شما يا بتعذيب شما امر خدا در نصرت نبي عليه و مومنان و محو
بر سايه و ايمان وغر كم بالله و فريب داد شما را بخدا يعني بآنچه خداي حليم و كريم وعده داده شما را كند و شما را فريب كنانده
الغرور شيطان فريبنده اين روايت كرده كه روزي خداي با عيسى بن مريم خط مي كشيد و گفت كه صلاح كار اين جمعيت كنند اگر پيغمبر صلعم
كشيد و بعد از آن بليخطه ديگر بر سر آن خطهاي كشيد و گفت كه صلاح كار اين جمعيت كنند اگر پيغمبر صلعم
كه اين خطهاي مثل آرزوي فرزندان آدمست و اين علم ديگر حركت كه بر ايشان واقع شود و بر اعمال و اعمالي ايشان
باطل سازد چنانكه حق سبحانه فرموده كه حتى جاء امر الله و فريب كرده بالله الغرور فاليوم پس امروز لا يؤخذ فدا گرفته نشود منكم
از شما اي منافقان فدية چيزي كه فداي خود كنيد تا از عذاب برهيد ولا من الذين كفروا و نه از كساني كه كفر ديده
از ظاهرا و باطنا مأويكم النار جاي شما و ايشان آتش دوزخ است هي باين آتش مولاكم شما را و اولى تر شما را
و بئس المصير و بد بازگشت آتش صاحب كشاف آورده كه ماوي يعني مجمع است يعني مكاني كه در وقت آن
گويند اجري و اولى است از مكاني ديگر و مثل اينست هر مسئلة للكرم اي في مكان يقول القائل منه انه لكريم
و گويند كه يعني ناصر است مر ايشان را از شدائد آخرت و از اين قبيل است قوله اصيب فلان اكلنا فاستنصر الجزع
و قوله يعاتق ما كان المحل و نزد بعضي ديگر يعني تولي است يعني آتش متولي ايشانست و ما كان لايشان آورده اند
كه مومنان در مكه با وجود قلت و قوت مجاهده تمام قواعد طاعت را تمهيد ميكردند و بعد از آنكه هجرت
مدينه كردند مال بسيار بدست ايشان در آمد و نعمت بر ايشان فراخ گشت مشغول آن شدند آثار فتور
و قصور در وظائف طاعات و عبادات ايشان ظاهر گشت اين آيه آلم يأن اين مشقت آن اي الامر
و باقي از اجراء آنامي وقته يعني آيا وقت نيامدن بان تخشع للمؤمنين آنكه خاشع و ملايم گردد

و نرم شود دلهاي ايشان لذكر الله براي ياد كردن خداي يعني براي آنچه خدا بر ايشان ياد كند از مواعظ
و ما نزل و بر آنچه فرستاده خداي من الحق از كلام حق و صدق است كه مزاح مضاحكه ميان اصحاب بسيار
شد و اين آيه نازل گشت و از ابن عباس مرويست كه حق سبحانه عتاب سيزده سال بعد از نزول قرآن در صحابه فصاحت
ايشان را باين آيه معاتب ساخت و از ابن عباس منقولست كه ميان اسلام ما و معاتبت شدن ما باين
آيه چهار ده سال بود و بعضي ديگر گفته اند نزول آيه در شان منافقانست يعني آيا وقت آن نرسيد
آنكساني را كه ايمان آورده اند بزبان كه دل ايشان ترس كار كرد و در صحيح عقيده و تصديق تمام ايمان
آوردند ابن زيد و كلبي و مقاتل گفته اند كه سبب نزول آن بود كه منافقان مسلمانان گفتند اسلام گرفتيد
ما را از چند روز نديده بيا بيا بخوانيد و غرايب و عجايب خداي تع اين آيه فرستاد كه حق تعالى احسن القصص از اين
گفتار مدتي بار استادند و باز استيناف اين سوال كردند اين آيه آمد كه الله نزل احسن الحديث
مدتي ديگر اين سوال را فرو گذاشت كردند دگر باره از سلمان رضي الله عنه اين سوال كردند اين آيه
نازل شد كه الم يأن للذين آمنوا الخ آورده اند كه فضيل عياض مردي راه زن بود و عيار از دست او خلق
ايمن بودند و چاره با او نداشتند در بخارا او گنجي بود كه او را بسيار دوست ميداشت شبي خواست
كه نزد او رود از بالاي بام بر آمد از سراي او آوازي شنيد كه يكي اين آيه ميخواند كه الم يأن للذين آمنوا
فضيل را چون اين آيه بگوش رسيد گفت بلى الهي وقت آن آمد كه دل من نرم شود و ترس كار كردم مرا
بگريست و باز گشت و در خرابه رفت كه بخسبد جمعي از كاروان آنجا ديدند كه با هم ميگفتند امشب بيدار باشيم
كه فضيل در راهست مبادا كه راه زني كند فضيل با نفس خود گفت اي نفس شرير ببين كه خلق خدا ميگويند
ان تو نرسانند پس توبه كرد و با خود قرار داد كه تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد بعد از آن ملازم
داد كه اي قوم فضيل عياض من از من مترسيد كه من توبه كرده ام از آنچه كرده بودم پشيمان شدم پس بمكه
رفت و آنجا مجاور شد و از عمل كل اولياء گشت ولا يكونوا اين خطست بر مخلصين يعني وقت نيامد
مر مومنان را كه نباشند كالذين اوتوا الكتاب مانند آنكه داده شدند كتاب من قبل پيش از اين يعني چون
يهود و نصاري مبالغه كردند كه ايشان توريت و انجيل داده بودند و در سابق حال خاشع و خاضع بودند
فطال پس دراز شد عليهم الامد بر ايشان زمان يعني عمر دراز يعني عمر دراز يافتند
و امل در بيش گرفتند و از گشت بر ايشان زمان فترت حسد ميان ايشان و انبياء ايشان
پيدا شد زمان جزا دادن ايشان فقست پس سخت شد قلوبهم دلهاي ايشان
و در آن اثر خشوع نماند پس روي بگناه آوردند و دين و شريعت خود را فرو گذاشتند

ابن مسعود از رسول صلعم روایت کرده که بودن قوم بیاغ مقبل طبع ایشان و مشتهی انفس ایشان و در آن نگاه
و مشتهی بود کتابها شدند و آنچه نواهی و در واجر بود بتحریف ساختند کقوله تع یحرفون الکلم من مواضعه و آنچه
علمای ایشان بود بجای او نوشتند و بعد از آن گفتند که این را بقوم بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول
کند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول بنزد حبر رفتند که اعلم ایشان بود و صورت حال با او اعلام نمایند
اگر او قبول کند دیگری را دان نتواند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند حبر صباقه ابا بی حبیب و نهی نوشت و
چون ایشان نزد او رفتند و صحرات را بیاوردند نادان و دق و بالای این حروف ایشان نهاد و گفت این
کلام خداست و توریة موسی ایشان نداشتند که کتاب عرف ایشان را میگویند شاد شدند و بعضی از خواص
حرام دانسته اند چون وحی وفات کرد این خبر آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا شد و بعضی
دو فرقه شدند و فرقه که بر حق بودند تابع صرشدند و از مقاتل مرویست که مراد از این آیه موشان اهل کتاب
که قبل از بعثت رسول صلعم ایمان آوردند چون در روزگار آنحضرت دراز شد دلهای ایشان سخت گشت
و بدعت رهبانیت وضع کردند و صوامع بنا ساختند کقوله و رهبانیة ابتدعوها و اندکی دین عیسی ماندند تا
حق ذکره **وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ** و بسیار از ایشان **فَاسِقُونَ** خارج از آنند و بی خود و تارک احکام کتاب بواسطه فطرة
از بعضی اکابر منقولست که نتیجه سختی دل غفلت و نشانه زنی دل عرضه بطاعت و از عیسی علی نبینا و علیه السلام
ماثورست که لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله فتقسو قلوبکم فان القلب القاسی بعید من الله و لا تنظروا فی ذنوب
العباد کانکم ارباب و انظروا فی ذنوبکم کانکم عبید و انما الناس رجلان مبتلی و معافی فارحموا اهل البلاء
و احمدوا الله علی العافیة یعنی بسیار مگردانید کلام را بغیر یاد خدا تا سبب آن ملال و سخت گردد اینده نهای
خود را دلی که مشابهت داشته باشد دور است از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در گناهان خود
کنید زیرا که شما بندگی خدا در بندید و مرحمان بر دو قسم اند صاحب بلا و خدا و ند عافیت بر اهل بلا رحم
کنید و بر عافیت سپاس داری نمایید **اِعْلَمُوا** بدانید ای اهل مشاهده با ای منکران بعث **أَنَّ**
اللَّهَ از آنکه خدای **يُحْيِي الْأَرْضَ** زنده میگرداند زمین را **بَعْدَ مَوْتِهَا** پس از مردگی و امر بیکی
این تمثیل است برای احیاء قلوب فاسیه بذکر و تلاوت و برای احیای اموات بعد تعذیب در حشر و
در جزا از قساوة قلوب و خلاصه حقیقت آنست که همین نگرنده ای تع احیاء زمین مرده میکند بباران
همین منوال احیاء قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوت قرآن یا اموات را زنده سازد بکمال قدرة در آنجهان
قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ بدرستی که روشن کردانیدیم برای شما **الْآيَاتِ** حج و اضحات و دلایل ظاهرات
بر قدرة خود پس باین استدلال نمیشاید بر قدرت ما بر احیای قلوب یا بر ابتداع بعث و نشور **لَعَلَّكُمْ**

تَعْقِلُونَ شاید که خردمند شوید یعنی کامل شود عقل شما و انقیاد نمودن بطاعت و صادرات و آنچه اهل کتاب بر شما
شما الله از تبدیل و تحریف احکام ما بان از کتاب خدا و بجمیع اوامر و نواهی ما تصدیق کنید **إِنَّ**
الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که مردانی که تصدیق کننده اند قول خدا و رسول را **وَالْمُصَّدِّقَاتِ** و زنانی که بجا آورده
اند کتاب ایشان را و بخطاب شده بدما میخوانند یعنی مردان و زنانی را که صدقه داده اند **وَأَقْرَضُوا اللَّهَ**
این عطفست بر صلة یعنی فعل و اسم فاعل که صلة بالف لام موصولست چه آن در قدیما الذی صدق است
و اکتفا بضمیر مذکور در اقرضوا از روی تغلیب است یعنی مردانی و زنانی که تصدیق خدا و رسول کردند
و وام دادند بخدا **قَرْضًا حَسَنًا** وامی نیکو یعنی طیب و لیبا موال خود را در راه خدا و صرف قربت و نیکی
و بی اتفاق کردند بدون شایبه ریا و بنا بر قرائت حفص ذکر اعراض بعد از تصدق یا اکتفا و لو بمواری
و است تعجیز دلالت است بر آنکه معتبر در تصدق آنست که مقارن اخلاص باشد و میتواند که بر معنی حقیقی
حقیقی خود باشد که آن ادا است حاصل که اکتسابی که تصدیق خدا و رسول مؤید ندارد ذکور و اناث با آنکه
اموال خود را در راه خدا تصدق کردند بخلاص تمام یا قرض دادن نماز اعتبار کان خدا خالصا لله **يُضَاعَفُ**
زیاده گردانیده شود **لَهُمْ** برای ایشان مزدی ایشان را از ده تا هفتصد و زیاده **وَلَهُمْ** و مر ایشان راست
أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار که بهشت جاودانیست **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه
گرویدند خدا و رسول را **وَالشُّهَدَاءُ** و شهیدان **عِندَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار خود یعنی مومنان ثابت در ایمان و طاعت
بر آنکسانی که سبقت کرده باشند سعید تصدیق خدا و رسول و شهید شده در راه خدا میان باستناد
خود از منهال عتاب بر وایت کرد که ابو صعب الله صلعم را گفتم که یا نبی رسول الله دعا کن تا خدای تع شما
روزی من کند فرمود که آن المومن شهید بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و از حارث بن مغیره روایت
است که فرمود ما نزد ابو جعفر صلعم نشسته بودیم و آنحضرت از احادیث و اخبار الحدید بذکر و از
خود نقل میکرد و در اثنای آن فرمود که العارف منکم هذا الامر المنتظر کمن جاهد و الله مع قائم آل محمد بسعید
بعد از سد کند هر کس از شما عارف باشد بامر منتظر یعنی صاحب الامر صلوات الله علیه مثل کسی است که با قائم
آل محمد بشمشیر در راه خدا جهاد نموده پس فرمود بلی و الله لکمن جاهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله
بسیفه بلکه بعد از او هم کسیست که با پیغمبر خدا جهاد کند بعد از آن تع نموده که بلی و الله لکمن استشهد
مع رسول الله فی فسطاطه بعد از سوگند که او مثل کسی است که شهید شده باشد با رسول خدای
در خیمه گاه او پس فرمود که در میان شما آیتی هست از کتاب خدای که مشتهر است و بی گفتم کدام است

باین رسول الله فرمود قوله تعالی والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم
گفت که مراد بالله ساده تین شهداء هم عند ربکم همانا که شما مؤمنان و شهیدانید نزد خدای و بعضی تفسیر این بر وجه
کرده که اما آنکه ایمان آورده بخدا و رسول مبالغه کنندگان در صدق و در تحریر صدق سفیان بسیار و گواهی دهندگان
اند بتوحید خدا و نبوت پیغمبران با شاهدان بر ایشان در روز قیامت و نزد بعضی الشهداء و صدیقان اند و ما علیان
جز این پیغمبران که شاهدند یا شهید شدگان در راه خدا و نزد پروردگار خود اند در درجات فرمود که
معتقد صدق است لهم اجرهم مر ایشان را مزد طاعت صدیقان و شهدا یعنی اعطا مثل اجر ایشان ونورهم
و مثل نور و روشنی ایشان و نور روز حشر بایشان معتقد بحق شده بهشت روند لکن بدون تشفیع اجر و نور
تا میان ایشان و صدیقان فرقی باشد یا مراد ایشان را است اجری و نوری که موعود است از برای ایشان
والذین کفروا و آنان که پوشیدند نعمت را یعنی انکار توحید و نبوت پیغمبران کردند وکذبوا بآیاتنا
و تکذیب نمودند آیتهای ما را که موجود است فرستادیم اولئک اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ
اند این ایزد دلیل است بر آنکه خلود در دوزخ مخصوص است کفار زیرا که ترکیب مشعر باختصاص است
و صحبت دال بر ملازمت بحسب عرف بعبارت بیان حال و ایمان در نشاء آخرت بتحقیق دنیا میگیرد بجهت تردید
مومنان از آن و تفسیر ایشان از مزد و روشنی ظلمات آن که موجب حرمان است از وی بدرجات عالیه بجهان
و مسمی مانند که اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا لعبی نیست که زندگانی این دنیا لعب بازیچه است
و لهو بازیهای طالبان دنیا و زینة و آرایش و تفاخر بمال و جاه و تباهی اطفال که فایده بر آن مترتب نمیشود و تفاخر
و تعب و رنج در طلب متاع آن بی فایده مانند ملاعب و تباهی اطفال که فایده بر آن مترتب نمیشود و تفاخر
و مشغولیست که بسبب اشتغال شما بآن بازی مانند از تواتر مطلب اخروی و زینة و آرایشی در معاش
خوشگوار و ملابس نیکو و در مناکح زنان و مراکب و هوا و غیر آن و تفاخر میان کردن است میان کدیگر
بسبب منصب عالی و جد و مال و تکاثر فی الاموال و مباهات نمودن در کثرت مالها و اولاد و عبید و تکاثر
و بسیاری آن و زیادتی آن از ابن عباس منقولست که جمیع اموال حلال تکاثر و نظاهر بآن ابن عباس
بمال و ولد و عدم تفاخر و بعضی از اکابر در صفت دنیا گفته اند که الدنیا لعب لکعب الصبیان و زینة
کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران و تکاثر کتکاثر الدهقان و در صحیح حافظی بعضی نیست که این بازیها
با هدف زمانی بر طرف شود و لهو و عزم بعزم و قرع مبدل گردد و در نیتهای ایشان از هم فرو ریزد و تفاخر
و تکاثر ایشان چون شراره آتش نابوده شود و در روایت آمده که امیر المومنین صلوات الله علیه عمار را
گفت ای عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا سه شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح
مرکوب و مشموم شهیترین مطعومات عسل است و این لعاب مگس است و معبر مشروبات

آب و جمله حیوانات در آن مشارکت و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین
مرکوبات اسب است و راکب آن در معرض هلاک است و نفیس ترین ملبوسات دیبا است و آن
حصه کرم است و معطر ترین منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجرای بول است در مجرای بول دیگر
و چون معظم لذات دنیا مستغنی بر این امور خسیسه مقیه است پس معلوم است که قدر و خطر او
تنگ باشد و در حدیث که روزی رسول صلعم با جمعی صحابه بر بقاع مرده گذشتند دید که مردم
دستعق شده و در گذار راه افتاده و فرمود گفت که این را بدی بخود گفتند یا رسول الله آن در زندگی
بیک درم بخیل بود اکنون که مرده و گندیده و ناسیده گردیده فرمود بخدا سوگند که دنیا
نزد حق تعالی خوارتر از این بر حال است امیر المومنین را گفتند که ما صفت دنیا بگو فرمود الدنیا دار
و سعد صفا و آخرت فنا او نیکو کیست و میانه سنی غم و اندوه و آخرش فنا و نابود ثابت بن سعید
گفت که دنیا چون عزیز است که در دنیا او خوار نه هر است و هر که بر سد بر آن و بگرداند و حق
سبحانه بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن را تمثیل فرموده باین که دنیا مثل کمثل ماء مانند مثل
باران است که در زمین نشسته بیاد دو تخم که در وقت زود بر دید و ماست یا سبز و بجهت
و یهیج فتراه مصفرا پس بشکند آن دو تخم را و عاد گردد سبزه دو بیدا شده باران یعنی آن دو سبزه
آن باران یا مستعجب سازد آن گیاه ناگوید کار اعجاب ایشان بزینت دنیا بیشتر است و بخلاف اهل
ایمان زیرا که مومن چون در امری متعجب شامه میباید فکر او مشتغل میشود بقدرت صانع آن امر
سبب تعجب او در آن ثبات قدرت الهی میشود نه طراوت و نظارت آن و کافر فکر او در نیکی در
آن تحیر اساس او نموده بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را معقود میدارد بر تعجب
مزدن در آن و اصلاح و خالق آن فکر نمیتواند حاصل که دنیا چون نباتیست که از باران روئیده
باشد یا کالای تری و تازگی ثم یهیج پس خشک گردد و پژمرده از آفات آسمانی یا ارضی فتراه
مصفرا پس بینی آن را که بعد از تری و خرمی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما درهم
شکسته و کوفته و ریزه ریزه گشته یعنی حال دنیا نیز چنین است یعنی حال دنیا چنین است که روزی
چند سبز و خرم باشد بعد از آن بحرارت آفتاب آفات خشک گردد و ریزه ریزه گشته باد حوادث
متلاشی و پراکنده شود یا باد مرگ در آید و آن حیوة ضعیفی را که نبات طبیعت است بمیرد
خشک گرداند و حال او را مختلف سازد و بر جامعی دیگر که مشتمل انجیل عبادیث او وارث و
تفصیل این تمثیل در سوره الکهف ما حصل این آنست که دنیا نیست مگر مجموعه مذکوره اعجب

یونس سمت م

بحرات

ذکر یا استماع حسن آیه است که در دنیا نیست مگر حرمت مذکوره از لعب و لهو و زینت و فخر و تکاثر و مفاخرت
و اما آخر متفاخر امور معلومه است کافاک کرد وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت است
مر دشمنان خدای را که در طلب دنیا کذا دنیه از حق فراموش کرده باشند وَمَغْفِرَةٌ و در آخرت آمرزش است
مِنَ اللَّهِ از جانب خدای مر عصاة اهل ایمان را وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق را که بجهة مشغولی بطاعت
و عبادة مولی ترک دنیا کرده باشند در این کلام تنبیه است از احوال مردمان در دنیا و حث انبیا بر موجب کلامه
عقبی پس بجهة تاکید این معنی میفرماید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاع فریبنده
که بفریبد و باقی نماند و این باقی مغرور نسبت بکسیست که مفتر شود بآن و آن را دوست دارد فرار از نعم اخروی
نسازد و بجهة مستلذات نفس و هوا بکار آن نپردازد اما اگر صاحب دولتی دولتی در امد در توفیق دقیق
و در کار رشته بوسیله اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و بسیان از مراحی
ربانی نزدیک در دنیا نسبت با و متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و لهذا امیر سید جبیر فرموده که الدنیا
متاع الغرور لمن اشتغل بطلب الآخرة و من اشتغل بطلبها فهی له متاع بلاغ الی ما هو خیر منه و مصداق
این حدیث حضرت نبوی صلعم که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعبارت تحقیق دنیا و بعضی امران
و تنبیه بدکان از آن و تحبیب آنان می نماید در مسابقه نمودن باسباب معنی که علامات خیرات از عذاب
و تنبیه بدکان از آن و تحبیب آنان می نماید در مسابقه نمودن باسباب معنی که علامات خیرات از عذاب
بیان و وسیله فوز بهشت جاودان و میفرماید سَابِقُوا پیشی گیرید یکدیگر را بعضی مسارعت نمایید مسارعت
مسابقان بر یکدیگر در دویدن و تاخیر نمودن در میان إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی مرحمت امرزشی که واقع شود
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و از جمله موجبات مغفرت توجهات و استغفار و ادای نمازها
مفروضه و روزه و صدقه و حج و جهاد و حضور جماعت و مساجد بودن نصیحت اول و تکبیر اول
و سلی کننده که وسیله مغفرت تبعیه بسالک سفینه است صد سی معنی این است که بشتابید متابعت
پیغمبر کسب امرزش آن وَجَنَّةٍ و بسوی بهشت که باستحقاق بهشتی که بهنای آن کَعَرْضِ السَّمَاءِ مانند پهنای آسمان
و زمین است نیز طی که هر دو اصناف دقیقه سازند و بیکدیگر پیوسته کنند بر طول آن در درجه مرتبه باشد
بلکه نهاد اول ذکر عرض بدون طول چند و جهت اول عظمت عرض دانست بعظمت طول دوم اگر طول
بدون عرض ممکن است اما عرض بدون طول وجود نمیگیرد سوم اگر معنی این است که عرض بهشت
مثل عرض آسمان و زمین است و طول آن بنهایت خدا کسی دیگر نمیداند چهارم اگر عرض اینجا معنی سطح
است مانند قول تبع و دو دعا عرض و بیان داشت که بهشت بر آسمان هفتم است چنانکه در احادیث
ثابت گشته منافات نداشته باشد باینکه عرض آن چون عرض بعرض آسمان و زمین
باشد

و از حسن منت است که خدای تعالی بهشت را فانی نسازد و باز اعاده آن نماید بر طریقی که وصف آن فرموده
پس هیچ باشد وصف آن میان عرض آسمان و زمین و در جهت که جبرئیل اعاده آن نمود که طول بهشت
را بیست هزار تیر پیدا صعیف شد و از خدا مدد قوت خواست سی هزار باز سی هزار سال پیر و پس مناجات
کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام و کفاشته لم خودی از خیمه خود او را داد که چرا از حمت خود و مدد می دهی و خود در امر خدایی تعبیا
کردی مدت که میری هنوز از ملک من بیرون نرفته جبرئیل گفت من حریم از خوردیان که از برای مومنی
از مومنان خلق شده ام در نکات الصالحین آورده که زاهدی بود که شب بر خواستی و نماز گذاردی و
قرآن خواندی و چون بآیات وعید میرسیدی باز میخواندی و میگریستی شبی از شبها باین آیه رسید که وجنة
از صفا که عرض السماوات والارض میخواند و میگریست چون روز شد همسایه او سوال کرد بنده که هر شب بر
این وعید میگریستی چرا امشب بر این وعده گریه میکردی جواب داد که مرا چنین نگاه میکردم در دین بهشت
با وجود این بزرگی افتاده که جای قدم من بآن قرار گیرد در آنجا نمیدیدم و این بهشت که منصف
باین صفات است أُعِدَّتْ اعاده کرده شده است لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانیکه گرویده اند بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او ذَلِكَ آنچه موصوف شد از مغفرت و بهشت فَضْلُ اللَّهِ فضل خداست و کرم او
چه نعیم باقی را جزای قلیل فانی داده و اگر اقتصار در جزا بر قدر آنچه نیز عمل مستحق آن شده آن بر سبیل
خواهد بود لکن تفضیل خود زیاده بر استحقاق بر و کرامت میفرماید بعضی گفته اند که هیچکس بجز دنیا و
آخرت نمیرسد مگر بفضل خدا چه او سبحانه اگر ما را امر بطاعت میکرد و طریق اهتدا برای ما تبیین میکرد
و در عمل صالح توفیق نمیداد بنعم ابدی و ثواب اخروی نمیرسیدیم پس همه از فضل او سبحانه باشد
و دیگر اگر او سبحانه فضل خود اسباب بر ما تفضل فرموده که بواسطه آن طاعت او سبحانه نجات
یابیم از تلکین و الطاف و کمال عقل و تعریف ثواب پس ثواب نیز از فضل بفضل باشد و او القاسم نجی
و اهل عباد و از اصحاب عدل میگویند که اگر حجاج نه برای نیکان مطیع خود اقتصار کرد
بر مجرد احسان عدل بر سبیل عدل میبود و چون مع ذلک ثواب اجل نیز اعطا فرموده پس از روی
فضل باشد و بلاکه در این آیه جای عظیم است مراحل ایمان از زیرا که مستقر بر آنکه مجرد ایمان
کافیست در استحقاق بهشت و این امر موعود از عمران و خود حیات یُؤْتِيهِ میدهد او را لقبات
خود مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل ایمان از بدون ایمان وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند
فضل بزرگست بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت و بعد
از تبیین ثواب بطاعات بیان اعراض و مقاومات مصایب و ملالات عمده میفرماید که مَا أَصَابَ

نرسید و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ بلیه رسنده فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان
سر اموال در زروع و اثمار و غیر آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما چون امراض و آلام و غموم
و موت اقربا و احباب و حزن از انواع کاهات و آفات إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه ثبت کرده شده است
در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافریم منتها را یا زمین را یا مصیبت را تا ملایکه بآن استدلال کنند و آگاه
او سبحانه از حالها بالذات و حقایق اشیا را پیش از وقوع آن میداند إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که اسباب مصایب
در لوح محفوظ و ایجاد آن در آن با وجود بسیاری عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدا آسانست حتی تعالی آن در آن
آمده و مدد اگر چه دشوار است بر صابر سهل و قلیل و تبیین کرد در آن مینماید و میگوید که مصیبتی از در لوح
محفوظ مثبت شده لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا اندوه و غم نخورید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده باشد شما را از مال
و منصب و عافیت و صحت و سایر منال وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داده شما از نعم مذکوره
چه هر که عالم باشد بآنکه نه اندوه او را فراوانیست و نه فرح از اعتباری تمام و بآسانی میشود و هم غم او و جان و نادان
میشود هر چه خود را مصروف خواهد داشت در کلمات و همچنین اگر دانست که آنچه فوت شده عوض آن در جنات
که در دنیا یا آخرت باو رسانند محزون نخواهد شد آنان و اگر عالم باشد بآنکه هر چه با او رسیده مستلزم تکلیف
شکرات بر آن و ادای حقوق واجبات آن فرحان نخواهد گشت آنان و بنا کرد این آیه مشعر است بچهار صفت
اول حسن خلق دنیا که هر که وجود و عدم دنیا در مساوی کسیست حد و معادله تو و اگر از اسباب سوی خلق
انقیاد مسلوب خواهد شد چه اینها از تابع حب دنیا اند دوم استخفاف دنیا و اهل آن بجهة عدم فرح بوجود آن
و عدم حزن بعدم آن سیوم تعظیم لعزت بجهة آنکه رسیدن مصایب و نوایب مثمر ثواب دائمیست که خالی این از نقص
ثواب چهارم افتخار بخدا نه باسباب دنیا و از امیر المؤمنین صلعم مرویست که هر که بدین آیه کار کند هر آینه
زهد را بهمه وجوه آن مرا گرد یعنی زاهدی تمام شود و منقولست که مردی نزد علی بن الحسین صلوات
الله علیهما آمد و گفت یا ابن رسول الله زهد بچه معنیست فرمود زهد که در سه موضع است احدی در چه است
او یکی در چه ورع است و احدی در چه ورع ادنی در چه یقین ادنی در چه رضا و جمیع بواعث زاهد
مندرجست در این کریمه لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ حضرت صادق علیه الصلوة والسلام مرویست
که یا ابن آدم مالک تأسف علی ما فقد ولا یدرکه والیک الفوت وما لک تفرح بموجود لا یدرک فی یدیک الفوت چرا غمناک
میشوی بر گمشده که اندوه تو آنرا باز نیارد و چرا شاد میشوی بچیزی که ترا از تو باز ستاند و ابو ذر جمهر
حکیم را پرسیدند که چرا غمناک نمیشوی بر چیزی که از تو فوت شود و چرا شادمان نگردی از چیزی که بتو
آید گفت برای آنکه کاتب را اگر بر در نتوان یافت و حصل را بستانی دایم و باقی نتوان داشت فتبیه

بن سعید گفت ودر بعضی از اسیای عرب رسیدیم در صحرا شتران بسیار دیدیم که مرده بودند و پیر زنی آنجا
ایستاده پرسیدیم که این شتران کراست گفتند آن مرد پیر که جوان پشته نشسته و پشم میتابد بنزد ایل وی
رفتم و گفتم این شتران از تو بودند گفت بنام من بودند گفتم ایشان چه رسید گفت آنکسی که ایشان را داده
بود باز گرفت پس گفت لَا تَقْتُلِ الْحُزْنَ عَلَى نَائِبٍ فَقَتْلُ الْحُزْنِ عَلَى الْحُزْنِ سَيَأْتِي بِحُزْنٍ عَلَى مَا مَضَى
و مظهر حزن العالم لیکن حسین بن فضل گفته که خدای تعالی باین آیه خلقت و آفرینش فرموده و اگر نه فاست
صبر کنید و برامده خوش دل نباشید و دست از هر و مبارید و بقضای خدا رضا دهید و بدانید دانست
که مراد بحزن مفهوم حزنیست که صاحب را از اهل ساذه از صبر کردن و تسلیم مزدن خود بقضای الهی و امید داری
مثوبه صبر و مراد بفرح فرحیست که باشد او را از شکر گذاری و سپاس داری و اما حزنیکه لازم طبیعت انسانست
و کسی خود را از آن باز نتواند داشت با بقای استقلال از معنی بر آن مترتب نیست و همچنین یکی نیز در وقت خدا که وی
با او در شکر مقرون باشد و بدانچه چون نصب جاه و مقرر شده تعظیم دنیا و خوشحال گشتن بمقام آن فخر و تکبر نیست که بدون خصال
ذمیمه از جهت حق سبحانه میباید که دَاعِيَةٌ خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که مغرور دنیا و بکری بتفاخر و تکبر خود
فخور که نازنده بنعم دنیوی بر اقران و چون نسبت مال و ثروت بعضی از مردم بجهت از حزن و رغبت و سبب ترسیدن بر دمان
و اسباب و تربیت اند در نظر ایشان از جهت میباید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ آنانی که بخل میکنند یعنی بدوستی که خدای دوست نمیدارد
آنانرا که با وجود غنا و داری و رغبت بجمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند و مال را در راه خدا صرف نمیکنند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ و امر بجود نمیکنند
بخل کردن و منع از جود و سخا نمودن که جلب سود و سخا باشد و منع از بخل کردن و بخل نمودن باشد مفسد و مذمت میکند وَمَنْ يَتَوَلَّ
یعنی کسی که عمل کند در راه ما بعضی کسی که تجنب روی گرداند از انفاق حق و امید و جود و روی بگرداند از انفاق اموال در وجوه
و امر خلق ما بعد از او امر و نواهی او سبحانه و مستغنی شود از جزا آن شتابی شد از محکمین شدن برغبت و خوشی گشتن بوجود و هم غلبه
و تکبر بخود زیدن سبب اموال دنیوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از وی از انفاق الْحَمِيدُ ستوده در ذات
و صفات که دنیا و امر خلق رضا او را نیز کند این استعارت بامر با انفاق بجهة مسلم منقولست که رغبتیان آورده که نزد بعضی از
کوه از این آیه بعد از آنکه نزد بعضی بود از علم صفات و احوال حضرت الاسلام و آنرا بر شنیدند و دیگران نیز
بگمان آن امر کرد و خواهر خود را که نداریان آمده بود با بحضرت صیاد آن دیار آسی و فرح و عجبی و اسلام بیان آن خود رسید بر سبیل
که عبارت بر منقول و اهل خشوع و خضوع کنار نگرد بخل اند عقد وَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا و فرستادگان خود را بسوی ملایکه
و انبیا بر آنانرا بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزات ما و با اصناف معبودیت ما با جمعیت هدیه ابو سعد و دعوی نبوت بجهت آن با تمام
و اصحاب ایشان وَأَنْزَلْنَا و فرستادیم با ایشان الْكِتَابَ کتابها با آن خلق را از باطل متبین خود و صواب از خطا متمیز گردد و مشتمل
احکام حلال و حرام بود چون توریة و انجیل و قرآن وَالْمِيزَانَ و فرستادیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند

مردمان بالقسط بعدل یعنی بآن تسویه حق فرق کنند در میان یکدیگر بوقت معاملات وازالهٔ میزان در زمان نوح بود چنانکه
در روایت واقع شده که جبرئیل میزان را از آسمان فرود آورد و در روز نوح داد و فرمود که مر قومت را بفرما امر کن تو هم خود را
که بآن وزن اشیا نمایند و رسان آن خلق واقع نشود و عدل و عدل و راستی قیام نمایند و گفته اند که مراد بانزال میزان انزال اسباب
است و امر بعادلان و نزد بعضی مراد بآن عدالت که مستلزم سیاست مدنیت و سبب انتظام امور و موجب اندفاع اعدا و بعضی
و لفظ انزلنا بآن فرموده که وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرو فرستادیم آهن را یا دادیم یعنی بنبیا و علیه السلام از آدم عباس
روایت کرده چون آدم از بهشت بدنیا آمد و حوا آن با وی بود آنرا و بیل و سندان و نرد بعضی دیگر نیز خبر بود سندان
و انبر و تبری کار بزرگ و سوزن و دو دانه دیگر آمده که رسمیان و دو کوبی که بآن چیزی ستهند و بیان کنند بنیا او و دو روایت
از حضرت عباس روایت کرده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و از منی نیست
که از آنها بعضی خاصیت و نظیر نیست فرق و از ذکر من الانعام قائمة ازواج که بعضی منی کرده است یعنی بیافریدیم آهن را
و از قطرب نقل کرده اند که انزلنا بمعنی هیأنا است مشتق از نزل که آن طعامیست که از برای مهمان مهیا سازند یعنی مهیا ساختیم
از برای شما آهن را فیه در آهن بأس شدید زور سخت است چه انتفاعی که در کارزار بکار آید و سازند خوده برای قتل
و مشق چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و بدان از خوده برای حفظ منوع چون زره و خود و چه شش و مغفر و بدان بر سند
که مراد بآن شمشیر است و در اخبار اهل البیت آمده که مراد بآن ذوالفقار است که برای رسول الله از آسمان فرستاده بود و آن بود
با سیاه و مشرکان و آنرا بآن بدشمنان خدای قتل میکرد و در روایتی آمده که ذوالفقار از جمله چیزی سلیمان فرستاده بود و آن بدست منبه
الحجاج رفت و در بعضی از اسامی المؤمنین آمده که کیست و او را برگرفت و بروایتی دیگر حضرت پیغمبر صلعم جوید و سر آن در دست بگرفته و با
المؤمنین زاده و نمود که با این چهار کن و چون در دست گرفت بتنی و سر شد و بآن چهار شکر و دشمن سنان را کیست حضرت
در بعض اعزاز است قتال مشرکین و حرب صعب با دشمنان و منافع للناس و منفعتها از برای مردمان چه قوت اسلحه و حرب با آهن
بآن نسبت است و چه مؤنث که آهن در دو وزن دارد و معظم نفع او آنست که کی از آن ترس شمشیر سنان هر آنند آهن سلاح
در آنکه بلاد از ایشان آمین که حق سبحانه از سالک رسل کتب فرمود تا حوالت باطل نگیرد و فرستاد تا معاملات وزن بر نهج
راستی فیصل یابد و آهن را ساخت تا از و اعدای دین مدحو گردند و دفع کلی مسلمانان و سد سبیل الله و تا بدان خدای
من ینصره کسی را که نصرت میدهد دین او را و رسله و یاری میکند فرستادگان خود را باستعمال سلاح در حیات یعنی تا مدد
تعلق گیرد بحصول معلوم وی و ظاهر گردد بوجود موضع که حضرت پیغمبر میدهند و بلا کذا ای کلا حقیقت بفعل
عذر و من که ما قبل آن دلالت بران چه بأس که جمله فعلیه است متضمن تعلیلست و سیق آمده بود که الله صدق و من باشد
و قدیم لیکن و انزلنا الحدید لعلیه قوله بالغیب حالست از فاعل ینصره یعنی تا مدد منا متعلق شود بوجود
کسانی که یاری دهند و رسولان او بدیدند در حالت غایب بودن پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان

نصرت کنند و در یاری دادن پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبران مدد کاری مینمایند
و در غیبت یار و مددکاری مینمایند شاهد إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدا توانا است بر هلاک کردانیدن دشمنان عَزِيزٌ غالب
بر همه چیز و زمان و احتیاج بنصرت هیچ چیز جاهلی ندارد و بر اعزاز بعد بنا است که تا عبادیان منتفع شوند و مستوجب
ثواب دایمی شوند در آنشان امر او و در آن و همانکه چون نوح را بر همه فضل انبیا بود از حیثیت اکثر پیغمبران
بودند و جمله انبیا از ایشان پیدا شده از بیخ تعبیر ذکر ارسال رسل علی الاجمال تخصیص بر کرایشان نموده و
در نبوده که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم نوح بنی را نبی قبل نوحا و از پیش ایشان و جعلنا و کردانیدیم یعنی بوده
نمادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا در میان فرزندان ایشان النُّبُوَّةَ پیغمبری را بطریق وحی وَالْكِتَابَ و کتابها که نامزد ایشان
بود لذا ابن عباس نقل کرده اند که مراد یکی از کتابها است یعنی خط و نوشتن نیز اکثر کتابها و کتابت و بعد از کرد ایشان
اخبار میفرماید که از اهل ذریه ایشان بعد فَمِنْهُمْ پس بعضی از ذریه ایشان و رسیده اند بود که مرجع ضمیر مرسل آنها
باشد که اعم از ذریه اند بقرینه نظر ارسال یعنی بعضی از شما که انبیا و ایشان اند مُهْتَدٍ راه یافتگان اند از طریق
حق یعنی کردیده با انبیا و کتابهای ایشان وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگان از طریق حق
و بی کرده کیت و رسل عدول از سنن مقابله عهد معاهده است در حکم ذمی و در لالت بر کثرت اهل طلاست بنی
در او دیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر اعقاب نوح و ابراهیم و اعوانشان یا بر آثار نوح و ابراهیم و پیغمبرانی که معاصر ایشان بودند بِرُسُلِنَا
فرستادگان خود را یعنی از پس نوح هود و صالح را و از عقب ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را وَقَفَّيْنَا
و از پی در آوردیم همه آن رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی که پسر مریم است
وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا یعنی و منع فرمودیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی
کردند عیسی را یعنی حواریین رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان کردانیدیم بر ایشان
و خواص عیسی بر یکدیگر بآن وجه که ایشان را بآن امر مأمور کردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن و تعدد و
با خلق آن فرمودیم در قلوب ایشان وَرَهْبَانِيَّةً رهبانیت را ابتَدَعُوهَا بنو آورده دند و پیدا کردند آنرا از پس خود
و رهبانیت در اصل لغت بمعنی منسوب برهبانست و رهبان کسیست که زیر دستکاری و بر عبادت کاری تنها
نهاده رسیده باشد مشتق از رهب بمعنی ترسیدن چون حنیفان که از حنیف بمعنی گرفته اند پس رهبانیت بمعنی ملازمت
است در خشیه جمعی که بدین موسی ملزم بودند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک معاشرت و مشرب
و لباس و نکاح لازم خود ساختند و حال آنکه رهبانیت بر ایشان فرض نشده بود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لکن ابتداع و اختراع آن کردند از پیش خود بجهت طلب خشنودی خدا و صاحب طبرسی آورده که انتخاب بعضی مالک کفایت
یعنی رهبانیت بر ایشان فرض کرده بودیم لیکن فرض نموده بودیم بر ایشان طلب خشنودی خدا را و نتوانند بود که لا استثنا متصل باشد
فَمَا رَعَوْهَا پس نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا حق نگاه داشتن آنرا بر آنچه نگاه داشتن آنرا واجب بود و آنکه
آنرا بر آنچه نگاه داشتن آنرا واجب بود نگاه نداشتند فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که ایمان آوردند
مِنْهُمْ از میان ایشان أَجْرَهُمْ مزد ایشان وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگان از طریق حق
و بی کرده کیت و رسل عدول از سنن مقابله عهد معاهده است در حکم ذمی و در لالت بر کثرت اهل طلاست بنی
در او دیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر اعقاب نوح و ابراهیم و اعوانشان یا بر آثار نوح و ابراهیم و پیغمبرانی که معاصر ایشان بودند بِرُسُلِنَا
فرستادگان خود را یعنی از پس نوح هود و صالح را و از عقب ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را وَقَفَّيْنَا
و از پی در آوردیم همه آن رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی که پسر مریم است
وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا یعنی و منع فرمودیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی
کردند عیسی را یعنی حواریین رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان کردانیدیم بر ایشان
و خواص عیسی بر یکدیگر بآن وجه که ایشان را بآن امر مأمور کردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن و تعدد و
با خلق آن فرمودیم در قلوب ایشان وَرَهْبَانِيَّةً رهبانیت را ابتَدَعُوهَا بنو آورده دند و پیدا کردند آنرا از پس خود
و رهبانیت در اصل لغت بمعنی منسوب برهبانست و رهبان کسیست که زیر دستکاری و بر عبادت کاری تنها
نهاده رسیده باشد مشتق از رهب بمعنی ترسیدن چون حنیفان که از حنیف بمعنی گرفته اند پس رهبانیت بمعنی ملازمت
است در خشیه جمعی که بدین موسی ملزم بودند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک معاشرت و مشرب
و لباس و نکاح لازم خود ساختند و حال آنکه رهبانیت بر ایشان فرض نشده بود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لکن ابتداع و اختراع آن کردند از پیش خود بجهت طلب خشنودی خدا و صاحب طبرسی آورده که انتخاب بعضی مالک کفایت
یعنی رهبانیت بر ایشان فرض کرده بودیم لیکن فرض نموده بودیم بر ایشان طلب خشنودی خدا را و نتوانند بود که لا استثنا متصل باشد

ورهبانیه معطوف بر رأفة وابتدعوها صفت آن مصنوب بر تقدیر تفسیر چنانچه بیان مفسرین شد بهمین معنی این باشد که کردانیدیم در قلوب ایشان رأفت و رحمت و رهبانیت را که مبتدع بود از نزد ایشان و مستحدث یعنی توفیق ایشان دادیم در تراهم میان یکدیگر
واتباع و استحداث رهبانیتی که فرض نکرده بودیم بر ایشان مگر که ایشان بر سبیل رغبت بود و طلب رضای بجهت ایشان کردند بجهت
خشنودی خدا استحقاق و تقرب و تلطف از فضل باری و طریق التزام آن نمودند که گویا التزام کرده ایم و فرض نموده
و حال آنکه بر ایشان مندوب بود نه مفروض میان مسعود روایت کند که روزی در خدمت رسول خدای بودم مرا گفت رهبانیت ترسایان چگونه بود گفت الله و رسوله اعلم فرمود و تعبیر تصحیح یعنی آن جماعت و گروه که کشان صالحی و صنوف داشتند که قوم
ایشان زجر کردند سرجرکشتند و با ایشان سه جماعت که ندند بسیار عیان اهل ایمان کشتند کشتند و معدودی بیند که اند گفت ذکر
دیگر بار فال کنیم اند که چنانچه فقه پیرانست که این زمین را ایشان و کرار و هر یکی در کوهی و غاری بنشینند و عبادت مشغول
شویم تا آنکه چهل سال از زمان که مسیح با وی وعده داده است مبعوث شود پس طریق رهبانیت بودند تا وقت ظهور من در رسید بعضی
ایمان آوردند و بعضی نیاوردند و کافر شدند فتحنا که تو نیز مسیح مایی فآتینا پس دعایه کردند و نگاه داشتند همه
ایشان رهبانیت را آجرهم اجر ایشان همچنانکه ستاره از نگذاشت آن بود بلکه اگر تبدیل فایل گشته محمد و قرآن اسلام شد و او که
از ایشان از نیمه تا جمعه تسبیح الخواف نامحدود حضرت رسالت تاسم دریا شدند و به اسلام آوردند و بیرون شتابان سیلاب
علی ایمانهم فاسلام سلام از گشتند بمعنی گفته اند که معنی این است که ایشان ندیدی که در رهبانیت کردند و بود ندر ساله کردند
و وفا بآن نمودند که در آن تقصیر کردند و در آن ثابت قدمت شدند و معنی چنین است اگر حق تعالی در خواهی از زمین نهایت که
فآتینا الذین پس دادیم آنانرا که آمنوا منهم ایمان آورده بودند از جماعت رهبانان بحضرت علم اجرهم خواهیم ایشان را که مشوبه
بسیار کرامت بیشمار است وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون آمدگانند از دایره ایمان و نیز از ابن
مسعود مرویست که مردی نزد رسول رفت و نزد کتاب مسعود جماعتی که پیش از شما بودند بهفتاد و دو فرقه شدند و دو
فرقه ایشان ناجی شدند و هفتاد و یک فرقه هلاک گشتند یکی از آن فرقه که با جبابره مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه
دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند و در بلاد منتشر شدند و مذهب گشتند و ایشان نیز که حق سبحانه و حق
در حق ایشان فرموده که و رهبانیت ابتدعوها کتبناها علیهم ما کتبناها علیهم ایشان فرموده که من امنوا و صدقوا و اتبعوا
فوز رهما حق رهایشان و من لم یؤمن فاولئک هم الهالکون یعنی هر که بمن ایمان آورد و تصدیق
من نمود و تابع من شد حق رهایت رهبانیه کرد و هر که ایمان نیاورد از جمله هالکان و خاسرانست
پس فرمود که لا رهبانیة فی الاسلام در دین اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیت حرمت و جهاد و روزه و نماز
و زکوة و حج و عمره و دیگر آنچه بر طریقه رهبانیت و بسیار نگذاشت احوال آن در این خطاب یکی بیند اهل کتاب که بر فرمان ایمان مشروط بود و در
و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بر رسول گذشته اتقوا الله بترسید از خدای وآمنوا

برسوله و بگروید بمن ستاده او که محمد است یؤتکم تا بدهد شما را کفلین من رحمته دو نصیب از بخشایش
خود که یکی برای ایمان بما گذاشته و دیگری برای ایمان بمحمد و گفته اند که خطاب با اهل نفاقست پس معنی آنست که ای
کسانی که ظاهرا ایمان آورده اید باطنا تا صفای دو بهره رحمت شما عطا فرماید یکی از برای ایمان ظاهر و دیگری برای ایمان باطن
ویجعل لکم و تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بروید بآن و بر صراط بگذرید و به بهشت رسید
ویغفر لکم و تا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و سایر معاصی والله غفور و خدای آمرزنده است مر شما را رحیم
مهربان بر ایشان و گفته اند که مراد باین نور قرآنست که سبب نجات است از ظلمات جهالت و موجب اهتدا بعبادت معرفت حق تعالی از ذلات بر حق و شمول
بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بکفلین حسن و حسین است و بنور علی بن ابی طالب یعنی یا
ایها الذین آمنوا بمحمد و بعلی بن ابی طالب و بنور علی بن ابی طالب یعنی از علم بگذرید بر صراط و بهشت رسید و در صحیح خود
گفته اند که هر که کنیزی داشته باشد و علم دین را بوی تعلیم دهد همچنانکه حق تعالی است و ادب فرماید بر وجهی که حق تادیب است پس او را آزاد کند
و بشوهر دهد او را دو بهره ثواب باشد و هر بنده که طاعت خدای کند و طاعت مولای خود و حق هر دو را ادا نماید او را دو ثواب بیشتر و هر که
بعیسی ایمان آورده باشد پس بمن و کتاب من ایمان آورد او را دو اجر باشد از سعید بن جبیر و غیره روایت کرده اند که حضرت رسالت جعفر
بن ابی طالب علیه السلام را با هفتاد سوار بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام ترغیب نمود و بدان
دعوت کرد و اسلام آورد و جعفر شی از اهل مکه که ایمان آورده بودند از او طلبید که بشرف صحبت حضرت رسالت مشرف شوند و بی
اجازت او را دادند و با جعفر بیامدند و در وقت که آن حضرت بتهیه جنگ احد اشتغال داشت و چون فقرا و احتیاج اصحاب بود و فقدان اسباب
قتال از ایشان مشاهده کرد نجاشی جناب بنوی مآب عرض کرد که مرا چه باید که مرا چه باید و اموال خود را آورده بسیار آن حضرت و صحابه
ایشان را داد و معاودت نمودند و اموال خود را آورده با اهل اسلام تقسیم کردند و حق سبحانه در حق ایشان این آیت فرستاد که لئلا
یعلم اهل الکتاب لئلا تعلم و بدانند تا هم یقدرون و چون کفار اهل کتاب از یهود و نصاری اجر مرتبی استماع کردند بر مسلمانان فخر کردند و گفتند
که هر که ایمان بکتاب خود و بکتاب شما دارد او را دو اجر است و ما که ایمان بکتاب شما داریم و بکتاب ما ایمان ندارد او را یک اجر چنین چیست پس
چگونه شایسته ما نیست فضل داشته باشید بلکه ما بیست فضیلت و مزیت را بیشتر باشیم قل حق سبحانه بایشان فرمود که بگو ای کسانی که ایمان آورده اید
بخدا و رسول او از خدای بترسید و در ایمان خود ثابت قدم باشید تا خدای بدهد شما را اجر و مزد دو بار است بر شما اهل کتاب از
عطای کفلین یعنی اجر بیشمار اکثر از اجر ایشان نگرداند زیرا که شما مثل ایشانید در رسول که ما فرق بین احد من رسله و بعد از آن فرمود که
لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون لیلا نمیدانند اهل کتاب از برای تا نگیرد و آن محققه از مقدمه است و فرع از جمله انجام و تقدیر
اینکه لیعلم اهل الکتاب انما یقدرون یعنی خدای مومنان را دو بهره رحمت و نور معرفت میدهد تا بدانند کفار اهل
کتاب که بخشیدن و نیکی قادر نشوند و توانا نباشند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای یعنی از آن کرامت
که از برای مومنان مذکور شده بر آن قادر نشوند زیرا که رسیده بآن کرامات فرع ایمانست رسیده کاینات و ایشان بایمان

سعادة مستعدند الله پس ازین عطیات محروم باشند وَأَنَّ الْفَضْلَ وتا بدانند که بدرستی ورستی که هر کرا ثواب وجزا بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست
وگویند که نعم بمعنی بدست وقوت آن الفضل مطلقست بران نه بر تا بیدرست وهمزاینکه اعطای کرامات مذکوره بمومنان خلیفه است که
بامتقادکنند کفار اهل کتاب که پیغمبر ومومنان قدرت ندارند بر فضل خدای وبترسند وبرآن وبحیه آنکه مرتبت ثواب وجزا بدست
او سبحانه است ورفعت نفس او يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر که را که خواهد ومصلحت او اقتضا دارد وَاللَّهُ وخدای ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است یعنی مالک نعمت تام وعطا ملا کلام که وارسیده بخواص وعوام وازکلی نقل کرده اند
که بیست وچار کس ازین که بر دین یهود وضاری نداشتند بلکه بر دین ابای دیگر بودند تر پیغمبر بمدینه واسلام آوردند وچون
بایشان گفت پیش القوم شما بدقوی هستید ایشان در جواب گفتند که ومالنا لا نومن الا بالله الا بحق سبحانه از برای ایشان
واز برای مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام واصحاب او واجر کرامت فرمود ایشان بسبب آن بر اصحاب رسول فخر نموده گفتند
که ما از شما بهتریم زیرا که ما را دو اجرست وشما را یکی حق سبحانه این مذکوره را انزال فرمود وانجا هم مقولست که اهل کتاب میگفتند که بدست
که پیغمبر پیدا شود که غدر ند ودستها وپاها فتح کند وزعم ایشان بود که این پیغمبر از ایشان باشد وچون از جبال
عرب پدید آمد بر وحسد بردند وبوی ایمان نیاوردند وحق سبحانه بلا تعجل انزال فرمود واعلام ایشان خود که کرامت نبوة ومنصب
رسالت که بجی بن عبد الله احنف اس یافت چنین است که اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدا که نبوتست قادر نیستند
تا هر که عده ای ایشان باشد وضع آن نمایند واو سبحانه فضل نبوة را بهر که مصلحت بیند دهد وبکسی که مکن ومقتضی آن باشد
کرامة فرماید وبنابرین روایة متعلق بلا تعجل محذوف خواهد بود والله اعلم بالصواب سوره الجادله که مدنیست وآیات آن بیست و
یکست بعدد مکی ومدنی بیست ودو بعدد نجم ایشان واختلاف آن در آیه ثانی آن است که بنزد مکی ومدنی آیه نیست ابی بن کعب آنحضرت
رسول صلعم روایة کند که هر که سوره المجادله تلاوة نماید بجزا عمل او نیت کنند که وی از حزب خداست وهیچ کس بر وفایی نشود وی از مجادله
نتواند بود در حیثیت مردم معتبر وموقر باشد وباید دانست که چون حق سبحانه احتشام سوره الحدید کورند که وعظ خوش بنکان فتاح
این سوره نمود بیان فضل خود در اجابت دعوة وفرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اورده اند که روزی
خوله بنت سعد که از انصار بود واز قوم خزرج وبروایتی خوله بنت خویلد نماز میکذارد وچون حسن الجسیم بود شوهر او بی
صلت که برادر عباده بود در حال رکوع وسجود در وی نگاه میکرد منهوت بروی غالب شد وچون از نماز فارغ گشت خواست تا با وی
خلوت کند وبعد از آن ما یلی از اسباب استمتاع نمود اوس چونکه از حضرت عقل خالی نبود از این معنی در غضب شد واو را گفت انت علی
تو برمن چون پشت مادر منی وایشان را ظهار میگویند ومیگویند حرمت وطیست تا وقتی که کفارت بدهند ودر جاهلیت طلاق بظهار
ونیلا واقع میشد تا اوس بعد از این لفظ بنهان مشده خود را گفت کان من جاهلیت که تو برمن حرام شدی از رسول استفسار
این معنی کن که مرا چنانچه می شود پس خوله بنت جناب نبوة مآب صلعم در حجره که باشد سر بخفی شبی سجود گفت یا رسول الله او
وقتی که مرا بنکاح خود در آورد وجوان بودم وخداوند مال بسیار وعشیره بسیار وآنحال که مال را خورده وفرزندان بسیار وسی
ازین آورده وشیب جوانی من بیچ
برد بعید گفت واهل من
متفرق شده مرا مثل مادر خود گردانیده

بخدا که با فرزندان چه چاره کنم گویا اولاد ام ضایع شوند واگر نزد خود شان نگذارم بسبب جوع هلاک شوند وبانی از ظهار نادم گشت
یا در این باب هیچ نذیری هست که موجب اجتماع وملاصقه باشد زیرا که تنها با یکدیگر حرام شده اید گفت یا رسول الله غلق طلاق واقع
نشده فرمود که کان غیر بی مکرا ایکه تو برو حرام شده خود از کثرت اطفال وخوردی ایشان ومفارقت اوس که مدة متمادی انیس بود
جلیت عنان شد دیگر باره با پیغمبر اعاده آن کلام نمود وهمان جواب شنید گفت اشکوا الی الله فاقتی ووحدتی شکایت درویشی وبی مالی
وتنکی خود بخدا میبرم پس رسول صلعم فرمود بخدا هر شیخ بر وحرام بی وخدای تم در باب تو چیزی فرستاده هر گاه که تو بودی بر وحرامی او گفتی اشکوا
الی الله فاقتی وشدة حالی ووحدتی پس روی بیان باسمان کرده گفت اللهم انی اشکوا الیک فاقتی ووحدتی فانزل علی لسان نبیک ما یعلم خلاصی
وراحتی بار خدایا بدرویشی وبی مالی وتنکی من نظر فرما وبآنچه صلاح در آنست بر پیغمبر خود اخبار نمای پس میگفت سر رسول را
بی شست پس دیگر بار با رسول گفت که یا رسول الله در کار من فکری کن وبر حال من رحمی نمای عایشه گفت بخدا دو لطیف رکوعا که وحی بر رسول
نازل گشته وعلامت وحی آنحضرت آن بود که در آن وقت بخلاف عادت نمی نشست چون عایشه سر آنحضرت نشست با خود لبد وخود را پیش
کرد که زوج خود را حاضر کن وبعد از آن این چهار آیت تلاوت فرمود قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق که شنود خدای قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زن
که مجادله میکرد با تو فِي زَوْجِهَا در امر شوهر خود وَتَشْتَكِي وشکایت خود را بر می داشت إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی وَاللَّهُ يَسْمَعُ وخدای
می شنود تَحَاوُرَكُمَا مراجعه کلام ومخاطبه در خطاب یعنی بار گردانیدن سخن یکدیگر را وجواب یکدیگر گفتن در باب لفظ ظهار که آن
این بود که تو بآن زن میگفتی بر شوهر خود حرامی ووی میگفت که طلاق نداده إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست آنچه در میان
بَصِيرٌ بینا باحوال ایشان بدانکه حق قدر رفعت سمع الله از برای توقع است زیرا که رسول خدا وعده هر دو توقع آن داشتند
که حق سبحانه آن مجادله وشکوی را بشنود وحکمی در آن باب نازل سازد وایشان بجهة مضاعفه بعد از جد ما صوبه اشارتست
بجواب توقع رسول یا خود که او سبحانه مخاطبه ایشان را استماع فرماید وبعد از آن جل اسمه ذکر فرموده جهت تاکید برای معنی
ووضع مظهر در موضع مضمر جهة تبرک باسم او سبحانه ومبالغه در آنکه او سبحانه بنفسه وذاته شنواست وبینا مرویست که چون
عایشه این آیت شنید گفت تبارک الله الذی وسع سمعه الاصوات بزرگوارست آن خدای که میشنود همه آوازها وهمه آوازی بر وی پوشیده
ونهان نیست وبخبر در کنج خانه با رسول خدای مجادله کرد وبروایتی که ما هیچی از آن نشنیدیم وبعضی نشنیدیم وبر خدای از آن هیچ پوشیده
نشد وبدانکه چون خود در حین مخاطبه حضرت رسالت ایشان نموده بود بخدمت مستوره که در نفس الامر چه نیست بر احکام
شرعیه از آنچه از حق سبحانه کلام او را تصحیح فرمود مجادله جهة قیاس بدین میکنیست از مقدمات مشتبهه یا فصل بعد از آن مبین می نماید که
الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ آنانکه ظهار کنند از شما مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود یعنی گویند بزن خود که تو برمن چون پشت مادر منی
مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان در حقیقت أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان چه میان این زنان ومادران مباینت عظیمست
وبگفتن این کلمه مادر ایشان نمی شوند إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر زنانی که زاده اند
ایشان را پس در جهة مشابهت ایشان نیستند مگر زنانی که حق سبحانه مطلق گویا بایشان گردانیده از اولاد پس معلوم شد که سبب تشبیه
بی فرمان

ذکر منکر نوح است مرعرب را
وانچه عادة ایشان در ظهار زیرا که
از ایشان اهل جاهلیت است نه از ام دیگر
این قبیل نفی مشابهه زوجات بامهات میکند
بانکه م

مذکور زوجه مادر نمیشود حقیقة وتاء تعلیل یعنی قول ان امهاتهم الخ مشعر است بر عدم وقوع ظهار اگر تشبیه زوجه بام رضاعی باشد
جهة عدم تولید واضح اقوال وقوع است لقوله م یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب واما اگر تشبیه بغیر ام باشد از محرمات نسبیه چون اخت
وعم وبنت ظهار واقع میشود نزد ابی حنیفه لکن وجه جمع وحسن واولی آنکه لکن نزد ما نیست که اگر بصیغه ظهار باشد واقع میشود ولا خلا
خلاف شافعی که اقتصار میکند بر ام وقفاه وشعبی نیز برین اند واگر تشبیه زوجه بمحرمات مصاهره باشد خواه سببیه ونسبیه موید
نزد ما ظهار واقع نمیشود ونزد حنفی واقع میشود پس حق صحیح انکار ظهار میکند بقوله وَإِنَّهُمْ وبدرستی که مردان منافقین
لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ انکار کرده شده از سخن یعنی ناشناخته وناداشته در شرع یا احکام
شرعیه منکر است وَزُورًا ودروغ وباطل ومحرف انحق زیرا که هرگاه زوجه مادر شود وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ وبدرستی که خدای
عفو کننده است گناه توبه کنندگان را ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را بایجاب کفاره از حق که بباید دانست که ظهار در عرف
فقها تشبیه زوجه دایمه است بامنقطعه یا بر قول قومی بمادر اما در محرمات مسببه یا رضاعه وصفات علی کظهر ای است یا هذه
علی یا زوجتی علی یا مثل یا عندی یا مثل کظهر ای یا مثل ظهر ای وشیخین جایز است که تو مثل صد کنند وگویند انت کظهر ای واگر تشبیه بغیر ظهر باشد
ظهار واقع نمیشود چون یدای یا شعر ای یا بطن ای وغیر آن جهة اقتصار بر منطوق نص واگر گویند کابی یا زوج بی بقصد کراست
واقع نمیشود باجماع وبدون آن قصد نیز واقع نمیشود بر مذهب اصح واگر با زوجه گوید بک یا رجلک یا انت یا نفسک علی کظهر ای
وقع نمیشود واقع نمیشود اگر تشبیه کند زوجه را بظهر رجلی خواه منی وخواه رضاعی یا بر قول مشهور ونزد ما حنفی ظهار واقع میشود
بتشبیه زوجه بمحرم ظهار باجنبی که حرام باشد نظر مرد بر آن از جهة اعضا وخادم خواه نسبی وخواه رضاعی وشرط است در
وقوع ظهار استماع علنی ودر مظاهر عنها خواه مظاهر عنها اجنبی که در آن مجامع نشده باشد هرگاه که در سن شهوتی
باشد وزوج حاضر باشد یا در حکم حضور ودر اشتراط دخول تردد است ومروی انتفا است ودر وقوع آن بمستقبل مباح وقوف است
وانشاء قولی وقوع است چنانکه دانسته شد وشیخین موطی علیه در روایت واقع شده که مؤکد مثل حرمه وشیخین نیست در آنکه ظهار رجعت
وصفات آن میکند حرام است در شرع اما چونکه در عقب آن ذکر مغفرت ورحمت واقع شده مطمئن حیا بری است که معنی نهاست
وبعد از آن این کار ظهار یعنی حکم آن میفرماید بقوله وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ وآنانکه در جاهلیت عادة ایشان این بود یا آنانکه مظاهره
کرده باشند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود پس آنرا قطع نمایند باسلام ثُمَّ يَعُودُونَ بعد از آن بازگردند لِمَا قَالُوا بسوی
آنچه گفته اند یعنی باری دیگر آنرا اعاده نمایند در زمان اسلام فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر ایشانست آزاد کردن بنده ومیتواند بود که مراد
بالذین آنها ایمان باشند ومراد بعود رجوع باشد بآن بر وجه تدارک جمع متدارک غیری عادت وعلی اینست منی وجب که عاد عبث علی ما فی ندارد
بالاصطلاح واین قول کثیر مفسر است پس معنی این باشد که مؤمنانی که ظاهر کنند از زنان خود وبعد از آن باز گردند بتدارک وتلافی بجهت آن قول
منافی آن بود وتقیدی بین الفیه پس بر ایشانست آزاد کردن بنده حاصل که تدارک این قول بایجاب است که زوج کفارت بدهد تا رجع شود حال
با زوجه بنا بر آنکه تعیین ظهار بود یعنی تا زوجه بر وی حلال شود محل است که معنی ما قالوا این باشد که تا عود علی اختلاف بلفظ الظهار یعنی رجوع

کنند بآنچه از ظهار حرام گردانیده باشند بر نفسهای خود از اناسی زوجات سببیه ظهار پس بنا بر این معنی ما قالوا تهیه مقول باشد در رتبه مقول له
واین قول اجود است زیرا که مولی قول اصحاب ماست در تفسیر عود به اراده رجوع وجه اعتبار اراده در این مقام مثل اعتبار اراده است در قول او سبحانه
کونوا قردة خاسئین واین مذهب اکثر علما وفقها است در تفسیر عود به اراده وانفاذ منقولست که این عزم است بر وطی واین مولی مذهب مالک است
وابو حنیفه بر آنست که مراد استمتاع است واگر چه بنظر شهوت باشد ومذهب شافعی عود عبارتست از آنکه زوج خود کند بقصد قابع نماند
ظهار را بطلاق زیرا که بسبب ظهار قصد حرمت کرده وفی اگر طلاق بان وصل کند طلاقه زوجیه رفع شود وکفارت لازم نمیاید واگر بعد از آن سکوت
انتظار زمان که ممکن باشد که در آن زمان طلاق واقع شود پس این دال بر ندم خواهد بود وموجب کفارت واستدلال او برین روایت مأثورست
از ابن عباس که عود بمعنی ندم است یعنی بتمام شدن آن قول ورجوع کردن بالفت وابی عالیه نقل کرده از که عود تکرار لفظ ظهار است واین
مذهب اهل ظاهر است واحتجاج ایشان بآنست که ظاهر لفظ عود بر تکریر قول میکند وابو علی فارسی گفته که ادعا ظهور در این مقام غیر
ظاهر است زیرا که عود کاهست که بدان فیه وعود آن شی بی باشد واز تحاشی که اخذ از حاد میگویند وحال آنکه هیچکس در آنچه قائل خواهد
شد تا عود کند بحال اول که حیوة است واما مذهب ابی حنیفه صلوات الله علیه آنست که مراد بعود اراده وطی است با جنبی فی الظهار رجعت وطی
وابطال قول ظهار هیچ کدام جایز نیست الا بعد از کفارت ومراد بوقت ملک کسی وداشتن اما ابان در وخلاف است حنفی شرط می کند وتجویز بقیه
ذمیه می آید وجمیع محلای ما قائل اند شرط بقا ابان یا آنکه در حکم ابان باشد از اطفال وصبیان واگر خان را بسبب دریق جنبه دلالت است
بر تکرار وجوب حق بر تکرار ظهار واین خوبی واجب است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند بلکه مظاهر عنها وتنع کبیر از هم
ایراد منع بتبدیل دو کوچه خبر دلالت سوق کلامست بران ومسی کنایت است از جماع بر مذهب حق نه معنی لمس که استمتاع مطلقست
گمان آنکه مذهب حنفی است پس جماع مظاهر عنها حرام باشد قبل از کفارت واگر وطی کند بدون کفارت بود وکفارت لازمست واگر مکرر
وطی کند بهر وطی کفارتی واجبست واگر جنایت ظهار را معلق بشرطی نگردانیده باشد حرام است بر وی تا آنکه موافقت کند واگر معلق بشرط
ساخته باشد حرام نیست تا آنکه شرط حاصل شود ونزد بعضی نیست که تا آنکه موافقت کند واگر مظاهر را صیغه طلاق بگوید ودر عدت رجوع
کند حلال نمیشود مگر بکفارت واگر از عدت بیرون رفت باشد ونشیخ آن نکاح کند ودر روایت است اشهر آن عدم کفارتست ذَٰلِكُمْ این حکم
بکفارت که بان امر مأمور شد يُوعَظُونَ پند داده میشود بدان تا باز ایستید از تلفظ بایمان لفظ منکر بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای
بدانچه میکند خَبِيرٌ داناست وبر او پوشیده وپنهان نیست ووجوب حق تعالی در رجعت اول مظاهر ومظاهر هست بران یا بوقت آن
وامکان شرایط فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده را فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه داشتن دو ماه پی در پی
وبعد آنکه مراد تتابع نزد اکثر فقها توالی دو ماه حلالست یا تست روز روزه داشتن واصحاب ما اند که اگر مظاهر یکماه یکروز بگذارد
وبعد از آن بدون عذر افطار کند بنا بر آن میتواند نهاد واستیناف ولازم نیست اما آنست ووطی بر وحرام تا آنکه دو ماه تمام شود واگر قبل
از یکماه ویکروز افطار کند نشیناید واجبست واگر بعضی از دو ماه روزه بدارد وبعد آنکه بر وقت بیاید رجوع بیان لازم نیست واگر رجوع
کند افضل است وبعضی بر آنکه رجوع بعضی لازمست واین روزه پی بلید داشت مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند یا شهوت

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نتواند روزه داشتن بطریق مذکور بجهت مرضی یا کبری پس فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بر وست طعام دادن
شصت مسکین هر یکی را نصف صاع از غالب قوت بلد از گندم و نان و اردو اگر غالب نباشد مدی از آن بدهد و نزد بعضی بوجوب قدرة یکدکه کافیست
دین قول انجاب ماست و محلی نیست در دیگر آیت تصریح است در وجوب ترتیب کفارة و کفارهٔ مرتب است که مسلمان شدن متوسط بعد از آن
و ترک تقیید اطعام بقبول مسکین بالنکه مقصود است جهت آنکه بدل عتق و صیام است که مقید بآن و بدانکه چون مظاهر عاجز شود از کفارهٔ
ماکور نزد بعضی حاست دیگر مظاهر تا وقتی که قدرت پیدا کند بکفارهٔ و نزد بعضی دیگر نیست مستقل و این قول اقرب است زیرا که ظاهر ادهر کاه
شاید مظاهر حاصل شود و اگر بر تقصیر کند بلکه در آن نیست و اگر امر خود را بجا رفع کند حاکم مجبور سازد مظاهر را میان طلاق و امساک اگر اختیار
طلاق کند طلاق بیجی خواهد و اگر اختیار امساک کند از ایذای او تهدیدی بعد قبل از عود اگر کفارت بعد عدد زوجه و بر حلال شود و اگر از امتناع
کند تا سه ماه او را مهلت دهد بعد از انقضای مدت یکبار دیگر او را تکلیف کرده نماید اگر و امتناع اختیار کند مظاهر و شرب و تنگ سازد او را حبس
نماید تا بکی ذات عود و اختیار نماید و باقی مسایل ظهار و فروع آن بود در کتب فقهیه و تصریح منکور است تفصیل آن ذَٰلِكَ مَصْدُوبُ لَهُمْ
بعلی که مصلحت بقوله لِتُؤْمِنُوا و تقدیر آنست که بعد ذلک لیصدقوا یعنی فرض کرده است خدای تعالی این بیان با تعلیم احکام تا تصدیق کنید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
بخدا و فرستاده او در قبول شرایع وی و رفتن بجهت برای بود دید در زمان جاهلیت خود تِلْكَ این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای خود
که از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را که قبول حدود الهی نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک است در آخرت
این نظیر قول او سبحانه است که و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه و در آن نزول این آیات حضرت رسالت صلعم و اوس بن صامت
میان طلاق و امساک وی شق ثانی اختیار کرد و رسول فرمود که چیست کفارت آن رقبه آزاد کن گفت جز از این رقبه رقبه ندارم و اشارت بخود کرد
رسول فرمود رقبه گفت یا رسول الله مال من اندکست و رقبه گران بها فرمود که تو آن دو ماه پیوسته روزه بدار گفت طاقت آن ندارم زیرا که اگر
در روزی دو بار طعام بخورم رنجور میشوم و چشم تاریک میگردد فرمود تو آن شصت مسکین را طعام بده گفت کجا توانم دید در دیار هیچ کس دیگر
از خود بی نیاز پس از مال زکوة پانزده صاع بیاورد و او را گرد تا اهل استحقاق برسانند و در آنی است که چون رسول گفت شصت مسکین را
طعام بده گفت من استطاعت این ندارم مگر کاهی که مرا بدین یاری دهی رسول فرمود که پانزده صاع بتو دهم و دعا کرد که تا خدای برکت دهد
و چون پانزده صاع بوی داد گفت یا رسول الله فلان و فلان قوم بیش از آن حاجتمند که این را بایشان رنج خواهم کرد رسول تبسم فرمود و او را
امر کرد باستغفار بعد از آن ایشان را بهم سوا صدقه داد بی کلام و اصت بر آنکه در حین عجز از کفارت استغفار کافیست از برای خود و موید این
موقف استغنی بر عبارت از تصادق هم که اگر مظاهر عاجز شود از کفارت کافیست او را که استغفار کند از برای حلیه و بعضی از اصحاب
ما بلکه اگر از اطعام شصت مسکین عاجز شود هیجده روز روزه بدارد و جماعتی دیگر از ایشان تقدیم هر روزه هیجده روز میکند و اطعام
و اکتفا میکند بر اطعام بیان از اطعام دادن و اولی است که با عجز از خصائص نصوص استقلال نماید باستغفار و حق سبحانه بعد از بیان
حدود ظهار اندار میفرماید کسانی را که از حدود شریعت تعدی میفرماید بقوله إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
شقاق و خلاف میکنند با خدا و رسول او و امر و نواهی ایشان را بسیب حدهای وی میکنند که غیر حدود ایشان باشد كُبِتُوا

نگونسار و خوار گردانیده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنان ذلیل و خوار گردانیده شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار
یعنی همچنان که کفار امم ماضیه که اهل رسل بودند هلاک گردانیده شدند و عذاب الهی گرفتار گشتند ایشان نیز بهلاک دنیوی و اخروی گردند و
و گویند که مراد از کبت اهلاک ایشانست در روز خندق وَقَدْ أَنْزَلْنَا و تحقیق که فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات
و اثر صدق نبوت حضرت رسالت وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست در دنیا عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا کننده که خلاص و تکبر ایشان را در هم
شکند از قتل و سبی بقهر و ذلت عذابی خوار کننده يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ در روزی که بر انگیزد خدای تعالی ایشان را از قبور و نیز بمعنی اول مضمونیه ظرف
باطل را گوئیست که مشروط تقدیم ای بعثی یا در روزی را که بعث کند حق تعالی ایشان را جَمِيعًا همه ایشان از کبیر و صغیر مبعوث نمایند و بنوعی بود که حضرت
حبیب را حایب باشد تا بر بجهتی نه بیلند بعضی بعضی که خدای ایشان را در حال که هر مجتمع باشند بیند حال در روز بعث و هیچ کس از ایشان و کاشته
نشود فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد خدای تعالی ایشان را در روز اشهاد بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند بجهت مشرب حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان
و تقریر عذاب ایشان و ایشان بسبب آن فجاد و خزی ندای آن گفته که بسبب آن هر چه تمامتر بدوزخ روند أَحْصَاهُ اللَّهُ شمرده و نگاه
داشته باشد خدای عمل ایشان را و علوم علم خود احاطه جمیع عدد عمل ایشان نموده که هیچ چیز از آن از علم او غایب نباشد وَنَسُوهُ و فراموش
کرده باشند ایشان آن را بجهت کثرت آن یا نهاوی نمودن بآن وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر هر چیز از اعمال و احوال بندگان شَهِيدٌ
حاضر است یعنی عالم بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل مکافات خواهد نمود و نظیر آیت قوله شهد الله انه لا اله الا هو که یعنی علم بحالت در
کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی گفت لا خدا میداند آنچه ما میگوییم و دیگری گفت بعضی چیزها
و بعضی را نمیداند تا آنکه ایشان گفت که بعضی را میداند هر آینه میداند زیرا که مانع نداریم از دانستن آنچه ما میگوییم و دیگری گفت بعضی ما میدانند و بعضی
بالکلیت و علم او سر قرین نیست سیوطی در مسیبوس بلو معلوم خواهد بود آنکه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی از آنکه خدای يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ عبد آنچه در آسمانها از ملائکه و جن و ارواح و جنات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از حیوانات و نباتات و جمادات و سایر
جمادات و گویند که ترتیب بعضی خود است یعنی نیکه که آیا ندانستی که آنچه در آسمان و زمین است بر آنکه او عالمست بجمیع معلومات مَا يَكُونُ مِنْ
نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ نباشد بعضی و نیست شود از آن گفتن سه کس إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست در رفاقت و غلبه اول را و بتوند
بود که آنکه سه باشد بر حذف مضاف و تقدیر آنکه اهل نجوی باشند یعنی و نیست شود از اهل آن که کسی باشند مگر که خدای رابع ایشانست یعنی چهارم کرده باشد
آنچه ایشان را رفیق ایشانست در طلب و در بر سخن ایشان و چنین حاصل که استدلال از علم احوالست وَلَا خَمْسَةٍ و نه از گفتن پنج کس إِلَّا هُوَ
سَادِسُهُمْ مگر که او ششم ایشانست یعنی بیاشد رینش جز بر او بجوی ایشان ترتیب ساخته وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ و نه کمتر از سه عدد
وَلَا أَكْثَرَ و نه چند از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر که با ایشانست علم خود یا غیری که در میان ایشان حاضر میشود أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا
که باشند خواه در اقطار سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او بایشان اقرب مکانست تا با خلاف امکنه تفاوت کند ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر
دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر مستحق شدن آنچه ای اهل إِنَّ اللَّهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ که خدای بر هر چیز از کفار و کرده عَلِيمٌ دانا است بجهت علم او بجمیع معلومات یکسانست پس حالت اهل اسلام را بخدای داند

که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور بر آن وجه احاطه کرده که کلیات آن و بدانکه تخصیص این عدد بر یکهایجهت خصوصی واقع است
یعنی مناجات سه کس بوده باشند چنانکه گفت یعنی دیگر هیچ کس بایجهت آنکه دنیای و ترست و بعضی و نقد و کان آن سه شب ایکه آن
از دو کس که متناجی باشند و آن ثالثی که متوسط باشد بنزدیک او قدر است برتر اغلب اصحاب شوری از ایشان باشد بالاتفاق یا اکثر سه بیست بسعی و حب
اختصاص حال بی و آن اشارت باشق و کلام آنکه اشارت بعدد یکی که بی ست است و مقارن آن از ابن عباس روایتست که جهود بنی نضیر و قریظه
که بود میخواستند که ام سر بر نهادی و منابعت او و توبه بدی و سر را مومنان یا نزد بدل ایشان نشسته بودند یکدیگر را گفتندی و بگوشه جستند بدانکه از
آن قوی داشتندی نگاه کرده و رنجیده رسیدی او و دندی و مومنان در کان افتادندی که مکان لشکر کافری افتاده و زمین و فرجیت و موت بنا شد
و هنگامی شدندی ابی خبر بحضرت رسالت صلعم رسید و ایشان را از آن نهی فرمود ایشان دو سه روز نیز اجابت کردند و دیگر باره بمثل خیانت مشغول
شدند این آیت آمد که **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنکه **نُهُوا** باز داشته شده اند **عَنِ النَّجْوَىٰ** از راز گفتن با یکدیگر
یعنی ایشان را نهی کرده اند از آن **ثُمَّ يَعُودُونَ** پس باز میگردند **لِمَا نُهُوا عَنْهُ** بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از آن **وَيَتَنَاجَوْنَ**
و راز میگویند از روی عناد و ستیزه **بِالْإِثْمِ** بآنچه ایشان را آثم میسازد از آزار مومنان و غیبت ایشان **وَالْعُدْوَانِ** و تعدی نمودن و
ظلم کردن در حق اهل ایمان که آن اند و عدل ساختن ایشان **وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ** و نافرمانی پیغمبر و یکدیگر را میشکستن در مخالفت قول او
و بازگشتن از کلام او آورده اند که جهود نزد پیغمبر صلعم آمدند و میگفتند السام علیک و سام در لغت ایشان بمعنی
موت یا قتل باشد و آنحضرت در جواب فرمودی که وعلیکم روزی نزد آنحضرت آمدند و همین گفتند عایشه
نشنید و گفت وعلیکم السام والداء والسخط والملعة والبعد من رحمة الله والقرب بعذاب الله بر شما باد مرگ و درد
خشم خداوند و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدای پیغمبر فرمود که ای عایشه آهسته باش و نرم و خوی کن که خدا رفق
دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند فرمود مگر تو نشنیدی که من رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم
بر شما باد هر چه بین گفتید کلام من در باب ایشان مستجاب است نه در باره ایشان در باره من پس حق سبحانه این آیه فرستاد **وَإِذَا**
جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو **حَيَّوْكَ** تحیت گویند ترا **بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ** بچیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی
خدای ترا گفت که والسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السلام علیک **وَيَقُولُونَ** و میگویند **فِي أَنْفُسِهِمْ** در میان
یکدیگر **لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ** چرا عذاب نمیکند خدای ما را **بِمَا نَقُولُ** بآنچه میگوییم نسبت به پیغمبر او یعنی اگر نبی بودی بایستی که بدین
اهانت که بوی میرسانیدیم خدای ما را عذاب کردی حق سبحانه در جواب ایشان میفرماید که **حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ** بس است ایشان را
دوزخ از برای عذاب **يَصْلَوْنَهَا** در آیند بدان **فَبِئْسَ الْمَصِيرُ** پس بدجایی بازگشت دوزخ جای متضمن انواع عذاب و نکالست بعد
از آن مومنان را از این نهی میکند بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که گرویده اید **إِذَا تَنَاجَيْتُمْ** چون راز گویند با یکدیگر
فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ بگناه و بتعدی و بیداد **وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ** و بنافرمانی چنانچه منافقان و جهودان میکردند
و گویند که این خطاب بمنافقان و یعنی ایکه ای کسانی که اعتراف کرده اید بایمان و دعوی اسلام نموده چون راز

گویند چنان میکرده که جهودان میکردند **وَتَنَاجَوْا** راز گویند **بِالْبِرِّ** بنیکوکاری **وَالتَّقْوَىٰ** و بپرهیزکاری و ترسکاری
از آنچه خیر مومنان در آن باشد و موجب معصیت رسول نباشد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در هر کار که کنید
الَّذِي آن خدایی که شما **إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ** بسوی او حشر کرده شوانید و شما را پس کرده از اعمال جزا خواهد داد **إِنَّمَا النَّجْوَىٰ**
مِنَ الشَّيْطَانِ الف لام اشارت بخیر ایکه متضمن اثم و عدوان و معصیت است بدلیل قول **لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی جز
نیست که راز گفتند باثم و تعدی و عصیان از وسوسه شیطانست که از در نظر شما می آراید و شما را بدان میدارد و وسوسه میکند
تا الله و هنالک کرداند مومنان را **وَلَيْسَ** و نیست شیطان یا تناجی ایشان **بِضَارِّهِمْ شَيْئًا** ضرر رساننده مومنان بچیزی **إِلَّا بِإِذْنِ**
اللَّهِ مگر بفرمان خدای و بشیه و مصلحت او که ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن با قارب و خویشان ایشان
رسد باین وجه که در غزا مغلوب شوند و نزد آن حال موت بر ایشان مقتضی گردد و موجب حزن مومنان شود و
گویند که امر خدا بحزن باعتبار امر او سبحانه است بسبب آنکه جهادست و نزد بعضی اذن بمعنی علمست یعنی با فنی خدای
بوقوع موت بر ایشان که موجب حزن شماست **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدای نه بر غیر **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** پس باید که توکل کنند مومنان
و همه حزب باسق گذارند و از رنگش جهود و منافق که کرد و ایشان را اعتباری نیست بال ندارند ابن مسعود از حضرت رسالت
صلعم روایت کرده اذا کنتم ثلاثة فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما فان ذلک یحزنه و بروایت ابن عمر دون الثالث یعنی هرگاه که سه
کس باشید پس باید که دو کس را از یکدیگر بدون صاحب سوم که شخص سیوم است چنان موجب حزن و اندوه او میشود و
اگر چهار باشند باید که دو کس روا دارند که از هر یکی از ایشان پوشیده میکرده اند و از سادق صلوات
الله روایت است که هر که خواهی هایل بدید و باز بیدار شود این آیه بخواند انما النجوی من الشیطان الخ و بعد از آن بگوید اللهم
بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و فی منامی رایت فی منامی و آن خواب با کسی نگوید خواب از و بگرداند از قتاده نقل کرده
که اصحاب حضرت رسالت صلعم بجمعه مجلس یکدیگر نشسته اند و هر گاه میدیدند که کسی اراده نشستن دارد او را جای
نمیدادند روز جمعه رسول صلی الله علیه و آله در صفه مسجد نشسته بود و اینجا بنی اسلام و حقی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله
ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود بمجلس حضرت رسالت آمدند دیدند که اصحاب کرده او حضرت فرو گرفته بودند گفتند
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام ایشان باز داد پس سلام بر اصحاب کرد ندو ایشان
نیز جواب باز دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای ایستادند و انتظار میکشیدند که ایشان را جای
دهند کسی جای ایشان را ندادند و آنحضرت اصحاب بدر را حرمتی نگذاشتی بجهت سبقت ایمان و علم ایشان چون دید
که هیچ کس ایشان را جای نمیدهد این حال بر وی شاق آمد و فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان از روی کراهت
برخاستند و جای باهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کتابه و شکایه کردند و گفتند
شما میگویید که صاحب ما عادل است و حال آنکه جمع سابق بر جمع نایدن و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشانیدن مخالف

بی راز مگویند

عدالت و نداشتند که در رفعوا الامر سبقه با یاد و ملت نه با ستیان مجلس و حضرت مرتبه استصواب پیغمبر خود کرده
فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول اذا قیل لکم هرگاه گفته شود مر شما را که تفسحوا
فی المجالس جای فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستن و مجلس جای سرای از آن اسم جنس است و جامع که مجالس خواهد دانست برین دو گونه
مراد مراکز عزت که قوله تعالی مقاعد للقتال حاصل هرگاه شما را گویند که فراخ سازید مجلسهای ذکر و طاعت یا جای رب را فافسحوا
پس جای کشاده کنید بر مردم یفسح الله لکم تا کشاده کرداند خدای برای شما در رفیعها یا آنکه در بهشت منزلهای پارست دهد
یا در دنیا شما را منشرح کرداند بارزاق تضایق و براحم و بهر چیزی که در آن اراده تفسیح داشته باشید از مکان و رزق و انشراح صدر و
غنیان و در موضع اول آورده که جمع در مجلس پیغمبر می نشستند و چون یکی از ایشان بهتر می طلبیدند تعزاسی که بر خیزد چه هر یک از
ایشان که آخر کسی باشد که از مجلس بیرون آید آیه آمد که واذا قیل و چون گویند شما را ای اهل ایمان که انشزوا بر خیزید
فانشزوا پس بر خیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است که معنی آیه آنست که چون ندا کنند که بر خیزید وقت است بنماز جمعه پس
بر خیزید و متوجه نماز شوید یا چون شما را گویند که بر خیزید برای جهاد یا سایر اعمال خیر بر خیزید یرفع الله نابردارد
خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند از شما بسبب امتثال او امر خدا و رسول او والذین اوتوا العلم و آنانرا که داده شده اند علم
باحکام شرایع ایمان یا آنکه متصف اند بصفت ایمان درجات درجهای ارجمند و مرتبهای بلند بدانکه درجات مفعول
یرفع است و جمله موصول ثانیه معطوف بر جمله موصول اولی و تخصیص اهل علم بدرجه بدانکه از جمله مؤمنان اند بجهت زیادتی
اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل پس گویا چنین فرمود که یرفع الله للمؤمنین
خصوصا للعالمین درجات یعنی بلند گرداند مؤمنان را بدرجات و حسن ذکر در دنیا و باعطای غرف جنان
و عقبا خصوصا اهل علم که مقدم میباشند بر غیر ایشان مرویست که عبد الله مسعود چون این آیه میخواند میگفت افهموا
هذه الآیة ولتکن همتکم فی العلم بفهمید این آیت را و باید که این آیه راغب سازد شما را بعلم دنیا و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که میان عالم و عابد صد درجه است میان هر دو درجه چندانکه اسب بتیز رود در عرض هفتاد سال برود و دنیا از آنحضرت منقولست
که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب یعنی فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است بر
سایر ستارگان و نیز فرموده که یشفع یوم القیامة ثلاثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء یعنی روز قیامت سه کس را رخصت
شفاعت دهند انبیا را بعد از آن علما را بعد از آن شهدا را و چه بزرگ مرتبه علم که مابین نبوة و شهادة است و افضلیت
علما از شهدا از این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و حدیث العلماء ورثة الانبیاء
نیز دلالتی صریح دارد بر مرتبه و مرتبه علم و جابر بن عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه روایت کند که فضل عالم از شهید
بدرجه ایست و فضل شهید بر عابد بدرجه و فضل نبی بر عالم بدرجه و فضل سایر بر قرآن کتب آسمان همچو فضل خداست
بر خلقان و فضل عالم بر سایر مردمان همچو فضل مولاست بر اولیای ایشان و از ابن عباس روایتست که للعلماء درجات

فی الجنة بسبع مائة درجة ما بین الدرجتین مسیرة خمسمائة عام مر علما را هفتصد درجه است بالای درجات مؤمنان
که میان هر درجه با صد سال راه باشد و از ابو ذر مرویست که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از گذاردن هزار رکعت
نماز و عیادت هزار مریض و حاضر شدن نود هزار جنازه گفتند یا رسول الله از قرائت قرآن نیز افضل است فرمود
هل ینفع القرآن الا بالعلم قرائت قرآن نفع نمیدهد الا بعلم و نیز ابن عباس روایت کرده که سلیمان بن داود علیهما السلام را مخیر ساختند
میان علم و مال و ملک و دنیا و علم فرمود من به برگزیدم علم را و ملک را نیز با او از آن داشتند و مرویست که حق سبحانه
وحی فرستاد بابراهیم علیه السلام که ای خلیل و احب کل علیم من علم و جهد علما را دوست میدارم و از ابو امامه باهلی مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمان و زمین تا آنکه مور در سوراخ هلی خود و ماهیان در آب
بر کسی که مر مؤمنان را تعلیم میدهد بامور شرعیه و نیز از و منقولست که هر که بجهت طلب علم در راه سلوک نماید حق سبحانه و تعالی
یاد نماید و نزد سلوک مؤمن در طلب علم ملائکه اجنحه خود را مکیترانند تا او بکار اجنحه خود و سیر و دو جمیع اهل آسمان و زمین
برای او استغفار کنند حتی ماهیان در میان آب و نیز فرموده که هر که یک مسئله تعلیم میکند حق سبحانه در روز قیامت هزار ملک
در نگهدارند در بیابان و هزار گناه او را بیامرزد و هزار شهر در بهشت از برای او بنا کند و بعدد هر موی که بر بدن
او باشد حسنه و هزار درجه برای او بنویسد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مانقولست که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان
تست و تو نگهبان مالی و واجب است از تو منقولست که رضینا اقتسم الجبار فینا • فنحن علم و للاعداء مال • فان للعلم
قدرا • وان العلم باق لا یزال • و در فضیلت علم همین بس است که حق سبحانه خطاب فرمود بحبیب خود که قل
رب زدنی علما و از کلام بعضی حکما است که لیت شعری ای شیء ادرک من فاته العلم و ای شیء فات من ادرک العلم
یعنی کاش دانستمی که چه چیز را دریابد کسی که علم او فوت شود و چه چیز فوت گردد آنکه دریابد و اختلف فرموده که کاشکی جملا
حکام و امرا میبودند چه هر چیزی که بعلم استوار نیست مضمحل میشود و در کشف الاسرار آورده که از ابن مسعود رضی الله عنه
گفت او را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال باشد تا بدان متقرب شوم بخدا گفت هیچ
درجه لذیذ از درجه علم ندیدم و الفتنت آن در جه اند و هنا کان وارد نیا معلوم شد که علما و دین عهد رد نیا میرسند
مرتبه و شرف و رتبه اینها اختصاص دارند بجهت تعلق عمل بعلم و مراتب اصفیا و عبادت بیان رفع درجات از بقیه
اهل ایمان و علما اسلام اشارة میکند بوعد و وعید و بیم و امید فرموده والله بما تعملون خبیر خدای تعالی بآنچه شما میکنید از اعمال
و اقوال و از جمله آن تجویز جنیر دانست پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا خواهد داد از ابن عباس و مقاتل منقولست
که مردمان بسیار نزد سید مختار علیه صلوات الله و الملک نزد میشدند و سؤال بسیار از آنحضرت میکردند و از
اطراف جوانب و سخنانی که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میگفتند و اینها که خلق عظیم بود منع ایشان
نمیفرمود و از جمله ایشان اغنیا میآمدند و صحبت طولی با آنحضرت میداشتند و صحبت کثرت ایشان جای فقرا و ضعفا

در مجلس مسعود وارنخشیت بنزا آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن نکردی حق سبحانه خواست که چیز خود را از آن ملال و مشقت برهاند
و آن کثرت را بقلت تبدیل نماید حق سبحانه این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذا ناجیتم
الرسول چون خواهید که راز گویید با رسول خدای فقدموا پیش دارید بین یدی نجوکم نذر اداده راز گفتن خود
صدقة صدقه دادن ذلک این صدقه دادن خیر لکم بهتر است مر شما را و ازکی و پاکیزه تر است مر شما را و اطهر و پاکیزه تر است از آلایش
مال زیرا که موجب اداء واجب و حصول ثواب است و اب حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که چون این آیت بر رسول نازل شد و اصحاب خواستند مردم از نذر دادن راز گفتن شدند و رسول
را تنها بگذاشتند و آن از جهت تعجیز مبذول گشت و رسول صلعم مر طالب دو فرمود که چه مصلحت می بینی که تعیین نمایم که هر یکی از مردمان
یک دینار صدقه بدهند گفت یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چه بدهند گفت حبه یا شعیره از دینار فرمود اگر نه حقیر
خطر از دنیا اندکست پس این حال بر شان رسول الله دشوار آمد و غیر بجهت تصور و تعنی سبب بجز ترک ملازمت رسول کردند من از مال دنیا
یک دینار داشتم آنرا به ده درهم کردم و هر روز در هر صدقه میدادم و با رسول راز میگفتم و مسایل میپرسیدم و در خلوت
با وی سخن میگفتم و اسرار علوم و اقف میشدم و در کشاف آورده که علامه عمر از ابن عمر روایت کرده که او گفت علی سه چیز دارد
که اگر یکی از آنها داشتمی مرا دوست تر بودی از شتران سرخ موی ذاج خشمی یکی تزویج فاطمه زهرا بوی در
وقتی که ابا بر قریش خطبه وی مکروه شده و هم اعطای رایت بوی در روز خیبر چون نقاد و قوای اصحاب را شاهده
کرد فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرار غیر فرار اصحاب رسول چون این سخن شنیدند همه در آن
طمع میداشتند و آنحضرت دران روز رایت را بدست هیچکس نداد مگر علی ابن ابی طالب سیوم آیت نجوی که چون فرود آمد
کسی از مسلمانان بران کار نکرد قبل از من و بعد از من نیز کسی بران کار نکند و بعد از آن فرمود که بی حفظ الله من هذه الآیة
و لم یعمل بها احد قبلی و لن یعمل بها احد بعدی بسبب من خدای تعالی تخفیف نمود از این امة و آن اسرار این کلام را که گفتن این آیه
پیش از من و در حق کسی نازل نشده و نه بعد از من و در حق کسی نازل شود و این از جلیلترین مناقب آنحضرت و جامع صحاح سته آورده که هیچکس
از صحابه علی ابن ابی طالب و در نظر لبیب بحق نیست که امام علی ابن ابی طالب بتصدق و تحری و حرص و مناجات
مستعد بود و توجه او بملاقات سرور اصفیا دلیل روشن و اماره واضحست بر افضلیت او بر سایر اصحاب و قاصد ابوبکر و عمر و عثمان
با وجود غنا و استغنا و ندرت از کشیدن ایشان از راه ملاقات سید اتقیا و نزد مناجات سرور اصفیا و محروم شدن ایشان از این
سعادت کبری شواهد بینا است بر حرص و تعصب بامور دنیا و میل باموال و رحمانت این دو فرقه و علی ابن ابی طالب با وجود

فقر از این سعادت محروم نشد و در وقت نزول آیه بابا که هیچ نداشت یک دینار قرض کرد و از آن ده درهم بفروخت و دو
درهم صدقه میفرمود و مناجات میکرد چنانکه در روایت صحیح مذکور است که ان علیا استقرض دینارا فصدقه فی مناجاتی
النبی صلعم عشر نجوات فما اتاه سوای طالب حق باید که از روی انصاف اعتراف نمایی که آنچه اهل سنت میگویند
که ابوبکر اموال خود را فی سبیل الله صرف میکرد و در مصالح اخروی تقصیر نمینمود و در بذل مال فی رضاء الله و رضاء
رسول دایما حریص بود سخیفست واهی و کلامیست لاطایل و این قصه عمری مکذب حدیث ایشان و شاهد بر عدم
صحت است چه شخصی با وجود فقر و مسیرت از تصدق در هیچ مناجات شود و مناجات سید کاینات و ملاقات
سرور انبیا بدرهمی نخورد معلومست که حال او در بذل و سخا و مراعات او نسبت بمساکین و فقرا و حرص او بامور
و مصالح اخروی در چه مرتبه خواهد بود و از عبد الله بن هرون خراسانی نقلست که از امام علی ابن موسی الرضا
علیه السلام پرسیدم که چرا صدقه بر شما حرام کردند فرمود که از امور عظیم سوال کردی بدانکه چون مامون نشان را
بدادن صدقه بگزیده کردیم حق سبحانه نخواست که ما بکمال فقر آن مبتلی کرداند پس این آیه تلاوت فرمود که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول تا آخر و گفت هیچکس این آیه عمل نکرد مگر امیر المومنین که صدقه بداد بر رسول خدای نجوی فرمود و این حکم در
بعد روز نبی نبود و بروایتی دیگر یکساعت فامیر المومنین در آن ساعت صدقه بداد و آنحضرت رسول را نگفت و بعد از آن
این حکم را منسوخ ساخت و فقرا و اغنیا را خصت داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند و اول در حق فقرا فرمود که
فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی را که صدقه بدهید فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است یعنی در
گذشته از کسی که بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست و بنا بر تکلیف مالا یطاق نفرماید و بعد از آن آنحضرت اشارا
خطاب کرده از روی عتاب و فرمود که آیا شفقتم آیا ترسیدید از درویشی ان تقدموا آنکه پیش دهید بین یدی نجوکم
نزد راز گفتن خود صدقات صدقها را فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را و تاب الله علیکم پس بازگشت خدای بر شما
یعنی رخصت داد بترک صدقه را و شما را معذور داشت و از تقصیر و تفریط شما درگذشت این کلام اشعار است بر اشتداد
ذنب است و خدای آنرا عفو فرمود فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة فرض
را و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید خدا و رسول او را در همه حال که اینها تلافی و تدارک آن کند و الله خبیر
و خدای داناست بآنچه میکنید ظاهر و باطن و خدای بشما را بر وفق صواب بشمار رساند و بدانکه در تنزیل و نسخ این
آیت نکته لطیف گفته اند و آن تبیین فضیلت شاه اولیا و اظهار شرف سید اوصیا علی ابن ابی طالب است چه در علم
الله این سورت سبقت یافته بود که غیر علی ابن ابی طالب کسی دیگر باین حالت قیام نخواهد نمود و انقیاد و امتثال
این امر در دیگری متحقق نخواهد شد پس باعث بر تنزیل و نسخ این کلام شریف اظهار جلالت قدر و بیان فضایل
و خصایل آن سرور و کشف غطا و عجاب از جهه اشرف غضنفر بود نه بر همه کس رقیب آورده که عادة منافقان بود

که باوجود آن دوستی کردندی و اسرار مومنان بایشان افشا نمودندی و از جمله ایشان عبدالله بن نبتل منافق با رسول خدا
نشست و برخاست کردی و بعضی آنحضرت با یهود گفتی روزی بعضی در حجرات طاهره بودند و جمعی از صحابه آنجا
بودند فرمود که حالی مردی بشما در آید که دل و چشم او دل متکبران و سرکشان باشد و بنظر شیطان نگاه کند ناگاه آن
شخص در آمد و او ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید و سوگند خورد که یاران خود را آورد
و سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیا آمد که **أَلَمْ تَرَ** آیا نمیبینی **إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا** سوی آنانکه دوست
گرفتند یعنی بمنافقان که دوستی کردند **قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ** گروهی را که خشم گرفته است خدای **عَلَيْهِمْ** بر ایشان یعنی یهود
که درباره ایشان فرموده که ومن یتولهم فانه منهم و غضب علیه **مَا هُمْ** نیستند منافقان **مِنْكُمْ** از شما که مومنانید **وَلَا مِنْهُمْ**
و از ایشان که یهودانند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء ولا الی هولاء **وَيَحْلِفُونَ** و سوگند میخورند **عَلَى**
الْكَذِبِ بدروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند و مخالف
حلف ایشان کذبست یعنی سوگند بدروغ از سر علم و عمل میخورند مانند کسی که سوگند میخورد بقبیح حلف
باین جمله حالیه دلیلست بر آنکه کذب انست که موافق مخبر منه نباشد خواه مخبر عالم باشد بان یا نه پس تهدید ایشان بقوله
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برایشان **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان **سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بد چیزی بود که میکردند یعنی پیش از این زمان بر عمل بد نمرین نموده اند
و بران اصرار میکرده و میتواند بود که این کلام حکایت باشد از آنچه در آخرت بایشان گویند یعنی ایشان در دنیا بعمل بد اصرار
مینمودند از نفاق و موالات با عدای الله و غیر آن **اتَّخَذُوا** و فرا گرفتند **أَيْمَانَهُمْ** سوگندهای خود را که بخوردند **جُنَّةً** سپری یعنی آنرا
وقایه تهمت خود ساختند و بباعث خون و مال خود گردانیدند تا از دست مسلمانان در امان باشند **فَصَدُّوا** پس باز داشتند
مردمان را در دین یعنی خود **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدای بتوامر مسلمانان و بخیبین ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن
ایشان از ملاقات با اهل اسلام و از مصالحه با سید انام علیه الصلوة والسلام **فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ** پس مر ایشانرا است
عذابی خوار کننده این وعید نافی است بعضی دیگر از عذاب روز قیامت و گویند اولی آنست بعذاب قبر
و ثانی اشعار بعذاب آخرت مرویست که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال کثیر و اولاد متعدده
در روز قیامت مصون باشیم و از عقبات و هلاکات آن روز فایز و رستگار خواهیم بود **لَنْ تُغْنِيَ** هرگز
دفع نکند و باز ندارد **عَنْهُمْ** از ایشان در روز قیامت **أَمْوَالُهُمْ** مالهای ایشان **وَلَا أَوْلَادُهُمْ** و نه فرزندان
ایشان **مِنَ اللَّهِ شَيْئًا** از عذاب خدای چیزی را **أُولَئِكَ** آن گروه منافقان **أَصْحَابُ النَّارِ** یاران ملازمان
دوزخ اند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن جاوید مانند کافران یعنی منافقان نزد خلود با مشرکان و کافران خواهند
بود بلکه در دک ایشان از مشرکان زیادتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا** یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای

مر منافقان را از قبور و با ایشان گوید چرا در دنیا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید بجهت آن **فَيَحْلِفُونَ لَهُ** پس سوگند
خورند برای خدا با یمان و اخلاص خود **كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ** همچنانکه سوگند میخورند برای شما از اهل اسلام و میگویند ما با شما ایم
وَيَحْسَبُونَ و پندارند ایشان در آن روز **أَنَّهُمْ** آنکه ایشان **عَلَى شَيْءٍ** بر چیزی اند یعنی پنداشت ایشان آن باشد که بسبب
آن سوگند بدروغ نفعی و فایده در آن روز بایشان خواهد رسید و آنست که تمکن و توغل نفاق در نفوس ایشان بحیثیتی است که در آن روز نیز با ایشان
باشد و زایل نگردد و بجهت آن تصور کنند که خدای علم ندارد بایمان و ایمان کاذب ایشان همچنانکه در دنیا با مومنان این نوع تصور میکردند
و تکثیر اهمیت قرار میدادند و اما در دنیا تصور اهمیت نکاذیب و قرار دادن ایشان را کنند که بر علی انفسهم ولی عصم تا کاذبان
بنزد و کرنیا کمرعی ایشان را دیگر نیا و آخرت باشد که تا مومنان بر سر طاقت نماند تا اقتباس نور ایشان کنند و از حسن منتوست که قیامت
متعدده باشد در بعضی مواطن منافقان بر هیچ گونه خود واقف باشند و بعضی در مواطن دیگر بر حوشان و متجلی باشند
و مانند صبیان بکلام دروغ و غیر کلام تکلم نمایند و در این موضع سوگند خورند و بگمان که ایشان بر چیزی اند یعنی مسرات کاذبه
یعنی خاسرون تنزیل نموده اند کاذبان که بخدای خاب اکثر یعنی ایشان در آن روز زیان میبرند از رحمت الهی و مصاحب طبر سی آورده
که این کلام و صفت حال ایشانست در دنیا یعنی اهل نفاق میبینند اندیشه ایشان که ایشان بر راه راست اند **أَلَا** بدانید ای اهل ایمان **إِنَّهُمْ**
آنکه منافقان **هُمُ الْكَاذِبُونَ** ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بنا بر تسمیه که با بخدای زمان و انکار از نبوت دروغ میگویند
و بران سوگند میخورند ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون روز قیامت باشد خدای تعالی که این حصار را که
حصار خلق قدرت بر چیزی باد و بهای سیاه و چشمهای کبود و لبها و دندانها کج شده و لب اند پس ایشان را دوان کشته گوید و اعبد
که بدون تو معبودی را عبادت نکردیم و خدای که غیر از تو باشد از اصنام و شمس و قمر و کواکب و غیرها و آنکه قیم پس عبد الله عباس گفت
که ایشان در این قول صادق باشند و المشرک از جای دروغ ایشان خلق کرده باشد که نداشته باشند و بعد از آن این آیت تلاوت
فرمود که و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون پس گفت بخدای که ایشان قدرت یافتند **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ**
الشَّيْطَانُ دیو سرکش و وسوسه ایشان را بجای خود ساخت **فَأَنْسَاهُمْ** پس فراموش کرد ایشان را **ذِكْرَ اللَّهِ** یاد کردن
خدا تعالی و یاد نکنند بنده نیز بزبان **أُولَئِكَ** آن گروه فراموش کاران **حِزْبُ الشَّيْطَانِ** لشکر دیو و متابعان تو **أَلَا** بدانید ای بندگان **إِنَّ**
حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدرستی که سپاه دیو **هُمُ الْخَاسِرُونَ** ایشانند زیانکاران که نعیم موعود از دست داده اند و در عذاب مخلد افتاده اند
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه **يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** خلاف و شقاق کنند خدا و رسول او را **أُولَئِكَ** آن گروه منافقان **فِي الْأَذَلِّينَ**
در جمله خوارترانند یعنی در زمره آنکسانی که در ذلیل ترین مسلمانان خدا باشند چه در دنیا بخواری قتل و اسیر گرفتار شدند و در عقبی در سلک اسیران
اند و معنی بیان آنست که مسلمانان بعد از فتح قرای که در حدود ایشان بود گفتند که البته خدای تعالی ما را موفق سازد و فتح بلاد روم
و فارس چون بلاد عرب سازد و غیر آن از منافقان این شنیدند گفتند که گمان شما چنانست که فارس و روم مثل بعضی قری باشند که بر شما
مستولی گشته حق سبحانه این نوشته که **كَتَبَ اللَّهُ** نوشته است خدای در لوح محفوظ و در اثبات این حکم کرده که **لَأَغْلِبَنَّ أَنَا** هر آینه غالب شوم

وَتَعَالَى وفرستادگان من بخدای توانست و نصرت دادن پیغمبران و اهل ایمان بر دشمنان و بغیر سلی که مغلوب شدند بحرب عقبه و بدر و احد
و غیر آن بیان صحت إِنَّ اللَّهَ بدانکه خدای قَوِيٌّ توانست بر نصرت انبیاء خود عَزِيزٌ غالب در هر حکمی که خواهد و کسی منع نتواند کرد
و اگر در بیان صحت آمدن رسول خدای بعد از سلول نوشته رسول آمد رسول الله بنو شید و بعد از آن باز ماند گفت یا رسول الله که شنوده
تا ابو بصیر نبیم و بیند خود دم تا باز خود بیاید که در مغیره ابی دلقی از نزد پاک شود رسول فرمود که چنین باشد و آن ابو بصیر بیاید
گفت که این چیست جدا شد گفت سوار رسول خدای ابو بصیر شام تا دران از شرک و نفاق پاک کرده گفت چه ابو بصیر و وی بیامد و عورتا
حال بعد از آنحضرت رسانید و گفت یا رسول الله اجازت فرمای که دفع نمایم رسول فرمود بر و باز رو و مادام که حق سبحانه و تعالی ایمان و شاد
لَا يَجِدُ نیابی یعنی نیابی که بیابی این را باب تحمل است و حقیقت معنی آنکه بایستی که چنین تحمل کنی که مقتضی و حاجت که بیابی قَوْمًا يُؤْمِنُونَ
گروهی را که میگروند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز باز پسین که ایشان يُوَادُّونَ دوست دارند و دوستی کنند مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ کسانی را که خلاف کنند با خدای و رسول او و بر دارند که هر کافران کافران و منافقان و سایر مخالفان دین را دوست
نگیرند وَلَوْ كَانُوا اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده سلوکی که در هند قتل پدر خود کرد
أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون دو پسر خود عبد الرحمن را بجا آورد که خود بطلبید و بیغمبر گفت که وی بکشد پسر خود
أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را در روز احد قتل کرد و بعضی گفته اند
أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون حمزه که اقربا خود را در بدر بکشت أُولَٰئِكَ آنگروه که با شاه خدای و مکتوبی کنند كَتَبَ
نوشت است خدای یعنی ثابت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان که ایمان و یقین که ما از اطلاع و استعانت
و گویند مراد بکتابت علامت ایمان است تا ملائکه بدانند که اهل هدایت را علامتی ثبت کرده تا ایشان بدانند و بعضی علم بنا
ایشان ساعی کرده بر ایشان گواهی بدهند کذا در مع و طبع اسمی تا بهم وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است و قوت داده ایشان را بِرُوحٍ بچیزی که با روح
ایشان رفته شود از حجت یا نصرت یا نور حقیقت که بر جان و جسد است مِنْهُ از نزدیک خود و گویند مراد ایشان را بجبرئیل یا بقرآن و نزد بعضی بمعنی ایمان
یعنی نوری از ایمان چه ایمان سبب حیوة قلب است و مراد نیست که روح و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و بدانکه روح در اینجا نزد در دل
وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ بهشتها که جاری شود تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان جویهای آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید
مانند اند در آن رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان و اعمال ایشان را پسندید وَرَضُوا و خشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدا و کردن
کرد ایشان را در دنیا أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آنگروه لشکر خدای و نامه دین و بعد أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانکه سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
در دنیا و عقبی از نقل نوشت که مادر بیغمبر علی فیها و علیه السلام در مناجات گفت که حزب تو گفتند خطاب آمد الخاصة اصلهم و اکتسبهم
و القتیة علی بهم اولیاء حزب و سوار عرش اند که چشم از محارم فرو بسته بود و دست او از ارتکاب حرام کوتاه باشد و دل خود را از ناسوی الله
پاک کرده اند از حلیه حزب می الا و ماه ما و عرش من ایم و دلیلست بر آنکه مدین همچنین اند و نیز نیست که دوستی کردن با دشمنان خدا بلکه این معنی اشارت
چه ایشان آن میان عرش و اهل ضلال عرش و تبرا است سُورَةُ الْحَشْرِ مدنیست و بیست و چهار آیتست با جماع جمیع علما و اصحاب بن کعب از حضرت رسالت
و یا الیه که سبحانه لِلَّهِ مر خدای را که مستحق جمیع ثناست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از اجسام سفلیه
وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غلبه کننده است بر هر چه در آسمان و زمین الْحَكِيمُ صواب کار

و راست کرده در جمیع حالات و زمان از محمد بن اسحق و غیره منقولست که حضرت رسول صلعم در سال چهارم از هجرت
با جمعی از خواص اصحاب از مدینه بیرون رفتند و عامری که در عهد پیغمبر بود و عمرو بن امیه ضمری ایشان را کشته بود قبایل یهود و بنی النضیر
رفت و میان بنی قصیر و بنی عامر مناصفت و معاهده بود پس پیغمبر در دیه آمد و عامری از ایشان استعانت خواست
گفتند سمعا و طاعة ما اعانه تو میکنیم در هر چه امر فرمایی و پنهان با یکدیگر گفتند که کار محمد بسامان شد و کسی خود را
از او بکشند که فرصتی بهتر ازین نخواهد یافت در وقتی که پشت بر دیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن
حضرت افکنند فی الحال جبرئیل آنحضرت را خبر داد که اندیشه وی از آنجا برخاسته با اصحاب خود گفت که این
جا روید و خود بمدینه مراجعت نمود و چون آمدن آنحضرت دیر کشید درخواستند و طلب او نمودند
در اثنای راه مردی را دیدند که از مدینه می آمد سؤال پیغمبر از وی پرسیدند گفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه بود
پس ایشان بدیه آمدند و بنی النضیر ایشان را از عهد یهود جنابت فرمود و محمد بن مسلمه را بقتل کعب بن اشرف که رئیس
بنی نضیر بود امر نمود و او با ملکان بن سلامه و سه کس از بنی الحرث بطلب کعب از مدینه بیرون رفتند و پیغمبر
از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج در موضعی بنشست و انتظار ایشان میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای
خود بنزدیک قصر کعب رسیده یاران خود را به پای حصاری بنشاندند و کعب را آواز داد که کیست منم یا ابا رویه
محمد بن مسلمه و وی با او در رضاعی کعب گفت که با اخی آمده ام تا از تو دری چند قرض کنم پیغمبر از ما طلب
صدقه میکند و با ما چیزی نیست کعب او را زاد که من قرض میدهم مگر برهن گفت برای آنکه بر هن همراه دارم کعب
در همان شب داماد شده بود عروس چون صحبت را استماع کرد بکعب گفت نمیگذارم که بنزد او روی چه ازین
صحبت سخن خون مشاهده میکنم گفت الفات بقول عروس کرده بیاین آمد و محمد بن مسلمه با او معانقه کرد و با یکدیگر
میکردند تا از هر دو شده بسحر رسیدند پس سر او را در بیخ بغل گرفته رفقای خود را آواز داد کعب فریاد کشید
و عروس آواز داد شیبه بنی النضیر را بانگ زد و ایشان التفات خود بیرون آمدند چون آنجا رسید تا او را مقتول یافتند
و ابن مسلمه با رفقای خود از آنجا فرار نموده متوجه ملازمت پیغمبر شد و چون سفیده صبح دمید خبر قتل
کعب با آنحضرت رسانید و اصحاب ازین معنی شاد گشتند و حضرت ایشان را بحرب بنی النضیر فرستاد اصحاب
اصحاب متوجه آن حصار شدند و پیغمبر صلعم با ایشان اعلام کرد که چون عهد شما ظاهر شد از دیار
بیرون روید و اگر نه آماده حرب باشید پس ده روز ایشان را امان داد ایشان بنهمت مشغول گشتند
و ابن ابی شخصی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بفلاح خود متحصن باشید که من با
هزار کس از قوم خود معاونت شما میآیم یهود بسخن آن منافق مغرور شده با وی گفتند و خبر بدان حضرت رسید
با توجه روز حصون ایشان را محاصره کرد و ایشان بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افکند جلا

قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که در اب شما بر ذلت کردن با خود
ببرید پس برین وجه قرار یافت و مجاهد و قتاده روایت کرده اند که در آن وقت رسول آمد بنی النضیر رسول
صلح کردند که تعرض وی نکنند و کسی را بر حرب وی امداد نکنند و چون روز بدر کفتی بجهاد مسلمانان الحق
ایشان بیغمبر است که ما نعت و وصف او را در توراة خوانده ایم و او بیغمبر بحق است و هیچ کس بر او غالب نشود
و ظفر نیابد و چون روز احد و هنی در مسلمانان پدید آمد گفتند این آن پیغمبر نیست پس نقض عهد نموده اعلان عداوت
و عداوت کردند کعب اشرف با چهل سوار بمکه رفت تا با قریش بر عداوت رسول عهد کند ابو سفیان با چهل سوار از قبیل
کعب اشرف با چهل بود در مسجد دار الحرام نزد استانه کعبه بنشستند پس کعب بدید آمد و جبرئیل پیغمبر را از این
حال اخبار نمود و گفت امر الهی آنست که کعب را بقتل رسانی و رسول محمد بن مسلمه را بقتل او امر فرمود بطریقی
که مذکور شد او را بکشت و بعد از آن لشکر را بر بنی حصین بنی النضیر فرستاد و ایشان نزدیکی بود که آن را
گفتندی چون رسول آنجا بر سبیل ایشان را دید کعب نوحه میکردند فرمود که جلاء و وطن کنید
گفتند عجبی قدر ما را بگذار تا تعزیت بداریم فرمود که آدم پس ایشان ساز کار نکردند و کسی بمنافقان
فرستادند ایشان گفتند شما از حصار بیرون مباشید که بمعاونت شما می آییم اگر محمد با شما قتال کند ما با شما ایم و اگر شما را
بیرون کند نیز با شما بیرون آییم القصه چون رسولان ایشان دانستند که با رسول مقاومت نمیتوانند
کرد طریق عذر پیش گرفتند و شخصی را نزد آنحضرت فرستادند که با سی مرد با جانب متوجه شو تا ما نیز سی مرد را
نزد شما فرستیم و آنچه صلاح ایشان بران قرار گیرد بجای آوریم و اگر این سی مرد ما ایمان آورند ما نیز ایمان آییم رسول سی مرد با جانب
نجیب فرمود و ایشان سی مرد از جمله احبار خود نزد پیغمبر فرستادند و چون آنجانب پیغمبر بدیدند با یکدیگر گفتند که حیله که موجب غلبه
باشد نیندیشند که چون با محمد سی مرد که هر یکی اختیار قتل میکنند بقتل رسانیم با قتل وی پیغمبر گفتند که سی مرد بسیار اند و موجب اشتغال
او و اقوال می شود صلاح در آنست که سه کس باشند و ما سه کس باشیم و باتفاق بکشیم و دیگر باب با یکدیگر مشورت کنیم پس
کسی تعیین کرده و خنجر هر یکی را کاردی دادند تا رسول را بکشند و در میان ایشان زنی بود مسلمان و بوادی داشت
مسلمان که با رسول محمد بود صورت حال را با برادر اظهار کرد و او پیغمبر را از این مکر واقف ساخت رسول بدیگر آنحضرت
لشکر را بر بنی حصین ایشان آورد بیست و یکروز ایشان را در حصار محبوس ساخت و خدای تعالی رعبی در دل ایشان
انداخت و از نصرت منافقان نومید شدند اعتبار صلح کردند رسول فرمود صلح بر طریقست که از این ولایت بیرون
و غیر اسلحه آنچه بر شتر توانید نهاد بمراد خود ببرید ایشان بعزت تمام باین راضی شدند و از ابن عباس مرویست
که باین شرط صلح کردند که اهل بیت خانه بیش از سه شتر نبرند پس ایشان ناحیه مدینه بگذاشتند و باین جوار و حدود کنار
شام است نزول کردند الا آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند و طایفه دیگر بخیبر و حق سبحانه در باره

ایشان

ایشان فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنخداوندی که از روی اعزاز و اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد
آنانرا که نکوهیدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توراة یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خود که در زمین
داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از حریم عرب بشام و اولیت آن باعتبار آنست که این نوع مذلت قبل از این
بایشان نرسیده بود لام در بمقام بعلی فی است مانند لام قدمت لحیاتی و حشر لوث کذا و مستعمل است بخروج و حشر
بمعنی اخراج جمعی است از مکانی بمکان دیگر و گویند اول حشر باعتبار آنست که آخر حشر ایشان از خیبر خواهد بود بشام یا آخر
حشر انها در روز قیامت خواهد بود چنانکه در روایتی آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه مردم را
بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد پس آن حشر دوم ایشان باشد بزمین و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که حشر
شک دارد در آنکه زمین محشر زمین شام خواهد بود و باید که این آیه بخواند نیز که رسول ایشان گفت که جلاء وطن کنید و از دیار
خود بدر روید گفتند بکجا رویم فرمود بزمین محشر و بعد از آن حق سبحانه این آیت فرستاد و بعضی چنین تفسیر کرده اند که اول
راندن ایشان بجهت قتال چنان اول قتالی بود که رسول با ایشان کرد و بعد از آن از روی امتنان بر مومنان میفرماید که
مَا ظَنَنْتُمْ گمان نداشتید ای اهل ایمان أَنْ يَخْرُجُوا که بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری عدد و عدد
و شجاعت و قوت ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آن ایشان مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و باز دارنده
ایشان حصارهای استوار ایشان یعنی گمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان باز خواهد داشت ایشان را مِنَ اللَّهِ
از عذاب خدا اصل این کلام چنین است که آن حصونهم تمنعهم و تغییر این که تقدیم خبر است و اسناد جمله بضمیر هم جهت
دلالت است بر قوت و قوی ایشان بحصار حصون و اعتماد ایشان در آنکه نفسها ایشان در نهایت قوت و منعت است
بسبب آن حصون و اصلا بخاطر ایشان نمی گذشت که ایشان مخذول و مقهور گردند فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد
بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نمی بردند و تصور آن نمیکردند بجهت قوت و استحکام
قَذَفَ و بیفکند خدای تعالی فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم خوف بسبب کشته شدن
کعب که پیشوای ایشان بود و بجهت آن دل بر جلاء نهادند يُخْرِبُونَ خراب میکردند بُيُوتَهُمْ خانهای
خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بجهت خشم آن بر مسلمانان وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مومنان
یعنی ایشان با بیرون آن تخریب میکردند و مومنان طواهر آنرا و باعث بر تخریب ایشان یا احتیاج ایشان
بود بخشت و احجار تا بآن افواه آزقه را که مواضع هجوم مومنان بود بر ایشان مسدود سازند و باز
جهت آنکه بعد از جلاء متحصن نشوند بر قبای آن مساکن و یا مغنا آن بردن خشب جیده و اسباب
و ادوات آن بود بهمراه خود و اما دلهای مومنان بر تخریب آن از تحصن و تمنع ایشان بود و امتناع محال
حرب برای خود و از ابن عباس روایت است که مسلمانان از بیرون سوراخها میکردند

تا بانها و رکوند و اموال ایشانرا غنیمت گیرند و ایشان از اندرون و بیرون خانها میکافتند و بیرون را میبرهانند و میسوختند
و سبب عطف یا بی المؤمنین بر جاء بهم آنست که تخریب مؤمنین مسبب بود از تخریب ایشان پس گویا ایشان اهل ایمانرا بتخریب
ان میداشتند و گویند اخلاب بمعنی عطل کردن و خراب و گذاشتن است و بر هر تقدیر این جد حالیه است یا تفسیر تخریب
و مرویست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان میافتد خانها میکندند و هر چه ایشان
خوش میخواند از در ها و چوبهای سقفها و تراشیده از محل بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس شصت شتر بار کرده
برای استر و اظهار بجلاوت نموده و فرا میزدند و سرود کویان از ان مدینه گذشتند و بولایت شام رفتند
فاعتبروا پس عبرت گیرند یا اولی الابصار ای خداوندان دیده یعنی بچشم اموال ایشانرا و اندیشه نمائید
که خدای تعالی چگونه مؤمنانرا بر ایشان مسلط گردانید بدون قتال و جدال تا بمرتبه که بجهة خوف و هیبت مؤمنان هر چه
خود را دها کردند و قرار گرفتند و بدانکه معنی اعتبار نظیر است و در امری تا بان شیء دیگر که از جنس ان باشد
معلوم کند پس مراد استدلالست باین بن صدق رسول صلعم چه ان حضرت مؤمنان را وعده داده بود که خدای
دیار و اموال بنی نضیر را بدون قتال بایشان کرامت خواهد فرمود این خبر موافق بخبر واقع شد پس ایه دال
بر نبوت آن حضرت متابع قیاست میان ما و مخالفین زیرا که اعتبار مستقبل حال است و چون معنی اعتبار در صحیح
خاطر منتقش شد پس بدانکه این آیت دلالت نمیکند بر صحت قیاس که چنانکه معلوم شد و اهل قیاس ترجیح قول خود
و هیچ کدام نمی دانند علة اصل انرا خلاف علة فرع بر انزد بعضی از ایشان یا کیلست یا وزن و نزد بعضی دیگر طعم یا جنس
و علة در درهم و دینار یا آنست که آنها از جنس اثمانند و یا چیزهای دیگر و هیچ کدام علم ندارند با آن پس بر قیاس صادق
نیاید مخالفین را نرسد که بان استدلال کنند بر صحت قیاس بعد از ان بیان حکم میفرماید در مامور شدن ایشان
بجلا بقوله ولولا ان کتب الله و اگر نه آنست که خدای تعالی نوشته است و بحسب اقتضای حکم فرض کرده علیهم
الجلاء بر ایشان بیرون شدن از خانها بیرون شدن از اوکاه اشد که لعذبهم هر اینه عذاب میکرد ایشانرا فی الدنیا
در این سرای باسیر و قتل و سبی چنانکه با بنی قریظه عن بود ولهم فی الاخرة و مر ایشانرا راست در دار سرای عذاب عذاب
النار عذاب دوزخ این کلمه مستانفست و معنی آنکه اگر ایشانرا از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب عقبی ناچار خواهند شد
ذلک این عذاب که تا مرد ایشان شمارد بسبب و جلا و عذاب اخرت بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله
و رسوله مخالفت کردند و معاندت نمودند با خدا و رسول او ومن یشاقق الله و هر که شقاق و خلاف کند خدا را
فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت سرور را و امثال او را در دار دنیا و آخرت
محاصره حکم الهی نازل شد که خرما بنان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و بنیه و عبد الله سلام و ابو لیلی مازنی
بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی جید انواع خرما را می برید و میگفت و بریدن زان یهود غمناک می سازد

وعبد الله

و عبد الله سلام بدست بی انواع انرا قطع میکرد و میگفت دانم که مدای تمنا این تحمیل جبت مسلمانان باز دهد
پس آنچه سبز است برای ایشان میگذارم القصه یهودان بسبب ان در خشم شدند و بر طریق طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی
که من بعدل مامورم و از جادهٔ عدالت تجاوز نمیکنم این عدالتست که درختهای خرما بری و بسوزانی و این سخن بر ایشان
شاق شد و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که مبادا که قطع تحمیل تعدی و فساد باشد پس با یکدیگر خلاف کرده بعضی
گفتند نباید برید که داخل غنیمتست و بعضی دیگر گفتند که قطع باید کرد بجهة ترحم بر ان ایشان و درین خلاف بودند و حق سبحانه این آیت
که ما قطعتم آنچه بریدید من لینة از خرما بنان او ترکتموها یا گذاشتید انرا فاعلة علی اصولها ایستاده بر اصل
خود فباذن الله پس آن بامر خداست و برضای او بدانکه نیز بازان مشاقت و جمع اقوال یعنی انواع خرما غیر از عجوه و بنیه که
صلعم بجهة اجوه بنان منع قطع فرموده بود و یا لینه بمعنی نخله که بر وجه جمع اقوال یعنی خرماهای نرم و لطیف چنانکه از غایت لینه و لطافت
استخوان در اندرون ان نمایان باشد و بنا بر این معنی مجرور و بر بنیه معطوفست چنانکه از مجاهد و ابن زید بعضی کرده اند که مراد باین نخل
اجوه عمل است بجهة عتیق بود و ارجاع ضمیر تانیث بما سومه باعتبار انست که مفسر بنیه است و قوله ولیخزی الفاسقین علت تعلیل
محذوفست و تقدیر انکه و فعلتم باذن لکم لیخزی الفاسقین یعنی شما قطع نخلستان کردید باجازت امر کرده شما را بقطع ان برای
آنکه خوار گردانید خود را کافران اندازه و این ایمان بالست بر جواز هدم دیار کفار و قطع اشجار ایشان بجهة زیاده شدن غیظ
ایشان اورد دعاء که چون بنی نضیر جلاء وطن کردند بی جاه و زر و بی خوف و سیم و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و متاع
ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاص پیغمبر گشت پس آنحضرت از ان اسلحه هر کسی که خواست تهیه فرمود و عقارات را بعضی باصحاب
بخشید و در روایت ثابت شده که ان حضرت از بر مهاجر قسمت فرمود و انصار را بغیر سه نفر که سهل بن حنیف و سیم بن صمه و از بنی نضیر بجز سه تن از دو کس ایمان نیاوردند یکی صفوان بن عمرو دیگری سعد بن وهب و رسول
صلی الله امر فرمود تا مال و ملک ایشانرا باز دادند و حق سبحانه در باب فی آیه فرمود که وما افاء الله و انچه باز گردانید
خدای تعالی علی رسوله بر پیغمبر خود منهم از اموال و املاک ایشان یعنی این را برسول خود ارزانی داشت فما
اوجفتم پس نتاختید هر تحصیل ان من خیل هیچ اسپی ولا رکاب و نه شتر یعنی پیاده بدین حصار اند بغیر از پیغمبر
که بر شتر بود و آنچه بر او گوشش سوار بود و در فتح ان جهاد نکردید و کار زاری واقع نشد اشارت اکثری رسیده باشد بسبب
منع شتر بانقام شد باطیه ولکن خدای تعالی سبحانه و تعالی مسلط میگرداند رسولانرا بر هر که خواهد
بهر که میخواهد و سبب رعب و خوف بر او این غنیمت معونت باو بهر که خواهد هدیه فتح قسمت ان مثل قسمت غنایم باشد که
غنایم اگر فرا باشد والله علی کل شیء و خدای بر هر چیز ان تعالیه شما و مغلوب ایشان و غیره قدیر قوانست پس کاملی سبب
امر ظاهر که جدال و قتال ایشانرا بود شما غالب میسازد و کلی بسبب میخواهد که ان القاء ترس و بیم است در دل ایشان
بعد از بیان فی سیماید بقوله ما افاء الله علی رسوله ترک واو عطف بسبب آنست که این مفسر مؤید سابقست اعنی قوله

واما افاء الله على رسوله يعني آنچه باز میگرداند خدای بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اموال و املاک اهل دیهها که بجز
گرفته شده اند یعنی قرای بنی نضیر فَلِلَّهِ پس مر خدا را وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر را و مصرف در سهم اول نیز اختصاص که در وقف
مصلحت صرف نماید وَلِذِي الْقُرْبَى و مر خداوند خویشی نسب بحضرت نبوی صلی الله از اهل بیت وی وَالْيَتَامَى و مر
یتیمان محتاج از آل محمد صلی الله وَالْمَسَاكِينِ و مر درویشان را که از ایشان باشند و بوقت سال فاد رنباشند وَابْنِ السَّبِيلِ
و مر ابن السبیل که از ایشان اگر استطاعت نداشته باشد که بشهر خود رسد منفعال بعمرو روایت کرده که من از علی ابن الحسین
صلوات الله علیهما پرسیدم که مراد بذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل که در آیه واقع شده اند که کسانند فرمودند قربای او
مساکین او ایتام السبیل او محمد بن مسلم از ابی جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود که پدرم علی زین العابدین علیه السلام
فرمود که چیستم علی ذی القربی علیه الصلوة والسلام فرمود که لنا سهم الفقراء و سهم ذی القربی و نحن شرکاء الناس فیما بقی آنچه
سهم فقرا و سهم ذی القربی از برای ماست و ما شریکیم در مانده در آنچه باقی ماند باخذ ظاهر حدیث مقتضی اطلاقست خواه اگر
ایشان اغنیا باشند یا فقرا و این موافق مذهب شافعیست و نزد فقهای ما مال فی از برای فقرا و اقارب رسول است چنانکه
و بنی عبد المطلب و از صادق صلوات الله علیه مرویست که حق قوم فرض الله طاعتهم و لنا الانفال و لنا الصفو المال یا جامعی
هستیم که خدا طاعت فرض کرده است بر بندگان فرمان بردار ما و ماست انفال و مالی که برگزیده شده باشد از دواب جیده و کنیزان
خوب صورت و در تفسیر هر چیزی که بی مثل باشد و مانند کنیزی که ام ولد و ولاء در آن نفرض داشته سوغ است اولی است
که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل رکوة و اما آنکه از مسلمانان و حکمان در آیه صدقات مبین شده جهت قال انما الصدقات
للفقراء و المساکین الخ دوم قناعت که از کفار بیع گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه و حکم این نیز در آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء
الی آخره معلوم شد سوم فی است و آن مالیست که از کفار و عمال آن منتقل شود بدون قتال و حمل و رکاب و آن رسول را باشد
در حال حیوة و حی و بعد از وی کسی را که قائم مقام آن باشد از آنچه و ایشان و بهر کسی که خواهند دهند و بهر چه صلاح بیند
صرف نمایند و این قول امیر المؤمنین است و عباس و عمر و فقهای اصحاب ما بر آنند که مستحق فی و خمس بنی هاشم اند از فرزندان
ابی طالب و عباس و عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده از امیر المؤمنین رضی الله عنه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود من
و فاطمه و عباس و زید بن حارثه نزد پیغمبر رفتیم و گفتیم یا رسول الله اگر حق ما از خمس در حیات خود بیفزایی ما هیچ
عبد از تو کسی با ما سازگار نکند و علی صلی الله علیه فرمود که ما الناس که ده بودیم و در عهد ابو بکر و عمر صرف
ما بود و در زمان عمر نیز ما صرف بودیم و در آخر عهد او مال بسیار آورد و حق ما را از آن اخراج کرد و من گفتم بنی
هاشم را آگاه کنید احتیاجی نیست اگر آنرا در مصالح مسلمانان صرف کنی و بعضی دیگر هم مرا باند هی جایز باشد و عمر صحابه
کرد و عباس گفت مبادا که او بعد از این حق ما را ندهد و اولاد ما از آن محروم شوند و آخر آنچنان شد
که وی تصور کرده بود و روایتی دیگر آنست که عمر بنی هاشم را گفت که حق خود بقرض بدهید تا من در مصالح مسلمانان

صرف کنم چون از دلایات مال بیاورند عوض باز دهم من کنم رد باشد و او وفات کرد پیش از آنکه مالی بیاید و در آن وقت
نگاه کرده باند زود بعضی آنست که قسمت فی مبدا اسلام مسدس بود و بعد از آن بابه و اعلموا انما غنمتم من شیء منسوخ شد و نزد
جماعتی آنست که این آیت اشارتست بقسمت غنیمت بدر که مختص بحضرت پیغمبر بود و در این قول نظر است زیرا که این آیه
بیان آیه انفال پس در احکام غنی نظیر باشد و صاحب کنز العرفان آورده که او طاهر است که از برای بیان نباشد بلکه اشارت
باشد بقسمه خمس پنج قسمت پس جماعتی که در این آیه با رسول مذکور مستحقان خمس باشند و این وجه اجود وجوه است
و مباحث خمس تفصیلا و شروطا بر طریقی که از ائمه هدی منقول است در کتب مبسوطه فقه مسطور است و معنی آن
در انفال سمت تحریر یافته فلیطالع ثم انتهی کلامه و بعضی دیگر آیه اول تخصیص میکند باموال بنی نضیر و این آیت را تعمیم
می نماید بر اموال دیگر که بدون قتال آنرا اخذ کرده باشند و این اوطا و اخری است زیرا که در فی خمس نمی باشد بلکه مجموع
از بنی هاشم است و در معالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی و فیء گرفتندی مهر ایشان ربعی بر ماشی و آن باقی
نیز آنچه خیار آن بودی برای خود اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را بقوم گذاشتی و بقوانی کران قوم بود و در ماشی
حیف کردندی جمع از رؤسای اهل اسلام در مقام پیغمبر تغییر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را
بردارید و باقی را بگذارید تا بر یک بر قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت
که برین طریق حکم فرمود کَيْ لَا يَكُونَ تا باشد آن فی دُولَةً آنچیزی که متداول باشد و دست بدست گردان
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ میان توانگران از شما که بآن مکاثره کنند و بقوله و غلبه زیاده از حق خود برمانند و فقرا را از آن محروم
یا محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیت بود خطاب با اهل ایمانست غیر از پیغمبر و اهل بیت پیغمبر وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند
شما را از آن فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن علما و محققین بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی آنکه هر چه پیغمبر شما را امر فرماید
از مامورات آنرا غنیمت دانید و بر ذمه تمام اخذ آن نمایید و هر چه نهی کند از منهیات از آن باز ایستید که امر و نهی او امر و نهی
خداست پس هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد و شقاوت سرمدی گرفتار
گردد و سنی بعمر سر این نفت اینکه صاحب کشاف آورده که کلام ابن مسعود محرم را دید که جامهای پوشیده بود او را گفت
این جامها را بکن آن مرد گفت آیتی از کتاب خدای در این باب بر من خوان و بخوان آیه تلاوت نمود و از رسول شما روایتست
که از قرآن صعب است و مستصعب بر آنکس که ترک کند و آسانست آنرا که متابعت کند و حدیث من بنی صعب مستصعب است
پس هر که حدیث من تمسک کند و جمع نماید میان آن و قرآن بر آسان باشد و هر که بقرآن و حدیث من تهاون کند زیان
کار دنیا و آخرت باشد و شاعر موعظه که سخن من بشنوید و بر آن کار کنید پس هر که بقول من راضیست بقرآن راضیست
و هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده چه حق سبحانه فرموده که وما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا وَاتَّقُوا اللَّهَ

و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفان
حکم رسول زید شحام از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که خدای تعالی هیچ چیز با نبی کرامت نکرده الا که بحضرت رسالت
صلعم اعطا فرموده از انجمله سلیمان را گفت امنن او امسک بغیر حساب و در حق پیغمبر صلعم فرمود که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم
عنه فانتهوا و در این آیت اشارتست باآنکه نبی امت متعلقست بحضرت رسالت و باآنکه قائم مقام اویند و لهذا آن حضرت
اموال خیبر را قسمت نمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشان را بحال خود باز گذاشت بنی نضیر و بنی قینقاع را
اجلا فرمود و بعضی از اموال را بایشان داد و رجال بنی قریظه را مقتول ساخت و کسی ذراری و نساء ایشان نمود و اموال
همه ایشان را بمهاجران قسمت کرده بودن مصلحت چنانکه حق سبحانه فرموده لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ این بدل ذوالقربی است
و بدل آنچه معطوفست بران چه حق تعالی رسول را بجهت تعظیم و توقیر اطلاق اسم تقرب نکرده و آنکس که چیزی اعطا
میکند یا بغنی ذی القربی تخصیص اهل میکند که با بعد ذی القربی یا تخصیص میکند بنی ذی القربی حاصل که فی مرضاة الله و رسوله و در
هجرت کننده اند از آنکه بمدینه قوله تعالی الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون شدند یعنی کفار مکه ایشان را بیرون کرده اند مِنْ دِيَارِهِمْ
از سراهای خود که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و از مالها خود یعنی دور کرده اند و منع کرده اند ایشان را از بردن اموالی که
آنجا داشتند يَبْتَغُونَ در حالتی که ایشان مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت فَضْلًا مِنَ اللَّهِ افزونی و مزید عطائی از خدا
خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او یعنی بجهت ایشان برای تجارت و اعواض دنیوی نبود بلکه بجهت طلب رحمت خدا و رضا مولی بود
پس بجهت دوستی خدا و رسول توکل دیار خود کردند و اعواض دنیا از عروض و اموال خود که در مکه داشتند وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ
و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند رسول او را أُولَٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند
راستگاران در دین اسلام هم قول و هم عمل در خبر است که از مهاجر مردی بود که از غایت کوشش سنگ بر شکم بستی و در استخوان بجهت بر پشتی
گوی بلندی و در آن نشستی تا مرتبه کمر از تنگی چون حال ایشان چنین بود رسول ایشان را مال بنی نضیر بمهاجران قسمت کرد و دو کس از انصار که
محتاج بودند چنانکه در اول آیه مذکور شد و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ و در قرآن مرکب آنست که
جای گرفتند و سرای که در مدینه وَالْإِيمَانَ و در ایمان بخدا و رسول پیغمبر و ایمان را موطن و مستقر خود ساخته و متمکن شدند در ایمان هر دو
و اظهار الکفر و قاد جهود کردند مراد فقرای انصار اند و ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مهاجران تبوء الدار و اخلصوا الایمان از قبیل
علفتها تبنا و ماء باردا که در تبوء ستیفه ماء باردا است یعنی جایی گرفتند برای هجرت و خالص ساختند ایمان را از شوب ریب یا بتوحید تام تصدیق
بتصدیق نموده و نیز تعریف دیگر در اول مضاف الیه محذوفست و اقامت لام تعریف در مقام اضافه و مضاف محذوف و وضع مضاف الیه در موضع
آن پس تقدیر آن بوده که تبوءوا دار الهجرة و دار الایمان و این هر دو اسم مدینه اند یعنی جای گرفتند در سرای هجرت و سرای ایمان که مدینه
و در تعریف تفاسیر آورده اند که ایمان نام مدینه است و حضرت رسالت صلعم را ایمان نام نهاده پس تمامی اخبار بحذف فعل
یا مضاف نیاز شد و حقیقت معنی اینکه اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مهاجران و بنا بر تعیین اولین معنی است

مضاف

انصار رسیده نمودند بر مهاجران در ایمان با آنکه قبل از هجرت ایشان ایمان آورده اند و بدو سال قبل از قدوم حضرت رسالت
صلعم مساجد ساختند و بدانکه بنا بر دو وجه اول در کلام تقدم و تاخر هست و تقدیر اینست که والذین تبوءوا الدار من قبلهم و الایمان
زیرا که انصار قبل از مهاجران بایمان نیاورده بودند و این تقدیر کاهیست که در من قبلهم مضاف محذوف نباشد و زیرا که انصار
اگرچه قبل از مهاجران ایمان نیاورده بودند اما قبل هجرت ایشان ایمان آورده اند و بعضی آنست که مراد اصحاب لیلة العقبة
که هفتاد کس بودند که مبایعه نمودند با رسول خدا بر حرب احمر و ابیض پس بنا بر این احتیاج بتقدیم و تاخر نباشد و نیز در صفت
انصار میفرماید که يُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر آنکه هجرت کند إِلَيْهِمْ بسوی و بار ایشان و اماکن و
و بدان اموال خود او را مساعده نمایند و جائیکه محققست که والذین تبوءوا الدار و الایمان مرفوع باشد بر ابتدائیه و مرزان قول یحبون
و بعد است قوله وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ در سینهای خود حَاجَةً آنچه احتیاج داعی باشد بدان حسد و
و غیظ و طلب مِمَّا أُوتُوا از آنچه داده شدند مهاجران دون ایشان از مال فیء بنی النضیر یعنی اصلا طلب آنچیزی نمیکنند
که مهاجران عطا کرده شد و مطمع نظر ایشان آنچیزی نیست که بان احتیاج داشته باشند از اموال بنی النضیر بلکه بان قنعت
که رسول کرده راضی و خشنود و مشتهی نفسهای ایشان مرضیست که رسول صلی الله علیه و آله انصار را بجهت و اعانت و اعطاء
و احسان که نسبت بمهاجران کرده بودند ذکر فرمود و پس کت ای کرده انصار را که میخواهید اموال بنی النضیر را میان شما
تقسیم کنیم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند اگر خواهید همه این مال را بمهاجر دهیم و ایشان را در
شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله خدا
ان میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت نمایی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی دیده کت و رشادت
ما آن نیست حضرت پیغمبر صلعم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان فرمود که وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند بر نفس خود
میفرماید و مقدم میدارند مهاجران عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی اموال و مساکن از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگرچه در حالتیست که هست ایشان را خَصَاصَةٌ فقر و احتیاج بآنچه ایثار میکنند ایشان همان است آنکه
کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری باستحقاق آن چیز بآن کیه و بهی بخشد و در اسباب نزول از عبدالله عمر نقل کرده که سر بریان
از برای یکی از دیشان مهاجر آورده بودند او را بدرویشی که آن محتاج تر بود فرستاد و او بدیگری ایثار نمود همچنین نزد
از نفر بیکدیگر ایثار کردند و این نیست در شان دو درویشان تو اگر دل ناقل شد از آنچه مراد آنست که واقعه مانی الانصار
بخیل بخدا که در میان انصار هیچکس بخیل نبود پس این آیت نازل نمود و عبدالله مسعود روایت کرده که شبی رسول خدا
از نماز مقام و خفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخاست و گفت ای مهاجر و انصار مرد و قوم بر هیچ چیز
تصرف ندارم مرا طعامی دهید رسول گفت ای درویش ذکر غربت مکن که دل مرا اندوه میکند سلمان معاذ از قوم و غیر بهمان
چهار تای یکی مسجدی که در میان قومی باشد و در آنجا نماز کنند و نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد مردم آن خانه

ازان تلاوت کند سبب حالی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسائلی و مرطان و نیز سند چهار و اسیری
از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس گفت کیست که موت این مرد کفایت کند تا در فردوس اعلا او را جای دهد
امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاست و دست سائل بگرفت و بخدمت طاهره فاطمه آورد و گفت ای دختر رسول خدا
در کار این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم در خانه طعام اندکست و حسن و حسین گرسنه اند و قوت و نه دارد و آن طعام
یک کس را بیش کفایت نکند گفت ازان حاضر کن فاطمه طعام پیش آورد و حضرت امیر آن طعام پیش مهمان نهاد
و با خود گفت اگر من طعام بخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب انفعال مهمان باشد پس دست دراز کرد
و چنان وانمود که چراغ را اصلاح میکند و آن را بنشاند و فاطمه را گفت که در کوفتن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام خورد و فارغ شود
و خود همان مبارک میجنبانید تا مهمان تصور کند که طعام میخورد و چون آن طعام فارغ شد فاطمه زهرا علیها السلام
چراغ را بیاورد و همچنان طعام بر جای بود امیر المؤمنین گفت ای درویش چرا طعام نمی خوری گفت سیر شدم پس امیر
و فاطمه و حسن و حسین و فضه و همسایها از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود روز دیگر که آن حضرت نزد رسول الله
رسول و بر گفت یا علی دیشب چون کدام انیدی گفت بخیر و خوبی پس رسول حکایت چراغ نشاندن و طعام خوردن
وی و چنان نمودن که طعام میخورد و برکت یافتن طعام تمام با امیر المؤمنین باز گفت امیر گفت رسول الله که تو اطعام کردی حضرت
فرمود که جبرئیل نزد من آمد و اینها را این معنی کرده این آیت آوردند که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و ایثار
حاصل و کلیب کرد اند اهل اصلاح سنت است روایت کرده از ابو هریره بن قیس که مسکینی بمجلس منور حضرت رسالت پناه آمد و از بیتوانی و گرسنگی شکایت بسیار کرد آنحضرت بحجرات طاهرات
فرستاد که مگر طعامی یافت شود که قوت آن مسکین شود خبر بحضرت آوردند که هیچ گونه طعام و خانه مهیا نیست
پس حضرت خاتم روی مبارک بحاضران کرد و فرمود آیا از شما کسی هست که این مسکین را طعامی چند دهد و او را خشنود
گرداند شاه اولیا فرمود یا رسول الله این مسکین امشب مهمان منست و عشای او نزد من مهیاست اگر آن مرد
اسخیا آن مسکین را بخانه خود برد و حضرت فاطمه علیها السلام را از آن حال آگاه کرد اند فاطمه گفت یا امیر المؤمنین
اندک طعامی در خانه هست اما از برای صبیه گذاشته ام و امروز شما هست و هر چه فرمایید آنحضرت فرمود که ای
مصلحت آنست که آن طفل را در خواب کنی و چراغ را بنشانی زیرا که طعامی اندک در نظر مهمان خالی از استحقار و استخفاف
نباشد پس فاطمه علیه بامر شاه اولیا قیام نمود و چنان کرد که آن حضرت فرمود کان طعام را حاضر کرد اند
پس آن مسکین از آن طعام بخورد تا آنکه سیر شد و هنوز از آن طعام چیزی باقی گفت طعام خوردم و سیر شدم
و خدا را بر طعام شما برکت ارزانی داشته شاه اولیا او را دعای بسیار کرد و آن مسکین از آن منزل بیارام
آن حضرت بیرون رفت و چون روز شد جبرئیل آن نزد ملک جلیل نزول فرمود و این آیه کریمه آورد

که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و از خدیجه قدری روایت کرده اند که وی گفت مرا پسر عمی بود که با جماعتی
در بیابان گرفتار شده بودند و از تشنگی بهلاکت رسیده بودند قدری آب مرا گرفتم و بطلب پسر عم خود رفتم
چون بوی رسیدم وی رمقی باقی بود و حلق ستم تا آب بوی دهم از پس پشت من آوازی برآمد و ناله شنیدم بیاشامید
که آب بوی ده چون بوی رسیدم جان داده بود بنزدیک هشام بن عاص آمدم تا آبش دهم وی نیز رفته بود
و بنزدیک ابن عم آمدم تا او را آب دهم نیز مرده بود گفتم سبحان الله ایشان این باشند چه حق سبحانه فرموده
که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و در خبر آمده که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
دید یاران گفت من انتم شما چه کسانید گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت کانکم فرمود چه طریق توکل میکنید گفتند
اذا وجدنا اکلنا و ان افتقدنا صبرنا فرمود هذا فعل الکلاب گفتند یا امیر المؤمنین پس توکل چون توکل
باشد فرمود چنانکه ما گفتیم چنانکه ما گفتیم چون بیابیم ایثار کنیم و چون حق سبحانه بیان صفت ایثار نمود
و رغبت آن ترغیب بندگان میفرماید بسخاوت فرمود ومن یوق شح نفسه از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود
از آنچه طبیعت مستدعی آن باشد از حب مال و تعجیل انفاق و مخالفت طلبید با نفس امارة و لوامه فاولئک
بسیار کرده هم المفلحون ایشان رستگاران اند فیروز و فائزان بنعمتها و عاجل و فوز باجل و بمراد و مطلوب
و مطلوب خود رسیدگان ذکر خبر بصورت جمع باعتبار معنی موصول است مروی عبد الله مسعود را گفت میترسم
که در آخرت هالک باشم گفت چرا گفت برای آنکه خدا فرموده و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ما نمی بینم
از دست من هیچ چیز بیرون نیاید و هیچ نرسد گفت تو بخیل نیستی آنست که مال خود که دارد و از مال برادر مؤمن خود
و بخیل آنکه مال خود را بکسی ندهد و نیز از ابن زید مرویست که هر کس اخذ چیزی که حق سبحانه نهی آن کرده باشد و منع چیزی
کند که او سبحانه بان امر فرموده او نگه دارنده نفس خود است از شح و بخل و از سعید جبیر منقولست که شح نفس بوی
باشد و اخذ حرام است و منع زکوة و انس از رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که هر که زکوة بدهد و مهمان را طعام کند و در تنگی که پیش آید
مال را خرج کند از شح نفس بری باشد و جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که اتقوا الشح فانه اهلک من کان
قبلکم از شح بپرهیزید که شح هلاک کرد اسیدی کسانی که پیش از شما بودند بخیلی از وی زیان خود برسید که چه چیز است که او
که آدمی را از آن بد تر نیست گفتند در دنیا کسی گفت بخیل تر است زیرا که در دنیا چون مال یابد فراخ دست شود و بخیل
هرگز فراخ نشود و در حدیث آمده که شح و ایمان هم جمع نمیشود در دل مؤمن مراد منع و امتناع حقوق مفروضه و مالیات
بر چه استحلال و بعد از بیان صفات اصحاب و ذکر تامین میفرماید و تتبع تامین قومی بعد آن قومی تا انقراض دنیا
والذین جاؤا و آنانکه اند میآیند من بعدهم از پس صحابه و انصار یقولون میگویند اندر دعای نیاز
ای بر دعا کنان اند بدعا ربنا اغفر لنا یا پروردگار ما آمرزگار ما و لاخواننا و برای برادران ما در دین الذین

و هر کدام داشته شود

سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ اکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و مگردان یعنی وضع مکن فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه
بد و حسدی و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگردان ما را بلطف ابدی و فضل سرمدی خود و اندازه
بدی بمؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی پس دعای ما مستجاب کن رَحِيمٌ
بخشنده پس ما را برحمت شامله خود در زمره سابقان داخل گردان و معنی نیست که بغض مؤمنان و اراده بدی از
ایمان گفته است و از حیثیت منزلان فسق و بد اگر نزدیک بمعنی مراد باین جماعت کسانی اند که اسلام آورند بعد از
انقطاع هجرت و بعد از فتح یا از انصار و میتواند که مراد بسبقت در فضل باشد چه کاهست که تعبیر فضل بقبل و بعد میکنند
لقول النبی صلعم علی و الذین الاخرون السابقون یعنی الاخرون فی الزمان السابقون فی الفضل و قول او علی اشهر است
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنان را بر سه فرقه فرود آورده صحابه و انصار و تابعین که موصوف باشند
بسابقت بفضل و پاکیزگی طینت پس هر که بر این صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد و از ابن ابی لیلی مرویست که اهل
ایمان سه طبقه اند صحابه از مهاجر و انصار که خدای تعالی در حق ایشان فرموده که الذین تبوءوا الدار و الایمان و تابعین
و اتباع تابعین و اینها آنانند که خدای در شان ایشان فرموده و الذین جاءوا من بعدهم پس چند کس تا این سه گروه
بیرون نباشی و بعد از مدح صحابه و انصار و تابعین بحیان احوال منافقین میفرماید اَلَمْ تَرَ ایا نگاه نکردی
إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی نبل و رفقا
و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب کردن با محمد معاونت تمام خواهیم کرد
و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر بر شما غالب شود شما را از دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت کنیم کما
قال الله تعالی و جل يَقُولُونَ میگویند منافقان لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را
که اهل کفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کردند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة که نمیخوریدند و اندیشه نمیدارند از خدا
لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم ما مَعَكُمْ با شما از روی موافقت
و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در خلاف و جدال با شما أَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچ کس را از
مسلمانان یعنی در مخالفت محمد با شما اطاعت ایشان نمیکنیم أَبَدًا در هیچ وقتی از اوقات وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار
کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد
إِنَّهُمْ اگر ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغگویانند در آنچه میگویند یعنی آن قول را اصل نیارند و آن شرط
که کرده اند را بجای نیاورند لَئِنْ أُخْرِجُوا و اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نروند
منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت ایشان ننمایند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر قتال کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان
کارزار کنند لَا يَنْصُرُونَهُمْ یاری نکنند منافقان ایشانرا وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی

بر سبیل فرض و تقدیر چه آنچه خدای تعالی فرموده وجود خارجی پیدا نمیکند لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردند پس
پشتهای خود یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند یعنی نصرت بعد از هزیمت منافقان بمعنی چون ناصر
ایشان منهزم گردند ایشان منصور نگردند بلکه بعذاب حلا و قتل و سبی گرفتار شوند و گویند معنی آنست که اگر کسی
کرباقی مانده باشند و کشته نشده از منافقان یاری دهند یهود را هر آینه منهزم میشوند و نگذارند پس این کلام منافی لا یهزمون
اگر از روی امتنان خطاب با اهل ایمان کرده میفرماید لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت تر از روی
مرهوبیت و ترس فِي صُدُورِهِمْ در سینهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدا یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است
از ترس خدا در دل ایشان و بدین معنی آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَلِكَ آن خوف و خشیه
از شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را و شدت عقوبت
او را و اگر چیزی که اندک تر بود ندی نه از شما که در صدد مراد است بر نفاق ایشان یعنی منافقان در علانیه اظهار
و خشیه خدا میکنند نزد شما و حال آنکه محابت شما در صدور ایشان بیشتر از محابت خداست مراد نه آنست
که ایشان را رهبتی و ترسی از خدا نیست هر چند که ظاهر کلام دلالت بران میکند بلکه مراد آنست که مرهوبیت ایشان از شما در
مستقر است از مرهوبیت ایشان از خدا که اظهار رهبت او میکنند نزد شما و حال آنکه محابت یعنی استیطان رهبت ایشان
از شما بسبب رهبت ایشانست از خدای و میتواند بود که مراد یهود باشد یعنی ترس شما در صدور یهود اشد است
از ترس ایشان از خدای زیرا که ایشان جماعتی بودند با بخدا و اقتدار و اظهار تشجیع میکردند و مسلمانان با همه
خشیه در صدور ایشان لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند یهود و اهل نفاق با شما جَمِيعًا در حالتی که مجتمع و متفق باشند
برای جدال نمودن با شما إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیههای مستول بخندق و ابواب و برج و حصار أَوْ مِنْ وَرَاءِ
جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسبب مواجهه یعنی ایشان از شما یعنی ایشانرا قوت آن نیست که از حصون بیرون
آیند و بصحرا آمده در باروی شما محاربه کنند و این نه از ضعف و جبانت ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ کارزار ایشان در میان
یکدیگر شَدِيدٌ سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان در نهایت شده باشد اما هر شجاعی از ایشان
که از رسول خدای و اصحاب او حرب کند از سبب رعب و خوف و دلاوری و فکند و بسبب آن طاقت مقاتله و مقابله
و مواجهه ایشان نیاورد تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا پنداری ای بیهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق اند در دین و صلاح اند بشی قُلُوبُهُمْ
شتی و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست در آن جهت اختلاف عقاید و اختلاف دواعی و مقاصد و گفته اند
حسد و عداوت با یکدیگر ذَلِكَ آن اختلاف دلها و افتراق عقاید بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ
گروهی اند که تعقل نمیکنند و عقل نمیباید آنچه اصلاح ایشان در آنست یا نمیدانند که تشتت قلوب موجب قوت ایشانست
در دین است بجنس مؤمنان و تشجیع قلوب ایشانست بر قتال ایشان بعد از آن میفرماید که مثل یهود و اختلاف بعد وقعه

كَمَثَلِ الَّذِينَ هم مثل آنانست كه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمان اندك ذَاقُوا كه چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ
بدی عاقبت کفر ملعون را و در دنیا مراد مشرکان قریش اند که پیش از ماه قبل از ایشان در بدر کشته شدند و از ابن عباس
منقولست که مراد بنی قینقاع اند که عهدی که با نبی کرده بودند بشکستند و چون آنحضرت از بدر مراجعت فرمود
امر کرد تا از دیار خود بیرون روند و جلاء وطن کنند عبد الله بن ابی بایشان گفت بیرون مروید که تا من بنی نضیر
روم و شفاعت شما کنم یا با شما در حصن و رایم و در شما هم و چون ایشان در حصن رفتند عبد الله نصرت ایشان
نداد و ایشان بالضرورة قرار بر فرار داد و جلای وطن کردند وَلَهُمْ و مر ایشانراست باوجود خواری جلاء در دنیا
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناك در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده نصرت کردن و بخلاف این
نمودن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست إِذْ قَالَ چون گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش
که من معاون و مصاحب توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون کفر ثبات ورزید و فعال کفر و عمل او استحکام یافت
قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی که من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای
رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست یعنی از آنکه حق تعالی روز قیامت مرا شریك تو سازد و در عذاب
مرا و آن شیطان ابلیس است از انسانی که در وقتی که بدر متوجه شدند بودند قبیله کنانه متوجه بود ابلیس صورت
سراقه که رئیس بنی کنانه بود بر آمد گفت اَلْيَوْمَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ الی قوله انی بری
منکم متی سو که هیچ کسی بر شما غالب نشود و من در نیز و مصاحب شما ام و چون بدر رسید تا ابلیس دید که
ملایکه بود و اهل اسلام از آسمان نازل میشوند از عقاب الهی ترسید الهی ترسید بگریخت و گفت که من از شما بیزارم
و در سورة الانفال این قصه مفصلا مسطور است و از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده اند که مراد از
شیطان ابیس است که پس ابلیست و از انسان برصیصای راهب که از بنی اسرائیل بود پس معنی آیه آنست
که مثل منافقان در فریب دادن یهودان چون مثل ابیس است که برصیصا را گفت کافر شو که من ترا یاری دهم
و چون کافر شد ابیس گفت من از تو بیزارم و از خدای میترسم و این قصه بر سبیل تنقیص است که برصیصا
در زمان فترت در صومعه هفتاد سال عبادت کرده و ابلیس هر چند خواست که اضلال او کند و بر فخر
یابد نتوانست آخر مرده خود را جمع کرده و در این باب با ایشان مطارحه کرد ابیس هم اغوی و اضلال او را
بر ذمه خود گرفت و همین ابیس بود که اراده آن نمود که رسول را اغوا کند چون جبرئیل پری بر وی زد و او را
باقصای هند انداخت القصه ابیس بلباس راهبان بر آمده در دیر صومعه برصیصا بایستاد و از او
دوی بسبب آنکه بخانه مشغول بود جواب نداد ابیس از روی نفاق بر صومعه بنماز مشغول شد امثال و اقتدا
از تخضع و تخشع تمام بجای می آورد برصیصا چون این حال را از وی مشاهده کرد او را ندا داد که یا عبد الله

مرا مدد رسان که در آن وقت که مرا آواز داد وی در نماز بود چه حاجت داری گفت التماس مرا اینست
که در این صومعه باقی باشم تا سبعة تراویح کریم و علم را از تو اقتباس کنم برصیصا از این استماع کرد ابیس تضرع و زاری آغاز کرد
و در این باب مبالغه بسیار اظهار رسانید برصیصا دستوری داد و وی بصومعه در آمده بر باب صومعه مشغول گشت
و تحمل مشاق طاعت شد برصیصا از شدة مجاهدة و کثرة عبادة او متعجب مانده می بود و گفت زاهد بهمین طریقه سلوك
میفرمود و در نیز بود بحیله و در دل برصیصا اعتقاد می یافت تا یك سال بر آمد ابیس گفت ای زاهد مرا پدری است
که در عبادة الله من پیشتر است و در امر و مجاهده او از من بیشتر میخواهم که نزد او روم و چند روزی در خدمت او
بر بندم مشغول شوم برصیصا بجهة آنکه تاب مفارقت و مهاجرت او نداشت نمیخواست که از وی جدا شود اما چون
دانست که وی جازمست در رفتن و میتواند که او را از آن باز دارد بالضرورة راضی شد و ابیس در وقت مفارقت
او را گفت ترا دعا تعلیم دهم که خدای تعالی بر کت آن مرتبه را شناسد و اهل بیوت را نجات از زلزله و بلا و مجانین را
عاقل سازد برصیصا گفت میترسم که چون مردم بر من مطلع شوند مرا از عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان
شود گفت البته این دعا را بیاموز که روزی باشد که تو با آن احتیاج افتد پس آن دعا را تعلیم برصیصا داد و او را وداع
کرده نزد ابلیس آمد و گفت نزدیك شد که برصیصا را اغوا کنم پس بشر آمد و شخصی را تعیین کرده بهیئت کرد ابلیس و با
بصورت طبیبی ظاهر گشت او را گفت علاج و بیماری برصیصا راهب میسر نیست پس آنکس را بدر صومعه برصیصا
آوردند و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد و وی بود میدا بیضه دست از کلوی آن باز داشت و بهبود
و شفا یافت و بدین طریقه ابیض مردمان مبتلا میساخت و بر برصیصا عرض میکرد و او دست از وی باز میداشت و شفا
میافت و این خبر در آن ولایت منتشر شد و زنی دختر پادشاهی را که بدرش مرده بود و سر بادو داشت و مرض
آن دختر بیهوشی ساخت برادران و برادرانش بصومعه برصیصا آوردند برصیصا بعد کرده مردمان بیمار
آمده بود در صومعه را بر ایشان نگشاد و ایشان دختر را بجا نهاده برصیصا را گفتند این دختر را با تو نسبتی
قریبست که با او چیزی باید کرد و او را تنها بگذاشتند و برگشتند برصیصا نگاه کرده دختری را دید در غایت
جمال نزد وی آمد و دعا کرد ابیض دست از وی باز داشت و بار دیگر او را گرفت و بدعای برصیصا او را بگذاشت
تا در روز سیم باز این واقع شد پس دختر بیهوشی وی دست بر برصیصا کرد که این دختر بسی صاحب جمالست و پیوسته
افتاده اگر وی را مواقعه کنی کسی بر آن مطلع نشود برصیصا آن بوسه داد و بر دختر باد دختر مواقعه کرد و او از وی حامله شد
ابیض بصورت اول بر آمده نزد او آمد و گفت این چه عمل شنیع و فعل قبیحست که کردی خود را و امثال خود را در میان
مردمان رسوا ساختی برصیصا از وی عذر آورد و گفت در این فکر و تدبیری نمای ابیض گفت صلاح آنست که او را
بکشی و در زیر این کوه دفن کنی برصیصا بیکدیگر در زیر سجاده خود دفن کرد برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و دفن کرد

واسپغ گوشه جامه او را بر دو تکه کشت و چون برادران باز آمدند و احوال خواهر را از استفسار کردند نکفت و بیان ارزانی
ایشان نمود کردند و بازگفت ابعض رخواب را در مهین آمد و گفت بر صیصا با خواهر چنین و چنین کرد چون بیدار شد با خود
گفت این خواب شیطانیست پس در شب دوم بخواب برادر میانین آمد و همین گفت و در شب سیوم بخواب برادر کهین آمد و همین
با ایشان گفت بر وی بادی بان گفت در زجر ایم برادران با هم نشسته بودند و بر خواهر خود میگریستند برادر کهین گفت من
خوابی چنین و چنین دیدم برادر میانین همین گفت برادر مهین گفت والله که من نیز همین خواب دیده ام پس بنزد بر صیصا
آمدند و گفتند با خواهر ما چه کردی گفت نه بنزد گفتم که دیوان او را بر دند ایشان با خود گفتند بر صیصا زاهد زمانه است
آنچه میگوید بالبته راست خواهد بود پس برگشتند و شب دیگر خواب ایشان آمد و همان سخن را با ایشان تقریر کرد و گفت برو بید
که خواهر شما فلان جا در خاکست و گوشه جامه او پیداست ایشان برفتند و آنچنانکه در خواب دیده بودند مشاهده کردند
پس خاک بشکافتند و خواهر را از آن پیرزن بودند خود میان بازار داری بردند و بر صیصا را از کوه بزیر آوردند
تا بر همان زنده ابلیس ابعض را گفت هیچ کاری نکردی اگر وی را بر دار کشند کناه وی کرد و ابعض گفت همین زمان
کاری دیگر کفایت کنم پس بعض را قول بنزد بر صیصا آمد و گفت من از عابدم که از دعا بیش آموختم و بجای این چه عمل
بود که کردی و آب روی هر را جباق بردی و دین قضیه بنزد تو آمد بیزی عظیم کنم تا از این خلاص شوی گفت آن چیست گفت
سجده من کی تا من بدعای تو رحم از چشم ایشان پوشانم و تو آن نیشان نگویی و چون گریخته باشی تو به کنی بر صیصا ابعض
سجده کرد ابعض گفت من از تو بیزارم پس او را بر دار کشیدند و ابعض آنست که در وقتی که بر صیصا را بر بالای دار کردند
ابعض بصورت بشر متمثل شد و او را گفت من آنم که تو را در دین و طاعت اخم اگر فرمان بجای آری ترا خلاص کنم گفت فرمان بردارم
ابعض گفت یکبار سجده من کن گفت چگونه سجده کنم گفت اشارة کافیست پس با یا سجده او کرد و کافر شد و ابعض
از وی بیزاری نموده او را بقتل رسانید و آن جای سعادت بعد از آنکه آن هر عبادة از وصادر شده بود بعد از شقاوت
ابدی گرفتار گشت و آن مجاهد مردیست که مراد از انسان اسم جنس است نه معهود چه شیطان جنس آدمی را بر کفر
سخن آن و در وقت حاجت از وی بیزاری میفاید و بر تقدیر کَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست انجام کار هر دو که شیطان است
و مدعو که انسانست از منافقان و یهود و سایر مشرکان أَنَّهُمَا که ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ
باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا در حالتی که جاوید مندگان باشند در آن وَذَٰلِكَ و چنین در آتش دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
پاداش کافران است که از حاق حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران موعظه مؤمنان میفرماید
بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای و در امر و نهی طاعت او
کنید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که نظر کند هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آنچیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای
فردای قیامت که آن عمل صالح است که آن منجی اوست یا مثل قبیح که موبق اوست پس اگر تقدیم خیرات و طاعات

کرده شکر گذاری توفیق آن نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر سیئات و معاصی فرستاده توبه کند و از آن پشیمان شود و بداند که شهید قیامت
بنده بعمل خود است چنانکه از حسن منقولست که پیغمبر صلعم همیشه بیان قرب قیامت میفرمود تا آنکه او را مانند دو بهی اینده میانه
و مثل اینست قوله تعالی کان لم تغن بالامس کمراد بان تنزیه زمان ماضیست و بالغد آنکه دنیا مانند روزیست و آخرت مثل فردای
دیگر که در عقب روز آنست و تنکیر آن بجهت تعظیمست و ابهام اسرار نکته قال الله تعالی تعرف کنه و ما تنکیر نفس بجهت
استقلال خیر آن اخصاست که ناظر نه عدا آنچه از پیش فرستاده اند از برای آخرت پس کوشا فرمود فتنظر نفس واحدة فی ذلک
و نکیر قوله وَاتَّقُوا اللَّهَ از برای تاکید قول اولست یعنی البته بپرهیزید از قهر الهی و عقوبت پادشاهی و گویند که اول از اوامر است
از ذنوب ماضیه و ثانی از برای اتقا از ذنوب مستقبله یا اول در اداء واجبات بنزیه آنکه آن از جمله و ثانی در ترک محارم
بدلیل آنکه میگوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید چه آن زیر رحم و عید است بر معاصی و در
کشف او رده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی معاصیست که آن پرهیز نیست از محارم و دوم
تقوی خاص که آن اجتناب است از هر چه مادون حقست از مالک بن دینار نقل کرده اند که بر ابو ایوب چنان مکتوبست که چون
ما علمنا و بحسبنا ما نزد منا و خسرنا ما خلفنا وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند آنکه نَسُوا اللَّهَ فراموش
کردند یعنی اوامر و نواهی او را و گذاشتند احکام خدا را و دست از اوامر و نواهی او باز داشتند مراد یهودان و منافقان اهل شرک
که مطلقا پیروی احکام الله نکردند مثل کسیکه نابینا بیند باشد و اصلا آن بخاطر خود نیارد فَأَنْسَاهُمْ پس خدای
فراموش کرد ایشان را أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را و در آن فریق از ایشان در بیت و بجهت آن مقدم جیزی نکردند
از برای فردای قیامت یا آنکه محروم ساخت ایشان را از حظوظ آخرت یا در روز قیامت شدایب و احوال را بایشان نماید
و بجهت آن نفسهای خود را فراموش کنند کقوله تعالی و لا یزال تدالیهم طوفیم و سهل بن عبد الله گفته که چون بوقت کفر و عصیان
خدایرا فراموش کردند بسبب فرط عناد و طغیان با وجود ظهور دلایل و براهین بر اطاعت رحمن حق سبحانه
نیز توبه و اجابت بر ایشان فراموش کرده اند و ایشان را بحال خود باز گذاشت أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ آن گروه
ایشانند پس در زندگان اگر در ایمان یعنی کافرند و فسق و عصیان و متمرد کفر و طغیان بعد از آن مردمان
از خواب متنبه میسازند بقوله لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزد خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را
خود میسازند مستحق نار شدند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت که در استعمال نفس کوشیده سزاوار جنت گشتند
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران آنچنان از عذاب جحیم باز
رسته اند و در نعیم مقیم پیوسته صاحب کشاف آورده که درین کلام تنبیه مرد دانست بآنکه ایشان بجهت فرط غفلت
و قلت فکرت در عاقبت و نقصان در ایشان عاجله و اتباع شهوات مهلکه بمرتبه رسیده اند که گویا فرق نمیکنند میان
جنت و نار و علم ندارند بسوء مقام میان اصحاب بهشت و دوزخ و نمیدانند که فی نزد مقرون باصحاب جنت است

وچون حال ایشان چنین است پس ناچار است از تنبیه ایشان برین باین کلام مثل است که شخصی بعاق والد کوید هر اینه
ازین چه رسیت بجهت تنزیل او بمنزله کسی که پدر خود را خاند و تنبیه او بر حق ابوت که مقتضی بر و تعطفت بعد از ان
تمثیل و تحصیل بیان تعظیم و تقبیح قرآن میفرماید بقوله لَوْ أَنْزَلْنَا اگر میفرستادیم هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَىٰ جَبَلٍ
بر کوهی بطریق مثل لَرَأَيْتَهُ هر اینه میدیدی انرا خَاشِعًا ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
از ترس خدای و از هیبت و عبدی که در قرآنست یعنی که با وجود بزرگی و سختی و غلظت بر سیدی و کوهی بزاری
و دلهای کافران از ان متاثر نمی شود کما قال ثم قست قلوبکم من بعد ذلک الخ و بعضی کفته اند که معنی انست که اگر قرآن
انزال میکردیم بدان آنکه او را فهم و ادراک میدادیم پاره پاره میشدی از ترس خدا و بعضی بر این وجه تفسیر کرده
که اگر بسبب کلام طبیعی کوه پاره میشدی هر اینه قرآن انرا پاره میساخت و دال بر تمثیل قوله وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ این مثالها
این مثل و انچه مثل این مثل است از مثال قرآنی که ان جدا ان دو مثل بر کرد درین صورت کذشت نَضْرِبُهَا بیان میکنیم انها را
لِلنَّاسِ برای جمله مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که ایشان اندیشه کنند و در ذواجر و مواعید ان درین کلام
فرج انسانست بر عدم تخشع نزد تلاوت قرآن بجهت قساوة و قلت تدبر در ان و بعد از ان بجهت تعظیم قرآن اظهار
عظمة خود میفرماید و میکوید هُوَ اللَّهُ الکسی که قرآن فرستاد خدای است الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الخدائی که نیست
معبودی که مستحق عبادة باشد مگر او سبحانه عَالِمُ الْغَيْبِ و دانای انچه غائبست علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و احوال
ایشان و غیر ان وَالشَّهَادَةِ و انچه مشاهد ایشانست از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع پوشیده و اشکار است
یعنی عالم بظاهر قلوب و انرا بدنی و حقیقی یا بمعدوم و موجود یا بممکن و ممتنع یا باذواق و احوال یا بانچه هست و خواهد بود
و علی اختلاف الاقوال و للحبر از ابی جعفر صلوات الله علیه منقولست و تقدیم غیب بذکر بجهت تقدیم او است در ذکر
بجهت ذات درین کلام وصف او سبحانه است بانکه عالم بجمیع معلومات است چه معلومات ازین هر دو قسم بیرون
نیستند هُوَ الرَّحْمَٰنُ او است بسیار بخشنده که رحمت عامه سابغه او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده الرَّحِيمُ بزرگ
بخشاینده که رحمت خاصه او در اخرت کلا و ضوانست بمؤمنان رسیده پس بجهت تاکید اعاده صفت رحمت میفرماید بقوله
هُوَ اللَّهُ الَّذِي او خدائیست که بهیچ وجه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای سزای پرستش مگر او الْمَلِكُ پادشاهی که
جمیع ممالک و ملکوت ملک او است و هر اشیا در تحت تصرف و فرمان او و هیچ کسی قادر نیست بر منع او از ان
چه جلال ذاتش باستغناء مطلق متفرد است و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون و صاحب مواقف اورده
که الملک هو الذی یفعل من یشاء و لا یزول ملکه که اسم او سبحانه باین معنی است که او عزیز و ارجمند میکرداند
میخواهد و هر او منزه است از انکه کسی او را ذلیل سازد پس این صفت از صفت فعلیه است و صفت سلبیه و نزد
بعضی بمعنی تام القدرت پس از صفت قدرت باشد الْقُدُّوسُ در نهایت تنزاهه از شوب مناقصه و مقا

در کمال بیزی از طرق افات و نوائب پس مبراست از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات
اجسام و تجزیه و انقسام با مبادلت که جمیع برکات از جانب او نازل یا بعد از ان و هلم و ابعاد
خلوق و بر هر تقدیر این صفات سلبیه است السَّلَامُ سلام از عیوب و علل و عبر از نقص و عجز و خلل و زوال و صفات و نقائص
پس این از صفات سلبیه باشد یا معطی سلامت بعباد و در مبدء و معاد و بنابرین از صفات فعلیه است و ابو اوان بصیغه صدر بجهة
مبالغه است از قبیل زید عدل و بعضی کفته که سلام بمعنی سلامت است بر بندگان حیث سلام قولا من رب رحیم پس از
صفات کلامیه باشد الْمُؤْمِنُ امین کننده بندگان از ظلم و عقوبت بنزول و این یا بمعنی ایجاد امن است و طایفه پس راجع بصفة
فعلیه است و یا اخبار ان بخلقان پس از صفة کلامیه باشد و کوید که مؤمن بمعنی مصدق باشد و کوید مؤمن است یعنی مبعوث مؤمنان
بر محیط اعمال ایشان و مصدق معنی او است انکه از صادق صلوات الله علیه منقولست که تفسیر او سبحانه بمؤمن بجهت انست که این کرامت
اهل طاعتست از عذاب و عقاب و ملازم و تفسیر این صفة انی و دیکر است از انکه یا بمعنی امنی خلقانست بایمان و راهب امان یا ایشان
و یا مصدق و محقق انچه با و وعده و وعید فرموده یا اهل طاعت و اصلاح حسیان و یا ایمان از نزد بذات و تصدیق نماینده بحق و نزد
قبول ایمان حقتان کما اشار الیه بقول شهد الله انه لا اله الا هو یعنی مبین ساز ذات تو جید و الوهیت خود بر بندگان بدلایل و انحصر و تنزیه
که عناء ان بجا اعین ایجاد عالمست بر نظامی و شاهد هست بر وحدانیت و معبودیت او پس این صفة فعلیه باشد و یا بمعنی مصدق رسولان
و این یا اخبار است کفی بمحمد رسولا الله پس صفة کلامیه باشد و یا بمعنی مخبر که والست بر صدق رسل و بحق از صفات فعلیه باشد
الْمُهَيْمِنُ نکهبان بر هر چیز که خلق فرموده و بلحاظ بر هر اشیا و مشتق از هیمن نفس هیمن علی و زن مفیعل از ان دقیقا
علی شیء و صاحب مواقف اورده که هیمن بمعنی شاهد است بر بندگان و این یا علم است پس راجع بصفة علم و یا بمعنی قول پس از صفة
کلامیه باشد و یا بمعنی امین بر هر اشیا که جمیع چیزی نزد او ضایع و مهمل نمیشود و متفق از امن که قلب حزن بعا باشد و نزد بمعنی مؤمن است
نیز که اصل او مؤمن است و مؤمن صابد لشد کذا فی الصحاح و کفته از کما این اسمیست از اسماء الهی که تاویل ان غیر مقدور
الْعَزِيزُ غالب و محکم که هیچ کس او را مغلوب نتواند کرد و با او معادله نتواند نمود و او را از منزلت و رفعت خود زایل نتواند ساخت
و در صراح مذکور است که العزیز هو الذی لا اله الا هو و لا ام و لا مثل و باین معنی مستعمل است ان من الشیء جزء انی لم یکن له نظیر
عن الحمام فی البلد لذا اعتزه یا کسی که بتهدید غیر عزیز نشود و این لازم معنی او است و حاصل هر راجع بصفة سلبیه است یا انکه
عذاب کند هر کرا خواهد و ثواب دهد هر که اراده نماید و بنابرین از صفة فعلیه است کان تعذیب و اثابت الْجَبَّارُ
بزرکوار و عظیم الشان در ملک و سلطنت و یا قاهری که کمندان شوان رسید و یا بصاحب سلطان شوان کرد و بنابرین
صفة اضافیه یا سلبیه است و یا بمعنی صلاح از ندکاری در هر شکسته ایشان از اصحاب معاش و ارزاق و غیر ان
و باین تقدیر از صفات فعلیه است و کویند هو الذی لا یبالی بالکان و بالم یکن بمعنی کسی که باک نداشته باشد بانچه بوده
و نبوده پس مسرور نشود بانچه باشد و محزون نکردد بر انچه نبوده و مرجع ان بصفات سلبیه است الْمُتَكَبِّرُ

و در غایت کبریا و عظمت با بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر صفات محدثات و متعالی از جمیع ما لایلیق و در مرتبه
او در ده که متکبر است که هر چه جز او را نسبت بذات خود حقیر بیند و این هیچ کس را مقصود نیست مگر او سبحانه را سُبْحَانَ اللَّهِ
پاکست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه مشرکین میسازند با وی چه بر اعین عقل و هیچ نقایص ثابت است که او سبحانه قابل شریک نیست
هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ او خدایست که تقدیر کرده است هر چیزی را که ایجاد آن فی ما بعد آن مخلوقات بوقت مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ
آفریننده اعیان و ظاهر سازنده انها از عدم بوجود و رسانیده که بریست از نقص و عیب در خلق آن الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت
و مثال مخلوقات و نگارنده آن بر اشکال مختلف از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از مصنوعات که از یکدیگر ممتاز اند بصور
و جهات و لذا در مراتب آورده که مصور مخصوص است باحداث صور مختلفه و ترکیب متفاوته و این هر سه صفت خاص که
از صفات فعل اند از محدثات الی تعلق است که گویا این سه اسم از اسماء مثل او فرا اند در اجمع بصفت خلق و اختراع و انشا و اولی
انست که خالق من حیث الخلق و بارئ من حیث الایجاد و مصور از حیثیت ترتیب صور مختلفه لَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى مر خداست نامهای نیکو که در شرع و عقل بحسن و پسندیده است چه انها دالند بر محاسن معانی چون
اله و رحمن و رحیم و صانع و قادر و علیم و حی و قیوم و سمیع و بصیر و غیر آن يُسَبِّحُ لَهُ پاکی و پاکیزگی یاد میکند مر او را از هر
نقایص و او را منزه و مقدس میداند از جمیع مفاسد بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ انچه در آسمانهاست و زمینها چه ارباب عقول
او را بتسبیح ستایش میکنند و بعضی ایشان از سایر حیوانات و جمادات و نباتات نام دارند بتقدیس او وَهُوَ الْعَزِيزُ و او است
ارجمند و در نهایت عزت و مقهور و مغلوب نگردد الْحَكِيمُ صاحب کار و دیگر دان و گشاده که هر چه خواهد و کند بر وجه حکمت و مصلحت
باشد این هر دو صفت راجع اند بکمال قدرت و علم او سبحانه ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که آن حضرت جواب کند
که انحضرت فرمود که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک باخر سوره الحشر فاکثر قرائة بر تو باد
که تکرار کنی آخر سوره الحشر که این بسیار کن و آن قرائت اول باد بگیر از سوال کردم همین جواب داد و نیز بدیگران
پرسیدم همین جواب شنیدم و سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که اسم الله الاعظم فی ستة آیات
فی آخر الحشر اسم اعظم در شش آیه است که در آخر سوره الحشر است و ابی امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
بخواند آیه حشر را در شب یا در روز بخواند و در آن روز یا شب بمیرد حق سبحانه بهشت بر وی واجب کرداند و معقل بن یسار از آنحضرت
روایت کرده که هر که در صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره الحشر بخواند من
سبحانه هفتاد هزار فرشته را موکل کرداند تا او را نگاه میدارند از جمیع آفات و صلوات بر وی میفرستند تا شب و اگر
در آن روز یا شب مرده باشد و اگر این را بهمین طریق در شبانگاه بخواند حق سبحانه مثل آن بیابد و انس بن مالک از آنحضرت روایت
کند که هر که لا اله الا الله تا آخر سوره الحشر تلاوت کند و در آن روز یا شب مرده باشد سُورَةُ النُّورِ این را سوره
الاسفار و سوره الموعظة نیز گویند و در مدینه نزول یافته و سیزده آیه است باجماع علما ابی بن کعب از رسول صلعم روایت

روایت کرده که هر که سوره المحتنه بخواند در روز قیامت جمیع مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند و ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین
زین العابدین صلوات الله علیهما روایت کند که هر که سوره المحتنه در فرایض یا نوافل بخواند حق سبحانه و تعالی دل او را بایمان امتحان
کند و چشم او را نور و روشنی کرداند و هرگز در درویشی و بی کسی یاد و باد لاد او نرسد و بدانکه چون حق سبحانه و رسول مقبول
بیان احوال کفار و منافقان فرمودند اشاره ایمان که محمد محترم موالات و اجانب معاداة ایشان و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمنان من و
دشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان و یاران طرح مصاحبت میکنید مودت و مخفی است از عداوت حضرت که از عداوت
و چون بر وزن مصدر واقع شده اطلاق او بر جمیع و واحد جایز است و در ده اند که در سال هشتم از هجرت که بعد از
دو سال بود از مراجعت بدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطریق اخفا حرکت کرد و داشت ساره که کنیز ابی عمرو بن صیفی
بن هشام که در مکه مقیم و نایحه بود و آن که بمدینه آمد و رسول را استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن یا بجانب آن کنت
نه فرمود که بجهت مهاجرت کنیت نه بلکه آمدم تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چرا از اهل مکه طعام
و لباس نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بنا بر فرموده من میل نکرد و صله بمن نداد رسول صلعم فرمود ذات الهودج الطلب لکن کویا
چیزی بدهید ایشان دیا جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس بنزدیک حاطب بن ابی بلتعه آمد و از وی چیزی طلبید وی
نامه نوشت باهل مکه باین عبارت من حاطب ابی بلتعه الی اهل مکه اما بعد ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم این نامه است
از حاطب ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدای قصد شما دارد پس اسلحه را بر خود کشید و ماده قتال باشید نامه را
بوی داد و ده دینار و بروایتی ده درم عطا کرد و گفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه بستد و در میان
موی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را از این قصه خبر داد و آنحضرت امیر
المؤمنین و طلحه و زبیر و عمار و مقداد را بامر تعجیل و حرکت امر کرد که بر راه مکه متوجه شوید و در روضه خاخ زنی را بیابید
که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند و آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بجانب آن ایشان و بیابید
ایشان حسب الامر عمل نموده سوار شدند بان موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از وی طلب نامه کردند زن
بگریه درآمد و انکار این معنی کرد او را متعاقب بحث یافتند پس قصد رجوع کردند امیر المؤمنین علی فرمود بخدا سوگند
که هرگز چنین بامر دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل بوده پس شمشیر از غلاف بکشید و بزن وعده رفت و گفت
مرا چه شناسی بخدا که اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید و گفت یا ابن ابی طالب روی مگردان نامه را بتو دهم
پس موی خود بگشاد و نامه را از موی بیرون آورد و بامیر داد آنحضرت آن نامه را گرفت و رسول آورد و مرویست که در روز فتح مکه
پیغمبر هر کسی را امان داد مگر چهار کس را و از جمله این چهار کس ساره بود القصه رسول بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت
یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان از قصد ما آگاه کند اگر بر چنین بان معترف شود فهو المراد و الا او را رسوا کرد

در نوبت اعاده نمی‌نمود کسی جواب نداد نوبت سیم مخاطب برخاست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای
داناست که بعد از اسلام نفاق نمودن پیدا و از دین اسلام برنگشتم و از آن زمان که اسلام آورده‌ام مودت و دوستی
با ایشان نکرده‌ام لیکن منشأ نامه نوشتن آن بود که هر کدام از مهاجرین در مکه قبیله و عشیره و رحامی دارند مراد از ارحام
قبیله و عشیره نسبت تا حمایت اهل و اولاد و مال من کند بلکه آنجا غریب افتاده‌ام خواستم که مرا بر اهل مکه منتی ثابت گردد
تا ملاحظه آن کرده و حمایت مردم من کم کنند و خاطر جمعی من کنند تا بدانند که من از سر یقین میدانم که پاس و غضب
خدای بر ایشان تاثیر خواهد شد و این نامه تاثیر با ایشان نخواهد داد و بهیچ وجه قصد بقای خود و حذر از قهر او نمودم
و بعد از آن هر چه دست و خدای خود بر ایشان وعده مغفرت داده و ایشان را بخطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
نوازش فرموده امید هست که باب مغفرت نامه سیاه او را بشوید و او را بیخود کرانست که پیغمبر فرموده که او را از مسجد
بیرون کنید مردی دست بر ریش او میزند و میان انگشتان او باز میکرد و رسول خدای نگاه میکرد که تا شاید کسی
وی رحم کند چون بدر مسجد رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس رسول صلعم او را تفقد نمود و حق تعالی ایشان فرستاد که ای
مؤمنان کسانی که در نفس الامر عدو شما و عدو خدا اند ایشان را دوست مگیرید و با ایشان مودت مورزید تُلْقُونَ
الیهم میکنید و میفرستید اِلَیْهِمْ بسوی ایشان بِالْمَوَدَّةِ دوستی را بسبب مکاتبه بلکه مستلزم بود که این جمله فعلیه حال باشد
از ضمیر لا تتخذوا و یا صفت اولیاء که جاری شده بر غیر من هو له پس احتیاج بارجاع ضمیر نداشته باشد که آن ابراز ضمیر اثم است
و در میان الیهم و بالمودة زیرا که باء زائده اسم مشهور است و در فعل پس اگر کلام بر این طریق محبوب گردانید و ضمیر
الیهم محتاج ضمیر بارزی بود و میتوان گفت که این کلام مستانف باشد و بالمودة زایده که مؤکد تعدی باشد از قبیل ولا
تلقوا بایدیکم و یا باء تاکید باشد که مفعول تلقون محذوف باشد و تقدیر آنکه تلقون الیهم اخبار رسول الله
بسبب المودة التی بینکم و بینهم یعنی میرسانید با ایشان خبرهای پیغمبر را بسبب دوستی که میان شما و ایشان است
و قوله وَقَدْ کَفَرُوا حالست از اسم فاعل یعنی تلقون یا مکرر باشد ایشان را دوستان در حالتی که کافر شده‌اند یا تلقون بایشان مودة
و حال آنکه کفر ورزیده‌اند و تصدیق نکرده‌اند بِمَا جَاءَکُمْ بآنچه آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن درست و راست قرآن
یا کار درست که دین اسلامست و یا کسی که سزاوار متابعت است یعنی حضرت رسالت صلعم و قوله یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
حالست از ضمیر کفروا یعنی نگرویده‌اند بآنچه آمده است بشما و حال آنکه بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و میتواند بود
که مستانف باشد برای بیان کفر ایشان یعنی اخراج میکنند رسول را از مکه وَإِیَّاکُمْ و شما را یعنی بیرون میکنند
أَنْ تُؤْمِنُوا بسبب آنکه میگرویدید بِاللَّهِ رَبِّکُمْ بخدای که پروردگار شماست یعنی ایشان بسبب ایمان شما را از دیار خود
بیرون میکنند پس ایشان را دوست مگیرید إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود جِهَادًا
فِی سَبِیلِی بجهت جهاد و قتال در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی و برای طلب خشنودی من این قول لا تتخذوا

و جواب شرط محذوفست و لا تتخذوا دالست بر آن و قوله تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ بدل تلقون است یا کلام مستانف و اعراب بالمودة
بر طریق اعراب بالمودة اولست یعنی پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابة یا سخنان سری با ایشان میگوئید
میفرستید بسبب دوستی وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما بِمَا أَخْفَیْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و آنچه
ظاهر میسازید بدان اعتقاد و رسول خود را از آن مطلع میگردانم و گویند که اعلم فعل مضارع است از برای واحد متکلم و ما
نافیه و ما موصوله یا مصدریه من میدانم آنچه پنهان و آشکارا میکنید و عالم پنهان کردن و ظاهر ساختن شما را
وَمَنْ یَفْعَلْهُ و هر که بکند این کار را که القای خبر است با ایشان و اسرار مودت با ایشان یا اتخاذ اعدا مِنْکُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ
پس بدرستی که گم کرده سَوَاءَ السَّبِیلِ راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را یا آنکه مکلف کار باشد
بیرون نمیبرد چه هیچ کس از اهل ایمان اسلام بیرون نمیرود که خطاب بسبب این خطیه کبیره از ایمان بیرون رفته باشد إِنْ
یَثْقَفُوکُمْ اگر بیابند شما را کفار که یعنی بر شما قادر گردند و فتح یابند یَکُونُوا لَکُمْ باشند مر شما را أَعْدَاءً دشمنان یعنی
اظهار محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی پنهانی آشکارا گشته وَیَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ و منبسط سازند و بگشایند بسوی شما أَیْدِیَهُمْ
دستهای خود را وَأَلْسِنَتَهُمْ و زبانهای خود را بِالسُّوءِ ببدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن وَوَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ
و دوست دارند که شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال شما با ایشان باین طریقست
پس مودت نمودن و مناصحه کردن با ایشان خطای عظیمست از شما و معاطفه نمودن بنفسهای خود و مثل اینست
قوله تعالی لا یألونکم خبالا الخ و بدانکه اشتغال بمضارع با منی استمرارست بر آنکه دوست داشتن کفار اهل اسلام را
بشأن معتاد هر ایشانست از ایجاد تولی بمکاره دنیا و دین که آن قتل است و قتل بی عرض و سبی و ودوا یعنی اراده دارند
شما اسبق مضارع است نزد ایشان بجهة آنکه ایشان میدانند که دین حق تر است نزد شما از نفس شما و هم چیزی نزد
عدو نیست که سبب نابود اشیا باشد نزد کسی که او را دشمن دارد لَنْ تَنْفَعَکُمْ هرگز نفع نخواهد رسانید شما را
أَرْحَامُکُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُکُمْ و نه فرزندان شما یعنی امروز مودت میورزید با مشرکان بسبب محاباة
فرزندان و خویشان و حال آنکه ایشان هرگز نفعی بشما نرسانند بعد از آن میفرماید که یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز یَفْصِلُ
جدا کند خدای بَیْنَکُمْ میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافر از مؤمن و نزد فرستد و مؤمنان را بجنت پس چه جهت شما را که قوله
حواله میکنید جهت مراعات کسانی که نفع بشما نخواهند رسانید و فردا از شما جدا خواهند شد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بدانچه شما میکردید از دوستی و دشمنی بَصِیرٌ بیناست و شما را بر آن جزا خواهد داد و دوست داشتن و دوستی
که تخطیه رأس مسلمانان در موالات کفار با آنچه راجع است بحال کسانی که موالات میکنند با ایشان در تنازعات
که مقتضی این موالات است بجهت اسلام ایشانست بر آنکه هر ایشان بجهت فاسد و باطلست و بعد از توبه فایده ندارد
قَدْ کَانَتْ لَکُمْ بدرستی که هست مر شما را ای مؤمنان در ترک موالات کافران و بتکلف دادن ایشان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

قدوه نیکو و خلق پسندیده که بر آن مقتدا باید کرد فی ابراهیم این مقدم تا بیان سوم با ابراهیم است یعنی ظرف نیکو که در میان ابراهیم بود با مؤمنان
و کلمه ظرف لغو حال از ضمیر مستکن حسنه با صله او یعنی هست قدوه حسنه در ابراهیم و در حالتی که مر شما راست اقتدا
کردن بآن یا هست اسوه حسنه از شما در ابراهیم والذین معه و در آنانکه با وی بودند از اهل ایمان این زید گفت که مراد باشد
معه با نبیا اند یعنی در انبیا که اتباع وی بودند و قوله اذ قالوا لقومهم ظرف خبر کان است یعنی هست مر شما را اسوه حسنه در ابراهیم
و تابعان او چون گفتند ایشان مر گروه خود را از مشرکان انا برآء بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما وما تعبدون
من دون الله جز خدا که از اصنام و میتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی بیزاریم از پرستیدن شما بتان را کفرنا بکم نکرویدیم بدین شما یعنی
ان شما بینی جاحدیم دین شما و منکر معبود شما یم و شان شما را که شما نزد ما اعتبار وی ندارد وبدا
شد بیننا وبینکم میان ما و شما العداوة دشمنی بدست یعنی مزید و قتل ابدا همیشه مراد آنست که
پیوسته دشمنی ما و شما قایم خواهد بود بدست و زبان حتی تؤمنوا تا آنکه ایمان آرید بخدا وحده و در حالتی که یکتا
و یگانه است یعنی تا هنگامی که بیکتائی او بگروید خلاصه معنی آنست که سبب عداوت و بغضا میان ما نیست مگر کرویدن شما
بخدا پس مادام که سبب قائمست و در میان شما عداوت قایمست در میان ما و محلی که یکتائی گفتن را از خود زایل کرده اید و بیگانگی
خدای ایمان آرید عداوت بوالاة و بغضا بمحبت مبدل گردد و پس ای اهل اسلام شما نیز باین طریق اقتدا کرده با دشمنان دین تبا
جوئید مادام که اسلام میان شما و بیگانگی خدا اقتران نگشته ترک عداوت ایشان نکنید و قوله الا قول ابراهیم لابیه
استثناست از اسوه حسنه چه سزاوار نیست اقتدا کردن باستغفار ابراهی پدر کافر یعنی در تبعیت او از اهل
شرک اقتدا با ابراهیم کنید مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خود را که لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست
که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان کما قال الله تعالی
ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی مر عم خود را آزر مشروط
بود بشرط ایمان کقوله تعالی ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد
آورد از بیزار شد چنانکه حق سبحانه از وی خبر داده که فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه و مخفی نیست در آنکه اگر
حق سبحانه این استثنا نیکرد مطلقا دانسته می شد که استغفار کفار مطلقا جایز باشد بدون وعده ایمان پس بجهت
دفع این مظنه نفی اهل اسلام بود از وی و قوله فلما اهلک الله الناس تتمه قول ابراهیم است که مستثنی است
و لازم نمی آید باز استثنا مجموع استثنا جمیع اجزای آن پس نقیض این آیت نباشد که قل فمن یملک لکم من الله
شیئا یعنی ابراهیم پدر خود گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم که از تو دفع کنم و بردارم از عذاب
خدای هیچ چیز را بلکه همین قدرت بر استغفار او مرو پس چون خلیل و اصحاب او از قوم خود بتوکرد نزدیک
نیاز بدرگاه ملک جلیل او رو کنند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم تا از خلق بود بر

دیگر پس ستیم الیک انبنا و بسوی طاعت تو باز گشتیم والیک المصیر و بسوی حکم تست باز گشت همه و ما خبرت این کلام مقصود
بالقول استثنا مؤمنان بعضی آنست که این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه مؤمنان را این است را بعد از نهی ایشان از
کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید ای فرید کار ما از ایشان بریدیم و بلطف و کرم تو پیوستیم و این
قبلست قوله ربنا ای پروردگار لا تجعلنا مگردان ما را فتنة بلیه و آزمایش للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان
بر ما مسلط مکن و بدست ایشان ما را معذب و معذب مگردان تا در حق ما بگویند که اگر ایشان بر حق می بودند بدست ما
گرفتار نمیشدند یا آنکه ایشان را بر ما مسلط مسازی تا ما را از دین تو برگردانند و از راه منحرف سازند یا آنکه لطف خود را شامل
حال ما سازی تا بر فتنه و آزار ایشان صبر کنیم و تابع ایشان نشویم یا آنکه ما را از موالات ایشان چه اگر با ایشان در طریق
موالات سلوک کنیم گمان برند که ما تصویب ایشان میکنیم یا ما را مخذول مسازی و فتنی که بایشان عارض کنیم چه اگر در آن حال ما را
فرو گذاری گویند که اگر بر حق میبودند مغلوب نمیشدند و این قریب بمعنی اول است واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای فرید کار ما از
تقصیر کوتاهی در راه دین انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن الحکیم و دانائی در کار خود
پس ما را بیامرز لقد کان لکم بدرستی که هست مر شما را ای اهل اسلام فیهم در ابراهیم و قوم او اسوة حسنة خصلتی
نیکو که بآن اقتدا کنند نحو اینجهت مزید حث است بر متابعت ابراهیم و گویند در اول اقتداست با قول او در ثانی با فعال او و مؤید
قول اوست لیکن از مصدر ساخته بضم و بدان گردانید قوله لمن کان یرجوا الله یعنی بخدا که این اقتدا هست مر کسی را که باشد که امید
دارد رضای خدا را والیوم الآخر و بامید روز قیامت این کلام راست بر آنکه سزاوار نیست که مؤمن ترک تاسی کند بابراهیم و
او مشرک باشد که ترک این اقتدا مودی بسوء عقبی است و لهذا در عقب آن میفرماید که ومن یتول که و هر که روی بگرداند از این تاسی
و دوستی کند با اعدا فان الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از مضرت کردن وی مر دین او را چه خود را بدین
دین حق است و احتیاج بدین ندارد الحمید ستوده است در جمیع افعال بجا ستایش مستحق پس تو ترک هیچ کس مزد باو
بلکه ضرر تو بتو راجع است خواهد شد مرویست که بعد از نزول این آیات مؤمنان فتح مودة ابا و ابنا
و سایر اقربا مشرک که در مکه داشتند از دل خود برکندند و در حق عداوت بجای آن در دل خود بنشاندند و چون
حق سبحانه بنات و جدایشان را در تولی موالات و مواصلت قرابت دید و رسوخ عداوت ایشان را مشاهده نمود بر ایشان
رحم فرمود و وعده داد ایشان را و تعلق عسی الله ان یجعل امید هست آنکه خدای پیدا کند بینکم میان شما و بین
الذین و میان آنانکه عادیتم دشمنی داشتید منهم از کفار مکه که خویشان شما اند مودة دوستی و یاری و آنچنان
بود که ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند
در عام الفتح و کسان ایشان با ایشان بحقوق نام برده اند و چون حضرت رسالت صلعم حبیبه که دختر ابی
سفیان بود بعد از اسلام او در دین بعقد خود در آورد شکم ابی سفیان بر طرف شد و دل او بر اسلام نرم

گشت و ام حبیبه قبل از این زن عبیدالله جحش بود و چون بحبشه هجرت کرده بود عبیدالله بترسا شد و ام حبیبه بدین ترسائی
دعوت او قبول نکرد و چون زن بود رسول کسی را بنجاشی فرستاد و ام حبیبه را از او طلب کرد و نجاشی بسعید بن عاص
گفت او را نزد رسول فرست سعید قبول این معنی نمود و نجاشی چهار صد دینار برای صداق رسول بدو داد و وی
بمدینه آورد و بر فاقت حضرت در سال هفتم سر او را گشت و ابو سفیان مشرک بود چون این خبر یافت گفت ذلک الفحل
لا یقرع انفه این مرد عظیم الشان است پس بدلالت وی رسول راضی شد **وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ** و خدای توانا است بر همه مقدورات پس
قادر است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند و اسباب مودت را بر ایشان آسان گرداند **وَاللَّهُ قَدِيرٌ** و خدای آمرزنده است
کسی را که موالات کرده باشد با ایشان قبل از نهی **رَحِيمٌ** مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کرده باشد یا امر زننده و بخشاینده است
مر کسانی را که اسلام آورده مثل مشرکان از بنی عباس مردیست که قرشی عامه و بنو مدلج را با حضرت رسالت معهود
و پیمان بود که هر کس قصد مسلمانان نکنند و مسلمانان دین را یاری ندهند و ایشان بر عهد خود ثابت و در زیادت قصد اهل
اسلام نمیکردند و اعدای دین را حمایت نمی نمودند حق سبحانه در باره ایشان فرمود که **لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ** نهی نمیکند خدای
شما را ای مؤمنان **عَنِ الَّذِينَ** از آنانکه ایشان **لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ** کارزار نکردند با شما **فِي الدِّينِ** در کار دین و ملت **وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ**
و بیرون نکردند شما را **مِنْ دِيَارِكُمْ** از سراها و منزلهای شما **أَنْ تَبَرُّوهُمْ** آنکه نیکی کنید با ایشان این بدل الذین یقاتلونکم است ای
لا ینهاکم عن بر هؤلاء یعنی خدا منع شما نمی فرماید از نیکی کردن با شما در حق جماعت مذکوره **وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ** و از آنکه عدل
کنید بسوی ایشان و ظلم نکنید بر ایشان تا موجب تألیف قلوب ایشان شود و سبب قوت ایمان ایشان با ایمان یا از آنکه بنوستید
قسطی و بهره برای ایشان از آنچه در خانهای شماست از مطعومات یعنی از آنکه کردن شما بدل بجانب ایشان با احسان
نمودن با ایشان نیز منع شما نکرده یا با ایشان نیکی کنید طریق عدالت با ایشان مرعی دارید و کوشید مواد باین جماعت کردکان
و زنان کنانه که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست یا جماعتی که در مکه ایمان آوردند و مهاجرت نکردند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای **يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** دوست میدارد عدل کنندگان را با احسان نمایندگان را و نزد مقاتل این آیه
بآیه قتال منسوخ شده و گویند که قتیله بنت الغزی که مشرکه بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورد
و او قبول نکرد و اذن نداد که بمدینه داخل شود حق سبحانه آیه مذکوره فرستاد پس پیغمبر صلعم بدخول او امر فرمود و
او را قبول نمود و در حق او اکرام و احسان بجای آورد و نزد بعضی حکم این آیه عام است بعضی که باین صفت متصف باشند
و اجماع امت است و نیکی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت داشته باشند یا نه و خلاف در دادن زکوة و فطره و کفارات
با ایشان اصحاب ما جمع بیان نمیکنند و مخالفان در آن با یکدیگر خلاف دارند **إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ** جز این نیست که نهی میکند خدای
شما را **عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ** از آنانکه کارزار کردند **فِي الدِّينِ** در دین و مذهب **وَأَخْرَجُوكُمْ** و بیرون کردند شما را **مِنْ دِيَارِكُمْ**
از سراهای شما **وَظَاهَرُوا** و هم پشت شدند با اعادی و معاونت نمودند ایشان را **عَلَى إِخْرَاجِكُمْ** بر بیرون کردن شما

أَنْ تَوَلَّوْهُمْ آنکه دوستی کنید با ایشان این بدل انما است از الذین یقاتلوکم ای انما ینهاکم الله عن تولی هؤلاء یعنی خدای منع
نمی فرماید از دوستی کردن شما با جماعتی که در مقام مقاتله در آمدند و در اخراج شما ظهیر و معین یکدیگر شدند مراد کفار مکه است
که جمعی را اهل اسلام محاربه کردند و بر خود و اخراج ایشان سعی نمودند و جمعی معاونت ساعیان کردند **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ** و هر که
دوست دارد ایشان را **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه دوست دارندگان **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع
میکنند و سبب این مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند چه دوستی باشد و دوستان خدا می باید و آنکه دوستی بکسان غیر
از عقوبت اهل هیچ کشایش آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله شروط این بود که هر مسلمان که از
مکه بمدینه رود بحضرت او را بگمان باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بآن جانب کند و بمدد شاید قریش او را
باز نگردانند و کتابتی برین وجه نوشتند و مهر بر آنجا نهادند هنوز از حضرت در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنان از مکه گریخته
بخدمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه و منقذ حارث بحدیبیه آمد و اسلام آورد و شوهر او مسافر مخزومی و پسر او ابی
صیفی بن راهب بیامد و گفت زوجه مرا بمن رد کن که شرط صلح برین وجه بود که هر که از ما بیاید رد کنی و هنوز کل مدت
که بر صلح نامه نهاده ایم خشک نشده جبرئیل آمد و گفت که آن شروط بر مؤمنان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنان را
بمشرکان باز دهند پس این آیت بر رسول خواند که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گروه کسان **إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ** چون بیاید
بشما زنان گرویده **مُهَاجِرَاتٍ** در حالتی که هجرت کننده اند از کفر بدار ایمان **فَامْتَحِنُوهُنَّ** پس بیازمائید ایشان را باین وجه
که ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرضی
از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول و دین بدین اسلام باین جانب آمده اند ما نظر کنید
و دلائلی که موجب غلبه ظن شود در نیکی ایشان بسبب ایمان نه غیر ایمان باین سوگند توجه نمی دهد و شبهه ایشان بمؤمنان قبل
از امتحان بجهت تصدیق ایشانست بزبان و تکلم بکلمه شهادت و عدم ظهور آنچه منافی ایشانست از ایشان و باین جهت
اشراف ایشان بر ایمان بواسطه امتحان **اللَّهُ أَعْلَمُ** خدای داناست **بِإِيمَانِهِنَّ** بگرویدن ایشان چه او است که مطلع
بر سر ایشان است و گویند این قول با انکار جلد بدیهیات است بجهت تنبیه است بر آنکه شما ای اهل اسلام هیچ راهی نیست بچیزی
که زبان اطمینان نفس و یقین قلب حاصل شود در حقیقت ایمان ایشان چه این محض سر است بعلام الغیوب پس شما را
درین باب امتحان کافیست و لهذا مدار احکام شرع بر ظاهر است فرح باسوگند ایشان دهید و بابتدا و وسع
طاقت ملاحظه امارات دلکنید **فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ** پس اگر دانستید ایشان را غلبه ظن مؤمنات که مؤمنه است **فَلَا**
تَرْجِعُوهُنَّ پس باز گردانید ایشان را **إِلَى الْكُفَّارِ** بسوی ناکسی دیگر کان حرام علیست که مسلمانان را محکی باشد و از ظن
غالبیست که حاصل شده باشد از اکثر امارات و ظهور امارات و شبهه ایمان بعلم ایشانست با کثر ظن غالب مانند
علم است در وجوب عمل بآن و لهذا حضرت رسالت صحت را میگفت که بالله الذی لا اله الا هو ما خرجت من بغض زوجی

بالله ما خرجت غضبا من ارض الله بالله ما خرجت التماس الدنيا بالله ما خرجت الا حبا الله و رسوله و مراد بکفار زنان
ایه شوهران زنان ممتحنه از نقود **وَلَا هُمْ** این زنان **حِلٌّ لَهُمْ** حلالست مر کافران را **وَلَا هُمْ** نه ایشان کافران **يَحِلُّونَ لَهُنَّ** حلال
میشوند مر این زنان را زیرا که ایمن نمیتوانند بود از اکراه ازواج اموال و اضلال ایشان نکته بجهة استیلاء ایشان بر منها
و مظنه تدین زوجات بدین ازواج نکاح بجهة مبالغه است یا بجهة مطابقه یا اول از برای حصول توقر است و ثانی از
برای منع بر سبیل استیناف **وَآتُوهُمْ** بدهید شوهران ایشان را **مَا أَنْفَقُوا** آنچه خرج کرده باشند از کابین نه ماکول و مدیون
و بباید دانست که وجوب وفا بآنچه عقد صلح متضمن آنست کاهیست که از شروط صحیح باشد پس صلح حدیبیه اگرچه
شامل و رهو کسیست که بدار اسلام آمده باشد لکن چون مطلقست و تابع مقید پس مقید خواهد بود بعدم اشتمال آن
بر مسلمه و از ضحاک منقولست که عهد مشرکان با رسول در باب زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از مانع
نیاید که بر دین تو نباشد الا که او را بسوی مارد کنی تا که بدین تو در آمده باشد و شوهر داشته باشد آنچه شوهر ایشان
آن کرده باشد از صداق بر وی رد و نامی و آنحضرت نیز باین طریقه با ایشان عهد کرده بود و بنا بر این روایه استیاج نباشد
صرف مطلق بعقید و از قتاده مرویست که این حکم بعد از آن منسوخ شد آنقدر حضرت رسالت صلعم سپیه را سوگند داد که
کسانی را داده بود که بازگشت و اینا آمد که **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ اسمی و بنی نیست بر شما **أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ** اگر بخواهید زنان
مهاجره را بعد اسلام فسخ نکاح کرده میان ایشان و میان ازواج کفار ایشان پس شما را جایز ست که ایشان را نکاح نموده
و دارید **إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ** چون داده باشید ایشان را **أُجُورَهُنَّ** مهرها یعنی مهرهای ایشان را و تسمیه مهر اجر بجهت آنست
که مهر اجر بضع است و شرط ایتاء مهر در نکاح ایشانست باینکه آنچه از ازواج بایشان داده از مهر و قایم مقام مهر نیست
در نکاح مستانف بعد از این آیه مهر خطاب سیره را بنکاح خود در آورد بر مصداق معین و آن جمله مهاجر است
بنت بشر که در حباله ثابت بن دحداحه بود از وی فارق شده بدینه آمد و ثابت در آن وقت کافر بود پیغمبر او را بسهل بن حنیف
عقد بست و از عبد الله بن سهل متولد شد و از بعضی منقولست که زینب بنت رسول الله زن ابی العاص بن ربیع بود چون
اسلام آورده بپیغمبر ملحق شد ابی العاص در مکه مقیم شد و مسلمان نشد و بعد از آنکه بمدینه آمد زینب او را امان داد
پس اسلام آورد و رسول او را بآن زینب عقد بسته و از جمله مهاجر مرویست که ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط هجرت
نمود و اسلام آورد و ولید و برادر بود و بمدینه آمد و از پیغمبر صلعم درخواست کرد که ولید را بایشان رد کند زیرا
که شرط میان ما و شما آن بود که مردان را بشما رد کنیم نه زنان را و او را بایشان رد نکرد و عدم جریان این شرط
در مسلمانان بجهة آن بود که زن چون مسلمان شد بر زوج کافر حرام شد چنانکه گذشت پس در جایی نباشد
و نفی بجهة مبالغه کفر و ایمانست اینکه میفرماید که **وَلَا تُمْسِكُوا** و چنگ در مزنید **بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ** بعقدهای زنان کافر یعنی
باید که میان شما و ایشان علاقه زوجیه نباشد و اصل عصمت منع است و تسمیه نکاح بآن بجهت آنست

که منکوحه عصمت زوج و حبالهٔ اوست مرویست که بعد از این نهی اصحاب حصن کانوا که در نکاح داشتند طلاق دادند
و آن جماعت ایشان حصن خطاب و زنی که در دکه داشت مطلقه ساخت یکی قریبه بنت ابی امیه بن مغیره بود که بعد از وی معویه بن ابی
سفیان با وی متزوج شد و هند و شریک بودند و دیگری ام کلثوم بن عمرو بن جرول که حزن ابیه بود و مادر عبد الله بن عمر و بعد
از آن ابو جهم بن حذافه بن قیس قاسم کذاب قرار او بود و با بخلاف است و هند و بر کیشی اهل شرک بود و طلحه بن عبد الله از وی بن بعد
بنت حارث بن عبد المطلب را از حبالهٔ شوهر جدا کرد که بعد از آنکه عبد بنه مهاجرت کرد و اسلام آورد و از وی در مکه جدا
شده باشد بعد از مدتی آنکه فرار نموده نزد پیغمبر آمد و اسلام آورد و آنحضرت او را بخالد بن سعید بن عاص بن امیه داد
و دیگر آیات دالست بر آنکه عقد نکاح میان نیست بر کافر خواه مشرکه باشد زیرا که آن شامل جمیع کفار است و حاجت
نیست بتخصیص آن جایز است فی نفسه بجهة آنکه حصر حصن سبب منع حرمت ایشان نمیشود بجهة آنکه در کتب اصول مقرر شده **وَاسْأَلُوا** و بخواهید
از کفار **مَا أَنْفَقْتُمْ** آنچه خرج کرده باشید از صداق بر ایشان یعنی حواله شما کنند بکفار لاحق که حاضر باشند مهری که بایشان داده باشید
از کفار مطالبه کنید آنکه مر ایشان زنان شوند **وَلْيَسْأَلُوا** و باید که بخواهند کافران از شما **مَا أَنْفَقُوا** آنچه خرج کرده اند از مهر زوجات خود
چون چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافر و من متدین پس هر یک رد کند مهری که بصاحب خود داده اند **ذَلِكُمْ**
جمیع آنچه مذکور شده بیان آیت **حُكْمُ اللَّهِ** فرمان خدای است **يَحْكُمُ** حکم میکند سبحانه **بَيْنَكُمْ** میان شما این استیناف است یا حال از حکم یا خبر
مبتدا یعنی حکم الله بینکم **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدا داناست بمصالح شما **حَكِيمٌ** حکم کننده با آنچه مقتضی حکمت است از حسن مرویست که در صدر
اسلام مسلمه رفت کافر بود و کافره رفت مسلم پس باین آیت منسوخ شد و بعد از آنکه مهر مهاجر آن کافر محرم واقع شده باشد چون
خود و خوش بر آن زوج کافر چیزی باو نداده باشد دفع مهر بر او واجب نیست و نیز حکم در مهر او مرویست که زوج مطالبه
مهر کند از آن زوجه پس اگر بدر یا برادران زوجه مهر کنند واجب نیست دفع مهر بایشان و بر امام یا نایب او است
که مهر از بیت المال بزوج کافر رساند و اگر این قضیه در شهری باشد که امام یا نایب او در آنجا نباشد بر مسلمانان واجب
نیست دفع مهر بزوج و حاکم در زمان عهد نداشت پس اگر زنی بدر زوج رفع عهد نماید و بلاد شرک هجرت نماید دفع
مهر واجب نیست زیرا که زوج او حربیست و حربی در نفس و مال محقون نیست و ابو حنیفه باین آیت استدلال کرده
بر صحت نکاح مهاجره بدون عدهٔ مگر کافر که حامله باشد و این غلط است بجهة امکان اشتراط نکاح بعد از آنکه در قابلیت
در حق حامله ثابت و ثابت بر وقوع فسخ نکاح بمجرد اسلام زوجات بدون ایقاع طلاق لیکن اگر اسلام ایشان قبل از
دخول باشد فی الحال فسخ واقع میشود و اگر بعد از دخول باشد فسخ موقوفست بر انقضای عدهٔ پس اگر زوج در اثنای
عدهٔ اسلام آورد احق خواهد بود بزوجه خود و این حکم در غیر کتابیه است اما در ایشان است که اگر اسلام از جانب
زوج باشد نکاح منفسخ نمیشود و اگر از جانب زوجه باشد حکم آن بوطی بیق سابق است و باقی احکام در دین باب
در کتب فقه مذکور است آورده اند که بعد از این آیه مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند باز ازواج ایشان که کفار از آنکه

مهر و مسمات ایشان نموده ایشان را که فَإِنْ فَاتَكُمْ اگر فوت شود و بعضی سبقت گیرد و بی بهره از شما ای مؤمنان إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کافران یعنی بدار الحرب شوند و مهر و بدست شما باید فَعَاقَبْتُمْ پس از پی در آیید ایشان را و غنیمت ایشان بدست شما در آید و در کشاف آورده که عاقبتم مشتق است از عقب یعنی نوبت یعنی باید نوبت شما از آمدن و مهر این و چه باشد که در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید تشبیه نموده آنچه بآن حکم فرموده بر مسلمانان و کافران که ادای مسلمان مهر است مهر و نفقه کنار دادن یک نوبت و ادا کنان مهر و نفقه مسلمانان نوبتی دیگر بامری که متعاقب یکدیگر باشند مثل تعاقب در رکوب و غیر آن و گویند که عاقبتم مشتقست از عقبی یعنی غنیمت یعنی بسبب بعقبی که آن غنیمت است از کفار یا آنکه عقبی بت کند ایشان را بمثال تا آنکه غنیمت گیرید از ایشان یا از پس ایشان بیابید و عاقبه اسم بنا باز کرده فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنان را که رفتند زنان ایشان بدار الکفر و مهر بیاورند از مثل مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر این زنان و بدانکه اینجا لفظ در موضع احد بجهت تحقیق زنان می زند است و مبالغه در تعمیم یا آنکه مراد شیء از مهر ایشان باشد یعنی آنچه چیزی از مهرهای زنان مرتد از شما فوت شود و نزد کفار باز نرفته که از ایشان اخذ نمائید پس وقتی که نوبت ظفر بشما رسد مهرهای زنان را از غنیمت بازواج ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدا و بجا آورید از امر او الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ آن خدائی که شما بدو مؤمنید یعنی بدو گرویده اید چرا ایمان باو مقتضی چنین است از عذاب او از ابن عباس مرویست که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر بمکه شدند بنزد کفار رفتند اول ام حکم بنت ابی سفیان که زن عیاض بن شداد فهری بود دوم فاطمه بنت امیه بن مغیره که زن جرجس بن عتاب بود و زن وقتی که عمر اراده مهاجرت کرد از و امتناع نموده مؤمن شد و بکفار ملحق گشت سیوم بروع بنت عقبه که زن شماس بن عثمان بود چهارم عبده بنت عبد العزی بن نضله که زن عبد الرحمن بود پنجم هند بنت ابی جهل که زن هشام بن هاشم بود ششم کلثوم بنت جرول که زن بشر بن عمرو بود پس پیغمبر ایشان را بغنیمت مهر ایشان بشوهران ایشان داد و آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلعم بر کوه صفا بر آمد با رجال مکه بر اسلام و چهار بیعت کرد زنان ایشان نیز در مبایعت مبایعت میکردند حق سبحانه طریق مبایعت ایشان را شرایط آنرا بجبیب خود تعلیم نموده فرمود که إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی بر نیت گرویدن یُبَايِعْنَكَ مبایعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بآن شوهر نیارند و شوهر نگیرند بِاللَّهِ شَيْئًا بخدا چیزی را از اصنام و اوثان وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند آن مال شوهران و از غیر ایشان وَلَا يَزْنِينَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان خود را مراد دختران اند که زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و اولاد اینها کنند وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ و نیاورند دروغی که از وی چهل بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ بر یافته باشند از آنچه وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پاهای خود این کنایتست از فرزندی که بدروغ بشوهر منسوب سازند چه

بلکه میان هر دو دست است برداشته است و فلذا در فرج که در میان هر دو پاهاست از و ولد حاصل گشته مراد است که فرزند حرام آورده پنهان دارند و بدروغ اسناد آن بشوهر نکنند و از کسی بدیگر بعاریت دهند یا آنکه چون فرزند متولد میشود مادر او را در دست و پای خود آورده میبرد و نزد بعضی مراد قذف محصنات است و اضافه اولاد غیر بآن باعتبار ایشان کذب وَلَا يَعْصِينَكَ عاصی نشوند در فرمان تو فِي مَعْرُوفٍ در کاری که بایشان امر کنی تشبیه آن بمعروف بجهت آنست که عقل صحیح است بآن بجهت عظمت حسن آن و تقیید بمعروف بالکلیه رسول امر نمیکند مگر بآن نیست بلکه حاجت مخلوق و معصیت خالق و مصلحت آن در تقیید معروف درین مقام اختلاف کرده اند و بعضی گفته اند که مراد بمعروف نیست که موافق طاعت خدا باشد و نزد بعضی دیگر مراد آنست که با هیچ مردی خلوت نکنند و در خلق تشبیه و بآن زید بن ابی است که نوحه نکنند و جامه ندرند و موی نکنند و روی نخراشند و سر نتراشند و سیاه نباشند و شوهر نخواهند و با محرم سخن نکنند و با ایشان نشینند و تشبیه اولی است بجهت معروف و شمول لفظ حاصل کسی سجاده میزماید که ای محمد چون زنان باین شرط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان و ضامن ثواب ایشان شو و در روایت نموده باین شرط بخاری در صحیح خود آورده که ذهری از عروه و عروه از عایشه روایت کرده که بیعت پیغمبر صلعم با زنان بسخن بود و دست هیچ زن مماس نکرد و فرمود آنست که زنان دست در تو دراب فرو برند و بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود در آب فرو برد و از شعبی منقولست که بیعت ایشان از ورای ثیاب بود باین وجه که آنحضرت حاضر بود دست خود از آنجا بیرون آورد و بعضی دیگر گفته اند که رسول جامه در میان خود و زنان پیدا نمود و زنان پیدا نمود و یک زن را در دست خود گرفت و یکی زنان در دست کس فتند و بیعت کردند و در روایت دیگر آمده که امیه خاصه خود بجز از زنان ثابت از زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای از آنچه کرده اند در حالت کفر إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان کسانی که بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که توفیق ایمان نموده و کرم فرموده که مؤمن میگردند که رحمت موفق است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد خیر مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موفق است بر خود توفیق بخشد کسی بدولت ایمان نرسد جز آنکه خدا توفیق داده این آیت رسول قصد مبایعه زنان نمود بشرایط مذکوره و فرمود که ابایکن ان لا تشرکن بالله مبایعه میکنم با شما از آنکه شریک نیارید بخدا هند دختر عتبه که زن ابو سفیان بود در میان زنان ایستاده بود و نقاب در روی خود کشیده بجهت قرب آنکه رسول او را نشناسد چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله ما را در اخذ بیعت تاکیدی که میکنی که با مردان میکنی و این بجهت آن گفت که پیغمبر امر آن ایشان جهت اسلام و جهاد مبایعه نموده بود و بعد از آن فرمود که و لا تسرقن هند گفت ابو سفیان مردی بخیلست و من مال او بسیار اخذ کرده ام بدون اذن او خدا نمیدانم آیا بر من حلالست از ابو سفیان ساکت بود گفت هر چه بر کفایت و خواهی گرفت بر تو حلالست رسول بخندید و او را شناخت و گفت انت هند بنت عتبه تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرمان از آنچه گذشت و خدای از تو عفو کناد و بمقاصد و مطالب خود برساناد و این سبب آن گفت که در احد جگر حمزه را شکافته بود و مثله کرده بود فرمود که و لا تزنین هند گفت ایا زن آزاد تا کند

عمرو با پدر صفا استاده بود چون این سخن بشنید بخندید بجهة آنکه در جاهلیت میان او و هند این نوع فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود که تعالی
اولاد هند گفت ما ایشان را می پروریم در حالت کودکی و ایشان را میکشید در وقتی که بزرگ میشوند و این را برای آن گفت که پسر
او حنظلة بن ابی سفیان در روز بدر در دست امیر المؤمنین صلوات الله علیه بقتل رسیده بود رسول از استماع این سخن تبسم نمود
و چون بدر بن وجهی که بر پشت افتاده بود دیگر فرمود که ولا تأتین ببهتان تفترینه بین ایدیکن و ارجلکن هند گفت بخدا سوگند که ما زنان را کوران
ما را امر نیکی میکردند و مکارم اخلاق و عبادات فرمود که ولا تعصینی فی معروف هند گفت بخدا سوگند که ما زنان را کوران اجتماع
شدیم که در فضاحی شریم و ایچ فرمانی خلاف آن نکنیم پس عورتان باین شرایط با رسول بیعت کردند و رسول دعای خیر و رحمت ایشان
تقدیم رسانید و وجود زنان با آنکه از اهل بصرت و محاربه نبودند لعنت عهد ست بر ایشان با آنچه صلاح دین ایشان است
از حقوقی که متعلق بانسان از واجب ایشان باشد با تشیع آن میل کند و بآن مساعدت نماید و در دعا که جمعی از دین ایشان اهل
اسلام با یهودان دوستی میکردند و بجهت مسلمانان میکشتند و بسبب آن میرسیدند و طعام از ایشان میگرفتند حق ایشان از آن نهی نمود
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول لا تتولوا دوستی میکنید و مودة میرسانید قوما غضب الله علیهم
گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان و ایشان را باتش سخط و غیظ خود سوخته مراد یهودانند قد یئسوا بتحقیق که نومید
شده اند ایشان من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کفران نعمت حضرت رسالت که در توریة است با آنکه معرفت دارند
بعد از آنحضرت ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات آخرت نخواهد بود پس نامید اند از آن کما یئس الکفار چنانکه نامید شده اند کافران
من اصحاب القبور یعنی از مبعوث شدن مردگان و رستاخیز یا از رجوع مردگان خود بدنیا و سید رضی الله عنه ایشان
را کی بند جان و بجسد در پیکر کفار است یا بعد نا امید اند از ثواب عذاب همچنانکه کافران مرده که برای العین رجوع حال و بدنیا
خود را دیده اند و بعلم الیقین عاقبت خود را دانسته اند از نعم الجنان بکلی قطع امید کرده و وضع ظاهر در موضع بنا بر معنی اول و امین
بجهة دلالت بر آنکه سبب یاس ایشان کفر است سورة الصف این سورة الحواریین و سورة عیسی نیز گویند و در مدینه نازل
گشته و جماعه و اتفاق است بلا خلاف ابن بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره صف بخواند از برای او
استغفار کند و صورت فرشتگان و ماهیان که در دنیا باشد و روز قیامت رفیق او باشند و او را از جوار یاران بدهند و بعضی
از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که سورة الصف بخواند و قرائت کند و نوافل بآن مداومت نماید خدا سبحانه او را در صف
ملائکه و انبیا جای دهد و بباید دانست که چون حق سبحانه ختم سورة الممتحنة بنهی موالات کافران افتتاح این
سوره کرد بایجاب قطع این موالات ظاهر و باطنا و عبادت آن امر بندگان فرمود بجهاد کردن ایشان و گفت سبح لله ما فی السموات
تسبیح میکند پاکی و پاکیزگی یاد کرده خدای را آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست
از سفلیات و الغالب که غالب است که در حکم کردن هیچ چیز مغلوب نگردد الحکیم درست کار که حکم افعال او را بنا بر حکمت
کلام الله در مقدم مذکور شده بجهت استفتاح سوره است بتعظیم او سبحانه از دوی تسبیح و تنزیه و تکریم ما شأن استفتاح

سوره بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی روایت است که جمعی از اصحاب بآن قدوه احباب هم گفتند که یا رسول الله اگر بدانیم که دوست
حق تعالی کدام است ما آنرا دوست داریم و در آن بذل کنیم و بجان و دل بکوشیم سبحانه آیت ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله
که بعد از این مذکور خواهد شد انزال فرمود و چون آیت جهاد رسید بعضی خود عمل کرده از جهاد فرار نمودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله با معدودی
چند در میدان کفار بکوشیدند و بجهت ایشان دعای مبارک فرمود و زنان در بلعیر او بسنگ جهاد کافران مشغول شدند حق سبحانه
توبیخ ایشان فرمود باین آیت که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگویید ما لا تفعلون آنچه نمی کنید
یا میگوئید از آن چیزی که از آن فرمان نمی برید کبر مقتا عند الله این گفتن بزرگ است در دشمنی خدا ان تقولوا ما لا تفعلون
آنکه بگوئید آنچه نمی کنید و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرار کردند و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز احد فرار کردند و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق
منافقان است که در روز احد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرار کردند و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که
در روز بدر و روز احد فرار کردند و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین
فرار کردند و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند
و بعضی از مفسران گفته اند که این آیت در حق کسانی است که در روز بدر و روز احد و روز حنین و روز خیبر و روز حنین و روز خیبر و روز حنین فرار کردند

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ٢

این آیت مشتمل بر ساعت انزال فرموده و ایشان را بآن سرزنش نموده و از ابو میاطی منقول است که اصحاب بحضرت رسالت
گفتند ایا کدام عمل بجای آریم که ما را از حضور بزرگان باز داند و بر وضع چنان بخود دیع و دیگران در ساند حق سبحانه این آیت فرستاد
که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم فرموده ای بآن آنچه فرموده میخواهید نازل شد یعنی علی که بنده را از سجن جحیم
برهانی بخشد و بالعلای علیین فرود آرد ایمان و جهاد است چون بحق جهاد و در رسید اصحاب بجهت خوف موت و کراهت زندگی
از آن متثاقل گشته متقاعد شدند و حق سبحانه آیه مذکوره فی وفی ساو و ایشان را بآن عتاب فرموده و سعید بن مسیب فرموده
که موسی رسول و اصحاب را بجهاد دعوت نمود بدو روز بدو صهیب را بکشت و رسول از وی خوشحال شد و گفت
که وی را بکشتند از میان قوم یکی بدروغ گفت من او را کشتم تا او ثنا گویند و ستایش نمایند چنانکه حق تعالی میفرماید که بجهت فاز
بلم بلا عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید صهیب را بقتل رسانید صهیب ساعتی بود او را گفتند چرا انکار
کردی من او را کشتم گفت وی را برای خدا و طمع ثواب کشتم زیرا که لا ف زدن و اظهار جلادت نمودن رسول و نمود با ابی یحیی قوار
کشتی گفت نعم بآن رسول الله پس حق سبحانه این آیت تازه ساخت و نزد بعضی دیگر خطاب راجع است بمنافقان که اظهار ایمان
میکنند بدو و ما بطاعت آن و پنهان میدارند ایشان بعنوان ایمان بر سبیل تهکم باشد و چیزی که دلالت میکند بر آنکه معنی متقدم
قول کسانی که در قتال دعوت ثبات داده و فرار و بعد از ثبات بآن وفا نکردند است که حق سبحانه در عقب این فرموده که ان الله
بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه خدای صفا این صورت
یعنی قاتل ای صافین و ایاد آن مورد و صفه بجهة مبالغه است و نصب آن بر حالیه است از ضمیر یقاتلون یعنی خدا
دوست میدارد جهاد کنندگان را در حالت که صف زده اند در برابر اعدا و میتواند بود که منسوب بر مصدریه باشد
و تقدیر آنکه بصفون صفا یعنی صف زده اند در معرکه جهاد صف زدنی و قوله کانهم بنیان مرصوص حالت از ضمیر یقاتلون
است در صفا یعنی صف زدگان اند در حالتی که گویا ایشان بناهای استوار اند زیرا که بجهت شدت اتصال و استحکام صفوف
اقدام ایشان در معرکه حرب و یکدیگر چسبیدن بر وجهی که از غایت اتصال و صفوف قتال هیچ فرجه در میان ایشان نباشد
یا آنکه در استحکام و اتصال و استقامت مثل بنایی مرصوص اند و گفته اند از زیر بجهت باشد یا در اسود و بلاد روم و اجسام
کلمات جبال مرصوص اند و گویند این صفت صف یاران است چه سواران بآن صف میکنند و عجب آنست که بیاران در
حرب بر سواران فضیلت نیفتد حاصل حق سبحانه در این کلام اعلام بندگان فرموده با کره و احبابت سبات قدم در معرکه
جهاد و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال مانند رسوخ بنا و عدم ذهاب آن از مکان خود و معنی محبت
شامل بنده اعطاء ثواب و رفع درجات او است از نزد خود و مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایت کرده و ضحاک از ابن
عباس که او فرمود کان علیا اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذا الایه صحابه امیر المومنین علی
علیهم چون در صف قتال قیام می نمود گویا که صفا نه صف رجال بود بلکه متین و جبال مستحکم بود چون آیه

محبوب و موصوف حق سبحانه بود و این کیفیت شیمه مرتضی و شیوه شاه اولیا این آیت در حق آن سرور نازل شد یا ابن
ابن الحسین از زید بن علی از ضحاک روایت میکند که صحابه فرمود من از ابن عباس شنیدم که جماعه که خدای تعالی در این آیت ثنای
ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابی طالب است و حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث و مقداد اسود
کنده و روایت مکحول از ابی صالح از ابن عباس چنین مذکور است که این آیت در شان علی بن ابی طالب است و حمزه بن عبد المطلب و
و عبیده بن حارث و سهیل بن حنیف و حارث بن صمت و ابو دجانه بن دل یافت و بر هر تقدیر شاه اولیا صدوق و محبوب سکان
الارض فی السماء است و حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق امیر المومنین صلوات الله علیه که لا یحبک الا مومن و لا یبغضک
الا منافق و محبت الله و رسوله کرار غیر فرار ثمره است برای آنحضرت و رسالت این جماعتیست که حق سبحانه در این آیت ثنای
جمیل ایشان را بمحبت و رافت خود نازش فرموده و ثبات قدم و رسوخ ایشان را در معرکه جهاد و میان مرصوص تشبیه نموده پس بر
این آیت آنحضرت باشد و اتباع او که در محاربت قتال و جدال و نقاد او نموده ثابت و راسخ بوده اند نه جماعتی که مکی تا حرب
اعدا از او نموده کوس جبانه در میدان اهل شجاعت زده اند و علی حسینی و بی غیرتی در میان ایشان بنا افتاده اند و محبت ایشان
در سوای دنیا و آخرت گشته اند و بعد از حق جهاد بر ثبات اقدام در جهاد بیان مینماید صد سه و ثبات حق بر موسی و بر قوم
و از بر قوم خود بجهت تنبیه حضرت رسالت صلعم در شکیبائی بر تکذیب است و میفرماید و اذ قال موسی لقومه ای یاد کن ای محمد آنگاه که گفت موسی
مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم ای گروه من لم تؤذونی چرا میرنجانید مرا با شنودن فرمان من و انکار نمودن آیات و تکذیب
و اظهار اشقاص و عیب من و افترا و بهتان نهادن بمن چه ایشان کاهی او را ساحر میگفتند و زمانی او را مجنون نام مینهادند
و وقتی اساطیر بر من و او باد میکردند و محلی اسم زانی بر او اطلاق میکردند چنانکه در قصه قارون مذکور شد و زمانی نسبت قتل
باو میدادند و غیر این از انواع ایذا چون کنتن اسبول تا الها کالم الله از اهانت و رنج نفاق و عیاذ گوساله کردن و طلب رؤیت خدا
نمودن و قوله وقد تعلمون حالت از ضمیر تؤذونی و ذکر قد برای تاکید علم باید آن جمله حالیه بجهت انکار ایذا ایشان یعنی چرا
مرا آزار میدهید حال آنکه چنین میدانید که انی رسول الله الیکم که من فرستاده حضرت خالق بسوی شما با معجزات بینه بر صحت رسالت خود و شما را
خبر نیست در صدق دعوی من باید که مکرم و محترم باشید پس امتثال امر من موسی دان بدو فرمان مرا بجای آرید و در طریق
و طغیان سلوک مینمائید ایشان بر ضلالت و جهالت خود ثابت شدند و سخن او را بسمع قبول اصغا نکردند و دست از ایذا
و آزار باز نداشتند فلما زاغوا پس آنگاه که بگشتند از قبول فرمان موسی با دو جمله اولیا و اعوان بر صدق او ازاغ الله
خدای قلوبهم دلهای ایشان را از استقامت یقین یعنی منع الطاف خود نمود و ایشان را در باد به ضلالت فی وکذلک
تا در طریق ضلالت بمانند و بصراط مستقیم نرسند والله لا یهدی و خدای راه راست نمی نماید باعطاء الطاف
یا بتوفیق و کلمت و جمله القوم الفاسقین گروهی را که بیرون رفته اند از ایمان فرمان بجهة فسق عناد و طغیان چرا این
مانع الطاف هادیه است از حضرت منان بلکه بخذلان ایشان میکنند و بحال خود شان وا میگذارند و نظر لطف از ایشان

باز میگیرد و جایز نیست که مراد از اعتراض ایشان باشد از ایاد و دن مانع الطاعات دنیا که در نظر عین و شرع ممنوع است
کرد ما عنی حق سبحانه رفع ایمان کند از منکران **وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** یاد کن این را نیز که گفت عیسی پسر مریم مر امت خود را که **يَا بَنِي**
إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب **إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ** همانا من فرستاده خدایم بسوی شما بجهت دعوت بحق ذکر یا بنی اسرائیل در این با قوم
محمد اگر در قول موسی واقع شده بود بجهت آنست که عیسی را منسوب شود در میان بنی اسرائیل تا قوم او باشند و قوله **مُصَدِّقًا** حالست
از معنی او رسالت که در رسول است نه از جار و مجرور در زیرا که از ظرف لغو نیست بجهت آنکه صلاح رسول است پس حامل شود بر زیرا
که حق بجز بتنها عمل نمیکند مگر بواسطه امر در و باشد از معنی فعل و بیرون حکم واقع شد معنی فعل ان و مسلی بکشت پس چه کنی
قول تو اند که حاصل که عیسی به بنی اسرائیل گفت که من فرستاده شده ام بشما رسالتی که باورد و از نزد **لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ** مرا بجهتی که از پیش
از منست **مِنَ التَّوْرَاةِ** از کتاب توریه که بر موسی نازل شده است یعنی تصدیق کننده ام کتاب را که از نزد خدا است **وَمُبَشِّرًا** و مژده دهنده ام
بِرَسُولٍ يَأْتِي به پیغمبر فرستاده که میآید بدین شرع شما مرا **مِنْ بَعْدِي** از پس من **اسْمُهُ أَحْمَدُ** نام او احمد و او بمعنی ستاینده تر است یعنی ستایش او من
شبه بستایش انبیا بیشتر است یا ستوده تر یعنی ستایش او را بیشتر از ستایش مخلوق دیگر میکنند بجهت آنکه محاسن اخلاق او بیشتر از
هر کسی است و در کتب تصدیق بنبوت او که اول کتب مشهوره ایست که انبیا بآن حکم کرده اند و بشارت بپیغمبری ما که خاتم پیغمبرانست در
مراد عیسی از این قول آنست که دین و مذهب من تصدیق بجمیع کتب خدا و جمیع انبیای متقدم و متاخر و در بعضی روایت آمده که روزی
عیسی بحواریان بدین صورت که **إِنِّي أَعِظُكُمْ بِثَلَاثٍ** و بیکی **وَاثْنَتَانِ** و بیکی **فَأَمَّا الْوَاحِدَةُ** پس اما یکی **فَإِنِّي أُبَشِّرُكُمْ** بشارت میدهم
شما را **بِأَحْمَدَ** بنبوت احمد **وَأَمَّا الثِّنْتَانِ** و اما دو **فَإِنِّي أُحَذِّرُكُمْ** میترسانم شما را **مِنَ الْحَسَدِ** از حسد **وَالْحَسَدُ** و حسد
يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ میخورد نیکیها را **كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ** چنانکه آتش میخورد هیزم را و در بعضی روایت آمده که روزی
عیسی بحواریان بدین صورت که **أَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ وَأَنَا حَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي**
لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ من آنم که نامهای متعدد است من احمدم و محمدم و ماحی ام که حق سبحانه بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که مردم
بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبری در عقب من نباشد و در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی مسیحیست و
معنی او اینکه بعضی سند خدای او را بشما بعد از مسیح و از کعب منقولست که حواریان بعیسی گفتند یا روح الله هل بعد ناس امة بعد از ما
امتی دیگر خواهند بود فرمود نعم امة احمد حکماء علماء ابرار اتقیاء کانهم من الفقه انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرزق و
یرضون الله منهم بالیسیر من العمل یعنی بعد از ما امت احمد خواهند بود و خاتم پیغمبرانست و ایشان حکیمان و علما ان باشند و نیکوکاران
و پرهیزگاران و در علم شریعت عمل نه رسیده باشند که گویا پیغمبرانند خشنود باشند از خدا باندک روزی و خدا از ایشان
خشنود باشند باندک کردار حاصل که آیت مذکوره متضمن آنست که عیسی علی نبینا علیه السلام اشارت فرموده بوجود
باجود محمدی صلی الله علیه و آله و اصحاب خود را اخبار نموده بنبوت و رسالت او و امر فرموده ایشان را باسلام آوردن باو و این
بشارت متضمن معجزه عیسی است نزد ظهور او **فَلَمَّا جَاءَهُمْ** پس آنهنگام که آمد احمد صلی الله علیه و آله بدیشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزات روشن
و آیات عظیم **قَالُوا** گفتند جمعی از بنی اسرائیل **هَذَا** اینکه او بما مینماید **سِحْرٌ مُبِينٌ** جادو بیست آشکارا که بر هیچ کس پوشیده نیست

نیست و نزد بعضی ضمیر جاء راجع است بعیسی یعنی چون عیسی بایشان آمد و معجزات بلند بایشان نمود و مثل احیا موتی و ابراء اکمه
و ابرص گفتند این سحریست نمایان و میتواند بود که مشار الیه هذا آنحضرت رسالت باشد یا عیسی و حق تعالی او را سحر جهة مبالغه باشد
مثل زید عدل و موید اینست قرائت حمزه و کسائی که هذا سحر مبین پس معنی آنست که احمد یا عیسی ساحریست اشکارا **وَمَنْ أَظْلَمُ**
و کیست ستمکارتر **مِمَّنِ افْتَرَى** از کسی که ببندد **عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ** بر خدای دروغ یا بعضی پیغمبران او را تکذیب کند و قصد نفی معجزات او نماید و
و گوید که خدای او را برسالت نفرستاده **وَهُوَ يُدْعَى** و حال آنکه خوانده میشود آن مفتری یعنی پیغمبر خدا او را **إِلَى الْإِسْلَامِ** بسوی دین
اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجات و مخلص استفهام از برای نفی و حکم مذکور است یعنی هیچ کس ظالم تر از شخصی
نیست که حق سبحانه او را بزبان پیغمبر خود دعوت کند بدین اسلام که مستضمن سعادت دنیا است و او بجای اجابت او کذب بر خدا
افترا کند و معجزات ظاهره و آیات باهره پیغمبر او را سحر داند که مستلزم کذب و نفی است **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي** و خدای راه نماید **الْقَوْمَ**
الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند مراد آنست که حق سبحانه اعراض
که سبب هدایت است از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیه ضلالت و کفر رها کند بسبب فرط عناد و طغیان ایشان یا روز
قیامت طریق جنت را بایشان نماید بواسطه کفر و عصیان ایشان و در بعضی روایت آمده که نضر بن حارث گفت که روز
قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان نخواهد کرد حق سبحانه بجهت رد قول او این
آیت فرستاد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقول شفاعت ایشان در باب کفار و خدا و عاد کسانی فرستد
که بجهت فرمان دادن بجاده اسلام منحرف شده اند و متسویلات شیطانی و تمویهات نفسانی نموده رکشته و در لباب آورده
که چند روز وحی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد
نور او را خفه نشاند و کار او را باتمام نخواهد رسید این سخن باو حضرت رسید خبر ملال بر ایشان دل مبارک رسانید
جبرئیل بجهت دفع آن این آیت آورد **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا** لام زایده است از برای تاکید اراده چه لام جارّ متعلق معنی و
ارادتست مثل لام جئتک لاکرامک که بمعنی لارادة اکرامک است پس اصل آن یریدون ان یطفئوا است یعنی اراده میکنند
انکه فرو نشانند **نُورَ اللَّهِ** نور خدا را و میتواند بود که مفعول یریدون محذوف باشد و تقدیر اینکه یریدون الافتراء لیطفئوا
و بنابرین لام از برای علت باشد یعنی اراده میکنند افترا را بر محمد تا باطل شاند نور حق را که دین اسلامست یا نور
یا حجت و اظهار و معجزه باهره بر صدق حضرت رسالت **بِأَفْوَاهِهِمْ** بدهنهای خود یعنی بطعن کردن در آن بگفتار ناپسندیده و سخن
بی اساس یا نه که در حکم نور اگر خاموش است این نفاست بگفتار و افترا و ابطال اسلام بگفتار یا صواب هذا سحر مبین یا عنوان یعنی تا
ایشان در دین اطفا مثل سال کسیست که بدهن باد دمد و نور آفتاب تا افتاب شاند **وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ** و خدای تمام کننده است
نور خود را یعنی روشنی دین و شریعت سید المرسلین را باظهار کلمه اسلام و تایید سید انام و اعلاء دین و شریعت و
رسانیدن آن بغایت نهایت تا روز قیامت **وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** و اگر چه کراهت دارند ناکسان از اتمام آن و کراهت ایشان

انوی بنت در اعتنای چون ام صدق و صواب مجرد اده شناسی کم چنین نوشت و در نابی و در آفتاب و نیم ساتین شب
بعکس و نصف آفتاب محاهد و لت باران آفتاب نکاهد **هو الذی ارسل رسوله** اوست خدائی که فرستاد **رسوله** پیغمبر خود را **بالهدی** بیان کرد
هدایت بیغمبران یا معجزه **و دین الحق** و بدهب درست و راست که ملة حنیفیه است **لیظهره** تا غالب کرداند این دین را **علی الدین**
کله بر هر کیشی و ملت **و لو کره المشرکون** اگرچه کاره باشند مشرکان اعتقاد بن محدی را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک و فی
الی فتح این دعا که حق سبحانه داد و آن ممکن فرق بعلل امدا چه دیگر ادیان باقی ماند که بدین اسلام مقهور و مغلوب شدند و گویند که این
در وقت نزول عیسی و خروج صاحب الامر حق اهد بود که هر اهل زمین اسلام قبول کنند و عیسی باستاد خود از عمر بن مسعود روی
از عبایه نقل کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد از این زمان خواهد بود بر
فوالذی نفسی بیده حتی لا یبقی قریة الا نادی فیه بشهادة ان لا اله الا الله کرة و عشیا حتی انکنی که نفس من بید قدرت اوست که دین
اسلام را غالب کرداند بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دهی الا که بامداد و شبانگاه در وی ندا کنند که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله
فتم ذکر رسول و امر معروف باجتناب کفار را بقبول قول او و قبول نعمت دین او و قبول **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان **هل**
ادلکم ایا دلالت کنم شما را و راه نمایم **علی تجارة** بر بازرگانی که تجارت دهد و بر معاملت شما **تنجیکم من عذاب الیم** از عذاب
دردناک که آتش دوزخ است و انواع عقوبت این کلام بر صورت عرض است بر سبیل تلطف در استدعا عمل که مجیب باشد از عذاب
اخروی و قوله **تؤمنون بالله** استیناف از برای بیان تجارت مبهمه که عبارتست از قول استفهام که در عمل کنیم که موجب
نجات ما باشد و مجاز جواب داده که عمل همین است که ایمان آورید بخدا و رسول او **و تجاهدون** و کار زار کنید با کافران مراد است
با ایمان و جهاد و ذکر آن بصورت اخبار ایذانست باکد ایمان و جهاد از قسم تجارتست که واجب الامتثال است و بهیچ وجه جایز
نیست که ترک کرده و مبالغه در وجوب آن بمرتبه ایست که گویا بندگان بآن امتثال کرده اند و ما بعضی آورده اوجهاد ایشان
بآن امر موجود خبر میدهد و نظر آیت قوله تعالی کفر الله لک و بعز الله لک و جایز که مستوی اند بود که این خطاب با اهل آفاق باشد
و معنی آنکه ای کسانی که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل یا آنکه خطاب با اهل ایمان باشد و مراد امر بثبات ایمان
و ان الجمع و الشهر و تعلیمست یعنی معنی آنست که ای مومنان ثابت و راسخ باشید در ایمان که دارید و جهاد با اهل کفر نمائید **فی سبیل**
الله در راه خدای را بی ریا **باموالکم** بمالهای که صرف زکاة و صله رحم و اعمال بجا آورید **و انفسکم** بنفسهای خود که متحمل
قتل و حرب شوید و در روایتی که از ابن عباس ماثورست که بعضی از اهل اسلام گفتند اگر بدانیم که بهترین اعمال حبیب بجا تمام موکب
آن شویم و نفس و مال خود را در آن صرف کنیم این آیه که **ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم** و چون صدق بر این بر آمد و بیان
این نازل شد گفتند کاشکی میدانستیم که بیان این تجارت حق سبحانه این آیه فرستاد که **تؤمنون بالله** الی آخر و استیناف آن
و توجیه خطاب با اهل ایمان و تنبیه است بر آنکه امری که بعد از تنزیل واقع شود بر نفوس او و جمع است در آن و اقرب قبول آن
ما یس با فتن چیزی بعد از آن واقع باشد در نفس از آنکه صادر شود بی سبب **ذلکم** اشارت کنی شد از ایمان و جهاد **خیر لکم** بهتر است

من شما از معاملات را بجا **ان کنتم تعلمون** اگر هستید که دانید طی بن تجارت حقیقی را یعنی اگر عالم شوند بخوبی ایمان و جهاد و معتقد
شوید باینکه آن سودی است بر هیچ کدامی و نفع سودمندی که آن نوشت بشتاب و نجات از عذاب و تجارت اموال سودی بر هیچ فانی و خواهد
اجازه آن کنید و اتوانی سایر اوباج متعدد را بدو قوله **یغفر لکم ذنوبکم** جواب امر است که مدلول علیه است بلفظ خبر یا بیان شرط یا استیناف
که گوئی کلام دلالت بآن دارد یا بتقدیر آنکه آن تؤمنوا و تجاهدوا یا اهل تجارت از اوکم بنفس کم و جبد است که جواب علی اوکم زیرا که مجموع دلالت
من جهت مفرق نمی شود پس معنی کلام آنست که ایمان آرید و جهاد کنید تا بیامرزد خدای از برای شما گناهان شما را **و یدخلکم جنات**
تجری من تحتها الانهار و در آورد شما را در عقبی **و مساکن طیبة** بهشت های مجرد و بوستانهای که موجود **فی جنات عدن** در بوستانهای با اقامت که هر کدام از آنجا بیرون نیایند و سایر امور و مشتبه
آن در تفسیر چون سی مذکور است که حسن بصری روایت کرده که تفسیر مساکن طیبة از عمران بن حصین و ابا هریره پرسیدم گفتند
ما معنی آنرا از رسول الله سوال کردیم فرمود که کوشکیست در بهشت از یک لولو آفریده شده و در آن هفتاد سرای است از یاقوت سرخ در هر
سرائی هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر بر هر سریری هفتاد فراش از الوان مختلف بر هر فراشی حوری نشسته
و در هر خانه از آن هفتاد مائده بر هر مائده هفتاد نوع طعام و در هر یک از آن خانها خادمی و کنیزی باشد و خدای تعالی مومن را
چندان قوت دهد که با همه زنان مجتمع شود و در یک بامداد هر طعامی بخورد **و اخری تحبونها** این در موضع جر است معطوف بر تجارة
که صفت تجارة است و تقدیر آنکه هل ادلکم علی تجارة اخری و نوع اخری من نوع التجارة باشد ابتدائیه و جزا و محذوف است و تقدیر آنکه ولکم
الی هذه النوع من المعروف بالثواب فی الاجلة نوع اخری فی العاجلة و علی التقدیر یجوز نها صفة بعد از صفة است پس معنی کلام آنست
که ایمان آرید و جهاد کنید و بر شما است با وجود نعمت مغفرت و ثواب در عقبا نعمتی دیگر در دنیا که دوست میدارید آنرا
و جز آن بود که اخری مبتدا باشد و تحبونها خبر آن یا منصوب بر شرط تفسیر و بنا بر وجه اول و آخر قوله **نصر من الله و فتح قریب**
خبر مبتدا محذوف است و تقدیر آنکه هی نصر یعنی آن تجارت یا نعمت که محبوب شماست نصرتیست از خدای بر قریش و فتحی نزدیک
که فتح مکه است با فتح فارس و روم و بنا بر وجه ثانی و ثالث باید اخری است و یا بیان آن و یا خبر مبتدای محذوف
از حسن منقولست که در تحبونها شائبه توبیخ است بر محبت عاجل و نزد بعضی مراد بفتح جمیع فتوحاتست که در اسلام واقع
شود و قریب بمعنی عاجل یعنی هر فتحی که اهل اسلام را در دنیا حاصل کرد و ثواب عطائی موعود که نصر توحید است و فتح
نصر بر اهل عناد مجید و نزد محققان قریب فتح باب دولت بتری از مقدمات نفس و غلبه این فتح معارف غیبیه است و بر هر
تقدیر بر مومنان شادی اند در دین و دنیا کما قال **و بشر المؤمنین** و بشارت ده ای محمد مومنان را بآنچه در عقبا اجل و مآل
ترا و مغفرت است و در بشارت و فتح در دنیا این صفات بر طبق محذوف و حذف بنا بر آنکه قول ایها الذین تنبیه الی امره و تنبیه عما
و عدهم علیها آجلا و عاجلا یعنی ای کسی که بر محمد باهل ایمان که ایمان آرید و جهاد کنید و بشارت ده ایشان را بآنچه وعده داده ایشان
را ایمان و جهاد در دنیا و عقبا و با آنکه معطوف باشد بر تؤمنون بالله و تجاهدون چه این هر دو فعل در موضع امر از جهاد که

دانسته شد پس تقدیر این باشد که امنوا وجاهدوا ایها المومنون فتبکم و بنصرکم و مبشر بمحمد بذلک یعنی ای مومنان
ایمان آرید و کارزار کنید در راه خدای تا خدای شما را ثواب آخرت و نصرت عاجل کرامت فرماید ای محمد و بشارت ده ایشان را
بآنچه ایشان را بآن وعده داده از ثواب و نصرت **یا ایها الذین** ای گروه مومنان خطاب بجماعتیست از انصار که در زیر منبر
بیعت کرده بودند و ایشان هفتاد تن بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسانی که ایمان آورده اید **کونوا انصار الله** باشید نصرت کنندگان خدا
یعنی یاری دهندگان دین خدا و رسول او و اضافه انصار بخدا بجهت دین اسلام و توقیر سید انام است مراد آنست که باید اطاعت
و انقیاد شما بر وجهی باشد که چون در رسول صلاح شما طلب نصرت کند فتکم سعا و طاعة و اجابة نموده همگی و تمامی هر سه در اینوقت
معروف و اید **کما قال عیسی ابن مریم** همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت که عیسی پسر مریم بود **للحواریین** مر حواریان را که خواص او
بودند و دین او بجهت سبقت ایشان در دین **من انصاری** کیستند نصرت کنندگان من یعنی جنود و اعوان که بی جهت یاری من
بسوی خدا یعنی بسوی نصرت دین خدا تا مطابق باشد بقوله **قال الحواریون** گفتند حواریان عیسی **نحن انصار الله** ما یاری دهندگان دین
خداییم اضافه اول اضافه احد مثلان کیست با دیگری در اختصاص و معنی اینکه گفتند کسانی که در نصرت و اعوان دین خدا مختص
باشند بمن و مقارن بمن و اضافه ثانیه اضافه فاعل بمفعول و نیست اند بود که معنی انصاری الی الله من ینصرنی مع الله باشد بجهت
عدم مطابقت آن بجواب و مخفی نیست در اگر تشبیه مذکور باعتبار مغایرت باعتبار ظاهر زیرا که این هنگام تشبیه انصار
اعوان خواهد بود بقول عیسی که من انصاری الی الله و این ظاهر الفساد است پس معنی من آنست که ای محمد بگو باصحاب خود
که انصار خدا باشید همچنانکه حواریان گفتند که یاری دهندگان خدا باشید بالجمله معنی این باشد که ای اهل اسلام انصار خدا
باشید همچنانکه حواریان انصار او بودند در وقتی که عیسی ایشان را گفت که من انصاری الی الله و گویند که تسمیه ایشان انصاری
بجهت آنست که در جواب عیسی گفتند که نحن انصار الله و حواریان دوازده کس بودند که از اصفیا و خلصای عیسی بودند و حواری
حواری از حور مشتق است که بمعنی بیاض خالص است و گویند که تسمیه ایشان باین اسم بجهت بیاض ثیاب ایشان
باشد و بعضی گفته اند که ایشان قصار بودند که بحور که ثیاب میکردند و تحویر یعنی تبییض و سفید کردن جامه است و تطهیر و تزکیه
حواری که بمعنی کثیر الخیل است و در اخبار آمده که ایشان بعد از رفع عیسی بصورت دین گرفتند و خلقان بخدای خود خواندند ایشان را
بطریق مستقیم و صراط قویم ارشاد فرمودند **فآمنت** پس ایمان آوردند بعیسی و در رسالت عیسی و هدایت خدا بسبب دعوت حواری
طائفة من بنی اسرائیل گروهی از بنی اسرائیل **وکفرت طائفة** و کافر شدند گروهی و آن ابن عباس منقولست
که چون عیسی باسمان رفت بنی اسرائیل بر سه فرقه شدند فرقه یکی گفتند که او خدا بود و باسمان مرتفع شد و جماعتی گفتند که پسر
خدا بود خدا او را برداشت و خود برد و طایفه دیگر که از اهل اسلام بودند گفتند که بنده خدا و پیغمبر خدا بود پس قتال و جدال میان ایشان
واقع شد و آن دو فرقه کافر غالب شدند بر مومنان و جدال و قتال ایشان تا زمانی که حضرت لا نبی بعده صلی الله
علیه و آله مبعوث شد و مومنان بنی اسرائیل نموده فرمود که عیسی بنده خدا و رسول ایشان آنحضرت ایمان آوردند بسبب

آن فرقه تمام یافتند و بآن زیاده و فرقه دیگر غالب شدند کما قال **فایدنا الذین آمنوا** پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم آنانی را که گرویدند بعیسی و بمحمد
و بعیسی بر آن دشمن ایشان که قایل بودند بسبب بن الله و بالوهیت او **فاصبحوا** پس گشتند آن مومنان **ظاهرین**
غالب گشتند کانی بر آن کافران در هنگام بعد و محاربه یا در حجه و بعضی گفته اند که معنی آنست که حجه کسانی که بعیسی گرویدند ظاهر گشت بر حجت
بحسب یا بکلمه عیسی کلام الله است و از مجاهد منقولست که ناشد و غلبه ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود والله اعلم المتعالی اکثر
سورة الجمعة نیست و نزد صحابه و ابن عباس که در آیه است باجماع است ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره الجمعه
بخواند ای بعدد هر که در مصار اهل اسلام بنماز جمعه حاضر شود و هر که شود او را ده حسنه بنویسند و مضمون این حدیث از امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کند که آن حضرت فرمود لازم است بر هر که شیعه ماست که در شب جمعه این سوره و سوره سبح اسم ربک
بخواند و در نماز پیشین در دو جمعه این سوره و سوره منافقین تلاوت کند و چون با این طریق عمل نماید همچنان باشد که اهل رسول صلعم عمل کرده باشد
و جزا و ثواب او بر خدا بهشت باشد و باید دانست که چون خدای تعالی ختم سوره صف بنهی مومنان بر تشبیه بندگان در عبادت خود و حواریان
با بیان و ذکر تایید مومنان بنصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره فرمود و بیان قدرت خود بر این امر مذکور در تسبیح اکثر
بسم الله الرحمن الرحیم **یسبح لله** بپاکی یاد میکند و تنزیه میفرماید مر خدا را **ما فی السموات** آنچه در آسمانها است
از جمیع مخلوقات **وما فی الارض** و آنچه در زمینهاست از کوه و سنگ و تسبیح گاهی بصورت ماضی و گاهی بصورت مستقبل اشارت
بدوام تنزیه حق است و موجود اگر متضمن بدایع حکمت و عجایب صنعت اند و بدیع و حدانیت و ربوبیت و عزیزیت و غالبیت و قادریت و سبحان بر وزن صفت
مذکوره معنی باید که **الملک** پادشاهی که ملک او بایست و بزوال **القدوس** پاک از عیب و نقص و منزه از جنس و غالب و مرجع
احوال که هیچ کس بر او غلبه نکند و کرد و مذهب و دامن کبریا او نتوانند **العزیز** صاحب کار و درست کردار در جمیع که هر چه کند بر وفق حکمت
و مصلحت باشد **هو الذی بعث** اوست آن کسی که بر انگیخت **فی الامیین** در میان امی خواندگان نانویسندگان **رسولا منهم** فرستاده از جنس ایشان
یعنی نا خواندگان و نانویسندگان مثل ایشان تا بسال ایشان از تعلم و دریافت چیزی از علم آن میشود که معلم او کرده باشد و امی
اسم صاحب بار امی خواندن بمعنی امی و بدانکه یا امی یا نسبت است یعنی منسوب باست حرب چه اکثر ایشان خواندن و نویسندگی نمیدانستند
و هم دیگر گویند امی یعنی منسوب بام القری است که مکه است چه مبعوث ساخت در میان اهل مکه رسول الله که از ایشان بود چه مکه مشهور
بام الکتاب که قرآن است و قول اول اصح و اشهر است و گفته اند که امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب منقول در این وجه بود که خاتم
انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی بعثت امیا فی الامیین و اختم به النبیین یعنی بر دستی کسی مبعوث خواهم کرد
امی در میان جماعت و بدو ختم پیغمبران خواهم کرد و گویند صنم مثل من الصنم است و در قول او سبحانه که فقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بشر
که از جنس ایشان است و ایشان انسیت و اقوال او را میدانند و معروف باسم او دانند و با آگاهی است **یتلو علیهم** میخواند آن بر ایشان
آیاته ابتدای کلام خدا **ویزکیهم** و پاک میسازد ایشان را از نفوس و خبث عقاید و رذالت اخلاق **ویعلمهم الکتاب**
ایشان را قرآن **والحکمة** و احکام شریعت و معالم دین و در ثبوت نبوت او حجتی قدر واضح است که با وجود امیه تعلیم بندگان کند و ایشان

برو خواند و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبی است بایشان ارشاد نماید چرا این دلالتی صحیح دارد بر آنکه آنچه میخواند و میگوید از جی
الغیب است وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ بدرستی که بودند این گروه که اهالی قرآن خوانان و بالکان و امی بودند لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویدا که آن شرک بود و تتبع دین جاهلیت و کفر آن مختلف که کلام الهی و آنست بر آنچه مبالغه است در قطع ضلالت
ایشان و اشارت بشدت احتیاج ایشان بچیزی که ارشاد ایشان فرماید و از ضلالت بدر صاحبه راه نماید و قوله وَآخَرِينَ مِنْهُمْ عطف است بر اُمِّيِّينَ
یعنی دیگری مبعوث ساخت او را در میان جماعتی دیگر از ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز ملحق نشده اند با ایشان اما ملحق خواهند شد
در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و اوست غالب بر همه و استوار در اقوال و افعال و در روایت صحیح واقع
شده که چون این آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله اینها چه کسان باشند آنحضرت دست مبارک بر دوش سلمان فارسی
نهاده و فرمود لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال من هؤلاء اگر ایمان بثریا بسته باشد هر آینه آن را بگیرند مردانی که از این جماعت
باشند یعنی اهل عجم و عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کند از شخصی از اصحاب رسول که هو یکی کنی عند نبی رجل من اصحاب رسول الله مراد
وی امیر المؤمنین بود وی گفت رسول فرمود که در خواب چنان دیدم که میروم و کسی سند آن سیاه در عقب من می آید و از پی آن
کوسند آن سیاه کسی سند آن دیگر خاک دیگر پدید آمد و متابعت کرد تعبیر این چه باشد امیر المؤمنین گفت من تعبیر این بگویم
عرب مستعجل نشوند و عجدان عجم بنی مهر بر خط متابعت نهاده بدایره اسلام در آیند رسول فرمود که جبرئیل همین تعبیر گفت
و مقاتل و جمع دیگر گفته اند که مراد بابی جماعت کسانی اند که بعد از حضرت پیغمبر صلعم با اسلام در آمدند و با اسلام در آیند تا روز قیامت
و این اشهر و اصح قولین است و از سهل بن سعد مرویست که رسول صلعم فرمود که ان فی اصلاب رجال من امتی رجالا و نساء یدخلون الجنة
بغیر حساب ثم تلا هذه الایة و آخرین لما یلحقوا بهم الخ و در اصلاب مردانی است میان من و امتی و نسائی باشند که در بهشت
و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود و از عمرو و سعید بن جبیر منقولست که هم العرب و کل من لا یتکلم بلغتهم من الاعاجم فان النبی
مبعوث الی من شاهده و الکل من بعدهم من العرب و العجم و این قول از امام محمد باقر علیه السلام منقولست و بدانکه مبعوث
بودن آخرین معطوف باشد بر ضمیر یعلم یعنی رسول تعلیم میدهد صحابه دیگر را که بعد از صحابه پیدا شوند چه تعلیم هر گاه متاخران
تا زمان قیامت هر مستند باول متاخر بود و پس کسی که با آنحضرت متوطن تعلیم حربیت از کسانی شده اگر مبعوث شده اند ذکر هم
دانست بآنکه مومنان همه یکدیگر مومن و ملاقی و بهم متحد و اگر چه بحسب ازمنه و السنه مختلف باشند کما قال المؤمن
و المؤمنات بعضهم من بعض و انما المؤمنون اخوة و تخصیص بعثت آنحضرت باهل ایمان بالکل بر همه خلایق مبعوث شده است
است که اهل ایمان اجابت دعوت او میکنند نه غیر ایشان فکانه عین بر مومنان مبعوث شده و کسی نیز مراد از منهم من یلحق بهم
که مومنان باشند از قبیل من انفسکم چنانکه اضافه کرده شد یعنی آنحضرت بر جمیع کافه مسلمان مبعوث است ذَلِكَ
این عموم بعثت که بغیر صحابه بایمان گشته از قرآن خود فَضْلُ اللَّهِ مزید فضل و فیض کرم خداست يُؤْتِيهِ میدهد آن را
بر سبیل تفضل و عطیه مَنْ يَشَاءُ هر کس که میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و وفق مصلحت وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدا صاحب فضل بزرگ

فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت و رجحان محض و مختص نماید محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که فقرای اهل اسلام نزد
رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا اموال هست که صدقه میکنند و ما را آن مقدور نیست و حج میکنند ما را استطاعت آن نه
و بندگان آزاد میکنند و ما را آن نیست نزول فرمود هر که صد بار تکبیر گوید افضل از عتق رقبه باشد و هر که صد بار تسبیح گوید
بهتر از صد اسب باشد که با زین و لجام مورد او مذاهب قتال باشد و هر که صد بار تهلیل گوید افضل از جمیع مومنان باشد
و علی بن کسی که تهلیل وی از وی زیاده باشد و تسبیح و تحمید و تکبیر مشغول شدند و چون این خبر باغنیا رسید باین عمل نیز مشغول
گشتند تا ثواب عمل مال و بدنی خود و داشته باشند فقرا چون این حال مشاهده کردند باز بجانب جناب نبوت ماب آمدند
یا رسول الله آنچه فرمودی اغنیا نیز چنان بر آن مواظبت میکنند و همان مزیت فضل بر ما دارند حضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و الله ذو الفضل العظیم و بعد از آن که رسالت رسول بدرجه قدر و قیام حفاظ آن میفرماید بجهت کتمان نعمت حضرت رسالت که
در قرآن بود بشارت نه و مراد ابی ضرب المثل مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنکه بار کرده شدند بتوریه یعنی مامور گشتند بآنکه توریه را
بیاموزند و بجا آورند و بار تکلیف آن بر دارند و بار عمل کنند و ایشان حامل آن شدند باموختن و یاد گرفتن و قیام آنکه در ثُمَّ
لَمْ يَحْمِلُوهَا بعد از آن بر نداشتند بار توریه را یعنی چنانکه حق حمل آن بود حامل آن نشدند چنانکه بحفظ کردن و خواندن آن کوشیدند
و بعد از آن در وی بود تفکر نکردند و عمل بآیات آن ننمودند و آن آنها و نعت حضرت رسالت بود و اخبار بآمدن او مَثَلُ الْحِمَارِ
مانند مثل دراز گوش است يَحْمِلُ أَسْفَارًا که رحال که بر میدارد کتابهای بزرگ که اسفار از حمل و حمولت رحال تعبیر میکنند و در کشیدن
آن حمل بسیار می چند و تحمل آنکه آن چه بر خود بعلوی او حمل کرده اند چه چیز است و چون از کتب تعبیر و قایع از و بان بیش سد
و بیان حالت که حامل در جمله حمایه یعنی مثل است و میتواند بود که این صفت الحمار باشد چه الف لام او جمعه ذهنیت که در جمع کلمه است
از الف لام تعریف نامانع و سیبویه جعل شود مثل قول شاعر و لقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثم قلت لا یعنینی و بدانکه حصول قرآن مسکید و ظاهر
آن مینماید و معنی را تعقل نمیکنید و از آخر آن فی آخر آن مینماید در تحت آن ایه احالت و همچنین است هر که مسائل علوم را
بیاموزد و عمل بآن نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروهی است الَّذِينَ كَذَّبُوا که تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدای
و حقیقتا او که والله و صحت نبوت سید انبیا مراد آیات توریه و قرآنست وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدا راه فلاح نمینماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدا بنفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز نموده مراد آنست که حق تعالی بسبب عناد ایشان
مکذبان تخلیه ایشان میکند و کمال خودشان را بحال کفار و الطاغی که در حق مومنان گرامت میفرماید ایشان را از کرم
میسازد یا آنکه در آخرت ثواب بایشان نمیدهد و در بهشت نمیبرد و بدانکه مستلزم نبود که الذین بجر و الحمل
بآنکه صفت قوم باشد و مخصوص بضمیر محذوف و تقدیر آنکه بیس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله مثلهم یعنی بد
مثل کسانی است که تکذیب آیات خدا کردند مثل ایشان و یا آنکه ضمیر محذوف باشد و تقدیر این باشد که بیس
مثل القوم الذین مثل الذین پس باز تقدیر اول الذین بصر فوع المحل است بسبب فاعلیت و در موضع مضاف

وقند یعنی مضاف بجر و سبب مخالفت است میان فاعل معرف بلام در افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث و مخصوص هر یکی و بنا بر ثانی مضاف
الذی یجوز الحلت بان صنف قوم باشد سوم بیت که رسول صلی الله علیه و آله کتابی بسوی مدینه فرستاد که اسلام آورید بنوع من اسلمتم ایشان
ایشان مکتوب را بعضی و خیبر فرستادند که محمد ما را بدین میخواند که در اشراع مناصحت او چنان خیال کنید که ما با شما متفق الحال
ایشان جواب نوشتند و در رای تجود و کفر خود اصرار کردند و اعلام ایشان نمودند که نبوت بما و شما منافی است انکه ذبها که سعد و
کلیم اعلام و ابای خدا و اجتماع او بس چگونه حرب ایمان ایم گردد میان تو و ما نبوت نبوده حق سبحانه این آیت فرستاد که یا ایها الذین هادوا
هاد از هود مشتق است یعنی هود شده بمعنای کسانی که مذهب یهود پیشه کنید که وه ایها انزعمتم اگر دعوی میکنید بزعم خود انکم اولیاء لله که شما
دوستان خدا بنا من دون الناس بدون مردمان دیگر از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو کنید از خدا مرگ را هر چند زود
تر از دیگران عنا و خاکسار لا خلاص شدن بسوی منزل که اعتقاد سید که حق سبحانه برای بلای دوستان خود مقرر فرموده ان
کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه شما دوستان خدا اید یعنی اگر در این دعوی صادق اید و انی از سر اعتقاد میگویید
پس تمنای موت کنید تا آن مقربان درگاه او شوید چه هر که دوست خدا باشد مشتاق سرای آخرت خواهد بود و مرگ را
تحذیر و ذکاء خود خواهد دانست و از آن نخواهد ترسید چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که والی
وقع الموت علی امام وقعت علی الموت بالله خدا مرگ موت بر من واقع شود یا من بر مرگ ملاقات کنم و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ
زهر آبدار او فرود آمد که فزت و رب الکعبه پس حق سبحانه اخبار میفرماید از کذب ایشان در این دعوی و عدم وثوق ایشان در دین
بقوله ولا یتمنونه ابدا و در جای دیگر فرموده که ولا یتمنونه ابدا اولا در این هر دو شیوه اند در نفی استقبال الا آنست که در این تاکید تو
و در لا نیست پس کاهی عدم تمنای موت ایشان را بتاکید ذکر فرموده و کاهی دیگر اکتفا بمحض نفی نموده و در مقام معنی کلام آنست
که یهود ارزو نکنند مولی را در هیچ وقت بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است و سعی ایشان بنی بواسطه عملهای که از
از قبیل احکام توریه و تغییر نعت و صفت سید انبیا و تغییر آن کفر و سایر معاصی و مهیا میسازند که بعد از موت بدین حال
تعجب معذب خواهند شد و الله علیم بالظالمین و خدای داناست بستمکاران که در گذشته اند از طریق ایمان و متوجه منفعت اند و در تمنا و تغییر
پس ایشان را معذب و عاقب خواهد ساخت یا آنکه بنوعی در روایت آمده که رسول صلعم بیهود فرمود که اگر تمنی موت کنید بدرستی
اوست که هیچ کس از شما تمنای موت نکند الا که بر او واقع شود و ایشان تمنا نکردند پس اگر در صدق نبوت آنحضرت بیقین نمیدانستند
تمنا میکردند و لیکن میدانستند که اگر تمنا میکنند در ساعت میمیرند و بعد از آن بدی که فنا میشوند و بجهت این هیچ کدام موت
نداشتند که این تمنا کنند پس این آیت یکی از معجزات آنحضرت است زیرا که وا تحدی داده که هرگز ایشان تمنای موت نکنند
و آنچنان که آنحضرت از آن خبر داده بود و این بجهت معرفت ایشان بود بصدق آنحضرت و کذب ایشان و بواسطه این بر آن
جسارت نمودند بر آن خوف خوف موت ایشان بجهت تعلق نمودن بان قل بگو ای محمد ان الموت الذی بدرستی
که آن موت که شما تفرون منه میگریزید از آن فانه ملاقیکم پس بتحقیق که رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و شما را فانی سازد

وقوف شما فایده ندهد چه فرار و عدم فرار در آن یکسانست ابراد فاء سببیه بجهت تضمن اسم است یعنی شرط با استبار و صف و این
مبالغه است در آنکه فرار از آن نفعی ندهد چه هر گاه فرار بعد سبب باشد در ملاقات کردن بان پس چگونه موجب مساعدت
آن نشود از ایشان و میتواند بود که اعدی خبر موت باشد و حرف عطف بر علی بقی استیناف یعنی بدرستی که موت آنچنان چیزیست که میگریزید
از آن پس بدرستی که بشما رسد ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای آشکار و نهان فینبئکم
پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید بآن در دنیا و سزا خواهد داد و عید از ذکر احوال اهل
کتاب و بیان عناد و طغیان ایشان امر میکند اهل اسلام را بعبادة و طاعة که بر مایه وصول بر نعم مزید و نفی ایشان میفرماید
از اشتغال باحوال روح و تنبیه فایده که مانع از سبقت بسعادة باقیه میشود یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید باحکام
شریعت مصطفویه اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود یعنی وقتی که مؤذن بانگ آن گوید برای نماز من یوم الجمعة از روز جمعه
این تبیین و تعیین از آنست یعنی در روز جمعه که مؤذن اذان گوید فاسعوا بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدای که نماز
یا خطبه که متضمن حمد و موعظه است و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر است
شما را از معامله دنیا که سعی منتج منافع باقیه است و بیع منتج منافع فانیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار آنها
و مصالح نفسهای خود و مفاسد آن و جایگاه مراد بذا اذانیست که مؤذن در روز جمعه بالای منبر امام بر منبر میگوید و بیان این سنت بدین
بن زید است که گفت رسول را یک مؤذن بود و کان بالمدینه و در وقت نماز که رسول بر منبر بر آمدی بر در مسجد بانگ نماز
بگفتی و چون فرود آمدی اقامت بگفتی و در عهد ابوبکر و عمر همین بود اما در عهد عثمان چون مردم بسیار شدند و منازل از مسجد
دور بودند امر کرد تا روز جمعه دو بانگ میکنند یکی بر بالای بام سرای او که در مدینه است و بر سر بازار واقع شده بود و نفی
دیگر در وقتی که منبر نشستی و چون بر آمدی قامت گفتندی و نماز مشغول شدندی و اجماع فقهای ما اذان ثانی مندوب است اما
خلاف دارند در آنکه بدعت ثانی بحسب زمانست یعنی آن اذانی که بعد از آن اول واقع شود یا بحسب احداث که اول از آن است
که بحسب زمان باشد و اول اصح و اولی است زیرا که اذان اول مطلوب است شرعا پس ثانی مستحدث باشد زیرا که آن در عهد
صحابه امام بعینه واقع شد و باز و جمعه بضم جیم بمعنی جمع است مسکون جیم چون همزه و همزه و جمع و جمع است و جماعات
و تسمیه این روز بجمعه جهت آنست که آفرینش جمیع اشیاء در این روز باتمام رسید یا جهت آنکه در این روز آدم و حوا با هم جمع گردیدند و در اخبار ثابت شده که اول کسی که این
روز را جمعه خواند و اما بعد کعب بن لوی بود و در زمان جاهلیت این روز را عروبه میگفتند بفتح عین و ضم راء
مهملتین و آن از اسمای یوم و بیست که انصار جمع شدند و گفتند یهود و نصاری را در هفته روزی هست که در آن
عبادة میکنند و آن روز شنبه است و یکشنبه ما نیز روزی را معظم داریم و عبادت خود میسازیم پس پیش بعضی از رفتند
و با این مطالب حرکت کردند سعد را بر انصار و با ایشان دو رکعت نماز بگذارد و ایشان را موعظه گفت و برای ایشان

کوسفندی بکشت و در صبح و شام این دو را بشانرا از آن طعام داد و هر آن کوسفند سیر شد بجهت قلت ایشان و آن دو را جمعه
نام نهادند بجهت اجتماع ایشان در آن روز و خدای تعالی این آیت فرستاد و این اول جمعه بود در اسلام و اما اول نماز جمعه که برد
خدای با صحابه گذارد آن بود که چون قصد هجرت کرد بمدینه در موضع قبا فرود آمد و این روز دوشنبه بود دوازدهم ربیع الاول
و آنجا برای بنی عمرو بن عوف مسجدی بنا کرد و در آن موضع تا روز پنجشنبه اقامت فرمود و مسجد را تمام کرد و صبح روز جمعه
مدینه شد و چون بوادی بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز جمعه در آمد فرود آمد و بنی عمرو تا صورت مسجدی بساختند و آنجا
خطبه بخواند و نماز جمعه بگذارد و بجهت این خطبه شرط اعتقاد نماز جمعه شد و از بعضی علما منقولست که فرض کردن سعی بر اهل اسلام
در سه جمعه بود و حق سبحانه همه نماز ایشانرا در هم شکست اول آنکه میگفتند که نحن ابناء الله و احباؤه حق سبحانه تکذیب ایشان
فرمود بآیت که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم آنکه ما از اهل کتابیم و هر یک از اهل کتاب بنسبت حق سبحانه تشبیه ایشان فرمود
بحماری که کتب ایشان حمل کرده است قال کمثل الحمار یحمل اسفارا سیوم آنکه ما را از اسبوع روزی هست که در آن عبادت میکنیم و مسلمانان
آن نیست حق سبحانه روز جمعه را بایشان عطا فرمود و فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا
البیع و در تفسیر سعی علما را خلافست با اتفاق ایشان در آنکه امر از برای وجوبست بعضی گفته اند که سعی بمعنی اسراع و جد و است و این قول
قتاده و ابن زید و ضحاکست و بعضی ایشان بر آنند که مراد بآن مشی است بر طریق اقتصاد و زیادت که مستحب است بسکینه و وقار در آن
رفتن چنانکه احادیث صحیحه دلالت صریح بر آن میکند و مؤید قول ثانی است قرائت عبد الله بن مسعود که فامضوا الی ذکر الله و این
قول مرویست از امیر المؤمنین و ابن عباس و علی و ابی بن کعب و ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و از ابن عباس روایت
کرده اند که لعلت لا اسرع لا اسرعت حتی یقع ردائی من کتفی آگه میدانستم که دویدن واجبست هر آینه میدویدم بحرمتیکه ردای من
من بیفتاد و از حسن بصری روایتست که ما هی السعی علی الاقدام و قد نهوا ان یأتوا الصلوة الا علیهم السکینة و الوقار و لکن بالقلوب و النیات
یعنی مرا دانشانرا نه دویدنست بقدم چه منهیست بدو و بسکینه و وقار بجانب نماز رفتن لیکن مراد سعی است بقلب و نیت و قال الامام
الکشانی السعی التصرف فی کل عمل و منه قوله تعالی فلما بلغ معه السعی و ان لیس للانسان الا ما سعی و سعی مستلزم وجوب قوت هر چیزیست
که ماخوذ رفتن باشد بنماز لیکن چون بیع اهم اشیاست در باب معاش از جهت حق سبحانه تخصیص ذکر آن فرموده و دیگر آنکه در زمان
رسول خدا مردمان از قری و بوادی بشهر مسافرت مینمایند و باسواق هجوم میکنند بجهت بیع و شری پس این نیز سبب اهتمام امر
سعی است که مراد نهی است از اشتغال بجمیع عقود و معاملات و سایر تصرفات و شواغل دنیا و مانع سعی باشد بنماز و فقهای ما تصریح
کرده اند بآنکه چون بیع و البیع بر سبیل اطلاق واقع شود پس بیع و غیر آن که در خلال سعی واقع شود بنیت محرم باشد و دیگر آنکه
آن محکمه را قضاست بتراضی در سعی بجهة امکان انجذاب آن بجهتی که متضمن تراضی آن شود پس حرام باشد نزد بعضی مراد دیگر خدا
نماز است و نیز جماعتی دیگر خطبه است و اول اصح است بر هر دو زیرا که منقولست بر دیگر او سعی از چه در هر دو واجبست حمد خدا و صلوات
بر نبی و آل او و قرائت سوره و اینها متضمن ذکر خدا و بر آنکه بعضی بیع مقتضی فساد آن باشد با آنکه خلافست مالک و احمد قایل اند

بفساد آن و شیخ طوسی بنیت بعینه حکم بفساد آن کرده اند و اکثر جمهور و شیخ طوسی در خلاف با سایر فقهای ما بر آنند که بیع فاسد نمیشود
و این صحت زیرا که در اصول مقرر شده است که هیچ ما نهی نیست در آنکه شخصی کند حرمت عقد البیع و لو بعینه انعقاد پس منهی اجماع نهی
نه و آن بخلاف نهی در عبادت یاد رجعت آن یاد در آنکه آن موجب فساد است و بدانکه آیت اشارتست بآنکه خطاب بمحمد صلی الله علیه و آله است
و شامل عبید نیست زیرا که عبید مجبور و ممنوع اند از تصرف در معاملات و نیز دلالت بر اختصاص جمعه بمکان خاص که واجب باشد
سعی آن پس هر جا که مکلف اراده نماید جمعه منعقد شود و قول آنکه لا تجمع جمعتان و فی فتوی ابو ایت شرعی پس از کرد و نحوی نیست و آنکه
آیت مصرح است بر وجوب نماز جمعه لیکن چند حدیث که در کتب فقهیه مسطور است و در آنجا ایراد احادیث مذکوره میکرد و محمد بن مسلم
و ابو بصیر از صادق نقل روایت کرده اند که فرض فی کل اسبوع خمسا و ثلثین صلوة منها صلوة واحدة علی رأس الجمعة مع الامام و الباقی و الوقت
و الفرادی و الفرض و ذلک بین از صادق علیه السلام منقولست که فرض الله تعالی علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا و ثلثین صلوة واحدة فرضها
الله تعالی و جماعة فی الجمعة و هی الفریضة من الصلوة الصغیر و الکبیر و الحر و العبد و المسافر و المریض و الاعمی و من کان
علی رأس فرسخین و خبر ابن اذینه در روایات پس نماز بر این جماعتی که مستثنی شده اند واجب نباشد و از جمله شرط وطن که سلطان عادل است
یا نائب آن نیز مستفاد است باجماع علما و ما در مجتهد که نائب بر مرسلست خلاف کرده اند و اجماع اعتقاد جمعه است بطریق نائب او با صحت
عدالت و ابو حنیفه تخصیص جواز امام جائر نمیکند و شافعی قایل بوجوب هیچ امامی نیست و مستند اصحاب ما اخبار متعدده است که
علیه دارد جمعه حضرت از برای امام حاضر تعیین میفرمود و همچنانکه قضاء داور بلاد تعیین میکرد و در روایات اهل بیت علیهم السلام
در این باب متفاوت اند و اما اشتراط عدد از امام بحث است که اجتماع مظنه نوع است و مشارالیه فرض پس واجبست که در میان
حاکمی عادل باشد که محتاج بسوی غیر نباشد که دافع او باشد تا حسم مادهٔ نوع نماید و قطع مثال فرض کند و یکی از شروط عدد است
نزد احمد و شافعی گفته اند جمعه اگر کسی جایز نیست و نزد ابو حنیفه چهار کس کافی اند و یکی از آنها امام باشد و اصحاب مالک عدد
آن نقل نکرده اند و اما اصحاب ما بعضی تعیین هفت کس کرده اند و جماعتی تعیین پنج و قول اخیر اکثر و اشهر است و در روایات
بسیار نیز در این عدد وارد شده و آیت مذکوره موجب نیست دلیل آنکه امر بسعی بصیغه جمع واقع شده و اقل مدلول جمع سه است
و امام مسعی الیه است زیرا که در وقت خطبه ذاکر خداست پس از جمع خارج باشد و مؤذن منادیست که سعی مشروط
بندای اوست و مجموع پنج باشند و دیگر آنکه اجتماع چون مظنه نوع است و اقل عددی که میان ایشان نوع واقع شود
دو است و دو کس دیگر می باید که حاکم باشد میان ایشان پس مجموع پنج کس باشد و بباید دانست که فضیلت روز
جمعه بسیار است و ثواب عبادت آن بسیار و مبالغه در ایشان نیز در آن بجمعه آن اند در نهایه قصوی و حق سبحانه آن را
اکثار و اخبار متعدده در این باب از سید ابرار و ائمه اطهار ما نقل است از آنجمله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در وصیت خود فرموده الجمعة حج المساکین یعنی چون نماز اهل ایمان قصد مسجد جامع کنند و نماز بگذارند
حق سبحانه ثواب حجی در نامه اعمال ایشان ثبت فرماید و نیز از مرویست که اهل الله تعالی قد افترض

علیکم الجمعة فی ذکاهی حیوتی و بعد مماتی و امام عادل استقاما و حجوا الحاما فلا جمع الله شملکم لا بارک لی فی امرکم
و لا صلوة لکم الا و لا زکوة لکم الا و لا حج لکم الا و لا برّ لکم حتی تتوبوا یعنی بایدای بندگان که خدای تعالی جمعه
بر شما فرض کرده من خواهم فرض کرده پس جامعی که ترک جمعه کنند در حیوة من و بعد از وفات من و حال آنکه ایشان امامی عادل
باشد بجهت استخفاف نمودن بآن نماز یا منکر آن بود نفرستد خدای تعالی جمع کند امر ایشان را و برکت نکند در امر او
و بباید که اینکس را نماز نباشد و نه زکوة و نه حج و نه برّ که صحیح جمیع اعمال بیخی و مطلق او مقبول درگاه نشود
تا آنکه از آن توبه کند و بجا آرد جمعه اقامه نماید و ابن بابویه از ابی الائمه اطهار صلوات الله علیهم روایت کرده که من ترک
ثلاث جمع متوالیات من غیر علة فهو منافق هر که سه جمعه پی در پی ترک جماعت کند بدون علتی و مانعی پس او منافق است
سیوطی در مطلب نقل است و از جابر انصاری نیز روایت کرده اند که هر که سه نماز جمعه را ترک کند بدون عذری پس
بر دل او نقطه دار از نفاق کند و هم از جابر منقول است که رسول در روزی از روزهای جمعه بر منبر گفت بدانید که خدای
نماز جمعه را بر شما مقرر کرده است در این سال در این ماه در این روز در این ساعت در این جا هر که او را انکار کند
من او را نه بر جان من حاکمی که امام عادل باشد خدای بر مثالی او راجع مکناد و بر او برکت مکناد و او راجع مقبول و روزه
مقبول مباد و اگر توبه کند توبه او مقبول نیاید و نیز مرویست از آنحضرت که بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند
روز جمعه است و در این روز بود که خدای تعالی آدم را بیافرید و در این روز او را بهشت برد و در این روز او را بیرون
فرستاد و در این روز قبض روح او کرد و قیامت در این قایم شود و این روز نزد خدای یوم المزید است و هیچ فرشته و جان
داری نیامد از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر آن الا که در این روز بتسبیح خدای مشغول شود از حین فرو رفتن
تا طلوع قیامت در آن روز و ایشان نزد خدای یوم المزید نام دارد و در روایتی است که هیچ مومن درود ما کند الا که مستجاب
شود و آن از خطبه خواندن فارغ شود و مردم قامت بگویند و بیتی دیگر آخر روز است بنیم ساعت تا غروب و گفته اند
در آن زمان که یکی نماز خواند و دعا کند بخیر آن را از برای ما و صلوات الله علیه مرویست که بنده مومن چون در روز جمعه
بر جمعه ما کند حق تعالی تاخیر اجابت او کند تا روز جمعه بعد جزاء آن و نیز شمار ایشان ما نوشته است که یوم الجمعة سید
الایام و اعظمها عند الله من یوم الفطر و یوم النحر و عمران حصین از ابی ذر روایت کرده که هر که غسل روز آدینه
کند گناه وی مکفر گردد و چون قدم در راه مسجد نهد برای هر گام که بردارد بهشت سال عمل صالحش بنویسند و چون از نماز
فارغ شود دویست سال گناه در نامه او ثبت کنند و انس بن مالک از پیغمبر روایت کرده که شب جمعه
مرا با سیان بودند هفتاد شهر در زیر پر شدیم سعد هر یک مثل دنیا سلاح از فرشتگان خدا را تسبیح و تهلیل
میکردند و میگفتند خدایا و تا بیامرز ما را و آنکه نماز جمعه مشغول میشوند بیامرز ما را و آنکه غسل جمعه میکنند و عمار
در صحیح خود آورده که ابو هریره از رسول نقل کرده که هر که در روز جمعه غسل جمعه کند و جامه پاک و پاکیزه بپوشد

وقتی است که امام جمعه
قرض فتاب جمعه

و بوی خوش بخود کند و در وضو بر خود مالد حق سبحانه او را بهاس زد از هر چه میان این جمعه و جمعه اینکه کرده باشد و بعد از جمعه تا سه روز دیگر
و سلمان فارسی از پیغمبر روایت کند که خدای تعالی سیصد هزار بنده را آزاد میکند که هر آزاد شده عقوبت
باشند و نیز فرمود که جبرئیل نزد من آمد و در دست او آینه سفید بود و گفت این مرآة الدنیا است و حق سبحانه آن را بر تو عرض میکند
تا آنکه باشد و حید امتان تو که در زمان تو و بعد از زمان تو باشد و آن سید ایام است و ما آن را اخوت یوم المزید میخوانیم و دیگر
اخبار از پیغمبر روایت کرده که خدای مکه را بر سایر بلاد تفضیل داد و شهر رمضان را بر سایر شهور و جمعه را بر سایر ایام و هر
روز جمعه بهر حق سبحانه آن شهید در نامه عمل وی بنویسد و از فتنه قبر ایمن باشد و نیز در حدیث است که چون روز جمعه رسد ملائکه
بابهای مساجد جمعه مسارعت نمایند در دستهای ایشان صحیفهای نقره و قلمهای طلا و تا آفتاب سبز گردد بسجده مشغول باشند تا آنکه مردم
آمدن در مسجد در آید و از این حدیث معلوم میشود که مباح کردن سنت مؤکد است و مفهوم مؤید و اسعاد دیگر و الله بن یزید که
که اول بدعتی که در اسلام حادث شد ترک مباح بود در مسجد و در روایت آورده اند که ابن مسعود روزی مباح نمود و مسجد دید که سه
کس بر سبیل کرده اند بسیار مغموم شد و بنفس خود خطاب کرد که ای دنیا و ما راجع ارجعوا بسعید و انس روایت کرده که من از
حضرت پیغمبر شنیدم که فرمود که این روز جمعه روز خدای بهترین روزهاست و اهل بهشت ایام و روز مزید خواهند کرد
یا رسول الله مزید چه باشد فرمود که تا گرد سیمان از زر آنجا نهند و پیغمبران خدا بر آن گرد سی نشینند و صدیقان و مومنان بر آن بنشینند
از جانب حضرت خطاب آید که ای بندگان هر حاجت که دارید بخواهید که بیند بآن خدایا رضای تو میخواهیم که بدهم از حرمتها بآن
آنچه حاجت خود خواهی کنید پس هر کس که حاجتی داشته باشد بخواهد و حق سبحانه اجابت فرماید و بایشان گوید که آنچه هیچ چیز نبوده
باشد و هیچ کس نشنیده و در هیچ خاطر خطور نکرده بعد از آن هر کسی بمقام خود باز روند تا جمعه دیگر و در آن گاه وی
در بیت المعمور که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب با آن جمع باشد چون روز جمعه رسد خدای تعالی خطاب کند که بمن و تو
او گوید قد انجز لی منوعی من امة محمد منتظرین علی ذکری اسم المزید و نیز فی الجمعة پس فرشته بتبیین می فرستد و مرا بشارت دهد که خدای
در روز جمعه سه بار نظر فرماید بامتان تو در هر نظری هزار گناه کار را بیامرزد و از عبد الله بن عباس روایت است که چون
روز جمعه باشد خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد وی حاضر آیند جبرئیل بانگ کند و میگوید
امامت کنید فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند جبرئیل بانگ کند و میگوید قواب این الاذان باهل محمد بخشیدم میکائیل
گوید قواب این امامت با ما و آل محمد دارم فرشتگان گویند قواب این نماز امتان محمد هبه نمودیم حق تعالی میفرماید شما
گواه نیستید بر من از طرف من بجود و کرم شما را گواه گرفتم که گناه امتان محمد تمام بخشیدم پس منتشر شوند تا جمعه دیگر و هم
از ابن عباس مرویست که در بهشت موضعیست نام او جمعه مزید فضل او در حسن بوی و نیکی از چون مزید فضل ما شبیه جماعه است
بر بوی ستارگان از چون روز جمعه رسد حق تعالی بر کرسیهای در و جواهر نشیند و تسبیح و تهلیل کند تا آنکه مردم

فارغ نشوند و در اثنای تسبیح ایشان فوری از در عرش بدید آید گویند ای رضوان این چه فوجست که بدید آمد تا گاه آنجه ظاهر شد
هفتاد هزار حوری بدست راست وی حلی او بر کف داشتند و هفتاد هزار ذیب وی حلی او بر داشتند و هفتاد هزار از پیش جمع جاروب دست
گرفته و هفتاد هزار از پس او آید کیسوهای او بر داشته بیاید و بر سر می نشیند و از سر بری باشد از نور و او را به تسبیح و تهلیل و
و چون از نماز عصر فارغ شوند بر چیزند و جامه از ساق برکشند حوریان گویند جامه را بساق فرو گیر که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع
شوند از شوق فرو رود ایشان مفارقت کنند پس گویند یا ایها خدای تو ایا بی که اقوی بدیه گویند برای کسی که در جمیع جمعه بیش از سه ساعت
جمعه رود و در عقب هر کس بود و باید و از علی منقولست که جمعه ده نام دارد یوم الموعود بجهة تولد حضرت رسالت و یوم العفو و یوم الفضل و یوم الجمع
و یوم الرحمه و یوم الاجابه و یوم العید و یوم الشفیع و یوم الشهود و یوم الجمعه و چون ذکر باقی احادیث و روایات و اخبار
درین باب موجب اطناب میشد از تجمیع اکتفا بآنچه شد فلیسمع الان الی تتمه آیات القرآن بدانکه چون حرمت بیع در روز جمعه
بجهت وجوب استماع خطبه و گذاردن نماز جمعه است از تجمیع بعد از فراغ از نماز رخصت شد کان داده بکسب از زراعت در معاملات
بقوله فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گذارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و نصرت در
ما یحتاج خود این امر بر سبیل اباحت است یعنی بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و بجویید از فضل
خدای یعنی طلب روزی خود کنید بر سبیل معاملات و کنند از انتشار هم در زمین مسبوق است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بر
مواد عبادت بجماعت و تخصص بجنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و قضاء حوائج اهل ایمان و الحق بدین مانند چه حسنه بسیار
فضل الهی منوط بانهاست و مستند ایشان روایتی است که رسول خدا فرموده لم یؤمر بشیء من الدنیا انما امر بالصلوة
المرضی و حضور الجنائز و زیارة الاخ فی الله قول حسن و سعید بن المسیب که هر طلب الحلال فرض و بعضی دیگر گفته اند که مراد
صلوة تطوع است و حدیثی که از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که الصلوة یوم الجمعة والانتشار یوم السبت مشعر
بر آنکه مراد از ان طلب رزق باشد از وجه مع و نهی و اصرح از این روایت و حدیث دیگر است از الحضرت علیه و علی آبائه الصلوة
والسلام فرموده که من طلب معیشة مسکم و در آن باب سعی مینماید از حق سبحانه التماس میکنم که انرا از وجه حلال بمن رساند
و وجه حلیت انرا بمن نماید چه حق سبحانه عباد را بمن امر فرموده بطلب رزق درین آیت کریمه اذا قضیت الصلوة فانتشروا
فی الصلاة و ابتغوا من فضل الله پس فرموده که در خانه بنشینند و در بر دری خود بنشینند و از خدای طلب رزق کنند
و یکی از آن سه کس خواهد بود که خدای دعاهای ایشانرا اجابت نمیکند کفتم باین رسول اسرا نما چه کسی اند فرمود یکی
آنکس که زن خود را دعای بد کند حق سبحانه دعای او را اجابت نکند زیرا که طلاق زن در دست اوست اگر خواهد
او را رها کند دوم مردی که او را حقی در ذمه شخصی باشد و بر آن گواه نگیرد و وی منکر آن شود و او دعای بد کند
درین صورت نیز دعای او بجا اجابت نمیرسد بجهة آنکه تقصیر ساموده نموده میکرد اگر شخص را بسی المالی داشته باشد
و از آن طلب بجا نکند و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از آن از خدای طلب روزی کند دعای او را نیز مستجاب

نگردد اندر پی آنکه میفرماید وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و یاد کنید خدای را بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمایند نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید و بخیر دارین فایز گردید چه اقدام نمودن بصلوة جمعه و طلب روزی کردن از وی و اکثر اوقات بذکر او
مشغول شدن موجب تجمیع ظاهر و باطن و سبب نجاة دنیا و آخرت است امر باکثر ذکر بعد از رخصت انتشار در وقت
فراغ از نماز بجهت آنست که تا بندگان حق خود را در جمیع حالات مصروف ندارند بطلب دنیا و سبب آن از یاد خدای غافل
و ذاهل شوند و نزد بعضی مراد بذکر فکر است و قال العلم فکر ساعة خیر من عبادة سنة و در تفسیر که مراد از آن
ملاحظه امر و نواهی الهی باشد در طلب رزق یعنی قصد نشرح مکنید مگر بوجه حلال یا آنکه مراد ذکر او سبحانه باشد در حال
عقد چه در حین عقد تکبیر و شهادتین مستحب است یا در حالت مشی و رسوخ کار وی عن النبی صلی الله علیه و آله قال من ذکر الله فی السوق
مخلصا عند غفلة الناس و شغلهم و بما فیه کتب له الف حسنة و یغفر الله له یوم القیمة مغفرة لم یخطر علی قلب بشر یعنی هر که با خلاص
ذکر خدا کند در بازار در وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول بیع و شری حق تعالی هزار حسنه از برای وی بنویسد
و در روز قیامت او را بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچ بشر خطور نکرده باشد و بباید دانست
که امر بانتشار مشعر است بر آنکه ساعی بنماز جمعه کسیست که او را قوت باشد بر تصرف در معیشت و در طلب رزق
پس آیه دال باشد بر عدم وجوب نماز جمعه در حق اعرج و اعمی و مریض و اعمی و نیز بدانکه نزد اهل اصول خلافست
در امری که وارد شده باشد در عقب نهی که آن از برای وجوب است یا اباحه که رافع حرمت است اصحاب قول ثانی
بآنچه آیه احتجاج جسته اند بر آنکه او سبحانه درین قول رخصت فرموده بعد از آنکه حرام کرده بود از معاملات و
انتشار باتفاق واجب نیست و این قبل است قوله تعالی اذا انظهرون فانی هی من حیث امر کم الله آورده اند که
حضرت رسالت صلعم خطبه جمعه میخواند ناگاه کاروان دحیه بن خلیفه بن فروه کلبی از شام در رسید بار و مغز زیت
بسیار و در آن وقت در مدینه قحط و غلا و قحطی افتاده بود و کاروان چون بسلامت بمدینه رسید طبل زدند
زن و مرد و دست بدست کوفتند و چون آن طبل و دست زدن باجماع حضار مجلس رسید بجهة بیع طعام و بدیگر سبب که نشده
و از مسجد بیرون دویدند و بیشتری پنج شانزده مرد و دیگر کاروان نماند و غیر از دوازده تن از ایشان کسی نماند حضرت رسول صلعم
فرمود بخدا که نفس محمد بدست قدرت اوست که اگر هر کس بیرون میرفتند و هیچ کس از شما در مسجد نمی ماند آتش وادی آتش بسوی شما
روان میگشت و هر شما را میسوخت مخاطب این حال آیه نازل شد که وَإِذَا رَأَوْا و چون بینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان
بازرگانی را أَوْ لَهْوًا یا لهو یعنی که طبل زدن است و دست و هم کوفتن یعنی واقف شوند بر آن طبل و دست که جهت رسیدن کاروان
میزدند انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق گردند از مجلس و بیرون روند بسوی آن تجارت وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا در حالتی که ایستاده بر منبر
و خطبه جابر بن عبد الله مراد بلهو طرب است و در سبب نزول این آیت روایت دیگر واقع شده از مقاتل یعنی مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن

الأرض وابتغوا من فضل الله واذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون
وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما

وان آنست که در جمعه پیغمبر صلعم در خطبه بود که دحیه بن خلیفه کلبی که تجارت بشام رفته بود بمدینه رسید و در عقب او بنی خزیمه
و از پس ایشان زیت بن مناة بنزد در رسیدند و بعضی نوشته اند که دحیه بمدینه رسید احدی اکثر انواع طعام از گندم و جو وارد و دیگر و زیت
و غیره با وی بود و در لهو آن نیست که موضعی بود در بازار مدینه فی وقت آمدی و آنجا اعلان طبل زدن کردندی تا مردم بشنوند و از شنیدن خبر
امتحان توجه نمایند و هرگاه اهل مدینه از آمدن او اطلاع یافتندی همه باستقبال او بیرون رفتندی و در بیرون که او در رسید طبل زد
گفتند و مردمان آواز طبل شنیده از مسجد بیرون دویدند و بعضی از دوازده کس دیگر در مسجد ماندند پیغمبر صلعم چون این حال مشاهده
نمود فرمود لَوْ خَرَجْتُمْ لَاضْطَرَمَ عَلَيْكُمُ الْوَادِي نَارًا اگر شما بیرون رفتید وادی بر شما آتش گرفتی و هر یک از ایشان تا آن زمان که وجود
حیات داشتی پس حق سبحانه این آیت را نازل فرستاد و ایشان را بآن عتاب نمود و از ابن عباس منقولست که در مسجد باقی ماندند مگر هشت کس
و بعضی گفته اند که دوازده کس بودند و جابر بن عبد الله روایت کند که دوازده کس بودند و من یکی از آنها بودم و از قتاده منقولست که این
آیت در شأن ایشان صادر شد و هر چه نوبت در روز جمعه بود و بدانکه لهو در لغت هر چیزی است که مشغول سازد از خدا باز دارد و در پیغام هر لهو
طبل است از آنجهت تسمیه بناطق باسم عام بجانب تجارت بود مخصوص بجهت آنست که بعضی از ایشان بجهت سماع طبل و رویه آن بیرون میرفتند
بقصد ابتیاع متاع یا بجهت دلالت بر آنکه هرگاه انفضاض بجانب تجارت یا آنکه محتاج الیه و منتفع بآن است مذموم باشد پس بجانب لهو اولی و بهتر
خواهد بود و بعضی گفته اند تقدیر آنست که لهوا او تجارة انفضوا الیها و اذا رأوا لهوا انفضوا الیها احدهما محذوف شد بجهت دلالت
آن یکی بر آن و مطابق کوفه قائما در وقت خطبه است چنانکه دانسته شد و نزد جماعتی در وقت نماز و اول اصح و اشهر است پس آیه دال باشد
بر آنکه قیام در خطبه و عدم جواز انفضاض در حال اختیار و این قول شافعیست و اصحاب ما را بنیه قیام واجب نمی دانند و قول اول صحیح است
بجهت دلالت این بر آن و بجهت روایت جابر بن سمره که مداومت رسول الله خطبه الا وهو قائم فمن حدثک انه خطب وهو جالس فکذبه و از ابن مسعود
پرسیدند که آیا خطبه استاده خطبه می خواند گفت آیه دال که دلالت صحیح دارد بر قیام آنحضرت در خطبه و معویه بن وهب از
صادق علیه السلام روایت کرده که اول کسی که نشسته خطبه خواند معویه بود که بجهت درد دندان از مردمان روگردان گرفته بنشست و خطبه را خواند و بعد
از آن آنحضرت فرمود که پیغمبر صلعم در خطبه میخواند و در میان خطبه بین نماز نشست تا بیشتر آنها صدا باشد و در آن جلوس سخن نمیگفت و بنابر آنکه مراد از قیام
در نماز باشد ممکن است که بآن استدلال نماید کرد بر آنکه جماعت شرط صحت و انعقاد نماز است لهذا آن تا آخر نماز پس اگر بعد از
عقد نیت نماز یک رکعت باشد امام نماز امام باطل شود و این احد اقوال شافعی است و موافق مذهب ما و ابو حنیفه گفته که انفضاض
جماعت بعد از نماز یک رکعت باشد امام نماز جمعه را تمام کند و لا یظهر نقل کند و قول اول صحت بجهت انعقاد صلوة در ابتدا
پس اتمام آن واجب باشد بسبب تحقق شرط وجوب و اشتمال اشتراط است و دیگر آنکه انفضاض لهو موجب ابطال حمد است
که منافی آیه لا تبطلوا اعمالکم است و بعد از مذمت اهل اسلام بانفضاض از نزد رسید اتمام ترغیب ایشان مینماید بثبات قدم در طاعت
و عبادة که مذموم خواهد است بدار السلام بقوله قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگو ای محمد که آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه
و لزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهتر است و سودمند تر مِنَ اللَّهْوِ از استماع طلب وَمِنَ التِّجَارَةِ و از سعی تجارت چه فواید متوقع

تحقق و مخلد است و منافع معاملات متوهم و فانی تقدیم تجارت بر لهو در اول بجهت ترقی است در ذم زیرا که معنی آن اینست که ایشان مذمت
تجارت میکنند که محتاج الیه ایشانست و این مذموم است در وقت نماز و ابلغ از این در ذم آنست که در این وقت توجه مینماید بلهو
که هیچ فایده بر آن مترتب نمیشود و تا چیزی در بیچاره بجهت ترقیست و حقیقة معنی آنست که آنچه نزد خداست بهترست شما را از لهو
بلکه بهتر است از تجارتی که باد مستطلع میشود و آن را فایده میگیرید وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست پس
روزی بشما خواهد رسانید و اگر شما بجهت مشغول شدن شما باستماع خطبه بنماز و جمعه بطلب روزی نروید و چون حال بر این
منوال است پس نوبتی بر وکنید و روزی از و طلبید نه با آنکه در مظان اهمال سر زنند دیر اگر وقت باشد که از شما فوت
شما نرسد و شاید نیز که معنی وقت نداشت و در وقتی که احتیاج خاطر باشید بشما نوازش کنند و در زمانی که محتاج باشید هیچ چیز
بشما نرسانند و در نقل آورده اند که یکی از خلفای بعد از پیغمبر گفت معنی آن چیزی که در وزن نوشته کم و بیشتر نادر الیه سوی و از
مقدمه روزی استراحت یا بی بطلب جواب داد چنین گوی که چند چیز مانع شد که اول آنکه تو نشناختی که مرا چه می باید دوم نشناختی
که من کی باشم سوم معلوم خدای که من چند باید و حق تعالی کافی روزی منست این همه میداند و از روزی حکم کامل میکند
رساند و دیگر بشاید که تو بر من غضب کنی و از و ظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بسبب گناه من روزی باز نمیدارد
سورة والمنافقون مدنیست باجماع امت و زیاده از آنست ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره منافقین بخواند
از نفاق بری شود و از شر منافقان ایمن گردد بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره جمعه نمود با نجام اعلامات زنا قست از
بعد در وقت قیام او بخطبه با نمان و استقبال کردن لهو و طلب از نفاق افتتاح این سوره نمود که اهل نفاق کرده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ

و سبب نزول این سوره آن بود که در سال پنجم از هجرت بنو المصطلق اتفاق نمودند بر حرب حضرت رسالت و پیشوای
ایشان حارث بن ابی ضرار بود بدرجه که زوجه پیغمبر و پسر این حارث حضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد و در آنجا
قدیمی بسر چاهی بر سر آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود با ایشان رسید بر آن آب مقاتله شد و جمعی از ایشان کشته شدند و بعضی
دیگر قرار داده و منهزم شدند و مسلمانان زنان و اطفال ایشان را سبی کردند و اموال ایشان را غنیمت گرفتند مردی از انصار
از قبیله عباد بن صامت بسلمانی رسید و یکی از آنجمله از کفار او را مجروح ساخت و میان ایشان نوعی واقع شد در اثنا
آن گفت و گو اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی الغفار اسب عمر را میکشید چون بر سر آب رسید بجهت اسبی بر آب
با سنان جهنی که حلیف بن عوف بن خزرج بود او را مناقشه افتاد و آن نوع اختلال منجر شد جهنی او را کشید که یا معشر الانصار
و جهجاه فریاد برآورد که یا معشر المهاجرین پس مردی غفاری از مهاجرین که جبال نام داشت باعانت جهجاه احمد عبد الله بن ابی بن سلول
چون او را بدید گفت یا جهجاه امثال بر سبیل استهزا گفت آن لعنات آن لعنات تو بجایی رسیده که خطب شده معرب داد که چه چیزی است که تو
حایز من میشود پس سخنان درشت بعبد الله گفت عبد الله گفت صبر کن تا بمدینه رسی که تو از کسی چندان باشد که بیاید نباید کسی

این کسان را بعد از خود جای داد و اموال و مالهای خود را بر ایشان قسمت کرد و بعد از آنها در مقام محاربه در آمد و با کفار برابری میزند
و خصومت و نزاع چه چیز میباشد و نزد عبد الله جماعتی از قوم او ایستاده بودند که از اصل ایشان از بنی الرقم بود با ایشان گفت این
محمد از شما شده اگر فضل طعام خود را باین نوع کسان نمیدادید امروز ایشان را قوت آن نمیبود که با ما خصومت کنند و محمد بعضا بر مولی
خود ملحق میشدند و یکی از ایشان در دیار ما نمیماند پس گفت که واحد ما منهم لا کاتلنا القابل سمن کلبک یاکلک بخدا سوگند که مثل
ما مثل ایشان نیست الا آنچه قایل گفت که فی بکر تاتزا بحجر به اما والله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل بخدا که اگر بدیار
کنیم اعز بیرون میکند از مدینه بیرون کند سراد او باعز نفس خبیث خود بود و مراد باذل نفس طیب حضرت رسالت زید
از این سخن در غضب شد و حمیه دینی آتش عصبیه در دماغ او مشتعل ساخت و گفت انت الذلیل القلیل المبغض فی قومک و محمد فی عزه
من قومه و مودة من المسلمین و الله لا انتهیت حتی یصیبک هذا فی حمار و همدار و در میان قوم خود مقهور و مبغوض و در نظر
در عزه و ارجمند می باشد و در مودت و دوستی از طرف مسلمانان بخدا که من نمیدانم که میان ما و تو دوستی باشد ابی ابی گفت
اسکت فانما کنت العب بها من فی اعنی کمن باز میکردم پس زید بن ارقم نزد حضرت رسالت آمد و آنچه میان او و ابن ابی گذشت بود معروض داشت
عمر حاضر بود گفت یا رسول الله مرا بزنم ای تا گردن این منافق بزنم و گفت عمر او سزاوار نیست زید که جمعی کثیر از مسلمانان بجهت او بازیست اند و یکی از مهاجرین
گوید که محمد اصحاب خود را میکشد پس بجهت تسکین فتنه و دفع مکاره و دفع کوچ کرد تا امر نمود و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرد و دوش
کار این سخنان نگفته گفت و الله ما قلت شیئا من ذلک قط و ان زیدا لکاذب بخدا که من هرگز این سخن نگفته ام و زید دروغ میگوید جماعتی از انصار گفتند یا رسول الله عبد الله سید و شریف قوم ماست و مرد وی حقیقت کسان که وی
در حق وی قبول مغز مای بگمان که سخن او قبول کرده باشد و بنابر نشنیدن و تعلق بعضی رسانید و رسول خدا قبول کرد و ابی سخن در میان انصار مشتهر
شد و محمد زید ملامت کرد و زید از آن سخن پشیمان شد و پریشان گشت پس مردم از آنجا کوچ کرد خدا سید بن حضیر نزد رسول الله رسید تحیت بجای
آورده گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت مشکی بخلاف عادت کوچ فرمودی گفت یا اسید او ما بلغک ما قال صاحبکم زعم ان ان رجع الی المدینة
لیخرجن الاعز منها الاذل ای اسید آیا نشنیدی که صاحب شما گفته است که چون بمدینه رسید عزیز تر ذلیلان را اخراج کند گفت یا رسول الله اعز انت
و اذل او گفتی در بیان اخراج کنی گفت یا اسید آیا نمیدانی ما فرمای ما فرمود که در آن وقت که تو بمدینه آمدی در قوم تو بی دینی
مکلل بیاسا است تا این دی منتظر و در آرایش و چشم بر خود سازند چون تو آمدی انکار کرده شد و اعتقاد او آنست که تو تاج و دیهیم
و ریاست او را از و سلب کرده و تاج پادشاهی او شده پس وی عبد الله بن عبد الله بن ابی پیش رسول الله آمد و گفت یا رسول الله هر چه
خبر رسیده اند که هیچ کس عبد الله را دوستتر از من ندارد اما دیگر بدین مرا و دفتی و حق ندارد و اگر در کشتن او حاجت می فرمایی
او را بکشم و من میترسم که اگر کسی دیگر امر بکشتن او کنی تا میان انصار نیایم که نظر در دوستی حکم و نفس اماره من بر آن دارد که او را بکشم پس
از او بکشم و او را بکشم پس بعد از آن مؤمن بر کافری کشتن جایز نیست و مستوجب آتش دوزخ گردم رسول فرمود
بر او مدارا و مسامحه فرمای و مادام که او با ما باشد در حق او نیکوئی کن و دقیقه از مرحمت داری فرو مگذار الغرض از آنجا کوچ کرده نظر از آنجا

و آن شب میرفتند تا روز دیگر و در وقت چاشت آفتاب گرم شد و هر یکی در گوشه تنها خفتند فی و احد و بجهت ماندگی و کوفت که از آنها
بجانب رفتند و سبب این تحمل مشقت بر ایشان آن بود که تا حدیث عبد الله ابی از یاد ایشان بر و دیس بعد از آن آنجا کوچ کردند و میرفتند
تا بحر بعقار رسیدند و آن موضعیست قریب بقبع و کنار آب بحار و آمدند و چون بار هایشان نهادند ای سخت بر خواست که هر از آب
شدند و کاشر رسول صلعم را نشاند که شد رسول صلعم فرمود که معنا این باد عظیم است که در مدینه یکی از ناکسی وفات کرده است گفتند کیست یا رسول الله
فرمود زید بن رفاعه و یکی از منافقان بود و از دوستان و پشت و پناه ایشان بود و در عداوت منافق و شقاق بود و خصمی از اهل نفاق گفت که محمد
که این خبر رسید عمر گفت مدینه چه جای منافق واقع شد و معلوم از شد که خطا نموده اند و قتل آن جبر بیل نازل شد و سخن آن منافق را بعرض سید
کاینات رسانید و موضع آن شتر را بوی نمود پس آنحضرت با صحابه خود گفت که من دعوی میکنم که غیب میدانم و لیکن حق سبحانه قول آن
منافق و موضع آن شتر بمن نشان نمود پس گفت یا رسول الله در آن موضع نگاه است فرمود و در فلان شعب نام او در منافق فلان در منزل
بعضی بر خدا جهت اگر آن حضرت اعتماد کرده بود مستاصل نمودند و منزل آن کرد بسکر جایی آورد و آن منافق ایمان آورد و حلاوت
ایمان در دل او نازل شد و چون مشرف بمدینه شدند ثابت بود که واقعه را دیدند که بی تقطع بود و بشنیده بود و بیع میاورد تا دفن کنند
و بعضی روایت که چون لشکر اسلام بنزدیک بنای بنی معاویه علیه و الوفی آمدند عتیق رسید بخدمت عبد الله ابی بجامع بر طرف مدینه بوقت خود آمد
بر سید منزل او را آنجا جزا یافته و بای بر دست شتر فتاده و گفت بخدا سوگند که تو آنکه ام که بمدینه در آئی تا وقتی که معزز هم تو ذلیل
در آئی که از آن تو بی و لعنت بر او است عبد الله شکایت پسر خود رسول فرستاد و رسول کسی را با او فرستاد که بدر دار بجهت خدا او و بگذار
تا بمدینه در آید پسر گفت چون این رسول آمد تا کنار شتم و در دانی آمد و کسی بر سر جدا گفت که اگر بگوی هر چه بمن بلغت و رسول الله
و جمیع مؤمنان گرفت بتو نمیگم گفت بعیت اگر نگویم این سخن که از تو صادر شود گفت خواهم عبد الله ابی چون زید بجهت جواب گفت اشهد
ان الله و رسوله و لی مؤمنین ابن شتر بر رسول رسید و فرمود و چون لشکر الله و رسول و مؤمنین حیرتا و چون ابن ابی بمدینه آمد چهار
شد و زنان و مردان رخت بدار الحزن کشید و زید بن ارقم بمدینه آمد بجهت تعزیت و ملازمت انصار با مهموم و مغموم در خانه نشست و تا
بر تصدیق زید و تکذیب ابن ابی بر رسول خطاب فرمود که چون بیایند نزد تو منافقان یعنی ابن ابی و احزاب قالوا نشهد
انک لرسول الله گویند که گواهی میدهیم که تو فرستاده خدائی یعنی منافق جسم و بدن و زبان در رسالت مستقیم شهادت معتقم الشهادت اهل ایشان و تصدیق
و اطلاع است و اعتقاد بر منظور و نموده و تکذیب ایشان در شهادت خود قالوا نشهد و خدای گواهی میدهد یعنی میدانم قال الله گفت خدا
رسول الله و بی جهت است که من سخن تست انک لرسوله و خدای گواهی میدهد ان المنافقین لکاذبون اگر منافقان و اهل ایمان در دروغ گویانند در گواهی
خود بجهت عدم اعتقاد ایشان بکتاب ایشان پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت است دروغ باشد و معنی آنست که معنی
آیه این باشد که خدای گواهی میدهد که ایشان کاذب اند در خود چه اعتقاد ایشان آنست که تو رسول الله که مقبول ایشانست دروغ است
و گفته اند که مراد بشهادت قسم یعنی بدروغ سوگند یاد میکنند بر اعتماد خود و شاید بر رسالت تو و فایده قسم و اعلام آنست که رسول و فوق
است که انک لرسول الله که قول ایشانست کذب باشد و مشبهه و مالکیه راست بر آنکه حقیقت ایمان تصدیق و مقصود آنکه هر چه میگوید و معتقد

خلاف ملت واند باخدا کاذبست اتخذوا ایمانهم گفتی اگر فتند ان منافقان سوگندان خود را که بدروغ میخوردند یا شهادت خود را که چاره
مجرای حفظ در تاکید سبیلا یعنی انرا وقایه خود ساختند تا سبب ان از قتل و سبی ایمن باشند و مانند اهل حرب که سپر را که
حفظ نفس خود میکرد مانند فصدوا پس باز میداشتند مردم عوام را بالقاء شبهات و باطل و کلمات واهیه عن سبیل الله از اتباع راه سوی که
اسلامست همیا که فعل متعدیست و متعدی از بود که صد و از صدود متعدی باشد نه از صد که متعدی است و معنی اینکه باز میداشتند مردم
خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد چیست ما کانوا یعملون انچه هستند که میکنند از اظهار ایمان و بطلان اظهار ان و از صد مشغول
باصد و معنی شان از تصدیق و اقرار و در ساء معنی تعجبست که ای تعظیم امر ایشانست نزد سامعان ذلک این قول ایشان که ولیه
شاهدست بر بدی احوال ایشان بایمان حال منکر از نفاق و کذب و استخفاف بایمان بانهم امنوا سبب اینست که ایشان گرویدند
بزبان یعنی بکلمه شهادتین ناطق شدند و خود را در زمره اهل اسلام داخل کردند ثم کفروا پس نگرویدند در دل یعنی بعد از ان
ظاهر شد کفر ایشان و بیشتر کشت نفاق ایشان از اقوال ایشان مثل اینکه میگفتند ان کان ما یقول محمد حقا فنحن شر من الحمیر و مانند قول
ایشان مثل اینکه میگفتند در حق رسول بنوت اطیع عبد الرجل ان یعنی لو فکر کسری و قیصر هیهات و مثل اینست قول تعالی بخلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم یعنی ظاهر شد کفر ایشان بعد از قبول کردن اسلام و تردد اقوال اعتقاد و قد کفروا
بعد باکه و در ینست که معنی ایمان باشد که گفتند در ظاهر با همه مسلمانان که از شما ایم و در خلوت با رؤسا و خود گفتند که در کفر
خود راسخیم و بمسلمانان استهزا میکنیم کقوله تعالی واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزءون و استعمال ان دارد که مراد اهل ردة منافقان باشند و معنی بکرا ایمان اوردند و قبل که ایشان مشاهده کردند پس کافر
شدند در حینی که استماع شبهه باطل کردند از رؤسا خود فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بسبب این
علامت ملائکه ایشان را از اهل اسلام بشمارند یا اگر حق سبحانه الطاف حاصله از ایشان باز گرفت و تخلیه ایشان کرد و در بادیه ضلالت
و سرگردانی ایشان را باز گذاشت بجهت فرط تمرد ایشان در کفر و تزلزل در عناد و عدم تفکر در معاد با وجود مشاهده ایات
دال بر صدق رسول رب العباد فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان را و نمیشناسند صواب را بجهت اکثر تردد عناد و تفکر
و تدبر نمی نمایند در ایات حاصله تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابی مرثد جهنی و تیکی صورت بود و خیر
سخن و فصیح زبان و جمعی دیگر از منافقان نیز خوب ابی صورت بودند و چون بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدندی ایشان حاضر
کردندی و بکلام فصیح و بیان ملیح تکلم نمودندی و انحضرت از هیاکل جسیمه و اقوال فصیحه ایشان متعجب شدی حق سبحانه و تعالی
بوی خطاب کرد که اذا رأیتهم و چون می بینی منافقان را تعجبک بشگفت می آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان بجهت حسن
صباحت ان و ان یقولوا و اگر سخن گویند تسمع لقولهم گوش میکنی مر گفتار ایشان را بجهت طلاقت و حلاوت کلام و فصاحت
و بلاغت بیان ایشان و بسبب این انچه گویند از ایمان کاذبه بر ایمان خود و عنوان باور میکنی کانهم و حال انکه در عدم
تعقل و قلت تدبر گویا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوار باز نهاده چنین اشخاص اند خالی از علم و نظر

و معدی از ایمان و بیان حالست و تشبیه لحق تعلم و تشبیه ایشان که کلام مستانف باشد که علی از اعراب خالی باشد و ذکر مسند اشعار است بعدم
انتفاع ایشان بهر چیز هرگاه که در مسند باشد که در مسند باشد انتفاع است و مادام که رمق و کست و چون متمتع به مسند است بخلاف
و ایشان که مراد بخشب مسند اصنام منصوبه باشد از خشبی که مسند باشد بحیطان و حق تشبیه ایشان بان در حسن صور و قلت و بیان ایشان
و بعضی گویند که خشب یعنی خشبات وان خشبیست که اندرون او کرم خانه باشد و متاکل شده و ظاهر ان صحیح و سلیم نماید پس معنی انست که منافقان
در حسن ظاهر و خبث باطن و در راه حیله ماننداند بچوبهای مسند یحسبون گمان میبرند کل صیحة هر فریادی که برایند در میان
لشکر و حرب از ترس که بر کشند علیهم که ان واقع است بر ایشان یعنی بر دل و قوی ایشان بدرستیست که هر اوازی که بشنوند بدانند که بر ایشان
واقع خواهد شد و از ان ضرری بایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد یا هر کاه صیحه استماع کنند ظن ایشان ان باشد که اینی نازله
شما که کاشف احوال ایشانست و بجهت ان نفاق ایشان بر مخبوم و معنا ناظاهر شده رسول خواهند شد هم العدو ایشان دشمنان
کامند تر از هر دشمنی فاحذرهم پس حذر کن از مکر ایشان و بر خاطر حال ایشان باش و میل از بدی که جاری و مجری و رسیده بجهت
و مفعول دوم ان اینی جدا میباشد و معنی اینکه کلام میبرد هر صیحه را که بر ایشان واقع شود که ان دشمنان اند و تا برین مخبوم مرفوع مستفل
راجع بکل باشد و بر ان دلالت بر موضع می اعتبار خبر باشد یا اگر خبر مبتدا محذوف باشد و مفعول دوم محذوف باشد و مفعول جایگاه اهل کل
صیحة کن ترتیب حذر هم بر ان دلالت بر کنهیم راجع بمنافقانست قاتلهم الله هلاک کرد تا خدای ایشان را و لعنت کناد بر ایشان و ایشان
رسوای دنیا و اخرت کرد تا این دعا تعلیم است و تعجب ذات مقدس بر ایشان لعنت کند و تحذیر ایشان باشد یا تعجب مومنان
کسانیکه ایشان را دعای بد کنند انی یؤفکون چه کجا بر کردانیده اند از طریق حق یا وسوسه کافره و ضلالت هادیه نصیبت از جهل و ضلالت و کجا
که بر فکر مشتق است از افک است بمعنی کذب یعنی چگونه دروغ میگویند مردیست که قبل از ان و قبل این ایات رسول و از چنین ارحم
طلبید و گفت ای زید ناقه تو کریمه صدق که با این او باشد باشی این سخنان را بشنود و هی گفت نه چنین است یا رسول الله فرمود که راست
که اوش از و خطا شنیدی باشی و او نوعی دیگر گفته باشد و مر نوشته شده گفت نیا بجا و چون این ایات نازل شد رسول از پس بدید مد
و گوش او را بگرفت و او را بر داشت و فرمود یا غلام صدق فوک و وعت اذانک و وعی قلبک و قد انزل الله فیک قرانا یعنی ای پسر
تو راست گفت و گوش تو از نیک فرا گرفت و دل تو از نیک حفظ نمود و تحقیق که خدای تعالی قرانی فرستاده است در باب تو یکی
و در روایت دیگر است که گرفتند یا غلام ان الله صدقک و کذب منافقین ای پسر و فاکرد گوش تو ان را بانچه شنید و حق سبحانه که خدای تصدیق
تو کرده و تکذیب منافقان او در ده اند که بعد از نزول ایات مذکوره قوم ابن ابی و بو گفتند که این ایات در باب تو نازل شده
بتو در رسول خدای و دنا برای تو لعن زشت طلبیدند منافق سر برابر بجید و روی بر کرد اید و گفت من گفتم که ایمان او را و دم و تکلیف کردند
که دو کوه مال بیاد دوم چنین ماند که بجد را بجهد می باید کرد ایامد که و اذا قیل لهم تعالوا و چون کویند منافقان را یعنی ابن ابی و اصحاب
او که بیائید بطریق اعتذار یستغفر لکم تا مرد سر خطیب ای شما رسول الله ساده خدای لوؤا رؤسهم بر جنبید سرهای خود را
یعنی روی بکردانند و کوه عذر ابن تابند چنانکه کسی از امر مکر و حیلی روی بر کرده اند یا سر را بجو کاه دارند و بجهت استهزا باستغنا

پیغمبر قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ وحی یعنی بیان که امر امر میکند و نهی میکند و وعده میدهد و وعید میکند از اعتقاد بحسن
نزد حضرت رسالت و طلب مغفرت از و کردن و اظهار کردن کان عدم احتیاج ایشان بان مِنْ رَبِّكُمْ یکی است بر ایشان اِسْتَغْفِرُوا لَهُمْ
امر نمی خواهی از برای ایشان ثُمَّ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا امر نمی خواهی برای ایشان یعنی مساوی است استغفار و عدم استغفار تو برای
ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هرگز نیامرزد خدای ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق و عناد از حسن منقول است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله از برای ایشان استغفار میکرد و با این ظاهر حال ایشان یا بنظر طوبی بود باطن و اگر ظاهر ایشان مثل باطن باشد پس حق سبحانه
امنا و وی نمود که ایشان بر صدق نمی خواهند بود آنحضرت قرآن استغفار ایشان نمود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان از دایره صلاح یعنی نظر لطف و توفیق ایشان را باز میگیرد بجهت فرط عناد و رسوخ کفر و نفاق ایشان
با وجود تردد در حقیقت ایمان یا آنکه بجهت ایشان موهبتی نمی سازد طریق جنان و در دار رضوان هُمُ الَّذِينَ ایشان آنانند که يَقُولُونَ میگویند
مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید بر مهاجران عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرا و مهاجران
حَتَّى يَنْفَضُّوا تا متفرق شوند بجهت گرسنگی و برهنگی یعنی غلامان نزد حضرت بیکان مرد و زن و پسران بدان ملحق شوند قول ایشان علی عند
محمد بر آنکه حق سبحانه در موضع آن رسول الله را فرموده بجهت تعظیم و تشریف سید انبیا حاصل که منافقان انصار را منع کردند از انفاق
بر فقرا مهاجرین وَلِلَّهِ و سال آنکه مر خدا راست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ خزانهای روزی آسمانها و زمینها یعنی آنچه از آسمان بزمین
جهت رسید بدو است و بر حسب حکمت و مصلحت هر کرا میخواهد غنی گرداند و اگر چه اهل مدینه البته باشند از انفاق نمودن بر مهاجرین
و هر کرا میخواهد از غنا محروم سازد و بسبب فقر و صبر مثوبت واجب دارد وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لکن منافقان بجهت فرط جهالت و ضلالت
نمیدانند که رزاق علی الاطلاق او سبحانه است نه دیگران يَفْقَهُونَ میگویند اهل نفاق یعنی ابن ابی و کسانی که تابع او بودند در اقوال و اعمال لَئِنْ
رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما از این غزوه مُصطلق إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه طیبه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیز تر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوار
تر را مراد ابن ابی از اعز نفس خویش او بود و از اذل فقرا و کمی اشرف و اهل محلوقات علیه افضل مخلوقات پس حق سبحانه رد قول او نمود
فرمود که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدا راست عز قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عز نبوت و شفاعت یا عز اعلاء دین او بر سایر ادیان
بنبوت و نصرت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر کسانی را که عز ایمان و طاعت یا عز منزلت ایشان در جنت بجهت آنکه مزد و هوان مر شیاطین راست و تابع
ایشان از کافران و منافقان و گویند که عز خدا آنچه است عز ملک و بقا و عز عظمت و کبریا و عز جلال و بهاء و عز نعمت
و علا و عز رسول بحق عز سبق و ابتدا و عز اذان و فدا و عز قدم صدق بر انبیا و عز اختیار و اصطفا و عز ظهور بر اعدا و عز مؤمنان
بنزع عن الصنوف که نحن الصافون و نحن السابقون عن تیسر که و لقد یسرنا القرآن للذکر و یرید الله بکم الیسر و عز جنتیان که و بشر المؤمنین
بان لهم من الله فضلا کبیرا و عز توفیق که و انتم الاعلون و عز تمکین که الم نمکن لهم و وجه توفیق میان این آیت و آیت فلله العزة جمیعا
است که عز رسول و مؤمنان از و سبحانه فیضان نموده باشد فی الحقیقه جمیع عزها از جناب جناب احدیه است و مستحق عزت
بحسب ذات اوست نه غیر او و منقول است که مردی امام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات و سلام علیهم را گفت که مردمان

در زمان نبی بکر می بردند فرمود آن کبر نیست بلکه عز است پس این آیه تلاوت نمود و از امام جعفر صلوات الله علیه روایت است که پیوسته
میگفتی که من مثل در رب العرش معبود و مانند من کیست که او بزرگار عرش معبود منست که ~~[illegible]~~ و معنی آن
که هر خدا بود لا غیر است و هالک الولایه الحق و هر رسول بجهاد که تا الکتیات المستهزین و هر مؤمنان بجلوه نعمت که ثم الاعلون ان کنتم مؤمنین
وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لکن منافقان نیز لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که دعوی ایمان حقیقة حرة و حقیقة ایمان و بجهت فرط جهالت و ضلالت مقلد ایشان
است که هر مر ایشان راست و بعد از بیان احوال منافقان خطاب با اهل ایمان کرده تحذیر فرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لَا تُلْهِكُمْ باید که مشغول نکرداند شما را أَمْوَالُكُمْ مالهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای که آن
صلوات حق است یا جمیع فرایض یا قرآن یا جهاد یا شکر بر نعمت و صبر بر بلا و رضا بقضا علی الاطلاق القول بجهت مقتضای ایمان است
که در حق خدا غالب باشد بر دوستی هر اشیا مراد نهی انسانست از مشغول شدن باموال و تصرف در آن و سعی در تحصیل آن
و استعمال بنا فع آن و تهالک بر طلب آن و از مسرور شدن بنماء اولاد و تعهد بر بیان و قیام نمودن بمؤنه ایشان و شوق آنچه مصلحت ایشان
باشد از معاش ایشان و بجهت آن باز ماندن از طاعت و حق نمی اموال و اولاد دنیا از جهت توسیع نمی باین هر دو بجهت که ظاهر است
بجهت مبالغه است و لهذا قال وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیان کاران که عظیم ما فی الجنة فاتی فوت شده اند وَأَنْفِقُوا و خرج کنید در راه خدای مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ بعضی از آنچه روزی داده ایم
شما را مراد از اخراج زکوات و سایر حقوق واجبه است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب و علامات مرگ
فَيَقُولَ پس گوید آنکس که بر مرگ مشرف شده باشد از روی تأسف و حسرت رَبِّ ای پروردگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس
نداری و مهلت نمی دهی مرا یعنی تأخیر نکنی موت مرا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک یعنی زمانی اندک که در آن امور خیر
فی آن کرده فَأَصَّدَّقَ پس در آن زمان تصدق کنم و سایر حقوق واجبه از مال خود ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از شایستگان
و نیکوکاران و فرمان برداران بسبب این تدارک جزم آنکه بجهت آنست که معطوف است بر محل فاصدق و مانعه فیکون آخر
اصدق و لکن ابن عباس مرویست که این آیت در حق مانعان زکوة نازل گشته بعد از آن فرمود تصدق و اقبل ان ینزل
علیکم سلطان الموت و لا تقبل توبة فلا ینفع عمل تصدق کنید پیش از آنکه سلطان موت بر شما نازل شود و پس از آن توبه مقبول
نشود و هیچ عمل نفع ندهد و نیز از و منقول است که ما ینفع احدکم اذا کان المال لغیرک و اذا طاف الحج ان یحج من قبل ان یأتیه الموت
فیسأل ربه الکرة فلا یعطاها چه نمیدارد یکی از شما که چون مال او نیست باشد زکوة بدهد و چون استطاعت حج داشته باشد
حج کند پیش از آنکه موت باو رسد پس از خدا طلب رجوع کند بدنیا او را باز گردانند و التماس او را قبول نکند و همچنان وعید آورد و ایضا که
ما من احد یموت و کان له مال لم یؤد زکوته و لم یحج الا سأل الرجعة عند الموت قالوا یا ابن عباس ان الله قال اقول و اصدق قال لا سأل الرجعة
قال الله تعالی و انا نزلنا هذه الآیة الی قوله من الصالحین فقال الصلاح الحج یعنی همچنین که بیان کرد او را مالی باشد پس زکوة ندهد
و طاقت حج داشته باشد و حج نکند الا که نزد موت سوال رجعت کند بدنیا گفتند یا ابن عباس الله تعالی بتو سر چه نمیدانی ای صلاح کانست

که سوال رجعه کند فرموده که در باب قرآن بر شما خوانم پس این آیت را قرائت نمود فاقبلوا من الصالحین و بعد از آن گفت که صراح
بمعنی حج است و این روایت از ابی عبد الله صلی الله علیه نیز ماثور است و حکم میکند که اینها تولد فی اهل البیت و از حسن
بن زید روایت است که هیچ کس نباشد که زکوة نداده باشد و در وقت خواست باشد و حج نگذارده باشد الا که در وقت موت طلب رجعت کند
پس حضرت عزة اند وی مبالغه در باب عدم رجعت میفرماید که وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و هرگز خدای تاخیر نمیکند نَفْسًا هیچ نفسی را از موت
إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت مقرر او که حکم او سبحانه مقتضی است که چون عمر بآخر رسد چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم
نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید او مبالغه حفظ است خازن یعنی آنچه شما میکنید از خیر و شر و همه
بر وفق حرص و مراد شما خواهد داد خلاصه معنی آنست که چون شما دانستید که موت از وقت خود متاخر نمیشود و الا محال واقع خواهد
شد و خدای حلیم است با حال شما و شما را بر این معنی خواهد داد پس هر چند زود توبه و استغفار نمایید به چه دور ابواب آن زهد و اجبات و تحقیق
شد ما بنوبات و از علما منقولست که لیس فی القرآن اعظم من التوبة فی حق قاتل ابیه یعنی عظیم ابی که زابی باشد از تقصیر و حق
این نیاست سورة التغابن مدنیست و نزد ابن عباس مکیست بغیر از سه آیه اخیر که در مدینه نازل گشته و مجموع هجده آیتست باجماع اهل ابی
بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه السلام نقل کرده که هر که سورة التغابن در روز جمعه بخواند روز قیامت این سوره شافع او شود
و شاهد عدل باشد بر اعمال صالحه او و تا او کسی که اجابت شهادت او داده باشد و از و مفارقت نکند تا او را در بهشت
در آرد و بیاید داشت که چون این سوره مشتمل بر سوره منافقین بود و بامر طاعت و نهی از معصیت آن سوره کرد بیان حال مطیع و عاصی
بقوله يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و بیالایشی و شایستگی میفرماید مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از جمادات و نسبیح ملکان بقول است و تسبیح غیر ایشان بدلالت آنها دانند بر کمال قدرت و علم
و استغنا او سبحانه لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق چه خالق هر چیز و سما و ما بینهما اوست وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش زیرا
که نعمت او منتهی و بر و رشد او دست افراد ملک و حمد جای جهد و لا راست بر اختصاص این هر دو با او سبحانه بحسب حقیقت زیرا که اوست
که مبدع جمیع اشیاست و مقوم هر ممکنات و اصول جمیع نعم او سبحانه است بر یا و وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر هر چیز هر قادر است
از ایجاد معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل آنها بر وفق حکم و مقتضای مصلحت چه نسبت ذات او بجمیع اشیا علی السویه است
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنکسیست که بیافرید شما را ای از میان و از عدم بوجود آورد فَمِنْكُمْ كَافِرٌ پس بعضی از شما کافر و بیاد خدا نخواهید
چون دهریان و طبیعیان یا بوحدانیت او چون مشرکان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باو و مدارند انه فوجد کادی و یکتائی او را
چون اهل ایمان یا بعضی از شما کافر بود باطن و مؤمن در ظاهر چون منافقان یا بعکس چون اعمال یاس و امثال او یا کافر
بخدا و مؤمن بکواکب چون اهل انوار یا بعکس و اول اظهر است بر ظاهر خود پس محتمل آن باشد که مکلفان مرد و قسمت بعضی
منقسمند بعضی کفر علی جمیع انواعه و بعضی متمم بدست ایمان و تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیت و اکثریت است خلاصه کلام آنست
که خدای آن کسیست که بر شما تفضل نموده اصل نعم خود را که از خلق و ایجاد است از عدم و بجهت این و لیست بر شما که بنظر

صنع فلک کبیر در معرفت او و عبادت آن مطیع او شوید و شاکر بر نعم او پس بعضی از شما در آن تفکر کرده و در دریای کفر و کفران غوطه
خورده اند و بعضی بکلی بسفینه شکر نشسته بوسیله بادبان شایع اقدار صلیب خود را بساحل معرفت کشیده اند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید
بَصِيرٌ بیناست پس بر وفق اعمال با شما معامله خواهد کرد و مخفی نیست در آنکه ظاهر آیه مبطل مذهب مجبره است چه دلالت بر آنکه فاعل کفر
و ایمان و موجد آن بندگانند بجهت آنست که بیان از قبیل آیات و اعتقاد کلی که ایمن ماده فسق من یشق علی بعضه که اسناد مشی بایشان کرده
و اصلا و لا از خارج بر آنکه او سبحانه القوان باشد پس حمل آیه بر خلاف ظاهر کردن و موافق مذهب اهل جبر کردن اندیشه عین مکابره و محض
عناد است و اگر بر سبیل فرض جایز باشد که حق سبحانه خالق کفر و قبایح باشد باید که او را مبین باشد بجهت رسول کند بر آنکه عباد را
کفر و ضلالت و معصیت نباید و بر وفق آن معجزات بر دست او ظاهر سازد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و دیگر آنکه اگر او سبحانه
کفر و قبایح را در بندها ایجاد کرده باشد لازم آید که غایت بعثت منتفی شود و امر و نهی صحیح نباشد و قرآن مصرح است بر آنکه
حق سبحانه بنیت را بر فطرت اسلام خلق فرموده که قوله سبحانه فطرت الله التی فطر الناس علیها و بنیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فرموده کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و در حدیث دیگر وارد شده که حق سبحانه فرموده خلقت عبادی
کلهم حنفاء و من هر بندگان خود را مسلمان آفریدم و بعضی از این اخبار در این باب بسیار است خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید او سبحانه
هر آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ براستی یعنی بحکم بالغه و اغراض صحیحه نه بباطل و مالا طایل یا بکلمه کن یا برای بیان حق چه انها دلایل وحدانیت
اند و آثار رحانیت قادریه و عالمیه حضرت عزت پس مظهر حق باشند وَصَوَّرَكُمْ و تصویر کرد و نیکاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو
کرد اند صورتهای شما را بمقتضای قامت و اعتدال خلقت تا شکر کوشید و نعمت و مال بر حسن صورت است اینکه هیچ کس از آدمیان نمیتواند
که صورت همچنین صورت حیوان دیگر باشد و اگر حیوانی نیکوتر از انسان نابود می نمای و گوید که بر صورت او صورت او باشد و معنی گوید
که حسن صورت از حیثیت سر است و قبول عقل نه قبول طبع زیرا که بعضی از انسان بر صورتی واقع شده اند که مقبول طبع باشد
و نزد جماعتی دیگر انست که حسن صورت از حیثیه قبول طبع است چه مبتلا در امفهوم حسن صورت همینست پس این آیه مثل آیه و لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم است چه تشویق بعضی امر عارضیست و غیر معتد به و صاحب کشاف آورده که چون صور بر طبق
معانیست در آنکه بر طبقات و مراتب واقع اند پس اختلاط بعضی صور از مراتب مانع فوق موجب مباینت و نشوز آن نمیشود چه آن دلالت
در خیر حسن و غیر خارج از حدان خالقیت که در مرتبه ادنای حسن واقع گشته و لهذا اگر کسی در حسن صورتی تعجب نماید و تصور میکند
که آن در نهایت حسن است و چون آن امیر و احسن با آن مشاهده کرد از دیدن صورت اول مشتغل میشود و طبع او میل نمیکند که نظر
در آن کند و حکما گفته اند که شبیه آن لا غایة لها الجمال و البیان و اما قشری ایرا بدین وجه تفسیر کرده که ظاهر شما را بیاراست بکمال
قدرت و باطن شما را بحلی کرد بانیدن بحال محبت و نزد محققان حقیقت حسن انسانست که او را صورتی و اوصاف کمالیات آراسته کرده اند و غایت
خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشیده تا نمودار جمیع موجودات علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی باشد فتبارک الله احسن الخالقین
پس بجهت تهدید عباد بر کفران نعمت حسن خلق میفرماید که وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی او است بازگشت همه در روز قیامت پس کسانی

که بر خلق و حسن صورت شکر کند مجازاة خواهد داد و جماعتی که کفران نعمت کرده اند بسزا و جزا خواهد رسانید لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَلَهُ الْحَمْدُ و او را ستایش میسزاست از انواع محمودات وَهُوَ الْحَكِيمُ وَهُوَ الْخَبِيرُ و او
دانا بر کنه کل یَعْلَمُ مَا يَلِجُ آنچه داخل میگردد فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون میآید از زمین
وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و آنچه فرو میآید از آسمان وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا و آنچه بالا میرود در آسمان وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ و او
بخشاینده و آمرزنده است وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند کافران لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمیآید بما قیامت قُلْ بگو بَلَى آری بلی وَرَبِّي قَسَمًا بِالْغَيْبِ
بپروردگار من که هر آینه میآید عَالِمِ الْغَيْبِ دانای پنهانها لَا يَعْزُبُ عَنْهُ نمیگریزد از او مِثْقَالُ ذَرَّةٍ وزن ذره فِي السَّمَاوَاتِ
در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ و نه کمتر از آن وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
مگر در کتاب روشن لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد مؤمنان را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
آن گروه را آمرزش است وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا و آنانکه کوشیدند در آیات ما مُعَاجِزِينَ
عاجز کنندگان را أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ آن گروه را عذابی است مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
و میبیند دانایان که داده شده اند علم را الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ آنچه فرستاده شد بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو هُوَ الْحَقَّ
آن حق است وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و راه مینماید بسوی راه خداوند غالب ستوده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند کافران هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا راه نمائیم شما را عَلَى رَجُلٍ مردی را يُنَبِّئُكُمْ که خبر میدهد شما را إِذَا مُزِّقْتُمْ
چون پاره پاره شوید كُلَّ مُمَزَّقٍ پاره پاره شدنی إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه شما در آفرینشی نو هستید
أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا آیا دروغ بسته است بر خدا دروغی أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا در او دیوانگی است بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ نه چنین است بلکه آنانکه ایمان نمیآورند بآخرت فِي الْعَذَابِ در عذاب وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و گمراهی دور
أَفَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه پیش روی ایشان است وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس پشت ایشان است
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم فرو برده زمین را با ایشان
أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ یا بیندازیم بر ایشان پاره از آسمان إِنَّ فِي ذَلِكَ هر آینه در آن
لَآيَةً لَكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ هر آینه نشانی است مر هر بنده رجوع کننده را وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم داود را
دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا از نزد خود فضلی يَا جِبَالُ أَوِّبِي ای کوهها بازگردانید با او وَالطَّيْرَ و مرغان را وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ
و نرم کردیم برای او آهن را أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ که بساز زرهها را وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ و اندازه نگاه دار در بافتن
وَاعْمَلُوا صَالِحًا و کنید کار نیکو إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ هر آینه من بآنچه میکنید بینایم وَلِسُلَيْمَانَ و سلیمان را
الرِّيحَ تسخیر کردیم باد را غُدُوُّهَا شَهْرٌ صبح رفتن او یک ماه است وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شام رفتن او یک ماه است
وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ و روان کردیم برای او چشمه مس را وَمِنَ الْجِنِّ و از جن مَنْ يَعْمَلُ هر که میکرد
بَيْنَ يَدَيْهِ در پیش روی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او وَمَنْ يَزِغْ و هر که میگردید مِنْهُمْ از ایشان
عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما نُذِقْهُ عَذَابَ السَّعِيرِ میچشانیدیم او را عذاب آتش يَعْمَلُونَ لَهُ میکردند برای او
مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِيبَ از محرابها وَتَمَاثِيلَ و صورتها وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ و کاسهها مانند حوضها
وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگهای استوار اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ کنید ای خاندان داود شُكْرًا شکر وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
و اندک است از بندگان من شکرگزار فَلَمَّا قَضَيْنَا پس چون حکم کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر او مرگ را مَا دَلَّهُمْ
نمیفهماند ایشان را عَلَى مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر جانور زمین تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ میخورد عصای او را
فَلَمَّا خَرَّ پس چون افتاد تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ ظاهر شد جنیان را أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ که اگر میدانستند
پنهانها را مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ نمیماندند در عذاب خوار کننده لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ هر آینه بود سبا را
فِي مَسْكَنِهِمْ در جای ایشان آيَةٌ نشانی جَنَّتَانِ دو باغ عَنْ يَمِينٍ و شِمَالٍ از راست و چپ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
بخورید از روزی پروردگار خود وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گزارید او را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ شهری پاکیزه است وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار آمرزنده است
فَأَعْرَضُوا پس روی گردانیدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ پس فرستادیم بر ایشان سیل عرم را
وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ و بدل کردیم باغهای ایشان را جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ دو باغ دارندگان میوه تلخ
وَأَثْلٍ و گز وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ و چیزی از کنار مُقَلَّلٍ اندک ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ آن جزا دادیم ایشان را
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا جزا میدهیم إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس را
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و کردیم میان ایشان وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان دیهها که بَارَكْنَا فِيهَا برکت دادیم در آن
قُرًى ظَاهِرَةً دیهها آشکار وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ و اندازه نگاه داشتیم در آن رفتن را سَيِّرُوا فِيهَا
رفتید در آن لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها آمِنِينَ ایمن فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا پس گفتند پروردگار ما
دور گردان میان سفرهای ما وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بر خود فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردیم ایشان را أَحَادِيثَ
افسانه وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ و پراکنده کردیم ایشان را پراکندگی إِنَّ فِي ذَلِكَ هر آینه در آن
لَآيَاتٍ نشانیها لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ مر هر شکیبا شکرگزار را وَلَقَدْ صَدَّقَ و هر آینه راست گردانید
عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ بر ایشان ابلیس ظَنَّهُ گمان خود را فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی کردند او را إِلَّا فَرِيقًا
مگر گروهی را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان وَمَا كَانَ لَهُ و نبود او را عَلَيْهِمْ بر ایشان مِنْ سُلْطَانٍ
از تسلط إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر تا بدانیم ما مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ کی میگرود بآخرت وَمَنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ
و کی او از آن در شک است وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ و پروردگار تو بر هر چیز نگهبان است

است قائم مقام مفعول است و اصل کلام چنین بوده که الم لن یعنوا یعنی معنوی علم میکنند آنانکه کافر شدند تا آنکه هر کس
بآنچه بخواهند رشد قُلْ بگو بَلَى بلی وَرَبِّي قَسَمًا بِالْغَيْبِ آری بپروردگار من که هر آینه میآید عَالِمِ الْغَيْبِ دانای پنهانها
مبعوث گردید در روز قیامت لَتَأْتِيَنَّكُمْ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ آنچه کرده اید در دنیا مراد از اخبار محاسبه و مجازات
بجزا است حساب شما کنند و شما را بجزا و سزا رسانند وَذَلِكَ و این بر کشف و جزا دادن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای سهل و آسان است بجهت قوت قدرت
و حصول قدرت تامه در کل قسم و در دقق ایشان و آنکه بدان بلاهم و بوزن در هر دو و خواهی بود جمله اسمیه جزائی بجهت سزاوار عذاب است
در تکذیب ایشان بعث و نشور و بعد از آن میفرماید لیجزی مال حال شما چنین خواهد بود لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ آمَنُوا
و عمل صالح کردند اولئک و این روش که فرستادیم بر محمد صلعم مؤمنان است و شیعیان بودند بجهت آنکه بنفس
ظاهر است در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است یا آنچه که متضمن اند روح عادیه است مانند نوح که سبب اهتدا بحق است
وَالَّذِينَ سَعَوْا وَلَئِكَ و کوشیدند در آن قرآن و انکار حَسِبُوا گمان کردند أُولَئِكَ آن گروه
لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ مر ایشان را عذابی است از عذاب دردناک وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
و میبیند دانایان که داده شده اند علم را الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ آنچه فرستاده شد بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو هُوَ الْحَقَّ
آن حق است وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و راه مینماید بسوی راه خداوند غالب ستوده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند کافران هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا راه نمائیم شما را عَلَى رَجُلٍ مردی را يُنَبِّئُكُمْ که خبر میدهد شما را إِذَا مُزِّقْتُمْ
چون پاره پاره شوید كُلَّ مُمَزَّقٍ پاره پاره شدنی إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه شما در آفرینشی نو هستید
أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا آیا دروغ بسته است بر خدا دروغی أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا در او دیوانگی است بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ نه چنین است بلکه آنانکه ایمان نمیآورند بآخرت فِي الْعَذَابِ در عذاب وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و گمراهی دور
أَفَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه پیش روی ایشان است وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس پشت ایشان است
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم فرو برده زمین را با ایشان
أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ یا بیندازیم بر ایشان پاره از آسمان إِنَّ فِي ذَلِكَ هر آینه در آن
لَآيَةً لَكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ هر آینه نشانی است مر هر بنده رجوع کننده را وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم داود را
دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا از نزد خود فضلی يَا جِبَالُ أَوِّبِي ای کوهها بازگردانید با او وَالطَّيْرَ و مرغان را وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ
و نرم کردیم برای او آهن را أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ که بساز زرهها را وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ و اندازه نگاه دار در بافتن
وَاعْمَلُوا صَالِحًا و کنید کار نیکو إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ هر آینه من بآنچه میکنید بینایم وَلِسُلَيْمَانَ و سلیمان را
الرِّيحَ تسخیر کردیم باد را غُدُوُّهَا شَهْرٌ صبح رفتن او یک ماه است وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شام رفتن او یک ماه است
وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ و روان کردیم برای او چشمه مس را وَمِنَ الْجِنِّ و از جن مَنْ يَعْمَلُ هر که میکرد
بَيْنَ يَدَيْهِ در پیش روی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او وَمَنْ يَزِغْ و هر که میگردید مِنْهُمْ از ایشان
عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما نُذِقْهُ عَذَابَ السَّعِيرِ میچشانیدیم او را عذاب آتش يَعْمَلُونَ لَهُ میکردند برای او
مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِيبَ از محرابها وَتَمَاثِيلَ و صورتها وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ و کاسهها مانند حوضها
وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگهای استوار اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ کنید ای خاندان داود شُكْرًا شکر وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
و اندک است از بندگان من شکرگزار فَلَمَّا قَضَيْنَا پس چون حکم کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر او مرگ را مَا دَلَّهُمْ
نمیفهماند ایشان را عَلَى مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر جانور زمین تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ میخورد عصای او را
فَلَمَّا خَرَّ پس چون افتاد تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ ظاهر شد جنیان را أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ که اگر میدانستند
پنهانها را مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ نمیماندند در عذاب خوار کننده لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ هر آینه بود سبا را
فِي مَسْكَنِهِمْ در جای ایشان آيَةٌ نشانی جَنَّتَانِ دو باغ عَنْ يَمِينٍ و شِمَالٍ از راست و چپ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
بخورید از روزی پروردگار خود وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گزارید او را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ شهری پاکیزه است وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار آمرزنده است
فَأَعْرَضُوا پس روی گردانیدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ پس فرستادیم بر ایشان سیل عرم را
وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ و بدل کردیم باغهای ایشان را جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ دو باغ دارندگان میوه تلخ
وَأَثْلٍ و گز وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ و چیزی از کنار مُقَلَّلٍ اندک ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ آن جزا دادیم ایشان را
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا جزا میدهیم إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس را
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و کردیم میان ایشان وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان دیهها که بَارَكْنَا فِيهَا برکت دادیم در آن
قُرًى ظَاهِرَةً دیهها آشکار وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ و اندازه نگاه داشتیم در آن رفتن را سَيِّرُوا فِيهَا
رفتید در آن لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها آمِنِينَ ایمن فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا پس گفتند پروردگار ما
دور گردان میان سفرهای ما وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بر خود فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردیم ایشان را أَحَادِيثَ
افسانه وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ و پراکنده کردیم ایشان را پراکندگی إِنَّ فِي ذَلِكَ هر آینه در آن
لَآيَاتٍ نشانیها لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ مر هر شکیبا شکرگزار را وَلَقَدْ صَدَّقَ و هر آینه راست گردانید
عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ بر ایشان ابلیس ظَنَّهُ گمان خود را فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی کردند او را إِلَّا فَرِيقًا
مگر گروهی را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان وَمَا كَانَ لَهُ و نبود او را عَلَيْهِمْ بر ایشان مِنْ سُلْطَانٍ
از تسلط إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر تا بدانیم ما مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ کی میگرود بآخرت وَمَنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ
و کی او از آن در شک است وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ و پروردگار تو بر هر چیز نگهبان است

ایمان و مؤمن زیان نشود و زیاد بتقصیر احسان با تقا بین یعنی زیان حقی باشد یعنی هر کس سود خود طلبد و زیاد بکوشد بر هر چیز
لفظ تقا بین درین مقام مستعار است از تقا بین و تجاوز و فرق و الزام جنبی دانست برانکه تقا بین حقیقی ان تقا بین که در امور اخروی
باشد بجهت عظم او و دوام ان تقا بین که در امور دنیاست و اگر چه عظیم باشد و بعید از ذکر تقا بین بر سبیل اجمال بیان تفصیل ان میکند بقوله
تَتَّقُونَ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای و رسول فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ و بکند کاری شایسته يُكَفِّرْ عَنْهُ پس بیندازد خدای از وی سَيِّئَاتِهِ بدیهای وی یعنی
عفو کند یا وَيُدْخِلْهُ و در اورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بهشتهای که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور یا اشجار ان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در
که جاوید باشند در ان همیشه و این تاکید خلود است ذَلِكَ ان گناه و در اوردن در بهشت ان هنگام الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است
که فوق ان متصور نباشد چه ان جامع جمیع مصالح است از دفع مضار و جلب منافع وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه نگرویدند بوحدانیت خدای
و رسالت او اند و دوزخ اند و ملازمان ان اند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که باقی ملازمان اند در ان که هرگز نمیرند و نمانند از ان عقوبت و بئس
الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ بعد از ان بجهت تسلی و تطیب خاطر مصابب و اداب فایب میفرماید که مَا أَصَابَ مِنْ شد هیچ
مُصِيبَةٍ از مصایب إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و ارادهٔ او و مراد هر مصیبتی است که از خدا بمنده رسد و ان بیماری
و سختی و تنگی و موت اهل و اولاد و تلف مال و مثل ان و چون علم او بهمه مصائب محیط است و قدرت بجمیع نوائب شامل کر
خواهد او بدیگانی از ان سالم میتواند داشت لیکن برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و سیاست بران و قوع علیه میکند
از ایشان و باعث تسلی اهل مصیبت درین ایه انست که چون دانستند که این مصیبت بجلیه مراد الله است بجان قبول ان میکنند و از وقوع
ان اضطراب نمی نمایند و میتوان گفت که مراد مطلق مصیبت باشد چه ظلم ظالم و غیر ان از سایر بلایا که از مخلوق بندگان میرسد چون که جود
قدرت و تکوین که از جناب او سبحانه است مقصور نیست و وی تعالی دفع این نفوس موذیه فکان کان مصیبه و بلا باذن او سبحانه بر و
واقع شد و لهذا بعضی گفته اند که معنی الا باذن الله رانیست که الا بعلمه و علمه و بعضی میگویند مراد باذن خدا علم او سبحانه
باشد یعنی هیچ مصیبتی نیست الا که او سبحانه عالم است بان وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا و رسول و اعتقاد کند که هیچ از قبل او سبحانه
باو میرسد صلاح وی در انست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید خدا دل او را یعنی ثابت گرداند دل او را بر ایمان یا منزه لطف را بر وی که مدد
فرماید تا بسبب ان دل ان منشرح شده طاعات و خیرات ان زیاده کند و این عبارت گفته که راه نماید دل و بر ان بلکه استرجاع
تا در وقت مصائب بقول انا لله و انا الیه راجعون متنعم شود و رضا بقضا داده خود را تسلیم نماید و ابو بکر وراق میگوید
که راه نماید دل وی را بصبر و شکر تا در غیر شکر نکند و در مصیبت بصبر نماید و هلاک نکند که دل و مهتدی سازد تا بدانکه هیچ
بوی نخواهد رسید از وی در نگذرد و انچه بخواهد رسید از ان بوی خواهد بود و گفته اند که مراد انست که هر که تصدیق نماید
خدا را در وقت غفلت و بداند که ان از فضل خدای است خدای تعالی راه نماید دل او بشکر گذاری و هر که از ان اوکند نزد بلیه صابر
شود بلکه او ان عدل او سبحانه است خدای دل او را راه نماید بصبر و استسلام و رضا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بر هر چیز عَلِيمٌ دانا
پس میداند قلوب را که قابل لطف اند و در وی قوت است و بجهت ان اعطاء لطف میفرماید بان و علم دارد بقلوبی که لطف وی

در

در وی قوت ندارد و بسبب ان منع لطف میکند از ان یا اگر حاصل است بصابر و شکور و جزع نکنند و هر را بر وفق ان جزا و سزا میدهد
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و طاعت کنید خدا را در جمیع ما مورات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در هر چیز که شما را بر ان مجبور اند و از ان
نهی میکند یا انقیاد حکم کنید در معروفات و اتباع رسول او در مندوبات و مؤید معنی اول است قول فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید
از طاعت پیغمبر زیان باو نمیرسد زیرا که طاعت بر و مکتوب نشد فَإِنَّمَا عَلَيْهِ رَسُولُنَا پس جز این نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
رسانیدن نیست حرفا و تبلیغ رسالت کرده و اشکار و ظیفه الزام نجاتی و در ده پس انچه بر و مرتب شود بگردان نوشی بعنوان تنبیه
اللَّهُ خدای انست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بسزا مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند
مؤمنان چنانکه متضمن اعتقاد است بانکه جمیع چیزها ان دست اقتضای ان میکند که کار خود باو واگذارند و در کفایت مهمات نیکو
و کرم وی کنند درین کلام بعث رسول است بر توکل بر و سبحانه و بر تقوی بر و در جمیع امور چه او ناصر او است بر مکذبین و لوحی
نمایند کان از و ابن عباس منقول است که بعد از هجرت حضرت در مساکن صحابه جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند داعیه مهاجرت کردند
بدین زنان و فرزندان بتضرع و زاری و نالهٔ بسیار ایشان را نگذاشتند و میگفتند که شما میروید و ما را ضایع و سرگردان
میگذارید و ایشان بتلافی مهربانی و شفقت بدیشان از مهاجرت متقاعد شدند حق سبحانه در باره ایشان این ایت فرستاد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع هجرت میشوند و در امر
دین با شما امتناع میکنند و نشوز و عقوق میورزند عَدُوًّا لَكُمْ پس دشمنانند و شما اند مر شما را چه میگذارند که شما بعنوانات
لغزید و درجات عالیه فایز شوید فَاحْذَرُوهُمْ پس حذر کنید از ایشان و بقوال و مکاید و تلفق و تضرع ایشان فریفته مشوید و بدانشارا
از راه نبرند و ان هجرت که مقرر حصول رضات چنانست بلکه از این ایت که با ایشان رشید هجرت کردند و چون بمدینه قدم نهادند
دیدند که یاران مهاجر که چون این مهاجرت کرده بودند صورت فقیهی کامل و دانایی فاضل شده بودند قصد عقوبت زن و فرزند
خود کردند گفتند که ما چرا شما از علم و فضل و بهره ما نالایم و بدین سبب از ایشان تقدیم کردند و من اسم موحد و مشفق و
گذاشت کردند حق سبحانه فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد بترک معاقبه ایشان وَتَصْفَحُوا و روی بگردانید
از معاتبه ایشان و از انچه از ایشان صادر شده بود وَتَغْفِرُوا و بپوشید از عذر ایشان بدین گناه فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
غَفُورٌ رَحِيمٌ امرزنده و مهربانست از ایشان در گذرد و با شما چنان معامله کند که با ایشان بجای ایشان عفو و صفح و مغفرت و رحم
ذلک مزید تفضل بر شما که امر فرماید و در روایت دیگر واقع شد که از ازواج و اولاد با ایشان میگفتند که شما کجا میروید و چون ما را
خود و عشیره و اموال خود را وا میگذارید مهاجران بر ایشان غضب کردند و گفتند اگر خدای ما و شما را در دار هجرت با هم جمع کند
هرگز چیزی از ما بشما نرسد و چون هجرت کردند منع اعتاق خود و منع سبحانه این ایت فرستاد و در ان بیت ایشان نیز
بعفو و تحمل ان وصلهٔ و احسان و بعضی گفته اند که عوف بن مالک اشجعی صاحب اهل و اولاد بود و چون خواست که هجرت کند اولاد
و ازواج در او بخشند و اعتذار کردند و تضرع کردند و گفتند که ما را که میگذاری و ما بی تو چگونه زندگانی کنیم عوف رسید

که ایشان را زیان رساند حق سبحانه این آیت را نازل فرمود و منع از مودت اولاد کرد که عفو و صفح علامت منتهی هر کسی که مقدوری کند
خواه از قوی باشد یا نه و محققان گفته اند که عداوت زوجات و اولاد را اعتبار است که بعضی زوجات تمنی موت از ازواج خود
میکنند و بعضی از اولاد آرزوی مرگ والدین خود میفرمایند تا مال او را تصرف کنند و شبهه نیست در آنکه هیچ عدوی بدتر از آنکس
نیست که تمنای موت غیر خود کند تا مال او را بر دارد إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ
آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما محبت حق را بر ایشان اختیار کند و کدام مدد در مال و اولاد بسته است و از محبت
الهی گردان میگردد یا آنکه ایشان موجب بلا و محنت اند و سبب رنج و مشقت چه بسیار ایشان تکلیف زیاده میشود
که مفضی است بمکنون جب عقاب و عذاب ابدی میگردد و هیچ ملاحظه این نیست وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای تو نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول و اطاعت ایشان اختیار کند بر محبت اموال و اولاد در حدیث واقع شده که فی
رجل یوم القیمة فیقال الکل عیال الرحمن تعالی یعنی مردی را در روز قیامت حاضر گردانند و گویند که اهل و عیال تو ستان اولاد
خود دادند یعنی بواسطه مشغول شدن بایشان حسنات را گذاشته اند و طاعات الهی را از دست داده و از معنی سلف
منقولست که العیال سوس الطاعات عیالان مضر طاعة اند و معین عبادة مانند کرم خورد که بیشتر از اضایع میکند
و غلام مجنی بن عبد الله بن زبیر را بخود روایت کند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه
میخواند حسن و حسین را دید که از در مسجد در آمدند و بر هر دو سرخ پوشیده و از جهت خوردی می افتادند و بر میخواستند
آنحضرت از منبر پایین آمد و ایشان را بر داشت و بر بالای منبر برفت و بر ران مبارک خود مشان نشاند و فرمود صدق
رسول الله انما اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما
حق سبحانه راست فرمود که اولاد فتنه اند من این هر دو کودک را دیدم که می آمدند و می افتادند صبر نکردم و قطع خطبه
کردم و ایشان را برداشتم و بعد از آن باسر خطبه رفت و از ابن مسعود مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
باید که هیچکس از شما نگوید اللهم انی اعوذ بک من الفتنة زیرا که هیچکس نیست که او را جز این اهل و اولاد و مال ندارد
و آنها مشغول بوده اند و لکن بگوید که اللهم انی اعوذ بک من مضلات الفتن و بعضی تخصیص آیه میکنند باینکه هر گاه قصد جهاد
و مهاجرت کنید باید که اولاد و اموال شما را در فتنه نیندازند و بجهت ایشان شما از آن باز نمانید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب
خدای و بپرهیزید از موجبات عقاب مَا اسْتَطَعْتُمْ تا چند استطاعت داشته باشید یعنی بذل جهد و طاقت شود و کنید و از آنچه
منهی است از حضرت عزت و آنچه امتناع است از وی باستناب آنچه باعث است از قوی این است منافات ندارد باید و تقوی
حق تعالی زیرا که هر یک از اینها مستلزم ترک جمیع معاصی اند پس هر که از جمیع محارم بر کنار است از عقاب الهی و عذاب
پادشاهی و سنگسار است لا انست که اسد کلامی مقتضی است که تکلیف لا زم نمیشود مگر بقدر طاقت و امروز که حق
سبحانه بندگان را بآن مامور میگرداند تا چه بسیار است از آنکه مشروط باشد باستطاعت پس گوییم و اتقوا الله حق تقاته مرتبه

خواهد بود بقدر طاقت و از تقاوه سه وصیت که این آیه ناسخ آیه و اتقوا الله حق تقاته است و باعث رخصت در ترک اتقای که مافوق
طاقت باشد و حق آنست که ناسخ نباشد بلکه مبین امکان عمل باشد بآن وَاسْمَعُوا و بشنوید مواعظ خدا را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را
و رسول را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید اموال خود را در وجوه البر و قوله خَيْرًا مفعول فعل محذوف است ای افعلوا یا قدموا خیرا یعنی کنید
پیش دارید کاری را که بهترین افعال باشد و نیکوترین اعمال و میتواند بود که صفت مصدر محذوف باشد یعنی انفاقا خیرا یعنی انفاق
کنید مالها را لا انفاقی شر یعنی خالصا لوجه الله یا آنکه خیر کان مقدر باشد و جواب او امر مذکور یعنی مرتکب این امور مذکوره
شوید که آن بهتر بود مر شما را و محتمل است که خیر بمعنی مال باشد چنانکه در قوله تعالی ان ترک خیرا الوصیة و بنا بر این مفعول به انفقوا
باشد یعنی انفاق کنید مال خود را لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود که این انفاق جنس شما راجع خواهد شد که آن ذخیره
عالیست و مراتب آنچه در درجات جنان و در ریاض رضوان این تاکید است برای سخاوت و امتثال اوامر مذکوره و بیان
آنکه این امور بهتر است مر نفسهای ایشان از اموال و اولاد و آنچه با و مشغول اند از شهوات و نعائم دنیا و نیز جهت تخصیص
میفرماید که وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود فَأُولَئِكَ پس آن گروه هم بخل نفس خود یعنی خود را باز دارد از بخل و حقوق مفروضه را در راه
دین خدا بذل نماید هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آن گروه رستگاران اند که کلمه لام تعریف است و در معنی از مفلحان بعقوبات
جز و رضوان جنات و از صادق صلوات الله علیه منقولست که مراد از کسی که نگاه داشته شود تحقیق که نگاه داشته
شده است از بخل نفس إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدا را یعنی انفاق حقوق واجب است و ایراد آن بصورت قرض تلطف
و دلالت بر انفاق یعنی صرف نمائید مالهای خود را در آنچه بآن مامور شده اید قَرْضًا حَسَنًا صرفی نیکو یعنی انفاق مقرون باخلاص
و میتواند بود که قرض را بمعنی تصدق باشد یعنی اگر صدقه دهید از طیب نفس و بر وجه که اعتبار یَضَاعِفْهُ زیاده گرداند خدای آنرا
که داده باشید لَكُمْ برای شما که زیاده یا مضاعف یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این کرده باشید
از امساک و ترک انفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارنده است چه عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل
میدهد مراد آنست که هر که حق شکر او مبالغه مینماید و جهد و جهد را در آن باب مرعی میدارد و حق سبحانه نیز در مقابل آن
مثوبات افزون عطا فرماید کانه بر سبیل کنایه میفرماید و تسمیه مجازاة شکر بشکر بر سبیل مجاز است حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت بر ملکان
و بخیلان یعنی تعجیل نمیکند در عذاب ایشان و اگر بر ذنوب ایشان آنچه در آن باشد و این غایت کرم است عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
دانای نهان و آشکار است پس میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند از اخلاص وَهُوَ الْعَزِيزُ غالب و قاهر است
بر انتقام کشیدن از آنکس که حقوق واجبه را بی اخلاص ندهد الْحَكِيمُ حکم کننده بر کمال و رفعت مرتبه کسی را که از روی صدق تصدق نماید یا بیجا
که هر چه کند بر وجه حکمت و وفق مصلحت کند از ثواب و عقاب و احکام کننده افعال یا دانا بتصدیق و امساک در جمیع اموال

سُورَةُ الطَّلَاقِ و این سوره النساء القصری نیز میگویند و مدنیست باجماع علما و سیزده آیت است نزد بصری و کوفی
و در سایت بجهل از بخاری و مکی و مدنی الاخیرتین است و الیه ذهب الاخفش و ابو حاتم و ابن الانباری و مدنی بن کعب اند رسول صلوات الله

کرده که هر که سورة الطلاق طلاق اندیشد بیخبر از دنیا بیرون رود و ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که هر که سورة
الطلاق و سورة التحریم در نوبت بخواند حق سبحانه او را در پناه خود گیرد از خوف دوزخ و روز قیامت و نگاه دارد او را از آتش
دوزخ و در بهشتی در آرد زیرا که این هر دو سوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از چون بعضی سبحانه ختم سورة النساء با خود
بذکر نساء و تحذیر مردمان از تکالیف ناروای باطل ایشان افتتاح این سوره نیز بذکر احکام ایشان فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء اورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود رجوع کن و وقتی که آن حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده پیش از آنکه با وی مباشرتی کنی حق سبحانه و تعالی باب فرمود
که ای پیغمبر چون طلاق دهید یعنی امت تو چون خواهند که طلاق زنان مدخوله خود دهند که صفیه و ایشان را در حال طهر باشد
فطلقوهن طلاق عدد لعدتهن لام از برای توقیت است یعنی در وقت عدهٔ ایشان که طهر است که با ایشان نزدیکی نکرده باشد
در اینجا این طهر است که از ایام عدهٔ ایشان است و صاحب کشاف آورده که تخصیص بزمان او تعمیم خطاب بجهت دلالت بر آنکه نهی ما
وقوع امر است چنانکه در امر بر آنست که در بین قوم دارد بیند یا فلان افعل کذا و سبب بجهت اظهار تقدم و اعتبار تر و سر او و اشعار
بر آنکه آن حضرت لسان قوم خود است و صدور افعال ایشان از امر اوست و در جمیع امور مستند بدو نیستند بدون فلان منفرد
در حکم جمع ایشانست و سایر سید جمیع ایشان و از اینجا معلوم شد که تخصیص این نیست که یا ایها النبی قل لامتک اذا طلقتم النساء و بنا
بر این مذهب کلام مستلزم آن نمیشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله از این حکم خارج باشد زیرا که این عنوان باعث بر آنکه حق سبحانه و تعالی
امر امت کرده اینده تنبیه او است از آنچه مکروه که آن تطلیق نساست بدون داعیه و مقتضی و کراهت طلاق از آنجهت است که خلاف
نکاح است که مطلوبست در شرع بجهت اهتمام در کثرة توالد و تناسل و اختیار بسیار در باب کراهت طلاق واقع شده از آنجمله امیر
المؤمنین صلی الله علیه و آله از آنحضرت صلعم روایت کرده که تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش نکاح کنید
و طلاق کنید مدهید که بجهت طلاق عرش خدا بلرزه در می آید و نیز از آنحضرت صلعم روایت کرده که انما امرء ما شاء
زوجها الطلاق من غیر بأس فحرام علیها الجنة هر زنی که بی سببی از شوهر طلاق خواهد بهشت بر وی حرام باشد
و از ابی موسی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لا تطلق النساء الا من ریبة فان الله لا یحب الذواقین
و الذواقات زنان را طلاق مدهید مگر بصورت مظنه فعل قبیح ایشان که پس بتحقیق که حق سبحانه دوست نمیدارد مردان
و زنان را که سیر شده باشند و ملال گرفته و انس نیز از آنحضرت روایت کرده که ما حلف بالطلاق و لا استحلف به الا فاجر
بطلاق سوگند مخور و قسم مایید مگر منافق و این چهار حدیث تعلبی در تفسیر خود ذکر کرده و ابن عمر نیز از رسول
صلی الله علیه و آله نقل کرده که ابغض الحلال عند الله الطلاق دشمن ترین چیزی است نزد خدای و مراد بقوله تعالی طلقتم النساء
تطلیق است از قبیل تعلیق بمقبل بر امری که مشارف آن باشد منزلهٔ کسی که شروع کننده باشد در آن کقوله علیه السلام من
قتل قتیلا فله سلبه پس شروع اراده تطلیق بتطلیق مثل تسمیه شیء باشد باسم ما یؤول و بدانکه اطلاق اسم تطلیقست

بالطلاق که بمعنی ازاله قیدست و در شرع عبارتست از ازاله قید نکاح پس آن یا از قبیل تخصیص است یا از قبیل اطلاق
جزء بر کل و بعضی از اهل است چنانکه در اصول مقرر شده و صیغهٔ آن منحصر است در این که انت طالق یا هر طالق و طلاق متحقق
نمیشود زیرا که اگر چه مشتق اند بر لفظ طلاق لیکن بمواطاة دلالت نمیکند و در قرآن تم بعد تعین دلالت است بر وجوب اتباع طلاق در طهر
نه در حیض زیرا که قید در تطلیق بعد تعین کرده بمعنی اطهار است همچنانکه در سورة البقره مذکور شده و ابن قول ابن عباس
و ابن مسعود و حسن و مجاهد و ابن سیرین و قتاده و مجاهد و سدی و قول جمیع فقهای ما و شافعی نیز مالست که طلاق در وقت
حیض باطلست و نزد شافعی حرامست و طلاق صحیح است اما حرمت آن بجهت آنکه امر بنهی مستلزم نهی است از ضد آن و اما حرمت
بجهت آنکه نهی مستلزم فساد نیست و اصحاب ما مانع صحت اند زیرا که بغیر طلاقست و نزد علماء محققین مقرر شده که نهی از امر
طلاقست و نزد علماء محققین مقرر شده که نهی از شیء بغیر و شیء لازم شیء دالست بر فساد آن و نزد ابی حنیفه اقراء و قروء که جمع
قرء اند بمعنی حیض اند پس بنا بر این متعلق لعدتهن محذوفست و تقدیر اینست که فطلقوهن مستقبلات لعدتهن کقولهم انیته لثلاث
بقین من المحرم ای مستقبلا لها پس معنی اینست که طلاق دهید زنان را در حالتی که روی او رو بآمدن خود بعدهٔ خود یعنی در طهری
که وی بحیض داده پس ابا عدهٔ از حیض کمتر نباشد و این قول مخالف اقوال اعاظم علما و فقهای امت است و تنقیح احادیث
صحیحه و روایات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین امر حکم بعدم صحت طلاق در حیض مشروطست بدو امر یکی آنکه زوجه
مدخول بها باشد و فهم آنکه زوج حاضر باشد یا حکم حضور که استعلام حال زوجه قائم مقام کرده که مدخول بها باشد یا آنکه زوج غایب
باشد بر وجهی که علم نداشته باشد باشتغال بوجه اطهری بنظری که بر دین صورت طلاق صحیح است بدون تحریم و اگر چه در حالت حیض واقع
شود و این اجماع اصحاب ماست و اخبار اهل البیت در این باب متظافر است و آنچه که در سورهٔ احزاب مذکور شده و هی قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها پس دلالت بر اجتماع طلاق در طهری که در
مباشرت واقع نشده باشد پس ظاهر این هر دو آیه مقتضی آنست که تطلیق در حیض یا در طهری که در آن مجامعه واقع شده باشد صحیح نیست
چنانکه مفصل بعبارت واضحه بنقل هر دو روایت از بخاری و مسلم از ابن عمر و از ابن ابی شیبه و ابن ابی داود بسند که ابن عمر زن خود را در حال حیض
بی طلاق ساخت فامر رسول الله ان یراجعها ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحیض عند حیضة اخری فاذا طهرت فان شاء امسک بعد
و ان شاء طلق قبل ان یمس فتلک العدة التی امر الله ان یطلق لها النساء یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود باو که مراجعه
کند و او را نگاه دارد تا پاک شود و یک حیض دیگر داده بهند و بعد از آن اگر خواهد بعد از حیض پاک شود و چون اراده طلاق کند در طهری
او را طلاق دهد که با وی مجامعه نکرده باشد چه مراد از عدت که حق سبحانه امر نموده و در آن تطلیق نساء است و بکاری از صلوات
بن جریر و مسلم از عبد الرحمن بن ابزی روایت کرده اند و اینان از شعبه و شعبه از انس بن سیرین که ابن عمر طلاق داد زن خود را
در حال حیض عمر ابن خطاب بحضرت رسالت صلعم اخبار کرد فرمود که مره فلیراجعها فاذا طهرت فلیطلقها ان شاء امسک
او لیراجعها کند و چون از حیض پاک شود طلاق دهد اگر خواهد پس این روایت اخراشان تست بآنکه طهر شرط است در طلاق

و در ولیه اولی اشارتست باکه شرط ان طهر کیست که در و مجامعه واقع نشده باشد و چه مولد فقها بدین و حدیث احتجاج کرده
بر وقوع طلاق سابق و اگر چه سر اسنت زیرا که حضرت رسالت صلعم فرموده در حدیث دوم که مره فلیرجعها و در حدیث اول کنت
که راجعها و لم یعده طلاقا است بر وقوع طلاق و ذا احتجاج ایشان نظر است زیرا که مجرد امر بمراجعه و حدیثین محتمل طلاق است محتمل
تبرعست و مراد بان تمسک باشد بمقتضی عقد و بقاء زوجیه چه هر که طلاق فاسدی کرده باشد و بگمان وقوع ان از زوجیه وی معزول
شده باشد صحیح است که او را گویند راجعها فرمود من راجعه لغوی باشد نه اصطلاحیه که بعد از طلاقست پس اینکه بعضی از فقهای عامه
برانند که طلاق در حیض و در طهر مواقعه واقع میشود اما بدعت است و خلاف ما مور به کلامیست خالی از سند معتبر و بدانکه
سه طلاق در یک حال بدعتست نزد ابی حنیفه و اصحاب او و در حکم یک طلاقست و فقهای ما نیز قایل اند بوقوع طلاق واحد
بحصول شرایط صحت طلاق و ابطال قول بوحنیفه در بین باب بعد از این مذکور کرده و انشاء الله تعالی و حدیث آنکه فراق بدون صیغه
طلاق نیز واقع می شود چون ارتداد و لعان و خلع و غیر ان از اسباب موجبه فسخ نکاح و تفصیل ان مع شرایط مقرره در طلاق
در کتب فقهیه مسطور است و بعد از امر بتطلیق زوجه در وقت عده باحصای عده امر میفرماید بقوله وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ وشما
کنید عدت زنان را یعنی ضبط کنید و ان را کامل سازید تا بسبب طهر چه ایشان از ضبط ان عاجزند یا از احصای ان عاجز که از نسیان
و نقصان عقول ایشان یا بشمار در اوقات اطهار یا در اوقات حیض و وقوع طلاق است و بنا بر قول اول فایده امر باحصا انست که
ازواج و زوجات متفکست بان اما حقوق زوجه نفقه است که سکنی و اما حقوق ازواج رجعت است در ان اگر ارا
ان داشته باشند و منع مطلقه از تزوج و لحاق نسب اگر وعده ولادی بر طاشود و محکی باشد الحاق ان بزوج و تحریم تصریح خطبه
در ان و غیر ذلک و بنا بر قول ثانی فایده احصا علست بر زمان حیض و زمان طهر تا عدد طهر دوم معلوم باشد که ان حیض است
که مانع صحت طلاق است یا استحاضه است که مانع نیست و وقوع طلاق در ان و چه فواید بسیار در فن احصا عدد هیچ است از رجعت
حق جواز مراجعه و رجعت فی موده بقوله وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای که پروردگار شماست در ضبط عدد پس زنان تا دوم
منمایید یا تطویل ان مکنید باین وجه رجوع کنید و طلاق بکشید و باز رجوع کرده طلاق بکشید بجهت ضرر رسانیدن بزوجات خلاصه
معنی انست که امر اراده احصا پس قول اصحاب نماید و بجهت قصر و تطویل محاذات مکنید و باید دانست که عدد عبارتست از مقدار
از زوج تا انقضای مدت معینه بحسب شرع و ان بر سه نوع است نوع باقی است و ان عده زن حایضه است چنانکه دانسته شد و نوع دوم
باشد سه ماه است من زنی را که در سن من تحیض باشد و حیض نه بیند و چهار ماه و ده روز زنی را که زوج او
وفات کرده باشد و نوع سیوم بوضع حمل است خواه حایضه باشد یا در سن من تحیض الا متوفی عنها زوجها که عدد ان اجل الحیوتین
باین هر دو نوع اینست بعد از این مذکور خواهد شد و اینچه وجوه درین نوع سیوم مساوی کاذ اما در نوع اول عده است دو
قولست و در نوع دوم عدد ان طلاق است علامت زیرا است که ان بگاه و نیم باشد و در متوفی عنها زوجها دو ماه و پنج روز و تفاصیل
این احکام رجوع بکتب مبسوطه فقه است و بدانکه میتواند بود که قوله تعالی واتقوا الله ربکم متعلق باشد بقوله لَا تُخْرِجُوهُنَّ یعنی از خانهای خود

بترسید و بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که در وقت تا شوهری در انجا بوده اند تا وقتی که عده ایشان
منقضی گردد و مراد خانهای شوهران است و اضافه ان بایشان بجهت تسلط اوست بر قبول اهل الی من کلا یُخْرِجْنَ و باید که زنان بیرون
نیایند و ان شما اگر مرد و منقطع باشد بوالتال و خروج جایز است پیرون در وقت ایشان پس و جمیع بین النهیین دلالت بر استحقاق
ایشان بسکنی بجهت اگر در ایام ازدواج و بعد وقوع ایشان در مساکن فراق و قوله اِلَّا اَنْ يَأْتِينَ مستثنی است از اول یعنی بیرون
مکنید مگر اگر بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ یعنی زشت که پیدا کرده شده و مخصوص بکسر با جزاء بصیغه اسم فاعل یعنی کبیره قبیح که رکیک کرده حال زنان
باشد و در کبیره زنی و حسن و مجاهد و ثعلبی و ابن زید بر ان اند که مراد از ان معصیتی است که در شرع بر ان حدی مقرر شده است چنین نقل
کرده در بین حسن و زنی از قاتده سدی ایشان ابن مردویه بایدا و در و از ابن عباس مرویست که ان فحش است و ایضا از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده و در و از ابن عباس
و ثبات اطهر ایشان و ابن قولی مرویست از صادقین علیهما السلام و این سیاق تبرا امام رضا علیه السلام نقل کرده و در و از ابن عباس
مانی نیست و مراد معصیتی است که در ملاعنه بنظر دارند و از ابن عباس مرویست که فاحشه خروج مطلقه است قبل از انقضای عده و بدون
اذن زوج چه خروج قبل از انقضای عده فاحش است و نزد بعضی بکر من الفحش نشده که مستلزم سکنی است و بر هر تقدیر باین سکنی و عده
رجعیست نه باین زنی که اجماع فقها اخراج و خروج در عده باین جایز است و میتواند بود که ان کلام مستثنی باشد از نفی بجهت مبالغه در نهی و دلالت
بر اگر خروج ایشان فاحش است قبل از انقضای عده وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللّٰهِ اندازهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح
بندگان وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللّٰهِ از حدهای خدای و تجاوز کند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی که ستم کرده است بر نفس خود و سزاوار
بسبب این مستحق عقاب و معذب ساخته و از مثوبات ابدیه محروم گردانیده لَا تَدْرِي شاید که تو ندانی اَيُّ چه چیز را بیفزاید یا بگوید یا بیافریند
هیچ نفس لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ شاید که خدای بگوید بعد ذلک پس از این طلاق اَمْرًا کاری را باین وجه که مرد را پشیمان کند و دوستی
زن در دل وی پیدا کند تا رجوع نماید و در اثنای عده این کلام در حکم تعلیل عدم اخراج و زوجات است از بیوت ازواج و دلالت
بر اگر مراد باین طلاق طلاق رجعی است زیرا باین و خلاف سه معنی یافت که طلاق دهید زنان را در وقت طهر ایشان و احصای عده ایشان تا
شاید که بجهت کنید و نادم شوید از طلاق پس مراجعه نمایید بایشان و این قول محکیست و سدی و ابن زید و جمیع علما و بعضی که
که مراد باین سبقت زنی است در ما بین طلقه واحده و ثانیه باسان تا نیه و تا ثانیه و تا ثالثه بر طلاق طلاقات تفرقت
واحد و بجوت عربی ان زیرا کسی بجهت تاکید عدد تطلیق فرموده با احصاء ان و بعد از ان بجهت زیادتی تاکید امر باحصاء
در ضبط ان که مستلزم عدم اعتداد است از ان و بعد از ان تقریر حق زوج کرده در مراجعه بقوله وَاَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ و بگیرید دو مرد
هر گاه از جهت زوج پیرون نرود و مظهر مراجعه در ان بنشسته است و بعد از ان دلالت فرموده بر جلوس حکم طلاق است بعد قال و تلک
حدود الله الخ بعد از ان بکلام توجه یعنی لعل الله یحدث بعد ذلک امرا اعلام فرموده باکه حق سبحانه منقطع نمیشود بنفس طلاق
پس سه طلاق در مجلس واحد که موجب عدم رجوع است منافی ایه لعل الله یحدث بعد ذلک امرا باشد و از رجاع منفی است
که اذا طلقتها ثلاثا فی وقت واحد فلا معنی لقوله لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و باید دانست که طلاق بر دو نوع است بدعه و سنه بدعه

سه طلاق است طلاق بر حامله یا بعد از دخول و حضور زوجین یا حکم حضور چنانکه ما سبق شد بطلاق در طهری که در آن مقاربه واقع
شده باشد و سه طلاق مهر مثالی و هیچ کدام از این سه قسم طلاق واقع نمیشود مگر در صورت اجتماع که یک طلاقست و طلاق
سه قسم است باین و رجعی و عدتی باین آنست که رجعه صحیح نباشد بآن طلاق یا بسبب وجود مدخول بها و صغیره
و محلله و مبارات مادام که در بذل رجوع نکنند و مطلقه ثلاثه که پنجبار رجوع شده باشد و رجعی آنست که صحیح باشد
رجعه بآن و اگر چه مراجعه واقع نشود و طلاق عدتی آنست که زوجه مدخول بها را طلاق گوید و در آن عدت رجوع کند و یعنی
نماید و بعد از آن طلاق دهد در طهر دیگر و چون سه بار چنین شود حرام شود و در تحلیل احتیاج بمحلل افتد و بطلقه ثالثه
حرام مؤبد میشود و ماعدای این قسم رجعی و بائن حرام می شود تا اگر محلل در میان در آید و کلامست که اخبار بالتخصیص
میکند طلاق سنت را بطلاق که در موافقت شده باشد فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی مشرف گردند
بزمان انقضای عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعه کنید با ایشان بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی که آن حسن معاشرت است و لطف
مرافقت و انفاق مناسب و عدم قصد طلاق بار دیگر یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل عدت تا مانع از نکاح ایشان شود یعنی
أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان بِمَعْرُوفٍ بنیکی یعنی آنچه حق طلاقست از نفقه و مسکن و صداق ادا کنید حاصل که تا مطلقات در عدت
اختیار امساک و مفارقه در دست شماست و بعد از عدت اختیار ایشان است در تزویج ایشان بشما یا بغیر شما یا در ترک مطلق مزوج
و چنین نیست که مراد بلوغ اجل نهایت عدت باشد زیرا که در این صورت زوج مالک رجعه نیست بجهت آنکه زن بائن میشود و مالک نفس
خود خواهد بود وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید بر طلاق یا رجوع و مفارقه ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل یعنی دو کس که عادل باشند مِنْكُمْ
از شما که مؤمنانید و فایده اشهاد آنست که تا مرد جاحد طلاق نشود یا زن جحود از انقضای عدت منکر نشود یا بعد از موت احدهما آن دیگر
دعوی ثبوت زوجیت نماید تا معین است که وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت کنید شهادت را ای گواهان وقت حاجت لِلَّهِ برای طلب ثبوت
و رضای حضرت عزت نه بجهت رضای مشهود علیه یا بمرضی دیگران از آنچه که خلاف حق باشد و در مجمع و تفسیر
ما از ائمه هدی صلوات الله علیهم نقل کرده اند که مراد اشهادست بر طلاق و این اقتضا دارد کلام مبین که در این صورت اشهاد از برای
وجوبست چه اشهاد از شرایط طلاقست و قرینه امساک از طلاق مستحبی از اشهاد نیست و بدین که اگر اقرار بوجه محرم باشد لازم آید
که عود اشهاد بعد از فک اقرار بامساک باشد اولی باشد و کسی را نرسد که گوید فراق و رجعی بمقام رجعه است و در آن شیء محتاج باشهاد
نیست چه بعد از وقوع طلاق فراق بر اصل خود است و این قرینه عدم اشهادست بآن زیرا که ما میگوئیم اعتبار قرینه مراد
ماست بجهت آنکه آن حق زوج است از دعوی مرجعیه قریب و رجوع و قرینه و هر گاه که اعتبار قرینه افتاد پس آن در طلاق اگر سند
نیز که احتیاج آن باشهاد بیشتر است بعدم جواز وقوع نزاع در حصول طلاق و عدم آن پس احتیاج افتد باثبات آن بوجه دعوی
و ترجیح آن و این اثبات اشهادست نه نفی آنچه اعتراف زوجه و احلاف او ممکن است که مقصود نباشد بعلم بوقوع آن
نداشته باشد و در یمین نیز بوجه صحیح میتواند بود که مقصود نباشد بجهت موت او و صدور نزاع مذکور از دوره صحیح استشهادی

نیست در رجوع اشهاد بطلاق و یا بوجود نوع قرینه و عدم فضل بکلام اجنبی اگر چه ذکر طلاق بعید باشد و نظیر اینست که شخصی
بوکیل خود گوید که انت من فلان سلعة کذا و بیع علی فلان سلعة کذا و اقبض الثمن و سلم الی البائع و اشهد علیه
ذوی عدل که در این کلام اشهاد راجع است باگر محتاج الیه اشهادست و احتمال دارد که اشهاد هم راجع بطلاق باشد و هم راجع
برجعه و این مستلزم تساوی طلاق و رجعه نمی شود در وجود اشهاد یا استحباب رجعه و وزن که این هنگام ایراد نزاع مجملات خواهد
بود که وقوع طلاق صلوات الله علیهم مبین آن باشند و تبیین آن اینست که امر از برای مطلق رجعه است و مفید عدم جواز تزوج آن
در طلاقست و ما قبل جواز آن در رجعه ذَلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت با جمیع آنچه مذکور شد در این باب يُوعَظُ بِهِ پند
داده میشود بآن مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللَّهِ بخدا و بآنچه فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و آنچه بدو متعلق است
ذکر این کلام عمده حشمت بر امور مذکوره و تشنیع ایمان بر دو جزا با ایمان بخدا بجهت مبالغه است در خشیت و انقیاد از مخالفت احکام الهیه
و تخصیص اهل ایمان باین موعظه بجهت اتعاظ و انتفاع ایشانست بآن بخلاف کافران وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از خدای
شود جَعَلَ لَهُ بگرداند یعنی دیدار خدای برای او مَخْرَجًا جای بیرون شدنی یعنی خلاصی و دور شدن از مضار دنیا و آخرت یا هر که
بپرهیزد از حرام حق سبحانه او را بسندی سازد بطریق حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد او را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از جائی که گمان نبرد
یاد و یعنی بخاطرش نگذرد بدانکه میتواند بود که این جمله اعتراضیه باشد موکد ماسبق و وعده بر انفاق قدر حال یعنی و از اضرار
بمدت و اخراج او از امساک و تعدی از حدود خدا بترک اشهاد پس معنی آیه این باشد که هر که از خدا بپرهیزد و طلاق سنت دهد
و رجوع بعدت کافی سازد و او را از مسکن بیرون نکند و گواه گیرد بر آن و ایفاء مهر او را و حقوق نفقات که حق سبحانه از برای او بدیده
مخرجی از غم و مضایق دنیا و مهلکات و خوش حال سازد و خلاصی دهد از مکاره و روزی دهد او را از جائی که در خاطر او خطور نکرده
باشد و احتمال دارد که این جمله بر سبیل استطراد باشد و نه ذکر قول تمام ذکر موعظه پس معنی بر این وجه باشد که هر که متقی شود از محارم
حق سبحانه او را از هموم دنیا و عقبا خلاصی دهد و از جای روزی باو رساند که گمان نداشته باشد عطای بن سایب از ابی عباس نقل کرده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آیه تلاوت نمود و فرمود مخرجا من شبهات الدنیا و من غمرات الموت و من شدائد یوم القیمة و ابی بن
کعب از آنحضرت نقل کرده که انی لاعلم آیة لو اخذ الناس بها لکفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا الآیة فما زال یقرؤها و یعیدها
یعنی من میدانم آیتی را که اگر مردمان آن را فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت و من یتق الله بر خواند و مبتدا
نوبت اعاده فرمود و منقولست علیه السلام من اکثر الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا هر که استغفار کند حق سبحانه
او را از غم فرج دهد و از هر تنگی خلاصی دهد و از صادق صلوات الله علیه روایتست و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی معیشت
که خدای تعالی بوی فرماید او را در آنچه باو کرامت فرموده باشد و سبب نزول این آیات آورده اند که مشرکان سالم پسر عوف بن مالک
اشجعی را اسیر کرده بودند عوف پسر خود عوف صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله کفار پسر من اسیر کرده اند و مادر وی جزع بسیار میکند
و با این همه بیش و فاقه مبتلا گشته ایم و بر چیزی که بآن سد رمق توان کرد قدرت نداریم آنحضرت فرمود که نزد آل محمد چیزی نیست

ایمدی بعاد تقوی پیش گیرید و شکیبا باشید و بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خوف از ان خود بقول پیغمبر صلی الله
علیه و آله نمودند و اندک مدتی بر اهل شرک را غالب ساخت از قید ایشان خلاص یافت و صد شتر و قبیل چهار گوسفند ایشان را
رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد در روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای تع
و کار خود را باو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس او بسنده است او را در کفایت مهمات إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تع بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است
کار خود را بهر چیز خواهد و بهر جا که اراده نماید یعنی بمراد حق سبحانه است و حق متوکل را چون متوکل از و دست نمیشود و حق تعالی انفاذ خواهد
یعنی خدای سبحانه کار خود بهر نحوی که مولی او باشد قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که گردانیده است و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی قَدْرًا
اندازه لائق بر مقداری از زمان که از آن پس و پیش نیستند ذکر این کلام در این مقام از برای بیان وجوب توکل است بر دو سه آیه و توضیح
امور باو زیرا که هر که دانست که هر چیزی که هست از ارزاق و غیر ها تقدیر و توقیت و توست البته بعد تسلیم میشود و اینها بعین تدبیر و تقدیر
و اما توکل بشمار و ده نازد خود میاندوزد و نیز از بهر برای قدر ما قدر مستاز اینجا طلاق زمان حد و اعمار اجصای ان و تمهید انچه عبارت این
مذکور خواهد شد از مفاد بر حد و در باب توکل احادیث بسیار از سید مختار علیه صلوات الله الجبار وارد شده از انجمله من شرح
ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله و لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم کما ترزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا و از صادق
صلوات الله علیه حق توکل سوال کردند فرمود التوکل الا تخاف مع الله شیئا حاصل کلام بیان حالت بر تقوی و توکل است تقوی ثمره تو
قربت و از رتبه موجب میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل باعث کفایت و از دوی ریحان محبت و ایجاد و داد
خیزد که ان الله یحب المتوکلین مرویست که شخصی بنزد مکی از خلفاء رفت و از او التماس عملی کرد وی گفت قرآن میدانی گفت نه گفت برو
و قرآن بیاموز بعد از آن بیا تا عملی از برای تو معین نمایم که عامل بحق توان خواند بعطا منکلم ان مرد بطلب علم بیرون امور خلق مشغول شد
چون بدین آیت رسید از علم جمع بر یا تقا قارون زی بنزد مکی رفت و بر گفت قرآن را موفق گفت اری گفت بیا تا عملی از مرد تو کم
گفت مرا اراده هیچ عملی نماند زیرا که هیچ بیاز تقوی و توکل نمی بینم چه در قرآن باتی رسیدم که مرا از تو و عمل تو مستغنی ساخت گفت کدام
وی این آیت رسید اند که و من یتق الله یجعل له مخرجا الی قوله قد جعل الله لکل شیء قدرا و در ماند که در وقتی که حکم عدة مطلقات فرود
آمد بنبی ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن صحابه بسبب نکاح رسول الله عدة زنانی که حایض نشود چیست ایه و اللائی یئسن و از زنان
که زن میدانستند باشد مِنَ الْمَحِيضِ از حیض مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک در آید در اگر انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن
یا بسبب عارضی دیگر فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدة ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض نبینند زیرا که اگر
در سن من یحیض باشند از بقایا معنی نخواهد داشت و بعضی گفته اند که معنی ایه آنست که اگر شک دارید در حکم ایشان حیض است
یا استحاضه پس عدة ایشان سه ماه است و جماعتی دیگر بدین وجه تفسیر نموده اند که اگر متردد دید در حکم ایشان پس عدة ان ثلثة اشهر است
و قول اول و مرویست از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و موافق مذهب اکثر فقهای ما چه معظم ایشان متفق اند بر ان و ایه
و صفوی عدة نیست و از جمله اسناد اهل البیت درین باب روایه حکم و بعضی عبد الرحمن بن حجاج از صادق علیه السلام و حسن علی کل

حال التی لم تحیض و مثلها لا تحیض سه زنند که در هم احوال شوهر میتواند کرد زنی که حایض نشده باشد و مثل او حایض نشود من گفتم چه زن
چیست فرمود اذا تی لها اقل من تسع سنین و فتی که او را کمتر از نه سال باشد و التی لم یدخل بها و التی قد یئست من المحیض و مثلها
لا تحیض و دیگر زنی که مدخول بها نباشد و زنی که از حیض مایوس شده باشد و امثال او حیض نبینند گفتم حد یاس کدامست فرمود اذا کان
یمضی ستون سنة هر گاه او بسن پنجاه سال رسیده باشد پس باتفاق علما مذکوره که ان سه ماهست مر زنی را باشد که در سن من یحیض
باشد و بسبب عارضی از مرض یا رضاع یا غیر ان حیض از و منقطع شده باشد خواه اگر شده در سن ان باشد که در سبب انقطاع و مولی او بتو
ان ارتیتم یا اصلا نشده باشد بلکه قطع بارضاع ان و جزم بسبب ان حاصل باشد و مولی او بقوله وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدة زنانی که حایض
نشده اند و در سن من یحیض اند مجتهدین بر سه ماه متوافق است و در ذخیره دلالت کلام او است بر ان پس معلوم شد که مولی بقوله و اللائی پس زنانی
که حکم بایسان باشد که ان انقطاع حیض است یا بجهت یا بانقطع و حج در ایه دلیلی نباشد که دال باشد بر عدم و چون بر ایه و شعیره و نه بر وجود ان
است که عدة این ایه ایسانست نه آنکه قایل و غایت در تعیین عدم حلت باستحواد رحم و ان در ایه و تعیین منتفی است و اکثر مفسران بر ان
که مراد بقوله ان ارتبتم ارتیابست در وجوب عدة زن در سن و مراد بقوله لم یحضن عدم الوقوع ایشانست پس حیض و عدم الحیض بر نیست و جماعتی
ایضا بدو جا است یکی سبب دول و انجا است که ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که عدة صغار و کبار و اولات احمال در کتاب
خدا مذکور نیست ایا عدة ایشان بر چه وجه باشد حق سبحانه این ایت فرمود و وجه دوم اگر اگر مولی او ارتیابت باشد بعد در زنانی حیض مایوس
ان بود که ان ارتیاب باشد زیرا که ثبوت حیض و عدم ان راجع بمناسبت جواب از وجه اول است که اگر مولی او استفسار نمود از عدة
عدة صغار و کبار پس ایسی کرد در موضع ان ارتیتم ان جملتم بود بی جهت سبب نزول موجب اینست زیرا که ایشان نداشت
بلکه حاصل بود در ان و جواب از وجه دوم است که تذکیر ضمیر بجهت است که خطاب با رجال و قوله و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم
و دیگر اگر مشار در تعرف احوال خود رجوع برجال خود میکنند پس خطاب با ایشان باشد نه بنسا تا لاند احکام از رجال کند وَأُولَاتُ
الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامل أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدة ایشان أَنْ يَضَعْنَ است که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را ابن
عباس و علی اصحه منقولست که مراد مطلقات اند و اما متوفی عنها زوجها و عدة او بعد اجلین است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نیز مرویست که عدة الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین پس اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل
باید کشید و این قول از صادقین صلوات الله علیهما نیز مانوست و نزد ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده و فقهای اربعه و اهل بیت
ایه لهن مطلقات است و متوفی عنها زوجها و استخراج ایشان بعموم اثبت و احتجاج اصحاب ما بدخول این است و عموم قول تعالی و الذین یتوفون
منکم و یذرون ازواجا یتربصن بعدهن و عام باشد و وجه جمع بینهما مشهور نیست مگر بقایل شدن بابعد اجلین است و دیگر طریق سیاق
و ذکر ایه در تحت طلاق موجب تخصیص وضع حمل اند بمطلقات و اگر عموم ایه را مسلم داریم پس تخصیص ان با جماع امامیه است بجهت دخول
مصرح در ایشان و مشهور بر اند که الولد لصاحب الفراش و عموم ازواجا بالعرض زنی که عموم ایشان بتبعیت الدین است و محاطه بر عموم اول
اولیست و دیگر اگر حکم بعدة سه ماه معللست بوضعی که موجب نفای حمل از ظنه میت که عدة از برای انست بخلاف ایه از ازواجا و دیگر اگر در

ایه وضع مناسب است پس تقدیم ان در محل تخصیص بلند و تقدیم ایه و الذین یتوفون بنای عام بر خاص و اولی ارجح است با اتفاق جواب
از اولی است که نزد اصولیین جمع فرقی نیست میان عموم بالذات و عموم بالعرض و ارثانی است که بنا بر قول ما تیز ان علت موجود است
و مع هذا مسلم نمیداریم که وضع علة باشد و از ثالث است که تخصیص و بنای عام بر خاص مرجح لیشد پس فرق بینهما باشد و مبادا دانست
که حامله باین اینش و اگر حامل باشد بدو گو ولد بوضع احدهما فقط زوجیه منقطع میشود اما عقد نکاح او را جایز نیست تا وضع
ثانی وجود گیرد و اگر متوفی مفاز و جها باشد و بیش از چهار ماه و ده روز وضع حمل شود واجبست بدو استیفا و چهار ماه
و ده روز نه زیرا که عده او اعد اجلین است چنانکه مبرهن شد **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** و هر که بترسد از خدا و مراعات حقوق احکام
مذکوره کند **يَجْعَلْ لَهُ** بگرداند یعنی بدهد او را خدای برای او **مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا** از کارهای خود یعنی سبب قوی امور دنیا و
او را بر و سهل سازد **ذَٰلِكَ** یکی مذکور شد از احکام طلاق و رجعه **أَمْرُ اللَّهِ** حکم خداست که فرو فرستاده است از لوح
محفوظ **أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ** و هر که بپرهیزد از عقاب خدا و بعمل کند بکلام **يُكَفِّرْ عَنْهُ** بپوشد خطای **سَيِّئَاتِهِ** بدیها او را یعنی محو کند هوای
جهات مرجیه **وَيُعْظِمْ لَهُ** و بزرگ سازد برای او **أَجْرًا** مزد را یعنی او را مزد بحساب دهد که خود است در جنان و در
بعضی از ربع منقولست که ان الله قد تعهد لمن یتقی نفسه ان لا یدخل علیه کآبة و من امن به هداه و من اقرضه
جازاه و من وثق به اغناه و من دعاه اجابه و لباه و من اتقاه کفی اخطایاه و تصدیق ذلک فی کتاب الله عز و جل و من
یتوکل علی الله فهو حسبه و من یؤمن بالله یهد قلبه و ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم و من یعتصم بالله فقد هدی
الی صراط مستقیم فاذا سکن عبادی یعنی فانی فی غیب و من یتق الله یکفر عنه سیاته و یعظم له اجرا و بعد از بیان عدد زنان مطلقه
معتدات میگوید بقوله **أَسْكِنُوهُنَّ** بنشانید مطلقات را **مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم** از جایی که ساکن شده اند من از برای
تعمیم است یعنی محلی که بعضی از مساکن شما است و قوله **مِنْ وُجْدِكُمْ** بعض بیان است یعنی جای دهید ان زنان را در حال
وطاعت و قدرت توانایی خود و مراد انست که بقدر غنا و فقر خود ایشان را مسکن دهید پس بعضی توسیع مسکن کند و بعضی
وضیق بمقدار قدرت خود او را جای دهد و باید دانست که باجماع فقهای مسکنی و نفقه برای مطلقه رجعیه واجبست و امامیه
که رخصت که در عدة باین باشد خلاف کرده اند اهل عراق از ابن مسعود و عمر و علی بن خطاب روایت کرده اند که مسکنی و نفقه
واجبست برای او و شافعی را انست که مسکنی واجبست بدون نفقه و حسن و ابو ثور گفته اند که هیچکدام واجب نیست
و این قول اخیر مرویست از ائمه هدی سلوات الله علیهم و مجمع علیه اصحاب ماست و جمهور عامه از شعبی نقل کرده اند
که فاطمه بنت قیس در مدینه نزد من آمد و پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم نمود درباره تو گفت چون زوج من مرا
سه طلقه داد خانه شوهر باطلبگر محل سکونت کردم در باب مسکنی و نفقه پس بنزد رسول خدا رفتم و دفع خصومت برسول
کردم شوهر عذر نمود حکم نمود بسکنی و نفقه و امر کرد مرا که در خانه ابن مکتوم عده نگاه دارم و روایتی از عبد الله روایت

کرده که فاطمه بنت قیس دو جبابی عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی بود و ابو عمرو امین المؤمنین صلوات الله علیه بسر بن ارطاة و فاطمه را
مطلقه ساخت بطلاق سه گر و عیاش بن ابی ربیعه و حارث بن هشام تعیین کرد نافقه بوی دهند ایشان با فاطمه گفتند که نفقه
نرسد اگر حامله نبودی تو را مسکنی و نفقه میرسید پس فرمود که از خانه زوج بیرون آی و در خانه ابن مکتوم که اعمی است ساکن شو فاطمه رجوع
خود را بداشت و بخانه ابن مکتوم رفت و بعد از انقضای عده بنزد علی علیه السلام و اولیا با اسامه بن زید عقد بست عبد الملک مروان بحکم خبیث
بر دو عیب از فاطمه گرفتا و استناد این معنی کرد فاطمه گفت بنزد عمر از اسکان و نفقه شکوی نمودم و او گفت چگونه قول زنی را قبول کنیم و حکم کتاب
و سنت را ترک کنیم و نفقه بر مطلقه باید این سخن با فاطمه رسید گفت حاکم میان من و مروان تو است خدا حق مرا نزد او گلا تحرجوهن من بیرون
وجوب مسکنی و نفقه کنیم بر مطلقه باید این سخن با فاطمه رسید گفت حاکم میان من و مروان تو است خدا حق مرا نزد او گلا تحرجوهن من بیرون
الی قوله لعل الله یحدث بعد ذلک امرا پس گفت هذا لمن کانت له مراجعة و اما من بعد ثلاث این آیه در حق زنیست که مراجعه با او
جایز باشد و جبار مرا ساقط شود بعد از سه طلاق پس حاصل معنی آیه اینست که زنان مطلقه رجعیه را مسکن گردانید در زمانی که عده
باشند چنین از طلاق **وَلَا تُضَارُّوهُنَّ** و ضرر مرسانید مطلقات را در مسکنی و نفقه **لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ** برای آنکه تنگ گردانید بر ایشان مسکن
ایشان را تا خروج ضرر شود ایشان را و گویند معنی انست که رجوع مکنید بمطلقات در اثنای عده ایشان و باز قصد طلاق کنید تا تنگ
گیرید نمایید بر ایشان در تزوج ایشان بعد از طلاق مسار ایشان را **وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ** و اگر باشند زنان مطلقه **فَأَنْفِقُوا** خرج
که مسکن از ان قبیل باشد که این بحال مطلقه باشد تا هر که منتهی عدت منتهی باشد **حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ** تا بنهند بار خود را خواه اگر رجعیه باشد یا بائنه زیرا که انقضای
عده ایشان بوضع حمل است بجهت عموم ایه و فقها را خلاف است در آنکه حامل باین از برای عده است یا حمل بعضی گفته اند که آن زنی حمل است
زیرا که اگر حمل نبود مطلقه رجعیه نمیشد پس وجوب نفقه و اجل بعدت یا حمل وجود او عدد او این قول اقوی است و بعضی دیگر بر آنند که از برای
حاملی است بشرط حمل و کمون و ظاهر ایه در عدم وجوب نفقه برای اول و بر وجوب نفقه برای ثانی و غیر ذلک و اگر حامل مدعی وفات
باشد اصحاب ما قایلند بوجوب نفقه و سکنی و کسوت برای او از اصل ترکه تا وضع حمل نماید و شافعی و ابو حنیفه بر آنند که نفقه وی از نصیب وی کنند
از میراث زوج ناچیز وضع و ذکر اعاق در خطاب اگر برای عنوان از معتدات رجعیه بود و اجبست بعده رفع توهم سقوط نفقه است از وقتی که مقدار
نمان عده حامل بگذرد **فَإِنْ أَرْضَعْنَ** پس اگر شیر دهند اولاد را عدا از انقضای علاقه نکاح **لَكُمْ** برای شما ای پدران از روی تبرع فرزندان با ایشان
و اگر ارید و گویند اجرت راضی شوند بشیر دادن **فَآتُوهُنَّ** پس بدهید ایشان را **أُجُورَهُنَّ** مزد ها ای ایشان یعنی اجرت الشل شود و ان
بر حسب عرف و عادت و بدانکه احادیث ما نزد از ائمه هدی صلوات الله علیهم است بر جواز استیجار امهات بر رضاع اولاد قبل از
طلاق و بعد از طلاق و فقهای ما و شافعی بر بند و نزد ابی حنیفه استیجار انها منعقد نیست مگر ماهی که باین شده باشند **وَأْتَمِرُوا** و مشاوره
کنید **بَيْنَكُم** میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید و باهم موافقه نمایید ای پدران و مادران در باب رضاع فرزند **بِمَعْرُوفٍ** بنیکوئی
یعنی باید که والد اجرت زیادتی نطلبد و والده در اجرت الشل تاکسی نماید و والد را مکنت از مقدار شرعی نبرند زیرا که این مولود
از هر دو حاصل شده پس باید که شریک یکدیگر باشند در حق اشفاق و رفق بود **وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ** و اگر سخت گیری کنید و مضایقه

نمایند در اجرت رضاع یعنی مادر زیادتر از اجرت مطالبه کند و بعد از آن امتناع نماید یا اگر مادر اصلا راضی نشود بشیر دادن فَسَتُرْضِعُ پس زود باشد
که شیر دهد فرزند را لَهُ برای وی أُخْرَىٰ زنی دیگر که غیر معاسره باشد و شیر بعضی ضرور راجع بولد است یعنی شیر دهد مر فرزند را
زن دیگر که تحت کبر لا کند مر او را نسبت که باید جدید دایه امر دیگر برای فرزند خود و او دخل ندارد و در این کلام معاتبه مادر دست و معاسره
و در سقوط حق حضانه مادر در صورت امتناع وی از ارضاع دو قولست بعضی قایل بسقوط اند بجهت حصول حرج و بعضی قایل بعدم
سقوط بجهت تغایر موضوعین و در این کلام دلالتست بجواز اخذ و لدازام و استیجار زن دیگر و این علی الاطلاق صحیح نیست بلکه گوییم
ارضاع کند یا اگر راضی شود با مزد که خواهد و بان راضی شده باشد در این صورت اخر خواهد بود با رضاع چنانکه معلوم شد و اما
هرگاه راضی نباشد پس حق زوج مقدم خواهد بود بجهت اصالة و اولی در امر صغیر دیگری باید داد لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد
ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ و هر که تنگ
شده بود رِزْقُهُ روزی او یعنی فقیر و تنگدست فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از چیزی که داده است خدای او را یعنی باید
که هر یک از موسر و معسر بر وفق ایسار و اعسار خود انفاق کند کما قال الله تع و منوعن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره
لَا يُكَلِّفُ تکلیف نکند نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف مالا یطاق نفرماید در این کلام تطیب قلب معسر است
و لعل او را وعده بیسر داده بود سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که بدهد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری
اگر بوجه قادر باشد در انفاق آن تقصیر نکند و گویند که ایراد این کلام جهت تسلیه صحابه است چه در آن وقت اکثر ایشان درویش
بودند و بعد از آن حق سبحانه برای ایشان فتح بلاد و غنایم نمود و امر عجیبه از ایشان کشند و بدانکه این متضمن چند مسئله است اول وجوب
توسعه بر عیال سنه با عتبار دوم اقتصاد لان سنه با عتبار سیوم وجوب تکلیف بر قدر طاقت مستلزم سقوط نفقه است
از معسر در حین اعتبار چهارم وعده یسر بعد از عسر که مقرونست بتطبیب مفتی و متفق علیه و بعضی استدلال کرده اند باین عموم بر اینکه
معتبر در نفقه سنه حال زوج است نه حال زوجه و این جهت است که تا کید آن کرده بقوله لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها اگر معتبر حال زوجه
باشد تکلیف مالا یطاق لازم می آید در وقتی که زوج معسر باشد و زوجه با شرف و حسب و این استدلال خالی از ضعفی نیست اما اول بجهت آنکه
مفهوم آیه نیست قیام زوج با نچه محتاج زوجه است از طعام و ادام و کسوة و اسکان بر عادة امثال زوجه و اما ثانیا بجهت منع دلالت آیتین بر مدعی
اما آیه اول بجهت آنکه متضمن نفی است از ضرر رسانیدن بزوجات پس اگر معتبر حال زوج باشد لازم آید مضارة در صورت اعسار
زوج و شرافت زوجه و این خلاف آنست و اما ثانیه بجهت آنکه موضوعش اما آتاها قابل تقیید است یعنی عدم تکلیف در حال اعسار
زوج و حج ساقط باشد که واجب بر وی انفاق باشد بر عادة امثال زوجه پس در حین اعسار و عدم آن اتفاق کند و مابقی در نفقه او
یا حین ایسار و لعل در حقیقت این فرموده که سیجعل الله بعد عسر یسرا وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دیهی که از روی عناد و فرط جهل
سرباز زدند و اعراض کردند عَتَتْ عَنْ أَمْرِ از فرمان بر آورد کار خویش رَبِّهَا و از امر پروردگار او و در مخالفت عصیان از حد
گذشتند فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب کردیم ایشان را در روز قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت گرو و استقصا و مناقشه باشد یعنی در حساب

ایشان سخت گیری کنیم و قلیل و کثیر از حساب بر داریم و هیچ چیز از آن فرو گذاشت نخواهیم وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کنیم ایشان را عَذَابًا نُكْرًا عذابی بکار
زشت بعد از حساب و هیچکس مثل آن معهود نه دیده باشد و بشیء اخبر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است و گویند مراد عذاب دنیاست
و در کلام تقدیم و تاخیر هست یعنی فحاسبناها حسابا شدیدا و عذبناها عذابا نکرا پس معنی اینست که عذاب کردیم ایشان را در دنیا
عذاب قبیح چون غرق و خسف و قحط و سیف و غیر آن از مصایب متدرجه و بلایای عظیمه و در اخرت محاسبه ایشان را حساب شدید و مناقشه
یا آنکه مراد بحساب استقصای ذنوب ایشان باشد اثبات آن در صحایف حفظه پس بنا بر این محاسبه و تعذیب در دنیا باشد فَذَاقَتْ
پس چشید اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا بود سرانجام کار ایشان خُسْرًا زیان کاری
و کافر زیان از آن اندوزد بدین که از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم محبوس گردند أَعَدَّ اللَّهُ آماده
کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در دوزخ و سرانجام کار جهنم و عبد است و بیان تقوای با موجب قول فَاتَّقُوا
اللَّهَ پس بترسید از عذاب یَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها و ارباب حال و مال ایشان اعتبار کنید که چگونه در دنیا بعذاب استقصا
گرفتار شدند و چه نوع در اخرت نکال و وبال ابدی معذب و معاقب گردند پس از مثل آنچه ایشان را گرفتار کند و از مخالفت خدا و رسول
بپرهیزید و بدانکه متبادر است عن امر ربها و معطوفات آن صفت قریه باشند و احتمال هم جواب کاین باشد و معنی اینکه با اهل قری
که بصفات متصف بودند اما ماده ساخت خدای برای ایشان عذاب شدید و عقاب و چون کفار متمتع نمیشوند بذکر و موعظه از جهت تخصیص
ارباب عقول نموده با اهل ایمان بقول الَّذِينَ آمَنُوا تحقیق که فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ بسوی شما تنبیهی را یا شرفی را که قرآنست و متبعه
قرآن بیان بجهت آنکه متضمن موعظه است و شرف دنیا و کرامت عقبا و بسته است بجز آن در اصل و بلاغت و نواهی آن و گویند
مراد جبرئیلست و تسمیه او بذکر جهت کثرت ذکر اوست میان امم انبیا و بجهت نزول او بقرآن که متضمن ذکر است یا بسبب آنکه مذکور و مشهور
در طبقات آسمان یا صاحب ذکر و شرفست و از ابی عبد الله صلوات الله و حسن بصری مرویست که مراد بذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
باین اسم بجهت مواظبت اوست بتلاوت قرآن یا بتبلیغ آن بمردمان و یا آنکه مسبب است از انزال وحی یا در آنکه مذکور است اسم سامی
او و الست خدای و بنا بر این قول تعبیر از رسال بانزال بر سبیل تهکم است و قول رسولا بیان ذکر است کما هو کذا از جبرئیل یا پیغمبر باشد
و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد رسولا منصوب خواهد بود بفعل مقدر و تقدیر آنکه ارسل رسولا یعنی فرستاده است رسول را
و میتواند بود که معمول ذکر باشد مانند احال مصادر و مفاعیل خود مقدر بر اینکه انزل الله الیکم ان ذکر رسولا یعنی انزل فرموده است
بنا بر آنکه یاد کرده است رسول را در کتب سماوی یا یاد کردند او رسول را یا آنکه بدل ذکر باشد بعنوان رسالت یعنی انزل الله الیکم الرسالة
و بنا بر قول تَلُوا عَلَيْكُمْ حال باشد از اسم الله و بنا بر قول دیگر یا حال است از اسم الله یا صفت رسول یعنی خدای فرستاده رسالت را بنای حسن شما
در حالتی که میخواند بشما آيَاتِ اللَّهِ ایتهای قرآن را یا آیات رسالت که تلاوت میکند بر شما آیات خدا یا آنکه آیات است مُبَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن
کرده شده است آیات و معنی کسر یا بفتح از صیغه اسم فاعل یعنی روشن کننده اند آنها را یا مفعول و در وقت حاجت شریعت را و خدای را از آن و ارسال
رسول فرموده لِيُخْرِجَ تا بیرون آورد او سبحانه با قرآن یا رسول الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته

مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر و ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنائی نور ایمان و هدایت یا از جهل بعلم یا از شبهه بحجه معنی سوم آنست که تا حاصل کرد الفضل
ایشان آنچه الحال بر اندازه ایمان و عمل صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان نداشتند بلکه بعد از رسال و تبلیغ ایمان آوردند یا
معنی این باشد که تا بود ندارد که کافر شد که علم او سبحانه متعلق گرفته بود بایمان ایشان از طلمات کفر بنور ایمان وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر کس که ایمان
وی نماید يَهْدِ قَلْبَهُ و بکند کار شایسته و گرد آید پسندیده یعنی خالص آن شود بیدا و قطع و عرض يُدْخِلْهُ در آورد او را جَنَّاتٍ بهشتها
بهشتهائی که در وی آب میشود تَجْرِي بهشتهائی که در وی آب میشود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب و شیر و عسل خَالِدِينَ که جاوید باشند کاینده
فِيهَا در آن بهشت أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آنجا بیرون نیاید ذکر جمع بعد از مفرد بنظر بمعنی و لفظ من موصول است
قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ تحقیق که نیکو کرد و آمیخته است خدای در بهشت لَهُ برای مؤمن صالح رِزْقًا و زیر آمدن این کلام تعجب و تعظیم این نعمت
که اهل ایمان بآن در آخرت موزوق شوند از مثوبات جلیله و درجات عالیه و مراتب فاخره اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ خدای بحق آنست که بیافرید
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را یعنی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی از زمین هفت طبقه خلق
فرموده یعنی در تحت بعضی دیگر صاحب کشاف آورده که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر آنکه زمین هفت طبقه است الا این آیت
و در روایت آمده که پایین هر دو آسمان پانصد سال راه است و غلظ هر آسمانی نیز پانصد سال راه است و زمینها مثل آسمانها اند در
حکم و طبق سی گفته که نیز اند و مراد بمثلهن در کیفیت باشند نه در کمیت و کیفیت آسمان مخالف کیفیت زمینست و ابو صالح از ابن عباس
روایت کرده که انها سبع ارضین لیس بعضها فوق بعض یعنی هفت زمین بعضی بر بعضی چنین اند و بعضی بالای یکدیگر
نیست و در روایتی انها از هم جدا گردانیده و همه در زیر آسمان اند يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرو می آید فرمان خدا بَيْنَهُنَّ میان آسمانها
و زمینها یعنی نافذ است حکم او سبحانه در جمیع آسمانها و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر تصاریف امور بر وجه حکمت
و از قتاده مرویست که او سبحانه در هفت طبقه از طبقات زمین و سماء ملکی و خلقی است بر وفق مشیت و در عبارات آنست و نافع بن ازرق از
ابن عباس پرسید که در طبقه آخرین زمین مخلوقات الهی باشد گفت بل فرشتگانند یا جنیان و در سورت الذاریات مذکور شد
که عیاشی باسناد خود از حسین بن خالد روایت کرده که ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة و السلام گرفت دست چپ
خود را بمنبسط ساخت یمین دست راست طریق قبه بر بالای آن نهاد و فرمود هذه الارض الدنیا و السماء الدنیا علیها قبة و الارض الثانیة
فوق السماء و السماء الثانیة فوقها قبة و الارض الثالثة فوق السماء الثانیة و السماء الثالثة فوقها قبة و الارض الرابعة فوق السماء الثالثة و السماء الرابعة
فوقها و الارض الخامسة فوق السماء الرابعة و السماء الخامسة فوقها قبة و الارض السادسة فوق السماء الخامسة و السماء السادسة
فوقها قبة و الارض السابعة فوق السماء السادسة و السماء السابعة فوقها قبة عرش الرحمن فوق السماء السابعة و هو قوله سبحانه
و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن و انما صاحب الامر الذی هو علی وجه الارض و انما یتنزل الامر من فوق و من بین السموات
و الارضین لکم یا بن رسول الله پس در زیر اقدام ما یک طبقه زمین باشد فرمود ما تمشی الارض ما مشت و ان الست لفوقها و ما بین السموات
و الارض و ما تحت الثری لفوقها و ما تحت الثری الا من بینهن فرمود امر و نهی الهی بر انبیا حاصل کرد حق سبحانه بر آسمانها

خلق فرمود لِتَعْلَمُوا تا بدانید ای بندگان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن هر آسمانها چیزها و بر آفریدن زمینها قَدِيرٌ توانا
وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تعالی قَدْ أَحَاطَ تحقیق که فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیزها
از روی دانش و علم او محیط است بر اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت وی خارج نیست و میتواند بود که
لتعلموا الخطاب علی خلق باشد باطلاق آن موجه بحوالی از انها دانند بکمال قدرت و علم او سبحانه سُورَةُ التَّحْرِيمِ مدنیست و دوازده
آیتست اجماع ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سورة التحریم قرائت کند حق سبحانه توبه نصوح او را کرامت فرماید
و در سورة الطلاق در احکام زنان بود از طلاق و غیر آن انتاج این سورة نیز در احکام ایشان نموده فرموده که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در سبب نزول این سورة مفسران گفته اند که حضرت رسول
صلعم بعد از رجوع از صلح کرد هجرت زوجات بر اهدی و بعد از آن با بعض شرایع و احکام قیام نمودی و زینب بنت جحش و حفصه
قندری عسل داشت در گاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب شربت فرمودی و در باب اختصار آن تمام نمودی آنحضرت در خانه
وی توقف جستی فرمود ایشان حال بر بعضی زوجات وی گرانی آمد علیشه و حفصه با هم اتفاق فرمودند که آنحضرت بعد از شنیدن
عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوییم از بوی مغافیر میشنویم زوجات دیگر گفتند که شما بتر در این سخن با متفق باشید و منفور
صحیح در بخاری که هر دو خواندند و ایم که بوی دارد و حضرت بوی خوش دلپسند دوست میداشت و از روایح کریه بغایت محترز بود تا بحدی
که بر روی بدوی وی ناخوش احساس کند پس آنحضرت روزی شربت شهد میخورد سوده عاسل سوده با خود گفت که سخن دروغ در روی
چنین گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود
چیزی گفتن بسیار قبیح است و صحیح آن معقول اخبار کرده و صفیه بنت حیی اسحاق از آنجا بیرون آمده بخانه عایشه آمد عایشه بعضی با استهزا گفت چنین فرمود

یا رسول الله از تو بوی مغافیر میشنویم حضرت فرمود مغافیر نخورده ام ولیکن ولیکن حفصه شربت عسل بمن داده گفت جرست از گلها
العرفط زنبوران عسل مکوند مغفور خورده بود حضرت فرمود والله لا اطعمه ابدا و این آیت نزول اجلال یافت و روایت اشهر
آنست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلعم روزی عمار را قسم کرده بود میان زوجات اتفاقا آن روز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله
اجازت فرمای تا بدیدن پدر روم و رسول وی را رخصت داد و بعد از آن که او برفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مولود
کرد پادشاه اسکندریه بود او را بتحفه نزد رسول فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در آنجا بمباشرت خود شرف کرد و ایشان حفصه چون
مواجهه نمود در سر او را بتهدید عاتبا خشت تا رسول صلعم بر بدن او عرق از روی مبارکش صادر میگردید حفصه بر قضیه مطلع شد با عایشه گفت
یا رسول الله کنیز را بخانه من آورده و با او خلوت فرمودی و در بستر من آنها را مباشرت کردی و باز گفت آن این علی نکردی حضرت فرمود ای حفصه
ایا کنیز هست و خدای تعالی او را بر من حلال کرده است با من و من او را برای رضای خاطر تو بر خود حرام کردم اما این سخن سر بسته
نزد تو باید ماند که با کسی نگویی و در آن حال نگفت حفصه قبول کرد و چون امیان و عایشه و صاحب صادقه و من خانه بود و در پس دیواری
که میان خانه او و خانه عایشه بود آمد و آن دیوار را بگرفت عایشه حفصه را گفت ای خواهر مژده باد ترا که رسول صلی الله
علیه و آله ماریه را بر خود حرام کرد و ما از شومی او خلاص یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد عایشه این حکایت پرسید
کتابه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه قبطیه و گویند که پیغمبر صلی الله علیه
و آله در روز عایشه با ماریه خلوت فرمود و حفصه بر این مطلع شد پیغمبر فرمود که این امر را از تو عایشه پوشیده دار که من ماریه را بر خود
حرام ساختم حفصه این راز را با عایشه در میان نهاد و گفت ای از رسول بپوشانید و حق سبحانه پیغمبر خود را بر این مطلع ساخت و این
آیه فرو فرستاد و مرویست که پیغمبر صلی الله ماریه را بر خود حرام کرد و سوگند و در اعضای آن امر فرمود حفصه را گفت که مرا سری دیگر
هست باید که این را نیز با هیچکس نگویی و در کتمان آن خیانت نکنی یعنی افشای آن نمائی و آن اینست که بعد از من ابو بکر و عمر رونمائی
این امت شوند و با پیشوا می کنند و بعد از ایشان عثمان متصدی حکومت گردد حفصه از این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این خبر در
سر با عایشه بگفت و این روایت بعینها اعیانی باسناد خود از ابی عبد الله و با عطاء مکی و عبد الله ابی جعفر صولت آمده و روایت کرده الا آنست
که بعد از این روایت کرده الا آنست که بعد از این روایت از آنحضرت نقل کرده که هر یک از ایشان این سخن را باید و خود را بگفتند ایشان اشاره در افشای
سر ماریه بحساب کردند و رفقای مکر خود سر زنش نمودند و حق سبحانه این سوره را در این باب نازل ساخت که چرا حرام میکنی آنچه
آنچه حق تعالی صلاح ساخته است ترا یعنی ماریه قبطیه تبتغی میجوئی مرضات ازواجک خوشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان
اعلی از تو و طلب خوشنودی خاطر جلوت این کلام تقریر عزم است با آنکه فاعل آن با انسان بعد بیان دالی تحریم والله غفور و خدای
تعالی آمرزنده است یعنی ترک افضل و اولی را نمائید و بفضل و بعمل خود تو آنی که بر خلق اولی و افضل مترتب میشد بتو کرامه تو باید
رحیم مهربان در مواجهه تو افضل و انبق باید و آنست که این آیه دلالت دارد بر صدور صغیره یا کبیره از آنحضرت زیرا که تحریم یعنی مباح
خبر از مستلزمات بر نفس خود بی سببی یا بسببی قبیح نیست و در عقد نزد ما عمل نیست بلکه آن متعلق بعلم نفس است و قطع منسیات و التزام

ریاضت

ریاضت شاق که موجب تواب ابدیست و هیچ بعید نمی نماید که ذکر این خطاب بجهت توجه باشد برای وجه آنحضرت بجهت رضای ازواج
متعلق شده بود و اگر چه این بر وقیع نبود و شبهه نیست در آنکه اگر شخصی بجهت رضای بعضی زوجات طلاق بعضی دیگر از ایشان
بگوید جایز نیست که او را مخاطب سازند بایکه قلت ذلک و لم تحلف فیه الشد و اگر فعل قبیح کرده و بر تقدیر تسلیم که حقا
بر سبیل عتاب بود میگوییم که آن عتاب بر ترک اولی و افضل است چه ترک تحریم افضل از غیر نیست و هیچ کتابت نقل را
گویند که لم قلت و لم فعلت منه و نیز شکی نیست در آنکه عقل مثل طبیب نباشد چنین ایراد داشته باشد بر صدور
خطاب از آنحضرت و بر اهین عقلیه بر عصمت انبیا از شواهد عادل اند بر قول مذکور و از جهت کثرت عطوفت و مرحمت و سعادت
که بعد از این اشارت میفرماید بوجه تخلص از منت برای عباد خود قد فرض الله لکم بتحقیق که تقدیر کرد خدای و بیان آورد
برای شما ای بندگان تحلة ایمانکم گشودن سوگندهای شما را یعنی آنچه بسوگند آن سوگند شما را زایل کرد و از حلف از حلال ساز
از آنست یعنی قول الله احد جدا از صغیر بین چون مانع انعقاد یمین است یا آن کفارت کفر خنثی است و گویند معنی آیه اینست
که خدای تعیین کرده آنچه را که محل یمین باشد از کفارت و کیفیت و جوب آن در سوره مائده حیث قال فکفارته اطعام عشرة مساکین
الآیه و گفته اند که لام بمعنی علی است یعنی فرض کرد بر شما کفارت یمین را پس این لام مثل لام وان اساءتم فلها است که بمعنی علیها است
والله مولاکم و خدای متولی کار شما است یعنی کارهای که صلاح شما در آنست برای شما میسازد یا اگر او سرپرست شما و اولیست شما از شما
شما یعنی مصالح و منافع است شما را از مصالح شما مرشد خود و هو العلیم و او دانا است بمصالح بندگان الحکیم صواب کار
در هر چه کند و فرماید بایشان با علیست با حکمت خصوصا با عایشه گفت حکمت در تعیین ایشان با او دلالت بر آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله سوگند خورده بود و انتصار بر لفظ علی حرام نموده بود زیرا که این لفظ موجب تقیید نمی شود و از مقاتل مرویست
که حق سبحانه امر فرمود پیغمبر را بتکفیر یمین و مواجهه با ماریه و آنحضرت عتق رقبه فرمود و با مواجهه نمود و از حسن بصری منقول کرده اند
که آن حضرت بدون کفارت مواجهه فرمود بدلیل قوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و ذکر تعلیل یمین در این
مقام بجهت تعلیم مومنانست و مویدانیست ذکر خطاب بصورت جمع و صاحب طبرسی آورده که علما را اختلافست در حرمت
زوجه و حق که زوج با او گویدانت علی حرام مالانست بر بیست که آن در حکم سه طلاقست و ابو حنیفه گفته که اگر با آن نیه ظهار
کرده ظهارست و اگر نیت ایلا کرده ایلا و اگر قصد طلاق نموده طلاق بائنست و اگر نیت سه طلاق کرده سه طلاقست و
و اگر قصد دو طلاق کرده یک طلاق بائنست و اگر نیت هیچکدام نکرده یمینست و شافعی بر این است و اگر نیت طلاق کرده
طلاقست و اگر نیت ظهار کرده ظهار و اگر نیت هیچکدام نکرده یمین است و اصحاب ما گفته اند که هیچ چیز لازم
نمی شود و وجود و عدم او یکسانست و اینکه حق سبحانه ایجاب کفارت فرموده بجهت آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله سوگند خورده بود که با ماریه مقاربت نکند یا شربت عسل نوشد پس تعیین کفارت فرمود تا مکرر یمین او باشد و سبب این خود
نماید باستباحه آنچه بر خود حرام کرده بود و این تنبیه است بر آنکه عزم حاصل نمیشود مگر بنهی او سبحانه و بجهت آنکه شخصی جزای

مباح را بر خود حرام سازد حرام نمیشود مگر سوگند خوردن بنام خدا و اجماع فقهای ما بر نفی لغو کلام و در کتب فقهیه
مسطور است که در یمین صورت نیز سوگند خوردن بر مباح و اولی مخالفان باشد در دین یا دنیا و عبد الرحمن لقمان نیز
بر مخالفت موجب کفاره و اثم نمیشود و مفسر ابی قول حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها
فلیأت الذی هو خیر و عبد الرحمن بن سمره نیز روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله اذا حلفت علی یمین فرأیت غیرها خیرا
منها فأت الذی هو خیر پس بنابر قول کسانی که آنحضرت صلی الله علیه و آله بعتق و غیره بر سبیل بدل بوده باشد نه وجوب و ترتب
تکفیر بر ایمان در روایت مخالف است بصدور وجوب بیان زیرا که باجماع وجوب تکفیر بعد از حنث است نه قبل از آن و بعد از حضرت مواجهه
حضرت رسالت جماعتی بیان اسرار آن حضرت میکند حفصه و میزند که وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر النبی
إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ یکی از زنان خود یعنی حفصه حَدِيثًا سخنی را که عزم مادر است و حکم ابو بکر و عمر بعد از و فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس آنگاه
که خبر کرد حفصه عایشه را بِهِ با آن حدیث وَأَظْهَرَهُ و آشکارا کرد آن حدیث را بر لسان جبرئیل و او را مطلع ساخت عَلَيْهِ بر آن
حدیث یعنی بر افشای آن عَرَّفَ شناسا کرد آن پیغمبر صلی الله علیه و آله بَعْضَهُ بعضی از آن حدیث را حفصه و منع داد او را یعنی باز گفت
که حضرت مادر ابو بکر را آن امر نموده بود و افشای آن نموده بود أَعْرَضَ و اعراض کرد رسول صلی الله علیه عَنْ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی دیگر نیز
و تعریف نفرمود آن را که چه عزم اصلی از تعریف افشای آن کرد یا نه حفصه بود و آن از افشای بعضی حاصل می شود پس از بجهت حضرت رسالت صلعم
استحیای آن مؤمن و از وی علم و کرم تمام آن را از وی بیاورد با اکرام سبحانه اعلام وی کرده بود که حفصه جمیع سخنان سری را اظهار
کرده بعزیمت ذکر آن مؤمن چه اعراض از بعضی موضع مدح است بر کمال کاوست که التفاتی من خلق الکرام فَلَمَّا نَبَّأَهَا پس آنگاه که خبر داد او
پیغمبر صلی الله علیه حفصه را بِهِ بآنچه خدای او را بر آن مطلع ساخته بود قَالَتْ گفت حفصه بِمَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبر داد ترا بآنکه
من راز ترا آشکارا کرده ام قَالَ گفت رسول صلعم نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خدای که بحقیقت همه چیز داند از ملکوتات سرایر موجودات که بود
افشای مذکور بر آنحضرت ظاهر شد حفصه طلاق داد و هیچ نبود رشتی نرساند و دید رجعی خشم گرفت و گفت که در افشای آن خبر چیزی
بوی بغیر تو طلاق نداد پس آنحضرت گناه از زنان انتقال نمود و بعزت مادر وی شد و حق سبحانه بجهت مبالغه در مسالت حفصه
و عایشه از تغلیب خطاب التفات نموده فرمود که إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ بخدای و دعا از دل
مبارک بجنبید هم بیشت شوید پس آنچه بجای خود خواهد بود و شما را بسزا چه بر شما توبه واجبست و نداهم بر افشای سر او متوجه
فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بدرستی که کجی است دلهای شما از امر واجب که آن محافظه سر پیغمبر است و عدول نموده از استقامت
و صواب با آنچه موجب اثم است و عذاب و گویند که تقدیر آیه آنست که ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و صاحب کشاف آورده که فقد صغت جزا شرط است و حقیقة معنی اینست که ان تتوبا الی الله
فتوبتکما واجبة لانه قد صغت قلوبکما و صاحب کشاف آورده که فقد صغت جزا شرط است و حقیقة معنی اینست که ان تتوبا الی الله
فتوبتکما واجبة لانه قد صغت قلوبکما عن الواجب و مخالفت رسول الله موجب عقوبت و کراهت ما یکره یعنی آن توبه که از پس
تحقیق آن یافت شده است از شما آنچه موجب توبه است و [illegible] بکنید و دلهای شما سزاوار آن واجب و مخالفت و معاونت

بار رسول خدای که آن دوست و آشنای غیر نیست که وی دوست دارد و کاره بودن آنچه بر آن کراهت دارد و ذکر قلب بصورة
جمع با آنکه مقام مقتضی تثنیه است بجهت جزم عقلست یا آنکه مراد تثنیه است و باب العرب است که جمع را در مقام تثنیه آرند کما قال الشاعر فقد
شنی منکما رجلا فتیان فقد اتفق منکما و مثل اینست قوله تعالی فقد اتیا از عبد الله عباس روایت است که فرمود من
بسیار حریص بودم و بدانم که این دو کدام زن بودند که افشای سر رسول کردند و دل ایشان میل نمود با انکار کردن آن افشا
سالی با عمر خطاب بحج رفته بودم و در بعضی منازل شب بر دست وی میکردم را و دست وی شست و بدو پرسیدم که کدام دو زن که
تم ایشان بخطاب ان تتوبا عتاب فرمود که کدام بودند گفت واعجبا یا ابن عباس و کراهت داشت از این سؤال پس بعد از تامل گفت ایشان
حفصه و عایشه بودند بعد از آن گفت که ما جماعت قریش بر زنان مستولی بودیم چون بمدینه آمدیم و زنان انصار خوب شوهران میکشند
و با ایشان در خطاب مواجهه میکردند زنان ما نیز بآن شیوه را کسب کردند تا یک روز اتفاق افتاد با زن خود گفت که سی کرد م
مایی بسیار زوده ساخت من گفتم ترا من مطایبه میکنی گفت ترا این جواب بدهد زنان با بزرگتر از مثل تو مکابره و سرکشی
میکنند گفت این کیست گفت رسول خدا من نزد حفصه رفتم و از وی تفحص و سؤال کردم که شما جواب رسول باز میدهید و با او مجادله
میکنید گفت آری گفت هر یک شما روز تمامی روز تا شب خدای را خشم گیرد و پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی
انتزاع نمائی و او را چیزی مردود نشود و مرا حاجت میگیرم خدای را خشم خدای را خشم پیغمبر را که بر کدام نوع سؤال نکنی و از وی چیزی

چیزی خواهم گفت و مخیر خواهم ساخت و اگر در آن باب بیاید و ماده خود مستوفی کنی کنم الجنت الحضرت این آیه لا یرجون لقاءنا یا ایها
النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها الی قوله اجرا عظیما من کنم در این باب بیاد و بیدهشت تنکم خدا و رسول
احتیار کردم الحضرت با زوجات مراجعه فرمود الفقیر حتی سحانه از روی عتاب بالحضور و عاتبه خطاب کرده میفرماید **فَإِنْ تَظَاهَرَا**
و اگر هم پشت شوید و متعاون بدیگر شوید **عَلَيْهِ** بر آزار دادن دل مقدس حضرت رسالت او را چه باک **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که
خدای تعالی **هُوَ مَوْلَاهُ** اوست یار و مددکار و مجیر **وَجِبْرِيلُ** یعنی ناصر و رفیق اوست **وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ** و مردی که صالح جمیع مومنان
و بر گزیده ایشان یعنی علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه غیر ذلک و گفته اوست و این قول اصح و اقوی است از آنکه مراد جمیع ایشان باشد
از زمان جاهلیت مذکور خواهد شد **وَالْمَلَائِكَةُ** و هم فرشتگان آسمان و زمین بعد **ذَلِكَ** از پس نصرت خدای و جبرئیل و امیر
المومنین **ظَهِيرٌ** هم پشت و مددکار و معاون و مدد یعنی با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح المومنین ناصر او بند جمیع ملائکه نیز یار
و مدد او بند مثل این همه یار و یاور و معاون مناوانند و از آن اوجه ضرر با او رسانند صاحب کشاف آورده که تخصیص جبرئیل بعد از جمیع
تعظیم وی است و مکانت و منزلت او نزد حضرت حق چه او پیشوای کروبیان است و مقدم ملائکه مقربین و صالح در این مقام بمعنی
جمع است یعنی کل من آمن و عمل صالحا و از قتاده منقولست که صالح مومنین انبیا اند و سعید بن جبیر حسین جبیر گفته هو از اتفاق بوست
او صالح المومنین است و نزد بعضی جمعی صحابه اند و محتمل است که اصل این کلام صالح المومنین باشد بواو و سقوط آن در کتابت بجهت
سقوط آن باشد در لفظ و در کتابت بعد ذلک اشعار است بر تعظیم ملائکه و تعظیم مظاهر ایشان چه مظاهر ایشان از جمله نصرت خداست
پس کسی که حق سحانه با ایشان و مظاهر ایشان تفضیل بعد خود داده بر غیر آن از وجود نصرت خود بجهت نصرت ایشان بر سایر
خلقان او اشتهی کلام صاحب الکشاف و ذکر ظهیر بصیغه مفرد با آنکه خبر ملائکه است و مقتضی جمع کلام ظاهر است بجهت رعایت فواصل آیات است
و یا بجهت آنکه مصدر است چون رسول بمعنی رفیق شده است نوع خاص و در مصدر واحد و تثنیه و جمع مساوی است و جایز است
که مفرد معظم اهل سنت و امامیه و صالح المومنین امیر المومنین صلوات الله علیه و از آنجا در تفسیر کواشی که یکی از علما و فضلای سنیان است
مصرح است که مراد صالح المومنین علی ابن ابی طالب است و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسمی است بحلیة الاولیاء روایت کرده
از اسماء بنت عمیس که او گفت من از پیغمبر صلعم شنیدم که آنحضرت فرمود که صالح المومنین علی ابن ابی طالب است و ثعلبی نیز که یکی از فضلای
اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد از صالح المومنین در این آیه امیر المومنین علی ابن ابی طالب است و سدی از ابی مالک روایت
کرده که او گفت من از ابن عباس شنیدم که مراد بصالح المومنین علی ابن ابی طالب است و مجاهد و ابی صالح روایت کرده اند که ابن
عباس فرمود صالح المومنین هو علی ابن ابی طالب و صاحب طبرسی آورده که در کتاب شواهد التنزیل از سدید صیرفی منقول است که ابی جعفر
محمد الباقر صلوات الله علیه فرمود که آنحضرت رسول الله علیه و آله صحابه مومنین را مرض فیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه و اما الثانیه فیث قال
هذا لابه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین اخذ رسول الله بید علی فقال یا ایها الناس هذا صالح المومنین یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله
دو نوبت مرتبه و منزلت امیر المومنین را بر اصحاب شناسا گردانید بجهت آنکه فرمود هو من مولی و اولی بتصرف ایم در اموال

در باره یاران و خویشان قبول کند بر خرض یکسان و الحق سحانه و تعالی ایشان کند از اهل کفر و فسوق و استهزاء مستهزئین و
بر اکابر و سحانه عاصم ایشانست از مثل حال کفار و منافق و گویند که والذین آمنوا معه منه است و جنین قوله **وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ** که جمله
اسمیه است یعنی کسانی که ایمان آورده اند با پیغمبر و از ایشان یعنی نوری که خدای با ایشان عطا کرده بجهت طاعت میشتابد و میرود
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان **وَبِأَيْمَانِهِمْ** و بجانب راست ایشان و فتحی که بر صراط کذرند و از جمله موصول معطوف باشد بر فتحی
پس نور هم سعی بر ایمان مبتدا و خبر خواهد بود بر طریق استیناف و از ابو عبد الله صلوات الله علیه مرویست که سعی ایمه المومنین
نور الغر بین ایدی المومنین و بایمانهم حتی یتلو هو من الجنة یعنی پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند با نواب ایشان روز قیامت
در پیش ایشان و بجانب راست ایشان روند و ایشان را هر آن هر نوری که ایشان را فرود آورند در دنیا تا آنکه در بهشت باشند
و گویند که این نور از مواضع وضو و سجود ایشان تابد و بر وجهی روشن باشد که بر روشنی آفتاب غلبه کند و از ابن عباس
مرویست که در محل مرور بر صراط نور منافقان فرو میرود و مومنان خایف شوند از آنکه مبادا نور ایشان نیز فرو نشیند یا که نور
زیاده بر حاکشوده **يَقُولُونَ رَبَّنَا** گویند ای پروردگار ما **أَتْمِمْ لَنَا** تمام کردان برای ما **نُورَنَا** روشنی ما را و از آنکه ممکن است
بر صراط بکذریم و در اخبار آمده که انوار ایشان بحسب اعمال ایشان پس گویند بار خدایا متفاوت باشد تا آنکه معنی باشد که نور
ایشان از هوا تا قدم ایشان در نگذرد و بجهت قلت اعمال ایشان پس گویند بار خدایا بفضل عمیم خود نور ما را تمام کردان و گفته اند
صاحبان ما اندیشه خاطف بر صراط گذشته بهشت روند و معضی ماند ریح و برخی دیگر افتاد و خزان و پای کشان روند
و جود طاعت اول نتوانند رسید گویند بار خدایا نور ما را تمام کردان تا با ایشان ملحق شویم و در جبر تو فتح میان قول ابن عباس و میان
ابر لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و لا یحزنهم الفزع الاکبر و امن یاتی آمنا یوم القیمه است که اشفاق و خوف ایشان بر طاعت طبیعه
بشریه باشد و اگر هم ایشان معتقد امنیت باشند و از حسن ظن گرده اند که حق سحانه نور ایشان تمام کرده باشد لکن ایشان
تقرب الی الله سحانه و حاکشند مراد است که حال ایشان ماند حال متقربان باشد چنانکه در دنیا بان عادة کرده باشند تا لازم که آخرت
دار تقرب و تطهیر باشد یعنی آنکه دنیا حاصل کرده مومنان بر صراط گویند که خدایا نور ما را تمام کردان تا در ظلمه نایم چنانکه کفار
و منافقین مانده اند **وَاغْفِرْ لَنَا** و بیامرز ما را و از ظلمه گناه ما را یک کن **إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام
انوار مومنان و مغفرت او را از ایشان و اعطای نور منافقان **قَدِيرٌ** توانایی و چون کفار و اهل نفاق با وجود این همه نور عظیم
مقید بخشیدند از بیخبر حق سحانه در عقب این فرموده که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر جهد کن **جَاهِدِ الْكُفَّارَ** جهاد کن با کفران
بشمشیر **وَالْمُنَافِقِينَ** و با منافقان بحاجت یا بقول دروغ یا با فشای اسرار ایشان یا با قامه حدود و از حسن مرویست که بیشتر حدود
در آن وقت بر منافقان جاری میشد زیرا که ایشان بسیار مرتکب مناهی میشدند که سبب آن مستوجب حدود میکشتند و از ابی
عبد الله صلوات الله علیه مرویست که رسول الله لا یقاتل منافق قط بسیف هرگز با منافقی مقاتله نکرد پس مراد این باشد که با ایشان
در مجاهده جد و جهد نمای **وَاغْلُظْ** و درشتی کن و اظهار خشونت نمای **عَلَيْهِمْ** بر ایشان و اصلا مسامحه و اتباع با ایشان

مرحی بدار یعنی بهر دو کرو بعد و مقاتله و مجاهد جد و جهد نمای و در شخی کرد لهذا در مشورت نمای

بر مشاورت و اعلام و مجاهدت نمای و بدل بجهود خود کن وَمَا وَعَدْتُهُمْ و بحل از کشتن کافران و مومنان فقط اگر ایمان نیاورند و مومن

مخلص شوند جَهَنَّمَ دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بجای بازگشتنست دوزخ و بعد از تمکن حال مومنان و بکفار و منافقان

بیان تمثیل میفرماید مواقب کفار که دار بکفار ما ضربه که با وجود معه اهله ایشان با نبیا جناب و شوی و اخوی کرفتار شدند

و سبب و نسبت انها با نبیا دافع عذاب ایشان نشد و در طی این تمثیل میفرماید بازواج پیغمبر صلعم یا مکیه مهاجره و موطنه

رسول نفع بایشان نمیرسد با وجود مخالفت ایشان با و و تقاهم بر ایزا لو و موجب عجبا و انتفاع عذاب ایشان نخواهد

شد و میگوید که ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی را لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای انکه کفر ورزیدند امْرَأَتَ نُوحٍ و مثل زن نوح

که اواهله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و مثل زن لوط که نام او واهله بود كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ بودند این هر دو زن در زیر حکم دو

بنده از بندگان ما مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما بودند صَالِحَيْنِ شایستگان در جمیع امور فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند

با ان دو بنده بنفاق با کفر یا بمعصیت نه زنا زیرا که جمیع زوجات انبیا علیهم السلام از نبی مبرا بوده اند چنانکه از ابن عباس مرویست

که ما بغت امراة نبی قط و در روایت صحیح امده که زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که نوح دیوانه است و احوال

او و من بهتر میدانم که دایم با قوم و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر دار کردی تا مهمانان را بر همه کردی

و کسی که ایمان بوی اوردی یا جایی قوم اخبار کردی و دو بر لوط فتندی و بشتندی فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند نوح و لوط

عَنْهُمَا از این دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی یا یعنی از زواج و اتصال ایشان با ان دو زن فایده بایشان نداد بلکه زن

نوح بطوفان غرق شد و دو سر زن لوط سنگ بارید وَقِيلَ و گفته در حین موت یا گفته خواهد شد روز قیامت ادْخُلَا النَّارَ در اندر باش دوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با در اندر شدگان دیگر که کافران که جمیع و صلحی نباشد میان

ایشان و پیغمبران حاصل مثل انست که حال کفار در مقابله تقیه در کفر و عداوت بمومنان مانند مقابله مثل ایشان است انبیا و صالحین

بدون تفاوت و لحوق نسب با و صلاح صالحه جهت نفع بایشان نخواهد رسانید زیرا که عداوت و کفر ایشان بخدا و رسول

قاطع علایق و وصل ایشانست و کوچه ان سبب و نسبت ایشان با انبیا باشد همچنانکه مواصلت زن لوط و زن نوح

که هیچ نفع بایشان نرسانید و در کشاف اورده که در کرمی عباد تا بجنه انست که چون مبنی تمثیل بر وجود صلاح

و اسنان و بسبب ان فوز و فلاح حاصل میشود نزد حضرت رسالت عرفت که عذاب ان از این فرمود که این دو سبب و نسبت

بود زمانت سایر عباد که هیچ فرق میان ایشان و عباد نبود مگر بصلاح تا استعداد باشد بر اکتساب و حجاب نداشته مگر بصلاح

و هیچ صفتی دیگر موجب حجاب نمی شود مگر صلاحیه و شبهه نیست در انکه مراد او این تمثیل بعد از ذکر ظاهر حفصه و عایشه

در ایذا پیغمبر تحذیر و تهدید ایشان است بر لطف وجه و اشداد چه در این تمثیل ذکر کفر است و بعد از ان بیان تمثیل دیگر

میفرماید برای مومنان مخلص وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای انکه گرویدند امْرَأَتَ

فرعون و ان مثل زن فرعونست یعنی اسیه بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان قابل شد و وصلت او با فرعون ضرری باو نرسانید

و تعلقی در تقرب حاصل نداشت إِذْ قَالَتْ هنگامیکه گفت اسیه رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بار خدایا بنا کن برای من بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ

از خدا بیادی نزدیک خود در بهشت وَنَجِّنِي و نجات ده مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَعَمَلِهِ و کردار او و ایذا او است بر انکه استغاثه بخدا و التجا باو و سوال خلاصی از محن و نوائب

که قبطیان اند و سایر اعوان فرعون و کردار او و ایذا او است بر انکه استغاثه بخدا و التجا باو و سوال خلاصی از محن و نوائب

از او از سبب صالحین باشد الغرض حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حساب از پیش وی برداشت پیش از انکه سنگ بر وی واقع شود و بر

او بوی عود و آب در سفید بود و بوی خوش حال گشت و بعد از روح وی قبض کرده و ان سنگ بر مسجد فی جهان امد و ام مذکور

عشید و در کنز فاضر مذکور است که حق سبحانه وی را باسمان برد با سید و حالا در بهشت است و با کل و شرب و سایر تنعمات مشغول است

و جمیع میان حدیث و فی الجنه دلالت بر انکه اشیه طلب قرب خود نموده که جهت او سبحانه و بعد از طلب اعتنا او و تبیین مکان قرب خود کرده بقولها

فی الجنه اما که در جنه خود را در ان و استغاثه فرموده که جنه و بجنات جنانی باشد که اقرب بعرش باشد که ان جنه الماوی است

پس الفظ عند تعبیر کرده از قرب خود بعرش رحمن حاصل که حق سبحانه تشبیه فرموده حال مومنان را در انکه و حلم کفار ضرر با ایشان

نمیرسد و اتفاق عمل ایشان نیست بحال اسیه و منزله او نزد حق سبحانه بانکه در تحت دشمن ترین مثلی بود پس این ایه دلالت بر قطع

طمع کسی که موجب معصیت شود بلکه صلاح خیر منع باو رسانند و اخبار است بر انکه معصیت خیر کسی نمیرساند که مطیع باشد و قوله

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ عطف است بر امرأة فرعون یعنی بیان کرد حق سبحانه از نبی من زنان مثلی که ان مثل مریم است دختر عمران

الَّتِي أَحْصَنَتْ که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را یعنی دامن خود را از حرام و فاحشه و دوش معصیه باز داشت یا منع مرد نمود از وی

فَنَفَخْنَا پس دمیدیم فِيهِ در فرج او یا فرو او یا در کریبان جامه او یا استین او مِنْ رُوحِنَا از روحی که از ما بود یا روح ما نافخ روح

نبود و مسیح از ان افریده شد و ان را منفوخ است که کل شی فرو فرج پس متوان بود که مراد انکه از بطن او بود یا باشد اما اول

نبود و مسیح از ان افریده شد و ان را منفوخ است که کل شی فرو فرج پس متوان بود که مراد انکه از بطن او بود یا باشد اما اول

حال انست بر معنی ظاهری و ثابت ضمیر در سورة انبیا حیث قال فیها من روحنا باعتبار راجع انست به التی احصنت فرجها و بعض

گفته اند ضمیر فیه راجع بمسیح است که در جوف مریم بود و حقیقه معنی انست که ما خلق صورة مسیح نمودیم در بطن او و نفخ

روح خود نمودیم در مسیح که در شکم او بود تا زنده شد و نظیر این است قول زمار که نفخت فی بیت فلان ای فی النار فی بیت فلان
روح مجاز بجهت است که خلق عیسی از یاد روحی جبرئیل بوجوی عادة است و یا بجهت تعظیم و تکریم روح و میتواند بود که مراد روح
جبرئیل باشد و معنی آنکه فنفخنا النفخ فی مریم من جهة روحنا نفخ کردیم در مریم از جانب روح خود یعنی جبرئیل وَصَدَّقَتْ و او در آن
مریم دو کرد بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله بر انبیا و زبور و غیره قبل از انجیل و شرایع آن نکلمات بجهت قصران است
یا مراد وعدهاست که جبرئیل از خدای تعالی بوی آورد که اصطفاء تو خدا را یا جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید او که انبیاء سابق را
شامل بود وَكُتُبِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا با جمیع خدا نوشته بود در لوح محفوظ از قضیه عرب پسر وی و غیر آن و بعضی گفته میتواند بود که
جمع یعنی جمیع کتابهای او از لوح محفوظ و کتب او بود وَكَانَتْ و بود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر طاعات
طاعات و عبادات یا از گزارندگان و تذکیر ضمیر برای تغلیب است و اشعار بر آنکه طاعت مریم کم از آن طاعت مردان کامل بوده
و میتواند بود که مراد بقانتین زهد و عبادت مریم باشد که اهل صلاح و طاعت بوده و مریم از زنان متولد شده جد او از عقاب
عود و است که پدر او عمران است علیهما السلام و بنا بر این مراد از برای نبی باشد که جبرئیل بصورت مریم از جانب بود که صدیقه و صدیقه
تقوی و طاهر محلی بودند معادی چون دوا کند که در وقت نزع خدیجه رضی الله عنها حضرت رسالت صلعم نزد وی رفت و گفت بخدا قسم من
دارم از این حادثه که بتو نازل شده و خدای تعالی در حق این کرامت بسیار اراده فرموده چون بتر دختران خود روی سلام من باشیا
برسان گفت یا رسول الله حضرات من کیست فرمود مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و کلثم یا حلیمه خواهر موسی و آن موسی ابن عمران
و این کند که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل شدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و اگر تمثیل بزن شوهر دارد زنی بی شوهر بجهت شدت زنان بی شوهر است و تطبیق موسی ایشان
و از منافق منقولست که حق سبحانه در این دو تمثیل امر فرموده بمعرفت و عایشه که شما مانند زن نوح و زن لوط خواشید در حضیر و حیات
و مانند زن فرعون باشید در اخلاق و صلاحیت و صاحب کشاف فرموده که در طی این دو تمثیل تعریض است بحفصه و عایشه که هیدر
سوره مذکور شدند و عقاب آنچه از ایشان صادر شد و از فرط فقاطر و تعاون بر ایذای رسول الله صلعم بتحذیر ایشان است بر
وجه دلیل ذکر کرده است و مانند آنست در تغلیظ قوله تعالی و من یقنت منکن لله و رسوله و تشبیه آنکه با اینکه ایشان در زمان آن خواهان
باشند زن فرعون و مریم باشند و انتقال و اعتقال بیابند بی آنکه اندازه اخلاق رسول الله صلعم این نفع بایشان نبود عدد مگر کافر که محلوق باشد
و تعریض بحفصه از جهت است دیگر آنکه لوط افشای سر رسول خود نمود بعضی آنکه حفصه افشای سر پیغمبر کرد والله اعلم والحکم سورة الملك
و این را سوره التبارک و سورة الواقیه نیز خوانند و نیز آنکه نجاتی و وقایتی صاحب خود است از عذاب قبر چنانکه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله
انها واقیة من عذاب القبر و این سوره مکیست و عدد آیات آن سی و یکیست نزد مکی و مدنی و در کوفی و بصری آیه نزد ایشان و اختلاف
آن در قد جاءتک تنزیل است که مکی است و مدنی و کوفی و بصری گفته اند پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند مثل آنست
کسیکه آنچه در احیا کرده از این حساس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دوست دارم که این سوره در دل هر مومنی باشد

وانا ابی هریره منقولست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که سوره از کتاب خداست که صاحب خود را پیش بنشست و در روز قیامت
شفاعت قاری خود کند و او را از آتش نجات دهد و بهشت دهد و در روایت دیگر سوره صیانت است و از ابن مسعود
نیز روایت است که چون میت را در قبر نهند فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند فرشتگان رحمت بایشان گویند که شما
بر این مرد هیچ راهی نیست که او بتلاوت سوره الملك مداومت نموده چون نوشیروان میت را بنا دیگر سخن بگوید
که شما را بر این سخن کسی نیست که بر قراءة این سوره کرده بعد از آن کفن این سوره در تورید نیز سوره الملك نام دارد
و هر که آنرا در شب قراءة کند چنین دید که باید و تو در مومان عزیز و شریف گردد و در نظر ایشان موقر و مکرم
باشد و نیکو بود و کار او چون روی یوسف باشد و حسن بن محبوب از جمیل بن صالح روایت کند و وی از سدیر فی
که ابی جعفر صلوات الله علیه و آله فرمود سوره الملك سوره مانعه است زیرا که مانع عذاب قبر است و در تورید سوره
الملك مسمی شده هر که در شب قراءة آن کند با برکت گردد و خوش حال و مرفه البال شود و آنرا و او را از عذاب قبر
نترسید و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخواندم و تحقیق و یقین که هر که قراءة این سوره کند در شب و روز
چون او را در قبر نهند و منکر و نکیر از پایین او بر وی ظاهر شوند با بهای او ناطق شوند و گویند بایشان که شما را بر او سبیلی نیست
زیرا که این بنده صحیح نیست زیرا که مرا و علیه سوره الملك ساخته بود و چون نزد ایشان آمد گویند شما را بر این راهی
نیست زیرا که او بین قراءة سوره الملك میکرد و ابو بصیر از ابو عبد الله صلوات الله علیه روایت کند که هر که تبارک الذی
بیده الملك در فریضه مکتوبه بخواند پیش از آنکه خواب کند هر چه در میان خدای باشد تا صبح رسد و در روز قیامت
در امان الهی باشد تا بهشت در آید و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره الحمد را نمود بآنکه منسوب بود و مومن بود
نزد حضرت عزت منزلست بر طاعت و تقوی و صلاحیت نه بغیر آن و اصل طاعت معرفت است و تصدیق بکلمات
رب العزة افتتاح این سوره کرد بدلیل معرفت و آیات ربوبیت و فرمود که تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ
بزرگوار و متعالی است از صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابت است و برقرار است الذی
بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی در دنیا و آخرت و تصرف در جمیع امور ملکی فرموده مجاز است
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر هر چیز قادر است و بر همه ممکنات قادر است یعنی جمیع تصرفات و تدبیرات در قبضه اقتدار اوست زیرا که علم
او احاطه بجمیع کلیات و جزئیات و استیلا او بر همه ممکنات یعنی جمیع تصرفات و تدبیرات در قبضه اقتدار اوست زیرا که علم
و قدرت او محیط است بهمه معلومات و مقدورات و یکی است نسبت آن بجمیع موجودات الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ
و او بر هر چیز قادر است اراده کند قَدِيرٌ توانا است و بر همه ممکنات قادر است الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آنکسی
که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ و زندگانی را و نزد بعضی خلق بمعنی قدر است یعنی الحمد لله که تقدیر موت و حیوة فرموده مراد

موت تا میان است در دنیا و حیات ایشان در عقبا یا موت نطفه است و حیوة ایلاج روح در آن کقوله تعالی کنتم
امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتیست که بعد از حیوة است و بنا بر این تقدیم آن بر حیوة تحمیل است که بقصد
اقرب است باشد تا تعریفات بر نیوی در قول او سبحانه که یعذب من یشاء و یرحم من یشاء اگر گوید و یا بجهة آنکه احیا
از او بترسند و بجهت ذات آخرت اشتغال نمایند چه هرگاه موت بمعنی اعدمی است یعنی که وصیله را از آخرت
و در کشاف آورده که حیوة آنچیزیست که بوجود او صحیح باشد احساس نفس محسوسات یا موجب کون الشیء حیا باشد یعنی
صحیح باشد که شیء آن صفت متصف شود بصفت علم و قدرت و موت عدم است و معنی خلق موت و حیوة ایجاد این معنی و اعدام
آن و مذهب اشعری و ابو القاسم بلخی آنست که موت معنیست ضد حیوة و معنی خلق موت آنست که حق سبحانه ایشان را بر
آنکه که نور آن حیوة منتفی کرد و منافی آن بنیت و تغییر اموری که محتاج الیه حیوة باشد از خوردن و طربت و بر بودن و پوست
و در معنی دیگر از تناسخ او رد اند که ظاهر آنست که موت کیفیت موجوده است مثل حیوة و بینهما تقابل تضاد است
بنا بر مذهب زمخشری تقابل عدم و ملکه از ابن عباس منقولست که حق سبحانه موت را بصورت کبش املح آورد یعنی
گوسفند زشت سیاه و سفید و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا بمرد و حیوة را خلق کرده بر صورت اریاء
ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و این آنست که جبرئیل بر بوی نشسته و در
دروازه غرق شدند فرعون و جنود و سامری نوا بدید خاک از سم او بر گرفت و در شکم گوساله زرین انداخت
زنده شد و بعضی گفته اند که مراد بموت و حیوة در اینجا دنیا و آخرت است یعنی حق خلق دنیا و آخرت را بیافرید
لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایشگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف
أَیُّکُمْ کدام از شما
أَحْسَنُ عَمَلًا هر نیکوتر بدار دنیا یعنی اخلاص کدام نیکوتر است و صواب تر نه احد هما چه اگر خالص بی صورت باشد
مقبول نخواهد بود و بعکس همچنین و صواب از خالص است که محض توبه باشد و از صواب آنکه بر وفق سنت مطهر باشد
و گویند که معنی آنست که تا آشکار کرد که کدام از شما باد کشاد تر بند مرگ و تر سکار تر از آن و کار سازنده تر برای آن و فنا
کننده در سؤال از معنی احسن عملا سؤال کردم فرمود ایکم احسن عقلا یعنی کدام نیکوتر بدار دنیا و عقل و فکر تر و رفاه
خلق موت و حیوة و میزان و بعد از آن فرمود الکم عقلا اشدکم لله خوفا و احسنکم فیما امر الله به و نهی عنه نظرا
و ان کانوا اقلکم تطوعا یعنی تا نور شما در عقل سخن شماست در ترسکاری از حضرت باری و نیکوتر شماست
از روی نظر و فکر در آنچه خدای بان امر فرموده و از آن نهی نموده و اگر چه کمتر از شما باشد در طاعات متطوعه و عبادات
مستقله و از ابن عمر منقولست که پیغمبر صلی الله این سوره را تلاوت نمود تا بقوله لیحسن عملا فرمود ایکم احسن عقلا و اورع من محارم الله
و اسرع فی طاعة الله یعنی تا بیازماید شما را که کدام از شما نیکوتر است در عقل و ورع او پیشتر انجام خدای و شتابنده تر در طاعت وی
و حسن کننده ایکم از هد فی الدنیا یعنی کدام در رغبت تر است در دنیا و بدانکه ایکم احسن عملا در موضع نفی تا فی نفس الوجود واقع شده

زیرا که

زیرا که نوی متضمن معنی علمست فکانه قال لیعلمکم ایکم احسن عملا و هرگاه گویی و معلمه از بند احسن عملا ام عمر و حمله تا
در موضع مفعول ثانی خواهد بود مانند علمته هو احسن عملا و این از باب تعلیق نیست زیرا که تعلیق در هر دو نیست
که ما بعد علم ساد مسد هر دو مفعول باشد نه احد هما که مفعول ثانی علمت آنها عمر و علمت از بند مطلق و لهذا جمع فرق
نیست میان آنچیزی که بعد از سبق احد مفعولین واقع شده باشد که مصدر بحر و استفهام باشد یا نحو مصدر
بان چنانکه در مثال گذشت بخلاف تعلیق که بینهما فرق هست کقولک علمت از بند منطلق و علمت زیدا منطلقا
خلاصه معنی آنکه حق سبحانه حیوة را بشما اعطا نمود تا بان قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط
ساخت تا ناچار شوید باختیار عمل حسن بر قبیح چه در ورای آن بعث و جزا است که وقوع آن لابد است وَهُوَ الْعَزِیزُ
و اوست غالب در انتقام کشیدن از عصاة پس هیچ کس باز نتواند عمل او را عاجز شود ساخت الْغَفُورُ امرزنده مر کسی را
که توبه کند از اهل اساءة یا بدون توبه از روی تفضل و احسان الَّذِی خَلَقَ آنخدائی که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان
طِبَاقًا مطابق یکدیگر یکی بر بالای دیگری و این مصدر است بمعنی فاعل مشتق از طابقت النعل اذا خصفتها طبقا علی معنی یا آنکه
نصب او بر مصدر باشد یعنی طوبقت طباقا جعله مفعول خلق باشد و محتمل است که جمع طبق باشد چون جمل جمال یا جمع طبقه
چون رجبه و رجاب و نابرین دو احتمال مضاف محذوف خواهد بود یعنی ذات طباق در معالم از کعب احبار روایت کرده که طبقه
اول یعنی آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مروست سفید و سوم آهن است چهارم روی است و بروایت دیگر مس و پنجم
نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش هفت حجابست بیان هر حجابی صحراها و بیابانهاست از نور که تا
آن را خدای داند و نام فرشته که موکلست بر هر حجب قیطاطروس و بعد از ذکر خلق سموات بیان استحکام و استقامت آنها
میفرماید بقوله مَا تَرَی نمی بینی تو ای بیننده فِی خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در آفرینش خدای مر آسمانها را مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ اختلافی و تخلفی
و تناقض و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه همه آنها مستقیم و راست اند و مناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال اتفاق و احکام و استقامت
و انتظام مساوی هم اند و بر وفق حکمت و مصلحت و آنکه تفاوت مشتق از فوت است فکان هر یک از متفاوتین چیزی از فوت شده
که در دیگری هست و این جمله صفت ثانیه سبع است و نیز بعضی این کلام مستانفست و از خلق جمیع مخلوقات و عدم تفاوت آنها در
و اتفاق است نه در صورت و هیئت چه صور و هیئات آنها مختلف افتاده و وضع رحمن در موضع ضمیر بجهت تعظیم و اشعار باینکه او سبحانه امثال
این شناسایان را بتدریج بامر خود ایجاد نمود و بجهت رحمت و تفضل بر مخلوقات و تنبیه بر سبب سلامتی آنها از تفاوت و ما بالکه در ادراج آنها
نیز جمله است که از این حصر و احصا بیرون است و خطاب بغیر کرد رایج است بر رسول یا بهر مخاطبی و قوله فَارْجِعِ الْبَصَرَ متعلق است با
تری و معنی ترتیب یعنی تو آسمانها را دیده بسیار نظر بان کرده و هیچ نقص از آنها نه پس دیگر بار بگردان چشم را بجانب آسمان تا در آن
هَلْ تَرَی آیا می بینی بجانب مِنْ فُطُورٍ هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آنست که اگر شهود آری در آنچه بان اخبار
کرده شدی از عدم تفاوت در خلق سموات پس نیز نظر کن در آن و بجانب بر بین ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ در آنچه بان اخبار کرده شدی

پس باز گردان دیده را یعنی رجعة ارطی افتتاح ملکی بلکه دیگر بار باز گردان چشم را کَرَّتَیْنِ دو بار باز گردان بعد از
رجعتی بعد از رجعتی مراد تثنیه تکریر و تکثیر است همچنانکه در لبیک و سعدیک یعنی اگر بیت تکریر تعلق کردی عدم تفاوت لوامتناب
کید بکرّ کرّ تکریر سنن کن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چون بسیار کردی و نظر خود را تکرار کردی یَنْقَلِبْ باز گردد اِلَیْکَ
بسوی تو چشم تو خَاسِئًا در حالتی که دور باشد از آنچه مطلوب تست از روی عیب و خلل وَهُوَ حَسِیرٌ و بود باطل شده از دیدن
بسبب طول ممارسة و تکرار مراد آنست که چشم هر چند نگاه خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در آن نخواهد یافت تا آنکه کلال پیدا کند
و از کردن باز ماند وَلَقَدْ زَیَّنَّا و تحقیق که بیاراستیم بزینت تمام السَّمَاءَ الدُّنْیَا آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی که اقرب است بزمین از آن
دادیم بِمَصَابِیحَ بچراغها یعنی بستارگان که بمثابه چراغ در روشنائی اند در شب نگه بمصالح عینه تعظیم است و این کلام خالی از تمثیل و تجسیم
کواکب موکوز باشند در آسمانهای دیگر که بر بالای آسمان دنیا اند نه آنکه تزیین بالظاهر انما است و آسمان دنیا مانع آن نیست وَجَعَلْنَاهَا
و گردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّیَاطِینِ رانندگان مردود را وقتی که بجهت استراق کلمات فرشتگان قصد آسمان کنند و مراد
که رجم بدان کوشش ایشان دارند مراد آنست که گردانیدیم مصابیح را فایده میکند برای شیاطین رجم اعدای شما است یا نقض شهب متعلق
از آن چنانکه شعله آتش از آتش جدا کنید یا از نوری اقتباس کنند و آتش بجای خود باشد چه کواکب موکوز نه در سموات و از آن زایل نمیشوند
مگر روز وقوع قیامت که منتشر شوند کوکبها و از آن کواکب انتثار و کمیت معنی آنست که گردانیدیم مصابیح را رجوم و ظنون شیاطین انس
که منجمانند مبنی بر ستارگان و کاهنهای جنیان که منجمان از حرکات و اوضاع آنها گفتار برند و از ظن و گمان خود دیگری را از آن خبر دهند
و رجوم جمع رجم است که مصدر است و در این مقام بمعنی مرجوم است و بنا بر معنی ثانی این کلام از قبیل گربه و تیر و تیر خمسة سادسهم
کلیم بعصا بالنسب است و در کشاف از قتاده نقل کرده که خلق الله النجوم لثلاث زینة للسماء و رجوما للشیاطین و تعلمون بها فی خلاف ما
من تأول فیها غیر ذلک فقد تکلف ما لا علم له بمعنی حق سبحانه ستارگان را برای سه چیز خلق فرموده زینت آسمان و رجم دیوان و سبب
اهتدای خلقان در سیر دریا و بیابان پس هر که چیزی از این سه چیز را در آن تفسیر و بیان کند متکلف اظهار چیزی نموده که هیچ علم باو نداشته
و از محمد بن کعب نیز روایت کرده که والله ما احد من اهل السماء ولا ارض یعلم ما یتعلمون الکهانة و یعتقد و ان النجوم علم لهذا که نیست هیچ کس
از اهل آسمان و زمین ستاره که گویند فلان ستاره منست و من از آن بعضا رجیب میدانم و لکن ایشان طلب کهانت میکنند و از جن
چیزها میگویند و بجرم راهها و سببها میگیرند و آن منشأ تعجب میگردانند وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده ساختیم برای شیاطین جن یا انس جدا
سوختن ایشان را در دنیا یا بعد از مفارقت و اصلاء ایشان عَذَابَ السَّعِیرِ عذاب آتش سوزان در آخرت این کلام دلالت بر آنکه شیاطین
مکلفند و چون کفار اتباع شیاطین اند و مطاع اوامر ایشان از جهت عبادت و عبید ایشان نیز میشوند وَلِلَّذِینَ کَفَرُوا و مر آنانرا است
که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بپروردگار خود و سبب اضلال دیوان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد جای بازگشتنست
دوزخ مر کفار را و صفت دوزخ بدی با آنکه عذاب کفار حسن است جهت آنست که آن متضمن ضرر است که و اجبست بر همه عقلا که از آن اجتناب نمایند
و بوسیله طاعت و فرمان برداری خود را از آن دور دارند بعد از آن بیان حال کفار مینماید در روز دوزخ و میفرماید که اِذَا أُلْقُوا چون

و افکنده شوند کافران فِیهَا در جهنم مانند اندختن هیزم در آتش عظیم سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر دوزخ را شَهِیقًا آوازی مانند
آواز دراز کوش که اگر اصوات است همچنانکه آوازی که از آتش عظیم شنوده میشود و نه سوختن هیزم چون کفار را بدوزخ
اندازند دوزخ بصورت ملک عظیم نمودار آید وَهِیَ تَفُورُ و حالتی که جوش میشد و ایشان را بر می آورد بسیره مانند گوشت
در دیگ جوشان تَکَادُ تَمَیَّزُ نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَیْظِ از خشم کافران شهوتی برای شعله
دوزخ است بایشان و میل بود که مراد فریاد جماعتی باشد که پیش از ایشان در آن انداخته شده باشد یا آنکه آواز مهیب شعله
خود را شنوند کنوده لم لم میاید نه بر تحقیق و تمیز کنایه است از افراط غیظ و غضب دوزخ بر کافران یقال فلان تمیز غیظا
و تغیظ غضبا اذا وصفوه بالافراط یعنی دوزخ از شدت غیظ چنان بر ایشان باشد که نزدیک باشد که از هم بگسلد مراد
شدت التهاب و سوخت بر کفار و محتمل است که مراد غیظ زبانیه باشد کُلَّمَا أُلْقِیَ هر گاه انداخته شوند فِیهَا در دوزخ
فَوْجٌ گروهی از اهل کفر و شرک سَأَلَهُمْ سؤال کند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ یعنی ملائکه و اعوان و از زبانیه که ای شما
أَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامد بشما نَذِیرٌ هیچ کننده یعنی پیغمبری مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب نترساند مرخزنه این سؤال
توبیخ ایشان باشد تا حزن و هموم ایشان مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت ایشان گردد قَالُوا گویند کافران در جواب
ایشان بَلَی قَدْ جَاءَنَا آری بتحقیق آمد بما نَذِیرٌ پیغمبر و هیچ کس فَکَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم قول ایشان را و در باب تکذیب ایشان افراط
نمودیم وَقُلْنَا و گفتیم مر ایشان را مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر
و نهی و دیگر گفتیم با ایشان که إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما در دعوی رسالت إِلَّا فِی ضَلَالٍ کَبِیرٍ مگر در گمراهی بزرگ که با وجود بشریت
این دعوی میکنید ملعون بعضی آنست که ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال جمیع کتب و ارسال همه رسل کردیم و تمام
نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلال و نفی بود در جهنم یا بمعنی جمع است زیرا که مصدر است و اطلاق و بر افراد و تثنیه و جمع مساغ است
و یا بر معنی مصدریه باشد بر تقدیر مضاف یعنی اهل انزال یا بصورت ایست بجهت مبالغه و اندازه و جمعی که گویند رسلان عین
اندازند از قبیل زید عدل یا واحد است و خطاب جمع باو و امثال او و تغلیب یا اقامه تکذیب واحد در حکم تکذیب کل یا مراد تذیر
هر قوم باشد و معنی اینکه فوق کفار گفتند تا جزئه که احد هم کفر و وحی از ما سوطیس تکذیب و اضلال ایشان کردیم و میتواند
بود که قائل این الخ زبانیه باشند بر تحقیر و تقریر یعنی که بند و زنانه گفتار بعد از شنیدن این خطاب که بیشتر شما مگر در ضلال عظیم
و بنا بر این مراد ضلال الیجزی باشد که کفار در آن بوده باشند در دنیا از کفر و عناد و تکذیب یا عقابی باشد که بان معذب
معذب باشند در آخرت و احتمال دارد که کلام رسل باشد که گفتار حکایت آن برای خوف کنند و معنی اینکه رسولان بعد از تکذیب گفتند
که شما در گمراهی بزرگید و اقبول این میگردیم وَقَالُوا و گویند کافران با خود از روی تأسف و تحسر لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم که
که شنیدیم سخن پیغمبران را و با ایشان عناد و جدال نمیکردیم و اعتماد مینمودیم بر آنچه ظاهر بود از صدق ایشان بمعجزات باهره
و علامات جلیه أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمه که از اقوال و اقوال صادر میگردید

مالکنا بودیم فی اصحاب السعیر از یاران دوزخ یعنی در عداد دوزخیان و از خیلهای ایشان زیرا بحق آنست که اگر ما سماع انذار ایشان
میکردیم مثل سماع طالبان حق یا تعقل میکردیم در آن باب اسند تعقل مثل اهل ادراک و تفکر مستبصران عذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم و گویند جمع
میان سمع و تعقل بجهت آنست که مدار تکلیف بر ادله سمعیه و عقلیه است فاعترفوا بذنبهم پس اعتراف کنند گناهان خود که آن کفر است
و تکذیب رسل و رفتن آن اعتراف فایده باشان ندهد عدم اضافه بسبب جمع بجهت آنست که ذنب در اصل مصدر است زیرا که مراد بان
کثرت فسحقا پس دور کرده اند خدای رحمت خود را و دور کرد اند فی اصحاب السعیر مر یاران جهنم را و این در معنی دعا علیهم است
و مراد اینکه دوری باد مر اصحاب سعیر را از رحمت خدای و اصل این کلام اینست که اسحقهم الله سحقا ای ابعدهم من رحمته و تغییر بجمله
اخبار است و مبالغه و تفضیل و متوالد بود که مراد کلام بجمله اراده اختصاص باشد و معنی اینکه هلاک کرد و دور از رحمت مختص است بعضی اصحاب
سعیر سعید بن جبیر گفته که سحق نام وادی است در دوزخ و بدانکه این مبطل قول مجبره است دنیا که اگر کفر و ذنب بی اختیار انسان
میبود بان معترف نمیشدند بلکه میگفتند که ما را در آن اختیاری نبود و بان مجبور بودیم و بعد از ذکر وعید بیان وعده میفرماید
بقوله ان الذین یخشون بدرستی که آنانکه میترسند ربهم از عذاب پروردگار خود باجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت
بالغیب در حالتی که ایشان از عذاب متغیب است بغیب یعنی از ایشان غایب است و معاینه ایشان نیست یا آنکه ایشان غایبند از عذاب
و مشاهده آن نمیکنند یا آنکه پنهان از نظر مردمان یعنی در خلوتها که مرتکب قبایح نمیشوند و ترک واجب نمیکنند یا آنکه خود را
از خلق پوشیده میدارند و در خلوت یاد او کرده مشغول میشوند تا از ریا و سمعه محفوظ باشند و یا اخلاص مقرون و در عین
الصافی آورده که مراد از غیب آنست که پوشیده است از مردمان و هویدا و پیداست نزد دانای آشکارا و نهان یعنی کسانی
که بدل فرمانبردار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ که لذت عظیمه این جهان در مقابل آن در مثابه
حقارت باشد مراد نعیم جنت است و رضوان و گفته اند که اجر کبیر ایمنی است از نار و بمکاره یعنی مزد ترسندگان امان آن است چه میترسند از آنکه
گفتار قریش بسوء بحق معزز و مصور برگشته در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سخنان گفتندی و چون میشنوند بنزول قرآن پرده
اندوه گفتار ایشان بر دل ایشان بر گرفتند و بلکه بگرفتند و برای ایشان بران قرار گرفت که سخنی که درباره محمد میگفتند هست که بر ذات خدای می شنوند
و رسول خود را از آن گاه کرده اند این آیه در باب جهل ایشان نازل شد که واسروا قولکم و پنهان سازید گفتار خود را درباره پیغمبر صلعم او اجهروا
به یا آشکارا کنید آن یعنی نزد خدای خود و یکسانست پس بیان عدل این است امید و باید بقوله الا یعلم بدرستی که او آنست یعلم الخفی
با علم رسیده است قبل از آنکه بر زبان کنند و پس کسی که بر ضمایر و اقتضا کرد بیان بر سر کند با علم بود و پوشیده و پنهان نخواهد بود و هو اللطیف
ایا نداند آنچه در سینه است من خلق کسی که آفریده است سینها را یا آنکه آفریده است ایشان را آفریدنی و بنابرین هر دو معنی
من خلق بحذف لام باشد و مستلزم بود مفعول معلم باشد یعنی نخواهد و معنی آنکه آیا نداند خدا کسی را که آفریده و بعضی او سر او عالم باشد
و هو اللطیف و حال آنکه او باریک بین و باریک دانست بظواهر و حقایق کونات الخبیر آگاه بغوامض و دقایق مکونات تنبیه باین جمله حالیه
مستلزم آنست که تعلیل را معنوی باشد مقدر و یا محقق از قبیل ای یعلم کذا و حال آنکه بکل شیء و اگر نه لازم آید که شیء مرفت بنفس خود باشد مانند

الایم و هو ملطف و خبیر هیچ است از سبب متوالست که مردی در شهادت در میان انجام و معرفت باری تعالی بر آمد و از فرد و شیء بر دید بسیار
فرو رفته و ظاهر او گذشت که آیا خدا داند که چند بوده از این در سنان سیناد حاضر او از دانند که لا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و بعلاوه
بیان حال خود بعضا و مدد و مبدکاره و سرایر قلوب ایشان تمام و نعم خود میکند بر ایشان و بر وجه امتنان و میفرماید که هو الذی
آنکسی که جعل لکم گردانید برای شما الارض ذلولا زمین را آرام و فرمان بردار تا بهر وجه که میخواهید که در آن مرید و میشنید
و عمارت و زراعت میکنید و میتوان فامشوا پس بروید فی مناکبها در دره و شعاب زمین یعنی جوانب و اطراف و مرتفعات آن مشی در مناکب
ارض مثلست برای قرب تذلیل و نهایت موطن بذل آن چه منکبین جمع و منکب ای از آن کوه ها و اوتاد موضع تعبیر است و ارفع آن از آنکه
راکب تدبین خود و بران نوانند نهاد و اعتماد بران توانند کرد پس حق سبحانه زمین را بر وجهی تذلیل کرده باشد که در مناکب آن نهاده
از آنکه صعبه است قرآن و فرقان پس هیچ موضع دیگر از آن غیر مذلل نخواهد ماند و نزد ابن عباس و قتاده مناکب یعنی جبال است چه منکب
عرشی ارفع است و از زجاج نیز منقولست که معنی آیه اینست که آسان گردانید سپردن شما را بر کوهها و چون سلوک در جبال شما را سهل
باشد پس در آن جبال ابنیه خواهد بود و نزد مجاهد یعنی راهها است در میان کوهها که آن عبارت از دره و شعبها میباشد پس معنی آنست که پس
کنید در پایین کوهها و کلوا من رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر کرده یعنی از آنچه در زمین روییده شده از زروع و حبوب
و سایر نباتات و الیه النشور و بسوی اوست بر انگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت بسوی حکم اوست پس شکر گذارید که چنان
داری مشی و اکل را ذکر کرد زیرا که مستوجب سقوط او شوید و بدانکه مشی که برای طاعت مفروضه باشد دیر است پس امور برای وجوب باشد
خواهد بود و اگر نه برای باحت چون سیر کردن برای طلب منافع و تجارات مباح و همچنین اکل اگر واجبست یا سنت امری که تعلق بان کرده
برای وجوب نیست و اگر نه بجهت باحت و بعد از تعداد نعم تقیید بکار روزی ایشان مینماید از ارتکاب و اجتناب و ارتکاب معصیت قوله
ءامنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء از آنکه در آسمانست یعنی حق تعالی همچنانکه نعم شما است یا از خدایی که ملکوت او در آسمانست
چه آن مسکن ملایکه مقربین است و موضع عرش و کرسی و لوح محفوظ و مبدا نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی ضمیران یا از ملک موکل بر
شما یعنی جبرئیل یا از سایر ملایکه که مدبر عالم اند بنا بر تفسیر اول مخوف کلام بر حسب اعتقاد ایشانست چه زعم مشرکان و سایر اهل تشبیه
است که او سبحانه در جهت آسمانست و منفی است که او سبحانه خدای آسمانست و اصنام خدای زمین و در حقیقت قوله
ان یخسف بکم الارض بدل اشتمال من موصول است یعنی آیا ایمن گشتید از آنکه فرو برد شما را در زمین فاذا پس آنگاه که زمین
فرو رفته باشید هی تمور زمین مضطرب و شکافته شده شما را فرو برد ام امنتم آیا ایمن شدید من
فی السماء از خدایی که او در آسمانست بزعم شما یا عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانست یا جبرئیل
یا سایر فرشتگان ان یرسل آنکه فرستد علیکم حاصبا بر شما بادی که با سنگ ریزه باشد چنانکه بر قوم
لوط فرستاده شد فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده این عذاب و اما شوید

که کَیْفَ نَذِیرِ چگونه است پیکر کردن من و ترسانیدن شما از عذاب بجهت تشدید خاطر خاطر پیغمبر صلعم بر تکذیب کفار و فرونی مرور
و تقدیر ایشان میفرماید که وَلَقَدْ کَذَّبَ و بدرستی که تکذیب کرد پیغمبران خود را الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بودند پیش از کفار این
زمان یعنی کذابان امم بانبیاء و بشامت تکذیب هلاک شدند فَکَیْفَ کَانَ پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من که بانکار است
یا انکار من بر ایشان بانواع عذاب استیصال پس تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر حبس و ارسال حجارة بقوله أَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند
إِلَی الطَّیْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ که بر فرق سر ایشانند یعنی معنی بر هوا صَافَّاتٍ در حالتی که صف کشیده اند یعنی بالهای خود را
گسترانیده اند در هوا و طیران چه هرگاه بسط اجنحه خود کرده صف خرامیده میپرانند وَیَقْبِضْنَ و فرا میگیرند بالهای خود را قبض
که بر پهلوهای خود میزنند یعنی بسیار راست صفا زده و صف اشیاء متوالیه بر خط مستقیم و قبض جمع شمال است زمان بسط و مد عمل از اثبات پیوسته
که اصل در طیران صف اجنحه و زیرا که طیران در هوا مانند سباحت است بر آب و اصل در بسط بجهت استظهار طیور بآن مرکب بسط بالهای
که غیر اصلست بلطف فعل ایزد فرمود و اما اشارت باشد باین معنی که طیور در طیران بسط اجنحه اند و وقت قبض
بجهت ارتفاع بر آن طیور طاری میشود همچنانکه سابح مَا یُمْسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بر خلاف طبع یا در حال قبض و بسط
اجنحه ایشان از سقوط نگه نمی دارد إِلَّا الرَّحْمَنُ مگر خدای بزرگ بحکمت ایشان که تقدیر بالهای خود کرده که هر یک از انواع طیور را شکل و هیأت
و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدای بهر چیزها بَصِیرٌ بیناست
و دانا بآنکه خلق فرایند و تدبیر همه ایشان نمیدانست و اگر هر که قادر باشد بر امساک طیور بر هوا و منع سقوط ایشان
هوا بر همه چیزی قادر خواهد بود أَمَّنْ آیا کیست که اشارة توان کرد بدو که هَذَا الَّذِی این آنکسی است که از روی عنایت
هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ او لشکر شماست یعنی مدد کار شما مانند لشکر که پادشاه را نگاه میدارند یَنْصُرُکُمْ که یاری دهد شما را مِنْ دُونِ
الرَّحْمَنِ بجز از خدای که از عذاب و خشم وی إِنِ الْکَافِرُونَ نیستند یا کفار و بدکاران إِلَّا فِی غُرُورٍ مگر در حزب شیطان که مکر و بدیاشان که
عذاب شما از آنکه خواهد شد بدین کلام عدیل اولم یروا الی الطیر است و حقیقت معنی است که آیا نظر نمیکنند مردمان صانع مذکوره فیکنند ان
عالم بخشوند بقدرت ما بر تعذیب کفار بخسف و ارسال حجارة یا مر شماست بر خدای کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب
حذاب شما و این مثل کریمه ام لم تنصحه من دونه است و استفهام از تعیین ناصر شماست یا آنکه ایشان معتقد این قسم بودند و کفار
انکار این معنی نموده و فرموده که کدام فوج بمن عاصی می شود یا شما را لشکری هست که دفع عذاب من از شما بنمایند یعنی شما را هیچ چیز
نیست که نصرت شما دهد و دفع عذاب من از شما و اسناد جند بضمیر مفرد و وصف آن بفعل مفرد حمل بر لفظ است و معنی آن است
که کیستند کسانی که لشکر شما باشند و یاری شما دهند از عذاب خدای و مسئول آنست که در کلام مضافی نحذوف باشد و تقدیر اینکه
هو قادر چند لکم یا مثل جند لکم یعنی کیست که لشکر برای شما که ناصر شوند از عذاب خدای یا کیست که در قوت مانند لشکری
باشد از برای شما در نصرت و دفع عذاب شما از عقوبت خدای أَمَّنْ آیا کیست که مشار الیه شود بآنکه هَذَا الَّذِی این آنکسی است
که بمعنی عنایت یَرْزُقُکُمْ روزی میدهد شما را إِنْ أَمْسَکَ رِزْقَهُ اگر باز گیرد روزی خود را از شما امساک باران یا بآنکه

در رساله قدیم است و بسط آن ما فیه بعد مسبوق

اسبابی که حصول و وصول رزق را وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدای وسیله روزی شما را باز گیرد کیست آنکه شما را
روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست نه خود او و کفر ایشان نه از جهلست بَلْ لَجُّوا بلکه لجاج و ستیزه
کرده اند بسیار فرو رفتند فِی عُتُوٍّ در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و مقدر کار راستی بجهت تفرط طامع ایشان از آن
و میتواند بود که مشار الیه هذا در این هر دو و آیه اوشان باشد بجهت اعتقاد اهل شرک بآنکه ایشان بر آنکه این آلهه محض طی اند از تو
و مرزوق تقدیر کرده اند اینها چند ناصر و رازق ایشانند بعد از آن از برای مؤمنان و کافران ایراد مثل میکنند بقوله أَفَمَنْ یَمْشِی
آیا پس کسی که میرود مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ در حالتی که فرو افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود بجهت این در دقت و پیوسته
در راست و چپ خود نمی بیند و هر ساعت سر بر دیوار می آید و بر روی می افتد مانند مقتسمه ریگان مر مستوی که در دو راه تقاطع و انحنا نمی باشد
مکبه آن سر را بر دیوار و بر روی افتد أَهْدَی راه یافته تر است و مطلوب بر سنه أَمَّنْ یَمْشِی یا کسی که میرود سَوِیًّا در حالتی که راست ایستاده است
و هر جا بسوی خود را مشاهده میکند و بجهت آن سالمست از سر زدن و بر روی افتادن و واقع است عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بر راه راست
و رسانندهٔ است بمقصد و مقصود وی شاید که اکتفا بر فکر مسلک دنیائی که مثل مؤمن است و تو بدان که در اول که مثل کافر است
اشعار باشد باآنکه آنچه مشرکان بر آنست مستلزم آن نیست که از طریق نگویند مانند متعسف بر مکان غیر مستوی که سیوست در آن
بسر آید و بطیران ندارد که از طریق نامند و گویند مراد بکب عمی است که متعسف است و خبر مقتدی طریق و متصف میشود و جهت
و مراد بسوی بصیر که از عثور و خرور ایمن است حاصل کلام مثلیست برای کافر گمراه که در سلک اخ ضلالت افتاده و در رساله مولویت
حیران و سرگردان میرود و ظنها باید که محتمل است یا مبطل و مشکل نمی گشاید تا یمین و یسار و راست و چپ خود ملاحظه کرده طریق مستقیم
بجویند و در آن سلوک نماید و بر ایمن مؤمن راه یافته که بطریق حق از روی بصیرت و یقین سلوک میکند و قتاده گفته که آنکس که بر روی
افتاده در راه میرود کسی است که در قیامت محشور شود بر روی و رو و افتاد تا در دوزخ رسد و آنکه راست ایستاده میرود آنکسی
که محشور شود بر هر دو قدم خود و چون شما طفل که شتر بهشت رود و اما در کلمی هر دست که مراد بسوی حضرت رسالت است
صلعم و بکب ابو جهل و یاد ماست که نزد سیبویه اگر مطاوع کب است کما قال کبته فاکب و قشت ابو جهل اصحاب فاقشع و این از شذوذ
و تحقیق است که کب و اقشع از باب انفعل و اقام است بمعنی ساز مکب و قشع نه مطاوع انفعال کب و انقشع است کما قال
البیضاوی قول خطاب بحضرت رسول است صلعم و معنی ابتدای محمد اگر کفار جواب ندهند و گویند که ناصر و رازق ما خداست نگو یا
که هو ان ناصر و رازق شما الَّذِی آنکسی است که بقدرت تامه أَنْشَأَکُمْ بیافرید شما را و از کلم عدم بصحرای وجود آورد وَجَعَلَ لَکُمُ
السَّمْعَ و مکرر اند یعنی پیدا کرد برای شما شنوایی را تا سخنان حق بشنوید و بدان متعلق شوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا بدان
قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا در معانی کلمات اعم بود تا حقایق مصنوعات یاد شاهم شکر و تا بی تحاشید و
عبرت گیرید و با وجود این اعطاء و الطاف دائم و اعتراف قَلِیلًا مَا تَشْکُرُونَ اندک شکر میکنید مر این نعمتها را و بدانکه میتواند بود
که قلیلا صفت مصدری محذوف باشد و تقدیر اینکه شکرا قلیلا ما تشکرون یا منصوب باشد بنظر قید نوع حذف موصوف یعنی حالا قلیلا و هر دو

کاتب نسخه نوشته که برق را نوشته بشکسته و انوشته مرا بطرف مرقوم نموده

مازائدیست و محتمل است که ما مصدریه باشد و جمله موضع الحمل باشد یا و خبر محذوف و معنی آنکه چنانچه قلیلا شکر کم حاصل و مولد شکر نفی شما است
زیرا که شکر عبارتست از استعمال سمع و بصر و افئده در آنچه برای آن مخلوق شده اند پس اگر بدین منع نباشد شکر محقق نشود و مع فائده
بوقلة شکر متهب نشود و در حکم منفی باشد و گویند ما در تمام بمعنی نفی است و تقدیر آنکه ما تشکرون قلیلا و اکثر یعنی اندکی شکر
نمیکنید و چه جای بسیار **قل** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله **هو** آنکه ناصر و رازق شماست **الذی ذرأکم** آنکسی است که بیافرید و پراکنده
ساخت شما را **فی الارض** در زمین و در یکی از اوطان و منازل و کار بمعنی فرموده تا تعبد کنید و اطاعت وی نمائید **و الیه تحشرون** و بسوی او
نه بسوی او باز گرد یا خواهید شد و جزای کردار و کفار خود خواهید یافت **و یقولون** و میگویند مشرکان بیغمبر و یاران او را از روی
استعجال عذاب و استهزا بآن **متی هذا الوعد** کی باشد این وعده مسخر و وارسان خاصب یا وعده مشرو یا مخصوص در قیامت **ان کنتم**
صادقین اگر هستید شما راست گو در دین و وعده **قل** بگو ای محمد جواب ایشان که **انما العلم** جز این نیست که دانش وقت عذاب در دنیا
یا علم بزمان قیامت نزد **عند الله** نزد یکی خداست و غیر او بر آن مطلع نیست **و انما انا** و جز این نیست که من **نذیر مبین**
بیم کننده ام آشکارا یعنی من ملائکه شما را از آمدن عذاب دنیا و عقبی بیم میکنم اما بر آمدن زمان آن دانا نیستم و در آنچه لا علم بوقوع
محذور مرتکب خلل کاتبیست که حق سبحانه و تعالی ایشان میکنند نزد نزول عذاب و معاینه آن بقول **فلما رأوه** پس آنگاه که بدیدند
عذاب را یعنی موعود را که عذاب بنیاست از قتل و اسر و غیر آن یا انواع عذاب در روز خیبر **زلفة** در حالیکه آن نزدیک
باشد با ایشان و مقترب از بود که نصب زلفة حال از ضمیر رأوه باشد یعنی چون بر چشم ام موجود در آید نزدیکی میان اول بمعنی مراد از قدامت
و ثانی بمعنی مکان یا زمان حاصل که چون عذاب موجود مشاهده ایشان شود **سیئت** زشت گردانیده شود یعنی آن موجود زشت
گردانند **وجوه الذین کفروا** روهای آنانکه کافر شده اند و نکرده اند بخدا و بیغمبر و صدق حضرت رسالت یعنی از دیدن حال آن عذاب و محنت
و سیاهی و تیرگی بر چهره ها ایشان پدید آید **و قیل** و گفته شود یعنی مؤمنان با ایشان که بدید در روز بدر و نزد وقوع نکبه یا خوف
و توبیخ ایشان را اگر بدید در قیامت که **هذا الذی کنتم به تدعون** این است که بودید که بیغمبر را بدان طلب میکردید و تعجیل وقوع آن میخواستید
یا معنی میکردید بسبب آن که ما هستیم آن که خواهیم شد یا بعبودیت خواهیم گشت و بنا بر اول یدعون مشتق است از دعا و بنا بر ثانی
از دعوی و اکثر مفسران گفته اند که رویت عذاب در روز قیامت باشد و در خبر است که کمتر از دقاد در اول شب اسود را
در نماز نافله میکرد و چون بآن آیه رسید مکرر میخواند و گریه میکرد تا وقتی که مؤذن بآذان نماز صبح مشغول شد از ابن زید
نقلست که دعوی ایشان این بود که ان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة الخ و حاکم ابو القاسم حسکانی بطریق
صحیح از شریک نقل کرده که بعضی گفت معنی آیه اینست که لما رأوا العلی بن ابی طالب عند اسه من الزلفی سیئت وجوه الذین
کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت قرب منزلت و تقرب علی ابن ابی طالب را نزد حق سبحانه روهای ایشان سیاه و زشت
شد از غایت حقد و حسد و ان امام محمد باقر صلوات الله مرویست که فلما رأوه مکان علی من النبی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون
مشاهده کردند قرب و مکانه امیر المؤمنین را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله روهای کسانی که کلاب فضل او بودند آلوده اند بحیثیت

کفار تمنای موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میکردند و آرزوی هلاک آن حضرت داشتند کما قال الله تعالی حکایة عنهم
نتربص به ریب المنون و نتربص بکم الدوائر حق سبحانه آنحضرت را خطاب کرده که **قل** بگو ای محمد با ایشان **ارأیتم** آیا
می بینید یعنی تأمل مینمائید در این **ان اهلکنی الله** اگر هلاک کرد مرا خدای من **و من معی** و آنانرا که با من اند از مؤمنان
او رحمنا یا بخشید بر ما و احیا ما را بنا بر اجل آنکه **فمن یجیر الکافرین** پناه دهد کافران را **من عذاب الیم** از عذاب
دردناک بسبب کفر حق آن شده اند یعنی چون ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب شما نمیکند چه بخاست دهنده شما از عذاب
الهی جز ایمان و توحید نیست خواه ما زنده باشیم یا مرده پس تفی بر کرد نه ملحد چنانچه شما رسانده اید آنست که بگوی ما انتظار بکشید و تربص
میکنیم که حادثه هر دو در نهایت خوبیست یکی آنکه هلاک شویم همچنانکه متمنای شماست و بنعیم مقیم بهشت رسیم و دیگری مستعد شویم
بنصرة الله و دولت اسلام همچنانکه متمنای ماست و شما بکوبید و بچه و چه از عذاب آخروی که وقوع آن لابد است خلاصی خواهید
یافت پس ملخص معنی آنست که شما طلب هلاک ما میکنید و آن متضمن استعجال نزول و مسعدت است و شما در هلاک خود امیدوارید که بچه
جمع ما کاست و این معنی تفاخر و طلب خلاصی آن نمیکنید و بعضی گویند که معنی آیه اینست که اگر خدای را بموت هلاک کرد و اینچه کرد
وجه شما را بعد از موت ما که ما بیان شما و ایمان عذاب دنیوی و اخروی از شما بجهت دعوت کردن شما بدین اسلام که موجب
محنت شما گردیست و سعادت نصرت دنیوی و اگر خدای بر حمت شامل خود ما را مهلت دهد و بر قتل شما غالب سازد پس کیست که شما را که متمول
مانند از عذاب آخروی امان دهد چه هر که بر دست آنکه کرده است بعذاب دنیوی گرفتار شود و بعضی دیگر بر این وجه تفسیر کرده اند
که اگر حق تعالی سبب گناه ما را در آخرت معذب سازد پس کیست که شما را از عذاب آخروی که اولی با این کمتر است برهاند و کرم کند و چاره
ما را بسبب ایمان پس بحمد که امان که دید شما را که ایمان ندارید و این وجه از ابن عباس منقولست **قل** بگو ای محمد با این کفار از روی
توبیخ و تقریع که **هو** آنکه من شما را بسعادت دعوت میکنم **الرحمن** رب که بخشش است که نعم او بجمیع خلایق رسیده **آمنا به** گرویده ایم
با و بجهت آنکه علم بر صدق او و رویت او داریم **و علیه** و بر او توکل **توکلنا** توکل کرده ایم و اعتماد نموده ایم بر کار خود را و ابا از گفتن تقدیم
صله توکلنا بجهت تخصیص است و عدم تقدیم مفعول بجهت آنست که اینجا در موقع تعریض است بکفار چه آن در موقع تقریع کافران واقع شده پس کجا
چنین فرموده که اینجا و بگو که آیا آن آورده ایم و کافر نشده ایم همچنانکه شما کافر شده اید و بعد از آن فرموده که بدرستی که ما ایمان آورده ایم
شما توکل و اعتماد نموده اید از جمال و اموال خود **فستعلمون** پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که **من هو**
فی ضلال مبین در کدام گمراهی هویداست **قل** بگو با ایشان که **ارأیتم** آیا چه می بینید در یکی **ان**
اصبح ماؤکم غورا اگر گردد آب شما پس آب چاه زمزم و آب بئر میمون حضرمی که مرده و مشرب شما از **غورا** فرو رفته بزمین چنانچه دست
و دلو بآن نرسد **فمن یأتیکم** پس کیست که بیارد برای شما **بماء معین** آبی ظاهر چنانچه همه کس بیند و نزد بعضی مراد مطلق آب است
و این عباس فرموده که معین بمعنی جاری است یعنی کیست که از برای شما آب جاری بیاورد و جوهر صدق راست بمعجزه ظاهر و بحجه صادقه
موصوف و واقع شده و مراد آنست که بعد از ثبوت این آیات بایکدیگر که الله رب العالمین یعنی خدای که پروردگار عالمیان است

ابو فرود رفت ظاهر کرده اند یا جادی سازد حاصل آنکه سحر بایستی باشد و فرموده باشد منع از آن اوست پس بتکرار آری او قیام
نماید و او را بر سنتی کند نه بغیر او را از اصنام که هیچ نفع از ایشان متصور نیست و در بعضی تفاسیر آورده اند که در بلخ شیخی که معلمی
شاگرد خود را المقتی مکرر کرد فرض یا تیکم بما و معین او هو ابرداد که با نفوس و المداول بیشتر ها و نیشها الب زنا از ربه و بر دایه
مکرر حال شداد و معاول حداد بر دان با نفع و نیشها اهتمن ابن لطا و سازند شبانه تا بیاشند و هاتفی آواز داد که ای که ایشان چشم
نوعا بر شده بگوی تا معلول و فاس باز آرند و گویند این کس محمد بن زکریای طبیب بوده نفوذ بالله من الجراح علی اسم یعلی ایاشر

سورة القلم و این را سوره نون نیز گویند و مکی است نزد حسن و عکرمه و عطا و از ابن عباس و قتاده منقول است که تا علی
الرجوع مکیست و باجماع تا کلوا تعلمون مکی است و آنچه بعد از آنست تا یکتبون مکی است و باقی مدنی و بیجاه و دو آیه است
باجماع ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند هر که سوره ن و القلم را قرائت نماید حق تعالی ثواب جماعتی که حسن
الاخلاق باشند بوی کرامت فرماید و از چشم بدان در امان باشد و علی بن میمون از ابی جعفر الباقر صلوات الله علیه روایت کند هر که سوره
ن و القلم را در فریضه یا نافله بخواند تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن سازد و بعد از موت از فشار قبر در پناه خود نگاه
دارد ان شاء الله تعالی و باید دانست که چون حق سبحانه و تعالی ختم سورة الملک نمود بذکر تکذیب کفار و بیان و بیان ایشان افتتاح این سوره
نیز بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد تعالوا و قول بعضی
آنست که ما به ملک این امت از شمار آن توان دانست اما هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از آن گرفتند و رمزی فرو گذاشتند و بر بنا
مشتبه شد چنانچه در مطلع سورة البقره سمت ذکر یافت و بعضی علما از مفاتیح اسمای الهی دانند پس در حرف نون نکته ای که مفتاح
اسم نور و ناصر است و گویند نون اشارت بالحکم کن است و نزد بعضی اسم سوره است و شد بر آنکه هذا و در حدیث مرفوع بحضرت
رسالت صلعم واقع شده که نون دوی است از نور و نزد بعضی جماعتی دیگر قسم است بحضرت حضرت انبیا و مرسلان و گویند
اسم حرف هجا است چه سکونش و کتبه ان بصورة حرف دانست مراد آن از اسمای حروف باشد و اشهر است که نون
اسم ماهیست و مراد بآن حوتی است و جمیع او انوار و نبیان و تخصیص ذکر آن باعتبار است که آن از آیات تعریف او سبحانه
چه در آب ایجاد آن فرموده و هر گاه که آب مغارقه میکند هلاک میشود و بخلاف حیوانات دیگر که چون در آب می افتند سعت می یابند
و ابن عباس و مجاهد و سدی گویند که مراد نون ماهی است که زمین بر پشت اوست و او را بهموت گویند و در روایت دیگر
نون لوح محفوظ است که نام وی بهموت است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله منقول است که اسم وی طبرست است کما قال تعالی فی بعض
مدحه یا ملی ربکم کم سکونا و اسم ربی خلق البهموتا و در تفسیر دیگر خلق البهموتا واقع شده بمعنی محمد و در خبر آمده که بهموت
حق سبحانه از زمین دریا آفریده او را از هم شکافت و خلق کرد و فرشته را آنجا فرمود و در سنه ۱۲۱۱ از شرق تا بغرب بکشید و
و این هفت زمین را بود و شی گرفت قرار وی گاوی از فولاد و بس هر سنگ که او را چهل هزار قوایم بود و او قدم بر کوهات
آن نهاده و چون قدم او بر بالای کوهان منزل بود یا قوتی خلق فرمود که کثافت و طول و عرض آن یا هفت سال راه بود

و از آن کوهان نهاده بود و فرشته قدم بر آن یاقوت نهاده قرار گرفت و برای قرار گاه قوایم گاو سنگی بیافرید که کثافت آن بمقدار
کثافت هفت آسمان و هفت زمین بود و این سنگ که آنرا بر خود داشت بانی انسان بی مثال جسم من خردل فکن فی صخرة بعد
از آن برای قرار آن صخره نون را بیافرید و آن سنگ را بر پشت وی نهاد و باقی بلخاوی و بجیری بر بالای آن نبت و آن ماهی بر آب
نی بر باد بر قدرت خدای تعالی ابتدا بحالت عظمت و قدرت و از کعب الاحبار پرسیدند که ماهی بر سر ابلیس خواست بجنبد و آنچه بر پشت
وی است جنبانند حق سبحانه جانور بیافرید تا بر پشت وی رفت و بدماغ وی رسید ماهی بالید فرمان رسید که بیرون آید و بر آب
وی بایستاد تا کرهت جنبید که بدماغ و کمر وی ماهی بجنبید خوف ماهی ساکن شد و اصلا حرکت نکرد و چنگ بروایه دیگر از ابن عباس
منقول کرده که مراد بنون نون الرحمن است و الله و جم نیز از حروف است پس مقصود از این حروف مقطعه که الرحمن و الله
الرحمن باشد و از حسن و ضحاک و قتاده مرویست که نون دواة است و میتواند بود که مراد از آن چیزی باشد که از حروف
بعضی از حیوانات بر وی ایجاد و در نهایه سیاهیست و از آن چیزی مینویسند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت
رسول صلعم فرمود که نون نهریست در بهشت که حق سبحانه امر نمود با و که کن مداد فی الحال منجمد گشت و آن از شب سفیدتر است
و از شهد شیرین تر و عباد آن امر فرموده که کتب قلم هر چیز بر آن نموده است و خواهد بود تا روز قیامت بنوشت و از لؤلؤ و مرجان
نیز مثلست که از رسول صلعم شنیدم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نظر هیبت در وی نگاه کرد هم شکافته شد و عبد آن
نون را بیافرید و آن دوات و قلم از آن دوات نوشت هر چیز که تا قیامت حادث شود و در کشاف آورده که نون حرفیست
از حروف معجم و آنکه میگویند که اسم دواتست معلوم نیست که آن بوضع لغویست یا شرعی و اسم جنس است یا علم اگر جنسی بودی
باسینی که معرب و منون بودی و اگر علم بودی معرب و غیر منون بجهت منع صرف چه در این صورة دو علة دارد که تا ایشان است
و علم پس اگر مقسم بدوات باشد که محبوب و مقصود حق باشد تعالی بر تقدیر جنسیه و مع ذلک میتوان گفت که بدو الحرف قسم بدوات
منکر مجهول واقع شده باشد یا منصوب مفعول به باشد بر تقدیر علمیه بجهت منع صرف قسم و بر هر تقدیر تا جار است که معرب باشد
و بعضی بر آنکه اسم حرف باشد و علم نونی باشد از نیران یا علم حوت یا آنکه اسم لوح باشد که نون بیاست از ظلالت یا نام نهریست در بهشت
انتهی کلامه و اصح اقوال آنست که نون اسم دواتست و عدم جریان اعراب بر آن بجهت آنست که بر صورت حرفست و معنی آنست
که سوگند بدوات و القلم و قلم اعلا آن دوست و طول آن ما بین آسمان و زمین است و بآن محفوظ مکتوب شد یا آنکه اسم
جنسی باشد یعنی هر قلمی که بآن کتابت کرده و فواید آن در مصالح دین و دنیا بر وجهیست که وصف احاطه آن نمکرد و بجهه آنست
که مقسم به واقع شده از جلاله قلمست که جمیع کتب سماوی بآن نوشته شده و احکام شریعت مصطفوی بآن محفوظ گشته و از بعضی علما مأثور است
که البیان بآن بیان انسان و بیان البنان بیان انسان قدیمه الاعوام و بیان الاقلام باقی علی الایام بیان دولت بیان نابه و بیان
ناموجان بنا و بیان زبان عمر و دور و زمان معنی شود و بیان بنان بر صفحه روزگار باقی ماند و بنان زبان منقولست که قوام امور
الدنیا و الدین بشیئین القلم و السیف تحت القلم نظام دین و دنیا بدو چیز است قلم و شمشیر بر دست قلم است و ما احسن ما قال

ان یکن ذم القلم السیفا لذی حضفت • لا الوقاب وما ثبت حدیثه لالام • فالموت والموت لا شیء یعادله • ما زال یسمع ما یجری به القلم •
کذا اقتضی الله للاقلام مذ بریت • ان السیوف لها مذ ما هی خدم • وعن ابی قولا وست حدیثی که از ابی جعفر علیه السلام وانا بی هریره
نقل کرده‌اند ونیز از ابن عباس نقلست که اول چیزی که حق سبحانه از نور محمدی حکم ایجاد فرموده قلم بود بعد از آن لوح فرمود القلم باهو
کاین پس قلم ولوح جاری شد وانچه خواهد بود تا قیامت بر آن مرقوم گشت وبعد از آن نهاری از آب بیامد وآن آسمان مخلوق شد پس
از آن نون را بیافرید وزمین را بر پشت وی نهاد وهرگاه نون می‌جنبید زمین بحرکت در می‌آمد پس کوهها را بیافرید وبجهای زمین
گردانید تا قرار گرفت پس این آیت تلاوت فرمود که نون والقلم **وَمَا يَسْطُرُونَ** وهر که سوگند یاد کند بخط نویسند از احکام وحی یا اخبار ماثور
شود ودر تبیان از ابن عباس نقل کرده که کرام کاتبین وقلم زبان وما یسطرون انچه خط می‌نویسند بقلم زبان ومداد دهان بر بندگان
از اعمال واقوال ایشان وگویند مراد جمیع نویسندگانند از انس وجن وملک ومیتواند بود که ما مصدریه باشد نه موصوله یعنی سوگند
بنون وقلم ایشان ودر کشاف فرموده که جایز نیست ومراد بقلم اصحاب قلم باشند که حفظه‌اند یا جمیع امم ومیتوان رایج بایشان فکان
قلم واصحاب القلم ومسطور اسم یا مصدر یعنی سوگند صاحبان قلم ونوشته شدهٔ ایشان یا بنوشتن ایشان ومحتملست که مصدر رایج بقلم
باشد وجمیع معنی یا بر تعظیم قلم باشد که مراد قلم لوح محفوظ باشد یا بنا بر اینکه جنس کاتبی که مطلق باشد واستاد خطی یا بجمیع اجزای
آنست در جزای او لوا العلم قائما واقامه ان در وقتام ایشان او رده‌اند که ولید مغیره وابو جهل جنون آنحضرت رسالت
حکم نسبت داده‌اند وجنون ثالثی وکلامست موقع در حق آنحضرت نور باد راندند که رسول مجنون است فنزل علیه الذی نزل علیه الذی
انکر الجنون وآنحضرت بخلق عظیم موصوف تحمل مستوجب وانشی غضب خود را بجلم خود مینماید حق سبحانه فرموده که سوگند بایشان امور
مذکوره که مشتمل اند بر فواید عظیم ومصالح جلیله که **مَا أَنْتَ** نیستی ای محمد صلی الله **بِنِعْمَةِ رَبِّكَ** در حالتی که منعم وکرم پروردگار
خود کار بنوت وعصاء فرای وعقل موهوب **بِمَجْنُونٍ** دیوانه چنانکه اهل سفاهت وحماقت در حق تو میگویند عاقل در حال
یا معنی نیستی انتفی منکاست ویا مجنون است ومانع حمل او نیست ولو اکتا او مراد است جنس فرق نباشد
میان ما انت منها علیک بمجنون وما انت بمجنون منها علیک وایراد جمله حالیه بجهت استبعاد وانچه نسبت آنحضرت بجنون
بجهت عداوت حسد وحمیت معنی است که بمجنون باشد آنکسی که منعم علیست بکمال عقل وعصمت وگویند این کلام در معنی نیست که ما انت بمجنون
بجهت اسم شکر مجنون که تو دیوانه نیستی واحتمال دارد که یا معنی نهی باشد ومجنون بمعنی مستقل ومعنی آنکه تو از نعمت پروردگار خود نیستی
نیستی معنی نعم نبوت وتقرب مرتبه ورفعت منزلت تو وحضرت شریعت از تو پوشیده نشده است بلکه امر انجامها وکمالها بتو ارزانی
داشته‌اند **وَإِنَّ لَكَ** وبدرستی که مر تو راست **لَأَجْرًا** مزدی وثوابی بوکشید فی بابنوت واشاعه حضرت وتحمل مشقت از جهای
امت ودر ابلاغ احکام حضرت شرع **غَيْرَ مَمْنُونٍ** کسست نا نهاده است یعنی حق سبحانه از امت بدون واسطه کسی که از وست باید
داشت منت عطای کامل داشته یا آنکه آن ثواب تفضلی نیست تا منت در بعث باشد بلکه مزد عمل تست وترتیب عمل مستوجب شده

واجب بدیگر فی منت حضرت اند ونزد اکثر مفسران ممنون یعنی منقطع است از قبیل عطاء غیر مجذوذ یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع نیابد
را نیابد وازابن عباس مرویست که لیس من بلیة الا وفی اجرهم امن بر وجه حلق نه دنیا هیچ بلیتی نیست مگر که او را مثل مزد آنکس است
که بجای آورده وبدین او در راه عبادت از آن در مطلع جیب خود میرا بد که **وَإِنَّكَ** وبدرستی که تو **لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** وبخلقی بزرگی
که مانند آن کسی دیگر را نیست بدین لزوم خود تحلی میکنی انچه کس را قوت تحمل آن نیست واز ابن عباس ومجاهد وحسن نقلست که خلق
عظیم دین اسلام است که اعظم جمیع هدایاست بر اهل ما سبب قرائت که حق سبحانه بوی کار فی داشت وسعید بن هشام عایشه از خلق رسول سوال
کرد گفت خلق آنحضرت قرآن بود سپس این آیت که در اول قد افلح المؤمنون است تلاوت کرد وگفت خلق پیغمبر آنست که بر وی نبود بزرگی فرموده
که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبود آنچه او مشیت خود را مست باز داشت وخود را بکلی با حق گذاشت وکلیات در نظر او متبر نمود وتشبث
معراج که مر اشیا را بوی عرض کردند بچشم او هیچ در نیامد که از الزاغ البصر وما طغی وزاغ از نظر منحرف شد ونیز عطا منحرف گشت واز اوج مقصد
مقصد ومقصود حق او سبحانه نبود وهو خلق عظیم آنحضرت از آنجهت بود که مودب با دب خدای بود در کتب خذ العفو وامر بالعرف
واعرض عن الجاهلین واز اینجاست که آنحضرت فرموده ادبنی ربی فاحسن تادیبی بود وکار من مرا ادب آموخت وتیکو مرا با ادب تادیب
کرد ولی زنجانی نقلست که خلق صیرتست بر حق وسعت بنده در آن وتدبیر امور بر مقتضی عقل که مقرون است بصلاح ورفق ومدارا
وعقل مکارم بود خوی خداوند بخدا وتجاوز وعفو وبذل جهد در نصرت مؤمنان وترک حسد وحرص وغیر آن وگفته اند عظیم خلق او از آن
آن وجه بود که ظاهر را با خلق بخلق معاشرت می‌فرمود وباطنا با حق ومعتقد دیگر گفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق بود
وهو همو بدایت انچه فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شدم تا خلقهای نیکو تمام کردانم وابن عباس
فرموده که خلق عظیم همین بود که در روزی در مسجد نشسته بود واصحاب در حوالی وی بعد متکاری استاده اعرابی از در مسجد
در آمد وشمشیر حمایل کرده وسوسمار بدر دامن گفت یا محمد آنکه کاذب ساحر یاران در صدد داشتند که او را بکشند حضرت
منع فرمود واعرابی را گفت یا اخا العرب من تو را بجای برادر گرامی خواهی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود که محمد منم ولکن نه ساحر
ونه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی گفت والله لا جاد وجهک ملاءت سیفی منک • والله لا اومن بک حتی تومن بی هذا
الضب سوگند بذات که اگر نه بجهت وجاه تو بی بود من این شمشیر را از خود تو شیر ایمیکردم وقتی بلات که بتو ایمان نیارم تا این
سوسمار بتو ایمان آرد پس سوسمار را از صحرا بدر آورد وانچه الفصحای عرب سوسمار گفت لبیک یا رسول الله وبرو
که من ایمان آوردم گفت ان رسول الله تو فرستاده خدائی در ساعد اعرابی بنود معرفت کشاده شد وتصدیق تمام گفت اشهد ان لا
اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله سپس گفت یا رسول الله هیچ مسجد در آمدم ودر هیچ عالم هیچکس از من دشمن تری نبود بتو که تو
مردم وهیچکس را از خود دوستتر نمی‌یابم اینست بیان آیت وانک لعلی خلق عظیم ومرویست که آنحضرت صلی الله علیه وآله روزی با یکی
از صحابه در کلامی میگفت ومیگفت که بر فلان جا می‌نشیند که کاب بکشد ومیتواند حضرت نزد وی رفت وفرمود ای عجوزه از زنی
تو ایمان بیاور گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم پیغمبر صلی الله علیه وآله بر سر جاه آمد وعود را بر کشید ومشکان زنی را بر کرد ودر دوش

مادر که نهاد و هجو را گفت پیش بانو و را امیر خود را بمن نمای و او شخصی که رفیق آنحضرت بود هیچ خواست که او را بشناسد فرمود
و گفت من او طعام گستیدن بارامت و تلی مشغت پس هجو را بیش مهمانت و حضرت از عقبا و مشک میکشید تا بدیجیم رسید و آن مشک را آنجا
بوزیس نهاد و برگشت هجو در خیمه رفت و خود را گفت برخیزید و آن مشک باند هر دو را خبر او چه گفتند ای مادر این مشک را چگونه آنجا
آوردی گفت هوا غرهی شیرین سخن زیبا روی خوش بوی بامن تلطف بسیار کرد و این مشک را بود داشت با اینجا آورد گفتند بخدا قسم
گفت آنحضرت کدر راه میرود ایشان از عقبا آنحضرت را رفتند و بر ایشان خشم و بدیجیم دویدند و گفتند ای مادر این هوا غرهی کسی است
که پیغمبر آورده و شب و روز مشتاق دیدار اوئی و بسوی شما آن بجهت وی میزنی مخورید از خیمه بیرون دویدند و خود زنان نیز در پی
بیامدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و بیرون بسیار گریست و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم و من بگوئید از عهده
عذر این بیرون بیایم آنحضرت دو استاد و دعای خیر در حق وی کرد و فرزندان بتندیم رسانید و ایشان را بلطف باز گردانید
پس جبرئیل آمد و این آیت آورد که وانک لعلی خلق عظیم و در معنی دیگر از تفاسیر آمده که سبب نزول این آیت کریمه آن بود
که حضرت رسول را صلعم روزی حمایتی در بدن مبارک وی تعلق شده بود و آن روز بنوبت حفصه بود عایشه قدحی از آش شعیر
برای رسول خدا حفصه آورد آنحضرت شفقت و گفت عایشه بر من تطاول میکند و تصور میکند که از من محابا دیده که خوب بزم باشد
من آنرا به پیغمبر گذارد و دست قدح بود داشت و بر زمین زد پیش جو ریخته شد پیغمبر صلی الله علیه و آله یارهای آن قدح را گرد نظر
چند در آن ماند بودند بگذاشت و آن قطعه آب را باز خورد و از جهت کنیزک بیامد و او را گفت که عایشه گوید که من آب خوردم
بگو او را بخدا حفصه شنیدی و دیدی با وی بگوی تا موجب نزاعی نشود و کک و رقی در میان ایشان حادث نگردد که من
دوست ندارم که عیار ملالی بر خاطر کسی نشیند بعد از آن حق سبحانه این آیت فرستاد که وانک لعلی خلق عظیم و بحقیقت خلق
عظیم وی بود که همه امت را بخوش خلقی امر میفرمود چنانکه امام علی موسی الرضا صلعم از آبای کرام خود نقل فرموده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة لا محالة بر شما باد که التزام نمائید بحسن
خلق که نیکوخوی البته در بهشت خواهد رفت و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لا محالة و بدر شما باد که از بد خلقی محتمل شوید
که بد خلق بلا شبهه در دوزخ خواهد بود و ابو ذر از آنحضرت روایت کرده که ما شیء اثقل فی المیزان من خلق حسن هیچ چیزی
در کفه ترازوی اعمال گرانبار تر از خوش خلقی نیکو نیست و نیز فرموده که ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة قائم اللیل و صائم
النهار یعنی مرد مؤمن بخوی نیکو در جه کسی در می یابد که همه شب نماز کند و همه روز روزه دارد و از ابی هریره مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یألفون و یؤلفون و ابغضکم الی الله المشاؤن
بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبرآء العثرات دوست داشت ترین مردمان نزد خدای تعالی آنانند که نیکوخوی تر باشند و دوست
فرود آورده باشند از برای مؤمنان یعنی در نهایت تواضع و افتادگی باشند و با مردم الفت گیرند و مردمان با ایشان الفت
گیرند و دشمن ترین مردمان نزد خدای کسانی اند که سخن چینی کنند و میان برادران مؤمن جدائی افکنند و عثرات بی گناهان جویند

و نیز از آنحضرت مانقل است که اکرموا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم مالهای شما بهمه مردمان بخشید خوی نیکوی خود را
بهمه ایشان رسانید و شبهه نیست در آنکه خلق حسن مثمر مزید همه است در تقریب بندگان و قمع عداوت از صدور ایشان و ابو
هدی صلوات الله علیهم بمیامن حسن خلق خود را هدایت میکردند و از بادیه گمراهی و بیابان بطریق مستقیم ایمان ارشاد میفرمودند
چنانکه مرویست که حسان بن ثابت در زمان حاجت بحضرت رسالت آمد که بود یکی از صحابه خواست زبان او را قطع کند در راه
با امیر المؤمنین صلعم ملاقات نمود و کیفیت حال بوقت عرض رسانید امیر المؤمنین حسان را از دست او بستد و خاندر گشت یکی از اعضا
فروخت و امتداد زبان گرفت که در جان حسان پرداز زر سرخ کرد حسان چون این حلم و احسان بدید از سر اخلاص مسلمان گردید و تا آخر
بود مداح خاندان بود و این شعر از جمله مدایح اوست قیل لی قل فی علی مدحه • مدحه یحمد نائله و یدا • والنبی المصطفی قائلنا •
لیلة الهجرة ما اسعدنا • وعلی اسم نظیری به • فاحسن القلبان فتدیه • وعلی واضع اقدامه • فی محل وضع الله ید •
واحصل مضمونش بفارسی اسری رزوی رحمت بر مزار پاک • دست قدرت را بدو کرش سید بطحا نهاد • حضرت شاه ولایت را
بر دوش قدر و شرف کز سر تکبیر پای دست قدرت با خدا نهاد • و در کشف الغمه آورده که ابو حامد روایت کرده که خارجی شامی گفت که روزی
بمدینه رسیدم هر دو برادر دیدم جامهای فاخر پوشیده و بر استری قیمتی سوار شده اند بزرگ و نیکو صورت اوضاع و حالات سروری از جبین
اوضاع از اسم او پرسیدم گفتند این حسن ابن علیست چون بخدمت ایشان متوجه شدم رفتم و گفتم تو پسر علی ابن ابی طالبی گفت آری
زبان برگشادم و از ناگفتنی آنچه صورت بندد گفتم و دشنامها رانی شنید و قسم میخورد و چون آنچه خواستم بگفتم گفت بجان و سر شما خوبی
گفتم آری گفت ما را مترقب هست شاید مترول بجاوران و لایق مسافران اگر بدانجا گذر کنی بمطالع حوایج تو قیام نمائیم و حق خوبی
مقدیم رسانیم و اگر حاجتی داری انجاح آن کنیم و انفذ و چنین آنخوی بتو لطف نمائیم من چون این خلق حسن از امام حسن مشاهده
کردم از وی خجل شده و شرمنده شدم و از دعوت او باز ماندم چنان شدم که نزد من هیچکس دوستتر نبود و هرگز
که علی ابن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما را دشنام داد آنحضرت فرمود که ای مرد آنکه آنچه حق من گفتی راست است خدای مرا
بیامرزد و اگر دروغ است خدای ترا بیامرزد این خلق نیکو منقول گشت و از آن نامه شد و همچنین تمام با اهل البیت بدان کرد که
امت رسول صلوات الله علیهم نیز اقتدا بحضرت رسالت کرده بوسیله خلق نیکو مردمان را هدایت میکردند چنانکه آورده اند که عبد الله بن عباس
روزی سفیر دشنام داد اظهار علم و لطف نمود گفت ترا هیچ حاجتی هست تا روا کنم و هیچ حاجتی نداری تا قضای آن اقدام
نمایم این مرد چون ملایمت و حلم دید شرمنده شد و بعد از آن حرف بطریق خدمت صعود نمود و سلمان فارسی را قدس سره مغلب
دشنام می داد گفت اگر گفتار وی من الی قیامت بگاید و من بتر از آنم که تو میگویی و اگر راجع ایاید تو گفتی مرا زیان ندارد مرا منفعت
بهمین سخن از افساد گذشت و بمقام عذر متکاری در آمد و همچنین کسی از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد و دشنامی متجاوز
گفت که اگر تو مرا یک دشنام بگویی در دشت بگویی ده جواب بگویم شیخ گفت اگر مرا ده دشنام بدهی یکی را جواب ندهم حاضران را کمال لطف
او تعجب نمودند چاهلی منفعل گشت و زمین خدمت بوسید و بمقام معذرت و ملازمت در آمد و بعد از جمع رسول بذکر خلق عظیم

نقل یا اهل عناد میکن عذاب الیم و عقاب جحیم و صفیا بدیکه فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید ای محمد وَيَعْلَمُونَ بدانند معاندان
تو از اهل مکه یعنی در آن وقت که عذاب نازل شود معلوم گردد بِأَيُّكُمُ الْمَفْتُونُ که کدام از شما در فتنه جنون افتاده است و مفتون است بدان
و بنا بر این معنی باء زائده است و گویند مفتون مصدر است چون معقول و مجلود و معنی آنکه بکدام از شما دو فتنه جنون افتاده است
و دیوانگی است یعنی ظاهر گردد که موفق مؤمنین دیوانگی نقل کرده و تحقیق موفق کافران بلعن سخن است که در حین وقوع عذاب معلوم خواهد شد
که مستحق این اسم ایشان باشد و اند لیست قوله تعالی سیعلمون غدا من الکذاب الاشر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است
بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که طریق مستقیم است و فی الحقیقه این کس منم و آنکه است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود
بِالْمُهْتَدِينَ بر راه یافتگان مکان مقول که مؤمنان اند یعنی داناتر بخبر او و طریقین این کلام وعده مؤمنانست و وعید کافران حسابه طبرسی
اور وایت کرده اخبرنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار الحسینی الناسی رحمه الله قال حدثنا الحاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی قال اخبرنا
ابو عبد الله الشیرازی قال حدثنا ابو بکر الجرجانی قال حدثنا ابو احمد العبری قال حدثنا عمرو بن محمد بن ترک قال حدثنا محمد بن الحسن
قال حدثنا محمد بن شعیب عن عمرو بن شمر عن نعیم بن صالح عن الحجاج بن مزاحم قال لما رامت قریش تقدیم ابو بکر علیا و اصحاب
یکون من علی و قالوا قد اتفق به محمد فانزل الله تعالی و القلم و ما یسطرون قسم اقسم الله به ما انت یا محمد بنعمة ربک بجنون و انک لعلی خلق
عظیم یعنی اقرار الذی قول من علی عبید و هو الذین کفروا انما قالوا و هو اهم بالمهتدین علی ابن ابی طالب یعنی محمدی بن نزار
الحسینی باسانید مذکوره از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند مقدم داشتن پیغمبر علی ابن ابی طالب را بر صحابه و احکام و کرام
او بجای او در زبان بندند علی کشوده شد و گفتند محمد بر ما بحیرت او و مفتون شده و در فتنه جنون افتاده پس حق سبحانه این سوره را نازل ساخت
و سوگند یاد کرد بجد میوانه نیستی بلکه باخلاق حسنه علی و مزایای یعنی موده فی باب قرابتی و منقبت معلوم بشود که مفتون ایشانند یا تو و خدا
ترست تا بکسانی که گمراه شده اند از راه راست او یعنی طایفه که در حق علی و محمد این توهمان کنند و مدعای دانا ترست بر چه انکار
یعنی علی ابن ابی طالب و محمد بن شعیب و ابن عبد الله بن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کعب بن عجره و از عبد الله بن مسعود که ایشان
گفتند که ما در مجلس حضور پیغمبر حاضر بودیم که سایلی از آنحضرت در حق علی ابن ابی طالب سوال کرد و از فضایل و مناقب او سیاد و صلا
تفتیش نمود پیغمبر ما را فرمود که علی امتکم ایمانا و اولکم اسلاما و اولکم علما و اعلمکم حلما و اشدکم فی الاسلام و اسبقکم الی الخیرات و اکثرکم
لسانا و اعظمکم فی امتی یعنی علی ابن ابی طالب مقدم شماست در اسلام و کسی که در اسلام با او سبقت کرده است و ایمان علی بیشتر
شما و فزونتر است و مشروح و اشرح از همه اشرح کثرت و اوست و حلم او از حلم شما افزون تر و غضب او در دین و احکام شرع از غضب
شما اشد و قوی تر است و علم او علم من است و معلم او منم و جواهر نشر و لالی یقین من در کیسه دل او یا امانت نهاده ام و امور من
موکول و مفوض باوست و خلیفه منست در میان اهل من و امین منست در میان امت من و راوی گوید که چون کلام حضرت رسالت
بانجا رسید بعضی از منافقان گفتند نقل علی بر رسول الله حتی یا بری بر شما یعنی علی ابن ابی طالب محمد را و نیست ساخته است تا آنکه
هیچ چیز در حق او فرو نگذاشت و امور خود را با و تفویض نموده و او را در مقام نفس خود نصب فرموده و چون حال بر این

منوال بود حق سبحانه از برای تعظیم و تشکین خاطر مبارک آنحضرت و تنزیه علی ابن ابی طالب از آنچه منافقان در حق او توهم کرده اند این آیه تنزیل نمود
فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر ای محمد تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان را یعنی که طلب توحید و منکر نبوت تو و تو ابدین ابا و اجداد خود
میخوانند تطیع است ولی تعظیم بر معاملات ایشان و دوست میدارند وَدُّوا که آرزو کنند ایشان و تمنی ایشان کنند از شرک تُدْهِنُ
پس ایشان نیز آرزو کنند که و بدین تو تصریح نمایند یا دوست دارند که عذر تو و مواقع ایشان نمایی و در شرک یعنی کاهی بر پرستش الهه ایشان کنی پس ایشان
بر زبانی بر پرستش خدای تو کنند و قول جز این جایز منقولست و ظاهر آنست که اگر در و نکرده اگر و اند اصل ادهان جایز است
مطلقا جدال بر دو مبتدا و مقارنه با اظهار مداوات و آن مثل نفاقست و از دین مستقیم که نیز می و مدارا و اسلاف و اجسام فرو میرود
بدانکه فا از برای سببیاست و چه فصیح جز مبتدا و محذوف و تند بر آنکه قبر تدهنون و حج و لفظ منصوب فقط بانجا زان که جواب تمنی باشد و از
قبلست قوله تعالی فی قوبین بر پس فلا یخاف یا اگر تعذیب باشد که و و از حالت فهم لان تدهنون طمعا غیر بسوی او دوست دارند نمی کرد و
پس ایشان الحال نمی و نمی میکنند با توجه جمع رفق و نمی و متوقع خود که ناصر و حمایت باشد و معنی آنکه دوست میدارند تداهن و اوتخای
ان میکنند لکن آنچه دین و نمی خود میکنند تا اهل ملت و رفق از تو بظهور رسد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر ای کُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خور
مَهِينٍ دروغ است بجهت قلت مبالات او بدان این کلام اشعار است از مخاذ کثرة سوگند و خدا تعالی و تعمل الله عرضة لایمانکم مراد ابو جهل است
یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیرة است کردی باک بود در سوگند بسیار خوردن بدروغ مَهِينٍ
حقیر و رذل و تصغیر و متصف بخبث عقل و قلت تمیز بالکتاب که بیهوده کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود هَمَّازٍ بسیار عیب کننده غیبت
مردمان و طعن زننده بایشان و از جنس منقولست که ولید در پیش مردمان هر دو کنج دهن خود را می پیچید و طعن و غمز ایشان میکرد
مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی سخن این را نزد آن میبرد و سخن آن را نزد این و نمیمه این زرع و فتنه
در میان ایشان می انداخت مَنَّاعٍ بسیار باز دارنده لِلْخَيْرِ مهتکی مراد بان است یعنی الخیر را از مردمان باز میداشت و هیچکس
از اهل ایمان چیزی نمی داد یعنی در نهایت بخل و امساک بود یا کم مردمان را منع میکرد از اعطای اموال بغیر او مستحق آن و نیکی است که
نیز ایشان کسی بسیار مانع نماینده ایشان بود از ایمان که سبب بخل است و گویند که ولید بسیار داشت و او داده پسر بود ایشان را
و هر چند توانست میکرد که ایشان را نعمت ندهد هر که از شما اسلام آورد من اعطای خود را منع کنم و هیچ چیز نمی دهم و در بعضی تفاسیر آمده
که مال خود را بدو پسر خود میکرد تا از دین اسلام برگردد مُعْتَدٍ از حد گذرنده و ظلم یعنی ستمکار و مدار و کار أَثِيمٍ بسیار گناه یا زنا کار یا
در فعل و اثم در اعتقاد یا متعدی در ظلم کردن بر غیر و اثم در ستم نمودن بر نفس خود عُتُلٍّ در شب جوی سخت روی جافی باشد بالخصوص
در امر باطل یا مرتبط در حکم کردن و مدار و ای مستقیم از عقل از افاده بعنف و عقل و گویند عتل است که بها از مردمان کرده و جمیع لا ایمانی
و جبس و عذاب افتاده و از خلق بقل کرده اند یعنی بسیار خوار و فراخ شکم است که هر چه یابد بطعام و شراب بخورد و جمیع مردم نزد عُتُلٍّ
بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از این همه بسیار زَنِيمٍ حرام زاده که پدر او معلوم نباشد و او را نوکر و بخورند و از امیر المؤمنین علی السلام علیه روایت
که زنیم هو الذی لا اصل له زنیم آنکسی است که اصل و نسب نداشته باشد یعنی ملحق از باشد و آن از ذم مستقیست و زنیم ظلم است

ان علاء عمر که بعد از قطع بجا بخود کوبانده و در نور خلق او بخته شود و شیر ان مولد الوتا باعتبار است کما و منفصل است از سبب
و معنی جفرا اهل خود و مرد وست که ولید در میان قریش بزرگ شده بود و از مشایخ آنشان مود و معمر او را عدد از عمر یا سال و
بست و ده پسر خود گفت و در روایت آمده که این صفت او هیچکس نمی دانست تا آنکه این آیه نازل شد و در بعضی تفاسیر آمده که چون
رسول صلی الله علیه و آله این آیه را در بحق قریش بر ولید خواند چون بر صفتی می یافت مگر حرام زاده که با خود گفت مرا بعد
قریش و بدین من مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید این چگونه باشد پس غضبناک از میان مجلس برخاست و بشتر کشید
نزد ابو جهل آمد و بتهدید و وعید بسیار او را اقرار کشید که بدین دروغ چه بهره نداشت و او را در آن کاذب دیدیم بر مراد او نیامد
مرا مشکل آمد غلام فلان را بر خود ترجیح کردم و آنچه میان مرد و زنان می شود در میان او واقع شد و تو فرزند او نیستی و شبهه نیست
در آنکه حیث نظفه در اعلی علیین منتج اعمال مستمع است و لهذا قال صلی الله علیه و آله لا یدخل الجنة ولد الزنا ولا ولده ولا ولد ولد
و این حکم از مظنونات است یعنی ولد الزنا در مغفرت است که به بهشت نمی گذارند او سوی و روست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ایدخل
الجنة ولد و لا جعفری و لا عقیلی نیز گفتم یا رسول الله چرا ولد الزنا مانع بسیار جمع کنند اموال و منع نمایند از آن زنان
در جمیع احوال گفتم معظم کیست فرمود و الفظ الفظ بدخوی سخن دل گفتم عقل و نیم چه کسی باشد فرمود کل حسب الجوف شر الخلق و
تطلع از قبیل تعبیر باشد لازم آن چرا این صفات در اعلی احوال از لوازم و لطائف است و قریب بر آنچه مذکور است آنچه شهر بن حوشب
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اعقل الناس هو الشدید بالحق المصیب الاکول الشرب و اعقل الطعام و اشرا بطعوم الناس و حسب
بخورنده تر نیم اکثر است که بدنی قوی و جمع داشته و بسیار خورنده و اشامنده آنچه بیاید طعام و شراب و بسیار ستم کار و بر مردم دور کار
و فراخ شکم مخالف معنی این است که ولید جامع صفات ذمیمه و اوصاف خبیثه است و قوله ایما کان علی لا تنقطع است و حرف علی محذوف
ای لا تنقطع شد کان و معنی و معنی اینکه فرمان مرا خالی این کسی که متصف بصفات مذکوره است بجهت آنکه هست و الکاف خذ او زائد قد
و خذ او زیرا معنی اینکه کذا مالک و بنین او ترا بر اطاعت او دارد و بکو بهر استفهام خوانند بر سبیل انکار ای از کان که یعنی الان کان است
یعنی ما برای آنکه او صاحب مال و پسر است تو اطاعت او خواهی کرد و اکثر مفسرین اند که این کلام متعلق بجواب شرط فی قوله تعالی اذا تتلی
علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین یعنی آنکه منظر است با موال و بنین و مغرور بان چون خوانده شود بر او آیات کلام ما گوید
که اینها اساطیر اولین است و هیچ تعلق و اعتباری ندارد لکن در این صورت حاصل و مدلول قال است نه قال زیرا که ما بعد شرط علی مدخول
نمیکند و مدلول آن کذب یا باطل است چه جواب شرط در معنی نگذشت و حقیقت معنی اینست که ولید بجهت حرص او بکثرت مال و مثال
و اولاد تکذیب کرد آیات او را که بدین نسبت داد سنه دود باشد که نشان کنم او را بداغ علی الخرطوم بر بینی کنایه از فرط و اظهار صفات
این کنایه است از نهایت اذلال و اخزای او معنی او را و بعضی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان که او بوجه کسی پوشیده و پنهان
نباشد همانا که وقوع داغ بر بینی که موجب مذلت و خواری است و آنرا بهیچ وجه نمیتوان پوشید و در کشاف آورده که وجه اکرام موضع است
در بدن و انف اکرم موضع و وجه بجهت تکلم ان و لهذا آنرا در موضع حر و جبا استعمال کرده اند و انف که بمعنی خوره و تکبر است و اسکاف

که معنی آنست که استثنا کردند از آن صرم حصه مساکین را یعنی که بدیشان اخراج آن میکرد بدیشان باطلبهای خدای کرده و شکر آن نمی‌کنند و بخل ورزیدند
فَطَافَ عَلَيْهَا پس فرو گرفت بر آن باغ طَائِفٌ بلایی طوف کننده که گرد آگرد آن میگردید مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ در حالتی
که ایشان خفتگان بودند و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد و در آن باغ میگردید و میسوخت و در خبر آمده که گویند که قاتل
تعالی فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ مانند باغی که میوه آن چیده و بریده شده باشد و این فعلیت بمعنی مفعولست و یا مانند شب سیاه
بسبب احتراق و اسود و یا مثل روز و تعبیر بصباح از آن نظر بیش حاصل شده بود و تشبیه بصریم بجهت آنست که هر یک از آن مشترم اند از دیگر
یا مانند تخته ریگ که هیچ نباتی در و نرسته باشد و از مطلع بالا منصرف شده باشد و در آن جز صرم یعنی دیا و اسود و سست یعنی مانند خاکستر
سیاه و مؤید این هر دو قول اخیر است آنچه در بعضی روایات آمده که آتش در نخلستان آن باغ بر کند و هم قوده خاکستر ساخت یا مانند چیزی که خیار و
متحرم شده باشد و هیچ از آن خیار نرسیده و در و نخلها باشد الغرض چون پسران از خواب در آمدند از این حال غافل بودند فَتَنَادَوْا پس بر کردند
یکدیگر را مُصْبِحِينَ در حالتی که در صبح در آمده بودند یعنی وقت صبح یکدیگر را خواندند أَنِ اغْدُوا باآنکه بامداد بروید إِلَىٰ حَرْثِكُمْ بسوی
خود یعنی بدرو بدن ثمار آن کشت شده استدراک ثمار شما إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ اگر هستید میوه برندگان تقدیر خود و صلی باآنکه بالی مستقرا
یا بجهت تضمین معنی قاطعست گویا معنی عزیمت علیه و یا الحسنه و بوارح و یا بجهت تشبیه عزم و برای حرام بعزم و عدم که متضمن معنی استیلاست
حاصل که ایشان یکدیگر را آواز دادند و بسیار به نشستند و آنجا نه بیرون آمدند متوجه باغ گشتند فَانْطَلَقُوا پس روان شدند بجانب
باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و حال آنکه ایشان سخن بنرم و آهسته با یکدیگر میگفتند تا مساکین آواز ایشان نشنوند و این مستلزم آنست که مراد
خفی و خفیه باشد و قرآن أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ مضمون تخافت اینست که بآن یکدیگر این بود که با یکدیگر میگفتند امروز باید
باغ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ بر شما هیچ مسکین نامه بر نگیرد و حصه مسکین نشود مراد بنفی مسکین از نفی ارتکاب و از دخول
کنوز لا از یکدیگر جدا نیست یعنی آنکه نگذارید که هیچ مسکینی بر شما در باغ داخل شود وَغَدَوْا و بامداد بگاه برفتند عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد منع مساکین
و محروم ساختن ایشان قَادِرِينَ در حالتی که توانایان بودند باعتقاد خود بر منع مساکین و بریدن و چیدن میوه باغ و حصه را
بجزء تعرف خود در آوردن یا چنین قادر بودند بر منع فقراء نه بر قطع ثمار زیرا که آن صورت نبسته بود و نابود گشته
یا در حالتی که قادر بودند بر منع رسانیدن بفقراء و با وجود این منع و رسانیدن بر صاحب کشاف آورده که در صبح رفتند بر تخلص
آن باغ یعنی بر محصول آن از ثمار و در خاطر بحرمان گدایان قادر بر ایشان بر عزم خود با صاحب خود و مانع آن میشدند ای اختلاف بر جماعه
وارد شدند زیرا که چون بیکدیگر گفتند که بیرون آیید بر حرمت خود و مساکین را از آن منع کنید حق سبحانه ایشان را بعقاب بسیار
و از غیران محروم گردانید پس بر جرم وارد شدند نه بر حرمت و بالجمله معنی ذکر قادر بودند بر تحصیل و تمکن
عزم کرده بودند بر آن باغ در حالتی که بر عزم خود قادر بودند بر قطع ثمار آن یا در حالتی که تقدیر کنندگان بودند باخود که بر وفق مراد
خود همه میوه آن باغ بچینند و گویند حرد بمعنی حرد است بفتحتین که بمعنی منع و غضب است یعنی چون اعتراض باغ را مشاهده کردند
قادر بودند الا بر خشم گرفتن بیکدیگر و یکدیگر را ملامت کردن و نزد جماعتی دیگر حرد بمعنی قصد است بر سر حرد یعنی بر جهد و شتاب قصد

آن باغ کردند در حالتی که با نفسهای خود میگفتند که قادریم بر قطع ثمار آن و منع منتفعان از مسکینان فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آنگاه که دیدند باغ را
بحال خود بجا گذاشته بودند و سوخته و سیاه شده قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ بدرستی که ما گم کرده راهیم راه باغ را یا در دیگر
معروف بود و بر میگردانیم باغ که میبینیم از صورت خالیست و مع هذا سوخته و سیاه گشته و چون تأمل کردند و نشانهای آن در دیگر باغ
باغ ایشانست این که رنج اضراب کردند گفتند اوه که گم کرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محروم مانده گانیم از میوه و محصول این
باغ و از غیر و منع آن محروم و ممنوع بجهت منع فقراء و تو ضمیر استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت اوسط از وسط و وسط مشتق است چه گفته
میگفته و وسط یعنی بهتر ایشان در عقل و صاحب تدبیر و رای یا عادل تر و گفته اند و یا فاضل تر در کرم و یا میان سال تر أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
آیا نگفتم من شما را در وقتی که قصد منع فقراء داشتید لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدا را بتنزیه یعنی ذکر خدای منزه و یاد نمیکنید
انتقام او را از مجرمان و از این عظیم خبیثه توبه نمیکنید و مسارعه نمینمائید بجبر آن و بتعظیم قول الحق گفته و شما سخن مرا نشنیدید آن قولی
خدای که دید تا این بلا گرفتار شدید و آن این معصیت قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست پروردگار ما از عجز و بخل و معنی تعظیم شد تا باید
او ایشان را بآن معنی از عبادت فقراء و حقیقت و وقوع طیب و بگذشته تا دم شدند و آن داعیه عبادت خراب البصره فلذا باشد ایشان شاد و گویند مراد
تسبیح استثناست یعنی چرا آن شما امر نمیکنید و چنین تعبیر از استثنا شاید که هر دو سبب در تعظیم حیات استثنا تعویض امور است بآن سبحانه و تسبیح
و تنزیه او و هر یک از این مستلزم تعظیم اند یا در تنزیه او از جهالت او باشد در کلام او و ارتحس نقل کرده اند مراد تسبیح
حلاوت زیرا که ایشان در آن نظر خود میگفتند و اگر نه ایشان را بآن رسید استثنا نمیشد و مکر و اجابت میشد بر کدام استثنا کردید و فقرا را
محروم سازند و بعضی تفسیر بر وجه کرده اند که چرا تعظیم خدا نمیکنید بوسیله عبادت و اتباع اوامر و نواهی او یا چرا امری که بشما داده او
آن نمیکنید و منکر کدام اقدام نمینمائید باخراج حقوق فقراء الان ما حاصل که ایشان بکلمه اعتراف نموده کفتند که بایست خدای را از کفر و شرک
این بلا و باسم کرده باشد قَالُوا يَا وَيْلَنَا بدرستی که ما دریم مَا كُنَّا ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود بمنع فقراء و مساکین فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی کرد
بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ در حالتی که ملامت میکردند یکدیگر را بجهت آنکه بعضی از ایشان بمنع فقرا امر میکرد و دیگری
استصواب میبود و یکی بدیگر میگفت و در راضی و دیگری منکر آن بعضی و نیاز ملامت یکدیگر گشادند و این از امیکفت تو چنین کردی
و آن عذر میآورد که تو استصواب من میکردی و یکی میگفت که تو اگر ساکت بودی اما چون راضی بودی العقد هم برگشته از روی
ملامت قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم طَاغِينَ از بندگان درگاه کاری و حد گذرنده از حد عبادت
کما استثنا کردیم و مدد شیلا محروم ساختیم و باخلاط مکروه مجاست که بر نفس بسیار شاق باشد و دیس کنار و سست و بیع بین و چون
توبه موجب کفر عظیمات است و واسطه لطف و احسان از واجب العطیات است از نعمه جدا نمیکنند عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما
عینا بدلها بر آن کدام او يُبْدِلَنَا خَيْرًا بدل دهد ما را خیرا مِنْهَا باغی بهتر از این باغ بر کرم نه بر اعتراف بعظمت إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ
که ما بسوی پروردگار خود راغبند کانیم یعنی راجی عفو اویم یا طالب خیر او یا راغبند در فرمان و رضای او یا تائب بسوی او
از ابن عباس و مجاهد روایت که حق سبحانه بلطف عمیم خود قبول توبه ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل بود بر کرمها

واشخاص منزه که چون شما اگر شما بار استری بود و نام آن بلغ حیوان بود و مساحتی از ابو خالد نهادی فلک کرده که کنند چون شما انکور آن باغ ندیدم برابر
مردی سیاه برپای ایستاده محتاج کشتاند که بهر که بلایی مبتلا کرده و مال و منال او در حرص فنا تمت شود و آن تامل نماید و بداند که وی مستحق
بوده و عبارات آن کما و اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کند معتبر و منزه شمارا که بسته باشند بدو و مند چنانچه پوستان حیوان بعوض باغ
ضروان صدا دان بر سبیل تهدید معنی ماند که کَذَّبَتْ همچنین است یعنی مثل هذا بالعمل که و اصحاب طغوان است فَحَذَابٌ عذاب کردن در دنیا
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آخرت أَكْبَرُ بزرگتر است از این عذاب که کیفیت و کمیت عذاب دنیا زوال یابد بعذاب بقا بلا بدین باقی
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند یعنی این عذاب آخرت و شداید و احوال آن را هر آینه از شداید بر هر بد و هر که از او اهل خاص
و اهل اگر شدند و هیچ و هر مرتکب خواهی پادشاهی شوند و چون من سمعا از ذکر وعید آخرت عذاب از مبادی کافران گمراه و مشرکان تبه روزگار
و دهنیان سیاه صفت سفر مایند مبادی مومنان بر چه کار بقول إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
خود یعنی در آخرت یا در جوار قرب جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانهای راحت خالص از شایبه تنغیص که متقیان در آن بهره تام تنعم نمایند و از شرب
مشتهی و خوف منقطع آن مصون و محفوظ باشند نه مانند دنیا بوستانهای ما که مصنوع است بتابع و معانی مرویست که گرمابه دیدن چون
شنید ملک مومنان در آخرت بغیر مورد و هفت درجه و استه باشند و مورد الحال و خالی از آن در رضا جنان منعم و مکرم باشند گفتند
که این خبر در نعم که محمد و اصحاب او و آنان خبر مدعی خلاف واقع است و اگر بر سبیل فرض و جود داشته باشد مرتبه با کرخط و انی در بهره کافر
از دنیا داریم در آنجا نیز بهمین منوال خواهد بود و نمایند مرتبه مسلمانان که در دنیا حقی و نصیبی دارند آن باشد که مساوی ما باشند که اهل
از نا بینا آنان را در آخرت نیز بر ما تفضل خواهد بود و حق سبحانه در قول ایشان کرده میفرماید که أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما ستم کنیم پس بگردانیم مسلمانان را
كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان اگر بهمه توبیخ و تهجین فرمود که مَا لَكُمْ چیست شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بتسویه اهل شرک و اهل
توحید در مزید فضل و بیند اید که امر خلق معوض بشما است تا هر چه خواهید در آن با حکم کنید التفات متضمن عتاب است از حکم ایشان و استبعاد
آن و اشعار بآنکه این حکم از اختلال فکر و اعوجاج رای ایشان ناشی گشته أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ آیا مر شما راست کتابی و نوشته نازل شده
از آسمان که شما فِيهِ تَدْرُسُونَ در آن کتاب میخوانید و میفرمید این را که إِنَّ لَكُمْ بدرستی که مر شما راست فِيهِ در این کتاب
لَمَا تَخَيَّرُونَ آنچه می گزینید و میگزینید و میخواهید آن را که مانند آنست قوله تعالی ام لکم سلطان مبین فاتوا بکتابکم بدانکه این جمله در محل
نصب است که مفعول تدرسون است و در اصل چنین است که ان لکم ما تختارون و بعد نقیض حرف و بجهت آنکه بعد از ان داخل شده مکسور
گشته و تقدیر آیت قوله و انه لعلم بالک لدرسون و مستوی خبر که این حکایت باشد از مدروس که آن تسویه جزا و سزای کافران
و مسلمانان است مانند قوله تعالی و ترکنا علیه فی الآخرین سلام علی نوح فی العالمین یا آنکه استیناف است و تقدیر آنکه ام لکم ما تحکمون
عند انفسکم یعنی بدرستی که مر شما راست در آخرت نزد خود آنچه اختیار نمایید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ یا مر شما راست عهود و مواثیق موکده
سوگندها عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسنده بهایه تاکید إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز و این متعلق است بمتعلق لکم و علینا که متقدم است
و تقدیر آنکه ایمان ثابتة لکم علینا الی یوم القیامة یعنی آیا ثابت است مر شما را سوگندان بر ما تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ بدانکه مر شما راست لَمَا

تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید برای خود یا زنجیر و کرامت آن سرای جواب این قسم است و مستوی اند و که متعلق الی یوم القیامة باشد یعنی سر
سوگندها که رسنده باشند و منتها شده تا روز قیامت که هیچ کدام از آن ایمان باطل نشده باشد تا آنکه مقسم علیه که حکم است حاصل شود و مرگ
بهیچ بر خیزد یا مری ضامن شدن او است در وفا کرده باشد قال فی الکشاف اعلان علی یمین بگذاد اهتمنه منه و طلب ذمی الوفاء پس
حقیقت معنی آنست که آیا ما ضامن شما شده ایم و از برای شما سوگند خورده ایم بایمان مغلظه تا هر چه در توکید که شما را در روز قیامت حاکم
سازیم در دستور مذکور سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را که أَيُّهُمْ بِذَلِكَ کدام شما باین حکم زَعِيمٌ متکفل و ضامن است که در آخرت از عهده این حکم
بر آید یعنی قیام نماید بآن و یا حق صحیح آن مانند شخصی که متکلم باشد از جانب جماعتی که متکفل بامور ایشان أَمْ لَهُمْ یا مر ایشان را شُرَكَاءُ
مر وی ایشان باشند در این قول یعنی موافق ایشان بر این مدعی یا مر ایشان را است شرکایی که شریک مر ایشان اند در موافقت این
قول و در اقامت شهادت بر صدق دعوی ایشان یا ضامن این حکم فَلْيَأْتُوا پس باید که بیارند شُرَكَاءَهُمْ شریکان خود را تا با ایشان موافقت
نمایند یا تصدیق ایشان کنند إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راست گویان در آنکه حیات مقیم بدیشان خواهد رسید یعنی هیچکس نیست
که در این دعوی مساعد و موافق ایشان نماید همچنانکه کتابی ندارند که باین ناطق باشند و هیچ نزد خدا که با ایشان مستوفق باشند و زعیمی
که متکفل این امر شود حاصل که حق سبحانه در این آیات چند حجت ایشان فرموده بر نفی جمیع انحاء بان تمسک توانند جست در این دعوی از نفی
عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی بحق تقلید است که قوم و نقلی شافی و مستول شفایی نا سلی گشته و قوله يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ
متعلقست بر فلیاتوا یعنی باید که بیارند شرکاء خود را و خاطر سازند در روزی که برداشته شود جامه از ساق یا متعلق باذکر مقدر یعنی یاد
کنید روزی را که ظاهر گردد و مانند شود در آن ساق پای و این کنایه است از کشف حقایق امور و مثنا پای صدور یعنی روزی که کشف
کرده شود در و اصل بهمه کارها و نمایان گردد حقیقتها بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را کما هو حقه بدانند
و بنا بر این معنی ساق مستعار است از ساق شجر یا ساق انسان و شکیبا از برای تهویل و تعظیم است مانند قوله تعالی یوم یدع الداع الی شیء
نکر و در کشاف آورده که کشف ساق مثلیت از برای بیان شدت امر و صعوبت خطب است و در واصل آن در وقع و هر نیه مستعملست کانیال
شمرت الحرب عن ساق فی الطرب پس معنی این راجع است که روزی که بسیار سخت و دشوار گردد و استواء و صعوبت و طول
و فظاعت آن بمرتبه باشد که فوق آن متصور نباشد و این آن وقت باشد که ایام دنیا منقوض شود و در تکلیف بسته شود و قیامت
حادث شود و ثواب و عقاب بر اعمال بیندازند ابن عباس منقولست که این سخن بین ساعتی باشد در روز قیامت و این آن ساعت است
که رسول صلعم از آن خبر داد و فرموده که چون روز قیامت باشد خلایق را در عرصات حاضر سازند خدای تعالی مر مومنان و ظالمان و مظلومان را
حکم کند تا بمرتبه که اگر کسی شبی بآب اسفیده باشد بوی تکلیف کند که شبها از جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادی ندا
کند که جدا جدا بایستند و گوید هر امتی بر عقب معبود خود و مقتدای خود برو پس بعده اصنام سوی که عبد و نفع زدند و همچنین
هر که غیر خدا را پرستش کرده باشد از انواع کفر و جحود و تمرد و عنوان تابع ایشان شده دعوی بد و نفع زدند و بیرون آرا
گوید که شما که مر سنبه ابو کوشید عزیز که سر خداست خدا که در وقع میکردید و مغالطه فرزند و زر همه است و از مر سایان سوال کنند

کرشاید باد که قیام نمود باید کرد بعضی که سیر خاست و بعضی جواب شنوند عبد الله بن عمر سمعانه دو فرشته را امر کنند که بی بشکل هر زود بکری
بر هیبت عیسی متشکل شوند و ایشان کوینده کما بینا الله خدا ایشان ملحدان را امر فرماید تا این دو فرشته جمیع سهو ایشان را و ترسایان را بدوزخ برند
و بیاکان سپارند و فک کوید تعرف رکان حرکی الهم ما در دوهای پیش باقی مانده تا لقی که خدا را بر سینه با شهادت مومنان و منافقان حقا که
خطا بکند با ایشان که منا کو ابر سینه اید کوینده خدای بحق را نیز فرماید تا حجاب بردارند و نوری از انوار عظیم او بیدا شود که و نزدیک
حال جمیع مومنان اسیر بهر آنند مومنان سجود در روند و منافقان و مرایان پشت ایشان چون چوب خشک سرنگون و هر چه بیدا شد کند نزدیک سجود
شوند توانند و هشت قوت بوم بکشند عن ساق و یدعون الی السجود و خوانند بشوند مومنان سجود کردن مر خدا را و کوید ملکی ایشان
سجود شده امر و صورت ان روز باشد یعنی مومنان چون انجا را مشاهده کنند سجود آمدند و نزد و بعضی ملکی است که ملائکه کمرو و قرن را
کتاب کنند سجود آمده باشند در دنیا از روی توبیخ و تعنیف و تذلیل و تحسیر سجود خواسته باشد اگر در وقت نزع ایشان را بخاک امر کنند و در مقام
از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول صلعم فرمود که یکشف الرحمن عن ساق اما المومنون فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون ظهورهم
طبقا طبقا کان فیها السفافید یعنی در انروز کشف کند خدای تعالی ساق خود را این کنایه است از ظهور فرع اکبر و وجود انروز بامر او سبحانه
ما تعظیم بساق مجاز تشبیه یا اگر مراد ساق عرش باشد و اضافه ان بر حق بجهت تعظیم و تفخیم ان باشد و مویدا نیست انچه نقل کرده ابو داود
موسی اشعری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه انروز نور خود را از ساق عرش بنماید مومنان سجده افتند و پشتهای
منافقان مرکب شود بر وجهی که کوئیا مهره ای است در کوه فرو رفته جنانکه و بر وایه دیکر مانند سرون کاوک میشود فلا یستطیعون
پس نتوانند که سجده کنند خاشعة ابصارهم در حالیکه فرو افتاده بود چشمهای ایشان بجهت مذلت و خواری و ترس نتوانند که چشم بکشایند بسوی بالا
کند ترهقهم برسد و کیرد ایشان را ذلة خواری و کوفتاری بجهت ندامت و حسرت بعد بیان علاوه نموده میکند بقوله و قد کانوا
و بدرستی که بودند در دنیا یدعون که خوانده میشدند یعنی مامور میکشتند الی السجود بسجده کردن خدا را و هم سالمون در حالتی که درست بودند و قادر بر
معنی با وجود صحیح بودن نزد ایشان مشهود نه لاجرم در سر جزو در نعمت و سلامت بنداشت باشند سعید بن جبیر کفته که مراد از ملحی مومنانست
بعلی حی علی الفلاح میکردند و اجابت ان نمیشنودند و از کعبی الاخبار روایت است که ما نزل هذه الایه لا تاتی الذین یتخلفون من الجماعات
تا ذکر نشده این ایه مکر در کسانی که متخلف شده اند از جماعت و متوجه ان نشدند و در انجا و امدا که سبع بن جثیم را علة فلاج عارض
شد و دو کس دستها و میکرفتند و او پا بر زمین میکشید و بجماعت حاضر میشد او را کفتند اکر در خانه بنشینی تو را کسی نخواهد بود کفت
من سمع حی علی الفلاح فلم یجب لم یصل ام که حی علی الفلاح شود باید که اجابت کند و اکر چه سرین خود را بر زمین باید کشید و روایتی و از ان
حمزه ابی عبد الله صلوات الله علیهما و انست که دریا ان ایه است فرمود که مومنان در ماند شوند در انروز و هیبت عظیم بر ایشان طاری کرد
و دیده ایشان باز ماند و دلهای ایشان بکوی ایشان رسد و این بجهت ان باشد که ایشان در دنیا استکبار داشتند که با اولیاء الله
اقتدا نمایند و از نواهی و محترز شوند ایشان مومنان بنده چند و اهل کان لم یکونوا اشتند و بجاحد و قتاده کفته اند که در روز
قیامت مومنان اذان نماز کوینده مومنان بسجده و پشتهای منافقان و مرایان خشک شود و نتوانند که از برای سجود منحنی شوند سجود
افتند

تا در آنجا چاک کشتی وَهُوَ مَغْمُومٌ در حالتی که او غمگین شده بودی و دور از رحمت و کرامت الهی و عنایت پادشاهی شامل حال
او شد او را بسبب سلامت او در دو دست خود بر تعلیم بر دو شد داد تا توبه کرد و حال او را و سبب حسن تدبیر قبول او را بجهت فضل
خود برداشت فَاجْتَبَاهُ پس برگزید او را پروردگار او بطهارت و رسالت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را مِنَ الصَّالِحِينَ
از مشهورگان و قرآن بود از آن یعنی اسم و یا از صفت صالحان صالح نوشت و حکم بصلاح دی فرمود و القای وحی را بوی مستعد
گردانید و بسبب برتری او لادلی او را از آن محروم نساخت گویند که این امر وقتی فرود آمد که حضرت سالار صلعم منجی است که تشنیع دعای
بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و از دعا دار و توقف دار که کار با نصیب نیکو شود و بیامرزان متاصر و نبوی و اخروی حاصل گردد
اورده اند که گناه نظر آن قریش از قبیله بنی اسد حمی و که بحسد و چشم بد شهرت قد اشتهار اختیار کردند و بحوالیه بسیار مستعد ساختند
تا بر توجه سید عالم را از آسیب چشم بد آفتی رسد و از سلامت عالم محروم شود و در چشمی این جماعت بحیثیتی بود که اگر کسی از ایشان از کوه گذشت
گوسفندی کبیر خود را گفتی که رفیل بود از و بمرد و بیامدی و مرکبی شتری یا گاوی یا گوسفندی فربه دیدی گفتی ما احسنها و از آب مثلها
و حال بیستادی و صاحبش بیامدی و او را بکشتی و دو اصحاب بی دادی و مرد بیست که اگر ایشان از راه هلاک کسی باشندی سر در چیزی خود مدتی
و بعد از آن نظر بر او انداختندی فی الحال بمردی و در میان ایشان مردی بود که بر هر که چشم افکندی از یا در آمدی یا بمردی یا تعطیل
گشتی و لیکن مرد را از خیمه بیرون کذاشتندی و هر گاه که در خیمه دیگر بشدی در آن خیمه بر داشتندی تا او نظاره کردی القصه ایشان بیامدند
و برابر رسول صلی الله بایستادند و آن حضرت تلاوت قرآن میفرمود و ایشان در او نگاه میکردند و میگفتند ما اَحْسَنَهُ ما اَحْسَنَهُ یا مانند و یا در
آمدیم در رضا حسن صورت و سیرت حق سبحانه حافظ جیب خود شد او را از چشم ایشان نگاه داشت و این آیه فرستاد
که وَاِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا از تعمد از مشتقات است و تقریب از انکه دانه نگاه دارند و ایراد کلام در خبر او حال است برای معنی بدرستی که
نزدیک است که کافران شدند لَيُزْلِقُونَكَ که بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِاَبْصَارِهِمْ بچشمان خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ هنگام که شنیدند قرآن
که میخواندی وَيَقُولُونَ و میگفتند با وجود این از غایت حیرت و تعجب در کار تو اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ این مرد دیوانه است که خرق عادت از و
صادر میشود یا مجنون است و اگر فرض با او وحی است که او تعلیم میدهد مَسْحُورٌ حال آنکه نیست قرآن اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر موعظه و پندی مر طالبان
یا نیست محمد مگر شرف عالمیان یا مذکر احکام الهی برای ایشان و در بعضی دیگر روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و قرآن
میخواند این جماعت بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا آنحضرت از مسجد بیرون آید او را بچشمی آفتی رسانند جبرئیل آمد و این آیه
او را در گفت یا رسول الله این آیه را تلاوت فرمای تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی آنحضرت این آیه را خواند و از مسجد بیرون آمد چون چشم
ایشان بر آنحضرت افتاد کور شدند و بر روی در افتادند و روی بسلامت از بینی ایشان بگذشت و از حسن اجری منقول است که ما دوا و
الاصابة بالعین الا ان یقرء هذه الایه و لی چشم زخم نیست مگر خواندن این آیه و در خبر است که رسول صلی الله فرمود ان العین
لیدخل الرجل القبر و الرجل الجمل بدرستی که چشم شتر را در دیگ در آرد و چشم مرد را در قبر و اسمای بنت جبیر روایت کند که رسول الله فرمود
فرزندان جعفر را چشم زخم می رسد رقیه و افسون از برای ایشان بنویسم فرمود نعم فلو کان شیء یسبق القدر لسبقته العین اگر چیزی سبقت

بر قدر کردی در آن غالب شدی که آن چشم زخم بودی و نیز از آنحضرت ما نوراست کلام قبیله لا من عین او حمة انسون نیست مگر از چشم زخم و حمه
نیش و اذا و در خبر آمده که رسول صلی الله در دی در گوش سنان مینیغ میگذشت فرمود که بخدا سوگند که اگر اهل این قبه سبب چشم زخم این جسد
و دو دست که این اعضا بی معنی مؤثر باشند و متکلان داد و بن خزاعت ابو علی جبائی و ابو القاسم بلخی گفته اند که این را اصلی نیست و معانی
گفته که این ممتنع نیست و ممکن الوقوع است جمیع مفسرین بدین اند و میان علمای معروف و محبوب است و علم العدی قدس سره نیز تجویز
این فرموده و کسانی که تجویز نمیباید تفسیر این بر این وجه میکنند که نزدیک است کافران کراز روی فرط عداوت و شدت بغض در نگاه میکنند
بلغزانند قدم ترا از نظر و قرار بر زمین زنند و هلاک کنند در وقتی که تلاوت میکنی یعنی سماع آن باعث شدت حسد و بغض ایشان میشود
و بعضی تفسیر بر همان تحقیر کرده میگویند که او دیوانه است و اگر تعجب دانند که او اعقل ایشان است و بنا بر این معنی قول ایزد تعالی باشد
مثل نظر کردن نظر انکار و تصرف دیگاه یا کلمتی است و مراد از آن است که اگر ممکن بودی او را که بنظر مرا انکار کردی یا از زبان دیدار و تحقیر
قریش بیان میکردی و الله اعلم و احکم بحقایق الامور سورة الحاقة مکیست عدد آیات آن پنجاه یکست بعدد بصری و شام و پنجاه و دو است
کوفی و خبر ایشان و اختلاف در روایت است الحاقة اولی کوفی است و کتاب شیخ الحجازی و ابو عامر از ابی بن کعب روایت کند که هر که سوره
الحاقة تلاوت کند حق تعالی حساب او را در روز قیامت حساب آسان کند و در روایت دیگر آمده که هر که یاد دارد این را و این سوره بخواند حق تعالی
نور الفردوس را که مارد و اگر تمام بخواند در روز قیامت این سوره نوری که گرد و از سر تا قدم او فرا گیرد و ابی بن جعفی از ابی عبد الله صلوات الله
علیه روایت کند که سوره الحاقة را بسیار تلاوت کنید که خواندن آن در فرایض و نوافل موجب تمامیت ایمان است بخدا و رسول و قاری آن
هر گز ایمان از او مسلوب نشود تا اگر ملاقات کند یعنی در رمضان خواند تمر تمر بلند و در رجب آمد بوسد و بدگر چون خدای که در آخر
سورة القلم ذکر حدیث قیامت کرد و بیان و عید کفار افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و اهوال و فزع فرمود بِسْمِ
اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ ساعتی که حقست و فزع آن باسانی که سزاوار است رسیده باشد یا شناخته گردد در وحقایق اشیاء یا واقع شود
در وحقایق امور از حساب و ثواب و عقاب و بنا بر معنی اخیر اسناد مجازی است و بر هر تقدیر مبتدا است و خبر آن قوله مَا الْحَاقَّةُ
و اصل آن ما هی است یعنی ساعة یا حالة یا حقیقة الوقوع چیست اسناد ساعة یا حالة و استفهام برای تعظیم شان آن ساعة است و تفخیم
هول آن یعنی وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت آنست که آن امور است بلیغ آن تا معلوم شود و متقرر امر در آن قوله وَمَا اَدْرٰكَ نیز مبتدا و خبر است
یعنی چه چیز دانا کرد ایزد ترا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیز است ساعتی که حقست و وقوع آن یا واقع شود مکافات اعمال در آن یعنی کفار آنرا نمیدانی
چه آن اعظم از آنست که در ادراک احدی باشد و صد مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسماء آنست و صد از ذکر تفخیم آن بیان حال کفار
میکند بجهت تذکیر اهل مکه و تخویف ایشان لا اقسم تکذیب مکذبان بقوله كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بِالْقَارِعَةِ بسبب آنکه
یعنی بروز قیامت که شکننده است مر آنرا با فزع و اهوال و آسمان را بانشقاق و انفطار و زمین و جبال را بدک و نسف و نجوم را بطمس
و انکدار و وضع آن در موضع ضمیر الحاقه بجهت دلالت آنست بحقیقت و قرع در حاقه بجهت زیادتی وصف شدن فَاَمَّا عَادٌ فَاُهْلِكُوا پس اما قبیله عاد
و قوم صالح پیغمبر بودند علی نبینا و علیه السلام فَاُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند بِالرِّيحِ بسبب طغیان و عدوان

تکذیب و عصیان و این مصدر است چون عافیه و عاقبه و میتواند بود که اسم فاعل باشد بمعنی موصوف یعنی بجهة فرط الغیه ایشان بود
قاریب سالف و اصحاب و یا قدر ایکه که ندیدند و بگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و نیز بمعنی صحیح چیزی مثل یا رحمت بسبب تکذیب
ایشان بنا بر عمر و اولی است که صفت باشد تا مطابق بود بقوله وَكَمَا نُوحٍ وَالْمُؤْتَفِكَةَ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بسبب اهلاک کردن امت نوح
بِالْحَاقَةِ بادی سخت سرد که بجهة فرط شدت بود بعضا را محترق میساخت یا با دستهای صرصر عَاتِيَةٍ از حد در گذشته معنی سرباز زدند از فرمان
خداوندشان که قدرت ضبط آن نداشتند یا نشنیدند دهنها را بتیغ ضربه دو نیب فعل عوده و شهر بن حوشب بنا از ابن عباس روایت کرده که بعد از صرصر
کرد زمان باد قدرت را بر خزانه نهشت بدینا الا بوزن و مقدار معلوم مگر بر قوم نوح و عود که آب و باد طغیان کردند و خزنه از عکس نمودند بعد
از آن بهر دو آیت تلاوت نمود کما قال لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة و انما عادا فاهلکوا بریح صرصر عاتیة و در روایت آمده که آن باد بود
که مؤکلان از ضبط آن عاجز گشتند و میتواند بود که وصف این بعقیم صیاحت باشد از شدت و الجواب الی آن و بس مرتبه بر حق سبحانه سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ
مسخر گردان باد را بر قوم عاد متوجه نگاه خود این استیناف است اصوب و ایراد آن بجهة تعلق قوم که از اتصالات فلکیه باشد حاصل
که حق سبحانه آن باد بر ایشان مسلط گردانید سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه
دیگر حُسُومًا شبها و روزهای متوالی یا سوم بر عاد یا دوام این یا جمع حاسم است چون شکور و قعود و یا مصدر است چون شکر
و کفور اگر جمع باشد معنی بدین وجه است که شبها و روزهای یکنفس که جسم هم جزء و استیصال جمیع بر کرد یا متابع در مسبوب ذبح در آن یکساعت
در این مدت ساکن شدند تا اکثر ایشان را هلاک کرد و این تمثیل است بتتابع طی حاسم در لعاده کی بر حصور و جمع مرتبه اخری تا اکثر او جمع
مصمم گردد یا قطع کننده یا بر ایشان که بجکس از ایشان را باقی نگذاشت بیخ جسوم نیز بمعنی جمع یا بمعنی لحمات است یا متابعات
الصبوب یا قاطعات و اگر مصدر است یا منصوب بفعل مضمر است ای تحسم حسوما یعنی تستاصل استیصالا یا بصفتهای دائر حسوما یعنی مصروفه
لی تحسم اطلیم لاستیصال و این ایام مذکوره را ایام عجوز خوانند نیز آورده اند که این شب و روز عجوزی از عاد و در سرمای متوالی شد و در روز
هشتم باد او را متوقف ساخت و اگر کرد و امید و بعضی دیگر آنرا ایام عجز خوانند و کلمات ما در هشت روز آخر عجز واقع شد و عجز بمعنی
بمعنی آخر است و اسماء این روزها بر ترتیب است صِنٌّ وَصِنَّبْرٌ وَدَبَرٌ وَمُؤَخِّرٌ وَمُطْفِئُ الْجَمْرِ وَمُكَفِّئُ الظُّعُنِ وَالْعَجُوزُ وَمُؤَنِّسٌ وَمُعَلِّلٌ
فَتَرَى الْقَوْمَ بس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر بودی فِيهَا در آن ایام یا کان صَرْعَى در حالتی که افتاده بودند مرده و هلاک
گشته كَأَنَّهُمْ گویا ایشان اعظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ شبها در هشت خرما اند خَاوِيَةٍ میان تهی و پوسیده که باد بر و خورد و پیشتر و افتاده
از باعتبار جمع است یعنی نخل چون اسم جنس است و میتواند جمع است یا بنا بر دعایه فواصل و گفته اند خاویه بمعنی ساقطه است یعنی
در زمان بوزن مبنی افتاده و در روایت آمده که طول قامت ایشان ده و از ده گز بود و بجهة این حق سبحانه تشبیه انها بنخل کرده فَهَلْ تَرَى
لَهُمْ پس آیا می بینی مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ هیچ شخصی باقی مانده یا هیچ فرقه و میتواند بود که مصدر باشد یعنی بقایی مانند طاغیه که بمعنی طغیان است
و استفهام و بسیل انکار است یعنی هیچ مستاصل مشتند و یکی از ایشان باقی نماند وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون
پیش از وی وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که
پیش از وی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیهها موتفکه و منقلبه مراد اهل شهر که قرای اهل لوط بود بِالْخَاطِئَةِ بخطا و گناه کاری یعنی شرک آوردند

که اعظم خطایاست مع فقد ترک معاصی دیگر نیز شدند و این نیز مصدر است چون عافیه یا بصفت محذوف یعنی بالافعال ذات الخطایا یا بالنفس
الخاطئة رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را و گویند رسول بمعنی رسالت است یعنی تکذیب کردند
و تصدیق نکردند نیز ستاده و حقیقی پیغمبر آنرا و اولی اظهر است فَأَخَذَهُمْ پس گرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی بر افزون زیاده
در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان بیشتر از عذاب امم دیگر بود بجهة زیادتی قبح اعمال ایشان إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ هنگامی
که طغیان کرد آب و از حد معتاد در گذشت تا بحدی که آن بالای کوه هم چون که تجاوز کرد یا از فرمان خزنه سر باز زد و در وقت
طوفان حَمَلْنَاكُمْ بر داشتیم شما را یعنی پدران شما که در اصلاب ایشان بودید فِي الْجَارِيَةِ در کشتی روز طوفان بر آب یعنی سفینه نوح علی نبینا و علیه السلام لِنَجْعَلَهَا
تا بگردانیم آن فعل را که نجات مؤمنان است و اختراع که توان لَكُمْ تَذْكِرَةً پندی و عبرتی و یادی در دلها بر تذکار حکم صانع و کمال قدرت و حدوث
وَتَعِيَهَا و تا نگاه دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوش نگاه دارنده که نفع گیرد با آنچه شنود یعنی گوشی که از شان او باشد که استماع آنچه
و واجب است حفظ آن بند گیرد و اشاعت آن و تعلیم دادن و عمل بموجب آن و یا دارنده تصور و تفکر ایشان است بر قدر و عاقبت و نتیجه مردمان
بلند و اعلی در میان ایشان بود و لانه بر آنکه اذن واعیه هر گاه واعی امر و نواهی الهی باشد سواد اعظم خواهد بود نزد او سبحانه بر وجهی
که ماسوای آن کالعدم و بر باید و اگر چه بکثرت ماسوی هم ایمان و زمین مرتبه باشد حاصل آن سوی سبحانه میزان باید که حالا فی که بر قوم نوح اجرا
کردیم از سنگاری و گرفتاری و اجرای است که خلق را تنبیه شود بر آنکه ما قادریم و قاهر و مدبر باشد بر جمله و از غیر و غضب او بر کوش
که از شان او باشد که حفظ وقایع و حوادث و صلاحت کند آنرا یاد کیرد و فراموش نکند و منکر و آن نباید و بعمل خواهد کند و از تمامی و خارج
باز آید و بدیگر علی الحسن الواحدی که یکی از اهل سنت است و از شاهیر ایشان در تفسیر خود که سماست با سباب النزول آورده است که این آیت
در شان عالیشان امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه نزول یافته و روایت کرده ایشان حمزه و ابن ابی ذر و ابن عباس که رسول الله فرمود
که روزی سید انبیا مرا در بر خود کشید و متوجه الی صدر دیگر و مرا بر سینه خود منتظم ساخت و فرمود که ای علی خدای مرا امر کرده است که ترا نزدیک خود
خوانم و از خود دور نکرانم و ترا تعلیم کنم و بهر چه مرا تو خوانم از آن بنویسی و یاد گیری و فراموش نکنی و تعلیم کنی از آنکه بر اهل است تا تفسیر
خود روایت کرده ابو بدر السلمی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی امرنی ربی ان ادنیک و لا اقصیک و ان اعلمک و تعی و حق
علی ان تسمع و تعی فنزلت هذه الآیة و تعیها اذن و غیر حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیا آورده از زین چنین که ابن عباس
علی ابن ابی طالب نزد ایات و نیز قلعه و تفسیر خود روایت کرده از عبد الله بن بریدة الاسلمی که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی ان الله امرنی
ان ادنیک و اعلمک و تعی و حق علی الله ان تعی فانزل الله هذه الآیة و تعیها اذن واعیة قلت اللهم اجعلها اذن علی فما سمع شیئا بعد ما الا حفظه و صاحب کشاف نیز آورده که عن النبی صلی الله قال لعلی عند نزول
هذه الآیة و سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی فما نسیت شیئا بعد و صاحب تفسیر خود آورده که ابو الوفا و عبد الجبار بن عبد الله
بن علی الرازی کتابی بمن نوشت با این مضمون که حدثنی السعد ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی و الرئیس ابو الحسن الحسن بن علی بن محمد
الکاتب و الشیخ ابو عبد الله الحسن بن احمد بن حبیب الفارسی قالوا حدثنا ابو بکر محمد ابن احمد بن محمد المفید الجرجانی بها قال

الشیخ

سمعنا ابا جعفر عثمان بن الخطاب الحمد الله رب ابی الدنیا الاشج قال سمعت علی ابن ابی طالب علیه السلام یقول سألت رسول الله صلی الله علیه وآله
سألت الله عز وجل ان یجعلها اذن واعیة فما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وآله حدیثا فنسیته حاصل مضمون این روایت و سایر روایات وارده در این آیات است چون این آیات نزول یافت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از آن بندگان علم و حکمت خواست فرمود که خداوند گوش بر آورد علی ابن ابی طالب را تا هیچ سخن از آنچه بر من
بشنود یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس دعای پیغمبر در حق امیر المؤمنین مستجاب شد و هر چیز از پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌گرفت هرگز فراموش
نمی‌کرد و نسیان در ذات مبارک او مدخلی نداشت و این تخصیصی است که امیر المؤمنین موصوف است و در خبر از اصحاب مفقود و چون
او سبحانه مبالغه فرمود در بیان تهویل قیامت و ذکر کذبان آن بجهت تفهیم شأن آن و تنبیه و تخویف باز سر رشته کلام را بشرح احوال قیامت
کشید و فرمود **فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ** پس چون دمیده شود در صور **نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ** یک دمیدن اسناد فعل بصور بجهت تنبیه است بر وحدت پس فاء برای
زایده بر مدلول خود نباشد و حسن تذکیر قول بجهت فصل بین فعل و فاعل و مراد از نفخه نفخه صعقه است که آن نفخه اولی است
و نزد مقاتل و کلبی مراد نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل فرمان ملک جلیل مطاع صور دمد **وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ** و برداشته شود زمین و کوهها از
اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بسوط زلزله یا بیاد های سخت **فَدُكَّتَا** پس در هم شکسته شوند هم زمین و کوه **دَكَّةً وَاحِدَةً** یک شکستنی
یعنی هم زمین و هم کوهها یکبار در هم شکسته و خورده و مرده گردند تا مانند کرده در هوا پدید شوند و دکا معنی لغت که منبسط شود زمین
و کوه منبسط و استوا و تمام آن هموار شود که هیچ نشیب و فرازی در آن نباشد مانند اوج صعود چه در آن سبب تسهیل است و از اینجا است که گفته‌اند
ناقه دکاء و ارض دکاء یعنی ناقه که سنام او مرتفع نباشد و مساوی ظهر او باشد و زمینی که منبسط و مستوی باشد و دکان آن هشت است
بجهت استواء آن **فَيَوْمَئِذٍ** پس آن روز **وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ** واقع شود ساعت واقع شونده یعنی حادثه که در قیامت **وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ** و بشکافد آسمان
از طرف بحر **فَهِيَ يَوْمَئِذٍ** پس آسمان در آن روز **وَاهِيَةٌ** سست و ضعیف بود چون پشم زده شده پس از رفعت و استوار بودن **وَالْمَلَكُ عَلَىٰ**
أَرْجَائِهَا و فرشتگان بکناره‌های آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی آن مجتمع شوند
ایشان را ملک بر ملائکه بجهت آنست که ملک اعم از ملائکه است و بر آنکه بدیهه عقل حاکم است بر آنکه مامن ملک الا و موشا بمدلهم است از مامن ملک
و بیضاوی گفته که مستولند بر ذکر این کلام تمثیل باشد برای خلو آسمان بخرابی بنیان و اجتماع اهل آن بر اطراف و حوالی آن
مجتمع شوند و اکثر آن بر ظاهر موجود باشد معنا بلکه ملائکه در حساب باشد و گویند معنی آنست که ملائکه در انشقاق
آسمان باطراف آسمان آیند تا کار امور الهی در رسد و دیده مؤمن و کافر بلا اختیار باز قیام نمایند **وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ** و بردارند
عرش پروردگار ترا **فَوْقَهُمْ** بر بالای ملائکه که مواز جای آسمان باشند **يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ** و در آن روز هشت فرشته و میتواند بود که مراد
فوقهم راجع بآنچه باشد نزد اکثر آن و در قوه قدرت بیشتر پس معنی آنست که عرش خدا بر دارنده هشت فرشته بر بالای سر خود و مرسوم است که حاملان
عرش امروز چهار تن و چون قیامت واقع شود حق سبحانه چهار تن فرشته دیگر را بر دارنده ایشان در فزاید و عظم جسم ایشان و بعضی
گفته‌اند که مقر پاهای ایشان در زیر طبقه هفتم زمین و سرهای ایشان و ایشان سر در پیش افکنده بتسبیح و تهلیل الهی مشغول

و در خبر آمده که مسمی آنست بر صورت انسان اند و برخی بر صورت اسد و جماعتی بر صورت عنقا و گروهی بر شکل اسد و هر یک از سه جهت
روزی حیوانی میطلبند که تمثل بصورت آنست و از علی ابن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه روایت است که حق سبحانه و تعالی خلق عرش
هیچ نابودی مگر نور و قلم و هوا پس بیافرید عرش و فرمود او را از نور و متولد از نور سبز بود که سبزی همه چیزها از وست و نوری سرخ که سرخی
همه چیزها از وست و نوری زرد که زردی همه اشیا از وست و نوری سفید که سفیدی و روشنائی و نور از وست و بعد از آن هفتاد
هزار هزار طبقه بیافرید هر طبقه هفتاد هزار فرشتگان که همه تسبیح و تهلیل وی میکنند بلوازم نخالف که اگر اوراد ایشان بزمین رسد
گرجها بارها شدی و دریاها بر زمین فرو رفتی و از شهر بیوست منقول است که چهار فرشته میگویند که سبحانک اللهم و بحمدک الله
الحمد علی عفوک بعد قدرتک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم علی حلمک بعد علمک و از حسن روایت است که خدا تعالی از آنکه
با ملائکه عرش نشسته باشند هشت هزار و سبحانک گفته هزار هشت صف ملائکه اند که عدد ایشان را نداند مگر خدای و در معالم التنزیل آورده که
در روز قیامت حامل عرش هشت باشند هم بصورت بزکوهی از جهای آسمان تا فرقهای مسافت مقدار بود کما از آسمان تا آسمان
و در روایت دیگر مقدار مسافت هفتاد سال راه و صاحب کشاف گفته مستوا بود که مراد هشت روح باشد که اعظم از ملائکه است
یا خلق دیگر از مخلوقات حق او سبحانه تا دانست با وجود مخلوقات مختلفه و بیضاوی آورده که منشأ آن تمثیل باشد برای عظمت عرش همچنانکه
از احوال سلاطین مشاهده میشود و در روز که بر عرصه آن بیرون میآیند برای قضای عالم و بنا بر این قول **يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ** تشبیه
باشد بعرض کردن سلطان مساکر خود را تا احوال ایشان را معلوم کند و معنی کلام اینست در آن روز عرض کرده شوید بر خلق همه برای
محاسبه و مساءله و بر عرض اگر چه بعد از نفخه ثانیه باشد لکن چون قوم اسم زمانیست که مستمر آن دارد که در آن واقع شود تعبیر بدست
و نشور و حساب و ادخال اهل جنت بجنت و اهل نار بنار رسمی صحیح باشد که ظهر باشد و از ابن مسعود و قتاده مرویست که در روز عرض
سه عرضات باشد دو عرضه اعتذار و احتجاج و توبیخ باشد و در عرض ثالثه تبرک باشد که نامه اعمال بدست راست گیرد و نامه
بدست چپ **لَا تَخْفَىٰ** پنهان نماند بر خدای **مِنْكُمْ** از شما **خَافِيَةٌ** هیچ سریره و پوشیده و این نیز مصدر است بمعنی عافیه
یا آنکه صفت باشد یعنی هیچ منسی پوشیده یا هیچ نفس که در آن خفا پنهان باشد یعنی خفای بر خدا یا بر شما مطلق است عرض و عرض
و حساب از برای اطلاع است بر آن که بر ظاهر بعد است بر بندگان و اما احوال بر خدا که قال الله تعالی یوم تبلی السرائر و بعد از
ذکر عرض بطریق اجمال بیان تفصیل آن میفرماید بقوله **فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ** پس اما کسی که داده شود **كِتَابَهُ** نوشته عمل او **بِيَمِينِهِ**
بدست راست او **فَيَقُولُ** پس گوید از روی سرور و خوشحالی اهل قیامت را که **هَاؤُمُ** بگیرید و بیایید **اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ**
بخوانید کتاب کرده مرا که در وی هیچ بیت کلان از اظهار آن شرم داشته باشم و منفعل و خجل نه شوم بلکه هاؤم اسم فعل است و
آن در موضع خذ من مستعمل است و کلمات که برای تعالوا نیز استعمال میکنند چنانکه اتفاق گذشت و واحد آن هاء است یقال هاء یا رجل و هاؤ
یا امرأة و هاؤما یا رجلان و هاؤما یا امرأتان و هاؤم یا رجال و هاؤن یا نسوة و مفعول آن محذوف و تقدیر آنکه هاؤم کتابی اقرؤا
کتابی و حذف بجهت دلالت قرائن است بآن و ظاهر اینست قوله اقرؤا فرع علیه فظ و کتابیه مفعول اقرؤا است و هاؤم زیرا که او اقرب

عاملین است و دیگر اگر اگر مفعول اوم می بود میبایست که اقوم و بحث باشد زیرا که در جائی که اضمار محکوم است اولی است که ضمیر از ذکر ظاهر و نزدیک و چنان مفعول ها مدوم است و اول که قول بصریست اولی و ارجح است چنانکه دانسته شد و ما در آن برای سکت است و اند
امت حسابیه و الیه و سلطانیه که بعد از این مذکور خواهد شد و لهذا اگر قرآن کند و وصل حذف آنها را نمیکنند و در تلیان او ورده لا این کلمه
غیر کتاب اعمالست و مضمون نوشته اند همین بنده اوست بخوانید چه کتاب جمله میان بنده و خدا و نیست و کسی آن را نبیند و نخواند و روایتی که بعد
این مذکور خواهد شد موید اینست حاصل که صاحبان کتاب بر سبیل اعجاب با عین مساعد میگویند که **إِنِّي ظَنَنْتُ** بدرستی که من یقین داشتم
در دنیا **أَنِّي مُلَاقٍ** که من ملاقات کننده ام و بیننده **حِسَابِيَهْ** حساب خود را یعنی دانستم که من حساب خواهد کرد و برای او هست و میباشد
بازنگاه امورات و اجتناب از منهیات بدگمان بودم یعنی متیقن نشده چه گاهست که استمرار اله در موضع تردید میکنند کما قال
صاحب الصحاح الظن معروف و قد یوضع موضع العلم و در کشاف مذکور است که امری که ظن در مجرای هر یقین است ظن غالب قایم مقام
علم است در عادات و احکام کما قال تعالی ظنا کاینین انه لا مریت و کیت و بعضا دعا و در ه که تقدیر یقین ظن یقین اشعار باشد با آنکه مواجبه
عنایت که از خطرات باشد که علم نظر باید و منتظر نباشد خاطر قاطع اعتقاد نمی شود **فَهُوَ** پس آنکس **فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ** در زندگانی پسندیده
پسندیده ابن اثیر قول است بمعنی رضا است یعنی عیشی منسوب بخوشی و پسندیده کی چون طالب و تامر کی معنی دولبن و دو
بالا معنی بینند بر سبیل مجاز باشد چه رضا حقیقة مرضی صاحب عیش راست پس مراد عیشه مرضیه باشد و گویند که معنی اینست که عیشی صافی
از کدورات و مقرون بتعظیم و اجلال بوده که تعالی **فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ** در بهشتی که بلند است مکان آن و نزد گران در اسمان است یا مرتفع است
درجات و اجلیه و اشجار آن **قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ** میوه های آن که چیده شود نزدیک است بقایم و قاعد و مضطجع بر آن بخاطر بازیچه بر صلی الله علیه
و آله روایت کرده که تناول الرجل من الفرة و هو نایم یعنی مرد مومن در حالتی که خسپیده باشد میوه بهشت را چیند و تناول کند و گویند مراد
نزدیک شدن است برسیدن یعنی چون بهشتی میوه آن را بچیند در ساعت دیگر در موضع آن پدید آید و رسیده شود
و عطای بسیار از سبحان و آیه کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل الجنة احدکم لا بجوار بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب
من الله لفلان بن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها دانیة یعنی هیچکس از شما به بهشت نرود مگر بجوار آنکه مضمون آن این باشد که بنام
خدای بخشاینده بخشاینده امر فرمود این کتابیست از خدای بفلان پسر فلان در آرید او را در بهشت بلند من نیز که میوه های
آن نزدیک باشد با وی و جمعی که نشسته و افتاده و چسبیده تو از آن بخشید پس رضوان اهل بهشت را گویند **كُلُوا** بخورید
از میوه ها **وَاشْرَبُوا** و بیاشامید از شربتها **هَنِيئًا** خورده نی و آشامیدنی گوارنده و مستوی تو بدکه مصدر بمعنی صفت بر باشد
و تقدیر آنکه هنیئا هنیئا یعنی گوارنده باد شما را گوارنده کما اصلا بجیا دیه نباشد و احتیاج بمعنی باخراج ضلالات از غایت
و بول و غیره و در روایت آمده که مومن چون طعام و شراب بهشت تناول کند و در بدن او قرار گیرد بعوض بول و تراز مشک و لطیفتر
از عنبر از بدن او بیرون آید حاصل که ملائکه اشیا را از کوزه که مطیب بعضی از این طعام و شراب بنوشند **بِمَا أَسْلَفْتُمْ** بسبب آنچه از پیش
فرستادید از اعمال صالحه **فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ** در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد منقولست که مراد بایام خالیه ایام

روزه است که شکمها در آن خالی از طعام و شراب بعضی بخورید و بیاشامید بدل آنچه در دنیا امساک کردید از اکل و شرب ابتغاء
لوجه الله مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قال الله تعالی یا ابن آدم اذکرنی فی حالک اذکرک فی الدنیا و هذه ملاحظت شما حکم
عن الاشتهاء و عادت احیکم و خصمت تعبدکم فکلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة یعنی سبحانه بنوعی
خطاب کند در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که بهای شما از تشنگی بر هم چسبیده بود و چشمهای شما کوفته و دهنه
و شکمهای شما باریک و لاغر شده از غایت گرسنگی پس امروز موفر الحال در نعیم بهشت باشید و الطعم و اشربها را بخورید و بیاشامید بعوض
آن گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیدید **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ** و اما آنکه داده شود نوشته کردار او **بِشِمَالِهِ** بدست چپ او
و او بدهای خود را بیند و بر قبح اعمال خود واقف شود **يَقُولُ** پس گوید از روی ندامت **يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ** ای کاشکی داده نمیشدم
یعنی نداده بودی **كِتَابِيَهْ** نامه عمل مرا و آن را ندیدی تا بر ملا این فضیحت و رسوائی نکشیدی **وَلَمْ أَدْرِ** و کاشکی ندانستمی امروز
مَا حِسَابِيَهْ که چیست حساب من چه عبارت از شدة و صعوبت عقوبت حاصل و مکروه دارد و ثمره دیگر بیان مدت نمیشود **يَا لَيْتَهَا** ای کاشکی
كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بود که حکم نمایند بفنای ابدی یا قطع کننده امر من کار دنیا نشدی و این حالت را ندیدی
یا کاش این حالت بودی موثر حکم کننده بر فنای من چه بلیات و مرارت این حال که اینست تو از مرادت موت است و شدت آن یا کاش موت
دنیا موته قاطعه بودی یعنی هرگز از عدم بوجود نیامدی پس بر سبیل حسرت گوید **مَا أَغْنَى عَنِّي** غنی نساخت یعنی دفع نکرد از من عذاب را
مَالِيَهْ مال من و گویند که مالیه موصول و صله است یعنی آنچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و حشم و شهر و اتباع خادمین نشد
بود که ما اغنی استفهام باشد بر طریق انکار و منصوب المحل بر مفعولیه ای ای شیء اغنی عنی مالیه یعنی چه چیز را دفع کرد از من مال من
هَلَكَ عَنِّي نابود شد و گم گشت از من **سُلْطَانِيَهْ** تسلط و فرمان گذاری من بر بوده ها و تغییر و ذلیل و خوار و بیمقدار گشتم یا بعد
گشت از من حجتی که بر عذر خود در دنیا بدان چنگ زده بودم و بر آن اعتماد کرده از ابن عباس مرویست که این آیه در باره اسود
بن عبد الاسد نازل شده و نزد بعضی دیگر در باره ابو جهل و بر هر تقدیر این تاسف و تحسر فایده ندهد و خطاب بزبانیه دوزخ
که **خُذُوهُ** بگیرید او را **فَغُلُّوهُ** پس غل کنید او را یعنی دست با پای او را بر گردن او بندید در خبر است که چون خدای تعالی گوید بگیرید
او را و بهم بندید صد هزار ملک با تیها بند و بر او بگیرند و دو دو و سه سه در دست ایشان پاره پاره شود پس حق تعالی دیگر
بیاورید و آنها را گوید که بر بعض او را بگیرید و غل کنید **ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ** پس در آتش برند در آورید او را در آتش مصلوب حمیت حصر است تعلیق
میکنید او را گوید آتش برند بحسب کثیر و کثیر زیرا که متعلق بود بر مومنان و متکبر بر مومنان **ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ** پس آنگاه در زنجیری
از آتش **ذَرْعُهَا** که گزان **سَبْعُونَ ذِرَاعًا** هفتاد گز است **فَاسْلُكُوهُ** پس در آرید او را در آن یعنی از آن محکم بر جسد او بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد
تقدیم فی سلسله بجهت تقدیم جحیم است در دلالت کردن بر اختصاص و اهتمام بذکر انواع آنچه با آن معذب شود و امر ادخال بعد از آن تفاوت
عذاب نیست از عذاب او در دوزخ و قتاده و ابن زید و غیر ایشان منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مراد بذراع ذراع کوچک
که هر ذراعی هفتاد ذراع است و هر ذراعی بعد از مسافتی که میان مکه و کوفه است و این حدیث را دارمی و بیهقی و غیر ایشان روایت کرده و بعضی از مفسرین

بنا ده میکنند و از کمی اخبار مرویست که گرسنه اهل کسد در دنیا است جمع کنند بوزن یک انار نکچیز نیست و اگر حقه از آن مرکوب
سند جوده از دیگر آن از سوی این بجمع دعا نیست که هم اهل دوزخ در این سلسله باشند و ابو هاشم رحمه الله فرموده که زنانیه سلسله را
از زیر او دارند و به بینی او کشند و در دهن و کشند و از جسمش بیرون آرند و در کشاف آورده که مراد سبعون ذراعا وصف سلسله است
بطول کما قال الله تعالی فاسلکوه سبعون ذراعا مراد موات کثیر است نه عدد معین و مقرر است که هر چند سلسله طول باشد
عقوبت آن اشد خواهد بود و بعد از ذکر انواع تعذیب تعلیل آن مینماید بطریق استیناف که ابلغ است از اولا لاجله تعلیل آنه
کان کویا کسی گفته که چیست او را که معذب است باین عذاب شدید حق سبحانه جواب داده که بدرستی او را ایمانی که او بود در دنیا
لا یؤمن ایمان نمی آورد بالله العظیم بخدای بزرگوار که عظیم جثه نشان است بر آنکه مستحق عظیم و بزرگواری و عظمت نه غیر او
و کسی که تعظیم کند البته مستوجب این عقوبت باشد ولا یحض و ترغیب نمیکرد مردم را علی طعام المسکین بر خوردن دادن بینوا
بر طعام دادن انسان با وجه جای بذل طعام خود یا جهت اعطای ذکوة مفروضه و حقوق واجبه است و گویند معنی آیه است که منع
نفس خود میکرد و خود را بر این عذاب نگذاشت که بذل طعام کند باهل استحقاق و صاحب کشاف آورده که در این کلام رد و ابطال قریش است که
حرم در میان مسکین کمی اگر او را معطوف ساخته بر کفر و قرین آن کرد اینها دو قوم ذکر حق فرموده در دنیا معقول شود که طلب
تلذذ حق هر گاه با این مقابله باشد پس حال آنکه حق چگونه خواهد بود و تخصیص امر بذکر بعیت است که اقبح عقاب کفار است بوجه
الغی و اشنع رد الاعمال و قصا و قبح ایمان داشت بر مکلف بودن مشرکان با اصول و فروع ایمان مرویست که ابی بدر از جهت
مسکو میگفتی بر حق جزای مساکین و میگفت خلدنا نصف السلسلة بالایمان اولا تطعم ناصفها الاخر الطعام است اصل که حق سبحانه متوجه
کرد آن کافر مناجات در این دو قول مقبول و مسلسل باشد و باشق سوزانه معذب میگردد فلیس له الیوم پس نیست مر او را هاهنا
حمیم ایچ خویشی که یاری کند ولا طعام و نیست خوردنی او را الا من غسلین مگر از غساله و دخیان یعنی زد حام و چرک خورد که از اعضا
دوزخیان میبرد لا یاکله نمیخورند او را الا الخاطئون مگر گناهکاران که از روی تعمد مرتکب خطیه شوند یا از اذناء است تا اوند تا مراد
مشرکانند چون مشتق از خطی الرجل اذا اتی الذنب یا از تخطی الرجل اذا تعدی یعنی غسلین را نخورند مگر کسانی که در دنیا گذشته باشند از حق
خدا و فرق میان تخطی و خاطی است که تخطی کاهسته میکند بدون تعمد و خاطی حذف مستعمل است که جایز باشد از اضمار مستتر و مبتدا
او را بدل گیرد یعنی غسلین گفته اند که اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام اینان غسلین باشد و طعام جماعتی دیگر زقوم و گروهی دیگر ضریع
زیرا که حق جماعت در موسی دیگر فرمود که لیس لهم طعام الا من ضریع که اگر چنین نباشد لازم آید که هود و آیه منافی یکدیگر باشد و بعضی گفته
که چنین اند بود که ضریع و غسلین یک طعام باشد که بدو عبارت تعبیر افتاده و جماعتی دیگر گفته اند که تقدیر آیه اینست لیس لهم طعام الا من ضریع
و لا شراب الا من غسلین کما قال تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و وارد است با آنکه تقدیر چنین که لیس لهم طعام الا من غسلین
و ما شکلها پس ضافه نداشته باشد آیه لیس لهم طعام الا من ضریع و آن نخورند طعام الا ایشان و اولئک ما یاکلون طعامهم الا الاثام بعد
عبد تاکید قول مذکور میفرماید فلا اقسم پس سوگند بچیزی ظاهر و استعمال آن از حق ساخته و اثبات مرده اند الله و مرده
بیم

برای تاکید قسم یعنی البته سوگند میخورم بر آنکه لا از برای رد منکران باشد و اقسم جمله مستانفه یعنی مرتب است که کافران معاند میگویند که قرآن
باطل و ساخته محمد است سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه می بینید از مشهودات و ما لا تبصرون و بآنچه نمی بینید از غیبیات این اقسام است بجمیع اشیا
زیرا که هیچ چیز از موجودات از دید و فهم بیرون نیست فکانه قال لا اقسم بالخلائق و جمیع المخلوقات و گویند مراد بما تبصرون هر چیز
که در روی زمین است و بما لا تبصرون هر چیز که در زیر زمین است یا مراد اجسام و ارواح است یا الانس و الجن یا الحیوة و الموت
یا بر و بحر یا تبلیغ محمد و نزول جبرئیل بر او و یا آثار نبوة و انوار و آیات باهره و باطنه و از امام جعفر صادق در صلوات اسد علیه مرویست
که فرمود حق سبحانه قسم یاد میفرماید که سوگند میخورم بآنچه می بینید از نعم من بر خلق و بآنچه نمی بینید از نیکی من باد و ستان که انه
بدرستی که قرآن لقول رسول کریم هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار از خدا یعنی بر وجه رسالت از جانب حضرت عزت با شکم میکند
و بر بنده کان میخواند که خود می آید و بر خدا نسبت میدهد و آن رسول محمد است صلی الله علیه و آله و گویند مراد جبرئیل است علیه السلام
یعنی قرآن قول جبرئیل است که از جانب خدا بر محمد میخواند و قول اول اظهر است زیرا که مقصود اثبات رسالت آنحضرت است و نفی
شاعریه و کاهنیه از وی حیث قال و ما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر یعنی کلام متقی و موزون چنانچه ابو جهل و اتباع
او میگویند قلیلا ما تؤمنون اندک تصدیق میکنید این را نصب قلیلا بر مصدریه است و ما زائده بجهت مبالغه در قلت تصدیق ای تصدیق
تصدیقا قلیلا یعنی تصدیق نمیکنید مگر تصدیق بظاهر اندک بجهت تردد حاد و طغیان مراد عدم تصدیق نیست زیرا که قلت در معنی عدم است
و نیست قرآن سخن کسی که از جنس اخبار کند بغیبیات چنانچه کهنه بر بعضی و تابع او میگویند قلیلا ما تذکرون اندک
متذکر میشوید باین و تفکر مینمائید در این امر اما این نیز بطریق مذکور است ای تذکر و تذکر قلیلا یعنی یاد نمیکنید که ایمان باشد
شاعر یه تذکر یا کاهنیه بجهت است که عدم مشابهت قرآن بشعر امریست که منکران نمیشود مگر معاند مخالف مشاهده که آن
موقوف است بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن که متنافی طریقه کهانه است و معانی اقوال کاهنان تنزیل قرآن نازل فرستاده شده است
بمحمد من رب العالمین از پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل و لو تقول علینا و اگر افترا کند محمد و بدروغ بندد بر ما بعض الاقاویل
قاویل بعضی مقالات را جهت زعم شما است لاخذنا منه هر آینه بگیریم او را بالیمین بدست راست و ثم لقطعنا منه
پس بریم از او الوتین رگ متصل کردن یعنی دست راست او را بگیریم و رگ گردن او را از پیش قطع کنیم این تصویر اهلاک
او است با قطع آنچه ملوک میکنند کسی که بد خشم میگیرند و غضب مینمایند و آن چنانست که قاتل را امر مینمایند که دست
راست او را میگیرد و شمشیر در مواجهه او از غلاف بیرون میکشد و گردن او را از پیش میزند تا نگاه کردن او
باین شمشیر موجب زیادتی عقوبت او باشد و صاحب کشاف آورده که تقول افتعال قول است چه در افترا تکلفی
و تصنعی هست از جانب مفتری و تسمیه اقوال متقوله با قاویل بجهت تحقیر و تصغیر است گویا جمع اقوله است
که از قول مشتق باشد چون اهاجیب و اضاحیک که جمع اهجوبه و اضحوکه است و معنی کلام اینست که اگر
محمد قولی را بما نسبت دهد که ما آن را نگفته باشیم او را بقتل رسانیم مانند ملوک که از روی سخط و انتقام قتل میکنند

در کشتن کسی که امنا بر پشان کرده باشند بتخصیص احتی بجهت است که قتلا که اگر اراده میکنند شتر بود پس کرده نه دست چه متقدم
میکرد و اگر معنی آنکه بعضی دعا و شفیع بر خلق او نداد که اسم و اقع است بجهت تقریب تن او در آن دست راست او میکرد و معنی لاتقدموا بالیمین
لاتقدموا جنبا است همچنانکه تقطعوا من الوتین که بمعنی اختطعنا و بینا است و گویند که معنی آنست که اگر اندک دست راست او را از وجود ساریم بجهت اتصال او
اخذ او و بعد از آن بکشیم و نوع دیگر بمعنی یمین بمعنی قوت است یعنی او را بقوت و قدرت خود بگیریم و علاج بکنیم یا اگر قوت و قوتی او را از او اخذ کنیم
و او را بتیغ رسانیم **مَا مِنْكُمْ** پس نیست از شما **مِنْ أَحَدٍ** هیچکس یعنی نیست هیچ **عَنْهُ** از آن او **حَاجِزِينَ** منع کنندگان یا از آن مقتول باز دارندگان
قول این حسن احسن است زیرا که بجهت آنکه در سیاق نفی واقع شده عام است و شامل جمیع افراد و مخاطب را بجمیع مردمان است **وَإِنَّهُ**
و بدرستی که قرآن **لَتَذْكِرَةٌ** هر آینه پند است **لِلْمُتَّقِينَ** مر پرهیزکاران را از حرام و اشیاء که بر ایشان منفوع میشوند نه بمعنی ایشان **وَإِنَّا لَنَعْلَمُ** و بدرستی که ما میدانیم **أَنَّ مِنْكُمْ**
از شما که مردمان **مُكَذِّبِينَ** تکذیب کنندگانند مر قرآن را پس ما ایشان را بر آن تکذیب جزا و سزا خواهیم داد و گویند که مخصوص حکم بمحسوس باشد اسلام است
یعنی ما میدانیم که بعضی از شما کافر گردند و از دین اسلام مرتد شوند **وَإِنَّهُ** و بدرستی که قرآن **لَحَسْرَةٌ** هر آینه سبب حسرت است **عَلَى الْكَافِرِينَ** مر کافران را
و آنچه گویند کسانی که با ایمان آورده باشند مشاهده کنند یا اگر تکذیب سبب حسرت ایشان است در آخرت **وَإِنَّهُ** و بتحقیق که قرآن **لَحَقُّ الْيَقِينِ**
هر آینه درست و راست است چگاه یعنی یقین است که هیچ ریبی و شکی نیست و اگر آن از نزد خدای نازل نشده در طبرسی آورده که حق
همان یقین است و لفظ قرآن بنفس بجهت اختلاف لفظ است نه معنی و صاحب کشاف چنین تفسیر کرده که اضافه الیقین الی الیقین حق الیقین
کقولک هذا عالم حق العالم و جد العالم الجد المعنی لعین الیقین و محض الیقین **فَسَبِّحْ** پس تسبیح کن **بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** بنام پروردگار خود که
بزرگ است یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و نالایق که از جهلان روا میباشد بتقول و او را بثنا و ستایش بخوان بسبحان الله العظیم
بطریق وجوب تا اذل میسازد از قرآن و عبارت از امام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما منقولست که حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود من قال سبحان الله العظیم و بحمده من غیر ان یکتب کتب الله له عشرون الف حسنة و محا عنه ثلاثین الف سیئة و رفع له ثلاث الاف درجة و هر
که بگوید سبحان الله العظیم و بحمده بدون تعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحان بحق سبحان بحمد خدا بر ای او بنویسد و صد هزار سیئه از او محو نماید
و سه هزار درجه از برای او بر درجات عظیمه و کرامت نماید **سورة المعارج** مکیست الا ایه و الذین فی اموالهم حق معلوم که نود و هشت آیه
و هفده آیات از جمل و چهار آیات نزد حبشه شامی و جمل و صد و هفده شامی و اختلاف در آن جنسی است که آن غیر شامی است و این
کسان بعضی علم دارند که هر که سوره سال سائل بحق الحق سبحانه ثواب کسانی که نان بپای دارند و حج کنند و زکوة دهند و زنان که شوهر
و مراعاه امانت کنند و حکم دنیا مرحل و ثبت فرماید و جا بر از ایجنوب صلوات الله علیه نقل کرده که هر که بر قراءة سال سائل مداومت نماید حق سبحانه
روز قیامت از کنار جان او نپرسد و او را در بهشت خوش محمد و آل محمد که اند بدرگاه چون حق سبحانه رحم سوره الحاقه بخواند بعد منکر
افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** آورده اند که نضر بن حارث بن کلده که از جمله مکذبان قرآن و معاندان
بود و از مشرکان بود در مجمع الزمان بود در مجمع الزمان بر پای خواست و از روی استهزا و سخریه گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه میگوید از نزد تست
پس بر ما سنگی بر ما بیار یا ما را عذاب الیم مثلا کن حق سبحانه این آیت فرستاد که **سَأَلَ سَائِلٌ** درخواست خواهنده **بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** عذابی فرو

آینده کرنا بیت است **لِلْكَافِرِينَ** برای ناگرویدگان کان فرق بدرا است در دنیا با عجیلان و عذاب الیم در آخرت مروی است که نضر بن حارث
خویش مرصد در روز بدر و او را بصبر هلاک ساختند عجیا او را اسیر کردند و طعام و شراب بوی ندادند تا مرده باکان دوزخ سپرد و از
اسیران بدر همچنین بکرد الملک ساختند مگر او را و عقبة بن معیط و گفتند این سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی
دیگر آنست که سائل حضرت رسالت بود صلعم که استعجال عذاب کرد و از حق سبحانه درخواست تا بر کافران واقع شود و از قتاده مرویست
که سائلی بر وجه تعنت از پیغمبر صلعم سؤال کرد که عذاب خدای بر چه کس نازل شود و کیست واقع کرد حق سبحانه این آیات فرستاد و دنیا بر این
وجه که ابجر است که سائل که مضمر بمعنی معنی و اهتم است و قول کافران این خبر مبتدای محذوف و فای مرکافرین و بنا بر وجوه اول
ذکر با بجر تعنت و معاست در سؤال کانه قال و حادث بعذاب و قول کافرین معلق بعذاب که صفت آن باشد یا متعلق بعلق یعنی حادث
بعذاب یا بواقع از عذاب نازل کاحلم صاحب طبرسی آورده که اخبرنا السید ابو الحمد قال حدثنا الحاکم ابو القاسم الحسکانی قال حدثنا
ابو عبد الله الشیرازی قال اخبرنا ابو بکر الجرجانی قال حدثنا ابو عبد البصری قال حدثنا محمد بن سهل قال حدثنا زید بن اسمعیل مولی
الانصار قال حدثنا محمد بن ابو بشار اسلمی قال حدثنا سفیان بن عیینة عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه علیهم السلام قال لما
نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علیا یوم غدیر خم و قال من کنت مولاه فعلی مولاه طار فی البلاد فقدم علی النبی صلعم النعمان بن الحارث
الفهری فقال امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و امرتنا بالجهاد و الحج و الصلوة و الصوم و الزکوة فقبلنا
ثم لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک او امر من عند الله قال و الذی لا اله الا هو ان
هذا من الله فولی النعمان بن الحارث و هو یقول اللهم ان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم
فرماه بحجر علی راسه فقتله و بر کافر دیگر فرماه الله رفع بحجر علی راسه فخرج من دبره فاتی الله سائل سائل بعذاب واقع و این روایت علی بن
باسانید خود نقل کرده و مضمون روایت مذکوره این است که ابو الحمد باسانید مذکوره بحمد الحمد نود که سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت از آباء کرام خود نقل فرمود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم اهل الموقف را جمع کرد
دادی و از ایام تمام خود که رانده و در رخوا و فرمود که هر که من مولای او باشم و صاحب تصرف در امور او پس علی مولای او است و صاحب
تصرف در امور او و این حکایت در اطراف منتشر شد و این قصه در میان مردمان مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشست
و متوجه مدینه شد تا در بیابان بابطحه رسالت پناه مجلس نماز و منا قشه کند و چون بمجلس آنحضرت در آمد و داد دم از مجلس از مهاجر
و انصار مشحون بود گفت یا محمد تو ما را بکلمه شهادت دعوت کردی از تو قبول کردیم و بقیام صلوات خمس و حج و صیام و زکوة و حج و جهاد
و بر کوة و صوم و حج و جهاد تو قبول کردیم فرمان تو بردیم و بر حسب اشارت تو واقع شد آنچه تو خواستی چه بر ما بر هم از ما راضی و خوشنود
نشدی تا آنکه دست این سر را گرفتی و گفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه و امر نمودی که بعد از من آنکه حاضر باشد و تابع او شد باید که
بخبر دهی تو بود و از پیش خود علی را بر گزیدی و بر مردمان حاکم ساختی باین امر خدا اگر مرضی حضرت تو بود بعذابی که بجز او بر دیگر
دیگر نیست که انجیر من در باره علی ابن ابی طالب گفتم و در حق او بجای آورم بخشان و رسانیدم باین خدا بود و اندیشه و تنبیه چون

نماز چون این سخن را از مردم دین بشنید روی خود را از آن قبله اسلام بگردانید و رو خواست و گفت بار خدایا اگر چنین میگوید
در حق علی ابن ابی طالب کرده درست و راست است و با من فرست بر ما سنگ باران یا ما را بعذاب دردناک گرفتار گردان و چون آن ملعون
این دعا کرد و عذاب الیم از آسمان فرستاد سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبر بیرون رفت و در ساعت
این آیت نزول یافت که سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع یعنی درخواست خواهنده که خدا درخواست خدایی که کفر و را نبوده است
بر اهل کفر و عناد لیس له عذاب را دافع دفع کننده و باز دارنده من الله از خدا این بار مجرور متعلقست بواقع یعنی خدای
واقع شونده از نزد خدای را دافع یعنی نیست او را دفع کننده از عذاب خدا چه مراد الله ممتنع الدفع است و هیچ چیز مدفوع نگردد
ذی المعارج خدایی که خداوند درجای بلند است یعنی مرتبه‌های ارجمند و بلند است که برای انبیا و اولیای خود مهیا کرده یا خطاب و تعظیم
کسان برای صعود کلمات طیبات معراج فرموده یا مدارج که ارواح ایشان قوی میکند در سلوک خود یا مراتب رفعت و فرشتگان را
وجه قول اول این بود که جهت تعجب است از آنکه بر این نعمت و مکان نکوهیده که روح جماعتی از مخلوق الهی اند که عظم اند ملائکه و حفظه
ایشان همچنین که ملائکه که حفظه اند میان اند و بر هر بنده ملائکه و روح عروج میکنند و صعود مینمایند الیه بسوی عرش خدا که مهبط
اوامر الهی است فی یوم در روزی که کان مقداره است اندازه آن خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اندک
اورا که عروج الملائکه لکن استبعاد است از برای بیان ارتفاع معارج و بعد آن در علو و ارتفاع بر سبیل تمثیل و تخییل یعنی آن معارج بر
وجهی است که اگر مقدر قطع آن توان کرد در زمانی خواهد بود که مقدر باشد به پنجاه هزار سال و نزد بعضی معنی آنست
که اگر یکی از بنی آدم سر کند از اسفل زمین تا بآن معارج که ملائکه در یک روز میروند او بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت و نزد بعضی دیگر
مراد یوم روز قیامت است یعنی ملائکه و روح عروج کنند بعرش خدا در روزی که باشد مقدار آن همچو مقدار پنجاه هزار سال نه آنکه مراد
این است که مابین اسفل عالم تا بالای شرف عرش مقدار پنجاه هزار سالست زیرا که مابین مرکز ارض بمقعر سماء دنیا مقدار پانصد
سال راه است و تخمین عرض از آسمان هفتم تا کرسی عرش نیز چنین است و مراد بآیه که فی یوم کان مقداره الف سنة زمان
عروج بنی آدم است از ارض تا مهبط سماء دنیا انتهی کلامه و گفته‌اند مراد مقدار موقف خلائق است در روز قیامت برای حساب
و فصل قضا یعنی اگر بحساب جزء دنیا بود عرض پنجاه هزار سال تمام شدی و از ابی سعید الخدری مرویست که مقدار
که اگر متولی حساب غیر خدا میبود پنجاه هزار سال میبود و لیکن خدای که حساب خلائق کند و بواسطه دیگر نیست مراد
حاضر است که این روز هنوز نصف نرسیده باشد که اهل جنت به بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ و نزد بعضی دیگر از مفسران
معنی که مقدار اول نزول ملائکه بدنیا برای اعلام امر و نهی قضا و الهی بخلایق تا آخر عروج ایشان باسمان که روز قیامت باشد مقدار پنجاه
هزار سال باشد پس مابین مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد الا مخفی از خدای عبادت که چندان گذشته و چه باقی مانده و بعضی دیگر گفته
که مراد آنست که در هر گاه قیامت پنجاه موقف باشد که هر موقفی خلق سجاه هزار سال طول آن را باز دارد و از ابن عباس مرویست که
شدت قیامت و سختی آن بکافران بمرتبه که ایشان پندارند که این روز بر ایشان این مقدار است و ابو سعید خدری گفته

تعرج الملائکة عروج و صعود میکنند فرشتگان

که یکی بحضرت رسالت صلعم گفت یا رسول الله ما اطول هذا الیوم چه روزی دراز خواهد بود این روز قیامت فرمود که والذی
نفسی بیده انه لیخف علی المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلوة مکتوبة یصلیها فی الدنیا حق آنخدایی که جان محمد بید
و قدرت اوست که این روز را سبک گرداند بر مؤمن تا آنکه سبکتر باشد بر او از نمازی فریضه که در دنیا گذارده باشد و از ابو هریره نیز
نقل کرده‌اند که مقدار آن وقت بر مؤمن چندان باشد که میان نماز پیشین و پسین و جابر انجه ما در روز قیامت باشد فی یوم
صلوة واقع خواهد بود و معنی اینکه سؤال کرد سؤال کننده بعذابی که واقع شود در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد حاصل
که سخن سبحانه تعجب خود را میفرماید که عذابی که برای اهل تکذیب مقدر است مرتفع نمی‌شود و البته بر ایشان واقع
میشود فاصبر پس شکیبا باش بر تکذیب مشرکان صبرا جمیلا شکیبایی نیکو یعنی بی شایبه قلق و جزع و شکایت و استعجال
و مناسب کشاف آورده که این متعلق است بسأل زیرا که سؤال عذاب بر وجه استهزا بود و تکذیب وحی و یا بر سبیل
تحدی و آن موجب تعجیل آنحضرت بود و یا آنحضرت بر طریق حزن و استبطاء صعوبت در مؤاخذت عذاب فرمود پس
معنی اینست که ای محمد صبر کن و درنگ مباش از تکذیب مکذبان و استعجال مکن در وقوع عذاب
بر ایشان که منتظر بر ایشان واقع خواهد شد و هر یک از ایشان بکافات عمل خود خواهند رسید و چون کار عذاب و
نکال کفار خواهد شد انهم یرونه بدرستی که آن کافران تکذیب کنندگان یرونه می‌بینند عذاب را یا روز قیامت را کاهی که می‌بینند
متعلق بواقع باشد بعیدا دور از امکان و رؤیه یعنی ظن است یعنی ظنه ایشان چنانست که آن هرگز خواهد گرفت
و واقع نخواهد شد و این کلام مثل آنست که در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال مینماید و نحن نراه
قریبا نزدیک بامکان یعنی ممکن الوقوع و دور اینجا بمعنی علم است یعنی ما علم بوقوع فلان کار در حالت یعنی محال می‌نماید
آن و ما بتحقیق میدانیم آن و قوله یوم تکون السماء منصوب است بقریبا یعنی ممکن الوقوع است آن عذاب یا قیامت
در روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلز گداخته یا منصوب باضمار یقع بجهت دلالت واقع بر او تقدیر این باشد
که کان کیت کیت یوم تکون السماء کالمهل یا آنکه مهل بمعنی دردی باشد که می‌ماند بر آن متعلق بواقع باشد حاصل که آن عذاب یا قیامت
واقع گردد در روزی که آسمان در تلون بیرون نقره گداخته باشد یا مانند دردی زیت یا مثل مس گداخته یا بمثابه
قطر قطران یعنی آسمان در آن روز بگدازد و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگارنگ زیرا که جبال
مختلف الالوان است کافان و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانه و غرابیب سود یعنی کوهها ریزه ریزه گردد
و چون گرد بر هوا رود و مانند عهن منفوش شود که باد آنرا بر هوا برده باشد و از حسن مرویست که کوهها از
پشمهای رنگین
بشتابد و یک شوند و صحرا از آن مانند عهن منفوش و پس از آن چون هباء منثورا و بر سیده نشود
هیچ خویشی حمیما از خویش یعنی از دوست و طلب خویش نکند و باو نگویند که این صمیمک خویش تو کجاست یا آنکه سؤال
خویش را از او استفسار نکند زیرا که همه نزد یکدیگر یکسان باشند و یکدیگر را بینند و حالت خود را مشاهده

کسی بیاحتیاج جلب و سؤال نباشد و بعضی از بکر روایت کرده اند که ولا یسأل حمیم معلوم حمیم نباشد یعنی نپرسد هیچ خویشی
احوال خویش خود را و با او تکلم نکند بجهت آنکه هر یک بکار خود در مانده باشند و با مر خود مشغول و بمسائله یکدیگر نپردازند
و قوله یبصرونهم کلام مستأنف است گویا چون حق سبحانه فرمود که ولا یسأل حمیم حمیما کسی گفت که شاید عدم سؤال
بجهت عدم مشاهده باشد حق تعالی فرموده که بینا کرده شده باشند خویشان بعزیزان یعنی هر کس خویش خود را شناسد
و باحوال او بینا بود و داند که هر یک بچه عمل مشغول بوده اند و لکن بجهت تشاغل ایشان بخود از تساؤل ممکن نباشند
نه آنکه عدم تساؤل بجهت عمای ایشان باشد از یکدیگر و جمعیه ضمیر فاعل و مفعول در یبصرونهم باعتبار عمومیت
هر یک از جمعیه است یا آنکه جمله فعلیه صفت جمعا باشد صفت بین معرفتین ایاهم و نزد بعضی معنی لا یسأل حمیما
آنست که پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه خویش هر یک را از کردار او سؤال کنند نه از دیگر و از غیر یا هیچ کس طلب خویش
خویش نکند و از او درخواست نکند تا او را و بلوه او را و سبک بار رساند زیرا که همه از یکدیگر مایوس باشند
و نظیر آنست قوله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی آنکه عدم سؤال بجهت آن باشد که یکدیگر را بعلامات شناسند کافران
بسواد وجوه و زرقه عیون و مؤمنان بنضاره لون و بیاض وجوه و از ابن عباس نقلست که ایکه خویشان یکدیگر را
شناسند در یکساعت باشد و بعد از آن هیچ کس یکدیگر را نشناسند و همدیگر را نگریزند و از قتاده روایت کرده اند که در قیامت
اعدای مؤمنان را و شداید و عذاب ایشان را بمؤمنان نمایند تا او فرحناک و خوش حال گردد و بایشان شماتت بعد کند و گویند
روسای کفار را باتباع ایشان نمایند تا از ایشان تبرا کنند و بعضی مفسران را راجع بعلایکه می دارند یعنی اهل تکلیف را تبکیت
نمایند تا جماعتی را بدوزخ کشند بجهت قبح اعمال و بعضی را بهشت بر سبب حسن اعمال و قوله یود المجرم حال است از احد
ضمیر بین مذکورین یا استیناف و ایراد این بجهت دلالت بر اشتغال هر یک بنفس خود یعنی در آن حال دوست دارد و آرزو بود
کافر لو یفتدی اگر فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه بپسران خود یعنی فدا کند بعوض
بعوض خود پس آنرا که عزیزترین خلق او بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و کوش خلاصی یابد از آن و صاحبته
و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار و مونس و غمخوار او بوده و اخیه و برادر خود را که هم پشت و مددکار او بوده
و فصیلته و عشیره و خویشان نزدیک خود را که از ایشان منفصل گشته و بوجود آمده باشد التی تؤویه
آن عشیره که جای داده باشند او را در دنیا از نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده باشند یا باو منتسب بوده باشند
در نسب و من فی الارض و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی خواهد که
او همه خلایق را از اقارب و اجانب فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند او را از آن فدا دادن این عظمت بر نیندیشد
و این ثم بجهت استبعاد است در اینجا و فدای ایشان و عدم نجات بر آن و طمع قال و ردا لظی کلا نه هیچ نجات
که این افتدا او را نجات و از عذاب برهاند لظی بدرستی که آتش دوزخ که بجهت آن و فدا دهد و فایده ندهد

نه

نه زبانه ایست خالص که هیچ پرتو و غلظت نباشد تا موجب کثرت حرارت آن شود و عدم ذکر مرجع ضمیر بجهت دلالت
ذکر عذابست بر آن و میتواند بود که ضمیر مبهم باشد و جز مفسر آن یعنی آنچیزی که از و فدا دهد زبانه خالص است از آتش
یا ضمیر قصه و لظی مبتدا و خبر آن قوله نزاعة یعنی شان و قصه اینست که زبانه خالص کننده است للشوی مر پوست
و پای و شکاها را یا پوست سر ایشان را بشدة احراق و بار یعنی اول جزء بعد اول جزء است و در کشاف آورده که لظی علم است
یاد کرده آن مفعول از الفظی که معرف بلام است بمعنی اللهب و لا اسم جنس است بمعنی طب و نزاعة صیغه مبالغه
یعنی بسیار نزع کننده اعضا از جای خود و میتواند بود که رفع نزاعة بر تحویل باشد ای هی نزاعة یا آنکه صفت لظی باشد
کاهی که علم نباشد و محض بنصب خوانده که حال مؤکده باشد یا مستقله بر تقدیر ایما مسلطیت یا منصوب باشد
بر اختصاص بتحویل و شوی بمعنی اطراف است یا جمع شواه که بمعنی جلد راس است حاصل معنی آنست که زبانه
آتش خالص بسبب فرط سوختن بر کننده باشد پوست جوارح یا سر را و نزع نماینده گوشت آنرا از استخوان
و ملوذ است که هر کاه که پوست و گوشت را از استخوان بر باید فی الحال پوست و گوشت دیگر بر آن روئیده شود و باز آتش
آنرا نزع نماید و ابلاء بدین بر همین منوال باشد و این آنست که حق تعالی فرموده که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها
لیذوقوا العذاب بعد از آن بدل آن آتش میکند بقوله تدعوا میخواند آتش یعنی جذب میکند و حاضر میکند
در نزد خود بر وجه جبر و قهر یا جلال میکند و اند کقولهم دعاه الله اذا اماته یا زبانه آتش میخواند و در معالم التنزیل
از پیغمبر صلعم روایت کرده که آتش بقدرة کامله ربانی گویا شود حامله گویا باشد تا سوراخ و نکلم شجعا موسی دین با فصیح
بنام و لقب بخواند من ادبر کسی را که پشت کرده بر حق و تولی کرده از فرمان معبود مطلق و جمع و کرد
کرده مال دنیا را بدون ملاحظه حلال و حرام فاوعی پس رد و عا نماده یعنی بجهت تحفیظ در ظرف کرده و نگاه
داشته و حقوق واجبه آنرا نداده و بجهت کثرت حرص بر جمع آن و طول امل و تشاغل بآن از دین حق باز مانده و بمرتبه
که عبد الله سلیم هر کسیکه را بخشی و پوشنده آنرا نامزبوط و ناحفوظ داشتی و بر اکنند که چرا چنین میکنی گفت میترسم
که اگر حفظ آن نشود دزد آید جمع فاوعی داخل میکند حق سبحانه بیان شدة محبة انسان بجمع مال کرده میفرماید
که ان الانسان بدرستی که آدمی خلق آفریده شده است هلوعا بسیار حریص بر جمع اموال و سریع
المنع از اداء حقوق معلومه آن و بلحسب و سریع الجزع در بلیات و مصایب و این مؤخوذ است از تاء
هلواع ای سریعة السیر از مقاتل منقولست که هلوع جا نزدیک در پس کوه قاف که هر روز هفت بحر
از کیاه خالی میکرداند یعنی جهد حشایش آنرا میخورد و آب بهمت دریا را می آشامد و در کوه ماوسر ماسر ندارد و
هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه
روزی بدین دابه تشبیه کرده و از حضرت رسالت صلعم مرویست که شراطین الخیل شر حالج و سبق شالع بدترین

آنچه در مورد بود خلاف است که او را از دادن باز دارد و بدلی که دل او را از بجای برکند و احمد بن یحیی روایت کند
که محمد بن عبد الله بن طاهر از من پرسید که تفسیر هلوع چیست که هیچ تفسیری این واضح از تفسیری نیست که
حق سبحانه فرموده و هو قوله اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و قرض جَزُوعًا اذا در طرف جزوع است
و اذا دوم طرف منوع بسیار نماز جزع نماینده و فریاد کننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت
مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت و این اوصاف نکوهیده احوال مقدره اند
مختص بنی انسان بجهت رسوخ جزع و منع در و بمرتبه ایست که گویا برین مجبول است و آن صفات از امور خلقیه و غیر اختیاریه
مثل قوه تخلق انسان من عجل و دلیل برین آنست که انسان در بطن و مهد متصف باین دو صفت نیست و دیگر
آنکه صفات ذمیمه است و حق سبحانه فاعل آن نیست و دلیل دیگر بر آن استثنا مؤمنین است از آن فی قوله اِلَّا الْمُصَلِّينَ
یعنی جمیع آدمیان باین دو صفت متصف اند مگر نمازگذارندگان الَّذِينَ هُمْ اما کسانی که ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود
دَائِمُونَ مداومت کنندگانند و مواظبت نمایندگان در اوقات آن بجمیع شغلی از اشغال از آن باز نمانند و عنا النبی صلعم
افضل العمل ادومه و آن قل و فرق میان مداومت نماز و محافظت آن که مجاز بین منکر خواهد شد آنست که دوام رابع
بنفس صلوة است و محافظت باحوال آن اما قامت ارکان و شد و مطد در آن و از امام صادق صلوات الله علیه
و آله منقولست که این آیه در نوافل است و آیه والذین هم فی صلوتهم یحافظون در فرایض و واجبات و در روایتی
دیگر آمده که الذین هم علی صلوتهم دائمون کسانی اند که در حالت نماز ساکن باشند و روی خود را از سمت قبله
منحرف نسازند یعنی چپ و راست التفات ننمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست
دانسته شده یعنی معین چون زکوة مفروضه و تصدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای
محتاج نا خواهنده که بسبب عدم سؤال مردم پندارند که او غنی است و بجهت این او را محروم سازند از اعطاء اموال و مراد
از اموال مسلمات صلوات الله علیه لیس فی المال حق سوی الزکوة و هو الشیء الذی تخرجه من مالک اما است کل جید و آن شئت کل رديء
لکل ذی فضل فضله حق معلوم از زکوة نیست بلکه اغیر زیاده است که تو آنرا از مال خود اخراج کنی و بعد از آن تمشیت
حق دوستان در روز جمعه یا هر روز آنرا طبق تجمع با اهل آن رساند و نیز از آنحضرت مرویست که هر آن مقتل الفواید
و تعطی من حرمک و تصدق فی عادات حق معلوم آنست که خود شان و عادت خود را صله و عطیه بدهی و بدشمنان
خود تصدق کنی وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق نمایند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و شمرنیست در آنکه علامت
تصدیق بآن از کتابت طاعت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ
ترسانند بر آنکه مبادا بر نفس ایشان واقع شود و نشاید خوف آن اجتناب از معصیت و گویند خوف
ایشان بجهت عدم قبول حسنات باشد و مواخذه بر سیئات إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار

ایشان

ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن نمیتوان شد و مواخذه جمله معترضه است برای بیان
آنکه سزاوار اینست هیچ چیز پیدا که از عذاب الهی و شتاب پادشاهی ایمن شود و اگر چه در طاعت جهد نهایت رسیده
باشد بلکه متردد باشد میان خوف و رجا وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ
نگاه دارندگانند از مطاوعت بدهد و حبی و سببی که باشد إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بانانکه
مالک شده باشد أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در حقیقت تصرف خود در آورده باشند فَإِنَّهُمْ پس
بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ
پس هر که طلب کند یکی را وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر از آنچه گفته شد از اباحت مناکح برای فروج فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ
ایشانند که در گذرندگانند از حد و خدا و بیرون رفتگان از اباحت آنچه حق سبحانه و تعالی مقدر فرموده و وطی در
ایشانند که در گذرندگانند از حد و خدا و بیرون رفتگان از اباحت آنچه حق سبحانه و تعالی مقدر فرموده و وطی در
بجایم نیز درین اعتقاد داخلست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای
خویش رَاعُونَ رعایت کنندگانند خواه امانت حق باشد که آن ایمانست و ادای حقوق و خواه امانت خلق که آن
ودایع است و غیر آن و عهد نیز خواه با خالق باشد و خواه با مخلوق چه امانت گذاردن و بعهد وفا کردن و انکار و اخفای
آن خودن از جمله واجبات مختص است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ قیام نمایندگانند
و ادا کنندگان آن در آنچه علم بآن داشته باشند از حقوق خدا و بندگان و حفظ شهادتهم میخواند صبیغ جهت اشتمال
انواع آن از تحمل و ادا که روایت کرده اند که مواد باقامت شهادت ادا است بکلیین شهادتین و اگر چه شهادت از جمله امانات است
اما تخصیص بذکر آن فرموده بجهت اثابت فضل آنست زیرا که در اقامه آن احیای حقوقست و تصحیح آن و در اخفای آن
تضییع و ابطال آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی باداب و شرایط
و ارکان آن قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبادات
بدنیه و مالیه و تکریر صلوة و عدم اکتفا بحروف عاطفه جهت مبالغات در مدح عبد بن فضیل از ابی الحسن
صلوات الله علیه روایت کند که حافظان صلوة شیعیان ما اند که در هر شبانروزی پنجگاه دیگر کوت نمایند اقدام
نمایند و حفظ آن کنند و زراره از ابی جعفر علیه روایت کند که مراد فرایض یومیه است هر که آنرا در وقت
خود بگذارد و حالانکه عارف باشد بحق آن و غنیمت آنرا بر آن اختیار کند حق سبحانه بسبب آن براتی از برای
وی بنویسد باین مضمون که هر کرا او را عذاب نکند و هر که آنرا در غیر وقت بگذارد و غنیمت آنرا بر آن اختیار
نماید اگر خواهد او را بیامرزد و اگر خواهد او را عذاب کند أُولَٰئِكَ آن گروهی که بدین صفات مذکوره موصوفند
فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای مملو از اشجار که آن روضات جنات است مُكْرَمُونَ گرامی کرده شدگانند
و مکرم و معظم نزد حضرت عزت اند که بعد از نزول آیات مشرکان گرم آمدند حضرت رسالت صلعم حلقه زدند

واستهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع دارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع داریم که بیشتر از ایشان یابیم زیرا که
در دنیا افضل از ایشانیم از حیث اموال و خدم و حشم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست وجه بوده است
مر آنانرا که کفر ورزیده اند و ازین صفت که مذکور شد لی بهم اند قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ در حالتی که بسوی تو شتابنده گانند
و گردنها در از کننده گان بسوی تو و نگرندگان بتو بنظر دشمنی عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از
جانب چپ عِزِينَ جماعتی متفرقه اند و گروه گروه و عزین گان این جمع عزة است که اصل آن عزوه است مشتق از عزو
بمعنی نسبت گویا هر فرقه معتزی است بغیر آنچه فرقه دیگر بان اعتزا کرده اند و بدانکه ما مرفوع الحال پایه ثانیه
و جمله موصوله جزآن و عاید محذوف که آن فیه است و قبلک در موضع حال است از ضمیر کنند و یا از هم بود و بتقدیر
فالهم ثابتین قبلک و مهطعین حالات از ضمیر قبلک و میتواند بود که قبلک ظرف هم بود و باشد یا ظرف مهطعین
و عزین و عن الشمال متعلق باو و عزین حال بعد از حال یا آنکه متعلق بعزین و در روایت آمده که مستهزیان
رهطی بود که کرد اگر در حضرت حلقه زدند و استهزا و سخریه بتوآن میکردند پس حق سبحانه انکار قول ایشان کرده
فرموده که أَيَطْمَعُ الطامع دارد كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در گرده شود بمکان
جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستانهای اهل مشکاة اهل آنست که بدون ایمان و طاعت در روضات جنت داخل شوند
كَلَّا نه این چنین است و هرگز کامروا در جنت راهی نباشد پس تعلیل عدم دخول کفار بجنت می نماید بقوله
إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید که آنرا هیچ
نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیله طاعت استکمال نیابد و باخلاق ملکیه از لوث کدورات صافی
نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت انجام معلوم اشعار است بآنکه آن از خیریت که ذکر مستحق و مستعد است
پس تعظیم و تشریف مشرکان بر اهل ایمان از کجاست و دعوی تقدم و سبق بر ایشان در دخول جنت از چه وجه است
و گویند که معنی آیه اینست که مردمان مخلوق شده اند بجهة دانستن مبداء و معاد چه تکمیل نفس بعلم و عمل است
پس کسی که استکمال نفس نیابد در منازل کاملین راه نخواهد داشت و میتواند بود که این آیه استدلال باشد بر اثبات آخرت
بر امکان نشأتانیه که رجوع مردمان بآنست یعنی شما میدانید که ایشانرا از نطفه ایجاد نمودیم و بدین حال در آوردیم
پس چگونه قادر نباشیم بر اعاده ایشان برای جزا و سزا بلکه افزودیم ایشانرا از جنس کسانی که از ایشان آفریده ایم
هست که کسب علوم کرده بمعارف الهی و معالم احدوی عارف شوند نه از جنس حیوانات که از شان ایشان تحصیل
علوم مذکوره متصور نیست چون بحایم و طیور پس چرا فکر نمیکنید و بر وی دلایل و براهین نمیکنید تا عالم شوید
بوقوع نشأة آخرت فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بافریدگار
مشرقها که مافتاب راست و هر روز از نقطه دیگر از آن طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب راست

و هر روز بنقطه دیگر از آن غروب می نماید چه مقدورست که آفتاب سپید و شمس مطلع و مغرب دارد و هر روز از ایام
سال از مطلع طلوع میکند و بمغرب غروب می نماید بر حسب حکمت و وفق مصلحت حضرت عزت تعالی شانه و عظم
برهانه و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یکی از ایشان را محل شروق و غروب از دایره افق
نقطه دیگرست و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه
بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر را بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ که بهتر و فرمان بردارتر از ایشان
باشد و گویند معنی اینست که بدل دهیم بمحمد صلی الله علیه و آله از انصار را که بهتر از کفار ایشان ایمان بیارند
وَمَا نَحْنُ و نیستیم مَسْبُوقِينَ مسبوق شدگان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچ کس از امر ما پیش نتواند گرفت
و ما را مغلوب نتواند ساخت پس وقتی که اراده عذاب ایشان کنیم هیچ کس بر ما سبقت نتواند گرفت و ما را عاجز نتواند ساخت
و چون حال برین منوال است فَذَرْهُمْ پس بگذار و دست بدار ایشانرا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا مشروع کنند در امور
باطله يَوْمَهُمُ و بازی مشغول شوند در شواغل فانیه دنیویه حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود
الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند در قیامت است و گویند روز بدر است و حکم این آیه بآیه قتال منسوخ
نموده یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا در حالتی که شتابندگان باشند بسوی
و اسرافیل و این صحیح صریح است كَأَنَّهُمْ گویا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی برپا کرده يُوفِضُونَ می شتابند بر نگ
لشکر برانگیزاند که علم خود را قایم چنند و بجانب آن شتاب کنان روند و سفن نصب بضم نون و صاد خوانده اند که جمع نصب باشد
چون سقف و سقف یا آنکه مثل نصب باشد و گویند نصب علم سنم است یعنی گویا می شتابند بجانب بتان خود بجهة تقرب
بایشان چنانکه در دنیا بر یکدیگر سبقت می گرفتند بعبادت ایشان و قوله خَاشِعَةً حالات از ضمیر یوفضون یعنی شتاب
کنند در حالتی که ذلیل و خوار افتاده باشد أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان چه از غایت هول و ترس چشم نتوانند
گشود و سر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ پوشد و فرو گیرد ذِلَّةٌ خواری و نگونساری و روسیاهی ذَٰلِكَ این روز
الْيَوْمُ الَّذِي آن روزیست که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده کرده میشدند آن و ترسانیده می شدند چه
عناد و طغیان و تصدیق آن نمیکردند و محمودی ورزیدند سورة نوح علی نبینا و علیه السلام مکی است و بیست و
هشت آیه است بعدد کوفی و بیست و نه بعدد بصری و شامی و سی نزد باقیان و اختلاف در چهار آیه است سوا و اصنام
که هر دو غیر کوفی اند و نسرا که کوفیست و مدخلا الاخیر و اصنام کثیر که مکی است و مدخلا الاول بر کسب از تعظیم صلی
الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره نوح علیه السلام قراءة کند داخل دعای وی باشد حیث قال رب اغفر لی
ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات و از ابی عبد الله سلام الله علیه روایت که هر که ایمان بخدا
دارد و کتابها و رسالات می باید باید که ترک نکند تلاوة سورة انا ارسلنا نوحا چه هر بنده محتسب صابر که این سوره را در

یا نافله بخواند حق سبحانه او را در میان مساکن ابرار جای دهد و ثمن چنان باو اعطا فرماید و انواع کرامت و اصناف نعمت باو
نوازش نماید و دویست حور عین بچهار هزار رکیب باو دهد انشاء الله تعالی و باید دانست که چون حق تعالی ختم سورة المعارج
بوعید اهل تکذیب افتتاح این سوره کرد بذکر قصه نوح و قوم او و آنچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب
طوفان و عقاب آنها تا تسلیه حضرت رسالت صلعم باشد پس فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا
بدرستی که ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او که آن قابیل بود أَنْ أَنْذِرْ بانکه بیم کن قَوْمَكَ
گروه خود را و این تقدیر حرف جر است و آن مصدریه ای بالانذار یا تقدیر این باشد که بان قل له انذر و یا انکه مفسره
ارسلنا باشد چه تضمن ارسلنا بمعنی قول و مثل اینست انا عبد الله که بعد از این مذکور خواهد شد یعنی نوح را بگروه او فرستادیم
و او را گفتیم بر سبیل بیان ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از انکه بیاید بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک طوفانست یا عذاب
اخرت قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح علیه السلام ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستی که من مر شما را بیم کننده ام هویدا و گواهی دهنده
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بانکه بپرستید خدایرا بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم چه طاعت من مقرون بطاعت خداست يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد
خدای مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا وقتی نام برده شد بمعنی از گناهان شما را یعنی گناهی را که قبل از اسلام مرتکب شده باشید
اسلام اقطع ذنوب ماقبل میکند نه گناهان مستانفه که بعد از اسلام باشد زیرا که وعد بغفران علی الاطلاق اعراست بعد از قبول
وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبات یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده یعنی باقی مانده زندگانی
که مقدر شما است بشرط ایمان و طاعت این دلالت بر ثبوت اجلین زیرا که در وعد باجل مسمی بشرط عبادت و تقوی
کرده و چون این از ایشان بفعل نیامد بجناب ادنی متاصل شدند قبل از رسیدن باجل اقصی و کسانی که بتجویز اجلین نمیکنند
جواب میدهند که ایشان را اجل اقصی آن زمان بودی که ایمان آوردندی و چون ایمان نیاوردند ایشان را اجل اقصی نبود چنانکه اگر ایمان
آوردندی ایشان را ثواب بودی و بهشت رفتندی و چون ایمان نیاوردند ایشان را از ان ثواب و بهشت نبود پس آنچه مستلزم
آن نباشد که اجلی و باشد همین بکه نتوان گفت که ایشان را هم دوزخ بود و هم بهشت و اجل مسمی غایتی است که چون باینجا رسند
از ان درنگذرند کما قال جل ذکره إِذَا جَاءَ أَجَلُ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای تقدیر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهند و اصلا حیله و تدبیری
در ان باب فایده نرساند پس مبادرت کنید در امهال و تاخیر طاعات و عبادات لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید که بنگر
و تفکر تَعْلَمُونَ جانید چیزی را یعنی اگر از اهل علم آیید بدانید که در اجل تاجیل و امهال نیست از حسن مردیست
که مراد باجل روز قیامت است یعنی انتهای قیامت آینده است و از وقتی که مقدر است و توقع آن موعود می شود و بر حد
تقدیر میتواند بود که این حکایت باشد از کلام نوح یا آنکه اخباری باشد از جانب حق سبحانه الحقیقه نوح بفرمان

آنکه

آنکه بعد از شصت سال که وی باو نازل شد نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد
و رزیده میشد در ایذا و آزار آنحضرت میکوشیدند و آنحضرت سر بر سر کشیده تحمل آن شاق می نمود بر تفصیلی
که در سوره هود هم سمت ذکر یافت و چون از ایمان ایشان مایوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي
بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و در هیچ
وقتی از اوقات در دعوت گذاری تقصیر نکردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَاءِي دعا کردن و خواندن
من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن ایشان از قبول آن و نفس رکون از ایمان اسناد زیادتی بدعا بسبب است
کقوله تعالی زادتهم رجسا الی رجسهم و قوله فزادهم ایمانا و در طریقه آورده که زیادتی گریز نوح علوات باین معنی است که ایشان
قبل از دعوت برکن و صلابت بودند و چون قول دعوت نوح نکردند و بان نگرویدند گریز ایشان بیشتر شد چه زیادة عبارت
از اضافه شیء بمقداری که پیش از اضافه بر وی باشد وَإِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هر گاه بخواندم ایشان را بسوی
و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشان را بسبب ایمان آوردن جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتهای خود را
فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود در عکس مسامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا و پوشیدند
ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نبینند چه بجهت فرط کراهت ایشان از دعوت من نمیخواستند که نظر بمن کنند یا آنکه تا جام
ایشان را نشناسم و دعوت ایشان نمایم و تعبیر بصیغه طلب جهت مبالغه است وَأَصَرُّوا و مصر شدند و بایستادند
بر کفر و معصیت یعنی مداومت و ملازمت نمودند بران و عازم شدند بر انکه هرگز از ان باز نگردند وَاسْتَكْبَرُوا
و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردن بزرگ ذکر مصدر دلالت بر فرط استکبار و عتو
ایشان از قتاده مرویست که اصرار و استکبار ایشان بر وجهی رسید که هر یک از ایشان پسر خود را بر می
داشت و نزد نوح می آورد و او را میگفت این مرد حذر کن که مبادا ترا گمراه کند پس باید ساز دوازده پسر
که من در وقتی که بسن تو بودم پدرم مرا نزد این مرد آورد و مرا از و تحذیر کرد و گفت مبادا که از سخنان او
از راه بروی و گمراه گردی پس باید که تو نیز بینی نکنی تا غاوی نشوی ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق که من با وجود اصرار
و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا باواز بلند ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من دَعَوْتُهُمْ
لَهُمْ آشکارا کردم دعوت را برای ایشان و در جمیع مجالس و محافل وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و پنهان کردم مر ایشان را إِسْرَارًا
راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم حضرت نوح علیه السلام در ترتیب این کلمات ملاحظه ترتیب امر معروف
و نهی از منکر فرموده چه ابتدا باظهار ان کرده و بعد از ان ترقی نموده باخفا فافهم زیرا که بطریق افتنان مناسب
کرده و چون ایشان قبول نکردند بجا عرض ترقی نموده و چون این نیز مؤثر نشد بجمع بین الاسرار و الاعلان تنزل کرده
و معنی ثم دلالت است بر تباعد احوال زیرا که جهار اغلظ از اسرار است و جمع بین اخفی و اغلظ از افراد احد هما و جهار

مفعولیت بدعوتهم نصب مصدریه زیرا که چهار احد نوع دعات لیس نصب آن از قبیل نصب مفعول فیه قضاست عبد زیرا که
قضا احد انواع مفعولیت است یا آنکه مراد بدعوتهم جاهرتهم باشد و میتواند بود که صفت مصدر محذوف باشد و تقدیر
آنکه دعوتهم دعاء جهارا ای مجاهرا یا مصدر رباشد در موضع حال ای مجاهرا و گویند معنی آیه آنست که من دعوت را اعلان
جاهر کردم و اسرار جماعت دیگر و بعد از آن اعلان آن نمودم بکسانی که طریق اسرار با ایشان گفته بودم و اسرار
کردم با یاتی که از روی اعلان اعلام ایشان کرده بودم و مرویست که بلند گفتن وی باین طریق بود که بر رسوای
ایشان شدی و آواز دادی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگویید این کلمه توحید را تا رستگار شوید و اشکار گفتن آن باین
وجه که عرضا بهانسی که مجلسی و محفلی هست آنجا آمدی و بآواز بلند گفتی ای مردمان بگویید لا اله الا الله تا فایز و رستگار گردید
و اما پنهان گفتن وی آن بود که چون دیگری با ایشان بدی او از خود طلب میکرد و دعوت را بنزدیک گوش او آوردی و گفتی بگو لا اله
الا الله و چون جمیع نوع بنی آدم را بسبع قبول اسفا کرده اند حق سبحانه چهل سال و بروایتی هفتاد سال باران از ایشان
باز گرفت و زنان را عقیم ساخت از ایشان نیز مستتر نشدند فوج عاد و ثمود بکار دنیا آورد و گفتند ای پروردگار من بجز
وجه که توانستم طریق دعوت من نگذاشتم و جمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوات
بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم هیچ فایده نداد و چون بر ایشان ظاهر گردید و چهل یا هفتاد سال باران از ایشان باز
گرفتی و زنان ایشان را عقیم ساختی و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از
پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر اِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان و چون توبه
کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ بفرستد ابر را بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده و ریزنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ بمالهای و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانها
مملو از اشجار کثیره وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد یعنی جاری گرداند برای شما أَنْهَارًا جویهای آب نوح علیه السلام درین کلام
بیان موعود نموده برای ایشان چیزی که واقعات در نفوس ایشان و آن منافع عاجله و فواید عاجلست جهت ترغیب ایشان در ایمان
و طاعت و در برکات و نتایج آن که خیر دارین است و مثل این قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء
علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا و قوله و لو انهم اقاموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من
تحت ارجلهم و قوله و لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و غیر آن و قوله تعالی که از اعاظم اصل سنت است در تفسیر خود آورده
که مردی نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیر المؤمنین کند بسیار کرده ام و محصول اعمال آن سیاه گردانیده
دعا کن تا خدای مرا بیامرزد حضرت فرمود که برو و استغفار کن شخصی دیگر بیامد و گفت یا امیر المؤمنین ضیاع من بجهت
کمی آب خشک شده دعا کن که تا باشد که خدای باران بفرستد فرمود برو و استغفار کن کسی دیگر بدست آنحضرت آمد
و گفت یا امیر المؤمنین مرا دریافته ایم و از فقر و فاقه بی طاقت شده ام دعا فرمای تا حق تعالی از خزانه عمیم خود مرا انعام فرماید

فرمود

فرمود برو و استغفار کن مرد چهارم در آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا دریافته ایم و از فقر و فاقه بی طاقت شده ام دعا
فرمای تا حق تعالی مرا مال بسیار دهد و فرزند ندارم دعا کن تا حق سبحانه مرا فرزندی دهد فرمود برو و استغفار کن کسی
دیگر بر پای خواست و گفت یا امیر المؤمنین باغ و بستان من میوه کم می دهد دعا کن و از خدای تعالی طلب کثرة آن نمای فرمود
استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی در ناحیه ملین چشمها خشک گشته و آب کاریزها بکوفه رفته و قحطی پیدا شده از حضرت
تو دعای التماس دارم فرمود برو و استغفار کن ابن عباس گوید من در خدمت آنحضرت نشسته بودم گفتم یا امیر المؤمنین از
تو سوالات عجیب کردند تو بعد از یک جواب دادی فرمود یا ابن عم اما سمعت قول الله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
الخ و در بعضی تفاسیر این حکایت را نسبت بحسن بصری داده اند و علی بن محمد یا ابن عم یا ابن حسین نقل کرده که عبد الرحمن بن یوسف
از پدر خود خبر داد که من نزد ابی جعفر صلوات الله علیه نشسته بودم که شخصی بیامد و گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک
جان من فدای تو باد من مردی ام که حق سبحانه مال بسیار بمن ارزانی داشته و اما هیچ فرزند ندارم فهل من حیلة آیا
هیچ تدبیری و دوایی درین باب باشد فرمود نعم استغفر ربک سبعة فی آخر اللیل و الیوم فان سبعة ذلک بالحیل فاقضه
بالنهار فان الله تعالی یقول استغفروا ربکم الخ مژده طلب آمرزش نمای از پروردگار خود یک سال در آخر هر شبی صد بار و اگر
در شب از تو فوت شود در روز قضای آن کن حق سبحانه میفرماید در کلام مجید خود که استغفروا ربکم الآیه و در حدیث که در عهد عمر
خطاب سالی در مدینه قحط عظیم واقع شد عمر با اصحاب خود گفت باستسقا روند و عمر غیر از استغفار هیچ عملی دیگر بجای نیاورد
چون باز گشت او را گفتند ما بامید استسقا رفتیم و استسقا نکردی و طلب باران ننمودی جواب داد که استسقا بمجاری
السماء التی یستنزل بها المطر من طلب باران کردم بستارهای آسمان که بسبب آن باران نازل می شود و بعد از آن این آیه بر خواند که استغفروا ربکم الآیه و قوله و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم انهارا پس نوح علیه السلام از امر
باستغفار بر سبیل تحریص ایشان فرمود که مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ شما را که امید ندارید مر خدای را وَقَارًا توقیر
و تعظیم کردن او شما را که او را بر سبیل اطاعت او امر نمایید یعنی چرا نمیترسید بحالتی که موجب این شود که او سبحانه
توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم شما کند با عطا خیر دنیا و آخرت در کشاف آورده که قد بیان موقرت نه سلامه وقار
زیرا که اگر سلامه آن بودی از آن موحد بودی و گویند جایی خوف است و وقار بمعنی حلم یعنی چرا شما را که نمی ترسید
از حلم و ترک معامله عقاب که مر او سبحانه راست و بجهت این خوف ایمان نمی آرید و از ابن عباس مرویست که معنی
آیه اینست که چیست مر شما را که نمی ترسید حق خدای را ما قیه کار را چه عاقبت است عبارتست از حلاوت استقرار
امور و ثبات ثواب و عقاب پس وقار مشتق است از وقر اذا ثبت و استقر او روایتی دیگر از وقار گرفته که معنی
آنست که چیست شما را که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدا را و از ناموس او دور نمیشوید و با بر این تقدیر اعتقاد بر آنچه
که نزد او ذاتی عظیم است جهت مبالغه است و قوله وَقَدْ خَلَقَكُمْ حال است از ضمیر لکم تقدیر آنکه حال آنکه بتحقیق

چرا شما که امید داری ندارید بتعظیم و توقیر او سبحانه شما را و حال آنکه آفریده است شما را أطوارا تارة بعد تارة
و ملاک چیاد معنی عنتلف و رنگ چه اول نطفه بود بدانکه طفل شد پس بعظام و لحم پس چنین کشید و آنگاه طفل و پس از آن
صبی و صبا از آن مراهق آنکه محتلم شد پس مخطوط صبا از آن مکتهل و آنکه سن شباب و پس از آن کهوله و آنکه سن شیخوخه و این
دلالت بر آنکه ممکن است او سبحانه که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب در نشأة آخرت و مشورت بر عظم قدرت و حکمت او
سبحانه چرا منکر میشوید و جاحد ربوبیت او و گویند اطوار یعنی اختلاف در صفات که آن غنی و فقر و صحت و مرض
و قوة و ضعف و طول و قصر و صبا از تنبیه بر نظر کردن در انفس که اقرب منظور فیه است بیان آیات آفاق می نماید باین
وجه ألم تروا آیا نمی بینید کیف خلق الله که چگونه بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمان را طباقا
طبقه بالای طبقه و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در آسمانها یعنی در یکی از آنها نورا روشنی که پرتو آن بهم
آسمان و زمین می رسد در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی می تابد در همه آسمانها چنانچه
در زمین می تابد و آنجا را روشن می سازد و در کشاف آورده که نسبت داده جرم قمر بسموات یا آنکه در آسمان اول است
بجهة حصول ملابسه است میان آسمانها من حیث الطباق یعنی آنکه جایز است که گویند این هذه الدور لبعض و اگر چه جا در یکی
از آنها باشد و از ابن عباس نقلست که معنی آنست که سبحانه ماه را گردانیده است نوری در آسمانها و زمینها پس نابرین
طرف صله نور باشد نه قر و نور بمعنی ذو نور و تقدیر آیه جعل القمر مع خلق السموات و الأهل الأرض و جعل
الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین و تسمیه آن چراغ بجهة آنست که چنانکه ظلمه را از حوالی
خود زایل می سازد و آفتاب نیز تاریکی شب را از عرصه زمین محو میکرداند و حضرت صلعم را سراج منیر ملقب ساخت
بجهة آنکه نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید از ابن عباس و ابن عمر روایت که روی آفتاب و ماه
در یکی آسمانهاست و پشت آنها در یکی زمین پس اهل آسمان از وجه آنها مستغنی می شوند و اهل زمین از ظهر آن و بیرون
روشنی سراج از روشنی نور اقوی است از بجهة اسناد نور بقمر کرد و اسناد سراج بشمس و مثل این قوله تعالی
هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا چه روشنی ضیا از نور ابلغ است والله أنبتکم و خدای برویانید
یعنی خلق وجود پدر شما که آدم است من الأرض از زمین پس بوسیله آدم از خاک و گفتی و هر آنچه
که پدید از خاک باشد همه اولاد نیز در اصل از خاک مخلوق خواهند بود و انبات مستعار برای انشا بجهة آنکه
دلالت بر حدوث و تکون از زمین بیشتر است از دلالت انشا بران و گویند مراد انشا همه خلقانست باغتذای آنچه
از زمین پیدا می شود و نمو ایشان بسبب آن و بر هر تقدیر اصل کلام انبتکم انباتا فجیء بنباتا است و اختصار بجهة التفات
بدلالة التزامیه و یا آنکه اصل نباتا نبتکم باشد بجهة آنکه متضمن معنی نبتم است ثم یعیدکم پس باز برد شما را
فیها در زمین یعنی بعد از موت تربه دارد و یخرجکم و بیرون آورد شما را از قبر در روز نشور إخراجا

سواع وآن بر صورت زنی بود **وَيَغُوثَ** و نه یغوث را وآن بر هیئت شیری بود **وَيَعُوقَ** و نه یعوق را وآن بر شکل اسپ
بود **وَنَسْرًا** و نه نسر را وآن بر صورت کرکسی بود واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح اند که میان آدم ونوح بودند ومردم
بدیشان اعتقاد تام داشتند وبعد از فوت ایشان ابلیس بمردمان که بعد از ایشان بودند گفت که صور ایشان را صور کنند
بدان سبب انس ودران میکنند تا باعث کثرت طاعت وعبادت شما شود ایشان بیکرها آن پنج کس را از چوب وسنگ بساختند و
تعظیم آنها می نمودند ودر عبادت الهی جد وجهد میکردند تا بمردند ابلیس باولاد ایشان گفت که پدران شما اینها را می پرستیدند
شما نیز اقتدا بدین آباء نموده کرده پرستش ایشان اختیار نمودند وآن بتان بطریق توارث دست بدست می آمد تا آنکه هر یک بقبیله
افتاد ودر قبیله کلب داشت ودر دومة الجندل وسواع در میان قبیله هذیل بود بساحل جده ویغوث را مذحج وبنی عطیف
وبنی مراد داشتند ویعوق در میان همدان افتاد ونسر معبود اهل حمیر بود وایشان را ذی الکلاع گویند واز ابن عباس
مرویست که نوح با جمع از اهل ایمان بر کوه سراندیب جسد آدم میکرد ونمیگذاشت که کفار قربا وطواف کنند ابلیس
این پنج بت را ایشان را گفت که نوح واتباع او بر شما مخالفت مینمایند ودعوی میکنند که ایشان فرزندان آدم اند نه شما وجهت
این نمیگذارند که شما زیارت جسد آدم کنید من از برای شما صورتی مثل صورت آدم تمثیل کنم تا شما نیز تمثیل طواف
آن میکنید پس بفرموده ابلیس این پنج بت را صورت ساختند وطواف آن میکردند وعاقبت تمثیل ابلیس بعبادت آنها
مشغول شدند وبیرون زمان طوفان شد این بتان در زیر خاک پنهان شدند وآنچنان بود تا بزمان عرب ابلیس آنها را بیرون
آورد وایشان را بر پرستش آن داشت فضاعه ودرا اختیار کردند در دومة الجندل وعبدان بتوارث به بنی کلب رسید
وتا زمان اسلام نزد ایشان بود وطیان که از قبیله طی بودند یغوث را برداشتند وآنچنان دست بدست می آمد تا به بنی
مراد رسید وبنی ناجیه نیز استند که آنرا از ایشان بستانند ایشان پناه به بنی الحارث آوردند وآن بت در میان ایشان ماند
واما یعوق بنی بکلان بعبادت آن مشغول شدند وبطریق ارث به بنی همدان رسید واما نسر بنی حمیر عبادت آن میکردند
واما سواع آن ذی الکلاع پرستش آن می نمودند وابن عطا وقتاده وثمالی روایت کنند که جمیع اوثان از قوم نوح بعرب رسید
ودر دومة الجندل وسواع بر هذیل ویغوث به بنی عطیف که از بنی مراد بودند ویعوق به همدان ونسر بذی
الکلاع از قبیله حمیر واما لات به ثقیف افتاد وعزی بسلیم وحلفاء وهاشم ونسر وسعد که بنی بکر بودند واما مناة
بهذیل واساف ونائله وهبل واهل مکه واساف بجرهم اسود بود ونائله مثل رکن یمانی وهبل در خوف کعبه وآن دوازده
کز بود القصه نوح با سبق سحابه مناجات کرد که خداوندا اکابر قوم اصلاح را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید **وَقَدْ**
ضَلُّوا بتحقیق که گمراه کردند این اکابر **كَثِيرًا** بسیار را از ضعفه وادانی یعنی بعضی قوم ناصر را گمراه ساختند
بلکه فرق دیگر را که قبل از ایشان بودند بدین گمراه گردانیدند وانها را بر عبادت آن اصنام راسخ وثابت گردانیدند وگویند
مراد کثرة اضلال از ضلالات است یعنی رؤسا همه این مردمان که متصف بکثرة اند اضلال کردند وسیوالند بود

که صنمی را جمع بتان باشد مثل آنکه هم اضلوا کثیرا یعنی بایشان باعث ضلالت ایشان شدند وقوله **وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا** عطف
بر ایم صورتی ای قال ربنا هم عصونی ولا تزد الظالمین الا ضلالا لا کفرا کما قال زید نودی فصلی وصلی فی المسجد وضلال بمعنی هلاک
کقوله ان المجرمین فی ضلال وسعر پس معنی آنست که نوح گفت ای پروردگار من مبالغه ای ستمکاران مگر هلاکت وعقاب را وگویند
مراد بضلال تخلیه ایشانست ومنع الطاف از ایشان یعنی مکر وگذاشتن ایشان در باید شدن لان واگر نفی الطاف از ایشان
بجهت تعمیم ایشان بکفر ووقوع ما بین از ایمان ایشان ومی شاید که مراد بضلال فتنه وبلیه باشد در مال وولد وسایر مصالح
ایشان در امر دین نه آنکه مراد اضلال او سبحانه باشد ایشان را از ایمان وامر حق زیرا که این نه از فعل حکیم تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا **مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ** مامزیده جهت تاکید وتفخیم یعنی بتحقیق وبیقین که از جهت گناهان عظیم ایشان **أُغْرِقُوا**
غرق شدند
بطوفان **فَأُدْخِلُوا** پس در آورده شدند آتش یعنی در زیر آب وشاید باشد در آخرت تقدیم بار وهجور در عمل جهت بیان آنست
که اغراق وادخال ایشان بود مگر جهت خطیات ایشان وفا تعقیب جهت اقتران ادخالات وعدم اعتداد بما بین اغراق وادخال
جهت تحقیق وقوع آن ویا آنکه مراد عذاب قبر باشد واز خبرات مرویست که اغراق وادخال هر دو در دنیا بود در حالة واحده
چه ایشان از یک جانب غرق میشدند وبجانب دیگر سوخته می گشتند وانشاء ابن الاعتبار تحقیق الاضداد انا جمعت فاتقد
جمع بین الماء والنار وتنکیر جهت تعظیمات یا آنکه مراد بآن نوع از نیران باشد یعنی وجه که حق سبحانه برای هر یک از ایشان
برحسب خطیات نوعی از نار مهیا کرده باشد عطف زمان جهت تعریض باتخاذ الله بالله وحکم بر شرکان بیطرحا یعنی **فَلَمْ يَجِدُوا**
لَهُمْ پس نیافتند برای خود **مِنْ دُونِ اللَّهِ** جز خدای **أَنْصَارًا** یاری که عذاب طوفان باز دارند از ایشان یعنی آنها که خدای
گرفته بودند عبادت معبود بحق قادر نبود که ایشان را از عذاب طوفان وعقاب نیران نصرت وخلاص دهند گفتن تمام علم
آنکه تنصرهم من دونا وجایی که آیت مذکوره کاینست در آن چهار از خطیات چه کمتر آنوح یکی از جمله خطیات ایشان بود واگر
چه اکبر آن نبود پس چنانکه گفتن باعث ایشان شد بر غرق وسرق سایر خطیات نیز باعث ایشان بود بدان وجه که فرق میان
کفر وسایر خطیات در استحقاق عذاب پس باید که مسلم شاملی در اسلام خود اعتماد ننمایند وبدانکه که خطیه او مستوجب عذاب
اوست واگر چه آن از خطیه کبری نیست آورده اند که نوح ۴ هزار سال اقامت در میان قوم مکث نمود وطاع وشیم ایشان را
کاهو حقد دریافت ودانست که هیچ کس از ایشان مسلمان نخواهد شد وهر که از ایشان پیدا شود او را بر ضلالت وغایة خواهد
داشت چنانکه قبل از این گذشت که اطفال خود را بر میداشتند واو را از نوح تحذیر وتنفیر میکردند وطباع ایشان را در کفر راسخ
می ساختند وحق سبحانه نیز نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان نخواهد آورد واز ایشان فرزندی که ایمان آورد
در وجود نخواهد آمد پس ایشان را هدف تیر نفرین کرده از حق سبحانه سؤال استیصال ایشان فرمود حیث قال رب ذکره
حکایة عنه **وَقَالَ نُوحٌ** وگفت نوح ۴ بعد از این اخبار یعنی مناجات فرمود که **رَبِّ لَا تَذَرْ** ای پروردگار من مگذار
بر روی زمین **مِنَ الْكَافِرِينَ** از ناگرویدگان **دَيَّارًا** هیچ ساکن دار را هیچ دور کننده مراد هلاک عام است یعنی هیچ

کافران زنده مگذار در کشاف آورده که دیار از اسماء مستعمل در نفی علم است یقول ما ادری تا ادری و یقول رکنیام و رقیه و
این بر وزن فیعال است مشتق از دور یا دار و اصل آن دیوار بوده و اعلال آن مثل اعلال سید و میت است و اگر بر وزن فعال
می بود دوار می بود حاصل که نوح علیه السلام گفت که ای آفریدگار من هیچ کس با بر روی زمین مگذار **إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ** بدرستی که تو اگر
بگذاری ایشان را **يُضِلُّوا عِبَادَكَ** گمراه کردانند تو ایشان همه مردمان را اضلال کنند و از دین باز دارند **وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا** مگر
بفرزند ناسپاس را این از قبیل تسمیه الشیء باسم ما یؤل الیه کقوله تعالی من قتل قتیلا فله سلبه یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر باشند
و مرویست از مقاتل و ربیع و عطا که نوح سه قرن بعد از طوفان زیست و در ارحام زنان را ساخته بود و اصلاب مردمان
را خشک کرد و اینک چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای وی و در وقت نزول عذاب هیچ صبی و صبیه در میان ایشان نبود که اینک
گمراه اند که در میان ایشان صبیان بودند گفته اند که صبیان بر وجه عقاب غرق شدند بلکه هلاک ایشان بطریقی بود که اطفال
غرق میشدند مسببات هلاک از هدم و حرق و غرق و متوسط از علو و غیر آن و این موجب زیادتی عذاب آباء و امهات
ایشان بود زیرا که ایشان مشاهده اطفال خود میکردند ایشان بآب فرو می رفتند و هلاک میشدند و حسن بصری
را از غرق صبیان ایشان سؤال کردند گفت علم الله بالغم فاحکم بغیر عذاب و صبیان دعای بد بر ایشان از برای خود و سایر مؤمنین
و مؤمنات دعا کرده بدین وجه که **رَبِّ اغْفِرْ لِي** ای پروردگار من بیامرز مرا **وَلِوَالِدَيَّ** و مر پدر و مادر مرا
والد او مالک بن متوشلخ بود و والده او شحنا بنت انوش و این هر دو از صلحا و اتقیای اهل ایمان بودند و گویند مراد آدم و
حوا اند **وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ** و بیامرز مر کسی را که در آمده **بَيْتِيَ** بخانه و منزل من یا بمسجد من **مُؤْمِنًا** در حالتی
که مؤمن بوده و گفته اند مراد اهل بیت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و علیهم اجمعین **وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** و بیامرز مردان و زنان مؤمن
را که قبل از این بودند و بعد از این بوده اند تا روز قیامت تخصیص دعا او بر ایشان کسانی که متصل بودند بوی و بعد
از آن تعمیم آن از برای جمیع اهل ایمان جهت آنست که آنها اولی و احق بودند بدعای او از غیر خود و گفته اند مراد بمؤمنین و مؤمنات
امت موحد اند از ابن عباس مرویست که چنانکه دعای نوح علیه السلام در باره کافران مستجاب شد در شان اهل
ایمان نیز مستجاب رسید و جهت مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرده فرمود که **وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ** و میفزای
ستمکاران را یعنی کافران را که در کفر از حد در گذشته اند **إِلَّا تَبَارًا** مگر هلاک و عقوبت **سُورَةُ الْجِنِّ** یکست و صد
آیات آن بیست و هشت است ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الجن را قرائت کند بعدد هر
جنی و شیطانی که تصدیق بحق صلعم کرده و تکذیب باو نموده ثواب بنده آزاد کرده باو دهند و سنان بن سدیر از ابی
عبد الله سلام الله علیه روایت کرده که هر که قل اوحی را بسیار خواند تا در خواب باشد از شر جنیان و سحر و کید خصمان
ایمن باشد و هیچ کس نتواند که با وی زیادتی رساند و در آخرت با محمد و اهل بیت او باشد و چون شرف ملازمت
ایشان مشرف شود کوید خداوندا بغیر از ایشان کسی دیگر را نمیخواهم و درجه غیر از این درجه آرزو ندارم

وبدانکه حق سبحانه در سورهٔ نوح علیه السلام ذکر اتباع قهر او نموده اما بر ایشان افتتاح این سوره فرمود باتباع جنیان بتعمیم
امر الزمان تا فرق ظاهر شود میان کسی که تابع باطلست و کسی که پیرو حقست پس فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** در سورهٔ
احقاف سمت ذکر یافت که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلعم رسیدند و استماع قرآن نموده ایمان آوردند
و آنها نه تن بودند یا هفت تن از اهل حران و چهار از اهل نصیبین و صاحب کشاف آورده که ایشان از شیصبان بوده اند و اهل آن
اعظم و اکثر قبائل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و چون بشرف اسلام مشرف شدند بیان قوم خود ایشان را بر ایمان خود
کردند و من حیث هذا در این سوره از این خبر میدهد که **قُلْ** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بامت خود که **أُوحِيَ إِلَيَّ** وحی کرده شد بمن
أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله **نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ** گروهی از جنیان که نه کمتر و از سه بیشتر بوده اند و اهل جن اعظم و بیشتر
اجسام ناقله لطیفه شفافه اند که زود بر و هوا پرند بر ایشان غالبست و از صفات ایشان تمثل که متشکل شوند باشکال مختلف و گویند
ایشان نوعی از ارواح مجرده اند و بعضی گفته اند که نفوس مفارقه از ابدان اند و در آیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت
صلعم ایشان را نه دید و قرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاقا در بعضی قرائت حاضر شدند و استماع قرآن کردند **فَقَالُوا** پس گفتند
بر بعضی بعضی قوم خود رفتند که ای قوم **إِنَّا سَمِعْنَا** ما شنیدیم **قُرْآنًا عَجَبًا** کتابی شگفت عجب مصدر است و جهت مبالغه
موصوف بر واقع شده یعنی کلامی عجیب و بدیع که میان کلام مردمانست در حسن نظم و قوت معنی و کیفیت بر اثبات قدرت
خالق **يَهْدِي** راه می نماید بدان کلام **إِلَى الرُّشْدِ** براستی و صواب و صلاح دین و دنیا **فَآمَنَّا بِهِ** پس گرویدیم آن قوم بر
ایمان بقرآن اجابت جناب و بر هدایت او و برائت از شرک از این جهت بعد از این گفتند که **وَلَن نُّشْرِكَ** و هرگز شرک نیاریم
و انباز نگیریم **بِرَبِّنَا** پروردگار خود **أَحَدًا** یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیش از این شرک می آوردیم آیه
دالست بر آنکه حضرت رسالت مبعوث بر جمله جن و انس و بر آنکه جن از عقلا اند و عارف بلغات عرب و میز بجز از غیر آن
و داعی قوم خود باسلام و غیر ایشان باعجاز قرآن و عالم بآنکه این کلام رب عبادت نه عبادت بتی منه نیست
و بدانکه اثر منتوجات جهت آنکه فاعل آنست و انکسر به بواسطه آنکه مبتدایست علی هذا قول و بواو قرآن مذکور خواهد
شد مکسور اند بر آنکه مقول قول جن اند و صفوف آنها مفتوح میخواند بر آنکه معطوف باشد بر محل بآن و مجرور در آمنا
به که منصوب المحل است مکسور اند لاستقلال و ان المساجد و انه لما قام که مفتوح خوانده اند بر آنکه موحی به اند و بکسر
در دوی اول موافق حفص و اما در اینجا مکسور خوانده بر استیناف یا بر مقول قول در طریق که واحدی باسناد
خود از سعید بن جبیر روایت کند که ابن عباس فرمود که پیغمبر صلعم قرآن بر جن میخواند و جن را نمیدید بلکه روزی با جمعی از اصحاب
متوجه سوق عکاظ شد و در آن وقت شیاطین از جنب آسمان ممنوع شده بودند و چون جن قوم خود آمدند و اخبار ایشان نمودند
که ما از اخبار آسمان ممنوع شده ایم ایشان گفتند که حادثه عظیم در عالم واقع شده در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید
و از این معنی استفسار کنید ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر گشتند و تفحص این معنی نمودند تا آنکه بما حتی از ایشان نیامد

رسید بحضرت آنحضرت در سوق عکاظ ملاقات کردند و حضرت با اصحاب نماز صبح مشغول بود و چون استماع قرآن کردند
گفتند هذا الذی حال بیننا و بین خبر السماء پس بقوم خود مراجعت نمودند و گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا
به ولن نشرک بربنا احدا وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ و بدرستی که بلند و برتر است جَدُّ رَبِّنَا عظمت و جلال پروردگار ما از عجائب
مخلوقات و مشاهد ممکنات در ذات و صفات یا بزرگی سلطنت و غنای او و ماخوذ است از جد فلان فی عینی ای عظم
و استعاره از جدی که بمعنی عظمت و دولت است مراد وصف او بتنزیه از زن و فرزند بجهت عظمت و بزرگواری او و سلطانیه
و ملکوتیه او و اغنای او و قوله مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا برای بیان صفات است یعنی فرا نگرفت یعنی زن را که بمعنی جفت مسیح میگویند و نه
فرزندی را چنانچه یهود و نصاری بآن اعتقاد دارند و از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که لیس له
صاحبة و لا ولد بجهت جلالت و عظمت سبحانه کنایت غنای موصوف نیست بجهت که بمعنی بخت و دولت است چه آن از صفات ممکنات
بلکه بجهت جلالت خود این را بر و اطلاق کرده اند و حق سبحانه بآن طریق که گفت اند از برای رسول حکایت فرموده وَأَنَّهُ كَانَ
يَقُولُ و بدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس یا مرده جن عَلَى اللَّهِ شَطَطًا بر خدای سخن دور
و متجاوز از حد که آن مساحت و ولادت بوی رَأَيْنَا ظَنَنَّا و بدرستی ما پنداشتیم أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ آنکه نگویند
آدمیان و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یا جور سفیهانه میکنند یا دروغ میگوییم و چون قرآن شنیدیم دانستیم
که وی دروغ بر خدای بست پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم این کلام اعتذار است از اتباع ایشان مر سفیه را درین قول بجهت ظن
ایشان آنکه هیچ کس بکذب نتواند کرد بر خدا و نصب کذبا بر مصدر است زیرا که آن نوعی از قولست یا صفة قول محذوف
این قول بکذب و باقیه آیه دالست بر آنکه جنیان مقلد بودند و چون استماع کردند حق بر ایشان منکشف شد رجوع کردند
از آنچه بران بودند و مشعرست بر بطلان تقلید در معرفت خدای و وجوب اتباع دلیل وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند
رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ مردانی از آدمیان که در بعضی مواضع يَعُوذُونَ پناه میگرفتند بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و
آن جنیان بود که چون کسی بیابان خوفناک رسیدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من شر قومه پناه می برم بسید این وادی
از شر سفهای قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شب سالم و مامون باشد فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان
مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا طرق و عنیان اثم از کبر و سرکشی و جهل چه ایشان بسبب آن گفتند که بزرگ
ما همی شب الیت که آدمیان بما پناه می جویند و ما کهان و حامی و سید ایشانیم و از ابن عباس منقولست که معنی آیه
آنست که بیفزودند جنیان آدمیان را کفر الهی یعنی اغوا و اضلال ایشان کردند تا آنکه آدمیان استعاذه کردند
بایشان و متابعت کردند اول کسی که تعوذ بجن نمود قریش بودند از بنی کنانه و بعد از ایشان بنو حنیفه و بعد از آن این
تعوذ در میان عرب فاش شد و هر کس تعوذ بایشان می کردند و حکی مد از ابن ابی السائب الانصاری که در
مبدا حال که رسول صلعم بمدینه آمده بود من با پدر بسفر رفتیم در راه شب در آمد بنزدیک شبانی رفتیم و چون

شب

شب بنزد رسید گرگی بیامد و بره بگرفت راعی آواز داد که یا عامر الوادی جارک جارک منادی آواز داد که ای سرهان از سلسله
آواز شنیدم و کسی را ندیدیم گرگ بره را رها کرد و بره بمیان گله رفت و گزندی بوی نرسید و حق سبحانه این آیت
فرستاد که از کهان رجال من الانس بجن پناه میبردند پس بر رجال من الجن فزادوهم رهقا وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان
ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنتُمْ همچنانکه گمان بردید ای جن أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه هرگز برنگیزد خدای احدا کی را از مردگان
برای حساب و جزا یا آنکه مبعوث نکند رسولی را بعد از موسی و عیسی و گویند که این هر دو آیت از جمله وحی بر است ضمیر
انهم راجع بجنات و خطاب در ظننتم با کافران قریش یعنی وحی کرده شد بسوی کافر آدمیان جنیان را استعاذه میکنند و بسبب
آن کبر و سرکشی ایشان زیاده میکنند و گمان می برند جنیان همچنانکه شما گمان می برید ای کفار قریش آنکه حق سبحانه هیچکس
را مبعوث نخواهد کرد و بنا برین معنی این هر دو آیت جمله معترضه باشد میان کلام جن پس باز از جن حکایت کند که وَأَنَّا
لَمَسْنَا السَّمَاءَ لمس بمعنی مس است و آن مستعار است از برای طلب زیرا که ماس شی طالب آنست یقال لمسه التمسه
و تلمسه کطلبه و اطلبه و تطلبه یعنی بدرستی که ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن کردیم بآن برای استراق سمع
فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آنرا مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانا حرس اسم جمع است بمعنی حراس
چون خدم بمعنی خدام و توصیف آن با سم مفرد باعتبار لفظ است چه اسم جمع مفرد اللفظ مجموع المعنی است و مراد
باین حراس ملائکه اند یعنی از فرشتگان با قوت برای منع جنیان حاضر شده اند وَشُهُبًا و از ستارگان درخشنده آتش فشان
یعنی اجسام منیره متوقد متوقد از نار که چه رجم دیوان بنقش گشته اند و آن انوار ممتده است از آسمان مانند آتش وَأَنَّا
كُنَّا بدرستی که ما بودیم نَقْعُدُ مِنْهَا که می نشستیم از آسمان مَقَاعِدَ در نشستنگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار
آسمان این سار و مجرور صفة مقعد است یا صفة مقاعد و مراد بمقاعد مواضع جلوس است که خالی از حرس و شهب باشد
و صالح تر صد یعنی می نشستیم در مقاعد خالی از حرس و شهب و سخنان ملائکه را گوش میکردیم فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ پس
هر که از جن طلب شنیدن میکند کنون يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن آتش بار رَصَدًا نگاه
دارنده آواز صعود و منع کننده از استماع قول فرشتگان و لعاده شهاب را حرس سوختن او و صعد صعوده شهابت بمعنی با صعود
میتواند بود که اسم جمع باشد ای ذوی شهاب راصدین یعنی یابد فرشتگانی را که خداوند آتش ریزانند و کهانان از صعود و از
بخبر و از هوی منقولست که شب پیش از ایمان حضرت بنوی گذشته میگویند مانع جن بنوی بند کرد چون آنحضرت مبعوث شد
مبعوث گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی گفته اند که شب پیش از زمان حضرت نبوی در زمان پیغمبر حادث
شدند و قبل از و نبودند و بنا برین این از جمله معجزات نبوی خواهد بود و قول اول اصح است و مؤید آنست که زهری
از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده اند که ابن عباس گفت که ما نزد رسول نشسته بودیم و جماعتی از انصار نزد آنحضرت
حاضر بودند ستاره از آسمان ریزان شد حضرت ایشان گفت در زمان جاهلیت که این حادث می شد چه میگفتید گفتند می گفتیم

که مردی عظیم الشان بهم دیا متولد شود وَأَنَّا لَا نَدْرِي وبدرستی که ما نمی دانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است بِمَنْ
آسمان و باز داشتن ما از استماع قول فرشتگان فِي الْأَرْضِ کسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواست است
بدیشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت رجم و منع
استراق گفتیم که این نیست مگر برای امری عظیم که حق سبحانه اراده آن فرموده باهل زمین از عذاب و نقمت یا لطف و رحمت و
تسهیل عقاب و شریعت آنست که متضمن مضرت است وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی
مؤمنان نیکوکار که سابق اند در خیرات وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما کمتر و هستند فرو تر از صالحان یعنی میانه روان یا غیر صالحان
چون میانه روان یا غیر صالحان که صالح اند و بکاران كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا صنفان در اسم کان محذوف است یا در خبر آن و قدد جمع قدة
بمعنی فرقه ای کانت طرائقنا طرائق متقطعة متفرقة یا کانا ذوی طریق متفرقة یعنی هست طرق ما طرق متقطعه از یکدیگر
یعنی مذاهب متفرقه و مختلف یا هستیم خداوندان طرق متفرقه و مذاهب مختلف و گویند طرائق منصوب بنزع خافض است
ای فی طرائق متفرقة یعنی هستیم در طریقها و مذهبهای مختلف و از سدی که حسن امثالکم فیهم قدریة و مرجیة و حروریة
و رافضة و شیعة و منی ذلک من الضلال والظلال وَأَنَّا ظَنَنَّا ظن اینجا بمعنی علم و یقین است یعنی بدرستی که یقین دانستیم
أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ اکنون هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدا را فِي الْأَرْضِ در حالتی که در زمین باشیم یعنی هر کجا که هستیم در
زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نمی توانیم کرد او را هَرَبًا در حالتی که گریزنده باشیم
باطراف آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نمیتوانیم ساخت او را در زمین اگر با اراده امری نماید و او را عاجز نمیتوانیم کرد در گریختن
و از اطراف آسمان بیرون رفتن اگر طلب ما کند خاصه سخن آنست که هر جا که هستیم در تحت فرمان اوئیم و در قبضه قدرت
او و عدم امکان خروج ما از دایره حکم و این وصف احوال جمیع جنیان است و بیان نمایند ایشان یعنی همه ایشان خواه که
اخبار باشند یا مقصر اعتقاد دارند بر آنکه جان عزیزست و طالب بر وجهی که هیچ مطلبی از و فوت نمی شود و هیچ هربی
موجب آن نیست که طلبی خود را از و برهاند وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ و بدرستی که ما آنگاه که شنیدیم قرآن را که سبب
هدایت عالمیانست آمَنَّا بِهِ گرویدیم باو یا بکسی که از وی شنیدیم یعنی حضرت پیغمبر ما و مقرر است که هیچ پیغمبری
بجن مبعوث نبوده الا آنحضرت خاتمه علیه الصلوات والتحیات که دعوت او عبد الله بن جن فرا رسیده است و چون
آن تبلیغ او در نظر خاص و عام گشته فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس هر که بگرود بپروردگار خود فَلَا يَخَافُ پس ایمن است
بَخْسًا از نقصان در جزای او وَلَا رَهَقًا و نه از طرق و غشیان کراهت و مذلت بود احوال و برائم و بعد باشد زیرا که
او جنس حق کسی نکرده و رهق ظلم احدی نفرموده آیه دالست بر آنکه او حق مؤمن آنست که از ظلم مجتنب باشد و سنه
قوله علیه المؤمن من امنه الناس علی انفسهم واموالهم و از ابن عباس و قتاده مرویست که معنی آیه آنست که نترسد از
نقصان حسنات خود و از زیادتی عذاب بر سیئات خود چه جنس بمعنی نقصان است و رهق بمعنی عدوان و در کشاف

آورده

آورده که جزم بعد نفی است و تعدی برابر که نهی بنفی است و چون کلام در تقدیر مبتدا و خبر است فاء در دخول
شده و اگر نه با بیستی که لا یخف بودی تا جزای شرط باشد و فایده رفع فعل و تعدی بر مبتدا قبل از و و وجوب
امتثال قادران و عدم اتیان بلا یخف در مقام این مبتدا و خبر آنست که اقوال ادلست بر تحقیق آنچه مؤمن ناجی است لا یخاف
و مختلف است بعدم جنس و رهق و دون جزا و وزر جنسا و کمیتا بر حذف مضاف ای لا یخاف جزاء جنس و لا رهق آیه دلالت
بر فوز ایمان جنیان و صحت اسلام ایشان وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ایشان نوع ما مسلمانانند یعنی گرویده اند
بر پیغمبر صلعم و متدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما ستمکارانند بر نفس خود و در کذشتگان از طریق حق
که ایمان و طاعت است فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد امر خدا را یعنی آنکه ما که منقادیم مر او را وَأُولَٰئِكَ پس آنگروه که دون
نیازکان تَحَرَّوْا قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را که موصل است بثواب ابدی وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما بیرون رفتگان
از طریق حق فَكَانُوا پس باشند در آخرت لِجَهَنَّمَ حَطَبًا مر دوزخ را هیمه که بدیشان دوزخ افروخته شود
چنانکه بکفار آتش افروخته می شود در سنت که بحجاج مانند یوسف در حین که اراده قتل سعید بن جبیر کرد باو گفت ما
تقول فی نبیه سیکوئی در حق من فرمود قاسط عادل ارکان دولتش گفتند ما احسن ما قال سیکو حق گفت ای جاهلان او
مرا ظالم و مشرک میگوید و کان شما آنست که مرا بقسط و عدل تعریف میکنید بعد از آن این دو آیت بر ایشان خواند که و اما
القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و قرأ و الذین کفروا بربهم یعدلون وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا این عطف است بر آنچه استمع و
ان عطف از متقدمین یکی و سی گروه شیاطین بن که بدرستی که شان و مقدر آنست که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ
بر طریقه مثلی یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشانرا مَاءً غَدَقًا آب بسیار این کلام
بر طریق مثلست و مراد از آن سعت رزق و کثرت مال و منال و تخصیص آن بذکر جهت آنست که آن اصل معاش و سعت است
پس معنی آنست که ما روزی را بر ایشان فراخ کردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا منفعت بسیار ارزانی داریم لِنَفْتِنَهُمْ
فِيهِ تا بیازمائیم ایشانرا در آن یعنی شکر یا ایشان معامله از مانند کان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکر آن چگونه
قیام می نمایند یا اگر جن بر طریقه قدیمه خود که کفر است مستقیم باشند و اسلام نیارند باستماع قرآن ما روزی را بر ایشان
فراخ سازیم بر وجه استدراج تا سبب آن در فتنه افتند و اثم را زیاده کنند و کفران نعمت نمایند و عذاب ابدی گرفتار
شوند کقوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما الخ و ابن عباس و سدی آیه را تفسیر میکنند یعنی اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریقه ایمان
ایشانرا بسعت معیشت سرافراز گردانیم تا آزمایش ایشان کنیم در آن و مقاتل گفته که ماء غدقا بسیل حقیقت است نه بر طریق
مثل چه نزول این آیه بعد از آن بود که حق سبحانه هفت سال باران از اهل مکه باز گرفته بود و خشک سالی بر ایشان واقع شده
صاحب طبرسی آورده که اولی آنست که طریقه محمول باشد بر استقامت در دین و ایمان نه در کفر و طغیان زیرا که متبادر نزد
اطلاق اولست نه ثانی و دیگر آنکه آن در موضع تلطف است در استدعا با یمان بعد حث بر طاعت و در تفسیر اهل البیت مذکورست

کما فی تفسیر ابی جعفر صلوات الله علیه را از آیه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا سؤال کردند فرمود هو والله ما
انتم علیه پس این آیه تلاوت نمود که ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و بر بیجلی از ابی عبدالله صلوات الله علیه
از این آیه سؤال کرد فرمود لاخذناهم طاعة کثیرا یعملون من الائمة یعنی معنی آنست که اگر بطریقه دین اسلام استقامت ورزند
هر آینه علم بسیار را ایشان فایده رسانیم باین وجه که توفیق ایشان دهیم تا از ائمه هدی آنرا فرا گیرند وَمَنْ يُعْرِضْ وهر که
اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادت آفریدگار خود اعراض کند یا آنکه موعظه و پند را
روی بگردانید و قبول نکند یا کفران نعمت او کند يَسْلُكْهُ در آورد خدای او را عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت
که فوق طاقت او باشد و غالب بر وی صعود یعنی شاقست و جهت مبالغه موصوف به واقع شده و نصب او بنزع خافض است
ای بعذاب صاعد کقوله ما سلککم فی سقر وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و دیگر وحی کرده شده است بمن که مسجدها مر خدایراست
و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مع الله احدا با خدای یکی را یعنی غیر او را در آن پرستش مکنید چنانچه
یهود و نصاری در کنایس و مواضع متعبد عزیر و مسیح را علیهما السلام پرستش میکنند و چنانچه مشرکان در مواقیت
الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک یا عبادت او در آن بدیا میکنند و حسن بصری گفته که مراد از این مساجد
تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله جعلت لی الارض مسجدا و تربتها طهورا یعنی همه زمین
برای من مسجد کردند و خاکش پاک کننده ساختند تا هر جا که من و امت من باشیم نماز گذاریم و اگر آب نیابیم خاک تیمم
کنیم پس معنی آیه آنست که در هیچ بقعه از بقاع زمین کسی دیگر را با خدای مخوانید بلکه عبادات را در جمیع مساجد مخصوص دارید باو
و نیز از حسن نقل کرده اند که مراد بمساجد صلوات است یعنی از برای غیر خدای نماز مگذارید و نیز بعضی دیگر مراد مسجد
الحرام است که قبله جمیع مساجد است و منه قوله تعالی و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و گفته اند که مراد
مساجد سبعه است که آن جبهه است و یدین و رکبتین و اجامی الرجلین یعنی اینها مر خدایراست باین معنی که آفریده اوست
پس اینها را از برای غیر خدا بر زمین منهید و مؤید این قول اینکه مقسم از ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم
السلام که ما معنی قوله و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا فرمود هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها و نیز مخصوص است
قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امرت ان اسجد علی سبعة اراب اعضاء و نیز جماعتی دیگر مساجد جمع مسجد است
بفتح میم بمعنی محل سجود یعنی سجده گاه مخصوص عبادات و سایر نیست که از برای غیر او سجده کنند و از سعید بن جبیر
روایت است که جنیان بحضرت رسول را صلی الله علیه و آله را گفتند که ما چگونه در مسجد حاضر شویم و با تو نماز بگذاریم که از آنجا
که ما هستیم تا اینجا راهی دور است حق سبحانه این آیه فرستاد که ان المساجد لله الخ و در حدیث است که معبد بن زید این آیه
چون مسلمانان مسجدها شد نزد کفتند و لا آله الا الله والسلام علی رسول الله وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آنحضرت که
برخواست عَبْدُ اللَّهِ بندهٔ خدای که محمد است صلعم در بطن نخله بنماز صبح يَدْعُوهُ می خواند خدای را در نماز و جن

قرائت او می شنیدند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بودند که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا بروی خفتند گان از غایت ازدحام بر
جهت تعجب ایشان از آنچه میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب او در قیام و قعود و رکوع و سجود و جهت حرص ایشان
بر استماع قرآن چه هر گاه مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده از ابن عباس مرویست که این کلام از قول جنیان است
که بعد از استماع قرآن چون باهل خود مراجعت کردند با ایشان جنیان دادند از ازدحام اصحاب بر آن قدوهٔ اصحاب
در وقت اقتدا کردن ایشان باو در نماز و استماع کلام از آنحضرت نمودن و قتاده گفته که هر ادامین است که چون رسول
بدعوت کردن بر سوات جن و انس مجتمع شدند بر ابطال کار او و اطفاء نور او و حق سبحانه منع شر ایشان نمود
از او و جهت او را ظاهر ساخت بر جمله ایشان و نزدیک بعضی دیگر معنی آنست که هر گاه رسول از رسل قیام نمود بعبادة خدا
و نهی مشرکان از عبادة غیر او نزدیک بود که ایشان جهت تظاهر و تعاون بر یکدیگر بر عداوت او ازدحام نمایند بر
ایذا و آزار او و کسائی آیه بکسر میخواند میگوید که این از قول جنات و بدانکه ابن بن عبدالله بر رسول الله باجر
النبی جهت آنست که چون این کلام از رسول واقع شده است زیرا که تقدیر برین وجه است که قال موسی الی آنه لما قام عبدالله
پس جهت تواضع و تذلل این اسم در مقام رسول و نبی آورده شده و یا جهت اشعار باینکه متعلق قیام است بآن که
آن عبودیت است و ایجاب بکه عبادة بندهٔ خدا امری نیست که از عقل مستبعد و مستنکر باشد تا بران از دحام باید
نمود و در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام خوشتر از این نامه چه لمشرط عبادت و عبودیت بر وحی که آنحضرت
قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت بران نبوده که موسوم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شده
که سبحان الذی اسری بعبده و عبدکم نزول قرآن از مدارج فلکی چون نام نامه دکشته که تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده قُلْ بگو ای محمد بمشرکان که إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که میخوانم پیچه میپرستم رَبِّي پروردگار خود را
وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیگیرم بدو أَحَدًا یکی را و این امر بدیع و مسک نیست تا موجب تعجب شما شود یا اتفاق
شما بر مسرت و عذاب من و بعضی ابی اتفاق بصیغهٔ ماضی خوانده اند و معنی اینکه گفت پیغمبر جنیان نزد ازدحام تعجب
ایشان که نیست آنچه شما مشاهده آن میکنید از پرستیدن خدا و واگذاشتن شرکا اموری که از آن متعجب باید شد
بلکه تعجب از کسیست که داعی غیر خدا باشد و نوا گیرنده مشرکان از برای او و گفته اند که این کلام جنیان است و قوم خود
را بر سبیل حکایة از قول پیغمبر قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بگو بدرستی که من مالک نیستم از برای شما ضَرًّا دفع ضرر
وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاحی یعنی قدرت ندارم بر آنکه ضرر و نفع بشما رسانم چه حقیقة ضرر
و نافع خداست نه من و گویند که ضر بمعنی غی است که ضد رشد است یعنی استطاعت ندارم که شما را بر ضلالت بار آرم
دارم چه من مامور بتبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایت بر شما و نه بغیر این کلام متضمن اعتراف بعبودیت
و اضافه رسول و قوة باو سبحانه و بنا بر معنی اخیر تعبیر از احدهما باسم آن و از دیگر باسم سبب آن اشعار

بارادهٔ کل المعین که آن غوایت و مضرة است قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي هرگز نپناه دهد مرا و در پناه نگیرد
مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ از عذاب خدای یکی را یعنی اگر خدای خواسته باشد که ضرری بمن رساند از مرض و مرض
و انواع ابتلا و محن کسی مرا پناه نتواند کرد و از آن نتواند رهانید وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز او
مُلْتَحَدًا پناهی که روی بجان آرم و از آن پناه نجات یابم إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ این استثنا است از لا املک چه تبلیغ از قسم
ارشاد و نفع و این مستثنی منه و مستثنی چند معترضه است که مؤکد نفی استطاعت است و بیان عجز و من امه مستثنی
بلاغ است ای بلاغا کائنا من الله نه مالک آن زیرا که رسالت او مرسلت کقول الشاعر بلغ ابنی ولوانه پس چرا پناه نباشد
مرسلت فی قوله براءة من الله یعنی مالک ضرر و نفع نیستم بشما مگر رسانیدنی که از جانب خدا است یعنی مگر آنکه گویم
که خدای چنین میگوید و نسبت دهم قول او را باو نه قول خود و باو وَرِسَالَاتِهِ و مگر پناه جای او یعنی ادا کنم
عین ارسال فرموده و میتوانند که بلاغ عاید بملتحد یعنی نمی یابم پناهی و جائی که سپاهم رسانیده از و عملت که الا
در اصل ان لا باشد و ان ان شرطیه باشد و ما قبل او دلیل جواب و تقدیر ایک ان لا ابلغ بلاغا یعنی کسی مرا
نپناه ندهد هیچ جای اگر ابلاغ رسانیدنی از خدا و ادا کنم پیغامهای او را و صاحب طیبی گوید از خدا و ادا کنم
معطوف و معطوف علیه کلام لم آیین لو نی انت که مراد ببلاغ تبلیغ و توحید و عدل او باشد و سایر صفات حسنه
و سایر صفات ثبوتیه و سلبیه و مراد برسالات ادای شرایع و احکام و یا آنکه معطوف علیه محذوف باشد و تقدیر این باشد
که لا ابلغ من الله ابلاغا و رسالات یعنی نگویم رسانیدن از خدای جلال و احدانیت او را یا بجز آنکه صدق دهی
نبوت مرا باشد و پناه جای او را و بجز حق سبحانه درین آیه بیان فرمود که سوی طاعت او و اجتناب از عذاب او نیست در مرتبه
آن ذکر و صیغه نمود و میفرماید که وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش وَرَسُولَهُ و فرستاده
او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی
که جاوید باشند کافران در آن أَبَدًا هیچ این تاکید خلود است یعنی هر کو از آن خلاصی نیابند و تبدیل نپذیرد او حرف او
ثانیا نظر بلفظ مراعات و معنی آن و قوله حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ متعلق بقوله یکون علیه لبدا یعنی مشرکان مظاهر
بر عدوات پیغمبر و مستضعف انصار و مستقل بکثرت عدد و عدد خود تا وقتی که ببینند و مشاهده کنند آنچه وعده داده
میشدند که آن وقت بدرست و مغلوب شدن ایشان در اخیر دست اهل ایمان اسلام و یا عذاب جحیم و عقاب الیم در
نشأة آخرت و میتواند بود که متعلق باشد بمحذوفی که حال استضعاف کفار و اهل اسلام را و استقلال ایشان در حال
بیان باشد فکانه قال حتی اذا رأوا ما یوعدون علی ایام علیه من استضعافهم للمسلمین و استقلالهم لعددهم فسیعلمون حتی اذا رأوا ما یوعدون
فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از گروه مؤمن و مشرک مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف
نَاصِرًا از جهت یار و مددکار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود که ناصر که قوی و بیشتر است و یار که

ضعیف و کمتر است کفار بعد از استماع این آیت کنند که آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ بگو ایشان وعده داده
شده است راست و درست است و لامحاله واقع خواهد شد خلاف در وعدهٔ خدای قهر محالست لیکن وقت آن بر من مخفیست
إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ آیا نزدیک است آنچه وعده داده شده اید از عذاب باین معنی که در هوا بی
از آفات حایل بعد الوقوع باشد أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا گردانیده است یعنی مقرر کرده ان بر آن و دکار من أَمَدًا
زمانی که مدة آن طول باشد عَالِمُ الْغَيْبِ او است دانندهٔ پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نماید و مطلع نگردد
عَلَى غَيْبِهِ بر چیزی که مخصوص است علم او أَحَدًا یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مگر آنکسانی را که پسندیده و برگزیده باشد
مِنْ رَسُولٍ از فرستاده من مبین مرسلت یعنی مگر رسول نمود را که بر بعضی از آن اطلاع دهد بتوسط ملک و مشاهده
او بر حسب مصلحت و حکمت تا بجز وی باشد مراد حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و مطلق انبیا علی نبینا و علیهم السلام
و ظهور غیبیات از آنکه حدی علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطهٔ اعلام و اخبار سید عنا بوده و الهامات وارده از حضرت
عزت بدون توسط ملک پس آیهٔ مذکوره نافی آن نباشد چه تخصیص مذکوره از حیثیت ظهور غیبیات از آنحضرت بدون
واسطهٔ بشر مطلق بدان بیان محفوظ بودن آنحضرت میکند از مرسلین و اسن بقوله فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی
که در می آرد خدای مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی رسول چند پاسبان وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او رَصَدًا نگهبانان از فرشتگان
که وی را حراست میکنند و محافظت می نمایند از شر لاید و شیاطین مرتجم که از آنکه استراق سمع نمایند و آنرا بکهنه القا کنند
نزد رسانیدن جبرئیل آیا پیغمبر در سبز آمد که این هفتاد هزار فرشته جهت تعظیم وحی می آمدند هیچ نفر داعی ملک آفت که
با رسول جامعی دیگر ایضا مستند و از سعید بن مسیب روایت کرده در صحیح جبرئیل نزد پیغمبر می آمد آنکه جای و جماعتی فرشتگان
یکی در پیش و دیگری در پس و یکی در جانب راست و دیگری در طرف چپ و حفظ وحی میکردند تا جبرئیل از آنحضرت میرسانید
و در حدیثی دیگر آمده که همیشه هفتاد هزار فرشته ملازم پیغمبر بودند و محافظت و حفظ او میکردند و او را از مکاید شیاطین
و سایر اعدا امن نگهدار باشند و از هلاک منقول است که هیچ پیغمبری معبوث نشد الا آنکه با او جمعی از ملائکه بودند که
حراست او میکردند و او را از اعدا جن و انس و محافظت او میکردند از آنکه شیاطین متشبه شوند بصورت ملک و نزد او روند
و معاونت و مظاهرت او میکردند در ادای طاعت و تبلیغ رسالت و از تمثال نقل کرده اند که چون حضرت عزت پیغمبر را مبعوث
ساخت ابلیس جامه بر صورت ملکی تا او را امتحان کند حق سبحانه و تعالی فرشتگان را و او را بدانند و پیغمبر را بشناسند
که این ابلیس است سائل که فرشتگان که رفیق اویند در وقت نزول وحی بِسَالَاتِ رَبِّهِمْ بنا جای فرستاده شد بر دو کار
خود را بی تغییر و تبدیل و اختلاف و تخالط یا آنکه تا بدانند خدای با یعنی که تعلق گیرد علم او بواقع شدن آن تبلیغ بدون
زیاده و نقصان و تبدیل و تغییر و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف و تحریف
نظر بلفظ رسول و معنی آنست چه آن اسم جنس است و نظیر آنست قوله تعالی و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین

فیها ابدا و میتواند که حینئذ لیعلم و الجزاء هر و راجع برسول باشد نظر بلفظ و معنی و معنی این باشد که تا بدانند فرستادگان
که تبلیغ احکام الهی کرده اند به بندگان بی زیاده و کم یا هر دو راجع برسول باشد و افراد جمع آن نیز نظر بلفظ و معنی باشد زیرا که
رسد نیز اسم جنس است یعنی تا بدانند فرشتگان که رسانیده اند رسالات پروردگار خود را به پیغمبران بدون عدول و تغییر کمی
و تبدیل و اختلافی در آن و گفته اند که حینئذ مرجع راجع بخبر است و میتواند مرجع راجع به پیغمبران دیگر یعنی تا بدانند محمد که جمیع پیغمبران
احکام الهی به بندگان رسانیده اند بدون زیاده و نقصان چه محمد نظر بعروس بود فدائیان از شیاطین بی آنکه وی تبلیغ رسالت
فرموده بر آن طریق که بود بی اختلاف و تغییر **وَأَحَاطَ** و فرا گرفته است علم خدای و فرا رسیده **بِمَا لَدَيْهِمْ** با آنچه نزد پیغمبران
و فرشتگانست از علم و شرایع بر وجهی که هیچ از آن از علم او و بجانب نفوذ نشد پس او حافظ آن باشد از تغییر و خلل **وَأَحْصَىٰ**
و شمرده است **كُلَّ شَيْءٍ** همه چیز را یعنی ضبط همه اشیا نموده **عَدَدًا** در حالتی که آن معدود و محصور است نزد او و میتواند
و میتواند بود که نصب عدد ابر مصدر رد باشد چه آن بمعنی احصا است یعنی شمرده است همه چیز را شمردنی تا آنکه قطرهای
باران و ریگ بیابان و اوراق اشجار و تربیت جبال و امثال آنها احصا کرده مراد کمال علم اوست و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ چیز
از دایره علم او خارج نیست و هر گاه که علم او احاطه جمیع معلومات کرده باشد چگونه عالم نباشد باحوال رسل است از وحی و کلام
سورة المزمل مکیست و نزد جماعتی دیگر مدنی و گویند که بعضی آنان مکیست و بعضی مدنی و آیات آن هجده است و بعد
الانجیل و نوزده بعد دهری و وجه نزد باقیان و اختلاف در آیت المزمل مکی گفته اند و مدنی اول و شیاطین مدنی
حیر معنی و الیکم سوره مکی اند بی کسب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سوره المزمل را بخواند و نماید حق سبحانه
دشمنان دنیا و آخرت از او دفع نماید و هر کرا ذیتی و بلیتی باو نرسد و مصیبت بما رسد از بلای صحابه صلوات الله علیه نقل
فرموده که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سوره المزمل بخواند شب و روز شاهد افعال صالحه او باشند و این سوره
بیاد خواند حق جزای او کرامتی دهد و حق مقیم طیب باو کرامت فرماید و از ابی جعفر مرویست که خواندن
این سوره هرگز محتاج نشود و باید دانست که حق سبحانه چون ختم سورة الجن فرمود که رسل افتتاح این سوره کرد بذکر
خاتم رسل صلعم و فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** آورده اند که حضرت رسالت صلعم در صدر اسلام که نماز گذاردی بکلیمی
خود را پوشیده داشتی و ابن خدیجه کبری رضی الله عنها متعلقات که آن مثل جامه در بنی بود چهارده زرع قطنی بر بالای ما بود
و قطنی رسول پوشیده نماز گذاردی و از عایشه نیز نقل کرده اند که آن از چه چیز بود گفت والله ما کان خزا و لا قزا و لا صوفا
و لا ابریسما و لا شعرا و کان صداه شعرا و مراد بخزا چیزی که آن خز و کی بود و نه از موی نازک که در زیر موی سطبر می باشد و نه
از ابریشم بلکه تار آن از موی شتر بود و پود آن از موی بز و در اثنای نماز شب جبرئیل آمد و این آیه آورد که **يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ**
ای پیچیده در خود و جامه **قُمِ اللَّيْلَ** برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت و مواظبت نمای بر آن و بیب استراحت و دعه نفس و ترک
آن مکن و بعضی گفته اند که آنحضرت در خواب بود که جبرئیل این وحی باو آورد و در روایتی دیگر از ابن عباس منقولست که حق سبحانه

اراده فرمود که اول بار وحی آنحضرت نازل سازد امر نمود جبرئیل که بصورت اصلی خود را باو بنماید آنحضرت چون جبرئیل را آن هیبت
مهیب و صورت اعلی بدید بترسید و آنچنان ترسان و لرزان خانه آمد و گفت و تعظیمه بر من اندازید و چون در زیر آن لفت و تعظیم
این سوره بر وی نازل گشت پس بنا بر اول تسمیه آنحضرت باین اسم بر وجه تعیین باشد یعنی ای فلان که مشغول بی مواظبت نمای و بنا
بر وجه آخر بر سبیل تهجین یعنی اختیار تهجد کن بر مجرد و تنبیه بر تزمل برای عادة معهود و گویند که در اول سال که وحی باو
آمد حزن در زیر جامه پنهان میکرد تا آزاد رسد و چهار کثرة فزع و خوف و بجهت این خطاب یا ایها المدثر یا ایها المزمل خاطب
گشت و بعبارت آنکه جبرئیل امین گرفت خطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول خاطب میشد و از عکرمه مرویست که تزمل
یعنی تحمل نبوة است ماخوذ از تزمل الرمل اذا تحمل الحمل یعنی ای بردارنده بار تکلیف برخیز در شب برای طاعة و عبادة
حضرت عزت **إِلَّا قَلِيلًا** این استثناست از لیل و نصف بدل تمامیلاست که عبارت از نیمه دیگرست از شب و قلت
نسبت بکلیات یعنی بخیز در شب برای ادای نماز مگر اندکی از شب که آن نیمه شب است **أَوِ انْقُصْ مِنْهُ** یا کم کن از نیمه شب
قَلِيلًا اندکی تا ثلث باز آید و از این کمتر نشاید **أَوْ زِدْ عَلَيْهِ** یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد و لایق این باشد پس تخییر
میان قیام نصف است و میان زاید بر و مانند ثلثین و آنچه فرمود آن و میان ناقص از و مثل ثلث و مابین ب مذهب میتواند
بود که قلیل استثنا باشد از نصف و نصف بدل لیل باعتبار اقل من نصف القلیل و بخیز در نصف و طلب رجحان اقل از نصف باشد
چون ثلث پس تخییر میان ثلث باشد و اقل از و که آن مثل ربعست و اکثر از و که آن نصف است شبها آنچه خیر است بنصف
باشد و مراد تخییر بین امرین باشد که آن میان قیام است در اقل از نصف لیل قطعا و میان لفتیا احد امرین که آن قطعا
از نصف و زیاده بر آن و گویند که استثنا از اعلا لیلست چه لیل عام است و تخییر میان قیام است در نصف و ناقص
از و و زاید بر و یعنی بخیز نصف هر شب مگر اندکی از شبها که آن لیالی عدد باشد مرض و غیر آن نام
از نصف هر شب یا زیاده از نصف آن و از صادق علیه السلام روایت است که القلیل النصف و انقص منه اقل قلیلا او زد
علیه ای زد علی القلیل قلیلا و باید دانست که قیام لیل در مبدا بر سول علیه الصلوة و السلام بر نصف لیل و قلیل و میان
متادی ثلث مذکور عبارت بوده و عبارات آیتی که عبارت مذکور رسوا هد شد فرض آن بنفل مستقل شد و گویند که قیام
لیل فرض بود قبل از فرض صلوات خمس و چون صلوات مذکور فرض گشت فرض قیام لیل منسوخ شد و بر این
این سوره مکی باشد و از عایشه پرسیدند که قیام لیل بر حضرت رسالت واجب بود یا خیر گفت بلی این آیه را خوانده ایه که یا ایها
المزمل قم اللیل بعبارات گفت که حق سبحانه قیام لیل را در اول این سوره فرمود تا یکسال آنحضرت با اصحاب بالقیام
می بودند و بعبارات خاتمه این سوره انزال نمود و تخفیف آن کرد و فرض نسبت بدل شد و از ابن عباس روایت کرده اند
که چون اول سوره مزمل نازل شد پیغمبر با اصحاب طریق شبهای رمضان بر قیام لیل مواظبت می نمود تا یکسال و بعد
از آن آیه ان ربک تا آخر نازل شد و قیام لیل مستحب شد و از حسن نیز مرویست که قیام ثلث لیل بر مردمان

نزد محمد روان صورت در خاطر آرد

فی بیت یوما یکسال و بعد از آن بجا مانده این سوره مندوب شد و سعید جبیر گفته که ما بین نزول اول و نزول آخر آن ده سال
بود و دو قتیبه و تخییر در مطابق مذکوره نافی و مبرهن اصلی نیست و از کلبی روایت که در زمان وجوب قیام لیل مرد بودی
که همه شب تا صبح بیدار بودی بجهت خوف آنکه مبادا حفظ نصف و ثلثین نخوره باشد و بسیار اصحاب با آن قدر اصحاب بر اصحاب
شب اقدام می نمودند و بعد تمام بقیام لیل مواظبت میکردند و تنها لیل مشغول میگشتند تا آنکه اقدام ایشان متورم شد
و انگهای ایشان از کثرت ایستادن ریا منه زرد گشت و حق سبحانه بر ایشان رحم فرموده تخفیف این سال تنزیل نمود و بعضی
دیگر قیام لیل در صدر وقت سنت بوده بدلیل تخییر در مقدار و آیه کریمه و من اللیل فتهجد به نافلة لک بیتی در شب تهجد
بر چیزی که آن نماز نیست زاید بر تو فضل وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و تلاوت کن و شمرده بخوان قرآن را و روشن کن سر و فرق آنرا بوقت تلاوت
تَرْتِيلًا تا بتوانی و روشن کردن چنانچه سامع عدد حروف آن توانند کرد و هذا ناسخ من قوله عز و جل رتل
اذا کان مبنی بها مفارقا و ذکر مصدر بعبارت فعل بجهت تاکید و مبالغه است در امر بترتیل و از ابو العالیه صلوات الله علیه
مرویست که الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف ترتیل حافظه وقوف قرآنست و ادا کردن سر فهای آن از مخارج خود
و نیز در تبیین ترتیل قول فرموده اند که چنین تبیینا لا تهذه هذا الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لکن افرع به القلوب القاسیة
و لا یکن هم احدکم آخر السورة روشن ساز حروف آنرا روشنی گردانیدنی بر پای یکدیگر عوان یعنی حروف آنرا متصل
یکدیگر مکن مانند اتصال حبل بیکدیگر مکن و آن مانند اتصال موی بیکدیگر و بسیار بر آکنده مکن مانند پراکندگی
ریگ و لیکن قرع کن بآن دلهای سخت را یعنی حروف آنرا چنان ادا کن که در دلهای سخت جای گیرد و باید که قصد هیچکدام
از شما این نباشد که سوره را زود تمام کند و از عایشه پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه قرائت
میفرمود حرکت میکرد هذا الواو و المتابع ان تمد مرة و تقصر اخری و ترسل و چاپی یکدیگر بود چنانکه
شما میکنید بلکه اگر سامع مراعاتی عدد حروف آنرا توانستی کرد و زجاج گفته که البیان لا یتم بان تجعل فی القرآن انما
تبین جمیع الحروف و فی احتمال الاشباع بیان تمام نمی شود باینکه در قرآن شتاب زدگی کنی بلکه تامیت آن باین است
که روشن گردانی جمیع حروف آنرا و تمام گردانی آنچه حق او است از اشباع و ابو حمزه ثمالی گوید که ابن عباس
گفتم که مرا در قرائت و کلام بسیار شتاب زدگی می باشد گفت لا تقرأ البقرة و آل عمران الی من آنرا القرآن کله
اگر قرائت سوره البقره کنی و در آن مراعات ترتیل نمایی دوست تر است نزد من از همه قرآن خواندن بدون ترتیل
و از ابی عبد الله صلوات الله علیه پرسیدند که ما الترتیل فرمود که اذا مررت بآیة فیها
ذکر النار فتعوذ بالله منها التنزیل آنست که چون بآیتی رسی که در آن ذکر بهشت باشد از خدای طلب بهشت و اگر بآیتی رسی
که در آن ذکر دوزخ باشد از آتش آن بخدای پناه بجوی و ابو بکر بن طاهر گفته که ترتیل آنست که تا مکنی در الفاظ سخاب قرآن
و نفس را مطیع سازی و بقیام نمودن باحکام او امر و نواهی و این چیز بتاخیر نتواند بود و قطرب گفته که ترتیل معنی تحسین است

مشتق از رتل است قرآن کما یعنی یعنی و مراد بآن تحزین قرآن است یعنی با وار تحزین تلاوت قرآن کن و مولی بجانب
ابی ابی بصیر از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده الترتیل ان تتمکث فیه و تحرک به لسانک ترتیل آنست که مکث
کنی در آن و بجنبی بسبب قرائت آن نمائی و ام سلمه روایت کرده که کان رسول الله یقطع قرائته آیة آیة رسول الله صلعم
بر هر آیتی از آیات قرآنی قطع می فرمود و از انس روایت که کان یمد صوته مدا رسول الله آواز خود را در قرائت
بر میکشید و شبهه نیست در آنکه مرتل از ترتیل تدبر در معانی قرآن و تفکر در آن و اجتناب از داء الهجران و از نار نزد
ذوابر آن گوید که عبد الله بن حمزه بن عبد مسلم روایت کرده که قال لصاحب القرآن اقرأ و ارق و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان
منزلک عند آخر آیة تقرأها یعنی در قیامت مر قاری قرآن را گویند قرائت میکن و بالا میرو و آنرا بترتیل همچو آنکه
پس تحقیق که منزلت در رتبه تو نزد آخر آیتی است که قرائت آن نمائی و بعد از امر بترتیل خطاب میفرماید بجهت سوز که
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و مترادف گردانیم بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخن گران یعنی کلامی مشتمل بر
تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و احکام که گران است حمل آن بر مکلفات مستصعب بر تو چه
ترهم عجز آن مکلف و هم بتحمل آن بر امت مامور یا گران باشد باعتبار در زمان لفظ و معانی یا بجهت اقتضای آن بمزید
تصفیه سر و تجرید نظر و گویند مراد ثقل استماع آنست بر کفار و غبار حیرت آن کاشف سهل و صلابت ایشان است و تعبیر
سفاهت و ضعف عقل و قبح افعال ایشان و اما بر مؤمنان در کمال حلاوت است و نیز گفته اند که خفیف ظاهر التلاوة ثقیل فی المیزان
قرآن سبک بر زبان و گران در میزان بجهت کثرت ثواب آن یا ثقل آن بواسطه آنست که حامل آن نیز مکرم گردد و مؤید بتوفیق
ربانی باشد و موفق بتوسیع حاجات گردان است بآن اعتبار که معنی خفیف و تخفیف در آن نباشد و یا ثقل بجهت آنست که کلام
رب العالمین است پس مراد بثقل آن عظم شان و رفعت مکان آن باشد و اکثر معنی بر آنند که مراد آنست که ما القا
کردیم بر تو قولی را که تقبل باشد بر تو ثقل آن و گرانی آن در باشد صورت و سر بود که آنحضرت مثل آوازه درای سعادت شنوی
و جذب شوق بی اعتماد بر خارج فراگرفتن حروف و کلمات از طریق متاد و خارج می نمود و از جهت در آن حال علی تمام
لسید انام علیه الصلوة و السلام میرسید چنانچه از عایشه منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی
میدیدم که چون وحی بر وی فرود می آمد از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در سن نزول وحی بر آنحضرت
بر نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر بکوه بر آن گذشتی از صلابت داشتی
خوف شکستن آن بودی و در این محل روی بکرکش بر افروختی بیان کلام که سخن چون بر افروزد و صادرت بر نشام
نیز روایت کرده که من از رسول الله پرسیدم یا رسول الله کیف یاتیک الوحی چگونه وحی بتو می آید فرمود احیانا
یاتینی مثل صلصلة الجرس و هو اشد فیفصم عنی و قد وعیت ما قال و احیانا یتمثل الملک رجلا فیکلمنی فاعی ما یقول یعنی گاهی
چون آواز ناقوس بمن میرسد و او بر من بسیار دشوار می باشد پس قطع میشود از من و من آنرا در گوش

خود نگاه میدارم کما قال کتاب فصلت آیاته ونبت باجمیع کتب من السماء صورتی اجمالی دارد چه مصدق وقایع
هدایت ومصدق ما بین یدیه پس نقل قرآن اشارتست بجهت وی بصورت اجمالیه وتفصیلیه وشیخیت در اینجا جامع
امرین اعظم واعلی خواهد بود وکشنده چنین باری جز صاحب جهت نشاید وباید دانست که ذکر این آیت بعد از
امر بقیام لیل جهت تسهیل تکلیفست بر آنحضرت بتهجد ودلالت بر آنکه تهجد امریست مخالف طبیعت ومخالف نفس
پس این تعلیلیست مستانفه جهت تهجد بجهت آنکه بر طبیعت ثقیل وشاق است لازم است او را از چیزی که معالج
ثقل آن باشد وجمله ایست معترضه بیان قول قیل وبیان قوله اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعتی که ناشی است
در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی که ناشیست در آن برای عبادة هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن ساعت
از روی ثبات قدم وکنده از عادت روز چه ترک خواب وراحت بر نفس بغایت شاق است وجماعتی وطأ بکسر
خوانده اند که بمعنی موطاة باشد یعنی از روی موافقت دل بلسان چه دلها در روز جهت تصرف در اسباب معیشت
مشغول اند ودر شب از مشاغل فارغ شده متوجه محراب عبادة می توانند شد یا از روی موافقت سر بجلایت جهة
انقطاع رقیب خلقی یا از حیثیت موافقت اجزاء بدن که اراده کند از خشوع وخضوع وَأَقْوَمُ قِيلًا ودرست تر وثابت تر
از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اسهل است چه در آن ساعت دل فارغ است وزبان با دل موافق وحواس
از شنیدن اصوات ساکن وآرمیده پس بزبان میخواند وبدل تفکر میکند وبعضی گفته اند که ناشیه ساعات
اول شب است مشتق از نشأ ینشأ اذا ابتدأ ودر خبریست که علی بن الحسین زین العابدین علیهما الصلوة والسلام
در میان نماز شام وخفتن نماز بسیار کنانیدی سر آنرا از او پرسیدند فرمود اما سمعتم قول الله عز وجل ان
ناشئة اللیل هی اشد وطئا یعنی ناشیة اللیل که حق سبحانه در قرآن فرموده این ساعات است وازحسن وقتاده
مرویست که آن ساعات تهجد است وعشا وعن ابن عباس مراد همه شبانست زیرا که آن عبادت بخاطر ناشیه شد ونزد
مجاهد ساعات تهجد است واز ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام مأثورست که هی القیام فی اخر اللیل الی صلوة
اللیل وبنابرین ناشیه مصدر ناشیون عافیه مشتق از نشأ بمعنی قیام ونهض ونیز از ابی عبد الله ع روایتست
که هی قیام الرجل من فراشه لیس به الا الله تعالی ناشیه برخواستن بنده است از فراش خود که آن اراده غیر رضای
خدای نکند یعنی در برخواستن همین قصد طاعت خدا کند وبس وآنرا چیزی دیگر نفس بنماز دو عبد الله بن مسعود
وسعید بن جبیر گفته اند که ناشیه لیل تهجد است بمعنی قیام لیل است واز عایشه نقل کرده اند که هی النفس التی
قامت بعد النوم وجدا از امر قیام لیل بیان تعلیل آن میفرماید بقوله إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستی که مر تو است
در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز در مهمات وتصرف در امور خلق واشتغال بدعوت وتعلیم فرایض دین
واصلاح معیشت خود وعیال پس در شب تو بتهجد ادای عبادت او طاعت بمناجات با حضرت تعالی طاعات

مستدعی فراغت از جمیع مهمات وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وبادکن نام پروردگار خود را باحسان حسنی او را بخوان در شب
وروز ومداومت نمای بتسبیح وتهلیل وتحمید وصلوة وقراءة ودراست علم وغیر آن از اقسام طاعات این دلیلست بر ایجاد
دعا در جمیع حالات ودر نماز از برای دین ودنیا واز برای جمیع مؤمنین ومؤمنات ومؤیدیانست عموم قول تعالی
وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین وان سهل نفعلست
که مراد بذکر اسم خدا است در اوایل سور وبنا برین آیه دالست بر وجوب بسمله در اول الحمد وسوره یعنی نماز
خود را مفتتح سازی ببسم الله الرحمن الرحیم وَتَبَتَّلْ وبرو مشو از جمیع خلق وتوجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت
وطاعت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی محو وفنا ساز وبالکلیه روی دل خود را باو
آور واز جهات که حسن تعلیم است فاطمه زهرا علیها السلام با سم تبتول مسمی گشته وبآن مشهور ومعروف شده چه او
بالکلیه از ما سوی منقطع بود ودر جمیع اوقات لیل ونهار توجه بحضرت مولی نموده بوظایف طاعات وعبادات
اشتغال داشت وگویند در مقام تبتیل که مصدر تبتل است بمعنی مراعات مواظبت ومیتوان بود که مصدر بفعل محذوف
باشد وتقدیر تبتل الله من الخلق تبتیلا محمد بن مسلم وزراره وحمران بن اعین از ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام
روایت کرده اند ان التبتل هنا رفع الیدین فی الصلوة تبتلا بجا داشتن هر دو دست در نماز مراد وقت قنوت است
ودر روایت ابی بصیر واقع شده که هو رفع یدیک الی الله وقنوت بالیه تبتل برداشتن دست است بجانب خدای
وتضرع نمودن تو بسوی او وکلمات که رفع یدیه در صلوة اقتناع باشد عبدا که سوی تبتل است بالله در آیات مذکوره
وایضا کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون سالفات در تعلیل لزوم واستراحت ودر حدیث وارد شده که من ختم له بقیام اللیل
ثم مات فله الجنة هر که ختم او بقیام لیل باشد وبعد از آن بمیرد او را بهشت واجب شود ودر خبریست که مردی نزد
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد وگفت قد مرت من صلوة اللیل من بعد صلوة العشاء ام از نماز شب فرموده است
رجل قد قید ذنوبک تو مردی هستی که گناهان تو را مقید کرده اند یعنی مانع قیام لیل گشته واحادیث بسیار
در ثواب تهجد از پیغمبر وائمه علیهم السلام ما قدمت رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ این خبر مبتدای محذوفست و
تقدیر اینکه هو رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار تو خداوند مشرق ومغربست مراد آنست که او افریدگار عالم است
چه آن میان مشرق ومغربست یا آنکه مراد بمشرق اول خلقت ومغرب آخر آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
نیست که سزاوار عبادة باشد مگر او ومیتواند بود که رب المشرق مبتدا باشد وخبر آن لا اله الا هو وبجر عن اسم الله
که بدل رب باشد یعنی یاد کن اسم پروردگار مشرق ومغرب را از ابن عباس مرویست که جز آن باخبار سوگند قسم
مقدر است وجواب آن لا اله الا هو یعنی سوگند بآفریدگار مشرق ومغرب والله ابن عباس که نیست هیچ خدای سزاوار
پرستش مگر او فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا کارساز یعنی مهمات خود را باو بگذار این سبب تعلیل است

وقی حداو در الوجیه متضمن توکیل امر است باو و گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی فاکیها و کافی کننده در اینجه بنده داده
از مضرت و معاونت و انتقام از اعدا **وَاصْبِرْ** و صبر کن و شکیبائی نمای **عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ** بر آنچه میگویند کفار و اهل
تکذیب از سخنان بی ادبانه و بیجا و واقع که نسبت سحر و کهانه و شعر است بتو و عدم قبول دعوت من و انکار وقوع قیامت و بعث
وَاهْجُرْهُمْ و جدا از ایشان **هَجْرًا جَمِيلًا** هجرانی که بی تحمل یعنی در باطن با ایشان جانب نمای و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن
و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این امر بتلطف در استدعای ایشان و از ابو در دارضی الله
مرویست که ما در بدایت اسلام جلیه تلطف در دل مشرکان مینگذاشتیم و بروی ایشان خنده میکردیم و لیکن قلوب
ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر آن بودیم که کی باشد که بقتال مامور شویم و چون این آیه قتال نازل شد حکم این
آیه منسوخ شد و بدانکه آیه دلیل است بر وجوب صبر و تحمل مشاق و اذیت مرکسی را که داعی مردمان باشد بدین
حق و وجوب معاشرة او با مخالفان باحسن اخلاق و مدارا و رفق نمودن با ایشان تا باجابت اقرب باشد و
مشروعیت بر وجوب تقیه اهل حق از اهل خلاف و بعد از امر بصبر و حسن معاشرة تهدید مشرکان میفرماید **وَذَرْنِي**
وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان **أُولِي النَّعْمَةِ** که خداوندان تنعم اند یعنی کار را بدید قریش با من کفار که من
کافی ام در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل ترا از اندیشه ایشان پس صار رسول بر خاطر خود راه مده
وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را **قَلِيلًا** مهلت دادنی اندک یا در زمان اندک یعنی بعد قریب مکافات ایشان خواهیم
داد و جمله را بتیغ ظفر بکشتن خواهیم کشت خواهیم ساخت و عذاب الیم خواهیم رسانید و در بیضی تفاسیر آمده
که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاک اکابر عرب بنو مکی اندک زمانی بعد از آن بیان تعلیل امر مذکور میفرماید
بقوله **إِنَّ لَدَيْنَا** بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان **أَنْكَالًا** بندهای گران و غلها از آتش نیران
که بران مقید شوند و حرکت از ایشان ممکن نشود **وَجَحِيمًا** و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند و جحیم
وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با سفت گلوگیر یعنی طعامی که در حلق ایشان گرفته شود و نه فرو رود و نه
بیرون آید بجهت خشونت و شدة کراهت آن و آن ضریع است و زقوم و ضلین و غساق **وَعَذَابًا أَلِيمًا** و عذابی دردناک
غیر از این عذابها که کنه آنرا نداند مگر خدای و چون عذاب جهنم از بهر ایشان مهیا ساخته ایم ایشانرا بر این کنار و دل
خوش دار و در روایت آمده که مشرکان بعد از آنکه هزار سال مرتبه الجوع الجوع کرده باشند این طعام بدین صفت
بایشان دهند و بعد از آن هزار سال دیگر العطش العطش نموده باشند زقوم بایشان خورانند در طبرسی از حسن بن
امین نقل کرده اند که عبد الله بن عمر گفت ان النبی صلعم سمع قارئا یقرأ هذه الآیة فصعق پیغمبر صلعم از قاری استماع این
آیه که بیهوش شد و بیتاب آورده اند که امیر المؤمنین را صلوات الله علیه وقتی درد دندان گرفت و بطاقت شد فرمود
بار خدایا در یکبارگی استخوان این جهت درد می قولی آفریدی پس عذاب انا لدینا انکالا و جحیما در چه مرتبه خواهد بود

از خلیل

از خلیل ابن حسان نقلست که شب نزد حسن بصری بودم و او در دنیا راست چون طعام نزد او آوردند یا آنکه او نزد سید
و روزه بگشاد شب دوم و سیوم نیز همچنین و سوم بار افطار کرد این جمله ثابت نمانی و بی بهره بی نکاه سازد بنابر این
و سالها بگذرد نه آنکه بر بی آسوده باشد حاصل که حق سبحانه میفرماید که اهل شرک و معاصی را بعذاب مخصوص سازیم
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ در روزی که بلرزه در آید زمین **وَالْجِبَالُ** و بجنبد کوهها **وَكَانَتِ** و گردیده کوهها **الْجِبَالُ** **كَثِيبًا**
تلهای ریگ
پراکنده یعنی از هیبت آن روز کوهای سخت از آنکه مورد آن گذشته و چون ریگ روان شوند یا آنکه یوم متعلق است به بعثناکه
معنی فعل است و کثیب مفعول است یعنی مفعول ساختن ذاکر کثیب اذا جعوه و مهیل از هیل هیلا اذا نثر و بعد از بیان اولی او در
تاکید همه بکند بر اهل مکه و میفرماید که **إِنَّا أَرْسَلْنَا** بدرستی که ما فرستادیم **إِلَيْكُمْ** بسوی شما ای اهل مکه **رَسُولًا** پیغمبری عظیم الشان یعنی
محمد **شَاهِدًا** در حالتی که گواه است بر انزال اعمال شما یعنی در قیامت گواهی دهد و آنکه چگونه شما اطاعت دعوت او کردید و کدام اطاعت
نمودید **كَمَا** همچنانکه فرستادیم **أَرْسَلْنَا** بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی علیه السلام **فِرْعَوْنَ رَسُولًا** پس عاصی شد فرعون
از آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد **فَأَخَذْنَاهُ** پس گرفتیم او را **أَخْذًا وَبِيلًا** گرفتنی گران و غلیظ چه با وجود کثرت جنود و سعت ملک باین
عزت کردید و معنی رسول بفرعون دیگر نسبه بود که او را باین دار و بهمدم بعثت رسول بجهة است مر عزت متعلق بست بان یرکم مرا
بیاه ارسال سوست و تکذیب فرعون و تمرد او ان رسول را و وقوع عقوبت تعجبی رسول بجهة است که عزت متعلق نیست بان یرکم
بر بنای بجهة حسبان و طغیان ایشان و مطلب جامه قول او و تعیین ان ثانیا بجهة سبق ذکر است و معهود نیز او و تخصیص فرعون
بذکر بجهت است که عزت متعلق نیست بان یرکم و بیان رسول رسولست و تکذیب فرعون و تمرد او ان رسول را و وقوع عقوبت
بجهة حسبان و طغیان ایشان و عدم اجابة فرعون او و تعیین ان ثانیا بجهة سبق ذکر است و معهود نیز او و تخصیص فرعون بذکر بجهة
است که گویا بنوای اهل ضلال و دو حسن و معنوی ایشان ایمان آوردن بحضرت ذو الجلال حاصل که حق سبحانه در این آیه بنده
مشرکان را بکیفر نماید و بگوید که ما فرعون را که در جبروت و عظمت و ابهت بر اسباب شما در پیش بود بجهة عتو و سرکشی
ساختیم و بجای کالا بعقوبت عقبا جانب کردانیدیم و هر کاه که عقوبت ما در دنیا و آخرت باین وجه باشد که استحقاق فرعون
فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه خود کنید و بچه چیز بپرهیزید از عذاب **إِنْ كَفَرْتُمْ** اگر باشید بر کفر خود و ایمان نیارید **يَوْمًا**
در روزی که سبب شدة هول و فزع خود **يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا** گردانند کودکان را پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد
و در کشاف آورده که سیوانند روزی که یوما مفعول به باشد نه ظرف و معنی اینکه فکیف تتقون انکم یوم القیمة و
ولدان تشیبهم هی الکبر و لم تؤمنوا و بجهلوا سالها یعنی چگونه توقع کنید در دنیا بقضای شما روز قیامت را و هول
آنرا اگر بر کفر خود باقی باشید و نه کوید بخدا و رسول و هول شما سبب کنید و بدانکه بر کردانیدن روز الطفال را مثل
در شدة آن روز کما قال تعالی الیوم الشدید یوم شیب نواصی الاطفال و او کثرت هموم و غموم آن روز است
چه بسیاری اندوه و آدمی را زود پیر کرداند و در بعضی کتب مذکور است که موی بشانکاه موی سر و محاسن

اورا نماز بیاهی بود و چون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود و از آن حالت سبب پرسید گفت در شب روز قیامت
آتش دوزخ را در جانب دیدم و دو مرد را دیدم که هر دو را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند و مار هولناک هر دو پای من سخت گزید
و می‌ترسم که مرا بالا شد در درازی از روز یعنی اهل سبب درازی در آن روز را و آن بجز حق و شب رسد التماس نظر این بر
بیان و صفا نوزنت شد اوند کر منظر بجهت تاویل سماست بسقف و اینا بر لفظ ان باشد جه انه معرب است اعلامت ثابت
و اگر منظر بمعنی ذات انظار باشد که خالق او مطلق ای ذات منظر او وضع ای ذات رفیع یا اخبار بخدای آسمانی و ایشی
کلام فلان بلا و الکلی فرای هو فیا و از ذای سبب و معلول است که آسمان شکافته شود و در آن روز بسبب شدة و هیبت آن روز و فکاه
آسمان او جود عظم و احکام و اتقان شکافتن دهن بر مخلوق و بکر بطریق تاویل باشد کان وعدا هست وعده مطلق عدوت
این وقایع و قوع این حوادث مفعول کرده شود یعنی حاصل شده واقع خواهد شد مقدم ذکر مع صنوف و وعده بجهة معلومیت
و میتوانند که این اضافه از قبیل اضافه شی بمعلول باشد و مصدر را مع بمعنی و وعده دادن آن روز بود نیست و واقع شدنی ان جهنم
مدرسی کما بی آنها اعلام بوا عید شده بود مرصاد بند که و هر نیست لطف شاب پس و بیزان سوا خطاهر که خواهد از بندگان مآبا
مرا گیرد ان ربک بقرب پروردگار خود لبالمرصاد یعنی سوی تاید بنوی و شب که سوم است شهر سال آنوا آیه دلالت و گر اطلاق
عبارت جا که در سه سوره است ذکر بانت که عبارت نزول قرآن بر اهل اهل حضرت رسول و اصحاب شارح شد بعد بعضی نقا در
صفت و کنی و بشیر از آن شنیدن از خوف آنکه محافظه قدر واجب و حق نشده بعبادت تا روز نماز گذارند نمایی و جنبانی قدم بسان
آنحضرت و لیم کرد و نجات بر صدها و بطی غالب شد و چون سکران این حالت را آنحضرت شاهده کرد بند نمای لما هذا بعد
شبی قدم در او بدین جهانه بعد از کبال و روایت در سالدان با کر ان از خوشان بر داشته اب فرشتا و ان ربک بدرستی که پروردگار
تو لیعلم میداند که تقوم که تو بجنبی برای نماز ادنی من یکان چهار الف شب و نصفه و در جنبی بجهت و ثلثه و سر یکی
از آن این مصدق آنچه بیت که در اول سوره که شتاز بجنبی یکان قیام نصف لیل نماید و بیان قیام از نصف از که شتاست و بیان
قیام زاید بر آن که ادنی است و کسانی که بعد مجرور خوانده اند که عطف است بر ثلثی اللیل مصدق بجهت بیل بطلی نصف لیل ادنی
ثلثی است و بیان ثلث که ادنی از نصف است و بیان ربع که ادنی از ثلث است و قوله و طائفة عطف بر جنود سنز در نقوم بیجهت
بجهت دستور کرد هی من الذین معک از آنکه با تو اند از اصحاب تو و استعاره فرمود ادنی در ابرای قلت زیرا که اقرب بثلثی قلت جدا است
و مام کلام مسکان با تاز خود از یکی نقل نموده که ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که مراد مقوم و طائفه من الذین معک است
و لیوز در حقه قدر الله یقدر و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی بیاند ساعات و ساعات را و علم وی محیط است
ان تحصوه بر اسم بلال و اسناد فعل ان شمس بر حصر است یعنی مقادیر ساعات لیل و نهار را کما هی عند بلکه مگر او سبحانه و تعالی
تو علم ان لن تحصوه بمعنی معلوم راجع است بصدر و بعید که اراده تقدیر است یعنی دانستن آنکه شما هرگز نمیتوانید شمرد
ضبط نمیتوانید بود تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت ندارید که ضبط اوقات آن باشد بعد از تتبع و بحث است

که برای احتیاط زیاده از آن اخذ بکنید دانستن مشاق است فتاب علیکم پس بازگشت خدای بر شما بعفو و تخفیف و رحمت فرمود در ترک
قیام در خارج مذکور یعنی رفع اثم فرمود از شما در ترک آن همچنانکه رفع اثم فرمود از تارک فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود شما
از قرآن یعنی کمتر از ربع آنچه میسر شود شما از آن نماز شب بغیر این نماز بقرائت مثل بغیر است از آن بسا بر ارکان از رکوع و سجود و بعضی
این آیه ناسخ کل است و بعضی از آن هر دو بطلان حسن صنوع شده و کو بدو او آیه تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض
قرائت قرآن مشغول شوید علم ان سیکون ان محققه است و سین استقبال است بر آن علم آنچه بیکون یعنی دانسته خدای که البته باشد
منکم از شما مرضی بیماران که قدرت نماز نمودن و قیام بر آن نداشته باشد و آنچه استیفا است که بسبب جگر دیگر بر ترخیص و تخفیف نماز شب
و بعضی از آن حکم دیگر را بر این وقت ساخته مبتدا که و آخرون و دیگرانند که از شما مانند بر جگر یضربون فی الارض که سفر کنند در زمین
یبتغون من فضل الله بیابند فضل و کرم خدای یعنی تجارة بیابند و وجوه حلال کسب بکنند یا بتحصیل علوم و بنیاد کنند و آخرون
یقاتلون و گروهی دیگر که کار زار بکنند فی سبیل الله در راه خدا بجهاد و اعلاء کلمه که بتوسط نماز شب بیخ بسیار بیماران و اهل سفر از نماز
و بجهاد مبرا بجهت حق سبحانه از آن شما تخفیف نمود و رحمت فرستاد فرمود و بدانکه حق سبحانه در این آیه سوی بود
میان مجاهدان و سائلان برای کسب حلال و بعد از حمد مسعود زیاده است که ابا رجل طلب ثبات سبب نمی‌دانی السلام
محن فاقه سعی بوده که اعتنا بمن الشاهد هر که بجهان ماکول و ماکول و بلوح و بوکوب شهر کار لا سوه آن آرد و اصابه تحت
و بیش بیرح آن روز بعد و شد تره مالا احد شهدا شد و جهاد آن آیه الاقی هو و آخر و بر بصر و بنا الایه و از حمد اله باشد
نقل کرده اند که گفت هیچ سوی جهاد کشته شدن در راه خدا بر من دوست تر از این نیست که بمیرم در بستر خود و شما بر خود کوشش دارید
شما را شبهه کردم برای طلب روزی کار خدای و بجهت مجاهد در باب تخفیف و ترخیص بار دیگر بخوانید فاقرؤا پس بخوانید ما
تیسر منه آنچه میسر شود از قرآن در نماز این او بر سبیل بعیت است در تعیین و تعلیم در نماز و بدانکه بگویند مراد تلاوت
قرآنست در بعضی از آن و بطریق استحباب اجماع علمای سلف و خلف کرده اند در قدر مهاجر و اختلاف کرده اند در قدر مهاجر است تعیین
جبر بجا میانست و آن عباس فرموده که مدایه است و از حسن و وهب که هر که مدایه بخواند که قرآن او و مجاهد کرد از کتب
نقل است که هر که مدایه در شب بخواند او را بجهت قرآن نویسند و سعد کند و بیشتر است و از جریر منقولست که نماز قرآن
روایه حق سبحانه از بیماران که ایشان دو دسته بعضی دیگر هر منتی در سافر و در بعد شهدا هر خوشت بیشتر و بعضی فرمود
بخوانید در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی بیشتر و بیشتر است که بخوانید فرمود بخوان در هفت روز و بیش زیاده مکن
و در مسالمان آنی روایه کرده که رسول الله فرمود هر که در روزی یا شبی بجهاد آیه بخواند او را از غافلان نویسند و اگر مدایه
تلاوت کند او را از فرمان بردارانش نویسند و اگر دو بیت آیه بخواند قرآن حفظی کند با وی در روز قیامت و اگر بعضی آنها بصدقه
اشتغال کند برای وی فضایل بسیار و خوبست ظاهر است که او از ما نیز مقدار بجهت نیست که مکلف بجهت فضل از اعوانه بعد از بلا
و کلال و از امام بعضی صادق صلوات الله منقولست که ما نیز خشوع و گفت و صفای سرد در کتب العرفان مذکور است که قرآن

ما تیسر من القرآن فاقرؤا ما تیسر منه هو دلیل الندب وجوب قراءة شیء از قرآن میباید دلیل ما آنست که قراءة شیء از قرآن واجب است بهیچ از آن
در غیر نماز واجب نیست وجوب آن در نماز باشد نه غیر آن و هو الظاهر اما سخن بجهت صیغه امر که دلالت بر وجوب و اما اگر بجهت کسی
عموم است و سند منع آنست که امر وجوب باجماع است و کلام اشعاری با آن منیت بالکفایة است و عدم آن بلکه واجب با
مجموع منه نمی شود که غیر مراد وجوب عینی زیرا که آن اظهر است و در کفایت و دیگر کلمه متبادر بدهو است نزد اطلاق و شبهه
نیست در عدم وجوب عینی قرائت در غیر نماز اجماعا و بعضی از مفسران بر وجه اند که ابا او در غیر نماز است پس بعضی قائل بوجوب آنند
بعلت مجرد و قوت دلایل فحیه و ارسال مرسل و بعضی قائل باستحباب اند و در کیفیت خلاف کرده اند و قول اول اکثر و اصح است
چنانکه مذکور شد و در اینجا چند مسئله است اول آنکه قرائت واجب اینجا عمل است و بیان از سوق منت سبب نزول و دلالت
قول تعالی اقم الصلوة الا بعاقبه الکتاب و قوله تعالی کل صلوة لا یقرأ فیها بفاتحة الکتاب و هی حدیث اعرابی و حدیث معنی الفرض و انما مستحب
شافعی و مالک واجب نیز دیده اند و تکلف در دو رکعت نیز بعضی سنت بیان فاتحه و تسبیحات اربع و شافعی و احمد و مالک قرائت را در هر
واجب میدانند و دلیل ما قول تعالی فاقرؤا ما تیسر منه و قوله صلی الله علیه و آله فی الاولیین و یسبح فی الاخریین و ابی دو آیه
مورد بشارت شهادتین از آنحضرت و از آنحضرت صلوات الله علیه نیز اثر است سیم واجب نماز است بوجه
سنقول ترتیب و لفظا و جایز نیست ترجمه آن بغیر عربی زیرا که قرآن است چه قرآن عربی است بنص حضرت نبوت و دیگر
آنکه قرآن معجزه است بلفظ و نظم و ترجمه غیر عربی نه قرآن است و قول ابو حنیفه جواز آن تعذر تعلم آن لهذا فی الصحف الاولی صحیح است
بجهت عود اشاره بحکم و بعضی جایز نیست قرائت سنه در حالات پس هر که خلاف این کند بدلیل امام باطل است و سوا استعمال شود
کرد موضع قرائت مذکور شود و الا لا جایز است بدلیل منیت از الهدایه هر سوره با جماع علما موثر نیز بر نیست و مالک نافی است
و ابو حنیفه گفته که سجده از آیات نماز است و نماز نیز آن بلکه بجهت ترک و فضل بیان سوره مکتوب شده و دلیل و بیان اهل بیت
علیهم السلام و از طرق مخالفین نیز درین باب روایت واقع شده چون ابو هریره و ام سلمه و غیر آن و از ابن عباس نیز روایت کرده اند
سر من ترکها فقد ترک مائة و بضع عشر آیة من کتاب الله بجم و اجبت ترک آنکه اصحاب ما قرائت سوره بعد از حمد در اولیین و
اقل ایشان قایل اند بعدم و بعضی بسه و شافعی و غیر آن از جمهور بر آن اند و دلیل ما قول آن نیز و بعد الحمد و روایت از فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله چه باسانید صحیحه ثابت شده که آنحضرت در هر اولیین دو رکعت اول از نظر فاتحه و سوره قرآن و قرآن
صلوا کما رأیتمونی اصلی و در روایت اهل البیت در بیان تشهد فرست و در بیان اختیار است اما در حال اضطرار جایز است **وَأَقِيمُوا**
الصَّلَوٰةَ و بپای دارید نماز را **وَآتُوا الزَّكَوٰةَ** و بدهید زکوة را و بعضی مولد زکوة و فطره است زیرا که در یک زکوة
مال واجب نشده بود بلکه بعد از هجرت واجب شده بود و آن کسی که نصاب بر زکوة مالیه بکند آن سوره را بر بدل میداند **وَمَا تُقَدِّمُوا**
لِأَنفُسِكُم و فرستید خدای **مِّنْ خَيْرٍ** از نیکی **تَجِدُوهُ** بیابید آن را **عِندَ اللَّهِ** نزد خدای **هُوَ خَيْرًا** بعنوان آنکه موجود گردانید فرستاده را و بیشتر دعوت
باستزاد الثواب و بقاء الاجر و تقصیر **وَأَعْظَمَ أَجْرًا** و بزرگتر از روی مزد بجهت داده و فضیلت و ثواب بیشتر آنکه خیر اعمال دوم تجدد
و هو تاکید است بافضل شیء که افضل در حکم خیر است و بنا منع است از حرف تعریف **وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** و طلب آمرزش کنید از خدای
در همه احوال چه گناهان از تفریط خالی نیست **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدای آمرزنده است گناه بندگان را **رَّحِيمٌ** مهربان بر ایشان
سورة المدثر مکیست و بجاه و شش آیت است نزد عراقی و بری و دنی الاول بجاه شامی و مدنی الاخیر و مکی غیر بری اختلاف
آن در روایت است بنا بر آنکه غیر مدنی الاخیر است من الجزء بیست شامی و مکی الاخیر بی کمال بنقوه روایة کرده که هر که سوره
المدثر بخواند بعدد هر که منشه فی عهد موسی و تکذیب وی کرده در کمال او را ده حسنه بدهند و روایتی دیگر از وی منقول است که حق تعالی
این سوره را بر صدیقان و شهیدان و صالحان نویسند و این جمع بیات و معنویات رستگار باشد و محمد بن مسلم از ابی جعفر صلوات الله
نقل کرده که هر که در نماز فریضه سوره المدثر تلاوت کند بر آن حدود اجب شود که او را بجهت وی تا او فرموده در آن فرض بنماز دیگر
در مفتتح این سوره او را امر کرده باندار و فرموده **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** از جابر و عبد الله منقول است که حضرت رسالت فرمود که
سه در زمان فترت وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا آواز دادند که یا محمد انک رسول الله من ایستادم و پیش و پس خود نگاه کردم
کسی را ندیدم باز آواز دادند که یا محمد انک رسول الله من ایستادم و نگاه کردم کسی را ندیدم باز آواز دادند که یا محمد انک رسول الله من ایستادم و نگاه کردم
هیکل و خود مجسم نشست و بسیار سوز و حشت شدم پس وحی من انقطاع کرد و غایب شده بخانه خدیجه بازگشتم و گفتم دثرونی و لوثونی
وحی در اندیشه ان حالت بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ** ای جامه در سر کشنده **قُمْ** برخیز از خاک مذلت
گویا این سوره اول سوره بود که نازل شد فان زهری روایت است که اول سوره که فرود آمد اقرأ باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس
رسول از آن حال تحیر شده و بالای کوهها میان بگشت و در آن باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل نزد او آمد و گفت دثرونی
و شیخ ابی علی طبرسی این سوره مرتبه نازل گشت و اول گفته که از یحیی بن ابی کثیر شنیدم که میگفت که از ابا سلمه پرسیدم که کدام آیه
اول نازل شد گفت یا ایها المدثر گفتم از ابا جابر انصاری پرسیدم گفت از جابر بن عبد الله سوال کردم که کدام آیه اول نازل شد گفت
یا ایها المدثر گفتم از ابا جعفر گفت حدیث کردم من بجابر بن عبد الله حدیث فرمود پس گفت که آنحضرت فرمود من بکاه در کوه حرا
مجاور بوده بودم و چون جوار من از انجا رفتم پایین آمدم و در بطن وادی در آمدم من ندائی رسید در اطراف خود نگاه
کردم هیچکس را ندیدم باز دیگر من ندا کردند سر بالا کردم دیدم که جبرئیل بر سر کوه بر من نازل گردانید و گوید مدثر شما
از برای محقق چه آنحضرت در غار حرا بود که این وحی بوی نازل شد و نیز گفته اند که آنحضرت از جای بنا دی شد خاسر در
سر کشید و در اسباب ایشان تفکر و اندیشه میکرد که جبرئیل این سوره باو آورد بعضی گویند مراد از ثیاب لباس
و کلامت نفسانیه در وا کنده تیام ادای مراسم **فَأَنذِرْ** پس بترسان بندگان را از عذاب یعنی کسانی را که خدا و سبحانه را پرستند

سر متعلق بانفس و اسوال باشد و ثیاب را بمعنی مدعو کنند ترجمه فی قوله **وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ** و بخدای خود پس **لَا تُنْسِكُم** برای
شنهای خود **فَطَهِّرْ** از نیکی **وَثِيَابَكَ** بیابدار **فَطَهِّرْ** نزد خدای **وَالرُّجْزَ** بعنوان آنکه موجود گردانید فرستاده را و بیشتر دعوت
باستزاد الثواب و بقاء الاجر و تقصیر **فَاهْجُرْ** و دور گذار وی و ترک کن داده و غضب و زیان بشر آنکه خیر اعمال دوم تجدد
و هو تاکید است بافضل شیء که افضل در حکم خیر است و بنا منع است از حرف تعریف **وَلَا تَمْنُنْ** و طلب مکن کنید از خدای
در همه احوال چه گناهان از تفریط خالی نیست **تَسْتَكْثِرُ** بدرستی که خدای آمرزنده است گناه بندگان را **رَّحِيمٌ** مهربان بر ایشان
سورة القيامة مکیست و بجاه و شش آیت است نزد عراقی و بری و دنی الاول بجاه شامی و مدنی الاخیر و مکی غیر بری اختلاف
آن در روایت است بنا بر آنکه غیر مدنی الاخیر است من الجزء بیست شامی و مکی الاخیر بی کمال بنقوه روایة کرده که هر که سوره
القیامة بخواند بعدد هر که منشه فی عهد موسی و تکذیب وی کرده در کمال او را ده حسنه بدهند و روایتی دیگر از وی منقول است که حق تعالی
این سوره را بر صدیقان و شهیدان و صالحان نویسند و این جمع بیات و معنویات رستگار باشد و محمد بن مسلم از ابی جعفر صلوات الله
نقل کرده که هر که در نماز فریضه سوره القیامة تلاوت کند بر آن حدود اجب شود که او را بجهت وی تا او فرموده در آن فرض بنماز دیگر
در مفتتح این سوره او را امر کرده باندار و فرموده **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** از جابر و عبد الله منقول است که حضرت رسالت فرمود
سه در زمان فترت وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا آواز دادند که یا محمد انک رسول الله من ایستادم و پیش و پس خود نگاه کردم
کسی را ندیدم باز آواز دادند که یا محمد انک رسول الله من ایستادم و نگاه کردم کسی را ندیدم باز آواز دادند که یا محمد انک رسول الله من ایستادم و نگاه کردم
هیکل و خود مجسم نشست و بسیار سوز و حشت شدم پس وحی من انقطاع کرد و غایب شده بخانه خدیجه بازگشتم و گفتم دثرونی و لوثونی
وحی در اندیشه ان حالت بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ** ای جامه در سر کشنده **قُمْ** برخیز از خاک مذلت
گویا این سوره اول سوره بود که نازل شد فان زهری روایت است که اول سوره که فرود آمد اقرأ باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس
رسول از آن حال تحیر شده و بالای کوهها میان بگشت و در آن باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل نزد او آمد و گفت دثرونی
و شیخ ابی علی طبرسی این سوره مرتبه نازل گشت و اول گفته که از یحیی بن ابی کثیر شنیدم که میگفت که از ابا سلمه پرسیدم که کدام آیه
اول نازل شد گفت یا ایها المدثر گفتم از ابا جابر انصاری پرسیدم گفت از جابر بن عبد الله سوال کردم که کدام آیه اول نازل شد گفت
یا ایها المدثر گفتم از ابا جعفر گفت حدیث کردم من بجابر بن عبد الله حدیث فرمود پس گفت که آنحضرت فرمود من بکاه در کوه حرا
مجاور بوده بودم و چون جوار من از انجا رفتم پایین آمدم و در بطن وادی در آمدم من ندائی رسید در اطراف خود نگاه
کردم هیچکس را ندیدم باز دیگر من ندا کردند سر بالا کردم دیدم که جبرئیل بر سر کوه بر من نازل گردانید و گوید مدثر شما
از برای محقق چه آنحضرت در غار حرا بود که این وحی بوی نازل شد و نیز گفته اند که آنحضرت از جای بنا دی شد خاسر در
سر کشید و در اسباب ایشان تفکر و اندیشه میکرد که جبرئیل این سوره باو آورد بعضی گویند مراد از ثیاب نفس
و کلامت نفسانیه در وا کنده تیام ادای مراسم **فَأَنذِرْ** پس بترسان بندگان را از عذاب یعنی کسانی را که خدا و سبحانه را پرستند

و در حق او عصیان و مرتد و مستوجب اند بود که معنی لا انذر قوم لحضرت باشد کما قال و انذر عشیرتک و در کتاب تاویل که صحیح است که مراد
تعمیم باشد و معنی اینکه فاعل لا انذار من غیر تخصیص احد کما قال و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا یعنی انذار را بفعل او بسبب
آنکه مخصوص بکی دون دیگری باشد وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن تقدیم مفعول جهة افادة تخصیص است یعنی
خاص گردان خدای خود را بتکبیر و تعظیم کردن او صفاوست بکبریا و جبروت و قول امام اکبر مرویست که چون این آیه نازل شد پیغمبر
صلعم و آله فرمود که الله اکبر و حمد بحمد بی نهایت و وجه تکبیر گفت و حق تعالی حال شد و یقین بیاست که این و مجاست مر شیطان
آو [illegible] این کلمه میشود و معنی گفته اند که و الله کبیر است در منع صلوات بین نیت و تحریم پس جماعت این ماخذ وجوب تکبیر
احرام باشد و صاحب کنز العرفان گوید که آیه دلالت بر وجوب شی از تکبیر احرام و خلافی نیست در عدم وجوب آن در
جز صلوة پس صلوة واجب باشد و هو الظ در بجا بیند شد است یکی آنکه واجب است در آن صیغه الله اکبر زیرا که
ان مناد راست نعم نزد اطلاق لفظ تکبیر دوم واجب است و اعاده لفظ مذکور بدون تغییر ان و ما یغنیه ثانیا بعوارض
ان و نفی غیر سنگی و مدی که مخرج معنی جزیه باشد استفاده چون مدلفظ جلاله با مخرج واحد باشد بجمع چون مدلفظ کبیر
زیرا که مخرج جمع گردیده که طیلاست سیوم جایز نیست ترجمه بغیر عربیه زیرا که ان مناد کلام خدای و رسول است و قول ابو حنیفه بجواز
ان احتجاج او بقول نعم و ذکر اسم ربه فصلی که تعلیل صلوة است بذکر اسم او سبحانه که اظهار عبودیت است و عبوان با عظمت زیرا که
و ادبا اسم در این آیه از آنست فقط ذکر فاد بعبارت مقتضی حاجت است در تغییر الا که مخرج بدون تغییر ناز است و دلیل در آن پس اولی
این باشد و بدانکه دخول فاء در فکبر و در ما بعد آن جهة افاده معنی شرط است کانه قال و ربک فکبر ربک یعنی هر جا که باشی
پس خدا را بزرگ یاد کن بدانکه تقدیم ایراد او را و اولی به جهة دلالت بر آنکه مقصود اولی از او تکبیر او جماعه است از شرایط تنبیه
بر اولی چنانکه گوید و واجبست معرفت صانع است و تنزیه او از مالایلیق و حدان ان اثبات نمودن نعمت است و عبادت و لهذا ثانیا
انواع عبادات مذکور شده و بدلیل آن معرفت خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه صحیح نیست و فایده بر اصرار ثابت میشود وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ
و جامهای خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجبست در نماز و محبوب در غیر آن و ان مقبول است و حفظ آن از نجاسة
و ابن زید و ابن سیرین گفته اند که ای ثیابک فاغسلها من النجاسة یا اما کن الشرک کانوا لا یتطهرون جامهای خود را آب
بشوی از نجاسة زیرا که مشرکان جامه خود را طهارت نمیکردند و از ابن عباس نقلست که ای بمکارم اخلاق من حرام یعنی
اینکه جامه تو از حرام باشد و از ابی مسلم روایتست که معنی آنست که زنان خود را از کفر و معاصی پاک گردان ناهید بن
صالح شی بدو عرب کرد یه بکنان ثیاب و ای بعیر از ابی صباح هم روایت کرده که ابن عباس گفت پرسیدم که غسل الثیاب بدست
الطهور و الماء و هو طهور بصلوة و تشمیر الثیاب طهور بها و قد قال الله و ثیابک فطهر یعنی شستن جامها بسبب طهور آمده و را
و گفته اند که پاک گردانیده است از برای نماز و جامه برکشیده طهارت و از برای آن و مراد از فوق حق سبحانه که و ثیابک فطهر
نیست که جامها را برکشتن از زمین رسد و بعضی گفته اند یعنی قصر ثیاب کرده اند یعنی کوتاه کن دامن جامه را بخلاف عادت عرب

چه و اسباب آن بود که جامهای بلند و دامن دار بر زمین کشیده و این رفتن عادات متکبران ایشان قول چنین بود که اهل بیان ان ملوک
مجوس بودند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اقصر ثیابک فانه ابقی و اتقی یا جامهای خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر است
و پاک و پاکیزه تر داشتن جامه در آن نزد خدا و دیده میشود و منقول مردی نجاسة است و طاوس یمانی بسند روایت کرده
که معنی آیه است و که و ثیابک فقصر و بعضی دیگر گفته اند که این کنایه است پاکیزگی نفس خود را از اخلاق ذمیمه و اخلاق
و اعمال سیئه قال فلان طاهر الثیاب و طاهر الجیب و الذیل اذا وصفوه بالنقاء من العایب و مذامی الاخلاق و فلان
دنس الثیاب بفتح و بسیار این ابو باشد باشکال فرقه معلمه عبد از اس باشکال فرقه نظریه رکوید معنی است که پاکیزه گردان
دنیا و بیوت را از آنچه مدنس آن شود از حسنه و قلب معبر و در کنز العرفان آورده که بنا بر طهارة ظاهر در این مقام چند
حکمت اول آنکه تطهیر واجبست زیرا که مرتفعه از برای وجوبست دوم آنکه تطهیر واجب برای ثمار عبد ذات
بجهة اجماع جمیع امة و تنزیه و ربک فکبر با آنکه و الله اکبر افتتاح باشد سیوم آنکه این وجوب علی عموم نیست زیرا که در
احادیث صحیحه ثابت گشته که دم خون حلقه که از دهن بعلی قاصر باشد و عیان بر تفصیلی که در کتب فقهیه مسطور
چهارم آنکه تطهیر از برای دفع نماز و طواف سنت است بجهة نزول ملکت و سهو زنان مراد از آن در تفسیر از شیخ ابو الحسن
علی العربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت را در خواب دیدم و گفت یا علی طهر ثیابک من الدنس فقط بدد اسمی
کل جنس بجهة پاکیزه کردن جامهای خود از آلودگی و نجاسة تا بعد مدد کردی بدو تا بدد خدای در هر نفس گفتم یا رسول الله ثیاب
من کدامست فرمود که حق سبحانه بر تو خلعه پوشیده است خلعه محبت و خلعه معرفت و خلعه توحید و خلعه اسلام هر که
خدا را دوست دارد بر او آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد همه چیز در نظر او خوار آید و هر که خدا را بیگانه
داند بوی شراب بیارد هیچ چیز او را و هر که خدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که بانصاف اسلام متصف بود در خدا
یا سی نشود و اعتذار کند قبول افتد پس شیخ مذکور گفت ان اخبار انتم معنی قول من سبحانه که و ثیابک
فطهر وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و رجز بکسر و ضم بمعنی عذاب است و مراد اینجا آنچیزیست که مودی اثم از عبادة اوثان و غیر آن از انواع
معاصی یعنی از همه کناره کن و مراد آنست که بر مهجوران ثابت قدم باش و بر آن احتراز نمای چه آنحضرت از جمیع ما فر
معصوم بوده و بعضی چنین تفسیر کرده اند که از قبیل و خلق ذمیم تجنب شو گویند که دیار از خود بیرون کن زیرا که
ان سر همه گناهانست و در کنز العرفان آورده که رجز را بمعنی عذابست همچنانکه قول اکثر مفسرانست پس او اشعر بیان
یعنی بجز از اسباب موجبه آن و این اماره وجوب تطهیر ثیابست و یا بمعنی عقاب نجاست پس امر بحث و وجوب توقی
از نجاسة در حال صلوة وَلَا تَمْنُنْ و مطالبه در حالتی که مالک کثرة آن کنی و بیشتر از آن بستانی یا استکثار بچیزی باشی که داده
جمیع دنیا قلیلست و سه مکدر سعد است این بیشتر از آنکه چیزی بخشد بطمع آنکه در عوض آن زیاده از آن بستانی
و این باشی نه بجهت نسبت بجمیع بندگان و از اینجاست که در حق مورد نه از اهل ایمان در معامله مکروهست و یا بجهت مخصوص

آنحضرت صلوات الله علیه وآله با آنحضرت صلوات الله علیه از باب او سجاده مودب بود با شرف آداب واسی اخلاق وکرید
این مودب ماند از او نیابی بر سبیل وجوب باشد نسبه نگاه نظاهر و نزد بعضی دیگر معنی است که سنت سر خدای در
سادت و طاعت در حالتی که ما را بسیار شمری با خشوع در عمل خود در حالتی که طاعات خود را بسیار و بزرگ
بشمری و ما را مؤمن سازی ادای رسالت در حالتی که طلب بسیاری و دکنی از ایشان با از بسیار بداری **وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا** و از برای
رضای پروردگار خود و با جهت موافقت او و بر صبر کن و ادب بسیار کان با پرشاق کلیف صلوات الله علیه ران تبلیغ رسالت و علم
شریعت و ادای فریضه و سنت **فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ** پس چون رسیده شود در تا فوز یعنی در سور و این فاء و بیست شق
از نفی یعنی نصوب و اصل ان فرعت که سبب ان سوست و در ان بحث ثابت است که حق سبحانه نزد بود، تزع فیما تزع
فاذا عزمت فتوکل و بالجمله اولی حیث قال و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و فعل برای سبب است
کانه قال اصبر علی اذاهم و بیخ ایذا هم بیخ ما فیه لذا نم و تلقی ما فیه صبرک علی یعنی صبر کن بر ایذای ایشان
بتو که در پی ایشانست و تو در شوش که بر سبیل بجزای ایذای خود در پی تو بجا فیه صبر کن و اذ و لذا از برای ظرفیت
لما دل علیه فتوکل پس ان وقت دمیدن **يَوْمَ يُنْفَخُ** روز دمیدن **فِي الصُّورِ** روز دمیدن خوار است **فَذَلِكَ يَوْمُ الْعَسِيرِ** زیرا که بیکار
ما که از اسفوب الحلت بعضی که مراد الله راه بیکند زیرا که معنی است که فاذا نفخ فی الصور صعقوا علی الکافرین و ذلک بعد
و یوم عسیر بر ایشان و بیشتر بر ایشان خطیا الکفر و نیز عسیر باشد زیرا که قدر برابر است که قدر وقت نفخه و وقوع یوم عسیر چنانست
واقع خواهد شد در حینی که نفخ صور شود و قوله **غَيْرُ يَسِيرٍ** تاکید یوم عسیر است برای نفع توهم انکه از ذکر کافران عسیر باشد و بوجه
دور دیگر و دیگر اشعار بر انکه بر مسلمان عسیر است بیان مانع و عسیر کافران و زیاد تی خطیا ایشان و بشارت ایشان
یعنی از و بیچ وجه و کافران آسان نباشد و اصلا آسان نباشد ایشان از راه همچنانکه عسیر از امور دنیا و مواقع ایشانست
از حضرت رسالت و دست کسی نزد از نزد کافی نزد چگونه نیست با کسی که صاحب صور در دهن دارد و مستعد ایکه کی باشد که او
نداشته که در یوم یاران گفتند یا رسول الله ما چگونه از این استعداد کنیم بعد از نزد کو بگوید سبحانه و نعم الوکیل علی الله و گفتند در آثار
آمده که در دهن لوقی قرآن بخواند چون این آیه رسید یکی و بار اعاده آن نزد و بعضی بعد و جان بحق تسلیم کرد آورده اند که بر
فواتح سوره ام تا از بعد بخشیده مسجد آمده و از ابو سحاق حق اند و لیده بن عیینه حق در دی لعنت الله فرب المسجد نشسته بود
از استماع کرد و خبر و قبر چون دانست که ولید سعت ابو بکر اعاده آن فرموده و لیدا از اصحاب قوم خود آمد و گفت والله لقد
سمعت من محمد آنفا کلاما ما هو من کلام الانس والجن و انه لحلاوة و ان له لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق
و ما یعلا یعنی بخدای که بالان محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست و او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن ثمر آنباشد و دیگر
و بتحقیق ایشان بر و بیست که هیچ حدیثی ندارد اعلاه نما الاقبال و مثمر ثمرات کلیست و اسفل آن شریف بار او دیست که بعروق متصل
و حکم علیست استحکام کان بود زنگو لیدا بجا آورده بسیار مفهوم و مهم گشتند بعد از ایشان پیشوا هر ایشان بود و بجهت آن او را بجا

نزیل گفتند ای و جمل ایشان گفت که هیچ نشویش بخود راه مدهید که حاوا از عهد کرد انم پس تو دو لیدیرفت و بجکو و مرتبه زد و بعد
ولید گفت مالی از الشعر یا جنیت که تو اند و لکن بمن هم ابو جهل گفت نزیش و نقص جنانند و بگو نه که او پر گفته و از خطر او را نیاد کاه
بشارت است که قرآن بعد شنود و دین آبا خود را گذاشت ولید بعد از استماع این کلام ابو جهل مجلس قوم آمده و گفت زعم شما است که
محمد ست هیچ ساحر ملاعی که دلالت دیوانگی کند و دیده گفته الحمد گفت کان سیر که او کاهنست در هیچ محلی از و شنیده
چیزی کرده سخن باشد کاهنان گفتند که گفت خیال نبید که او کاهنست در هیچ زمانی از و کذبی شنیده که گفت هرگز از و دروغ نشنیده
که بجهت شهرت صدق و بجهت امین ملقب شده گفت می پندارید که او شاعر است و هیچ کلام از شعر شنیده گفتند پس ولید گفت
که چون مجنون و شاعر و کاهن و کذاب نیست پس او ساحر است و گفت و سخن او را بجه چیز نسبت توان داد و ولید متفکر شد و بعد
از تفکر بسیار گفت ما هو الا ساحر مؤثر تا دیگر ساحر نه می بینید که میان از اوج تفریق میکند و من زنده از پدر و پدر را از فرزند
جدا میسازد و یک تفرقه را در میان عبید و موالی و احباب و اصدقا می اندازد فاهوا ساحر و گفتند اهل مجلس که این سخن از
استماع کردند خوش حال گشتند و حضرت رسالت چون از این صورت خبر دار شد بفاتحه مسلول گشت حق سبحانه ایات فرستاد
که **ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا** و حید حالت از بای حکم یا از حای محذوف و ای و من خلقته یعنی بگذار مرا ای محمد با آنکه
او را در حالتی که تنها آفریدم با او و هیچکس دیگر این شریک نباشد چه من تنهائی مرا و سزاوار ای او ستوده اند با تنهائی او را آفریدم
و هیچکس در آفریدن او با من شریک نبود یا آنکه خلق کردم او را در حالتی که تنها بود یعنی هیچ مال و ولد و انصار و
اعوان نداشت قولی است که او را وحید القوم گفته یعنی بگذار ایشان و حق سبحانه از اینجا از روی تهکم او را با این اسم
نام برد یعنی کلمه قوم را بمن و اگذار با آنکه می داند سبحانه ای باشد که او وحیدست در شرافت و یا وحیدست از بدر زیرا که
او یتیم بود و مصداق قول اینست آنچه روایت کرده عیاشی باسناد خود و بولید که وارد زراره و محمد بن مسلم از ابی جعفر
و ابی عبد الله صلوات الله علیهما که ان ابو حید دلما از نزد او بیرون رفت و بعلم ما ابو حید سامی بود ای بر و اگر میانست
که ولید بجه معنی است بر و مخبر میکرد گفتیم ای رسول الله و حید چه معنی دارد فرمود من و بحرف لات کسی که معلوم باشد
پدر او کیست و نیز در صفت ولید سعیر نماید که **وَجَعَلْتُ لَهُ** و گردانیدم برای او یعنی دادم او را **مَالًا مَمْدُودًا** مالی کشیده
یعنی بسیار آبیش انما از سیان توریه میتوانست که او را از رفتن ارهزار دینار سرخ بود و بروایتی هزار هزار
و ابن عباس فرموده که تو هزار و سیان نکنا طایف شتر داشت و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی آمد و میوه
و میوه و اسفه و حبیه و اما و مستغلات او از حد حصر متجاوز بود و از نفاذ لغت که او را توانائی بود در طاعت
که سیوکاسل اسال آخر نشد بجکه همیشه بودی و لهذا حق سبحانه او را بسیار در حالتی که همه نزد او حاضر بودند
در مکه و همیشه مقامات ایشان سرور بود و هرگز برای کتاب و جه معاش محتاج نبود و بجهت کثرت خدم

از اموال ممدود و خوانده و در جای دیگر
در صفت بوشاه بهشت فرموده که مال ممدود
وَبَنِينَ شُهُودًا و فرزندان

وعیسی احتیاج نمیشد که بیمار از مهمات و مصالح زمانه کرد اند و با آنکه بیت و اعتبار بیست اما بدر در عالم ما صنعت شد بدی
چنانچه مرویست که اورا ده پسر رسیده بود و همه بحد بلوغ و بنی رسیده و از سعید بن جبیر منقولست که سیزده فرزند
که همه بعلت بودند و لیدین ولید و خالد و عمارة و هشام و عاص و قیس و حبیب الشعر و از حبیب خالد و عمارة و هشام رضی الله عنهم
بشرف ایمان رسیدند **وَمَدَدْتُ** و گشتم برای جاه و مال او را باسه **تَمْهِيدًا** گسترانیدن و مهیا کردن جاه و خدم و حشم و نسب
و نسب بر حالت فرزندی و رسید قوم سلعت شد از و در جای مناد بدید قریشی گشت **ثُمَّ يَطْمَعُ** پس طمع میدارد **أَنْ أَزِيدَ** آنکه
زیاده کنم عطیات خود را و ایشان استبعاد و استکبار است و طمع و حرص او مرا و لهذا عقب نفی کلام ابی کلمه ردعت از طمع معنی
نه چنین است که من بعد خود را بر دیگران فزون سازم و در نعمت بر دیگری او چنین گشاده کنم اما نعم و بعاید بیاتم
باغ اینست کما قال فی نظیر علی سبیل الاستهزاء **إِنَّهُ كَانَ** بدرستی که او هست **لِآيَاتِنَا** مر آیتهای کلام ما و ادله ما را **عَنِيدًا**
ستیزه کننده و انکار نماینده و سخن مستند او وجوه متعدده اند و اکثر تفاسیر مذکور است که بعد از نزول این آیه اموال او
روی در نقصان نهاد تا که همه آن در عرصه حوادث تلف شد و اکثر اولاد او بمرد نماز و بر گشتند و او محتاج و سیا
گشت و آب و ضع بدان الدنیا بیوست بسر زدی بعد بیعز مایه که **سَأُرْهِقُهُ** زود باشد که در سایم او را **صَعُودًا**
مشقت که نشیب بسیار باشد ای آن نوع رفتن بی منتهی برای کسی که گرفتار شود بعذاب شاق و عذاب
صعب که طاقت آن نداشته باشد و از ابو سعید روایتست که پیغمبر فرمود الصعود جبل من نار یصعد فیه
سبعین خریفا ثم یهوی فیه کذلک ابدا صعود آنکه هست از آتش که ولید در عرض هفتاد سال بر آن می آید
و چون بدرجه او رسید بزیر افتد و باز از آن تکلیف کنند و وی همیشه آن عذاب معذب باشد و بنا بر آنحضرت
مرویست که تکلفه ان یصعد مثل فی النار کلما وضع یده علیها ذابت فاذا رفعها عادت و اذا وضع رجله ذابت فاذا
رفعها عادت تکلیف کنند ولید را که بر عقبه رود که در بیان آتش روز هست هر گاه بدست بر آن نهد که آهنگ
و چون دست را از آن بر دارد بحالت اول بر آید و بر سر آن آتش دو عقبه که پای خود بر آن نهد که باز دو چون
پای از آن بر دارد باز عود کند و در تبیان آورده که یعنی آنست که تکلیف کنم او را بصعود آن صخره است حسار دوزخ
سر بالایی آن سنگ بر وقت پس او را در زنجیرهای آتش کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بقله
جبل بر بالای آن رود و در کشاف آورده که میتواند بود که کلمه صعود باشد بجهت رد دعوی
و کان کان محمدا صادقا فما ظفت لمحمد الاولی و اختار بالکسعد اباوا اهل نار اشد و اصعب خواهد بود پس
بیان تعلیل و تعذیب کفر و عناد ولید میفرماید بعد **إِنَّهُ فَكَّرَ** بدرستی که تفکر کرد ولید که طعن زند بر قرآن **وَقَدَّرَ**
و اندازه با خود راست کرد که چه گوید **فَقُتِلَ** پس لعنت کرده باد و عذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار باد **كَيْفَ**
قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این نفس شاد تقدیر کردن ولید و اعتراض باطل را بجهة استهزا و اهانت بجهت والد و قدح در قرآن بدو اتفاق

ان نهایة کفر او اشد در ابطال کلام بر وردگار و غایة صواب دمیان خطا کار ما خود از قول بعرب که فرزند لعما اشجعه و اوراه
اعما اشعر که تعجب در آن از نهایت شجاعت و کمال شاعریست پس بحیثیت بالغه در تعجب کردن این لفظ میفرماید که **ثُمَّ قُتِلَ**
پس ملعون او **كَيْفَ قَدَّرَ** چگونه اندازه کرد **ثُمَّ قُتِلَ** پس روی ترش کرد بجهة آنکه ملعون است و آن یا در بعضی کریت
و روی ترش کرد **ثُمَّ أَدْبَرَ** و پیشانی در هم کشید که اهانت شدید ملزم شکر و رای **ثُمَّ أَدْبَرَ** پس روی گرد انید بجهت نوا
یا بجهت و آن روی مناد **وَاسْتَكْبَرَ** و کرد تکبر که در مناجات پیغمبر و کرفر او و لا ذات است و آنکه کو ثانیا الفت از اول و معنی
آنکه ملعون و معاقب باد بعقاب دیگر که اشد از عقاب اول باشد و ثانیا و ثالثا و رابعا بجهت و لا ذات بر آنکه ولید در تبدیل
تاقد و تمثل تامل میبود بجهة تبیان فقرا آنچه موصوف ملعون باشد در قرآن و بیان او در حقیقت و اشعار بر آنکه بیان اعمال
مذکوره نتایج و تاعد و در حاصل کرد ولید بعد از تامل و تفکر روی با اصحاب کرد **فَقَالَ** پس گفت با ایشان لا هذا ایست که
محمد میگوید **إِنْ هَٰذَا** نیست این **إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ** مگر سخن آدمی ای آنکه همه و جزو بیان با سلیمه که از ساحر است
تا یکمان زد طلا اشد و گویند اشارت بعضا اختیار است یعنی جبری که مردمان از اختیار بکنند حالا و آن در نفوس و بدانکه
عدولان شریعا بجهة و لا نسبت بر آنکه چون قول مذکور در خاطر ولید خطور کرد با آن ناطق شد بدون توقف و تامل
در آن و چون جد جبر نسبت با اولی داری جبری نفی کیست از موکدا بجهة مناجرت عطف واقع شده و ولید ملعون بجهة
عناد کلام الهی را سحر اسناد کرد بر وجه اعتقاد و یعنی سیاست که اگر قرآن سحری بود و آن کلام بشر جبری بود
که مثل آن یا آورند و او مر آن را که منصف مضاعفه بودند قادر می بودند آوردن سوره مثل آن پس حق سبحانه تهدید
او میفرماید که **سَأُصْلِيهِ سَقَرَ** این بدبخت را بزودی در سقر داخل کنم که در لکم و ولید را در سقر که در کوه است
از دوزخ و مالادراک ما سقر و چه چیز ادراک کرد ایشان که چیست سقر آیا از برای تنبیه است بر تعظیم و تهویل سقر و فرد
لَا تُبْقِي بیان است یا حالت از سقر و عامل در آن معنی عظمت یعنی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق
و اعصاب و عظام را بر هیچ دور نمی کند همه را سوزاند و باز حق سبحانه تو سازد احیای او را **وَلَا تَذَرُ** و دست باز
نمیدارد دیگر اورا تا سوزد در همین سوال همیشه معذب باشد و گویند که یعنی لا تبقی و لا تذر آنست که نه پوست را گذارد
و نه از گوشت دست باز دارد و نه بالطف یا نه عضوی را که محل حیوة است و نه از گوشت ذی حیوة نیست و نزد بعضی دیگر لا
تذر آنکه نیست لا تبقی را بیان شده عذاب **لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ** آتشی بسیار سیاه کننده پوست کافران را لا یح و ظاهر کننده
ایشان کفر و نفاق لنزد و نما بین النفی **عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ** بر آن آتش نوزده ملک باشد نوزده صنف از فرشتگان با نوزده
نقیب از ایشان یعنی موکلند بر آن و مسلط بر اهل آن در تبیان از برای بن عباس رضی الله عنه نقل کرده که گروهی از
یهود حضرت رسالت و از خانه دوزخ سوال کردند آنحضرت دو بار با صابع اشارت فرمود و در کرت دوم بهام

بنی انسان کرد و آیه برای بعضی بر قول آنحضرت نازل شده و بعضی بر آنکه این سخن مطابق قول قریش است و در روایت
آمده که کبار آنها مالک و هجده دیگر اعوان و انصار او و در خبری دیگر واقع شده که اینها همان اند که سمرند و در کتاب دیگر
از غیر آن دیگر آمده و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه سوا آنکه احادیث و عشر اقل عشرات
پس این عدد جامع کثرت قلیل و اقل کثیر باشد و اما آنکه ملائکه موکل بر نیران سقر و عمل بسبب قوای بصری نیست که دوازده مجلسه
که هفت دیگر آنکه جهنم هفت درکه است شش درکه از برای اصناف کفار است و هر صنفی در آن معذب اند بنوع عذاب ساخته
زیرا هفتم و اقرار و عمل باشد و بر هر نوعی ملکیست با صنفی از ملائکه که بر ایشان مسلط باشد و درکه دیگر عصاة امت است
که معذب اند بیک نوع عذاب بسبب نزول حق سبحانه با صنفی از ملائکه بر آن موکلست پس مجموع هژده نوزده باشد و اولی
آنست که اختصاص عدد بحیث حکمت است که مختفی است ما شمرده اسماء و نسبت و بروج و غیر آن و الله اعلم بحقایق
الامور آورده اند که عبد الله بن زبعری و ابو جهل و جمعی گفتند ای محمد قریش میگوید که زبانیه نوزده اند چنین میشنید
و شما شجاعان و دلاوران اید از شما یکی را اعوان دفع خواهند کرد ابو الاشد بن اسید بن کلده جمحی که در قوت و شجاعت از همه
در چنین بود گفت من بتنهائی ده را کفایت کنم نه بیست و هفت را بلکه شما دو سه دیگر را کفایت کنید و روایتی است که گفت من در
پیش شما بر ایشان دوازده را بدست چپ دفع کنم و هفت را بسلامت بر آن کنم بر دوش بهشت در الجمله آنست که وَمَا جَعَلْنَا
أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ملائکه موکلان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً فرشتگان که قوی اند و بر خلقانند نه مردانگی که از جنس شما باشند
تا ایشان بمقاومت توانند کرد در کشاف نوشته که حکمت در آنکه موکلان دوزخ ملائکه اند نه غیر ایشان از جن و انس است که ایشان
ملائکه خلق عذابند و جن و انس از نار اند و در وقت مجادله مانع تعذیب نشوند و با ایشان مانوس و مستریح نگردند و دیگر آنکه
ملائکه قوم خشونت و غضب و غیظ اند از برای او بیزار از ایشان و ساحر باشند و بیزار نباشند و انوای خلق خدا اند در امر
و نهی و از غیر بعد بیزار مرویست که یکی از آنها میتواند که بیک دفعه کنار قبیله و شهر و مضر بهم اندازد و از بعضی
مرویست که کان اسمهم البرق و کان انوار اعینهم الصاعقة و یجرون اشعارهم لاحدهم مثل قوم السنین و فی اسمهم الاسود
یعنی حمل فوق فی النار و یرمی الجبل علیهم یعنی گویا جسمهای ایشان برق است و دستهای ایشان مانند حصار و سنگ اند
کافر از این طریق ایشان را مثل قوت همه اوباش و بر باد است دیگر از آنها اسمی دارند و زخم رانند و کوهها را آتش در کوه
کرد و بر سر ایشان اندازند و در روایت دیگر آمده که خزنه جهنم مالک و معه ثمانیة عشر الفا یعنی هفده هزار الفا و ایشان هم کالبقاع
یعنی خزنه دوزخ و ملائکه اند
و با او هژده هزار ملک هم
یعنی خزنه دوزخ مالک است

چگونه این معنی نشد پس جمع باشد که لیستیقن الذین اوتوا الکتاب سبب باشد که یقین ولقد جعلنا عدتهم عدة من بتا بان
یقین بالاجماع استیقان اهل الکتاب وازدیاد ایمان المؤمنین وحسن الکافرین والمنافقین وقول الذین فی قلوبهم مرض الخ حادث
دیگر از آنچه در مدینه حادث گردد از نفاق منافقان زیرا که در مکه هیچ منافقی نبود دیگر با کافر بودند و این بیان
از جمله اخبار غیبی باشد و سبق لذ و دیگری او مرض شک و ارتیاب باشد چه اکثر اهل مکه شک داشتند در صدق قرآن و
بعضی باز مرتد شدند و تکذیب آن کردند کما قال همچنانکه حق سبحانه مثل این عدد تا حوالت بر مکلفان میکند در تدبر و تامل در آن
و عدم آن تا ضلالت و هدایت ایشان ظاهر شود همچنین یضل الله گمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت فرو میگذارد و باز ایشان
و توفیق باز میگیرد من یشاء هر کرا بخواهد از اهل عناد و انکار که تمرد میکند در تیه جهل و راهی دانسته بر صدق قول پیغمبر
ویهدی و راه مینماید من یشاء هر کرا بخواهد از کسانی که طالب حق اند و ترک عناد با اهل کفر و طغیان از طریق بهشت که ایمان
و اهل ایمان را در راه مینماید و لسان ضلال و هدایت بحق و عهده است که سبب ضلالت و هدایت کلیف است و تکلیف از جهت
وما یعلم جنود ربک و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا از حیث کمیت و کیفیت و عدد تا هر که مشتغل بر عدد کامل باشد افتد شد هو مگر
او که عالمست بجمیع معلومات بر تفصیل و دیگر جمیع مکنات بتفصیل اند که و مطلع بتفاصیل و صفات موجودات
و آنچه موجب اختصاص هر یک از آنهاست از کمیت در عدد ناقص و کامل و کیفیت و اعتبار نسبت مانند کمیت در عدد حیوانات و ارضین
و آسمان و شهور و روح و کواکب و اعداد نسبت و معلومات و اوضاع عجیب آنان و بیان از محدثات باعلم بحق و آفریدگار
تو نمیداند مگر او سبحانه بجهت کثرت آن بی ورد شمار بحق اعداد بود مگر او سبحانه بجهت حکمت و لیکن او را در عدد تا حکمت
که هیچکس نمیداند غیر او و گویند این جواب از جهت که بعضی خود گفت ما رب محمد لعوان اتمامست عشر و ما هی و نیست
سقر یا عدد انکار حزنه یا این سوره الا ذکری للبشر مگر پندی و یادی مر آدمیان را که ایمان دعوت مر منکر سقر را بانکار
و کسی را که قابلیت عبرت و اوضاع حزنه یا بر عدم تدبر در آیات قرآن یعنی چنین است که کسی انکار سقر نتواند کرد تا مانع
حزنه قرآنه نود و چهار تدبر در آیات نکند تا مهتدی شوند کلا و هرگز نه سوگند بماه بر آیات عجیب است در طلوع و غروب و زیاده
و نقصان که معرفت اوقات و اعمال دینی از آنست و اللیل و نیم شب اذ ادبر چون بیاید در عقب روز و محو
از پی آن خواهد و ادبر بیشتر تا خیر از باب افعال کسی بعقب دیگر است و گویند در اینجا معنی است که ماه عدد غره و ادبار بعضی
که دلی مدت را سوگند بشب چون در آن ظلمت بیاید پشت کند و صبح در عقب آن طلوع کند و الصبح اذا اسفر و سوگند بروز
چون روشن شود یا روشن کرد اندعالم را و تاریکی را از آن سازد انها بدرستی که سقر لاحدی الکبر هر آینه یکی از دوای و
و بلای بزرگست که آنها را نظیر نباشد این جواب قسمت تا اهل کفر در دعوت و قسم جمله معترضه از برای تاکید و کبر جمع
کبراست و الف تانیث مانند تا تانیث است و لهذا همچنانکه تعریف جمع و فعل میکنند فعلی را جمع جمع میکنند و فعل است
سوای در جمع سوا بنا و فواصع در جمع فاصعه که بمعنی سابقه و فاصعه است و قول نذیرا نیز سنا از احدی نذیر

انها لاحدی الدواهی انذارا کما تقول رجل احد یا الشاء معناه بمعنی سقر یکی از بلایای عظیم است از برای آدمیان و مبتلا میشود که
حال باشد از ضمیر انها بجهت آنکه قسم را بمعنی سقر بزرگترین دواهیست در حالتی که ترسانیده است بشر مر آدمیان را و در
باب آورده که این مستقل او را سوره است ای قم بر پا بمعنی بر خیز کنده و ادبار را تا مبتدا کرفته اند که جمعه بمعنی و قول لمن
شاء منکم بعضی باز استد از شر و معصیت یعنی و جمیع کفار که ایشان را کفر داده اند در عقل طاعات و معاصی و منان لنیار
چه و نیز در دست ایشان نهاده اگر میخواهند قدم بنهند و بر طاعات و خیرات سبقت بگیرند و اگر میخواهند پیش می ایستند
و ترک معاصی میشوند کقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ایات است که همه طوایف را بیدار و هشیار است و میتواند تو
کمان تقدم متهما باشد و این شاء جبران مفهوم بر اعمال قبیل من توجه ان یعمل و بر هر تقدیر باید سبیل قدر بحیره است که تا بدین تکلیف
الاطیان و گویند که معنی سبحانه چنین فرموده از اباحه و طاعت شنیدیم زیرا که صاحب آن منفعت در معقول و در مات و ترک
معصیت بنا بر جهت که خدا و تعالی تا خیر است از معقول در رمات و محمد بن فضل از ابو الحسن علی شاه علیه روایت کرده که آنحضرت
فرمود که این قدم الی و لا تاخر من سقر و کل من تاخر من ولایتنا فقدم الی سقر هر که پیش کند بدوستی ما تقدم کرده از سقر و
از آن تاخیر شود و هر که تاخیر کرد از محبت ما و از آن تقدم کرد بسقر و دیگر از آنکه سبقت کرد بسقر و پیش آن نهد که تاخیر شود کل نفس بما کسبت
هر نفسی بآنچه کرده است رهینة و هست نزد خدای و مانند گرو ای معنی رهن چون نشیمه که بمعنی شمت و اگر صفت پس هم
بود که و شدند رهینه بر آنکه در عقبی تدبیر کرده تا جنت ساوست و مصیبت بر آنجا معنی معنوست و مانند کسب ما مصیبت
یعنی کسب هر نفسی کسب خود باز مانده بجهت ترک ایمان و طاعات که سبب هلاکت است الا اصحاب الیمین مگر اصحاب یمین که ایشان
راست کرده اند کسب خود و هر یک باشد و کنایه خود و خواهند بگرو فکوک از رقاب باشد آنکه و منتی خود را از گرو بیرون
آورده باشند بسبب ایمان و عمل صالح همچنانکه راهن که تخلیص رهن خود کند و آزاد شود و آزاد آمدن که حق سبحانه جهت شرافت ایشان و جهت
اعمال صالحه خطیات ایشان را مغفور بار دو ایشان را بجوار و بسکار بگرو اند و تعلیم است که بعد از آن اصحاب الیمین و اهل
و علی الصالحات در امیر المؤمنین و ذریت گرو اصحاب یمین ایشان اند که ایشان صادر شده باشد که
ابن عرض شوند و ابن عباس رضی الله عنه در سوره بر سوی و سلام کرده اند و او مرتضی از امام محمد الباقر علیه و علی آبائه و اولاده الصلوة و
السلام نقل کرده که بر سمین و شیعیان اصحاب الیمین تا و شیعیان ما اصحاب دست راست باشند و ابن اصحاب یمین در جنات دوستان
بهشت باشند و منه لهاذ و دارج البلاد تکبیر جنات بجهت تعلیم است و الثانی عدم معرفت تا کیدی ان یعنی در بهشتها بر جنات و
ان خواهند کرد و حقیقت آنرا نتوانند دانست و بدانکه شیخ الله بوده که این بار و محمد در رحل بصت باشد برای حال باشد از المجرمین
ایمن و محنت که حال باشد از ضمیر قوله یتساءلون یعنی اصحاب یمین سوال کنند که یکدیگر را در حالتی که در بهشت اند عن المجرمین
از احوال مشرکان و دوزخیان و بعضی از آن یعنی یا لوست چون بدانیاه که یعنی دعا ماست و سوال جرایشان چون بر سد اصحاب یمین
میخواهند که ملاحظه باشند از احوال مشرکان و قول ما سلککم سقر از برای بیان نا دلست زیرا که یعنی بود اسلوب کلام و بیان

می‌پرسند از مجرمین یا مشرکین که حکایت از قول کسانی که اهل بهشت از ایشان سؤال کنند از حال مشرکان چرا بجهنم رفتید یعنی
مشرکان را بسبب آنکه وصف مسلمانان و کلام ایشان را نوع تعریف در قرآن سلوک نظم می‌خواست که بعضی سؤال از این معنی
کنند اشعار احوال مجرمین در جواب گویند که ما گفتیم مجرمون چه پیش آمد شما را در دوزخ قالوا گفتند ایشان در جواب لم نک
من المصلین از ما نگذاشتند که یعنی از نماز صلوة معروفه میکردیم و بعضی از امت اسلام اختیار ولم نک
نطعم المسکین نخواهیم در دنیا از زکوة خود صدقه و کنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله کران بیهوده و عبث
در راه وکنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین روز جزا و پاداش را و بر بعد انتم از ما حتی تکذیب قیامت از امور مذکوره بجهت تعظیم
آنست که ما اکتفا میکردیم بر ترک صلوة و زکوة و اقدام بر باطله قیامت و نیز تکذیب میکردیم حتی اتانا الیقین تا وقتی که آمد بما مرگ
و مقدمات آن و برهان مالا حرج دیگر ما که کلی فایده این سؤال از اهل بهشت بحال مجرمان توبیخ و تعییر ایشانست و مکافات
آن در قرآن بجهت آنکه سامعان آن سعود روایت که جملهٔ دوزخیان بهشت رو نمایند و در دوزخ نمانند الا جماعتی از مسلمانان
از اهل نماز و مرتکب کبایر و منکر قیامت باید دانست بر آنکه اخلال بواجب موجب عقاب و سبب هلاکست و سبب آنکه کفار مخاطب
بعبادات شرعیه از اصول و فروع بعبادات حق سبحانه چون باشد فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت شفیعان
از ملائکه و انبیا و سایر اهل ایمان بر تقدیر آنکه ایشان شفاعت کنند و این در حالت جمع و اجماع اند شفاعت شافعان حضور است بر وصایت
خدا بسعی فرموده که در قیامت پنج طرف و اربع باشند در شفاعت و شفعا ایشان یعنی با کس دیگر شفیع بندگان باشند و ایشان
و ایشان نبی و اصحاب و صالحان و ملائکه و مؤمنان و شهیدان و علمای دین و اولیا و دیگر شفاعت کنند و علمای دین و اولیا و دیگر شفاعت کنند و
و کسی شهیدان و علمای دین شفاعت شافعان حاضر در دوزخ باقی مانند پس ایشان گویند لم نک من المصلین
قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین و علمای دین از ابن مسعود گفت که همین جماعت در دوزخ خلود باشند و باقی در بهشت در آیند و حسن بصری از مجرم
روایت کرد که عقل او بر این اهل بهشت و ام لغیره که آرزوی عبد الله بن سلام شهر بهشت من باشد شفعی فیه صدیق از ذهب فاخرجه حسن
فیه فیخرجه النار حتی یحرمه یعنی در روز قیامت و بکار اهل بهشت گویند ای برو مرد کار من بنده فلان در دنیا و اشتغال آب داده
بجانب شفاعت او من کرامت و نیکی نمایند که برو او را از دوزخ بیرون آورد و بیاید در دوزخ و بخشش و کرد و ما تجاوز آن تا آن
دارد و نیز حسن از حضرت روایت کرد که یک شهید شافع هفتاد محرم باشد از اهل بیت خود و روایت دیگر از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
کرامت موافق من کان لی شفیعا است شفاعة لغیره که کسی مغفرت بر من کرامت من کسی باشد که حق سبحانه شفاعت او شنیده قبول مغفرت
در او و حاصل که شفاعت حق حسنات اهل ایمان سوخته خواهد شد و باره مشرکان و معاندان فالمعنی پس بیست که مشرکان و جاحدان و کافران
معاندان عن التذکرة از پند که قرآن است یا مواعظ معرضین اعراض کنند و بیزاری و بی‌التفاتی کنند کانهم حمر مستنفرة گویا ایشان در رسیدن از قرآن
گویا ایشان در رسیدن از قرآن حمر مستنفرة خران وحشی رمنده فرت من قسورة که گریخته باشند از شیر قسوره و قسوره
مشتق از قسر یعنی قهر و غلبه و این بر وزن حیدره است که از اسماء اسد است و گویند قسوره اسم جمعیت یعنی جماعت رماه

که صید شیر کنند و از آن جمله و بیت که بر کی الفاظ و اصوات دیگر مه کنند مجاز طلب پس معنی آنست که کمان وحشی اند که گریزان
از دوران تیر اما که صید شیر کنند بالوان های مختلف بالای کیا و شب و ادات که هیچ کدام حرف وحشی از انیا میگریزند ایشان از استماع
قرآن میگریزند هم گوش سخن و دلیل بدین نمانند حاصل که حق سبحانه تشبیه ایشان موجود در امر اعراض از قرآن و استماع و گرویدن
و شبیه ایشان که بحمر مستنفره مذمة ظاهر و بیان است کافی قوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و شارت در بحث پریشان
نظم هم و نظر از کلمی معنی است که مشرکان گفتند یا محمد ما بسیه است بعد که در بنی اسرائیل کتابی کردی امت طوان صحیفه با منی
که کتابی و کفارت و در روی نوشته بودی برای ما خواهیم یا زنانو ایمان آرید و روایتی دیگر است که گفتند تو ایمان یاد
امام هر ایمان ما کتابی بیاری از آسمان بر دست فرشته که تو و آنه اشد و هنوز ایمان باشد کاین
نامه ایشان خدای علا کسی باید که شایسته عهد کند بما که حق سبحانه فرمود که لن نؤمن لک حتی تنزل علینا کتابا تقرأه
آمده که ایشان گریزانند از استماع کلام با و میگریزند بکلی از روی عناد و جحود بل یرید کل امرئ منهم بلکه خواهد هر یک از ایشان
ان یؤتی صحفا منشرة آنکه داده شود صحفا منشرة نامهای سرگشاده و بی مهر و دران نوشته که برای فلان پیروی محمد را کلا این
ان اراده مذکوره یعنی ندهند ایشان را ایمان صحیفه‌ها که ترسیل فرض بدهند کردند پس اعراض ایشان بجهت امتناع
صحیفه است بل لا یخافون الآخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرت و بی‌ایمانی و بی‌ادبی مشرکان کنند که محمد استخفاف
باید که ما فرزند مرتضی بود و با این همه گمان کنانی باشد و دران نوشته که فلان آزادستان آتش دوزخ حق سبحانه رد کرد و گفت نه
چنین است بلکه عذاب آخرت نیز تشبیه و بیان است که از ندکره اعراض بکنند بجهت امتناع از ایمان ایشان انتزاع بکنند از
اثنای صحیفه که مرکز حزن آخرت داشتندی نزاع آیات کس ندهی بعبارت نظام آیات و معجزات کلا این رد است از قول
ایشان در باب قرآن یعنی نه اینچنین است که ایشان میگویند که قرآن محفوظ است صحفا که انه تذکرة بدرستی
شریف و موعظه عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گرفتن و یاد کردن از آن ذکره پند گیرد از او سورت از صفیه شیء
تذکر بجهل بود کرد با آنکه راجع بتذکره است بجهت آنکه در معنی تذکر است با قرآن وما یذکرون یاد نکنند از آن مگر
ان الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که یاد کند یعنی اعتبار خود یاد نمی‌خواهند که گمان کنند که هر که
حق سبحانه بعض و بجا ایشان را بر آن دارد کمی باید و لیس ربک لا یظلم فی الاذن کلام جمیعا پس نیست اول نشسته اختیار نیست و نشسته
تا بی نشسته اضطراری و اجباری و بعضی گفته‌اند که معنی آنست که مگر آنکه خدای اراده آن فرماید یا زیبا که باه او فرقان
و از فرقان نبی نماید و بر فعل آن وعده ثواب دهد و بر ترک آن عقاب پس نیز شیئه در اینجا نیز اختیاری باشد
هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه از او بترسند و حق او را پرستند یعنی حق دان بجهت ایمان اعتقاد نماید و اهل المغفرة
و اوست سزاوار آمرزیدن و گناه آن حق سبحانه از آن است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نازل این آیه فرمود
کنت فاراه هم سبحانک انا اهل ان اتقی فلا یجعل معی آلهة فانا اهل ان اغفر یعنی حق سبحانه فرمود

سر معاز اهل آن کار من بترسند و امن ساز کنند پس هر که بترسد از آنکه انبا کرده باشد چنین بر اهل آن که با وی و امر او کرده باشد او را عفو
کرده بر وی او بنا مرود بعضی معنی آیت چنین گفته اند که خدا ایشان را اهل است که ایشان عذاب بر پرهیزند و از عذاب او بترسند و انا اهل آمرزش
برای او عمل کنند یا بخشیده شود بمغفرت او سورة القیمة مکیة نزد کوفیان و مهبط آیه است دسی و نه نزد بایان و اهل
در آیه انفعالیات است که کوفیت ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره القیمة را تلاوت کند سی و سه بار بر ای او گواهی دهیم
در روز قیامت که او ایمان بروز قیامت داشته و تصدیق بوقوع آن نموده و در او روز روشنی روی او و روبهای دیگر عمل کند و ابو نصیر
از ابی عباس نقل کرده که هر که سه روز بماند و قرائت کند هم بیم القیمة و هل اتی کند حق سبحانه چون او را از تربت کند این سوره و منتی از بهشت
در آن سوره صورت او را بشارت دهد و بیرون عمل صد و او را سرور سازد تا از صراط و میزان گذرد و بدانکه چون حق سبحانه حق سوره
المدثر بذکر قیامت کرد بیان اهوال آن پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم ادخال لا تاکید بر قسم برای
تاکید است و این شایع است در کلام عرب و علما و مفسران را در این کلمه اقوال دیگر هست و آن ذکر کرده اند اقسم بر وقوع آن بجزم است بخبر
یعنی هر آینه سوگند بخورم بیوم القیمة بروز رستخیز و لا اقسم و آن سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة نفس ملامت کننده مراد نفس متقیست
که در روز قیامت نفس مقصر را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که بالکلیه نفس را ملامت کننده خود و اگر چه در طاعت
و عبادت کوشش نماید یا مراد نفس مقر باشد هم در روایت واقع شده که پیغمبر فرمود لیس من نفس بر و لا فاجرة الا و یوم القیمة
لها علم حیا فالبر هلا ازدادت و ان علت شرکالت بالفجر یعنی در روز قیامت هیچ نیکوکار و بدکار نیست مگر نفس خود را اگر
عمل نیکو کرده باشد نیکوی زیاده گردد و اگر عمل بد ورزیده باشد گوید کاشکی که میکردم با او و نفس آدم باشد هم وی خود را همیشه
ملامت میکرد در آنچه سبب آن از بهشت بیرون آمد و هم ابی قیامت بجهة آنست که معصومان را قیامت محاسبه نیست و جواب
قسم محذوف است و تقدیر آنکه لیقسمن یعنی قسم قیامت و نفس لوامه که هر آینه چون ظاهر شده و دال بر جواب قسم است فرمود ایحسب
الانسان آیا می پندارد آدمی که جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای او را بعد از پاره پاره کردن و اعاده آن نخواهیم نمود بعد
از پوسیدگی آورده اند که عدی بن ربیعه بحساب رسول آمده بود در بنا نیز عناد و عداوت با او روزی آنحضرت از احوال قیامت
پرسید و بعد از اخبار آنحضرت از وقوع آن گفت لو رأیت ذلک الیوم لم اصدقک بالحق و لم اومن به اگر امروز را ببینم و ایمان نیاورم
و آنکه گروهی آیا این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شوند حق سبحانه آیه فرستاد که آیا عدی می پندارد که استخوانهای او را جمع
کنیم و او نفس او است که مقام قابلیت و کوشش است و اسم عضو است و مراد جمیع کافران است بعضی آیا ناطق شکل بعضی است که ما
عظام اشیا را فراهم نخواهیم آورد بلی جمع کنیم اما قادرین در حالی که قادر ایم علی ان نسوی بنانه که دانیم بنانه سر بهای
انگشتان خود را و اولی بهم تالیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم و با هم ملتئم و منضم سازیم چه جای استخوانهای
بزرگ و از ابن عباس مرویست که معنی آنست که ما قادریم و آنکه فراهم آوریم و بر هم تعبیه سازیم انگشتان او را تا مانند هم چاه شود
و نتواند که بدست چیزی بگیرد بلکه بر هم اهل نماید مانند سایر حیوانات و لکن ما بفضل و نعمت خود انامل را بلوغ عطا فرمودیم

بر وجه کمال نقطه و تا میتوانند سعی است و حنا، تمین و بسط و ارتفاع انامل لطیف مانند کتابت و غیر آن بل یرید الانسان این علت
را بحسب معاش است که استقام اشد بالایجاب جهة اکتساب است که استقام اضراب باشد از استقام یعنی بلکه میخواهد عدی
یا منصور جمیع اکتساب ذکر کرد لیفجر تا همیشه بفجور مشغول باشد یسئل ایان در زمانی که نزد و بیستان اوقات حیوة از بعد موت
مرویست که مرد از آنست که ذنب را متوهم دارد و تو سر امنوز هزار دو گوید سوف اتوب سوف اتوب تا آنکه حوالت او را در بادیه
اعالد الفتح احوال با آنکه فجور یعنی کذب باشد یعنی دروغ گوید و تکذیب نماید آنچه او را در پیش است از بعث و حساب ایان
بر سبیل انکار و استبعاد ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز هنگام بیان علامات حدوث قیامت سه مایه
بود فاذا برق البصر پس که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول و این شق است از هر قال الرجل اذا نظر الی البرق تدهش
بود و خسف القمر و تیره گردانیده شود ماه و جمع الشمس و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشان را تکدیر جمع کرده در دریا
در دریا از مجاورت آنها آتش گردد کما قال و اذا البحار سجرت تذکر فعل بجهة تفخیم است و تعقیب معطوف و گویند مراد جمع شمس و قمر است
در ذهاب منی آنکه تاریکی عالم را حاصل نیاید کامل شود و جمع نوری و روشنی دوی نماند و هر که در انا نگرد باشد دو کاوباه در
ذهاب منی آنکه تاریکی عالم را حاصل نیاید کامل شود و جمع نوری و روشنی دوی نماند و هر که در انا نگرد باشد دو کاوباه در
مطوشی آید یا در طوع انها از مغرب و کسانی که این علامات را حمل میکنند بر امارات موت تفسیر منسوب میکنند بذهاب خوبی
و تفسیر جمع استماع روح است در ذهاب یقول الانسان گوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ در آن روز این ایان کجاست جای گریختن
مانند قول کسی که آیین شهادت از و همان حقیقی بس حق سبحانه روح طلب من بگیرد نقول کلا لا وزر نه چنانست که گریختن ممکن و قرار
کافر را بهیچ پناه گاهی نباشد ایشان را پناه سنگر است از رجل و انتقال از زمین که معنی تعلق الی ربک سوی پروردگار است بعضی
حکم اوست نه غیر او یومئذ در آن روز المستقر قرار گاه یعنی از حیات عقبی خود مقر هر کس را بسبب استحقاق از بهشت و دوزخ
معین گردد پس حق بهشت را بهشت دارند و اهل دوزخ را بدوزخ یا بسوی اوست مقر از حساب و عقاب ایشان را در نیستند و آنکه
مستقر شوند بغیر او ینبؤ الانسان خبر داده شود آدمی یومئذ در آن روز بما قدم آنچه پیش فرستاده از عمل که کرده و اخر
تاخیر کرده انان یعنی عمل کرده یا آنچه خود کرده از عمل خیر و شر و باخبر می دهند مر او را در آن روز که بعد از آن نیست حسنه یا سیئه
و یا اول عمل و آخر آن و یا سقت به معاصیه و تاخیر طاعة یکی بما قدم پیش فرستاده از مالی که صدقه کرده و ما اخر پس داشته
انا حوالی برای ورثه یکی از کافر فرمود که گناه از پیش فرستی بعوض و مال از پس بگذاری بعضی گفته اند مال بجهت کسی تا نماند مال را بعد تو
پیش فرستاده باشد بل الانسان بل اطلاب از انا یعنی نه آنست که آدمی محتاج انبا باشد بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود حجة بینة است یعنی
شاهدست بر اعمال و اقوال خود خود بغیر شاهد بر علی انفسهم و یوم شهد علیهم السنتهم الایة بصیرة با حال و بصیرت با چشم دیده
و مراد آنست که عالمست بکرد از خود و بنا بحال خود بیا میتاب با نماز داشته باشد و سعایشان سازد بر جارحه است و صفت آیات با
در آیه فلا اقسم بآیات سمیرة و تنبیه کند که جوارح فاضله مقام عضو است در شهادت از آنچه تعبیر است که سیئه من نشاست سفر انسان
واقع شده حاصل که آدمی بر اعمال خود دانا و بیناست ولو القی و اگر چه القی کند معاذیره عذرها خود را یعنی هر چند که عذر آورد

وما بعد در تنعیم مقدر باشد چاره اندیشه هو گواه خود خواهد بود و عذرهای در دفع و حیله‌های باطل خود خواهد داشت ولهذا
هر چند عذرها بکبر و ادعای قبول کند کفر نعم لا ینفع الظالمین معذرتهم و از جمله معاذیر ایشان که حوالهٔ آنچه کرده باشند
بدیگر کنند که لولا اضلونا لکنا مؤمنین در جواب ایشان بگو اضل صدا اکم عن الهدی و منحرف کنند که معاذیر یعنی حجب و مستورات
یعنی گردانیدن معصیت بر دهانهای کفار و در هاند و ناتوان معصیت بر روی پوشیده ماند هرگز پوشیده نماند و تنعیم بمعنی
اعتبار است که همچنانکه معذرت مانع عقوبت مذنب است سؤال مانع رؤیت محجوب است و در بعضی از آورده که معاذیر
جمع معذرت است که بمعنی عذر است یا جمع معذره و بعضی قیاس جمع مذکر کرده جمع مذکر است نه معاذیر است بر بعضی
اسناد از محمد بن مسلم روایت کرده از ابی عبدالله ع فرمود ما یصنع احدکم ان یطهر ساعده بین یدیه الیس اذا رجع الی نفسه یعلم
انه لیس کذلک فیما ذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک والله سبحانه بل الانسان علی نفسه بصیرة ان السریرة ارطلحت
فویت العلانیة جبت که بگمان شما اظهار سر بکند و اسرار پنهان آیا رجوع بنفس خود نمیکند تا بداند که این چنان است که بر نفس
باشد و حق سبحانه میفرماید که او بر نفس خود داناست و احوال خود را میداند بدرستی که سر بود چون اصلاح باشد علانیه نیکو گردد
و از حریز بن یزید نقل کرده که ابی عبدالله ع امیر المؤمنین ع فرمود که هر که سر بد نقل آرد حق تعالی آنرا ظاهر سازد خواه نیک باشد و خواه بد و نیز از مروی است
که سماعة از ابی عبدالله ع روایت کرده که من از ابی عبدالله ع سؤال کردم که ما حد المرض الذی ینبغی صاحبه ان یحتسب حد کدام است که صاحب
باشد که صاحب آن انتظار کند فرمود بل الانسان علی نفسه بصیرة هو اعلم بما یطیق او دانا تر است بآنچه طاقت آن دارد و در روایت دیگر
که هو اعلم بنفسه دانا بنفس خود داناتر است و جواز و عدم جواز انتظار راجع بنفس است و اگر در خود یابد که عدم انتظار بر حسب
انتظار کند از ابن عباس روایت که چون جبرئیل وحی بر پیغمبر خواندی پیش از آنکه تمام کند آنحضرت تلاوت خواندی بجهت خوف آنکه
مبادا که فراموش کند سبب حرص آن بر کار احتیاط و حفظ و ضبط آن و حفظ معانی آن سارعت کردی آیه آمده لا تحرک به
بجنبان ای محمد خود را بقرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی باحتیاط حفظ آن بجهت آنکه
از ظاهر تو برود و کاف و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی و سبق بدرستی که این فعل آنحضرت صادر نشده باشد و نفی از جهت آن
باشد تا کسان قبل کرد بر و لا تطع الکافرین و المنافقین و این بدیهی است که پیغمبر هرگز اطاعت کافران و منافقان نکرده جمله
ان حق سبحانه تعلیل این نهی میفرماید علینا بر منست که بر ماست جمعه فراهم آوردن آن در سینه تو تا یاد گیری
و قرآنه و اثبات قرآن در زبان تو قرآن حفظ آن کنی پس خوف فوت آن در خاطر او مدد فاذا قرأناه پس
چون بخوانیم بر تو زبان جبرئیل فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن آنرا یعنی در حفظ قرآن جبرئیل قرآن تا بجا نیاورد تا بجا آورد و سعی
سازی خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامن تحفظ آنیم ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن کردن آنچه
مشکل باشد بر تو از معانی آن این آخرین است برای توضیح بر حسب مطلق تجدد زیرا که مجمل هرگاه مفهوم باشد در انجام امور و اسرار دین

پس در تعبیر این نظر بنا بر اینست و بقی تعبیر در قرآن و دلالت ندارد در جواز تأخیر بیان از وقت خطاب و بدانکه
معانی نزول این آیات چون جبرئیل آیتی بر رسول خدا میآورد آنحضرت سوره پیش از اتمام وحی و وقت قرائت تمام کردی و بر نفی قرائت آن
فرمودی و بعضی گفته اند که معنی فاتبع قرآنه است که عمل نمای بآنچه در روشنائی احکام حلال و حرام و بدانکه کسی که
آنچه است که عمل نمایی بآنچه در روشنائی احکام حلال و حرام و بدانکه قوله تعالی لا تحرک به الی قوله ان علینا بیانه بیان
آیه سابق و لاحق بجهة تذکر این چیز است که در اثنای نزول سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده بود و صاحب طبرسی آورده
که وجه اتصال آن با قبل آنست که چون حق سبحانه ذکر قیامت و وعید عمل و جزای خود را مخاطب ساخت با کسی که زبان خود را
حرکت میداد تا در قرائت آن تعجیل کند بجهت مکرر کردن قرائت تا زبان در تلاوت آیات غافل از آن نماند و بشغل
و شغل بحب دنیا و احتیاج داشتند بر یاد حق تعبیر و تقریر و از یحیی منقولست که گفت بآنچه لسان ره است که
و از حق سبحانه تلاوت قرآنست بکند قرآنشان است اما اعمال خود را در روز قیامت و از سابق و لاحق شاهد این معنی
و جمع و اثبات آیه تفریع صدمت و قبح جان در حبیبی که مجمل در قرآن فاتبع باو نسبت بین معنی است که زبان خود را کوتاه
بدانچه خواهد بحفظ اعمال خود تا در آن تعجیل نمای یعنی تا بی قرآن شان کن و شتاب ریکی سمای تا بجهة برق و اخر خود جمع
جمیع اعمال ذکر کرده با بدرد آن و چون ما جمع آن را بجا آوریم پس آنچه شی و آن اختیار و اختلاف تا یکی که اکثار تو در آن از دایرهٔ امکان خارج است
و در ساست بیان که بجز آن اخبار کرده ما خود در دنیا یعنی در آخرت آنرا محقق خواهیم ساخت و آن موعود بر افعال خواهیم آورد کلا
این ردع انسانست از عجل و عدم تدبر در قرآن که مخبر و است از آن عجل یعنی نه چنانست اعادت بیان که کان بود ابتلاء عدم
و فزع قیامت و عدم بعث و نشور و حساب در آن و بجهة تا بی تفکر و تدبر نمیکنید در قرآن بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید
دنیای شتاب کننده سریع الزوال را و تذرون الآخرة و دوست میدارید کار آخرت که باقی است و حال آنکه کار دیگر می باید
کرد و در کشف آورده که کلا ردع رسولست از عادت عجل انسانیت و انکار نمودن او بر آن و حث او را بانه و بجهة سالحة در دفع
مذکور در مقتضای فرمود که بل تحبون العاجلة فکانه قال بل انتم یا بنی آدم لا کما حلفتم من عجلة و طمع علی تقلبون
فی کل شیء و من شر تحبون العاجلة و تذرون الآخرة پس تغییر حال خود مانند بکند در آخرت بقوله وجوه یومئذ دیگر
در آن روز یعنی در قیامت ناضرة تازه و تابان یا سرور و شاد باشند و وجوه انبیا و اولیا و موسنانست که حق
سبحانه و روهای ایشان را نظارت و طراوت کرداند تا ملائکه و سایر خلقان این علامت بدانند که ایشان نیز اند و معنی الی ربها
سبحانه بسوی خدای خود ناظرة نگرنده یعنی منتظر در مطالعه شوات جلیله که حق سبحانه بایشان کرامة فرموده باشد و نیز
معنی آن عند حضرت یعنی نعمت و کرامت نداشته باشد تا آن روز که همچنانکه در دنیا خوف و رجا داشته اند مگر بخدا با آنکه
روز و شغول آن نفس باشند از ناسوت آن نظر باشد و نظر نیست قول تعالی الی ربک یومئذ المستقر الی ربک المنتهی و الی الله تصیر الامور
و الی الله المصیر جمیع نوعست و آیه ایب بدانکه علما در این دو وجه است یکی آنکه مراد منتظر نظر عین باشد دوم آنکه معنی انتظار باشد

وبا معنی که ناظر حمل بر نظر مین کرده اند بعضی از بیان گفته اند که مضاف محذوف است و تقدیر است که الی ثواب ربها ناظرة ای الی
الی تقدیر یوم الجنة ما لا حد حال فیه زاد ولد تقدیر سرور و رها و مراد وجوه اصحاب وجوه است و این وجه سقوط نسبت از بعضی از اصحاب
از صحابه و تابعین و بعضی هم بدون مضاف و اقامة المضاف الیه بجای آن در کلام بسیار است کما فی قوله تعالی واسئل القریة
او کما فی العزیز العفار ای اهل القریة و العزیز العفار و بعضی دان الذین ۷ یوذون الله الجاو لیاء الله که در صحیح ابن حلف حذف
شده و اقامة مضاف الیه شده در مقام آن و بعضی دیگر از بیان گفته اند که مراد نظر رویت است بدون حذف مضاف و معنی
آنست که نظر الی الله سبحانه و این قول اکثر و مقال در عظمت و شبهه نیست در اکثر این وجه غیر موجه است زیرا که منظور
الیه بعینه مشار الیه بحد ذاته و سبحانه منزه است از اکثر بین مشار الیه واقع شود همچنانکه منزه است از اکثر اصابع مشار الیه شود
چون رویت بصاحبه تام میشود مگر مقابله و تو جه و منزه سبحانه باتفاق از این منزه است و نیز رویت حاسه انما می باید مگر اتصال
شعاع مرئی و حق سبحانه منزه است از اتصال شعاع او و مع ذلک نظر در لغت عند رویت چنانچه تام بی باید مگر که کاه
متعلق بعین باشد عند طلب رویت است همچنانکه هرگاه متعلق نظیب باشد عند طلب معرفت است بدلالة قوله تعالی فلینظر الی الطعام ایکه
درین صورت مگر بعد رویت و این قول شاعر ضعیف بود و قولهم ما لک تنظر الیه حتی رایته و شیء غایة نفس خود نمیتواند
بود و لا یقال اراه حتی رایته و کاهست که نظر سبب خود میتواند بود و دیگر آنکه بضرورة می دانیم که ناظر نظر کننده است
اما عند اسیر که تبیند است و لهذا آن سوال نکنیم که اهل را میتلم ۷ پس ۷ نه شاید که ناظر اسیر باشد و دیگر
آنکه ظاهر را راسی میگوید اما نظر میگوید جای آنکه نظر تقلیب حدقه است بجانب موسی و این تفسیر روایت و آیة
و لا ینظرون الیهم یوم القیمة یعنی ۷ مرحوم است و دیگر آنکه نظر موصول بالی است موصوف است برای تقلیب حدقه نه بمعنی
رویت بعینه تا فاف آن بجنبی که رویت الی حدقه نکه متصف میشود مانند شرح و شفا آن و رار و تحیر و دل و متشوع و
هیچکدام آنها صلاحیت آن ندارد که صفت رویت باشد لکن احوال ناظره نزد تقلیب حدقه بجانب موسی و اما کسانی
که حمل نظر بکنند بر انتظار و بعضی آیه چند قول گفته اند یکی آنکه معنی است که منتظر الثواب بها و این قول مجاهد و
حسن و سعید بن جبیر و ضحاک است و از امیر المومنین صلوات الله علیه و سلامه نیز منقول است و نظر بمعنی انتظار در
قرآن بسیار است کقوله تعالی و ارسل الیهم و ناظرة ترجع المرسلون ای منتظرة و قوله منتظرة الی میسرة فنا انتظار و اگر
خصم گوید که نظر بمعنی انتظار متعدی الی میشود و میگوید انتظرت الیه لکن میگوید انتظرته مواسان برجند و اجه سنوان
داد او ۷ لکن در اشعار فصحا نظر بمعنی انتظار که بمعنی متعدی الی باشد واقع شده کقوله وجوه یوم بدر ناظرات الی ربها
منتظرة الاحلاء و قول جمیل بن معمر و اذا نظرت الیک من ملک والبحر دونک مدت تنی نعم • و قول الاعشی • ان الملک لو
لناظر • نظر الفقیر الی الغنی الموسر • و قال آخر و شعب سیظرون الی هلال • کما نظر الظمآن الی الغمام • و این بدلیت
که عطاش منتظر غمام اند • و قال و وجوه ناظرات یوم بدر • الی الرحمن یأتی بالفلاح ای منتظرات اتیانه بالنصرة و الفلاح

وقال • کل الخلائق ینظرون سحابه • نظر الحجاج الی طلوع هلال • ای ینتظرون عطایاه • انتظار الحجاج طلوع
الهلال و آیه فنظره مصرح است باین معنی وجه دوم آنست که الی در الی دها حرف جر نیست بلکه واحد الاسمیت
که بمعنی نعم است و قال العتبی و لا یقطع رحما و لا یجزون بعضهم الی ای لا یجزون بعضهم انعم علیه پس معنی آنست که وجوه یومئذ
منظره و گفتی دانسته که تو بعضی انتظار از اقوال متاخرین است و احدی از متقدمین برین رفته بلکه اجماع است بر تاخر
سابقه نموده و بانکه نظر بمعنی انتظار نیست زیرا که بحکم لام که این اجماعی باشد بجهة آنکه آنست که امیر المومنین صلوات
الله علیه و مجاهد و حسن و غیرهم بر این اند که مراد این است که منتظر الثواب وجه سیم آنست که لفظ نظر جایز است که
متعدی بالی است و در کریمه الم تر الی ربک کیف مد الظل بانکه میگوید رایت الی فلان پس اجرای کلام بر معنی انتظار بلحاظ
که بر لفظ انتظار و ابراء کلام بر معنی سابق است کما قال الفرزدق و لقد حجبت الی هوازن اصبحت که حجبت بالی متعدی
شده زیرا که معنی نظر است و قوله دوم آنست که معنی آیه اینست که مؤمنه تحدید الکرامة کما یقال عسی محمد و ده الی الله
فلان و انا ساحنی الظرف الی فلان و چون عیان بعضی از اجرای وجوه است فعلی که بعین واقع میشود یا و امتحنوه
منزه و این قول ابی مسلم است قول سیم آنست که معنی برین وجه است که انهم قطعوا الطمع و الطماعهم عن کل شیء
سوی الله و وجوه و دون خیره پس مراد آنست که حق سبحانه و تعالی کفایه و نوره از طمع بنظر و این اقوال متقارب زیرا که
و بنا بر آنکه نظر بمعنی انتظار باشد اختلاف کرده اند که اینه در چه وقت خواهد بود بعضی گفته اند که بعد از استقرار اهل
ایمان باشد در جنة و جماعتی بر این اند که قبل از استقرار اهل جنة و خلق باشد در جنة و نادر بعضی هر دو بقی منتظر انجزیی
باشند که از اهل آن باشند و این اختیار قاضی عبد الجبار است و جمهور اهل عدل گفته اند که جایز است که نظر خود
خود بر جنة و بعضی بر معنی تقلیب حدقه و انتظار رحمه و باشد فکانه قال سبحانه انهم سیظرون الی الثواب المعد لهم
فی الحال من انواع النعیم و ینظرون اشیاء لها حال بعد حال لیتم لهم ما یستحقونه من الاجلال و یزید لفظ بر کلا المعنیین
و بحاله واحدة مختلفا و اگر متکلمین است چنانکه در اصول دقت مبین شده و حاصل الدعا القدس سره بر تجویز
معنی ذکر شده اگر سایلی گوید که منظور نعمة نافع النعیم و منتفع العیش است و اهل جنة در کمال نعمة و سرور اند پس چه
گونه موصوف بانتظار باشند گوییم کسی که انتظار شی میکند که محتاج بان نیست و در حال دوام است بوصول آن
و در حال حصول نیست و عیش او منغص نه بلکه موجب زیادتی نعیم اوست و هم و غم لاحق او منتظر است
که محتاج باشد بانچه انتظار آن میکند و در حال وصول آن مسرت یابد و در حال وصول آن نباشد و اهل جنة
بر صفة اول نه تا فی و بدانکه نکته و راضا و نظر بوجوه است که ظهور سرور و رحم پیدا شد مگر روی پس حق سبحانه
فرموده که مؤمن در قیامت متهلل الوجه باشد و حاصل که خایف از خاتمة افعال قبیح خود کالح الوجه کما قال وجوه
یومئذ باسرة • در بیاد از روز سخت تو ترش با تاریک باشند یعنی وجوه منافقان و مشرکان نظن کان

میرود فتوای بینند یعنی بدانی یا کافر بر وان نفس یعنی یقین نشاسد **أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ** آنکه کرده خواهد شدند داهیه
داهیه و عقوبتی که شکننده مهرهای پشتی باشد این کنایه است از نزول عذاب عظیم بر و و بعضی گفته اند که
که ظن بر معنی خود است یعنی گمان برند حصول آن را فی الجمله و بتفصیل آن عالم نباشد و این اولی است از اول در آنکه
زیرا که اگر بعنی علم میبود آن تحقیق از متعلق بود چنانکه در حلوه حریه مقرر شده **كَلَّا** این ردع است از اتیان آن
دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد پس از این مرتدع شوید و تامل نمایید در آنکه **إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ** چون
برسند روح باستخوانهای که بر بالای سینه اند و از زمین و بسیار احاطه مقدم حلق مزده که از موضع چیزی که
قبل ذکر مرجع ضمیر جمله دلالت کلام است بر آن حاصل گردد روح از سینه مرتبی شود و در گذرد و آنانی بحلق
کرده رسد **وَقِيلَ** و گفته شود یعنی که از حضرت گویند **مَنْ رَاقٍ** کیست افسون کننده یا دعیه و علاج نماینده
یا دوا و گویند قایل این قول ملائکه موت باشند که گویند با یکدیگر که ملائکه رحمة روح او را با آسمان خواهند
برد یا ملائکه عذاب و از ابو العالیه گفته که ملائکه رحمة و عذاب با هم نزاع کنند در بابه بردن آن روح **وَظَنَّ**
و یقین کند محتضر **أَنَّهُ الْفِرَاقُ** آنکه بدو نازل شده مفارقت است یعنی سبب جدایی است از دنیا و مفارقت
آن و علة مفارقت از اقربا و احبا و اصدقا و در حدیث آمده که ان العبد لیغلغ کرب الموت و سکراته و مفاصله یسلم
بعضها علی بعض یقول السلام علیک تفارقنی و افارقک الیوم الفقه یعنی بدرستی که بنده علاج سخت در مرگ کند
و حال آنکه هر یک از مفصلهای او بر یکدیگر سلام کنند و گویند سلام بر تو باد که تو جدا میشوی از من و من از تو تا روز
قیامة **وَالْتَفَّتِ السَّاقُ** و بر پیچید ساق محتضر **بِالسَّاقِ** بساق او یعنی پایها او از هول مرگ و سختی جان کندن در هم پیچید و حرکت
در آن نماند گفته که مراد که ساقهای او سست و مضطرب شود و بجوشد یکی را بر دیگر خود کشد و یکی دانو و کنار
و اینها با یکدیگر پیچد و ابن عباس و مجاهد چنین تفسیر کرده اند که جمع شود موت بشدت آخرت و حسن گفته
که پیچیده حال موت بحال حیوة و گویند مراد التفات ساقین است در کفن و اجتماع آخر روز دنیا با اول روز آخرت
و در حدیث واقع شده که جمع میشود ساق تو و فطیع تر از فراق نیست که آن اولین منزل است از منازل آخرت
و آخرین منزل از منازل دنیا و از یحیی بن معاذ مرویست که چون بنده را در قبر نهند جهان
فرشته بایستند یکی بر سر بنده و یکی بر پایین و یکی بر راست و یکی بر چپ و فرشته سرین گوید کجا
حاطب الدنیا و عاجل منقضی شد و آنکه بر جانب راست باشد گوید مال رفت و وبال ماند
و آنکه بر طرف چپ باشد گوید استمال رفت و آمال نماند و آنکه بر پایین باشد گوید خوشا کسی که
حلال بود و شغلش بحضرت ذو الجلال حاصل جمع اقوال مذکوره آنست که شداید بر محتضر متتابع
شود و هنوز از یکی خلاص نشده بدیگری که آن سختر باشد گرفتار گردد **إِلَى رَبِّكَ** بسوی جزای پروردگار تو

يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ در آن روز یعنی روز قیامت موضع راندن است یعنی همه کس از زمین محشر کشند یا فرشتگان میبرند تو
او را می گویند که سوق مرجع او کنید بموضع جزای او اگر از اهل جنة کمیلین و اگر از اهل نار است بسجین **فَلَا صَدَّقَ**
آن عاطفست بر سال لا یوم القیمة و ضمیر راجع است بانسان که مذکور شده را بحسب لفظ آن یعنی نیاورد آدمی
که حدیث یا سایر کافران بر و نبعث پس تصدیق نکرد پیغمبر را یا قرآن و در کتب تفاسیر آمده که ابو جهل ملعون
خدمت معاویه با سید المرسلین بیشتر از سنگران و بکر بود و حق تعالی در شان او فرمود که بکر و بد ابو جهل بجهد صلوة یا صلاة
نماز از جهت واجب مال او بود **وَلَا صَلَّى** و نماز نمود و نه بگذارد برای خدای یا پیغمبر را **وَلَكِنْ كَذَّبَ** و لیکن
تکذیب کرد و بیاورد **وَتَوَلَّى** و برگشت از راه حق **ثُمَّ ذَهَبَ** پس برفت **إِلَى أَهْلِهِ** بسوی کسان خود **يَتَمَطَّى** در
حالتی که میخرامید از روی افتخار که من تکذیب و تولی کرده ام و تابع محمد نشده ام و اصل یتمطی بود یتمطط بمعنی تمدد
چه متبختر در حال سستی بر خطا خود میکند و کاهی از یکدیگر دور میشود یا آنکه از اطراف ماخوذ باشد یعنی ظهور
که او طرف خود را میجنبد در رفتن و در خبر آمده که اذا مشت امتی الطیطاء و خدمتهم فارس و الروم فذوا بعضهم
ببعض و بروایة دیگر سلط بعضهم علی بعض یعنی چون ناست من بتبختر میرانند و در و فارس خدمة ایشان کنند خود در میان
ایشان واقع شود یا ایشان را بر یکدیگر مسلط گردانند آنکه از خشیة عتاب التفات نموده میگوید که **أَوْلَى لَكَ**
نیک سزاوارست مر ترا ای کافر نعمت شدت هلاکت در دنیا **ثُمَّ أَوْلَى لَكَ** پس بغایت سزاوارست ترا خلود در دوزخ
حق سبحانه بجهة مبالغه چهار بار تکرار این لفظ فرموده و اصل کلمه در روایتست که الذم اولی لک من تکلم الهاست که
حذف مبتدا و صله اما لازم گردانیده اند و اما در مقام دعا که کلمه حذاست استعمال کرده اند و گویند که آن
یا معناست که اولاک المکروه و قریب منک و بعضی دیگر که اولی بمعنی دنی است ماخوذ از ولی و اصل آن اینست
که اولاک الله سالکه جهنم و لام زیاده است چه آنکه روف لکم النار و بعضی گفته اند که آن افعل است ماخوذ از ولی پس
از باب قلب باشد چون ادنی که از دنو مشتق است یا فعلی است از آل یؤول بمعنی صفا لک و بعد الله من خیرات الآخرة
النار و بعضی چنین تفسیر آیه کرده اند که ولیک الشرف الدنیا ولیک الشرف الآخرة ولیک یا بعد الله من خیرات
الدنیا و بعد الله من خیرات الآخرة و بر هر تقدیر کلمه وعید و تهدید است و ایراد کلمه ثم بجهت دلالت است بر اشدیت
عقوبت ثانیه نسبة باولی آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم ابو جهل را دید بجانب او
بگرفت و گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت بای شیء تهددنی لا تستطیع انت و لا ربک ان تفعلا
بی شیئا و انا اعز اهل الوادی یعنی چیز را امر میرسانی مرا که تو و خدای تو هیچ نتوانید کرد بمن که من عزیزترین
اهل مکه ام چون روز بدر رحمة و قوة دین و ضعف لشکر رسول را بدید هیچ شدنی نکرده و بنگ ایشان بر پیچیده
شوند روی برسول کرد و گفت بر این روز خدای خود را میپرست که ترا ذلیل گرداند و چون جنگ ملتهب شد

حق سبحانه او را مغلوب و عقده دل ساخت و عبد الله مسعود که پیری بوده در کمال ضعف و ناتوانی بحدی پیری و ضعف
پیری نمیتوانست که چوب کند و کرد کشتگان نمیگشت و هر گاه در مقامی یافت میگفت مرا و ابا الحکم بدینا کما از عبد الله روایت
که گفت ابو جهل را دیدم که در میان کشتگان افتاده و بیهوده و رمقی بیش در بدن او نمانده بود پای او را گرفتم و او را از میان
کشتگان بیرون آوردم و پای بر سینه او نهادم چشم باز کرد و مرا دید گفت بای بر بلندی نهاده گفتم ای ابو جهل باین
حال رسیده و هنوز ترک تکبر و تجبر نمیکنی گفت ای عبد الله میدانم که مرا جز ای بکشت مرا سه وصیت میکنم قبول کن
اول آنکه محمد را بگو که در جهان از قوم سقی تری نداشتم دوم آنکه مرا بشمشیر من بکشند نه بشمشیر خود سیم آنکه سر مرا
از سینه ببر و پیش محمد بر تا او را خوش آید گفتم بخدای که خدا ترا شقی تر دارد که محمد ترا و الله که بغیر از تیغ خود ترا
نمیکشم و سر ترا از تن نبرم تا از همه کس حقیر او بیقدار تر باشی پس گفت که سرخی بیدم و مرا سر ده دارم قوت آن نداشتم
و بیمانی خواستم در سوختن بستم و او را بکشتیم تا بنزدیک رسول الله صلعم را بهشت بشارت داد و تحذیر از شک
کرده و خبر است که پیغمبر صلعم فرموده هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون امت من ابو جهل بوده و بعد از ذکر نعمت
و وعید بر سبیل انکار میفرماید که اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی ابو جهل یا جنس کافران اَنْ یُتْرَکَ
سُدًی در حالتی که مهمل و معطل و ضایع باشد و بدین مکلف و بعقبی مبعوث نگردد و عبادات نیابد و
این هرگز نباشد چه حکمت مقتضی امر است بمجاری و نهی از قبایح و در سرای تکلیف متمتع است عقلا پس تقریر قدرت
میفرماید که بر بعث بقوله اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره ای مِنْ مَنِیٍّ یُمْنٰی از منی که ریخته
میشود در رحم ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد در پی آن و پیدا نمایی در رحم یا بیافرید
اعضای باطنه و ظاهره و صورة او را در شکم مادر فَسَوّٰی پس راست کرد اندام او را باعتدال قامت و حسن
صورة و کالعذرة بالتسویه فرمود هر چه وجه برای علی که عنصر بدان است فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی یا از آدمی
الزَّوْجَیْنِ دو صنف را الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی نر و ماده که بدان تناسل حاصل میشود این بدل زوجین است اَلَیْسَ
ذٰلِکَ آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید قٰدِرٌ توانا عَلٰی اَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتٰی بر آنکه زنده گرداند مردگان را استفهام
از برای تقریر است و حاصل کلام آنست که هر کس که قادر باشد بر ابتدا قادر خواهد بود و بر اعاده و بر بعث و احیا چه
هر که توانا باشد بر آنکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را لحم و عظام پس تسویه آن نموده از حیات بخشد
و حواس خمسه و اعضای غریزیه که هر یک از آن دلالتی بر حسب کمال دیگر دارند کرامت فرماید و تقدیر کرده
و آن را تمام نماید کمعناه پس آنکه قادر است هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات اعمال و مکافات
افعال از براء بن عازب روایت کرده که این آیه نازل شد پیغمبر صلعم فرمود سبحانک اللهم و این روایت از ابی جعفر و ابی
عبد الله صلوات الله علیهما نیز روایت و عبد الله عباس فرموده هر که سوره اعلا بخواند باید که بگوید سبحان

ربی الاعلی و هر که سوره القیامه تلاوت نماید بگوید سبحانک اللهم بلی بدانکه درین آیه دلالت بر صحت قیاس عقلی چه حق
سبحانه و تعالی بانشاء ثانی اولی است لاکن فرموده است سوره الانسان و این را سورة الدهر و سورة الابرار نیز خوانند و
اختلاف کرده اند در یک سوره مدنیست یا مکی جمیع اصحاب و مفسرین بر آنند که مدنیست و حسن و عکرمه و کلبی گفته اند که مدنیست
الا آیه و لا تطع منهم آثما او کفورا که مکی است و جماعتی دیگر قایلند که آیه انا نحن نزلنا علیک القرآن تا آخر سوره مکیست
و باقی مدنی و در مجمع جمعی بر آنند که مکیست و حق سبحانه که انست که چه از مدنیست چنانکه در اثنای سوره مدنیست یا فرخواهد بود
بر نعمت و وعده و آیت آن مدنیست باجماع ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر کس مداومت کند بر قرائت سوره
هل اتی که هر که سوره هل اتی بخواند از اجر وی بر خدای بهشت و حریر باشد و ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که هر که
هل اتی را بهیچ بهشت و آیات غایت حق سبحانه سوی العین حذر از جهاد هما رتبت ابشانا یا و تزویج و زیاده و
با حضرت رسالت با بنده سلام بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره القیامه فرموده بخلق انسان از نطفه که دلالت است بر صحت
حشر اتاج این سوره بر تعلیل آن کرده فرموده که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هَلْ اَتٰی هل بمعنی قد است در اینجا
خاصه و اصل آن اتی هل است بدلیل قول الشاعر اهلا و تسهیلا و الفاح ذو الاکد و استفهام از برای تقریر است و قد از برای
تقریب ای قد اتی زمان قریب یعنی بتحقیق که آمد بیقین زمان عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدمی مراد جنس است
حِیْنٌ هنگامی محدود و معین مِنَ الدَّهْرِ از زمان ممتد غیر محدود لَمْ یَکُنْ در حالتی که نبود آدمی
شَیْئًا مَذْکُوْرًا چیزی یاد کرده شده و جبان عنصر بوده و نطفه در اصلاب آبا و مهر نام او نبوده و نمیدانست
که او انسان خواهد بود و میتواند بود که این صفت حین باشد نه حال از انسان و راجع بحذف باشد ای حین
لیس فیه شیئا مذکورا که فرد نقیض لا یجزیه الدهر و لده یعنی هنگام که نبود آدمی در آن چیزی ذکر کرده شده و اکثر مفسران
بر آنند که مراد بانسان آدم است علی نبینا و علیه السلام که چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در او
و در آن مدت در بعضی زمان خاک بود و در بعضی یک گل و سه سال صلصال و گفته اند که چهل سال خاک بود و باران
بر آن میبارید و بعد از آن مدت چهل سال بگل بود و بعد از زمانی متعفن گشت و سه سال و چهل سال دیگر بر حالت
بود پس بحرارت آفتاب خشک گشت و صلصال شد و بعد از چهل دیگر روح در او دمیده شد و آنچه عطا از ابن عباس
نقل کرده که خلق آدم بعد ماه و عشرین سنه بوده است و درین مدت هیچ کس از ملائکه و جن او را بانسانیت یاد نمیکرد
و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلق او چه خواهد بود و این معنی معلوم نمیدانستند که استاد قدرة آیه مبارکه که
مخلوق شد مفاتیح غیب باشد و در اقتضای مراتب ظهور بود و مرتبه خلعت کبریا طرایف و عین مقصودات و منتهای
غایات باشد و خفایا بوجوه و اشکال شود و صاحبی باستاد خود از عبد الله بن جبر نقل کرده که در راه گفت که از
ابو جعفر صلوات الله علیه پرسیدم که لم یکن شیئا مذکورا چه معنی است فرمود که کان شیئا و لم یکن مذکورا و از سعید

جداه بنز روایت کرده که حضرت فرمود که کان مذکورا فی العلم ولم یکن مذکورا فی الخلق وهذا لاهل مولد شاهد از
ابی عبد الله صلع بنز بطریق طریق روایت نموده و از حمران بن اعین مرویست ابی عبد الله علیه السلام فرمود کان شیئا
مذکورا و دین دلالت است بر آنکه معدوم معلوم خفته و اگر چه مذکور نباشد و اشعار بر جواز اطلاق لفظ شیء
بر معدوم در خبر آمده که این آیه را در عرض خواندند گفتند لیتها تمت یعنی کاشکی آدم برین حالت باندی و مخلوق نگشتی
و مکلف نشدی و اولی دنیا و عقبی تا بدام ابتلا و امتحان گرفتار نشدندی و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد
بانسان علی ابن ابی طالب است صلوات الله علیه و استفهام در معنی نفی یعنی هیچ زمانی بر انسان نگذشت که او در آن زمان
مذکور نبوده بلکه همیشه معروف و مذکور بوده و چه گوید چنین نباشد آنکس که تا شش بانام خدای و رسول بر تخت
عرش و برد رحمای بست و سراه قامت عرش موشته باشد یعنی از منی صالح چنانکه در کتاب مناقب مذکور است
که جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ابن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام و سلمان فارسی نقل فرموده که حضرت
حبیبی المصطفی محمد صلی الله علیه و آله یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل یسبح الله ذلک النور و نقدسه
قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و نیز در کتاب مذکور است که حسین بن علی علیهما السلام از پدر بزرگوار خود روایت
کرده که قال رسول الله صلعم کنت انا و علی نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق
الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل یتقلب من صلب الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب فافترقنا
من صلب عبد المطلب فی بیتین فانا من صلب عبد الله و علی من صلب ابی طالب فعلی منی و انا منه یحبه من
یحبه و یبغضه من یبغضه و نیز در کتاب او روایت کرده عن علی قال قال
رسول الله صلعم انا و ابی حبیب الله و قد نبت حبا حبا فاذا اتیه مکتوب لا اله الا الله محمد النبی مکتوب علی العرش لا اله الا الله
علی الوصی و در کتب موافق و مخالف مذکور است که مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته بعلی و مؤید این قول است نزول این سوره در حق اهل البیت باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد از
مذکور خواهد شد **انا خلقنا** بدرستی که ما آفریدیم **من نطفة** از آب اندک که مراد است انسان
اول آدم است بمیراث این قول بعد از آن از برای خلق اولاد و نسل و اگر مراد امیر المؤمنین است بمیراث آن تاویل بر محمد و حمزه
و اگر چه بر خصوص وارد شده است و بنا بر آنکه امتنان در ضمن اسم جنس باشد معنی آن خواهد بود که خدا و سبحانه در آن
حال که حاضر بود نه هیچ کس از مخلوقات ما وجود آدم ما را بعنوان انسانیت در گرفتیم و بر ایشان از نطفه آب جاری
فرمودیم و جهت انسانیت رسانیدیم و چون من هر یک از مرد و زن عبارت از آب است در رقیق و غلیظ چه هر جزئی

از آن ماء مخصوص میشود از جهت نطفه را بالکه مفرد است بجمع صفت کرده و فرمود **امشاج** یعنی اجزاء های مختلف شده اند
بعضی با جمعیت صفت نطفه با الوان باشند زیرا که معنی مرد سفید است و از آن زن زرد و هر دو بعد از اختلاط سبز میشوند یا باعتبار اطوار
یعنی نطفه که مختلف میشود پس صفت میگردد و بعد از آن علقه پس مضغه میگردد و گویند که معنی آنست که نطفه مرد و زن که مجتمع میشوند
جنس است یا مراد باختلاط طباع است از حرارة و برودة و رطوبة و یبوسة که حق سبحانه آنها را در نطفه ایجاد فرموده و نزد بعضی
امشاج لفظ مفرد است چون در زمین احتشاد و ره انگیختن و توب اسهال در مرغ افتاد یعنی چون مرغ شکسته و ره انگیخته و ره گرد نیز
و رماه گفته و نیز میانه و قوله **نبتلیه** در موضع حال است ای خلقناه مبتلین یعنی مریدین بدین ابتلاء یعنی اوتیه اراده رنج
که اراده کردیم که بیازمایم او را مراد تکلیف است در امر و نهی چه آنکه در صورت امتحان است و گویند که ابتلاء بمعنی تعالی است بر سبیل
استعاره یعنی در حالتی که نقل میکنیم او را از حالی بحالی **فجعلناه** پس گردانیدیم او را **سمیعا بصیرا** شنوا و بینا تا ممکن باشد از شنیدن
و دیدن استماع آیات یعنی بسبب آنکه اراده ابتلاء بود اشیاء سمع و بصر را باو دادیم چون کالمسبب است از ابتلاء و کتاب کوفانی
کرده بر فعلی که مقبل باشد حسن ساخته بر آن قوله **انا هدیناه السبیل** بدرستی که ما نمودیم او را راه را یا بنیاد نهادیم او را راه را یا بنیاد نهادیم او را
آیات بینه و آثار حق بعد از اعطای سمع و بصر که آلات ادراک انسانست و قوله **اما شاکرا و اما کفورا** حالت از مفعول اول هدیناه یعنی راه
نمودیم او را راه را حالتی که یا سپاس دارنده است یعنی مومن موحد است و یا ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد آنست که هدایت ما مختص
نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردمان نصب ادله کرده ایم و دلالت تکلیف عطا نموده و از اعانت حجت کرده پس بر آن نهج که هدایت شاکر کرده ایم
هدایت کافر نیز نموده ایم و هر دو را در امر اختیار ایمان و کفر داده کقوله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر چه اگر وجه بجبر مامور است
اطاعت نکند و بجبر عقاب کند هر کفر نموده اهل رضا بجبر بروی باخته نه برما و میتواند بود که حال بوده باشد از مفعول دوم هدیناه و تقدیر
اینکه هدیناه السبیل اما سبیلا شاکرا و اما سبیلا کفورا کقوله و هدیناه النجدین و حق وصف سبیل بشکر و کفر بر سبیل مجاز باخذ از مفعول
و بعضا و یا اورده که لفظ اما یا از برای تقسیم است و یا از برای تفصیل یعنی هدایت دادیم او را بدین حق و حال آنکه مقسوم و مفصل
باین دو قسم و هدم ذکر کافر در مقام کفر و تاسطابق قسم او باشد بجهت محافظت و اشعار بآنکه کافر بجهت عناد موصوف
و ذکر کفر خود بواسطه اینست که با وجود دلایل واضحه و حجج بینه ایمان نیاورده این آیه حجت است بر مجبره که میگویند خدای کافر را
هدایت نمیدهد چه این مصرح است بآنکه ما هدایت دادیم بنده کافر را خواه که کافر باشند و خواه شاکر و کافر با وجود این هدایت نموده
حکم نموده باقی مانده و لهذا تعقیب بآن و بیانا بقوله **انا اعتدنا** بدرستی که آماده کرده ایم **للکافرین** برای ناکردگان
سلاسلا زنجیرها که ایشان را بآن بدوزخ کشند و بگردن سلسله بتنوین خوانده جهت تناسب آن بقوله **واغلالا** و غلها
که بر گردن ایشان نهند **وسعیرا** و آتش افروخته که در آن حدیث بسوزانند تقدیم و حدیث کفار بعد از تاخیر ذکر ایشان بجهت
آنست که انذار اهم و انفع است و تقدیر کلام و منع آن بذکر مومنین احسن پس ذکر احوال ابرار میکند که **ان الابرار**
این جمع برست با جمع با رجوع اشهاد که جمع شاهد است یعنی بدرستی که نیکوکاران که مومنان فرمان برده اند **یشربون**

می آشامند و در حدیث من کأس رجام خمری که کان مزاجها کافورا باشد انجیز مزج کرده بآن کافور بهشت
که بر خلاف کافور دنیا است بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبو و گویند که حق سبحانه کنیزکان کافور داده زات
و در آن خلق کرده نه کافور را بمراد آنست که آن مانند چیزی باشد که کافور بآن آمیخته باشند و در روایت آمده که کافور
در بهشت خوشبوی و سفید و بجهت مشابهت آن بکافور او را باین نام خوانند و سر بیان توانست آنکه بدل کافور آورده که
عینا و این بر حذف مضافست ای ماء عین یعنی آمیخته باشند آن کاس را با آب چشمه که یشرب بها
ای اخذ
انا عینا دائمة بندگان خدای که فرمان بردار آن او بوده باشند و میتواند بود که نصب عینا بر اختصاص باشد
یا بمعنی که ما بعد آن مضمر آن باشد و اما آب چشمه را بمزج سازند یا آن فکانه قال یشرب عباد الله بها الخمر کما تقول شربت الماء
بالعسل میگویند آن چشمه را چه که خواهند از منازل و مقصور خود تفجیرا راندن فجر بصعوبت و آسانی بدان تعبیر و تفجیر زود
خبر آمده که تفجیر آن چشمه را باشد خلق بکشند آب در آن خط جاری شود بی آنکه حفر نمایند و بباید دانست که باتفاق
جمیع اهل حق و معظم اهل سنت این آیه و آنچه بعد از این است در شان اهل بیت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین و امام
حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و فضه که خادمه ایشان بوده نازل شده و نعم ما قال الشاعر فیه اما عبد لفتی اتول
فیه هل اتی الحق کتاب الله و الله و الفایل الی الانام وحی حق اعابة فی حب هذا الفتی و هل زوجت فاطمة
غیر هل اتی هل اتی و از خبر ایشان ثعلبی که امام اهل حدیث است بطریق اهل سنت در تفسیر خود برین نهج آورده که آیه
ان الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل بیت کرام علیهم الصلوة و السلام نازل یافته و در سبب نزول
آن دو روایت دیده چنین ذکر کرده که در بعضی ایام حسن و حسین صلوات الله علیهما السلام خسته شدند حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بجمعی از صحابه بعیادت فرزندان رفتند و بحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن از برای ایشان
هر دو فرزند خود نذری کن تا حق سبحانه رفع این بلا از ایشان بشفا دهد و لباس صحت و عافیت در تن ایشان پوشاند پس آن سید اولیا
نذر نمود که اگر حق سبحانه لطف نماید این دو فرزند مرا شفا دهد من سه روز روزه دارم و چون آن سرور دین نذر نمود فاطمه
و حسن و حسین و فضه که خادم ایشان بود حاضر بودند و همه نذر آن حضرت نمودند و اگر حق سبحانه لباس عافیت در بر
پوشانید و آن دو دستید و سرور را از آن مرض عافیت مستراب صحت جستند بنذر خود قیام نمایند و در روایتی
و در روایتی دیگر آمده که بآن افطار کنند پس آن سرور و دیگر جانکه در روایت ابی مهران با علی مذکور است بنزد شمعون یهودی
جبری رفت که حساب آنحضرت بود و بآن جهود گفت که هل لک ان تعطی جزءا من صوفه تعزلها لک بنت محمد صلی الله علیه و آله
اصواع من شعیر قال نعم فجاء بالصوف و الشعیر یعنی آنحضرت بشمعون چیزی گفت که ای شمعون آیا توانی بود که با چه
جزوی که از آن فاطمه زهرا و قرة العین محمد مصطفی از برای خود بریده و تو از برای جزای آن سه صاع جو بدهی شمعون گفت
که ای علی راضی شدم باین معامله پس آن جهود آنچه خود داشت و سه صاع جو از آن پشم را برداشت و بنزد امیر المؤمنین آورد پس

شاه اولیا آن پشم و جو را بخود گرفته و بخدمت آورد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند و بنیت دو روزه روزه داشتند فاطمه علیها
السلام یک صاع از آن جو را گرد کرده قرص آرد نمود چون شب در آمد نماز شام را ادا نمودند و طعام که مهیا ساخته بودند حاضر ساختند
و میخواستند که افطار نمایند ناگاه آواز دق الباب گوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینم از مساکین مسلمانم
دگر سنه مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از موائد جنت محظوظ گرداند پس سرور اسخیا و سید اوصیا قرص خود را با او تصدق
فرمود و چون باقی اهل البیت آن کرم و سخاوت از آن سرور دیدند جمله بآن سفره افتاده نمودند و قرصهای خود را بآن مسکین
تصدق نمودند و در آن شب هم بی طعام ماندند و باب خالص افطار فرمودند و فضه که خادم ایشان بود او نیز متابعت
ایشان نموده قرص خود را تصدق نمود و هم روز دوم فاطمه زهرا علیها السلام بر طبق روز اول یک قرص حلوا ساخت و چون
شب در آمد خواستند که افطار نمایند ناگاه آواز یتیم بگوش ایشان آمد که یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شماست و کسی
که فرمانده است و قوت ندارد و گرسنه است کسی که هیچ نداند بود که او را طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از طعام جنت محظوظ
و بهره مند گرداند پس شاه اولیا صلوات الله قرص خود را تصدق فرمود و اهل بیت و فضه نیز متابعت آن سرور نمودند
و طعامی نوشیدند و هم روز سیم یتیمی اسیر ظاهر شد و قرص دیگر پخت و چون شب در آمد خواستند که افطار نمایند که
که ناگاه آواز یکی از ایشان رسید که من اسیرم از اسیران محمد و بی چیزم و مضطرم و فرمانده و گرسنه ام مرا طعامی دهید تا
شما را نیز خوان نعمت کامل و نصیب شما را زیادتی فرماید شاه ولایت پناه چون آواز آن اسیر بشنید قرص خود را با او تصدق
نموده فاطمه و حسن و حسین و فضه نیز قرص طعامهای خود را بآن اسیر بخشیدند و در آن شب هم بی آب صرف افطار نمودند و طعام
بخشیدند و در چهارم سرور اولیا و سبط حسن و حسین را گرفته بخدمت حضرت رسالت پناه رفت و آن دو نور دیده
زهرا از جوع و بی قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسالت بر ایشان افتاد فرمود که یا ابا الحسن
ایشان را چه شده است که چنین ضعیف و لاغر شده اند شاه اولیا صورت حال را بعرض سرور انبیا رسانید آنحضرت
بجانب حجره فاطمه زهرا روان شد و چون بحجره طاهره خود در آمد دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغول است
و از بی قوتی و گرسنگی شکم بر پشت چسبیده پس آنحضرت چون قرة العین خود را بآن حالت دید از آن نظاره بیادگش بر آمد و فرمود
که اخوتاه یا ابتاه اهل بیت محمد بیوتون جیاعا یعنی ای برادر و ای پدر حال اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد و در روایتی
این چنان باحال واقع است که آنحضرت چون اهل بیت خود را بآن حالت دید بی اختیار گریه کرد و بر ایشان ناله کرد و میگریست
و میگفت که شما سه روز و سه شب است که هیچ طعام نخورده اید و از بی قوتی و ضعف گشته اید و من از شما
خائف بوده ام پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود که یا محمد خدا ترا سلام الله عز و جل فما حال ایک نبیک
قال و ما اتخذ یا جبرئیل حال اتی علی الانسان الی آخر السوره یعنی ای محمد بگیر این را و خوش و نرم باش با آن
گرامی که خدای اهل بیت تو فرموده است و سوره هل اتی را آنحضرت رسالت پناه تلاوت و این قصه از
آخر

ثم سمع

ثم سمع

ابو حامد

ابن عباس و مجاهد و ابی صالح مرویست و واحدی در تفسیر خود بروایت عطا از ابن عباس چنین نقل کرده که ان علی ابن
ابی طالب اجر نفسه لیسقی نخلا بشیء من شعیر لیلة حتی اصبح فلما اصبح و قبض الشعیر طحن ثلاثة مجاصع من شعیر لیاکلوه یقال له
الخزیرة فلما تم انضاجه اتاهم مسکین فاطعموه ثم الثانیة الثالثة فلما تم انضاجه اتاهم اسیر من المشرکین فسأل فاطعموه و طووا الیوم
و هذا یعنی بدرستی که علی ابن ابی طالب نفس خود را اجیر داد که شب تا صباح نخلستانی را آب دهد باندکی از جو پس
حضرت حسب آب کشید و نخلستان را آب داد و چون روز شد آن جو را قسمت نمود و ثلث از آن را گرد کرد و از آن طعامی
مهیا شد که آن را خزیره گویند و چون پخته شد مسکینی بیامد و طعام طلبید او را باو دادند پس ثلث دیگر را آورد و از آن طعامی
مهیا ساخت که دیگر بجوشید و سوال کرد او را باو طعام کردند بعد از آن ثلث دیگر بجوشید اسیری از اهل شرک بیامد و طلب
طعام کرد آن را نیز باو دادند و روزه داشتند و روز دیگر مسکین بر نهاد و چیزی نخوردند و حق سبحانه این سوره را در حق ایشان
انزال فرمود و علی ابن ابراهیم از یزید و خود نقل نموده که عبد الله بن جبون از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که
حضرت کان عنده فاطمة علیها السلام شعیر فجعلوه عصیدة فلما انضجوها و وضعوها بین ایدیهم جاء مسکین فقال المسکین
رحمکم الله فقام علی فاعطاه ثلثها ثم جاء یتیم فقال الیتیم رحمکم الله فقام علی فاعطاه الثلث ثم جاء اسیر
فقال الاسیر رحمکم الله فاعطاه علی الثلث الباقی و ما ذاقوها فانزل الله سبحانه الآیات فیهم یعنی نزد فاطمه علیها السلام
جو بود از آن عصیده ساختند و چون پخته شد و نزد خود نهادند که تناول کنند مسکینی آمد و گفت خدای شما را رحمت
کند امیر المؤمنین برخواست و ثلث از آن باو داد و روز دیگر یتیمی آمد و گفت خدای بر شما رحمت کناد آنحضرت
برخواست و ثلث از آن باو عطا نمود و در بیان اسیری در رحمه و گفت رحمکم الله شما اولیا الله اید ثلث باقی را
باو عطا نمود و چون از آن پخته شد و حق سبحانه این کلمات را در شان ایشان فرو فرستاد و بعد از آن ابی عبد الله ع
فرمود که و چه جای تعجب است که کسی فعل خدا را عوض دهد و چه جای تعجب است که بر مؤمن که به مسکین و یتیم و اسیر اطعام
نماید خالصا لله و تقربا الی الله و ابو المؤید موفق بن احمد در مناقب خود این حکایت نقل کرده بر طریقی که در روایت اول مذکور
شد و در صحیحین نیز مذکور و مسطور است و این روایات دلالت دارند بر آنکه این سوره مدنیست نه مکی و ابو حمزه
ثمالی نیز در تفسیر خود آورده که حدثنی بالحسن بن الحسین ابو عبد الله بن الحسن انها مدنیة نزلت فی علی و فاطمة
السورة کلها و جرت اهل مناد و عصبة بجهة فرط عداوت ایشان با اهل البیت قایل شدند که این سوره مکیست پس واجبست
ایضاح کردن و کشف قناع از حقیقت معاندان کمراه مفتون و اکتفا بروایات مذکوره نمودن بالکه بیان ترتیب
جمیع سور مفروضه و تنزیل و حصر و عدد آن کرده شد بر طریقه تفصیل پرداخته شود و این موقوف بیان اسانید
صحیحه درین باب از موافق و مخالف و از جمله صاحب طبرسی در تفسیر خود آورده که حدثنا السید ابو الحمد عبد
بن زاد الحسینی العلوی قال قال الحاکم ابو القاسم عبد الله الحسین الکاتبی قال حدثنا ابو نصر الفسر قال حدثنی حسن

ابو حامد الاملاء فقال حدثنا الفراء ابو یوسف بن محمد المقری قال حدثنا محمد ابن یزید السلمی قال حدثنا زید ابن ابی موسی
قال حدثنا عمر بن هارون عن عثمان بن عطا عن ابیه ابن عباس قال اول ما انزل بمکة اقرأ باسم ربک ثم ن و القلم ثم المزمل ثم
المدثر ثم تبت ثم اذا الشمس کورت ثم سبح اسم ربک الاعلی ثم و اللیل اذا یغشی ثم و الفجر ثم و الضحی ثم الم نشرح ثم و العصر ثم و العادیات
ثم ارأیت ثم انا اعطیناک الکوثر ثم الهکم التکاثر ثم ارأیت ثم الکافرون ثم الم تر ثم قل اعوذ برب الفلق ثم قل اعوذ برب
الناس ثم قل هو الله احد ثم و الفجر ثم حم عسق ثم انا انزلناه ثم و الشمس ثم البروج ثم و التین ثم لایلاف ثم القارعة
ثم القیامة ثم هزة ثم و المرسلات ثم البلد ثم الطارق ثم الصافات ثم ص ثم الاعراف ثم قل اوحی ثم یس ثم الفرقان
ثم الملائکة ثم کهیعص ثم طه ثم الواقعة ثم الشعراء ثم النمل ثم القصص ثم بنی اسرائیل ثم یونس ثم الحجر ثم الانعام
ثم الصافات ثم لقمان ثم سبا ثم الزمر ثم حم المؤمن ثم حم السجدة ثم حم عسق ثم الزخرف ثم الدخان ثم الاحقاف
ثم الذاریات ثم الغاشیة ثم الکهف ثم النحل ثم نوح ثم ابراهیم ثم الانبیاء ثم المؤمنون ثم الم تنزیل ثم الطور ثم الملک
ثم الحاقة ثم المعارج ثم عم یتساءلون ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم ثم العنکبوت ثم المطففین
فهذه ما انزل بمکة و خمس و ثمانون سورة ثم انزلت بالمدینة البقرة ثم الانفال ثم الطلاق ثم الاحزاب ثم آل عمران ثم الممتحنة
ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سورة محمد علیها السلام ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم هل اتی
ثم الطلاق ثم لم یکن ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادلة ثم الحجرات ثم یا ایها النبی لم تحرم
ثم الجمعة ثم التغابن ثم سورة الصف ثم سورة الفتح ثم سورة المائدة ثم سورة التوبة فهذه ثمانیة و خمسون من سورة القرآن
و قد رواه الاستاذ احمد الواحدی باسناده عن عثمان بن عطا عن ابیه عن ابن عباس و کتاب الایضاح و فاه
فیه و کانت اذا انزلت فاتحة سورة بمکة کتبت بمکة ثم یزید الله و المؤمل الی مولده و ما نزل بالمدینة و یل للمطففین
و البقرة الا ما نقال و آل عمران و الاحزاب و المائدة و الممتحنة و النساء و اذا زلزلت و الحدید و سورة محمد و رعد
و الرحمن و هل اتی علی الانسان علی ما نزده و باسناده عن سعید بن المسیب عن علی ابن ابی طالب انه قال سألت
النبی صلعم عن تواریخ القرآن فاخبرنی بتواریخ سوره علی ما نزلت من السماء فاول ما انزل علیه بمکة فاتحة
الکتاب ثم اقرأ باسم ربک ثم ن و القلم ثم المزمل ثم اول ما انزل بالمدینة سورة البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب
ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سورة محمد ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم هل اتی الحقوه فهذا ما انزل
المدینة ثم قال النبی صلعم جمیع سور القرآن مائة و اربع و عشرة سورة و جمیع سورة الآیات ستة آلاف آیة و مائتا
آیة و ست و ثلاثون آیة و جمیع حروف القرآن ثلثمائة الف حرف و اربعة و عشرون الف حرف و مائتا و خمسون
حرفا لا یرغب فی تعلم القرآن الا السعداء و لا یتعهد قراءته الا اولیاء الرحمن و این احادیث مذکوره مسلم الثبوت
معظم اهل سنة و خمسون است و ذکر این مجیت درین سوره اگر چه بحسب ظاهر معرا است از وجه مختصا

وخارج است از اسلوب کتاب و منهج الخطاب لکن بجهت دفع اهل عصبیت که طاعن این مقصد بوده اند در تفسیر
بخیر عبور نموده و در تفسیر کلام بیان گفت والله علم بالصواب والیه المرجع والمآب اللهم ایدنا بایدک وایدنا
بتوفیقک والعن المعاندین اللذین قصدوا کتمان فضائلنا ولیالک وسعوا اطفاء انوار نعمتک وطمعوا
فی ساده تبرتیک واغفر للذین اتبعوا سبیلهم تمک وکانوا محجة الطریق هدایتک وکتموا استاد اله
صداق من وجوه فواید حقک پس بدانکه مذکوره معلوم شد که مراد بابرار که معنوند و مکرم باشند در
جوار پروردگار و متنعم بانواع نعم جلیله و دوام القرار اهل بیت سید مختار اند علیهم صلوات الله
الملک الجبار و این رتبه و مزید مرتبه ایشان بسبب آنست یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا میتوانند بنذری
که در طاعت کنند و آن سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که کرده بودند در بیماری امام حسن
و حسین علیهما السلام وَیَخَافُونَ و میترسند یَوْمًا کَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی او یعنی شدت و هول
مُسْتَطِیرًا فاش و انتشار یابنده عصیان و طغیان رسیده با هولان بجمیع اقطار منتشر گشت و با قصای غایات
و رسیده استعاره است بحسن حمیده ایشان و اجتناب از معاصی و قصد عذاب هست بجهت عدم خوف
و از مراحل عقاب را و الوجه فی نفسه حسن است بجهت استحقاق عصاه بآن وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و
میدهند خورد و نی را عَلَی حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب اطعام گوید و آتی المال علی حبه ولن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهت خوشنودی خدای و موافقت اراده او اطعام میدهند نه بجهت ریا و سمعت یا وجود
اینکه احتیاج دارند بآن طعام و او را دوست میدارند اختیار بنفاق و میخواهند و بتو اند بود که ضمیر
راجع باطعام باشد که یطعمون حال است بآن یعنی میدهند اطعام را در حالتی که دوست میدارند از طعام
دادن مِسْکِینًا و درویشی را یا بدان وَیَتِیمًا و خرد سال بی پدر را وَأَسِیرًا و اسیری را که از دار الحرب
گرفته اند و در خبر است که چون اسیری بحضرت رسالت آورده شد بعضی مسلمانان بپرورش آن اسیر
و رسانیدن او قیام نمودند و گفتند احسن الیه و نزد فقهای جایز است احسان بکفار و دار الحرب سوم اما منع
است صرف تصدقات مفروضه ندارند یعنی با ایشان احسان میباید نمود و در حدیث
آمده که من عرض اسیرک فاحسن الی اسیرک و ابو سعید بن خدری از پیغمبر صلعم روایت کرده که ما من
مسلم اطعم مسلما علی جوع الا اطعمه الله من ثمار الجنة هیچ مسلمی مسلمان گرسنه را طعام ندهد الا که حق
حق سبحانه از میوه های بهشت او را طعام فرماید و ما من مسلم کسا اخاه علی عری الا کساه الله من
خضر الجنة هیچ مسلمی برهنه را پوشاند مگر او سبحانه جامهای سبز بهشت را در پوشاند
بسقا مسلما علی ظمأ الا سقاه الله من الرحیق و هیچ شخصی مسلمان تشنه را آب ندهد الا که حق تعالی

او را

او را الطعام و زیاده بود از شراب رحیق سیراب گرداند و شبهه نیست در آنکه هر که این شیعه اهل البیت باشد
دارد و خصال حمیده و خلال پسندیده ایشان را کار فرماید بتوبات جلیله و درجات عالیه فایز گردد و خصوصا
اطعام بر شیعیان و محبان ایشان چنانچه مرویست از امام جعفر صادق که ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام
در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و متوجه صحرا شد و روی نیاز بدرگاه
نیاز آورد و گفت یا رب بحق الذین و سبعین مسجدا ای پروردگار من از برای تو خانه کعبه و هفتاد
مسجد بنا کرده ام ندا آمد که ای ابراهیم عندی مزید تو نزد من است و در جانب فوق و تحت و قدام و خلف و یمین
و یسار نگاه کرد هیچکس را ندید بار دیگر قول حق را اعاده فرمود همان جواب شنید گفت اولو ترین
علی الاجر شیا از اجر مقدر فرموده از اجر من زیاده نیکو دانی ندا رسید که یا ابراهیم کانک سددت مودة من
شیعة علی او کسیت عورة من شیعة علی گویا تو شکم شیعیان علی را سیر کرده یا عورت یکی از
شیعیان علی را پوشانیده که زیاده قیمت مسطلی گفت یا رب علی علی و حبه و حبه او سکوا حبه علی بوجود آمده یا موجود
خواهد شد ندا آمد که بعد از این ملکی غیب بصحرای وجود خواهد آمد تحت ان نظرا الیه میخواهی که او را ببینی
گفت خیار رب یس حق سبحانه دفع حجاب نمود ابر بیتی جسم او سواد قی عرش مبطو و در آمد و در لذت قوله تعالی
زجاجه هم ملکوت السموات الا به قندیلی بدرخت از قنادیل عرش را دید گفت ما هذا القنادیل این چه قندیل
است خطاب رسید که هذا فیه روح حسنی محمد روح دوست من است محمد که خاتم انبیاست
کیست این قندیل دیگر که ربی انت حیث بدا آمد که فیه روح حسنی علی ابن ابو طالب روح
حسن من علی ابن ابی طالب است گفت این قندیل دیگر که نزدیک این دو قندیل است
حیث خطاب آمد که فیه روح فاطمة بنت محمد زوجة علی و روح فاطمه زهرا است
دختر سید انبیا محمد مصطفی و زوجه خیر اوصیا علی مرتضی گفت این دو قندیل
دیگر چیست او را ندا آمد که هما فیهما ازواج الحسن والحسین دو روحا روح حسن و حسین است که
از اولاد کرام ایشانند گفت این سه قندیل دیگر چیست خطاب آمد که فیها ازواج التسع من ذریتهما
و روح های نه فرزند ان محمد و علی اند گفت ما هذه القنادیل المتشبکة التی لا یعلم عددها غیرک
حیث این قندیلها پیوسته بیکدیگر که عدد آن جز از تو نمیداند ندا رسید که فیها ارواح عبادی
الصالحین من شیعة علی بار خدایا مرا از شیعیان علی که در آن و ذلک قوله و ان من شیعته لابرهیم و از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که میفرمود ندا اتیت ابی من حیث کنت اکرام الضیف والعرب
بالسیف والصوم بالصیف از نیای متناهی سه چیز و سه چیز و سه چیز و سه چیز شرایط حرمت مهمان مرعی داشتن

پس ابراهیم گفت

وشمشیر زده ند روزه در تابستان داشتن و چون حق سبحانه بعضی را بر ضد در و نیات قلوب اهل
البیت علیهم السلام عالم بود که اطعام ایشان بمسکین و یتیم و اسیر ابتغاء لوجه الله بود نه بجهة سمعه و ریا
و توقع مکافات که منفعتی اجر است از بجهة بر آن حال ایشان فرموده که **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ** جز این نیست که میخورانیم
شما را اجاعل استحقاق این طعامها **لِوَجْهِ اللَّهِ** بر ما طلب رضای خدای و میتواند بود که اما نطعمکم مقول
قول محذوف باشد یا اراده لسان مقال نه لسان حال یعنی گفتند ایشان در حین اطعام که اطعام میکنیم
بجهة رضای پروردگار **لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ** میخواهیم از شما **جَزَاءً** پاداشی و مکافاتی بر آن **وَلَا شُكُورًا** و نه شکر گذاری
بر آن چه را حسان منت نهادن و توقع جزا کردن ثواب را نگاه دارند بلکه اطعام ما بتمامه بجهة بهشت که **إِنَّا نَخَافُ**
بدرستی که ما میترسیم **مِنْ رَبِّنَا** از پروردگار خود **يَوْمًا عَبُوسًا** در روز ترش یعنی از عذاب روزی که
رویها در و ترش کرده بجهة شدت اهوال یا روزی که شبیه باشد بشیر مشتمل که در اهوال **قَمْطَرِيرًا** روزی
در نهایت سختی و کراهت که بسبب آن موی ها در روی خود را بسیار در هم کشند و از شدت برسید ند که قمطریر
چیست گفت سبحان الله این چه سخن است قطر بر ابهم در و زفیا مشتبه و او سخت است از یوم خود
در گذشتن مذکور است که وصف یوم بعبوس چیست گفت سبحان الله چه دارست بد و طریق
یکی آنکه موصوف است بصفت اهل آن که استقبال کنند که نهاده سایم و لیلة تام و دوم آنکه مشبه است
در شدت مزه و هول باسد عبوس یا بشجاع باسل و قطریر یعنی شدید العبوس است همچنانکه کسی
که مقبض ساخته باشد ما بین عین خود را یقال قطرت الناقة اذا رفعت ذنبها و جمعت قطریها پس
اشتقاق آن از قطر است و میم حرف زایده و از ابن عباس روایت است که روی او را نور و ترش کرد و در
همه کشیده شود و در میان خود و تیم او سخن قطران عرق روان کرده و انتهی کلامه خلاصه معنا آنست
که ما بجهة تقاضای الهی و خوف غضب پادشاهی در این روز که مشقت بر شدائد میرسانی اطعام میکنیم نه
بغرضی دیگر از اغراض **فَوَقَاهُمُ اللَّهُ** پس نگاه داشت خدای ایشان را **شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ** بدی
این روز یعنی از اهوال و شدائد آن **وَلَقَّاهُمْ** و میرساند ایشان را یعنی بدهد بایشان بدل عبوس
کفار و حزب فجار **نَضْرَةً** نضارة طلاوت و جه که از تازگی و کشاده روئی و خوبی و بهجت است
وَسُرُورًا و فرح و شادی ایشان بر اداء واجبات و اجتناب از محرمات و ایثار اطعام در راه
اینه لیلت بود که امر و نهی صوفیاست بعبوس اهل آن **وَجَزَاهُمْ** و پاداش داد ایشان را
بِمَا صَبَرُوا بسبب صبر کردن ایشان بر اداء واجبات و اجتناب محرمات و ایثار الطعام بر خود در
در حین احتیاج ایشان بآن **جَنَّةً** بوستانی علو از نخل و سایر اطعمه و اشربه **وَحَرِيرًا** و جامه ابریشم

بهشت که میپوشند **مُتَّكِئِينَ** در حالتی که تکیه زده گان باشند اعراب این بر حالیست از ضمیر جزاهم و میتواند بود
که صفت جنة باشد یعنی بهشتی که ایشان تکیه زده اند **فِيهَا** در آن بهشت **عَلَى الْأَرَائِكِ** بر تختهای آراسته بذهب و فضه
و انواع جواهر و در دیبا **لَا يَرَوْنَ فِيهَا** این محل حالیه است از ضمیر جزاهم و از ضمیر متکئین هر دو هست و احتمال
این نیز دارد که صفت جنة باشد یعنی در حالتی که نه بینند در بهشت یا بهشتی که نه بینند در آن **شَمْسًا** آفتاب را یعنی
گرما نیابند و نه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در آن زمستان و تابستان نباشد تا از شدت
حر بر مشاهده می کنند و در الحدیث هواء الجنة سجسج لا حر و لا قر یعنی هوای بهشت بالذات نورانی باشد هوای
معتدل باشد نه گرم و نه سرد و گویند که زمهریر اسم قمر است و ربعه یکی کانت اسمه لیلة ظلماء فقد انکسر ظلمتها و
الزمهریر ما زهر یعنی هوای بهشت بالذات نورانی باشد و احتیاج بشمس و قمر نداشته باشد از ابن عباس
روایتست که روزی اهل بهشت در بهشت روشنایی زیاده از زیاده بیند مانند روشنی آفتاب گویند بار خدایا
کاندما را وعده دادی و فرمودی که لا یرون فیها شمسا این نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور آفتاب
نیست بلکه سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام لطافتی کرده اند و در روی یکدیگر خنده
و این نور از روی ایشان است که بر و شنی بهشت غلبه کرده **وَدَانِيَةً** و نزدیک است بر جنة یعنی پاداش
و عده ایشان را بهشتی دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود **عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا** بر ایشان سایهای درختان آن و حق جنة
و حق خاف مقام ربه جنتان و میتواند که حال بعد از حال باشد یا صفة بعد از صفة معطوف بر جمله ماضیه یعنی ادام
و عده بایشان بهشت و اینچنین که در حالتی که نزدیک باشد آن بهشت یا بهشتی که معطوف باین باشد که نزدیک
بود بر ایشان ظلال آن و گویند که معنی آنست که آفتاب سایهای بهشت را زایل نکند همچنانکه در دنیا از ابر میکند
و جایگاه را و او در این جمله جهة دلالت بر آنکه معطوف و معطوف علیه برای ایشان جمع باشد کانه قال
جزاهم جنة جامعین فیها البعد عن الحر و القرور و نفو الظلال علیهم **وَذُلِّلَتْ** و رام کرده شده **قُطُوفُهَا** میوه های آن
تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه های آن و هیچ مانع آن نشود بلکه بود و چه که خواهند بسهولت آنرا
از چیند استاده و نه نشسته و خفته این معطوفست بر جمله سابقه یا حال از ایشان **وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ** و گردانیده شود بر ایشان **بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ** بجامهای خورد
و شیشه و آوند از نقره باشد **وَأَكْوَابٍ** و جامهای بزرگ بی دسته **كَانَتْ قَوَارِيرَا** که باشد مانند
آبگینه در صفا و شفافیت **قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ** این بدل قواریر است یعنی اواق و اکواب آن که در شفافیت
مانند آبگینه اند از نقره مخلوق شده باشند چگونه قواریر را دهر و موضع بنوین خوانده چون سلاسلا
که مذکور شد و از صادق علیه السلام مرویست که ینفذ البصر فی فضة الجنة کما ینفذ فی الزجاج نفوذ کند

بعوه بقره بهشت چنانکه نقوه میکند و بنگیت مراد انست که اصلاح از نقوه باشند و محتج باشند و رو
بیا نقه و صفاء قاروره بیوانچه در واجبات باشند از خارج ان توان دید و در رکت فیکون یعنی خواهد بود و در رکت فیکون
که کان در اینجا یکون است و رکت فیکون یعنی خواهد بود متکون شده باشد تکوین خدای و این اشعار
بتخیم این خلقت عجیبه که جامع صفت و وجود هست که میان یکدیگر اند و مثل اینست کان مزاجها کافور کیف
شد قدروها اندازه کنند بهشتیان ان ظرفها را بر مقادیر و اشکال مقتضی مجاری روحها و جود یا بحسب اعمال
صالحه خود یا اندازه نمایند ساقیان ان ظرفها را از خود سیرابی ایشان تقدیرا اندازه کرده بی یعنی هر کس یا
ذاخود خود صلاح او حاوی دهند که بدان سیراب گردد و در ان ظرف زیاده و نقصان نبود و شرب بایشان
طریق الذنوب است زیرا که بر مقادیر حاجت است بی زیاده و کم و گفته اند معنی انست که بهشتیان
بر قدر اینها دیده کنند از شراب بهشت انرا بیابند و یسقون فیها و اشامیده شوند در بهشت کاسا
خمری که کان مزاجها زنجبیلا باشد آمیخته از زنجبیل یعنی شراب را بیامیزند بزنجبیل بهشت که در
طرب آرنده و لذت بخشنده است و این غیر زنجبیل دنیا است چنانکه از ابن عباس مرویست
کل ما ذکر الله فی القرآن مما فی الجنة و سماه لیس له مثل فی الدنیا و لکن سماه الله باسمه الذی یعرف و الزنجبیل
مما کانت العرب یستطیبه فلذلک ذکر الله فی القرآن و عدهم انهم یسقون فی الجنة الکاس الموصوفة بالزنجبیل
الجنة هر چه یاد کرده است خدای تعالی در قرآن از انچه در بهشت است و از انام نهاده مثل ان در دنیا
نیست و لکن بسبب نام نهاده است انرا باسمی که معروف و مشهور است و زنجبیل از انجمله است که نزد عرب
محبوب و پسندیده است و خوشایند حق سبحانه انرا در قرآن ذکر کرده و مومنان را وعده داده که
در بهشت جام خمر ممزوج بزنجبیل بهشت بیاشامند و قوله عینا فیها بدل زنجبیل است یعنی که بهم
زنجبیل باشد سلسبیلا نام نهاده شده باشد بسلسبیل یعنی سلاسل اخبار از ان در حلق یعنی اسان
بگوارد و بعضی گوارنده شود یا صفا و بهشتیان بود و روان شود هویدا که ایشان آرند و گفته اند قال
شراب سلسل و سلسال و سلسبیل و بادران مزیده است بجهة مبالغه در زیادتی سلاسل مراد
انست که ان بطعم و خاصیت زنجبیل آید و بتغیض بلکه بتغیض ان موصوف باشد که ان سلاسل
و گویند اصل سلسبیل سل سبیل بوده یعنی روان شود در راه چه شراب ان بگیرد الکبیر
که بسبب عمل سالح او را گویند که روان شوند بجانب ان جنه بی تشبیه ان از قبیل تابد شرابا باشد ویطوف
علیهم و طواف کنند برابرار ولدان مخلدون پسران جاوید مانده بر حالت طفولیت که بگوش
در زگاه از ان حالت بحالت دیگر نروند یا گوشواره دار و بنا بر معنی مشتق از خلدة است که بمعنی گوشواره

از بوی مشک الطیب باعد بر خلاف حمزه تا که با یدی و صرف حیوان میکند و با رجل و خدمه عنه ان تبیانه
و تخیل بیول میشود و ابن هیم بتی و ابن قلابه از حضرت رسالة صلعم نقل کرده اند که هر شخصی از اهل بهشت
که هر که از آن بیاشامد و رمل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات سیئه نماند و از خصوص محمد البا قر صلوات
الله علیهما مرویست که چون مؤمن شراب طهور بیاشامد از هر چه ماسوی است میل نموده با لکلیه متوجه حق
شود و این منتهی درجات صدیقانست و لهذا اسناد سقی برب نموده او را از نعم سابقه ممتاز گردانید و
با آن حتم شراب ابرار نمود و بیاید دانست که چون گوئی که در بهشت خانه حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله
سمت و گریافت انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر آن متفاوتست کابست و شیر و خمر و عسل و سنات اطاد در
سوره محمد صلی الله علیه و آله سمت دگر یافت و دو چشمه از آن اهل جنت است عینا یشان تسنیم ان تبقوا
و این هر دو در سوره مطففین و تقریبان خواهد یافت و دو چشمه از آن اهل بیت است صلوات الله علیهم که آن
کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ایشانست و محققان از اسرار
مشهود گویند که مرات دل نوشته بلوامع انوار منور سازد و بدیرای عکس انوار ایزدی گرداند و وقت حال
او را چنان صافی سازد که اصلا تعبیر و سبحانه نیز در ادعا و فی گفته که کوثر و ابرم مشتبهان دار القرار ظاهر بر آنکه
جود و سرور و شراب طهور خواهند چشانید امر و زیاده نوشان تحفه تعبیر با قسطی اشتهی و خلی او فرمطا مرزو
اند که در خبر است که سهل بن عبد الله در نماز این سوره میخواند چون باین آیه رسید او از دها فتوز میکند
چنانکه کسی خبری مکاره او را گفتند ای شیخ قرآن میخواندی یا شراب میخوردی گفت شراب بخوردم که کسی و
سقیهم ربهم شرابا طهورا و اگر از قرآن لذت شراب نیابی بخواندی از عبد الله عمر مرویست که مردی
جنبی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت خدا تعالی داده بسی صورت و بیاض لون اگر ایمان آرم بالخیر
بتوانم آن عمل کنم با تو در بهشت در آیم با تو رسول فرمود بلی پس فرمود با خدا ایمان آورد که بیگمان در فرمان او سه
دنیا مردی سیاه باشد که در بهشت نور روی تو هزار روح او تا بید بعد از آن فرمود هر که بگوید لا اله الا الله
او را تزویج باشد عدد باشد نزد خدا و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را صد و بیست هزار حسنه بنویسند یکی
از حضار گفت یا رسول الله پس هیچ کس هلاک نشود و بعذاب و توبیخ گرفتار نگردد رسول فرمود مرد باشد
که در عرصه گاه قیامت حاضر شود با چندان عمل که اگر بر کوه بوقبیس نهند از جای برود و یک نعمت او نحو
المی یابد و از استغراق کرده اند و آخر مختاران فضل و رحمت خدا شود بعد از آن رسول صلعم این آیه در صفت
بهشت تلاوت فرمود چون با بخار رسید که و سعدهم ربهم شرابا طهورا بجستی گفت یا رسول الله در بهشت
آنچه میخوریم تولید چشم نمی خواهد دید گفت بلی جبرئیل نعره زد و جان بحق تسلیم کرد عبد الله عمر گفت بعزت

بعزت خدا که رسول را دیدم که بدست خود آب بر و ریخت و در قبر تنها و بی مساعدت و اعانت فایز شد و
در بعضی روایات آمده که رب در بقعه مرتبه سید است مانند قول دعا و گوی عید دیگر و مراد بان امیر المؤمنین است
صلوات الله علیه یعنی آب و هدایتشان را سید ایشان علی بن ابی طالب که ساقی اهل بهشتست و اینجا
بسیار از مخالف و موافق متفق هر دو که شرابی کوثر علی ابن ابی طالب خواهد بود و لهذا قال المنتظر
رب هبلی من المحبة سوی و اعف عنی بحق آله سوی و اسقنی منه بکف علی سید الاوصیاء زوجی بتول
و چون ابرار بابن نعمت علمی و کرامت قصوی مشرف شوند ایشان را گویند که ان هذا لکم جزاء و حقا که آنچه مذکور شد
از اصناف نعم و انواع ملاذ کان لکم جزاء هست مر شما را پاداش اعمال حسنه و طاعات مبرره و کان سعیکم
و هست مشاقت شما در طاعات و خیرات و مرضات و اعمال مشکورا پسندیده و جزا داده شده بر
تسمیه جزا بشکر بر سبیل مجاز است فکان افعال ایشان را از جزا سپاس و اداری کرده و شکر کذا کیا نرا تقدیر
رسانیده آیه دلیلست بر آنکه جزا بر عمل خواهد بود و مبطل قول مجبره که جزا بر عمل نیست بعد از آن بر سبیل
منت و تدکیر بنعمت خطاب بحضرت رسالة میکند که انا نحن بدرستی که ما نزلنا فرو فرستادیم علیک
القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی تا بوقت شوا و نباشد
حفظ از و فهم معنی از که قوله و قرآنا فرقناه علی الناس علی مکث تکریر بنعمت منکم بجهت مزید اختصاص تنزیلست با و
تا مقرر شود در نفس یقینی حضرت رسالة صلعم که تنزیل آن بر طریق تدریج محض حکمت و صواب است کانه قال
ما نزل علیک القرآن تنزیلا متفرقا منجما الا انا که خبیری و قد عرفتنی هلا که حکیما فلا لکل ما افعل بدوا علی الحکمة
فاصبر پس صبر کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را تا خیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاک متقاعدان
موجب حکمت و مصلحت مقتضی اینست و لا تطع منهم و فرمان مبر از ایشان آثما گناهکار یا که ترا با تو خواند
چون عتبه که منع انواع صنوف و ماشت و بسبب این تو امیکوید که از دعوت خود باز ایست تا رخصت حکم
خود را بتو دهد او کفورا یا ناسپاسی یا که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که در کفر عالیست و ترا بجهة
ان میگوید که بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازند مراد آنست که بجهت قلت صبر بر تادی و تحمل مشاق طاعت
کسی مکن که ترا بر معاصی داده و کسی که ترا بر کفر ترغیب کند ایراد لفظ ان بدون جهة دلالتست بر آنکه هر
از ایشان و کفر مخصوصست در استحقاق عصیان و مستقل بان و اگر و لا تطعهما میگفت تخصیص بود بر جواز
اطاعت احدهما و ترتب نهی بر و صفین مشعر است بآنکه نهی مخصوص باین هر دو صفت و دال بر آنکه مطاوعت
در آثام و کفر منهی عنه است و مطاوعت در غیر آن غیر محظور است و اذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار
خود را بکرة و اصیلا در هر صبح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و تبلیغ رسالت اشتغال

مای وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی شب فَسَبِّحْ لَهُ پس سجده کن مر او را یعنی نماز گذار اکثر مفسران گفته اند که بکر وقت
نماز بامداد است و اصل مستاول وقت فجر و عصر و من اللیل فاسجد له مغرب و عشا پس معنی چنین باشد که بر جمیع
وقت نماز مداومت نمای و تقدیم جار مجرور بر فعل موجب انست که در نماز شب بدیشه گفته و سلوس است وَسَبِّحْهُ
و نماز گذار برای خدای لَيْلًا طَوِيلًا در شب در آن بعضی و رمق و در اما از اوقات شب بنماز تهجد قیام نمای کان
دو ثلث است که با نصف آن یا ثلث آن و احمد بن محمد امام رضا را ع از این آیه سوال کرد او گفت ما ذاک التسبیح فی
هو صلوة اللیل اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده را
که دنیاست و لذات و منافع آنرا اختیار میکنند وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و وامیگذارند در پیش خود یا پس اندازند از پس
پشت خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را که قیامت است یعنی بدو میگذرند و برای او عمل نمیکنند مراد بثقل شدت و هول است منتها
از ثقل که متعب حال آن باشد و مانند اینست گرمه و ثقلت فی النوائب و الا رضوان کلامه و رحله ثقیل است از برای
آنچه که بان امر فرموده و از آن نهی نموده نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشان را از اب اول است وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ
ربط مفاصل ایشان را یا اعصاب یعنی اعضای ایشان را محکم بیکدیگر بستیم و بعضی گفته اند که معنی است که خلق کردیم
ایشان را پس مسدود و ساختیم ایشان را با مرد یعنی تا از حد و دائره تعدی نتوانند همچنانکه اسیر با بند مسدود
میسازند تا نگریزد وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم هلاک ایشان را بَدَّلْنَا بدل کنیم ایشان را أَمْثَالَهُمْ
تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشان را نابود و رشاه تا نیست بعین سورة و هیئة باز دیگر ایشان را بر جهت و بدل
کنیم ایشان را بغیر ایشان از بندگان و فرمان بردار اگر حکمت مقتضی این باشد و موعد بعضی اولست ایشان را بکلی از بر کلی
آنچه اراده و ما بود مستحقه مستحق است و آن در امور فرضیه إِنَّ هٰذِهِ بدرستی که این سوره یا پندی و موعظه است
که باز مذکر شوند با مراجعت با این معامله اهل البیت در بندگی و ایثار خیر است مرجع مثال را تا مثل اما عمل
کنند از کفار و این جزا بعده یابند تا این رساله که تبلیغ آن ممکن نمیشود تذکره است مر طالبان خواه حق را فَمَنْ شَاءَ
اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب پروردگار خود و رضا جای و سَبِيلًا راهی بوسیله کسب طاعت
و خیرات و اجتناب از محرمات که فرا گیرد که عنان اختیار در قبضه اقتدار او دست است بلکه لیست بر آنکه او بی
مجبور نیست و استطاعت قبل از فعل است پس سبیل قول بجبر باشد وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما کافران معاند جمیع را بی برهانات
خدا در جهت اختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر وقتی که خواهد خدای جبار شما را بدو الجاء و شما را مامور بین سوره معنی بنا نمود و فعلی را بگذاشت
چه تکلیف در وقت اختیار است نه در حال اجبار پس سبحانه اراده این مشیه نکند بلکه مشیت او اینست که شما با اختیار خود ایمان آرید
تا مستحق ثواب شوید و بعضی گفته اند که معنی آنست که شما عبید شما هیچ فعلی بر وجه طاعت و عبادت مگر که خدای خواهد از آنکه مشیت
خدای سبحانی شما باشد و در جمیع افعال که مراد شما هیچ فعلی بر وجه طاعت و عبادت مگر که خدای خواهد از آنکه مشیت

و بعضی گفته اند که سبب نزول که سبب نزول است که او سبحانه اراده مفاتیح نماید اِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلِيمًا هست دانا باحوال
و احوال شما حَكِيمًا صواب کار کننده هیچ چیز را بی حکمت و مصلحت يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ در آرد هر کرا خواهد
از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود که آن هدایت و توفیق است و رحمت بهشت و کرم و عبادت وَالظَّالِمِينَ
و ستمکاران را یعنی شرکا را که در گذشته اند از طریق قوم و هو الصراط المستقیم أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان
عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک نصب الظالمین بشرط تفسیر یا مطابق جل معطوف علیها باشد و مقدر نیست که او عد الظالمین
یا کافی الظالمین اعد لهم عذابا الیما سوره والمرسلات مکیست و پنجاه و پنج آیه است بلا خلاف ابی بن کعب از حضرت صلعم روایت کرده که هر که
سوره المرسلات بخواند و در نماز او قبول کند که او از مشرکان نیست و از ابن عباس روایت است که این سوره در جبل الحجون نوشته
و همراه رسول بود صلعم الحضرت فرمود که هر که این سوره بخواند از مشرکین و اهل دنیا خدا باشد و او را از زمره مومنان نویسند
و از ابی عبد الله صلی الله علیه روایت کرده که این سوره بخواند حق سبحانه او را بعدد شما ساکنان اند بحسنات هشتصد سازد
بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره علق و سوره بذکر قیامت و انچه مهیا ساخته از برای ظالمان اقتراح این سوره مثل آن
نموده و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بجهت نیکوئی یعنی پیاپی
و نیز موجب هدایت یا بآیات قرآن که فرستاده شده است برای نیکوئی و خیر خواهی بندگان یا بیاد هایی مذاب که روانه
گردانیده شده اند متابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند با بدان جهت استکمال آن و قدما اول متفق است
از امیر المومنین صلوات الله علیه و عرف یا بمعنی یکسب و استعاب او بر علیه ای والمرسلات للاحسان والمعروف و یا بمعنی
تتابع ماخوذ از عرف الرجل اذا تابع و استعمال بسیار بر حالت وَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بدمندگان که جهنده و سخت
دونده اند سخت جهیدنی در رفتن در امتثال اوامر الهی و انتهاء و بیاد بآیات قرآن که محو کننده و زایل سازنده احکام اند
یعنی ناسخ متابع و آیات منتقد است یا بیاد های حمدوه یعنی بجهت تعذیب کفار و عقیل ایشان یا بنفوس کامله
که بر نده اجنبت سازنده اند ما سوی حق را فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بفرشتگان که منتشر کننده کیان اند متتابع و
کشاده و منتشر سازنده بجهت خود و نزد او و در جهان فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا پس القاء کنندگان ساختن بآیات قرآن یا بیاد های فلاح کامل
برای جنگ و عاکم یا بیاد های بلا کمند برای استقامت بندگان یا بنفوس کامله که منتشر کننده معنوی اند که مرده اند بکمال
و ضلالت تا بلاء ملک و عذاب در قلوب ایشان فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه که جدا کننده اند حق و حق و باطل را از
یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا بآیات قرآن که جدا کننده خیر از شر یا بر یاح که مستعد سازنده ابر اند شرا یا بنفوس
و ربیان عالمیان یا بیاد های که سبب ذکر یستوند چه مشاهده محبوب موجب ذکر حقیقت و استدلال بر آن
بر قدرت و بجا بنفوس کامله که افکنده ذکر اند در قلوب بندگان عُذْرًا بجهت عذر رحمتان مواهب کار وَنُذْرًا
یا بیم کردن مسلمانان تبدو روز کار یعنی القاء ذکر صحیفه است که اهل حق اعتذار جویند بعذاب توبه یا استغفار و رد

کعدد که خارق حق و
باطل از هم فَالْمُلْقِيَاتِ
پس بفرشتگان که
کاشف بسیار ذِكْرًا
وحی و آیات قرآن که القا
ذکر حق میکنند

متاعد نعمای الهی و تنگدستی را مبدل بتوانگری و قدرت و بی کالی و بیچارگی بخوف مطلق است که تعلق بتکذیب و آیات
او تنگ میاید و بدانکه عدد رصد در عدد رست که بمعنی مجالست و نذر رصد دانند و کسی بمعنی خوف است و
میتواند بود که عذر جمع عذیر باشد بمعنی عذره و نذر جمع نذیر بمعنی انذار و حرف بسکون ذال عذر و نذر خوانند که
عذر و نذر است بضم ذال و برهر تقدیر نصب انها بر علیه است و با بدل ذکر است و احتمال دارد که عذر و نذر بمعنی عاذرین
و منذرین باشند و نصب ان بر حالیه حاصل که حق سبحانه بامور مذکوره قسم یاد میفرماید بر بعث بنکه اِنَّمَا تُوعَدُونَ
جز این نیست که انچه وعده داده میشوید بدان از امر دین تحت و انچه متعلقست بان از ثواب و عقاب لَوَاقِعٌ هر ایینه
بر وقوع اینده است و ظاهر شوند انگه بیان علامات وقوع ان میفرماید فَإِذَا النُّجُومُ پس انگاه که ستارگان طُمِسَتْ
محو و زایل کرده شوند از اماکن خود گفته و اله النجوم انقضت یا نور ایشان از انقطاع مرده شوند پس بی نور منتشر کرده شوند وَ
إِذَا السَّمَاءُ و انگاه که اسمان شکافته کرده و در راهها و شکافها روی بیدا شود وَإِذَا الْجِبَالُ و انگاه که کوهها نسفت
پراکنده شوند از مواضع خود و مانند اینست و بست الجبال بسا فکانت الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت ماهر ماهود و ذلک
که اینده شوند از اماکن خود که جمع از ان در زمین مالا و مانند عنا در بر خواهند اورد ماخوذ است از نسف انجب اذا
نسف بالمنسف و تافیا از انتفت الشیء اذا استخفه وَإِذَا الرُّسُلُ و انگاه که پیغمبران أُقِّتَتْ تعیین کرده شوند
برای برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در ان برای گواهی دادن بر ایشان عاملان و خوف محمد و قست و کرید اما توعدون
توابع و است بران تقدیر اینست که فاذا انطمست النجوم و فرجت السماء و نسفت الجبال و اقتت الرسل وقعة القیامة پس
تذکره شود که لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق اسمان
و نسف جبال و تعیین وقت برای رسل این سوال برای تعظیم و تفخیم این روز باشد و تعجب از طول ان بی جواب
ایدکه لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که امروز است که در ان روز مومن را از کافر و مطیع را از عاصی جدا کرده
برای مکافات یا روز حکم کردن میان خلق فَقَدْ أُذِّلَتْ و جبه جیزها که گوراینده که ترا بمعنی موجه و ان که مَا يَوْمُ الْفَصْلِ
چیست روز فصل و حکم نه تکذیب ان پس وَيْلٌ وای که کلمه عذابست يَوْمَئِذٍ در ان روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان
کار است و مراد روز فصل و ویل در اصل مصدر است منصوب با فعل خود و حدوث او نصب بوقع جهة دلالت بر
ثبات هلاک برای مدعو علیه و مانند اینست سلام علیکم و جهت ظرف او ست یا مفعول او بعد از ان مقید بدکه
میفرماید که أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ یا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند
ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از ایشان در اوردیم الْآخِرِينَ پسینان را که نظراء اینانند چون کفار مکه و ان اول جمع
بود و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب و موسی و هارون و داود و سلیمان و عزیر و عیسی و محمد و جز ایشان تا حق
باشد بر تنگ جهة استیناف است و جمع گفته که تقدیر اینست که حق سبحانه میفرماید که جمله اولین ما میفرمود

است و تابع مستفید و مرید نصب او ست قول حسن بصری که ان الاخرین هم الذین یقومون علیهم الفتنة و مقصد بحر که از قوم
ناقه ماست مقوی قول تاست كَذَٰلِكَ مثل این فعل شنیع نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم بجهت کناه کاران مراد کفار اند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
مکرر هی نزدیک در ان روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را که ایات خدا و انبیا این تکریر نیست زیرا که اول تکذیب ایات خدا
یا و بل او و عذاب اخرت و ثانیا هلاک در دنیا و بر تقدیر تسلیم اتحاد تکذیب و عمل ان بر تکریر عجبه تاکید نیز حسن است و
شایع در کلام عرب چنانکه در سورة الرحمن حین بعد از ان بر سبیل منت و تذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ ایا نیافریدیم
شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از اب خوار و حقیر فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم ان اب را در نگاه داشتن فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار
که رحمست إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ تا مقداری دانسته شده و معین گفته که ان زمان و مدت کرانی است یا زیاده و گفته فَقَدَرْنَا
پس توانا بودیم بر انچه میخواستیم فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانا ما بودیم یا اندازه کردیم خلق خدا را قصر و طول و گوید
انچه و عمل ان را کیفیت و کمیت پس نیکو اندازه کننده ایم ما و مرید اینست فرانچه کسانی و نافع که قدرنا است خبر ده و ال و شبه عبث
که خلق انسان که مشتمل است بر همه کمال و حسن فعال و حواس صحیح و عقل رسا و نطق از اب ضعیف مهین عظا اعتبار است
فرا این حد را که صانع او بود بر و حکیم و عالم و قادر است و جز این مکان بر است بیدا عقل وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بوز کن بلا و حا روز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کننده کانست قدرت ما را بر مردن و باز نداشتن کان افتا و ما بر اعاده و امثال این أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ ایا نکردیم
زمین را كِفَاتًا جمع کننده و ضم نماینده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا زنده کان و مردکان را یعنی احیا را در اهر او و ده ایرون خود و اموات را
بدرون خود و راو ده بدانکه کفات مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه و ضم و ان اسم ما یکفت بر است چون خاصه و صراح که
اسم ما ینضم و ما یجمع بر است یقال هذا الباب جامع الابواب و فی الحدیث الکفت احیا تکفت الیل ای تجمع الی انفسکم و احیا
و اموات منصوبند بمفعولیت ان کانه قیل کافتا احی علی فهو حال و اموات فی فعلها یا بفعل مضمر که کفات دالست بر ان ای تکفت احیاء
اموات او مرویست که امیر المومنین صلعم در جفاره نگاه کرد و زنود که هذه کفات الاموات و بعد از انکه دخلها کرد بیت
دو سود که هذه کفات الاحیاء و از ابو عبیده نقل کرده اند که کفت است بمعنی وعیه است یعنی جمع کننده باشد یعنی حی
طرف احیا و اموات کرد ایندیم و تنگیر احیا و اموات برای تعظیمست کانه قیل تکفت احیا لا معدودین و اموات لا معدودین
یا الکفات احیا و اموات اسی بمعنی انا حیا و اموات حیوانات است که در هفت و بعضی ارض اند و میتواند بود که معنی چنین باشد
که تکفتم کما احیا و اموات انا پس نصب انها بر حالیه باشند از ضمیر مخاطب که نسوق کلام مرده است بران وَجَعَلْنَا و کردانیدیم
فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوهای استوار و پایدار بر جا شَامِخَاتٍ بلند و سر افراز تنگیر تعظیم و استقرار بالکمال
فرق و سایه بعرض و ما لا یری نیز هست وَأَسْقَيْنَاكُمْ و بیاشامانیدیم شما را مَاءً فُرَاتًا اب شیرین و صاف بسبب
اوندف عیون و منابع در جبال وَيْلٌ وای جهنم يَوْمَئِذٍ در روز رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را است
که باشال این تحقیقا اعتراف نکنند و خزنه دوزخ مکذبان را دمادم و کوبند که انطَلِقُوا بروید إِلَىٰ مَا چون

انچه كنتم بوده بد كه بان تكذبون تكذيب ميكرديد يعني روان شويد بجانب آتش دوزخ وانواع عذاب
ان انطلقوا نكره براي تاكيدست يعني برويد البته يا روان شويد خصوصا الى ظل بسوي سايه ذي ثلث شعب
كه خداوند سه شاخ است مراد ظل مجوف است كه دود جهنم است وجهة بزرگ وبسياري متفرق ميشود بسوي اشعه
وحكم شعبه بطرفي مرده وجهنمي كه دود جهنم كه متفرق ميكردد وخصوصيت سه شعبه يا بجهة آنست كه جانب نفس را نوازد
سه است كه ان حس وخيال وفكر است ويا بجهة آنكه موجب اين عذاب قوه واهماست كه حالت درجاع وغضبيه
كه در بين قلبست وشهويه كه در سيا راسنت ولذاه در روايت واقع شده كه الظل هو دخان جهنم له ثلث شعب
تحتمل بالكافر شعبة يكون فوقه وشعبة عن يمينه وشعبة عن شماله مراد بسايه دود دوزخ است كه سه شعبه كه اوفا
احاطه نمايد شعبه بجانب سر او باشد وشعبه ازين وشعبه ازيسار يعني هر كه خواهد كه روز از اين دخان كه ظاهرين بجوم
اشاره بانست اين كه دود امروز بسوي حق متمسك شده اند بنيرك سنت بعضي وشبهي بكذرد وتعذيب اخلاق خود انعاس
نايد وپيوسته بطاقت وعبادت مستعود شود ودر محالات او دود كه كودي بوزك از دوزخ بيرون نايد واز دو شعبه
منشعب كه دو يلي نوز وان بر سر مومنان سايه افكند ويكي وخاني وان بر منافقان متوقف كرده ودر يكي بانه خالص وان
بر بالاي كافران باشد ودر كشاف وجرير مذكورست كه بنزع لسان مومنان را در ضيه بالكفار بالسرادق وينتظر بي حاجا
تنشعب فيظلهم حتى يفرغ من حساب الخلق والسموت في ظل العرش تا انكه از اتش بر خاند وهمه كفار را احاطه نمايد حاشند
سل بر دها كافرا احاطه بجهة سرادق تا وسبب شعبه كردد بسي سايه افكند بر مشان تا انكه از حساب فارغ شوند ومومنان
دو زير عرش باشند وچون ظل محقق ظل باردست لهذا تعذيب دوزخ جوب ميفرمايد وظل حار مشوب مشتاق راه نازك
از باد يد قهر وتعذيب بجاز جهة رفع توهم انكه مراد ظل اول باشد ميفرمايد كه لا ظليل نه سايه خنك دهنده كه در
راحت باشند ولا يغني ودفع نكند از كفار من اللهب از حرارة ونايده اتش چيزي را بر اين كه هر مستغني تنكه است
بكذارد ودر تو هر انكه ظل ايشان سايه نمانند ظل اهل ايمان باشد انها ترمي بشرر كه دوزخ ترمي بيندازد كالقصر
هزار ها وبرجهاي اتش را هر هزار از ان كالقصر مانند كوشك عظيم بعضي كفته اند كه قصر جمع قصره است كه بعضي
بعضي خليفه است يعني ان شرارها مانند درختان سطبر وتناور وكاشتند كانه كويا كه ان شرر جمالات
صفر شتران زرد رنك اتش تذكير بجهة انست كه شرار هم جنس است واز خشن وفتاده نفسست كه صفر
بمعني سوزست وتشبيه ان بصفر بجهة انست كه سوار بالاي بر زردي شتر ده او مزاحم بود وتشبيه شرار ده بقصر
جهة تعظيم انست وجمالات صفر جهة لون وكثرة وتتابع واختلاف در سرعة وحركات است وجمالات بمعني جمال است
يا جمال دوزخ وشرار وانرا كه جمع جمال است وبعضي جمالة خوانده وتلك عذاب عظيم وعقاب اليم يومئذ در انروز لا يتكلمون
مردم دوزخ نتوانند است كه صفت دوزخ وشرار او يا باز ندارند هذا اين روز لا يؤذن روز نيست كه سخن نكويند كافر

نشر چي؟

بجهة رزق وهمت يعني در بعضي مواقف به قيامت مواطن ومواقف متعدد ومتواهد داشت در يك موقف سخن نكويند جهة ربط
وظ احاديث واخاديث ان در سر منعي لم يعني در مقامي زبان خصومت بكشايند وبايكديكر بحث
بحث كنند كقوله تع تحاجون يوم القيمة عند ربكم تختصمون ودر موضعي ديكر عذر ورزيا نفاي ايشان بفهند تا سخن نكويند
وجوابي واعتذاري ايشان را سخن ان كقوله تع اليوم نختم على افواههم وامر اين باشد كه در جمع موقف ناطق نشوند بنطق
كه منتفع به باشد وحكم ايشان در حكم كه نطق باشد بجهة عدم ترتب نفع ومسموعيت ان كه يوم لا يسمع الظالمين معذرتهم
ولا يؤذن لهم ودستوري داده شود مر ايشان را در اعتذار فيعتذرون تا بيس عذر خواهي نكنند بعذاري واعتذاري كه معتبر
است از ايشان مقبول باشد ونيز اندبود كه فاء سببيه باشد بجهة عدم مضوريه قول ورفع توهم جواز اعتذار كه اجتهاد
در بين عدم رخصة ان ايشان در ان ويل كرب واندوه بسيار ومشقت بيشمار يومئذ در انروز للمكذبين مر انانرا
كه تكذيب كردند اين چيزها را هذا اين روز يوم الفصل روز فصل وقضاست ميان ظالمان ومظلومان يا روز جدا كردن است
مجرد از مبطل جمعناكم جمع كرديم شما را اي مكذبان اين امة والاولين وچنين اند كه تكذيب رسل كرده نشده بود پيش از ان
حق را ومومنان اين كلام مقدر وميان يوم فصل است ميان سعد واشقيا وانبيا واهل وقع جمع شدن اولين واخرين است در يك
موضع يا فصل بيا ميان متحقق شود فان كان لكم پس اگر هست مر شما اي كافران كيد حيلتي وحيله فكيدون
پس كنيد وحيله كنيد يا مر تقريع است مر ايشان را واظهار اثار عجز ايشان يعني حيله ايشان باحتياج بيش زود بكرد وضرب عذاب
ادنوده دفع نتوانند كه ويل مذهب خصه يومئذ در انروز للمكذبين مر تكذيب كنندكان راست كه حيله از خود بيش
نتوانند رهيد وبعد از ذكر احوال كافران وحاسبان بيان احوال مومنان ومطيعان ميكند ان المتقين بدرستي كه پرهيزكاران
كارها از شرك ومعصيان في ظلال در سايها در خانهاي بهشت باشند وعيون وكذار چشمها اي اب
وفواكه ودر ميان ميوها مما يشتهون از انچه آرزو كنند مر انجان وفارغ البال كلوا بخوريد
غير متغيرين در طرف كه ان ظلال است اي هم مستقرون في ظلال معروف كه لهذا ذلك متقيان در سايها وبهشت
قرار كيرندكان باشند در حالتي كه خورنده جنت ايشان را كويند كه بخوريد اين ميوه را وشربوا وبياشاميد اين اب خوار هنيئا
خوردن واشاميدن كوارنده با طيب عيش والتذاذ كه مقرون است از شوائب اذيت وسوي عاقبت بما كنتم
تعملون بسبب انچه بوده كه عمل ميكرديد در دنيا انا كذلك بدرستي كه ما چنين نجزي المحسنين پاداش
ميدهيم اهل احسان را در عقيده وعمل ميتواند بود كه اين كلام ابتدا واخبار باشد از جانب حق سبحانه
وبحال حضرت رسالت باشد تعليم در دنيا با خطاب باشد با اهل جنت ومراد حق بر طريق سابق وامر مذكور
در اكل وشرب بر سبيل اباحتست وبعضي كفته اند كه امر بر حقيقت خود است ومراد حق سبحانه در ين
است كه اي متقيان الجنة اكل وشرب ماشيد وايشان چون دانسته باشند كه اكل وشرب مراد حق

سبحانه است سزد را ایشان بهتر کرده و میل ایشان دارا و مرتب زیاده شود پس اراده او سبحانه مستلزم عبث
نباشد **وَيْلٌ** چاه قبح و در **يَوْمَئِذٍ** امروز **لِلْمُكَذِّبِينَ** مر اهل تکذیب راست که بعیم بهشت نمیگروند و انرا باور ندارند
كُلُوا این در موضع حالست از مکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم یعنی که عذاب ثابت است مر کذبان
در حالتی که خوانند و دوخ ایشان را گویند که بخورید ای مکذبان نعیم فانی را **وَتَمَتَّعُوا** و برخوردار شوید **قَلِيلًا**
زمان اندک **إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ** بد رستگانید **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ** وای درین روز **لِلْمُكَذِّبِينَ** مر مکذبان را
که تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطاب زبانیه باهل تاریخ کنار دوزخ و بجهة تذکیر باشد مر ایشان
را در حال بیم ایشان در دنیا و یا بجهة تحریک بر نفسهای خود ارایشان و متاع قلیل برخوردن قلیل و معنی مر
ازین است که زبانیه کفار را گویند که شما سزاوار آن بودید که در دنیا باین خطاب مخاطب شوید و ظاهر
اینست که این کلام مستانف باشد خطاب بکذبان در دنیا و معنی اینکه ای کسانی که بر رنجانیدن دنیا معذور و مرتکب
و جمع حطام دنیا مشغول بودید و بشت بر آخرت آورده اید بخورید از دنیا و برخوردار باشید بزمانی اندک که شما
و ما را اندک عمر کوتاه زود بآخر رسید و بیدار آخرت هر چند زود تر گرفتار شوید بعذاب و در آن روز تکذیب
کننده کافر است که نفسهای خود را هدف عذاب باقی کرده اند بسبب متع از متاع قلیل فانی **وَإِذَا قِيلَ** و چون
گفته شود **لَهُمُ ارْكَعُوا** مر ایشان را که نماز گذارید **لَا يَرْكَعُونَ** نماز نگذارند مراد بر کوع اسلام است و
تسمیه آن برکوع بجهة آنست که نماز رکن اعظم اسلام است بعد از شهادتین و یقین این معنی است که چون گفته شود مر ایشان را
متواضع باشید مر خدا را بقبول وحی و اتباع دین او و ترک استکبار و نخوت متواضع نمایند و قبول این
امر نکنند و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی العرب اشد من الرکوع والسجود و از مقاتل روایت
که این آیه در شان ثقیف نازل شد وقتی که حضرت رسالت صلعم ایشان را بنماز امر فرمود و ایشان گفتند که
فانحناء عیبا یعنی عیب و ننگ است این بر ما عار است و نگوهیده است حضرت فرمود که خیر دین لیس فیه رکوع و
سجود و از بوشاس منقولست که این در روز قیامت باشد که مردمان را بسجود خوانند و ایشان توانایی نداشته
باشند که سجده کنند **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ** نفرین در دین روز **لِلْمُكَذِّبِينَ** مر دروغ گویان است که اسلام را قبول ندارند و
بشرف این عبد سند **فَبِأَيِّ حَدِيثٍ** پس بکدام سخن **بَعْدَهُ** پس از قرآن بگرویدند که مجوز است متقی بر بیع و اشتری
و معانی که بعید و در خبر آمده که بعد از سوره مرسلات خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله **سورة عم يتساءلون**
و این سوره النبا و سورة المفصلات نیز گویند و بعضی انرا سوره الصاف و زمخشری انرا سوره الرجاء و رسم نزول اجلال یافته
و عدد آیات از چهل و یکست نزد مکی و بصری و چهل نزد غیر ایشان و اختلاف در آیه عذاب و قیامت که مکیست

و بصحابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که عم یتساءلون را بخواند حق سبحانه او را در روز قیامت شراب
قراءة کند و هر روز بر آن مداومت نماید از آن سال پیر نمیرد تا که بمرتبه دنیا و دست بیت الحرام مشرف شود و بعد از آن چون
حق سبحانه ختم این سوره نموده که قیامت و وعید مکذبان را بیان رسالت افتتاح این سوره نیز بذکر آن و بیان که بر قدرت
بر بعث نموده و فرموده که **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ** و در وجه آنست که چون حضرت رسالت صلعم دعوة استکبار کرد و
قرآن مر و مر ایشان خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوة آنحضرت و نزول قرآن دو فرقه بحث اختلاف کردند
و از آن یکی بگروهی پرسند که از پیغمبر و مؤمنان پرسش میفرمودند حق سبحانه از نبا و ایشان خبر داد که **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ**
از چه چیز پرسند کفار و مکذبان یکدیگر را سؤال این کلام حق ما بوده و ما ما استفهامیه است و بجهة خفة الف را حذف
کرده اند و میم را ادغام نموده اند و معنی استفهام تفخیم شان آنچیز است که از آن تساءل کرده
اند و بعد از آن بیان شان و تفخیم آن میکند بقوله **عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ** از خبر بزرگی یکدیگر را سؤال کنند **الَّذِي هُمْ**
فِيهِ مُخْتَلِفُونَ آنچیزی که ایشان در آن اختلاف کننده اند و میتواند بود که عن النبا صله یتساءلون
باشد و هم متعلق بمختلفون یتساءلون و دال بر نسبت قراءة یعقوب که ان حاست جاء وقتی و آنچه در آن اختلاف
میکردند خبر بعث است یعنی از آن میگویند که قیامت هست و بتان ما را در آن شفاعت خواهند کرد که هؤلاء
شفعاؤنا عند الله و بعضی مطلق را منکر اند که ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک دارند و رو قوع و رو وقوع آن
که بل هم فی شک منها و برخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد و طایفه دیگر گویند که
احوال آنجا مجهول است و دنیا خواهد بود یعنی هر که اینجا درویش و توانگر است آنجا نیز درویش یا توانگر خواهد بود
و فرقه دیگر میگویند که قیامت خواهد بود اما بهشت و دوزخ نخواهد بود و گروه دیگر بر آنند که بهشت باشد
اما اکل و شرب و تمتع در آن نباشد و در بعضی تفاسیر مذکور است که **كَلَّا سَيَعْلَمُونَ** رد جمیع مردم است
یعنی چه رومان از بعث سؤال میکنند اما اهل السنة تا حسنه ایمان زیاده شود و مستعد آن شوند و اما کفار تا بشنوند
آن میتوانند و گویند که مستاول عذر قیامت که عبث است بروز قیامت و مصدق نبوة حضرت رسالت یعنی
او را بسحر یا مستقبل یا کهانت نسبت میدهند و آنرا قول مختلف یا مشوش یا اساطیر اولین میگویند بیکدیگر که یا محمد پیغمبر
یا شاعر یا ساحر یا مجنون و نزد جماعة دیگر اختلاف در جمیع اصول اسلام است که از اثبات صانع است
و صفات ثبوتیه و سلبیه او و ملایکه و بعثت و جنة و نار و رسالت و خلافت چنانچه مصرح بکلام مستاول
عاست و حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنة است روایت کرده است باسناد خود از رسول که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که مراد از نبا عظیم ولایت علی بن ابی طالبست که خلایق را در قبور از آن سؤال
کنند و هیچ مبتلا نیست در شرق و غرب عالم و در روز جزا که منکر و دیگر جبار که او را و پروردگار او و پیغمبر او

سوگند کنند او ولایت علی بن ابیطالب بنیاد زوبر سند قطعی قصدی ولایت والولی لاکاذب بولایت یعنی خوشحال آن بخیل
که بولایت متدین بوده باشد و او را امام و پیشوا و ابو جرد دانسته باشد و بخیل مومن شما عنه نبوده باشد و وای
بر آن جاحد همانا که از ولا بتی بی بهره بوده و مرویست از احمد بن محمد بصری که او گفت مرا خبر داد عبد بن حسن
بن معقوب از عبدالله از حسن بن سلیمان من تغلب که او گفت من از ابا جعفر پرسیدم که مرا آگاه کن از نقیب الباء العظیم ابو جعفر
فرمود که مراد از نباء عظیم علی بن ابی طالبست که مردمان در شان او مختلف اند سوال و اما قول باشند و مقصد اهل
البیت نیز همه گو راست که نباء عظیم امیر المومنین علی ابن ابی طالبست و عیاشی روایت کرده که روز صفین مرد از لشکر شام
بمبارزه بیرون آمد سلاح پوشیده و مقنعی حمایل کرده و نعمان رسول عرض نمود که لون میخواند من خواسته که با او مقاتله کنم امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود قبر مالک بجای خود بایست پس خود پیشتر رفت و فرمود انا نعرف النباء العظیم بناء عظیم پرسیدند
گفت نه فرمود ربیعه الله و اما النباء العظیم الذی فاختلفهم و علی جنه فمن تاخر عنه و عن ولایتی رحمه بعد ما تقدم
و سیعلمون بعد ما یبقی عن الکفر یعنی تو روز قدر قدرت و نور القوة یعنی ما علم تو علی سینه و وی بر اسد بعض
ایشان بر بعض من اختلاف کردید و برخدا فرض مناوفت مودید و از ولایت من رجوع کردید پس از آنکه قبول
کردید و بعض رسم خود هلاک گشتید بعد از آنکه مستحق من از کفر نجاه یافتید و در روز قیامت بدانید
و ولایت و خلافت مرا در روز قیامت بدانید آنجا امر و زکرده بدید پس بیخ بر او و دو سر او با یک ضرب بزنید اخت
اصبح بزبان گفت در حرب بصره با امیر المومنین صلوات الله علیه همراه بود مردی از لشکر بصره بیرون آمد و این
آیت میخواند امیر المومنین پیش او رفت و فرمود نبا عظیم که در و اختلاف کردند پس حق سبحانه روح میفرستد
کفار را از ستاون و وعید میفرماید ایشان را بران بقوله کلا باید که باز ایستند از این سوال و دو رشوند
از این مقال که در جا نیست که ایشان میگویند بلکه سیعلمون زود باشد که بدانند نزدیک مرگ حقیقت آنچه
در آن اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس عنقریب عالم شوند در آخرت بحقیقت عقیده و بطلان
آن چون نگرد روح با وعید جهت متشدید مبالغه است و ثم استعاره است بانکه وعید تا من اخذ و اصعب
خواهد بود نظیر او گفته اند که معنی آنست که حقا سیعلم الکفار عاقبة کفرهم و حقا سیعلم المومنون
عاقبة تصدیقهم پس حق سبحانه بعد از دم خود میفرماید بر ایشان باید معاینه می بینند آنچه بیب سخن که در آیت
بر کمال قدرت او تا بتنبیه ایشان باشد بر وجه استدلال بر صدق آنچه در و اختلاف میکنند و میفرماید که
الم نجعل الارض آیا منشا نساخته ایم زمین را مهادا فرش گسترده تا قرار گاه ستاب باشد و الجبال و مگر آفریده ایم
کوهها را اوتادا میخهای زمین یا بدانها استوار شود و معرک و متزلزل نشود مانند متقدم که بر کشتی
نشسته نهند تا باد آنرا از جای نبرد و بوزد و اگر معرک بود بی بود بی قرار مکن بنودی و منافع از وی بطول

و خلقناکم آیا نیافریده ایم شما را ازواجا جفت جفت یعنی نر و ماده تا استاق شوی بیکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را انواع
مختلف آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و دراز و کوتاه و خوب و زشت و هر یکی را زبانی دیگر و لهجه دیگر گوناه و خلاف السنتکم و الوانکم
و جعلنا و کرده ایم نومکم خواب شما را سباتا بجهت آنکه بار قطع حس و حرکت شود تا قوی حیوانیه استراحت یابند و ابدان استراحت یابند و از آنکه
اینان که از تعب و رنج حاصل شده باشند زائل شود بدانکه سبات مشتق است بمعنی قطع نقال سبت اذا قطع و قد شبه است مرگ
بسبب آنکه حس و حرکت از وی قطع عمل نمود و صبر کشتن ابتدا با فرزند علم عود و روز شبه قطع آن فرمود و گفته اند که سبات بمعنی راحت و مدت
یعنی خواب را سبب راحت شما کرده ایم و جعلنا اللیل و ساختیم شب را لباسا پوشش که بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند تا هر که از شما اراده
اختفا داشته شود ظلمت آن مستتر شود از چشم بعضی از مانند کسی که از غیر و گریزد یا خواهد که بیتیت کند بعضی ظلمت یا فتن رویا پنهان دارد
اغراض اختفا آن را مستور گیرند که معنی آنست که شب را وقت لباس شما گردانیدیم تا در شب خود را بجامه پوشیده و وقت خفتن و جعلنا
النهار و کرده ایم روز را معاشا وقت طلب معیشت تا مستقیم شده در حوایج و مکاسب خود منتقل شوند و در تحصیل آن و جوی نمایند
یا روز را سبب حرکت شما ساختیم تا در آن خواب مبعوث شوید و بنینا و بنا کرده ایم فوقکم بر روی شما سبعا شدادا هفت آسمان محکم را
یعنی محکم و استوار که در و خوب شکافی که مثانه خلل و زلل باشد نیست و هر روز امور در و تصور و تغیر پذیر نمیشود و جعلنا و آفریده ایم
در آسمان سراجا وهاجا چراغی درخشان و تابان یا در فطرت حرارت و این مستقیم است و همچنان از اضافت یا از وهج که بمعنی حرارت است
و بهر تقدیر مراد آفتاب است که درخشنده و گرم کننده عرصه غیر است و انزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده باران یعنی
از ابرهای که مشرف باشند بر انکلاح عصر آنها تا چون پس باران بیارد از کوتاه احصد الزرع از احسان آن محصد و مزد اصحاب الجاریه
از آنست که تحقیق و از مجاهد منقولست که معصرات ریاح اند که سحاب را بعصر میکنند تا از آن باران بیرون می آید و بنا بر این من بمعنی
باشد یعنی بسبب ریاح معصرات باران از ابر بعد از آنکه چون ریاح منفتح سحاب است و مدر اختلاف آن ایجاب آن از واقع شدن
مرویست که خدا بادها را میفرستد تا ابر را جمع کنند پس آب از دهان و فرود آید که شیر از دهان شتر بجمع و منفعت و مقدار آن باد
بیاید و از زیر کنند که دلند در هوا چون بر زمین آید شدت آن مضرة برسانند و حسن و قتاده گفته اند که معصرات سحابست و تاویل این قول
آنست که از آسمان نازل میشود بجانب سحاب پس گویا که آسمان مودة سحابست یعنی عصر تمکین او از آن حاصل که حق سبحانه میفرماید که ما
بسبب باد باران ابر را از آسمان فرو فرستادیم ماء ثجاجا آب بجانب ریزان ثجاج از ثج مشتق است بمعنی صب و فی الحدیث افضل الحج
العج و الثج عج دفع صوت بتلبیه و ثج صب دماء هدی و این را انزال فرو فرستادیم لنخرج به تا بیرون آریم بآن آب حبا دانه که قوت
شاید چون جو و گندم و رستنی حلو شاید چون نگاه و گیاه و گفته اند که مراد آنست که بر آب اربع از دریا و از دریا و از زمین
گیاه و انبتنا و و بستانها مملو از اشجار یعنی پر و ایم در دهان انبوه و ادوار الفافا و درهم پیچیده یعنی بسیار یکدیگر نزدیک و التفاف
این فرو آی اکردم تا شکر گویند و کفران نورزند و از آنروزی که در پیشست اندیشه کنند و بر صحت بعثت اقرار نمایند
ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گذاری معین و وقت ستخیز کان هست در حکم خدا میقاتا وقتی مقدر برای حساب و

وبناتا

خویش و مجازات ایشان یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ روزی که دمیده شود در نفخه ثانیه صور فَتَأْتُونَ پس بیایید شما أَفْوَاجًا جوق جوق مردم که
مختلف از قبیله‌های خود بهر مکان محشر تا هر گروهی با پیشوا خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و بیضاوی و طبرسی و غیرها مذکور است
معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خانه ابی ایوب انصاری این آیه را از آنحضرت سؤال کرد و فرمود یا معاذ
سألت عن امر عظیم من الامور و اخبری بر سبیل که در تکوین چیزها است پس آب در چشم مبارکش گردانید فرمود که مستقل اند مردم در
حشر و ایشان از آنجهان سه قسم اند بعضی بر صورت پوزنگان باشند و بعضی بر صورت خوکان و بعضی نگونساران که ایشان را بر روی
بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی معلق اند زبانهای خود را و آن بر سینه‌های ایشان افتاده باشد و بعضی
از دهانهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از آن کراهت باشد و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی
نتن باشند بدتر از مردار و بعضی بجامه‌ها پوشیده باشند از قطران که حمیت باشد بر پوستهای ایشان اهل زنان بعضی چسبیده باشند و حوران
شرخوار ایشان و بعضی زانیان و رباخورندگان و دزدان جور کنندگان در حکم و کسانی که با اهل خود معجب بوده اند و نهاد خود را بر حلال گذاشته
ایشان کاندکه دارایشان بوده و دست و پا بریدگان بخاندگان و مسلمانان و ایشان از دخانان و معاملت کنندگان بعد از معاینه و آنها که بتن
خلیده اند تماسان شهوات و باندهای کسان حق خدای و پوشیده کان لباس قطران اهل تکبر و زنان بی وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان در روز
بلای نزول ملائکه فَكَانَتْ پس گردد بسبب آن شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خدا و فرشتگان در آنها از کثرت و جمعیت اهل آنجهان ابواب خلد وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ و روان کرده اند کوهها را فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشد مثل سراب یعنی پایش کرده و نباشد بالمسیب قطعه اجزاء آن بفنا
ان برحقیقت سبیله باقی نمانده باشد إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ مِرْصَادًا باشد کمین گاهی که نیابند در وی مترصد ایستاده باشند
برای تعذیب کافران و کفار بر آن باشند و شوند که از آن بگریزند یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کنار میرند و حرز بهشتگاه باقی فرزندان
میکنند تا در وقت مرور بر صراط از مرغ آتش محروس باشند یا اعتمادی است که روه و زنجیر چون در عقابی باشند منتظر عذابی دیگر ایشان
رصد از قبائل بر مسکر مرصاد بحسبی است که اهل دوزخ را در آن حبس نمایند و بر هر دیدبانی بر مرصاد باشند لِلطَّاغِينَ مر سرکشان را که از حد درگذشتند
مَآبًا بازگشت و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا در حالتی که در دوزخ کنندگانند در آن أَحْقَابًا دهها که مدتها و متوالی یکدیگر و مجاهد متفق است حقب
و شاه سال است از سالهای آخرت و مجاهد گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از هلال بحری پرسید که شمار حقب را و گفت بخود چه مقدار است گفت
هفتاد سال بهر سالی دوازده هزار ماه و هر ماهی سی روز و هر روزی هزار سال در دوایت دیگر آمده که حقب هفتاد هزار سال است و بر هر تقدیر این مدتی
تناهی احقاب نیست زیرا که مراد استمرار و استقرار است یعنی هر حقبی که تمام شود حقب دیگر بعد از آن پیدا شود و همچنین تا ابد
ابد که بی انتها است بخلود کنند و صاحب موضع نیز آورده که مراد از آن نیست که برای هر کافر تعیین مدت کرده باشند بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد
حقبی دیگر از پی آید تا ابد الآبدین و احتمال آن دارد که احقاب مشتق باشد از حقب که از اول معنی و جنبه و حقب فلان ای احقاب از فرزند
حقب جمع احقاب باشد بدین حالت است که شیخ ابی الفتوح بن احمد بن مسعود از خالد بن مسعود از مروی است که مراد باین جماعت کفار نیستند بلکه
اهل توحید که بعد از مدتی احقاب از دوزخ بیرون آیند و تا آنچه از ابن عمر و روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لا یخرج من النار

لابثین

الا من دخلها حتی یمکث فیها احقابا و الحقب سبعون سنة و السنة ثلثمائة و ستون یوما کل یوم کالف سنة مما تعدون فلا یخلص احد علی ان
یخرج من النار یعنی هر که بدوزخ رود از آن بیرون نیاید تا آنکه مدتها احقاب مقضی شود و حقب هفتاد سال است و این میان سه روایت است
و سالی سیصد و شصت روز و روزی هزار سال دنیا پس باید که اعتقاد نکند که بعضی از دوزخ بیرون خواهند آمد و حسن بصری گفته که هر چیزی را
حدی نهاده اند مگر عذاب و مجاهد گفته که عذاب باستاد خود ابن عمر روایت کرده که او گفت من از آنحضرت رالا ابی جعفر صلوات الله علیه سؤال کرد و حقب
هشتاد سال است و چون بر این منوال اقرار این آیه و نیز جاهلیت کرده اند و در آن مخلد گشته اند پس مراد ابی توحید خواهد بود بنا
کرده و اجماع ثابت شد که کافران در دوزخ هرگز خلاص نخواهند داشت پس در مدت معذب جهنم میفرماید لَا يَذُوقُونَ نخواهند چشید در دوزخ
چیزی را بیشتر فَيْئًا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ را از ایشان باز دارد و گفته اند مراد خواست یعنی ایشان از جهنم
خواب نیابند وَلَا شَرَابًا و نه آشامیدنی را إِلَّا حَمِيمًا مگر جیزی که آبیست در نهایت حرارت که چون نزدیک روی آرند که شد روی و دران بجنبد
شود و چون بخورند امعاء و احشاء پاره پاره شود وَغَسَّاقًا مگر ریم که از دیشهای ایشان سیلان کند یا آنکه آبی که از سر حسرت بارند یا خون پوره
که بدان معذب بحکم مرد علی اختلاف الاقوال و شهر بن حوشب گفت غساق دلو بیست در دوزخ که در وی سیصد و شصت دلو بیست و در تفسیر
شیخ و شصت خانه در جهنم باشد و در هر خانه‌ها دو دیگ و در هر دیگی بر هر ماری چند ماری و در سر هر ماری چند زهر است که هر خانه‌ای نماند مگر آب و زهر ایشان
از آن است و صفوف غساق تشنه بدین سبب خواهد که ماء یعنی قراره اوست و باید است که متبادر بود که لا یذوقون تا آخر حال باشد از ضمیر
مستکن در لا یذوقون یعنی عذابیین بردا و لا شرابا الا حمیما و غساقا الا صدیدا و زنجیر بیت نمانیکان باشند در دوزخ در سالی که بخشند و حمیم
و غساق را در احقاب رد کرده و بعد از انقضای احقاب بشیاق ایشان را بعذاب دیگر باشد از عذاب مختلف سازند و بنابرین مرتبه
وقت بر مستحق در تعذیب میکند و قول الاحمیا استثناء منقطع است ای لا یذوقون فیها برد و شرابا لکن یذوقون حمیما و غساقا
و لکن بذوقون فیها حمیما و غساقا جَزَاءً پاداش داده شوند و زنجیان پاداشی وِفَاقًا موافق آنکه از ایشان پس بیان موافقت کرد از کرا
میکند قوله إِنَّهُمْ بدرستی ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند که امید عذاب نداشتند و نمی‌رسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امید و اوضع مذهب ایشان
مشرکان و کفار نمی‌بودند که ایشان را حساب باشد وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیات ما که انبیا بدیشان نمودند یا آیات قرآن یا حجج خدا
که از علمای ایشان اخذ عهد از رسول ایشان کِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت وَأَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم او را یعنی ثبت کرده ایم و استیفا کرده ایم او را در نوشته كِتَابًا نوشتنی این مصدر احصیناه است زیرا که احصا و کتبت متساوی اند در معنی
منصوب بالمصدر یعنی مقدر است ای احصیناه و کتبناه کتابا یا حال از مفعول احصینا یعنی مکتوبا یعنی احصای آن کردیم در حالتی که نوشته
شده است در لوح محفوظ یا در صحف حفظه و این جمله اعتراضیه است و قوله فَذُوقُوا حسب است از گفتن ایشان بحساب جزا و گفتن
ایشان بآیات سوء و کفران بطریق التفات مبالغه است یعنی چون در دنیا تکذیب آیات کردند و روز حساب را باور نداشتند
مادر آخرت ایشان را خواهیم گفت که پس بچشید عذاب دوزخ را فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس هرگز نیفزاییم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بالای
عذابی و در خبر آمده که این آیت سخت‌ترین آیات قرآن است بر دوزخیان و نیفزاید از وعید مشرکان و عد مغفران و بعد از آن بیان

بدرستی که بهر کار نیست مَفَازًا رستگاری یا عذاب یا جای خود و فلاح حَدَائِقَ این بلد احتمال معارف باید بعضی بهر جنات
باغهای شتر بود و خانه بیشتر و بعضی از کار انگور بخصوص جهت تخصیص وَأَعْنَابًا و درختان انگور و انبیا از درختان و درخت
نان دبیان وَكَوَاعِبَ عذرا بان و مساوی و مشاکل یکدیگر در سن خلقت و قامت سوره یا رفتار از و اوج خود در حسن و صورت و سن و بعضی
نقاسیر بعضی که خانوده ساله باشند و مردان سی و سه ساله اما در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله
خواهند بود دِهَاقًا لبریز از شراب یا کاسهای پی در پی و ان در اند بعضی شرب جمع است لَا يَسْمَعُونَ
فِيهَا بهشتیان در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و گفته اند که شنوند در شرب خمر بهشت بعضی
حسب و مدح و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدل بسیار بود شعبه از قتاده از
کرده است و قتاده از انس که او گفت من از عباس شنیدم که میگفت من مراد از ان تلمیحی معاذ از که در سوره عبس است
علی ابن ابی طالب است پس ابن عباس سوگند یاد کرد و فرمود والله هو سید من اتقی الله رضا خدا سوگند همین
که علی ابن ابی طالب است سید و بهتر هر متقی است و سرور هر پرهیزکار است جَزَاءً پاداش داده شده از این متقیان مِنْ رَبِّكَ
پاداش دادنی از تو پروردگار تو عَطَاءً این بدل جزا است یعنی جزا داده شده از عطیه و بخشش حِسَابًا
خدا یا معنی بر فعل بخشیدن و دست یعنی عطا فرموده معنی بسیار انبیا را عطائی و کافی و بسنده یا بر حسب اعمال انبیا و قول
رَبِّ السَّمَاوَاتِ پروردگار است یعنی جزا داده شده از پروردگار آسمانها وَالْأَرْضِ و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است
از مخلوقات الرَّحْمَٰنِ خدای بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از سبحانه خِطَابًا سخن گفتن و امر قادر
نباشند بلکه باوی سخن گویند یا بان بشفاعت بگشایند کریم سوری او سبحانه یا قدرت نداشته باشند بلکه بان اعتراض نکنند یوم یَقُومُ الرُّوحُ
و عقاب او نیز که هر ملک علی الاطلاق و مملوک ملک نیست مگر که اعتراض کند بر ملک خود یوم یَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح
وَالْمَلَائِكَةُ و بایستند فرشتگان صَفًّا در حالتی که صف زده باشند روح فرشته است موکل بر ارواح و در عالم آورده که از ابن
عباس مرویست که مخلوق از وی نزد که نیست و از سعید بن جبیر که گرده اند که یهود از ابن عباس صلی الله علیه و آله پرسیدند
که روح چیست فرمود که سیاه انگشتهای خدا جز از جنس فرشتگان نیستند و ایشان را سر و دست و پا هست و چیزی بعضی بدین این
آیت گذاشته شود که یوم یقوم الروح و الملائکة صفا بود و ایت دیگر از ابن عباس مرویست که خدا را بر دست راست عرش قدر
از نور مانند صفت آسمان و صفت زمین و صفت دریا هر گاه جبرائیل در ان فرود و نور کرسی از نور و جمال بر جمال زیاده
گردد و از انجا برابر و پر پا بنشاند حق سبحانه از هر قطره فرشته بیافریند هفتاد هزار ایشان در بیت المعمور روند و بخدا
هزار در کعبه معظمه و تا روز قیامت نوبت بجا هست اول نرسد و هم ایشان در قیامت صف زنند و آن این روز و علیست که مراد روح قرآن
علی و آیت تلاوت نمود که کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و گویند روح جبرئیل است که بالاتر که صف باشد لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند
ادب باشد حضرت جبرائیل إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی که دستوری داده باشد مر او را الرَّحْمَٰنُ خدا بخشاینده که شفاعت کند وَقَالَ صَوَابًا و گفته

بلند اگر کسی که شاری بصرف که ان لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که فرشتگان و مؤمنان اگر کسی باشد شفاعت کند که ربه ان نقاد شد باشد
و اراده الهی متعلق گرفته باشد بقبول شفاعت در حق او گفته تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی و از وهب منقولست که جبرئیل و خلق ایستاده است
و لوح بود و کشای او افتاده از هر روزه او سبحانه صد هزار فرشته بخواند و هم ایشان پیش خدای ایستاده باشند و سر بر نیارند که سخن نگویند
چون روز قیامت باشد در سخن گفتن رخصت دهند ایشان کلم یکدیگر طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند نسبت معنی قوله و قال صوابا و معاویه
بن عمار روایت کرده که ابی عبد الله علیه السلام را از این سؤال کردند فرمود نحن و الله المأذون لهم یوم القیمة و القائلون بحق اسوگند که ما ایم انهائی
که روز قیامت اذن شفاعت ایشان دهند و ما ایم که زبان بکلم بگشاییم من گفتم یا ابن رسول الله جان من فدای تو باد شما چه قایل خواهید شد فرمود بحمد الله گفتن
علی و ما نفع نشیند اقرار و بیاد ناه تحمید و تمجید و تنزیه پروردگار خود بگشاییم و در پیچیده علم صلوات بگستریم و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم و این
روایت عیاشی باسناد صحیح خود از ابی حمزه ثمالی حضرت روایت نموده و فرمود که یوم ظرف و یملکون است یا یتکلمون معنی قادر نباشند در ان روز یا یتکلم نمایند و بدانچه
و این ایه از برای بیان تفریع در خطاب جبرائیل و ملائکه که اصل و اشرف خلایقند و اقرب باو سبحانه هر گاه قادر نباشند که متکلم شوند و گفتگو
او سبحانه از روی عدل و او بگفتار صواب تکلم کرده اند الهی بان تعلق گرفته باشد یا ان موذن در قال کلم توحید بوده باشد پس خبر ایشان
چون نیز بر ملک تو اند بود ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ ان روز روز است حق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در امدن ان نیست
فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد هر که خواهد پروردگار خود مَآبًا بازگشتی با ایمان و طاعت هر که خواهد که عمل صالح کند
که موجب تقرب او شود بثواب او سبحانه پس متمکن خواهد بود بران بعد از انقطاع و ایضاح سبیل و ابلاغ رسل إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما ایم
کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک که عذاب اخروی است و قرب او باعتبار تحقق و است چه هر چه اینده است قریب است
يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که نگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ چیزی را که پیش فرستاده باشد هر دو دست او استاد الحال بیدین با اگر اعتبار
فی نظر کند که چه چیز را از پیش فرستاده و هر دو دست او و تنها بر انکه موصول باشد صله نظر است نظر به بعضی مطلب
الله و اگر تواند که مراد عمل کافر است بدین اند زمانه نظر الکافر ما قدمت یداه من الشر کقوله تع فوذ عذاب الحریق ذلک بما قدمت
یداکم و قوله تع یوم الدین عذاب الحریق ذلک بما قدمت یداک و قوله و ذلک بما قدمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین و حق ضعیف ظاهر و
صحیح بود که مع وَيَقُولُ الْكَافِرُ کلمه زیاده فی ذهن باشد معنی گوید کافر در انروز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا بودمی خاک معنی هر لا اقول
نشاء عدد ما یا الهی و خاک بودمی و مرا از خاک کرد نهی تا این دو تذبیح و از عبد الله بن عمر مرویست که روز قیامت بگشایند معنی
مانند گشتن بوست و سایر حیوانات از وحوش و طیور و هوام و دواب و سباع حشر کنند من بجهت استعمال حق تعالی شاة الجماد
من الشاة القرنا و طیرها تا بعدی که او گوسفندی بی شاخ از شاخ دار بستاند و بعد از ان ایشان را خاک کرده لقد کانوا فی دار الدنیا ایشان بر بهشت
و از حلالان منقولست که خدای تعالی جمیع وحوش و هوام و طیر و هر چه خلق باشد جمع کند و ایشان را گویا که ایشان در دار دنیا من

کوید یا لیتنی کنت ترابا کاش من نیز
خاک بودمی خیر ایشان خاک شدمی و
دل بعضی گفته مذکور است که چون
و بهایم گفتند کافر را بعد کوبند
شکر خدا که ما را الهی نیافریدند
اگر چه اعتقاد است که ربهم دو نوع
نمیخوریم م

نیز بدانکه شیخ و معتقد انه فاعلی ایشان تنزیل نمود و ان کیف یقول الظالم الجاهل المتکبر یوم القیمة بالتحسر اخاصة اذ تذکر کان ترابا و اصله
بالعرب والیه المرجع والمآب سمرة فاذا جاءت کشت چون شتر ابیه است زود کوهان چون بیخ تر و با قبال و اختلاف در وی و ایه است و الا اگر جاری
و کوفی حفص عراقی و شامی ابی بن کعب ابی بن عیسی اسود روایت کرده که هر که سوره طاهاء را بخواند بازد انشق و حساب بی محدود در روز قیامت نماشد مگر بنده
صلوة مکتوبه که حق سبحانه او را به بهشت در آرد و ابن عباس از سر صلعم روایت نموده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب چند انبیا دهد که اولو العزم باشد
نماز و صیام مشغول بوده باشد و هر سال بحج رفته کرده و از ابو هریره صلوات الله علیه مرویست که هر که این سوره را بخواند و هر که سیراب و سوت
کرده و کوسراب و در بهشت نزد و کوسیراب و بدانکه چون حق سبحانه اختتام سوره انبیا نمود ذکر احوال قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره بتزلزل آن
کرده فرمود که فیا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم کنند مکلفان از روی قوة و مشقة یعنی بدانکه مرگ که نزع کنند کافران جانهای کافران ابتدای
نمودن و در آن نزع کنان بیرون آوردن جانهای انبیا است از اقاصی ابدان و از اصول انامل و اظفار و مانند شور لشان مهر خشم تمام تا که چون هم
انزعاج از بدن بازگذارند تا باز بجای خود رود پس باز دیگر نزع آن کنند و از مقاتل منقول است که ملک الموت و اعوان او جان کافران را از اصول ابدان بر آورند
بعضی که از انامل جهنم باشد بهر تا حق از آن پاره از جان انبیا که در او بود دیگر بار آن را بکشند و باز ذرا کنند و مستزاد بود که هر قاصد معقول بمعنی
فقد بود که امر قیامت بر سوگند باشد که نزع کنند کافران جانهای خود را که فرو رفته اند در ابدان والذین کفروا سوگند مهر ستاده کافر که نشاط و فرح بر
بردند کافران و اح مؤمنان قاسعا بر دو بر معنی بجاری و بنی تا اگر سهو تمام روح از بدن انبیا مفارقت کند جانکاه بر بدن بر آورند با سنی جانکاه
در جهان که هیچ مؤمن نباشد الا که نزد موت او بهشت و حضرات و سایر نعم آن بر او عرض کنند چون جای خود را در بدن بیند نشاط و بهجت تمام جان
انبیا را کند و کافران را بهمچنین جای در دوزخ نمایند با انواع عقوبت و عذاب تا بصورت هر چه تمامتر جان انبیا را نزع نمایند والذین آمنوا
کنند سیئاتهم اگر چه فی معنی امد کرشد تا مؤمنان و شما بدکاران در آن برای تدبیر مصالح امور نیز چنانچه خواهان که در دهر عوض نمایند والذین
پس بر بلیتی که بدکاران بر یکدیگر در وقت فرود آمدن در مؤمنین و الذین هاجروا فی سبیل الله فرقتی در فرود بود از دار و اهل آنکه الذین صبروا
امرا کار دنیا و دنیوی را یعنی بدین بلیه که بر رباح و جنود و موکلست و اسرافیل که نازل میشود با قضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدو
و جزئیل که قبض ارواح نامزد اوست یا مراد فرشتگان دیگر اند و مدد بر امر عقاب و دوزخ و ثواب بهشت لهذا و بیا و مدد الام و ذات
جای کافر و عاصی و موکن مطیع و کنند امد مقیم بنیم اند و بر هر قطع مسافه میکنند از مشرق تا بالقضای غرب و رو نمایند از نوحی بر نوحی
تا مغرب و از منطق النوار اخرج من الله الی الله کسیاحت میکنند در ملک و بر هم سبقت میگیرند در سیر بر جهت هر که و مدد بر امری اند که بانها بار بسته
شده است یا ذرا لله فقا چون اخذ فعل و تعلق و از مدد و موافقت عبادات و چون از مشرق تا مغرب بسیار است و از نوحی ملایم اول
مسی شد بنوع و تا بنشاط یا مراد از عمل تا آمدن یا دستهای لشان که کنار نهار لعمل کنند و جای از حق تیر و بنشاط تمام بر اماة اشتغال میمانند و در
و بر سیاحت میکنند و سبقت میگیرند بر ملک کوکب بر اعداء و تدبیر امور جهاد از کتاب مبینانند یا اسیان انبیا اند که جهان کشیده روز از دار السلام بر
کفر و مسلمان کنند و نفس و سیئه کرده بر هر دو هر دو کمند کان فتح و ظفر و نوبت و نعمت از دار السلام بر نهاده است که از اصحاب صفت و ظفر
یا نوبتی و اعزاز که در حال مفارقت بقوة تمام از ابدان متزلج جدا شوند و بنشاط الاکواح جهانم حکومت میرسند و مصالحه میکنند و در فتن و سیئه میکنند

یعنی بعید نیست اما آنکه همه خلایق بدان رتبه عظمی نرسند بجهت آنکه ثانیه است **فَإِذَا هُمْ** پس آنگاه ایشان **بِالسَّاهِرَةِ** بر روی زمین سنبد و هموار یا شدند
که آن زمین بحشر است یعنی بحر بر روی آن محشر شوند بجهت آنکه در روی زمین مستور بوده باشند و تسمیه آن بساهره است که مثل این زمین
مستلزم جریان سراب است ظاهر و آن مثال یعنی ساهره ای جاریه تلاطم و تضاد نیافته است و بجهت آنکه حساب خواب تیکه بجهت نوعی خوف و هراس
و از مهیب دوانه کرده باشد که ساهره نام زمینست نزد بیت المقدس و در حوالی جبل الکاهی محشر انبیا خواهد بود و خدای تعالی آنرا گشاده کرده تا
چنانکه خواهد و بعضی گفته اند که حق تعالی زمین صاحره را بیافریند از نقره خام و طول هر یکی چهل بار بر دنیاست و افتاده مردمی که ساهره
از اهل جهنم است بعد از آن حق سبحانه بجهت تهدید کفار قریش بر تکذیب پیغمبر و انکار محشر و تسلیت حضرت رسالت خبر میدهد از وقوع
عذاب بر امت موسی که اعظم ایشان بوده اند در دنیا و در حشر و جهت تهدید تکذیب و انکار و معیز مایل که **هَلْ أَتَاكَ** آیا آمد بتو استفهام بر
تقریر است یعنی بتحقیق که آمد بتو **حَدِيثُ مُوسَىٰ** سخن موسی کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم **إِذْ نَادَاهُ** وقتی که بخواند موسی **رَبُّهُ** پروردگار
او **بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ** بوادی پاکیزه **طُوًى** و این نام آن وادی است یعنی بوادی مقدس که آن طوی است و در بعضی طوی بمعنی تربیت است
چون ثنی مشتق از طوی بطوی یعنی وادی پاکیزه شده مرتبه اخری مراد کنایه از نظافت و طهارت است یا وادی پاکیزه که دو مرتبه ندا کرده
شد و در آن **اذْهَبْ** این مقول قول منوی است چه ندا در معنی قول است یعنی حق سبحانه بموسی گفت که برو **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون **إِنَّهُ**
طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر و عتو **فَقُلْ** پس بگوی مر او را از روی تلطف و مدارا **هَلْ لَكَ** آیا مر تو است
میل و رغبتی **إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ** بسوی آنکه پاک شوی هر آینه برای مرضی است همچنانکه کسی بیشتر خود گوید که میل کن تا تنزل نمایی یعنی بایمان
داری که از دنس شرک و عصیان و دون و کفر و طغیان پاکیزه گردی و بکلمه طیبه لا اله الا الله ترنم نمایی **وَأَهْدِيَكَ** و یا رغبت داری بسوی آنکه راه نمایم
ترا **إِلَىٰ رَبِّكَ** بشناختن آفریدگار و پروردگار تو **فَتَخْشَىٰ** پس بترسی از عقاب او و حذر کنی از سرکشی و نافرمانی او و فاء تعقیب مشعر است
بر آنکه خشیت بدون معرفت حقیقی بدست نمی آید و انما یخشی الله من العباد العلماء و تخصیص خشیت بذکر بجهت آنست که آن کرم ملات امن است چه هر که
از خدای ترسد مرتکب جمیع افعال خیر میشود و هر که ایمن است از و چه او میتواند بجهت اهمال شر بدن قوی و عدم خوف دلی و منافی
بلغ الرسالت و کلام مذکور تفصیل قول او سبحانه است در سوره طه که قولا لینا و اندک است بغایت تلطف او سبحانه نسبت به بندگان
چه هر گاه لطف وی بکسی که چهار صد سال دعوی خدائی کرد با این مرتبه باشد که موسی را گوید با وی سخن نرم گوی و نسبت با و لطف و مدارا
مرعی دار پس بعجا معلوم میشود که لطف وی نسبت بدیگران در چه مرتبه خواهد بود و آورده اند که حق سبحانه با موسی خطاب کرد که برو و نزد
فرعون رو و سخن گو که چه میدانم که لجاجت بخواهد کرد موسی گفت بار خدایا پس دعوت من چه فایده داشته باشد چون ندانم که تا تحمیل مرا و زهر
شود در رد قبول نگوید که تو من از سال رسولی نکرده پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت فرمود و معجزه طلبید **فَأَرَاهُ**
الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ معجزه بزرگ و آن قلب عصی بود بحیه که مقدم و اصل همه معجزات بود و متضمن مزید برهان و گویند
کلمه لا باشد حصاد بیهاست و هر دو ایک لیکن گفت زیرا که ثانیه بجهت تعیین ابا و لی در حکم است که از جمله اولی باشد یا مراد مجموع
معجزات اولی که در وضوح و لاز در حکم آیه واحده بودند و بر تقدیر چون موسی اظهار معجزه کرد **فَكَذَّبَ** پس تکذیب کرد فرعون موسی را

و از مه لقه دیگر که از جمله اصنام اند که بر صورت من ساخته اند چه هر که بخواهم ضرر رسانیده همچنین بجهت خیر اندیشه پس هیچ خدای بر تو از من نباشد

در لطایف آورده که ابلیس لعین شنید و گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست چون من دعوی خیر کردم بر آدم و او بهمه
بلا بمن رسید فرعون که چنین کافی بزرگ را و بکجا رسد و گویند چون فرعون مشاهده اژدها کرد پناه بقوم خود آورد و گفت
انا ربکم الاعلی فاستعینوا من هذا الثعبان من خدای بر شما پس مرا از ضرر این اژدها باز دارید و جهال قوم او بجهت فرط
جهالتی که داشتند تفکر نکردند در اینکه شخصی که از مار ثعبان خایف باشد و با مثال خود استغاثه جوید چگونه در دعوی الوهیت
سازگار باشد و مردمی که چون فرعون معجزات موسی را بدید ملزم شد و نخواست که مجز او بر قوم ظاهر شود طریق حیله باز پیش
گرفت و گفت اگر حسب خدای دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من بر تو از خواهم بود چه رسولان و موسی است که همیشه کرسند و برهنه
است و کلاه ندارند و رسنها و جوالها درست و نعلین و پای نه اسب دارد و نه ظاهر و نه چاکر و رسولان من جامهای زیبا و نیکو
در پوشیده اند و بشوکت تمام و لباسهای بدو سوار اند و مستغرق زر و سیم و خداوند مال و منال و خدم و حشم و از تجارت می معلوم
کنید و بعاید که من مزور و بر تم از وی **فَأَخَذَهُ اللَّهُ** پس گرفت او را خدای **نَكَالَ الْآخِرَةِ** بعقوبت آن سرای که آخرت است **وَالْأُولَىٰ** و
بعذاب دنیا که اغراق است و از ابن عباس روایت است که بمعنی آنست که بنکال و کلمه اولی مساخت کلمتا اولی ما علت لکم
من الدنیوی و کلمه اخری ان ربکم الاعلی و میان آن دو کلمه چهل سال بود و بروایت دیگر بیست سال و روایت اول منقول است از ابی
جعفر علیه الصلوة والسلام و مبالغه نکال صدق موکد است چون وعده الله و صیغه الله کانه قیل نکل الله نکال الآخرة فی هذه
الله نکل الله آن نکال بعضی شکل است چون سلم و وداع که بمعنی تسلیم و توریع است و هم از ابن عباس نقل کرده که موسی مناجات
کرد که یارب فرعون مارا سنه و یقول انا ربکم الاعلی و بجحد رسلک و یکذب بایاتک یعنی بار خدایا مهلت دادی فرعون را
که مدت سه سال دعوی ان ربکم الاعلی کرد و انکار رسولان تو نمود و تکذیب آیات تو کرد حق سبحانه وحی کرد بوی که اگر من مهلت
سهل الحجاب نمی جست این کافر او مردی نیکو خلق بود در قضای حوایج و بحاجات مردمان توجه مینمود و ایشان
از درگاه خود منع نمیکرد پس من خواستم که مجازات او را با وی رسانم و بجهت آن او را واگذاشتم در این مدت
تا از متاع دنیا محظوظ شود و ابو نضیر از ابی جعفر روایت کرده که حضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل با حضرت
ملک جلیل گفت که یارب تبع فرعون و قد قال انا ربکم الاعلی ای فرعون را و اگذاشته و او را مهلت میدهی
و حال آنکه اسلاف انا ربکم الاعلی باسماع اتباع خود رسانیده و در میان ایشان آن چنین خطاب که استعمال بر
مواخذه شارست و امثال تو که خود را دارید که انتقام و تعذیب از شما فوت شود و او را خر بخنکال آن اورد فی
و عقبی کرفتار خواهد شد یکی از فرشتگان گفت که خداوندا چه حال است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و حسین
بن منصور حلاج انا الحق هر دو فریب دعوی کرده اند و روح حسینی در علیین است و از آن فرعون در سجین
هاتفی آواز داد که فرعون بخود بینی و با فتاد و همه خود را دید و خود را که ساخت پس فرق میان بسیار است **إِنَّ**
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در گفتن فرعون **لَعِبْرَةً** هر آینه پند است و اعتباری **لِمَنْ يَخْشَىٰ** مر کسی را که از

شاید باشد که بترسند از نافرمانی بحیث شده سر رخط فرمان برداری نهند و چون حق سبحانه بیان معجزات موسی و دلائل
فرعون ازان و معاقب شده بسبب آن بعد ازان بجهت تذکیر منکران بعث و اظهار قدرت خود بر اعادة میفرماید أَأَنْتُمْ آیا
شما ای منکران حشر و نشر أَشَدُّ سختترید و دشوارتر نزد خدای خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان این عظمت و وجود
شما میدانید که آسمان با عظم جثه و رفعت آفرینش خداست بر چگونه او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند بعد ازان در بیان کیفیت
خلق آسمان میفرماید که بَنَاهَا بنا کرد آنرا بدین طریق رَفَعَ سَمْكَهَا برداشت سقف آنرا یعنی مقادیر ذرها بآنرا از زمین در سمت
علو مدور و مرفوع گردانیده آن بیشتر با صد سال راه است فَسَوَّاهَا پس تسویه فرمود آنرا بی قصور و تفاوت و تفاوت و آنرا
کامل ساخت بآنچه موجب صلاح آنست از کواکب و تدابیر و غیر آن وَأَغْطَشَ و تاریک ساخت لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بیرون آورد
ضُحَاهَا روشنی آفتاب آنرا گفتند و الشمس ضحاها مراد بآن روز است و اضافه لیل و ضحی بسبب آنست که حدوث آنها بسبب
حرکت فلک است چه طلوع آفتاب و غروب آن که موجب لیل و نهار است منوط بآن حرکت است وَالْأَرْضَ و زمین بعد از آفرینش
آسمان دَحَاهَا بگسترد و منبسط ساخت بجهت آرام گرفتن خلایق در آن جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از آسمان
است و گستردن آن بعد ازان چنانکه در روایت ثابت شده که حق سبحانه اول زمین را بیافرید و همه را در زیر کعبه جمع کرد
و بعد ازانکه آسمان را بیافرید بحرکت آنرا امر فرمود تا زمین را از خانه کعبه بگسترد چنانکه جامه در هم پیچیده را بگسترانند
و از عبدالله عمر مرویست که حق سبحانه اول زمین را بیافرید و مرفع خلق فرمود بطریق خانه کعبه که چهار رکن دارد و آنرا
برای آب نهاد و بعد ازان دو هزار سال دیگر آسمان و فلک را ایجاد نمود و چون آسمان مخلوق گشت زمین را بسط
کرد اند و سدی و مجاهد گفته که معنی دحاها آنست که والارض مع ذلک دحاها کما قال بعد ذلک دحیها ای مع ذلک و قوله
أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا تجریر این جمله از حرف عطف بجهت آنست که این حالات اشعار دارد بمعنی زمین را بسط ساخت در حالتی
که بیرون آورد از آن زمین آب آنرا و مشتوا نبود که از برای مدحو باشد یعنی دحو این وجه است که بیرون آورد از آن
ینابیع و عیون را وَمَرْعَاهَا و چراگاه آنرا و کیاه زار وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و استوار و پایدار ساخت و حق
سبحانه در عرض نمود و اثبات جبال و تفجیر عیون و اظهار مرعی مَتَاعًا لَكُمْ بجهت برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ
و مر چهارپایان شما را نسبت بی بانسان بر سبیل استعاره است همچنانکه رع در قوله تعالی نرعی و نلعب و نسبت با نعام بر جهت
خصوصیت حق تعالی مجموع منافع را باب و مرعی حوالت کرده برای آنکه هر دو در تحت آن اند و لفظ داخلست و چون حق سبحانه بذکر
اشیا دلالت نمود و بجهت بعث و نشور بعد ازین در بیان بعث فرمود که فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى طامه مشتق از طم است
بمعنی علو و غلبه یعنی پس چون بیاید بلیه بزرگتر و باهولتر که بالای همه دواهیست و غالب بر جمیع بلایا که همه داهیه و
بلیه در تحت آن پوشیده شود و آن قیامت با نفخه ثانیه یا اهل دوزخ را بدوزخ برند و اهل بهشت را
بر بهشت رسانند و این نوادر هند که یا اهل الجنة خلود و یا اهل النار خلود و کاموت جواب اما محذوف نیست

وکاموت

نقدیر آنکه واقع شد آنچه واقع شود و دال بر حذف جوابست قوله يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ این بدل فاذا جاءت است یعنی هنگام
روزی که یاد کرده اند مَا سَعَى آنچه کرده در عمل از خیر و شر یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند و همه کس در آن روز
تاسف و حسرت خورند اما ابرار بجهت آنکه چرا انکار بیشتر نکردم و اما فجار بجهت آنکه چرا کرده وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
و ظاهر کرده شود دوزخ لِمَنْ يَرَى مر هر کسی را که بیننده یعنی هر تنبه اشکار شود که هر که آنرا صلاحیت باشد
آنرا ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَى میتواند بود که این جواب شرط مذکور باشد یعنی چون بیاید قیامت و روز که انسان متذکر
شود بآنچه کرده و دوزخ را ظاهر سازند بوتیه که هر کس آنرا ببیند پس اما هر که در گذشته باشد از حد خدا که ایمان است
یعنی بوی نگرویده باشد وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را در ملاذ آن منهمک شده و بجهت این مستلذذ
نشده باشد بوسیله عبادت و تهذیب اخلاق و کار آن نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَى آن جای اوست
الکلام مسوق لتاکید است بجهت معلومیه اینکه صاحب ماوی نیست مگر طاغی و هی ضمیر فصل است یا مبتدا وَأَمَّا مَنْ خَافَ
و اما هر کسی که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب رب الارباب وَنَهَى النَّفْسَ
و نهی کرده باشد و باز داشته نفس را و خود را عَنِ الْهَوَى از روی آن یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی
که بهشت هِيَ الْمَأْوَى آن اوست از مقابل مرویست که آیه در شان کسی است که قصد معصیت کند در خلوت و بران
قادر بود پس خلاف نفس نموده از خدای بترسد و از آن عزیمت باز دارد و بعد از انذار و بعثت خطاب برسول کرده میفرماید که
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز أَيَّانَ مُرْسَاهَا که کی باشد قیامت را یعنی در چه زمان قیامت
را خدای قایم گرداند و گویند مرسی بمعنی منتهی که منتهی قیامت کی باشد فِيمَ أَنْتَ در چه چیز تو ذِكْرَاهَا از یاد کردن وقت
آن برای امت و تبیین نمودن آن برای ایشان یعنی علم قیامت بتو تعلق ندارد و تو از آن دخلی نیست إِلَى رَبِّكَ بسوی
پروردگار تست مُنْتَهَاهَا منتهی علم نهایه قیامت نه غیر او یعنی غایه دانستن او با او راجع است و هیچ کس بر آن آگاه نیست
از عایشه مرویست که کفار قریش از سر تعجیز و سر علم بوقوع قیامت اقتراح میفرمودند و حضرت سعید بجهت این پیوست ذکر قیامت
میکرد و آنرا از حق سبحانه سوال مینمود حق تعالی فرمود ای محمد تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو
نیست از آن سوال مکن پس استفهام برای تعجب است از کثرت ذکر آن کانه قیل فی ای شغل اهتمام است مذکور حال السوال
عنها و خلاصه معنی آنست که مردمان میپرسند ترا از زمان وقوع قیامت و تو بجهت حرص بودن در جواب ایشان پیوسته
ذکر آن میکنی و از آن سوال مینمایی و حال آنکه این علم از علوم خاصه است و سزاوار نیست که هیچ کس را بران مطلع سازی
و گویند فیم انکار است مر رسول را ای فیم هذا الرسول این سوال کردن ایشان چراست و بعد ازان بر سبیل
استیناف فرموده که تو از یاد کردن این بعوار جمله علامات و اشراط آن چه توخاتم انبیا و آخر مبعوثانی پس ارسال
تو با ایشان ذکری است از ذکری و علامتی است از علامات آن و هر دلیل کافیست ایشان را بر دنو قیامت و قرب

بسم الله الرحمن الرحیم

فوض امری
الی الله الواحد
الاحد بحق
هو الله احد
الصمد لم یلد و
لم یولد و
لم یکن له کفوا
احد

ان ووجوب استعداد ایشان برای ان وهیچ فایده مترتب نمیشود بر سوال کردن از ان پس بجهت قطع طمع مومنان از این علم
میفرماید که انما انت جز این نیست که تو منذر من یخشاها بیم کننده ای کسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث شده برای انکه
وقت قیامت را بر ایشان اعلام نمایی چه هر فایده در ضمن ان نیست بلکه چنین نیست که مبعوث شده بر ایشان باینکه انکار ایشان
کنی از هول قیامت تا از ان بترسند مستعد ان شوند کانهم گویا انکه یوم یرونها روزیکه ببینند قیامت را که از اسمان میرسد
لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر الا عشیة مگر شبانگاه روزی او ضحاها یا چاشتگاه روزی که عشیه از نیمه
بعد از زوال تا روز ست زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر شبانگاه یا چاشتگاه و اضافه عشیه
بضحی بجهت انست که هر دو که از یکروزند و فایده اضافه انست که تا دو کلمه از باشد بر انکه مدت زندگانی ایشان کم یا بیک روز کامل نیست
بلکه ساعتی است از ان روز که عشیه انست یا ضحی که و چون روز بود فرمود اضافه کرد بعشیه ان پس ان شکوه لم یلبثوا الا
ساعة من نهار است سوره عبس و این را سورة الستر نیز خوانند و در مکه نازل گشت و چهل و دو ایه است نزد اهل حجاز
و چهل و یک است نزد بصری و چهل شامی و بصری الاول و اختلاف در سه ایه است و کلامی که جاری و کیفی الی الطعام
غیر بن و صاخه غیر شامی ابی بکر عیاش از عاصم صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که عبس و تولی را قرائت کند در روز قیامت
روی او ضاحک و مستبشر باشد و معوب و صبا از ابی عبد الله نقل کرده که هر که عبس و تولی را بخواند یا سوره اذا الشمس کورت
از دوستان خدای بود در بهشت و رفیق خلیل خدای و گرامی جلیل باشد و از مقربان درگاه او بود و بدانکه چون حق سبحانه
ختم این سوره نمود بر بکرانها را انکه خایف باشد از قیامت افتتاح این سوره نمود که انها را که مرجو الاسلام باشد از
عتاب خبث کسی که اعراض نماید از ان مشیه و بیگویند نزول ایه آورده که عبد الله بن شریح بن
مالک بن ربیعه فهری بود از بنی عامر بن لوی و ابن مکتوم مادر و پدر او بود و هر دو مکفوف و نابینا بود نزدیک حضرت رسالت
و در ان وقت صنادید قریش نزد انحضرة بودند چون ابو جهل هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه
بن ربیعه و برادر او شیبه بن ربیعه و غیر هم و انحضرة بجهة امید داری باسلام ایشان با ایشان بخوی سخن میفرمود
و سخنان سری در میان داشت و از سر حرص بر ایمان ایشان کلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را
این ام مکتوم ملتفت کرانحضرة با ایشان مشغول است پیش امد و گفت یا رسول الله اقرئنی و علمنی مما علمک الله از انچه خدای بتو
اموخت بر من خوان و مرا بیاموز و مکرر این کلمه میگفت و رسول بجهة انکه ابن مکتوم قطع سخن وی نگوید و با اندیشه انکه
مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان و بندگان اند و عبید اند از ان کراهت داشت که روی مبارک درهم کشید
جبرئیل این ایه آورد که عبس روی ترش کرد و تولی و بگردانید روی را ان جاءه الاعمی بجهة انکه امد بسوی او نابینا
یعنی عبد الله مکتوم ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام بر سید انبیا علیه الصلوة والسلام و دلالت بر انکه الوحشت
برافت و رفق یا بجهة مزید رفق انکار از تولی کانه قال تولی لکونه اعمی روی از وی گردانید بجهة انکه کور است

وما یدریک و چه چیز دانا کرد ایند ترا بحال این مکتوم لعله زکی شاید که او پاک شود از اثار عیب رسیده بر تو از انفات علم تو یا و این
اشعار است بانکه اعراض نمودن از ان مکتوم بجهة ترک غیر او یا از مساوی قریش او یذکر یا پند گیرد یا پند بیاموزد
فتنفعه الذکری پس سود دهد او را پند و او انفاع تو مراد انست که تو پندی انجنبرا که مرتجی است از ان مکتوم انکه
یا انکه بر چرا از و اعراض مینمایی و بعضی گفته اند که جمله که خبر راجع بکافر است یعنی تو طمع داری عمل خواهد اند یعنی
ان کافر اسلام خواهد اورد و در ایه لطف عظیم است از جانب ملک کریم بجهة رسول و لهما التکریم زیرا که در ذکر و عبس و تولی
او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و تولیت و بعد از ذکر ان بصیغه غیبة الغائب بخطاب کرد و فرمود و ما یدریک اما من
استغنی اما انکه توانگری دارد یا بی نیازی میکند از ایمان فانت له پس تو او را ای او تصدی روی می اری یعنی رو
اقبال میکنی از بهر حرص تو بر ایمان او و ما علیک نیست بر تو و زر و وبال الا یزکی در انکه ان مستغنی با ان شود باسلام چه تو جهت
بلاغ است و بس پس چه باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی بسبب اعراض میکنی از انکسی که اسلام اورده و اما من جاءک
اما انکه بسوی تو یسعی در حالتیکه میشتابد در طلب علم یعنی ابن مکتوم و هو یخشی و او میترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب امدن نزد تو
یا خشیت از انکه مبادا که بجهة عروض عذر فاته پس در اید و اعضای او نقصان پذیر شود فانت عنه تلهی پس تو از و مشغول
میشوی یعنی از و اعراض مینمایی و رو از انحضرة تصدی و تلهی است و انحضرة یعنی مثل تو سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی
شود و از فقیر مستهلک رو بر تافتن که جبرئیل ایات مذکوره بر انحضرة میخواند و بشرح مبارک وی متغیر میشد و در باب
او دعا کرد که بعد از این ایت نرنجد و روی مبارک او سرد و چون بیاد اید باب و تاجه شد و بشاشه دیدار کشت که در وقت مشاهده انبیا
و نزدیک بود که روی مبارک شود بر دیوارهای کعبه را شرف سازد و در اخبار امده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از عقب ابن مکتوم
روان شد و او را باز گردانید و بسجده بلا اورد و روی مبارک خود را بگستر انید و او را بر مسند نشاند و انواع تلطف
فرمود و انچه کمال تعظیم وی بود مرعی داشت و بعد از ان هرگاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی
صلی الله من حاجة دو بار او را در مکه خلیفه خود گردانید در وقتی که بغزا میرفت و مرویست که انحضرة بعطوف ایه هرگز بر روی
هیچ فقیری روی ترش نکرد از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و بباید دانست که متابعا و سجاء بجهة ترک اطاعت از انحضرة انکه
صدور انحضرة بر وجه خطا بوده باشد چه گناه و اعراض از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن با بزرگی قطع کرد و اصلا متاسف نشد
و اندیشه نمود در انکه شاید که انحضرة مشغول بکسی باشد و وقت مقتضی مکالمه او نباشد با انحضرة اما چون که نوم ان بیشتر که اعراض
انحضرة از و بجهة نقد او بوده باشد و ترجیح او صنادید بجهة غنای ایشان از ان جهة متوجه با و این عتاب فرمود و بکرر
عبس و تولی بالفاظ علی السوء پس شاید که ذنب نباشد و نیز در ان ایه بر انحضرة بجهة انست که اوما و فرمایش اخوند تعلق
کرده و تنبیه شود بر عظم حال مومن مستهتر و بعد انکه تالیف مومن که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تالیف مشرک بجهة
طمع در ایمان او و در ان جا مومن نیست که ایه دالست بر انکه مصرح و مستبشر نه در ما بجهة تعلق فرمود و الله اعلم

و لا تنکث بر آنکه معصیت بوده باشد قبل از آنکه منحوس شود و حق سبحانه بهمین نعمت تذکر میکرد بی وقت و هم الصدق در تنزیه انبیا
او وده که ایه و لا تنکث نقاده بیقاتی رب الارباب برای قدوه اجاب زیرا که بحسب ظاهر دلالت نمیکند بر آنکه مراد آنحضرت باشد مطابقة و تضمنا
و لا التزاما بلکه اخبار محض است و بجز خدای مصرح نیست و نزد تامل صادق واضح میشود که ایه دالست بر آنکه مراد غیر سحر است
زیرا که خلق اعظم اند رفع این بود که پادشاهان بسوی خلق سلوک و روی خود را بر ایشان ترش سازد چه جای آنکه این شبه با انبیا
مزیل دارد و هیچ معیوبی نبوده که متصف بوده باشد بتصدی برای انبیا و بتاجهای تقرب چگونه اولا نسبت توان داد بکسی که متخلق
بجمیع اخلاق حسنه باشد و ممتحن بر اصلاح یاران و متعطف بر ایشان و حضرت عزت جل ذکره در حق او فرموده باشد که انک لعلی خلق
عظیم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و در خبر صحیح آمده که انحضرت بر بعثت لاتم مکارم الاخلاق و در آثار وارد
گشته که حسن خلق و بنیت بود که دست از دست غلام کوبه المنظر و کوبه الرایحه نکشیدی تا آنکه غلام باراده خود دست او را نداشتی
و شمه از اخلاق عظیمه و خصال حمیده نبوی تم در کوبه انک لعلی خلق عظیم بحث بخور یافت و کسی که خلق حسن و باب مرتبه باشد
چگونه عقلی بخرین باخت این کند که بخوعنه در ایه انحضرت بوده باشد پس ظاهر است که مراد غیر انحضرت است چنانکه مرویست که
سلی الله علیه که ایه در مردی از جلیسه نازل شد که نزد حضرت رسالت نشسته بود این مکتوم از در در آمد چون او را بدید از و تنفر
شده و امر خود را از وی کرد تا جای او را بنشاند و روی ترش کرد و اعراض نمود و حق سبحانه این ایه فرستاد و اخبار نمود از کراهت
و اعراض او از ابن مکتوم **کلا** ردع است بر شایعه مذکوره یا از معاودة مثلها یعنی منزجر شو از عبوس و تولی و مجتنب شو
از تجهم و محتسب شو از تصدی بتصدی ابن اشعار است بر آنکه جایز نیست که مثل این را در زمان مستبشر بعلا آرند و اما در مابعد چون که
نعوذ بالله نفاق نگرفته پس مستلزم معصیت نبوده باشد **انها** بدرستی که آیات قرآنی **تذکرة** پندیست مر خلق را یعنی وعظیست
متعظ شدن بآن و عمل بموجب آن **فمن شاء** پس هر که خواهد **ذکره** حفظ کند آنرا و آنرا فراموش نکرداند چه زمام اختیار در قبضه
حفظ کردن آنرا و آنرا فراموش نکرداند چه زمام اختیار اوست تذکیر خبر بجهة آنست که تذکره در معنی تذکر و وعظ است
و میتواند بود که هر دو ضمیر راجع بقرآن باشد و ثانیه ضمیر اول باعتبار خبر آن باشد که تذکره است این آیه مثبت است
و کالت بالکه تا درست بر فعل بود و مخبر است در آن **فی صحف** صفت تذکره است یا خبر ثانی یا خبر مبتدای محذوف یعنی
تذکره یا قرآن مثبت است در صحیفه‌های نوشته از لوح محفوظ مکتوب یا در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی ان هذا لفی
الصحف الاولی **مکرمة** گرامی کرده شده نزد خدا **مرفوعة** برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر **مطهرة** پاکیزه کرده
شده از دنس اجناس یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکند مگر مستهای مطهر که ملائکه اند یا از سوء سبب و شبهات
بایدی سفرة بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند یا بدستهای سفرا و سفام کنارند میان خدا و خلق
که فرشتگانند که انکه الرسل گفته اند مراد قرآنند که تلاوت آن میکنند و تفصیل از این بسا رفتن کرده که صادق صلوات الله
علیه فرمود که مراد حافظان قرآن اند و عاملان آن و نزد بعضی مراد اصحاب رسول اند **کرام** بزرگان نزد خدای

یا مبرا از معایب یا معظم بر تنزیه یا باستغفار برای ایشان و استدعاء مغفرت و درجه ایشان انحضرت منا بزرگ نیکوکاران
و متقیان از مقال امر و نهی که قرآن در شیء مودر از لوح محفوظ باسمان دنیا نازل شد بدست فرشتگان کتابت آن بوده
و بعد از آن جبرئیل آنرا بر پیغمبر زمان ساخت و بعد از آن وصف قرآن بیان حال کتابت آن میکند بقوله **قتل الانسان** لعنة کرده باد
و از رحمت دور باد یعنی کافر **ما اکفره** چه معنی کافر ساخت او را این تعجب است از قوط امان در کفران و با وجود اختصار کلام که
بر سخط عظیم و ذم شنیع و گویند که مراد بانسان ابی بن خلف و قول بعضی آنست که مراد عتبه ابن ابی لهب است که او را کیک از دامن
حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم در حبالت او بود و در آخر او را مطلق ساخت و گفت کفرت بربک النجم اذا هوی و انحضرت او را
و نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک تیر دعاء انحضرت بهدف اجابت آمد در اندک زمانی شیر سر او را برگرفت و در بیشه
ثابت قضیه دارد و تفصیل آن در اوراق سابقه مسطور گذشته و تعالی او را لعنت کرد و بطریق تعجب فرمود
که چه کفر او را شدت یافت و ظلالت او بنهایت رسیده که با وجود کثرت شواهد بر توحید و ایمان نمیکرد و گویند مراد از بر انسان
است تکاثر تالهیر هنا شی یوجب الکفر و یدعو الیه فما الذی دعاه الیه مع کثرة نعم الله علیه یعنی چیزی نیست که موجب کفر شود
پس با وجود کثرت نعم او سبحانه بر وجه خبر دادن کفر او شده و او را کافر ساخته و اصلا نظر نمیکند در آنکه **من ای شیء خلقه** از چه چیز آفریده
است خدای او را این بیان ما انعم علیه است از عبد حدوث و غیره و استفهام برای تحقیر است و لهذا از آن جواب داده بقوله
از نطفه آب منی آفرید او را **فقدره** پس اندازه ساخت آنچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و حیلتها اندازه
کرد او را و کرد از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه تا آنکه تام شد خلقت او بعد معلوم از طول و قصر و سمع و بصر و سایر حواس و اعضا و مدة
عمر و تعیین آن و جمیع احوال **ثم السبیل یسره** پس بیرون آمدن از شکم مادر آسان کرد آنید بیان وجه که نوعی رحم را وسیع ساخت
یا بوجه که نعوذ رحم را وسیع ساخت و او را طولی مهموز کرد آنید تا سنگین شود یا دام کرد آنید سبیل او را خیر و شر و او را
اقدار و تمکین داد کقوله انا هدیناه السبیل و قوله و هدیناه النجدین بسبب سبیل بفعل که مفسر اوست فمن اظهر بجهة مبالغه
است در رسیدن و تعریف آن بلام بدون اشعار بآنکه سبیل مبهم است و بنا بر معنی اخیر در و ایا ثبت با آنکه دنیا مار ممات
و مستعمل نیست و مقدار عقبات فرموده **ثم اماته** پس میرانید او را بوقت انتهای عمر با این وجه که خلق موت فرمود و یا
از اله حیات نمود از او **فاقبره** پس امر فرمود بخاک در آوردن او و یا او را صاحب قبر کرد مانند یقال قبر المیت اذا دفنه
و اقبر المیت اذا امر ان یقبره و مکنه او جعله اذا اقبر یواری فیه **اذا شاء** بر وقتی که خواهد خدای **نشره** زنده کرداند
او را چه وقت نشور بار بسته است بمشیت او سبحانه عذابا مانه و اختیار دوزخ بجهة آنست که اماته و صله است بحیات ابدیه و لذات
خالصه و امر بقبر بجهة تکرم اوست و صیانة او و ضیاع بر خلاف سایر حیوانات و در جمله شرط اشعار است بآنکه وقت نشور غیر
متعین است فی نفسه و موکول است بمشیت او **کلا** این ردع است از آنچه آدمی بر آن است از اعراض و نشور و از آنچه
و از آنچه در آن است از آنکه از نعم دنیا و مستعد شدن برای رفق عقبا یعنی باید که از منزجر شود از این انکار و اعراض و

ومیتواند بود که کلا بمعنی حتا باشد یعنی حتا که آدمی لَمَّا یَقْضِ هنوز نگذارد واداء نکرد آنچه فرمود خدا او را یعنی جهد نمیکند
نه خود و نه بایل وظائف کردن نهاد و گفته اند که مراد همه آدمیان اند یعنی هنوز آدمی از گفته حقوق الهی که بنی آدم
نیامد و چنانچه حق عبادة او سبحانه است قیام نخود با وجود بسوجه تطاول زمان و امتداد دهور از عهده ادا نمایند لا یخالی
از تقصیری نیست و چون حق سبحانه بعد از بدیه عبرت شد الطعام بخوردنی خود و به بینید که بچه وجه احداث کرده میشود
أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بدلا اشتمال لطعامست یعنی باید که بنگرد بانیکه ما ریختیم آب را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس شکافتیم زمین
را شَقًّا شکافتنی بنباتات یا بگرداب و استار شود بخود استار فعلت سبب فَأَنْبَتْنَا پس روئانیدیم در زمین حَبًّا دانه
را که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و درخت انگور وَقَضْبًا و رطبه که آن اسپست و قتیبه رطبه بتقدیر مضاف
قضب است اذا قطعه بجهت آنست که آن مقضوب و مقطوع میشود وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان و
وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای مشتمل بر درختان سطبر و تناور یا بسیار و انبوه پس وصف حدایق بغلب که در اصل بمعنی رقاب
غلیظه است باعتبار آنست که صاحب اشجار غلاظ است و یا باعتبار التفات و کثرت آن بقال اشجار غلب ای عظام و رجل اغلب
غلیظ العنق و حدیقه غلباء ای شاهقة الاشجار و متکثرها فَاكِهَةً و میوه های تر وَأَبًّا و چراگاه یا میوه های خشک و چراگاه
من ابا اذا امکان یؤکل و یتفکه اومن اب لکذا اذا قصد الیه متمنی الرعی او شاء و گفته اند اب مرد و اب را چون فاکهه است
مر انسان را و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر آورده اند که ابو بکر پرسید که و اب چیست
کتابی سماء تظلنی و ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا اعلم بی که کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا دارد
چون در کتاب خدای بگویم آنچه مرا علم بآن نباشد اما الفاکهه فقد عرفناها و اما الاب فلا اعرفه فاکهه را میدانم اما اب را نمیدانم
و انس روایت کند که عمر خطاب را از این سوال کرد که کل هذا قد عرفنا فما الاب همه این را میدانیم اما اب را نمیدانیم و مظهر
منسلخ بر این آنه که اب مرعی است و نزد جماعتی آبه است که معدت برای شکستن باین منسوب شد و قوله مَتَاعًا لَكُمْ
مفعول له افعال مذکوره است یعنی این همه کردیم بجهت برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و بجهت چهارپایان شما چه اشیاء مذکوره
بعنوان طعامست و بعض علف و بعد از ذکر کمال بر وجود صانع و علم و قدرت او بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن حشر و نشر است
ذکر احوال قیامت میکند و میگوید که فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده باشنده و چیزی نام بقال صخ الاذان ای بالغ
فی اسماعها حتی کاد صماها لشدتها یعنی صیحه که بجهت فرط شدت سوزش که هر که بشنود کر گردد و گویند که ساخه مشتق
است از صخ ذ بمعنی استعجه ای الناس یصخون للصیحه یعنی صیحه که مردمان بشنوند آنرا و بنا بر وصف نفخه بصاخه از
روی مجاز باشد و بر تقدیر مراد نفخه ثانیه است و جواب شرط محذوف است یعنی چون این صیحه بیاید به بینید شما احوال
و شدائد بسیار را و دال بر حذف جواب شرط است قوله يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود
موافقت و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت حقوقی که مادر را بر او بوده و مرحمت و شفقتی که از وی صدور یافته وَأَبِيهِ و از

پدر خود با وجود شفقت و عطوفتی که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مؤنس روز گار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان
با وجود استظهار و پایشان و فرار او از قربا بجهت اشتغال او باشد بکار خود و لطیفه را و با حوال خود و علم او بعدم نفع
از ایشان و تلمیح لحب فالاحب بجهت مبالغه است کانه قیل یفر من اخیه بل من ابویه بل من صاحبته و بنیه و گویند که فرار او از ایشان
بجهت خوف از مطالبه ایشان بتبعات برادر گوید که حقوق مال خود با من مواسات نکردی و با پدر گوید که تقصیر کردی
در نیکوئی کردن با وزن گوید که طعام حرام بمن اطعام کردی و در عایه حقوق و اجبه نکردی و فرزندان گوید که تعلیم و ارشاد نکردی
و میتواند بود که مراد مرد مومن باشد که از اقربا کافر خود گریزد و آنها مسلمت نشود و موید اینست آنچه از حسن بصری روایت
کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اولکسی که از برادر خود فرار نماید هابیل باشد و از پدر و مادر خود ابراهیم و از زن
خود نوح و لوط و از پسر خود نوح لِكُلِّ امْرِئٍ مر هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ
کاری که مشغول دارد او را با آن و بسبب گرفتاری وی بشغل ایشان نپردازد عطا بن یسار از سوده زوجه حضرت رسالت
صلی الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود یبعث الناس عراة حفاة غرلا یوم القیمة و بلغ تحجة الاذان روز قیامت خلایق
را حشر کنند تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده و عرق بطریق لجام در دهن ایشان در آمده و نیز بکوش ایشان رسیده
سوده گفت من گفتم یا رسول الله و السوآة و ینظر بعضنا الی بعض چه رسوائی باشد در آن روز که هر در عورة یکدیگر نگریم فرمود
شغل الناس عن ذلک مردمان بجهت بسیاری گرفتاری بکار و بار خود باز نپردازند چون این آیه تلاوت نمود که لکل امرئ منهم یومئذ
شأن یغنیه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ دو رویها باشد در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان و فرحناک و شادمان
بسبب نجاة از طوفان و وصول بروضه رضوان و نگریستن در ریاض جنان و حور و غلمان و اینها اهل ایمان و طاعت باشند
و از حماد بن سلمه روایتست که ثابت گریان از روایه اهل سنت است مرا خبر داد از انس بن مالک که او خبر داد که مولد رسول
خدای سوال کردم و پرسیدم که یا رسول الله که مرا خبر ده از مضمون آیه و جوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة فقال یا رسول
الله یا انس هی وجوه بنی عبد المطلب انا و علی و حمزة و جعفر و الحسن و فاطمة یخرج من صلبنا و نور وجوهنا کالشمس
الضاحیة یوم القیمة بعد از انس بیان و اقاده باشد که مراد از این وجوه ضاحکه و وجوه عبد المطلب است یعنی وی منست و روی علی ابن
ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه و حمزه و جعفر چه روز قیامت چون ما از قبور خود بیرون آییم روی ما چون آفتاب تابان
روشن و درخشنده و کامل باشد و مراد بوجوه اصحاب وجوه است بر حذف مضاف و کذلک قوله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و روی چند
در آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار و تیرگی نشسته تَرْهَقُهَا فرو گیرد او را قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ و
انواع عذابها أُولَٰئِكَ آن گروه که روی ها سیاه و گرفته و گرد آلوده داشته باشند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناگرویدگان الْفَجَرَةُ بابکاران
یعنی جمع کننده فجور بکفر فلان سواد وجوه ایشان با غبرة باشد مانند وجوه ریحیان و وجوه فساق اهل ایمان بین بیاض
بود یعنی با غبرة باشد بدون قتره یا مشف بصفره یا لونی دیگر و از نحال منقولست که اسفار و اشارت وجوه اهل ایمان

ونمو باشد وابن عباس روایت کرده که از قیام لیل باشد چه از جبهه لعلم مرویست که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
وبعضی گفته‌اند که کسانی در راه خدای بجهاد کوده باشند وگرد بر روی ایشان نشسته در آن روز روی ایشان نورانی بود وغبار
گرد دنیا بتغیر وناز زنگانی کرده باشند بجهاد نرفته وروی خود را گرد آورده در معرکه جهاد نیامده باشند وبجای
ایشان دایره وگرد الود وسیاه باشد ودر خبر است که چون حق سبحانه میان بندگان مقاضه کند وانفار لغال گوید انه ان خالکم
شود وبر روی کافران نشیند ورویها ایشان که بسبب آتش وزخ سیاه شده باشد گرد الود نیز شود سورة کورت
وبعضی این سوره را سورة التکویر خوانده‌اند ودر حکم نزول آیه است یا بی بکعب بن عمر روایت کرده که
پیغمبر صلعم فرمود که هر که دوست دارد که بنگرد بروز قیامت بعیان حال آن را معاینه به بیند باید که اذا الشمس کورت تلاوة
نماید وابو بکر روایت کرده که گفتم یا رسول الله پیری زود روی بتو آورد فرمود شیبتنی هود والواقعة والمرسلات وعم
یتساءلون وانا الشمس کورت یعنی این سه سوره مرا پیر گردانیده وبنابر تقدیر صحه آنچه مرویست که از انس پرسیدند که آنحضرت
خطاب میکرد گفت شیب ایشان او نمود گفتند که شیب عیب است گفت همه شما از آن کراهه دارید پس چگونه عیب باشد حدیث
اول اقوی واصح بود باینکه اگر این سبب امری باز میشد من این سوره‌های مذکوره پیر میشدم وبروایة صحیحه ثابت شده
که علی امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که من در وقتی که غسل میدادم در میان محاسن بیاض موی چند
سفید یافتم واما موهای ظاهر او همه سیاه بود وبنا بر آنکه چون حق سبحانه ختم سوره عبس فرمود که قیامت وحوال
آن افتتاح این سوره کرد تذکر علامات واحوال آن فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اذا الشمس کورت ارتفاع شمس نیست که ما میدان شمس است نه بابتدا سه که اذا شرطیه طالب فعل است ومقتضی جواب آن
ومعنی آنست که چون آفتاب در هم پیچیده باشد واین بر دو وجه است یکی آنکه شق باشد از کورت العمامة اذا لفقتها یعنی
نور آن را در هم بیچند وگرد کنند وانتشار وانبساط نور آن از بالا آفاق زایل گردانند تا آنکه همه عالم تاریک شود واین
عبارتست از ازجرمان واعدام آن چه مادام که جرم شمس باقیست نور منبسط است وغیر ملفوف وبالجمله عبارت باشد
از رفع آن زیرا که جاسر را هرگاه که رفع کنند آن را در هم می‌پیچند ووجه دوم آنست که ماخوذ باشد از طعنه مکوره اذا
القاه ای الحقی وطرح من فلکها یعنی آفتاب را از فلک خودش بیندازند وبعضی گفته‌اند که مراد از آن اذهب منبسط
باجزاء جرم وجود آن است وبسعید بن جبیر مرویست که کورت لفظ معربست یعنی چون آفتاب را گرد کرده باشند واذا النجوم
انکدرت وانگاه ستارگان تیره شوند یعنی حرام آنها بی نور مانند یا آنکه منتثر ومتساقط گردند کمتوله
واذا الکواکب انتثرت وقوله انجوم اشهر واصح است ومرویست که در آن روز آفتاب وستارگان را در جهنم
اندازند تا عبدهٔ ایشان بدانند که ایشان را استحقاق الوهیت نداشته‌اند ومعبودان باطل بوده‌اند کما قال انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم واذا الجبال سیرت وانگاه که کوهها بعد از اقتلاع از اماکن خود در

که هر که از الشمس کورت
بخواند حق سبحانه او را نظر
خود گرداند در روز قیامت
وفاقی که بجهت او نمایند
واز ابن عمر مرویست عم

روان گردانیده شود مکوره وجمع مرور السحاب واذا البحار سجرت وانگاه که دریاها گرم گشته باشد وبزاد نزدیک گشته فرو گذاشته
شوند یعنی بحدت فرط شعور جل وگرمی هیچ بروی رفتی ومرتفعات آنها نماند یا آنکه آن تغیر وتمیز ترتیب مالها است تو در بحر بحدت
نفاسته آنها را باز نمیکنند وسوار نمیشوند وشیر نمیدهند وشدند بحانی منقولست که مراد بشار بحار آنکه ماء اطراف بحار را از بحر
را بر جمع عشر است چون ماء کر جمع نفاست واذا الوحوش حشرت وانگاه که هر جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا وهر یکی که مختلط
شده متاریان را اجمال از یکدیگر نباشد از فناده مرویست که هر حیوانات را بجهت قصاص محشور سازند آنکه جانور را بر حشر کنند
ومرویست که بجهت قصاص وامور اخرا خال سازند وجمع کمار بانی فانند مکی انچه در وسر ورنی نه باشد وموجب تعجب ایشان
از صورت ایشان خطاها وسوس وغیرها وکسانی که میگویند موجود نیست قایلند بانکه وحوش همیشه خواهند بود وجایی از انها
که قابل ملاقی وموجود نیستند میگویند که حق سبحانه ایشان را موجود سازد بفعل بسیم خود فانی نکرده‌اند واصح واشهر در قلوب ایشانست
واز ابن عباس مرویست که مراد بحشر وحوش موت ایشانست بقال اذا جمعت السنة الناس واموالهم حشر تقول السنة بحشر جدیر
موت است مگر حشر جن وانکه از حشر نفوس است واذا البحار سجرت وانگاه که هر دریاها پر کرده شوند یعنی یکدیگر
آمیخته سازند تا هر دریا تلخ وشیرین یک دریا شوند واین ماخوذ است از اذا الشجرة الزناد اصلاح الحطب بها پر آتش کرده آینه شود
از آتش وتسانیده کرد در برای تفسیر اهل تاریخ واز ابن عباس منقولست که چون روز قیامت باشد خدای تعالی آفتاب وماه وستارگان را
در هم بجهد وزد در دریا افکند وبعد از آن باد بران جهد وهمه دریا پر آتش گردانده ودر فتوحات مذکور است که عبدالله عمر
هر گاه در دریا را بدیدی گفتی یا اخی تو دنانا واز حسن مرویست که آب دریاها را بسوزند واز آتش گرد اسد بجز بقیه
کریل قطره آب نماند وبنابرین سجر از لغات الاضداد است واز عبد الله بن عمر نقل کرده‌اند که بحار جهنم است بدنیا که هر روز دنیا فانی
خواهد گشت ومعنی آنست که هر دریای جهنم را بران ریزند وجهد کرده‌اند آن را بدان دوزخیان سیلان نمایند ابی بن کعب منقولست
که وقت حدوث قیامت شود مردمان غافل بیخبر در بازارها باشند واو معاملات مشغول باشند ناگاه بینند که روشنایی آفتاب زایل
وایشان در بحیرات باشند که آفتاب را جست شود وجه طوشه روی نمود ناگاه ستارها از آسمان فرو ریزند ودرین اندیشه باشند
که کوهها بر روی زمین در حرکت آیند وچون کوه بر هوا روند چنان در میان کوبند وبیابان آدمیان بناه بهر بان روند وآن
وحوش وطیور با یکدیگر مختلط گردند ودرین حال چنان گویند یا آدمیان که ما بروم واز این معنی استخبار کنیم پس روند دریاها
جنبانده آتش شده مجد رخشند وشعله میکشند ودر آن حال این زمینها واسمانها شکافته گردند وباد پیدا شود وهمه را مولی
کند واز ابن عباس مرویست که نزد قیام قیامت این شمس ولانه که مذکور شد در دنیا حادث شود وشرح دیگر در آخرت بوجه
آید واین آنست واذا النفوس زوجت وانگاه که نفسها جفت گردانیده شوند یعنی هر کس را با مثل خود برانگیزند صالح را با صالح
وطالح را با طالح یا هر کس را با مثل خود جمع کنند یا هر را بشکل خود نقاشت بعضی گفته‌اند کفار وعصاة را بشکل اهل دوزخ واهل
ایمان وطاعت را بشکل اهل بهشت یا بحور مثاره سازند وفوج کافران بشیاطین واز ابن عباس مرویست که درین وقت

بدن حال ایشان

مردمان مسئول شوی و بدان قوله تعالی و کنتم ازواجا ثلاثة وَإِذَا الْوَأْدَةُ سُئِلَتْ وانگاه که دختر زنده در گور کرده پرسیده
شود یعنی از وی سوال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بگناه کشته شده است ایراد قتلت بصیغه غایب باعتبار اخبار است و این سوال اگرچه بحسب ظاهر
بوده است اما بحقیقت تعلق بوالد است و فایده این سوال زنده آنست که در جواب گویند که مرا چرا کشتند شده تا موجب سوال
در توبیخ و تبکیت والد شود و بجهت بوکه از کرده و جاری مجاری اینست رقوع و سکت و قولهم العسی الناس تحدیدی
و ابی الصلت من دون الله الی قوله سبحانه ما یکون لی ان اقولها لیس لی بحق چه این موجب ترجیح قول دیست و اثبات حجت بر دشمنان
پس غرض از سوال التقدیر و سرزنش باشد چرا از آنکه دختران را زنده در گور کرده باشند و بعضی و بعضی گفته اند که معنی سئلت طلبت
عن والد مسئول باشد و مودة مسئول عنها و این نظیر ایه ان العهد کان مسئولا باشد که بمعنی مسئول عنه است و این علی شیع و فضل
قبیح عادة اکثر عرب بود در جاهلیت که از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار و عیب دختران را زنده در گور کردندی حق سبحانه
فرمود که در آن روز سوال کنند که چرا ایشان را کشتید و مرویست که چون کسی خواستی که دختر را بکشد از برای وی چاهی
بشیب بد و خاکی و در و پوشانیدی و بشبانی فرستادی و اگر خواستی که ویرا بکشد در شش ماه میگفت اشتری پس مادرش را گفتی
بیارایش و اگفتی او را مطیب سازید چون که بخانه شوهر میبرم و در صحرا گوی بکندی و آنرا برکنار آن گور بردی و باو گفتی
که در چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست بر وی زدی و او را در آن چاه انداختی و آنرا بر از خاک کردی از ابن عباس مرویست
که زنی چون وضع حمل او نزدیک رسیدی گوی بکندی و نزدیک آن نشستی اگر دختر بودی در آن گودال انداختی و آنرا پر از
کردی و اگر پسر بودی نگاه داشتی و گویند که این عادة مخصوص بود بقبیله چند از عرب و در روایة آمده که قیس بن عاصم
نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله من در جاهلیت نه دختر خود را در خاک کرده ام عذر آنرا چه بخواهم فرمود از هر گوسفند
بنده آزاد کن گفت مرا بنده نیست اما شتر دارم فرمود آن را بر هر کدام شتر قربانی کن و نه شتر را قربانی داد وَإِذَا الصُّحُفُ
نُشِرَتْ وانگاه که نامهای اعمال بوقت موت بندگان در هم پیچیده باشند گشاده گردانیده شود نزد حساب اعمال
او بر و ظاهر گردد و او خبر داده شود از قتاده مرویست که صحیفه بابن آدم تطوی علی ما فیها ثم تنشر یوم القیمة فلینظر
رجل ما یملی فی صحیفته ای فرزند آدم صحیفه تو در هم پیچیده شود بر عمل تو و بعد از آن در روز قیامت آنرا گشاده سازند
پس باید که مرد نظر کند در آنچه املی میکند در صحیفه خود و از نشر آن اندیشه کند و در نقل آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گفت یحشر الناس عراة حفاة مردمان را حشر کنند تن برهنه و پا برهنه و گفت یا رسول الله زنان چه حال بدانشته باشند
فرمود شغل النساء یا امرأة مردمان هم مشغول و بحال دیگر نپردازند گفت ما شغلهم چه چیز شغول ساخته باشد ایشان را
فرمود نشر الصحف فیها اما قیل الله و قیل الحق که گشودن نامهای اعمال که در و نوشته باشد علاوه مقدار مورچه خورد باشد
و دانه خردل که چگونه بدانها است یعنی جمیع چیزها از اعمال بد و نیک داشته شود هر باشد و گویند که مراد بنشر صحف تفریق
است میان اصحاب آن یعنی نامهای اعمال مردمان پراکنده سازند و هر کس نامه خود را بردارد و از مرتبه بن و داهم و ذات

که سخن بر سلم فرمود که چون روز قیامت باشد صحیفه از زیر عرش بر آن شود پس صحیفه مومن بر دست راست و این و در آن نوشته
بجنت عالیه و صحیفه کافر در دست او و در آن مکتوب باشد فی صعود و جحیم و این بعضی محض اعمال اشتند وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ
وانگاه که آسمان برکنده شود و از روی بیکدیگر فرو کشیده شود مانند برکندن پوست از مذبوح و برداشته برده
از روی چیزی و بعد از آن آنرا در هم پیچند وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وانگاه که دوزخ افروخته و تافته شود بشرار شعر و گویند
که تافته شود بغضب خدای و خطایای بنی آدم شود و بعضی تشدید بمعنی تحریر جهنم مبالغه بمعنی بسیار تافته شود وَإِذَا
الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ وانگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود به دوستان خدای برای دخول کقوله تعالی و ازلفت الجنة للمتقین
غیر بعید و گویند که غیر بهشت را نزدیک آورند و برمومن و کافر تا منافع سود و مضار زیاده شود و حسرت حاصل و زخم منفعت
گردد جواب شرط مذکور است که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بدانند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر
و گویند که احضرت بمعنی وجدت حاضر است چه احضر که بمعنی وجدت محضرا است یعنی بدانند نفس آنچه حاضر یابد از عمل نیک و بد مراد آنست
که تا آنجا بدو دار ده حال که مذکور شد شش بر زمین دنیا و شش بر زمین قبر مشاهده نکند نداند که چه کرده است چه داند
و چون بدانند که هر چه از خیر علانیه و نعمت و بر شری ملاقی و عنایتی بر نیکی حسرت بود که چرا زیاده نکردم و برابر و کشیده چرا
مباشرت شد و آنچه زیاده هیچ فایده نداشت و در خبر است که نزد ابن مسعود یکی این آیه تلاوت نمود چون این آیه از وی شنید
گفت و انقطاع ظهرا پشت من شکسته شد و بدانکه نفس در معنی مهم است چون خیر و شر و جزا و ایمان نفس که باشد خیر و شر
خود را نزد خود حاضر یابد که مراد نفس واحد باشد چنانکه ظاهر آیه است لازم آید که آن منافی گریه بود تعجب از نفس ما علمت من خیر محضرا
فَلَا أُقْسِمُ پس البته سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان رجوع کننده بعد از رفتن و این ملفوظ است بخلاف آنکه از مراد ماسوی بزرگ
است از سیارات و لهذا وصف آن نمود بقوله الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان که پنهان شوند که اند در تحت و شعاع آفتاب و این شعاع است
از کنس الوحش اذا دخل کناسه و کناس خانه وحش است که از اغصان اشجار ساخته باشد و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرویست
که مراد بآن پنج ستاره است که از خمسه متحیره میگویند و آن مریخ است و زحل و عطارد و زهره و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع
میکنند اگر در تحت نور شمس مستور میشوند پس خنس ایشان رجوع است و کنس ایشان اختفا در تحت نور شمس و نزد بعضی مراد جمیع
کواکب اند که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب میشوند از عیون و کنس ایشان در شب است یعنی بنشان از آنکه خود بیرون می آیند که وحش
تطلع می کنند سماها یا روز تواری میشوند در آنکه خود کنسها تواری الوحش فی کناسها وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب
وانگاه که پیش آید و هوا را تاریک کرده اند یا باز پس رود و ظلمت آنرا زایل سازد این از اضداد است یقال عسعس اللیل اذا اقبل
و اذا ادبر و قول او مرویست از ابن المنذر و ابن عباس و مجاهد و قتاده و ثابت از انس وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح
وانگاه که در زمین طلوع کند و روشنایی بر آن منتشر شود و چون اقبال روح و نسیم مقارن اقبال صبح است نسبت تنفس بدان نسبت
میکنند بسبیل مجاز و میگویند که تنفس الصبح و مراد باد صبحگاه طلوع است جواب قسم اینست که انه لقول رسول

كريم مراد كنار فرستاده است بزرگوار كه مراد جبرئيل است كه انرا از نزد خداي بپيغمبر خدمه و يا وكفته خلاصه معنى انست كه قرآن
كلام خداست و او را بر پيغمبر خوانده جبرئيل و پيغمبر خوانده و پيغمبر انرا از جبرئيل شنيده كه جبرئيل انرا از نزد خود كفته و بعضى كفته
اند كه اضافه قول بجبرئيل بجهت انست كه خداي تعالى بجبرئيل امر كرده كه آيت تحدى و قل لئن كنا نزد محمد و ابن كلام را باو كويد و بعضى كفته
جبرئيل بفرمايد كه ذي قوة خداوند قوت و قدرت و انرا بر داشتن بجناح خود و نزد بلند آسمان بودن و
منقلب ساختن يا توانا در علو و تبليغ رساله و شديد القوى و ذو مرة نيز بهمين معنيست و بعضى كفته مكين
بر حسب حال مكين است و عظم مكين را بمنزله متمكن از بجهت فرموده كه عند ذي العرش المكين رسولى كه نزد خداوند عرش
بامكانه و منزلة است مطاع فرمان برده شده در ميان ملائكه يعنى هر چه كويند فرمان برند و از بخدا در شب معراج خزينه
را امر كرد تا ابواب بهشت را كشادند و پيغمبر صلعم داخل شد و انواع نعم انرا مشاهده نمود و خازنان دوزخ را امر كرد تا ابواب
دوزخ را كشودند تا بحضرة اضافى عذاب و نكال انرا ببيند ثم امين در آسمانها امانت است و روح كناري كه اسلام آورده
نيكى بكه مران بجز حق سبحانه با وكفته بيغمبر بيرى كسان و مستوى اند بكه ثم متعلق بما قبل باشد يعنى مطاع در آسمان و در
حق ايشانست كه پيغمبر جبرئيل را كفت تو قهاى چه نيكو مدح كرد مرا در قول كه ذو قوة عند ذي العرش مكين مطاع ثم امين
ما قوتى و ما كفتا ما شدى قوة و اما مكين جهت كفتا ما تو من انست كه چون مبعوث شوى مدايى لوك چهار شهر چون
در هر شهر چهار هزار مقاتل بيرا از ذراري و نسوان و مواشى چهار هزار تا بزمين هفتم از جاى بر كنم و باسمان بردم
تا آنكه آواز خروس و سكان ملائكه آسمان شنيده شد پس انرا منقلب كردانيده و هر دو را زير و زبر كردم و اما امانت من انست
كه هيچ چيز مامور نشد كه در ان تغيرى كرده باشد و تغيير و تبديل داده زياد و كم ساخته باشد و در تبيان آورده كه مراد
برسول در اينجا حضرة رسالة صلعم است كه نزد كردكار است نزد پروردكار و صاحب قوة است در طاعة و خداوند قدرت و نيكانه نزد حضرت
عزت و مطاع يعنى تجاهى الهوة و امين بر آسمان و غيب و بعد از بيان حقيقت قرآن و نزول آن از نزد حضرة مناجى بخطاب بكافران
ميفرمايد كه وما صاحبكم و نيست صاحب و يار شما يعنى محمد صلعم كه شما را دعوت ميكند بر راه حق بمجنون و ديوانه كه مقلوب و پريشان
شده باشد و تغيير بيمار خود و باطل و محو و فساد شوانه نمود اين كلام نيز جواب قريش است يعنى وكه با امور مذكوره كه قرآن اسطه
جبرئيل از نزد او سبحانه بر پيغمبر خوانده شده و پيغمبر مجنون نيست همچنانكه كافران ميكويند بلكه انقلاب زمانه است و بنا كه
استكمال اين آيه بر فضل پيغمبر بجهت تعدد فضائل كثيره و براى جبرئيل و اقتصار بر نفى جنون از پيغمبر بجهت ضعيفست زيرا كه مقصود از
نفى قول كفار است كه افايعلم بشر و انما علمه انه كذا امر بجنة نه تعداد فضل هر دو و موازنه ميان ايشان ولقد رآه و بتحقيق
كه ديد پيغمبر جبرئيل را بصورت اصلى بالافق المبين بكناره آسمان كه روشن است يعنى مطلع افق آنجا كه بلند ترين موضع
و اينجا بود كه رسول صلى الله عليه جبرئيل را كفت ميخواهم ترا باسمان بهمان صورت به بينم جبرئيل كفت يا رسول الله طاقت
آن نخواهى داشت پيغمبر فرمود باري بهر صورت كه هست خود را فاى جبرئيل كفت در كجا خود را بتو نمايم فرمود اطلع كفت در راه

لكنجه فرمود بنا كفت در اينجا نيز نخواهم كفت بنده فرمود بعرفات كفت اينجا نيز نتوانم است و اكر البته ميخواهى كه مرا به بينى در كوه حرا
خود را بتو نمايم و چون روز موعد رسيد رسول بكوه حرا بر آمد و نشست جبرئيل آمد و كفت عرفات اسلام بتو مبارك و جبه عجيب
و او را از كه از خشخش و جلجله او هم روى زمين پوشيده شد و بالهاى خود را از مشرق تا مغرب يكسر كرد سرش بر آسمان بود و پايش در
هفتم رسول كه از صورت و هيئة را شاهده كه بيننا د و بيهوش و جبرئيل را در صورتى كه نزد رسول بيامد تبديل شد و نزد رسول
نشست و او را در زير پر خود كرفت تا با هوش آمد و رسول را كفت بار رسول الله ترا خلق عظيم آمد اكر ميكائيل را به بينى كه حال او چه
كس او از بدن من نزديكتر است و دوش او در زير عرش است و پاها در تحت الثرى و عرش عظيم بر دوش او ست و با وجود اين عظمت از ترس
خداى جبار خود ميشود كه كنجشكى و عرش قدرة خداى بلند و نيز در وقت بنى و قرآن سفر مايه وما هو و نيست پيغمبر على الغيب
بر چيزها يا بر شيء يعنى بر آنچه بوحى بدو ميرسد بظنين بخيل كه شما را تعليم نكند و از شما پوشاند وما هو و نيست قرآن
سخنى بر انده شده بشيطان بقسان نصاء عبد اسلى يعنى قرآن كفتار مسترقه سمع نيست كه انرا از آسمان استراق نموده
باشند و بكهنه رسانيده اين بجهت قول كفار است كه قرآن كهانه و سحر است كه بجهت تكبير اهل كفر سيفرمايد بقول شيطان رجيم
پس كجا ميرويد يعنى بكجا ميرويد راستى و درستى چرا از اقرار اين ميكنيد و با وجود تظهير حقيقت ان شبهه سيدهيد انرا بسحر و كهانه و لسان
اولياء حق سبحانه باين كلام اسباب كفار نموده در آنچه سلوك مينمايند در آن راه از راه باطل و تراطير حق كه از عدم تبعيت رسول است
و كرويدن بجهت قرآن همچنانكه كسى بر آثار جاده باشد كه بيند كه اين تعبير انقوى نيست قرآن الا ذكر للعالمين مكر پندى مر عالميان
و اكر موصول ايشانست بطريق قوم و مراد استقيم باشد تحت مكر شرف لمن شاء منكم لمن شاء منكم اين بدل بعض است از عالمين بعد قرآن موعظه
است مر كسى را كه خواهد از شما ان يستقيم اكر مستقيم شود در راه خدا و پيروى حق كند و ملازمت صواب و اعمال ابرار عالمين بجهة
انست كه جمع كس منتفع نميشود بتذكير مكر كسى كه بعض بعضى كه مستقيم شوند بخواهد اسلام فكان فيه انما موعظ نيست جان و اكر
بحسب ظاهر عالمين موضعانند خصوصه بعضى انست كه تخصيص اهل استقامت بتذكير براى تذكير سبب تعليم از براى عالمين بجهة انست كه
منفعت اند جمع است كسى كه طالب حق اند بقول الله تعالى ان هذا الا ذكر و قرآن تبع الذكر و يخشى الرحمن بالغيب وما تشاؤن و نخواهيد
شما استقامت و هدايت را باختيار الا ان يشاء الله مكر آنكه خواهد خداى رب العالمين كه پروردكار عالميان اختيار شما را
براه يعنى شما بشيه و اختيار خود ايمان بيارى مكر كاهى كه شيه خداى تعالى بكرد بر اجبار شما و الجاء شما بر ان اما چون كه اين مخالف
تعليق است اراده اين فرمايد اكر مراد اين باشد كه شما اراده استقامت نكنيد مكر كاهى كه خداى لطف كند شما و توفيق دهد
رسالت رسول را الكب يا آنكه بشيه و مراد خود بطاعة و عبادة خداى نكنيد مكر كاهى كه اراده او سبحانه موافق اراده باشد و شما را
باراده خود ايمان و تعليم دهد نه آنكه مراد اينست كه شيه خداى موافق شيه عباد است و بعكس زيرا كه او سبحانه مبرا
است و ان اراده قبايح سوره انفطرت و اين سوره را الانفطار نيز كويند و در مكه نزول يافته و نوزده آيتست
ابى بن كعب از پيغمبر صلعم روايت كنند كه هر كه اين سوره بخواند حق سبحانه بعدد هر قبرى و قطره بارانى براى وى حسنه نويسد

وجای کنند بر دریا سا اگر مانند و در روز قیامت کار دریا با سلاح آورد و حسین بن علا از ابی عبدالله روایت کند که هر که این سوره را
قرائت کند از النساء است و در نماز فریضه یا نافله انصار انصب العین خود باز دهیم جمالی او را از رحمة خود ایمن نکند و حسب و رحمة
الهی نظر کند و او سبحانه بیوسته رحمة بارکند تا مردمان از حساب فارغ شوند و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره متقدمه بر نحوی بذکر
اهوال قیامت افتتاح این سوره بنوعی دیگر کرده و فرموده بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت
آنگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت وآنگاه که ستارگان فرو ریزند و از ابن عباس روایت است که اولین از کواکب ذاتی
کند و بعد از آن ابر مظلم آنها منتثر سازند و در بیان آورده که کواکب بر مثال آنها در معلقه از بیش طاق فلک جلد فرو در افتند
اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بیند سلسله از دست ایشان بیفتد و کواکب فرو ریزند واذا البحار فجرت
وآنگاه که دریاها روان گردانیده شوند یعنی حامل بیان آنها بود از دو بعضی بگرگ شیرین تا شور و شیرین بلند دریا گردد
و از حسن مقول است که مراد آنست که زمین همه بهای دریا آتش گیرند و جمیع دریاها خشک گردند و قطره آب در آن نماند و بدین تفسیر
بمعنی تسجیر است واذا القبور بعثرت وآنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکهای آنرا منتقل سازند و اهل آن ظاهر گردانند تا
مدفونات آن از اموات و غیره ظاهر گردد و بر همه مردگان زنده شوند و گویند بعثره مرکبه از بعث و ره ایضا و نظیر اینست بحثره و بحثا
و بعثره بمعنی جدا یا امور مکروه حادث شود علمت نفس ما قدمت بداند هر نفسی آنچه از بیش فرستاده از طاعت و معصیت وما اخرت و آنچه
باز پس گذاشته از توبه یا از کار یا از فرایض که ضایع کرده یا از سنت حسنه که عمل از آن بر دیگران عمل نموده باشد و ثواب
عاملان باشد چنانکه از اجر و ثواب ایشان چیزی کم کنند و یا در هر سنت سیئه که بنگاه بر آن قدم کرده باشد و ایشان بعضی ظلم و یا
مانند عذاب آنها باشد چنانکه نقص در وزن و عذاب ایشان واقع شود چنانکه از عبدالله مسعود روایت کرده انه کان ما قدمت من خیر او
وما اخرت من سنة حسنة استن بها بعده فله اجر من اتبعه من غیر ان ینقص من اجورهم شیء او سنة سیئة عمل بها بعده فعلیه وزر من عمل
بها ولا ینقص من اوزارهم شیء و بعضی قول اینکه در اخبار آمده که سائلی در مجلس حضرت رسالت صلعم سوال کرد هیچکس از حضار آنحضرت
چیزی نداد و همه ساکت شدند یکبار دیگر طلب چیزی کرد یکی برخاست و چیزی داد و مردمان بر وی بخندیدند آنحضرت او تصدق کرد هر او را عطا کرد و بعد
آنحضرت فرمود که مرا سائلی بر فلان و مثل اجر من تبعه غیر منقوص من اجورهم و من استن شرا فاستن به علیه وزره و مثل اوزار من تبعه
غیر منقوص من اوزارهم حذیفه بن یمان بجا آورده بود ابو ایاس تلاوت نمود که علمت نفس ما قدمت و اخرت و گفته اند که معنی آن که دانند
هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا آخر عمر آنگاه خطاب بسید کائنات کرد یا ایها الانسان ما غرک چه چیز فریفت ترا بربک الکریم
پروردگار بزرگوار خود که کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان او و ذکر کرم جهت مبالغه است و منع از امتثال چه محض کرم او مقتضی
اهمال انعام و تشبیه بولی و معاری و مطیع و عاصی نیست چه جای آنکه سنت قهر و انتقام بان منتسب باشد و اشعار است بانچه
شیطان انسان را بان مغرور ساخته و با وگفته آنکه اصل اشتغال تو بکریم است عذاب احد و لا یحل العقوبة انچه نیکو بجای آنکه
پروردگار تو کریم و رحیم است هیچ کس را عذاب و عقوبت معاجله نمایند و دلالت بر آنکه کثرت کرم او مستدعی جرأت

او نشاند که در عصیان او بجرأت اغتر بکرم او یعنی مغرور نشود بکرم او سبحانه و با چاه و تحطا انعم و بعد از تمکین و تخفیف او تنفس
او و تنبیه بخود و بعیه بزان کافر و عاصی نگردد و اعتماد نماید بر آنکه کرم و فضل او کرمه باعث است بر الحاد و انعام او را عذاب نکند و او را
ثواب بحساب بنوازد جزای امر منکر است و خارج از حکمه و لهذا حضرت رسالت صلعم در وقتی که این آیت را تلاوت فرموده که عزت جهله
و حسن کنند که مراد او شیطانه الخبیث و فضل بن عیاض را گفتند که اگر در روز قیامت ترا سوال کنند که ما غرک بربک الکریم تو چه
جواب خواهی داد گفت خواهم گفت که مرا بنی ستورت الدخاه پرده های فرو گذاشته تو مرا مغرور ساخت یحیی معاذ رازی چون باین
آیه رسید گفتی الهی عزتی بک سنزت علی اگر با اولیا مرا سوال کردی زهره آن نمیداشتم که من بعد معصیتی کنم و بیت دیگر
عزتی بک برک سالتنا و انا و اذا میو المومنین صلوات الله ما نوز دست که الانسان مغرور با لسنه علیه و مستدرج بالاحسان
الیه و قال بعضهم عزتی حلمک و این بر سبیل اعتدا نیست بخطا در اغتر آنست بالحلم نه بر طریق اعتدا از همچنانکه مظنه طلع است
و در روایت آمده که نزول این آیه در شان ابی الاشدین است که حضرت رسول را صلعم بیازرد و بفرمود و او با کما
الهی مغرور بند حق سبحانه فرمود که ای کافر چه چیز ترا مغرور کرد اینکه تا از عذاب خدا ایمن شدی و نزد اکثر مفسران آنست که
خطاب عام است و مراد میان انسان یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور و ساخت تا عاصی در خدا و کردی کشتی در نافرمانی و از ابن
عباس مرویست که هیچ بنده نباشد الا که در روز قیامت حق سبحانه با و خطاب کند که با این آدم ما غرک بربک الکریم چه چیز ترا بر من مغرور
گردانید و از عبدالله مسعود منقولست که ما منکم من احد الا سیخلو الله یوم القیمة فیقول یا ابن آدم ما اجبت المرسلین هیچکس نیست از شما مگر که حق سبحانه در روز قیامت در خلوت او را گوید که ای فرزند آدم چه ترا مغرور ساخت بمن
ای فرزند آدم چه کردی با نعمت دانستی و چه جواب سیفرمودی داد شیخ منصور خاکی گفت که اگر خلقی از من این سوال کنند گویم غرنی
کرمک و در معالم التنزیل آورده که ابو بکر وراق و ابو الفضل عابد و جز ایشان از اهل اشارت میگویند تخصیص ایراد اسم کریم در این
محل از جهت آنکه تنبیه است بنده را تا گوید الهی غرنی کرمک حیث قلت بربک الکریم و فریفته شدم بکرمی تو که بعد از
ما غرنی گفته بودی و در خبر است که امیر المومنین صلوات الله علیه غلام خود را مکرر آواز داد غلام می شنید و جواب نمی داد فرمود
ای غلام چرا می شنوی و جواب نمیدهی گفت لثقتی بحلمک و لعلمی من عقوبتک از برای آنکه بر حلم تو واثق بودم و بر عقوبت تو ایمن
امیر المومنین را جواب وی خوش آمد و او را آزاد کرد و بدانکه علما در معنی آیه اختلاف است فقیل هو النعم الذی لا تعالی
احسان و انعام لا یحصر بعد و لا یدفع بمرض و قیل هو الذی یعطی ما یعطیه و ما لیس علیه و لا یطلب ما لا و قیل هو الذی یقبل و یعطی
الکثیر و قیل الجواد المتفضل و قیل الذی عن کرمه سبحانه انه لم یرض بالعفو عن السیئات حتی بدلها بالحسنات حاصل آنکه حق سبحانه
در روز محشر با انسان گوید که چه چیز ترا مغرور و ساخت بخداوند بزرگوار خود الذی خلقک آنخدائی که بیافرید ترا و بنائی
که هیچ نبودی فسواک پس راست کرد و تمام کرد اندام ترا و اعضای ترا بیخ باید یعنی بیافرید اعضای ترا سلیم از عیب
و نقصان و معدل برای منافع مرتبه بران فعدلک پس گردانید ترا معتدل و متناسب در خلقت بدون تفاوت و تفاوت

واختلاف چنانکه احد عینین را اطول از دیگری گردانید واحد عینین را اوسع از دیگری و بعضی از اعضا را بیض و بعضی را اسود
و بعضی موی سیاه و بعضی را سرخ یا ترا معتدل القامة ساخت نه ما نند بهایم یا اوزون تر انجلند حسنه که منافق سایر مخلوقات
دیگر است و نکرد انید خلقت ترا از خلقت غیر ترا از حیوانات و بحیر ساخت از خلقی که مغایر خلقت انسانیست **فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ**
در هر صورتی که خواست انرا **رَكَّبَكَ** ترکیب ترا و در هم پیوست ما ملوز اید است یعنی ترکیب داد ترا در هر صورتی که مشیت و حکمت
او اقتضای ان میکرد از صور مختلفه در حسن و قبح و طول و قصر و ذکورت و انوثت و شبه ابو یا ب و ام یا خال و عم و غیر ان از سایر
اقارب چنانچه امام رضا از ابای کرام خود علیهم الصلوة والسلام روایت کرده که پیغمبر صلعم مرد بر اکفتند فلان ترا فرزندی که امده
یا مشابه ما و راست باید فرمود لا تقل هکذا ان النطفة اذا استقرت فی الرحم احضرها الله کل نسب بینها و بین ادم ما فرات هذه
الابی فی ای صورة ما شاء رکبک ای نیا بینت و بین ادم یعنی اینچنین مگو بدرستی که نطفه چون قرار گرفت در رحم حق سبحانه
نشیر که میان مرد و زن باشد یا ادم و حوا جمع کند و او را بان شبه اورند که خواهد نه یعنی که حق تعالی فرموده که فی ای صورة
ما شاء رکبک یعنی در انچه میان تست و میان ادم ترا بیا فرید و اگر خواهد بصورت حمار و اگر خواهد بصورت قرده و موش نیست
قول صادق علیه السلام که ای نوشاد رکبک علی غیر هذه الصورة مراد انست که قادر است که بهر صورتی از صور حیوانات که خواهد
ترا بان صورت سازد چه تصویر باختیار فاعل مختار است نه باسباب موجبی که خلاف ان روا نباشد ولکن حق تعالی جسم و عمل و کرم
خود ترا بر احسن تقویم خلق فرمود که ان صورة انسانیست و باید دانست که این جمله موصول اسمی فی ای الذی خلقک
تا اخر صفت ثانیه رب است تا معنی رب چنین باشد مثبت کرم او و منبه انسان بر انکه بهر که قدرت بر خلق و تصویر داشته
باشد قادر خواهد بود بر قدرت او بر ایجاد ثانیا و عدم عطف جمله فی ای صورة الی اخره بر ما قبل بجهت انست که ان بیان
عدل است و جار و مجرور متعلقست بر رکبک ای وصفت فی بعض الصورة و ممکنست فیه ما بجز وصف ای رکبک حاصلا فی بعض
الصورة و محل ان نصب است بر حالیه اگر متعلق بجز وصف باشد و میتواند بود که متعلق بعدل باشد و حج در رکبک ای معنی تعجب
باشد ای صنعت فی صورة عجیبه و بعد از ان گفته باشند که ما شاء رکبک ای رکبک ما شاء من التراکیب یعنی ترکیبا حسنا و منبه
ما موصوله خواهد بود نه زائده و قوله **كَلَّا** ردع است از اغترار بکرم پروردگار یعنی باز ایستید از اغترار بکرم خدا و توهم
بتفضیل او چه کرم و فضل موجب شکر و طاعت است نه کفر و معصیت و قوله **بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ** اضراب است از اغترار یعنی نه انست
که باور ندارید از کفر و عصیان بلکه تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد و تعمد تو تکذیب بثواب و عقاب یا تکذیب میکنید
دین اسلام که بدرستی از طرف حق که اغترار است **وَإِنَّ عَلَيْكُمْ** و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و کفار شما **لَحَافِظِينَ** نگاه بانانست
از ملائکه **كِرَامًا** بزرگان نزد خدای **كَاتِبِينَ** نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما **يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ** انچه میکنید لا یخفی
و بعضی از روی دانش مینویسند در خبر است که چون بنده طاعت نوشته دست راست مشاهده شود و بسبب تمام نکی اراده کند
و چون معصیتی کند بر دو ملک شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد اراده دیگر کوید که توقف کن پس تا هفت ساعت

توقف نماید تا باشد که بنده پشیمان کرده و اگر در ین مدت پشیمان نکرده و تائب نشود فرشته دست راست با نوشته دست چپ کوید
که بنویس بدرستی که جاهل بنده است و بدانکه ایراد این کلام برای تحقیق انچیزیست که تکذیب بان میکردند و در انچه متوقع بودند
باز نشاهج و اعمال در نکار ایشان و در روز بعث یعنی شما تکذیب روز جزا میکنید و احوال حساب را سهل می پندارید و حال انکه
اعمال شما را مینویسند تا بان جزا داده شوید و تعظیم بالکلیه ایشان بنده کنند نزد خدا بجهت تعظیم روز جزا است و اشعار بر انکه
نوشتن اعمال و ضبط ان از جلائل امور است نزد خدا و اگر دانست بر انکه عباد بحقیقت اعمال اند نعوذ سبحانه نیز که استناد فعل
بایشان نموده و فرموده که یعملون ما تفعلون **إِنَّ الْأَبْرَارَ** بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران **لَفِي نَعِيمٍ** در بهشت با نعمت
وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که بدکاران که مکذبان اند **لَفِي جَحِيمٍ** در دوزخ اند این بیان ان چیزیست که حفظ اعمال را بجهت ان میشود
که تهویل و تشویر مشرکان و ملحد مر اهل ایمان را پس در مقدمه فجار میفرماید که **يَصْلَوْنَهَا** در اینند بدوزخ و ملازم ان باشند **يَوْمَ الدِّينِ**
در روز حساب که روز قیامت است **وَمَا هُمْ** و نیستند فجار **عَنْهَا** از دوزخ **بِغَائِبِينَ** که شدگان بجهت خلود ایشان
در ان یعنی همیشه در ان باشند و بیرون نیایند و نزد بعضی معنی انکه قبل از دخول در دوزخ از ان غایب نبودند نه انکه بعد
حرم از ان در قبور میافتند و بدانکه عنوان بود که مراد انجماعه عصاة اهل اسلام باشند نه انکه باجماع و نص دلیل عقلی ثابت شده
که اهل کبیره از مسلمانان مخلد نخواهند بود در دوزخ مردودیست که فضیل هرگاه عمر این باب میخواند میکفت ما اشد هاتین الایتین
علی الغافلین سخت ترین ایتی بر غافلان این ایتیست پس بر سبیل استهوال و استعظام روز قیامت میفرماید که **وَمَا أَدْرَاكَ**
و چه دانا ساخت ترا یعنی چه دانای تو که **مَا يَوْمُ الدِّينِ** چیست روز حساب و جزا **ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ** پس چه دانا کرد انید و چه دانستی
که **مَا يَوْمُ الدِّينِ** چیست روز شمار تکرار جهت تعجیب و تفخیم شان او و راست یعنی که انرا هیچکس بدانند و علم هیچ عالم و فهم
هیچ دانا بان نرسد و گویند که معنی انست که تو چه میدانی انچیز بزرگ که در روز جزا است از انواع نعم برای اهل جنت و چه میدانی
انچیزی را که در انروز است از اصناف عذاب و نکال برای اهل نار **يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ** روزی که مالک نشود هیچ نفسی
لِنَفْسٍ برای هیچ نفسی **شَيْئًا** چیزی را از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچکس نتواند که بقوة و قدرت خود نفعی بکسی رساند
و از و دفع عذاب کند **وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** و حکم و فرمان در انروز مر خدا راست در جزا و ثواب و عفو و انتقام و اون شاهد
و عدل از اکه خواهد و حق بهر که خواهد بدهد و اون او هیچکس نتواند که شفاعت اهل عصاة کند این قدر است برای
شفاعت الحکام و هول انروز و فی امالی المفید امالی الاعمر و بن شمر از جابر روایت کند که ابی جعفر صلوات الله علیه فرموده که ان
الامور یومئذ کله الله یا جابر اذا کان یوم القیمة تاوت فهذه الایة حاکم الا الله هم کارها در انروز مر خدا را باشد ای جابر چون
روز قیامت باشد هم حکم کنندگان هلاک شده باشند و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدای تعالی و خلاف این روز که بعضی
دعوی حکومت و فرمان روائی میکنند و مثل انیست که میفرماید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار **وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ** و ایذا
سورة التطفیف نیز میگویند و مکیست و نزد حسن و ضحاک و عکرمه مدنیست و از ابن عباس و قتاده مرویست که اگر

ایمان الذین آمنوا الآخر که در مکه نازل شده و عدد آیات آن سی و شش است باجماع و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که ویل للمطففین را قرائت کند حق سبحانه در روز قیامت او را از رحیق مختوم سیراب دهد و صدوق بسند از ابی
عبدالله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که قرائت او در فریضه ویل للمطففین باشد حق سبحانه در روز قیامت او را از آتش دوزخ ایمن
گرداند و آتش او را نه بیند و بر صراط جهنم گذار نکند و در روز قیامت حساب او نکند و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره مبارکه
کوثر بذکر قیامت و آنچه معد است در آن برای ابرار و فجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال موعود مآل کرده در روز قیامت
و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم اورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت
رسالت صلعم از مکه هجرت نمود و متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت و گویند که در مدینه مردی بود که او را
ابو جهینه گفتندی و دو صاع داشت بیکی کم بزد گرفتی و بیکی که بزد گرفتی و حق سبحانه در شان
او این سوره فرستاد که ویل للمطففین ویل کلمه ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب و عقاب و خزی و محنت مر کسانی را
که کاز است در کیل و وزن پس تفسیر مطففین میکند بانکه ایشان الذین آنانند که اذا اکتالوا چون می ستانند بکیل علی الناس بر مردمان
یعنی از ایشان برای خود یستوفون تمام می ستانند یا کال من یعلی بجهت دلالت است بر آنکه اکتیال ایشان موجب ضرر است بر مردمان
و میتواند بود که جار و مجرور متعلق به یستوفون باشد و تقدیم آن بفعل بجهت افادهٔ حصر باشد ای یستوفون علی الناس خاصة
فاما انفسهم فیستوفون لها یعنی استیفاء ایشان مقتضی ضرر و نقص است بر مردمان خاصه اما منفعت و ضرر است برای
خود شان واذا کالوهم و چون پیمایند برای مردمان او وزنوهم یا می سنجند برای ایشان حق ایشان را یخسرون زیان
میرسانند بدیشان و میکاهند آنرا اصل کلام کالوا لهم او وزنوا لهم بود حذف جار کرده فافضی الفعل بضمیر کقولهم ولدته
حبلته امه و کساه حلة ای جبلت له یا آنکه کلام بحذف مضاف باشد فاقامة مضاف الیه در مقام آن ای کالوا
مکیالهم او وزنوا موازینهم و صحیح نیست که ضمیر ثانی ضمیر مرفوع باشد راجع بمطففین بجهت آنکه فی مستلزم فساد نظم
کلام است زیرا که معنی مراد آنست که اذا اخذوا من الناس استوفوا واذا اعطوهم اخسروا و این کلام متناقض است چه
مقصود بیان اختلاف ایشان است در اخذ و دفع نزد رسانیدن حقوق ایشان و لهذا در مصاحف اثبات الف نکرده الف بعد از واو
ضمیر و رسم الخط شده و ترک او انزوا تا مقابل او وزنوهم باشد مانند او اکتالوا که مقابل کالوا است بجهت آنست که اهل
تطفیف اخذ مکیل و موزون میکردند مگر بکامل نه مراد از بجهت تکمیل ایشان با کتیال از استیفا و سرقه چه مکیال را می جنبانند
و میلرزانند و در پر کردن آن حیله میکردند و چون میدادند کیل و وزن آن مینمودند بنحیه تکمیل ایشان از تخسیر در هر دو
نوع و در آثار وارد که اهل مدینه همه تاجر بودند و هیچکدام این صفت خبیثه و شیوه زشت را از دست نمیدادند و معاملات
بطریق قاریا سماعا داده بودند چون مخابره و ملامسه و منابذه و غیرها چون این سوره نازل شد پیغمبر صلعم بمیان بازار
آمد و بر ایشان تلاوت میکرد و میفرمود که خمسه بخمسه پنج خصلت فرمیان است که متعلق بپنج مصیبت و بلیه است گفتند

یا رسول الله ما جنس بجنس فرموده ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا فشا فیهم الفقر
و ما ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا فیهم الموت و لا طفف الکیل الا منعوا النبات و اخذوا بالسنین و لا منعوا الزکوة الا حبس
عنهم القطر صحیح قوم باشند که نقض عهد کنند و وفا بآن نتوانند مگر که خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط گرداند و صحیح گروهی
باشند که حکم کنند بغیر آنچه خدای تعالی نازل گردانیده و فرموده مگر که رویهمی در میان ایشان آشکارا شود و هیچ جماعتی نباشند
که در میان ایشان فاحشه و فحشا پیدا شود مگر که مرگ در میان ایشان آشکارا گردد و هیچ قومی نباشند که کم سنجیدند
و کم پیمودن عادت کنند مگر که ایشان را از نباتات و اقوات محروم سازند و تحیط و غلا مواجه گردانند و هیچ گروهی نباشند
که منع زکوة کنند و اموال بیعت ایشان نرسانند مگر که باران از ایشان باز دارند و در خبر است که چون امیر المؤمنین از
حکومات فارغ شدی بیازار کوفه در آمدی و فرمودی یا ایها الناس اقوام و ایفوا الکیل و المیزان بالقسط و لا تبخسوا
الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین ای مردمان از خدای بترسید و کیل و وزن را تمام بپیمائید و طریق عدل را
در آن مرعی دارید و چیزها مورزید و مکیل را بمردمان کم ندهید و در زمین فساد و تباهی مکنید و روزی بازار مرتضی
دید که زعفران میکشید و آن کس ترازو دار که در آن زعفران بود می چرخانید آنحضرت دانست که ترازوی راست نیست
زعفران را از کفه برخیزد و فرمود اقم الوزن بالقسط اقرا سبح بعد فرمود ما شئت اول ترازو را راست کن بعدل و بعد از آن
اگر خواهی چرب بسنج و مرویست از حضرت پیغمبر صلعم که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بجهنم دوزخ در آرند و او را
در میان دو کوه آتشین جای دهند و باد کیلها و وزنها بکیل و وزن این هر دو کوه کنند و او بمصیبت باین عمل مشغول باشد و مالک
دینار فرموده که مرا همسایه بود بیمار شد بعیادت او رفتم در نزع بود و بانگ میکرد که دو کوه آتشی بمن رسیده من گفتم ای
مرد این چنین چنانست که ترا میپنداری نیست بلکه حق تعالی دنیا را که مراد و مکیال بود بکی نافعی و یکی زاید بتا نفع میدادم
و بزاید میگرفتم و این عقوبت است اصحمی گوید که از اعرابی شنیدم که میگفت مردی را که کسی نفع مدار که معیشت او از سر شمار و
مکیال بود ما للتجارة و الشماء و انما تثبت لهم علی قیراط و از ابی نیز مرویست که کنت لا تفتش الموازین فی دار قوم الا
الکیال و الس لو ارین طلب حاجتهای خود مکن از کسی که روزی او بر سر شمار و مکیال بود بجای ترازو باشد و از ابن
عباس روایت که فرمود اکم معشر الاعاجم ولیتم امرین بهما هلک من کان قبلکم المکیال و المیزان ای گروه عجم شما متولی
دو امر گردانیده اند که بسبب آن دو قرون ماضیه هلاک شدند و آن کیل کردن و وزن نمودن است و تخصیص اعاجم بجهت
آنست که اکثر اهل ترازو و مکیال و مدینه عجمیان بودند در مکه وزن میکردند و در مدینه کیل میبردند و حکیم میگفت استیفاء کیل
کیال و وزن فی الدار کواهی میدهد که هر کیل و وزن کننده در دوزخ باشد و او گفتند پس تو کیال است و فرمود گفت اگر
فی الدار او در آتش دوزخ باشد و بدانکه چون عزیزی از وضع کیل و وزن اقامت عدل است و عدم انحراف از آن پس بکلف
در امری که عدل را مرعی ندارد و بر وجه مامور به بآن اتیان نمایا از جمله مطففین خواهد بود چنانچه از ابن مسعود منقولست

الصلوة مکیال فمن وفی وفی له ومن طفف فقد سمعتم ما قال الله تعالی فی المطففین نماز مکیال است هر که تمام بپیماید پاداش
او را تمام بپیماید برای او و اگر کاهد در پیمودن مطففین داخل خواهد بود انکار حق سبحانه جهت عجیب بندگان از غفلت
این جماعت که از طریق عدل و سوء منحرف اند و انکار این امر صحیح میباید که الا یظن اولئک آیا گمان نمی برند آنان که گواهی
میدهند که فرو شده اند انهم انکار ایشان مبعوثون برانگیخته اند لیوم عظیم مر روز بزرگ را چه هر که ظن وقوع این روز را
داشته باشد بر امثال این قبایح جرئت ننماید چه جای آنکه یقین دانسته باشد که مبعوث خواهد شد در این روز بر مقدار ذره
و خرد بر محاسب خواهد گشت و نیز بمعنی ظن بمعنی یقین و مظنه از روی بلحاظ عقل از آنچه بیست که در دو واقع شود و قوله
یوم یقوم الناس منصوب بمبعوثون یا بدل از یوم و مجرور بمعنی مبعوث شوند در روزی که بپا ایستند مردمان لرب العالمین
برای حکم او بی کار حالیان لا یعنی از پای نشینند تا فرمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده
باشند و کسی را از هول سخن کردن نباشد تا حضرت سالار انبیا و سیهانه سخن کند و خلق را از میان هیبت عرق محاسبه
اند که فذکر طول و وصف یوم عظیم و قیام مردمان در آن برای حکم خدا و تعیین از سبحانه رب العالمین مبالغات است در
منع ایشان از تطفیف و تعظیم آن از ابن عباس ابن مسعود نقلست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال ایستاده باشند فی رسم
سر عالم برد اشد و منتظر انکه بندگان از جانب حضرت عزت برسد و جواز انقضاء چهل سال ندا آید که الیوم عمل و لا حساب
خلقکم تم صورکم تم رزقکم تم قولتم عنه ان تولوا کل عبد منکم ما تعلق الدنیا ایشان کو بندگی و دنیا و آنها نیست گوئی
و فجر سیصد سال ایستاده باشند که هیچ ندای از حق سبحانه با ایشان نرسد و هیچکس زهره سخن گفتن نداشته باشد و در بیان
کمقدار ایستادن اصح تر آن باشد که تا رفع بعضه گذارده شود و در خبر دیگر آمده که سید عالم صلعم فرمود که طول روز قیامت
و غم و خوشی بر من من قدر روز تا ایشان باشد مر روزه دار را که وقت نماز عصر بر کنار حوض نشیند و آب بر خود و بر دو
و خشکی آب و هوا آن باز رسد تا آفتاب غروب کند عبد الله بن عمر گوید که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله
مستظل میخواهم از تو بپرسم فرمود سل عما بدا لک از آنچه بخاطرت رسیده گفتم مقام مردمان نزد پروردگار عالمیان
چند مدت باشد و چه قدر رسند در این مقام بمومنان رسد و میان بهشت و دوزخ منزلها باشد یا نه فرمود که کنار رفتن
سیصد سال در مقام بر پای باشند و هیچ ندای با ایشان نرسد و بجهت هول و دهشت قدرت تکلم نداشته باشند اما
مؤمنان دو فریق باشند گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان هجرت احد عالی باشد میان
دو کس که یکی را بکی را گویند و چون دانی ایشان دراز شود بار یکدیگر شوند و بعد از این مدت به بهشت نعیم در آیند و مردم
اصحاب یمین چون مدت زمان مردی باشد روزه دار که گرسنه و تشنه و منتظر فرو شدن آفتاب باشد و بعد از غروب دوره
بکشاید که در بهشت در آیند و میان بهشت و دوزخ حوضی باشد طول آن یکماه راه و عرض آن یکماه هر بیاض صاف تر باشد من اللبن
و احلی من العسل سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و بر کنار آن حوض قدحها باشد از فضه و نور که هر یک قدح از آن
کمتر از آن

باز خورد هرگز تشنه نشود و حاجت نیفتد او را باب خوردن در عرصات قیامت و مروی است که اول عرصات در مدة ایستادن عرق بطریقی
سبل از سر ایشان جدا شود و باز در اطراف ایشان روان گردد و سلیمان عامر از مقداد بن اسود نقل کرده که او گفت من از پیغمبر صلعم و آله
علی گوهای شنیدم که فرمود در عرصات آفتاب بر بالای بندگان بیارند بمقدار یک میل باز و میل و سلیم گفته که بعد از آنکه مراد بمیل مسافت زمین
یا میلی که سرمه در چشم کشند پس آفتاب نخیل و رطوبات ایشان کند بطریقی عرق از بعد ایشان پس آنحضرت اشارت بدهن خود کرد و فرموده
یلجم الجام و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده و مرویست که عبد الله عمر این سوره را تلاوت می کرد چون به یوم یقوم الناس لرب
العالمین رسید گریه بر او غالب شد و بیفتاد و از تلاوت ممتنع شد و گوید که روزی بر بالای بلندی نشسته بودم و کسی را تمام کرده ان که
بپیمایند کانرا در روز قیامت نزد خدای بیارند تا آنکه عرق از سر ایشان روان شود و مانند لجام بدین ایشان رود و قتاده گفته او فی یا کس
ایم کاتبیان توفی الکیل و اعدل کاتبیان عدل بر پیمای و عدل کنید که دوست داری که از تو ای توتمام بپیمایند و بطریق عدل با تو
سلوک کنند و از فضیل نقل است که بحسن المیزان سواد الوجه یوم القیمة گشته تو از روی سیاهی است در روز قیامت آورده اند که اعرابی
بر عبد الملک بن مروان گفت لقد سمعت ما قال الله تعالی فی المطففین اراد بذلک ان المطفف قد توعد علیه الوعید العظیم الذی سمعته فما
ظنک بنفسک و انت تاخذ اموال المسلمین بلا کیل و لا وزن تو شنیده آنچه حق سبحانه در مطففین فرموده از توعید عظیم بر مطفف
پس چیست ظن تو بنفس خود که مال مسلمانان را بی کیل و وزن میگیری و فی اندیشه و بی حساب در آن تصرف میکنی کلا این ردع است
المطففین و مثل از ذکر بعث و حساب معنی کم پیمایند و از روز بعث و جزا غافل میشوند بعد از آن بر سبیل استیناف در عقبات دیگر فجار
میفرماید علی العموم بقوله ان کتاب الفجار از ابی حاتم سهل مفهوم است که کلا ابتدای کلام است متصل بما بعد یعنی حقا بدرستی
که بحق نوشته میشود از اعمال کافران نامه کار یا بحقیقی که نوشتن اعمال ایشان لفی سجین در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع اعمال
شیاطین و کفره و فجره از جن و انس کما قال وما ادریک ما سجین و چه دانا ساخت ترا که چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست مرقوم
شده که حروف آن پیدا و نمایان است یا نوشته که نشده بعلامتی که هر که بیند داند که اصلا در آن شکی نیست و بدانکه سجین اسم علمست منقول
از وصف چون حائر و اصله فعلان بجهت آنست که بلند سبب بیشی ندارد که آن تم نیست و اشتقاق آن از سجن است و تسمیه کفار بدان بجهت
که سبب حبس صاحب خود است یا بجهت آنکه محل و مسکن دخت آنهاست در دنیا که تم چیست و مفهوم برای بر مقدار از سوء عمل و اعتقاد
که سجین یا بین زمین هفتم است و شهر بن حوشب گوید که ابن عباس نزد کعب الاحبار رفت و گفت اخبرنی عن قوله تعالی ان کتاب الفجار لفی
سجین کجا چون ارواح و کتاب فاجران باسمان برند ابواب آسمان از قبول آن ابا کنند پس بزمین باز آرند ابواب زمین نیز قبول ننمایند پس بزمین هفتم برند
و در سجین که جای سرکش است و موضع ابلیس است و لشکر او نهند و بر واقعه بکر از کعب منقولست که گفت در تورات چنین یافته سجین
نامه در تحت زمین هفتم رفتن اسماء جمیع شیاطین در آن نوشته چون در دنیا بی اسماء ایشان را بر ارواح کافران در بند ایشان را در موضع سجین
اطلاق و کلی گفته که سجین سنگ سبز است در زیر زمین هفتم که سبزی آسمان از آنست و نامهای اعمال کافران در آن بسته شده و گویند که سجین
محو شده زیرا که رفع پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در آنست و ابو هریره از پیغمبر صلعم روایت کرده که سجین چاهیست در جهنم سر کشوده

وطبق چاهیست در جهنم سرپوشیده و بنابرین اخبار سجین اسم مکانیست نه دیوان اعمال پس در کلام مضاف محذوف باشد و تقدیر
اینکه ما کتاب السجین یا محل کتاب مرقوم و اصح آنست که کتاب مرقوم مفسر کتاب الفجار است نه مفسر سجین و تقدیر اینکه کتاب الفجار
کتاب مرقوم پس معنی آیه آنست که بدرستی که نامه اعمال فاجران در موضع سجین است و توجیه دانی که سجین چیست یعنی چه حقیقت
یا هول و چیست نامه اعمال کافران نابکار نامه ایست نوشته یا ثبت کرده شده **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ** شدت عقوبت و عذاب در آن روز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان است گویند که این منتظم است بقوله یوم تقوم الناس و قول آن کتاب الفجار و آنچه متصل
بآن معنی چند بعد از آن در باب اهل تکذیب میگوید که **الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ** مکذبان آنانند که تکذیب میکنند **بِيَوْمِ الدِّينِ** بروز جزا و پاداش
این صفت مختص است بآن موصوف را و لهم **وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ** و تکذیب نکنند باین روز **إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ** مگر هر ستمکاری از حد در گذشته در قید
که بقدرت الهی و علم و استعداد کند و اعاده را از و مستبعد داند **أَثِيمٍ** بزه کار بی باک و متوغل در شهوات و معاصی که مشغول
ساخته باشد او را زمانه و رای آن و او را بر انکار ما بعد آن داشته **إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ** چون خوانده شود بر او **آيَاتُنَا** آیتهای کلام ما
قَالَ گوید از غرور جهل و لعراض از حق که این **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** افسانهای پیشینیانست و هرگاه در جهل و عناد باین مرتبه رسیده
باشد پس شواهد عقلی که بنفی یا نحو آن در سابق صحیح گذشته از دلایل عقلی منتفع نمیشود **كَلَّا** این ردع است از قول مذکور یعنی نه
چنین است که مکذب میگوید **بَلْ رَانَ** بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** بر دلهای ایشان **مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** آنچه بودند که میکردند
از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب غلبه خبث اعتیاد کفر و معاصی بر آن زنگ گرفته و تاریک شده و بجهت این صفت حق و باطل
بر ایشان پوشیده گشته و راه حیرت و تردد کردن بتقلید بر دلهای ایشان بسته شده چنانکه آن افعال سبب حصول ملکات است کما قال النبی
صلعم ان العبد کلما اذنب ذنبا حصل فی قلبه نکتة سوداء حتی یسود قلبه بدرستی که بنده هرگاه گناه میکند نقطه سیاه در دل وی پدید آید
تا بجایی رسد که هم دل او سیاه گردد و حیاتی باستاد خود از ذرات مذکور کرده که ابی جعفر صلوات الله علیه فرمود که ما من عبد مؤمن الا و فی قلبه
نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلک النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد و
حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا همچنین بنده مؤمن نباشد مگر در دل او نقطه سفیدی هست چون
گناه کند نکته سیاه در میان آن پیدا شود و چون توبه کند این سیاهی زایل گردد و اگر در گناه تمادی نمود و مدت نماید
آن سیاهی زیاده گردد تا آنکه تمام آن نقطه سفیدی را بپوشاند و هرگاه آن سفیدی بالکلیه مستور گردد صاحب او هرگز بکار
خیر باز نگردد و مراد در معاصی باشد بعد از آن فرمود که و هو قول الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم الآیه انتهی معنی قول
حق سبحانه که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و ابو عبد الله صلوات الله علیه فرمود که تصیر القلب اذا اذنب ذنبا اذکر به بالا یه
انتهی هر دل زنگ میگیرد و تیره میشود چون حمیاء الهی در نیابد او را و اگر زنگ مضاعف میشود و روشن میگردد و حذف نمی یابد چون
چون بنده گناه میکرد مقدار آن گشت اندر دل او منطبق شد و همچنین هر گناهی زاید میشود تا تمام دل سیاه گردد اگر این آیه
نخواند که کلا بل ران الخ بگو بن عبید گفته چون بنده گناهی میکند مقدار یک نکته از دل او منطبق شود و همچنین هر گناهی

مرتکب آنی شود مقدار هر سوزنی سوراخ در دل او پیدا شود و همچنین هر گناهی تا آنکه منتهی زایل گردد ابو القاسم بلخی گوید
که هذه الآیة دلالة علی ان هذه الخبر اهل عدل گفته اند در تفسیر طبع و ختم بر قلوب و اغلال در آنکه حق تعالی جزا داد اهل سیئه
ایشان و سایر آنچه از ایشان صادر شده از قبایح دلهای ایشان را تیره و سیاه گردانید و بسبب آن دلها خفت بر آن نشست
و حقارت و غرور آنرا معطل ساخت **كَلَّا** این ردع است از گفتن یا باید که باز ایستند کفره و فجره از کفر و فجور که
بر دلهای ایشان غالب میشود و سبب آن تیره دل میگردد و قوله **إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ** استیناف کلامست و میتواند که کلام استیناف
باشد و معنی اینکه حقا بدرستی که ایشان از کرامت و رحمت و مثوبه پروردگار خود **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **لَمَحْجُوبُونَ** پرده
شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند و از امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر این آیه پرسیدند فرمود ای محرومون عن
ثوابه و کرامته و ابن عباس فرمود ای محجوبون عن رحمته و ابن کیسان گفته ای ممنوعون عن کرامته و گویند محجوبیت
ایشان از خدا تمثیل است برای استغراق و اهانت ایشان زیرا که در حضر مخدوم مجلس ملوک مخصوص است بوجهانی
که مکرم و مقرب درگاه ملوک باشند و ادنی که خوار و بیمقدار نزد ایشان محجوب و از آن سعادت و خصوصیت
دخول محروم و این دلیل نیست بر جواز رؤیت چنانکه اشاعره گویند زیرا که حجاب نیست یا حرام است و گویند
مباح است از حرم و جسم و دیگر آنکه متبقن وصول است نه رؤیت و وصول در حق اجسام متصور است نه خدا
و بعد از تسلیم که متبقن رؤیت باشند هم دلالت ندارد بر آنکه چون کافران محجوب باشند از رؤیت مؤمنان محجوب نخواهند
بود از آنجهت بجهت براهین دالة بر امتناع رؤیت او سبحانه و دیگر آنکه دلیل خطاب نزد اکثر علماء اصول معتبر نیست
پس مراد بمحجوبین محجوبین و محرومین ایشانست از رحمت و مثوبه نه رؤیت چنانکه مذکور شد **ثُمَّ إِنَّهُمْ** پس بدرستی
که تکذیب کنندگان **لَصَالُو الْجَحِيمِ** در آیند گان بدرخ و همیشه سوزندگان در آن **ثُمَّ يُقَالُ** پس گفته شود
یعنی زبانیه ایشان را گویند از روی توبیخ و تقریع **هَٰذَا** این عذاب **الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ** آنچه بود که بدان
كَلَّا تکذیب میکردید **كَلَّا** ردع است از تکذیب و گویند کلا اول را معقب ساخت بوعید و ثانی را
بوعید ابرار تا اشعار باشد باینکه تعقیب از قسم فجور است و ایضا از نوع ترو قوله **إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ** استیناف است
بآنکه کلا اول کلامست یعنی بدرستیکه آنچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان **لَفِي عِلِّيِّينَ**
در علیین است و آن علم دیوان خیر است که مدون شده در و آنچه ملائکه و صلحا اقلیم کرده اند کما قال
وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا که بدانی **مَا عِلِّيُّونَ** چه چیز است علیون **كِتَابٌ مَرْقُومٌ** کتابیست مسطور که مبین
که مبین و روشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی که هر مشاهده کند داند که چه چیز است **يَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ**
حاضر شوند بدان کتاب ملائکه مقرب درگاه کبریا اند و حفظه آن کنند و اثر آن بر سه
بلند و مرتبه بلند رسانند و یا گواهی دهند بر آنچه در آنست در روز قیامت و بآنکه علیین مقبول

از جمع حلی که فعلست ماخوذ از علو چون سجین و تسمیه ایشان باسم این بجهت آنست که سبب ارتفاع صاحب است باعلی درجات
در جنت و بجهت آنکه مرفوع است در آسمان هفتم و در روایتی که عرش که مسکون کروبیانست بواسطه تکریم و تعظیم آن و ضحاک
گفته که علیین سدرة المنتهی است و از ابن عباس مرویست علیین لوحیست از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال
ابرار در آن مکتوبست و از کعب و قتاده و مجاهد مرویست که علیین در آسمان هفتم است و ارواح مؤمنان در آنست
و براء بن عازب بنزد پیغمبر صلعم روایت کرده که علیین در آسمان هفتم است در زیر عرش اهل معانی گفته درجات
رفیعه است بر بالای یکدیگر عبد الله عمر گفت که اهل علیین از چند ساله راه بر سر اهل بهشت نگرند و چون یکی از ایشان
بر بالای قصر خود برآید و در بهشت نگرد از نور روی او بهشت روشن و منور گردد و اهل بهشت بدانند که آن
از نور روی علیین است و از فراء گفته است که علیین ارتفاعی است بالا و ارتفاعی دیگر الی غیر النهایه و بنا بر آنکه
اسم مکان باشد یکی دیوان اعمال در کوهی مضاف محذوف خواهد بود و تقدیر ما کتاب علیین یا محل کتاب مرقوم
بود یعنی که در آیه آن کتاب الفجار سمت ذکر یافت واضح و اظهر آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرار است و فکر
اینکه کتاب الابرار کتاب المرقوم پس معنی آیه آنست که نامه اعمال ابرار در جائیست که آنرا علیین گویند و تو چه دانی
که علیین چه چیز است یعنی جائیست بلند قدر و با مکانت و رفعت و نامه اعمال ابرار نامه ایست نوشته یا نشانی نگرده شده
که تمرکه آنرا بخوانند یا به بینند و آنکه اصحاب آن نیکوکاران اند و پیغمبران مرویست از حضرت نبوی صلعم که ملائکه
حفظه چون عمل بنده بر دارند و باستقلال تمام آنرا باسمان برند و در جائی که ارادهٔ الهی باشد بر سانند و سحاب
بدیشان که انکم الحفظة علی عبدی و انا الرقیب علی ما فی قلبه و انه اخلص عمله فاجعلوه فی علیین فرمود حضرت که بدرستی
که شما نگاه بان بوده بد بر اعمال بندهٔ من که من نگهبان بودم بر آنچه در دل او بود و او عمل خود را باخلاص
کرده و غرضی از اغراض مخلوط نساخته او را در علیین جای دهید که من او را آمرزیدم و چون عمل بنده
دیگر بر دارند و تزکیه آن کنند و آنرا بعالم بالا برند و حق سبحانه و تعالی فرماید که انتم الحفظة علی عبدی و انا الرقیب
علی قلبه و انه لم یخلص عمله فاجعلوه فی سجین شما حافظ اعمال او بودید و من نگهبان بر سر اندرون او
و او عمل خود را باخلاص نکرده و آنرا بریا و سمعه و غیر آن آمیخته پس او را بسجین برید آنگاه حق
سبحانه در صفت ابرار میفرماید که **إِنَّ الْأَبْرَارَ** بدرستی که نیکوکاران **لَفِي نَعِيمٍ** بر تختها و حجلها ارائکه
يَنظُرُونَ مینگرند بچیزهای که بدان شادان و فرحناک میشوند و از مناظر جنت و انواع نعم و کرامت یا از حق
یا از انبیا و اولیا یا نظر میکنند که در دوزخ بانواع عذاب معذب باشند **تَعْرِفُ** بشناسی ای نگرنده
فِي وُجُوهِهِمْ در روهای ایشان **نَضْرَةَ النَّعِيمِ** تازگی نعمتهای بهشت یعنی بجهت نعیم و طراوت آن و بدین
آن بر روی ایشان مشاهده میشود همچنانکه در چهرهٔ اغنیا و اهل ثروت مرئی میشود و از عطا نعمت

در آیت نعمت علی الارائک م

که حق سبحانه چندان حسن و جمال و طراوت و نظارهٔ در روی ابرار خلق فرماید که هیچ وصفی و نعتی وصف آن نتواند
کرد **يُسْقَوْنَ** آشامیده شوند یعنی بدیشان آشامند **مِن رَّحِيقٍ** از شراب خالص بی غش که سفید و خوشبوی باشد
مَّخْتُومٍ مهر کرده شده و آنی آن که اکواب و اباریق است **خِتَامُهُ مِسْكٌ** مهر او بجای گل مشکست و مهر بجهت آن باشد
که اهل بهشت که دست کسی بدان رسیده و موجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود مهر آن بردارند و این غیر خمریست
که در آنجا در بهشت گذارند و می شاید که ختم آن بمشک تمثیل باشد برای نفاست آن و از ابن عباس و قتاده
و حسن مرویست که مراد آنست که ختم آشامیدن او بر مزه آنچه مشکست تلذذ بعد از آشامیدن آن بوی
مشک از دهن و لب و شارب خود یابد و از ابی درداء روایت است که مشک شراب سنبلیست مانند فضهٔ اهل
بهشت و ختم شراب یا آشامیدن آن کنند و در روایت آمده که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود را در آن داخل
سازد و بیرون آرد هیچ ذی روحی نباشد در دنیا مگر که طیبان انگشت بمشام او رسد و هم در دنیا آن معطر و عطیر
گردد **وَفِي ذَٰلِكَ** و در این شراب یا نعیم **فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ** باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای
آرند که سبب استحقاق شراب مهر کرده و نظیر اینست که یعمل مثل هذا فلیعمل العاملون و در حدیث آمده که من صام
یوما فی یوم حر کیف یستقاه سقاه الله علی الظماء من الرحیق المختوم هر که در روزهای تابستانی روزه دارد حق سبحانه
رفع تشنگی او کند بآن از شراب رحیق مختوم و از جندب صبی که مغیره صلعم با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت که یا علی
من نزلک الجنة لله سقاه الله من الرحیق المختوم ای علی ترا بخمر کسی که بجهت رضای خدای و امتثال امر او حق سبحانه
او را از رحیق مختوم آب دهد **وَمِزَاجُهُ** و آمیختگی رحیق **مِن تَسْنِيمٍ** از چشمه تسنیم است در بیان آورده
که از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم چشمه ایست که از تحت عرش بر بهشت میریزد و آن اشرف شراب بهشت است
و میمون بن مهران از ابن عباس پرسید که ما التسنیم تسنیم چیست فرمود هذا مما یقول الله عز و جل فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین این از جمله آنچیزیست که حق سبحانه فرموده که هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته
شده از برای بهشتیان از چیزها که چشم را روشن سازد و بلند قول ابن عباس قول حسن است یعنی یا اختصاص
علی الجنة تسنیم از خبایای اشیاست که حق سبحانه از برای اهل بهشت مخفی ساخته و گویند که آن شرابیست که از بلندی
بر بهشتیان ریزان میشود و قتاده گفته چیزیست که جاریست در کوثر و او در اولی اهل بهشت ریخته میشود
بر حسب حاجت و چون اولی پر شوند باز ایستد و قطره از آن بر زمین نریزد و تسمیه تسنیم بجهت ارتفاع
مکانست یا مزیه رفعه آن بر آبی دیگر چه آن مصدر رسم است پس تفسیر تسنیم میکند بقوله **عَيْنًا** انتصاب آن
بر مدح است یا حال است از تسنیم و معنی آنست که اعنی چشمه یا در حالتی که تسنیم چشمه ایست که **يَشْرَبُ**
بِهَا الْمُقَرَّبُونَ می آشامند بآن نزدیک شدگان بارگاه اعنای عینی ایشان صرف آن آمیخته شده و ممزوج از آن باید

مرد هند که اصحاب الیمین اند صاحب انوار از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده که چون مقربان مشغول بما سوی
نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان خمر و است و انها که محبت ایشان امیخته باشد شراب ابرار
ایشان ممزوج باشد و در بحر المناقب مذکور است که رحیق اشارت است بخمر خالص از کدورات و بر ان شهاد کوثر و اوانی
محبوبان قلوب اولیا و اصفیا و خام او مشک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل
فنا فی الله و بقاء بالله اند و تا کسی بر بساط قرب و مجلس انس در بارگاه قدس از دست ساقی رضا بر مدار دین شراب
ناب بچشند بوی این سخنان بمشام جان وی نرسیده و نه اند که صنادید قریش چون ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص
بن وایل و اتباع هر گاه فقرای صحابه را چون عمار و صهیب و خباب و بلال و غیرهم میدیدند با ایشان سخریه و استهزا
میکردند و بر سبیل طعن و اهوس میگفتند که اینها بر چیستند و وحی بمحمد نازل شده و او رسول خدا است و مبعوث
خواهیم شد انبیا بعد که اِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا یعنی کسانی که مشرکان اند و مذنبان و اهل حرام صحف اعمال را بجرام شرک و عصیان سیاه
کرده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند گمان آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ می خندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند با مومنان
يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشم یعنی اشارت بها میکنند بجهت استهزا و در کشاف نظیر همین مذکور است که روزی امیر المومنین
صلوات الله علیه با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارت کردند بطریق
استهزا و سخریه پیش او رفتند و نزد یاران خود رفته گفتند رأینا الیوم الاصلع دائس و ربیس ما امروز اصلع است مراد
ایشان امیر المومنین علیه السلام و بر این سخن بسیار بخندیدند و هنوز آنحضرت بمسجد پیغمبر صلعم نرسیده بود که جبرئیل
امد و این آیتها را فرود آورد و منافقان خامه سیاه بر مومنان می خندند و بچشم و غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون
باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا باز میگردند فَاكِهِينَ در حالتی که شاد مان ملتذ بدیدن
کرده و لهو و لعب و تفکهین خوانده که مبالغه فاکهین است و نیز صاحب ظریفی آورده که حاکم ابو القاسم حسکانی
رحمه الله در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل باسناد خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده
که آن الذین اجرموا منافقان قریش و الذین آمنوا علی بن ابی طالب و اصحابه و سعد بن ابی سعد نیز که یکی از ذوات
اهل سنت است زیدی خود روایت کرده باسناد از ابن عباس که مراد از من الذین آمنوا جماعت بنی امیه
بودند زیرا که چون علی ابن ابی طالب با جماعتی از اصحاب خود بدان جماعت میگذشت ایشان بچشم و ابرو
اشارت بعلی ابن ابی طالب میکردند و تمامی و تنابز از ایشان بظهور میرسید و مراد از الذین آمنوا
علی ابن ابی طالب است و خواص و پیغمبر صلعم شاه اولیا و اوان که با او بودند بشارت داد و فرمود که اکم سنظهرون
البصر و هم بعد ذلک فی النار و فکر شما در ایشان نگرید و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند و در تفسیر مقاتل که یکی از اعاظم اهل سنت است چنین مذکور است که آن
علی ابن ابی طالب انطلق فی نفر الی النبی علیه السلام فمر بهم المنافقون و ضحکوا و قولوا ان هولاء لضالون
یعنی با نور محمد و بروی ایشان علی شی فنزلت هذه الایه قبل ان یصل علی و من معه الی النبی علیه السلام یعنی مقاتل
که از اهل سنت است در تفسیر خود آورده که روزی امیر المومنین علی با جمعی خواص بخدمت حضرت پیغمبر صلعم میرفتند
تا قادر راه بجماعتی مستهزیان و منافقان رسیدند و نزدیک شدند یافتند که علی بن ابی طالب با جماعت خود متوجه
استهانه بود بر است اند خنده و استهزا کردند و از روی سخنان بکلمات ناپسندیده بعبارات مستهجنه تکلم نمودند
چون شاه ولایت بمجلس نور حضرت رسالت رسید آنحضرت این آیت بر شاه اولیا خواندند و آن سرور دین را از این
حال مسرور و در حق کسی که کرده اند و فرقه از سلطان ولایت داخل امد بر و منکشف ساخت و نیز حق سبحانه در حق
اهل کفر و نفاق میفرماید که وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مومنان را قَالُوا گویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه که متابع محمد اند لَضَالُّونَ هر اینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرستاده نشده اند اهل
کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر مومنان حَافِظِينَ نگه بانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان این تهدید است
با ایشان و بعضی گویند که این نیز از جمله قول کفار است یعنی کفار اند وی انکار میکنند که اتباع محمد گمراه اند
و فرستاده نشده اند بر ایشان در حالتی که نگهبانان ایشان باشند و ایشان را از شرک باز دارند و بدین دعوت
دعوت کنند و چون کفار با مومنان باین طریق سلوک نمودند و بسوء استهزا با ایشان کرده و بر ایشان خندیدند
فَالْيَوْمَ پس امروز که روز قیامت است الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُونَ
میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ در حالتی که بر تختها و جملهای آراسته بجواهر يَنظُرُونَ میگویند بر ایشان که در دوزخ با نواع
عذاب معذب اند و در سدانی و لطائف مفید مراد آنحضرت که اهل ایمان در روضه جنان نظر در حوال و صفات
مشرکان و منافقان کنند بعد از آنکه عزت و کرامت ایشان را در دنیا دیده باشند و الوان عذاب ایشان را بر چشم بعد از آنکه تنعم
و نوز ایشان را مشاهده کرده باشند و در حالتی که در تختهای بهشت بجا طرح و امنیت مانند پادشاه نشسته باشند
در اینجا امده که روزی از بهشت بکشایند و دوزخیان را گویند بهشت در اید پس همچنین تمام طرف بهشت روان شوند
چون بدانجا رسند خزنه فی الحال در روی ایشان در بندند و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ باز گردند و چند
بار که با ایشان این نوع معامله کنند و مومنان این حال مشاهده کنند و گویند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند
کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها را که بودند که چیزی که میکردند از سخریه و استهزا بر استفهام بر سبیل تقریر است یعنی
البته ایشان پاداش داده شدند بعمل آنچه با مومنان میکردند از استهزا و ضحک و غمز از عذاب نیران و عقاب

جاهلیان کوفتار گشتند و بعضی گفته اند که این جمله استفهامیه معنی نفی دارد و معنی آنکه آنکسانی که ایمان آوردند
در آن روز تکریند با آنکه ایمان آورده اند بر اعمال خود و یا بر قول اول که مقول قول اهل ایمانست و معنی آن بود که تو
ایشان را با مؤمنان که بیند و ایشان را تنبیه کنند با آنکه کفار بجزای کفر و استهزا رسیده اند و ایمان بیشتر شود و بدانکه استعمال
لفظ ارتاب در معقولیت با آنکه در عرف مختص است بشبهه و تهمه و گمانه بجهت آنست که در اصل لغت بمعنی مطلق شک است
که راجع شود بر عاقل بسبب عدم او و پس استعمال او در این مقام نظر باصل لغت باشد و یا بجهت آنکه در مقابله الیقین است
که با مؤمنان بجای آید پس تو با کفار و کافر و با مؤمنان و مؤمن و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **سُورَةُ انْشِقَاقِ السَّمَاءِ** و این را الانشقاق
گویند و مکیست و بیست و سه آیتست نزد بصری و شامی و بیست و پنج نزد باقیان اختلاف در دو آیتست و در حدیث
که بر دو حاجی اند و کوفی ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره انشقت قرأ کرد خدای تعالی او را در بنا خود
گیرد از کتاب اعمال او در دست راست او یا در دست او بدهد و بیاید دانست که چون حق سبحانه و تعالی سوره
کوه بدید که احوال قیامت افتضاح این سوره خود بمثل آن و انها منتهی ساخت باول ماذا انفعال نظیر بنظیر و فرمود
که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ** هنگامی
که آسمان شکافته شود و فرشتگان از آن بزمین نازل میشوند و از امیر المؤمنین صلعم مرویست که تنشق من المجرة السماء شکافته
گردد از کهکشان **وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا** و بشنود و فرمان برد پروردگار خود را یعنی منقاد شود مر تأثیر قدرت سبحانه را انقیاد مطیع
که از جانب صانع با و وارد گردد مراد آنست که آسمان در انشقاق مسخر فرمان و مسیت و از آن امتثال تخلف نکند کما قیل
کقوله ائتیا طوعا او کرها و حقیق و سزاوار گردانیده شده است آسمان باستماع و انقیاد امر حق تعالی چه او سبحانه خالق
آنست پس فی الحقیقة مطیع و منقاد فرمان او باشد **وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ** و آنگاه که زمین کشیده شود باین وجه که کوهها
و جمیع بلندیها از میان بر دارند و او را بهن باز کشند و هیچ موضعی از آن مرتفع و منخفض نماند تا زمین چه کوه تخم
مرغی در مشرق نبینند از مغرب آنرا توان دید و بعکس کما قال فاما صفصفا لا ترى فيها عوجا و لا امتا و از ابن عباس
مرویست که مدت مد الارض بیوم القیامة چه ارض عکاظی چه ارض عکاظی را چون میکشند انقطاع و انطفاء او بالکلیه زایل میگردد و همه
مواضع آن مستوی میشوند و معنی آن بود که مدت ما خوذ باشد از مد بمعنی امده ای زیدت سعة و بسط بعوض تنگی
و کشادگی او زیاده گردد **وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا** و بیرون افکند آنچه در درون او است از کنوز و اموات **وَتَخَلَّتْ**
و خالی شد و بعضی بر جهد و بعضی که در دیر باب او در امکن باشد بجای اند تا بیرون جهند در باطن او نماند و هذا کما قال الکریم
الکریم و توجه الرحیم اذا التقیا جعلا فی الکرم و الرحمة و نظرا فوق طبعهما **وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا** و فرمان برد زمین مر حکم
آفریدگار خود را در بیرون افکندن و خالی شدن از حمل **وَحُقَّتْ** و سزاوار گردد و مر حکم ربانی فرا چه مخلوق و
آفریده او است جهان آنچنان و در قبضه اقتدار او نگریزد از او و عدم اقتران بحرف عطف بجهت استقلال هر یک از آنها است

انقدرت در جنبه است که پیغمبر صلعم فرموده که اذا ظهرت اعلام الساعة هلک الارض اقلاء کبد ما چون نشانهای قیامت
ظاهر گردد زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد از پارهای جگر خود یعنی سیمکهای زر و سیم خالص کوه که بجهت این ظلم و قتل
از من صادر گشته و صادق گوید که سیمها و زرها دست مرا قطع کرده بر هم کافی شدیم و باین کار کشتیم و عدم انقیاد بجواب اذا جهت
تهویل است یا بهلم از ما بجهت گذشت در سوره تکویر و انتظار بجهت آنکه دال بر است قوله **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ** ای آدمی مراد انسان
جنس است و خطاب با تمام جمع یکسان از مکلفان از اولاد آدم **إِنَّكَ كَادِحٌ** جد رسنی که تو کار کننده بر رنج و سعی تمام
إِلَىٰ رَبِّكَ تا وقتی برسی بمزاء پروردگار خود **كَدْحًا** کار کردنی بجد و جهد بسیار که آن از درون تو ظاهر گردد و
این خطوه است از کدح جلدا اذا خدشه **فَمُلَاقِيهِ** پس تو ملاقات کننده و دیدار خود یابنده کار خود مراد ملاقات
بجزای کردار تو یا کار صفی البته بیادش خود رسی و از آن مفری و چاره نداری و بعضی گفته اند معنی آنست که ملاقات
تا بحکم خدا در جائی که بغیر از حکم او حکمی دیگر نباشد زیرا معنی آنست که ای آدمیان شما در عمل خیر و شر مشقت بسیار میکشید
تا آنکه بجزای آن میرسید و جمعی از مفسران چنین تفسیر کرده اند که ای آدمی بی رنج و کوشش بمحنت بتو خواهد رسید
از مرگ و احوال و شدائدی که بعد از آنست و قوله اینده بان و لا محاله بان رسنده و از آن هیچ مهربانی و مفری نخواهد
بود پس بیان چیزها میکند بقوله **فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ** پس اما آنکه داده شود **كِتَابَهُ** نوشته اعمال او **بِيَمِينِهِ** بدست راست او
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود **حِسَابًا يَسِيرًا** حسابی آسان که اصلا در آن مناقشه نباشد
و اعتراض نکنند بجهت آنکه ابدا و از آن مشقت یابد همچنانکه حساب اصحاب شمال که باین مناقشه و اعتراض باشد از حاشیه
نشست که حساب بسیار ایشان گذشت و ذنوب بنده زیاده نماند و بعد از آن بقلم عفو تو محو کنند و از پیغمبر صلی الله علیه
و آله مرویست که من یحاسب یعذب هر که را که حساب کشند معذب میشود گفتند یا رسول الله نه حق سبحانه فرموده که
یحاسب حسابا یسیرا فرمود تلک العرض من نوقش فی الحساب عذب مراد بحساب یسیر عرض ذنوب است
با وی نه حساب آن چه هر که در حساب با او مناقشه البته عذاب کرده شود **وَيَنْقَلِبُ** و باز گردد اگر حساب
آسان باشد **إِلَىٰ أَهْلِهِ** بسوی کسان خود یعنی بعشیره خود از اهل ایمان یا کفر و با مؤمنان یا بزنان خود
از حور العین **مَسْرُورًا** در حالتی که شادمان و خوش حال باشد بسبب آنچه یافته باشد از خیرات و کرامات
و رفعت درجات و در حدیث آمده که ثلث من کن فیه حاسبه الله حسابا یسیرا و ادخله الجنة برحمته سه خصلت است
در هر که باشد حق سبحانه حساب او را بر آسان کرده اند و در بهشتش در آرد گفتند کدام اند یا رسول الله
فرمود تعطی من حرمک و تصل من قطعک و تعفو عمن ظلمک عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد و پیوندی
بکسی که از تو بریده باشد و عفو کنی و درگذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ** و اما آنکه
داده شود **كِتَابَهُ** نامه کردار او **وَرَاءَ ظَهْرِهِ** از پس و پشت او بدست چپ و آنجا نامه او که دست راست

او را بر گردن بندد و دست چپ او را بر پس پشت او بیرون آرند و از آن طرف نامه در دست چپ وی نهند
و گویند با او فرو گذار او گوید من نامه را چگونه از پس پشت خود بخوانم پس گردن او را با زنجیر بشکنند شکستن
تا نامه خود را بر بندد تا دیگر و سیاه عاجز و متحیر شود و شوند که او را بخوانند مقابل کنند که دست چپ او
مطلا منقطع سازند بر پشت او و نامه عمل را در آن بندند و بدانکه در دادن نامه بدست راست علامتیست
مر ملائکه و مؤمنان را که صاحب آن از اهل جنت است و لطفیست مر خلقان را در خبر دادن از آن و کنایه است
از قبول اعمال او و دادن او بوجه دیگر اماره است که صاحب آن از اهل ناریست و علامت مناقشه در حساب
و سوء مآب فَسَوْفَ يَدْعُو پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاک را یا گوید وا ثبوراه و این کلمه
هم طلب هلاک وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا و در آید باتش آخرت و همیشه ملازم آن باشد آنکه بیان موجب این عذاب
میکند بقوله إِنَّهُ كَانَ بدرستی که این کس بوده در دنیا فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود مَسْرُورًا شادمان
و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار و بجهت فوت عمر و ادخال فارغ بوده از روز شمار یا مسرور بوده بمعاصی
و کفر خود و عباد با سید ابرار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده أَن لَّن يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدا
یعنی او را بعث و حشر نبود ابن عباس فرموده که من معنی یحور ندانستم تا آنکه از اعرابیه شنیدم که دختر
خود را گفت حوری یعنی ارجعی بَلَىٰ این ایجاب ما بعد نفی است در لن یحور یعنی آری او را بازگشت خواهد
بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستی که پروردگار او كَانَ بِهِ هست باو و بحال او بَصِيرًا بینا پس اول فرمود خواهد
گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزا و سزا دهد و خواهد رسانید کوید که این هر دو آیت در شان ابی سلمه بن
عبد الاسد و برادر او اسود بن عبد الاسد نازل شد فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بسرخی که بعد
از غروب آفتاب در مغرب دیدار شود یا بیاضی که در عقب حمرت باشد و گویند این بیاض اصلا غایب نمیشود
بلکه متردد است تا نصفی یا ثلثی و قول اول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و شافعی و مالک و از دیگری
و ابو یوسف از علما صاحب نیز برین اند و قول ثانی قول ابی حنیفه است و اول حنفیه است و از اسد بن عمر مرویست
که ابو حنیفه در آخر عمر خود ازین قول رجوع کرده و قائل بحمرت شد و قول آنکه من از بعضی مردم بیندم که بیاض
سرخی بدید نگفتند کانه الشفق وقال الشاعر احمر الون کحمر الشفق و ذهاب این سرخی و غیبوبت آن
علامت وقت خفتن عشا است و تشبیه آن باسم شفق بجهت دقت است و هو الشفقة علی الانسان دقة القلب
طلب وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و فراهم آورد و بپوشد یعنی بهیمه تاریکی شب آنرا
جمع کند و فرو پوشد بعد از آنکه در روز منتشر بوده باشند از انواع دواب چه در شهر چرا میکند که هر
بجای خود رجوع کند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل گردد

و این وقتیست که بمرتبه بدر رسد در شب چهاردهم جواب قسم آنست که لَتَرْكَبُنَّ هر آینه نشینید و مرتکب شوید یعنی اقدام نمائید
و ملاقات کنید طَبَقًا عَن طَبَقٍ حالی از این حالی که مطابق یکدیگر باشند در شدت و هول هر امر که شدائد و احوال قیامت و موافق و مواطن
عالم آنکه یکی بعد از دیگری در پیش شود و فی الکشاف الطبق ما یطابق غیره کالطبق قال ما هذا بطبق لها الی لا یطابقه و لطباق الثری
ما یطابق منه شبه قیل بالحال المطابقة لغیرها طباقا و المعنی لترکبن احوالا بعد احوال هی طبقات فی الشدة بعضها ارفع من بعض و مراتب
و مناصب من مواطن القیمة و احوالها و نصب طبقا بنزعه است یا طبقا بعد طبقا و ذا الطبق یا حال از ضمیر لترکبن طبقا بعد طبق و معنی
در معنی بعد است کما قال الشاعر ما قیل لی لیس بین لا و بین ای بعد قیل او گویند مراد تحول ابی آدم است در دنیا الحال الی معنی انظمه
بطنه و ذلک بمشهد و عظم و لحم و خلق دیگر که ف لیج و رحم است و بعد و جمیع و فطیم و یافع و فاخمه و مرتوع و جزور و مراقی
و محتلم و بالغ و امرد و عطار و باقل و مسبطر و مدرهم و محتلم و مغنی و مستوی و معتدل و مجتمع و شبابا و جامع و اشمطاط شیخ
و اشیب و حوقل و صفات و هم و عرم یعنی انسان از نطفه تا حین موت طبیعی سه حالت حال بعد حال میگذرد و مکمول گفته که معنی آیت
که لتحدن امرا لم تکونوا علیه یکی مشرب است یعنی در هر وقت سال شما در امری بعد دیگر میباید کرد پس تغایر حالات ناشی بود بتغایر
و متن شباب متوسط هست که پیش از این بران بود و علیه و بعضی دیگر چنین تفسیر کرده اند که هر که از شما صلاح خود نمود
است از صلاح حد اعلی او است بصلاحی که فوق آن باشد در رتبه و هر که بر فساد و عصیان آن فساد باعتبار او است
بفسادی که زیاده از آن باشد زیرا که هر شخص عبد مرتبه که مشاکل آن باشد و از صادق علیه السلام مرویست که لترکبن سنن
من کان قبلکم من الاولین و الاخرین و مراد ازین آنست که در میان شما واقع میشود آنچه در میان قرون ماضیه بود و شما
جاری میشود آنچه در میان آنها بر نشان جاری میشد پس میان شما و امثال تطابق و توافق است مانند تطابق پر تیر با پر و مو
از آن که بمادی اوست و از عطا مرویست که مراد از طبقا عن طبق رجاست بعد از شدة و شدة بعد از رجا و فقر بعد از غنی
و غنی بعد از فقر و صحت بعد از سقم و سقم بعد از صحت و هاهم لترکبن بفتح یا سوا آنکه صیغه واحد مخاطب باشد و خطاب بحضرت
رسالت صلعم یعنی ای محمد رکوب نمائی بر طبقات آسمان یعنی در شب معراج طبقی بعد از طبقی الی فی نمائی تا آنکه از سدرة
المنتهی و رکنه ری و یا در حجر بعد از حجر و مرتبه بعد از مرتبه و رفعه بعد از رفعه منزلت نزد حضرت عزت و این قراءت
ابن عباس است و ابن مسعود و مجاهد و کلبی چنانچه بخاری در صحیح او دیده که روی مجاهد عن ابن عباس کان انه
یقرء لترکبن بفتح الباء ثم قال یعنی سنکم عبد از سنن پس پیکیت و تفریع و انکار میفرماید آنکه فَمَا لَهُمْ پس چیست کفار
قریش را که لَا يُؤْمِنُونَ بمکی و بخدا و دو نبوت و قرآن و حضرت رسالت تصدیق نمیمایند با وجود وضوح دلایل و ظهور
حجج و براهین و معتقد اند بود که ما متعجب باشد یعنی تعجبست در شی که صارف ایشانست از ایمان با وجود براهین ساطعه
و ادله بینه و آن وَإِذَا قُرِئَ وجود خوانده شد عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ فرو نمی تمکنند و سجده نمیکنند
یا نماز نمیکنند یا سجده نمیکنند بر تلاوت آن و باتفاق علما ما این سجده از سجدات هفت و بیست سجده مفروضه و صاحب

فرجات این سجده را سجده جمع گفته چه عبد از استماع قرآن و قرآن جامع صفات تنزیه و تقدیس او سبحانه و بعضی علما اینجا
سجده کنند و جمعی در آخر سوره ابو هریره اینجا سجده کردی و گفت که من دیدم که رسول این آیه تلاوت فرمود و سجده
کرد و این سجده سیزده هم است از سجدات قرآن و مرویست که چون حضرت رسالت صلعم این آیه و اسجد واقترب را تلاوت فرمود سجده
کرد مؤمنان هم بتعبیر نموده سجده کردند و کفار قریش بر بالای سر ایشان ایستاده بودند دست بر دست میزدند
و استهزا میکردند نحوی سبحانه این آیه نازل ساخت ابو حنیفه باین روایت استحجاج کرده بر وجوب سجده تلاوت و از ابن
عباس مرویست که نیست فی المفصل سجده و حسن نیز این را واجب نمی داند و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل
و انتفاع حجت **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه نکرویدند **يُكَذِّبُونَ** تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن و ایمان
نمی آرند بچیزی افتتاح بر وصاف و تقیید ایاه در تکذیب **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناتر است **بِمَا يُوعُونَ** بآنچه نگاه میدارند در وعاء
دل خود از کفر و بآنچه میپوشند از کینه و عداوت مؤمنان و یا بآنچه جمع میکنند در صحف خود از اعمال سیئه و ذخیره می نهند
برای خود از انواع عقوبات تعذیب و اصل اعیا ادخال چیزیست در وعاء و قلوب اوعیه آنچیزیست که در وعاء حاصل
میشود و اعلم و جهل و فی کلام امیر المؤمنین صلعم هذه القلوب اوعیة خیرها اوعاها **فَبَشِّرْهُمْ** پس مژده ده ایشان را
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی دردناک ایراد بشارت در مقام انذار از برای تهکم و استهزاست و قوله **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** استثنا
منقطع است یعنی لیکن آنانکه نگرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** کردند عملهای ستوده **لَهُمْ أَجْرٌ** مر ایشان را مزدی **غَيْرُ مَمْنُونٍ**
نابریده و ناکاسته یا منت نانهاده و منت آنست که استشار مستقل باشد و معنی اینکه بیم فرمای کفار را عذاب الیم و عقاب
عظیم مگر آنانکه توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح بجای آوردند شان و بدانکه در قوله لا یؤمنون و لا یسجدون دلالت است
بر آنکه ایمان و سجود فعل ایشان است حکیم کسی را که قدرت بر ایمان و سجود نباشد خطاب نمیکند که مالک لا تؤمن و مالک لا تسجد و اشعار
بآنکه کفار مخاطب اند بعبادات **سَنَةُ الْبَيْعِ** دوازده آیت است باجماع علما ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کند که هر که این سوره را
بخواند حق سبحانه بعدد هر جمعه و هر روز عرفه که در دنیا بوده باشند ده حسنه کرامت فرماید و بعضی طبیان از ابی عبد الله صلعم روایت کرده
که هر که واظبت بر قرائت این سوره نماید در فرایض تلاوت نماید بحشر و رفقت با انبیا و مرسلین باشد چه این سوره پیغمبر است و بدانکه بیون
حق سبحانه ختم این سوره بذکر مؤمنان اجمعا باحسن و کرد و فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ** سوگند باسمان که خداوند
برجهاست مراد بروج اثنا عشر است که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها
منازل قمر اند در انواع منازل و ده در هر برجی دو دو و کسری میباشد و آفتاب در هر برجی یکماه و گویند مراد کواکب اعظم اند و بنابر
تفسیر ابن عباس بروج جمع ظهور است و مراد ابواب سموات اند که نوازل از آن بیرون می آید و اصل ترکیب بروج برای ظهور است
و نزد بعضی مکوکب بروج اسمان کوشکها اند مدارج از زر سرخ و زبرجد سبز و مرمر سفید و گوهر و مروارید و آن سوامی جواهر و ملائکه
محافظ اند زمین مساحد و مباحث است **وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ** و سوگند بروز وعده داده شده نزد جمیع مفسران مراد بایدن روز

روز قیامت که خلایق در آن مجازات خواهند یافت بر وفق اعمال **وَشَاهِدٍ** و سوگند بهر که حاضر شود در این روز از ملکان و غیر آن
وَمَشْهُودٍ و بآنچه حاضر کرده شود در آن از عجایب و غرایب تکبیر بحیث ابهامست در وصف یعنی شاهد و مشهودی که بهیچ وصف نگنجد
آن شوان دید یا بالفرات در کنز کانز قیل ما اوفت من شاهد و مشهود و علما را در این و لفظ اختلاف بسیار است اما بجمله شاهد آنست
که هم رؤیت بیند و میداند و مشهود مرئی یا بعکس چه هیچ شاهد است بوجود او سبحانه و یعنی قیل یعنی کل شیء رایته قد علی انه واحد
و یا شاهد امت و مشهود لا اله الا الله گوید که شهد الله انه لا اله الا هو یا شاهد پیغمبر است صلعم کما قال انا بعثناک شاهدا و مشهود
امت او از امام حسن صلوات الله علیه مرویست که شاهد حضرت رسالت است و مشهود روز قیامت که ذلک یوم مشهود و از ابی جعفر
و ابی عبد الله صلوات الله علیهما فرموده اند که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه چه جمعه گواهی بر دفعه است بر چیزها که در آن
علم کند و فی الحدیث ما طلعت شمس علی یوم و لا غربت لیس فیه مشهود فیه ساعة الا و اعتقامن بدعواه فیها الا استجاب الله له و لا اسعاد من شر
الا اعاذه منه و روز عرفه مردمان حاضر میشوند در آن در موسم حج و ملائکه نیز در آن حاضر میگردند و ابن عباس و قتاده نیز بدین
و یا شاهد روز نحر است و مشهود روز عرفه یکی از دو اکثر که عیسی و رسول رفتم و دیدم که صحفی از پیغمبر صلعم مدینه چنین نقل کرده از و
پرسیدم که شاهد و مشهود چیست گفت شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه پس بجانب دیگر رفتم مردی دیگر را دیدم که از آنحضرت حدیثی میگفت
او را گفتم یا الشاهد و المشهود گفت الشاهد یوم الجمعة و المشهود یوم النحر پس بگوشه دیگر متوجه شدم پیرمردی را دیدم که او نیز حدیثی
نقل میکرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفتم خبر فی معنی الشاهد و المشهود گفت الشاهد محمد و المشهود یوم القیمة انا سمعت سبحانه یقول
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و قال ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود لا مرد لها و سرید و گوید او
چه کس است گفتم ابن عباس گفتم تا فی چه شخص است گفت ابن عمر گفتم ثالث کیست گفت حسن بن علی بن ابی طالب علیه و یا شاهد روز
عرفه است و مشهود روز جمعه و ابی در روا از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که اکثروا الصلوة یوم الجمعة فانه یوم
مشهود تشهده الملائکة و لیس احد یصلی علی الا عرضت علی صلوته حتی یفرغ منها ایاد صلوات فرستید بر من در روز جمعه که روز
روز مشهود است و ملائکه در آن روز حاضر میباشند و نیست هیچکس که صلوات فرستد بر من مگر که صلوات او بر من عرض کرده شود تا آنکه
از آن فارغ شود گفتم یا رسول الله بعد از تو شما نیز چنین باشد فرمود ان الله حرم علی الارض ان یاکل اجساد الانبیاء فنبی حی یرزق
بدرستی که خدای حرام کرده است زمین را که بخورد اجساد انبیا را فانی ساز و پس پیغمبر ما زنده است که روزی داده میشود و همچنانکه روز جمعه
و یا شاهد آن فرشته است که شاهد است بر بنی آدم و مشهود روز قیامت که گوید خدا و جاءت کل نفس معها سائق و شهید و ذلک یوم مشهود
و ابن قرة مکی مرویست و حسن که شاهد آنکسانی اند که بر مردمان گواهی میدهند و مشهود آنانکه بر ایشان گواهی داده میشود و از حسن بن فضل
منقولست که شاهد ایامه مرحومه اند و مشهود سایر ایام کقوله تعالی لیکونوا شهداء علی الناس و یا شاهد اعضای بنی آدم و مشهود فضیحتها
ایشان اند قوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم الآیة و یا شاهد حجر الاسود و مشهود حاجیان چنانچه در خبر است که روز قیامت حجر اسود زبان
فصیح گوید و عهد برای کسانی که بوی رسیده باشند و یا شاهد ایام و لیالی اند و مشهود بنی آدم و قال الشاعر معنی اصدق الاخبار شهید اعدل

وازمن مرا توانست که من یوم الاوبادی انی یوم جدید وانی علی اعمل فی شهیدی فلعشتنی هو بابت شخصی لم تدرکنی الی یوم القیمة
هیچ روزی نباشد الا که نظر میکند که من دوروزی تا فردا ام و من برابر کرده میشوم بر من کرام بین عنیم شمار مرا که کرا خواب من خالی نشود
مراد دنیا تا روز قیامت و یا شاهد انبیاء و مشهود بینبر ما صلی الله علیهم اجمعین کقوله تع واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم
وانا معکم الشاهدین و یا شاهد است و مشهود دنیا او و یا شاهد عیسی است و مشهود امت او کقوله وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم و بر هر دو تقدیر جواب قسم اینست قتل اصحاب الاخدود هر آینه هلاک شدند و ملعون گشتند خداوندان شکافها
در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین کندند و این بر تقدیر اول قتل است و اظهر آنست که این دلیل جواب محذوف است کانه قیل انهم
ملعونون کاصحاب الاخدود و یعنی کفار که هلاک شدگان اصحاب اخدود هلاک شدند همچنانکه اصحاب اخدود هلاک شدند چه این سوره از برای تثبیت
مومنانست و تسلیه ایشان بر ایذا و فتنه اگر کفار و تذکیر ایشان بانچه جاری شد بر مومنان که از ایشان بودند و تقدیر میکند و ایشان را
بر ایمان و ساعدت در انواع اذیت با ایشان و صبر و ثبات ایشان بر آن تا اقتدا بر ایشان کرده صبر کنند با آنچه از مشرکان با ایشان رسید
و بدانند که کفار زمان ایشان نیز همچو سحابه زمان کفر و عنادند که حفرها کردند و بر آتش ساختند برای احراق اهل ایمان و سزاوار
اینکه در حق ایشان لعنت شود که قلت قرینش همچنانکه گفته میشود قتل اصحاب الاخدود و اخذ است و جمع خداست و خدد در زمین
بمعنی شق است در آن و خد و استخد مانند شد و اخذ و دست در زمان و معنی و تفصیل قصه اصحاب اخدود در طریق مسلم در صحیح خود
از حماد بن سلمه نقل کرده و وی از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از صهیب و صهیب از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنها جماعتی از
بودند از اصحاب ذو نواس یعنی و در زمان او ساحری بود کاهن و مشعبذ و که مدار ملک وی گردی بود پس پیر شد و عمر رسید و پیر شد و عمر
بیلاند بگفت بدرستی که من پیر شده ام و عمر گذشته بقول من زمانه با مدت صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام
بوی آموزم تا بعد از من خلق باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسند نیامد و بر من مشغول که من ساحر باشم سپاری بوی کسی
و آن ساحر از وی اهتمام بتعلیم وی بر داشت و در رهگذر پسر مردی راهبی بود روزی آن پسر را بجای خود رسید که در آن صومعه
در آید و آن راهب را ببیند بدلایل وی در آید از اقوال و افعال متعجب شد و بر احوال وی اطلاع یافته بطریقه وی باید راهب شد
بعد از آن پرستش کشت و هر روز که نزد ساحر رفتی و پرده آمدی بیامدی و با راهب صحبت داشتی و چون بسبب طول صحبت راهب
در پیش ساحر رفت ساحر او را عیب زد و انواع ایذا با او میرسانید که چرا دیر می آئی و چون در خانه رفت اهل خانه زنان او را میزدند
و میرنجانیدند وی شکایت این حال بر راهب عرض کرد راهب گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر می آئی بگو که اهل خانه مرا نمیگذاشتند و اگر
اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر کردی بگوی که نزد ساحر ماندم القصه جوان در خدمت راهب می بود عاقل مستجاب الدعوة
گشت تضاد از وی نزد راهب پرورد امدی بخانه خود میرفت از دعائی بر سر راه آمده بود و عمر بر مردم بسته و خلق از هر طرف میران
مانده بودند پس آن جوان پیش آمد و با خود گفت حقیقت راهب و بطلان ساحر حالی معلوم کنم پس سنگی برداشت و گفت اللهم ان کان امر الراهب
من امر الساحر فاقتل هذه الدابة حقا با اگر راهب نزد تو دوست تر است از ساحر پس این حیوان را بکشی و سنگ بجانب او انداخت بر سر او آمد و کشته شد

باقی است که اسم اعظم بر وی خواند و دست بر پشت او مالید و گفت از امام بگرد و باز گرد و از دعا برفت و قوی دیگر شیر بی
بر راه آمد جوان تحت بر گوش وی گفت او نیز از امام برفت و اسم اعظم او که و از وی راشد نیاد و جمیع آنام و سقام را بجا کرد
جوان بجوی وی در شهر منتشر شد و بر حاجت روی بیان جوان آورد و بدعای وی مرادات محصل میشد جوان این خبر بر راهب رسید
گفت تو بلای مبتلا خواهی شد که صبر کنی و من بدست دشمن تو هم جوان گفت چنین باشد حاجت ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد
ای بیمار از برای او دعا و دوا استفسار نمود جوان گفت من شفا نمیتوانم داد ولیکن خدای شفا میدهد اگر تو بعد مرگ بی شبهه ملکی بتوفیق
خدای چشم ترا روشن سازد حاجت بر آمد ملک و جوان او را کل شهادت تلقین فرمود و دعا کرد و چشم او روشن شد حاجب با چشم
روشن نزد ملک آمد و قیاس اندوی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای من مرا شفا بخشید ملک گفت من ترا بی گفت
غیر من خدایی دیگر هست او جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ربی و ربک و رب کل شیء ملک بطش بن حیا گفت این تلقین از که
فرا گرفتی بلی بگو تا بوی بگیرم حاجب این شخص که بر اسلام ملک داشت قصه جوان را در میان آورد ملک او را طلبید و گفت پس رسید که تو آنکه
بر من شفا میدهی گفت من هیچکس را شفا نمیتوانم داد ولیکن خدای شفا میدهد گفت آیا غیر از من خدایی دیگر هست گفت نعم
ربی و ربک الله پس او را در شکنجه کشید و بموت او را عذاب میکرد تا او را بر احوال راهب مطلع ساخت ملک راهب را حاضر کرد
و او را گفت که از دین خود برگرد و پس ستقی کرد وی قبول نکرد پس بر اهل او دو پاره ساخت و جند انجه جند و جهد تو جوان بر گشت
حکم کرد تا او را در دریا غرق کنند جمعی بر اهل بحر او بردند تا او را در کشتی بردند و جوی در میان دریا رسیدند و خواستند که او را در دریا
اندازند گفت اللهم اکفنیهم باشیت بار خدایا ایشان را بر من کفایت کن بدانگونه که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق شدند و
سلامت بر کنار آمد و خبر بملک رسید کسی و پیغام نزد کرد تا او را بر کوهی بردند و بپایین اندازند جوان گفت اللهم
اکفنیهم باشیت کسی بلرزه در آمد و در کاویه دیگر آمد که بادی بیاشد و همه کلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند و بنزد ملک آمد
گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفانیهم الله ملک در غضب شد و بفرمود تا او را در آتش افکنند دیگر ان بسوختند و او را نیز بسوختند
پس از آن در دریا ریختند و بنی بار افکنند هیچ تیر بر وی کار نکرد جوان گفت ای ملک ایمان بر الخدود بی که این اثر قدرت از من مشاهده کردی
ملک عناد ورزید گفت نخواهم مگر قتل ترا جوان گفت اگر مرا توانست مرا بر تو جمع کن و مرا اندر خشتی بیاویز و تیری
از کیش من بر گیر و بگو بسم الله رب الغلام بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد تیر بر صدغ او جوان رسید
شربت شهادت چشید جمعی از آن مجمع همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام آمدیم بر این غلام و گفتند که ایمان آوردیم بر پروردگار
غضب ملک بیشتر شد بفرمود تا در سر راهها حفرها کندند و در آتش افروختند و هر که ایمان آورده در آتش انداختند اگر کسی دیده
و گفتند اعوان بفرمود تا در سر راهها حفرها کندند و در آتش افروختند و هر که ایمان آورده در آتش انداختند اگر کسی دیده
بودی میشوختند و اگر دست از دین باز میداشتند آنگه زنی مومنه با کودک دو ساله بر لب حفره آوردند بسبب محبت کودک
لب خندید میگریست طفل بسخن در آمد و گفت یا امه اصبری فانک علی الحق یا امی صبری فانک علی الحق و بقولی دیگر قوی فانک فی الحق و در روایت

دیگر آمده که گفت یا ایها الخلق و اصبروا و انتظروا فان ما جهنم لک حرا لا یحرق بیرشید بحرقه بشعت ترخود را اگر در
آن آمدند از صحابه نقل است که شش کس پیش از وقت تحریق گفتند یوسف و پسر هاشمه دختر فرعون و عیسی و یحیی و صاحب جریج و
اخدود بیرون آمدند بر کیفیت حق سبحانه و تعالی فرستاد و بنی اسرائیل حدود را در دولت اهل آن اخدود بر بود قوم و بر کنده ساختند و
شعله آتش در پاشت او خشش افتاد و یحیی دیگر در میان لشکریان واقع شد و همه را بسوخت مگر زن و کودک و دیگر مومنان که مانده بودند
بشهر رفتند و در لغه تمام بعبادة ملک علام مشغول شدند از حسن مرویست که هرگاه اصحاب اخدود زن جمیله مذکور میشدند اخضر بنشسته
میگریستند و میفرمود که اعوذ بالله من جبة البلاء سعید بن جبیر گوید که روزی عمر خطاب گذر بر غلامی میکرد شب بکی از اصحاب کهف
چاپی جامی میکند بر این غلام در زیر ناپایان شد و مرد بدیده که دست بر آن جراحت نهاده بود و هر که دست او را از آن جراحت بر میداشت
بجای خود رفتی عمر بفرمود تا او را در زیر خاک پنهان کردند و قائل فرمود که اصحاب اخدود سه بودند یکی در شام بود و او را طیا خوانده
رومی بود و دو در فارس و آن بخت نصر بود و حق سبحانه در باره ایشان هر دو چیزی از قرآن انزال فرمود و سیوم در نجران بود و او را ذو نواس
بن ذی یزن بن شراحیل بن حمیری بود و واقعه قتل اصحاب الاخدود در شان او و در اتباع اوست و محل قصه او این بود که دو مرد مسلمان در
زمان بودند که قرآن انجیل میکردند یکی در شام و دیگری در نجران ابتدا در نجران بود و اجیر شخصی شد در عملی و در شان این عمل تلاوت
مشغول بود بی پسر ستاجر دید که از دهن او نوری بیرون میخشد پدر خود را از این اخبار کرد پدر پسر را و او را بدید مجیب شد و هر
چند صورت نمود و پسر پدر را هیچ جواب نمی داد تا بلغه بسیار فاری بعد از این اسلام خبر داد که هشتاد و هفت کس از دین و مرد اسلام
آورده تابع او شدند و این بعد از دفع عیسی بود با سمان بن ذی نواس حفر هایکند و آتش بسیار ساخت و کافران را بر ایشان عرض کرد و بفرمود
کرد تا پس ایشان را در آن حفره انداختند و کسانی که از دین عیسی برگشتند و آن گذشت و آنها ده کس بودند و در آخر نفی با کودک شیر
خوار بگفت از حفره آمد و خواست که خود را بیندازد و یحیی در پسر خود نگاه کرد شفقت مادری او را از آن باز داشت کودک بمحض در آمد که
یا امه اصبری فانک علی الحق بعد از استماع این کلام از آن کودک خود را از آن کودک در آن حفره انداخت و هنوز بآن آتش
نرسیده بود که روح ایشان در بهشت بود و هفتاد و هفت کس از اهل اسلام در آن آتش سوخته شدند از ابن عباس مرویست که هر
استماع میشود از آنکه در آتش بود اولا تا زبانه میزد تن آخود را در آن می انداخت و بیش از آنکه بآن آتش رسند ارواح ایشان در بهشت
میرسید و در روایة دیگر آمده که آنها که در اخدود سوخته شدند و از ده هزار کس بودند و بقول دیگر هفتاد هزار کس
و گفته اند که نود هزار و از ابن المومنین صلعم منقولست که اصحاب اخدود مجوس بودند و در احکام ملا خود اختلاف
کردند و بجهة این کتاب ایشان را بآسمان بردند و نام ایشان این بود که خمر مباح است بعضی از ملوک ایشان خمر
بخورد و مست شد و با خواهر خود مباشرت کرد و چون با خود آمد از آن نادم شد و این حکایة در میان رعیه او مشهور شد
وی در تطلب تخلص این امر شنیع بود و چاره نداشت خواهر بگفت طریق این است که مردمان را جمع کنی و خطبه بخوانی
و بگویی که یا ایها الناس ان الله احل نکاح الاخوات و من بعد از آن عمر خطبه بخوانم و بگویم ان الله حرمه بعد ذلک پس او

خطبه کرد و از و قبول نکردند خواهر گفت انها را تا زبانه بزن تا قبول کنند ایشان را تا زبانه زد قبول نکردند گفت بشمشیر بعضی را بجان
کن از این نیز قبول نکردند گفت با خاندان و اقربا ایشان را بعذاب ساز پس او هر که او گفت از این ابی ضود در آتش انداخت و بسوخت و کودکی نیز
اخدود و جبار گذر بود و بعرض او دوازده کرد و بیاری ساد خود از ابی جعفر علیه السلام روایة کرده که امیر المومنین صلوات الله علیه شخصی را
با سقف جرانی فیت ادو و او را اصحاب اخدود سوال کرد و بی قصه ایشان را و اخبار کرد امیر المومنین بفرمود تا که این کار ذکر کرد جنین است
که قوم کفر و کفر من قبل از آن خبر دهد بدانکه حق سبحانه مردی حبشی را بر ساله با اهل حبشه فرستاد و ایشان تکذیب او کردند و بعضی از اصحاب خود را
بکشتند و او را و بعضی از اصحاب او که مانده بودند بگرفتند و بیاسوختند و از آن آتش کردند و همه مردمان را از آن جمع نمودند و ایشان را بکشتند و بر
دیوار ساختند و امر بر این ما بایکه بیک طرف روند و هر که بر این جماعت خود را بیفکند آتش انداخت پس اهل ایمان دست بیکدیگر گرفته خود را در آتش
انداختند نجیب مرد با کودک که نزد آن آتش آمد و خواست که خود را در آتش اندازد و آتش بر کودک بسوخت و خواست که با آنکه در کودک بیاسا
لا تنافیه و ابی یقتسی فی النار فی هذا فی انه قلیل من رسل و خود را بیفکند و آتش در آن آنکه ابر مشقت در دلها خدا نکیست نه خود
و آتش آن اخدود و حق سبحانه محرق قاب ایشان را هنوز تغیر کرده فرمود قتل اصحاب الاخدود و گویند که این اخبار است از حال مومنان که بسبب
صبر و بر سر کشیده و آتش سوخت پس معنی آنست که کشته شدند اهل ایمان که ایشان را در حفره انداختند و جابر بن زید این اخبار مدح ایشان است
بحسن صبر و ثبات و تحقیق بر ایشان بر دین خود تا آنکه با آتش سوختند و بجهة خوف آتش از ایمان خود رجوع نکردند و قوله النار بدل اشتمال است
اخدود است یعنی ملعون گشتند اصحاب آتشی که ذات الوقود خداوند هر چیزی بود که بآن افروخته میشد پس وصف نار بجلوه و گفتن ما بقیه
لهب دار مع تفخیم بیشتر از حطب و بالبان اهل ایمان چه هیچ آتشی خالی از وقود نیست و کلام در وقود از برای جنست اذ هم علیها قعود
این ظرف قتل کشتند در مجرور محذوف است و تقدیر آنکه قتل اصحاب الاخدود حین انهم علی حافات الاخدود کانوا اشاعر و بات علی الشان
الشیء و الحافة یعنی ملعون گشتند در وقتی که ایشان بودند بر کنار حفره آتش نشسته بر برای آتش نشستگان بر برای اهل ایمان در آن وهم
علی ما یفعلون بر آنچه میکردند بالمؤمنین میکردند بآن شهود گواهی بر آنچه میکردند یعنی ملک بعضی برای بعضی گواهی دادند
که ایشان تقصیر نکردند بر آنچه ملک با ایشان امر کرده بود یا ملک و اصحاب او شاهد بودند علم بآنچه بر مومنان میکردند و یاد در وقت قیامت گواهی میدهند
بر آنچه میکردند بر بعضی با بعضی و سبب اولیا ایشان بر آن گواهی دهند و بعضی گفته اند که اراده و فرقه بودند بعضی تعذیب اهل ایمان میکردند احراق
و بعضی در ایشان حاضر بودند و بر آن عمل شنیع و امر فضیح راضی بودند و انکار نمیکردند وما نقموا منهم و انکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزی را که
داشتند بر ایشان و عیب نکردند ایشان را بچیزی الا ان یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند بالله العزیز خدای غالب که کسی را بر عقاب او یارا
نرسد الحمید ستوده که بجهة و ستوده او سبب آن باید بود و باسبات بر طبق قول ما شاء که و کان فیهم بعضی قول مبرا غ
الکتاب و خلاصه معنی آنست که مومنان هیچ گناهی نکرده بودند که مستوجب شود که اسباب ایشان باید کرد و فقط از ایشان باید کشید مگر آنکه ایمان
آورده بودند بخدایی که دانست بهمه چیزها و مستحق جمیع حمدها و بجهة ثنای بر اصناف او سجده باینکه عزیز و الیست و حمید و منعم سبحان ما بید
که له الذی له اتحاد آنچه که مر و ثابت است ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها

از افعال و اقوال مومن و کافر و غیره شهید گواهست و عالم بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست که بوی ایمان آورند و او را پیروی
نمایند آنکه در حق او کافر شوند و طعن بر کتاب پیش گیرند صاحب کشاف آورده که ذکر این اوصاف در این مقام بجهت استعانت باشد اینجا که کفار
از غریب و کذب میکنند تا اهل ایمان امری باشند بدین صواب که ایشان میکنند بطل شهادت و تحقیق و ضلالت و بیان که اقوال اهل انکار از او منازعت
بعذابی که هیچ عذابی بآن معادله نکند و قوله علی کل شیء شهید و عبارت ایشان از این معنی خدای عالمست بآنچه ایشان میکنند و مجازاة ایشان بایشان
خواهد رسید انّ الّذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات در فتنه انداختند مردان و زنان گروه مومنان را بعذاب عذاب کردند
ثمّ لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدا و از کفر و طغیان توبه نکردند فلهم پس مر ایشانراست عذاب جهنّم عذاب دوزخ ولهم
عذاب الحریق و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان یعنی آتش غلیظ بقول آنکه جهنم که مشتمل است بر ایشان عذاب حرارت و احراق هم آنکه آتش
احاطه دهد و بحق آنکه مشتمل بود باهل ایمان مردانست که مذاهب مجوسه که میپرستند آتش را و عذاب احریق بجهت ایشان اهل ایمان و کفر بجهت عذاب
احراقست از انواع دیگر که این زفر راست و فضلی و مقطع بعضی و احرقت انواع عذاب و عقاب از برای ایشان معذب بعبارات حذیفه
فرموده که رسول صلعم گفت ای حذیفه در دوزخ شیرانند و مار و شتر و سباع و شتر بهای کلب از آتش خدای تعالی فرستد تا مرا بدندان
تا باستخوانها تا گوشت و پوست و پی و شتر بهای کلب را پاره پاره کنند و بخورند سباع و هر چند و هر چند بعضی بآنکه بخورند مضروب دیگر تر بدستور و بعضی گفته اند که مراد
بعذاب حریق عذاب دنیوی ایشان باشد چنانچه در سابق ثابت شده که روزی که مومنان را خدا و انداختند آتش آنان ارتفاع یافت بقدر چوبی که بدان
احاطه کرد و بعضی گفته اند که مراد بفتنه ایشان جمیع کافران اند که همیشه ایذا و آزار مومنان در آنکار خود میساختند و میبستند و میبستند و جمعی مراد کفار
مکه اند که پیوسته مشغول به مجیء و اصحاب رسول بودند انّ الّذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصّالحات و کردند کارهای
شایسته مر مومنان آنکه ایشان را در خود انداختند لهم مر ایشانراست جنّات تجری بوستانهای که میرود تحتها
الانهار انهار جاریست یا آنکه ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ و آنکه رستگاری بجهت اعظم و نوع
اعلی از رستگاری که دنیا و آخرت جنت در نهایت تصفیه و پیوست و میتواند بود که مراد باین مومنان اهل مکه باشد یا جمیع اهل ایمان بر طریق ابه سابقه انّ
بطش ربّک بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لشدید هر آینه سخت است یعنی مضاعف و تفحص بطش یعنی خشت جنت
و این نظاعت عقاب نسبت بجبابره و ظلمه کفار است و شبهه نیست در آنکه هر کرا که بسبب کفر و عناد در سلسله عذاب و عقاب کشد هر گز نجات
نجات از آن نخواهد یافت انّه که خدای تعالی هو یبدئ او آغاز میکند بطش خود را بر کافران در دنیا و یعید و اعاده میکند آنرا
در آخرت و از ابن عباس مرویست که معنی آیه اینست که ابتدا میکند بخلق اول و اعاده میکند ایشان را بعد از مرگ برای حساب جزا و بنا بر این ایراد این
دو صفت بعد از بطش بجهت دلالت است بر قدرت او بطش و جهه هر که بر ابتدا و اعاده قادر باشد البته بر شدت اخذ قادر خواهد بود وهو الغفور
و اوست بسیار آمرزنده مر آنکه از کفر توبه کند یا بسیار آمرزنده و نیز مومنانی که از اهل طاعت باشند یا طریق تائبه پیش گیرند الودود و دوست میدارد
که مطیع او شوند بجهت طلب رضای او از معاصی اجتناب نمایند مراد بودود او سبحانه یا نیه اعطای خیر جلیل و مرتبه رفیعه است باو بقبول
اعمال او و اعطای جزای نفیس و اسماء الله که آنکه که جایز است و وعد فعل باشد بمعنی مفعول چون رکوب بمعنی مرکوب و بندگان صالح و متقی را

دوست میدارند بجهت معرفت ایشان بخدا و کرم او و استغراق ایشان باسباغ و لاء انعام او و بطلان فرموده که بود و خواه بمعنی فاعل باشد
و خواه بمعنی مفعول که متضمن مدح نو سبحانه است زیرا که حق سبحانه بندگان را دوست دارد از فضل و کرم است و اگر بندگان او را دوست
دارند بجهت معرفت ایشانست بفضل و احسان او ذو العرش خداوند عرش عظیم و خلق آن را مالک ملک و علو و رفعتی رفعة المجید
بزرگوار در ذات و صفت و غالب بر جمیع ممکنات و میتواند بود که مجید بمعنی ممجد باشد یعنی جمیع مخلوقات تمجید و تعظیم
او میکنند و بنا بر این فعیل بمعنی مفعول باشد فعّال او کننده لما یرید بهر چه خواهد ایراد و صیغه مبالغه بجهت کثرت غایات بجهت است که
او اراده میکند و احداث مینماید و بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال بقوله هل اتاک
آیا آمد بتو حدیث الجنود بعضی لشکرهای اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند و با ایشان محاربه نمودند و عداوت در میان
بستند و تکذیب ایشان نمودند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبا گرفتار شدند استفهام برای تقریر است یعنی تحقیق
که حدیث خبر جنود کافره بتو اعلام نمودند تا تسلی تو باشد و موجب صبر تو بر ایذا و تکذیب قوم و تخویف ایشان
از وقوع مثل آن عذاب بر ایشان فظهر و نصرت تو بر ایشان همچنانکه بر اعدا مظفر و منصور شدند فرعون
و ثمود این بدل جنود است و مراد فرعون و فرعونیان و اتباع او است و اکثر اهل تفسیر آنست که او فصل بنوت
ایشان بود و هر تابع او بودند یعنی تو شنا حتی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را که تکذیب ایشان
بود و استیصال ایشان بسبب آن و غالب شدن انبیا بر ایشان بجهت صبر و ابتدای ایشان پس
تو نیز در صبر و شکیبایی اقتدا بانبیا نما این کلام تحریک بر اصحاب بلیغ و تلویح صریح که اقارب ایشان کثرت ایشان بعد
از آن میفرماید که منجنات که کفار بگروند بخدا و رسول و بروز قیامت و بعث و نشور تصدیق نمایند
بل الّذین کفروا بلکه آنانکه نگرویده اند از مشرکان مکه فی تکذیب در باور نداشتن اند یعنی وقوع قیامت و حساب
و جزا را باور نمیدارند و تکذیب اشعار است بر توغل ایشان در تکذیب یعنی تکذیب ایشان از کلام اصرار ایشان از
ما قبل و معنی مراد آنست که حال مشرکان قریش اعجب است از حال فرعون ما صنیعه چه با آنکه قصه ایشان را شنیده
اند و آثار هلاک ایشان را مشاهده کرده اند تکذیب ایشان استست از تکذیب آنها واللّه من ورائهم و خدای
تعالی از ورای ایشان محیط احاطه کننده است بر ایشان بعلم و قدرت پس از و فوت نتوانند
شد و نتوانند که بجهت همچنانکه محاط از محیط فوت نمیشود از و گریزی و گریزی ندارد این کلام مستعمل
است از برای محافظ شیء از جمیع جوانب چنانکه از هیچ جانب امکان فوت او نباشد تقال فلان محاط
فلان من ورائه ای احاطه و مسالک و سدة منافذ فلا مهرب منه بوجه و قوله بل هو قرآن آنست از کفار
تکذیب قرآن میکردند و آنرا سحر و شعر و کهانت میگفتند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه
بزرگوارست و مجید در نظم و اعجاز و جلیل القدر و عظیم الشان گویند که عدد آن باعتبار آنست

که مشتملست بر معانی جلیله و دلایل بینه و چنان متضمن حکمت که رابع ندارد و اول معنی است محل علیه برای تعظیم
از بجا از آن خوف داشته باشند از شدایدها و هول الاخرویه و دوم موعظتیست که مایل بطلب برای عمل کردن بحق سبحانه
است موبیکه بتمییز و خواز باطل در علم دین و منها اودیه اند که عیسی علی نبینا و علیه السلام بر مردی بگذشت که قطعه استخوانی
میربایوانی بشنید از فرشتان که یا روح الله مگذار که این استخوان را قطع کند عیسی فرمود که حق تعالی قطع زاجروی مباح ساخته زاجر
گفت تا اگر نفرمایی باشد تا برما نه بغیر اجر از زمان که از اهل من تمر بر اشتر بیان قرآن بنویسند و از سید انبیا صلعم مرویست که
بلیغ تر استدلال برای کتابه قرآن حق سبحانه تا او داد دختی در بهشت عطا فرماید که اگر همچنین مدت پر قطع مسافه بر یک از آن نوازد
گویند این قرآن بجید نوشته شده فی لوح محفوظ در لوحی که گذاشته شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان یا از شیاطین یا از مجاهد
منقولست که لوح محفوظ از یاقوت سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت
و از مقاتل مرویست که لوح در مقابل عرش است بر پیشانی عرش و او را مطربه گویند و از آتش بود و گفته که لوح در جبهه اسرافیل است و در تفسیر
امام حسن عسکری صلوات الله علیه مذکورست که لوح محفوظ در طرف دارد یک طرف بر جانب یمین عرش و طرف بر جانب یسار و هر دو طرف
بجهاز اراده و حی بکرد آن لوح را در جبین اسرافیل نهند و میکائیل در جانب راست و ملک موت قسم کشت در دو جبین اسرافیل و میکائیل
و میکائیل از جبرئیل و جبرئیل از ابن عباس مرویست که بر سر لوح نوشته که لا اله الا الله و محمد رسول الله و دین الاسلام و محمد صلعم و علی
هر که بخدا ایمان آرد و تصدیق ما را راست داند و متابعت اهل البیت او را بهشت بود و مرویست که حق سبحانه در شبانروزی
بار در لوح نگاه میکند برای احیاء و اماته و اعزاز و اذلال و عصیان و در روایت آمده که در لوح هفت خط از نور نوشته و خط دیگر از برای
احوال دنیا است از ابتدا تا انتها و چهار خط دیگر برای احوال قیامت از نشور و حشر تا وقت رسیدن بهشتی به بهشت و دوزخی
بدوزخ سورة الطارق مکیست و شانزده آیات است ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت
کند حق تعالی عدد هر ستاره که در آسمانست حسنه بنویسد و معلی بن خنیس از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قرائت او در رقد بچنین سوره
والطارق باشد او را در قیامت نزد حضرت عزت جاه و منزلت باشد از فرقه ابرار و اصحاب ایمان باشد در بهشت و باید دانست
که چون حق سبحانه ختم این سوره نمود و بصیاغت مفتاح سوره که پیش از آن تاکید این نمود با کلمه الصادر بحسب ظاهر از برای مجازاة آن در معاد
و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم در کشاف آورده
که در بعضی روایات آمده که شیخ رسول صلعم با عم خود ابو طالب نشسته بود که ستاره بدرخشید و مشتعل الشق عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب پرسید که
این چه چیز است فرمود که این ستاره ایست که هر روز از آسمان میاندازند و شیاطین را بدان رجم میکنند و در لیل جبرئیل نازل شد بدین سوره
که والسماء سوگند بحق آسمان که در مقابل از تعالی و عظمت والطارق و سوگند بکوکب ظاهر شده بر دست اهل الطارق و روز بدخت بمعنی سالک
الطریق است و در عرف بمعنی شب آینده در شب و بعد از آن مستعمل گشته از برای چیزی که ظاهر شود در آن وما ادراک و چه چیز دانا
گردانید ترا ای تا الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده فروزان چون مشتعل الشق که از غایت درخشندگی گویا ثقب میکند

تاریکی شب را و در آن تفرقه مینماید تا ثقب افلاک میکند و مراد بآن اسم جنس است یا شهاب ثاقب که رجم شیاطین مینماید و بنابر آن
میتواند بود که طارق از طرق ماخوذ باشد بمعنی ملک و دق و منه المطرقة لانه تدق بها والطرق لان الطارق یکوب
معهود بشب است و آن رجمیست که در قاموس معلات ورد بمعنی شهابست و گویند که آن قرست و بغیر از نجم ثاقب لا و صد
علم که آن طارق است و قسمی بر آن تا بیان قول الحکم الثاقب بحجة الظاهرة نجاتست چنان انجیب قلعه فلا اقسم بمواقع النجوم
و انه لقسم لو تعلمون عظیم و جواب قسم نیست ان کل نفس بیت مع نفی فیه لما علیها حافظ اگر بود هر نفسی و نگهبانی در آن حق سبحانه
کقوله سبحانه الله علی کل شیء رقیبا و یا فرشته که نگاه میدارد و حمل او را و احصای آن سکیه و کاتبان تلفظ می کنند
الا لدیه رقیب مید و مرکد عن الیمین و عن الشمال قعید و قوله معقبات الایه و در سیاق حضرت رسالت پناه صلعم
و مستولی کاتبین عنه کاتبین من قصة العسل الذباب و بود و کل العدد الی نفسه طرفة عین لحظة الشیاطین و در آیه کرده اند
که خدای تعالی و هر ادبی سعید و شقیست فرشته موکل کرده که افتاب از وی دفع میکند و همچنانکه کسی از کسانی که افتاب
از وی دفع میکند بلکه از جمله هست فرشته و جنیه موکلند و هر شر شیطان از و میرانند چنانکه کسی را از آن کین
رانند که اگر بکجا از وضاع شوند شیاطین اگر از خدای خود شر بیابند و در باد بر هلاکی افتادند و جوز حق سبحانه
بیان فرمود که هر نفسی که انفق و شاهدی هست در عقب آن نوشته ایشان مینماید نظر کردن در اول خود
و تامل نمودن در نشأ اولی تا بداند که آنکسی که منشی است قادر است بر اعاده و جزا و وصف کند که منتهی خود
او باشد در آخرت و رجا فطوبی و ملاحظه نماید مگر آنچه او دامسوده سازد در رحمه میفرماید فلینظر الانسان پس باید که نظر
آدمی یعنی هر کس که منکر بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ابتدای خود که ثم خلق از چه آفریده شد
خلق من ماء دافق این جواب استفهام است یعنی مخلوق گشته است از آبی که مصبوب بدفق است و دفق ایلاء
آن و این مثل لاب و تامر است که بمعنی منسوب و تامر است و میتواند بود که این اسناد مجازی باشد و نفی الحقیقة دفق
مر صاحب آن را باشد یعنی آبی که صاحب آن رینده است در رحم و نزد اهل مجاز فاعل بمعنی مفعول مبالغت چون
کاتم و لیل نایم و هر ناصب سر بنا بر دافق بمعنی مدفوق یعنی آبی ریزانیده شده در رحم یخرج که بیرون
میآید آب من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک قلاده است
و بیاکنند و صحت که نطفه متولد میشود از عضو هفتم رابع و مفصل میگردد از جمیع اعضا مستعد آن باشد
که همه اعضا از و متولد شود و معتقد آن ملحق است نزد بیشتر پس دماغ اعظم اعضاست در رحم و در
تولید با هم منی پسر از جمله آن هر دو مخصوص شده اند بدو گروه اگر قابل منی صلب و ترایب است نه عضو دیگر و گویند
که صلب و ترایب از منی مرد مخلوق میشود دلهم و دم از منی زن و این اشاره بر مابین عجب الذنب و اعضا ناست در رحم
انه هر آینه رجع بحال است بر آنچه قادر علی رجعه یعنی بر بستی که خدای که آفریننده انسانست از نطفه قادر است بر باز گردانیدن

اعلم ان الاعضاء الاول فی العورة و الاعضاء الثانیة الید و الفخذ الثالث العورة و الاعضاء الاخر الرابع الاعضاء و قبل الاول المضغ بسبب الرابع الاعضاء

و معنی بر اعاده ما در روز رستخیز و منتقل کند که معنی آنست که قادر است بر بازگردانیدن
ادمیان بصورتی عجائبی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و از نطفه بطلب و تراب لقوله تعالی بعد ذلک یوم تبلی السرائر یعنی هنگامی
بر رجع و اعاده ادمی در روزی که از مرده شود پنهانها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید و نیات قلبیه
ان از خبث متغیر گردد و یا فواحش اعمال را مرتکب شدند چون روزه و غسل جنابت و مخرکسی بر ان اطلاع نداشته باشد و مکلف
بعمل ان قایل بوده و نکرده از ابی ذر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود که من الله خلقه اربع خصال الصلوة و الزکوة و الصوم و الغسل
و الغسل من الجنابة و هی السرایر التی قال الله تع یوم تبلی السرایر و معان بن جبل نیز روایت کرده که رسول صلعم
از این سرایر پرسیدند فرمود سرایر کم هی اعمالکم من الصلوة و الصیام و الزکوة و الوضوء و الغسل من الجنابة و کل
مفروض و ان الاعمال کلها سرایر حتی فان شاء قال السارق سرقت و لم یصل و ان شاء قال تو ضات و لم تو ضا فالسرایر
قوله تع یوم تبلی السرایر و در روایت دیگر امده که حق سبحانه اعمال سر پنهان را نیز کافر و قیامت ظاهر کرداند تا بدانند که کدام
عمل ثواب میشوند و موجب زیادتی سرور ایشان گردد و کدام معاقب خواهند شد تا سبب تنبیه و عبرت ایشان
گردد و از این هر دو معنی که حق سبحانه در روز قیامت همه سرایر را انکار کرداند که عمل چنانند موجب زیادتی باشد در وجود
و اگر شود سبب نقصان گردد و وجه حاصل که در انروز ظاهر کرد سرایر افعال از خیر و شر و ضمایر قلوب از کفر و ایمان
فما له پس نباشد مر انسان را که منکر بعث و منتقد است یا فاعل معاصی و شرور من قوة هیچ توانایی در دفع
او و لا ناصر و از انحود یاری دارد و لا ناصر و نه یاری که بمدد کاری و عقاب را از خود دفع نماید بعد از ان
از برای تاکید امر قیامت قسمی دیگر ذکر میکند و السماء ذات الرجع سوگند باسمان که خدا و نهار گردیدن است یعنی باز گردنده
است در هر روز و در موضعی که از ان حرکت کرده در روز بعینه مراد رجع خسته مجتهد الذ و گفته اند که رجع سما اعطاء
آنست باهل زمین چیزی را که از لطف از سایح میگردد مثلا لا تعد جا لا و تسمیه ان برجع بجهت آنست که هر سال در وقت
خویش رجوع میکند و عود مینماید و متکرر میشود و یا بجهت آنکه سحاب مباح را بر میدارد انجا و مرتفع میشود و باز
او راجع میسازد زمین هیئت که نعمه بعینه است یا رجوع نماید و باران بدو باز میگردد جایز است که مراد سما سحاب
باشد و الارض ذات الصدع و سوگند بزمین که خدا و نه شکافتن است یعنی شکافته میشود تا از ان نباتات بیرون آید
و عیون از و منفجر میگردد و جاری میشود انه سخن که قران لقول فصل هر آینه سخنی است جدا کننده میان
حق و باطل و ما هو بالهزل و نیست ان بازی و باطل و سخریه و افسانه پس حق وی انست که در صدور
مرتب باشد در قلوب معزز و قادر ان امر مرتفع را نماند تصدیق و ان تفکر بمزاج و اعتقاد نماید که جبار
سبحانه با و مخاطبه میکند و چنان تصور نماید که وعد و وعید و امر و نهی از او اخذ میشود و چون یا بر وعد رسد
تضرع کند و امید وار باشد که از اهل ان باشد و چون ایه وعید تلاوت کند پناه گیرد بخدا از اهل ان بعد از ان

پیغمبر را از حال مشرکان مکه خبر میدهد انهم یدی که معاندان قریش یکیدون کیدا مکر میکنند مکر کردنی در ابطال امر خدا
و اطفای نور حق و انا ارد صانیدن بر ایشان و گویند این اخبار است قبل از وقوع ان معنی حق سبحانه خبر داده که کفار مکر خواهند کرد و خدا
الذوه و اکید کیدا و جزا میدهم مکر ایشان را باستدراج جزا دادنی مناسب ان مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جایی که هیچ
نداشته باشند و تدبیر مردن باچیزی نیز تدبیر ایشانست فمهل الکافرین پس مهلت ده کافران را استعجال مکن در قصد کردن بر ایشان
و تعجیل منمای در طلب هلاک ایشان و مشغول مش بانتقام کشیدن از ایشان بلکه رامی مش بتدبیر جفاد ریاح ایشان امهلهم
قوله کفار ایشان را رویدا و قوله کاستنی اندک یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد و این بیان قیامت است که محقق الوقوع است و شرور
حادث خواهند شد و بازه روز زیاده کرد و امهال بعضی زیادتی مشکل و تغییر حضرت رسالت است این چنین گفت تغییر لفظ در فصل اکید
امهلهم بعد از ان که استعمال تاکید شد بدون تکرار که موجب سماجت تبع است با این دس در سایر نجم و مبالغه در امهال بعضی
حروف را تخفیف و تغییر ساخت و ثانیا و لشقال نمود اول یا تعلق و ثالثا تول لفظ نمود و ایراد معنی ان فرمود که ان دنیا است
عجیب کرام مکرر لفظا ابو هاشم از ابو ذر روایت کرده که رسول صلعم بر مشربه بنی شقیف بکای کرده بود و این سوره بخواند
من یاد کردم و بجا بعضی از ثقیف بگریستم قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از چه میگریستی من این سوره بر ایشان
شتهان کنند چنین میباید که این مبدو الفولست و اخبر میکو بلاد نوز خدات زیرا که این کلام بوق کلام ایشانست و هیچ کس ایشان
مؤید ندیش این قدرت ندارد قدرت ایشان از روی عناد و استکبار کنند ما صاحب خود را بر از شما میشناسیم کرد انستی که حق
است شما تعجیل میکردید لعنة الله علی من اتقی الهدی و الصلوة علی من اتبع الهدی سورة الاعلی مکیست زد ابن عباس و بدنی
زد ضحاک و نوزده ایتست بلفظ خبر بنا رسول صلعم روایت کند که هر که این سوره را قراءة نماید حق سبحانه و تع بعدد هر چیزی
که ابراهیم و موسی و من که صحف ابراهیم و موسی بودند اسمال او نویسند و از اسمال مومنین و منقولست که رسول صلعم این سوره را دوست
داشتی و گفتی و کان اول کسی سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون خوش خدا را با عظمه و طول و عرض مشاهده کرد سبحان ربی
افتاد و این تسبیح را در ان سخن گفت و از ابن عباس روایتست که رسول چون این سوره قراءة فرمود فرمودی سبحان ربی
الاعلی و امیر المومنین و ابو ذر و ابن زبیر چنین کردندی و حریز از خوات نقل کرده که ان روز چنین کردندی و گفتند من غیر ها قولها
ذلک و حضرت رسول صلعم از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده این ثنا و تسبیح و گفتن چه باشد گفت ثواب ان در قران وی حساب کرده
از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده گوید سبحان ربی الاعلی حق فرماید بندهٔ من راست میگوید یا الاعلی من تکلم شخص
گواه باشید ای ملایکه که من او را مرزیدم و چون بمیرد میکائیل فرا او باشد و روز قیامت و روز قیامت و بر او بر خوش
کند و بهر درجه ان ثبت کند میخواهد و عیاشی از انس بخود از ابی جعیفه روایت کند که من بصحف ابراهیم المومنین اسناد
الحضرت عن جابر عن ابی جعفر الاعلی هی سوره فرا تکریم و فرمود که اگر کسی ثواب این سوره را بخواند و بنیت این سوره بخواند
هر که این سوره را قرآن کند گویا که قراءة صحف ابراهیم و صحف موسی کرده و ابن عباس منقولست که از اقرا سبح اسم ربک الاعلی فقد سبح اسم ربی الاعلی

وان كنت في الصلوة فقل فيها بين دو بين غشت وعقبه بن علو حبشي روايت كرده كه چون اين تسبيح بسم ربيا العظيم نازل شد سيوم فرمود
اجعلوها في ركوعكم و چون اين تسبيح سبح اسم ربيا الاعلى فرود آمد فرمود كه اجعلوها في سجودكم و فضل ابن عمر هر دو آيت در ركوع سيگفتند كه اهم
ك ركعت و در سجود اللهم لك سجدت و بيايد دانست كه چون حق سبحانه و تعالى سوره مذكور فرمودند نيكو و حميد و تمجيد كنان افتتاح
اين سوره كرد تا بدين كه صفات عليه و قدرت خود بر هر چه اراده نمايد فرمود بسم الله الرحمن الرحيم سبح اسم ربك الاعلى تعريف نما بهر دو رنگ
كه بر تو شان نام ان ايجاد نمودن در ان تا بولايت زايد و اطلاقات ان بر حق كرد تا معنى نرم در اسم اوا از هر چيز خيل الخلق ان
اسم را ان چون حق ان بر چه بهشت بيند و معنى ان و اطلاق بر خدا و سجاند تكليه اسماى او استعمال كن در معاملة كه لايق باشد مثل كه تفسير خاص
عليه كه معنى قهر و افتدار است نه معنى نمود در مكان و استواى او بر عرش و بسيل حيث و ذكر او كنى در وجه مشوم و تعظيم و اعتقاد نه بر سبيل
استهزا كه بيند را بتعظيم سمى است كه فاذا سبيد الطرد ثم اسم السلام عليكما و مسئول نبود كه اولى هفت رب باشد يعنى خداوندى كه مردم
از روى افتدار و قدرت و قهر كه هيچ چيز از او فوتى نيست بلكه هر دو رنگ قهر و قدرت او نيز با او توست از شايبت او بر اين بر عرش
و جز او ابن عباس تفسير كرده كه صل باسم ربك العلى و گويند كه معنى است كه قول سبحان ربى الاعلى الذى خلق بيافريد هر چيز را
فسوى پس سوى فرمود خلق را يعنى راست كرد ما بيد اجزا و اعضاى و در ان فاذا حكمت و ان احكام و ان اتقان است كه دلالت كرد بر خالق
ان عليم حكيم و قديست و رصاص گفت كه مراد بتسوية تعديل ان است يعنى او را مكوس بيافريد چنانكه بايد و دوا
و الذى قدر و تقدير كه تعديل كرد اعضاى اشيا و انواع و اشخاص و مقادير و صفات و افعال و احوال و اندازه ان تا بايد تقدير ساخت از بهر چيزى اين هر
او دلالت فهدى پس راه نمود او را و شناسا ساخت بامر انتفاع او را بطريق الهام كه دلالت همچنان كه خلق را بحسان معاش
و جز او را طلب روزى از بهر دوما در جهيد يا ايمان را بر نفع مضار و كلى گفت اند تقدير تكوين دلالت كه تقدير تكوين دلالت شد
و كلى را الهام نمود كه با صفت خود چگونه خلوت كنند تا از وى فرزند بيافريند و سدى فرمود كه تقدير نمود و لد را در شكم مادر
تا ماه يا كمتر يا بيشتر و هدايت نمود او را بيرون آمدن از شكم و روحى كه تمام الخلقه شده بود و مجاهد گفت كه هدايت كرده را بنيه
و شرا تا لهجه ترتيب شود و از شر بيشتر كرد و گفت اند كه تقدير منافع نمود مر اشيا و انرا هداية كه بيا سبحان اسم ان منافع
از ان پس اهداى خود كه دانيد و معنى اراد او و بيتى راسم و معنى را الايات و ادوات خود يا هداية كرده ادمى را در دين تا الطاف
و توفيق ما فتار و ملكى در ان نحو علو و مصب اند و آن الايات بينات و صح است كه تيطى عموم بها باشد يعنى از بنى يعنى
صلاح ايشان در دست تقدير نمود و انها و كرامان تعريف داد و طريق انتفاع انرا با ايشان الهام فرمود در اخبار امده كه انبى چون
هزار سال در سيد كوه معتكف شد و حق سبحانه الهام منيا بيد او و اكه حبشه خدمت ابو بكر در ان زمان بعد الهوى بصره او عود مى كيد
و اكرد ربيا ن حشات باشد كه ميان او و صبيه مبيد و ره را ما بسته با وجود طول مسافت حق اهى اى مسافت مى كرد تا اكه خود را بعبى ستان
بتى و سبز و مى ساند و در ميان اشجار و نباتات كثيره بشجره را نمايد مى ميبد و حبشه خود را بان مى ساند روشن مى شود بنزمان حيات
و هدايات او سبحانه است با بنان ادوى الح و مصالح دنيوى و الهامات بهايم و طيور و هوام اوضيه و حيوانيت كه انها احصا نتها و زيادت

حصر و حد بيرون بيرون و وصف هيچ واصفى از ان نتوانند و مسبحان بيه الابيح و بحمده و اعذاى اخرج المرعى بيرون آورد از زمين
گياه چراگاه را يعنى بيرون آورد انچيزى را كه چهارپايان بچرند از ان گياه را بعد از سبز فجعله غثاء گياه خشك و مرده و زرد
احوى سياه و نزديك بسياهى و حال وقت بيبست و گويند احوى حالت است از مرعى يعنى بيرون آورد مرعى را در حالتى
كه بجهت خضرة و سيرابى مايل بسياهى باشد تا خشك گردانيد و زرد و سبز ساخت محققان از معتزلان ان امر
تفسير كرده اند كه جز اگر چه اول تازه و سيراب و سبز و خرم نمايد اما در ان لسوقى تسبب هبوب رياح خزان حوادث
بشرو بيه نزاو و محاهد شد از ابن عباس مرويست كه جبرئيل با نبى با سوره تا در قرآن نازل شدى و بيغمبر خود
اصحاب پيش ان كه جبرئيل از اعلام كردى شروع در قرائت او هم مودى بسبب اكه تا بيار از فراموش كند حق سبحانه اين اية نازل
سنقرئك زود باشد كه بر خوانيم قرآن را با يعنى جبرئيل با بر ما بر تو خواند تا قارى گردانيد ما الهام قرآن فلا تنسى پس تو فراموش نكنى
از اهمه حفظ تو كه بتوانى داشته انرا كه تو اى با حفظ ان هر سوره اى و فرا علامتى ديگر باشد بر رسالت تو كه
اخبار از مستقبل و وقوع ان در اينده بنا از ايات باهره و معجزات ظاهره بر نبوة تو بعضى گفت اند كه لا تنسى نهى است و الف ان
براى زايده كقوله تعالى و چون نسيان از ان اختيارى نيست با نهى متعلق و شود پس معنى چنين خواهد بود
كه غافل مشو از قرائت قرآن تا فراموش كنى ان را و قول اول اصح و اولى است پس در ين اية بشارت است انحضرت را
كه هرچه بر تو خوانيم تو از ان فراموش نخواهى كرد الا ما شاء الله مگر انچه خواهد خدا فراموش كنى او را و ان كاهى باشد كه تلاوت
ان منسوخ گردد و حق سبحانه از بهر خاطر او انچه نميگفتى و نسخ ايات كه انچه منها او مثلها و بيان اين سوره
در سورة البقره سمت گذشت و گويند مراد نفى بسيار است بالكلى چه قل را از براى نفى استعمال ميكنند كما تقول للرجل
لصاحبه ما سيهمى فيما اهمك الا ما شاء الله كه مراد استثنا نيست بلكه از قبيل استعمال قول است در معنى نفى و فرا كه
كه مراد انست كه حق سبحانه نسيان انحضرت اراده كرده باشد در شى از قرآن بلكه اين مثل كريمه خالدون فيها ما دامت السموات
و الارض الا ما شاء ربك است كه مراد عدم مشيت است و مثل اين است استثناء اعمال و نزد بعضى نهى است كه الا
شاء الله ان يوحى از العلل فلا تقوه و ديگر نسيان و سيلى او را در خود طلبيد و بر سر و وى و دى نمايد و هستند با او
گفت كه اى فاطمه دل خوش دار كه اول كسى كه از اهل البيت من بمن رسيد تو اى فاطمه خرسند شد عايشه گفت چرا
يا فاطمه هر كه بديدم مگر كسى كه خنده و شادى او چنين بهم نزديك باشد مگر از تو سبب چيست بلى باز گو فاطمه گريست
من از ين بود كه بيد خبر وفات خود را بمن گفت و فرح من از ان بود كه فرمود كه جميع اهل بيت من ملحق شوند و جوت
انحضرت رضى الله عنه بود بعد از شش ماه فاطمه رضى الله عنها بمن رسيد و گفت كه مبدا اسكار ادا از اقوال
و افعال شما و انچه پنهانست از اطوار و احوال شما او و ميداند انچه صلاح دنيا و دين او و بنده
در دانست او و ميداند خواهند قرارت تو با جبرئيل و انچه پنهانست در نفس تو از عجب و تكبر

نیست بجهت آن خوف مستمر است بلی اندیشه بجز در راه مرگ من حافظ تو ام از نسیان ایمن صلاح در اتقای آنست در خاطر تو
و سنبی الیه مصلحت در نسیان آنست **وَنُيَسِّرُكَ** عطف است بر سنقرئک و تقدیر آنه علی الجهر و ما یخفی مجزوم بعد نهی است یعنی آسان
گردانیدیم و توفیق دهیم ترا **لِلْيُسْرَى** برای سهل و طریق کار آسان و اسهل است و آن حفظ وحی است یا شریعت که آسیر شرایع است
و اسهل سبل از روی اخذ و تعلم و گویند مراد جنت است که سری کبری است که آن تیسیر است بدخول الجنة **فَذَكِّرْ** پس پند
بده آن مردمان را **إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى** اگر سود کند پند دادن نیز و آن شرط جواب مجازی تذکیر باشد و حصول آن از جهت
آنحضرت متعب نفس خود بنا شد و متلهف شود بر دنیای کفار و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید و الجهة تم مذکر
باشد که نفع آن تقدیر باشد و از جهت آنست که آنحضرت مامور شده بامر بمعروف و نهی از منکر کسی که متولی خود و از پند گرفتن و وعظ
کند و اعرض عن من تولی سلام منسوخ بعلیهن و گویند معنی آنست که پند ده اشیا را اگر نفع دهد موعظه یا نفع ندهد زیرا که آنحضرت
صلوات الله علیه و المبعوث بود برای انذار نبی بود و تذکیر واجب بود در هر حالت نفع و عدم نفع ذکر حالت ثانیه بجهت آنکه است
یا احد هذین یکون تقدیر الکلام حتی سبحانه بر نبیه حالت تنبیه فرموده بقوله **سَيَذَّكَّرُ** زود باشد که پند پذیرد **مَنْ يَخْشَى** کسی
که بترسد از خدا چه او تفکر خواهد کرد در موعظه و از سوء عاقبت خود اندیشه خواهد نمود و بحقیقت از حال خود خواهد شد
و بان پند خواهد گرفت و این خلق عارف و مهتدی هر رحمت و کسی که خشیت نداشته باشد بقول موعظه نخواهد کرد
کما قال **وَيَتَجَنَّبُهَا** و پهلو تهی کند از موعظه **الْأَشْقَى** بدبخت ترین بعضی کافری که شقی است از فاسق یا از کافر بجهت رحمان و دوزخ
و عداوت رسول گویند این لوحق ولید عتبه و عتبه بن ربیعه بن رقیبه نازل گشته و بر هر تقدیر **الَّذِي يَصْلَى النَّارَ**
الْكُبْرَى آنکسی که استحق است در آید با آتش بزرگ یعنی در کبری که جهنم که از آتش دنیا کات دیگر تیز تر و سوزنده در حدیث آمده
که نار کم هذه جزء من سبعین جزء من نار جهنم این آتش شما یعنی آتش دنیا **ثُمَّ لَا يَمُوتُ** پس نمیرد و بمیرد **فِيهَا** در آن
نار که بمیرد تا آسایش یابد و نان از بدی تا آسایش یابد **وَلَا يَحْيَى** و زنده باشد زندگی که آن زندگی راحت باشد بلکه آن حیوة و آب
او باشد و بیوست تمامی و زوال از کرت بحسب امکان حیوة مستلزم فنون عقاب و الوان عذاب باشد زیرا که بجهت آنست
که مابین متوسط میرد و مجاهات از اصلی است بین آن از اصلی باشد در مراتب شتی **قَدْ أَفْلَحَ** بدرستی که رستگار
یافت **مَنْ تَزَكَّى** آنکه مطهر شد از کفر و معصیت یا اکثار نمود در تطهیر مشتق از زکاه یعنی طهارت و نماز **وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ** و یاد
کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان **فَصَلَّى** پس نماز گذارد و تطهیر امیت انه الصلوة تذکیر یاد سکار است کسی
که طهارت کرد و نیکو نماز بجا آورد چه نماز بدون آن منعقد نمیشود و یاد کرد مذکور در راه سجود پس بجا نماز کند از
جابر عبد الله انصاری فرموده که تفسیر این آیه را از رسول پرسیدیم فرمود که رستگار شد هر که با اهل کفر از جهت
کفر پاک کرد و بشهادتین اقرار نمود و رب بر بیع نماز بجا آورد و ابن عباس و حسن و مقاتل گفته اند که قد افلح من
ای قد ظفر بالبغیة من زکا کیا بالاعمال الصالحة و از ربیع و عطا بن مسعود زکی ای اعطی زکوة ماله بحق و اقام الصلوة

و اسم الزکوة و کانی بقوله رحمه الله ما صدق الله صلی و بقرا هذه الایه و از ابی عمر و ابی العالیه و ابن سیرین مرویست که مراد بزکوة
زکوة فطر است و بذکر اسم ربه صدقه نماز عید و عدم وجوب نماز عید و ذکر تکبیر در مکه مناسب نداشت و با آنکه سوره مکی باشد
که محتمل است که اوایل سوره در مکه نازل شده باشد و آخر آن در مدینه و گفته اند مراد بذکر تکبیر است و شروع در صلوة و تصور
بصلوة و خوف عقاب چه خشوع در نماز بحسب خوف و رجاست و نزد جماعتی دیگر مراد بذکر امتثال امر است بسبب الصلوة
الرحمن الرحیم و صدقه نماز عید و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود انه الذی یصدق و یصدق الفقر و کان
ان لا احد فی کتب جیهما القول تم فاتح من زکی ای اعطی زکوة الفطر فخرج الی المصلی فصلی صلوة العید و عن ابی عباس
زکی اسم ربه ای ذکر معاده و موقف ربه فصلی بعد ان اهل شقاوت را که بدبختی مشتمل شده کار آخرت بمیرانند
یکلکه ای اشقیا ثم مستقبلان آخرت میشوند **بَلْ تُؤْثِرُونَ** بلکه می گزینید **الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** زندگی دنیا را و بعضی ای علی نمیکنید
که موجب سعادت شما باشد و سبب فوز و فلاح شما در آخرت محمود میباشد این مسعود فرموده که دنیا بار خاطر ما را از مطاعم
و مشارب و مناکح و سایر لذات نفوس ما را بسته گردانید و لذت و آنها غالب گردانید و اقتصار بر صفات کرده تعجبا از عادت دنیا
بر آخرت اختیار کرده و مؤثر دانسته بر گزیده و بجهت تفکر گزیده و بدیگر نسبت باقی بهتر است از منقطع جهان **وَالْآخِرَةُ**
خَيْرٌ و سرای آخرت فی نفسها بهتر است **وَأَبْقَى** و باقیه تر جهان باقی است و خالص از خواص و مع هذا مستعد بقا
و دوام بخلاف دنیا و در حدیث آمده که من احب آخرته اضر بدنیاه و من احب دنیاه اضر بآخرته **إِنَّ هَذَا** بدرستی که آنچه
یعنی مضمون فلاح تا اعلی یا آنچه در این سوره است **لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى** هر آینه در صحیفهای پیشین است یعنی کتب منزله
قرآن نازل شده **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ** بدل صحف اولی است یعنی در صحیفهای خلیل گردیده است **وَمُوسَى** و در صحف موسی بعضی الواح توریت
مراد است که هفت بن اوست مذکور در قرآن ممدوح است نیز در ملت و گویند ابراهیم صاحب کتاب بوده و مسطور قدما و تاریخ
کتابی بوده که کتابی با او نازل نشده مرویست از ابی ذر غفاری رحمه الله که گفت پیغمبر گفتم یا رسول الله انبیا چند
فرمود بیست و چهار هزار پرسیدم که انبیا چند بودند فرمود سیصد و سیزده و باقی مرسل گفتم ای
گفت نوح سیصد و پنجاه و پنج و چهار کتاب از آنجمله صحف مراد نازل شده و بیست و شش پیغامبر و بر آخر که ادریس
سی و اول کسی که خط نوشت او بود و بر ابراهیم ده و بر موسی توریة و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر من قرآن و در حدیث آمده
در صحف ابراهیم مذکور است که ینبغی للعاقل ان یکون لیله ثلاثة اجزاء و یوما ثلاثة اجزاء فجزء لمناجاة ربه و جزء لمحاسبة نفسه
و جزء لمعاشه و شما سنتند و کار خود باشد و در کار خود دارد و گفته اند که جمیع کتب که بر انبیا نازل شده در
رمضان بود **سورة الغاشية** مکیست و بیست و شش آیه است بالاجماع بی یک بار بجهت مرد و ایه کرده که هر که این سوره را
تلاوت حق سبحانه حساب او را بر وی آسان گرداند و بعدد آنکه بعدد صلحا و گرده که هر که این سوره را در نماز فریضه و نوافل بخواند
حق سبحانه او را الفوز بجنت مباهات در ثواب دو رمضان که از افضل است از نماز و لازم و باقی امتثال این سوره نیز بیان اهل الجنة و گرده

عزیز رحمت اسلام خود کرده است
در دوش و اخوت او دما آبی گردانید
از عذاب آتش و دوزخ تو غلبه نماید
که چون حق سبحانه و تعالی حشام مرد را ملطی

غاشیه نامیست
رستاخیز یا غواش جمع غوشه

بدرستی که بسم الله الرحمن الرحیم هل اتاک استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد بتو که ما برای تذکیر تنبیه و تفخیم و تهویل را عادة
است که چون خواهند تفخیم چیزی کنند مخاطب را گویند هل بلغک کما اینکه حق سبحانه تعظیم تفخیم نیکو میکند ایا اهد بتو ای محمد حدیث الغاشیة
خبر ناهیه و بلیه پوشنده است مراد قیامت است که اهوال و شدائد اسطلاحی تمامی هیبت او بهمه کس فرا رسد یا آتش دوزخ
که در همه دوزخیان فرو رفته یا کفار و منافقان و مشرکان فوجوه یومئذ و بسیاری کفار را روز قیامت خاشعة ترسناک بود و خوار و ذلیل
مراد اصحاب وجوه اند و ذکر وجوه بجهت آنست که از ذلت در وجه پیدای شود و گویند که مراد بوجوه کبار و کسانی شرکا اند که قول
تعالی جبارین و وجوه اتبع ای سادتهم و اولی است که مراد جمیع کفار باشد زیرا که همه انها متکبر اند از جحود و عناد حضرت معبود
پس مستوجب مذلت باشند یعنی اهل کفر ذلیل و بیمقدار باشند عاملة رنج کشنده ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان
بعلی مشغول باشند که رنج و تعب بسیار بایشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین که بر دستهای و گردنهای انها نهاده
بر حرمت دوزخ و سعیر و سعیر طبقات دوزخ و غیر آن از انواع عذاب و یا در دنیا رنج کشنده اند در عبادتی که نفع
نه دهد ایشان را در عقبی بلکه انها را در ممالک و مناصب اند از صاحب طبری آورده که در عامله ناصبه مغیره را جهت
آنکه عامل و ناصب باشد ده دوزخ حق ایشان را تکلیف کنند بکشیدن سلاسل و اغلال و ارتقا بجبل حدید و غیر آن
از انواع عذاب سیوم عامل و ناصب باشند در دنیا در چیزی که خلاف امر الهی باشد و انها رهبانان اند و اصحاب صوامع
و اهل بدع و اراء و باطل کقول حسن است و قتاده و ثانی قول مکرمه و سدی و ثالث قول سعید جبیر در تبیین السلم و ابی
اسحق از ابن عباس و ابو صالح اند هم در قول که کل ناصب لنا و ان تعبد و اسهد بصیرا الی هذه الایه نحو که نصب عداوة ما کرد و نصب
ناشتن خود ساخت اگرچه در عبادت جد و جهد تمام کند و ترک جمیع لهو لعب نماید اما از اهل این آیات است در قتح حکومت
علی نیز مذکور است که هم الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم
من اعمالهم و اعمالهم ایشان جایی اند که خدا تعالی کرده اند دین خدا را یا که دوزه داشته اند و نماز کرده و کسانی اند که
عداوة امیر المومنین کرده اند پس حق سبحانه افعال و اعمال ایشان را قول نخواهد بود عاملة ناصبة در آورده شوند نارا حامیة آتش سوزان
نهایت حرارت رسیده که زبانه زند بر دشمنان خدای تعالی و ایشان همیشه ملازمان آن باشند و هرگز از آن خلاصی
نداشته باشند و حمض جمع تا خورده نصیبه معلوم یعنی در اینجا در آن آتش تسقی آشامیده شوند بعبارتی که
عطش ایشان بنهایت رسیده باشد بیابانی آنرا من عین آنیة از آب چشمه نهایت گرمی رسیده
فانه مزموره کنار انور و کنار آتش آمده یعنی آب بر آنجا رسانند و بعد از آن شراب ایشان از طعام
ایشان میکند لیس لهم نیست مر دوزخیان را طعام خوردنی الا من ضریع مگر از ضریع و آن نوعی گیاه است خار مانند
که آنرا ابرک نامند چون تر باشد آنرا اسرغ گویند گیاه خیار بیابان باشد و چون خشک شود سم قاتل گردد و آنرا ضریع
خوانند و بحقیقت اجتنبه و آن شجر است که جمیع دابه گردان نگردد و در آخر شجر مکروه شبیه مزبع بود و آنرا بخورند دوزخیان را

کما قال ابن عباس من رسول الله صلعم الضریع شیء یکون فی النار یشبه الشوک امر من الصبر و انتن من الجیفة و اشد حرا من النار
سمی الضریع ضریع جهت آنکه در میان آتش دوزخ است و مشابه خار است تلخ تر از صبر است و گندیده تر از مردار و سوزنده
تر از آتش است و حق سبحانه آن ضریع نام نهاده و تسمیه آن بضریع بجهت آنست که اکل آن اهل دوزخ را
در معاف داشتن آنرا اکل آن صحیح حشو و خشونت و کراهت آن و سعدی ضریع کنه سنگهای آتشین است بر دوزخ
و حسن گفته اند که روز قیامت در دهانهای اهل دوزخ بر ایشان سهل و آسان بجاذبه نقله بفریاد آید و طعام آنند
بعد از خبر سالم ایشان را ضریع دهند چون نزدیک دهن آن دنیا باشد آنرا بگوی ایشان فرو رفت بر آن
آب بکشند و بعد از فراد سالم ایشان را از آن چشمه آب آب دهند چون نزدیک دهن آن باشد آنرا بر روی
ایشان هد بسوزد و بریزد و بر گذارد و ذلک قوله یشوی الوجوه بئس الشراب و چون نزدیک دهن آن باشد
و چون تشنگی ایشان رسد طعام و اعداد پاره پاره کرده که قال تعالی فسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و بدان که ایشان
نمارد بایشان و لا هم الا من غسلین زیرا که عذاب با انواع خواهد بود و معذبان در طبقات عذاب لیس یعنی از ایشان
اکل قوم باشند و بعضی دیگر گفته اند غسلین و جهنمی کل ضریع که قال لکل باب منهم جزء مقسوم اورده اند که چون
ابو جهل و اتباع او این آیت شنیدند گفتند محمد ما را از چیزی میترساند که چون شتران ما میچرند سیر میکنند و فربه میشوند
و قوت پیدا میکنند ما اگر از ضریع سیر گردیم چه فربه و تنا و رشویم و این از روی تکذیب و تعنت میگفتند نه ضریع را بجهت
لکه هیچ ذی بخورد چنانچه مذکور شد و حق سبحانه بیان تکذیب ایشان نموده فرمود لا یسمن فربه نکند ضریع مر
گوید آنرا یغنی و دفع نکند من جوع جوع گرسنگی را یعنی معذور از طعام یکی از این دو امر است و جمیع کما لهیات خود
داد و بعد از ذکر اهل نار و صفت اصحاب جنت میفرماید وجوه یومئذ ناعمة روهای بهشتیان در آن روز تازه باشند
و از نعمت بر و بیا و صاحب حبور و سرور گردند تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا از آب وجوه متنعم و مرفه باشند از انواع
لذات لسعیها مر خود را راضیة پسندیده کننده یعنی عملی که کرده باشند در دنیا از آن راضی شوند در آن وقت که جزا و ثواب
آنرا ببینند و بانواع اکرام تر رسند مراد آنست که چون نفع اعمال و جزا اعمال ایشان بر ایشان ظاهر گردد بدان راضی
و خشنود شوند فی جنة عالیة در بهشت رفیع مقدار و بلند قدر و مرتفعة القصور و الدرجات چه علو جنت و دوجهت
علو الشرف و الجلال و علو المکان و القدر لا تسمع نشنوند اهل آن جنت یا شنوی تو ای مخاطب فیها در آن
بهشت عالی لاغیة و بیهوده یا کلمه لغو یعنی که صاحب لغو بود که قوله تعالی و اذا مروا باللغو مروا کراما و مراد کلام
که باشد فیها عین جاریة و در آن بهشت چشمه روان بود که هرگز منقطع نگردد و عین اسم جنت و نکره برای تعظیم است یعنی
عیونی در غایت عظمت و کثرت بعضی از آن و بعضی از آن کثیر و بعضی از آب و انهار و روی زمین اهل بهشت گردند و موفق اهل
بهشت اند و انهار فیها سرر در آن بهشت تختها بلند مرفوعة رفیع القدر و بلند بود و انتهای موضع که بالای آن بود جمیع فرش

که حق سبحانه با دکر او مزموده باشد بنظر او در آید و این تحت‌ها اصل آن از زر و دو مکلل بر زبرجد و در و یاقوت و در عالم اولی
که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بر و نشیند بر نمی‌آید و چون بر آن قرار گیرد باز بجای خود رود **وَأَكْوَابٌ** و در پیش
بی دسته و گوله باشد **مَوْضُوعَةٌ** نهاده شده پیش بهشتیان و مهیا و آماده نزد ایشان تا احتیاج بدان باشد **نَمَارِقُ** بالشها
آن با ساده شده و حافات چون و مسند و مهیا برای شرب **مَصْفُوفَةٌ** و بعضی استعاره نهاده بعضی بر بعضی
دیگر تا هر کدام که خواهد بنشیند **وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ** و فرشهای فاخر عریض که گسترده باشد در هر جا که اراده بهشتی
باشد یا متفرق در مجالس اکواب جمع کوب است بمعنی آبدار و عاری جمع مرفق بفتح و ضم یا بمعنی مسند و بالش جمع
جمع زربیه بمعنی بساط نامزد بلوکه مخمل باشد مخمل دیبا و حریر و ضمه ابن مسعود روایت کرده که آنحضرت و کرا جمع
میکرد و در اثنای آن فرمود و یحبون نیدخلون فاذا السماء بوبهم من بیدلها الملائکة و سرمه و اکواب موضوعه و نمارق
مصفوفه و زرابی مبثوثه و لولا ان الله تعالی قدرهم لهدمت ابصارهم ما یرون و یحافون لا و لم و یعقدون بیدی السلو
و یقولون من قوة و کوب موضوعه و نمارق مصفوفه و زرابی مبثوثه باشد و اگر نه آن بودی که حق سبحانه آنها را از برای متنعم قرار داد
ایشان خلق کرده و هوسهای نزهای دیده ایشان ترسد که از مشاهده لذات و نعیم آن بر افتد شدتی و بیم زده ملائکه ایشان
دست در گردن در دهات خود کنند و بالای تختها بنشینند و شکر و سپاس و ادا بجای آرند و بعضی تفاسیر آورده که چون کفار
ابرار شنیدند که در بهشت سرورها باشند نهایت تعجب در آن بیان مقدار صد سال راه که تیر بیش تر از آن نتوانند کرد و گفتند که این
خود نشاید گفتن فاین و اگر واقعیت این بلا و عذاب باشد ایشان را کاری عظیم افتاد و حیرت مدتی ستادی باید که بر بالای آن تخت
نیز و بلند و مسند مان خود بل باید که از بلندی بیان بر زمین آید **أَفَلَا يَنْظُرُونَ** آیا نمیکنند ایشان **إِلَى الْإِبِلِ** سوی شتر که بقدرت ما **كَيْفَ**
خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی بان تدبیری و بزرگی که مستوی و تاو و بر جای باید و دوی باید پس بر آن نظر چشم عجب
شد و تکذیب آن نمودند و وقوع آن را بعید دانستند حق سبحانه فرموده که آیا نظر نمیکنند در احوال شتر که اگر معیشت شما آنست
و تعجب شدید و تکذیب آن نمودید بجا ایشان آوبرو بجا بیان فرستید و در آن خالق صانع صنع نمی‌کرد بر آن قادر ستاد
خواهد بود بر آفرینش آنچه در بهشت است و گفتند خلق شتر دلالت بر کمال قدرت و حسن تدبیر او چه عظیم الجثه
است و بار کران و مستاید و سواری دشوار کردن و سوار شدن هر کس بر آن و می‌رسد بر آن حمل و بر بخورد
بجا و مطیع گشت بدان مهار هر جا که خواهند تا آنکه اطفال سوار آن شوند و هر جا که اراده میکنند بگشتند و مهار نگاه دارند
و بشاخ درخت جید فرا ترند و بایستد و در بعضی تفاسیر آمده که موسی مهار شتر گرفته بود
چون بسوی راح رفت شتر بود در سوی راح بایستاد و موسی در آنجا مهار او را کشید
او بخسبید و چون بیشتر کشید سر فرو داد و در دو بود سوی راح نهاد مردمان واقف و گفتند جان
جانوری بدین عظمت مسخر جانوری بدین ضعیفی شده و طول العنق خلق گشته تا بوقت

تا هش توانند شد مرویست که تعریف شتر را نزدیکی از حکما میکردند که آنرا ندیده بود و گفت گویا او طویل العنق است
که با وفا و قابل عظیم خوش می‌نماید و او را کشتی بیابان گفته‌اند چه چون خواهند قطع بیابان و خلوت می‌نماید و چیزی
بر عطش بر وجه است که تا ده روز و زیاده تاب تشنگی دارد و تا تاب برداری را که هیچ بار نمی‌تواند شد و تحمل
و بار میکشد و طی مسافت میوه می‌نماید و هر چه مطلوب از حیوان مثل مسکن و حمل و شیر و لحم و رکوب و سان و
حاصل می‌شود و بجهت این صفات که بلکه مخصوص شده نزد حیوانات مثبت در حیوانات که اشرف مرکب
شد و اکبر آن روی خلیفه و لهذا نزد مرتب و اعز جمیع چیزهاست و فیل اگرچه اعظم از ابل است در سبب لیکن
چون صفات مذکوره از و ملموس نیست و مع ذلک بعیدا العهدیت مبین باز بجهت او را بجای شتر گرفته‌اند
سعید بن جبیر آورده و فرموده که بشریح قاضی رسیدم گفتم بکجا می‌روی گفت بکجا سنه گفتم چه کار لا یقال الابل
کیف خلقت تا شتر را به چه چیز که بچه ذاکر زیاده شده و گوید مراد ابل عاقبت بر سبیل استعاره در تبیان آورده که مخاطب
خود بدو کار ایشان اهل بر نه که مال ایشان اهین شتر است و بهر طرف که میکنند جنبا آسمان و زمین و کوه نمی
بیند و اکثر ایشان اهل بر نه که مال ایشان اهین شتر است و بهر طرف که میکنند جنبا آسمان و زمین و کوه نمی
بیند لاجرم بهمان ذکر شتر سیندیا یکه **وَإِلَى السَّمَاءِ** و آیا نمیکنند بآسمان که چگونه کامل **كَيْفَ رُفِعَتْ**
چگونه بلند بر داشته شده است بی عمدی و ستونی **وَإِلَى الْجِبَالِ** و نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت غالب **كَيْفَ نُصِبَتْ**
چگونه بر افراشته شده است بر زمین طریق ثبات و رسوخ که اصلا متحرک و مضطرب نمیشود و ارتعاش خود
زایل نمیگردد **وَإِلَى الْأَرْضِ** و نمیکنند بر زمین که **كَيْفَ سُطِحَتْ** چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد
خلاصه معنی آیه آنست که نظر کنید در انواع مخلوقات بسایط و مرکبات تا متیقن شوید بر کمال قدرت
ثانی و انکار افتد او و مؤمن نمایند بر بعث و نشور و لهذا در عقب این بیان امر معاد نموده و بیان موت
ماشه انکه کرا و مزموده که **فَذَكِّرْ** پس پند کوی ای محمد ایشان را و اگر از روی عناد نظر در دلایل
مذکوره نکنند و متذکر نشوند تا راه برند بر قدرت ما بر بعث الطاح منمای و درین باب مشغول بر نفس
خود راه مده و معلوم و محزون مشو زیرا که بر تو چنین تذکیر است کما قال **إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ** جز این نیست
که تو پند دهنده و مثل اینست و ما علیک الا البلاغ یعنی آنچه بر تو واجبست تذکیر و تبلیغ فقط است **لَسْتَ عَلَيْهِمْ**
نیستی بر ایشان **بِمُصَيْطِرٍ** متسلط تا اجبار کنی ایشان را بایمان و نظیر اینست و ما انت علیهم بجبار و گویند که این
آیه بآیه القتال منسوخ شده و اصح آنست که در آن نسخ نیست زیرا که جهاد بمعنی اکراه قلوب نیست تا منافی
آن باشد پس معنی آیه آنست که تو همین مبعوث بر تذکیر و تبلیغ امت و از ترک قبول ایشان آنی و حزنی
بر تو لازم نمی‌آید **إِلَّا مَنْ تَوَلَّى** استثنای منقطع است یعنی تو مستولی نیستی بر ایشان لیکن هر که روی گردانید
بعد از تذکر **وَكَفَرَ** و نکرد و حق را بپوشید **فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ** پس عذاب کند خدای او را **عَذَابَ الْأَكْبَرَ**

عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت که اعظم از عذاب دنیاست که آن قحط و قتل و اسر ایشان است کویند که مراد
این استثنا متصل است از لست علیهم بمسیطر یعنی تو مسلط نیستی بر ایشان بجهاد مگر بر کسی که فرستی از ایمان و بر غیر ایشان در اکراه
بکفار و قتل ایشان مسلطات کافی یا داد ایشان نزد جهاد در دنیا و عذاب کبری را سزاوار و نزد بعضی از اسفات از فقه کر
یعنی بند ده بکر کسی را که دوی بکر و اندوه بکند و مصر شود در آن و نواز ایمان او مایوس شوی و قطع طمع نمایی پس محقق
عذاب اکبر کرده و نهی بر ما بی مستثنی منه جمله معترضه باشد **إِنَّ إِلَيْنَا** جدی که بسوی ماست یعنی بحکم ما **إِيَابَهُمْ** بازگشت
ایشان **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا** پس که بر تحقیق که بر ماست **حِسَابَهُمْ** شمار اعمال ایشان در عرصه پس روز قیامت بعد از جزا
و سزا خواهیم رسانید و بر وفق اعمال معذب و معاقب خواهند شد این آیه جامع وعد و تهدید است و وعید کار و مناقشه معنی آن است که
عهد و حرب که از علی مستفاد می شود اتمام است بر فعلی که مقتضای حکمت و مصلحت باشد و ترک آن خلوص بکلام باید و بیان
مستفاد نبود که افلا ینظرون الی الابل الی آخر سوره متصل باشد اول سوره و ضمیر جمع راجع باشد بجماعتی که موصوف شدند بنعوت
مدح او سبحانه بعد از ذکر عقاب ایشان و تقریب منازل الزام حجت کرده باشد بر ایشان بابل و سماء و ارض و جبال و کیفیت کلام آنها
بر وجود صانع حکیم و وعید ایشان فرموده بقوله ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم **سورة الفجر** بحکمت و سی و نه آیت
حجازی و سی و یک کوفی و شامی و بصری و مدنی است و چهار آیت و نهصد و نود حرف و هزار و پنجاه کلمه و حجازی و بصری و شامی
فجر بادی که فرا پی بر کعب ابن شهر بن روایت کرده که هر که این سوره را در لیالی عشر ذی الحجه بخواند امر زیده شود
و اگر در روزهای او بمیرد بحساب بهشت رود و هر که بر سایر ایام بخواند از برای او نوری که در قیامت بیاید روایت بعد
مرحب آمین یا اولی حسنه کرا حمد فرماید و داود بن فرقد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که سوره الفجر بخوانید در لیالی
و فضائل که این سوره حسین بن علی است هر که قرائت آن کند در روز قیامت حشر با حسین بن علی باشد و در درجه او در آید بلکه چون
سبحانه ختم سوره بعود را بکه مرجع خلق باوست و حساب ایشان بر او افتتاح این سوره فرمود بتاکید بیان حق که آن اقسام اوست
مرحمه و فرموده که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ** سوگند باد بصبح اول که مانند عمود از افق ظاهر می شود و راست
می ایستد و این پیش از صبح دوم است باندک زمانی و آن وقت مناجات و عبادت دوست است یا بسفیدی صبح دوم که هنگام
نماز و زمان اجتماع بندگانست برای آن یا بنماز صبح که مشهود فرشتگانست و نزد ابن عباس مراد بعد روزست و بقول دیگر مراد
زمان اجتماع که سال از آن منتج می شود و یا اول ذی الحجه یا بعد صبح جمعه که حج مسکینان یا صباح روز عرفه که دعا
دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سنبله و هم روز عید ما اول روز قیامت یا انفجار خلق از قبور و در تیاه کویند که مراد انفجار
بانفجار آن از صابع مبارک حضرت رسول صلعم و آن در وقتی بود که آخر در طائف بود و لشکر اسلام که دوازده هزار مرد بود
از غایت تشنگی بسوی استغاثه نمودند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای خدا و رسول باد لیکن اگر ما هلاک شویم کافران ظفر
شوند آب از انجشت مبارک حضرت قدسی طلبید و انگشت خود را در انجا زد صبا دعا هم چهار چشمه آب از انگشتان مبارک

و روان ساخت تا ماندند سیر شدند آب از چشمه از آن بر می جوشید و همه لشکر از آن سیراب شدند و مشکها و سایر
ظروف را پر ساختند و یا مراد انفجار مطران سحاب و یا انفجار معرفت از مشارق یا صبح عرفان از قلوب
از قلوب عارفان و روشن تر از آفتاب است چه نور آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت هیچ حجاب منع نکند و یا انفجار
اشک از دیده حصاة و کویند که در کلام سنان بعد وقت و تقدیر و ایکه و خالق الفجر و بین قیاس است قوله **وَلَيَالٍ عَشْرٍ** و سوگند
بده شب یعنی ده روز ذی الحجه که معروف در آنست یا بده محرم که روز عاشورا از آنست یا ده آخر رمضان که شب قدر در آنست
یا ده میان شعبان که شب براءت از دوست و یا بده شب موسی که متمم سی شب بود که گفته شد و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر
واضح و اشهر مراد عشر ذی الحجه است از انس مالک مرویست که سی سحابه سوگند باین ده روز نیز روحه الکریم ابی دو تر از ذی
ذی الحجه بنار دهر و نزاز اند و ثواب بهمه روزه کسانست و قیام هر شب از آن مانند قیام شب قدر در روایت آمده است
اعلام کرده اند که فلان جواد در این ایام بر روزی باشد آنحضرت پیر ابطلبید و فرمود در فضل این چیز بتو رسید اکون یا رسول الله
نشد بام سر ایکه ایام حج است و حاجیان را حاضر الحج و عبادات بالحات مشغول اند نیز بخواهم و طاعت ایشان موافقت نمایم ابیدا
در اخرت با ایشان باشم فرمود که ای جوان بشارت باد تو را که هر که درین دهه روزه دار چنان باشد که هر روز صد بنده
آزاد کرده باشد و صد شتر قربان کرده و صد اسب در راه خدا بجهاد بان داده و چون در روز تردید روزه دار چنان باشد که هر
هزار بنده آزاد کرده و دو هزار شتر قربان کرده و دو هزار اسب بجهاد زبان داده در راه خدا عز اسمه و دو ساله روزه او بزید
یکسال پیش از آن و یکسال بعد از آن و هر که در آن تشییع جنازه نماید چنان بوده که از عقب جنازه شهیدی رفته و هر که مؤمنی را در آن
میافته که چنان باشد که رسول خدا را ضیافت کرده در جنت که روز اول ذی الحجه مولد ابرهیم بوده و درین روز خلیل تمیز یافت و حرمین
روز توبه آدم قبول گشت و درین روز پیغمبر صلعم فاطمه زهرا را با امیر المؤمنین علیهما السلام تزویج فرمود و بروایت دیگر ششم این ماه
و درین روز بود که رسول صورة حج ابی بکر او که بر مشرکان قریش خواند و بعد از رفتن او جبرئیل نازل گشت و گفت که آن حج نیست
که لا یوجد جاهلیت آن او و بعل مشکات این سوره را نوشته مشرکان مکه تو یا مودی که از آن تو باشد روز امیر المؤمنین علی ع را
بنوشتا و سوره از ابو بکر بستد و بیاورد و رفتن و بازگشتن بخیر ساخت و در روز عرفه سوره را بر ایشان خواند و درین روز بود که
ابرهیم بنا و خانه کعبه فرمود که و اذ یرفع ابرهیم القواعد و هم درین روز فدا و هم دعا کرد حق تعالی و اذن للناس بالحج
و هم درین روز بود که با و ندا رسید که فرزند خود را قربان کن و هم درین روز فدا از بهای اسمعیل نازل شد
و درین ایام وعده موسی تمام شد که فاتممناها بعشر و جهت توقیر و تعظیم این لیالی است که حق تعالی لیالی مقسم
بجا او را بعنوان تنکیر اختصاص فرموده مثل اخوات وی نباشد و انا تمناها باشد و در مزید فضل ایام تجانس و تماثل
یکدیگر **وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ** و سوگند بجفت و طاق مراد جمیع اشیا اند که از زوج و فرد خارج نیستند و یا مراد شفع ایام
مذکوره و تر آن است و یا روز عرفه که عاشر ایام عشرست و عرفه تاسع آنست و از ابی جعفر و ابی عبد الله سلام الله علیهما که

شفع یوم ترویه است و وتر عرفه و گویند که شفع و وتر اشارت بقوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه
لمن اتقی یعنی نفر اول که روز دوازدهم ذی الحجه است و نفر ثانی که روز سیزدهم آنست و مروان مزاحم کنت عبدالله بن زبیر را
که در مکه میکنت یا مشعر الحرام از اراده دور و نزدیک آمده اید یا ضعف و فتور بسیار شما را نخورد و روز نهاد سوده مباد که حجاج
باطل کنید بسبب نظری حرام که بکنید یا سخنی ناحق که بگوئید یا فکری بد یا کلامی که نهید ای اهل مکه فرع کرده اید طاسکان و مالکان
باخشنودی بر شما واجب ساخت و واری کنید ایشان را بخانه شما در نخواهند جهاد ایشان و فتحها اند و بر شما ستوق بسیار مارند
بر پای خواست از تعاب و نرم و گفت با ابن الزبیر بیا نماز که لیالی عشر کرامت و شفع و وتر چیست گفت شب هشتم و نهم و دهم
ذی الحجه است و شفع و وتر فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی در تفسیر آمده که گفت یوم الحج الاکبر
کدامست گفت روز عید و عرفه و گویند که وتر آدمست و شفع حوا که زوج اوست و شفع جمیع ایام لیالی است و وتر روز
شب عبادت و نماز احد و یعنی روز قیامت و یا شفع تضاد اوصاف خلقت چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف
و حیات و موت را نظر در صفات الهی چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و حیات و موت یا شفع خلق
که و من کل شیء خلقنا زوجین و وتر خالق ایشان که قل هو الله احد و بقول جملی دیگر شفع صانع اند و وتر ملک یا شفع بروح اند
و وتر سیارات یا شفع نماز صبح است و وتر نماز مغرب و این حصین از پیغمبر صلعم روایت کرده که الشفع والوتر الصلوة منها شفع
و منها وتر و یا مراد بشفع درجات جنات است و بوتر درکات نیران و یا شفع مسجد بنا است که مسجد بکه و مسجد منا و وتر
مسجد اقصی و یا شفع کوه صفا و مروه است و وتر جبل حرام و بعضی دیگر از ملاحظت اند که شفع ایام نحر و فاضل زهرات و وتر
حضرت ختم انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین **واللیل اذا یسر** و سوگند بشب آنگاه که بگذرد و منقضی شود و در عقب آن روز ظاهر گردد
مراد اسم جنس است گفته و اللیل اذا ادبر و تقیید شب بمنقضی جهت آنست که در تعاقب آن قوة که آدمیان بر کمال قدرت و قوت بنی آدم
بر مقادیر مرتبه و مبانی زد تقضی آن ادی دلالت است بر آنکه فاعل مختار است عز و جل و متعالی است از اشباه و امثال و تقاد و سیاق
گفته اند که اذا یسر یعنی اذا جاء و اقبال است یعنی سوگند بشبی که بیاید و روی آورد در عقب روز و گویند که یسر بمعنی یسری است
یعنی شبی در و سیری نمایند در استاد و نزد بعضی مراد لیلة عرفه است نه جمیع لیالی از اجل مجاهد و عکرمه و کلبی جایز اند که مراد لیلة النحر
و وجه اختصاص آن اجتماع مردمان است در آن جهت طاعت و عبادت و رمی و امدن حاج در آن شب از مزدلفه بمنا و کاردن نماز صبح در آن
و از آنجا بمنی رفتن و نزد جمعی دیگر شب قدر است و اصح آنست که مراد جمیع لیالی باشد اگر چه تعظیم اقسام مذکوره مقتضی باشد که
هل فی ذلک آیا هست در آن چیز قسم یاد کردیم بان از اشیای مذکوره **قسم** مقسم به **لذی حجر** مر خداوند
عقل را آیا هست در سوگند خوردن من باین امور سوگند بر او صاحب عقل استفهام برای تقریر و تخصیص است یعنی بتحقیق این اقسام
مذکوره چه جهت عظیم آن یا اقسام حق تعالی بان که ذات مر خداوندان عقول را که تعقل کنند در آن و بدانند که آنچه بیت آنکه حق
حق سبحانه الله متضمن عجایب و دلایل اند بر قدرت او سبحانه و تعالی بر عظمت صنع و بدایع حکمت او و چه تبیان شادیث آن شده اند بر حق سبحانه آنکه

قسم یاد کرده و مقسم علیه را بان مؤکد گردانیده و تسمیه عقل بحجر چه آنست که حابس عالم انسانیت و آنکه او را عقل و نهیه و صاحب
چه آنست که آن عقل و ناهی است از قبائح و معصی و مناط اشیا و فواکر فته که بنیاد اشیا و مجمع ادراکات نفس و مناط احکام
علیه صبا از این مذکور خواهد شد خدا مر قرآن ربک بالمرصاد و اکثر بر آنند که مقسم علیه بحذف وقت و تقدیر آنکه لیعذبن یعنی سوگند بان که
که عذاب کرده شوند کافران سابق و مشرکان جاهلان از اهل مکه همچنانکه پیش از این معذب گشتند و دال بر جواب قسم قوله **الم تر**
خطاب با پیغمبر است و عرض تنبیه و تقدیر کنا تقریر یعنی آیا ندیدی و ندانستی ای محمد مراد آنست که البته معلوم تو شده **کیف فعل ربک**
که چه کرد پروردگار تو **بعاد** با اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام که قوم هود بودند و تسمیه بنام
باسم پدر است چنانکه تسمیه بنو هاشم بهاشم **ارم** عطف بیان عادست بر تقدیر مضاف ای سبط ارم و اینها عاد اولی اند که
باسم جد خود تسمیه یافته اند عاد اخری که بعد از ایشان بوده اند و ایشان را نیز ارم میگفتند پس تقیید عاد بارم بجهت تمیز آنست
باخر ایشان عاد اولی قدیمه اند نه اخیره و گویند ارم نام بلاد ایشان است و بدین تقدیر مراد اهل ارم باشند و مضاف حذف آن جهت
علیه و تانیث است چه آن یا اسم قبیله است و یا اسم بلد چنانکه مذکور شد پس در صفت عاد بیان خبر باید که **ذات**
العماد خداوندان قامتهای بزرگ و گویند استعارتها نهای تیر هر یک از ایشان چون ستون بود و درازی بالای هر کدام
کمتر از هزار گز و یا بعدد چهار صد گز نبود از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که از قوم عاد مردی بود که اگر ایشان را بگرد
خصومت افتادی قوة قوانایی ایشان این قدر بودی که از کوه سنگ بیه بدندی با خانه آن قبیله و بیاوردندی و همه را بیکبار
هلاک کردندی و بعضی گفته اند که قوت ایشان بنات العماد بان اعتبارست که اهل خیمها و سنگاهها بودند چه همه صحرا
نشین بودند و خیمهای ایشان بر ستونها برافراشته **التی لم یخلق مثلها** آن قبیله که آوازه زور مانند ایشان در درازی قد
و بزرگی جسمها در قوة و ثبات و قوة **فی البلاد** در شهرها و اشهر آنست که ارم بلده عادیان و ذات العماد صفت آنست
یعنی شهر ارم خداوند ستون عظیم و بناء رفیع است که مثل آن در هیچ بلادی نبوده و نیست و سعید بن مسیب و عکرمه گویند
که آن دمشق است و نزد محمد بن کعب مدینه اسکندریه است و اخبار مشهور است شهریست که شداد بن عاد آنرا بنا کرده و عاد آنرا در
بوده شداد و شدید و هرد و پادشاه روزگار و قهرمانی با قتدار بوده اند چون شداد در گذشت سلطنت جمیع ممالک بشداد قرار گرفت
و همه ملوک سر اطاعت پیش او زمین نهادند و پادشاهی باستقلال گشت و دعوی خدائی کرد و سوگند خدای بر دین آمدند و مرا
پند دادند و بایمان دعوت کردند و ترغیب او نمودند ببهشت که جای بود و بهر دایت او معترف شود او گفت بهشت چیست
گفتند جایست پر نعمت و پر سبزی و سرور و حضور و حرف گفت از چه چیز ساخته باشند گفتند از خشت طلا و نقره و سنگ ریزه
او مروارید و گوشک بر بالای گوشک بنا کرده و در و اشجار نشانده و چهار جوی از شیر و می و انگبین و آب صافی در آن روان
گفت من هم مثل آن نتوانم کرد بسبب آنکه بسیار دست از خدائی می باید داشت و به بندگی اعتراف نمود پس عمال را بفرمود که تعبیه سازند
بود و حرارت و برودت پیدا کردند و آن ناحیه یمن بود و یک فرسنگ در یک فرسنگ طرح بنا افکندند خشتی از زر و خشتی

از نقره و ستونهای آنرا نیز از زر و سیم بنا ساختند و کوشکهای مبنی بر بالا ریکدیگر و حریم آنها را یاقوت ریختند و آنرا ارم نام نهادند و بعد از اتمام اهل مملکت متوجه آن شدند و یکی و زراره ماند بود که حق سبحانه صحیفه از آسمان بر ایشان نازل ساخت و عبد الملک گرد و گفتند که چون بدمشق رسید و خواست از اسب بزیر آید هنوز یکپای او در رکاب بود که جبرئیل بالک بر وی زد و هلاک شد و وهب بن منبه روایت کرده که عبد الله بن قلابه گفت من طلب شتری گم شده در بیابان عدن میگشتم بشهری رسیدم که باره محکم داشت و بر سر آن قصور بسیار و منارهای عالیه قدر و من بامید آنکه کسی را بینم و امر آن شهر را بپرسم چند ساعت در آمدم دری عظیم دیدم که بمثل آن دری ندیده بودم هر دو مصراعش از طلا بود و مرصع و مکلل بلولو و یاقوت سرخ و سفید و غیر آن از انواع جواهر آنجا نشسته و در آن حیرت و متعجب ماندم و چون کسی پیدا نشد دابه خود را بر آنجا بستم و شمشیر حمایل کرده در را بگشودم و بشهر در آمدم و از مشاهده آن شهر حیرتم بیشتر شد و هشت بر مرتبه را گشت قصرها دیدم بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده و ستونی از زر و دیگری از نقره و بر بالای هر ستونی بیت کنیزک و غرف عرفها دیگر از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع مدینه بود و در شهر بر چهار طریق فجاج سنگ ریزه مروارید های آبدار ریخته و بجای خاک مشک و زعفران باشد و چون آنرا بدیدم و هیچ کس از آنجا پیدا نشد خوف و ترس من بیفزود و از آنجا متوجه بازار و کوچها شدم در رخنهای بسیار در حوالی آن نشانها بودند تنهای آن از زر مطرز کرده و برکها از زبرجد و فسکیها از سیم و میوه های آن آویخته و در زیر آن درختها آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و نهرهای آن از زر و سیم و قنوات آن از نقره کمانهای آن از روشنی رو نقاب بود من گفتم بمن انکسی که عهد را بحق مطلق فرستاد که مثل این در دنیا نیست هذه الجنة التی وعدنا المتقون این آن بهشت است که حق سبحانه متقیان را بآن وعده داده پس قدری از آن جواهر و لؤلؤ و مشک و زعفران که بر زمین ریخته بود برداشتم و دیدم بسم و از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که بعضی از زبرجد و یاقوت از درهای آن شهر بکنم نتوانستم پس بمن باز گشتم و آنها را بمردمان نمودم ایشان در آن تعجب کردند و این خبر اشتهار تمام یافت و معاویه که در آن وقت حاکم شام بود آنها را کردند معاویه مرا بجهت طلب یهودی سال را از من پرسید من قصه خود را از اول تا آخر او را خبر کردم پس مرا در مجلس نهشاند و کعب الاحبار را طلبید و گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه ذکر آن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آنرا شداد عاد ساخته و کیفیت قصه آنرا بیان کرد و حقیقت آنرا بمن اعلام نمای کعب گفت این اولی از عادی که قوم هود بودند زیرا که ایشان را و هود همه از نسل عاد اولی و عاد که پدر قبیله عاد اولی بود و اینها با اسم او مسمی شده بودند و پس داشت شداد و شدید و چون عاد بود این هود و پسرش که هالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند بعد از آن شدید هلاک شد و پادشاهی بر شداد مقرر شد و همه ملوک زمین منقاد او شدند تا آنکه هیچ پادشاهی نبود که با او منازعه

پادشاه

نتواند نمود و نهصد سال همه داشت و چون وصف بهشت شنیدم رغبت مرا و اشکبار او بر بنای قصر آن کرد که مثل آنرا در دنیا بسازد پس با عقلا و کهنان عالم فرستاد و همه را جمع کرد و من چنین و چنین بنائی میسازم هر که از جنس جواهر از قبل مکشوف باشد باید که بمن منتقل مردم علم از تو من و آنچه داشتند جانب او فرستادند و مقدار قطمیری نزد خود نگذاشتند و وی عمله و معماران را مقرر نمود با هر یکی دو هزار بنا از استاد و شاگرد و ایشان در تمام عالم گشتند چه تجسس آب و هوای خوش داشته باشد تا آنجا عمارتی بنا کنند بهای عدن نیافتند پس آنجا بنا ارم کردند از زر و نقره و مرصع با انواع جواهر و کوشکها و جشمهای آب روان کردند و درختها بنشاندند و همه را بر روی جواهر مطرز کردند و در عرض سیصد سال با تمام آن و چون آنرا تمام کردند بمن مرد تا مصنعی در اطراف آن بساختند و رکن آن حصن هزار قصر بنا کردند در هر قصری چهار هزار خانه تا وزرای او کهنه بودند در آنجا بنشیند و بعد از اتمام آن ده سال دیگر بتهیه راه اشتغال نمود تا هر وزرا جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر روان شد و چون یک روزه آن رسید حق سبحانه ملکی را فرستاد صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان پوشیده شد و خدا اعلم که در زمان حکومت قومی که تاه الاسرخ و زنگ سبیشم که بر روی او خالی و بر عنق او نشانه باشد طلب شتری بآنجا رسد و آنرا به چند چون باز نگریست و این قلاده را بدید گفت هذا والله ذلک الرجل و اصح آنست که این عاد قوم هود بوده اند نه آنکه هود بعاد اخیر مبعوث شده باشد از فضل شیبانی روایت که چون شداد و اتباع او بصیحه هلاک گشتند و بر اثر پسر بود در سنه موت نام وی مرثد بن شداد او را مالک ملک کردند چه پدر با پدر گرفت و بجهت موت آورد و ویرا بصیب و کافر جبند و دو در غادی بود و در تعلق از زر خوانیدند و هفتاد حلقه مسنوج بزر و سیم بر روی پوشید و لوح بزرگ بالای در بنا و این چهار بیت نوشت عجبت ایها العین و ربما لم یدید • انا شداد بن عاد صاحب الحسن المید • انا هلکت ارض کانا نملک من صید • ومکث الشوق والعز سلطان شدید • فانی هود وکنا فی ضلال قبل هود • فدعانا فعصیناه الی ما لا ترشید • فاتینا صیحة تهوی من الافق البعید • فمضینا کذبح وسط بهاء حصید • وثمود ایا ندید و چند بتو نرسید که چه کرد آن بدکار قوم ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند سنگهای کوهها را بجای ملوای خود بالواد بوادی قری کقوله تعالی وتنحتون من الجبال بیوتا فارهین و جوب بمعنی قطع است و گویند اول کسی که نقب جبال و صخور و رخام نمود ثمود بودند و ایشان هزار و هفتصد شهر را از سنگ بنا کردند و در بیتی نقاشی آمده که ایشان هزار هزار و هفتصد و نود هزار و هشتاد و هفت خانه در سنگ بریدند و حق سبحانه صالح را بر ایشان فرستاد و مقاتله کردند و آخر عذاب بر ایشان نازل شد و همه مستاصل گشتند و تفصیل آن در مافوق سمت تحریر پذیرفته وفرعون و ایا ذا الاوتاد که پدر و پدر کار فرعون ذی الاوتاد که خداوند بسیار و اموال و حشم بیشمار بود و استحکام و ربط ملک وی بآن بود چنانکه ربط و اتصال قطع خشب بر یکدیگر

بودند با خداوند مضارب بشما که در وقت نزول می زدند چه او را لشکری فراوان بود بحر پاک فرو آمدند پی
خیمه در خیمه میکشیدند و چون استحکام خیمه بوقت ادبار بذل الوتاد موصوف گشت یا ذی الاوتاد بآن اشارت
کرد او با وتاد بازی میکردی و بآن لهو و لعب مشغول می شدند و یا از اخبیث که چهار میخ تعذیب مردمان میزدند و ایشان را
آنجا میگذاشت تا هلاک میشدند و از آنجمله حزقیل را با زن وی که ماشطه دختر فرعون بود و آسیه بنت مزاحم
را باین طریق هلاک کرد چنانکه در اخبار آمده که فرعون را خادمی بود که حزقیل را بلبلی نوبی نام داشت و او
با زن حزقیل ایمان آورده بودند از پنجه او را مؤمن آل فرعون گفتند و حقای قوم از آن جهت داده که وجاء رجل
مؤمن من آل فرعون و زنش مشاطه دختر و زن فرعون بود روزی دختر را سر بشانه میکرد شانه از دستش بیفتاد
گفت گو باد آنکس که عنداً فرشد دختر گفت پدر مرا میگوئی گفت نه خدای دیگر هست که پدر ترا آفریده و خدای
آسمان و زمین و جمیع عالمیانست و بی زن و انبازست دختر پدر را از این واقعه ساخت فرعون آن زن را طلبید
و گفت چه گفتی هان طریق که با دختر ش گفته بود باو باز گفت فرعون با و گفت از این گفته پشیمان شو و الا ترا بدترین
عذاب هلاک گردانم او گفت هر چه تو ای بکن فرعون بفرمود تا چهار میخ بزدند و حیات و عقارب بر وی گماشتند و دو
پسر داشت هر دو را سوگند دادند و گفتند از این اعتقاد برگرد و اگر نه بسوزانیم زن گفت جان من و فرزندان فدای
راه خدا باد پس پسر مهین را بکشتند و کهین که چهار ماه بود به سینه وی نشاندند و او را تهدید دادند که این را هم میکشیم
طفل با واز در آمد که ای مادر بزگوی که سیوق دنیا اعتباری ندارد صلاح در آنست که هر چند زود تر خود را بهشت باقی
رسانیم و این طفل از جمله آن شش طفلست که پیش از وقت سخن گفتند پس پسر را بر سینه مادر کشتند و بعد از آن
مادر را با او رسانیدند حزقیل بگریخت و بکوهها متحصن شد و فرعون کسان خود را بجستن او فرستاد از ایشان دو کس
با او رسید تا او را دیدند که در نماز ایستاده و سباع گرد او پاسبانی میکردند این دو کس بازگشتند تا خبر بفرعون
رسانند حزقیل مناجاة کرد که بار خدایا صد سالست که عبادت میکنم و از خلق پنهان میدارم هر کدام از این دو کس
که سوء مرا نگاه دارد او را ایمان روزی کن و آنکه افشای سر من کند او را هلاک گردان و بعذاب دوزخ گرفتار
ساز پس یکی از آن دو یکی با سوء گفت که ایکه سباع گرد گرد او در آمده اند و محافظت او میکنند و لا ریب حقیت او میگفت
باز گشت و با او ایمان آورد دیگری فرعون را بآن حال آگاه کرد فرعون از او گواه طلبید وی گفت رفیق من گواهی او را
ساختند او گفت من چیزی از آن ندارم فرعون او را چهار میخ فرمود و دیگری خلوت داد و آسیه بنت مزاحم که مؤمنه
بود زن فرعون چون شنید که فرعون مشاطه او را بر چهار میخ بست و هلاک کرد او را ملامت کرد و گفت زنی بیگناه که
مدتها خدمت ما کرد چرا هلاک کردی فرعون گفت ای آسیه تو نیز دیوانه شدی گفت من عاقلم و خدای من و تو و همه عالمیانست
و ترا این قوت داده که بر عالمیان حکومت میکنی و شکر نعمت او را نمیگذاری فرعون بر وی خشم گرفت و از پیش خویش

برانده

برانده مادر و پدرش را بخواند و گفت که همان دیوانگی که ماشطه را گرفته بود و ویرا گرفته مادر و پدر وی را ملامت کردند
و گفتند که ترا چه رسید گفت دل من آنگاه و ظلم فرعون بر شد دل از و بر داشتم و روی خود را بخالق آسمان و زمین و جمیع
مخلوقات آوردم و بوسطانیت او معترف شدم ایشان گفتند خدای آسمان و زمین فرعونست گفت اگر راست میگوئید او را بگوئید
تا از برای من تابی بسازد و آفتاب در پیش آن بند و ماه در پیش آن شاهدها گرد آن گفتند این چگونه تواند کرد
گفت خدای آن باشد که هر چه تواند کرد و فرعون این نمیشنید بفرمود تا او را چهار میخ بزدند و در آن حال گفت رب بنی لی
عندک بیتا فی الجنة خدای درهای آسمان پرو بگشود و جای او در بهشت با و نمود و از فرعون و قوش خلاص داد و پیش
از آنکه او را عذاب نمایند قبض روح او نمود و بهشتش رسانید و بیرون قبله عاد و ثمود و فرعون در نهایت کفر و عناد
بودند و متصف بطغیان و فساد از پنجه بعد از این میفرماید که الذین و این بجر و را لحالات که سنة عاد و ثمود و
فرعون است که منصوب یا مرفوع المحل باشد بر دوم و بر هر تقدیر مراد آنست که این سه گروه اثانند که بجهل و غایت طغیان
از حد بندگی در گذشتند و بر انبیا تجبر و تکبر نمودند فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فاکثروا پس بسیار کردند فیها
الفساد در آن شهرها تا بحدی که آن قتل مردمان بود بغیر حق و غصب اموال ایشان و غیر آن از انواع تعدی و چون کفر
و ظلم ایشان بسر حد نهایت رسید مستوجب عذاب گشتند فصب علیهم پس بریخت بر ایشان ربک پروردگار تو
سوط عذاب تازیانه عذاب و مراد بسوط انواع مختلف عذاب است و اصناف مختلف عذاب بر ایشان چه اصل سوط
خطاطست و تسمیه جلد بآن جهت آنست که آن خطوط الطافات و بعضی از آن ملاصق ببعضی دیگر پس سیقه معنی آنست
که فرو گرفت ایشان را چنانچه شلاق بر دیا ایشان از انواع عقوبت در دنیا و آخرت و گویند که مراد بسوط عذاب دنیاست
و ذکر این بعنوان جهت اشعار است بر آنکه عذاب دنیوی ایشان نسبت بعذاب آخرت چون نسبت ضربهای تازیانه است بعذاب شمشیر
و عمرو بن عبید روایت کرده که حسن بصری چون باین آیه رسید گفت ان عذابه لشدید سوطا که فاخذهم بسوط نهایتی نزد
خدا انواع بسیارست از عذاب و نکال پس ایشان را بگرفت بیک نوع از آن و چون سوط آخر بسیاست که نوعی از عذاب
آنرا استعمال فرمود برای عذاب عصیان آن جهت تهدید اهل کفر و عناد خطاب عجیب میکند که ان ربک پروردگار
که آفریدگار تو بالمرصاد هر آینه در کمین گاهست و در موضع ترقب یعنی هیچ آنکه کسی که در مرصاد نشسته
مترصد گذرندگانست و هیچ چیز از و فوت نمی شود از حق سبحانه چیزی فوت نمیکند و بر آنها فعال و اقوال
بندگان بلکه همه آنرا می بیند و می شنود و اصلا بر و پوشیده و پنهان نیست و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد پس
هر کس مرصاد او سبحانه گفتار و حساب را عقاب و از صادق ع منقولست که مرصاد قنطرة ایست بر صراط که از آن
نگذرد کسی که ظلم کرده باشد بر بنده از بندگان خدا و از بعضی عرب پرسیدند که این ربک گفت بالمرصاد مراد نه مکانست
بلکه او سبحانه است بآن و از امیر المؤمنین صلعم پرسیدند که این کان ربنا قبل ان خلق السموات والارض فرمود این

سؤال عن مكان كان الله وكان الله اعلم عباس را از آیه سؤال کردند فرمود که مردمانرا هفت جا بر جسر دوزخ بازند
وازیشان بپرسند در اول از شهادة ان لا اله الا الله اگر از جواب آن بیرون آید بموضع دوم آید و او را از نماز سؤال کنند
و در سیوم از زکوة پرسند و در چهارم از روزه و در پنجم از حج و در ششم از رحم و در هفتم از مظالم و در هر موضعی ازین
مواضع که اجابت نتواند نمود او را بدوزخ اندازند و در موضع هفتم اگر مرتکب مظالم شده باشد و طاعت متطوعه از و
صادر گشته آنرا بصاحبان وی دهند و او را بهشت برند و الا بدوزخ افتد و بقدر آن معذب گردد فَاَمَّا الْاِنْسَانُ این متعلق
بقوله ان ربک لبالمرصاد کانه قیل ان الله لا یرید من الانسان الا الطاعة والسعی للآخرة وهو مثر سنبا لعقبة لها
فاما الانسان فلا یرید ذلک لاجله الا العاجلة وما یلیه ویتبعه یعنی بدرستی که خدای تعالی بعد از آدمی نکو طاعت و سعی
برای نفع آخرت در حالتی که مرسوم است برای سعی بعقبه پس اما آدمی نمی خواهد این را و اهتمام ندارد مگر در دنیا و
مستلذات آن فلذا اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ رَبُّهٗ چون بیازماید او را پروردگار او بشکر بنعمت یعنی اراده نماید که سپاس داری
او بتوانگری و نیکحالی ظاهر گردد فَاَكْرَمَهٗ پس گرامی کند ش بجاه و افتدار وَنَعَّمَهٗ و نعمت دهد او را و آسایش
بر و فراخ گرداند و بآسانی کار روی دهد فَيَقُوْلُ پس گوید از روی فرح رَبِّيْ اَكْرَمَنِ پروردگار من گرامی
کرد مرا یا من این کرامتها فرمود و من سزاوار بودم که سبب کرامت او توسیع نعمت است بر و بدانکه فیقول آنچه مشعر است
که انسانست و ذکر نکرده چیزی آن است که آنچه اما متضمن معنی شرطیت و ظرف متوسط در تقدیر تاسیس کانه
قیل فاما الانسان اذا ما ابتلاه کانا موافق قسم او باشد چه قرآن آنست که آنچه بعد از اما اولی و ثانیه واقع شده
باشد متقابل آن باشد پس معنی آیه آنست که اما آدمی چون بیازماید او را پروردگار او بسبب بر و رویش فَقَدَرَ
عَلَيْهِ پس تنگ نساند بر و رِزْقَهٗ روزی او را فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ پس گوید از روی جزع و ناشکیبائی آنروز پروردگار
من اَهَانَنِ خوار کرد مرا یعنی گمان برد که سبب هوان او فقرست و بجهت این گوید که خدا مرا بفقر خوار کرد اند
خلاصه معنی آنست که آدمی بجهت اشتغال او بطعام دنیا و لذات آن و اهتمام او بآن کرامت سزاوار تو او آنکسی داد اند
و اهانت سزاوار بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فطنت و تدبر چه حسب حقیقت کرامت بطاعت و مذلت بمعصیت
کقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم و تعظیم و ذکر کرامت در این است و بوسوسه کاهست که منفی باستدراج است
همچنانکه نسبت باهدا موجب و لوفاک لوست در سبب هلاکت او در تنعیا و لذا او را بمعهود و قول بنعمت
کرد و از آن در نعیم نمود و فرمود که کَلَّا نه چنانست که آدمی تصور کرده از کرامت بغنا و اهانت بفقر و در کشاف
آورده که اگر کسی سؤال کند که چرا حق سبحانه سخن که فاکرمه و قدر علیه رزقه همچنانکه فرموده که فاکرمه و نعمه تا هر دو
قول تعالی یکی باشند گوییم زیرا که بسط کرامت از خدا بجهت زیرا که آن عبارتست از انعام و سبحانه بر
بنده بر سبیل تفضل بدون سابقه و اما تفضل اهانه نیست زیرا که اشاره تفضل اهانه نمیباشد بلکه ترک کرامتست

فان اکرمه اکرمه و فان ابتلیه بالفقر فقدر علیه رزقه

وکلا

وکاهست که مورد تکرم صیبیست و همین او کاهست که غیر تکرم است و همین همین پس عدم اکرام مستلزم اهانه نباشد و لهذا
اگر زید بعمرو بنواختن کرد میگوئی اکرمنی بالهدیه و اگر اهدا نکرد نمیگوئی اهانتنی کما اگر سؤال کنند که حق سبحانه
بتعمیم اکرام مزید کرده و اثبات آن فرموده و فرموده فاکرمه و بعد از آن انکار این قول کرده و ذم آن فرموده بقوله سبحانه اگر من
چون تمه انکار این قول فرموده که اهانت و بران مذمت کرده و این هر دو ضد یکدیگر نیستند که یکی نکوهیده انکار حق سبحانه قول بنده که دنیا
اگر من و ذم آن بران چنانست که بنده آنرا کند است بر قصد خلاف و اما چه حق تعالی تمه تصحیح آن کرده و اثبات آن فرموده چه باین
قصد کرده باشد خدای تعالی آنچه بوداده چنانکه کرامت اوست نزد حق سبحانه و استحقاق و استیجاب او همچنانکه عادة الفجار و سبب
اقدار مردمانست نزد حق و شان کقوله تع اما او تیم علی علم عندی و حالی انکه اعطاء او سبحانه بر وجه تفضیل است بدون استحباب
و سابقه نه بسبب اسباب و اصلی که ایشان بآن افتخار میکنند و استحقاق کرامت از آن می دانند پس حقیقة معنی آیه آنست که اگر
حق سبحانه از روی تفضل یا در حق اگرامی نماید و بر وفق حکمت و مصلحت نعمت خود را بر و منبسط سازد او گوید بر سبیل افتخار
و اظهار استحقاق آن که از بی اگر من نه بقصد تفضل و یا گوئیم که انکار و ذم مناقشت قول بی اهانت یعنی چون حق سبحانه
بر بنده تفضل مینماید و اکرامی میکند او را بان و اعتراف نمیاید بتفضل حق سبحانه و اگر اهانه و اگر ترک تفضل میکند بر او او
بجهان تنعیم میکند و حال آنکه این هر دو نیست چنانکه دانسته شد و موید این وجه است نه که اکرام در قوله فاکرمه انتهی
کلام صاحب الکشاف پس بر سبیل از بجهت عتاب میفرماید که سوره شما محض در قلب منکر دنیست بَلْ بلکه فعل شما اسوء
از قول بقوله و تفقد و دلجوئی نمیکنید یتیم و عطیه تا از ذل سؤال نشده می باید تخصیص یتیم بجهت آنست که او را
کافل نیست که امر او قیام نماید و حضرت رسالت صلعم فرموده که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و اشارة بسبابه و وسطی
کرد و متاول گفته که قدامه بن مظعون در حجر امیة بن خلف یتیم بود و امیة او را از حق حرمت شرع منع میکرد و ملا او که نزد
امیه بود در انفاق او صرف میکرد حق سبحانه فرمود که مال یتیم را که در تحت تصرف شماست صرف نفقه او نمیکنید و این
بر عادة کفار بود که یتیم را محروم می ساختند از مالی که بطریق ارث باو میرسد وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ و حرص نمیکنید
یکدیگر را عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ بر دادن طعام بدرویش مراد آنست که چرا خود حرص شما بر طعام دنیا و نیج و بخل شما
آن یتیم را و لنوازی میکنید و نه مسکین را نوازش مینمائید و یکدیگر را بان ترغیب نمیکنید و بعضی گفته که معنی آیه
آنست که من مال را بشما داده ام تا بان اکرام ایتام کنید و اعطاء مساکین و چون شما ترک اکرام و اعطا میکنید مرا
اهانه شما میشود نه که بعینه که سبب اهانه شما باشد وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را اَكْلًا لَّمًّا خوردنی
که خداوند جمع است یعنی جمیع مالها را از حلال و حرام میخورید و هیچ تفرقه نمیکنید میان آنها و از یکدیگر امتیاز نمی
نمائید گویند مراد اموال ایتام است که با مالهای خود خلط میکردند و همه را میخوردند و هیچ بیتیمان نمیدادند
و در اخبار آمده که ایشان میراث بر نساء و صبیان نمیدادند و مالهای ایشان را با مالهای خود جمع میکردند و همه خود میخوردند

فلذا یتیم چون از ملک خدا شما که از آنست که شما اولی از آن نیست و اولی از نوازید

وایتام را از آن محروم می ساختند و یا آنکه ملطای حقوق را بر حق تمام میخوردند و حقوق واجبه آن را مستحقان نمیرسانیدند
و یا آنکه طعام پاک و نجس را می خوردند و یا آنچه میت جمع کرده بود از مال ایشان آنرا می خوردند یا آنکه عالم بودند بنصیب
آن و میتوانند بود که این کلام برای ذم وارث باشد که بسهولت تمام مال مورث باو رسیده باو شد بدون مشقت
و مرقه بین او و در انفاق او اسراف کند و در اکل توسعه نماید و جمیع مشتهیات را از اطعمه و اشربه و فواکه که از انجمله
کند و خود همینا که دایب طالب این مواریث وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا دوستی بسیار
و فراوان با حرص و منع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص و بهجت آنست آن جمع آن میکنید از جهت وجه
آن و صرف آن مینمائید در غیر مصرف آن و از عاقبت آن تفکر نمیکنید كَلَّا ردع است از فعل مذکور و آنکه آن یعنی
باز ایستید از این امر ناشایست و نامایست و ما حبابین و حبیات بر آن و حرص ایشان بر تفریط و حقوق اِذَا
دُكَّتِ الْأَرْضُ یعنی یا وکن چون شکافته شود زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده و تلال
و جبال آن همه هموار کردند یا مانند کوه در هوا منتشر و پراکنده شود و همه زمین هموار گردد که اصلا ارتفاع و انخفاض
در آن نماند یا کشیده شود زمین در روز قیامت مانند کشیدن ادیم و قول این منقولست از ابن عباس و این قریب
بمعنی اولست وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید پروردگار تو یعنی ظاهر گردد آیات قدرت و آثار هیبت و سطوت پروردگار تو چه
اسناد مجیء بذاته بر حقیقت صحیح نیست زیرا که حرکت و انتقال منت بکسیست که در جهتی باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
پس این تمثیل است برای ظهور سلطنت اقتدار و تبیین آثار قهر و سطوت او سبحانه که بمثل شده جاء آن مجاز باشد که مجیء
او ظاهر نشود بحضور همه ساکنان و در اوصاف او و از حسن و جمال منقولست که ای جاء امر ربک و قضاؤه فصلا
و فی مسلم آنکه که جاء امر الله یعنی امر موعود خلاف حال الدنیا و بعضی محققان گفته اند که معنی آنست که بیاید ظهور پروردگار
تو بجهت ضرورة معرفة باو در آن روز چه ظهور معرفة بشی قایم مقام ظهور و رؤیة آن شی است و چون معارف
الهی در آن روز بدیهی و ضروری باشد پس آن بمنزله ظهور و تجلی او باشد مر اهل محشر وَالْمَلَكُ و بیاید
فرشتگان بعد از حشر صَفًّا صَفًّا صفی از پس صفی حسب منازل و مراتب و در بعضی تفسیر آورده اند که اهل
هر آسمان صفی علیحده باشند و از ضحاک منقولست چون در روز قیامت آسمان متزلزل شود فرشتگان از اماکن
خود بر زمین نازل شوند و هفت صف شده احاطه جمیع جنیان و آدمیان نمایند و هیبت بر ایشان کارند تا چه حد رخ نماید
وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود در آن روز بجهنم یعنی ظاهر کرده شود از پس پرده حجاب و اهاویل آن باهل عرض
نموده شود کقوله و برزت الجحیم یَوْمَئِذٍ این بدلست از دکت و عامل هر دو قوله يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یعنی در آن روز
یاد کند آدمی گناهان خود را پاینکه کیر دنیا که عالم شود بقبح عمل خود و بیان ندامت خورد وَأَنَّى و از کجا باشد
لَهُ الذِّكْرَى او را یاد کردن یا پند گرفتن در کلام حسنا فی عندفت و تقدیر اینکه من این له منفعة الذکری

نا مثانی و مناقص کلام عاقل نباشد یعنی از کجا باشد او را فایده یاد کردن و پند گرفتن چه توبه نفع و تذکر است
که در دنیا باشد نه آنجا و کشاف و طهبی و غیرهما مذکور است که از ابی سعید خدری روایتست که چون این آیت نازل
شد رکبه وی مبارک حضرت رسالت صلعم متغیر شد و اصحاب چون این حال را مشاهده کردند بسیار پریشان
و مضطرب گشتند و جرأت آن نداشتند که مزاح آنرا از حضرت سؤال کنند نزد امیر المؤمنین صلی الله علیه
آمدند و گفتند یا ابا الحسن رسول را حادثه عظیم روی داده و جهت آن بسیار متغیر القون گشته و مشوش الحال شده و ما را
حد آن نیست که سبب آن از او استفسار کنیم امیر المؤمنین بیامد و در پس پشت رسول بنشست و او را در بر گرفت و بر
گردن وی بوسه نهاد و گفت بابی انت و امی ما الذی حدث الیوم و ما الذی غیرک چه حادثه امروز واقع شده
و چیز رنگ روی مبارک ترا متغیر ساخته حضرت فرموده که جبرئیل نزد من آمده و این آیات را بر من خوانده که کلا اذا
دکت الارض دکا دکا و جاء ربک و الملک صفا صفا و جیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری امیر المؤمنین
فرمود که یا رسول الله کیف یجاء بها و در روایتی دیگر واقع که جبرئیل از جهت دوزخ بهفتاد هزار زمام بحشر حاضر سازند پس یک شتر را
از شتران جهنم که اگر فرشتگان دفع آن نکنند جمله اهل قیامت را بسوزد پس بعرض دوزخ شوم اولبخش در آید
که ای محمد مرا بچه کار دعوت کرده اند نزد من آن حال هیچکس نماند الا که گوید نفسی نفسی و محمد
گوید ای پروردگار من امتی امتی بذریعه امت من رس و بجز نا کافی مدخل چون نگرفتن سود ندارد و اثری بر تدکو مترتب نمی شود
از روی حسرت و ندامت يَقُولُ گوید که يَا لَيْتَنِي کاشکی من قَدَّمْتُ پیش میفرستادم اهل چیزی لِحَيَاتِي
برای زندگانی من درین عالم یا در قبر حیات من در دنیا و بنا بر معنی اخیر لام بمعنی فی باشد از برای توقیت کقول
الشاعر جیئه لعشر لیال خلون من رجب آیه این دلیل و امین حجت است بر آنکه اختیار در دست مکلف است
و معلق بقصد و اراده و مجبر بر معاصی چنانکه مذهب اهل اهوا و بدع است و اگر نه اظهار
حسرت و ندامت بی فایده و عبث می بود و ذکر تاسف بی معنی فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ عذاب نکند کسی را مثل عذاب
خدای أَحَدٌ هیچکس از مردمان وَلَا يُوثِقُ و نبندد بسلاسل و اغلال هیچ کس را وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای
أَحَدٌ هیچ یکی مراد آنست که در روز قیامت متولی عذاب خدا و وثاق او نباشد غیر او سبحانه زیرا که هر امر حقیقی
باشد و بس یا آنکه عذاب نکند احدی در دنیا مثل عذاب خدای در آخرت و بند نکند هیچکس در دنیا مانند بند
کردن خدای در آن سرای چه عذاب و وثاق او اشد و اصعب است از جمیع انواع عذاب و وثاق

ومیتوانند بود که ضمیر عذابه و وثاقه راجع بانسان باشد یعنی آن روز هیچ احدی از زبانید عذاب نکند شخصی را مانند عذاب
کردن آدمی کافر را و هیچ کس از ایشان بسلسله بند کند کسی را مانند گرفتن او را و بنا بر قراءة کسائی و یعقوب که آن یعذب
و یوثق است بصیغه مجهول ضمیر راجع بانسان است و معنی آنچه عذاب کرده نمیشود احدی مثل عذاب کردن آدمی و او
بند کرده نمیشود مثل بند کردن آنرا و مراد بانسان صنفی است از اصناف کفار که متناهی در کفر و عناد باشند و گویند
مراد شخصی معین است که ابی بن خلف چنانچه در بعضی روایات آمده و بنا بر معنی اول باشد که مواخذه نمی شود هیچ احدی
عذاب دیگری را کقوله کل نفس بما کسبت رهینة و نه مواخذه نزدیک موت مؤمن یا در وقت بعث او یا در حین
دخول او در جنت با او خطاب کند بکیفیتی که بلسان در طور خطاب نمود یا بزبان ملکی فرماید که یا ایتها النفس
المطمئنة ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ و مستغنی از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در بلیه
یا ایمان آرند از اطمینان و تعین بدون تجلی تذبذب و اختلاج شک در وحدت من یا ایمن از خوف و حزن و عنا
از عذاب من ارجعی الی ربک باز گرد بسوی موصد پروردگار خود راضیة در حالتی که پسند کننده باشی آنچه بتو
دهند یا شاکر و صابر بودی در دنیا بر آنچه بتو رسیده بود یا خوشنودی با فعال خود که شاهد ثواب آن میکنی
مرضیة پسندیده شده نزد خدا بکلی کرده فادخلی پس درآی فی عبادی در زمرهٔ بندگان شایسته من
و منتظم شو در سلک ایشان وادخلی جنتی و درآی در بهشت من با ایشان یا باز مرو مقربان پس مستغنی شو بنزد
ایشان چه جواهر قدسیه مانند مرآت متقابله اند اضافه عباد و جنت بخود جهت اشارت بر تشریف و تعظیم
و گویند مراد بنفس روح است و معنی آنکه داخل شو در اسباد عباد من که از آن مفارقت کرده بودی و صالح
بر حیات کن که این آیه نازل گشت در شان حمزه بن عبد المطلب وقتی که کفار او را در احد شهید کردند و قول دیگر آنست که در باره
خبیب بن عدی نازل یافته در حینی که اهل مکه او را برکشیدند و روی او را بمدینه کردند و اوکنت اللهم ان کان لی عندک
خیر فولنی وجهی نحو قبلتک یا رخدا اگر مرا نزد تو منزلتی هست روی مرا بقبله کن حق سبحانه روی مرا بقبله کرد تا
و هیچکس قدرت آن نداشت که روی آنرا از و بگرداند و بجانب دیگر کند و ظاهر آنست که آیه بعموم مؤمنان باشد و اگر نازل
آن مخصوص باشد بحمزه یا جنیت کم آن عام خواهد بود بحکم کافی که متصف بصفت او باشند چنانچه از عبد الله بن
عمر روایت چون بنده مؤمن مشرف بر موت شود حق سبحانه و تعالی فرشتگان را بفرستد تا از جهان وی تحفه از بهشت
بیارند و باو گویند ای نفس آرمیده بیرون آی راضی و مرضی بار فرح و ریحان پس بیرون شود بر اعلی طیب که بر آن
از بوی مشک خوشتر باشد و چون آن رایحه را فرشتگان آسمان بشنوند با خود گویند این بوی مؤمن
می آرند و درهای آسمان بر روی او بگشایند و بر وی صلوات دهند و او را نزد هوش خدای برند و چون
فرشتگان که قابض روح وی باشند باز رسند خدا را تعجب کنند و گویند بار خدایا تو تعالی که این بنده

موحدست

موحدست و همیشه تا بر ستیده و ده هیچ طرف باز آنجا باز نگردد حق سبحانه با میکائیل خطاب کند که این نفس را نزد یک
نفسها مومنان بر و بنده ما تا قبر و برا دطل و حرس هنا دکلو فراخ سازند و از روح و ریحان بهشت مطیب گردانند
پس او در قبر آن چنان خواب کند که عروس بر بالای جامهای الوان و قتی که از خوابگاه خود برخیزد هیچ کسی باشد
که جز او خود خواب تمام کرده باشد و چون کافر را موت نزدیک شود دو فرشته را بفرستد و باو گویند ایتها النفس الخبیثة
اخرجی الی الجحیم والعذاب الالیم از سعید بن جبیر مرویست که چون عبد الله بن عمر بیت در طایف وفات کرد مرغی بود که بر
شکل وی کشیده بود و در نعش وی رفت و بیرون نیامد و در آن وقت که آنرا دفن کردند بر سر قبر وی از هاتفی
او را میشنیدند که میگفت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
شورة البلد یکیست و بیست آیات است جامع ابی کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که قرائت او در روز این
لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا معروف شود که او از صلحا نست و در آخرت مشهور شود که او مقرب درگاه
حضرت سبحانه است و از رفقا انبیا و اتقیا و صلحا باشد و نیز از آنحضرت ماثورست که هر که لا اقسم بهذا البلد تلاوت
کند حق سبحانه او را حسب حساب اما لا یحسب و خشم نزند در روز قیامت و باید دانست که چون حق سبحانه
ختم سورة العنکبوت نمود بذکر نفس مطمئنه درین سوره تبیین وجه الطمینان نمود که آن نظر است در طریق معرفت حق تعالی و آنرا
مؤکد ساخت بقسم و نون موکد لا اقسم بهذا البلد بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم البته سوگند میخورم بهذا البلد بدین
شهر مکه و چگونه سوگند نخورم باین شهر وانت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر
و با آنکه مکه موضع امن و مثاب خلق و میثاق حج و مکان بیت الحرام و محل ابرهیم و اسمعیل نیز هست قسم را مقید
ساخت بحلول حضرت رسالت صلعم در و بجهت اظهار مزیت فضل آنحضرت و اشعار بر آنکه مزیت شرف مکان بمزیت شرف
اهل آنست یعنی این شهر بجهت آنکه مولد تو در آنجاست و در زمان حلول تو در آنجا ثابت آنست که بوی سوگند خورند
و بعضی گفته اند که معنی آنست که قسم باین بلد در حالتی که تو حلال باین بلدی بر تو حلال است اینکه کسی دیگر را حلال
نبوده و نیست از قتل و اسر و این در ساعتی از روز فتح مکه بود که حق سبحانه باو امر نموده که کافران مکه را
بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت این حلال را بکشت و حال آنکه در استانه کعبه زده بود و متعبس بر
صحابه را و غیر آنرا نیز قتل رسانید و بعد از آن فرمود ان الله حرم مکة یوم خلق السموات والارض فهی حرام
الی ان تقوم الساعة لم تحل لاحد قبلی ولن تحل لاحد بعدی ولم تحل لی الا ساعة من نهار فلا یعضد شجرها و
لا یختلی خلاها ولا ینفر صیدها ولا تحل لقطتها الا لمنشد یعنی بدرستی که حرام کرد این حق سبحانه مکه را از روزی که پیدا کرد
آسمان و زمین را پس مکه حرام است تا آنکه قیامت قایم شود حلال نبوده مر هیچکس را که پیش از من بوده
و هرگز حلال نشود مر کسی را که بعد از من باشد و من حلال نیست مگر یک ساعت از روز که حلال پس شجر آنرا

قطع نمی باید کرد و گیاه ترا و را نباید برید و صید ترا نتوان رمانید ان حلال نیست مکه مر کسی را که تعریف آن کند
ابن عباس گفت فرمود یا رسول الله اذخر را استثنا فرما که آن محتاج الیه است مر قبور و قبور و بیوت
ما را حضرت فرمود که الا الاذخر و بنابرین تفسیر آیه از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل چه باتفاق ائمه فتح مکه بعد از
نزول این سوره واقع شد پس افت حل در معنی استقبال باشد از قبیل تسمیه شی باسم ما یؤول و نظیر این آیه انک میت
و انهم میتون و مثل این در کلام عرب واسع است کما قول لمن تحدی الاکرام و الحباء انت مکرم محبوب و کلام خدای اوسع است
زیرا که احوال مستقبل نزد او سبحانه در حکم حاضر مشاهد است و نزد بعضی دیگر معنی آیه آنست که سوگند نمیخورم باین بلد و حال
آنکه تو حلال در آن و منتهک الحرمة و مستباح الحوض و هیچ حرم در آن پس نباشد برین این بلد را حرمتی نباشد تا بآن سوگند
خورده و این قول مرویست از ابی مسلم از ابی عباس رضی الله عنه سلم ما قوت که کانت قریش تعظم البلد و تستحل حرمته فقال لا اقسم
بهذا البلد و انت حلال بهذا البلد یعنی قریش تعظیم این بلد میکردند و استحلال عرض پیغمبر میدادند حق سبحانه این
آیه فرستاد و فرمود ای محمد با وجود عظم حرمت تو ایشان استحلال قتل تو میکنند در آن و لمن لم یحج ترا از آن حلال میدانند
همچنانکه صید و غیر حرم حلال میباشند و حال آنکه در آن قابل بد رخت را نمی اندازند و نمیکنند و پوست درخت حرم را بکرد
خود می آویزند و این نه از قصاص و دیه و هیچ تعرض ایشان نمی شود چه ملاحظه حرمت حرم حاصل که ایشان
چون مستحل عرض آنحضرت بودند و استحلال عینا و تجویز نمیکردند حق سبحانه باین آیه عتاب ایشان فرمود و عجب کرد و بعد
از آن عطف کرد برین قسم بقسم به دیگر را فرمود وَوَالِدٍ و سوگند به پدر یعنی آدم که ابو البشر است و خلیفه او
از خلیفه ذریه و لیست با ابراهیم که پدر حضرت رسالت است صلعم و بانی کعبه معظمه است در مکه شریفه وَمَا وَلَدَ و بآنچه
زاده است آنرا آدم که جمیع ذریه وی اند کلا را خواند با انبیا و اوصیا و اتباع ایشان و این ترک و تنکیر ولد و ما ولد جهت
تعظیم و اشعار ما برین جهت معنی تعجب کما فی قوله تعالی و الله اعلم باوضحت و گویند مراد بوالد و ما ولد هر والد و هر ولد است
که بوده اند و خواهند بود و بر هر تقدیر جواب قسم آنست لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که آفریدیم آدمی را فِي كَبَدٍ در محنت و رنج
و اصل من قولهم کبد الرجل کبدا فهو اکبد اذا وجعت کبده و انتفخت و بعد از آن آنرا استعمال کرده اند در تعب و مشقت و سبیل
اتساع و تجوز و مکابده که بمعنی شدت امر است نیز ازین مشتق است و شبهه نیست در آنکه آدمی در مبدا و منتها با نواع تعب
و مشقت گرفتار است از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد و رضاع و فطام و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب
و عقاب و غیر آن از سایر مصایب دنیا و شداید آخرت و مقسم انابن عباس روایت کرده که کبد بمعنی استوا و استقامت
یعنی آدمی را آفریدیم منتصب القامة و ایستاده و هر دو پای خود بر خلاف حیوانات دیگر که ایشان بروی افتاده در راه میروند
و نزد بعضی مراد کبد شدت امر و محنت است و معنی آنست که آدمی را خلق کردیم از برای آنکه متعبد باشد در صبا و اناث تا فنا بحالیکه
در دنیا دار مشقت و محنت است و محنت دار راحت و منت گویند درین کلام تنبیه رسول است بر قبل شاق و بعث او بر اختلاف کما بحکم

از اهل

از اهل مکه جوی میرسید و تعجب از حال ایشان در عداوت او و طناد را و قسم بیلاد وی خورده برانکه آدمی خالی نیست
از معاناه شدایدی چه در کبر تا نسلیه وی باشد بتحمل انواع مشقت و اینا الاحد او وجه اخیر از وجوه ثلثه در قوله و انت حل
بهذا البلد حل بلا نیست و بنابر وجه دوم که متضمن است وعده است بفتح مکه جلیله از برای تقدیم تسلیه آنحضرت است و تنفیس غم
و ملال از و و دال بر قول مذکور است اینکه در بعضی روایت واقع شده که مراد با مناناه درین آیه ابو الاشدین است
و کبد بمعنی شدید الخلق و الفتق یعنی حق تعالی بر ابو الاشدین را که در غایت قوت بود و در نهایت مخاصمت و گویند که قوی او بر بیست
که آدمی چکمکی در زیر پای نهاد و بوده تا سر و نکشیدند و ادیم پوست بر پهلوی او سرب پای او شهمی و از زیر پای او بیرون نیامد
و او دعوی کرد که کسی را بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه و آله بیازردی و همیشه رنجانیدی و آزار او کردی
و ضبیه در قول اَيَحْسَبُ راجع است بجمعی آدمیان از صنادید قریش که حضرت از دست ایشان در رنج و عنا
بود و آن ابو الاشدین است یا بعضی از اهل مکه و عناد و عجز از بیان انکار دست یعنی آیا می پندارد این صنادید قریش و ساجد
بود و آن ابو الاشدین است یا بعضی از اهل مکه و عناد و عجز از بیان انکار دست یعنی آیا می پندارد این صنادید قریش و ساجد
معاند أَن لَّن يَقْدِرَ انکه هرگز قادر نباشد عَلَيْهِ احدٌ بر و کسی که از و انتقام ساند و معاداة او با پیغمبر بکشد و مکافاة ایذا و
آزار او رساند مراد آنست که ظن وی آنست که قیامت قایم نمیشود و کسی این انتقام از و نکشد و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام مذکور است که مراد باین انسان حرث بن عبد ود است در سنی که امیر المؤمنین سلمه اسلام بر و عرض کرد در روز خندق و او
از آن ابا کرد و آنحضرت او را قتل رسانید يَقُولُ گوید از روی تعجب در قیامت واقع شود أَهْلَكْتُ هلاک کردم یعنی
ضایع کردانیدم در دنیا مَالًا لُّبَدًا مالی انبوه و بسیار و این موخوذ است از قبا اللبد اذا اجتمع من ادکثرة الاتفاق و مراد
در اینجا که اهل جاهلیت آنرا از مکارم دانسته از و از موالی و مفاخر پنداشته و آن صرف اموال است از روی رداءة
انفاق را بمراد انفاق آنست در معادات پیغمبر چه در روایت واقع شده که ابو الاشدین رشوة بمردم تا پیغمبر را بآزار
و گویند که عدد درین قول از و در دنیا بوده یعنی آن معاند آنکه از روی افتخار باصحاب خود میگوید که مال بسیار را در
عداوت محمد انفاق کردم و نزد قتاده مراد باین انسان حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف است که بظاهر اسلام آورده
بود و حسرت او بر کفر او بود و هر دو قبیله که کنانی که از و صادر میشد و رسول استفهام آمده نمود و آنحضرت امر میفرمود
بکتابت وی گفت لقد ذهب مالی فی الکفارات و النفقات منذ دخلت فی دین محمد یعنی تا درین عهد یعنی تا درین عهد در آنچه مال بسیار از دست
من بیرون رفت در کفارات و نفقات و نزد بعضی دیگر مراد بانسان ولید بن مغیره است و بر هر تقدیر حق سبحانه انکار او کرده
میفرماید که أَيَحْسَبُ آیا می پندارد أَن لَّمْ يَرَهُ انکه ندیده است او را أَحَدٌ کسی یعنی خدای و ویرا ندیده و نیز ویرا نفرستاده
و بر آن قصد که نفقه کرده مجازاة نخواهد کرد و از و مطالبه نخواهد کرد که آن مال را از کجا کسب کرده و در چه صرف نموده
از ابن عباس مرویست که رسول صلعم فرمود که لا یزول قدما العبد حتی یسأل عن خمس عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت
و عن سائر اهل البیت نخواهد بنده از مقام خود تا پرسیده نشود از پنج چیز از عمر خود که در چه فانی کرد و از جوانی خود که در چه فرسوده کرد و از مال خود که از کجا کسب کرده و در چه صرف نموده
و از محبت ما اهل بیت و محبت سایر اهل بیت

عبارات از جهت تقریر رؤیت و علم خود بانسان مذکور و بسوال او و تذکیر قوت خود و میفرماید که **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ** آیا نگردانیدیم
مر او را یعنی نیافریدیم برای او **عَيْنَيْنِ** دو چشم را که بدان می بیند آثار حکمت و قدرت ما و هر چه میخواهد از مرئیات مشاهده
وَلِسَانًا و زبانی که بدان سخن میگوید و از مافی الضمیر خود خبر میدهد **وَشَفَتَيْنِ** و دو لب را که دهن او را می پوشد و بر نطق و کلام
و شرب معاون میباشد عبد حمید عینی از ابی حازم روایت کند که پیغمبر صلعم فرموده که ان الله تعالی یقول یا ابن آدم ان ناظک
لساکک فحاجت علیک فدراعتک علیه بطبقین فاطبق و ان ناظک بیدک لما حرمت علیک فدراعتک علیه بطبقین
فاطبق و ان ناظک برجلک لما حرمت علیک فدراعتک علیه بطبقین فاطبق یعنی بدرستی که حق سبحانه میفرماید که ای فرزند
آدم زبانت بر تو منازعت کننده را چه بر تو حرام کرده ام اگر گفتی پس اعانت نموده ام ترا بران بدو لب پس آنرا بهم زد و
اگر چشم بر تو نزاع نماید با چه بر تو کرده ام دیدن آن پس اعانت تو فرموده ام بران بدو چشم پس آنرا بر یکدیگر بگو منه
تا نبینی و اگر فرج بر تو منازعت کند بر تو حرام کرده ام از جماع شهوت پس اعانت کرده ام ترا بران بدو قرآن پس آنرا بر
یکدیگر بنه و فراهم گیر **وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ** و راه نمودیم او را بطریق خیر و شر کما قال تعالی انا هدیناه السبیل یا نمودیم باو دو پستان را
تا بعد از ولادت در وجه پرورش خوردن اشتمال نمود قول اول منقولست از امیر المؤمنین و ابن عباس و ابن مسعود و حسن
و مجاهد و قتاده و ثانی قول سعید بن مسیب و ضحاک و بروایتی دیگر از ابن عباس مرویست و از ابی جعفر علیه السلام
منقولست که مراد بنجدین حضرت رسالت است که مظهر نبوت و ولایت است و طبیان امیر المؤمنین است و شیخ حسن
و حسین و محمد بن علی علیهم السلام ایشان و بنا امقربه و مسکین که بعد از این می آید محمد است و علی ای علی علیه السلام بجهة تهذیب بعلی و
علی الله علیه و آله و بنا که اهل بیت مکان قسمیه و عبد بشر بان اعتبار باشد که در اجتناب سلوک آن رهنه و شرور تکلف
ساحل شود همچنانکه سلوک طریق خیر موجب رفعت است و شرافت مرویست که امیر المؤمنین را گفتند که مرا خبر
میکنید که بعد این تدیناست فرمود که لا بل الخیر و الشر هذین چنین است بلکه آن طریق خیر و طریق شرست و از کمیل
نقل کرده اند که گفت سید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ایها الناس انما هذان نجدان الخیر و عبد الشر
فاجعل نجد الشر حتی الکم من نجد الخیر ای مردمان نجدین نجد خیر است و نجد شر پس چه چیز کرد انید آن
نجد شما را بفساد و ستر از نجد خیر مراد آنست که با وجود ظهور حقیقت خیر و بطلان شر انسان طریق حق را
گذاشت و در طریق سلوک نمود **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ** پس نگذشت و در نیامد و شروع نکرد و امر شدید بجهت
رنج نکشید در مخالفت نفس و بواسطه اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلف و بواسطه اعمال صالحه که
متضمن مشقت و تکلف است بکار آوری ایادی و ضم مذکوره عقبه مثلیست که بان تشبیه کرده مجاهده
را با نفس و شیطان بر فرض کسی بعنف و تکلف بر بالای عقبه که آن کوهی است و مایه احتراز
پنهان مشقت و محنت است و اقتحام تکلف و ریاضت و شبهه نیست در آنکه اعمال صالحه اعمال صالحه

تنفی

تنفی سالکان عبارت شقاوت است و مجاهده نفس و از حسن تقوت که عقبه راه شدیده مجاهدة الانسان نفسه و هواه و مدده الشیطان
حاصل معنی آنست که چرا ادای مالی را که در طریق خیر صرف کرد یعنی بقصد ریا و سمعه و افتخار و علاوه بجهت و خیلان از وجوه
قبیحه در اقتحام عقبه که طریق خیر است از وجوه البر انفاق نمود بعد از آن جهت تعظیم عقبه میفرماید **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چیز دانا کرد ترا
مَا الْعَقَبَةُ چیزست عقبه یعنی تو نمیدانی که صعوبت ابرار بر نفس و کفت ثواب از نزد خدای این جمله معترضه است میان
فلا اقتحم العقبة و مفسران و مصنفان در قول **فَكُّ رَقَبَةٍ** یعنی اقتحام عقبه رهانیدن گردنیست از بندگی و تخلیص آن از رق **أَوْ إِطْعَامٌ**
یا خلاص دادن از طعامی **فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ** در روزی که خداوند گرسنگی است یعنی در روزی که طعام بدشواری یابند و بخواهند **يَتِيمًا**
ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت و خویشی است یعنی از هم خویش طعم بوده باشد **أَوْ مِسْكِينًا** یا مسکینی را که **ذَا مَتْرَبَةٍ**
خداوند خاک نشین بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از شدت احتیاج و غلبه فقر و در ماند گی
شبهه نیست در آنکه رقبه و اطعام بلا جمع و مسکین در وقت نفس طعام متضمن مجاهده نفس است و تحمل مشقت
و شدت جاید دانست که چون فلا اقتحم العقبة در تقدیر اینست که فلا فک رقبه و لا اطعم یتیما او مسکینا چنانکه بیان
مفسر شده پس لا که بر معانی داخل شده در حکم لا مکرره باشد و نرسد کسی با گوید در کلام افصح تکرار لا شرط است
کاهی که بر معانی دلالت باشد و اینجا تکرار متحقق است و صاحب طبرسی آورده که در فلا اقتحم العقبة چند قول است اول آنکه
معنی اینست که فلم یقتحم منه الانسان العقبة و لا جاوزها و لکنه استعمال این وجه تکریر لفظ لا است کما قال سبحانه فلا صدق
و لا صلی ای لم یصدق و لم یصل و بلا تکرار بدون تکرار واقع میشود کما قال الشاعر ان تغفر اللهم تغفر جما و ای عبد لک لا الالی
دویم آنکه این کلام بر وجه دعا علی آنکه قال لا اقتحم له و لا اخاف له و سیم آنکه قال لا اقتحم العقبة و لا جاوزها
آنکه معنی از باشد که فلا اقتحم العقبة یا فلا اقتحم العقبة و این قول ابن زید و جبائی و ابی مسلم است و دال برین وجه است قوله
ثم بعد ذلک ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة اگر مراد معنی نفی باشد این کلام متصل و مرتبط
بان نخواهد شد و سید مرتضی قدس الله سره فرموده که این وجه بسیار ضعیف زیرا که کلام خالیست از لفظ استفهام و
و قبیح است حذف حرف استفهام در مثل این موضع و دلیل بر ناقص است زیرا که معنی فلا اقتحم فکان من الذین
آمنوا اینست که لم یقتحم و لم یؤمن چه ثم عطفست بر دخول لا بر و لا و در عقبه نیز چند وجه است اول آنکه صرف الفعل باشد
بمعنی مجاهده نفس و هوی و شیطان و اعمال خیر و بر تعمیق مشقت آن مانند تکلف صعود عقبه تا آنست فکانه قال لم تحمل
علی نفسه المشقة بعتق الرقبة و الاطعام دویم آنکه عقبه بر حقیقت خود باشد که آن عقبه شدیده است در دوزخ تر دیگر
حسن بصری معنی اینست که آن انسان نجات نکرد طاعت و عبادت اقتحام این عقبه نکند بلکه در آنجا بماند و نتواند که بران مرتقی شده
از آن خلاص شود و این قول حسن و قتاده است و این خبر از پیغمبر صلعم روایت کرده که عقبه کوهیست در دوزخ که از هفتاد
فرسخ بوی رسند و نیز از آن حضرت مرویست که آن اساس عقبه کوه و لا یجوزها المثقلون و لا یرید ان تخفف بتلک العقبة

یعنی در پیش خواهد عقبه سخت و دشوار است کسانی که گران بار باشند از گناه و نتوانند گذشت از آن و من میخواهم که سبک باشم
باین عقبه رود و ابن عباس مراد بعقبه آتش دوزخ است و بروایتی دیگر از وی گویند در دوزخ چنانکه مذکور شد سیصد و هفت
کوه صراط است و آن پلی است بر سر دوزخ هزار سال تر و آسان چون دم شمشیر بعضی شب و بعضی هزار بعضی راست
و بعضی کج و بر جوانب آن مخالیق و مردمان بعضی بر جهنم بگذرند و بعضی چون باد و زنده و برخی با خون و جراحتی بگذرند
و گروهی افتان و خیزان و طایفه مجروح و جمعی بقدم اول که بر آن نهند منکوس در دوزخ افتند و مدة انجام آن بر مؤمن مقدار زمان
صلوة عصر باشد تا عشا و تا بر دو و جه اخیر معنی مراد از آیه آنست که سبب گذشتن از این عقبه فک رقبه و اطعام است از برای
بن غارب روایتست که اعرابی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله علمنی عملا یدخلنی الجنة علی بن تعلیم ده مرا بهشت را
حضرت فرمود اعتق النسمة و فک رقبة گفت اولیست سواء عتق نسمة و فک رقبة یکی نیست فرمود لا عتق النسمة ان تفرد بعتقها و فک
الرقبة ان تعین فی فکها حق الی آخر الحدیث یعنی نیست که بنده مرد را آزاد کنی و فک رقبه آنکه وی را در بهای وی یاری دهی و در
تخلیص وی کوشی یعنی در آزاد کردن بنده و تنها و مزم مدد کنی و با خویشان نیکویی کنی و اگر چه ظالم باشند و اگر توانی گرسنه را طعام ده
و تشنه را آب ده و امر کن بمعروف و نهی نمای از منکر و اگر این هم نتوانی زبان خود را نگاه دار الا از خیر و در احادیث ثابت شده
که عتق و صدقه از افاضل اعمال است و نزد بعضی عتق افضل است و نزد جماعتی دیگر صدقه و آیه دال است بر قول اول بجهت
تقدیم عتق بر صدقه و سر و سیس که شعبی گفتند که مردی که نزد او فضل نفقه باشد و راعتاق رقبه صرف کند یا در صدقه
ذی رحم گفت رقبه افضل است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که من فک رقبة فک الله بکل عضو منها عضوا منه من النار یعنی
هر که آزاد کند و نزد جبابی فک رقبه راحق سبحانه آزاد کند بهر عضوی از آن رقبه عضوی را از آتش دوزخ و نزد
عکرمه فک رقبه یعنی تخلیص نفس است از ذنوب بتوبه و انابه و نزد جبابی فک آن از عقاب بتحمل طاعت و بدانکه سبحه و
مقربه و متربه که بر وزن مفعلة مصدر اند تا خود سغب اذا جاع و قرب فی النسب یقال فلان ذو قرابتی و ذو مسغبة
و ترب اذا افتقر و معناه الصق بالتراب و اما اترب فاستغنی ای صار ذا مال کالتراب فی الکثرة کما قیل اغنی و عز
النبی صلی الله علیهم فی قوله ذا متربة الذی ماواه المزابل و وصف یوم بذی مسغبة از قبیل نائب ذو نصب است و
وصف یتیم بذا مقربة بجهت حث است بر تفضل و وی القربی که محتاج باشند بر اجابت در اطعام معاذ بن جبل
از رسول صلعم روایت کرده که من اشبع جائعا فی یوم شبعه ادخله الله یوم القیمة من ابواب
الجنة لا یدخلها الا من فعل مثل ما فعل یعنی هر کس گرسنه را در روز تنگی حق تعالی در روز قیامت
او را در آورد از هر دو درهای بهشت که داخل نشود در و مگر کسی که مثل آنچه او کرده و جابر بن عبد الله از آن حضرت
نقل کرده که من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان از چیزهای که موجب آمرزش است طعام دادن است بمسلمانان
گرسنه و از محمد بن حرب بن یزید منقولست که من ابو الحسن علی ابن موسی الرضا را صلوات الله و سلامه علیهما دیدم

باین رسول الله مرا بهشت که جاری صب دارد در باب وی حلاجی کن و زیادی فرمود امر کن او که صد تن جهد قبضه
از طعام را بعد از قبضه جهت حق سبحانه میفرماید فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة
یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة ثم کان من الذین آمنوا عطف این بر اقتحم بلفظ ثم بجهت تباعد ایمان است از عتق و اطعام
در رتبه و فضیلت بسبب استقلال آن و اشتراط سایر طاعات بآن نه تباعد آن از آن در وقت زیرا که ایمان سابقست
و بغیر خود و هیچ عمل صالح متحقق نمیشود بلکه کسی آن بعنوان انتقام عقبه نگردان انسان معاند جاحد بی نبود از آنانکه ایمان آورده
اند و تواصوا بالصبر و وصیة کرده اند یکدیگر را بشکیبایی بر طاعت یا از معصیت یا در حکم دین الهی بانواع مشقت یا مطلق
بحکم و من بآن مبتلا نشوند و تواصوا بالمرحمة و وصیة نموده اند بخایش و مهربانی بر بندگان خدای بعضی صابر اهل حاجت و ذی
قرابت یا بر جهات رحمت او کردن از تکالیف بطاعت و اجتناب از معصیت اولئک آن گروه مؤمنان که بصبر و رحمت یکدیگر را
وصیت میکنند اصحاب المیمنة یاران دست راست اند که از جانب یمین عرش بهشت در آیند یا خداوندان یمن و برکت اند
و الذین کفروا بآیاتنا و آنانکه نکرویده اند بنشانهای ما یعنی بدلائلی که نصب کرده ایم بر حق از کتاب و معجزات و آیات قرآن
هم اصحاب المشأمة آنها اصحاب دست چپ که ایشان را از جانب شمال عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامة و نکبت
اند نگریزد که مؤمنان باسم اشارت و کفار بضمیر جهت شاذ است و سالبه علیهم بدانست در دوزخ نار مؤصدة
آتش بوشیده شده و این ملحوظست از اوصدت الباب اذا اطبقته و اغلقته و حفص بهمزه خوانده است حاصل از
آصد که آن بمعنی المطبقة است یعنی سرادق که در آنجا معذب باشند پیوسته بطبقی و از مضبوط سازند
که نه بیرون رود و راحت ایشان باشد در آن در آید و نه دود بیرون آید بیرون بالکلیه نا امید
باشند از راحت و آسایش و دایم معذب بیرون سورة الشمس مکیست و عدد آیات آن شانزده است بعدد مکی و مدنی
الاول و یازده آیه نزد غیر ایشان و اختلاف آن در آیه نفس و هاست که مکی و مدنی الاول ابی بن کعب از پیغمبر
صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب آن چون ثواب کسی باشد که هر چه شعاع آفتاب و ماه بر وی تابد
در راه خدا تصدق کرده باشد و معاویه بن عمار از ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که سوره والضحی و الم نشرح بسیار
خواند در روز یا در شب هیچ چیز نزد او حاضر نباشد الا که در روز قیامت از برای وی گواهی دهد از موی و پوست و گوشت
و رگ و استخوان و اعصاب و عظام و جمیع آنچه زمین آنرا برداشته و حق سبحانه گوید که قبول کردم شهادت شما را از برای بنده
و او را از آتش دوزخ امان دادم ببرید او را ببهشت پس تا هر بهشتی که خواهد انتخاب کند او را بهشت بی منتی از من بلکه
بمحض رحمت و فضل و رحمت و فضل من بی کوشش و خوشگوار باد آن بهشت از برای بنده من و بدانکه چون حق سبحانه اختتام
سورة البلد نمود بذکر ما موصده در این سورت بیان میکند گناه و جزای آن موکسی است که تزکیه نفس خود کند و بجهت تاکید
این مهم یاد کرده در هفتی سورة و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم والشمس و ضحاها در ساقط قسم ذکر

فاف که حق سبحانه را جایز است که سوگند خورد بمخلوق خود تا تنبیه باشد بر عظم قدرت و کثرت لنتاج بان و چون
قوام عالم از حیوانات و نباتات بطلوع شمس و غروب است از اقسام به نزد کرد اینجا میفرماید که سوگند بآفتاب
عالمتاب وَضُحٰهَا و بروشنی در خشندگی او در آن وقت که بلند شود و عالم را نورانی گرداند و ضوء ممتد و منبسط گردد
بر زمین و آن محل چاشت است و گویند ضحوة ارتفاع نهار است و ضحی فوق آن و ضحی بفتح و مد مقدار نهار که قریب
بنصف النهار است و از قتاده مرویست که مراد هر روز است و مقاتل گفته که ضحی حرارت آفتاب است که تولد و ولا ضحی
ای ولا بود یک الحر وَالْقَمَرِ و بماه جهان بها اِذَا تَلٰهَا چون پی در پی کند آفتاب را یعنی در عقب آفتاب طلوع کند در اول ماه و تابع
شود بعد از غروب آفتاب و فراگیرد نور خود را از و این در نصف اول ماه است که قریب اوجیت است بآفتاب از نصف
آخر آن و چون در شب بدر مقابل حقیقی او واقع میشود ستد بر میگردد و بدر میشود و بعد از آن بجهت بعد او از آفتاب
نور کم میگردد یا الا طلوع آفتاب باشد در استدارة و کمال نور و گویند مراد گاه شب باشد هم است که طلوع آن با غروب شمس
و نزد بعضی مراد تمام ماه است که در نصف اول تابع طلوع آفتاب است و آفتاب قدام اوست و در نصف اخیر و تابع آفتاب است
و تابع غروب اوست و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور کانه روی عن ابی عبد الله الحسین عن آبائه قال المراد بالشمس
النبی صلعم و بالقمر علی بن ابی طالب ع یعنی مراد بآفتاب حضرت رسالت است که لمعات نور هدایت او تمام عالم را
منور ساخت و مراد بقمر امیر المؤمنین که کسب آن نور از آن حضرت نموده و من جمیع الوجوه تالی و تابع او شد و مرویست
از موافق و مخالف که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خود کانا کالشمس و علی کالقمر وَالنَّهَارِ و سوگند بروز اِذَا جَلّٰهَا چون
جلا دهد و ظاهر و روشن گرداند آفتاب را در وقت انبساط خود چه آفتاب در این وقت نیک منجلی میشود و بنهایت انجلا میرسد
و جرم آن ظهور و بروز تمام مییابد گویند ضمیر راجع است بدنیا یا الارض یا الظلمة یعنی چون روشن سازد دنیا را یا جهت ظلمت
یا بزداید ظلمت را و بنابرین وجوه لغیر مذکور مرجع بجهت ظهور علم است بان وَاللَّيْلِ و سوگند بشب اِذَا يَغْشٰهَا چون
پوشاند آفتاب را یعنی و شبی از استور سازد با فرو گیرد آفاق عالم یا زمین را و مرجع کنایه عز مذکور بر طریق سابق است
و بنا بر آنکه واو قسم متلازم طرح فعل قسم است و عدم ابراز آن با آنکه در استعمال بخلاف باشد جهان ابراز و فعل و اظهار آن هر دو
جایز است پس واو مذکور قایم مقام فعل او باشد و مساوی هر دو واوات عالم مذکوره چون که نایب مناب این واو و نه تنها
آن عاطفه که موضوع واقع شوند و عمل فعل و حرف جر کنند معا مانند ضرب زید عمرا و بکرا اعطا خالدا که واو در آنجا هم واقع است
و هم ناصب بجهت آنکه قایم مقام ضرب است که فعل جر دو است بدان عطف دو عامل بمختلف فیه و علی ذلک استکالی و رغب
اذا لازم نباید و نرسد کسی را که گوید واوات مذکور مثالی از آن نیست که واوات عاطفه اند که منصوب و مجرور گردانند پس
از قبیل عطف باشد بر دو عامل مختلف مانند مررت الیوم بزید و الیوم عمرو و یا واوات قسمیه اند و این مستکره است باتفاق
خلیل و سیبویه زیرا که محتاج اند بحرف عطف وَالسَّمَآءِ و سوگند باسمان وَمَا بَنٰهَا و کسی که او را بنا کرده است انبا و بنا

بجهت اراده معنی وصفیه است که انه فیل و السماء و الشیء القادر العظیم الذی بناها چه بنای آن دالست بر وجود او و بنا
و کمال قدرت او و از جهت است که از ابتدا مخصوص ساخت و فی کلامهم سبحان ما سخرک و سبحان ما سبحت له ای من سخر
و من سبحت و مثل قول مذکور است در معنی وصفیه و دلالة قوله وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰهَا وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰهَا ای و الارض و القادر
الکامل القدرة الذی طحاها و نفس و الحکیم البالغ الحکمة الذی سویها یعنی سوگند بزمین و بآن قادر تمام القدرة که گسترده است
از او مستطیل گردانیده برای مقر و مسکن و بنفس آدم علیه السلام یا بطلق نفوس و بآن حکیم غالب الحکم که تسویه فرموده اعضای او را
و برابر ساخته و مقوم و منتصب القامة گردانیده و تنکیر نفس را بجهت تعظیم است اگر مراد نفس آدم باشد ای نفس خاصه من
بین النفس و ابهام تنکیر اگر مراد جمیع نفوس باشد بر طریق قوله علمت نفس ما قدمت بعضی ما آت مذکوره ما آت مصدریه اند ای
و السماء و بنائها مع احکامها و اتساقها و الارض و طحوها مستطیلها و بسطها و نفس و تسویتها و اولی دلالت آنکه این وجه
مستلزم تجرد فعل است از فاعل و استدلال ابن مالک قوله فَاَلْهَمَهَا بس الهام داده و افهام نموده مر نفس را فُجُوْرَهَا دروغ و ناپاکی
و بی باکی او را وَتَقْوٰهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان بردایی او را یعنی اعلام او نموده که فجور و معصیت و انواع شر و رفیع است
و تقوی طاعة و انفاق فعل خیر حسن است و بعد از نفی از او و امن بنا فی تمکین او داده در اختیار کردن هر کدام از آن بدلیل
قوله قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا و این جواب قسم است و حذف لام بجهت طول کلام یعنی بدرستی که رستگار شد هر که پاکیزه کرد
و صلاح گردانید نفس خود را بدانش و رذایل کفر و معصیت پاک نمود و ناداد او را بمعرفت و طاعت وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا و بدرستی
که بی بهره شد هر که کم کرد نفس خود را بجهل و کم گردانید قدر و مرتبه او را بفسق و معصیت و اصل دسی دسس است بمعنی
اخفاء و تقو چون تقضی و تقضض پس ابدال است بر آنکه فاعل و مستوفی تزکیه و تدسیه انسان است و در جزء مذکور که شخصی
این آیه را از ابن عباس پرسید فرمود انتهی قد افلح من تزکی و قد خاب من حمل الظلم یعنی فاعل این هر دو فعل آدمی است
نه حق سبحانه و صاحب کشاف گفته که ایکاش که دانستم که ضمیر کرد و دسی راجع بخداست و ضمیر مؤنث راجع بنفس
که در معنی نفس پس این از تعکیس قدر است که مرکب قدر بر من نهد و او سبحانه از این بریست و متعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و آنچه سعید بن ابی هلال روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه چون آیه قد افلح من زکی خواندی
بران وقف کردی و فرمودی اللهم آت نفسی تقویها انت ولیها و مولاها انت خیر من زکیتها مراد آنحضرت استدعای
توفیق تقوی و زکی نفس است از حق سبحانه و زراره و حمران و محمد بن مسلم از ابی جعفر از ابی عبد الله صلوات الله
علیهما آورده اند که فالهمها فجورها و تقویها باین معنی است که مبین و روشن ساخت از برای نفس آنچه اقدام نماید
بان و آنچه اجتناب نماید از آن و قد افلح من زکاها و قد خاب من دسیها باین معنی است که رستگار شد هر که اطاعت کرد
و نافرمانی و بی بهره ماند هر که معصیت نمود و تغلب گفته قد افلح من زکی نفسه بالصدقة و الخیر و خاب من دسی
نفسه فی اهل الخیر ستکار شد هر که تزکیه نفس خود کرد بتوبیخ بندگان نماید بر تکمیل نفس که آن تزکیه است و

سوّٰهَا

روایت کنند که ابی ع

ایشان نابود ران اول قسم یاد نموده بر وجود خود راه نمایند ایشان را بر علم بوجود صانع و وجود ذات او و کمال صفات او
ان اقصی درجات قوة نظر است و با نهم منکر ایشان باشد عظایم الاه او را باعث ایشان شود بر مستغرق شدن
در شکر نعمای او که منتهی کمال اعلی است از ابن عباس مرویست که حضرة رسول صلعم در وقت تلاوت این آیه
فرمودی که ترک نفس موجب شدن نقمه ملاست هرگاه که نفس از شوب هر امر کاشود فی الحال دل از نور
تعلق باسوی مصفا گردد و همگی جوارح مرصوف در دبر آید بشکر گذاری و بالکلیه مستغرق شود بمطالعه
جمال پروردگاری در کشاف آورده که قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها جواب قسم نیست بلکه استطرادیست
بذکر احوال نفس و تابع قوله فالهمها فجورها و تقویها و جواب قسم محذوف و تقدیر اینست که لیدمدمن الله
علی کفار مکة لتکذیبهم رسول الله کما دمدم علی ثمود لتکذیبهم صالحا یعنی سوگند باموری مذکوره که هر آینه فرود آورد
خدای تعالی عذاب را بر کفار مکه بجهة تکذیب ایشان رسول خدا را همچنانکه عذاب را فرود آورد بر ثمود بجهة تکذیب
ایشان صالح پیغمبر را قوله کذبت ثمود بتکذیب کردند قبیله ثمود صالح را بسبب طغیان و عدوان خود بر صالح را یعنی ایشان را
بر تکذیب داشت کما قال تعالی فقول طغیانهم علی الله و طغوی اسم طغیان است چون دعوی که اسم دعاست و اصل ان طغیانها
بوده یاء را بواو کردند تا فرق باشد میان اسم و صفت و گویند طغوی اسم فعلیست که بر ایشان نازل شد ای کذبت
ثمود بالوعدة بما جاء بالطغوی یعنی تکذیب کردند ثمود بانچه ترسانیده شده بودند بان از عذابی که صاحب طغوی
بود که ثمود را هلاک بالطامة پس نازل شد بر ایشان انچه تکذیب ان کردند و قوله اذ انبعث ظرف کذب است یا طغوی
ایشان در وقتی بود که برخواست اشقیها بدبخت ترین قبیله ایشان که ان قدار بن سالف بوده بر قصد عقر ناقه
و میتواند بود که مراد باشقی جماعة باشند چه افعل تفضیل چون مضاف واقع شد جایز است که واحد و جمع و تذکیر
و تانیث در و مساوی باشد و فعل عقاره بجهة قصد عقر است یعنی برخواستند بقصد ناقه جماعتی از سلاک
اشقی ترین ان قبیله بودند و قدار از جمله ان جماعة بود فقال لهم پس گفت مر ان قبیله را رسول الله فرستاده خدای یعنی
صالح علی نبینا و علیه السلام ناقة الله دست بدارید ناقه خدا را اضافه ان برای تعظیم است و اشعار بر غرابة ان
جدا خراج ان از حجاره بود یعنی حذر کنید از عقر ناقه که خدای تعالی انرا از برای شما از سنگ بیرون اورده
و سقیها و گردید شرب او را یعنی مانع شرب او مشوید در وقتی که نوبت اوست تا عذاب بشما نرسد نیابد
نصب ناقه و سقیا بر تحذیر است مانند الاسد الاسد و الصبی الصبی یا منادی روا یا احذروا عقرها
و سقیها فلا تزاحموها علیها فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام بعد تحذیر ایشان کرده بود از خلاف
عذاب بعد از عقر ایشان فعقروها پس پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر قوایم او را قطع کردند
و بکشتند قدمدم علیهم خود من تکریر قولهم ناقة مدمومة اذا البسها النعم یعنی چون عقر ناقه کردند پس فرو پوشید

عذاب را بر ایشان بذنبهم بزودی که کار بذنبهم بسبب گناه ایشان فسواها پس یکسان کرد ان دمدمه را بر جمیع ایشان
یعنی صغیر و کبیر انها را مستاصل ساخت و یکی را باقی نگذاشت اما کبار پس از که همه بعقر راضی بودند و در تکذیب
شارک یکدیگر و اما صغار بجهة علم الهی بکفر و طغیان ایشان بعد از بلوغ و میتواند بود که ضمیر فسواها راجع
بخود باشد یا بارض یعنی تسویه فرمود همه فیه ثمود را بعذاب استیصال یا بکسان ساخت زمین را بر ایشان
یعنی سقف و سطح ان را بایشان بر ایشان انداخت و همه را در زیر ان هلاک ساخت کقوله تعالی فخر علیهم السقف
من فوقهم و لا یخاف و حال انکه نمیترسید خدای عقبها عاقبت و نتیجه دمدمه را چه انکه ملوک میترسند از انچه در عقب
اهلاک واقع شوند که ان محاربه خصم است با ایشان و انتقام کشید ناز ایشان و بجهة این یعنی باقی میگذارند مراد
انست که هیچ کس را بر وی دست نیست و تبعات را بر وی راه نه و میتواند بود که ضمیر راجع بخود باشد بر طبق سابق
یعنی نمیترسید خدا از عاقبت هلاک ثمود و برد منحاک و سدی و کلبی ضمیر مستتر راجع بجاز است یعنی نمیترسید انکسی که
عقر ناقه نمود از عاقبت انچه بناقه بجای اورد از عقر و قتل زیرا که او مکذب صالح بود در وعید عذاب و بجهة این در عقر
جسارة نمود و گویند ضمیر راجع بصالح است یعنی صالح نمیترسید از عاقبت انچه تخویف ایشان مینمود بان از عقوبت که
واقع بود بجا خود در طبرسی اورده که بروایت صحیحه و اکابر و ثقه اورده که عقبان بن مهجب از ید رضی روایة
کرد که حضرت رسالت صلعم امیر المومنین را گفت یا علی من اشقی الاولین یا علی اشقی ترین پیشینیان کیست امیر المومنین
گفت عاقر الناقة حضرت فرمود صدقت راست گفتی فمن اشقی الاخرین پس بدبخت ترین پسینیان کیست حضرت گفت
لا اعلم یا رسول الله ندانم که ان کیست پیغمبر فرمود الذی یضربک علی هذا مگیست که ضربت زند او بر این موضع تو زند و اشارت
کرد بتارک سر امیر المومنین و مراد عداوت باسر روایت کند من و امیر المومنین در خوابی بودیم در حالی
که درختان بسیار شاخ بوده و حالی بسیار داشت و بخدا سوگند که هیچ کس را پیدا نساخت مگر پیغمبر صلعم که
پای مبارک خود را بر ما زد و ما را پیدا گردانید و بجهة بسیاری کرد و خالد اعضای ما خالی الود شده بودان
حضرت فرمود الا اخبرکما باشقی الناس رجلین سنا را خبر کنم بدو مرد که بدبخت ترین مردمانند گفتیم بلی یا رسول الله
فرمود احمر ثمود الذی عقر الناقة و الذی یضربک یا علی علی هذه و وضع یده علی قرنه حتی سال
منها هذه و اخذ بلحیته یکی سرخ فام قبیله ثمود است که ناقه صالح را پی کرد و دیگری انکسیست که تیغ زند بر این موضع تو
ای علی و اشارت فرمود بر فرق او تا انکه خون سازد از خون ان این موضع را و لحیه مبارک او بگوشت و در روایة
سوره واللیل یکیست و بیست یک ایست باتفاق ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند
حق سبحانه چندان عطایا باو کرامت فرماید که بان راضی و خوشنود شود و او را از عسر و تنگی عافیت دهد و جمیع امور

دنیوی و اخروی او را سهل و آسان گردانده و در روایتی دیگر مهمات دین را از برای او کفایت کند و او را با قصد
آن طلب حسنی فرماید و باید دانست که چون حق سبحانه در سوره سابق بیان حال مؤمنان و کافران نمود
در این سوره نیز مثل آن امتاح کرد و سوگند ساخت از ابتدا بر طریق مذکور و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ سوگند بشب إِذَا يَغْشَىٰ چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت خود
کقوله والليل اذا يغشى و يغشى الليل النهار و حاسق اذا وقب وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا تَجَلَّىٰ چون آشکارا گردد
بزوال ظلمت شب یا تبیین و تکشف شود بطلوع آفتاب و بدانکه چون وجود لیل و نهار از اعظم نعم الهی اند زیرا
که اگر حالت منصف بظلام می بود بندگان را طلب معاش ممکن نبود و اگر بسوت مفرط می بود بیکون و راحت
منتفع می شدند و نیز ضبط حساب که از امور مهمه است در معاملات که مدار رفاه است و غیر آن از منافع عظیمه
و مصالح کثیره منوط بوجود هر دو است پس از نتیجه حق سبحانه سوگند قسم بانها یاد فرمود و اشتراح خود و سوره با نها کرد و بعد
از آن فرمود که وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ و سوگند بقادر عظیم القدرة که یا تزیید فرموده را یعنی آدم و حوا را علیهما السلام که مبدا
وجود اند یا مبدا از ذکور و اناث یا جمیع مذکر و مؤنث را از انواع حیوانات و در روایت آمده که حق سبحانه هیچ فرد
روحی نیافرید مگر که آن یا مذکر است و یا مؤنث و خنثی مشکل اگرچه امر آن نیز مشکل است لیکن او سبحانه غیر مشکل
سبحانه و حالت بذکوره یا انوثه او و نوع بعضی ماده مقصد ریه یعنی سوگند بآفریدن مذکر و مؤنث و جهت معلوم خالق آن
جبار است اسم الله و را نگفت بود که عقل حکمت بر آن حیثیت خالق میداند و نیست و بر هر تقدیر جواب قسم اینست
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدرستی که سعی های شما در اعمال و اقوال هر آینه پراکنده است و مختلف در انجام و اهداف و متنوع جمیع شئون
است یعنی امور مختلفه و مختلف معنی است که بعضی از سعی شما موجب نجات و رستگاری و بعضی دیگر سبب هلاک
و گرفتاری و از رسول صلعم که الناس رجلان مبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها مردم بر دو نوع اند یکی آنکه خود را
خود آزاد کند و دیگری آنکه خود را بفروشد و هلاک کند پس بیان اعمال مختلف و باد اثر آن میکند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ
أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد حقوق مال خود را و راه خدای وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از معاصی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و تصدیق نمود بکلمه
نیکو که آن لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که این است ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها و مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الآیه یا عیان از هر کلمه که ولایت بر حق کند یا باور داشت خبر
حسنی را که ایمان است یا ملة حسنی که ملة اسلام است یا مثوبه حسنا را که جنة است فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که آسان
دهیم و برایم توفیق دهیم و اسباب لطف با و کرامت فرمایم تا آماده شود لِلْيُسْرَىٰ برای طاعتی که آسان و هموار
امور باشد برو و بطیب نفس بآن اقدام نماید و نظیر اینست قوله فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام یا آنکه
سازیم او را برای حالتی یا طریقی که مؤدی شود بلیسری واحد که آن دخول جنة است باین ماخوذ است از الیسر للوکد

وَاتَّقَىٰ

و اجها و الجها و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که روزی رسول صلی الله علیه و آله بجنازه
شد چوبی در دست داشت و بطرق تفکر او را بر زمین میزد بعد از آن فرمود که هیچکس نباشد الا او را در بهشت
جایی باشد و در دوزخ جایی مردی گفت یا رسول الله پس ما ترک عمل کنیم فرمود اعملوا فکل میسر لما خلق له کار کنید
که هر کس مهیا کرده شده برای کاری که از بدو کار شده است برای او پس آیه مذکوره تلاوت فرمود و نیز از حضرت رسالت
صلعم روایتست که ما خلقت نسمة الا و جنبها ملکان یقولا اللهم اعط کل منفق خلفا و امسک تلفا یعنی هیچ روز
آفتاب بر نیاید الا که بر دو جانب او دو فرشته هستند که میگویند بار خدایا هر که مال انفاق میکند از فضل خود
وی بتبدیل بوی رسان و هر که انفاق نمیکند مال وی بتبدیل تلف کن و بعد از آن فرمود مصداق این سخن اینست
که فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری و اما کسی که بخل کرد بدان حقوق مال خود یا بکلمه
توحید وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز دید خود را بشهوات دنیا از ثواب خدای و بدین سبب بر حیات آن که ارتکاب طاعت
و اجتناب از معصیت متوجه نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد کلمه نیکو را که کلمه توحید است یا حوض و حد
یا خبر از کلمات حقه یا خصلة نیکو را که تدین است بدین اسلام فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا کردانیم او را یعنی بجهت آن
مناد اسباب لطف و توفیق از و باز گیریم و او را در بادیه خذلان و فرو گذاریم تا آماده شود لِلْعُسْرَىٰ برای خصلتی یا حالتی
یا طریقه که مؤدی الی العسر باشد و امتناع امور کردن از و نیز تا رست یا منع الطاف کنیم از و یا ظاهر تر از و و متوارد تر بر جبر یا
کما قال یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ و نگه بدان بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ و این
ماخوذ است از ردی که هلاکت است و مراد اینجا موت یا وقتی که در دوزخ افتد و میتواند بود که از برای
استفهام باشد برای انکار یعنی بچه چیز دفع کند از و آن عذاب و عقاب و اهداف باشد و حذف بعکس میباید
که ابن عباس فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که مردی از انصار فرسوای وی در دوزخ افتاد بود که بعضی از نخلها
در سرای همسایه در دوزخ حیال باد او بجنه بود و صاحب آن درخت که هر گاه بر بالای درخت رفتی و میوه های چیدی
اگر احیانا میوه از آن بیفتادی و اطفال آن همسایه از او داشتندی آن مرد فی الحال با تبین آمدی و از آن زبان
بگوشتی و اگر این از او دهن داشتندی آنگشت در دهن ایشان کردی و بیرون آوردی مرد همسایه شکایت او را
بحضرت رسالت معروض داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبید و گفت ای مرد فلان نخله خود را که شاخ او در
خانه همسایه تو آویخته بمن فروش نخله که در بهشت تو هم آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار هست و این نخله
بهترین نخلات است و خاطر من بسیار بآن متعلقست و بجهت این فروختن آنرا با خود قرار نمیتوانم داد ابو
دحداح چون این سخن را از پیغمبر بشنید گفت یا رسول الله اگر من آن نخله را ابو مصطح از و بخرم تو آنرا از من بخری
باز در حق که در بهشت باو بدادی حضرت فرمود آنرا از تو میخرم بنخله از نخلات بهشت که باو میدادم پس ابو

وحداح نزد او مرد رفت و از و طلب بیع آن کرد آن شخص گفت تو مبلغی بگیر از ما و این بخرید بدرختی که در
بهشت بن دهد و من بجهت آنکه آن درخت بهتر از نخلات من بود و بیست تکه قائم بود و اختم بوی نفروختم اما اگر تو
از او دو تا مدعای من میخری بتو میفروشم ثم ابو حداح گفت مدعای تو چیست گفت آنکه از بکر از جهل تجارت نفروشم
ابو حداح هر چند مبالغه میکرد بکر از جهل درخت راضی نمیشد پس آن درخت را از وی بخرید بخرمای تازه شتاب جهل درخت
که در مدینه داشت و مردمان را بران بیع گواه گرفت و بعد از آن نزد پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله نخله را از ما بخرید
آن حضرت آن نخله را از ابو حداح بخرید بدرختی که در بهشت بوی دهد پیغمبر بیان نمی آید رفت و باو گفت این نخله را بخشیدم
بتو بعیال من تو و حق سبحانه این سوره را فرو فرستاد و در آن بیان فرمود که سعی ها مختلف است یعنی سعی انصاری که از برای
دنیا بود و سعی ابو حداح که از برای آخرت بود پس اسم فرمود قوله فاما من اعطی ابو حداح است که آن درخت را بجناب الهی بخرید
و رسول درخت و بهشت آن و ظل ظلیل اشجار بهشت و آرام گرفت و قوله اما من بخل مراد انصاریست که بخل کرد و آن درخت بر رسول
نفروخت و بجهت آن بعذاب نیران گرفتار شد و مال و آن عذاب را از و دفع نکرد و این روایت مذکوره از عطا منقولست
و چون خصوص سبب موجب تخصیص حکم نیست در صحیفه در علم اصول مقرر شده پس حکم مستفاد بصفت ابو حداح و آن مرد
انصاری باشد و این حکم داخل خواهد بود حیاتی باشد و خود از سعید اسکیف نقل کرده که ابو جعفر صادق در تفسیر این سوره
فرموده که فاما من اعطی ما اتاه الله و صدق بالحسنی بان الله یعطیه بالواحد عشرا الی اکثر من ذلک و فی روایة لحرف
الی مائة الف فما زاد فسیسره للیسری قال لا یرید شیئا من الشر الا یسره له ثم قال ابو جعفر و ما یغنی عنه ماله اذا تردی ای اذا
ما وقع من حیله و لا حایط و لا تردی فی بر و لکن تردی فی نار جهنم ان علینا للهدی بدرستی که بر ما واجب است راه نمودن
یعنی حکمه و مصالح ما متفاوت است که هدایت مردمان کلیم بسبب و لایل و بیان شرایع و اما اهتدا باختیار انسان یعنی بر راست
طریقه هدی کنند و علی قصد السبیل این مایلست و بر جرب لطف بر حق سبحانه و خدا دستی که ما راست الآخرة و الاولی
سرای حقیقی سرای چنین که دنیاست و چون مالک دنیا و ملک ما هم پس در هر دو سرا هر چه خواهیم چه خواهیم دهیم یا ثواب دین
را بهتری دهیم کنند فانما اجرنا فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین و تا در دنیا اجرنا ضرور ما نتوانند بخشید بلکه ضرور راجع بخرد کل
حضرت خود که و من اسماء فعلها با جرکه مالک ملک دنیا و آخرت ما هم پس اهتداء کسی موجب فنا و نقص ملک ما نشود و ترک
نفع بان نتواند رسانید فانذرتکم پس هم بیکم نار الی الهوی که نار الی الهوی بالشعلی که زبانه زند لا یصلاها
در یابد در آن آتش بطریق لزوم و دوام الا الاشقی الذی مگر بدبختی که کذب تکذیب کرد حق را و صدق بحضرت و تولی
در روی بگرداند از اطاعت معرض و جدا و مرتکب آن نشد چون مرد انصاری که سابق بود و تکذیب بجهت کرد و از اطاعت او اعراض
کرد و فاسق موسی اگر چه باتقی و دوزخ داخل خواهد شد اما نه بطریق دوام خواهد بود و سیجنبها و زود باشد
که دور کرده شود از آن آتش الاتقی بر هیز کار تر یعنی بجنب از شرک و عصیان الذی یؤتی ماله کسیکه بدهد مال خود را

یعنی از زاد رمضان و فرض خیر صرف میکند یتزکی پاکی ترا خدا یعنی باخلاص از آن میدهد و گویند شایسته
بود و سعد باتر از ما زکوة میدهد و این بدل بعوض است باحالت از فاعل انچون ابو حداح که بصدق قائم نخلستان
خود را داد و بیک درخت گرفت و بیغمبر او را بعوض آن درختی در بهشت بساند صاحب عرایس آورده که ذاتی
عصمت گفته که ای لا یصلیها الا الاشقی کذب و تولی و لا یتقیها و حق سبحانه داخل نمود در دوزخ بکر کافر و ابو حداح
و ثم خوارج و بعضی از مرجیه است زیرا که تکفیر نامزد کرده و عدم تعریف آن الاست برای مراد بر آن نار بست بعضی از
مبتدعان که در آن داخل شود مگر شقی که اشقی جهت باشد چه بنزد آن در کافرست متعدد است چنانکه در سوره الفاتحه
یافت بلی و آن نار مخصوص و رکه باشد از آن در کافرست خ ابد مذکوره و لا تکذبه برای که خبر اخبار از خصاء که شقاوة اثبات
کرده باشد بجهت اشقا احد و صفات مذکوره بدینان که آن تکذیب و تولی است تا تعذیب نشود و بعضی گفته اند که مراد باشقی
و اتقی شقی و تقی است کما قال طوفه حتی رجالهن الموت و آن است فتلک سبیلات فیها یا وحد که مراد با وحد احدات و صحب
کشاف آورده که اگر کسی گوید چون حق سبحانه فرموده که لا یصلیها الا الاشقی و سیجنبها الاتقی و حال آنکه هر شقی که هست مستحق
دخول نارست و هر تقی سزاوار تجنیب او از آن نار آنکه دخول نار مختص است باشقی لا شقا و انتفای آن پس حقیقة
جواب است که کریمه آیه واو دست و در موارد بیان حال عظیم از مشرکان و حال عظیم از مومنان پس بجهت مبالغه در بیان
دو صفت متقابل اشقا را مختص ساخت بصلی بحصر اراده تمامی فکان النار لم تکن الا روایتی تا مخصوص گردانید بجاء تخصیص
مذکور فکان انجه او بخلق الا در بعدا بان در صفت اتقی که بمعنی مطلق مال است از روی اخلاص میفرماید که و ما لاحد عنده
و نیست هیچ کس را نزد آن معطی من نعمة تجزی بمقابله و مقابل که مکافات کرده شود تا قصد کند باعطای آن مجازات آن نعمت را
بلکه اعطای آن بنیکی ابتغاء وجه ربه الاعلی مگر برای طلب رضای پروردگار خود که ربه و پرورش دهنده است نه برای مکافات نعمت
این مفعول له است و مستثنای مفعول بر حذف مستثنی منه ای لا یؤتی ماله الا لابتغاء و گویند که این استثنا منقطع است نه متصل
ای ما لاحد عنده نعمة الا لابتغاء وجه ربه کقوله تعالی ما لزید احد الا فرسا و کقوله الشاعر و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر
و الا العیس و این وجه اولی است بجهت عدم احتیاج از تحذیف و لسوف یرضی و زود باشد که خشنود شود باخدای
بوی دهد از ثواب عظیم برای مجازات اعطا مال بقصد اخلاص و تقرب نزد حضرت ذو الجلال در خبر آمده که چون رسول
صلعم بجهت ابو حداح بگریست گفت ابو حداح را در بهشت عوض بهتر خواهد بود سورة الضحی مکیست
و یازده آیت باجماع ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را از جمله کسانی
گرداند که بشرف شفاعت پیغمبر صلعم مشرف شود و بان خشنود و خرسند گردد و ببهشت عنهما سرشت در آید و بعدد
و هویتی و هر سایلی او را داده مسئله باشد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره الیل بمژده بانیکه اتقی را چندان ثواب بدهد
که بان راضی شود افتتاح این سوره و سوگند بنیکه حق سبحانه حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله در قیامت چندان کرامت و زلفی

بدهد که بآن راضی گردد و گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَالضُّحٰی و سوگند بجانب کاهکشان تابان در آن
وقت از مقابل و بسبب آن نور بهار مترا بجنبش و تخصیص این وقت از نهار بجهة قوة و تایید نور آفتاب است در آن و زمان
اعتدال نهار از گرما و سرما و زمستان و تابستان و یا بجهة آنکه در آن ساعت حق سبحانه با موسی کلیم علی نبینا و علیه
السلام سخن گفت و در آن وقت سحره فرعون مشاهده معجزه موسی نموده خدا را سجده کردند که قوله و ان یحشر الناس ضحی
و گویند مراد بضحی نهار است و موید اینست که به ازاینهم با سا ضحی در مقابله بیاتا واقع شده است و نزد بعضی دیگر مراد
العشی است وَاللَّیْلِ اِذَا سَجٰی و سوگند بشب آنگاه که بیارامد تاریکی او با ساکن شوند اهل آن و اصوات ایشان در آن
و این ماخوذ است از سجی البحر سجوا اذا سکن امواجه و تقدیم لیل در سوره متقدمه باعتبار اصل است و تقدیم نهار در این
سوره باعتبار شرف و گویند که این قسم است بشب معراج و صاحب کشف الاسرار آورده که مراد روز و شب کشف حجاب
که شاهد لطف و معصوم قهر است و علامت نور از جمال و انوار جمال یا اشارت بروشنی وی حضرت رسالت و کنایه از نیستی
موثق یاد کرده اند که چون سید عالم صلعم در مبدا اظهار دعوت و مردم ما را بدین اسلام خواند اهل مکه سوی سوید بن هبیره
فرستادند که شخصی در میان ما پدید آمده نام وی محمد بن عبد الله و در کمال عقل و فطانت است و بحسب از حد در حسن خلق
و خلق حسن او بفایه مرتبه رسیده و مکی و مدنی دین میکند که آباء ما بر آن دین بوده اند و ما جان و مال در راه
بخواهند و ما چنان حق هستیم اینکه حقیقت احوال او را استفسار ایدی ما را خبر دهید که در جمیع کتاب نامه و نشان این کسی خوانده
خبر هست و نیز که ما در جمیع کتابها خود نام نیامده دیده ایم و خوانده و پیغمبران سابق بوجود او خبر داده اند و لکن
وقت ظهور رو بست تا بر که ظهور موعود این شخص باشد و برابر مستند بحجة کنند یکی قصه اصحاب کهف و دوم جنایه ذو
القرنین و سیم حقیقت روح اگر هر سه را جواب دهد باهیچ کلام را جواب ندهد و بی رسول خدا هست و اگر در جواب دهد
دیگری را جواب ندهد بدانید که وی رسول خداست و آنچه میگوید حق و صدق و او است که در کتب موسوی و منعوت
چون رسول این پیغام را با اهل مکه آورد اشراف ایشان برخواستند و نزد پیغمبر آمدند و آن سه مسئله از سوال کردند آنحضرت
فرمود اغدا اخبرکم بما سئلتم آیا امروز خبر دهم شما را و نمی بیند حاجت بیدا میکنم امروز بدو روز و بیا تا بطریق وحی از سوی
کم و جواب شما بگویم و بجهة آنکه کلمه مشیه که ان شاء الله است هر حقیقت آن دکر نکرده تا بارزه زود یاد دارد و
و تا بیق تا جهل و کبر و حیوی نیامد آنحضرت از این بیاره تنگ شد و کفار زبان تعرض دراز کردند ان محمدا قد ودعه
و قلاه خدای محمد را وگذاشت و او را دشمن گرفت رسول چون لعنه مشرکان بشنید خون او بشکست و بکوه حرا بر آمد و
سر بر زمین نهاد و گفت خدا و تعالی بایکه متعال میگوید هنوز سر از سجده بر نداشته بود که جبرئیل فرود آمد چون
چون پیغمبر را بدید تکبیر گفت و بجهة این سبب شد که این سوره تا خود و کلمه هر سوره تکبیر بگوید پس از و پرسید که چرا
مدة نیامدی که من بغایت مشتاق بودم جبرئیل گفت که اشتیاق من ملازمت تو بیشتر بود لکن من بنده مامورم هر حقی بودم

و بین ملازمة تو نیامدم و این آیه را بر خواند که و ما نتنزل الا بامر ربک له ما بین ایدینا و ما خلفنا و بعد از آن این آیه و یکبر و تلاوه مژده که و لا تمنن تستکثر
الا ان شاء الله عدا الا ان یشاء الله بر قصه اصحاب کهف و ذو القرنین و تعلیم آنحضرت را در طریقی که در سوره الکهف گذشت و در
جواب سوال از روح آیه و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی بجهة رد قول کفار که قایل
این قول بودند که و قد ربه و قلاه این سوره را بر تاز کرد و این و بعضی دلیل بجهة فهم بیکه ما ودعک ربک و ما قلی و آنکه اشتباه است
نزاع ورده کار و تو نزد بجهة وَمَا قَلٰی و دشمن نگرفته تا حذف مفعول در قلی بجهة استغنا است چگران در اول و مراعاة فواصل و در آخر
روایت است که جمعی از اهل صنعا سگی را کشتند مبارک پیغمبر زدند آنحضرت فرمود انت الا اصبع و فی سبیل الله ما لقیت و بجهة این
اتوسیع ده بنا را یا سه شبها زده و حی نیامدم جمیل و مختصر خوب که زن ابی لهب بود گفت یا محمد ما اری شیطانک الا قد ترکک
یا محمد بی شیطان ترا مگر که ترا واگذاشته باشد حق سبحانه این سوره را نازل فرمود و از زید بن اسلم روایت که بعضی زبان سگ جدا
و سواد رسول دیده بتعقیب آن مشغول شدند و آنحضرت از آن غافل بود و بعد از حبس وحی از آن حضرت پرسیدند در جواب فرمودند
که کیف یزل الوحی و انتم لا تستنون براحکم و لا تقلمون اظفارکم حاصل معنی آیه آنست که خدای تعالی گفت
باشد و تا دشمن گرفته بلکه توجیب خدایی بر کردن و خود تا زنده باشی هرگز وحی منقطع نشود و حین تعلیم و بعض قوابند
در دنیا وَالْاٰخِرَةُ و هر آینه آن سرای دیگر خَیْرٌ لَّکَ بهتر است مر ترا مِنَ الْاُولٰی از این سرای یعنی کرامت خدا بتو در آخرت
بهتر است از کرامت او بتو در دنیا چه آخرت باقی است و خالص از شوائب و دنیا فانیست و مشوب بمصائب و شوائب
و از جمله کرامت تو در آخرت اینست که مقدم و پیشوای همه رسل و انبیا باشی چنانکه گفت آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة
و امت تو بر جمیع امم سابقه شاهد باشند و درجات ایشان ارفع از درجات امم انبیا بوده و اعلا مراتب همه ایشان در شفاعت
تو باشند و حیران از کرامات سلیه و از ابن عباس روایت که حضرت رسول را صلعم بشارت دادند بچیزی که امتی او را در بهشت
خواهد بود و اکثر بلاد مجوزه تسخیر ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان مسرور گشت و این آیه آمد که آخرت تا بهتر است
از دنیا یعنی کرامتی که حق تعالی در آخرت بتو خواهد داشت و آن هزار هزار مقدار است در بهشت آنرا و دید تو و الاهناک
آن مقدار از دنیا در هر کوشکی از ارواح و حدم و حسن و حور و نعمه و اسعه و آنچه لایق بود برای وصف بصفات ادراکات
این سرای که محل بلاست یا آنکه آخرت بهتر است از ابتدا بجهة مساعدت با حبیب و حبیب تحیه متناهی و بهره و نیل کمال
وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ و زود باشد که بدهد ترا رَبُّکَ خداوند تو نعم تا خود فَتَرْضٰی تا خوشنود شوی بآن
و حدیث شامل جمیع آنچه و عطاء ما بیاره دنیا در کمال مقصود و نصرت و ظفر بر اعدا در دنیا و روز فتح مکه و داخل شدن
فوج فوج در دین اسلام و غالب گشتن و اقوی تیقه و نظیر و اجلای ایشان و بنی نضیر که سرای او در بلاد عرب
و حجم و فتح مدائن و حصون و اقطار ارض و هدم ممالک و سیاه بدست عصاکر خود بکرد و نهب کنوز الاسود
و رعب و خوف در قلوب اهل شرک و حزب و اهل دین اسلام و فشو دعوة و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل ملل

وه را حرف از متوبات جلیله و دعوات عالیه و مراتب عالیه که هیچ کس بکنه آن نرسد مگر ذات او سبحانه که از نصیب شفاعت
و نجات خطاة امة بیامی او و شبه الجاه من تخصی نیست و نکته مخلص امة از عقوبة بسبب شفاعت موجب رضا و خشنودی آنحضرت
خواهد بود از خبر الله محمود و بیت که در خبر رسول صلعم آید فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم تلاوة و نمود که خبر
از استعطاف ابراهیم علیه از حق تعالی برای امة خود و بعد از آن آیة ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم که مناسبت از استحکام معصوم برای صاحب خود پس دست مبارک برداشت و گفت رب امتی حق سبحانه جبرئیل
را امر کرد که حبیب مرا از من سلام برسان و بگو که چون میدانی که کرامت و تقرب تو بدرگاه الهی و بیش است جواب این
دعا میگوئم امت خود مرا بجبرئیل پیغام بگذار و حضرت فرمود که خدایا امتی گناه کار دارم و چون غم ایشان مغموم
و بیشتر از بسیار خایف ام و زمین از آنده و ایشان مجموع است موجع مرحمی بر جراحت و زمین نه و از انشاء معفرة خود مرا بسبب
که منوح و زمین باشد عطا و از حق سبحانه و تعالی خطاب فرمود که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل کنم تو ایمان بر و فارغ شد که و لسوف
یعطیک ربک فترضی رسول صلعم این خوش حال گشته و فرمود اذا لا ارضی و احد من امتی و آن از جمله حبیب است من راضی نخواهم
ما دام که یکی از امت در دوزخ باشد و نیز مرحمت است که حضرت رسول صلعم فرموده که در قیامت مرا چنان شفاعت دهند
که گویم مسی مسی و بیت بیت بیت است پس راضی شدم و خوشنود گشتم و در آثار گفته که چون رسول صلعم این بگوید حق سبحانه آواز
او را بآن جماعة رساند که در دوزخ مانده باشند از آن فریاد دارند که بار خدایا از شفاعت رسول بما رسید حق سبحانه و تعالی که از شفاعت
او بشما رسید در حق من واسع است و جهد کن رسیده پس بفرماید که اهل توحید را از دوزخ بدر آرند و بهشت برند و مرحوم بن شرح از محمد
بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم روایت کرده که در کوفه خبر شد با اهل العراق نزول آن آیة و کتاب الله عز و جل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة و ما اهل البیت مقول آن آیة و کتاب الله و لسوف یعطیک ربک فترضی
و هی واحد الشفاعة لیعطیها لاهل لا اله الا الله حتی یقول رب رضیت یعنی اهل عراق زعم شما است که امید و آرزوی ایشان
این آیت که یا عبادی الذین اسرفوا الآیة و ما اهل البیت و ایم که امید و آرزوی ایشان این آیت که و لسوف یعطیک ربک فترضی
و بخدا سوگند که مراد از این شفاعت است که حق سبحانه باو کرامت فرماید و ما اهل حق نوشته اند که او گوید ای پروردگار من راضی
و خشنود شدم و مقرر است آن حضرت راضی نخواهد بود که یکی از امت وی در دوزخ باشد و از صادق صلوات الله علیه روایت
که روزی صلعم بخانه فاطمه زهرا رفت علیها السلام دید که پارچه شتر بوشیده و بدست سایده و خود را تغییر میکرد و فرمود
خود را تغییر میدهد آب و رجسم جبرئیل آنحضرت را رفتند و دو سه بار فرمود تغییر الدنیا بالآخرة فنزل الله
علی و لسوف یعطیک ربک فترضی بشتاب بسیار و تغییر دنیا بآخرت چه حرف که حق سبحانه این آیة را بر من نازل کرد اینست
که و لسوف یعطیک ربک فترضی و بزرگان صادق صلوات است که رضی محمد لا یرضی بالنار موحد تبت من حبیب خواهد
شد از آنجا که هیچ موحدی در دوزخ نماند و بدانکه لام در لسوف یعطیک لام ابتدا است

یا ابن رسول الله مرا پسریست که بر ادبی صعب دارد و رباب وی علاجی فرمای فرمود امر کن او که صدقه بدهد تنها
از طعام را بعد از قبض حق سبحانه میفرماید فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة
که بر جبرئیل و اطعام بعد از خوف مبتلا و نقد بر آنست که دلالت سوف یعطیک نه بلکه قسم زیرا که این کلام و اخلاص ادراج نمود
مگر با نون موکد و اجتماع لام تاکید با سوف بجهة دلالت است بر آنکه عطا لا محاله کائن و ثابت است لطایف حکمة و مصلحة متاسف واقع
خواهد شد از ابن عباس روایت که حضرت رسول صلعم فرمود که از پروردگار خود پرسیدم و دست داشتم که از او بپرسید از من
میگفتم تسلیمات پیغمبر را سلام عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا فرمودی حق سبحانه تعدید نعم ایادی خود نموده بود و فرموده که ای محمد
الم یجدک یتیما که دیدی که یتیم بود حبیبی تو فآوی پس جای داد ترا در کنف کفایت خود
و قرآن بیان بود که حضرت رسالت صلعم هنوز نشو ماه بود و در شکم مادر که در آن حین عبد الله رحلت نموده و بروایتی یک بعد از ولادت
الله تعالی بدر او فوت شد و چون وی رسالت گفت مادر او نیز متوفی شد عبد المطلب بشرف حضانت او مشرف شد و بعد از مدت
سالگی وی عبد المطلب نیز رحلت یافت و حضانت او منتقل بابوطالب شد که برادر عبد الله بود از جانب مادر و حوالت از عبد
المطلب و ابوطالب بود چون بابد دست شفقت بر سر او نهادند و با حسن تربیت او دادند تا آنکه چون بلوغ رسید و از امام جعفر صادق
المطلب و ابوطالب بود چون بابد دست شفقت بر سر او نهادند و با حسن تربیت او دادند تا آنکه چون بلوغ رسید و از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه پرسیدند که چرا پیغمبر را یتیم گرداند و پدر و مادر و فرمود لئلا یکون لمخلوق علیه حق تا هیچ از پدر و حقی نبود باشد
و قرآن کلام او مخلوق گردد و بعضی گفته اند که معنی آنست که ترا مادی ایتام و کفیل آنام کرد اند بعد از آنکه یتیم و مکفول بودی
و بعضی گفته که عرب و ترک را که تشبیه و تنبیه ترست یتیم خوانند پس معنی آنست که خدای تعالی ترا در میان کائنات بی نظیر و یگانه
یافت بشرف فضل و کمال قابلیت و مستوره بقطع علاقه نسبت از ساسوت و بجهة ایجاد احتصاص نموده و در صدف نبوت جلوه
ووجدک ضالا و یافت ترا راه گم کرده بر دور وار مکه وقتی که حلیمه اند ترا از او دور بود تا بعد مطالعه فهدی
پس راه نمود ترا بآنکه حرمت را بصورت رسانید و گفته و این حالت برای وجد بود که چون مادر او آنحضرت از او وفات جسمانی
بنا بر حلت خود عبد المطلب حلیمه بنت ابی ذویب را که از قبیله بنی سعد بود بشرف ارضاع او نامزد کرد و علیه او را بر
خود برد و چون ایام رضاع او منقضی شد وی را برداشت تا بجدش رد کند و بر دیگر مکه او را در موضعی بگذاشت و بطهارة
کردن رفت چون باز گشت رسول را نیافت از هر که میپرسید هیچکس از وی خبر نداد حلیمه گوید فریاد برداشتم که یا رب
محمد را بر دم و بر دیگر او کرده بر دم پس با خود اندیشه نمودم که اگر او را بایم بر بالای کوهی بر دم و خود را بر زیر اندازم و هلاک
کنم و این ستم سازی نکنم و به مکه در آمدم و فریاد میکردم که ای محمد ای پیر نگیرید بر عصا کرده چون جزع مرا بدید گفت
ترا چیست من قصه خود را با وی بگفتم وی گفت بیا نزد هبل رویم که اعظم که اعظم اصنام است و شفاعت کنم تا او ما را
هدایت کند و محمد را بما باز دهد پس نزد خانه کعبه آمد و بوسه بر سر دست هبل میداد و میگفت ای خدا و درس و دستگیر
که و نزد وی محمد نام گم شده است و او بسیار جزع میکند طوف من در کرده و محمد را بوی نمای حلیمه گفت چون که نام محمد

بر زبان می‌گفت هیاو دیگر بیابوی در افتادند و هاتفی آواز داد که ای بیچاره دستو که هلاک این بنا ده دست محمد
خواهد بر گرفتند و عصا از شق بیفتاد و فنا از رد افتاد نیز روی بجلیه کرد و گفت مستعول مداد که این محمد را خدای هست
و یاری رساند و چون خبر کرد مرتد عبد المطلب رسید کافر بود که بعضی از قریش او را هلاک کرده بودند شب بگریختند و لواز
داد که با آل غالب قریش می‌رسیدند و گفتند بلبید چه افتاده است و بی‌صبر خلل بازگشت و با قریش سوار شدند و بشتاب
مکه بگشت او را بیافت اسلی را بنداخت و در بیت الحرام نهاد و طواف کرد و متوجه بجانب اسمان کرد و گفت یا رب
رد ولدا محمدا و الی و اتخذ عندی یدا یا رب سان محمد الی یوجد ابیع قریش کاهی دست او انداختی از اسمان بوی رسید که ای
که ای قوم جزع میکنید که محمد را خدای هست که حافظ و ناصر اوست عبد المطلب گفت وی کاست آواز امد که بوادی تهامه
سرزمین بلاد رست عبد المطلب سوار شدند با اشراف قوم سوره و بوادی وادی نهاد و رفته تن نوفل را نشان قریش بوی رسید
و در راه با او بیافتند گروه چون برسیدند بان موضع رسول را دیدند که بلبت خوارزد رست بازی میکرد عبد المطلب بعد الکه حدیث
از وی در وافتاده بود او را نشناخت از وی پرسید که ای ساحت با غلام تو چه کسی ای جبرا و گفت انا محمد بن عبد الله عبد المطلب گفت فدیتک
نفسی یعنی بن فدای تو باد یا ده شد و او را بر گرفت و بسوی سید و در کار رسول شد و بی سایه او و بکه امد و بدانکه در سعی جد سالها
چند و جد دیگر هست بگوانکه انحضرت با جمع خود بوطالب و قافله بلیسرع که غلام خدیجه بود و در راه شام میرفتند برای تجارت
مکاسبه و شب تا دیلیه ابلیس شتر بدار که ان حضرت بر سوار بود و اشاره بکرد و اندیشه حق سبحانه جبرئیل با فرشتگان و رنام شتر کرفته
باز اورد و ارجاع سوره با دی بر ابلیس زد و او را بجنبه اخاصت و حق سبحانه بیان تذکر نعمت خود بر پیغمبران بایه فرستاده و هم انکه
کنجی سعد ارید رضی روایت کرده که در جاهلیه حج میرفتم و براه بیم بابها و حبال که کرد کعبه طواف میکرد و میگفت یا رب خدا
و زنده مرا محمد بوسان برسید و ابی بر دو گفت گفتند عبد المطلب و بر او زند بنی هست محمد نام که او را عرجاه ستاده می‌نمود
با گفتن اکنون او را بطلب شتری که شتر فرستاده و باز نیامده و حاجیکند تا حقایق نفع و برا باور رساند و دین خود و هم که محمد
میاید که القمر الطالع و نام شتر کرفته عبد المطلب گفت ایجزة العین مرا از منبت تو رنج و قول بسیار رسید سبع الکه
انحضرت در عقبی ارتفاعات مکه را کند کرد ابو جهل بوی رسیده و دستش بر زد جد حق او و در خدای حق جبرئیل ست نزد
که با ما زابدست و شتر او بیم تا بجهت رسانید چهارم انکه زاد رسالت نبوة و لحکام شتر بجهت مثال یافت بی هدایت تو کرده و ترا عالم
کرده بقرآن و شرایع چنانکه فرموده و ان کنت من قبله لمن الغافلین و قوله ما کنت تدری ما الکتاب و الایمان و احکام ایمانت
مدد است ایمان چه انحضرت اول عمرا خواند که فهی کوهر سر او سعد ابود که ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء پنجم انکه تو حاصل
بودی در بیان حق که از اعتراف و شرف و رحمت مرتبه تو غیر بود چنانکه کسی که در بیابان باشد و هیچ کس با او نبود و هدایت و ارشاد
و اعتقاد داد او را تو بدین فضل بود و هم بنو مقصد بی کرده اند و تو مقتدای هدایت شدی و مشهور و معروف شدی در بیان
ایمان تنم انکه زا تمیز یافت و در وجوه معاش بجز هدایت تو نبود بطریق قرآن و در بیان نبوت ما شایع است که هر که مقتدی

بست بطریق کسب و وجه سعیت خود و رحق او که اند ضالا کاید در هدایت ما ایمانه هب و بی وجه یکتب و در حدیث
آمده که حضرت با رب جعل رزقی تحت ظل رمحی حضرت کرده نور ایمانی بر رب و ترویج را مقلوب بعد از و زی جاه نهاده ساف
نیز خود بر راه جهاد ست که سفر صاحب و انفاق است هم انکه تا بافت و سنی مستوفق و بحر جبه بر خوشه خداوند بدنام توب
دسانند فوجدک و یافت تا عائلا و در بین و میلاد ادم فاغنی بی‌نوا انکه ساخت تا بالا حدیث تا بان
بحرة کی و بعبارتی نهاده از اصحاب بی‌یاد کرده اند تا بتاخه که المتاخه کو اعلا بعضی را نیز و سنجیده ساخت مرا
با غنا عطا و بره بتو و این قوی نما تا است و از فرا مقدور است که لوکی مغنی بر کنز الکنز اند سماند رضاء با القیم
مال زنده و دلا حسنت الحق و بعضی کفته اند که معنی انست که ترا صاحب عیال یافت کرده امد چه خلایق جمله تو محتاج
فیض بعد تو ان و احکام تو بنده کاه الکو ساحقیه بدین یافتند کی خانکه فرموده و عهدک ما لم تکن تعلم و در حقایق الفرقان
بدنکه دست که کفته اند بست که فقیر بود بی بضاعت خلق نما خوکه اند مکاشفه اند اوصال خود و حیاسی باشاد خود ان
الحسن بن علی بن موسی الرضا علیهما السلام و ایه کرده که انحضرت در تفسیر این سوره فرموده اند که الله یجد الدنیا ایوها
لا تسئل و اما الخلق فیذوی الناس الیه و در حدیث ضالا ای ضالا فی قومه لا یعرفون فضلک فهدی الیک و در حدیث عایلا تعلم
الزما بالعدد فاغنی الله بک و بسبب که حق سبحانه با این اسود مذکوره و مقدر دهم خود نموده و بیچیز صرف و رو نیز خداوند تا تقدیر کند
او را بر انکه چون این که در رضای او احسان نموده و مستقل این با ما حاصل خواهد خود و بجهة ابی سرور فضل الله و احد و منکر
خیر و کرامة و مناظر خود را بجهت ان فرستاده و رسالت جرون اید و از انحضرت صلعم مرویست که من یحیی بی و هی
و هم اهل الی و بعضی اند احد زنان طعن کنند و میکویند که ایشان با انعام قبیح است و مناجات سوالات کرام و جواب
از این انست که قبیح مرا دنیم در صورتیست که مراد او از و منع منع علیه باشد و او نیز سایند زنان و اما اکر مراد او
ارعاد بر ای منکر خود و ترجیا او را زنان ناسا کسی خود نیز باشد و عنایة حسنی مراد خود بود و میکوید که عقاد نیز
تو حیاست که منع علیه جمیع محتاج الیه خود را از منع طلبند اند خیر و این عنایة لطف و فضل است از جانب متعلم
نسبة جمع علیه بعبارتان حیثیت باید که ای محمد چون شتر بیرتی سیستوده و در میزانی نیکه سوی تکیه فاما الیتیم
فلا تقهر اما فقهر مکن و از زنده خود مران و حقیر مشمر و در بیان نسبت مرود در طریق احسان
و رانده و عطوفة با ایشان سوی مابی و تقی خود و بیاد ایام و حالات ان مسلط شو تا خوار انحضرت فایده بدیشان
دسانی چنانکه عرب میکوید و اما السائل فلا تنهر و اما رد و دیشان مزاحمه و ط فلا تنهر و زجر مکن یا مدد بدیشان
و محروم مساوند و حقی خود را فرا موش مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده خود منع مکن چنانکه حق سبحانه
زبان هدایت کرده بعبارتی که راه بان بی بردی کرده اند که بعبارتی و بیان آنحضرت رسالت صلعم تا ان اشتوا زنیز ملاقة

فرمود و انواع مرحمة و احسان نسبت بایتام می‌داشتی و هر گاه سایلی را رد نکردی خود هرچه داشتی و مکرر ایتام را بان وصیت
فرمود چنانکه ابی اوفی روایت کرده که مادر خود رسول خدا صلعم نشسته بودیم پسری از انصار آمده و سلام کرد یا رسول الله من
یتیم و خواهری یتیم دارم و مادری بیوه اطعمنا مما اطعمک الله اعطاک الله ما عندنا حتی ترضی الطعام کن یا از آنچه خدای
بتو اطعام فرموده تا عطا دهد ترا از آنچه نزد اوست بر وجهی که از آن راضی شوی حضرت فرمود احسن ما قلت یا غلام
چه نیکو می‌گفتی ای پسر پس بلال را امر کرد که برو بخانه و آنچه حاضر باشد بیاور بلال برفت و چیزی چند ترا بیاورد
و حضرت فرمود که ای پسر هفت عدد از این خرما بردار تا هفت ماه ترا معاش این جمله
بوده باشد و دست خود را بر سر او مسح کرد و گفت جبر الله یتیمک و جعلک خلفا من ابیک خدای جبران یتیم تو کناد
و ترا بایتیم پدرت گرداناد و پیغمبر خود ای جماعه نیکو فعلا و قولا از قوت اهل کوم معاد گفت یا رسول الله مرا وصیتی
امدیس حضرت فرمود لا یلی احد منکم یتیما فیسیء ولایته و یضع یده علی راسه کتب الله بکل شعرة حسنة و محا عنه بکل شعرة
سیئة و رفع له بکل شعرة درجة یعنی هیچکس از شما متولی یتیم نباشد که نیکو کرده ولایت خود را و بر سر او نهد
مگر که حق سبحانه بعدد موی سر او از برای وی حسنه نویسند و بعدد موی سر او محو نماید و بعدد موی سر درجه برای او بلند
و از عبد الله بن مسعود روایت است که رسول صلعم فرمود من مسح علی راس یتیم کان له بکل شعرة تمر علی یده حسنات
الثقلین یعنی هر که دست بر سر یتیم بکشد بعدد موی که دست او بر سر او گذرد او را نیکوی بدهد در روز قیامت و نیز فرموده که انا
کافل الیتیم کهاتین فی الجنة اذا اتقی الله من وصل من و کسی که متکفل یتیم باشد مانند او و انگشت باشیم در روز قیامت
هر گاه که از خدای ترسد باشیم و انگشت بر چیزی و اشاره بانگشت سبابه و وسطی کرد و ایضا قال صلعم ان الیتیم اذا بکی
اهتز لبکائه عرش الرحمن فیقول الله للملائکة یا ملائکتی من ابکی هذا الیتیم الذی غیبت ابواه فالتائب فیقول الملائکة
انت اعلم فیقول الله صلعم فلا تحق فانا اشهدکم انی اسکنه بیوت الجنة یعنی بدرستی که هر گاه یتیم بگرید
عرش بلرزد بسبب گریه او پس حق سبحانه گوید بفرشتگان خود که ای ملائکه من کیست که این یتیم را که پدر او را
غایب شده بگرید و او را در زمین ملائکه گویند خدا داناتر پس حق سبحانه فرماید اشهد شما را که من
بدرستی که من خانه‌ها بجوار می‌گیرم برانکه هر که این یتیم را خاموش گرداند و خوشنود کند من در روز قیامت او را خوشنود
باشم آورده‌اند که سید عالم صلعم یتیمی را تعهد و تفقد می‌نمود و مستفقد و مطلع می‌شد احتیاج آن یتیم و فاقه
که رسول صلعم آن شب دست از طعام بکشید و تا سیر نخورد و بر سیدند که یا رسول الله چرا زیاده
خود را نمی‌کنی تا سیر شوی حضرت بکرد لما لکیم تا در خدمت تو بسر برد و نمود انکه یتیم بد خو بود و بسیار
بلحوق بد او بسوی بهم و بحق نیکو با او رفق و مدارا می‌نمودم و می‌ماند بیا جری جمیل و ثواب عظیم بود و از بزرگی

این غرض حاصل نشود انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اذا اتاک سائل علی فرس یابس فلا
تکره فقد اوجب الحق و لو بشق تمرة هر گاه سائلی بیاید تره تو بر اسب خشک و کفا کشته و حق بر تو واجب گردانید و اگر چه
و اگر چه بعضی خرما باشد مراد آنست که هیچ سائل را محروم مساز و اگر چه بر اسب سوار باشد و بروایتی و لو حق سائل را
بده و اگر چه در دست او دست و رنجی باشد و در عدة الداعی آورده که حق سبحانه وحی کرد بداود علی نبینا و
علیه السلام ان العبد من عبادی یاتینی بالحسنة فاوجبه جنتی بدرستی که هر بنده از بندگان من که حسنه بکند من
بهشت خود را بر او واجب گردانم داود گفت خداوندا آن حسنه چه باشد خطاب آمد که یدخل علی عبدی
المؤمن سرورا و لو بتمرة بدل بنده مومن من رساند و اگر چه بدادن خرمائی باشد یا از ابو عبد الله صلوات
الله علیه منقولست که ان الله تبارک و تعالی یقول ما من شیء الا و قد وکلت من یقبضه غیر الصدقة فانی
اتلقاها بیمینی حتی ان الرجل لیتصدق بالتمرة او بشق تمرة فاربیها له کما یربی الرجل فلوه و فصیله فیلقانی یوم القیمة
و هی مثل جبل احد یعنی حق سبحانه می‌فرماید که هیچ چیز نیست مگر که چیزی خود را وکیل گردانیده‌ام که متولی آن گردد الا صدقه
که من او را بی‌وکیل و کسی دادن آن وکیل نمی‌گردانم تا آنکه اگر مردی باز فیقه یا نصف تمره صدقه کند من آن را می‌پرورم
چنانکه تخمی کرده آب و شیر بدهد خود را بپرورد چون روز قیامت بمن رسد آن صدقه آن مانند کوه احد باشد
ابراهیم ادهم رضی الله عنه گفته که سایلی بدر خانه ما می‌آید که هیچ دارید که برای خدا بدهیم
و چیزی از خانه نرسد راه مدارا کنیم و برای خدا بقیامت بریم و دخیره بهشت کنیم و بعد از نفی حق نفع جیب خود را از فقر یتیم و
و چیزی سائل با او امر می‌فرماید که **وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ** و اما بنعمت پروردگار خود که آن نعم مذکوره است لاعطا
بر وجه رضا و ابوا و هدایة و اعتنا یا جمیع نعما **فَحَدِّثْ** پس حدیث کن یعنی آنرا بندگان من اعلام نمای و اشتهار
آن کن که تحدیث نعم شکر منعم است و اخفاء آن منعم کفران نعمه او و در حدیث آمده که من لم یشکر الناس
لم یشکر الله و من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر و التحدث بنعمة الله شکر و ترکه کفر یعنی هر که شکر نکند مردمان را
نکوید شکر خدای نکرده و هر که بر اندک شکر نکند بر بسیار شکر نخواهد کرد و سخن کردن بنعمة حقا یعنی اظهار
آن نعمت و شکر است و ترک کردن آن کفران است و مجاهد گفته که مراد نعمة نبوة است که اعظم نعمت
و تحدث بآن متابع آنست بهمه خلقان و ترک کلی نعمة قرآنست و تحدث خود بآن تلاوة کردن آنست
و مصداق معنی اوست قول صادق صلوات الله علیه که معناه تحدث بما اعطاک الله و فضلک و رزقک
و احسن الیک و هداک و در فتوحات مذکور است که نعمة حبیبست محبوب بالذات و منعم حبیب و اعلی
شکر و سپاس بعد پس حق سبحانه حبیب خود را و نمود که از نعمة من سخن گوی که بندگان من محتاج اند و محتاج
چون ذکر منعم سوزد میل کند بدو و او را دوست دارد تا بجهة تحدث بنعمة من خلق را دوست من گرداند این که من

انا نزلنا و مکی میدانم **سورة الانشراح** مکیست و هشت آیتست باتفاق ابی بن کعب از پیغمبر
صلعم روایة کرده که هرکه این سوره را قراءة کند مواب آن چون ثواب کسی باشد که بمن ملاقات کرده باشد
و مرا از غمها شاد کرده و شفاعة او بر من واجب باشد و اصحاب ما رضوان الله علیهم متفق اند بر آنکه والضحی
والم نشرح یک سوره اند بجهة تعلق احدهما بدیگری زیرا که تمامیه هر دو بسورة دانیداست و بجهة این
قراءة هر دو را در رکعة واحده واجب میدانند و الم ترکیف و لایلاف نیز این حکم دارند و سیاق کلام هم
صریح دارد بر قول مذکور زیرا که در سوره اول فرموده که الم نجعل لک ثم بعد از آن میفرماید
بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک آیا گشاده نکردیم برای تو **صدرک** سینه ترا تا مناجات
حوتة و دعوة خلق و تعلیم امة و اعباء رسالة روی کنید یا ایا دل ترا گنجایش آن ندادیم که هرچه از اسرار وحی
و حکم بر تو وارد شود قبول تواند کرد معنی استفهام انکاری مشرح است بجهة مبالغه و اثبات و ایجاب آن یعنی
البته باز داده و الم که ظاهر ترا بمعنی ساخته بود برای تبلیغ رسالة بخاص و عام و مقاساة درد دعوة جن و انس از
ازل تو زایل کرده ایندیم یا مستوجب ساختیم ترا برای قبول علوم و حکم و حفظ قرآن و آسان کرده ایندیم تبلیغ
وحی را بر آن بعد از دشواری آن بر تو ابو القاسم بلخی گفته که رسول خدای را لسان شده بود بعادات
بقلبی حتی تعلم آیات و عده فتح بلاد مشرح صدر روی کرد و دل و بر آسودگی حال کرده ایندیم یا ذهاب شواغل
باشد و وعده فتح بلاد مشرح صدر که سداد رای حق بود ابن عباس روایة کرده که پیغمبر را پرسیدم که یا رسول
الم نشرح الصدر و نوره ثم گفتم علامت حسن که بان انشراح صدر معلوم شود فرمود ثم التجافی عن دار الغرور و
الانابة الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزول الموت و دال بر اثبات شرح صدر و ایجاب آنست اینکه مفتوح
ساخته بر آن قوله **و وضعنا عنک** و برگرفتیم از تو **وزرک** بار گران ترا **الذی انقض ظهرک** آن باری که شکسته
و گران ساخته بود پشت ترا و آن تحمل اعباء رسالة بود و اعراض کافران و ایذا و تکذیب ابتا بنبوة او را و عجز
او از ارشاد ایشان که حق سبحانه تحمل آن را بر آسان گرداند و بمعجزات و براهین جنت او را قوی گردانید
و او را مسلط ساخت بر همه ایشان و اکثر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و باقی دوستی و موالات
هلاک گرفتار گشتند تا آنکه منع کردیم از موقعی تحمل احکام شریعة را و آن را بر تو سهل و آسان کرده ایندیم و در کشاف
آورده که روزی که انقاض ظهر او کرده بود یعنی حامل ظهر او شده بر نقیضی که آن صوت انقاض و انفکاک
است بجهة شدة ثقل آن حیلت برای آنچه ثقیل بود بر رسول از عظم علم او باحکام و شرایع قبل از نبوة او
و یا بقاء آن او بر اسلام اهل عناد از قوم خود و تلهف و تاسف او بر آن و وضع آن از آن عبارت است از عاقل
شدن او باحکام شرایع بر وجه سهولت که و تمهید قدر او بعد از تبلیغ رسالة انتهای کلام بعض مراد

حق تعالی بآیات و عده فتح بلاد شرح صدر روی کرد و دل وی را خوش حال کرده ایند و گویند که معنی آنست که ما سینه ترا
شرح و مفتوح کرده ایندیم یا ذهاب شواغلی که ضد اریت حق بود ابن عباس روایة کند که پیغمبر را پرسیدم که یا رسول الله شرح
صدر فرمود ثم گفتم علامتی هست که بان انشراح صدر معلوم شود فرمود ثم التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد
للموت قبل نزول الموت و دال بر اثبات شرح صدر و ایجاب آنست اینکه معطوف ساخته بر آن قوله **و وضعنا عنک** و برگرفتیم از تو
بار گران ترا **الذی انقض ظهرک** آن باری که شکسته و گران ساخته بود پشت ترا و آن تحمل اعباء رسالة و اذیت کافران در انفاذ و تکذیب
ایشان نبوة او یا دیگر آن ارشاد ایشان که حق سبحانه تحمل آن را بر آسان گردانید و بمعجزات و براهین پشت او را قوی گردانید
تسلط ساخت بر همه ایشان و اکثر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و بآن در دست او بر طاعت کفار کشتند یا آنکه منع کردیم از تو تحمل
تحمل احکام شریعت را و آن را بر تو سهل و آسان گردانیدیم و در کشاف آورده که روزی که انقاض ظهر او کرده بود یعنی حامل ظهر او شده
بر نقیضی که آن صوت انقاض و انفکاک است بجهة شدة ثقل آن حیلت برای آنچه ثقیل بود بر رسول از عدم علم او باحکام و شرایع
قبل از آن و یا تهالک او بر اسلام اهل عناد از قوم خود و تلهف و تاسف او بر آن و وضع آن از آن عبارت است از عاقل
و شرایع بر وجه سهولت و تمهید عذر او بعد از تبلیغ رسالة انتهی کلام پس مراد بانقاض آنست که اگر نبود مذکور مانند حمل بر پشت
بر ظهر البته نقیض ظهر آن شب باشد و ابی عبیده و عبد العزیز بن یحیی گفته اند که مراد تخفیف اعباء نبوت که ثقل ظهر پیغمبر بود از قیام
نور بامر آن و حق سبحانه تسهیل آن نمود و بر وجهی که گویا که هیچ باری بر پشت نیست و نزد بعضی وضع بعضی حسنات بعضی گناهان
زا از بر داشتن و زرجه شود از وضع عدم ثقلت بر دین هر گاه که او معصوم باشد ابلغ خواهد بود در آنکه ثقلی بر وی نباشد و علم
الهدی قدس سره فرموده که شبیه ذنوب باو زار بجهة آنست که آن ثقل کاسب و حامل خود است پس هر چیزی که آن سازد ایشان از
خود و نیز آن جایز است که از وزر گویند فی منع نیت که مراد بوزر در آیه ثم الخزیت باشد بر شرف قوم او و چون الخزیت و اصحاب
در میان اهل کفر و شرک مشهور و مستضعف بودند بعد از آن حق سبحانه اعلاء کلمه اسلام نمود و الخزیت و اتباع او را بر ایشان مسلط
ساخت و در آیه خطاب سرفراز فرمود بجهة تاکید او بر تعریف ایشان نقطه خطر و تا در مقابله آن بنگر کفاری آن قیام نماید و بر آن
ایاتی که بعد از این مذکور خواهد شد جمله بسرا انا الهموم و عسر بشداید و خوم اشارات و این کلام منافات ندارد با آنکه سوره بکیند
نزول آن قبل از اعلاء کلمه اسلام است زیرا چون حق سبحانه و تعالی اشاره داد بعده اعلاء دین او و بر سایر ادیان و غالبه او بر دشمنان
بر این وضع اجر او بود با آنچه باو رسیده از اذیت قوم و بدل عسر او بر یسر چه وعده حق سبحانه حقست و لفظ وضع اگر چه بصیغه ماضیست
اما بمعنی مستقبلست کقوله و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک و نظایر این بسیارست و نزد بعضی
دیگر معنی آنست که ما برگرفتیم بار گران گناه امة ترا با مرزش ایشان و دل ترا از غم و اندوه آن فارغ گردانیدیم **و رفعنا لک ذکرک**
و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنبوة و رسالة و خاتمیة با آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد
و خطبه تا هر یاد نکند مگر آنکه ترا بنبوة یاد کند و گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ابی سعید خدری

از پیغمبر روایت کرده که جبرئیل درین آیه مرا گفت قال الله عز وجل اذا ذکرت ذکرت مع حق تعالی فهو ذکر هر که کسی مذکور
شود و حسان بن ثابت درین معنی گفته اغر علیه للنبوة خاتم من الله مشهود یلوح و یشهد الا له اسم النبی اسمه اذا قال فی الخمس
المؤذن اشهد و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد یا خود بر تو صلوات فرستادیم و بندگان را امر کردیم بدرود
دادن بر تو طاعة و رضای خود را در طاعة و رضای تو گردانیدیم که والله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و رسوله
و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یا ترا بی الطاعة و رسول الله صلعم گردیدند یا نام رفیع ترا در کتب سابقه مذکور ساخته
یا از جمیع انبیا و امم اخذ میثاق کردیم بر آنکه بتو ایمان آرند و تصدیق نمایند یا در قیامت ترا شافع بندگان گردانیدیم
و حشر ای خلق اولین و آخرین ساختیم ذو الذون معنی فرموده که رفعة ذکر اشارة بآنست که ام انبیا بر حوالی عرش جولان می‌نمودند
و طایر رحمت آخرت بالای عرش پرواز میکرد و بر آنکه ایراد زیادتی لام در لک یا آنکه بدون ذکر معنی مستقبل بود بجهة ابهام است
قبل از ایضاح رغبت بکرد باشد یا تقیید مبالغه باشد آورده اند که مشرکان قریش رسول و مومنان میکردند بفقر و فاقه و الفقر یخجله
این شوم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت بکردانند حق سبحانه جلایل نعم خود را که بر وعطا فرموده بود تذکیر او نمود و بعد از آن
فرمود که صبر کن و دل خوش دار فان مع العسر یسرا پس بدرستی که با هر دشواری که در دنیاست آسانیست در عقبا ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری
که در مکه است آسانیست در مدینه و در موضع آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بعثت و بعضی گفته کلام اول راجع
بانست که تا ضیق صدر و وزری متنفس نمی‌باشد و ملالا قوم و ایذاء ایشان شرح صدر است و وضع و توفیق اهتدا و طاعة بعد از
روح خدا ما و سرشو وقتی که غم و هم تراطاری شود و تنگدل پس برای تعلیم و تنگدلی است و ذکر معد که متضمن مصاحبات بجهة مبالغه
است در معاقبه بسر بسر و اتصالا و بان مانند اتصال متضادین و کلام ثانی برای تاکید با استیناف وعده بانکه خیر مشروع است
بیسری دیگر که ثواب آخرت و قول او الکشاف بمقام از قول اول و در کشاف آورده که معنی اصطلاح عسر و یسر که از لفظ مع
مفهوم میشود آنست که اما بندگان بیس بعد از عسر ایشان بزمان اقرب است پس کریا یسر مترتب در حکم یسریست که مقارن
غیر باشد و این موجب زیادتی تسلیه و تقویه قلوب ایشانست و جمله ثانیه مختلف که نکریر اولی باشد مانند تکریر قوله ویل
یومئذ للمکذبین و قوله فبای آلاء ربکما تکذبان که از برای تقریر معنی است در نفوس و تمکین آن در قلوب و مانند اینست جاءنی
زید زید یا آنکه اولی وعده باشد بانکه عسر لا محاله مردود است بیسر و ثانیه وعده مستانف باشد بانکه عسر متبوع است
بیسر بیسر بر تقدیر استیناف دو یسر متحقق باشد و عسر واحد است و اگر جمله مکرر واقع شده بجهت لفظ زیرا که خالی از آن نیست
که الف آلام برای عهد است که آن عسریست که در آن بودند پس آن در حکم زیدست درین قول که ان مع زید مالا آن مع زید مالا و یا الف
لام جنس است که دلالت بر تعدد ندارد و اما این حکمست و متناول بعض از جنس و هر گاه کلام ثانی مستانف باشد نه مکرر متناول بعض
بود غیر از عسر العسری فکونی المنشرح فسر بین یسرین اذا فکرتهما فرج و بیضاوی نیز گفته که قوله عز من قائل یغلب عسر یسرین دلالت
بر وحدت عسر و تعدد عسر در آیه بحسب معنی و اگر جمله عسر بحسب لفظ متعددست زیرا که تعدد در معرف بلام نیست خواه الکلام

عهد باشد

عهد باشد یا جنس بخلاف منکر پس یسر ثانی مغایر یسر اول باشد و عسر ثانی همان عسر اول و در تفسیر مذکورست که از ابن عباس نقل کرده اند
حق سبحانه فرمود که سخافت عسرا و خلفت یسرین فلن یغلب عسر یسرین و از حسن نیز منقولست که روزی رسول از خانه بیرون آمد
و فرحناک و خندان و میگفت عسر یسرین فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا دو وجه تعدد یسر و وحدت عسر از فراء نقل کرده که ان العرب
یقول اذا ذکرت نکرة ثم اعدتها نکرة مثلها صارت اثنتین کقولک اذا کسبت درهما فانفق درهما فالثانی غیر الاول و اذا اعدتها
معرفة فهی کقولک اذا کسبت درهما فانفق الدرهم فالثانی الاول در حاج نیز قائل بین قولست و صاحب کتاب نظم در تفسیر این آیه
آورده که حق سبحانه پیغمبر خود را مبعوث ساخت در وقتی که بضاعتی نداشت و درویش بود قریش سرزنش او کردند و گفتند اگر خزین
ترا زین دعوت طلب خواست مال بدهیم که ایشان اهل مکه شوی پیغمبر ازین معنی بسیار مغموم شد و گمان برد که قوم او بجهة
فقر تکذیب او میکنند حق سبحانه این آیه را فرستاد و او را بوعده غنی نسلیه داد پس حقیقه معنی آیه آنست که باید فقر و اخراج اهل مکه نگوید
تا فکین نسازد باین عسر یسری خواهد بود در دنیا و آخرت و اجاز ابن وعده نمود و حجاز و قرای اهل عرب و عامه بلاد یمن را
از برای او مفتوح ساخت و دویست شتر تحت ملکیه او در آورد و آخرت قوت سنه از برای اهل خود بگذاشت و باقی را در راه
خدای تصدق فرمود و بعد از آن حق سبحانه از روی امتنان فرمود ان مع العسر یسرا دلیل بر ابتدا به این کلام نهی است از لفظ فاما
و او و این وعده است برای جمیع مومنان و مراد آنست که با هر عسری در دنیا یسریست در آخرت و شاید که هر دو یسر بحق باشند برای
حضرت رسالت صلعم و مراد اول یسر دنیا باشد و از ثانی یسر آخرت پس اینکه حضرت فرموده که لن یغلب عسر یسرین دنیا باشد که فرح است
و یسر آخرت که ثواب ابدیست و انا سخی بی بهلول قائل مانوست که فلا تیأس و ان عسرت یوما فقد یسرت فی عمر طویل و لا
تظن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل و ان العسر یتبعه یسار و قول الله امدحه قیل انتهی کلام الطیبی و ابن عباس
فرموده که در یعنی اگر فقر رسول خدای شتری سوار بود و مرا ردیف خود کرد و ایشان مرا گفت یا غلام لیبک یا رسول خدا را حفظ الله یحفظک
احفظ الله یجد امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة خدا را نگاه دار نگاه دارد ترا نگاه دار خدا را نزد خود یابی
با خدا آشنا شود در احوال تا با تو آشنا گردد در دشواری و بدانکه نصرت با صبرست و فرج با غم و دشواری با آسانی و بدانکه چون حق سبحانه
تعدید نعم سالفه خود و بیم و وعده مستقبله بجهة ترغیب وی بر شکر و اجتهاد در عبادة و دریغ کشیدن بر طاعة فرمود که فاذا
فرغت پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت و چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا
چون از گذاردن احکام فراغت یابی باستغفار از ارام مشغول شو یا چون از نوعی عبادت پردازی شروع کن در نوعی دیگر از آن
یعنی باید همیشه مشغول عبادة باشی و در هیچ وقتی از اوقات از شغل طاعة فارغ نباشی و بواحة و بطالت گذرانی و زهری گفته که چون از امر دین
فارغ گردی بعد از تشهد دعا کن برای حوایج دنیوی و اخروی خود و سایر اهل ایمان و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بنصب
اجتهادات در دعا بعد از آن نماز در حین جلوس و از ابن مسعود روایتست که چون از فرایض پردازی پس متحمل شده بود در
قیام لیل و دعا و عجاهد گفته اند که چون از امور دنیویه فارغ گشتی در عبادت پروردگار خود و ابن عباس فرموده که چون از فرایض

فرغت

فارغ کردی نصب کن خود را در اعمالی که حق سبحانه ترا بان ترغیب فرموده و حسن گفته که چون از غزو فارغ شوی در عبادة اجتهاد نمای
و گویند که چون از اجتهاد اعداء فارغ شدی بامر بجهاد نفس خود اجتهاد کن یا چون از ادای رسالة بر داری فنصب شو برای طلب شفاعة احمد
و علی ابن ابی طالب را ازین آیه سوال کردند گفت اقوال مفسرین بعبارت و من شبیه ام از طرق مجید که معنی آنست که چون مجاهد بدن
و فراغت از اعمال شود آن مجاهد و فراغت را در مشقت عبادة مرتب کن و مالی بر قول اخیر است اینکه مرویست که شیخ بدو مرد بگذشت
که کتفی میگرفتند گفت لیس هذا امر الفارغ فارغ را باین امر کرده اند چه حق سبحانه فرموده که فاذا فرغت فانصب و در تفسیر امام
عسکری از ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهما نقل فرموده که معناه فاذا فرغت یا محمد من جهاد الوداع و نوبت فانصب علیا للخلافة چون
شدی ای محمد از جهاد وداع و ادای تبلیغ نصب کن علی را برای خلافت و جانشینی خود و لعنا در بعضی قرائت فانصب بکسر صاد خوانده اند و اینکه در بعضی
تفاسیر آورده اند که ومن البدیع ما روی عن بعض الافاضل انه قرأ فانصب بکسر صاد اعنی فانصب علیا للامامة و لیس هذا الا افتراء صریحا فلا امان فیه
هکذا و یحمل امر بالنصب الذی هو بغض علی و عداوته و تعدد لا مریح دارد و ناصبیه و بغض و عداوة انها نسبة بامیر المؤمنین صلوات الله علیه
وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بجای پروردگار خود **فَارْغَبْ** رغبة کن در عبادات و هر خواهی از و خواه نه غیر او که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات
بر حضرت اوست و حسن نور بر دلها قرب بقوت و دعوات طیبات تو در محل قبول و مقبول گفت که مراد ذات که تعبیر امیر المؤمنین را خلیفه
آنجا و از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما منقولست که فاذا فرغت من الصلوة المکتوبة فانصب الی ربک فی الدعاء و ارغب الیه فی المسئلة
بعطیک چون از نماز فریضه فارغ شوی جد و جهد نمای در دعا بسوی پروردگار خود و رغبت کن بجانب او در سوال تا بدهد بتو آنچه از و طلبی در
هر حال و در سه تاسیع از فتوحات آورده که شیخ ابو مدین مغربی در تاویل این آیه فرموده که چون فارغ شوی از شاهد اکوان نصب کن دل خود را
برای مشاهده جمال رحمن و من جمیع الوجوه رغبت بجانب او کن و توجه باو نمای و بتابران وجه که در تفسیر علی کرم الله وجهه مسطور است معنی آنست
که علی را نصب کن برای امامت و سیاست و خلافت خود و رغبة بجانب جناب احدیت کن و از این سرای فانی خود را بدار الخلود رسان و بنزاهة تمام
در مقعد صدق قرار گیر **سورة التين** مکیست و نزد جماعتی مدنیست و هشت آیه است باتفاق ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایة کرده
که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه و تعالی خواهد که باو کرامة فرماید که در دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر
این سوره را قراءة کرده باشد ثواب روزه یکروز باو عطا نماید و بروایتی دیگر بعدد هر تینی و زیتونی ده حسنه او را بدهد و مسلم در صحیح
خود از براء بن عازب روایة کند که او گفت من از رسول خدای صلعم شنیدم که در عشاء شام این سوره میخواند و ندیدم هیچکس را که قراءة او
احسن از قراءة آنحضرت باشد و شعیب عقرقوفی از ابی عبد الله صلوات الله علیه نقل نموده که هر والتین را در فرایض و نوافل بخواند
هر چه خواهد از بهشت آرزو کند باو دهند و بدانکه چون حق سبحانه در خاتمه سوره مذکوره امر بندگان نموده برغایب شدن باو اقسام
این سوره که مذکور اینکه او خالقیت که مستحق عبادتست و حجة تاکید آنرا موکد ساخت بقسم و فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ**
وَالتِّينِ سوگند بانجیر **وَالزَّيْتُونِ** و بزیتون بفارسی گفته که تخصیص این دو میوه بقسم از جمیع ثمار جهة آنست که انجیر فاکهه
طیبه است و خاصه از شوب تخفیف و بقدار لقمه مجبول شده و بی فضله است و غذای لطیف است و سریع الهضم و دوائی شریف کثیر النفع

و ملین

و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ریت شانه و منقی سده کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر
کند و نقرس را فایده دهد و در کشاف مذکورست که طبق از انجیر بطریق هدیه نزد پیغمبر آوردند آنحضرت از آن تناول فرمود و فرمود
کلوا فلو قلت ان فاکهة نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاکهة الجنة بلا عجم فکلوها فانها تقطع البواسیر و تنفع النقرس عجم رید
انجیر را که اگر میوه از بهشت نازل شده هر آینه گویم که انجیر است زیرا که میوه بهشت بی استخوانست پس انرا بخورید که قطع بواسیر کند و نقرس
را نفع رساند و در بعضی تفاسیر آمده که خدای طبق انجیر نزد آنحضرت ابوذر غفاری بود رحمه الله علیه و امازیتون هم میوه است و هم آن
خورش و دوا و در بعضی لطیف کثیر المنافع دارد و گفته اند مراد از زیتون و زیتون نبات انهاست که ارض مقدسه و ارض
سیاق یکی را طور زیتا و یکی را طور زیتا گویند هر یک مقید کما از انبیا بوده و در کعب الاخبار مرویست که مراد بانها مسجد دمشق
و بیت المقدس است و گویند اسم دو شهرست و در معالم آورده که این مسجد اصحاب گفته و زیتون مسجد انبیا و در جان گفته جبل جودی
و جبل بیت المقدس است و از ابن عباس نقل کرده اند که این مسجد نوح است که بنا و صلاح و زیتون بیت المقدس و نیز گفته که این مسجد الحکم
است و زیتون مسجد اقصی و نزد جماعتی دیگر تین جبال است که ما بین حلوان و همدان است و زیتون جبال شام زیرا که انها نابت تین و زیتون اند
کما قیل و صاحب التین و الزیتون یعنی سوگند بواضع دویدن انجیر و زیتون و طور سینین و سوگند بطور سینا یعنی کوه زبیر که محل مناجاة
حضرت کلیم بوده علیه الصلوة و التسلیم و بدانکه و سینین و سینا بمعنی تقع است و مجاهد و قتاده گفته اند که بمعنی مبارک اند فکانه قیل اقسم
بالجبل الکثیر ج اضافه طور عرفه است و نزد مکرمه بمعنی کثیر النبات و الشجر و از مقابلی نقل است که سینا بلغة نبطی هر کوهیست که در و اشجار ثمره
نبت شده باشد و از عبد الله عمر منقولست که بزد خدا نقل مقدسات اول طور سینا که بقعه ایست که موضع مناجات موسی است
دوم طور سینا که بیت المقدس است سیوم طور زیتا که در مشقت چهارم طور بیمانا که مکه است و مرویست که موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
چنین قرائة میفرمودند که والتین والزیتون و طور سینا **وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** و سوگند بان شهر که امان دهنده است هر چه خایف را که در و
در آید پس امین بمعنی مومن باشد و مراد از آن مکه است که مولد مبارک سید عالم است و نزد بعضی بمعنی آمن است و سوگند یاد کرده
بحرم که او را جعلناه حرما امنا و صاحب کشاف نیز آورده که الامین من آمن الرجل اما زفهو امین و امانه و دیانت و خافظ الکتاب که
دو داخل شود همچنانکه امین که حافظ ما یؤتمن علیه است و میتواند بود که فعیل بمعنی مفعول باشد مشتق از امین جران مامون الغوایل
است همچنانکه باین موصوف شده در آیه حرما امنا که بمعنی ذی امن است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد بتین امام حسن است
و از زیتون امام حسین که در میوه دل مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا اند از طور سینین امیر المؤمنین صلوات الله علیه و از بلد امین
فاطمه علیها السلام و صاحب کشاف گفته که اقسام مذکوره مشعرات بر شرف این بقاع مبارکه و انچه ظاهر شده از آن انجیر و مجاهد اسکی
انبیا و صلحا در جنب تین و زیتون مهاجر ابراهیم است و مولد عیسی و منشاء او و طور سینا که محل مناجاة موسی کلیم است و مکه
موضع حاز که محبب هدایه عالمیانست و مولد حضرت خاتم النبی و مبعث او صلوات الله علیه و آله در بحر الحقایق مذکورست که خطیب بن بشین
قسم است بشجرة جنب قلبه که شجره علوم دینیست و بیخ زیتون زمیار که سهیه که موجب اضاء مصباح دلالت و طور سینین روح معلی جلی

الی محلاتی وبلد امین خنی محل امن وامانت از هجوم آفات تعلقات اکوان وبر هر تقدیر جواب قسم اینست لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ یعنی
که ما آفریدیم جنس آدم را فِي أَحْسَنِ در نکوترین تعدیل وراست کردن در شکل وصورة وتسویه اعضا یعنی مخصوص کردانیدیم او را
از میان حیوانات با انتصاب قامت وحسن صورة واعتدال مزاج وبکمال نفس ونطق وتمیز وتدبیر واجتماع خواص مکونات
یا خلق فرمودیم او را مظهری لجمال وکمال اتم واشکل که حامل امانت الهی وشیع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ بعد از آن
بسبب عدم شکر نعمت او برین خلقت نویه سویه وصورة حسن بهیه رَدَدْنَاهُ باز گردانیدیم او را در عاقبت امر او أَسْفَلَ پست ترین هر سافلین
فرو تران در خلق وترکیب یعنی صورة حسنه او را با قبح صورة گردانیدیم وخلقت بهیه او را با شوه خلقت مرا واصحاب دوزخ اند که
در آخرة بصورة منکره وخلق مستقبح مصور ومخلوق کردند باز گردانیدیم او را بعد ازین تقویم وتحسین باسفل کسانی که فرو
ترند در حسن صورة وشکل یعنی تنکیس او نمودیم در خلقت چون نقوس ظهر بعد از اعتدال وابیضاض شعر بعد از اسوداد
وتشنج جلد بعد از غضاضت وبضاضت وکلال اسمع وبصر بعد از حدة حس آن وتغیر حواس باطنه وقوة مولده بعد از شدة ادراک الذی
او را بس خرفة که از ذل عمرست ودران هیچ کاری نتواند کرد وکسی را در آن سن هیچ مزیتی نباشد إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه گرویده
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملها شوده شایسته فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی ناپریده وناکم شده که نعم دایمی بهشت
است یعنی همچنانکه در جوانی وصحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری وضعف با آنکه عملی نمیکنند بهمان دستور مزد
ایشان ثابت است وصاحب کشاف گفته که این استثنا جامع مر قصیر اول وثانی متصل است واین خود ظاهر است وبرثبات نفع
ومعنی اینکه لکن آنانکه صالح اند از هر سن ایشانرا ثواب دایم غیر منقطع است بر طاعة خود وصبر بر ابتلاء خدای بشیء جوهر
وبر مقاساة مشاق وقیام بعبادة از روی تخاذل نفوس وتباین قوی اخیه بعضی گفته اند که معنی آنست که ما در رسانیدیم پس
خواری از ذل عمرست مگر آنانرا که عمل صالح کرده اند که هر چند در سن متوغل شوند خرافه ایشانرا طاری نشود بسبب شرف ایمان
انس مالک از رسول صلعم که اطفال تا بحد بلوغ هر چند وظایف که از ایشان صادر شود ثواب آنرا باده وبینا او کرامة فرمایند کاهی
کسان با مر ونهی مادر وپدر وتعلیم ایشان از اطفال بفعل آمده باشد وهر گناه که ایشان مرتکب شوند بر این توبه نویسند وچون بحد بلوغ رسند
که هر کدام که وفرشته اهمو کل ناحافظ او باشد وچون چهل سال در اسلام بگذرانند از سه بلا ایمن کردند جنون وجذام وبرص چون
بر چهل رسند تحقیق حسابش کنند وچون بشصت رسد او را توفیق دهند وچون بهفتاد رسد اهل سما او را دوست گیرند
وچون بهشتاد رسد حسناتش را مضاعف کنند وسیئاتش محو نمایند وچون بنود رسد گناه اول وآخر عمرش را بیامرزند وشفاعتش
در حق اهل البیت قبول کنند واو را اسیر الله فی ارضه نام نهند باز ذل عمر رسد حق سبحانه ایشانرا در کبر وضعف قوة
وخرافه مزدی باشد که آنرا منقطع وناقص نکردانند بلکه چنانکه در وقت جوانی وقوة کردی همان عمل نویسند از ابن عباس مرویست
که مراد مومنان قرآن خوانند که چون بنهایت پیری رسند وقصور وفتور در عقل ایشان پیدا شود در آخرت مزد تا کاست بوی دهند
بر طریق جوانی بعدا نان بر سبیل التفات آدمی را خطاب میکند که فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد این

انظهور دلایل واضحه وبراهین لایحه بِالدِّينِ بروز جزا وحساب یعنی چه چیز ترا کاذب گردانیده بسبب دین وانکار آن بعد از
ساطعه مراد آنست که تو کاذبی وفتی که تکذیب مینمایی بجزا وابن جشاش کتاب است که واقع شده در کریمه الذین یتولون والذین
هم به مشرکون ای بسبب الشیطان خلاصه معنی آنست که آفرینش آدمی از نطفه وتقویم وتسویه اعضا او وتدریج او در مراتب
زیاده تا بحد کمال واستوا وبعد از آن تنکیس آن تا رسیدن او بارذل عمر او صحیح دلیل است بر قدرة خالق وهر که قادر باشد بر همه
این تکلیف خواهد بود از اعاده او پس چیست سبب تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد ازین دلیل قاطع وبرهان ساطع وتزه بمعنی خطاب
بحضرت رسالت صلعم ومعنی آنست که ای محمد چه چیز ترا تکذیب کند بجزا بعد از ظهور این دلایل وگویند که بمعنی مواست یعنی چیست
که تکذیب میکند ترا بروز جزا وبر هر تقدیر استفهام برای انکارست یعنی هیچ چیز نیست سبب تکذیب روز جزا باشد بعد از ظهور
دلایل مذکوره بعد از آن وعید کفار بقوله أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان استفهام برای تقریر است یعنی تحقیق
ویقین که او حکم الحاکمین است در هر چه کند وفرماید از تعذیب کفار ونیران بر وجه حکمت ومصلحت ودر انور آورده که این آیه از برای تحقیق
کلام سابقست ومعنی آنست که آیا نیست کسی که خلق در او بر طریقی باشد که عذر کرد شما حکم حاکمین در ضایع ندانید وهر که چنین باشد البته
قادر خواهد بود بر اعاده کردن وجزا دادن بران وجه که باید وشاید وترک مجازاة وانصاف نخواهد کرد وچون مستلزم اخلالست بحکمت
واز خلایل نقولست که معنی آیه آنست که ای محمد آیا نیست خدا افضی القاضیین در حکم کردن میان تو اهل تکذیب تو مرویست که پیغمبر
هر گاه خواندی الیس الله باحکم الحاکمین گفتی بلی وانا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق یکیست وعده آیات اندین است نزد اهل
حجاز وبصره وشام وکوفه وعدد آیات شام واختلاف در دو آیت الذی یلهی بعید شامی لجاهلون بعد حجازی ابی بن کعب از پیغمبر
روایت کرده که هر که این سوره را قرآن کند همچنانست که جمیع سور مفصل را خوانده ومحمد بن حساب از ابی عبد الله صادق نموده که هر که
در روز یا در شب آنرا بامر ربت بخواند اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد وحق تعالی او را در روز قیامت شهید مبعوث
گرداند وهمچنان باشد که با رسول در راه خدا شمشیر زده وبدانکه چون حق سبحانه اختتام سوره انبیا نمودند کلام خود افتتاح این سوره نیز
باسم خود فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ بخوان که اول چیزی که بر رسول نازل شد همین آیات از اول این
این سوره وتزه جمعی سوره فاتحة الکتاب است وتزه بعضی دیگر سوره مدثر خبانکه در این گفت وزهری از عروه وعایشه روایت کرده
که در بدایت کار رسول هر خواب که دیدی در بیداری واقع شدی وچون تنها بودی خدا با او رسیدی واو هیچ چیز که دیدی بگفتی وزد
در غار حرا تکیه فرموده بود بر بالای کوهی ایستاده ناگاه جبرئیل بر او ظاهر گشت وگفت ای محمد مرا بفرستاده اند وتو رسول خدایی
بدین امه آنگه گفت اقرأ بخوان آنحضرت فرمود من کفتم ما انا بقاری من خوانده نیستم جبرئیل مرا بگرفت وبفشرد چنانچه سخت فشرد پس
بگذاشت وگفت بخوان همان جواب دادم که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت وسخت بفشرد وگفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول
رسول فرمود من بترسیدم وتب گرفتم ولرزه بر اعضا من افتاد دیگر بخدیجه رفتم وگفتم دثرونی زملونی خدیجه جامه بر من افکند من
بخفتم دیگر باره جبرئیل آمد وآیت یا ایها المدثر آورد برخواستم واین حال با خدیجه بگفتم وباو گفتم میترسم که این خیالی سودا باشد

انظهور

خدیجه گفت خدا این حالها از تو دور دارد تو مردی راست گویی و خلق حسن بجای می‌آری و صله رحم بجا می‌آری و محمل الکل مردمان
نشوی و مهمان را طعام نامی و مردم را بر نوایب روزگار معاونت کنی بر چنین تا بزنده روم و او را از حال خود خبر
پس پیش ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی رفتیم و کتب اولی خوانده بود چون بشنید گفت تقدیسا لک انت یا محمد الناموس الاعظم
در کتب اولی چون توریة و انجیل و زبور خوانده ام که تو پیغمبر آخر الزمانی و ختم نبوة بتو شود ای کاش من در زمان نبوت تو بودمی تا نصرت تو
کردمی چنین پندارم که ترا ازین شهر بیرون کنند و خدا هیچ پیغمبر را بی یاری نگذارند اگر رسول گفت هر گاه جبرئیل آمدی مرا خبر کن
که خود را بنداریم او مرا بگرفتی و ورقه بن نوفل را ازین معنی خبر دادم گفت ای محمد چون این حال بتو دست دهد خود را مپندار و مگریز
بلکه بر جای خود باش و آنچه بشنوی باد گیر دیگر بار که جبرئیل آمد گفت اقرأ بخوان گفتم بخوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و تا آخر سوره بر من خواند و گفت بگو لا اله الا الله پس نزد ورقه آمدم و صورت حال را با او باز گفتم گفت ابشر
فانا اشهد انک الذی بشر به عیسی بن مریم و انک نبی مرسل و انک سوف یؤمر بالجهاد بعد یومک هذا و لئن ادرکنی ذلک لاجاهدن معک
باد ترا این بشارت باد ترا پس بدرستی که من گواهی میدهم که تو آنکسی که عیسی بن مریم بآمدن تو بشارت داده و تو مثل موسی و تو پیغمبر مرسل
و زود باشد که بجهاد مامور شوی بجهاد کفار و اگر من آن روز دریابم با تو جهاد نمایم و چون ورقه وفات کرد پیغمبر فرمود لقد رأیت
القس فی الجنة علیه ثیاب الحریر لانه آمن بی و صدقنی فی یعنی ورقه در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده بود زیرا که او بمن گرویده
بود و تصدیق کرده و قس بمعنی امام نصاری است در علم دین و مرویست که چون پیغمبر حال خود را بورقه باز گفت وی این ابیات
انشا نمود که قال یک حقا یا خدیجة فاطمی حدیثک ایانا فاحمل مرسلی و جبرئیل یأتیه و میکائیل معهما من الله وحی یشرح الصدر تنزل
یؤید به من فاز عز الدینه و یشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقة فی جنان و اخری باغلال الجحیم مغلل و این روایت
را حاکم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابی سعید عمر بن شرحبیل نقل کرده و در روایتی دیگر آمده که آنحضرت فرمود جبرئیل مرا از زیر
پر خود فاصله از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و نزد من آنحضرت گفت بخوان گفتم خوانده نیستم و درین حال
چیزی نوشته نزد من جبرئیل مرا بخود ضم کرد و منفقد ساخت چنانکه تو دک بود که بجوش شوم تا سه نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا
بخواند گفت اقرأ این آیه بر من خوند که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در حالتی که افتتاح کننده باشی یا استعانت نماینده باسم پروردگار خود
و صاحب طبرسی گفته که میتواند بود باز آیه باشد و قیل باینکه اقرأ باسم ربک کما قال و سبح باسم ربک الاعلی یعنی بخوان نام پروردگار
خود را و در تعظیم اسمرات زیرا که اسم ذکر مسمی است باو پس مراد بآن تعظیم مسمی باشد و لهذا تعظیم اسم خدا آنکه
بطریقی که حق تعظیم باشد مگر آنکسی که او معارفت باو و معتقد عبادة او و دال بر این است که عمر فلان یحوله او ادعوا الرحمن ایاما
تدعوا فله الاسماء الحسنی الذی خلق یعنی پیدا فرید آدمیان را من علق از خون بسته بعد از نطفه و گویند که معنی آنست که خلق آدم من طین
علق باید یعنی پیدا فرید آدم را از گلی که از غایت چسبندگی بدست او بچسبد و قول اول اصح است و درین کلام اشارتست بدیان
نعمه چه مخلوق آن دالست بر آنکه آدمی را از چیزی اصلی که در نهایت ضعف بود و از مثال در غایت قصوی و بعد از آن او را بحالی
تحریر

آن آفریدگاری که آدمی را از خون بسته آفرید

کلام

کمال رسانید تنبیه بر اعطا و امتنان نعمت و استعداد و خلق و تدبیر تا آنکه اشرف موجودات گشت و در کشاف مذکور است
که ذکر مفعول خلق و که خلق الانسان بعد از آن بالجهة عدم اراده مفعول است و تقدیر اینکه الذی حصل منه الخلق یعنی خدا آنکسی
است که خلق از و حاصل شده و نیز از و جمیع خالقی ثبت و اراده خلق کل شیء است تا متناول هر مخلوقی باشد زیرا که خلق مطلقست بدین معنی
مخلوقات اولا از بعضی دیگر باشد بتقدیر و قول خلق الانسان تخصیص انسانست بذکر از میان آنچه خلق متناول آنست زیرا که تنزیل قرآن
بسوی اوست و او اشرف آنچیزیست که بروی زمین است و میتواند بود که الذی خلق الانسان از قبیل الرحمن علم القرآن خلق الانسان باشد
چنانکه در سوره الرحمن مذکور شده فی الذی خلق مبهمات و بعد از آن مفسر شده بقوله خلق الانسان بجهة تعظیم خلق انسان و دلالة بر عجیب قدرة
او چون انسان در معنی جمع است گفته ان الانسان لفی خسر از این جهة خلق را صیغه جمعست بر علقه اشارة نموده که مفردست و باید دانست که
افتتاح قرآن به بیان خلق بجهة آنست که اول واجبات معرفت است و خلق دالست بر وجود خالق و فرط قدرة و کمال حکمة او و قوله اقرأ تکریر
باسم بالمبالغه یا اولا امر است به قرائة برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ یا در نماز و مرتبا که چون جبرئیل او را گفته باشد که اقرأ باسم ربک و آنحضرت
در جواب گفته که ما انا بقاری یا از جبرئیل او را گفته باشد اقرأ چنانکه گفت و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر است از جمیع بزرگان و کرم او بیشتر
از همه کریمان جا و منع ما لا یحصی است بندگان بدون عوض و حاجت بی نحوه و معاجله بعقوبه نیکند با وجود کفر بندگان و جحود ایشان مرتبه
او را در کوب ایشان بر نواهی و ترک اوامر او و قبول توبه ایشان میکند و از معاصی و خطیات ایشان درمی گذرد و بعد از اقرار ایشان
بمظالم و گناهان پس کرم او را امدی و غایتی نیست پس از روی حقیقت کریم اوست نه غیر او و دیگر آنکه هر غنی که هست از جانب اوست
با از وجه اختراع و یا از جهة تسبیب و تسهیل طرق بآن پس حقیقة مکرم مخصوص باو باشد و نزد بعضی معنی آنست که پروردگار تو آنکسیست
که بعلی ثواب میدهد و تقویه و اعانت نمیکند و حضرت قرآن بآنچه متضمن کرم بی غایت اوست الذی علم بالقلم بقلم تا علم را بحفظ قید کند و قلبا
بتعلم الاهی دهند در بیان آورده که مراد آدمیست که حق سبحانه علم خط را بایشان داد اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود و ابن
عباس فرمود که پیغمبر را گفتم یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم فرمود نعم فان الله علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم
جنس آدمی را مالم یعلم آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا بنصب دلایل و خلق قوی و انزال آیات بالجمله راه تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بیان
دلالت کرد علک عالم تکن تعلم یا آدم را تعلیم داد آنچه بآن عالم شود که علم آدم الاسماء کلها و در آیه دلالتست بر آنکه او سبحانه عالمست زیرا که
علم صادر نمیشود الا از عالم صاحب کمال و گفته که حق سبحانه بر کمال کرم خود دلالت کرده بآنکه تعلیم عباد داده بآنچه نمیدانستند و نقل ایشان کرده از
ظلمت جهل بنور علم و تنبیه فرموده بر فضل علم کتابت چه آن منضمن منافع عظیمه است زیرا که کسی بکتابت نتواند رسید چه ثبت در آنکه
تدوین علوم و تقیید حکم و ضبط اخبار اولین و مقالات ایشان و کتب الهی بکتابت میسر نیست مگر بکتابت و اگر کتابت بوجود نمی داشت امور دین و دنیا
انتظام نمی یافت و اگر دلیلی نمی بود بر وفق حکم الهی و لطیف تدبیر او الا بقلم و خط هر آینه کافی می بود در دلالت کردن و در سورة النوه
نیز بیان تفصیلی آن نموده شده بدان حاصل که حق سبحانه درین آیات ذکر میدهد امر انسان و منتهای آن بود و جهة اظهار آنچه بر او انعام
فرموده از فضل او از احسن مراتب باملاء آن جهة تقریر و تبیه و تحقیق آنچه خود و اشارة کرده اولا بآنچه دالست بر معرفة او عقلا

و بعدازان تنبیه کردن بر انجه دالست بران سما کلا این ردع است مر کسی را که کفران نعمة خدا کند بجهة طغیان و عدوان
خود و مدعی ذکر این کس بجهة دلالت کلام است بر و یعنی باز ایست ای جاحد نعمة از جحود و کفران خود و گویند که کلا بمعنی صفات و مرتبط
باید یعنی حقا ان الانسان بدرستی که آدمی لیطغی هر اینه از حد میرود و گردن کشی میکند بر خدا ان رآه استغنی بجهة انکه دیده است
خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر گشته بکثرة عشیره و اموال مزیة و قوة و بنابر ردع کلام مستانف و بدانکه استغنی مفعول دوم
رای است بمعنی علم است که از افعال قلوب است و لهذا جایز است که فاعل و مفعول او هر دو ضمیر باشند راجع بیک چیز و اگر بمعنی
ابصار میبود این ممتنع میبود بجهة انکه این از خصایص افعال قلوب از قبیل مفعولات که کان اذا اصاب مالا زاد فی شبابه و مرکب و لعاعه
و شرابه فذلک طغیانه اوانست که چون مالش زیاده شود در جامهای فاخر و طعامهای بالذت و اسباب نیکو مغرور شود و در حدیث آمده که اللهم
انی اعوذ بک من فقر یبطینی و من غنی یطغینی بار خدایا من پناه میگیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا طاغی سازد
بعدازان بطریق التفات خطاب بانسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبة طغیان و میفرماید ان الی ربک بدرستی بسوی تو پروردگار
است الرجعی بازگشتن همه در آخرت پس طاغی و کافر نعمة را بسزای خود خواهد رسانید و هرگاه حال کار چنین باشد چگونه کسی
بسبب مال طاغی شود و عبارت حق را فرو گذارد و گویند که این مذکور و انچه بعد ازین است در شان ابوجهل بن هشام نازل
شد و در روایة امده که ابوجهل حضرت رسالت را صلعم گفت تو دعوی میکنی که هر که مستغنی شد طاغی میشود تو که مکه را طلا و نقره
کردانی شاید که ما بعضی انرا فرا گیریم و طاغی شویم پس دست از دین خود باز داریم و تابع دین تو شویم جبهل فرود امد و گفت اگر
بخواهی انچنین کنیم اما اگر بعد ازین ایمان نیارند انچه باصحاب ما شد بجای او بر ایشان نیز بفعل خواهم اورد حضرت دست ازدعا باز
داشت بجهة ابقای ایشان تا شاید ایمان ارند مسلم در صحیح خود آورده که روزی ابوجهل باصحاب خود گفت این محمد در میان شما
نماز میگذارد و رو در خاک میمالید و شما او را میگذارید و هیچ نمیگوئید فوالذی یحلف به لئن رایته لافعلن فعله پس بعضی کسی
که با سوگند میخوری که اگر او را ببینم که نماز گذارد پای بر گردن او نهم و او را در زیر پای خود هلاک کنم گفتند و این ساحر گفت
چون رفتم که قصد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از اتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در پر یافته این خبر بحضرت رسید
فرمود والذی نفسی بیده لو دنا منی لاختطفته الملائکة عضوا عضوا بخدایی که جان من در قبضه قدرة اوست که اگر بمن نزدیک شدی
فرشتگان او را پاره پاره کردندی و عضو عضو او را بربودندی پس این ایة نازل شد ازایت ایا مرتبه بود الذی ینهی که
باز میدارد عبدا بنده کامل را یعنی محمد صلعم اذا صلی در وقتی که نماز میگذارد نفس عبد و تنکیر او جهة مبالغة است در تفخیم نهی
و دلالت بر کمال عبودیة نهی و معنی استفهام تعجب مر مخاطب را حاصل انکه سبحانه بطریق تعجب خطاب بجنب خود میکند که ای محمد خبر ده
بمن شخصی را منع صلوة کند و بنده را از نماز باز دارد جزاء او چگونه باشد و حال او نزد خدای بر چه وجه باشد و عقوبه او در چه مرتبه بود
و حذف این کلام بجهة سوق اثبات برای ایة علم است نسبة بجهة که ناهی نکل باشد از ناز و از هر فعل خیر پس بجهة تاکید در تعجب تکرر
قول مذکور میفرماید ارایت ایا مرتبه بود ان ناهی اگر باشد بنده منهی از نماز علی الهدی بر راه راست او امر بالتقوی یا فرماید خلق را بتقوی

بر چیز کاری او را باز داشت انان و بنا بجهة تاکید کلمه مذکور مکرر میکند که ارایت ایا مرتبه بود ان کذب اگر تکذیب کند ابوجهل نبی
یا مطلق حق حق را و تولی و روی بگرداند از ایمان و بر گردد از طریق قرآن مستحق چه نوع عذاب باشد در انجهان انکار از روی
وعید و تهدید میفرماید الم یعلم آیا ندانست ابوجهل یعنی دانا نیست بان الله یری بالله که از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را
و مطلع است بر احوال شنیعه او و پاداش جزا و سزا خواهد بود در ایة اشارتست بانکه حق سبحانه از برای محق انتقام میکشد از مبطل و
اشعارست بانکه علم جد بانکه حق سبحانه عالمست بافعال او موجب مسافات بفعل فاعل و ترتب معصیة در کشاف مذکورست که الذی ینهی با جمله
شرط در موضع نصب اند که مفعول ارایت اند شطر ان و جواب شرط محذوفست و تقدیر انکه ان کان علی الهدی او امر بالتقوی الم یعلم بان الله
یری و بنابر این ان اگر مثله اگر شنی و ان امر الیه نزد علی تحت الیه و حذف جواب بجهة دلالت ذکرست در جواب شرط ثانی و چون رایت تاکید
زاید و تکرر برای تاکید جایز است که در میان مفعول ثانی واقع شود و حقیقة معنی ارایت با این راجع است که اخبرنی عن ینهی بعبد عبادالله من
صلاة ان کان ذلک الناهی علی طریقة سدیدة فیما ینهی عنه من عبادة الله او کان امرا بالمعروف و التقوی فیما یامر به من عبادة الله و ان کان بخلفه و
کذلک ان کان علی الکذب تحق و التولی من الدین الصحیح کما تقول نحن الم نعلم بان الله یری و یطلع علی حوالی من عبادته و ضلالة فیجازیه علی حسب
ذلک و بنابر تفسیر اول خطاب اول و اخر راجع بمنهی است که حضرت رسالت صلعم و خطاب ثانی راجع بناهی ابوجهلست پس حق سبحانه در حکم
حکایت کرده و خصم نزد او حاضر شدند و او عربیت را خطاب سازد بخطاب که مناسب و گویند ناهی امیة بن خلف بود و منهی سلمان از کابوطالب
که در بکر ان الله یری هر دو مندرج است و هر وعید بعضی ناهد و شنی ثانی بر طریق خطوص که خطاب او هر چند و ایذا خلق توبه کن کو تو را می
چند و ای مرا بی اختلاف و زر از امر چند و ای در خلوت فعل گناه کرده شنیده شو که تو را می بیند در خبر آمده که در وقتی بعد از گناهی توبه کرده بود
و دست بگریه او کشید چند که بی خدای تعالی عفو و مغفرت گفت هر چند عفو کند بجهة آنکه امید باشد چگونه از خود دفع کند اورده اند که نوبت دیگر
حضرت صلعم نماز میگذارد ابوجهل برسید و گفت ای محمد نترا از نماز نهی کرده ام انحضرت او را تهدید بسیار داد فرمود بشمار فرمود ابوجهل
گفت مرا سپاهیان و حال انکه بعضی من از اهل دمیر و کوست و اهل مجلس من بیشتر ایه نازل شد کلا باید باز ایستاد ان ناهی معاند
و ان کافر حاسد که ابوجهلست باشد لئن لم ینته اگر باز نایستد ابوجهل از ایذای محمد صلعم و از نهی و مباوة لنسفعا بالناصیة هر اینه بکشد
شد بکشیم او را بموی پیشانی او و بر اینصف جذب کشیم چه سفع بمعنی قبض است بر شی و جذب ان بیشه نام بقال شفعت بالشی
اذا قبضت علیه و جذبته مذ باشد بتاء و کتب نسفعا بصورت الف عجبی انکه رسم الخط است بنابر حکم وقف است و نون مخفف از
مشددات و اکتفا بالف الحاق در بالناصیه و عدم ایراد ضمیر بجهة علم است بانکه مراد ناصیه ناهیست نه غیر او و قوله ناصیة کاذبة خاطئة
الناصیه است یعنی بکشیم و بکشیم موی پیشانی که دروغ گوست و خطاکار و بدانکه چون بدل نکره از معرفه بدون صفت جایز نیست تا در جمله
که اصلا انفس از معرفه مبدل نباشد از نکره متصف کشته بلاذبه و خاطئه را بر وصف بدل از یکذب و خطا بر اسناد جایز نیست چه کذب
و خطا الخفیف صفت صاحب ناصیه است و شبهه نیست بر اهل عربیت و فصاحت و بلاغت مجاز مذکور اکثر است از حقیقت که ان ناصیه کاذب خاطئ
چه اول متضمن مبالغات دو تا ثانی و معنی مراد انست که بکشیم موی پیشانی کسی که دروغ گوست و خطاکار یعنی ابوجهل و بخواری تمام

او را بدوزخ کشید فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس باید که بخواند اهل مجلس و عشیرهٔ خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را
که ملایکه غلاظ و شداد اند برای بردن او بجهنم تا یاری او دهند و زبانیه ماخوذست از زبن یعنی دفع بعال التاف
نون الحاب ای ترکضه برجلها و واحدان زبنیات چون حفریه که یعنی قلنسوه و حرمات و جمع ان عفاریه و این قول ابی عبیده
و نزد کسائی و واحدان زبنیات یعنی منسوب بزبن و اصلان زبانی است بتشدید و تا عوض یاء محذوف و بر هر تقدیر مراد ملائکه
عذاب اند که بشدت دفع تمام کفار و عصاة را بدوزخ اندازند و ابن عباس از پیغمبر ص نقل کرده که لو دعا ادبه لاخذته الزبانیه من ساعته
عیانا اگر ابوجهل اهل مجلس خود را بخواند هر اینه زبانیه او را میگرفتند بعاینه و در سایر عذابی میکردند و فرمود کَلَّا نه برای ردع
قول ناهواست یعنی باید ابوجهل ازین قول باطل باز ایستد که از جنایت که او میکوید و تصور میکند لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بسجود بر
ترک نماز گفتن و لا تطع المکذبین یعنی بر مخالفت او ثابت است قدم باش وَاسْجُدْ سجده کن خدای را یعنی بر سجود خدا اصرار
نمای مراد امرست بدوام نماز وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو بپروردگار خود بوسیله طاعت مراد قرب منزلت و سلام عبدالله مسعود
از رسول صلعم روایت کرده که انحضرت فرمود اقرب ما یکون العبد من الله اذا کان ساجدا و قتی بنده پروردگار خود اقرب
باشد که در سجود بود و نزد علما رضوان الله علیهم مراد امرست بسجده کردن در وقت نماز شدن قرائت این سوره و این سجود فرض
و از خواص اربع و عبدالله بن شداد از ابی عبدالله صلوات الله علیه روایت کرده که الخواص اربع تعدیل وجه المصلی و الجهر اذا هو
و اقراء باسم ربک و ما دعا فی جمیع القرآن مسنون و لیس بفرض و در فتوحات مکیه ابن ماجه قرب گفته سورة القدر مکیست
و نزد بعضی مدنی و بعد مکی و شامی شش آیه است و جمع است در میان ایشان و اختلاف در آیه لیلة القدر ثالث است که مکی و
شامیست ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و لیلة القدر
را در طاعت و عبادت احیا کرده و حسین بن ابی العلا از ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که انا انزلناه در فریضه از فرایض
قرائت کند منادی از جانب الهی باو ندا کند که یا عبدالله قد غفر لک ما مضی فاستانف العمل ای بنده خدا جمیع گناهان گذشته
تو آمرزیده شد علی از سکیر و سیف بن عمیر از ابی جعفر ع روایت نموده که هر که انا انزلناه را بخواند همچنان باشد که شمشیر را
کشیده باشد در راه خدا و هر که انزلناه را بپنهانی قرائت نماید همچو کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که انزلناه
ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو کرده باشد و باید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره العلق بفرمود بسجود و تقرب بجانب
او اقتضا این سوره کرد بذکر لیلة القدر که تقرب صد و هشتاد و زیاده است از باقی لیالی و ایام سالی فلانه قال اقرب ابو مسلم
الاوقات خصوصا فی لیلة القدر و ابو مسلم گفته که چون حق سبحانه در سورة العلق امر کرده بقراءة قرآن درین سوره بیان نمود
که انزال آن در لیلة القدر است و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثعلبی در تفسیر خود از وهب بن منبه روایت
کرده که رسول صلی الله علیه اصحاب را خبر داد در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای
جهاد کرد و اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه و عملهای قاصر بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این

کرد

این سوره فرستاد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدا نزول آن در این
شب بوده و این قول شیعه است یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمد و در بیت المعمور به سفره آورده
شد و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره بحسب مصالح بدنیا آورده و این قول معظم مفسرین است و
نزد بعضی بعضی آنست که ما فرستادیم قرآن را در فضل شب قدر و این قول خالی از بعد نیست و کسانیکه مذکور اشعارست بر قدر و
شهرت قرآن یعنی از بزرگی قدر و شرف مرتبه و شهود مستغنی است از تصریح همچنانکه بجهة تعظیم اناسناد انزال بخود اختصاص
داد و در وقت منزلت انزال فرستاد و بعد از آن تکریم و تفخیم آن وقت فرمود بقوله وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا گردانید چیزی
مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی در آیه تو بغایت فضل و منتهی علو قدر آن غیر سد و جهت قدر و حرمت و شرف این سبب است که
هر که در و طاعت کند عزیز و شرف گردد و بعلی گردد و واقع شود نزدیک خدای تعالی با قدر بود و ابوبکر وراق گفته که تسمیه این بقدر
بجهة آنست که هر بی قدری که در این شب احیا کند با قدر شود و گویند که لیلة القدر بجهة آنست که در این شب از نزد ملک قدیر کتاب
ذی قدر نازل شده بر سولی ذی قدر بر دست ملک ذی قدر و گفته اند که قدر بمعنی قضا و حکمت یعنی در و تقدیر کنند و فصل
نمایند هر کاری مشحون بحکم که انقضا نابود نبود و هر چه در آن سالی خواهد بود از آجال و ارزاق و اقسام در این شب تقدیر کنند
فیما یفرق کل امر حکیم و این شب را لیلة مبارکه گویند کقوله انا انزلناه فی لیلة مبارکة زیرا که حق سبحانه در این شب خیر و برکت و مغفرت
خود را بر بندگان نازل میسازد و ابو الحسن از ابن عباس نقل کرده که حق سبحانه در شب نیمه شعبان تقدیر قضایا میکند و در شب قدر
قدر آن را بندگان میرساند یا قدر یعنی تنگیست و زمین در آن شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند و گفته اند
تسمیه این بقدر بجهة خطر و شرف آنست بر سایر لیالی پس بدین قدر آن میفرماید بقوله لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است
مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل یعنی شمعون در آن جهاد کرده مرکسی که آن را دریابد و طاعت بروز آورد
مرویست که شمعون مردی قوی هیکل و شجاع بود و بجهة کثرت محاربه و مجاهده او هم کفار عاجز و در دفع او بیهوده
نماشتند و اخر نزد وی رفتند و او را بطعام دینی فریب دادند و گفتند و بر بیند تا ما او را هلاک کنیم زن وی را
بر سیمان قوی ثبت چون آگاه شد ریسمان بگسیخت و باز گفت چرا چنین کردی گفت تا قوت ترا بیازمایم که در چه مرتبه است
اکنون بگو ترا چه بیست که از آن عاجز شوی گفت بموی سر من شب دیگر او را بموی بست چون بیدار شد عاجز گشت و زن
کفار را اخبر کرد بیامدند و او را با دای خود ببرد و چشمهایش برآوردند و گوش و بینی او را ببریدند و بدر کاملی
بالید حق سبحانه چشمها و سایر اعضایش باز داد و از بندش خلاص کرد ملک ایشان را قصری بود که بر بالای ستونهای محکم بنا
کرده بود و بر آن نشسته شمعون بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر در افتاد و هلاک شد و لشکر او را بقتل آورد
و بصیب طریق بکار هزار ماه کارزار میکرد و حق سبحانه تعالی بحبیب خود خطاب کرد که ای محمد ترا شبی داده ام که تو
و امت تو اگر در آن شب بعبادت بروز رسانید ثواب آن بهتر باشد از هزار ماه که شمعون با کفار جهاد میکرد بعضی

کتابخانه مجلس شورای ملی

دیگر از مفسران گفته‌اند که رسول ص چهار عابد را نام برد که ایشان هفتاد سال خدایرا پرستیدند و هیچ معصیتی در
عاصی نشدند و از باد و غافل نگشتند یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع صحابه را از این عجب آمد جبرئیل این سوره آورد
و باز نمود که عبادة هزار شب قدر بهتر از هزار ماه عبادة ایشانست و گفته‌اند که در بنی اسرائیل چنین رجلی بودند که هزار
ماه عبادة نکردی خدای تعالی این سوره فرستاد و فرمود که عبادة یک شب قدر بهتر از آن هزار ماه است و هر که در آن عبادة
بود کند احق و اولی است بلکه او را عابد گویند از کسانی که هزار ماه عبادة کرده‌اند از ابوبکر وراق مرویست که ملک
سلیمان هزار ماه بود و ملک ذوالقرنین هزار ماه هر آن مومن که این شب را دریابد و بر او بهتر از ملک سلیمان بود
و نزد بعضی مراد بالف تکثیرست نه تخصیص این عدد از قبیل که یغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و از امام حسن
علی صلوات الله علیهما روایت که فرمود من از رسول ص شنیدم که فرمود در خواب دیدم که بوزنگان بر منبر من نشسته چون
چون جبرئیل آمد صورت واقعه را باو اعلام کردم گفت انها خواهد باشند که بعد از تو بنا حق بر منبر تو برآیند من گفتم مدت ملک
ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دانستم شدم جبرئیل مرا تسلی داد و سورة الکوثر و سورة القدر بمن آورد و در آن
باز نمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه بنی امیه قتیبه گوید بر آن اول عهد بنی امیه شمار نگاه میداشتم مدت ملک ایشان
هزار ماه بود نه زیاده و نه کم و باید دانست که علما در این شب اختلاف بسیار است جمعی بر آنند که این شب در عهد رسول بود
و چون آنحضرت رحلت فرمود مرفوع گشت و این قول ضعیف است و مذهبی بخیف است و ابی ذر روایت کرده که من از پیغمبر ص
پرسیدم که یا رسول الله که آیا شب قدر در عهد انبیا بود و بعد از آن مرتفع شد فرمود لا بل هی الیوم الی یوم القیمة چنین است
لکن تا روز قیامت باقیست و نزد بعضی در رمضان در هر سال و معین نیست که در کدام ماه است و در کدام شب است و اگر کسی
زوجه خود را معلق سازد بر شب قدر تا یکسال بکند و طلاق واقع نشود و این قول ابی حنیفه است و در بعضی روایة از ابن
مسعود میدانست که شب قدر در ماه رمضانست و در لیالی آن باجتهاد از گفت تا در رمضان اعتقاد بر شبهای رمضان نکنند
و در عبادة آن شبها تمامیه و مجهود علما بر آنند که شب قدر در ماه رمضانست و در لیالی آن اختلاف کرده‌اند ابی بن کعب
بر آنست که شب اول ماه رمضانست و حسن گفته که شب هفدهم است و نزد جماعتی دیگر شب نوزدهم و اصح اقوال آنست
که آن در عشر آخر رمضانست و از امیر المومنین ع مرویست ان النبی ص یوقظ اهله فی العشر الاواخر من رمضان یعنی
بعد از اهل خود را در عشر اواخر رمضان بیدار میکرد و بعبادة ترغیب میفرمود و در هر آن این ده شب بقیام و
رکوع و سجود بروز میکرد و میفرمود احیوا العشر الاواخر شب قدر را درین شب طلب کنید و از جعفر از ابو عبد الله
صلوات الله علیه روایت کرده که اذا دخل العشر الاواخر شد المئزر و اجتنب النساء و احیاه و یعنی العبادة یعنی چون
آخر رمضان میرسید بند ازار را محکم میبست و از زنان اجتناب مینمود و هر شب احیا میکرد بعبادة و از کارهای دیگر دیگر
دور میشد و در هر شب بطاعة اشتغال مینمود و مرویست از پیغمبر صلعم فرمود که رایت هذه اللیلة ثم انسیتها و اتحق